فهرست ما فی هذا المجلد

جداول صحیح و غلطات است و توقع از صاحبان دانش آنکه هر که نسخه خود را از روی این جدول تصحیح کند و اگر غلط دیگر نیز یابند اغماض فرمایند و در بعضی جا کلمه سقط شده و در بعضی تقدیم و تاخیر دارد و بعضی غلط فاحش است و بعضی جا که نقطه ترک شده اهل سواد [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	ستید	سیدنا	۶۶	۳۰	غیاث الدین مسعود الدین کاشی	غیاث الدین جمشید کاشی
۲	۲	طاب ثراه و چند جا که	طاب ثراه	۶۷	۲۶	که اهل یوروپ	و اهل یوروپ
۳	۳۰	بعنی	بعضی	۶۹	۲۱	آن توسها که خط آخر	آن توسها با خط آخر
۵	۲۰	افسانه و بصارت	افسانه و قصه را	۷۳	۲۲	از آن جهت اورا نارد	از آن جهت اورا تارد
۶	۱۷	[illegible]	[illegible]	۷۶	۲۶	وقتی که ما	وقتی که ماه
۶	۲۸	سوای این ارباب چندین	سوای بنا ارباب انواع [illegible]	۸۳	۱۴	قوتها	قوتهای
۱۳	۱	صیت	وصیت	۸۴	۲۵	یعنی مکان چنین	یعنی مکان مطلع چنین
۱۴	۲۹	ان قطبات	ان قصبات	۸۹	۴	مطابق التعریف [illegible]	مطابق بالتعریف [illegible]
۱۷	۹	پادشاد	پادشاه	۹۳	۷	که او تقریبا	که طول او تقریبا
۱۸	۱۷	استولی علی اکثرها	استولی البحر علی اکثرها	۹۴	۱۷	هجر	هجر کنرس
۲۲	۹	ریز یولت	ریو یولت	۹۴	۱۷	صاحب تقویم البلدان میگوید	صاحب تقویم البلدان بخلاف [illegible]
۲۲	۳۰	که ان قیمت	که آن قسمت	۹۵	۱۷	ارتفاع این کوه را [illegible]	ارتفاع این کوه را هیچ [illegible]
۲۵	۶	کینیس	کیپنس	۹۹	۱۶	بحذو نون	بحذف نون
۲۷	۲۴	باید پسر برادر پادشاه	باید برادر پادشاه	۱۰۴	۱۳	پاعث	باعث
۳۱	۲۰	اخیار	اختیار	۱۰۵	۲۲	دولت جنان	دولت بودند جنان
۳۲	۱	کشی در کلیسای اعظم	کشتی در کل یعنی کلیسای اعظم	۱۰۷	۱۰	دولت عثمانی چنین	دولت عثمانی صلاح چنین
۳۴	۲۷	مکان که آن	مکان کرد که آن	۱۰۷	۱۴	سی و شش گذشته	سی و شش سال گذشته
۳۵	۲۹	قطب نمای یا بحری	قطب نمای ملاحی یا بحری	۱۰۷	۲۶	و وقتی نیز ناپلیون	و وقتی نیز با ناپلیون
۳۷	۲۸	اضافه کنند	اضافه نکنند	۱۰۹	۷	سلکس ویک	سلکش ویک
۳۷	۳۰	در هر چهل سال	در هر چهارصد سال	۱۰۹	۲۷	کوههای بیرون	کوهها بیرون
۴۴	۲۴	اپستر همسفیر	اپسترن همسفیر	۱۱۰	۱۳	دین وب گردید	دین محسوب گردید
۴۵	۱۶	و درجات عرض	و درجات عرض	۱۱۴	۱۱	ظبط	ضبط
۵۴	۲	فلک عظم را	فلک اعظم را	۱۱۵	۱	سلس ویک	سلکس ویکف
۵۴	۱۴	رحت	درخت	۱۱۸	۱۶	قدب	قلوب
۵۸	۱۲	وهت ایره	واست دایره	۱۱۹	۱۳	خواهم و باگلبه	خواهم داد و باگلبه
۵۹	۱۰	موضع میازند	موضوع میازند	۱۲۲	۲۷	سحر گنگ	دیجر گنگ
۶۰	۱۶	الکوی ناکشل	ایکوی ناکشل	۱۲۳	۱۹	گیرذنو	گراذنو
۶۵	۱۴	اسپیشن	اشتیتشن	۱۲۴	۱۷	چهل و هفت میل	تا چهل و هفت میل
۶۵	۲۵	نزدیکتری شو	نزدیکتر می شود	۱۲۴	۲۳	در شرقی مسکون	در شرقی مسکو

با آن الهیئة الوزنیه

ایکوید

بعضی کمتر از آن نوشته اند والعلم

ف فارس

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۸	۲۴	ازادا و نساجت	ازادات و انساجت	۲۰۲	۹	بر اینولا آسیا	براین ولایات آسیا
۱۳۰	۹	تگ پایپ	بگ پایپ	۲۰۲	۳۰	و اینولات عشره	واین ولایات عشره
۱۳۴	۹	فینلد	فینلند	۲۰۴	۱۳	انقلاب کلیه	انقلابات کلیه
۱۳۶	۲۲	مور رغبت	امور رغبت	۲۰۴	۱۴	ویا مملکت پومرانه	و با مملکت پومرانیه
۱۴۱	۲۲	بنرتیه	بترمتیه	۲۰۶	۲۲	کرلک	کتولیک
۱۴۳	۲۸	سانحت	شناخت	۲۰۷	۲۱	بهمان زخم چند روز	بهمان زخم بعد از چند روز
۱۴۴	۱۶	متابعت کلون از	متابعت کلوین را	۲۰۹	۲	انصاف	اتصاف
۱۴۹	۱۸	مت نمودند	قسمت نمودند	۲۰۹	۱۰	سا مان	سلیمان
۱۵۸	۹	موراد	مو اوینه	۲۰۹	۱۳	کرد ی ازاو	کرد که آثاری ازاو
۱۵۹	۷	داشمندی	دانشمندی	۲۰۹	۲۲	وصول مسجد	وطول مسجد
۱۶۱	۱۲	هزار و ششصده [illegible]	هزار و ششصد و [illegible]	۲۰۹	۲۴	ترجمه شده است هرکه	ترجمه شده است [illegible]
۱۶۲	۳	بحری زار	چهار بحری نی زار	۲۱۰	۲۸	که در سر ایطالیات	که در سرحد ایطالیات
۱۶۶	۲۳	صومعهای	صومعه ها	۲۱۱	۸	ثورس	تورس
۱۶۸	۵	الپ	الپ بحر	۲۱۴	۲	ل رُوسل	ل رُوشل
۱۷۵	۱۷	فلیپ	فلیپ	۲۱۴	۱۲	بفرانسه وسوس	بفرانسه وسوئیس
۱۷۶	۲۷	پنجاه میل دوازده دریای	پنجاه میل دوراز دریا	۲۱۵	۱۰	زلف لوک لارینا	زلف دیوک لارینا
۱۷۷	۱۰	فرنکورت	فرنکفورت	۲۱۵	۱۶	کرچه	اگرچه
۱۷۹	۱۳	ناپسری درکشن	ناپسری خور درکشن	۲۱۹	۲۳	جزیرایت	جزیره ایست
۱۸۱	۷	میر	میشنیه	۲۲۶	۲۲	همه جنگها کرده	همه جنگ ناکرده
۱۸۱	۲۷	ریس	سوئیس	۲۲۷	۵	مطابق اواسط رمضان	مطابق هشتم رمضان
۱۸۷	۷	مطابق شعبان ۱۲۲۰	مطابق اواخر شعبان ۱۲۲۰	۲۳۲	۱۷	۱۸۳۳ آخر [illegible] ۱۲۴۹ هجری	۲۲ جولای ۱۸۳۳ مسیحی مطابق [illegible]
۱۸۷	۱۰	مطابق رمضان ۱۲۲۱	مطابق اواسط رمضان ۱۲۲۲	۲۳۳	درحاشیه	[illegible]	[illegible]
۱۹۵	۱۲	آثار وکنو پیدا	آثار وکنو پیدا است	۲۳۵	۴	مفروز موضوعه	مفروز [illegible]
۱۹۵	۱۳	محصول کلی ازاین جزیره	محصول کلی این جزیره	۲۳۷	۳۰	مثل چهار	مثل چهار باغ
۱۹۷	۱۶	ملوک	بلوک	۲۳۷	درحاشیه	وخسران تما نمودند	وخسران تمام مراتب [illegible]
۱۹۷	۲۶	اسپانیا	اسپانیا	۲۳۸	۱۱	رادیکو	راذی یکو
۱۹۹	۱۶	ظط	ضبط	۲۳۹	۱۱	درولایت سکی	درولایت [illegible]
۲۰۰	۹	واترو مشهورست	واترلوی مشهور است	۲۳۹	۲۵	واین شهر آسندروبا	واین شهر آسندروه
۲۰۱	۱۸	درسال کرنا بلول	درسال المسیح [illegible]	۲۳۹	۲۶	واین سندرا	واین سندررا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۲	۱	یکسر وسحابه طاق	یکسر دسحابه وسطاق	۲۱۲	۲۰	ابنولات باشد	ابنولات شد
۲۴۲	۲	تربیه	تربیبه	۲۸۳	۳	ازفرنقر	ازفرنه بقریه
۲۴۳	۹	سردار رومیان	سردار رومیان	۲۸۴	۲۹	درجانب مسرب	درجانب مغرب
۲۴۸	۱۱	باغزار	باعزاز	۲۸۴	۳۰	کارسکا	کارسیکا
۲۵۱	۶	برطرف علم	بطرف علم	۲۸۶	۱۴	جاب وادویه	جنات وادویه
۲۵۲	۲۷	هبتصدوده یحیی	هفتصد و یازده یحیی	۲۸۶	۲۰	که به تعه	به تعبیه
۲۵۳	۳۰	بر حارق	بر طارق	۲۸۸	۱۳	بعد جوار [illegible]	بعد تلامذه حضرت [illegible]
۲۵۶	۲۷	جزایر لناری	جزایر کناری	۲۹۰	۱	هزار و سیصد و [illegible]	هزار و سیصد و [illegible] مطابق هزار و [illegible] هجری
۲۶۰	۱۳	که به عایت	که به حمایت	۲۹۰	۱۱	براب سوار شد	براسب سوار شد
۲۶۷	۲۷	وازمتصرفات عربیه	وازاکثر متصرفات عربیه	۲۹۱	۲	حلالت وظلمت	جلالت و عظمت
۲۶۹	۶	تفاق افاده	اتفاق افاده	۲۹۱	۲۴	تستیکلوس جهت	تستیکلوس جهت [illegible] الا المرجعه
۲۶۹	۷	مرسل تولت	مرسل شولت	۲۹۲	۱	لیوبهم	لیونهم
۲۶۹	۱۰	که درسال	که ازسال	۲۹۲	۴	بحلس اورند	به مجلس اوروند
۲۶۹	۲۱	تارش ودرش	تارش ودرش	۲۹۲	۶	تصحیح تاریخ ارات	تصحیح تاریخ ارادت
۲۶۹	۲۲	بیرا	بیرا	۲۹۲	۱۰	مطابق سلخ رجب	مطابق هجدهم شعبان
۲۷۰	۴	واین جزیره را	واین جزایر را	۲۹۳	۱۱ و ۱۲	مطابق نهم رجب هزار و دویست [illegible]	مطابق دوشنبه [illegible] هزار و دویست و [illegible] هجری
۲۷۰	۱۴	دکمنا نود و چهار	[illegible]	۲۹۳	۱۶	یابت	پاپست
۲۷۲	۲۱	صارم اگست	چهارم اگست	۲۹۸	۱۳	ودرطرف ایطاسیلا	ودرطرف ایطالیا سیلا
۲۷۴	۱۵	درعالم نظیر	که درعالم نظیر	۳۰۰	۱۴	ونودورس	ودیودورس
۲۷۴	۲۷	بیل	بیل بروزن گیل	۳۰۲	۲	وازهلاک رهانید	وازهلاکت رهانید
۲۷۵	۱۳	عیاش بکار	عیاش بیکار	۳۰۲	۳	از سرخون درگذشته	از سرخون او درگذشت
۲۷۶	۱۷	اسریه	استریه	۳۰۶	۱	محر کردند	مسخر کردند
۲۷۷	۲	ادرا	اورا	۳۰۶	۷	جه وه	جاده
۲۷۷	۹	کلاسیرس درجاهم	کلاسیرس باکافی	۳۰۹	۱۲	مطاق	مطابق
۲۷۷	۱۱	ونجس درجهارم	او لنجس مع الالف	۳۰۹	۱۶	هزار و دویست و چهل [illegible]	هزار و دویست و چهل [illegible] هجری
۲۷۸	۱۱	هم	همه هم	۳۰۹	۲۳	دراطاعت [illegible]	دراطاعت ایشان [illegible]
۲۷۸	۱۳	ارویمیت	اروتمیت باتاشنه	۳۰۹	۲۴	برقمی	برقسمتی
۲۷۸	۲۷	ساهتاان	ساهتاوان	۳۰۹	۲۷	عقاید فاسد ودردین	عقاید فاسده دردین
۲۸۰	۱۵	ددامی برنا	ودامی برنا	۳۰۹	۲۸	بفریب دوستان	بفریب دوستان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۹	۲۹	اِرْل آن نو	اِرْل آن ژو	۳۳۳	۲۵	دوزده هزار	دوازده هزار
۳۱۰	۷	امیریه لیستس	امیریه لیستس	۳۳۳	۲۸	کال کویند	کال بکسر لام کویند
۳۱۱	۲۴	درولایت نیبیس	درولایت نیپلس	۳۳۷	۴	وست منسر	وِسْت مینستر
۳۱۳	۱۳	شهرالبه	شهرالبه را	۳۳۷	۱۴	بنای ازنک	بنای اوازنک
۳۱۵	۳	خواہس	خواہش	۳۵۰	۴	انگلسی	انگلیسی
۳۱۵	۶	بحیال	بخیال	۳۵۰	۵	وبحاری	وتجاری
۳۱۵	۱۸	زرع	ذرع	۳۵۰	۲۲	کورزو	گورزو باکاف فارسی
۳۱۶	۵	لسیدی ان	لسیدی موئن	۳۵۰	۲۶	جزرالاندلس	جزیرة الاندلس
۳۱۷	۸	تابیروس	وسپازن و تابیروس	۳۵۱	۱	علی بدیته	علی بدیهة
۳۲۴	۱۹	فلیپس رزنس	فلیپس بَرَدْنس	۳۵۱	۳	این جزر	این جزیره
۳۲۶	۳	سطونیه	قسطونیه	۳۵۱	۱۸	استحکام وامور	استحکام امور
۳۲۷	۴		تاریخ ہجری ۶۲۵	۳۵۱	۲۲	پنا اوردہ	پناه آورده
۳۲۷	۵	مفتوح داشت	مفتوح داشتند	۳۵۱	۲۶	کلک مشتمل بر بندر	کلکته مشتمل بر بندر
۳۲۷	۱۱		تاریخ مسیحی ۱۲۵۹	۳۵۳	۷	آورد	آورده
۳۲۷	۲۵	ماوراء اقلیم	ماوراء اقالیم	۳۵۴	۳۰	نارمن وانگلند	نارمن در انگلند
۳۳۰	۵	ورجی یعنی سرت	ورجی یعنی سرت	۳۶۱	۱۱	ونمرک	ڈنمرک بادال مهمله
۳۳۰	۲۲	کونتی ہا محمارات	کونتی ہای عمارات	۳۶۲	۲۳	به بریک	به بریک بابای
۳۳۱	۱	وسوی اہیلس	وشوی اہیلس	۳۶۳	۱	کری کوری	گری گوری
۳۳۱	۱	وری فل	ورسی فل	۳۶۴	۱۷	داکتر رابرت	داکتر رابرت
۳۳۱	۲۳	تمر	تمر بارا مهملة	۳۶۹	۲	ترقی بوند رحمید	ترقی بود و در عهد
۳۳۲	۷	چرولت	چرول ات	۳۶۹	۱۵	آیرسند	آیرلند
۳۳۲		درحاشیه ادن لعضد	آدن کعضد	۳۶۹	۲۰	اجبت	اجبرت
۳۳۲	۱۹	گینز بارژو	گینز بارژو باکاف فارسی	۳۷۰	۲۲	اثن رد	اثل رد
۳۳۲	۲۳	سیکند	میگزرد	۳۷۲	۲۶	تصرف نمود	انگلیس تصرف نمود
۳۳۲	۲۶	ست اوز	سنت آوز	۳۸۴	۱	فرستاد	فرستادند
۳۳۲	۲۸	تدکستر	تدکستر	۳۸۵	۳	پردسیل آن ذی اندلس	پرد سیراف ذی اندلس
۳۳۴	۴	دژونت	دژونت	۳۸۶	۲۳	مشهون	مشحون
۳۳۳	۷	واسمودن	واسمودن	۳۸۸	۵	ترااسترلس	ترااسترلیس
۳۳۳	۹	و نبع	و منبع	۳۸۸	۷	ہم	ہمه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۱	۲۰	منیعه اوبات	منیعه اروپات	۴۰۴	۲۹	اوران بودند	اوروان بودند
۳۹۲	۳		در مقابل پلوپونی سیس الفیه اتفاق افتاد	۴۰۶ / ۴۰۶	۱۳ / ۱۴	چهل هزار با پنجاه و سه سالگی	چهل هزار با پنجاه و سه سالگی چهل هزار پیاده
۳۹۲	۹	وکارنیث	وکارینث	۴۰۸	۱۸	پادشاه فهار	پادشاه قهار
۳۹۲	۱۳	حدود اوروسیه	حدود شمالی اوروسیه	۴۱۰	۱۹	سلطان عبد المجید اول دست	سلطان عبد المجید خان بن
۳۹۲	۱۶	مونت نگر	مونت نگرو	۴۱۱ / ۴۱۱	۱۹ / ۲۳	ساخته اند	بیرون کرده اند ساخته
۳۹۲	۱۷	کردتیه	کروتیه	۴۱۴	۲۴	لیودیه ناپلیه	لیودیه و ناپلیه
۳۹۲	۲۲	قبله	قبیله	۴۱۵	۳	موضوع کرد	موضوع کرده
۳۹۲	۲۳	و پامای سوکت	و پامالی شوکت	۴۱۶ / ۴۱۶	۶ / ۲۸	سغراط معرو	سقراط معروفی
۳۹۲	۲۸	آی بینه	آی نینه	۴۲۱	۴	وما النظم الیها	وما انضم الیها
۳۹۳	۸	ولونت	ولونث	۴۲۱	۱۲	پنان	چنین
۳۹۳	۱۱	درتوارخ	درتواریخ	۴۲۱	۲۲	وبدبش سیرو دحلب	وبدبش سیرو و حلب
۳۹۳	۱۳	گلیبولی	گلیبولی باباداغی	۴۲۲	۸	فرانت	فرانست
۳۹۴	۱۶	پنجاومعت	پنجاه و هفت	۴۲۲	۲۰	فلیبی	فلیپی
۳۹۴	۲۲	یو ن	یونان	۴۲۴	۲	عیسی نموده	عیسی معین نموده
۳۹۶		حاشیه لغت کرسا	الکنیوم البنید ا	۴۲۴	۲	مدرت	مدت
۳۹۷	۲	وازقراکیه	وازقرارکیه	۴۲۶	۸	اخبار فرموده وبربودان	اخبار فرموده و یحیی
۳۹۷	۳	اوبطس	اقریطش	~~۴۲۹~~	~~۲۱~~	~~نامسعو~~	~~نامسعود~~
۳۹۷	۱۹	کرلوس	کولوسس	۴۳۰	۲۲	درواز	دروازه
۳۹۷	۲۴	سواسل	سواحل	۴۳۲	۲۱	کرد. برمیکشت	میکرد و برمی گشت
۳۹۷	۲۹	اکندرکبر	اسکندر کبیر	۴۳۳	۵	ن	باین
۳۹۸	۷	فوت پدر	فوت پدر	۴۳۳	۷	قریب	غریب
۳۹۸	۷	معروم حاشیه	معروف	۴۳۶	۱	دفتر	و دفترمکی
۳۹۹ / ۳۹۹	۲۱ / ۲۲	اپتوم ممالک روم میان	اکتیوم ممالک روم میان	۴۳۶	۱۰	لثرة	کثرة
۴۰۰	۱۲	عرب او عربان	عرب و عربان	۴۳۶	۲۸	لها البیال	لها العیال
۴۰۰	۲۵	الیم ریس	الیم ریس بضم الف	۴۳۷	۱	فی حربه	فی جریه
۴۰۲		در حاشیه یک فقره مکرر است		۴۴۰	۱۲ / ۱۷	صاحب ابن خلکان	احمد بن خلکان
۴۰۲	۲۹	ویا ایشان	وبا ایشان	۴۴۴	۶	فعل الکسر	فعل الخبز
۴۰۳		حاشیه لا	نمره لا	۴۴۶	۷	که کرکین	که کرتکین
۴۰۳	۲۴	ازنیقرات	ازنیقرارات	۴۴۶	۲۸	ازینولایت خبرندا	ازاینولایت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۰	۱۳	چغیش نارناری	چغیش تارتاری	۴۹۹	۲۵	محقق	محقق
۴۵۰	۲۲	زیست میکند	زیست میکند	۴۹۹	۲۷	نوح درگان	نوح آمده درگان
۴۵۲	۲۰	قرامو	قراسو	۵۰۰ / ۵۰۰	۱ / ۱۸	پس قلعه دار	که پس قلعه دار
۴۵۲	۲۵	ایه‌های	مائه‌های	۵۰۲	۱۵	اساس	تا اساس
۴۴۷	۱	اجا	اجار	۵۰۲	۱۵	انجاب	انتخاب
۴۴۷	۲۳	یقولو	یقولون	۵۰۲	۲۷	۱۲۱۳	۱۲۱۱
۴۵۹	۶	کوه وکانس	کوه کانس	۵۰۳	۱۹	سقط	[illegible]
۴۵۳	۸	بیرجند	بیرجند بار اجمع	۵۰۴	۴	اهل ایشانت	اهل ایشان ب شتر
۴۶۳	حاشیه	آسمان پناه	آسمان جاه	۵۰۶	۱۶	خود نکردند	خود کوتاهی نکردند
۴۶۳	حاشیه	تد	تذهیب	۵۰۹	۱۹	چنان می‌آید که	چنان می‌آید که جمعیت
۴۶۴	۲۲	ایران	ایران بود	۵۰۹	۲۴	که نهارا	که آنهارا
۴۶۵	۱۳	یکصد وبیست ذرع	یکصد وبیست وپنج ذرع	۵۱۱	۱۰	لمبنیه	لمبیه
۴۶۹	۳۰	وشترای بختری	وشترهای بختری	۵۱۲	۲۷	وهوا اختطیا	وهوا اختطها
۴۷۰	۱۷	میکنند	نمیکنند	۵۱۳	۴	بحر سوق ابی الردی	بحر سوف ابی الرد
۴۷۲	حاشیه	باغ تخت قاجار	باغ تخت قاجار	۵۱۳	۲۷	سومار	سوسمار
۴۷۳	۲۲	کالی	کالی	۵۱۶	۲۱	سقط	[illegible]
۴۷۷ / ۴۷۹	۱۲ / ۱	بعضه فلهیان	بوجه فهلیان	۵۲۰	۲۵	میرزا ابرهیم	میرزا ابرهیم بتقدیم
۴۸۰		جوتی	جوتی	۵۲۲	۱۳	یمین وسرل	یمین ویسار نیل
۴۸۱	حاشیه	ارکام	احکام	۵۲۶	۳۰	بری نیس	بری نیس
۴۸۱	۱۸	سقط	[illegible]	۵۳۴	۳	منذرین گود دیگر	منذرین گو د دیگر
۴۸۲	۶	ازپی	ازپس	۵۳۵	۲۶	هوشته کنو	هوشته قصبه کنو
۴۸۲	۲۶	که سود بابوا	که سود بگبوان	۵۳۷	۲	طول الوازجنوب	طول الوازشمال جنوب
۴۸۶	۳۰	من طهرالغور	من ظهرالغور	۵۴۱	۶	هیس ین توله	هیس ین توله
۴۸۸	۱۵	ترء دن	ترء ون کوز	۵۴۱	۸	کولو	کولو تمبس
۴۸۹	۳۰	فماس تبت	فیماس تبت	۵۴۳	۲۹	قصبه	قطعه
۴۹۴	۹	سلسله	سکند	۵۴۶	۲۸	الی اشاابع	الی الرابع
۴۹۶	۳	کرفیابین	که تفرقیا فیابین	۵۵۰	۱	معرف	قصبات معروف
۴۹۶	۳۰	تت	تبت	۵۵۸	۹		دراخرباب
۴۹۸	۲۰	ینگ دی کیانگ	ینگ تسی کیانگ	۵۵۸	۱۵	جدت	حدت
۴۹۹	۷	انتهارا	آنهارا	۵۵۸	حاشیه	ترء برلقبلو	ترء برلقیلوق

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵۸	۱۸	وصنف	ومصنف	۵۹۲	سقط شده	بایز نوشت	امسلک در [illegible]
۵۵۸	۲۷	ارف دی	بابرف دائمی				عرض ۵۵ درجه [illegible]
۵۵۸	۲۸	اروں مرکوں	افزون نیز گویند				طول ۷۳ درجه و [illegible]
۵۵۹	۱۲	ه‍ائلی یا چیلا	چائلی یا چیلی	۵۹۳	سقط شده	بایز نوشت	ای شیم در [illegible]
۵۵۹	۳۰	زسمر دس	استمش درین				عرض
۵۶۰	۹	کرکمه	کرتجیه				۵۵ درجه ۵۶ [illegible]
۵۶۲	۸	کوچه تمبه	کوچه تمبه با [illegible]				طول
۵۶۴	۲۲	مقدار هفت	مقدار هفت میل	۶۰۹	سقط شده	بایز نوشت	قراغو [illegible]
۵۷۰	۱۸	ادمیرل الورزکرل	آدمیرل الورز کبیل				عرض
۵۷۱	۱۸	واز اواخر	و در اواخر				۴۹ درجه ۳۰
۵۷۲	۱۰	طول اوجثه	طول وجثه				طول
۵۷۸	در چند جا غلط		سوسایتی ایللانش مرکوی بس سنلدیج				۷۳ درجه و ۱۰
۵۷۸	۲۴	جزار لصوص	جزایر اللصوص	۶۲۳	سطر آخر	نیتیون	نیتیون بایار [illegible]
۵۸۰	۱۷	شمالی ان لوح	شمال آن لوح				
۵۸۰	۲۰	درافتاب بکزار	درافتاب بلطوری بگذار				
۵۸۰	۲۱	بجمیع	درجمیع				
۵۸۰	۲۲	که نور	که رانها نور				
۵۸۰	۲۲	ولقیه کره که در تحت	وبقیه کره تحت				
۵۸۰	۲۵	قطب شمالی او وادنور	قطب شمالی بلطوری وادار				
۵۸۱	۱۴	که عدد درجات	که دران دوجاعد درجات				
۵۸۲	۱۰	داره سمت الراس همکان	داره سمت و مکان				
		مطلوبست [illegible] یا قطبی معلوم [illegible]	مطلوبست که یا قطب نامعلوم [illegible]				
۵۸۶	۱۳	ربعته الما	ربعته المجد				
۵۸۶	۲۲	می بن جبیه	فی نین جبیه				
	اینجا	فسلمه	فینلند				
۵۸۷	۱۸	دشت قبچاق و جلوم	دشت خاوران و جلوم				
۵۹۳		بجزیره بنت جبان در عرض صفر درجه و [illegible]					
		در علامت صفر [illegible]					
۵۹۹	۳	مار	جار				

هو

این صورت اولش صحیح و غلط در آن زیاد است [illegible]

[illegible]

[illegible]



هو الله الغنی المستعان

جغرافیا
و تاریخ است و همه
سلسلهٔ سلاطین ذوی الاقتدار
که اکنون بر اریکهٔ سلطنت تمکن دارند
تا زمان تحریر کتاب ضبط و ثبت شده است
و طول و عرض همه بلدان و جزایر که درین کتاب
مذکور است در جدول علیحده در آخر کتاب بعرض
ارباب دانش و اصحاب بینش رسیده است و مبداء
طول از گرینیچ است و مبداء عرض از خط استوا است
و مبدأ طول را هر طایفه از جائی فرض کنند ولی در مبدء
عرض هیچ اختلاف نیست و متقدمین و متأخرین
درین باب اتفاق دارند و چندین مسائل
متفرقه دیگر نیز در ضمن بعضی ابواب و در خاتمه
کتاب ذکر شده است و اسامی
قدیمهٔ ممالک نیز
در

ومن الله الاعانة و علیه التکلان



بقای خدایست و ملک ملک خدای

هو الله الغنی المستعان

در زمان
دولت روزافزون
اعلیحضرت قدر قدرت دارا حشمت
سکندر صولت ثانی جمشید ثالث ماه و خورشید
آفتاب سایه گستر آسمان مهر پرور شهریار گردون جاه
پادشاه انجم سپاه ناصر الاسلام منصور الاعلام
السلطان ابن السلطان ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه و سلطانه و در وقت وزارت و صدارت جناب
جلالتمآب عظمت و شوکت نصاب اشرف امجد افخم اعتماد
الدوله العلیه میرزا آقاخان دستور معظم صدر اعظم
دام اقباله العالی این کتاب جام جم که حاوی اخبار و آثار
عرب و عجم است باختتام رسید شروع باین کتاب
مستطاب در سال هزار و دویست و هفتاد شد
که تاریخ جهان تاریخ اوست و در
سال هزار

و من الله الاعانه و علیه التکلان

و دویست هفتاد و دو بانجام رسید که احوال کره ارض تاریخ انجام اوست

تاریخ جهان
۱۲

احوال کره ارض
۱۲۷۲

هو الله تعالی شانه العزیز

دیباچه کتاب از منشآت عالیجاه کمالات دستگاه زبدة الادباء

الفصحاء محمود خان کاشی

ز [illegible] از

بر ارباب دانش و هنر و اصحاب عقل و نظر پوشیده نیست که نهاد ملوک دانا و جبلت سلاطین را محض نفاست قدر و غلای ثمن در عهده
رفقا و ذمه زعما گذاشته و در حبس ابواب مسدوده و اقفال مشدوده داشته اند با علق ثمین دانش و جوهر نفیس علم که مستتبع جمله عادات
مرضیه و مستعقب کلیات ملکات حسنه است هیچ نسبتی چه زخارف و بهرجات دنیوی بخراب ابدان زائل و حائل شود که بنای کون بر فساد
و نفاق این سوق روی در کساد شعر ز دنیا کس نبیند جز تبدل * ز بوقلمون نیاید جز تلون * و ملکه علم بحکم بقای نفوس که خلقتم للبقا
و ما خلقتم للفناء دایم و باقی ماند و پیداست که خساست فنا را با نفاست بقا مکنت همسری و روی برابری نتواند بود و لو کان الدنیا
ذهبا و الآخرة خزفا لاختار العاقل الخزف الباقی علی الذهب الفانی رعایة لهذه الدقیقة و استحلاء لهذه الفضیلة نواب مستطاب
اشرف ارفع والا صاحب المقام الباذخ و العز الشامخ شاهزاده اعظم افخم نایب الایاله فرهاد میرزا با وجود عز جاه و کثرت
خول و مناعت جانب و قول مطاع و عیش رفیع که داعی تن آسانی و جالب عطلت و نزاع بطالت است لحظه از اقتناء علوم
و الکتب آداب و تتبع سیر و نقد و تزییف و جمع و تألیف خود را معاف نتواند داشت همیشه قلمش در کار رقم سوده است و بنانش
از بار قلم فرسوده اکنون کار بجائی رسیده که براعت ادب چون شرافت نسب او را مسلم است و در کار سیف و قلم بر همگنان مقدم جمع الفخرین
والکتب الفضیلتین * ان السری اذا سری فبنفسه * و ابن السری اذا سری اسراهما * اجتنب المعارف و اکتب المعارف فاقتص منها المنقول و ارمم منها
المحلول حتی سار ذکره و ارج الارجاء نشره سبق الاقران و فاق افراد الزمان فی ام و اب و نفس و حسب و فضل و ادب لم یترک فی العالم آیة مسلکه
و لا مقصدا فی الفضل الا استدرکه از آن جمله بخیه خاطر مبارکش بوضع کتابی در علم جغرافیا که مدتها طریقی متروک و منهجی غیر مسلوک بود التعلق
یافت و در اندک زمانی بعبارتی وجیز و ترتیبی لایق از لغت انگلیسی بفارسی نقل فرمود تا آینده گان جلوه این حسناء و نشوه این صهبا در نیابند
و از حسنات این سید ادب حسنات این دریا نصیب تمام شوند من رای من السیف اثره فقد رای اکثره و نسئل الله تعالی ان یفتح له ابواب الخیر و یقیه عن کل
مکروه و ضیر بمنه و کرمه انه ولی الاحسان و علیه التکلان

هو الله

تعالی شانه العزیز

شد شکسته جامم از جام جم

۱۲۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الارض قرارا و جعل خلالها انهارا و جعل رواسی و جعل بین البحرین حاجزا والصلوة والسلام علی سید محمد و اله کنا عن احصاء فضائلهم عاجزا **و بعد** چنین گوید بنده حقیر فقیر قلیل الحظ کثیر الجهد فرهاد بن ولیعهد طاب الله ثراه که در ایام توقف خطه فارس که از جانب سنی الجوانب پادشاه فردوس جایگاه مروج دین پیغمبر تازی محمد شاه غازی انار الله برهانه که بان مرز و بوم مامور بودم کتاب جغرافیای قدیمی بدست افتاد و تفصیل کم و کیف بحار را از آن نسخه در رساله دیگر بپارسی نقل کرده گوهر ثمین نام نهادم و آن نسخه بجهة قدمت زمان اعتباری چندان نداشت **بیت** پیمان گسلها چون بود ناصواب ۞ بسوزان بآتش بشویان بآب ۞ و همواره در خاطر خطور میکرد که اگر کتاب جغرافیای صحیح بدست افتد شاید تلافی مافات شده و شاهد مقصود بجلوه ظهور در آید پس از مدتی کتابی در جغرافیا قلیل الحجم کثیر الفواید از تالیفات مورخ دانا ولیم پینک در لغت انگلیسی تحصیل شد که هم بجغرافیا شامل و هم مختصری از تاریخ بعضی ولایات پیش از آن ولایات حکایت میکرد و راوی فصلتین بود و حاوی رتبتین ترجمه آن کتاب را اقرب بصواب دیدم ولی با خاطر خسته و دل شکسته شاهد مقصود بتمنای دیده در نقاب بود و در پرده حجاب **بیت** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ۞ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ۞ تا شبی پیر خردم خطاب کرد و گفت ۞ و للدهر تارات تمر علی الفتی ۞ نعیم و بؤس صحة و سقام ۞ در مقام پند کلمات چند بر زبان راند که از گذشته دل افگار نباید بود و از آینده امیدوار نباید شد قلم تدبیر در رقم تقدیر خطا کند باید برضا القضا داد و ما خط چه غلط کند تا کی غم باید خورد و رنج باید برد پس همان بهتر با الفت کتاب از کلفت اصحاب رهائی جست نعم الصحیفة والقلم المقنع **بیت** احتراز چرخ بر آری و پاشی بو برق ۞ گوهر از بحر برون آری و ریزی ببهار ۞ گفتمش ازلنی الدهر علی حکمه من شامخ عال الی خفض ۞ ابکانی الدهر و یا ربما اضحکنی الدهر بما یرضی ۞ در این زمان متاع هنر فاسد است و بازار دانش کاسد دکان معرفت منهدم است و مشتری کالای فضیلت معدوم ان الادب قد سقط نجمه و طاش سهمه بناؤه قد هوی و شارف الدرس و غرسه قد ذوی و اشفی علی الیبس ربما

هنر مطرود و بند اصحاب علم و هنر مردود درگاه

کتاب جام جم

کی فرصا اسپی بمیدان تازد و گوئی در خم چوگان اندازد چون بر خلاف عادت ابنای زمان و انشای جهان است علوم قوم است و ملوم لوم
فدیتک امدائی کثیر و شفقتی ❊ بعید و اشیاعی لدیک قلیل ❊ این جوابم پسند نداشت به تسلی زبان کشاد و بنرمی سرود آیینسان که رجو
حاجة و وسیلة ❊ لدیک و قد تخطی لدیک الوسایل ❊ ولا رجعت ذا حاجة عنک علة ❊ ولا عاق خیرا عاجلا منک آجل ❊ و نذکر
و دا شدو الله بیننا ❊ علی الدهر لم تدبب الیه الغوایل ❊ یک چند محارست ثغر و عسکر بود و اکنون ممارست سفر و دفتر است یکچند صفایح
سیف بکار بود و این زمان صحایف سود در کار است وقتی ملاعب اسنه باید شد و گاهی مراقب کتاب و سنه آیامی بر رفع خصومت در مسند حکومت
باید نشست و هنگامی باید در خلوت بروی آشنا و بیگانه بست حاصل مسند و دیوان آسایش عباد و آرامش بلاد و نفع خلوت و ایوان
افاده معرفت است و افاضه مکرمت که در هر دو حالت اعدا را ثبور است و اودا را حبور بد کیشان تیره روز نند و خیر اندیشان خجسته فیروز
کمال آموختن به از مال اندوختن باعتصام ادب به از اکتساب نشب بجمع کتابت به از تنضید ثیاب اگر از انت الکنوز دست تهی است ولی از زینت روز
فرهی و بهی ❊ اذا افتخر الابطال یوما بسیفهم ❊ و عدوه مما یکسب المجد و الکرم ❊ کفی قلم الکتاب فخرا و رفعة ❊ مدی الدهر ان الله اقسم بالقلم
خزینه مال را مخافت است و خسران هنرپیشه کمال را چه آفت است و زبان زر و سیم را ضرر و بیم است نقد معرفت و دانش را چه نقصان
و کاهش است اگر او باد رفته اینک از باد نرفته چون جواب مقرون بصواب نداشتم جز اطاعت چاره ندیده با این حالت کثیر الملال از تاکید
آن نصایح بتسوید این صفایح پرداخته رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی حسبه حضرت استاد حشره
الله مع اجداده الغر الامجاد اتودع فی الطرس الرقیق ما فی القلب الحریق ام تدرج نارا من النصب فی شبر من القصب ام تحکی سواد المداد عن
الفواد ام تحسب بالاصابع ما یکتم فی الاضالع کلا و قد کلت الالسن و عیت الخواطر و بلغت القلوب الحناجر ع تا چند حکایت از جهان باید کرد
جری قلم القضاء بما یکون فسیان التحرک و السکون اکنون بمطلب گراییم و از مقصود بمقصود سرائیم مخفی نماند که ترجمه هر
لغتی بلغتی دیگر چنانچه باید و شاید نیکو نمی افتد چراکه در هر لغتی و زبانی چندین کنایه و استعاره است که ترجمه در لغت دیگر آن فایده و معنی
نه بخشد و درین ترجمه اولا بر ترتیب و نظمی که مصنف قرار کتاب را داده است تاسی کرده و مهما امکن رعایت از ترجمه عبارات آن کتاب نموده
اگر عبارات این کتاب از حلیه جمال عاری باشد و بطبع ابنای دهر موافق نیفتد معذور دارند که غرض ازین کتاب بیان مطلب و خبر است
نه اظهار فضل و هنر ثانیا در اخر هر باب بعضی تفاصیل از ولایات و سلاطین که در آن باب گذشته و مصنف همان اسم فقط را
ذکر کرده این بنده از کتب دیگر مثل کتاب تریژوری آف نالیج یعنی مخزن العلوم و کتاب جیاگرفیکل دکشناری
یعنی لغت البلاد و لغت هیدن و چند نسخه دیگر استنباط و استخراج کرده با خر آن باب افزوده است ولی همه جا بلفظ
تنبیه بیان مینماید و از ان پس هیچ جا تا آخر آن باب ربطی بمصنف ندارد و پس از آنکه شرح اسامی و کلمات آن باب تمام شد بعینه ابتدا
بباب دیگر شروع کرده باز ترجمه کتاب میپردازد و همچنین در آخر باب دیگر نیز اگر شرحی لازم باشد باز بلفظ تنبیه بیان کرده بباب دیگر شروع
میکند و تا آخر کتاب این قاعده ملاحظه شده است و هرگاه بعضی جا تفسیر مطلبی لازم باشد در همان فقره بلفظ مترجم گوید حل این مشکل
و کشف آن معضل کرده بیان میسازد دیگر آنکه هر لغتی که با کاف فارسی است دو سر کش با و گذاشته میشود تا امتیازی از کاف عربی
حاصل کنند دیگر آنکه اولا و ابتداء همه اسامی را بطور بلفظ انگلیسی بیان میکند و هرگاه در عربی و فارسی آن لفظ نظیر داشته باشد
پس آن لفظ مشهور را پس از و همه جا ذکر میکند و اگر آن لفظ در فارسی یا عربی دلالتی و نظیر نداشته لابد همان لفظ را ذکر خواهد کرد
چنانچه در همه جای کتاب مصنف جیاگرفی مینگارد چون اصطلاح ما جغرافیاست و از جغرافیا همان معنی جیاگرفی حاصل میشود لهذا
لفظ جغرافیا همه جا ذکر خواهیم ساخت و همچنین مصنف کانستن تی نوپل می نویسد در کتب ما قسطنطنیه ضبط است چون غرض از ترجمه کردن
بفارسی تسهیل بیان و مطلب است لهذا همه جا قسطنطنیه بیان خواهیم نمود ولی بعضی الفاظ که در عربی و فارسی نظیر ندارد مثل پنین سلا و هرلوا

که بعد ازین ذکر خواهد شد ناچار سنین مثلاً و سنه را ایراد خواهیم کرد و قس علی هذا امثاله و این مطلب نیز معلوم باشد که اکثر الفاظ
و اسامی را اهل یوروپ چنان تلفظ مینمایند که نوشتن و گفتن آن بفارسی زبانان نهایت صعوبت را دارد و اگر ضبط بعضی الفاظ
کما ینبغی از عهده بر نیامده معذورند دیگر آنکه بعضی اسامی و الفاظ که آخر او الف ممدوده است هر کدام که ماقبل او یاء مثناة
تحتانی است تلفظ او مثل هاء مختفی است که ماقبل او یا باشد چون معاویه و ماویه و دیه و ریه و در فارسی چون سایه و پایه لهذا
در کتابت این الفاظ را با هاء مختفی ثبت کرده و هر کدام که ماقبل او یاء مثناة تحتانی نیست او را با الف ممدوده معین ساخت
دیگر آنکه حکمای انکلیس ارتفاع عرض و طول همه جبال و بقاع را بفوت متحصص کرده اند و فوت در لغت ایشان بمعنی پا است که جمع او
بر غیر قیاس فیت می آید و اکثر مترجمین غافل ازین معنی شده ترجمه این لفظ را بمعنی حقیقی او که پا است بیان میکنند و این
تفاوت کلی با اصل مقصود دارد چرا که هر فوت را ایشان بدوازده اینچ تقسیم کرده اند و هر اینچ مقدار سه شعیره است
که بطول بیکدیگر ملصق باشد و هیچ پای انسان مستوی الخلقه بقدر دوازده اینچ نیست بلکه یک اینچ و دو اینچ باختلاف اشخاص
تفاوت دارد درینصورت اگر گفته شود مثلاً ارتفاع فلان کوه صد پا است قطعاً چندین تا با اصل تقسیم و تشخیص ایشان اختلاف
حاصل خواهد کرد پس ناچار هر جا که ذکر شده است بهمان لفظ فوت بیان خواهیم کرد چنانچه ارتفاع اعظم جبال را بیست و هفت
هزار فوت معین کرده اند هر گاه بیست و هفت هزار پا ترجمه شود صریحاً تعیین آن ارتفاع بحسب واقع بیان نشده و همه مترجمین این
فقره غفلت کرده همه جا به پا تشخیص میدهند دیگر آنکه مصنف همه جا تعیین سنین تواریخ را بسال شمسی مسیحی ذکر میکند و ما هر جا که
سال شمسی مسیحی ذکر میشود سال هجری را نیز با او مطابق ساخته بیان میکنیم که برای ناظرین کتاب ضبط تواریخ و وقایع سهل و آسان
باشد شعر بناهای آباد گردد خراب * ز باران و ز تابش آفتاب * پی افکندم از نثر کاخی بلند * که از باد و باران نیابد گزند
بگویم سخنهای ناگفته باز * بماند ز من سالیان دراز * بیکصد و چهل باب و یک خاتمه مقرر شد و به جام جم موسوم و منوع تا بر نوع عرضه
دارد احوال بر و دریا **باب اول** در بیان بعضی مقدمات بدانکه جیاگرفی یعنی جغرافیا و هستری یعنی تاریخ فایده و نفعشان
از علوم دیگر زیادتر است و از جغرافیا هیأت و تخطیط ارض و از تاریخ احوال سکنه و وقایعی که در زمین اتفاق افتاده معلوم میشود
و این دو علم در حقیقت رفقای یکدیگر و برادر هستند که از یکدیگر مغایرتی ندارند و تحصیل یکی ازینها بدون تحصیل دیگری بلا فایده
و بلا ثمر است و تاریخ دنیا عموماً بدو قسم بزرگ منقسم شده است یکی انشنت یعنی قدیم و یکی مادرن یعنی جدید و **انشنت هستری**
یعنی تاریخ قدیم بیان میکند از خلقت دنیا تا زمان زوال دولت روم در مغرب تخمیناً چهار صد و هفتاد و شش [۴۷۶] سال بعد از ولادت
حضرت عیسی که این چهار صد و هفتاد و شش سال بعد از عیسی با چهار هزار و چهار [۴۰۰۴] سال قبل از ولادت حضرت عیسی شامل میشود که مجموعش
که چهار هزار و چهار صد و هشتاد سال است و تاریخ این زمان در دولت روم ضبط بود که اکنون قلیلی از آن تواریخ بدست ما افتاده
و در وقت انهدام دولت روم چندین امور در ایطالیا واقع شد و طوایف بی تربیت گاث و هان و وندل غلبه کردند که بکلی آتش
افروخته علوم خاموش و آداب و انسانیت در میان بنی آدم فراموش گردید **مادرن هستری** یعنی تاریخ جدید از اول زوال
دولت روم بیان است در مغرب تا زمان تالیف کتاب که سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار [۱۸۵۴] مسیحی مطابق با سنه هزار و دویست و هفتاد هجری است
و بعضی از صاحبان جغرافیا و مورخین زمان متوسطی برای تاریخ قرار داده اند که از عهد کانسٹن تن تین کبیر است که در مائه رابعه بعد از ولادت
حضرت عیسی است تا زمان فتح کانسٹن تن تینپل که سلطان محمد ثانی تخمیناً در وسط مائه خامس عشر فتح نمود که وقایع این زمان را صحیح دانسته اند در
از عهده ضبط برآمده اند و تاریخ قدیم را نیز بدو شعبه منقسم نموده اند یکی را **سکرد هستری** گویند یعنی تاریخ مقدس و مبارک و دیگر را
پروفین هستری خوانند یعنی تاریخ نجس و نامبارک و تاریخ مقدس از آنجهت گویند که در او ذکر بندگان منصور و مکرم خداوند

سنه ۱۲۷۰

باب اول در بیان بعضی مقدمات

عالمیان بمنزلهٔ آثار الهی است که از خلقت دنیا تا چهار هزار و چهار سال است که زمان ولادت حضرت عیسی است و حرمت
و استقلال این تاریخ باقی است از نوشتجات مقدس و احکام الهی در کتابی که او را بایبل خوانند یعنی کتاب مقدس سماوی
و آن کتاب نیز بدو قسم منقسم شده یکی را اُلد تستمنت گویند یعنی وصیت و عهد عتیق که اشاره بتورات آدمی را
نیو تستمنت نامند یعنی وصیت و عهد جدید که کنایه از انجیل است و تاریخ منجّس بیان میکند احوال بندگانی را که از زمره و کار
عالمیان غافل بوده در ضلالت و گمراهی بودند و این تاریخ مقدس کوتاه تر است بهفده صد سال از خلقت دنیا ابتدای
این تاریخ بعد از زمان طوفان است که هفده صد سال بعد از خلقت دنیا اتفاق افتاد و حرمت و استقلال این تاریخ باقی است
از آثار و اخبار ملل و عبارات و دخمه های قدیمه که شامل است از بیست و سه صد سال و تاریخ منجّس نامبارک نیز به سه عصر تقسیم شده
اول یا آن سنرتن تیمس گویند یعنی اوقات مشکوک و دوم را فبیولس تیمس نامند یعنی اوقات داستانی و افسانه و بعضی هیروئک
تیمس خوانند یعنی اوقات پهلوانی و بهادری سیم را هستریک تیمس نامند یعنی اوقات تاریخی و اول را اوقات مشکوک از آن جهت گویند
که تواریخ و وقایع آن زمان بطور یقین معلوم نیست و آن شامل است به پنج صد سال و ثانی را اوقات داستانی و افسانه یا پهلوانی
از آن خوانند که اخبار آن زمان دلالت دارد بر احوال دلیران و پهلوانان و امورات غریبه و قصه های عجیبه دمی گاد یعنی
نیم خدایان و آن شامل است از ده صد سال و ثالث را اوقات تاریخی از آن گویند که اخبار آن عصر دلالت دارد بر وقایع و حوادث
که بطور یقین برشتهٔ تالیف در آمده است و آن شامل است از هشت صد سال فرست ار یعنی عصر اول که نامیده شد اوقات
مشکوک بیان میکند اصل و نژاد اکثری از ملل و طوایف قدیمه مثل طوایف آسیریه و چنان مظنون است که او نخستین سلطنتی در دنیا است و طوایف
ایجپت و چنان متصور است که آنها نخستین کسانی بودند که تخم علوم را در زمین زراعت کردند و ملل گریک که اعزاز و احترام آنها به
استحکام قواعد و ساتیر و بلندی فهم و ذکا و نیکوئی صنایع در تاریخ قریهٔ بنی نوع انسان تا حال است باقی است و طوایف فنی کی
که اول از آنها بحر پیمائی و ملاحی ظاهر شد و از آنها تجارت و معامله رواج گرفت و طوایف ترو جان که شهرت ایشان بجهت صحیفه های خوش انشا
بنموده است که اکثر ملل و شعب قدیمه اصل و نژاد خود شان را که بجهت مرور ازمنه و دهور در پردهٔ ظلمت متواری است از کلمات و استخراج و استنباط
مینمایند سکند ار یعنی عصر ثانی که اوقات داستانی و افسانه و یا پهلوانی و بهادریست بیان میکند آن علامات غریبه و عجیبه
که بخیال خلق شده و یا قصه و افسانه اعتبار یافته است و هر یکی از آنها قصه و افسانه جدائی دارد و علم افسانه و قطعه امثال او عجیب
میگویند و مراد آن است که از آن حکایات نباید چیزی را باور و تصدیق کرد و از همه ملل و فرقی که در آن زمان در دنیا مشهور و معروف
بوده لایق تذکار و تفکر است همین طایفه یونان است که قواعد نیکو و قوانین پسندیده داشته اند ترد ار یعنی عصر ثالث
که اوقات تاریخی است که اعتباری در اخبار و قصص آن زمان هست پس بهتر آن است که راه باریک قصه و افسانه را ترک
کرده بشاه راه اخبار صحیح و مورخه داخل شویم و در اینجا ملاحظه میکنیم این قدیم سلطنت اهل آسیریه را که ابتدای آن سلطنت در ظلمت
و تاریکی نامعلوم میگردد و باقی هست تا آنکه در سردانیپلس باختتام و زوال میرسد و پس از زوال دولت او سه دولت جدید ظاهر
گشت و این دولتها نیز بعد از انقضای مدت دویست سال بضرب شمشیر سیرس حکم واحد یافت سلطنت پرشیه رونق و رواج
تمام گرفت و از سلاطین پرشیه کسانی که در زمان سلطنت خود بیونان حمله آوردند یکی داریوس است و دیگری زرکسیس آن
ولی بزودی و باسانی بمسبب ذو نیه شکست خورده پایمال شدند و دولت الگزندر نیز با آن همه وسعت و عظمت بزودی
بپایان رسید چنانچه در نقشه وسعت ممالک عظیمه می بینیم و بقای قلیل او را نیز مشاهده مینمائیم و این سلطنتهای مختلفه که پس از
بعرصه ظهور آمد از بقایای ممالک او ست که پس از و ملوک طوایف شده هر کسی در مملکتی رایت شهریاری برافراخت مثل

ایجیبت که فاتمیس در اسنجا حکمران شدند و در سپرتیه طایفه پیلوپسید و در شر آشینه طایفه دیگر دم از عصیان زدند و مسیدونیه
بحالت اول خود رجوع کرد چنانچه در عهد فلیپ بود و تاریخ منتخب و نامبارک بیان میکند احوال ملل مختلفه را که بعد از نوح علیه السلام
بلند آوازه گردیدند و بزرگترین آن ملل این چهار سلطنت و دولت بزرگ است سلاطین اسپرتیه و سلاطین پرشینه و سلاطین
مسیدونیه و سلاطین رومانا و سایر ملل دیگر مثل طایفه سیدلل و تیرز و فریجینه و کرتجینا است که با دولت روم زیاد معارضه و مجادله
داشتند تا آخر مغلوب روم و پامال شدند تنبیه الفاظی که در این باب ذکر شد بعضی تفصیل لازم دارد که بیان میشود بدانکه لفظ
جیاگرفی لفظ یونانی است چه جیا بمعنی ارض است و گرفی بمعنی تخطیط و تحریر است و مخفی نماند که علم جغرافیا را بعضی از فنون ریاضی شمرده اند
و بر حکیم دانا واضح است که او از جمله فنون طبیعی است و موضوع علم جغرافیا کره ارض و ماء است که فی الحقیقه کره واحد محسوب میشود
و فایده علم جغرافیا اطلاع بر مسالک و ممالک و جزایر و بحور و صحاری و ثغور است که انشاء الله تعالی کما ینبغی هریکی در موضع خود معروض رای
خلان وفا و اخوان صفا خواهد شد **کانس تن تین** اسم پادشاهی از سلاطین روم است که او را کانس تن تین کبیر گویند و عربان
معرب ساخته قسطنطین خوانند و او اول کسی است از سلاطین روم که اختیار ملت مسیحی کرد **کانس تن تی نپل** اشاره بشهر
قسطنطنیه است که اکنون باسلامبول شهرت دارد و پل در لغت لتین بمعنی شهر است که در معنی کانس تن تین پل بوده یعنی
کانس تن تین که از بناهای اوست و بجهه خفت تلفظ کانس تن تی نپل خوانند و سلطان محمد ثانی اشاره بسلطان محمد ثانی بن
سلطان مراد خان ثانی است که در سنه هشتصد و پنجاه و هفت هجری مطابق هزار و چهارصد و پنجاه و سه (۱۴۵۳) مسیحی قسطنطنیه را فتح کرد
و بدین جهه او را فاتح لقب دادند **بلدة طیبة** تاریخ فتح این شهر است و در نقشه های انگلیسی اکنون نیز اسلامبول را
کانس تن تی نپل مینگارند و پس از این ما هر جا که ذکر شود قسطنطنیه خواهیم نوشت **دمی گادس** یعنی نیم خدایان که مجملی از آن
بیان میشود تا ناظرین کتاب از وی بهره نمانند بدانکه نیم خدایان اشاره بر ارباب اهل روم و اوثان است که رومیان
داشته اند و هیاکل کواکب و ارباب آسمان و زمین را که خود معتقد بودند از فلزات ساخته یا از سنگ رخام تراشیده
در معابد خود داشتند و برای هر چیزی ربی قرار داده بودند چنانچه زن خوشکلی از سنگ تراشیده و ربة العشق مینامیدند و مرد
مهیبی تراشیده و رب شجاعت میگفتند و قس علی هذا و اعتقاد ایشان بران بود که در ایام سلف دو نفر خداوند بودند که یکی را
یورانیوس میخواندند و یکی را تیرا می گفتند که در حقیقت بمعنی آسمان و زمین است یورانیوس مرد و تیرا زن بود و از این
دو نفر خداوند که باعتقاد متقدمین مالک ممالک تقدیر بودند چند نفر اولاد بوجود آمد یکی اوشیانوس است که صاحب دریاست
و یکی تیتان است و دیگری ستورن و برای متقدمین بعد از زمانی یورانیوس و تیرا از این کار کناره گرفته حکومت آسمان را به تیتان
واگذار نمودند و او هم بعد از چندی حکومت را به ستورن داده باین شرط که آنچه اولاد ذکور از و بعمل آید تلف سازد تا اینکه دو
باره حکمرانی باولاد تیتان برسد و ستورن که بحکومت نشست برحسب قراری و عهدی که کرده بود هر چه اولاد ذکور از و بعمل
می آمد میخورد و اوپس زن او از این رفتار متالم گشته بر فرزندان خود که ستورن میخورد ملول و محزون بود و آخر الامر حیله
اندیشید و بعوض اولادش سنگ به ستورن میداد و او هم بی آنکه بفهمد در کمال میل میخورد و فرزند اولی که از این حیله
سلامتی یافت جوپیتر بود و او را در غاری در کوه آیدا در جزیره کرید نهان ساخت و پرورش جوپیتر از شیر بز بود چون بحد
رشد رسید با اهل تی تن که پدر او را محبوس کرده بودند بنای جنگ گذاشت و بر ایشان غلبه نمود پدر خود ستورن را از بند
آنها رها کرد چون ستورن از بند خلاص شد از پسر خود اندیشه داشت و خواست او را ببند پدر دام آورده بهلاکت رساند
جوپیتر از این معنی آگاهی یافته در مقام انتقام با پدر خود برآمد که برادران سابق او را خورده بود و پدرش را از حکومت آسمان معزول

سپریفه جا ۳

۱۵۷

باب اول در بیان بعضی مقدمات

ساخت و او را از رتبه خداوندی انداخت و جوپیتر حکومت پدرش را با برادران دیگر تقسیم نمود به نپتیون حکومت دریا را
داد و به پلوتو حکمرانی دوزخ را سپرد و خود جوپیتر همشیره خود را زن خود ساخت و از آن زن چند اولاد ذکور و اناث
بهم آمد که مرس و مرکوری و هرکیولیز و ونوس و اپولو و دیانا و باکوس و ولکان باشد که هر یکی از اینها یک صفتی
اختصاص داشتند که تفصیل آن در ذیل مذکور است و چون جوپیتر هر یکی از فرزندان ملکی و شغلی مقرر نمود خود را بعیش و عشرت
مشغول داشت و حرص و شره او در شهوت بحدی رسید که دست بدختر های دیگران دراز میکرد و هر دختری که پاکدامن بود
و تمکین او نمیکرد آنها را باشکال و صور مختلفه متشکل مینمود تا ناچار شده رضا بقضا دهند و بدین حیله همه دختران تصرف میکرد
و اولاد ذکور و اناث او در نظر معتقدین اعتبار زیادی داشتند و جوپیتر را بمعنی رب الارباب میدانستند بالجمله این عقاید ضلالت آمیز
باقی بودند تا بعد از ترویج مذهب عیسوی در میان رومیان این عقاید منسوخ شد

یورانیوس	خدای قدیم تر از همه خدایان است
تیرا	زن یورانیوس است
اوشیانوس	فرزند یورانیوس است
تیتان	فرزند دیگر یورانیوس است
ستورن	فرزند دیگر یورانیوس است
اوپس	زن ستورن است
جوپیتر	فرزند ستورن است که خدای اکبر آسمان گردید
نپتیون	فرزند ستورن است خدای بزرگ دریا
پلوتو	فرزند ستورن است مالک دوزخ است
جونو	ملکه آسمان دختر ستورن است که زن جوپیتر شد این ربه استقامت و تزویج و تولید و اعتدال و جمال
مرس	فرزند جوپیتر است رب حرب و جدال است
ونوس	دختر جوپیتر است که از کف و زبد دریا خلق شد و ربه جمال و عشق و دلربائی است
مرکوری	فرزند جوپیتر است که پیک خدایان است و حروف را او اختراع کرد و رب فصاحت و بلاغت است
هرکیولیز	فرزند جوپیتر است که پهلوان معتقدین است
اپولو	فرزند جوپیتر است و رب موسیقی و شعر و علم است
دیانا	دختر جوپیتر است ربه شکار و صید و پاکدامنی
باکوس	فرزند جوپیتر است رب مستی و می و عیش و لذت است و گویند اختراع شراب نیز از وست
ولکان	فرزند جوپیتر است لیکن قدری بدشکل و زشت منظر بود که پدرش او را از آسمان راند و او بزمین فرو رفت و در آنجا
منروا	دختری است از مغز جوپیتر خلق شده و او ربه هوش و ادراک و زیرکی است

و جوپیتر را چندین پسر و دختر دیگر نیز هست و سوای این ارباب از چندین رب داشتند و بهر چیزی یک رب قائل بوده اند مثل
رب جمادات و رب نباتات و رب جبال و رب صحاری و رب الوان و رب اشجار و رب فواکه و قس علی هذا سبحانه و تعالی
عما یقولون علوا کبیرا و هرکیولیز که پهلوان معتقدین است برای او چندین قصه ها ساخته اند گویند که در هجده سالگی شیری که در کوه

نزدیکی منزل و ماوی داشت بضرب مشت کشت و او نیز پس از مردن در سلک خدایان مرتب شد و اکرام خداوندی یافت و رای او
دوازده افسانه یاد می کنند که بیک معنی دوازده خوان توان گفت چنانچه برای رستم و اسفندیار هفتخوان ذکر می کنند **اول**
کشتن شیر **دوم** هلاک کردن لرنین هیدرا که گفته اند صد سر داشت **سیم** آوردن گوزنی را بحضور پادشاه که شاخ او
از طلا و دست و پای او از برنج بود و در سرعت و تندی نظیر نداشت **چهارم** زنده آوردن گراز بری که در نزدیکی آن ولایت همه
خلق از او در عذاب بودند **پنجم** پاک کردن طویله آجیس که در انجا سیصد گاو سالهای سال بسته بودند دیگر و بر **ششم**
کشتن مرغهای گوشت خوار که مملکت از انها پر شده بود و اطفال را اذیت میکرد در نزدیکی دریاچه استیم فلس **هفتم** آوردن
خوک بری را که جزیره کریت را ویران کرده بود، **هشتم** غارت کردن رمه دیومدیس که گوشت آدم میخوردند **نهم** آوردن کمربند
ملکه امزونس **دهم** کشتن غول جیریون پادشاه گدس و آوردن گله و رمه او **یازدهم** جمع کردن سیب های باغستان
اسپردیس **دوازدهم** آوردن سگ سه سر مستی به سربرس و همچنین چندین حکایات دیگر از او ذکر می کنند که آسمان را
یکدقیقه در دوش خود نگاه داشت و او را زنده ابدی دانند و گویند نمرده است و از نظر علی الظاهر غیبت کرده باری تفصیل احوال او
و سایر خدایان در کتب مفصله رومیان و اهل یوروپ که ترجمه از آن زبان کرده اند مضبوط است هر که خواهد بر انها رجوع کند
و در اینجا اینقدر کافی است و بدین اسامی اکنون بعضی ستارگان را میخوانند چنانچه زحل را ستورن و مشتری را جوپیتر
و مریخ را مرس و زهره را وینس و عطارد را مرکوری گویند و من در نصاب انگلیسی برشته نظم در آورده ام

شعر
تو هفت کوکب سیار را شناس بنام — سن است مهر و وینس زهره مرس بهرام
زحل ستورن جوپیتر چه مشتری مون ماه — به مرکوری که بود تیر ختم گشت کلام

اسیریه اسم قدیم بابل زمین و حیره و عراق عرب و توابع است و یک وقتی اهل اسیریه بکل ممالک آسیا حکمران بوده اند
و بعد ازین هر جا که ذکر اسیریه شود مراد از آن صفحات است **ایجپت** اسم قدیم مصر و توابع او است **فنی شیه**
اسم قدیم ولایتی است در آسیا که در مشرق بیت المقدس در کنار دریا واقع است **ترواجا** اسم قدیم ترای است که اکنون
هیچ آثاری از او باقی نیست و ذکر او پس ازین خواهد آمد انشاء الله **گریک** یعنی اهل یونان و گریس مملکت یونان است و این
مملکت را در اسامی قدیمه گریشیه خوانند **هومر** که او را اومیر نیز گویند در زمان خود که نهصد و هفت سال قبل از حضرت عیسی در یونان
کمال شهرت را داشت که دانای آن عصر محسوب بود و اشعار نیکو در زبان یونانی دارد که او را شاعر و حکیم یونان میشمارند و گویند مردم
از بسکه او را دوست میداشتند خود را فدای قبر او می ساختند و قبر او را زیارتگاه قرار داده بودند و اعتقاد اهل یونان بران بود که او از غیب
ملهم می شد و در زمان ولادت او اختلاف کثیر در میان مورخین است و العلم عند الله و در روضة الصفا در ضمن حکمای یونان در مجلد
اول اومیرس شاعر ذکر کرده است که در یونان منزلتی تمام داشته چنانچه امرء القیس در میان عرب گویا همین هومر باشد **سردانا پلس**
پادشاه آخر اسیریه و بابیلون است از سلسله نینس که در کتب مقدسه نینس باسم نمرود خوانده شده است و او پادشاهی فاجر
و ظالم بود و اربیس لشکر بر سر نینوه کشید و سردانا پلس تاب مقاومت نیاورده رعیت و لشکری نیز بر او شوریدند و او در شهر
نینوه متحصن گشت و در عمارت خود هیزم فراوانی جمع نمود که تل هیزمی شد عیال و اطفال و حرم و خواجگان خود را در جائی باز
داشته بیخبر از همه جمیع جواهرات و لآلی و طلا و نقره و اساس پادشاهی و اثاث البیت خود را که از چندین قرون جمع شده بود
در میان هیزم ریخته آن عمارت را با همه عیال و کنیزان و متعلقان خود آتش زد و خود هم در شعله آتش سوخته جهان را وداع کرد و این واقعه

باب اول در بیان بعضی مقدمات

هشتصد و بیست سال قبل از ولادت حضرت عیسی اتفاق افتاده است و در تواریخ دنیا هیچکس ضبط نکرده است که مالی در دنیا زیادتر از دولت سردنا پالس باتش سوخته باشد و آنچه که بقیاس و تخمین در آورده اند و در شنیدن ضبط کرده اند اموال سوخته قیمة یکهزار هزار هزار و چهار صد هزار هزار هزار لیره بوده است که یکهزار و چهار صد ملیان لیره میشود که هر ملیانی دو کرور است و هر لیره انگلیسی دو تومان و دو ریال رواج ایران است و شهر نینوه همان شهر نینوا است که شهر بسیار بزرگی بوده که الکنون خرابهای او در نزدیکی شهر موصل آشکار است و در سال هزار و دویست و شصت هجری در آن خرابها در زیر زمین عمارتی جسته اند که از خاک انباشته شده بود که اشکال و صور غریبه داشته که در سنکهای عظیم الجثه تراشیده بودند از آنجمله شکل گاو بالدار و عقاب آدمی پیکر و چندین قسم آلات شکار و جنک بوده که الکنون هیچیک مستعمل نیست و چنین می پندارند که آن عقاب آدمی پیکر تمثال یکی از خدایان آنزمان بوده است و آن سنکها را بریده برای تماشاخانه پاریس و لندن برده اند و در آنجا سنکها بیکدیگر وصل کرده **و قال صاحب مراصد الاطلاع** نینوی بالکسر ثم السکون و فتح النون و الواو بوزن طیطوی قریة یونس بن متی علیه السلام بالموصل تقابلها من الجانب الشرقی و بسواد الکوفة ناحیة یقال لها نینوی منها کربلا التی قتل بها الحسین علیه السلام **مترجم** گوید چون ذکر ملیان و کرور گذشت و پس از این نیز از ملیان و کرور ذکری خواهد شد پس بهتر آنست که در اینجا بتفصیل اسامی مراتب اعداد بپردازد که ملاحظه کنندگان را بصیرتی حاصل کردد بدانکه در مراتب اعداد رقم مرتبه ششم اگر بعد پنج برسد که پانصد هزار باشد او را در اصطلاح اروپا کرور گویند و رقم مرتبه هفتم که یکهزار هزار است او را ملیان نامند که هر ملیانی دو کرور است و هر چه بالاتر رود تحدید او در تعیین حساب در بادی نظر مشکل است پس برای هر مرتبه اسمی قرار داده اند که بسهولت تعیین و تبیین مراتب مبادی معلوم و مفهوم کردد چنانچه رقم هشتم ده ملیان و رقم نهم صد ملیان و رقم دهم هزار ملیان و رقم یازدهم ده هزار ملیان و رقم دوازدهم صد هزار ملیان و رقم سیزدهم که هزار هزار ملیان است آنرا بیلیان خوانند و شش رقم دیگر بر او افزوده رقم نوزدهم که هزار هزار بیلیان است ترلیان کویند و شش رقم دیکر که بیفزایند رقم بیست و پنجم که هزار هزار ترلیان است کوآدرلیان نامند و همچنین شش رقم دیکر افزوده رقم سی و یکم که هزار هزار کوآدرلیان است کوین ترلیان شمارند و همچنین شش رقم دیکر اضافه کرده رقم سی و هفتم که هزار هزار کوین ترلیان است سکس تلیان دانند و هرگاه شش رقم دیکر افزوده شود رقم چهل و سیم که هزار هزار سکس تلیان است سپت تلیان نامند فلله الحمد حمداً ان عد لم یحص و ان وضع لم یتسع لم یسعه شیئی

سیرس پادشاه بزرکی از سلاطین ایران است و او پسر کمبیس و اسم مادرش منداین است که در سنه پانصد و شصت قبل از مسیح بتخت سلطنت ایران جلوس کرد و در عهد سلطنت خود بممالک شرقی آسیا لشکر کشیده آن صفحات را مسخر ساخت و پس از آن با کروسس پادشاه لیدیه محاربه کرده غالب آمد و پس از تسخیر آنجا بجانب ممالک آسیریه نهضت نمود و شهر بابیلون که بابل باشد محاصره کرد و بعد از دو سال محاصره بجهة خشکانیدن نهرهای فرات که از میان شهر میگذشت شهر بابل را بحیله ضبط در آورد و نهرهای فرات را بخندقی که در قلعه کنده بود باز کرد و با سپاه خود از آن نهرهای خشکیده شبانه در حالتی که اهل شهر مشغول عیش و عشرت عید بزرک خودشان بودند حرکت کرده بشهر در آمد و اهل شهر همگی مست لا یعقل افتاده بودند و پاسبانان ارک نیز مست بودند که لشکریان سیرس بی ممانع داخل ارک شده پادشاه را با اتباع او بقتل رسانیدند و این فتح در سال پانصد و سی و هشت قبل از مسیح واقع شد و سیرس پس از این فتح همه ممالک آسیا را در تحت فرمان آورد و در آخر بجنک تامیرس ملکه مسجیتی که یکی از طوایف سیتیه است روانه گردید و از طرفین جنک عظیمی اتفاق افتاد و سیرس شکست خورده گرفتار گشت و آن ملکه بقصاص پسر خود که در جنک قبل از این بدست لشکریان سیرس کشته شده بود بسیرس غیظ کرده خودش سر او را بر طشتی پر از خون انداخت گفت میدانم از خون خوردن سیر میشوی با

[illegible]

و این حکایت پانصد و سی [۵۳۰] سال قبل از ولادت حضرت مسیح اتفاق افتاده است و از بعضی از اهل یوروپ استماع شده است که سیرس را
کیخسرو است ولی کشته شدن او با غایب شدن او که در شاهنامه و تواریخ دیگر مذکور است منافات کلی دارد البته این روایت اقرب بصدق
و حقیقت است و در تاریخ دیگر که تریژری آف هستری میگویند یعنی مخزن التواریخ هیچ این کیفیت را ذکر نکرده و نوشته است
که سیرس در پانصد و بیست و نه [۵۲۹] قبل از عیسی وفات کرد و پسر او کمبیس پس از و بتخت جلوس نمود و اختراع جنگ با شمشیر و گرز از وست
چه قبل از وی بیشتر با تیر و کمان جنگ میکردند و پس از سیرس کمبیس پسر او پادشاه شد و او پادشاه قاهر قادر هنر بود چنانچه در اوایل
سلطنت خود در پانصد و بیست و شش [۵۲۶] سال قبل از عیسی لشکر بمصر کشید و تیرو سینیرش مصر را مسخر نموده کل آن بناها را خراب کرد و
آتش زد که مصداق قول متنبی بود شعر للسبی ما نکحوا للاسر ما ولدوا للنار ما زرعوا للنهب ما جمعوا و پسمی تیوس پادشاه مصر که
از نسل فراعنه بود بدست او کشته شد و سلسله فراعنه که یکهزار و ششصد و شصت و سه [۱۶۶۳] سال بود در مصر بسلطنت قیام داشتند
پس از کشته شدن آن پادشاه بزوال رسید و کمبیس پنجاه هزار سوار از راه بیابان بجهت خراب کردن کنیسه جوپیتر آمون فرستاد
ولی همه آن لشکر در بیابان کویر از بی آبی و گرسنگی و گرما تلف شدند و سفر کمبیس دو سال فزونتر کشید تا بایران مراجعت نمود و دولت او
چندان دوامی نداشت ع خورشید ولی دولت مستعجل بود و از آن زمان مملکت مصر بتصرف سلاطین ایران در آمد چنانچه
گاهی اطاعت داشتند و باج میفرستادند و گاهی که در سلطنت ایران فتوری حاصل میشد بهوای خودسری افتاده تیغ
خلاف از غلاف میکشیدند بر این منوال یکصد و نود و سه [۱۹۳] سال طول کشید تا الکسندر کبیر مصر را قهراً و قسراً بحیطه ضبط در آورد
و از ایرانیان هر که در آن مملکت بود بقتل رسانید و از آن پس سلاطین ایران بهیچوجه در امور مصر مداخله ننمودند تا در دولت
قوی شوکت اسلام بتصرف اسلامیان در آمد چنانچه در باب یکصد و پانزدهم مختصری در باب وقایع مصر انشاء الله ذکر
خواهد شد و کنیسه جوپیتر آمون نیز انشاء الله در باب یکصد و شانزدهم بیان خواهد گشت لیدیه مملکت معروفی در غربی
آسیا صغیر است و گویند اول از اهالی آن ولایت سکه زدن بطلا و نقره اختراع شد و شهرت یافته است و این ولایت را اکنون
آیدین ایلی گویند و پایتخت این ولایت سمیرنا است که بازمیر شهرت دارد مسیجتی اسم طایفه ایست
پرشیه یعنی ایران و در انگلیسی با شین معجمه و در فرانسه با سین مهمله تلفظ میشود و در حقیقت تصحیف و تحریف لفظ پارس است
و پس از این همه جا که پرشیه ذکر شود ما بلفظ ایران ذکر خواهیم کرد داریوس یعنی دارا که از سلاطین ایران است و آنچه در
تواریخ اهل اروپا ضبط شده سه داریوس بوده که هر سه در ایران سلطنت کرده اند و ما مختصری از احوال آن سلاطین نامدار چنانچه از
هر جا مینی خوش بدست آورده ایم در اینجا بیان می کنیم داریوس اول پسر هیستاسپس است که با شش
نفر از امراء متحد شده بپادشاه عجم سمردیس خروج کردند و پادشاه تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و داریوس از هر دو
و جوهر علی پانصد و بیست [۵۲۰] سال قبل از عیسی تاج و تخت را مالک شد و شهر بابل را مسخر نموده برج و باره شهر را بالکلیه خراب نمود
و ممالک شرقی را تا رودخانه ایندوس مفتوح ساخت و در ایام سلطنت خود با ششصد هزار سوار و پیاده از خشکی و ششصد کشتی
جنگی از دریا بجانب یونان و یلیونزی رفت و در صحرای مرتون بسر کردگی ملتیه دس از ده هزار نفر از اهل آتن شکست
فاحش خورده بجانب ایران برگشت غنایم بسیار از معسکر آن شهریار بدست یونانیان افتاد و در هیستوری چنین نوشته
که جنگ مرتون از وقایع عجیبه است که در تواریخ دنیای قدیم ثبت است که ده هزار نفر لشکر یونان با پانصد هزار لشکر ایران شکست
دادند و سه نفر از سرداران لشکر ایران ملتیه دس و اریس تیدس و تمیس تاکلس درین معرکه با دویست هزار نفر دیگر طعمه
تیغ آبدار شدند و بقیه لشکر و من نجا با سرعت فرار کرده بکشتیها سوار شده بجانب آسیا روان شدند و این

در بیست و هشتم سپتمبر که مطابق با پنجم میزان است چهارصد و نود سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و پس از معرکه یونانیان در میان
کشتیکان هی میس را که محرک این فتنه بود گرفتند و بعقوبت تمام او را هلاک نمودند القصه داریوش اول در سن
شصت و شش سالگی در سنه ۴۸۵ چهارصد و هشتاد و پنج قبل از عیسی وفات یافت و پس از او زرکسیس پسر دوم داریوش
اول که از پادشاهان عظیم الشان ایرانست بتخت پادشاهی جلوس کرد که او را یونانیان آرتکسرسیس لانجی منوس
یعنی اردشیر دراز دست بود و در تواریخ عجم بهمن پسر اسفندیار ملقب باردشیر دراز دست آمده و در ایام سلطنت خود مصر را
ثانیاً متصرف شده بر ممالک خود ضمیمه ساخت و بجانب یونان لشکر کشید در سنه ۴۸۰ چهارصد و هشتاد سال قبل از عیسی
بتلافی خسران پدر داخل مملکت یونان شد و از بوغاز هلسپونت که بعد ازین تفصیل او ذکر خواهد شد جسر بسته عبور نمود
و همراهان او در آن سفر از سواره و پیاده و زنان و خواجگان و عیال و اطفال و لشکریان تخمیناً بقدر پنج ملیان و دویست
هشتاد و سه هزار و دویست و بیست نفر شماره و حساب در آورده اند و این جمع کثیر و جم غفیر که صحرا و کوه از کثرت انها بستوه بود
در ترموپیلی با سیصد نفر از اهل اسپرتن که در زیر حکم لیونیدس پادشاه انجا بود عاجز شدند و آن شجاعان خونخوار
تیغ جلادت آخته لشکر را از عبور ممانعت کردند و پادشاه ایران ازین واقعه بحیرت افتاد که چگونه این عدد قلیل بر این لشکر کثیر
حمله آورده از در مدافعه در آمده و مانع از حرکت شده آند بعضی از لشکریان حکم فرمود که انها را زنده باید بحضور بیاورید و سه روز
جنگ از طرفین اتفاق افتاد و اکثر مردمان دلیر او کشته شدند و دلیران اسپرتن باز در مقام منع و خودداری نتوانستند
برآمد ولی جمعی از اهل ترأکینیه با ایرانیان ساخته لشکر ایران را بیخبر از انها از طرق خفیه بکوهستان بردند و اهل اسپرتن ازین
قدر غافل بودند که لشکر ایران غفلة بر سر دلیران اسپرتن ریخته همه را بقتل آوردند و جنگ ترموپلی آغاز نحوست طالع
زرکسیس بود و هر چه از انجا پیشتر میرفت بخاطره می افتاد تا کشتیهای او را در آرتمیزیوم و سلمیس غرق کردند و باکی
ملیان لشکر جرار و دلاوران نامدار از مقابله و مقاتله اشخاصی که در دریا با او جدال داشتند بمقام عجز بر آمد و ناچار از کمی
آذوقه و گرانی اردو مراجعت کرد و بلشکریان او خسارت زیاد رسید راهی را که در چند ماه طی کرده بود با چنین لشکر
سکران در یکماه طی کرده بپایتخت ایران وارد شد چون بفجور مایل بود و بزنان و دختران مردم دست درازی میکرد و اهل
رعیت بر او شوریدند در خوابگاه ارتبنس خواجه که بزرگ خواجگان و بزرگ مستحفظین بود او را بقتل رسانید و مدت پادشاهی او
بیست و یک سال بود و این واقعه در سنه ۴۶۵ چهارصد و شصت و پنج قبل از عیسی اتفاق افتاد و سلاطین ایران را هیچوقت از یونان زمین
بهره حاصل نشده همیشه با لشکر سکران بحرکت در آمده و از شرذمه قلیل شکست خورده مراجعت کرده اند و پس از او زرکسیس
ثانی پادشاه شده بعد از چهل و پنج روز کشته شد و پس از او سوگدیانس برادر او جلوس کرد و پس از شش ماه او
نیز کشته شد و پس از او آرتکسرسیس اول پسر زرکسیس جالس سریر شهریاری شد و ارتبنس قاتل پدر را بدست آورده
باشد عقوبات بهلاکت رسانید در هیدن نوشته که قاتل زرکسیس مترپداطیس خواجه است که بزرگ خواجگان بوده ولی
در چند کتاب دیگر ارتبنس نوشته اند و در هیدن نوشته که قاتل زرکسیس را در صندوقی گذاشته که دست و پا و کله او
از صندوق بیرون بود و عسل بر دست و پای و کله او مالیده در برابر آفتاب نگاه داشتند و زنبور و حشرات الارض بر او
جمع شده او را نیش میزدند و بدن او را در میان صندوق مجروح ساخته کرم از آن زخمها متکون شده بدن او را میخوردند
و بجهة اینکه بزودی تلف نشود هر روز غذای خوب باو میخوراندند و اگر در خوردن غذا تکاهل میکرد بادرفش که بچشم او فرو میبردند
ناچار شده غذا میخورد و باین عقوبت مدتی گرفتار و عبرة للناظرین بود تا تلف شد و ارتکسرسیس در ایام سلطنت خود بتکریه لشکر

کشیدان سامانرا مسخر کرد و مصر را دوباره مفتوح نمود و پس از سی و نه سال سلطنت در سنه ۴۲۵ چهارصد و بیست و پنج سال قبل از عیسی وفات
کرد و پس از او دارنوش دوم پسر ارتکسرسیس لوای شهریاری برافراخت و خواهر خود پری ستیس را بعقد نکاح خود درآورد
و در سنه ۴۰۴ چهارصد و چهار قبل از عیسی وفات کرد و پس از او ارتکسرسیس دوم تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت و او را منیمون
لقب داده‌اند یعنی   و او کمال اطاعت از مادر خود پری ستیس داشت و امور ملکی را بصوابدید او فیصل میداد و سیروس برادر او
که بحکومت آسیای صغیر مامور بود از سواحل دریا ده هزار نفر و از اهل یونان سیزده هزار لشکر فراهم آورده علم مخالفت برافراشت
و ارتکسرسیس از شنیدن این خبر چون دیگ بر خود جوشیده با نهصد هزار نفر لشکر بدفع برادر و تنبیه سرکشان روانه شد
در کوناکسا میان دو برادر تلاقی فریقین شده آن ده هزار نفر که از سواحل دریا براو جمع شده بودند همگی بمعرض تلف درآمده و سیروس
نیز کشته شد و از یونانیان جمعی تلف شده و بقیه بهزیمت جان از آن معرکه خلاص کردند و ارتکسرسیس مظفر و منصور بدارالملک
خود برگشت و دو نفر از دخترهای خود را بعد از ازدواج خود درآورده و پسر ارشد خود را دارنوش لقب داد و آن پسر با امرا و لشکر
ساخته بر پدر خود خروج کرد ولی از این حرکت قبیح صرفه نبرد و ارتکسرسیس از غم و غصه در سن ۹۴ نود و چهار سالگی در سنه ۳۵۸
سیصد و پنجاه و هشت قبل از عیسی جهان را وداع کرد نوشته‌اند که او یکصد و پنجاه نفر اولاد و سیصد و پنجاه نفر کنیز داشت
و پس از او ارتکسرسیس سیم که به اوکس ملقب بود یعنی   و بعضی لقب دارنوش دوم را اوکس نوشته‌اند بسریر
جهانداری عروج کرد و او پادشاهی قهار و خونخوار بود هشتاد نفر از برادران و اقربای خود را بقتل آورد و در ایام سلطنت خود
مصر را که در وقت پدرش سر از اطاعت باز زده بودند مسخر کرد و شهر سیدان را در سنه ۳۵۱ سیصد و پنجاه و یک قبل از عیسی خراب کرد
و آتش زد و سپرته را تاراج نمود و در کشتن بزرگ و کوچک و ادنی و اعلی هیچ فرق نمیگذاشت و در سنه ۳۴۶ سیصد و چهل و شش
در میان طعام طبیبش او را زهر داد و در تاریخ دیگر مسطور است وزیر او بگوس که یکی از اهل مصر بود او را مسموم ساخت و گوشت
او را بگربه داده و از استخوانهای آن پادشاه دسته شمشیر ساخت و عداوت باطنی وزیر با پادشاه از جهت مذهب بود که در
تسخیر مصر از هم کیشان او جمعی بمعرض قتل و هلاکت رسیده بودند و در تاریخ دیگر مدت سلطنت ارتکسرسیس سیم را
مدت بیست و سه سال نوشته‌اند و این بانظم و ترتیبی که ما از کتاب چند بدست آورده تالیف کرده‌ایم با کتب دیگر منافات
کلی دارد و در تواریخ آن زمان اختلاف کثیر است و ما لازمه جهد را بعمل آورده اگر خطائی رفته بچشم اغماض نگرند
و پس از او دارنوش سیم پسر ارسنیس باعانت بگوس وزیر که با او قرابت داشت و او را که معاصر الکسندر است که در تواریخ ایران
دارا و اسکندر ضبط کرده‌اند تاج جهانداری بر سر گذاشت و این دارنوش بجنگ اسکندر لشکر کشید با ششصد هزار
نفر بحرکت درآمد شعر که گفتی زمین بر نتابد همی ✽ فلک راه رفتن نیابد همی ✽ سپه را میان و کرانه نبود ✽ همان بخت دارا
جوانه نبود ✽ و شهرت کثرت و دولت لشکر و عسکر او زیادتر از شهرت جلادت‌شان بود و آنچه که در معسکر او خاصه لباس
سلطنت بوده از نفرات است طباخ دویست و هشتاد و هفت نفر سفره‌چی بیست و نه نفر ساقی هشتاد و هفت
نفر مجمره و باردعود سوز چهل نفر و اشخاصی که انواع ریاحین و گلها چیده در ظروف در مجلس طعام در سر خوان حاضر میساختند
شصت و شش نفر با تجمل با آن لشکران از اهل مسی دونیه شکست فاحش خورده فرار کرد و لشکریان اسکندر اموال و آثار
چنان عسکری را که گران تا گران بود بغارت بردند و دارنوش شکسته بحال و کسته بجانب مدینه آمد و در آنجا بسس که
یکی از امرای او بود او را بقتل رسانیده جسد او را مجروح یافتند و این واقعه در سنه ۳۳۱ سیصد و سی و یک سال قبل از ولادت مسیح واقع شد
و بعضی نوشته‌اند که در قتل دارا نبوزنیس با بسس شراکت داشت و اسکندر بمحض از وفات دارا بر سر نعش او رسید دل یکی

باب اول در ۱۳ بیان بعضی مقدمات

از سرداران اسکندر در حالت نزع بر سر او رسیدند دارا وصیت خود را در حراست عیال و قتل آن دو نفر اسیر غدار یاد کرده
بود و اسکندر نیز بر وصیت او رفتار نمود و خاندان سیرُس در داریُوش ستم بزوال رسید و بعضی مدت سلطنت را
دویست و نه سال و برخی بجا بلی که ما معلوم داشته‌ایم دویست و سی سال معین نموده‌اند و پس از او اسکندر
ممالک ایران و هند را مسخر و قاتل دارا بِسُس را اسکندر حکم کرد تا درختهای قوی را چو کمان کرده با ریسمان محکم
بستند و دست و پای او را بران دو درختها بسته به یکمرتبه ریسمانها را باز کردند که هر یک عضو او از دیگری جدا شد و پس از
اسکندر سلطنت ایران تقریبا پانصد سال ملوک طوایف بود و هر یکی از ایشان مملکتی مستقل داشت تا در سنه ۲۲۹ دویست و بیست و نه
پس از عیسی ارتکس سرسس که یکی از اشکریان و بعضی نوشته‌اند که از نجبای ایران بود بر تخت پادشاهی جلوس کرده و
ممالک را مسخر نمود و بنیان سلطنت جدید گذاشت و او را نیز ارتکس سرسس اول مینامند و این همان اردشیر بابکان است
و از آن پس تاریخ صحیح در دست است و پس از اردشیر پسر او ساپوز یعنی شاپور در سنه ۲۳۸ دویست و سی و هشت پس از عیسی
بر تخت جلوس کرد و او را در سنه ۲۷۳ دویست و هفتاد و سه کشتند و پس از او هُرمز مِس در سنه بر تخت جلوس کرد و پس از آن
ساپور دوم یعنی شاپور که بظلم و ستم معروف جهان بود در سنه ۳۱۰ سیصد و ده بعد از عیسی به پادشاهی سرافراز شد و این همان
شاپور ذو الاکتاف است که هفتاد سال سلطنت کرد و مدت عمر او نیز هفتاد سال بوده و پس از شاپور اول در ترتیب
سلاطین تا شاپور ثانی فی الجمله اختلافی میان مورخین ایران و اروپا نیز هست و این سلسله در یزدجرد بانجام رسید
که عربان در سنه ۶۵۱ ششصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق سال سی و یک هجری سلطنت عجم را مسخر کردند و خاندان اردشیر بابکان
چهار صد و بیست و دو سال طول کشید و سلاطین معروف این سلسله اردشیر بابکان و بهرام گور و انوشیروان و خسرو
پرویز که تفصیل هر یک در تواریخ ایران و اروپا مسطور است **اِسپرتَن** یعنی اهل اسپرتا شهر معروفی است
در پلوپونیسس که پایتخت لکونیا است **لکونیه** ولایت بزرگی در قسمت جنوبی پلوپونیسس
پلوپونیسس پنینسلا است که احاطه میکند بر بسیاری از قسمتهای جنوبی یونان که او را موری و موریا نیز خوانند
ترموپیلی معبر تنگی است از تسلیه که کشیده میشود تا لاکریس و فاسیس و این مکان بجهة جنگی که در آنجا
فیمابین پرسین و یونانیان اتفاق افتاده شهرت یافته و الکنون ترما خوانند در باب دوم و چهارم نیز ذکر او خواهد شد
تسلیه یا تِسلی یکی از ولایتهای یونان است و این ولایت بجهة طوفان شدیدی که در ایام حکمرانی دیوکلین اتفاق
افتاده معروف شده است **تراکینیه** **آرتی میزیوم**
سلمیس قصبه معروفی در مشرق جزیره سیپرس بوده و از زلزله خراب شده در مائه رابعه بعد از ولادت مسیح انجارا
ثانیا آباد کردند کانستن تیه نام نهادند و کاشس تن را نیز بنا کردند و این اسامی که ذکر شد همه اسامی قدیمه است
و در نقشه جان ارُوسمیث که مثل او استاد کاملی در کل فرنگستان نیست صفحه معین شده که اسامی بلدان و ممالک با اسامی
قدیمه ضبط کرده است و در بعضی نقشه‌های دیگر نیز باختصار در صفحه معین اسامی قدیمه را معلوم میکنند و ما انشاء الله
در خاتمه کتاب جدولی مرتب ساخته اسامی قدیمه را بالقدر کفایت معلوم خواهیم ساخت
مرتون قصبه ایست در ما بین شمال مشرق شهر اثینس است اثینس دار الملک یونانست که پس از این انشاء الله ذکر خواهد شد
مدیه اسم قدیم عراق عجم است **بکتریه** اسم قدیم بلخ است **طالیمیس** جمع است یعنی طالیمیها
و مراد از طالیمی بطلمیوس است که بعد از اسکندر سلطنت مصر را بنهارسیدند و دویست سال و کسری در مصر پادشاهی

استعمال داشته و در انگلیسی ایطالیمی با باء فارسی مینگارند ولی در تلفظ بحذف باء فارسی میخوانند
مسی دونیه عبارت از ماکادونیه است که در کتاب مراصد الاطلاع و تقویم البلدان مقدونیه با ذال معجمه و
برهان اللغه با دال مهمله ضبط کرده است ولایت بزرگی است در اروپا که اکنون در تحت اختیار دولت عثمانی است
و اول شخصی که در انجا دم از سلطنت زد و اسم شاهی بر او اطلاق شد کرانُس است که تخمیناً هشتصد و چهارده ۸۱۴ سال
قبل از عیسی بوده است و شاه آخرین آن دودمان پرسیوس است که از اهل روم شکست خورده و در سنه ۱۷۱ یکصد و هفتاد و یک
قبل از عیسی دولتشان منقرض گردید و الکساندر ثالث که عبارت از اسکندر کبیر باشد پسر فلیپ است که شمس القلاده
این دودمان رفیع البنیان است که در سال سیصد و سی و شش ۳۳۶ قبل از عیسی بجای پدر خود فلیپ بتخت نشست و در سال
سیصد و سی و پنج ۳۳۵ قبل از عیسی یونان را مسخر کرد و در سال سیصد و سی و چهار ۳۳۴ بآسیا لشکر کشید و جنگ ایسوس فیمابین
اسکندر و دارا در سال سیصد و سی و سه قبل از عیسی واقع شد و در سال سیصد و سی و دو ۳۳۲ مصر را فتح نمود و شامات را اغار کرد
و جنگ اربلا که جنگ سیم فیمابین دارا و اسکندر است در سال سیصد و سی و یک ۳۳۱ بوقوع پیوست و در این جنگ بکلی لشکر
دارا تمام شد بنوعی که دیگر ایرانیان را امکان تجهیز و سیاق لشکر نماند و اسکندر پس از آن بهابل رفت و بابل را گرفته بجانب خوزستان
شتافت و تخت دارا در سوسه جلوس نمود و بجانب هیرکینیه و پرشیه روان شد و دارا را در نزدیکی ری بقتل رسانیدند
و بجانب مشرق زمین لشکر کشید فتوحات بسیار کرد و در سال سیصد و بیست و هفت ۳۲۷ قبل از عیسی هند را گرفت و از هند
مراجعت نمود و در بابیلون در دوازدهم نومبر سال سیصد و بیست و سه ۳۲۳ قبل از عیسی وفات یافت و نعش او را حسب الوصیه
به الکساندریه مصر بردند و او را بطلیموس در سال سیصد و بیست و دو ۳۲۲ در آنجا بخاک سپرد و تاریخ اسکندر حسب الامر و العهد
مرحوم از انگلیسی بفارسی ترجمه شده است و در عهد شاهنشاه مرحوم محمد شاه آن تاریخ را چاپ کرده اند هر که از احوالات اسکندر
بخواهد البته بآن کتاب رجوع خواهد کرد و آربلا همان اربل است

۷۵۳
رُوم که در اسامی قدیمه رُوما ضبط کرده اند دار السلطنه کشور ایطالیا است و از ابنیه رُومُلوس است که هفتصد و پنجاه و سه
سال قبل از ولادت عیسی بالای پشته بنا نهاد و بعد در زمان قلیل آن شهر آباد شد و پشته های اطراف و میان شهر افتاده
از آنست که میگویند هفت کوه در میان شهر روم است و رُومُلوس اولین پادشاه آن مملکت است و هفت نفر در آن مملکت پادشاهی
کرده دویست و چهل و پنج ۲۴۵ سال سلطنتشان طول کشید و پس از او بنای جمهوریه شد و پانصد سال نیز دولت جمهوریه بود تا
قیاصره بعرصه ظهور آمدند و در مراصد الاطلاع رومیه ضبط کرده و قال رومیه مخففة الیاء المنقوطة باثنتین من تحت وهما
رومیتان احدیهما بلد الروم و هی مدینة ریاسة الروم و علیها من عجایب الدنیا بناء واسعة و کثرة خلق و قد حکی فیها
حکایات یاباها العقل و یستبعدها اشهی و او را رومیة الکبری نیز در کتب قدیمه ذکر کرده اند
سِلیوسیه اسمی است که اطلاق میشود بسلاطین سلیوسیه که سلاطین سیریه هستند و ابتدای سلطنت آنها از تسخیر
شهر بابل است که سلیوکس فی کتور سیصد و یازده ۳۱۱ سال و چهار ماه قبل از ولادت عیسی علیه السلام انجا را مسخر کرد و انتهای سلطنت
آنها بعد از فتح سیریه است که پامپی المملکت را بالقهر و غلبه مفتوح ساخت سلیوسیه اسم قدیم قصبه ایست در سیریه
که در کنار دریا واقع است و در اسامی قدیمه انقدر ساحل دریا را سیریه مینامند که در غربی انطاکیه اتفاق افتاده است و در
ساحل سیریه هشت قصبه آباد معروف است که سلیوسیه پایتخت آن قطعات آباده که اکنون خرابست و در اسامی قدیمه سلوکیه که بعضی
سلیوسیه خوانند یکی از هفت شهر مداین بوده است که در کنار دجله در مقابل کتیسفون واقع شده بود و کتیسفون همان

باب اول در بیان بعضی مقدمات

طیسفون است که انوشروان بنای طاق را گذاشت و بعضی گویند در شهر اسپانان بود که در نزدیکی طیسفون بوده طاق را بنا نهاده آن
و سلاطین سلوکیه پس از اسکندر که ممالک اسکندر تقسیم شد بپادشاهی رسیدند و طیسفون را بتلفظ الیکلیسی
طیسفن میخواندند و بنای شهر سلوکیه از سلیوکس نیکتور است که آن شهر را در کنار دجله بنا کرد و باسم خود نامید
سیریه اسم قدیم شامات و فلسطین و آن نواحیست پامپی رئیس و سردار دولت جمهوریه روم است که قبل از
جولیوس قیصر اول بوده است و مدتی نیز با قیصر اول در ملکداری شراکت داشت و پامپی از روم بعزم تسخیر مشرق بیرون
آمده در عرض سه سال شامات و جودیه و عراق عرب و جزیرة العرب و ارمنیه و دیار بکر را بحیطه ضبط در آورده مظفر و منصور
بروم برگشت و درین سفر پانزده مملکت و هشتصد شهر و هزار قلعه فتح کرده بود و چندین نفر از سلاطین زادگان چه باسم نواده چه
برسم فدا در روز ورود او بروم در رکاب او بودند و آخر الامر قیصر را بفتح مغرب زمین فرستاد و قیصر آن ممالک را کلاً بحیطه
تصرف آورد و پامپی از قیصر مخوف شد و زن او نیز که دختر قیصر بود پس از وضع حمل در نفاس فوت کرد و بدین سبب
اسباب وحشت در میان آمد و امر نامدار ظاهر گردید پامپی هر قدر خواست قیصر را بشهر روم آورده در گرفتاری او کوشید قیصر
مرغ زیرکی بود بدام نمی افتاد آخر الامر لشکر بجانب قیصر کشید و در نزدیکی شهر فارسلیه در دوازدهم می که مطابق بیست و دو
درجه ثور است چهل و هشت سال قبل از عیسی میان آن دو سردار کامکار نزاع واقع شد و از اول دولت روم تا آخر هیچ وقت چنان
دو سردار کامل دانا با یکدیگر روبرو نشده بود که یکی کل مشرق را مسخر ساخته و یکی مغرب زمین را مفتوح داشته بالاخره پامپی
شکست خورده تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و در هیدن نوشته که درین جنگ پانزده هزار از لشکریان پامپی اسیر
و مقتول شد و بروایتی بیست و چهار هزار گرفتار و کشته گردید و از لشکریان قیصر زیاده از دویست نفر بقتل نرسید
و پامپی پس از این واقعه بهزار زحمت خود را بجزیره قبرس رسانیده بخیال مصر افتاد و بجهة سابقه مودتی که با مصریان داشت دل
روانه مصر شد مرغ اجل چون اجل آید سوی صیاد رود بطلمیوس پادشاه مصر مرده و پسر جوانی از او بتخت نشسته بود چون
پامپی بساحل شهر پلوسیوم که دمیاط باشد رسید از دور موکب مصر را نزدیک دیده آدم فرستاده از ورود خود آنها را
اعلام کرد و مصریان بجهة اینکه خدمتی بقیصر کرده باشند بآمدن او راضی نشدند آخر چنین صلاح دیدند که او را بچنگ آورده بقتل
آرند و حقوق سابقه او را که نسبت بمصریان بتقدیم رسانیده بود فراموش کردند آخیلاس وزیر بطلمیوس بزورق نشسته
بکشتی پامپی درآمد و بچرب زبانی و بلطایف الحیل او را راضی ساخت که بزورق او نشسته بخدمت بطلمیوس برسد پامپی اگر چه
از حالت او استنباط غدر و مکر کرد و شعری بدین مضمون خواند که هر آزادمردی که بدر سرای ظالمی برود آزادی خود را
بنده او کرده است و باید اطاعت او را قبول کند و لیکن من باور ندارم که مصریان اینقدر غدار و نمک بحرام باشند پس
زن و فرزند خود را وداع کرده بزورق نشست کالباحث عن حتفه بظلفه با دو نفر خدمتکار روانه شد و اهل کشتی بر سطح کشتی برآمده
نظاره میکردند چون زورق قریب بساحل رسید دیدند آخیلاس و یاران او دست بقتل پامپی دراز کرده آن شیر بیشه
شجاعت را آن روباه صفتان بهزار خواری و مذلت از پای درآوردند و اهل کشتی فرصت کشیدن لنگر نیافته فرار
بر قرار کردند و جسد پامپی را بی سر در کنار دریا انداختند که مردم چندروزی بتماشای او میرفتند و پس از چند روز
فلیپ نام که غلام عتیق او بود فرصتی جسته جسد او را از کنار دریا برداشته بآتش سوزانید و قیصر متعاقب پامپی از آب
گذشته بخاک آسیا داخل شد و دانست که پامپی بجانب مصر رفته است قیصر ساحل غربی بلاد آسیا را گرفته بسمت جنوب
در حرکت آمد و تمامی آن سامان را مسخر ساخت باسکندریه مصر رسید و در آنجا از واقعه پامپی خبردار شد و بطلمیوس ارکان دولت

سر پامپی را با خاتم او بتحفه نزد او فرستادند و قیصر چشم خود را گرفت که سر او را نه پسند و یاد از حقوق دوستی سابق
او کرده حکم فرمود که سر او را با مشک و عنبر آگنده بخاک سپردند و گنبدی نیز در انجا برپا کرد و ازین کار مصریان برآشفته
بودند و بمصریان رسید آنچه رسید که تفصیل او در تاریخ قیصر اول مسطور است و تاریخ قیصر را از انگلیسی میرزا ابراهیم
شیرازی که سالهای بسیار در دار السلطنه لندن بتعلیم و تعلم مشغول بود حسب الامر پادشاه رضوان جایگاه محمد شاه
قاجار طاب الله ثراه بفارسی ترجمه کرده است هر که تفصیل وقایع خواهد بآن کتاب رجوع کند درین کتاب زیاده براین باعث تطویل
و اطناب است تراسینه اسم قدیم ولایت بزرگی است در اروپا که در جنوب سیتیه واقع است که با کوه هیمس محدود است
که حد قدیم او در جنوب دریای اجین و در مغرب مسی دونیه و رودخانه استرمان در مشرق دریای پونتس اوکسینس
و پرپونتیس و هلس پونت است و پونتس اوکسینس اسم قدیم بحر سیاه است و او را اوکسین نیز نامند و پرپونتیس اسم
قدیم بحر مرمره است و هلس پونت اسم قدیم بوغازی است که تفصیل او بعد ذکر خواهد شد

سیتیه اسم بسیار قدیم تاتارستان است در ازمنه سالفه بقسمت بزرگی و وسیعی از جانب شمال اروپا و آسیا
شامل بود و بجهة برودت هوا چندان آبادی نداشت و هیچ مسافری در ازمنه قدیمه اطراف صحراهای وسیع او را که در شمال
و مشرق و مغرب گستر شده است بقدم تحقیق نه پیموده بود و اهل سیتیه دلاور و شجاع بودند الذین طغوا فی البلاد فاکثروا
فیها الفساد و حملات متواتره و نهبات متکاثره بولایات جنوب آسیا می آوردند علی الخصوص در سنه ۶۲۴ ششصد و بیست و چهار
سال قبل از عیسی که خرابی بسیار بولایات جنوبی آسیا رسانیدند و در زمانیکه آسیای صغیر را تحت اختیار خود در آورده بودند
باروپا نیز خسارت زیاد رسانیده بنهب و غارت مشغول بودند تا مصر رفته مصر را تسخیر نمودند و در مائه اول بعد از ولادت حضرت
مسیح با دولت روم بنای حرب و جدال را گذاشتند و بنیاد محکم آن دولت و سلطنت را منقض ساخته ضرر زیادی زدند

سیدان اسم یکشهر قدیمی است از ولایت فی نی شیه که پایتخت آن ولایت بوده و در ساحل بحر مدیترانه است [illegible]
و این همان صیداء است که در کتاب مسالک ممالک ضبط است کما قال الیاقوت فی کتابه المسمی بمراصد الاطلاع صیداء
بالفتح ثم السکون و الدال المهملة و المد و ایلیه یقصر و هو مدینة علی ساحل بحر الشام من اعمال دمشق شرقی صور بینهما ستة فراسخ انتهی
و اکنون فرنگیها صیداء مینگارند تیر شهر بزرگی بود که آجینار او را بنا نهاد و خراب شد و شهر دیگریست که در
ساحل سیریه در سال هزار و دویست و پنجاه و هفت ۱۲۵۷ قبل از ولادت عیسی بنا شد که او را صور اکنون میخوانند و این
شهر در اندک زمانی چنان معمور شد که رشک امصار و بلدان گردید و اهل آسیریه این شهر را هفتصد و نوزده ۷۱۹ سال قبل از
عیسی محاصره کردند پس از محاصره پنجسال در سنه ۷۱۳ هفتصد و سیزده بی نیل مرام مراجعت نمودند و در سنه ۵۷۲ پانصد و هفتاد و دو
قبل از عیسی بخت نصر این شهر را قهراً و قسراً بحیطه ضبط در آورده ویران ساخت و بقیه اهل تیر آنچه که از قتل و نهب خلاص
شده بودند در مقابل تیر در جزیره مسکن گرفتند و باز رفته رفته تیر بحلیه آبادی در آمد تا اینکه اسکندر این شهر را محاصره نمود
پس از محاصره هفت ماه در بیستم اگست سنه ۳۳۲ سیصد و سی و دو که مطابق با بیست و هفتم درجه اسد است قبل از عیسی بقهر و غلبه
شهر را مسخر ساخت و از نهب و قتل و حرق و هدم هیچ کوتاهی ننمود چنانچه مورخین تواریخ خرابی این شهر را با اسکندر
و انهدام بیت المقدس را با تیتس برابر گرفته اند و بافتوس در تاریخ این دو شهر را ذکر میکنند و پس از خرابی اسکندر
پس از مدتی باز آباد شد و شصت و چهار ۶۴ سال قبل از عیسی مسخر رومیان گردید و تا زوال شاهنشاهی روم در تصرف ایشان بود
و در کتاب مراصد چنین نوشته صور بالضم ثم السکون و آخره راء مدینة مشهورة عظیمة القدر کانت من ثغور المسلمین مشرفة

باب اول در بیان بعضی مقدمات

ساحل بحر الشام داخلة علی الساعد یحیط بها البحر من جمیع جوانبها الا الربع الذی منه شروع بابها حصینة جدا لا سبیل الیها الا
بالجد بینها و بین عکة ستة فراسخ وهی فی شرقی عکة و بینها و بین القدس نحو من اربعین فرسخا انتهی و در مخزن العلوم
نوشته که لشکریان بختنصر پس از محاصره سیزده سال انجا را مسخر کردند والله اعلم و صاحب تقویم البلدان نوشته
صور من احصن الحصون التی علی ساحل البحر حصینة و یقال انه اقدم بلد بالساحل و ان عامة الحکماء یونانیین منها و بعضی از مورخین
بنای شهر صور را نسبت به نی نس داده اند که از سلاطین اسیریه است که پس از وفات او پایتخت مملکت اسیریه را در
سنه ۲۰۶۹ دو هزار و شصت و نه سال قبل از عیسی باسم او خوانده نی نوه نامیدند و در اسامی قدیمه تیر را تیرس ضبط کرده اند و در
اطلسهای جدید هم تیر می نگارند و هم صور ضبط می کنند و نی نس با نون و یاء مثناة تحتانیه و نون مضمومه و سین مهمله است
بختنصر یکی از سلاطین اسیریه است که در سال ششصد و بیست و پنج ۶۲۵ قبل از عیسی بر تخت پادشاهی جلوس نمود و در
پانصد و شصت و یک ۵۶۱ جهان فانی را وداع کرد و این پادشاه بر یهودیان حمله آورده مملکت جودیه را در ششصد و پنج ۶۰۵ سال
قبل از عیسی بحیطه تسخیر آورده بیت المقدس را پانصد و نود و هفت ۵۹۷ سال قبل از عیسی محاصره کرد و در مرة ثانیه بجودیه لشکر کشید
و در سنه ۵۸۷ پانصد و هشتاد و هفت بیت المقدس را مفتوح ساخت و بعضی در سنه ۵۸۸ پانصد و هشتاد و هشت نوشته اند و شهر را
آتش زده گنبد مسجد را خراب کرد و دیوارهای قلعه و عمارات را با خاک یکسان نمود چنانکه شهر بیت المقدس تل خاکستری شد ذلک
تقدیر العزیز العلیم و بختنصر همان بخت النصر است که در تواریخ عرب و عجم بخت النصر نوشته اند و در تاریخ سال قدری اختلاف
دارد و درین مرحله حق بجانب مورخین یوروپ است چرا که اغلب این حکایات را از تواریخ یونان نقل کرده اند و تواریخ یونان در این باب اقرب
بصواب است آجی ناز یکی از سلاطین ارگوس است ارگوس ولایتی است در یونان که اورا آمیرکیه نیز گویند و نیز
نام قصبه ایست در ولایت ارگولیه که در جانب شرقی یونان است و سلاطین ارگوس ۹ نفر بودند که اول آنها آئی ناکوس است
که یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش ۱۸۵۶ سال قبل از عیسی بنیاد سلطنت نهاد و چارمین آنها آرگوس است که اسم خود را باین ولایت داد
تی تس با تاء مثناة فوقانیه و یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه مضمومه و سین مهمله یکی از قیاصره روم است که جیروسلیم
یعنی بیت المقدس را در هشتم سپتمبر که مطابق با شانزدهم درجه سنبله است هفتاد سال بعد از ولادت مسیح ویران ساخت و قتل
عام نمود جودیه ولایت معروفی است از سیریه که محدود به عربستان و مصر و فنی شیه و دریای مدیترانین
از سیریه است و اهل بابل اینولایت را تصرف داشتند و خراب کردند پس از آنکه دولت بابلیان بزوال رسید در میان خود
خلیفه و بزرگی قرار دادند و کار آن خلفا بمرتبه رسید که خود را سلاطین خواندند و قدرت ایشان در تزاید بود تا در زمان
آگستس که یکی از قیاصره روم است بانجام و پایان رسید و جودیه موسوم باسم یهود است و جیروسلیم پایتخت این
مملکت است و آن مملکت را یهودیه نیز نامند و جیودیه نیز گویند

فری جیه اسم قدیم یکی از ولایات آسیای صغیر است که در مشرقی لیدیه و بتی نیه واقع شده و اینولایت ملیشیه سوای
مملکت میشیه است که او اسم قدیم ولایت جنوبی دنیوب است که آن ولایات ما بین جبال هیموس و رودخانه دنیوب اتفاق افتاده است
کرتجی نا که اورا کرتجینا با تاء مثناة فوق نیز تلفظ کنند بندرگاه قدیم استین است که در ساحل افریقیه
واقع شده است و این شهر را اهل کرنج که در افریقات اول آباد کرده باسم آنجا موسوم ساختند و مردمان کرتج
به بیوفائی و غدر و حیله شهرت داشتند و در امور خطیره اولاد خودشان را در پیش بتهای خودشان قربانی میکردند
و هر که بچه بیشتر از دیگری بخشیدی پدر و مادر او با کمال میل مفتخر میشدند و این عمل قبیح را فوز عظیم میدانستند و اهالی آنجا

وقتی قوت واستیلا یافته براکثر ولایات اسپنین مسلط شدند وچهارصد ونه سال قبل از عیسی بجزیره سیسیلی داخل شده
انجا را مسخر کردند ودر سنه ۲۶۰ دویست وشصت سال قبل از عیسی باز لشکریان روم آن طایفه را شکست داده از انجزیره
بیرون کردند وسیاسات کلیه آنطایفه دار بود که هر کرا از دشمنان خود بدست می آوردند او را بدار می کشیدند وشهر کرتیج
شهر بسیار بزرگی بوده است که در ساحل شمالی افریقا نزدیکی تونس اتفاق افتاده بود ودولت کرتیج نیز دولت عظیمی بوده وبر
افریقا وجزایر بحر سفید استیلا یافته وسالهای سال با رومیان حرب وضرب داشتند آخر الامر دولت روم بر انها غلبه
یافته شهر کرتیج را محاصره کرده پس از سه سال ونیم محاصره شهر را بدست آوردند ورومیان بقتل وغارت مشغول شدند واهل
کرتیج نیز شهر را آتش زدند که هفده شبانروز شهر میسوخت ودر انوقت زیادتر از هفتصد هزار نفوس در آن شهر مسکن داشت
واینواقعه یکصد وچهل وشش سال قبل از ولادت مسیح واقعشد وبروج ودیوارهای قلعه را نیز رومیان خرابکردند واز ان شهر
هیچ آثاری باقی نماند ودولت کرتیج که سالهای سال با قتدار واعتبار مشهور روزکار بودند ذلیل رومیان شدند وشهر کرتیج را
هشتصد وشصت ونه سال قبل از ولادت مسیح جماعتی از اعراب فلسطین در ساحل شمالی افریقیه بنا نهاده بودند ودر هندین
نوشته که این شهر را ازابنه دیدو یا الیسا خواهر سنک پلیون پادشاه تیر است در سنه قبل از ولادت حضرت عیسی بنا نهاد
والیسا پس از انکه شوهر خود را کشت در ولایت سیریه توطن نکرده بافریقا آمد وباعث بنای این شهر کردید واز کتاب مخزن العلوم
چنین معلوم میشود که الیسا اسم خانواده است ودیدو اسم آن ملکه است العلم عند الله تعالی ودر کتاب مراصد الاطلاع
قرطاجنه ضبط کرده است **وقال** قرطاجنه بالفتح ثم السکون وطاء مهمله وجیم ونون مشدده وقیل اسمها قرطا
واضیف الی جنه بلد قدیم من نواحی افریقیه وهی عظیمة شامخة البناء اسوارها من الرخام الابیض وبها من العمد المنوع
الالوان ما لا یحصی وهی علی ساحل البحر بینها وبین تونس اثنا عشر میلا وتونس عمرت من خرابها وبالاندلس الاخری
قرطاجنه الخلفاء استولی علی اکثرها وآسم کرتیج را اکنون بولایتی در امریکای جنوبی کذاشته اند که در ساحل خلیج
بحر کریبین واقع شده است که جزو مملکت کولمبیه است وکرتیج را کرتیج نیز خوانند ودر باب هشتاد ودوم ذکری از شهر کرتیج خواهد شد

باب دوم دنیا عموما در کتب مبادی اصل خلقت اسمان وزمین بتفصیل معلوم شده است که درین مختصر بیان
انها لازم نیفتاده وبتازکی نیز بعضی اراضی در زمین ظاهر شده که مورخین سلف وکیتی نوردان قدیم هیچ چه بر انها
آکاهی نداشته اند که یکی امریکا است ویکی استرل اشینه است ویکی پولی نشینه است که این جزایر بیشمار متقارب یکدیگر است
که در بحر پاسیفیک اتفاق افتاده است وزمین اکنون بر حسب اصطلاح به پنج حصه بزرک تقسیم شده است که اسما ایشان از قرار است
یوروپ ایشینه افریکا امریکا استرل ایشینه وازان سه حصه اولی متقدمین آکاهی داشته بشرح انها پرداخته اند
وازان است که آن سه حصه را اولد ورلد میکویند یعنی دنیای عتیق وامریکا را نیو ورلد مینامند یعنی دنیای جدید
یوروپ یعنی اروپا که بعد ازین همه جا اروپا ذکر خواهد شد اکرچه بحسب وسعت کوچکترین حصه دنیاست ولی بجهة
معموریت وآبادی دانواع حرفه وصنایع وتجارتهای کوناکون از اقسام دیکر بزرکتر میتوان شمرد
ایشینه یعنی اسیا که پس ازین بلفظ آسیا تعبیر میشود بحسب جمعیت ووسعت از سایر اقسام امتیاز یافته وبجهة اینکه
مهبط حضرت آدم علیه السلام وبنی نوع انسان درین حصه بعرصه ظهور در آمده شرافت او ظاهر است ودرین حصه
چندین امور غریبه ووقایع عجیبه اشکار شده است که متون تواریخ ازان مشحون است
افریکا یعنی افریقیه که بعد ازین بلفظ افریقا بیان خواهد شد بحسب وسعت تخمینا ثمن کره ارض حساب کرده اند ولیکن بجهة اینکه در تحت

باب دوم در خصوص دنیا عموماً

آفتاب سوزان واقع شده چندان وصفی ندارد امریکا که بدنیای جدید وینگی دنیا اشتهار دارد وسعت او زیاده از اقسام
دیگر است ولی با این وسعت وفسحت چندان آبادی وسکنه ندارد واول کسی که آنجا را پیدا کرد کولومبس بود که در سنه ۱۴۹۲ هزار وچهار صد
نود ودو مسیحی مطابق هشتصد ونود وهفت هجری آن اراضی را یافت

استرالیشیه کوچکترین اقسام ارض است وشامل است بجزیره استرالیه که او مشتمل است بر نیوهالند
ونیوسوث ویلز وجزایر چندی که دور این استرالیه منتشر شده اند وسط این جزیره هنوز معلوم سیاحان نشده است
وادمهای وحشی آدم خوار درین جزیره بسیار است واطراف این جزیره وسواحل او را دولت انگلیس تصرف کرده
آباد ساخته اند ومعدن طلائی هم درین جزیره جسته اند وقطر زمین از شمال بجنوب هفت هزار ونهصد وشصت میل است
ودایره او بیست وچهار هزار وهشتصد وهفتاد وشش میل است وقطر قطبی او سی میل کمتر از قطر خط استوائی او

تنبیه بدانکه تعیین مقدار فرسخ ومیل در هر طایفه بخلاف طایفه دیگر است ومتقدمین با متاخرین نیز درین باب
اختلاف داشته اند وآنچه درین کتاب ذکر میشود میل انگلیسی است که هر میل انگلیسی یکهزار وهفتصد وشصت یرد است
که هر یردی سه فوت است وهر فوتی مساوی دوازده اینچ است وهر اینچ مقدار سه شعیره است که بطول بیکدیگر
ملصق باشد وبرأی مصنف شصت ونه میل وسه عشر میل وبحساب اهل جغرافیا شصت میل مطابق یکدرجه فلکیست
ولی در نقشه جان ارو سمیث وبلاک وسایر کتب که معلوم شده است شصت ونه میل تمام انگلیسی مطابق
یکدرجه است ودر میان متقدمین ومتاخرین ومحدثین نیز اختلاف کثیر در اصطلاح ذراع ومیل وفرسخ است
اما در اصبع اختلافی در میانشان نیست چراکه همگی اجماع واتفاق دارند که اصبعی مقدار شش شعیره معتدله است
که بعرض بیکدیگر ملصق باشند اما در ذراع اختلاف در میان این دو طایفه حقیقی است چراکه در نزد متقدمین مقدار
سی ودو اصبع است ودر نزد متاخرین بیست وچهار اصبع است وذراع متقدمین از ذراع متاخرین ومحدثین هشت
اصبع بلند تر است اما میل در نزد متقدمین سه هزار ذراع است ودر نزد متاخرین ومحدثین چهار هزار ذراع است
وخلاف در میان این دو طایفه درین باب خلاف لفظی است چراکه مقدار میل در نزد همه مساوی نود وشش هزار
اصبع است واختلاف در اعداد اذرع موجب اختلاف در حقیقت میل نیست چراکه در هر دو تفسیر نود وشش هزار
اصبع را اگر بر سی ودو قسمت کنی حاصل قسمت سه هزار ذراع میشود وهرگاه بر بیست وچهار قسمت کنی حاصل قسمت چهار هزار
ذراع میشود واما فرسخ در نزد متقدمین ومتاخرین ومحدثین سه میل است باتفاق ولی بذراع قدما نه هزار ذراع
یکفرسخ است وبذراع متاخرین ومحدثین دوازده هزار ذراع یکفرسخ است چه یکمیل در نزد قدما سه هزار ذراع ویکمیل در نزد
محدثین چهار هزار ذراع است وعلی کلا القولین یکمیل ثلث فرسخ وباتفاق هر دو طایفه سه میل یکفرسخ است پس از ینقرار
که مقدار فرسخ واندازه او معین باشد واختلاف در حقیقت ان نباشد به رأی متقدمین یکدرجه فلکی در زمین
بیست ودو فرسخ ودو تسع فرسخ است که شصت وشش میل ودو ثلث میل است وبه رأی متاخرین ومحدثین یکدرجه
نوزده فرسخ الا تسع فرسخ است که پنجاه وشش میل ودو ثلث میل میشود وبرأی قدما دایره عظیمه ارض هشت هزار فرسخ تمام است
وقطر ارض دو هزار وپانصد وچهل وپنج فرسخ است وبه رأی متاخرین ومحدثین دایره عظیمه ارض شش هزار وهشتصد فرسخ است
وما برأی قدما رفتار کرده یکدرجه را درین کتاب همان بیست ودو فرسخ ودو تسع فرسخ حساب خواهیم کرد ودر نزد اهل
یوروپ نیز یک لیگ که عبارت از فرسخ است سه میل است واز ینقرار امیال قدما با امیال انگلیسی قریب بهم است وامیال

انگلیسی از امیال قدما دو میل و یک ثلث افزون تر است پس در هر سه درجه امیال انگلیسی هفت میل از امیال قدما
فزونتر خواهد بود چنانچه سه درجه بحساب قدما دویست میل تمام است و بحساب انگلیس دویست و هفت میل است
و مخفی نماند که این مطابق درجات استوائی است و هر چه بقطبین نزدیک شود اختلاف حاصل میشود و ذراع
شاهی عراقی که معمول به کسبه و تجار عراق است از ذراع زیاد تر است و ما یرد را با ذرع عراقی سنجیده
ده یرد انگلیسی تخمینا بقدر نه ذرع عراقی است و یکمیل انگلیسی از این قرار تخمینا بقدر یکهزار و پانصد و شصت و شش ذرع
خواهد بود و اینکه مصنف بیان کرده قطر قطبی او سی میل کمتر از قطر خط استوائی اوست از این است هرگاه کره که کرویت
آن حقیقی باشد جمیع اقطار آن متساوی و مساحت جمیع دوایر عظام مفروضه بر سطح آن کره نیز متساوی خواهد بود
ولیکن اهل جغرافیا باستقراء و تجربه معلوم نموده اند که آنچه از کره زمین در تحت خط استوا واقع شده کرویت
آن صحیح است و محیط دایره خط استوا نیز دایره واقعی است و هر قطری که در سطح این دایره واقع شود اعظم اقطار
کره زمین است و دایره که بر قطبین کره ارض بگذرد در حقیقت دایره نیست بلکه محور کره زمین از قطر خط استوا کمتر
بمقدار سی میل و تصویرش باین نحو است که کره از چوب بسازیم و دو نقطه در آن معین کنیم بجای دو قطب کره زمین
و از زیر محل قطبین و حوالی آن تراشیم بمقدار معین پس بنابراین دایره که بر دو قطب گذرد دایره نخواهد بود بلکه شکل
بیضی خواهد بود و قطر اعظم آن همان قطر زمین که در سطح خط استوا واقع است و قطر اقصر آن شکل بیضی محور زمین است

باب سیم در بیان قسمتهای طبیعی زمین و اصطلاحات جغرافیون

کره زمین مشتمل است بر خاک و آب که یک ثلث او تخمینا خشکی و دو ثلث او آبست و خشکی او بچندین اقسام تقسیم شده است
کان تی ننتس آیلندس پنین سلس اسثمس و آب نیز بچندین شعبه منشعب گردیده است اوشنس سیس
گلفس بیز استریتس لیکس ریورس که تفصیل هر یک فصلی میشود و این حرف سین در آخر کلمات علامت جمع است
کان تی ننت یعنی حصه کبیره در اصطلاح اهل اروپا مثل اقلیم است و او عبارتست از یک وسیع قسمتی از خشکی
که شامل باشد بچندین ممالک و ولایات و با دریا نیز تقسیم نشده باشد چنانچه گویند کان تی ننت اروپا و آسیا و این اقسام
خمسه هر یکی کان تی ننت است **آیلند** یعنی جزیره که در فارسی آداک و آبخون گویند عبارت است از یک حصه از خشکی خواه
بزرگ و خواه کوچک که بکلی از همه جانب با آب محصور باشد چنانچه جزیره گریت بریتین یعنی انگلیس اگرچه در حقیقت
کان تی ننت نیز حکم جزیره را دارد چرا که آب او را احاطه کرده ولیکن در اصطلاح او را جزیره نمیخوانند مترجم گوید جزیره را
در انگلیسی آیل نیز گویند **پنین سولا** عبارتست از یک ناحیه از خشکی که از همه طرف آب او را احاطه کرده است مگر از
یک سمت که بخشکی کل باریک استمس اتصال داشته باشد چنانچه موره در گریس و پنین سولا مثلا را شبه الجزیره عنوان
نامید **استمس** که بعضی در تکلم استمس بحذف تاء فوقانی نیز گویند عبارتست از یک تنگ بوغازی از خشکی که آن
خشکی فیمابین دو دریا اتفاق افتاده باشد که بدان بوغاز وصل میشود دیگر زمین مثلا ملک کان تی ننت چنانچه
گذشت یا دو کان تی ننت بیکدیگر چنانچه با استمس سوئیز افریقا با آسیا اتصال میابد و استمس را العنق الارض نیز
تعبیر کرده اند **مترجم** گوید که تنگنای میان دو دریای بزرگ را نیز استمس گویند چنانچه میان رودخانه دان و رود ولگا
و غیره **اوشن** یعنی بحر محیط که در فارسی دریای بزرگ و آرد نیز گویند عبارت است از یک بزرگ سطحی و بسیطی از آب
که زمین را فرا گرفته است و محیط به پنج شعبه در نزد اهل جغرافیا تقسیم شده است و پس از این در همه جا بلفظ محیط بیان خواهد شد

باب سیم در بیان اصطلاحات جغرافیون

آتلنتیک پاسفیک اندین نارثرن اوشن سوثرن اوشن که تفصیل هر یک درین کتاب در ابواب جداگانه مرقوم کلک مشکین رقم خواهد گردید سی یعنی بحر و در عربی چندین اسم دارد و در فارسی دریا خوانند عبارت است از یک کوچکترین مجمعی از آب که محصور شده است با خشکی بحز آنجائی که بمحیط متصل است یا بدریای دیگر با یک بوغازی اتصال دارد چنانچه مدیترنین بالتیک بلاک سی وغیره

گلف یعنی خلیج و شرم که در فارسی پارهٔ از دریا تعبیر میتوان کرد عبارتست از یک حصه از دریا که در میان خشکی امتداد یافته باشد چنانچه خلیج مکسیکو که در ینگی دنیای شمالی واقع است و خلیج العجم و خلیج فینلند که شعبه از بحر بالتیک است که در آخر جانب شرقی او شهر پطرزبرگ واقع است مترجم گوید که در حقیقت خلیج بخلاف بنین شلاً است او از سه سمت با آب محصور است مگر از یکجا که با یک بوغازی بخشکی کل وصلت و خلیج از سه سمت با خشکی محصور است مگر از یک سمت که بدریای کل اتصال مییابد انتهی

بی عبارت از پیچ و خم و اعوجاج دریاست که بساحل داخل شده باشد و مدخل او غالباً پهن ترین قسمت اوست چنانچه بی بسکی که در غرب فرانسه واقع است و بی بنگاله مترجم گوید بی در معنی شبه الخلیج است ولی خلیج استطاله دارد و بی استداره چنانچه هر که با طلس رجوع کند معلوم او میشود انتهی

استریت یعنی حلق البحر که بترکی بوغاز گویند که پس ازین همه جا بوغاز بیان خواهیم کرد عبارت است از تنگنائی از آب که از آن تنگنا دریائی بدریای دیگر اتصال می یابد چنانچه بوغاز جبرالتار یعنی جبل الطارق که تفصیل او بعد ازین بیان خواهد شد و بوغاز داور که میان فرانسه و انگلیس است و بوغاز قسطنطنیه وغیره

لیک یعنی بحیره که بفارسی دریاچه خوانند عبارت است از یک مجمعی از آب خواه شور باشد خواه شیرین که بکلی با خشکی محصور باشد چنانچه دریاچه کسپین که اشاره ببحر خزر است که در آسیا ولی این دریاچه را غالباً دریا اطلاق میکنند و دریای کسپین میگویند و دریاچه سوپیریر که در امریکاست و دریاچه کسپین بزرگترین دریاچه آب شور است که در دنیا و دریاچه سوپیریر بزرگترین دریاچه آب شیرین است که در دنیاست و در مملکت انگلند دریاچه را لاک میگویند چنانچه لاک لاموند و لاک نس و در مملکت ایرلند لوف میگویند چنانچه لوف ارن و لوف نیف و آب ایستاده که با خاک و گل ممزوج و مخلوط باشد او را موراس و مرش و باگ و فن و سوامپ میخوانند مترجم گوید هر یکی از انها فی الجمله تفاوتی با دیگری دارد چنانچه مرش جائی را گویند که آب ایستاده و نی زار باشد و باگ باطلاق را گویند انتهی

ریور یعنی شط و وادی که بفارسی رود نامند عبارت است از یک طویل و تنگ جندی از آب تازه که روان و جاریست با یک ملایم حرکتی بجانب دریا که مصب او دریاست چنانچه رود تیمس که از وسط شهر لندن میگذرد و رود دجله که از وسط بغداد جاریست و رودهائی که مساحت و مسافت شان کمست انهار ارا ریولیت و بروک میخوانند و در عربی نهر و سعید گویند و رودخانه که در او کشتیها بتوانند حرکت کنند نویگیبل ریور مینامند یعنی رودخانه که قابل است کشتی در او شراع بکشد و در عربی رود بزرگ را سحبل گویند و ان حفره و گودالی که در او رود جاری باشد فیما بین کناره های او را که آب از آن میان جریان دارد چنل و بد می گویند که در عربی دو کناره رود را الرقمتان و کنار رود را شاطی و جلهة گویند مترجم گوید که چنل در اصطلاح اهل جغرافیا جائی از دریا را گویند مثل چنل موزمبیک و چنل فیمابین انگلیس و فرانسه انتهی و آن مکانی که دو رودخانه بیکدیگر

درانجا وصل شود انجا را کان فلکس میخوانند یعنی مجمع النهرین مترجم گوید چنین مکانی را جنکشن نیز گویند و رودخانه که از
بلندی و کوه بسرعت و شدت ریخته شود او را کاتارکت و فال میگویند یعنی آب شار و اگر مقدار آب کم است
او را کسکید [illegible] یعنی آب شار کوچک و منبع رودخانه را که آب از انجا در آمده جاری است او را اسپرنگ
میخوانند که در عربی ینبوع و عین و در فارسی چشمه گویند و منابع اکثر رودخانه ها در کوه هاست ولی چندین رودخانه
نیز هستند که از دریاچه ها جریان دارند و سمت راست و چپ رودخانه آن سمت راست و چپ شخصی است که از
منبع آن رودخانه بجانب دهان او حرکت کند و مراد از جانب دهان رودخانه جائیست که بدریا ملصق شود و سمت
علیای رودخانه آنست که بمنبع او نزدیکتر است و سمت سفلی آنست که بدهان او نزدیکتر است و یک شدید جریانی که بسرعت
تمام از قلل کوهی بپائین سرازیر شود او را تارنت میگویند که در عربی سیل و در فارسی [illegible] خوانند
ریولت نیز در اصطلاح بجوی بزرگتر از بروک گویند ولی در استعمال فصحا هر یکی ازین الفاظ بصفتی اختصاص
دارد چنانچه گویند ربید استریم یعنی جوی تند و روان کلیر ریولت یعنی نهر صاف و روشن گرگلنگ بروک
یعنی نهر قهقهه کننده کریک آن قسمت صغیری از دریاست که اندک مسافتی در خشکی و ساحل جاری باشد و در معنی شقه
از دریا را گویند و او را [illegible] و [illegible] و آرم آف سی نیز خوانند مترجم گوید بایت نیز بمعنی کریک آید و در اطلس ها
بعضی جاها را باین لفظ تعبیر میکنند چنانچه بایت آف بینه فرا یعنی شقه دریای بیسا کوچک بینه فرا که در عربی افریقیا
قریب بخط استوا است انتهی الیس ستوآری و فرث جای عریض رودخانه را گویند یا انجائیست که چندین رودخانه
بیکدیگر در انجا متصل شود و در اکثر نوشته اند ستوآری آن شعبه از رودخانه است که در او جزر و مد واقع شود چنانچه
همبر و هل و چنانچه فرث آف فارث در اسکاتلند مترجم گوید رودخانه همبر در جانب شمال ولایت لینکالن
که در تلفظ لینکن گویند در مملکت شمالی انگلند واقع است و قصبه هل نیز در شمالی همبر اتفاق افتاده
فرث آف فارث نیز در شمالی شهر ادنبرگ در مملکت اسکاتلند واقع است انتهی
هیون یا هربر آن حصه قلیل از آب است که با خشکی محصور باشد مگر انجائی که بدریا اتصال نماید و در چنین جائی کشتیها
باطمینان و آرامی لنگر میتوانند انداخت چنانچه پارتس متث هربر یعنی هربر بندر پارتس متث و ملفارد
هیون یعنی هیون بندر ملفارد مترجم گوید پارتس موث که در تلفظ پارتس متث گویند بندر معظمی است
که در جنوبی مملکت انگلند اتفاق افتاده و ملفارد نیز بندری است که در مملکت انگلند در غربی ولایت ویلز واقع شده
و پس ازین هرجا ذکر شود هربر خواهیم نوشت و باصطلاح اهل بوشهر و سواحل عمان چنین جائی را [illegible] لحاظه
خور خوانند و در عربی فرضه گویند کما قال صاحب القاموس الفرضة بالضم من النهر ثلمة يستقى منها و من البحر محط السفن انتهی
رود ستید یا رود یعنی کلار و مرفار که در فارسی لنگرگاه گویند آن قسمتی از دریا را گویند که کشتی ها بتوانند در انجا
لنگر بیندازند چنانچه رود ستید یا رود برمث یعنی لنگرگاه برمث مترجم گوید برموث که در تلفظ
برمث گویند بندر بزرگی است که در شرقی مملکت جنوبی انگلند در کنار دریا واقع است و لنگرگاه خوبی دارد انتهی
ساوند آن قسمتی از بوغاز است که عمق او انقدر باشد که اگر انجا سنگ بیندازی بقعر دریا رسد و صدای او
معلوم شود چنانچه ساوند آف دنمرک که در میان دنمرک و سویدن واقع است و چنین جائی را در فارسی پایاب خوانند
کوست یا شور یعنی ساحل و سیف که در فارسی کنار دریا گویند کن قسمت از ولایتی را گویند که محدود باشد با دریا

چنانچه کوینت اف کنت یعنی ساحل کنت و کلمات کوینت و شور مترادفند ولی اختلاف معنی استعمال میشوند ولی لفظ
بیچ و بنک و کلیف که بمعنی ساحل دریاست در اصطلاح تفاوتی دارند مترجم گوید کنت مملکتی است
که در حصهٔ جنوب انگلند و مابین جنوب و مشرق لندن در کنار دریا واقع شده و چندین بندر دارد و بندر معروف
انجا دوور است که بوغاز دوور چنانچه گذشت باسم او معروفست و بیچ وقتی که کنار رودخانه هموار است و بنک
وقتی که کنارش از طرفین ارتفاع داشته باشد استعمال میکنند انتهی

باب چهارم در بیان صفحهٔ زمین چنانچه امتیاز یافته است در پستی و بلندی و اراضی مثمره و منبته و غیر مثمره و غیرها

صفحهٔ زمین ترکیبهای مختلف و صورتهای متفاوت اتفاق افتاده و بجهت امتیاز
جغرافیون هر جائی را اسمی گذاشته اند پلین یعنی صحرا که در فارسی دشت گویند عبارتست از مقدار قلیلی از خشکی
که مسطح و هموار باشد و هیچ ارتفاعی نداشته باشد چنانچه سالزبوری پلین یعنی صحرای سالزبوری که در مملکت انگلند
و اگر وسعت این صحرا زیاد باشد او را شمپین گویند و در لغت لتین کمپیگنا خوانند و اراضی مرتفعه نیز چندین اسم امتیاز
یافته چنانچه مونتین و مونت و هیل و هیلاک و راک و حرف سین در آخر کلمات علامت جمع است
مونتین یعنی جبل و طود و در عربی چندین اسم دارد و در فارسی کوه خوانند عبارتست از بلندی زمین که ارتفاع او
زیاد باشد و امتداد نیز داشته باشد و بسیار از کوههاست که یک سلسله و یک سلک امتداد زیادی دارد که بمسافت بسیار در صفحهٔ
زمین گسترده شده است چنانچه مونتین تارس و مونتین کاکس مترجم گوید کوه تارس در آسیای
صغیر است که شعب او تا آذربایجان و گرجستان امتداد دارد و کوه کاکس اشاره بکوه قفقاز است که در قسمت آسیا
و در میان بحر خزر و بحر سیاه واقع شده است انتهی و کوهی که از او شعلهٔ آتش و بخار بر می آید او را ولکینو مینامند چنانچه
کوه اتنا در جزیرهٔ سیسلی و کوه ویسوویوس در ایطالیا و هکلا در جزیرهٔ ایسلند
هیل یعنی اکمه و در فارسی تپه و پشته گویند عبارت از کوه کوچک است ولی بعضی اوقات در اصطلاح اهل جغرافیا بجای
کوه بزرگ استعمال شده است چنانچه میگویند الپس هیلس و پیرنی هیلس و حال آنکه لازم بود که بگویند
پیرنی مونتینس مترجم گوید که جبال الپ در ایطالیا و جبال پیرنی فیما بین اسپانیا و فرانسه
و در کتاب تقویم البلدان جبال پیرنیس را جبل البرت نام برده انتهی
مونت یعنی تل و هضبه و در حقیقت لفظ مونت مصغر مونتین است چنانچه هیلاک مصغر هیل است و مراد از مونت
کوه کوچک است ولی بار بعضی اوقات بجای کوه بزرگ استعمال میشود چنانچه میگویند مونت تارس یعنی کوه تارس
و مونت کاکس یعنی کوه قفقاز و حال آنکه لازم بود که بگویند مونتین کاکس
راکس جمع راک است یعنی صخره ها و قاره ها و صوانه ها که در فارسی سنگهای بزرگ و کوه پاره تعبیر میشود و عبارت از سنگهای
بزرگ بیشمار است که بن و پایهٔ کوهها از آنهاست و ترکیبهای مختلفه دارند و اکثری از آنها را نیست و بعضی مایل است و در دریا
نیز از آن سنگ پاره ها بسیار است که اکثر اوقات باعث خرق و غرق کشتی میشود و بعضی از آنها چنان ارتفاع دارد
که دایم از آب بیرون است و بعضی از آنها در حالت جزر دریا ظاهر میشوند و بعضی بجهة کثرت عمق دریا همیشه در آب مستور است
و زمینهای پست فرو رفته و سیعرا در اصطلاح لولند گویند یعنی اراضی منخفضه که در عربی هاد نامند چنانچه لولند در اسکاتلند
و لولند در سلطنت نیدرلند و لفظ نیدر نیز در لغت بمعنی پستی و نشیب است و لند بمعنی زمین و لندز لفظ جمع است چون اراضی آن مملکت پست است

لهذا باین اسم موسوم شده است **ولی وپل دیل** در لغت الفاظ مترادفند ولی در اصطلاح فی الجمله تفاوتی دارند یعنی
فج وفجوه که در فارسی دره گویند عبارت است از تهی وگاودیده صفحه از زمین که از نشیب و فراز زمینها وکوهها پیدا میشود
چنانچه هوریت مارنس و پل یعنی ماهوراسب سفید که در برکشیر است و برکشیر ولایتی است که در حصه جنوبی مملکت
انگلند در غربی لندن واقع است و در اصطلاح ولی دره را گویند که رودخانه یا جوئی از میان او گذرد و در اطراف آن رود خانه
یا جوی فی الجمله وسعتی باشد که از هر طرف بدرازی آن رودخانه امتداد داشته باشد و آن زمینهای اطراف ورا نیز دونس
میگویند و اگر آب از میان آن دره نگذرد او را دیل میخوانند و هرگاه نشیب آن دره زمین هموار باشد او را باتم مینامند
پس یا دفایل یعنی منقل که در فارسی کوره راه گویند عبارت است از تنگ راهی که میان دو تپه و یا دو کوه باشد که ممتد باشد از
ولایتی بولایت دیگر و اراضی مثمره و منبته ذاتی و غیر ذاتی نیز بچندین اسم امتیاز مییابد چنانچه **وُوذلند** اربل لسیچوز مدلند
ووذلند یعنی جنگلی و بیشه که در عربی غیطل و غیص گویند و او نیز بچندین قسم است فارست شنش وودس گروس
ثیکتس کاپی تپس بتنزین و حرف سین را در آخر کلمات علامت جمع است
امّا فارست جنگل بزرگ را گویند که بسیاری از زمین با اشجار قوی و درختهای تنومند پوشیده شده باشد و بعضی جنگلها
هستند که در چند روز و چند هفته مسافت آنها را طی میتوان کرد چنانچه هرسینیه در جرمنی و جنگلی که از فارست کوچکتر
باشد او را وُوذ گویند و جنگلی که از وُوذ کوچکتر باشد او را گروو و ثیکت خوانند
و کاپیس جنگلی را گویند که او را حراست کنند که هر ده سال یا پانزده سال قطع نمایند و در اصطلاح کاپیس غالباً استعمال
میشود باندرختها و بوته های کوچک که در میان درختهای قوی میروید و حیوانات و طیور در آنها پناه میکنند و آن بوته ها را
اندروُوذ نیز گویند و بیزک قطعه کوچک از جنگلی را گویند که دور او دیوار کشیده یا پرچین کرده باشند و در میان
آن جنگل قطعه قطعه زمین باز و خالی باشد و آن زمینهای باز و خالی را لان گویند که جمع لان است
آربل زمینی را گویند که قابل تخم و زراعت باشد و در عربی قراح نامند
لسیچوزلند یعنی مرعی و مرتع که در فارسی چمن و مرغزار گویند عبارتست از زمینی که در او علف و نباتات روئیده و لایق
طعمه و پرورش حیوانات باشد و بعضی از چمنها هست که آنها را دیوار و پرچین کرده اند که خاصه هر یکی از اعیان
و اکابر است و بعضی که محصور نشده است و اختصاص باحدی ندارد و آنها را کامان میخوانند یعنی عام
مدُو زمینی را گویند که در او زراعت نکنند و علف او را محض چیدن محافظت کنند گاهی او را مد نیز گویند و لفظ مید غالباً در شعر
استعمال میشود **تَرن لند** یعنی اراضی محترقه و زمینهای سوخته که در عربی مرت و جرز گویند و چنین اراضی را دزرتس
میخوانند و دزرتس نیز بر دو قسم است یکی تستی یعنی ریگستانی و دیگری استونی یعنی سنگستانی
دزرت که در عربی تیه و قفاره و خمه گویند و چندین اسم دیگر نیز دارد و در فارسی بیابان و رو بیابان کویر و هامون
بی آب و گیاه تعبیر میشود و عبارت از آن مقدار زمین است که سوخته باشد خواه بزرگ باشد خواه کوچک و چنین بیابان
در اروپا بسیار کم است ولی در آسیا و افریقا و امریکا بسیار است و این بیابانها در اطلسها به بزرگی و کوچکی امتیاز یافته اند
چنانچه دزرت میانه الیپو و بغداد را لیتل دزرت گویند یعنی بادیه صغیره که مسافت بیست روزه راه است تا انتفاوت
داشته باشد با بیابانی که میان الیپو و بصره است که او را گریت دزرت نامند یعنی بادیه کبیره که مسافت چهل روزه راه
است **حلب** گویند الیپو اسم قدیم حلب است و بادیه های ریگزار زیاد تر از بیابانهای سنگلاخ است و بیابان سنگلاخ هما

که در عربستان واقع است و گاهی لفظ دزرت باراضی مثمره اریضه غیر مسکونه نیز شاذا اطلاق میشود چنانچه دزرت لوکرین
که در مملکت پولند بطول رودخانه دنیپر واقع است و اکثر بیابانهای تاتارستان که خالی از سکنه و سوخته و شجاست
از همین قسم است که انهارا نیز دزرت گویند ولی در حقیقت این بیابانها را و یلدرنس میتوان گفت یعنی چولها
که در عربی چنین بیابانرا بیداء و مهوجل نامند که رونده در او هلاک شود و هیچ نشان نیابد

پرامنتری قسمتی از خشکی را گویند که بداری میان دریا امتداد داشته باشد و او نیز چندین قسم تمیز میابد
کیپس یعنی دماغه‌ها که در عربی خیاشیم الجبال و رعان الجبال گویند یا هیدلندز یعنی نکها و پوزه‌ها
یا هید لندز یعنی راس الاراضی یا فارلندز یعنی طلاع الارض و ملؤها و فارلند در لغت انگلیسی از زمین پیش برآمده را گویند و وقتی
که صفحه پرامنتری از سطح آب برآمده و ارتفاع داشته باشد او را کیپ میگویند چنانچه کیپ آف گود هپ که در جانب
جنوب افریقاست و وقتی که صفحه او پست و هموار است یا ارتفاع اندکی از سطح آب دارد او را پاینت و هدلند گویند
و بعضی اوقات فارلند نیز خوانند چنانچه نارث فارلند یعنی دماغه شمال که در ولایت کینت در شمالی بندر رمزگیت واقع است
و دونز عبارت از پست و بلندی بیشماری و پشته‌های زیادی که متقارب یکدیگر واقع شده و درختی و نهالی نداشته
باشد که سفیدان در انجا بحر بند که در فارسی ماهور گویند چنانچه ماهورهای برتهم در کینت و لفظ دون یا از لغت فرانسه
از لفظ دن استخراج شده است یا از لغت سیلتیک است که از دن استنباط کرده اند و دن در لغت سیلتیک بمعنی
تپه و پشته است و در اصطلاح لفظ دونز بلنگرگاه نیز استعمال میشود چنانچه لنگرگاه و ساحل شرقی کینت را که در میان
سوث فارلند یعنی دماغه جنوب و رمزگیت است دونز میگویند و رمزگیت یکی از بنادر ولایت کینت است که در
شرقی آن ولایت در کنار دریا اتفاق افتاده است

اینستمنڌ عبارت از ان قسمت ساحل است که درحالت مد دریا در آب پنهان شود و درحالت جزر پیدا گردد
سینڌ بنکس یعنی کنارهای ریگی عبارت از ان توده‌های رمل است که بعضی از انها در وقتی که مد دریا تمام شود ظاهر میشوند
و بعضی از انها دایما در اب پنهان است و انجاهائی که ظاهر است نامیده میشوند شولز یعنی وفلیٹس یعنی همواریها
و شلوئس یعنی کم عمقها و درین مکانها عمق دریا از سایر جاها کمتر است و هرگاه درین کناره‌ها صخره‌های عظیمه پیدا شود که بازیک
ممزوج باشد انجاها را غالبا شلوئس میگویند و هرگاه چندین صخره بزرگ نزدیک هم واقع شده باشد انجا را ریف خوانند
تنبیه کیپ آف گود هپ دماغه ایست که در اقصی جانب جنوب افریقا واقع شده و اکنون در تصرف دولت انگلیس است
و کیپ در لغت بمعنی دماغه است چنانچه ذکر شد و گود بمعنی خوب و خوش و هپ بمعنی امید و رجا و در اظهار ومی
دماغه این مکان را راس الرجاء الصالح مینویسند و تسمیه این محل باین اسم از ان است چون سفاین از انگلند که بهندوستان
میروند باید از تحت خط استوا و از محیط اتلنتیک جنوبی که در غربی افریقاست گذشته از این مکان عبور نمایند و محیط اتلنتیک
جنوبی مخاطره و تلاطم زیاد دارد چون سفاین که باین محل برسند از مخاطرات عظیمه محیط اتلنتیک بسلامتی خلاص شده اند لهذا
تفالا این مکان را باین اسم موسوم ساخته اند که امید خوبی هست که پس ازین بسلامت بهندوستان برسند ع
شاید که باز بینند دیدار آشنا را و در باب هشتاد و هشتم نیز ذکری ازین مطلب خواهد شد

باب پنجم در بیان اصطلاحات مدنیه و امور دولیه و قوانین ملکیه در اقسام ارض

سیول دویژنس یا پولیٹکل دویژنس یعنی حصه‌های اهلیه و مدنیه یا دولیه دنیا رجوع میشود با بحالات اصلیه و مدنیه او

یا به تقسیمات اتفاقیه و موقتیه او و سیول اموری را گویند که با اهالی مملکت مدخلیت داشته باشد مثل حسیم کومیله چنانچه
سیول و از جیکیر اگویند که در داخل مملکت واقع شود که با اهالی مملکتی یا شهری باخود داشته باشند انتهی و تولی تیک
اموری را گویند که به دول خارجه رجوع داشته باشد و حیله و مراوده دولتی را خوانند چون از این تقسیمات اتفاقیه
حالت زمین در ترقی و ازدیاد است از آنجاست که بعضی او را آرتی فیشل جیاگرفی میگویند یعنی جغرافیای عملی
بخلاف نیچورل جیاگرفی یعنی جغرافیای ذاتی و طبیعی و زندگانی امم سالفه در بیابانها بود و بتنقل و تحویل از یک جای
بمکانی عادت داشتند تا اینکه رفته رفته آن عادت را ترک کرده آبادی را گذاشته و قوانین و رسوم بنا نهادند و بحدود
دولت و سلطنت منقسم گردیدند اگرچه حدود آنها همیشه اوقات در تغییر و تبدیل است ولی برآنچه الحال تقسیم شده است
ازین قرار است امپیرس کینگ دمس ساورین پرنسیپالیتیس و نیز بچندین بلدان و قصبات و قری منقسم
شده است و این تقسیمات نیز بر دو قسم است یکی را پری مری گویند یعنی اولی و نخستینی و دیگری را سکندری خوانند یعنی
ثانی و ثانوی و حصه پری مری را فرست کلاس نیز نامند یعنی دسته اول و او شامل است از مونارکیس و امپیرس
و کینگ دمس و ریپابلیکس یا کامان ولتس و حصه سکندری نیز شامل است به الکترتس و پرنسی پلیتیس
و دیوک دمس و مرگر و شپس لیندگر و شپس و فری ستیس و این حروف سین در آخر کلمات علامت جمع است

باب ششم در تفصیل پری مری یعنی اولی

مونارکی یعنی شهریاری و مطلق العنانی و او عبارت است از مملکتی و دولتی که محکوم باشد با شخص مفردی
ولیکن بقاعده اکنون این لفظ به امپیرس و کینگ دمس اختصاص یافته است
امپیر دولت و کشوری را گویند که در تحت حکومت امپیرور باشد یعنی شهنشاه و این لفظ وقتی بر دولتی اطلاق میشود که چندین
ممالک دیگر در تحت تصرف داشته و از چندین ولایات خراج گرفته و بر دول دیگر تفوق داشته باشد چنانچه امپیر
آف گریت برتین و آیرلند یعنی دولت انگلیس و ایرلند و هرگاه پادشاهی بر پادشاه دیگر حکمرانی کند او را
ملقب به امپیرور نمایند یعنی شاهنشاه و یا اسمی را دهند که معنی این داشته باشد چنانچه سلطان در میان ترکها یعنی
عثمانیها و شاه در میان عجمها و خلیفه در میان عربها و خان در میان مغولها و تاتارها ولی امپیر مثل امپیرور معنی استعلا
و اختیار کامل ندارد اگرچه قدما دولتهای قدیم را مثل دولت اسیریه و مدیه و ایران و یونان و بابیلون بلفظ امپیر
بیان کرده و ضبط نموده اند اما ایشان بجز شاهنشاه و پادشاه لقب دیگر بر خود قرار نمیگذاشتند و اختیار کل داشته اند
و همه امپیرس آزادی است اما جانشینی و وراثت سلطنت همیشه به پسر بزرگ نمیرسد بلکه پادشاه اختیار دارد که
دیگری را ولیعهدی تعیین کند چنانچه در سلاطین عثمانی این کار مکرر اتفاق افتاده و در دولت روسیه نیز پطر کبیر والکساندر
این کار را کرده اند ولی در بعضی دول رسم چنان است که حق سلطنت از آن اولاد ذکور است چنانچه دولت آستریه و عثمانی
و ایران و چین ولی در دول دیگر اولاد اناث نیز حق سلطنت دارند چنانچه در روسیه دو نفر قبل از این بفاصله قلیلی بر تخت
سلطنت جلوس کردند و همچنین هرگاه پایتخت پادشاه دیگر را بالقهر و غلبه مسخر سازد او را نیز امپیرور گویند چنانچه
سلطان محمد ثانی را در وقت تسخیر شهر قسطنطنیه و تسخیر پادشاهی یونان در سنه ۱۴۵۳ هزار و چهار صد و پنجاه و سه مسیحی
مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری شاهنشاه لقب دادند و هرگاه پادشاهی فتح بدیعی کند او را نیز لقب امپیرور
دهند چنانچه پطر کبیر را که به پیتر معروف بود بعد از فتح پولتوا که چارلس دوازدهم پادشاه سویدن را در ۲۲

باب ششم در تفصیل بعضی مری یعنی اوّلی

بیست و هشتم چون سنه ۱۷۰۹ هزار و هفتصد و نه مسیحی مطابق غره جمادی الاولی سنه هزار و صد و بیست و یک هجری شکست فاحش داد
شاهنشاه خواندند ولیکن هر پادشاهی بمیل خاطر و اختیار خود نمیتواند لقب امپرور بر خود قرار دهد تا اجازه از همسایگان
خود از دول دیگر که با او برابری دارند حاصل نکند یا در ولایت و مملکت وسعتی و قدرتی بر دیگران نداشته باشد
کینگ دوم اسمی است که اطلاق میشود بهر مملکتی که حکمران او لقب شاهی داشته باشد یا لفظی که معادل معنی او باشد
چنانچه کرال در میان طوایف اسکلاوینه و خان در میان ترکها و مغولها و بعضی اوقات بجای امپرور که بمعنی شاهنشاه است
نیز استعمال میشود مترجم گوید کینگ در لغت انگلیسی بمعنی شاه است و کینگ دوم یعنی مملکتی که شاه در او باشد انتهی
امپیر دلالت دارد بر خلایق بیشمار که از طوایف مختلفه و از ولایات بومی و غریب جمع شده باشد برعکس کینگ دوم که معنی می بخشد
اتحاد اشخاص بسیار را که از ولایت واحده باشد و هر چه امپیر است آزاد و مطلق العنانند بخلاف کینگ دوم که
در اطاعت و مقهور پادشاه هستند و بعضی از کینگ دوم های قدیم اکنون در تحت اختیار دیگری واقع شده اند و اسم سلطنت
از آن خانواده بیرون رفته است چنانچه کینگ دوم جزیره آیرلند تابع گریت بریتن شد و کینگ دوم هنگری و بوهیمیه
تابع پادشاه استریه گردیده و کینگ دوم پولند بتحت اختیار روسیه در آمده است و صاحب قدرتی و قوتی نیز نمیتواند لقب
شاهی را باختیار خود بر خود قرار دهد مگر اینکه همسایگان او از دول دیگر تصدیق این مطلب کرده و چندین سال نیز از
ادعای او گذشته باشد و در اروپا چندین کینگ دوم در سلسله های جدید بهم رسیده است چنانچه سلطنت پروسیه
در حق مارکویس مملکت براندن برگ در سنه ۱۷۰۱ هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری قرار یافت
و سلطنت سردینیه به دیوک مملکت سوای در سنه ۱۷۱۸ هزار و هفتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی و یک هجری
تعلق گرفت و سلطنت نیپلس به دن کرلس شاهزاده مملکت اسپین در سنه ۱۷۳۶ هزار و هفتصد و سی و شش مسیحی مطابق
هزار و صد و چهل و نه هجری رسید و سلطنت نیدرلند بشاهزاده آرنج در سنه ۱۸۱۴ هزار و هشتصد و چهارده مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی هجری مفوض شد و همچنین در جرمنی چندین سلطنتهای جدید در سکسانی و بواریه
و ورتمبرگ و هنوور آشکار گردید و در همه کینگ دوم سلطنت بوراثت است که خلفاً عن سلف در آن خانواده مهما امکن
پایدار است و طایفه اناث نیز حق سلطنت دارند بجز در مملکت فرانسه که در آنجا بقانون سلیک طایفه اناث از پادشاهی
محروم‌اند مترجم گوید قانون سلیک قراریست که در ۴۲۴ چهارصد و بیست و چهار مسیحی در عهد فرامند در فرانسه گذاشته
شده است که طایفه اناث در سلطنت حق نداشته باشند و در اسپانیا نیز همین قانون بود تا بعد از فوت فردیننْد
پادشاه اسپانیا در میان امرا و سپاهی خلاف شد بعضی دختر او را که وارثه سلطنت بود به پادشاهی خواستند و بعضی
گفتند که موافق قانون سلیک طایفه اناث حق ندارند و باید پسر برادر پادشاه صاحب تاج و تخت شود و سالها نزاع
فیما بین دو طایفه برپا بود تا این قانون قدیم را بهم زده دختر او را به پادشاهی برداشتند که اکنون نیز پادشاه اسپانیاست
و اسپانیا را در تلفظ اسپین گویند و پس از این همه جا اسپانیا ذکر خواهد شد
ریپابلیک یعنی جمهور که او را کامان ولث نیز گویند یعنی غنا و ثروت عام و او عبارتست از حکومتی که در او احدی قدرت
مستقل مطلق نداشته باشد بلکه جمعی بمشورت و صوابدید یکدیگر امور ملکیه را فیصل دهند و همه خلایق در آن حکومت
حق داشته باشند و از این جهت او را پالیگارکی در عوض مونارکی میتوان گفت و چنین هستند یونیتد استیتس یعنی ممالک
متحده در امریکای شمالی و کن تن سوئیت زرلند و دیگر دول جمهوریه که در ینگی دنیای جنوبیست مثل کولومبیه و بالیویه

و چلی وغیره **تنبیه** پالی در لغت بمعنی چندین است و گارکی بمعنی حکومت است و پالی و انّما مرکب استعمال میشود یعنی
حکومت چندین اشخاص چون در جمهوریه همه خلق حق دارند لهذا پالی گارکی میگویند بخلاف مونارکی که معنی او حکومت شخص
واحد است و همچنین پالی گلات یعنی کسی که دارای تکلم چندین السنه مختلفه است و پالی گان یعنی شکلی که چندین زاویه دارد
و کن تن در لغت بمعنی یکقطعه و حصه از زمین است و کن تنس لفظ جمع است یعنی قطعات و ولایات سویت زرلند را کن تن میگویند

باب هفتم در تفصیل سکندری یعنی ثانوی و قسمتهای دولتیه ممالک دوک الکتریتس و پرنسپلتیس وغیره

ممالکی که در قسمت ثانویه واقعشده اند در تحت اختیار شاهانی هستند که گرانگ
دوک نامیده میشوند و این قسم شاهان در اروپا بعد از ضعف و انحطاط دول عظیمه پیدا شده اند که درین ممالک از جانب
سلاطین حکمرانی داشتند و بالاخره خود مختار و صاحب داعیه گردیدند ولیکن باز رفته رفته یا بالقهر و غلبه یا بنا بمصالح
ولایاتی که از دول عظیمه مفروز شده بود در تحت اختیار انها در آمده القاب دوک و پلتین و مرگویس و کونت و بیرون
وغیرها که القاب منصب و اقتدار بودند القاب حرمت و افتخار گردیدند چنانچه الآن در گریت برتین و فرانسه متداول است و اما
آن ولایات که فیدتری بودند حکام آن ولایات از جانب سلاطین مامور بودند و خراجی میدادند ولیکن خود شان استقلال
تام در ولایات متصرفی خود داشتند و در فعل و عمل شاه بودند اگرچه لقب شاهی برانها اطلاق نمیشد و ازین قسم
سلاطین در مرتبه ثانیه در اروپا هستند چنانچه الکتریتس پرنسپلتیس دیوکدمس مرگوی زتس پلتی نیتس
لنگرویتس وغیره و لفظ سین در آخر کلمات علامت جمع است و لفظ فیدتری از لغت لتین از لفظ فیدس
ماخوذ است و معنی بستن چیزی را بچیز دیگر اضافه کردن و عهد و میثاق بستن و ولایات فیدتری یعنی ولایات موضوعه
و لفظ الکتر نیز کلام لتین ماخوذ شده است در لتین الیجره گویند یعنی گزیدن و انتخاب کردن و در اصطلاح دلالت
دارد بر شخصی که او داشته باشد حق انتخاب گزیدن و یکی برا منصبی یا لقبی و این لفظ خصوصا بشاهزادگان
جرمنی اطلاق میشد که انها حق داشتند شخصی را بشاهنشاهی در میان خود بعد از شاهنشاه دیگر انتخاب نمایند ولیکن
چندان زمانی نیست که این اسم در جرمنی موقوف شده و سلاطین انجا نیز بوراثت بشاهی میرسند و بنا بر این
لقب الکتر در حقیقت بکلی از میان رفته است و الکتریت آن ولایتی را گویند که الکتر نشین باشد

پرنسپلتی آن ولایتی است که حکمران انجا لقب پرنس داشته باشد یعنی شاهزاده و لفظ پرنس نیز از لتین از لفظ پرنسپس
ماخوذ است و معنی اول و بزرگ است و او لقب احترامی است مثل لقب لارد که بهمه مراتب سلاطین از خورد و بزرگ
اطلاق میشود چنانچه اولاد شاهان را نیز پرنس گویند و اولاد شاهزادگان را نیز پرنس خوانند و اشخاصی که ارکان دولت
جرمنی بودند خواه دیوک و یا مرگویس و یا کونت همه را پرنسیس آف دی امپیر میخواندند یعنی شاهزادگان دولتی و پادشاهی
و گاهی نیز خود پادشاهان و شاهنشاهان را نیز پرنس میگویند **مترجم** گوید در همه دول پرنس بغیر از شاهزاده
بکسی دیگر اطلاق نمیشود مگر در دولت روس که پرنس را بغیر از شاهزادگان با امرا و اکابر دیگر نیز لقب میدهند و در معنی
دران دولت بمنزله خان است که در ایران متداول است که اکثری از صاحبان منصب و اعیان دولت را پرنس میگویند
و این لقب را بطور کثیر شایع ساخت چنانچه لفظ خان در مغلستان بجز سلاطین و شاهزادگان بکسی دیگر اطلاق نمیشد
و در دولت صفویه در ایران شایع ساخته شد که اکنون اکثر مردم را خان میخوانند انتهی و در ولایاتی که لقب پرنس لقب حرمت
و افتخار است مرتبه او ما فوق مراتب القاب و ما تحت لقب پادشاه است چنانچه در گریت برتین پسر ارشد پادشاه

باب هفتم در تفصیل سکندری یعنی ثانوی

هیئت ملقب به پرنس آف ویلز میخوانند و در اسپانیا نیز پسر ارشد پادشاه را ملقب به پرنس آف استوریس مینامند
مترجم گوید ویلز مملکت بزرگی است که در غربی انگلند واقع است و بجهة حشمت و جلالت ان مملکت
دائما ولیعهد پادشاه انگلیس را باسم انجا پرنس آف ویلز میگویند یعنی شاهزادهٔ ویلز و این از زمان اِدوارد اول
متداول شده چنانچه در باب ویلز بیان خواهد شد و همچنین استوریس اسم مملکتی است که در جانب شمال اسپانیا
در کنار دریا واقع است و ولیعهد دولت اسپانیا نیز باسم ان مملکت پرنس آف استوریس خوانند انتهی
دیوک دوم یا داچی یعنی دیوک نشین ان مملکتی را گویند که حکمران انجا دیوک باشد و در جرمنی و ایطالیا دیوک دوم
معنی پادشاه نشینی را دارند ولیکن در انگلیس و در فرانسه محض حرمت و اعتبار است
کونتی ولایتی را گویند که حکمران انجا شاهزاده خارج از سلسله باشد و لقب کونت نیز داشته باشد و در اصل چنین ولایت
در انگلند در قدیم بسیار بوده و اکنون همان معنی با لفظ شیر استعمال میشود و لفظ کونت از لغت فرانسه و لفظ شیر از کلام سکسان
استنباط شده است مترجم گوید که شیر اکنون در انگلند بمنزله صوبه است در هندوستان چنانچه در ممالک هندوستان
اصطلاح است صوبه بنارس صوبه بنگاله و صوبه اجمیر وغیره گویند و در انگلند نیز اصطلاح است همپ شیر و ویلت شیر
شراپ شیر لنکا شیر وغیره میگویند و تلفظ شیر در انگلیسی مثل تلفظ شیر است در فارسی که در عربی اورا اسد خوانند
بکسر اول و سکون ثانی مجهول است انتهی
کونتشپ یعنی کونت ها منصب و ولایت خود شان را بوراثت متصرف بودند چنانچه در فرانسه در زمان هیوگ کیپت بسیار
بود ولیکن درین ازمنه جدیده اکثری ازین کونت ها ازین درجه افتاده ممالک شان بتصرف سلاطین در امده
و در فرانسه و انگلیس لقب کونت نیز محض لقب حرمت و عزت شده است اما در جرمنی باز بعضی باقی مانده اند که
خانواده و سلسله خود را حفظ و حراست کرده اند مترجم گوید هیوگ کیپت ولد ارشد هیوگ است
که ابّت و کونت کبیر پاریس وغیره بود و در میان مردم حرمت و منزلتی داشت و آخر الامر مردم با او موافقت کرده و او
محض ظلم و عدوان تاج سلطنت فرانسه را از چنگ چارلس لارین که عموی لوئیس ترتیس مرین بود در سنه ۹۸۷
نهصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق سیصد و هفتاد و هفت هجری در ربوده خود بپادشاهی نشست و از اولاد این سلسله
سلاطین بسلسله کپتین جینتس و کپتیس موسوم شد چنانچه در وقایع کشور فرانسه انشاء الله مرقوم خواهد شد
ابّت شخصی را گویند که بزرگ دیر و کلیسا باشد و لارین اسم قدیم ولایتی است در کشور فرانسه در مشرقی ولایت
شمپین و یکی از سی و دو پراونس فرانسه است که در قدیم کشور فرانسه بسی و دو پراونس تقسیم شده بود و شمپین
نیز یکی از سی و دو پراونس قدیم است انتهی و مملکت انگلند و اسکاتلند و آیرلند نیز بچندین کونتی منقسم است
ولی حکمرانی انها کلاً تعلق بپادشاه گریت بریتن دارد و اهل جرمن کونت را بلغت خود گراف میخوانند
که معنی او دلالت دارد بمحکمه و دار القضاة که در انجا بعدل امور را فیصل دهند و چون کونت ها در اجرای
امور و نظم ولایت کمال سعی داشته اند از انجهة باین اسم میخوانند و در میان شاهزادگان جرمن و ارکان
آن مملکت نیز چندین القاب متداول بوده است مثل لند گریو مرگریو بارگریو ملتز گریو
لند گریوس یعنی لند گریو ها آن کونت ها را گویند که در ولایات بقضاوت و حکم مشغول بودند
مرگریوس یعنی مرگریو ها کسانی را گویند که حفظ و حراست ثغور و سرحدات داشتند

باب هفتم در تفصیل سلندری یعنی [illegible]

بارگریونس یعنی بارگریوها آن کونت‌ها را گویند که در شهرها بحکومت تعیین میشدند

پلتزگریونس یعنی پلتزگریوها اشخاصی را گویند که در دیوانخانه عدالت بداد خواهی می نشستند

و فارین کونت لقبی است که از لقب دیوک پست‌تر و از لقب برون بالاتر است و پست بالقب ارل که در انگلیس متداول است و **مرکوی زینت** را غالبا اهل جرمن مرگرویت میخوانند و ولایتی را گویند که در تحت اختیار مرکویس یا مرگریو باشد و این چنین ولایات در جرمنی و ایطالیا معمول است و اما در فرانس و انگلیس اشخاصی که لقب مرکویس دارند مثل سایر القاب محض حرمت و حشمت است با آزادی و امتیازات مخصوصه و لفظ مرگریو از لغت تیوتانیک از لفظ مرک و گریف استخراج شده است که بمعنی حافظ ثغور است که در فارسی مرزبان و سرحددار گویند و در جرمنی مرکوی زینت را بمعنی ولایاتی که در سرحد واقع شده باشند نیز استعمال میکنند و لقب مرکویس لقبی است که فیمابین مرتبه دیوک و مرتبه ارل و کونت است و این لقب در انگلند اول از ریکارد دویم معروف شد که او رابرت ویر را که شهر آکسفورد بود مرکویس دبلین کرد

پلتی نیت یا کونتی پلتین ولایتی را گویند که در تحت تصرف پلتین باشد و پلتین قدیما لقبی بود باشخاصی که در دیوانخانه ولایت شاهزاده نشین نشسته یا مور رعیت میرسیدند یا در آن دیوانخانه که منصب معین میداشتند داده میشد و کونت پلتین نیز لقب احترامی بود که بآن اشخاص در حالتی که خدمتی بتقدیم میرساندند عنایت میکردید

لندگرویت ولایتی را گویند که باختیار لندگریو باشد و این مناصب و این ولایات در جرمنی زیاد معمول و متداول است و لندگریو لفظ جرمن است و ماخوذ است از لند و گریف که بمعنی اوقاضی ولایت است

برونی جائی را گویند که در تصرف برون باشد و سابقا لقب برون از القاب دیگر بالاتر بوده است ولی الکنون در انگلند از مرتبه وی کونت پست‌تر و از مرتبه برونت بالاتر است

فیف جائی است که در تصرف عاریه شخصی باشد که منفعه و اختیار آن در اختیار او باشد ولی اصلا ملکا از دیگری محسوب شود و در حقیقت بمعنی سیورغال و تیول است

باب هشتم در بیان قسمتهای مملکتی و کشوری

پراونس در جغرافیا عبارت از آن پادشاه‌نشین یا خلیفه‌نشین یا مملکت وسیعه است که شامل باشد بچندین کونتیس یعنی کونت‌نشین‌ها و سیتیس یعنی بلدان و تونس یعنی قصبات و غیرها که در تحت تصرف یک حاکم باشد مترجم گوید از این قرار در کشور ایران خراسان و آذربایجان و فارس را پراونس میتوان گفت

دیوسس عبارت از یک بلوکیست از یک کنتری که در زیر حکومت بیشپ یعنی خلیفه باشد و این لفظ بمعنی مشیت و حکومت دلالت دارد و مراد از او جائی است که وقف کلیسا باشد

جیوریس دیکشن عبارت از یک ناحیه وسیعه یک ولایتی است که امر آنجا با یک نفر قاضی یا حاکم فیصل یابد و آن ناحیه در تصرف و اختیار او باشد

کنتری لفظی است که گاهی در اقلیم استعمال میشود و گاهی در مملکت و گاهی در بلوک و ناحیه و خصوصا دلالت بجائی خواه بزرگ باشد و خواه کوچک ندارد چنانچه میگویند کنتری آف یوروپ یعنی کشور اروپا که بچندین ممالک و ولایات اشتمال دارد و میگویند ایطالی ایز ا فاین کنتری یعنی ایطالیا هست یک زمین نیکو و میگویند فیمابین پاریس و آرلینز

یا پاریس و انت و رنِ عجب با صفا کن تری است و درین میان چندین شهر و قریه فاصله است و مسافت بعد میان اینهاست مترجم گوید آرلینز شهر بزرگی است در کشور فرانسه که در جنوب پاریس واقع است و انت و رن شهری است در مملکت بلجیوم که این مملکت فیمابین شمال و مشرق کشور فرانسه اتفاق افتاده است انتهی

تری ترِی لفظ لتین است و او نیز مختلفاً استعمال میشود گاهی دلالت میکند بهمه ولایات و بلوکاتی که بیک پادشاه یا شاهزاده متعلق باشد و گاهی ببعضی از ولایت استعمال میکنند **مترجم** گوید مثلاً میتوان گفت تری تری فارس که چندین محالات و قصبات شاملست و نیز میتوان گفت تری تری لار که بجزوی از مملکت فارس است انتهی

کوارتر نیز لفظ مختلف الاستعمال است گاهی بیک قسمتی از زمین و گاهی بیک ولایتی که یک شهر داشته باشد و گاهی بقسمتی از یک شهر استعمال می کنند که عبارت از محلّه باشد و در لغت بمعنی یکربع نیز هست

کَن تی عبارت از یک کوارتر است یا یک قطعهٔ صغیره از یک ولایت است و سوییتزرلند بچندین کَن تن تقسیم شده است که هر یکی از آنها بزرگی و جا سمی دارد

کونتی تقسیمات عمده مملکت انگلند است که انگلند بچهل کونتی و ویلز بدوازده کونتی تقسیم شده است و این کونتیها یا شیرها هر یکی نیز بچندین قطعات منقسم کرده اند زِیپس لِیتس ویپن تیکس رایدینگس هندرِدس و اینها نیز به تائی ذینگس و پری شِس قسمت شده اند و حرف سین در اواخر کلمات علامت جمع است

هَندرِد در لغت بمعنی صد است و او عبارتست از یک قسمتی از یک کونتی که در وقت استیلا اهل سکسان شامل بود از ده برُو که هر کدامی ده خانوار باشد و در معنی جائی را میگویند که صد خانوار سکنه داشته باشد و بمعنی صد خانوار از آنجا

بلندر و زیپ قسمتی دیگر از یک کونتی است و بعضی اوقات دلالت بر همان هندرِد میکند و بعضی وقت جائی را گویند که چندین هندرِد شامل باشد و در معنی بلوک و محال را گویند

لِیث قسمتی دیگر از یک کونتی است که از یک تائی ذینگ بزرگتر است و از یک هندرِد کوچکتر است و این لفظ از کلام سکسان از لفظ لیث ماخوذ شده است

وِپن تیک با هندرِد قریب المعنی است جائی را گویند که در او یکصد نفر مرد با در اسلحه شده و در ایام الدرمن جمع میشدند یعنی ریش سفید و رئیس

رایدینگ قسمتی را گویند که از یک هندرِد زیادتر باشد و صوبه یارک شیر تنها برایدینگ تقسیم شده است رایدینگ مشرقی و رایدینگ غربی و رایدینگ شمالی

تائی ذینگ کوچکترین حصه یک کونتی است و همان معنی برُو را دارد که هر کدامی از ده خانوار مشتمل بودند که ده تائی ذینگ یا ده برُو یک هندرِد است و تقسیم انگلند در تائی ذینگ و هندرِد از الفرد کبیر است و این ده خانوار که یک تائی ذینگ محسوب میشد هر یکی از خود داشت که او را تائی ذینگ مَن میخواندند یعنی دهباشی و این لفظ از کلام سکسان از لفظ تِینذا ماخوذ شده است که قسمت دهم هر چیزی را گویند و در عربی عشر خوانند و الآن این لفظ بخراج دیوانی کلیرجی یعنی متعلقان و سدنه کلیسا استعمال میشود

پَریش حصه مخصوصه از یک بلوک یا ملوک مخصوصه را گویند که متعلق به کلیسا باشد و اختیار آنجا با کشیش است و انگلند را هنوز ریونس ارچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم کن تربوری در سنه ششصد و سی و شش مسیحی مطابق پانزده هجری بچندین پریش تقسیم کرده بود **مترجم** گوید کن تربوری شهر بزرگیست در مملکت کِنت که فیمابین مشرق و جنوب لندن است

و بر کلیسا یا کثی درل است یا پروکیل و کلیسای کثی درل کلیسای اعظم آن است که در او بشپ یعنی خلیفه مسکن داشته
و دیوسس داشته باشد و پروکیل یعنی کلیسای محله آن است بجهة عبادت در محلات ساخته باشند
سِتی یعنی مدینه و مصر که در فارسی شهر جامع و بزرگ را گویند عبارت از مکانیست که شامل باشد از بیوتات
کثیره که مفروز باشد با کوچه‌ها و جمع کثیرے از زن و مرد در او مسکن گرفته باشند و در آن شهر چندین کدخدا
و محتسب باشد که بطور عدالت و انصاف در تمشیت آنجا کوشند و در انگلیس کدخدا و رئیس را امیر گویند و در فرانسه
کونسل و در جرمنی پرادمنت خوانند و لفظ سِتی از لغت لتین از لفظ سیوی تِس ماخوذ است که دلالت بر ازدحام
جمعیتی از نفوس کثیره با همه لوازم و متعلقات میکند ولیکن اکنون لفظ سیتی بهمه کپی تلنس یعنی پایتختهای ممالک
پادشاهی و شهرهائی که جمعیت زیاد داشته و شهرهائی که در آنجا بعضی علامات معروفه و احترامات لایقه باشد
استعمال میکنند مترجم گوید از این قرار در ایران طهران را ستی گویند که پایتخت پادشاهیست و تبریز و اصفهان را
ستی خوانند که جمعیت زیاد دارند و مشهد و قم را ستی شمارند که احترامات لایقه دارند و شوشتر را ستی میتوان
گفت که علامت معروفه مثل سد و پل معروفی دارد که از ابنیه غریبه میتوان شمرد انتهی
تون یعنی بلده و کوره که در فارسی شهر گویند و گاهی قصبه خوانند عبارت از مکانیست که پست تر از ستی باشد
و گاهی ستی را تون میگویند و این لفظ از سکسان از لفظ تَن ماخوذ شده است و تَن در لغت ایشان دار بر زمین
و حظیره را میگفتند که با اهل سکسان بیوت خود را در وقت جنگ حفظ و حراست میکردند و در انگلند چندین
قسم قصبه است که بدین اسامی امتیاز مییابند برو تونس مرکت تونس کونتی تونس و لفظ برو نیز از لغت سکسان از لفظ
بارهو استنباط شده است و جماعتی را گویند که شامل باشد از ده خانوار که با یکدیگر اتصال خاص داشته کفیل و ضامن
یکدیگر باشند و پس از آن لفظ برو بقصبه اطلاق میشد که در دور او دیواری و سدی بود ولی اکنون مطلق قصبه
اطلاق میشود که خواه در دور او دیوار قلعه باشد و خواه نباشد و لفظ برو در انگلند بکرر بسک تون کارپوریشن
یا کارپوریشن استعمال میشود ولی او شهر نیست و در حقیقت باز همان برو هست و بسا کارپوریشن هست
که به برو مشلیتی ندارد و همچنین چندین برو هست که کارپوریشن نیست مترجم گوید کارپوریشن
در انگلستان جمعی از اشخاص هستند که امتیازات کلی در مملکت دارند و مواجب و رسوم انها موروثی است
که ابا عن جد بانها میرسد و از پادشاه فرمان آزادی دارند و کارپوریشن جائی است که بانها داشته مرفوع
القلم والقدم است انتهی و در این زمان اسم برو در انگلستان مخصوصا بقصباتی اطلاق میشود که حق دارند
از اهل شهرهای خود نواب و وکلا به پارلیمنت یعنی مشورتخانه بزرگ دولتی بفرستند و مرکت بمعنی بازار است و مرکت
تونس عبارت از آن قصبات است که در انها روزهای معین برای معامله و داد و ستد باشد
ویلیج یعنی قریه و کفر که در فارسی ده گویند عبارت از مکانیست که بیوتات قلیله داشته و سکنه او رعایا و برزگران
باشند فرق قریه با قصبه آنست که قصبه کلیسا و بازار هر دو را دارد ولیکن در ده بازار نیست همان کلیسا
فقط است و در کلام انگلیس وقتی که لفظ تون با اسم هر یکی از اینها ذکر شود دلالت بران دارد که آن مکان در جنب یک بروک یا
ارپولیت که بمعنی نهر صغیر و رود کوچک است واقع است یا در نزدیکی او واقع شده است مترجم گوید در کلام عرب قریه
مجازا بجای شهر و مصر استعمال میشود و در کتب مقدسه سماوی کثیرا چنین استعمال شده است چنانچه در قرآن مجید در قصه حضرت

یونس و در دکار جل و علا میفرماید فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة
الدنیا و متعناهم الی حین و بروایت مورخین و مفسرین قریهٔ یونس اشاره بشهر نینوی است که در زمان خود یکی از بلدان
عظیمهٔ دنیا حساب میشده و چنانچه در قصهٔ حضرت یوسف میفرماید واسئل القریة التی کنا فیها که مراد اخوان یوسف
از قریه مصر است یعنی بپرس از اهل مصر که بودیم در انجا و در آن عصر شهر مصر در عظمت و وسعت در دنیا نظیر نداشته و امثال
این در قرآن مجید بسیار است انتهی هملیت یعنی دهکده که کلاژ گویند عبارت از ده کوچکی است که قلیل خانواری
داشته باشد و کلیسا هم در انجا نباشد فارتریس اسم عامی است برای مکان محصوری خواه خلقةً آن مکان محصور
و سخت باشد چنانچه پیرامن او کوه باشد یا صنعةً او را سخت و محکم کرده باشند چنانچه فارتس سیتدلس کیسلس
تاورس پردونتس اسکانس و حرف سین در اواخر کلمات علامت جمع است

سیتدل یعنی ارک عبارت از ان مکان محصوریست که در جنب شهری بنا شده باشد برای حراست آن شهر از دشمن و یا بجهة حفظ
رعایای آن بلده از مخالفت و عصیان فارت یعنی حصن و معقل عبارت از مکان محصور کوچکی است که داشته باشد
موت و رمپرت و پریپت مترجم گوید موت خندقی را گویند که در دور خانه و برج کنند و رمپرت دیوار را
گویند که دور قلعه باشد و در عربی فصیل گویند و پریپت دیوار دیگر دور قلعه را گویند که ارتفاع او تا بسینهٔ آدمی
باشد و مراد از فارت قلعهٔ محکمی است که برج و باره و خندق و خاکریز و جان پناه داشته باشد

کیسل یعنی برج عبارتست که در او جمیع لوازم یک خانوار از بیت و مسکن باشد و منفرداً نیز واقع شده باشد

تاور یعنی مناره و یک برج عبارت است از بنای بلند مرتفعی خواه مدور باشد خواه مربع که اندرون او بسیار وسیع باشد
و در معنی قلعه را گویند که در او جمیع لوازم از بیوتات و انبار و غیره باشد و پردونت و اسکانس قلعهٔ کوچک را گویند
کنل عبارت از جائی است که مثل خندق کنده از رودخانه یا از دریا بر انجا آب انداخته و از آب مملو ساخته باشند
که برای حمل و نقل امتعه و غلات کشتی و زورق در انها بتواند حرکت کند و در گریت برتین یعنی انگلیس که از این قسم کنلها
بسیار است بجهة این کنلها منافع زیاد برای مترددین و تجار و ارباب ثروت حاصل است که یکی از انها آنست که
دیوک بریجواتر در نزدیکی منچستر ساخته است و یکی کنل استفوردشیر است و یکی گرند جنکشن یعنی ملتقای
عظیمتر است که در انجا دو کنل بزرگ بیکدیگر وصل است و دیگری کنل لیدس است و چندین کنل دیگر نیز هست
و دیوک بریجواتر اول کسی است که در انگلند بنای کنل را گذاشت و در سنه ۱۷۵۸ هزار و هفتصد و پنجاه و هشت عیسی
مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری بر این کار شروع نمود و این کار بزرگ از اهتمام او صورت وقوع یافت
تتمه الدرمن سابقاً بکسر الف تلفظ میشد و اکنون با الف ممدوده تلفظ مینمایند بمعنی شخص پیر را گویند که
از جهة تجربه و کهن سالی قابل باشد که نظم امور یک طایفه را داده و شاهزادهٔ یک ولایتی را نیز در مصلحت و مشورت معین و مددکار
باشد و بدینجهة معنی او معنی پریوی کونسلر است یعنی مشاور مخفی و صاحب سر و پریوی بمعنی مخفی و پنهان و کونسلر
مشاور و مصلحت کار را گویند و در ایام اهل سکسان همهٔ طوایف و ملل ایشان بچهار قسم منسلک بودند اول را
آتی لینگ میخواندند یعنی شاهزادگان که از یک اصل و نژاد باشند دوم را برونس میگفتند یعنی نجبا و بزرگان
سیم را الدرمن مینامیدند یعنی اعیان و ریش سفیدان چهارم را تینمن میشمردند یعنی عوام و کسبه ولی اکنون
الدرمن مخصوص است به بیست و شش نفر ریش سفید و رئیس که در بیست و شش محل لندن برای مشیت شهر و انتظام

باب ۲۴ هشتم در بیان قسمتهای مملکتی و کشوری

امور سلکی دارند از میان این بیست و شش نفر هر سال یکی را انتخاب کرده لارد میر می‌نامند که رجوع این بیست و پنج نفر
دیگر در امورات با اوست و سال بسال نیز آن شخص را عوض کرده دیگری را لارد میر می‌کنند که در معنی بیگلربیگی
شهر است و لارد میر چنان شأنی دارد که پادشاه بخانه او میرود و پادشاه را مهمانی میکند

آلفرد کبیر از سلاطین مشهور انگلند است در سال هشتصد و چهل و نه ۸۴۹ مسیحی مطابق دویست و سی و پنج هجری در ونتیج
متولد شد و در سال هشتصد و هفتاد و دو ۸۷۲ مسیحی مطابق دویست و پنجاه و نه هجری بعد از ایتلرد پادشاه شده و لندن را از تصرف
طایفه دین بیرون آورد و راچستر را محاصره کرد و آنجا را با کشتیهای جنگی بقهر و غلبه در سال هشتصد و هشتاد و دو ۸۸۲
مسیحی مطابق دویست و شصت و نه هجری مسخر ساخت و سکنه آنجا را بکلی از عاج و اخراج نمود و مملکت انگلند را
در کونتی ها و هندرد ها تقسیم نمود و مدرسه آکسفورد از بناهای اوست و در کتاب کنز الحساب که در مالطه چاپ شده است
چنین نوشته که در آن مدرسه سه هزار تلمیذ درس میتوانند بخوانند و در انگلند چندین قوانین نیکو قرار داد اگرچه حالا
آن قوانین متروک شده است ولیکن باز آن قواعد را مردم ولایت نیکو میشمارند و سه زن بنکاح خود در آورد و چندین
اولاد از ایشان داشت و در سال نهصد و یک ۹۰۱ مسیحی مطابق دویست و هشتاد و نه هجری وفات نمود و پسر
دوم او اذوارد جانشین او شد و در باب انگلند نیز مختصری از احوال او انشاء الله بیان خواهد شد

ونتیج قصبه ایست در برکشیر که در غربی لندن واقع است

راچستر اسم مکانیست که در آنجا معبد و صومعه معروفی است که در سال ششصد مسیحی یعنی بیست و دو ۲۲ سال قبل از
هجرت بنا شده است و در کنار دریا در شمالی ولایت کینت واقع شده است

دین یعنی اهل دنمرک چنانچه اهل هالند را داچ میگویند و اهل بلجیوم را بلج و بلجیک و فلمینگ و اهل برتین را برتیش
و اهل فرنس را فرنچ و اهل جرمنی را جرمن میخوانند و نظیر او لفظ ری و راز است که ری اسم بلد است و راز
اهل بلد و سیستان اسم ولایت است و سگزی اهل سیستان چنانچه سکان امصار حجاز را عرب و سکان بادیه را اعراب
نامند و امصار هر یکی اسم جداگانه دارند **آکسفورد** مدرسه ایست که باسم شهر آکسفورد معروف شده است

بریدج واتر شهریست در ولایت سامرست شیر که آن ولایت در غربی انگلند در کنار دریا واقع است

منچستر شهری است در ولایت لنکاشیر که آن ولایت در شمال انگلند واقع است

چستر شهر و پایتخت ولایت چشیر است که آن ولایت در شمال انگلند اتفاق افتاده است

لیدس قصبه ایست در ولایت یارکشیر که آن ولایت نیز در جانب شمال انگلند است

باب نهم در بیان کرات مصنوعه

گلوبس یعنی کرات که عبارت از اجسام مدوره و اشکال مجسمه است بدو قسم است یکی ارضی است که او را
ترستریل خوانند و یکی فلکی است که او را سیلستیل گویند و از تدویر و اخذ داب صفایح کرات مصنوعه
میتوان گمان کرد که آن مشابهت کلی بکره آسمان و زمین دارند و لفظ گلوب یعنی کره از کلام لتین از لفظ گلوبس
ماخوذ است که بمعنی گلوله و گوی است و کره را سفیر نیز گویند و آن لفظ مستعمل معروفی است که از یونان
استنباط شده است و در اصطلاح ترستریل یعنی کره ارضی را جیاگرفیکل گلوب نیز خوانند یعنی کره
جغرافیائی و سیلستیل کره فلکی را استرونامیکل گلوب نیز گویند یعنی کره نجومی و در کره ارضی هیئت

ارض را برا و بحرا مقدار و مسافت هر یک بجای خود رسم می کنند و در کره فلکی نیز صور کواکب و کانش تلیشنس یعنی
برج و ستارگان نامی را هر یک بموضع خود و بعد و قرب بیکدیگر چنانچه مشهود است نقش میسازند و در
ارتفیشل سفیر یعنی کره مصنوعه خواه فلکی باشد و خواه ارضی دوایر عظیمه و صغیره مفروضه را که در فن هیئت
و ریاضی مبرهن است می کشند و تفصیل آن دوایر از ینقرار است اکویتی نکشل اینکلنیستک ترابکت
پولر سیرکل پرالس آف لتی تیوذ مری دینس یا آورنیرکانس که تفصیل هر یک بعد از ین ذکر خواهد شد
و بر کرات مصنوعه چندین چیز ملحق میسازند که تفصیل آنها از ین قرار است برزن مری دین هوریزن یا
اورنیرکل هوریزان کوادرنت آف التی تیوذ مری برنس کمپس که بواسطه آنها انواع مسایل مشکله
در جغرافیا و ریاضی باسانی و سهولت حل میشود و قطر کره های مصنوعه اختلاف دارند کره های کوچک قطرشان
بعضی سه اینچ و بعضی چهار اینچ است و کره های بزرگ قطرشان دوازده اینچ و هجده اینچ و بیست اینچ است
و بعضی کرات نیز میسازند که قطرشان سه فوت است که سی و شش اینچ است ولی کره که دای متر یعنی قطر او
دوازده اینچ باشد بجهة حل مسایل و رفع مقاصد جغرافیا و هیئت بوجه احسن کافی است
برزن مری دین عبارت از دایره نصف النهار است که از برنج میسازند که بدرجات منقسم گشته و کره ارض
او بخته شده است و در میان آن دایره در آکسیس خود یعنی محور خود چرخ میخورد و نکهای آن محور را پول یعنی قطب مینامند
ذی هوریزان یعنی الافق عبارت از آن قالب مدور چوبی است که در زیر او پایه نصب کنند
و در او دو شکاف است که دایره نصف النهار در میان آن دو شکاف حرکت میکند و صفحه آن قالب مدور چوبی را
که بطور دایره بر دور کره احاطه دارد بچندین دایره قسمت کنند و دایره اوسط او شامل است بدوازده زودیاک
یعنی منطقة البروج که بسیصد و شصت درجه تقسیم شده است و آن دایره دیگر دایره جولین است و دایره سیم
گریگورین کلندر است و از طرف خارج این دوایر بسی و دو قسمت نقطه های کمپس یعنی قطب نما را رسم میکنند
ذی برس هوزری یعنی ساعت برنجی یا آورنیرکل یعنی دایره ساعتی عبارت از آن دایره برنجی است
که در کلک کره نصب شده است و در او ساعات بیست و چهار گانه حک میسازند و یک عقربه یا سوزنی
هم دارد که آن ساعات را با او نشان میدهند
کوادرنت آف التی تیوذ عبارت از آن باریک و ملس قطعه از برنج است که منقسم است در نود
درجه و یکربع دایره را معلوم میسازد و او دارد یک پیچ مهره از برای محکم کردن او در هر قسمتی از برزن مری دین
یعنی دایره نصف النهار برنجی هرگاه ضرورت داعی شود مری نرس کمپس را غالباً نصب میکنند
در آن چوبی که دایره افق است که بر کره محیط است که در وقت ضرورت حاضر باشد و این آلت را
اکثر اوقات ملاحان و ناخدایان در دریا استعمال میکنند و طرق بحر را شرقاً و غرباً و شمالاً و جنوباً از او تشخیص میدهند
مترجم گوید کمپس بمعنی قطب نما است و مری نر یعنی ملاحی و بحری و آن حرف سین در آخر کلمه علامت
اضافه است چون کشتی را بحرکت قطب نما در دریا میرانند لهذا بدان منسوب ساخته مری نرس کمپس گفته اند
یعنی قطب نمای بحری انتهی و اختراع قطب نمای ملاحی را اکثری نسبت به فلویو میدهند که از اهل آملفی است
که تخمیناً در سنه ۱۳۰۲ هزار و سیصد و دو عیسوی مطابق هفتصد و دو هجری اختراع کرده است و دیگران او را با اهل چین

باب نهم در بیان کرات مصنوعه

نسبت میدهند که در چین اختراع شده است و از قراریکه جیلبرت حکیم در کتاب خود که در بیان مگنت نوشته است
چنان معلوم میشود که اختراع این صنعت و این علم در چین شده است و از چین بهاروپا مرکوپولو نام سیاح
که از اهل ونیس است در سنه ۱۲۶۰ هزار و دویست و شصت مسیحی مطابق ششصد و پنجاه و نه هجری آورده است
و غالباً ترکیب و شکل این آلت را بیک شکل و صورت میسازند و در بزرگی و کوچکی تفاوت دارد و او شامل است
از یک جعبه و قوطی برنجی یا چوبی که در ته او کاغذ مجدولی می چسبانند که در آن کاغذ سی و دو نقطه قطب نما
کشیده شده است و در مرکز این قوطی و کاغذ عمودی نصب میکنند که سوزن و عقربه مگنتیک یعنی
مغناطیس بدان عمود قرار گرفته است که اشاره میکند بجانب شمال با انحراف قلیلی که آن انحراف
از قطب در امکنه مختلفه زیاد و کم میشود و همچنین در یک مکان نیز در اوقات مختلفه اختلاف می‌یابد چنانچه در سنه
هزار و ششصد و شصت مسیحی مطابق هزار و هشتاد و یک هجری در لندن معین کرده اند که مغناطیس درست بر نقطه
شمال می ایستاد و از آن تاریخ تا این زمان که قریب بدویست سال است مغناطیس درجه بدرجه بجانب
مغرب میل کرده است که اکنون در لندن تقریباً بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و این اختلاف
امر غریبی است که تا اکنون سبب او معلوم افکار حکما و منجمین فرنگستان نشده است ولی همیشه درین خیالند
که برای رزین و عقل متین حل آن مشکل کرده دامن مقصود را بکف آرند و در تاریخ بهیچوجه برآیتی معلوم
نمیشود که صانع و مخترع از تفتیش سفیر یعنی کره مصنوعه کیست و پلینی که یکی از مورخین است او را به اطلس
نامی نسبت میدهد پس از آنکه او اختراع کرد هرکیولیز در یونان او را ترویج داد و بعضی او را به اناکسیمندر
نسبت میدهند که رفیق و شاگرد تالس است که پانصد و پنجاه سال قبل از مسیح بوده است و بادی نسبت
ساختن جیاگرفیکل مپس یعنی صفایح جغرافیا که عبارت از نقشه باشد و ساختن سن دایل را امید هند
مترجم گوید سن دایل صفحه کاغذی یا لوحی است که خطوط چند در او نقش شده است که بسایه
شاخص ساعات روز را از آن خطوط معین میکنند انتهی مجملاً اینقدر معلوم شده است که متقدمین در آن
از منه نمیتوانستند کره را بمصالح جغرافیا بعمل آرند و امکنه بلدان و ولایات را نیز نمیدانستند و چنان مظنون است
که کره قبل از زمان هی پرکس بوده و او یکی از اهالی بزنتیز است که در زمان او پیدا شده است و پس از او
دیسپارکوس تخمیناً سیصد و بیست سال قبل از عیسی در اشهور و معروف ساخته است و هی پرکس اول کسی است
که مواضع امکنه و ولایات را بعلم ریاضی و هیئت تحقیق کرد و ارتفاع قطب را در بزنتیز معلوم ساخت و دیسپارکوس
اول شخصی است که مواضع را با خطوط پرلل یعنی متوازی و عرضی بنظم و ترتیب آورد ولی باز معلوم نیست که در آن
زمان هم کره مستعمل بوده یا در نزد حکما و اهل علم قدر و منزلتی داشته است چنانچه استرابو هیچ اشاره
ننموده است و آگاثمرس که بعد از طالمی بود بهیچوجه از کیفیت کره هائی که در آن زمان معلوم و معمول
بوده است ذکری نکرده و حال آنکه ایشان از همه آلات و ادوات ریاضی و هیئت و جغرافیا اطلاع داشته
و حتی المقدور در ترویج آنها کوشیده اند و از حکمای سلف هرچه تالیف شده است ذکر نموده اند بالجمله
آنچه متیقن است این است که از یونانیان صنعت کره را رومیان اخذ کردند و از رومیان عربان و ایرانیان
دریافت نموده و پس از آنها ترکها و تاتارها تعلیم گرفتند و اهل چین خلافاً للجمهور مدعی بر آنند که کره را

چندین قرون زودتر از هر ملتی که با آنها را در ازمنهٔ سالفه ذکر می کنیم ایشان داشته اند و اختراع این شیئی نفیس در آنجا
شده است چنانچه در تواریخ خودشان نوشته اند که حسب الحکم شاهنشاه شن که یکی از سلاطین چین است در هزار
دویست و پنجاه و پنج سال قبل از عیسی کره ساختند که هفت کوکب سیار را در او با هفت جواهر الوان نصب کرده
و زمین را مرکزوار در میان آن کره تعبیه نموده بودند العلم عند الله و این کرات جدیده که درین زمانها ساخته
میشود ادق و اکمل از کرات قدیمه است و استادان معروفی که در انگلند عمل آنها متقن و محکم است
و کرهٔ آنها کمال اعتبار را دارد چهار نفر است گری بردین نیوتان ادیسان [illegible] در میان دایره
افق ذکری از جولین و گری گوری ین کالندر شد لازم افتاد که بشرح آنها پردازد بدانکه کلندر بفتح کاف و کسر لام
و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله بمعنی تاریخ است و کلندرس جمع است یعنی تواریخ
و در هر ملتی تاریخی ماورای تاریخ دیگری هست چنانچه تاریخ رومیان و یهودیان و ایرانیان و عربان و جولین
و گری گوری وغیره رومیلوس پادشاه و بانی شهر روم هفتصد و سی و هشت سال قبل از مسیح سال را بده
قسمت کرده ایام سنه را سیصد و چهار روز قرار داد و بدین طریق چند سالی گذشت و این سال اختراعی پنجاه روز
از سال قمری و شصت و یکروز از سال شمسی کمتر بود و بدیهی است که ابتدای چنین سالی با هیچ فصلی و موسمی
و قاعده مطابق نمی آید و نوما پامپیلیوس که پادشاه دوم روم است در سال هفتصد و سیزده قبل از
مسیح این کلندر را باضافه کردن دو ماه تصحیح کرد و بدان منوال سالها گذشت تا زمان جولیوس سیزر
و او خواست که این کلندر را بهتر تصحیح کند چهل و پنج سال قبل از مسیح سال را شمسی قرار داده بسیصد و شصت و پنج روز و
شش ساعت معین ساخت و این کلندر بالنسبه اصح تواریخ بود و لهذا باسم جولیوس سیزر معروف شده در ملت
جولین گفتند و این کلندر در تمام ملت مسیحی منتشر شده متداول بود تا در زمان پاپ کبیر گری گوری سیزدهم تغییر یافت
و اختلافی که کلندر جولین داشت از آنجهت بود که سال شمسی حقیقی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه
دقیقه است و بنای سال او سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت بود که از سال شمسی حقیقی یازده دقیقه زیادتر است
و کلندر جولین تا زمان گری گوری سیزدهم ده روز تفاوت کرده بود چنانچه نقطهٔ اعتدال ربیعی در یازدهم مارچ
اتفاق می افتاد و حال آنکه بر حسب حساب صحیح بایست در بیست و یکم مارچ باشد و برای تصحیح این غلط و تفاوت
فاحش گری گوری سیزدهم در سال [١٥٨٢] هزار و پانصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق نهصد و نود هجری مقرر داشت
که هر سال سیصد و شصت و پنج روز باشد و هر چهار سال یکروز بر ماه فبروری افزوده بیست و نه روز حساب کنند
چنانچه رومیان بر شباط می افزایند و هر سالی که بصد برسد در آن سال بجهت زیادتی آن یازده دقیقه کبیسه نداشته
باشد که در سال صد فبروری را باز بیست و هشت روز حساب کنند و همین که بچهار صد رسید سال چهار صد
کبیسه داشته باز بر فبروری یکروز افزوده بیست و نه روز گیرند که تا بعد ازین دیگر خطائی در حساب واقع
نشود مثلاً از ابتدای سال یکهزار و هفتصد [١٧٠٠] مسیحی و سال یکهزار و هشتصد و سال یکهزار و نهصد کبیسه ندارد و آن
یکروز اضافه فبروری را درین سالهای مذکوره اضافه نکنند و بیست و هشت روز حساب نمایند و سال
دو هزار مسیحی کبیسه خواهد داشت و فبروری بیست و نه روز خواهد بود و همچنین سال دو هزار و دویست و سال
دو هزار و سیصد کبیسه ندارد و سال دو هزار و چهار صد کبیسه خواهد داشت و بدینطریق سه روز در چهل سال

سنه ٩٩٠

آن کبیسه را میکنند چرا که مدت یازده دقیقه درین عرض مدت سنه روز میشود و این سال کلندر حتی المقدور
مطابق با سال شمسی حقیقی است و خبط و خطائی در او نیست پس از آنکه گری گوری سیزدهم این تاریخ را اقرار
داد در ملت کثولیک در همه اروپا در همان سال هزار و پانصد و هشتاد و دو مسیحی متداول و معمول شد و این
کلندر را بانسبت داده گری گورین نامیدند و در ولایات دیگر و ملل دیگر از سال یکهزار و ششصد و نود و نه مسیحی
مطابق یکهزار و صد و یازده هجری تا سال یکهزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق یکهزار و صد و بیست و دو هجری معمول
و متعارف گردید و انگلیس و دنمرک و سوید این تاریخ را قبول نکردند آخر الامر در انگلیس در سنه یکهزار و هفتصد و
پنجاه و دو مسیحی مطابق یکهزار و صد و شصت و شش هجری بحکم پارلیمنت این تاریخ مقرر شد و تفاوت کبیسه تا سنه
یکهزار و هفتصد و پنجاه و دو مسیحی به یازده روز رسیده بود و این قرار جدید را نیو استیل نام نهادند یعنی قرار
قانون جدید و این حکم از پارلیمنت در سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و یک مسیحی بحتم و حکم صادر گردید که در انگلند بتاریخ
گری گوری عمل کنند چون کبیسه یازده روز اختلاف داشت لهذا در سال دیگر که سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و دو بود
یازده روز را از کلندر بیرون کردند چنانچه سیوم سپتمبر سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و دو مسیحی را چهاردهم شمردند و اورا
با کلندر گری گوری مطابق ساختند و اکنون تاریخشان همان گری گوری است و در سال دویست مسیحی اختلافی
در استیلها نبوده مگر اختلاف یازده روز که در میان استیل قدیم و جدید ظاهر شده بود و این استیل جدید یازده
روز از استیل قدیم زیادتر است پس هر شخصی که استیل قدیم استعمال سازد تاریخ او از اول می است و شخصی که
به استیل جدید رفتار کند از دوازدهم می میشمارد و این قانون گری گوری را طایفه روسیه و ارامنه نیز قبول
نکردند و عذرشان این بود که اگر موافق استیل جدید رفتار کنیم اعیاد ما و اعمال مذهب ما که در ایام مخصوصه است
بعمل بیاوریم اختلاف پیدا میکند و این خلاف عادت و رسم اسلاف است لهذا در میان سال روسیه و ارامنه
و میان سایر ملل فرنگستان درین تاریخ همان یازده روز اختلاف هست و بتدریج اختلاف زیاده میگردد چنانچه
بعد هر سالی یازده دقیقه تقریبا بر اختلاف می افزاید و از استقرار اختلاف بماه و سال نیز خواهد رسید و لکن
بعد از قرون بی شمار چنانچه همیشه اول جنوآری اول سال انگلیس و فرانسه و سایر ملت و روسیه و ارامنه
در این زمان دوازدهم جنوآری را اول سال خودشان حساب میکنند و بتدریج سیزدهم و چهاردهم جنوآری اول
سال ایشان خواهد شد چه اول سال اینها همیشه مطابق با اول کانون الآخر رومی است و لازم نیست که آن همیشه
مطابق با دوازدهم جنوآری باشد

جولیوس سیزر عبارت از قیصر اول است که در سال ششصد و پنجاه و چهار بعد از بنای روم و نود و هشت سال
قبل از ولادت مسیح و هفتصد و بیست سال شمسی قبل از هجرت حضرت ختمی مآب در روم متولد شده است که بحساب سنین
قمری تخمینا هفتصد و سی و نه سال قبل از هجرت میشود پدرش کایوس که یکی از سلسله پطریشین است و مادرش آرلیه
خواهر ماریوس است که یکی از مشاهیر خواتین روم است ماریوس یکی از بزرگان جمهوریه دولت روم است که با سینا
در امر سلطنت و دولت شریک بود و چون قیصر بحد شانزده سالگی رسید پدرش در حالتی که موزه بپا میکرد بمرگ
مفاجاة در گذشت و پس از آن در حجر تربیت مادر و خال نشو و نما یافت و سیلا یکی از سلاطین جمهوریه روم است
که اعیان و امراء روم را بحد و حساب عرصه شمشیر ساخت و طایفه ماریوس را که قبل از و حکمران روم بود قتل عام کرد

متمولان را باندک بهانه جریمه و سیاست مینمود و یا خذ اموال انها فرمان میداد ژولیوس سیزر بسبب انکه داماد
سینا و خواهرزاده ماریوس بود جان بدشواری ازان مهلکه بیرون برد و سیلا بشفاعت جمعی از دوستان
خود از سر خون او درگذشت و گفت او را بخشیدم اگرچه میدانم صد ماریوس در ژولیوس خفته است و چنان بود
که او گفته بود چراکه مثل او پادشاه جلیل القدر عاقل کامل و دانای حکیم در طبقه سلاطین ذکر نشده است و در
علم جنگ سرآمد شجاعان و ابطال روزگار بود که هیچکس بهتر از او علم جنگ را نمیدانست و در عفت و مروت
و سخاوت عدیل و نظیر نداشت القصه پس از امان از سیلا از شهر روم بیرون رفت و تا سیلا حیات داشت
بروم برنگشت و سیلا پس از استیلای تام بعد از سنه عام بمرض مالیخولیا گرفتار شد و در مجمع سنت خود را از
از پادشاهی خلع کرد و در خانه خود نشست و چندی نکشید که بمرض داء القمل در شصت و شش سال قبل از
مسیح جهان را وداع کرد و پس از و کار پامپی بالا گرفت و قیصر بروم مراجعت کرده دختر خود جولیه را که در
حسن نادره دهر بود بعقد پامپی در آورد و با پامپی که شمه از احوال او در باب اول ذکر شد در امور سلطنت
شراکت کرد و رفته رفته کار او بجائی کشید که در معنی مستقلا خود بسلطنت روم رسید و در فرنگستان چندین
جنگ در وقت سرداری خود کرده است جنگ اول قیصر جنگ بلواتین است که اکنون به سویس شهرت
دارد که قیصر در ان جنگ دویست هزار نفر از انها کشت و بقیة السیف امان طلبیدند جنگ دویم
او با اریوستیس پادشاه جرمن است که هشتاد هزار نفر از انها کشت و جرمنی را مسخر نمود جنگ سیم با بلجیکین است
القدر کشت که رودخانها و نهرها را از اجساد کشتگان پر ساخته بجای پل از روی جساد انها گذشت جنگ
چهارم جنگ نیرویین است که درین جنگ از لشکریان قیصر نیز جمعی کثیر تلف شد و اگر مردی و مردانگی
قیصر نبود و پای جلادت دران معرکه نمیفشرد هر اینه بکلی تمام بود تا اخر الامر نسیم فتح بر پرچم قیصری وزیدن
گرفت و فتح کرد و ازان گروه احدی را امان نداد و همه را قتل عام نمود جنگ پنجم با طوایف سیلتیک است
و این طایفه در دریا نیز تسلط داشتند آخر الامر باطاعت در آمدند جنگ ششم جنگ سُووین و منایپین و تسخیر
تمامی ممالک فرانسه تا بحار شعبه آن دریا که فیما بین انگلیس و فرانسه است جنگ هفتم جنگ بریتین است یعنی
انگلیس که اول بندر داورز را فتح کرد که در مملکت کنت واقع است بالجمله در عرض هشت سال که در فرنگستان
بلشکرکشی مشغول بود حساب کردند که هشتصد شهر و قصبه مفتوح ساخت و سیصد طایفه مختلفه حکمران شد
و بر شش کرور لشکر ظفر یافت که دو کرور در جنگ کشته شد و دو کرور را اسیر نمود و دو کرور بهزیمت داد و قیصر
پس از انکه پامپی را از میان برداشت مشرق زمین را نیز در تصرف آورد و افریقیه را نیز صاحب شد و در اسکندریه
چندین جنگ میان او و مصریان اتفاق افتاد و در یکی ازین حروب بود که مصریان بر سفاین رومیان
حمله آورده غلبه کردند و اهل سفاین بهزیمت بکشتی قیصر در آمدند و از فراریان سپاه کشتی تاب نیاورده
شکسته شد و نزدیک بود که غرق شود قیصر خود را باب انداخته بیکدست کتاب روزنامه خود را گرفته که دایما
احوالات خود را سفراً و حضراً دران کتاب ثبت میکرد و زره و اسلحه خود را نیز بدندان گرفته با دو پا و یکدست
هفتصد ذرع مسافت را شنا کرد و خود را بساحل رسانید و آن سفینه با هر که بود بکلی غرق گردید و نیز
در محاصره اسکندریه بود که در جزیره فروس که روبروی اسکندریه است قیصر سفاین مصریان را که

یکصد و ده فروند بود آتش زد و این آتش زدن بحال قیصر نافع بود که از قوت و قدرت مصریان کاست ولیکن
حادثهٔ دیگر واقع شد که آتش بیک سمت شهر از انجا سرایت کرد و کتابخانهٔ مشهور اسکندریه که سلسلهٔ بطلمیوس
در مدت دویست سال جمع کرده بودند و عدد انها را بعضی چهارصد هزار و بعضی هفتصد هزار جلد نوشته اند
بکلی سوخت و تأسف این کار تا قیامت باقی ماند و پس از انجام امر اسکندریه و تسخیر آن سامان بمشرق زمین
عود کرده سرکشان آن سرزمین طوعا و کرها بدایرهٔ اطاعت درآمدند مگر فارناسش ملک بجرام که با پدر خود غدر
کرده بود شآمت آن حال عاقبت دامنگیر او شد و از احوال او در آخر باب نود و سیم انشاء الله بیان خواهیم کرد
و با قیصر جنگ کرده شکست فاحش خورد و لشکر و معسکر او بالکلیه بدست قیصر افتاد و این جنگ بمعرکهٔ زلا اشتهار
دارد که چهل و هفت سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و فارناسش از آن معرکه جان بدر برده به باسفرس که متعلق
او بود رسید و در انجا اسندر نام امیری که به نیابت او انجا بود با او یاغی شده فارناسش را بقتل رسانید
و قیصر از سهولت و سرعت این فتح بدین عظمت در شگفت ماند و گفت سبحان الله شهرت چقدر آسان است و چه
ارزان میتوان خرید اگر کفو همیشه با این نادانی باشد و با این آسانی بگریزد و در مراسله که بمجلس سنت بروم
مینوشت حکایت این جنگ و این فتح را در سه کلمه بزبان لتین بیان کرد وِنی ویدی ویسی یعنی آمدم دیدم فتح
کردم و قیصر پس از دو سال مظفر و منصور بروم مراجعت کرد و در روم شنید که اهل افریقا و طایفهٔ پامپی باز دم
از عصیان میزنند از روم بجزیرهٔ سیسیلی رفته و از انجا بسواحل افریقا شتافت و کل افریقا را تسخیر کرد و گردنکشان را
از پای درآورده بروم عود نمود و حکم کرد که چهل روز شهر روم را آذین بسته مردم از شغل و کار دست کشیدند و بعیش و
عشرت مشغول شدند و در این سفر از مجلس سنت حکم صادر شد که قیصر را امپراطور و پدر ملک خوانند و کار او
بجائی کشید که تمثال او را در مقابل تمثال جوپیتر که بزرگترین خدایان بود در معبد کپیطولن گذاشتند و او را خداوند
ثانی مخاطب کردند و قیصر جمیع سپاهی و همه اهل روم را یکان یکان علی قدر مراتبهم انعام داد اناث و
ذکور را بندهٔ احسان خود کرد چنانچه بهر سپاهی را سیصد تومان برواج این زمان و بهر رئیس سپاهی را از
ششصد تومان تا هزار تومان بخشید و رعایا را بهر یکی یکخروار گندم و یکمن و نیم روغن زیتون و چهار تومان
نقد داد و با اینهمه انعام و احسان که بحر و کان از و نقصان آمد باز نوشته اند که معادل چهل و چهار کرور
نقد سوای اشیاء نفیسه و جواهرات گران بها که از خزاین چندین پادشاه بدست او افتاده بود که بجز
خدای عز و جل دیگری قیمت انها را نمیدانست در خزانه باقی مانده و برای قیصر هیچ مخلی در سلطنت نماند
و بعرض او رسید که پسران پامپی در اسپانیا جمعیتی فراهم آورده بنای عصیان و طغیان دارند
و در سال هفتصد و هشت بعد از بنای روم و چهل و پنج سال قبل از ولادت مسیح خود بنفس نفیس با
عساکر رکابی بجانب اسپانیا روان شد و بعد از بیست و هفت روز وارد اسپانیا گردید و زمستان را
در انجا توقف کرد و بهار در صوبهٔ اندلوسیه در حوالی شهر ماندا میان او و پسران پامپی حرب عظیم
اتفاق افتاد و سپاه خصم چون کوه آهن برجای ایستاده ثبات قدم ورزیدند و شکست بر لشکر قیصر
خورده قیصر پیاده شده رو بروی افواج خود میرفت و انها را بجنگ تحریص میکرد و فایده نمیداد
ما آخر یکی از امرای قیصر بُغاد نام که از امرای افریقا و در رکاب قیصر بود صلا در داد که لشکریان

Veni, Vidi, Vici
یعنی
I came I saw I conquered

قیصر اردوی خصم اغارت کردند و بجانب اردوی خصم تاخت لشکریان پامپی برای حفظ اموال خود از جنگ
دست کشیده روانه معسکر خود شدند که انها را منع کنند این حرکت باعث شکست انها شد و قیصر
نیز فریاد بر آورد که خصم فرار کرد لشکریان او قوی دل شده مراجعت کردند و بر عساکر پسران پامپی
شکست دادند و هفده[17] تن از امرای پسران پامپی و طایفه پامپی گرفتار شد و این آخرین جنگ قیصر است
که در ماندا اتفاق افتاد قیصر پس از آن همیشه میگفت که در همه جنگها خیال این داشتم که چگونه بر خصم
فایق شوم ولی درین جنگ در خیال بودم که چگونه جان از میدان بدر برم و قیصر تا تمام ممالک اسپانیا را
بحیطه ضبط در آورده بقیه تابستان را در اسپانیا مانده در خزان آن سال بروم برگشت و خلق روم را
از وضیع و شریف رهین الطاف و اعطاف خود ساخت چنانچه بقیه طایفه پامپی که از کمال وحشت راه ادبار
بهیچوجه اذیت و آزاری نکرده بلکه احسان نمود و از استیلای قیصر در امور ملک و دولت فی الحقیقه اسمی
بلا رسم از جمهوریه باقی بود و قیصر خواست که این اسم را نیز برداشته سلطنت خاصه را بجای او برقرار کند چنانچه
در باطن شاهنشاه کل فرنگستان و افریقا و آسیا بود و در ظاهر نیز تاج سلطنت بر سر گذاشته بود و خود را
پادشاه روم و شاهنشاه ان مرز و بوم خطاب کند و بعد از خلع ترکوین از روم اسم جمهوریه قریب بانصد
سال بود که برقرار بود و رومیان هم عهد و هم سوگند شده بودند که ابداً اسم سلطنت خاصه را
براحدی اطلاق نکنند و از اصرار قیصر اهل سنت راضی شدند که سکه و خطبه بنام قیصر باشد و دیکتیتور
بلا مدت باشد و تخت زرین برای او در محکمه سنت گذارند که قیصر جالس آن سریر باشد ولی اسم پادشاهی
خاص را که خلاف جمهوریه و قانون پانصد ساله است بر خود قرار ندهد و قیصر راضی نشده و اهل سنت
کالمیت بین یدی الغسال جز تمکین چاره نداشتند و التماس و عجز انها مفید فایده نبود تا انکه طوعاً و کرهاً
قرار بر ان شد که پادشاه خاص باشد و لقب شاهنشاه برای او قرار دهند و قیصر تدارک سفر سه ساله دیده که
بسمت ایران آمده و ترکستان رفته از خاک روسیه به ممالک فرنگستان عود کند امل غریب او را اجل
فرصت نداده در روز پانزدهم مرچ قرار شد که در محکمه سنت حاضر شده تاج بر سر گذارد جمعی از مفسده
جویان که از شوکت قیصری در حسد بودند با یکدیگر تمهید کردند که آن پادشاه والاجاه را در محکمه سنت
بقتل آرند یکی از ان اشخاص بروطوس نام داشت که قیصر او را فرزند خود میخواند و قیصر بیخبر از ین معنی در
روز موعود با فر سکندر و شوکت دارا بمحکمه سنت روان شد یکی از دوستان او ازین تمهید
مطلع شده خود را بقیصر انداخت که او را خبر کند هرچه خواست خود را بقیصر رساند مجال نیافت و کسی
او را راه بحضور قیصر نداد و یکی دیگر نیز در عرض راه عریضه عرض کرده بدست او داد تفصیل واقعه را با
اسامی اشخاص متعهده در ان عریضه درج کرده بود و از ازدحام خلق که در ان روز بتماشا آمده بودند
قیصر مجال خواندن عریضه نکرد و همان عریضه در دست او بود که بمحکمه سنت داخل شد بر تخت
زرین قرار گرفت سیمبر که یکی از اشخاص متعهده و از اعیان جمهوریه بود اول برخواسته عریضه
بدست قیصر داد و در باب برادر خود که قیصر او را نفی بلد کرده بود التماس کرد قیصر ملتمس او را نپذیرفته
ان غدار بهانه عجز و انکسار بزانو در آمده بهر دو دست دامان قیصر را گرفت که او نتواند برخیزد و بنای

کریه را گذاشت و قیصر از ابرام و اصرار او برآشفته فرموده که تو مرا از بیقراری بدین امر مجبور خواهی ساخت در
آنحال کاسکه که از متعهدین بود ضربتی از پشت سر بقیصر زد قیصر سراسیمه شده برخواست و بکدست
کریبان کاسکه بگرفت و بدیگر دست شمشیر را گرفته فرمود ای نمک بحرامان در چه خیالید که از اطراف اهل جمهوریه
ریختند چشم قیصر بر بروطوس افتاد که از همه زیادتر در حق او احسان کرده بود فرمود ای فرزند تو هم چنین
بوده پس ردای خود را بر سر کشیده با بیست و دو زخم کاری خود را بپای تمثال پامپی انداخت در زمین
دراز کشید و جان تسلیم نمود در سن پنجاه و شش سالگی پس از چهارده سال حکمرانی و شاهنشاهی در سال
هفصد و ده بعد از بنای روم و چهل و چهار سال قبل از ولادت مسیح دنیا را وداع کرد ولی منصب دکتیتوری
و اختیار کامل او در امور جهانداری بعد از جنگ فارسلیه مدت چهار سال و شش روز بود و بروطوس
با دست و خنجر خون آلود رو بر آسمان کرده گفت ای خدایان ما شما گواه باشید که این کار را محض
آزادی خلق روم کرده و دشمن جمهوریه را از میان برداشتیم و با مداد شما آزادی خلق را دوباره
برقرار خواهیم کرد و از این واقعه شورشی در آن روز در میان خلق افتاد که گوئی قیامت قیام کرد و اهل روم
بهواخواهی قیصر برآمده و خانهای اشخاص متعهده را آتش زدند و قاتلان قیصر را مجال زیست در شهر
روم نمانده فرار کردند و انطونی که نایب مناب قیصر در روم بود از اهل سنت اجازه خواسته نعش او را
بمیدان روم آورد دانی و اعالی اهل روم در آن روز حاضر شدند که در کوی و برزن و در و بام از کثرت
ازدحام مجال حرکت یک گام نبود و نعش او را با چوب صندل سوزانیده آتش زدند و صدای گریه مرد و
زن بآسمان میرسید و سپاهیان او کلاه هر چه در آن مدت نشان جلادت و افتخار از او گرفته بودند بالا
جنازه او بآتش افکنده سوزانیدند و همچنین زنان روم حلی و زیور خود را در آن روز بآتش افکنده بانعش
او آتش زدند و از قاتلان قیصر هیچکس باجل طبیعی نمرد بلکه در هر ولایت که ایشان را یافتند کشتند و عجب
اینکه مورخین الکسندر کبیر و جولیوس سیزر و ناپلیون بناپارت را در عزم و جنگ و رزم برابر گرفته اند
و هر یکی از ایشان نیز قریب چهارده سال استیلا و حکمرانی و سلطنت داشته اند سنت بر وزن
عنب یعنی دیوانخانه و محکمه جمهوریه روم دیکتیتور یعنی مختار مطلق رومیان و قرار جمهوریه روم
بر آن بود که هر گاه ضرورت داعی شود این منصب و شغل را زیاده تر از شش ماه بکسی ندهند و سیلا این
قرار را بجهة خاطر خود برهم زده او را دکتیتور ابدی و مختار کل لقب دادند سیزر لفظ لتین است
چون در کلمات انگلیسی بعد از حرف سی اگر حرف ای یا آی یا وای واقع شود او را مثل سین مهمله
تلفظ میکنند ولی در لغت لتین او را قاف میخوانند و حرف اس در تلفظ انگلیسی گاهی زاء معجمه است
و در لغت لتین بهمان حالت خود که سین است باقی میماند پس لفظ سیزر را قیسر گویند چنانچه جزیره
سیسیلی را در زبان لتین سیقیلی میگویند و در کتب قدیمه صقلیه ضبط کرده اند و قیصر در لغت لتین بچه را گویند
که شکم مادر را پاره کرده در آورده باشند چون شکم آرلیه مادر جولیوس را پاره کرده طفل را در آورده
لهذا جولیوس را قیصر خواندند و اکنون این عمل را اگر ضرورت باشد که شکم را پاره کنند که طفل در آرند یا شکم را برای
مرض دیگر پاره نمایند نسبة للقیصر باصطلاح اطبا و جراحان بلفظ لتین سیزرین آپریشن میگویند

و او را بصیغه فرزند خود خطاب میکرد ۴

دیکتیتور

یعنی عمل و کاری که نسبت بقیصر دارد کیت طول قلعهٔ محکمی است که در بالای کوه طرپیان که از جبال
هفت گانهٔ روم است در پانصد و هفت سال قبل از عیسی بنا نهاده اند و این قلعه را معبد هیکل جوپیتر یعنی مشتری
قرار داده بودند و منزلت این قلعه و معبد در نزد رومیان زیاد بود و وجه تسمیه‌اش از آنست وقتی که بنا و معمار
می کندند کلهٔ انسانی از زیر خاک بر آمد و لوح مزارش نیز همان حوالی بود معلوم شد که آن کله طولی نام بوده
و کیت طول مخفف کپیتا طولی است یعنی کلهٔ طولی چه کپیتا در زبان لتین یعنی کله و طولی اسم آن شخص است
و در این معبد از اساس و زینت و ابواب و معارج طلا و نقرهٔ القدر وقف کرده بودند که بهای او را جز
خدای کس نمیدانست و در سال یکصد و هشتاد و هشت قبل از عیسی این معبد با برق سوخت و دوباره بنا
نهادند و باز در سال هشتاد بعد از ولادت عیسی آتش گرفت مانند اشهر بیت که در جنوبی مملکت اندلوسیه واقعست
و اندلوسیه همان اندلس است که مملکت بزرگی است و در جنوب اسپانیا واقعست المانی جامیت در [illegible]

در کتاب هیدن در باب مغناطیس چنین نوشته است که استرمیوس در کتاب خود در تاریخ
وقایع سال یکهزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق یکهزار و نود و سه هجری چنین نوشته است که النارت
چنین گفته است که قوت جاذبهٔ مغناطیس را هیچکس درست معلوم نکرده است و کسی که کاشف این سر بوده اینها معلوم
نگشته است و لیکن آن کسی که خاصیت حرکت او را از هر سمت بجانب قطب شمال استنباط کرد راجر بیکان انگلیسی
بود که در سامرست شیر مسکن داشت و در ۱۲ جون یکهزار و دویست و نود و چهار مسیحی مطابق ششصد و نود و سه هجری
در اواخر رجب سال نود و سه وفات کرده است و اهل ایطالیا ماده او را از ماده فولاد و آهن دانسته اند و از آنکه اختلاف او دائم
یکسان نیست هوی لیوس پیستل مکشوف ساخت و آنکسی که قطب نمای ملاحی را اختراع کرد
فلاویوجیوجا بود که یکی از اهل نیپلس است که در سال یکهزار و سیصد و دو مسیحی مطابق هفتصد و دو
هجری اختراع نمود و میل و انحراف این آلت مخصوصه را در سال یکهزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی
مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری تا سال یکهزار و پانصد و هشتاد مسیحی مطابق ۹۸۸ نهصد و هشتاد و هشت
هجری رابرت نارمن که یکی از سکنهٔ لندن بود معلوم نمود و مشهور در سنه یکهزار و پانصد و هشتاد
مسیحی شد و تجربهٔ حکیم جیلبرت در سنه یکهزار و ششصد مسیحی مطابق یکهزار و نه هجری رسید و قطب نمای
مصنوعی در سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق یکهزار و صد و شصت و چهار هجری اختراع
گردید و روز بروز ترقی و شهرت یافت و در اطلس بلاک که در شهر ادنبرگ در سنه یکهزار و هشتصد و
پنجاه و یک مسیحی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری چاپ شده است در صفحهٔ سیم اختلاف
و میل قطب نما را شرقا و غربا معلوم کرده است و هر که تفصیل را بخواهد باطلس بلاک رجوع
کند و مختصری از آن درین کتاب ذکر میشود سوزن قطب نما اکنون در بمبئی هیچ انحراف و میل ندارد
و بنقطهٔ شمال بخط مستقیم خواهد ایستاد و در افغانستان یک درجه تا دو درجه بجانب مغرب انحراف دارد
و در خراسان و کرمان سه درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در طهران و اصفهان و شیراز و بعضی
از امکنهٔ فارس چهار درجه انحراف بجانب مغرب دارد و در تبریز و سایر بلاد آذربایجان پنج درجه
بجانب مغرب انحراف دارد و در همدان و کرمانشاه و کردستان و آن سامان شش درجه بجانب

سنه ۱۰۹۳
سنه ۶۹۳
سنه ۷۰۲
سنه ۹۸۴
سنه ۱۱۶۴

میزان ف

مغرب انحراف دارد و در مصر ده درجه و در تونس هفده درجه و در مراکش بیست درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در کیپ وِرْد چهارده درجه و در کیپ آف گود هپ بیست و دو درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در اسلامبول دوازده درجه و در ایطالیا از پانزده درجه تا هفده درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در اسپانیا و پورتگال از بیست و یکدرجه تا بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در فرانسه از هفده درجه تا بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در شهر پاریس بیست و دو درجه انحراف دارد و در انگلند از بیست و سه درجه تا بیست و شش درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در ازلند از بیست و شش تا بیست و هشت درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در استاک هلم که پایتخت سُوِیدِن است پانزده درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در پطرزبرگ هشت درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در سمت مشرقی جزیره بمبائی هم درجه بجانب مشرق هندوستان است انحراف و میل سوزن قطب نما بجانب مشرق است چنانچه در سیلان یکدرجه و در مدرس یکدرجه و در کلکته هشت درجه بجانب مشرق انحراف دارد و در مملکت برمه از هشت درجه تا ده درجه بجانب مشرق انحراف دارد و در وسط جزیره استرالیه بازهیچ میل ندارد بر نقطه شمال می ایستد و از وسط جزیره تا آخر مشرق جزیره از یکدرجه تا هشت درجه انحراف بمشرق دارد و از وسط جزیره تا آخر مغرب جزیره از یک درجه تا پنج درجه انحراف بمغرب دارد و این انحراف و میل نیز بمرور ایام در همه جا تغییر و تبدیل می‌یابد چنانچه این زمان در طهران چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد احتمال میرود که بعد از پنجاه سال انحراف او شش درجه بجانب مغرب بشود یا اینکه از چهار درجه نیز کمتر باشد و وقتی نیز هیچ انحراف نداشته باشد و هنوز دلیل این اختلاف معلوم نشده است و اسامی حکما که درین باب ذکر شد مختصری از احوال هریک در آخر باب دوازدهم مذکور خواهد شد ان شاء الله

باب دهم در بیان مپس یعنی صفایح و نقشه‌ها

یک مپ یعنی یکصفحه و یک نقشه عبارت از صورت و نمایش حصه‌های معلومه زمین است که مرسوم در یکصفحه مسطح و هموار و آن نیز بر دو قسمت یا عمومی یا مخصوصی و آنچه عمومیت او را جنرل مپس یعنی صفایح عام و گویند و رسل مپس نیز میخوانند یعنی صفایح دنیائی که ظاهر و آشکار میکنند تمامی صفحه زمین را یا دو نصف کره را و این نقشه دنیا که آشکار میکند زمین را در یک صفحه مسطحی در دو دایره یا در دو نصف کره که یکی از انها را ایسترن همسفیر میگویند یعنی نصف کره شرقی که او را اُلْد ورلد همسفیر نیز گویند یعنی نصف کره قدیم و در فرنسیسی همسفر اُرِیان تال گویند و دیگری نامیده میشود وِسترن همسفیر یعنی نصف کره غربی و او را نو ورلد همسفیر نیز خوانند یعنی نصف کره که منسوب به کولومبس و در فرنسیسی همسفر اکسی دان تال گویند و نقشه‌های مخصوصه ظاهر میسازد همین قدر بعضی ولایت یا مملکت مخصوصه را ولی نقشهای عمومی بر همه انها کلیه اشتمال دارد و بیان میکند باجمال ان چیزیرا که نقشهای مخصوصه هر ولایت بزرگی و تفصیل انهارا آشکار میسازند و آن نقشهائی که بخصوص نشان میدهند دریاها را انهارا در اصطلاح چرتس مینامند که جمع چرت است مترجم گوید حرف چی در اخر مرکبا در هر زبانی بطوری تلفظ میشود مثلا

کتاب جام جم

در انگلیسی جیم فارسی تلفظ میشود که او را جرت میگویند و در فرانسه با شین معجمه تلفظ شده شرت میخوانند
و در لتین با کاف عربی تلفظ شده کرت میخوانند و در یونانی و جرمنی با خاء معجمه تلفظ شده خرت میخوانند
و لفظ خرت در عربی قریب باین معنی دلالت دارد چنانچه جوهری در صحاح اللغه مینویسد قال الکسائی
خرتنا الارض اذا عرفناها ولم تخف علینا طرقها و دور نیست که از یونانیان عرب اخذ کرده و از عربان ملل
دیگر رسیده بعضی چرت و بعضی کرت بلسان خود تلفظ کرده باشند انتهی نقشه با کره تفاوت کلی
دارند چرا که کره شباهت دارد به تمثال شخصی بهیئت و شکل و نقشه شبیه است به تصویر او یکی نشان میدهد
بدن او را بتمامی و تناسب و دیگری همین قدر دلالت بر آثار و سیمای او دارد و معلوم است که تمثال
مجسم با صورت منقش اختلاف فاحش خواهند داشت و نقشها خواه عام باشند یا خاص بطور معتاد
و میزان درست همیشه از درجات عرض وضع میشوند و کلیه با قسمت بالای هر نقشه همیشه دلالت بجانب شمال
و پائین او دلالت بجانب جنوب دارد و دست راست او علامت مشرق است و دست چپ علامت
مغرب مگر آنکه در آن نقشه علامت گل سوسن یا گل لاله کشیده باشند که او بخلاف عادت و رسم دلالت
بجانب شمال میکند مترجم گوید نقشه زمین در اصطلاح دو قسمت یکی را مپ گویند چنانچه مصنف
ذکر کرد که در او همیشه درجات عرض و طول را ثبت کرده برحسب رسم و قانون بالای ورق و صفحه طرف شمال و
پائین طرف جنوبست و یکی را پلن گویند که در او عرض و طول را معین نمیکنند بلکه بجهة امتیاز در هر جا
آن نقشه که گل سوسن یا گل لاله نقش کرده باشند سر آن گل که بهر جانب است دلالت دارد که آن سمت
شمالست و مصنف لفظ پلن را ذکر نکرده انتهی و درجات عرض در نقشها دائما بر طرفین مشرق و مغرب
نقشه و درجات طول همیشه بر طرفین شمال و جنوب وضع میشوند و سواحل دریا را در نقشها همیشه با خط
سیر سایه دار و رودخانها را با خطوط مارپیچ دراز و جنگلها را با اشجار کوچک و جبالرا با سایهای
سر افراخته و دریاچها با سواحل سایه دار و باطلاقها و ریگزارها را با نقاط صغار منتشره متقاربه
بیکدیگر تصویر میکنند و سمت جریان انهار و مهب ریاحرا با تیرهای کوچک و طرق را با خطوط مثناة
منحرفه و صخرهای عظیم را با صلیبهای کوچک رسم میسازند و حصهای سلطنت هر دولتی و
اقالیم معلومه را با خطوط منحنی از یکدیگر مفروز مینمایند و بعضی اوقات بالوان مختلفه از یکدیگر
امتیاز میدهند و حدود ممالک و ولایاترا با نقاط صغار مترادفه طولانی و بلدان و قصبات
بزرگرا با علامت صفر و بعضی وقت بشکل کلیسا نشان میدهند و اسامی ممالک و اقالیم را با حروف
کبیره و ولایاترا و بلوکاترا با حروف صغیره و شهرهای بزرگرا با حروف روم و قصبها و شهرهای کوچک
و دهاترا با حروف ایطالیا مینگارند مترجم گوید حروف روم را مستقیم و حروف ایطالیا را
مورب می نگارند تا امتیازی حاصل شود و بر ناظر در بادی نظر معلوم گردد که کدام یک شهر بزرگست
و کدام یک قصبه و قریه است انتهی و اختراع نقشه بدون اختلاف بسیار قدیم است ولیکن
این مطلب بسیار مشکل است که اصل اختراع او و تحقیق در چه عصر بوده است چرا که در این باب اقوال
مختلفه بسیار است و یونانیان اختراع نقشه را به اناکسیمندر نسبت میدهند که او نقشه دنیای

عیسی را تخمیناً پانصد و پنجاه سال قبل از ولادت مسیح کشیده منتشر ساخت و از یونانیان عربها و از
عربها رومیان اخذ کردند ولیکن ظن غالب آنست که از یونانیان با ایرانیان رسیده و از ایرانیان
در میان اتراک و تاتارهای غربی منتشر شده است و تاتارهای شرقی از چین استنباط کرده باشند ولیکن
در تواریخ چین خلاف للجمهور چنین نوشته اند که اختراع نقشه زمین اولاً در چین شده است و بحکم وائی یو
شاهنشاه چین دو هزار و دویست و هفت سال ۲۲۰۷ قبل از عیسی نقشه مملکت داخله چین را در ظرف
بزرگ مسی نقش کرده اند ولی مسلماً نخستین اصلاح و ترقی که در نقشها بعد از آناکسی مندر اتفاق افتاده است
باستصواب بطلمیوس بوده است و او اول کسی است که بر نقشها خطوط مریدین یعنی نصف النهارها
و همچنین خطوط پرالل یعنی عروض و مدارات را اضافه کرده نقشهائیکه قبل از زمان بطلمیوس رسم می‌شد بحسب قیاس
و تخمین بود که بعد و مسافت امصار بدون تناسب عرض و طول رسم میکردند و این اصلاح و تصحیح بطلمیوس
بجهة ارتباط اماکن و تشخیص مواضع فایده عظیمی بخشید و از زمان بطلمیوس در مبادی و نهاد نقشه تا زمان مرکتور
در مایه سیزدهم اختلاف و تغییر قلیلی بعمل آمده بود ولی از آن پس دانشمندان و استادان در این امر
اهتمام کامل کرده روز بروز در تصحیح و تکمیل او کوشیده اند چنانچه اکنون بزرگترین قسمتی از کره ارض با نقشهای
خوب صحیح پرداخته و ساخته شده است

باب یازدهم در منفعت جغرافیا

تحصیل علم جغرافیا نه همین تنها فایده از احوال صفحه زمین و قوانین و قواعد سکنه آدمی بخشد بلکه مثل یک دلیل و
قاید است که در وقت خواندن تاریخ بما امکنه و مواضعی که در آن وقایع عظیمه اتفاق افتاده است آشکار و
ظاهر می‌سازد و استفاده این علم بجهة اشخاص عموماً و برای سرداران و تجار و محدثین و مورخین و سیاحان
خصوصاً لازمست چرا که سردار لشکر اگر از معابر و طرق و جبال و مسالک اطلاع کامل نداشته باشد
نمی‌تواند بقدرت و توانائی بر خصم حمله بیاورد یا بطور امن و سلامت از مملکت دشمن بیرون برود یا جائی مناسب
بجهة معسکر خود قرار بدهد و در این باب مکرر تجربه شده است بدرستیکه اسکندر که خود حکیم آگاه و دانائی بود و از
جغرافیا اطلاع داشت او بیان میکند چندین دلایل و آثار بدبختی که از عدم اطلاع کار ایرانیان و یونانیان
و عساکر رومیان دست داده چنانچه کرسوس از بابت ندانستن حوالی و اطراف ولایت در کریپا [?] از اهالی
آندرونی کوتس خائن غدار که بقول او اعتماد کرده بکلی هزیمت یافته پایمال شد و بر خلاف او الکسندر در
ایسوس با مضبوط کردن طرق و معابر را در یک یورش غازی بهمه لشکر داریوش مقابل شده و لشکر داریوش را
شکست داد و همچنین حضرت موسی در وقت عزیمت کنعان اول جاسوسان از بر تشخیص معابر و مسالک
تعیین فرموده تا بطور شناسائی و علم حمله بآن ولایت آرد و همچنین اکتس [?] در عزیمت ایران اول [?]
بجهة تحقیق فرستاد و پس از آن به ارمنیه و پرشیه حمله آورده لشکر کشید و همچنین امیر تیمور را اول جاسوسان را
بهر جا جهة روانه کرد و پس از آن که ایشان آگاهی یافته بعرض رساندند بر آن مملکت عزیمت نمود و به تجار نیز
منفعت بزرگی از این علم حاصل است که طرق و مسالک را براً و بحراً سنجیده مسافت هر راهی
دانسته بطور معرفت در بحر و بر حرکت کنند و به محدثین نیز منفعت او از جهة معرفت بقضایای الهی که در

باب یازدهم در منفعت جغرافیا

کتب مقدسه مسطور است معلوم است چنانچه در کتب مقدسه اکثر امکنه و مواضع که ذکر شده است با اطلاع
از علم جغرافیا نباشد تحقیق او مشکلست و انتی کواریس یعنی اشخاصی که علامات و آثار قدیمه را تفحص کرده و
مایل باشند و بالسکولتس یعنی اشخاصیکه ارقام و حروف و رموز قدیمه را بخوانند و ضبط کنند
نیز منفعت او معلوم است که اگر از جغرافیا استحضار نداشته باشند چگونه معرفت به آثار قدیمه و طلال بابلیه
درین قرون خالیه حاصل میتوانند کرد و همچنین بدون معرفت جغرافیا هر خواننده تاریخ بضلالت
و جهالت احوال سلاطین و عزیمت و هزیمت ایشانرا در یافته است چنانچه اگر کسی از جغرافیا مطلع نباشد
چگونه از هزیمتها و جنگها و محاصره های الکسندر در گرانیکس و ارچیلگو و اشبه نیا و روسیره و الحیت
و بامپلونیه و برشیه و اندیه خبر دار خواهد شد تمیسه کریسوس از سرداران جمهوریه روم است
که او را مرکس کریسوس میگویند و قاعده رومیان آن بود که اگر سرداری در جنگ شکست میخورد و با شکست
بر میگشت روز ورود بر سر او کلاهی از آس و غار میگذاشتند و بتجربه و استهزا او را و آردمی شناختند
و در جلوا و گوسفند می کشتند و اگر با فتح و ظفر بر میگشت گاو قربانی مینمودند و کریسوس دوم سرداریست
که او را باین خفت و استهزا بشهر روم در سال پانصد و سه قبل از ولادت عیسی داخل کردند و او هر قدر
پیشکش و تعارف تقبل کرد که از تقصیر او بگذرند مفید نیفتاد و مراد رومیان ازین حرکت آن بود که هر
تن پرور را بجنگ چکار است باید کلاه از درخت آس و غار بر سر عوض خود زرنگار گذارند که از شمیم و رایحه او
محظوظ باشند و خون گوسفند که عاجزترین حیوانات است در جلو آنها ریخته شود و نوشته اند که هر که شکوفه درخت
آس را بو کند بخواب رود و محتلم شود و درخت غار را نیز که بسوزانند بوی خوش دهد و این دو درخت را رومیان
وقف وینوس کرده بودند و وینوس اسم ستاره زهره است و زهره نیز ستاره عیش و عشرت و ملاهی و ملاعب است
و اختیار این دو درخت نیز برای این کار دلالت بر تن آسانی و بطالت دارد و گری اسم قدیم حرانست که
در ولایت مسوپوتمیه است و مسوپوتمیه اسم قدیم مملکتی است که فیما بین رودخانه دجله و فرات است و این
لفظ لاتین است و پوتمس بلفظ جمع بمعنی رودخانهها است و پوتمیه مفرد اوست و مسو بمعنی وسط و
اندرونست یعنی وسط رودخانهها چون آن ولایت میان دو رود واقع شده لهذا مسوپوتمیه نامیدند چنانچه
عربان نیز بدین مناسبت بلاد الجزیره میگویند

ایسوس مکانیست در کنار بحر سفید در ساحل جنوبی اناطولی که در عرض سی و شش درجه و پنجاه دقیقه شمال
و در طول سی و شش درجه و ده دقیقه شرقی اتفاق افتاده است و این جنگ ثانی است که میان لشکر دارا و اسکندر
بوقوع پیوسته و در آن جنگ صد هزار نفر از لشکر دارا قتیل و اسیر شد و حرم و عیال دارا کلا گرفتار شدند و از لشکریان
اسکندر زیاد تر از چهار صد نفر بهلاکت نرسید

گرانیکس یکی از رودخانههای بی ثی نیه است و معروفست از برای جنگی که در آنجا میان اسکندر و دارا اتفاق
افتاد که درین جنگ ششصد هزار نفر از لشکر دارا از سی هزار نفر لشکر مسی دونیه که در تحت رایت اسکندر بود شکست
خوردند و این اول جنگی است که میان اسکندر و ایرانیان اتفاق افتاد و این رودخانه در غربی آسیای صغیر
واقعست که مصب او بحر مرمره است

ارخیپلگو لفظ یونانست یعنی جزایر مجموعه متقاربه بیکدیگر و در بحر سفید و بحر محیط اینگونه جزایر بسیار است لهذا هر جا که ارخیپلگو ذکر شود مراد ان جزایر مجموعه متقاربه بیکدیگر است و دریای اژئین را دریای ارخیپلگو میگویند که تسمیه کل باسم جزو است

ایشیه مینار یعنی آسیای صغیر و اکنون عبارت از ممالک اناطولی است و در اطلس ها آیشیه مینار ضبط میکنند و تفصیل او پس از این در باب نود و ششم ان شاء الله ذکر خواهد شد و ما هر جا که پس از این آسیای صغیر ذکر کنیم اشاره باین مملکت فسیح الارجاست و قدمای اصحاب ما این مملکت را بلاد الروم ضبط کرده اند و سیریه و ایجپت در سابقا ذکر شد

باپیلونیه اشاره به بابل زمین و حیره و توابع است و انڈیه یعنی هندوستان و جارجیه یعنی گرجستان

باب دوازدهم در بیان جغرافیا چنانچه تقسیم شده است در جدید و قدیم و مقدس و هندسی و نجومی

زمین با یک سیاره گردی الاصل تقریبا شل یک گلوله پنداشته اند که در دور یک خط قیاسی که اکسس یعنی محور نامیده میشود در عرض بیست و چهار ساعت یکبار حرکت میکند و منتهی الیه طرفین خط محور را پول یعنی قطب مینامند و بحرکت بیست و چهار ساعتی که سبب پدیدار شدن روز و شب است و حرکتی در دور آفتاب دارد که بایام میرساند در مدت یکسال و ان دایره مفروضه که در دور آفتاب از ان حرکت ظاهر میشود اوربت گویند و بعضی از آن اربیت آف ارث مینامند یعنی حرکت سالیانه زمین و این حرکت سالیانه سبب اختلاف فصول است و چون محور زمین بنسبت با آفتاب مایلست لهذا در آن نصف کره که قطب او بطرف آفتاب ظاهر است تابستان است در زمانی که در آن نصف دیگر زمستان است و صفحه زمین را با خطوط مختلفه و دوایر عظیمه و صغیره و اشکال و صور ذاتی و مصنوعی تقسیم و تشخیص داده اند و کیفیات اینها در جغرافیا مذکور است و این کیفیات و منافع یا در کره ارضی است یا در کره سماوی اما کیفیات و خواص کره ارضی صورت اراضی و مساحت اراضی و مواضع معلومه است و اشکال و تصاویر امکنه چون مختلفست لهذا مساحت انها را بسه طور بیان کرده اند اولا سیرکم فرنس یعنی گرداگرد دویم ثانیا لینگث یعنی طول و درازا ثالثا بردث یعنی عرض و پهنا اما کیفیات و خواص کره سماوی طلوع و غروب ستارگان و تبدیل روشنائی و تاریکی و درازی روز و شب و اختلاف اظلال و گرما و سرما و فصول اربعه و دیگر نوادر و غرایب است و جغرافیا را نیز بحسب زمان بر سه قسم منقسم نموده اند یکی کلاسیکل جیاگرفی یعنی جغرافیای قدیم و یکی سکرد جیاگرفی یعنی جغرافیای مقدس و یکی ماڈرن جیاگرفی یعنی جغرافیای جدید و اولی بحسب حقیقت و معرفت منقسم بر دو قسمت یکی جیامتریکل جیاگرفی یعنی جغرافیای مهندسی و یکی استرنامکل جیاگرفی یعنی جغرافیای نجومی اما جغرافیای قدیم مشتمل بر شروحی است که از احوال دنیا یونانیان و رومیان بحسب اطلاع خود شان در انوقت بیان کرده اند و جغرافیای مقدس محتوی بر تفاسیر از خلقت دنیا تا زمان حضرت عیسی که شاملست یکزمانی را که چهار هزار و چهار سال است و این قسمت جغرافیا در کتب مقدسه سماوی و تواریخ ان عهد بیان شده است و جغرافیای جدید مشتمل بر تفاصیلی که اکنون از کیفیات صفحه زمین و ممالک و مسالک و قوانین و قواعد و مذاهب و نفوس و محصولات هر جا بطور یقین و تخمین در دست است جیامتریکل جیاگرفی یعنی جغرافیای مهندسی بیان میکند کیفیت

باب دوازدهم دربیان جغرافیا چنانچه تقسیم شده است در جدید و قدیم و مقدس و هندسی و نجومی

زمین را بحسب اصول و قواعد هندسه و او شامل است بر علامت و رسم طرق و معابر و پیچ و خم و مجاری
انهار و رسم جبال و غیره که این عمل از نجوم ساخته و پرداخته نشود چنانچه اهل یونان از قصور و نقص آلات
و ادوات خود مقید بعلم نجوم خودشان و جغرافیای خودشان بودند تا از بطلیموس غالب مسائل هندسه
و علم هندسی رواج گرفت و علم جغرافیا پس از آن بتحقیق و تدقیق اقرب بود و استرونامیکل جیاگرفی یعنی
جغرافیای نجومی بیان میکند کیفیت زمین را بحسب اصول و قوانین نجومی و فایده بزرگ او شامل است
بر نشان دادن ولایات در همان قاعده چنانچه آنها بالفعل در زمین موجودند ولی نه چنانچه نشان داده بشود
که چگونه آنکه مختلفه نسبت بیکدیگر واقع شده اند بلکه مطلقا در نسبت بخود زمین معلوم میشود و لاجرم ما میدانیم
تناسب کامل هر قسمتی از زمین را که تعلق دارد بهمه صفحه او و هر نقطه مخصوصه از دوایر فلکی را که هر مکانی در
تحت او واقع شده است پس این منفعت جغرافیا از هندسه محض صورت پذیر نیست چنانچه از نیقرار اگر ما بخواهیم نقشه
ولایتی را بطور کمال تنها بطریقه هندسی بپردازیم لابد بعجز بهم خواهیم رسانید که آیا این ولایت در زمین در
منطقه بارده منجمده است آیا بجانب شمال واقع شده است یا بجانب جنوب اتفاق افتاده پس بنابراین فایده
هندسه برای رسم کردن و تحدید نمودن نقشه ولایت است که به تناسب و حقیقت از یکدیگر اختلاف حاصل
کند و فایده نجوم برای نصب کردن و فرض نمودن اماکن و ولایاتست که در زمین بطور حقیقی اتفاق افتاده اند
و جغرافیای نجومی برای ما خواص و کیفیات کره ارضی و کره سماوی را معا و قواعدی چند از برای
محقق کردن اینها و نشان دادن اینها در نقشها و کرهها معلوم و مقرر می سازد و قبل از آنکه ما اقدام کنیم
به بیان کردن قواعد چند که رسم شده است با نجوم از برای تحقیق کردن و نشان دادن کیفیات اماکن
مختلفه لازمست شرح کردن اصول چند را که از و آن قواعد اساس یافته اند و چندین اصطلاحات که
بیان آنها لزوم وارد اول اصل و بنای کره مصنوعی دوم استعمال و اتصال کره با جغرافیا سیم
خطوط و دوایر کره چنانچه نقل شده است بکره ارضی چهارم تقسیمات فلکی در ارضی با خطوط و دوایر پنجم
مواضع نجومی ششم در بیان و کشف کیفیات ارضی و سماوی بنابر حسب دوایر ارضی تتمه
مصنف در آخر این باب بحاشیه نوشته و بعضی از احوال متقدمین را بیان کرده است و ما بعضی از آن
کتاب و برخی از کتاب دیگر ترجمه کرده در اینجا بیان می سازیم مخفی نماند که اهل یونان قبل از این در ازمنه
سالفه خسوف و کسوف را در اقسام مختلفه ارض ملاحظه کرده ولی در تعیین وقت آنها تغافل داشته اند و
در جغرافیا چندان اهتمامی نداشته اند و جغرافیا بهمین احوال باقی بود تا زمان هیپرکیوس که از اهل بیثینیه است
که تخمینا یکصد و شصت سال قبل از عیسی بوده و این شاهزاده منجمین عهد عتیق بتلامذه خود تعلیم داد که بدون
ملاحظه نجوم بنیان جغرافیا محکم نخواهد شد و موضع هر مکان معلوم نخواهد گشت بنابراین پلنی سفیر یعنی کره
مسطحه را اختراع کرد و در الصفحه نقشه رسم نمود و اسامی بعضی ولایات را مرتب ساخت و او نیز آسمان را بچهل و
برج و صورت تقسیم کرد و به ستارگان هر یک نام نهاد و او نیز درجات طول و عرض زمین را معلوم کرده و مبدأ
طول را از جزایر کناری معین نمود و او اول کسیست که مساحت مثلث را تعیین کرد و او اول کسیست که بعد
شمس و قمر حقیقت زمان خسوف و کسوف را مشخص کرد و تا ششصد سال هر چه خسوف و کسوف واقع می شد معلوم

تاره محروقه است یا در تحت منطقه

[illegible]

فرموده احتمال میرود که او اول کسی باشد که کرهٔ ارضی را مرتب ساخته و خطوط مدارات عرضی و نصف النهار و دیگر دوایر
فلکی را در او رسم کرده باشد و او در سال یکصد و بیست و پنج قبل از عیسی جهان را وداع نمود و پس ترقی جغرافیا اول از آن حکیم نامدار
شده و پس از او بطلمیوس در ترویج این کار کوشیده باعتبار و اشتهارش افزوده است و بطلمیوس یکی از
حکمای قدیم و از اهل مصر است و همواره در کسب کمال جد و جهد داشته و بیشتر اکتساب کمالات از وری نیونس و سیلاریوس
حکیم کرده تا بمرتبهٔ رسید که در عصر خود در هیئت و ریاضی و هندسه و نجوم سرآمد حکمای عصر شد و تولد او در سنهٔ یکصد و
هفتاد و سال بعد از عیسی واقع شده و در سنهٔ یکصد و چهل و هشت بعد از عیسی وفات کرده است و او را در میان قدما
ملک المنجمین میخوانند و تالیفات او در علوم در صفحهٔ روزگار بسیار باقی است ولی عجب است که اگاترسن چنین مذکور
ساخته که بطلمیوس از خود هیچ چیز را اختراع و استنباط نکرده است بلکه اخبار و اقوال دیگران را عاریه کرده
از ذوق تسلیم در عبارتی نیکو بجلوهٔ ظهور می آورد القصه پس از بطلمیوس عربان و ایرانیان نیز باختراع بعضی
الآت و ادوات جغرافیای نجومی را ترقی دادند ولی اهل یوروپ تا این ازمنهٔ جدیده همگی این علوم را فراموش
کرده و باعث براین کار خروج بعضی از مدعیان بود که به خدائی مسیح اعتقاد کرده و علوم ریاضی و جغرافیا را
ضلالت و جهالت می پنداشتند بلکه چنان اعتقاد داشتند که زمین مسطح یا بشکل مربعست و این خیالات
فاسده تا مائهٔ پانزدهم معروف بود و در اختتام مائهٔ چهاردهم خیال عموم مردم یوروپ و مدعیان مذکور
این بود که زمین مسطحست و نیز توسکلونس حکیم تا چند سال قبل از آنکه امریکا مکشوف شود بر کرویت ارض
اطمینان نداشت ولی پس از آنکه امریکا یافت شد علم جغرافیا قوت گرفته کرویت زمین را یقین کردند چنانچه
قدما نیز بران قایل بوده اند و همچنین رفته رفته جغرافیای نجومی متعارف و معمول شد و پس از آن جغرافیای
هندسی نقایص او را بتکمیل رسانیدند تالس نخستین منجم و اهل هیئت یونانست و آن اول کسیست که سبب و دلیل
خسوف و کسوف را دریافت و شرح کرد و زمین را بترکیب کره نسبت داد و دو شاگرد کامل او یکی اناکسیمندر و
یکی اناکسیمنس و یکی پیثاگورس است مترجم گوید که در روضة الصفا در ضمن احوال حکما انکسیمانس ملطی
نوشته که او یا همین تالس باشد ولی اشتباه در زمان او کرده که او را بعد از بطلمیوس نوشته و حال آنکه زمان او
مقدم بر زمان اوست و تلس نیز اول کسیست که زمین را در مناطق تقسیم کرد چنانچه در باب نوزدهم بیان خواهد
داد و اول کسیست که نقطهٔ انقلابین و خط معدل النهار را تعیین کرده و سال را سیصد و شصت و پنج روز قسمت کرد
چنانچه پس از آن عموم دانشمندان مصر تصدیق اقوال او را کردند و تلس از نسل کدموس است که یکی از
سلاطین یونانست و تولد او در آسیای صغیر در بلدهٔ میلیتوس تخمیناً ششصد و چهل و چهار سال قبل از
عیسی اتفاق افتاده و وفات او در سن نود و شش سالگی در سنهٔ پانصد و چهل و هشت سال قبل از عیسی
بوده است و میلیتوس از شهرهای ولایت کریه است که الحال ولایت کریه را انقشا میگویند
اناکسیمندر از قراریکه گفته اند او اول کسیست که ساعات را با شاخص معین کرده و نقشه و کره را او اختراع
نموده است و او خیال کرد که آفتاب کره ایست از آتش و بیست و هشت مرتبه از زمین بزرگتر است و نیز گفته اند
که او اول کسی است که انحراف دایرهٔ اکلیپتیک را معلوم نمود و نیز نخستین کسیست که ارقام دفتر جغرافیا
و نجوم را قرار داد

باب دوازدهم در بیان جغرافیا که تقسیم شده است در قدیم و جدید

اَنَاکْسِی مِنِس چنین پنداشت که زمین مسطح و آسمانها کره مجوف و یکدیگر احاطه دارند و ستارگان مثل اوتاد در آسمانها نصب شده اند و بر این خیال فاسد مدتی دراز مردمان اعتقاد داشته اند

فیثاگورَس یعنی فیثاغورث حکیم دانائی بود و عموم خلق از حکمت و علم او بهره یافتند و میگفت که زمین مرکز جمیع کائنات است ولیکن بعضی از تلامذه خود که در فهم و ادراک سبقت از دیگران داشتند در خفیه اصل و حقیقت مقصود خود را گفته بود که با نجمه و خیال او بود که پس از قرون متتابعه کاپرنیکس گفت که زمین و دیگر سیارگان در دور آفتاب سیر میکنند که آفتاب مرکز آنهاست و این حکم را او از اهل هند دریافت کرده بود و فیثاگورَس از اهل فیثاگوریا است ولی مکان تولد او در یونان غیر معین است و جمعی اعتقاد بران دارند که در جزیره سَموس متولد شده است و زمان شهرت و اعتلای درجه مرتبت او تخمینا پانصد سال قبل از عیسی بوده است و ان حکیم دانشمند در عنفوان شباب بتحصیل کمالات بولایات فنیشیه و کلدی و ایران و هندوستان و مصر بار سفر بست و در مصر مدتی توقف کرد و از چند بلغ آخر الامر ذات شریف او مجموعه کمالات گردید و در فنون حکمت عموما و در علم هندسه خصوصا سرآمد اقران شد و او اول کسیست که او را لقب فیلاسوفر دادند یعنی فیلسوف و اشخاصی که قبل از آن مشغول بتحصیل علوم بودند لقب سوفیستس داشتند یعنی سوفسطائی یعنی عالم

اِستَر نومی یکی از بزرگان اهل هیئت و از اهل یونانست و در نزد یونانیان قرب و منزلتی داشته تولد او را در آماسینه که در سرحد کپدوشیه است اتفاق افتاده و در عصر سلطنت اگستس هبت و پنج سال بعد از عیسی وفات یافته است

اکالمرِس

نیکولس کاپرنیکس یکی از منجمین معروفست در بلده ثارن در مملکت پولند که در قسمت پروشیه است در دهم جنیواری سال یکهزار و چهارصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق شعبان هشتصد و هفتاد و هشت هجری متولد شده است و او اصلاح کننده حکمت فیثاغورث بود و او مصنف رسوم حقیقی حرکات نجوم است که الآن در میان خلق برسوم کاپرنیکس شهرت دارد

تیخو براهی یکی از منجمین معروف و نجیب دِنمَرک است که در سال یکهزار و پانصد و چهل و شش مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و سه هجری متولد شده است و تیخو نه بر قول بطلمیوس متابعت کرد و نه بر کاپرنیکس اقتدا نمود بلکه خیال او این بوده که زمین ثابت است و آفتاب در دور زمین سیر میکند و ما بقی ستارگان بدور آفتاب حرکت میکنند و اشخاص معدودی متابعت رای او را کرده اند و کسی که رسوم کاپرنیکس را بانجام رسانید و اقوال فیثاغورث را احیا کرد سرآمد روزگار و سرور حکمای بزرگوار

سر آیزک نیوتن است و این شخص از اهل انگلیس است و مکان تولد او وولس ترُپ در ولایت لینکن است که در سنه یکهزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق یکهزار و پنجاه و یک هجری متولد شده است و او نخستین کسیست که افلاک را تشریح کرد و ترتیب حقیقی حرکات سیارگان را کشف نمود و قوت جاذبه هر یک از ستارگان و ثقل هر یک از ایشان را معلوم فرمود و بواسطه این شخص دانا اهل انگلند میتوانند از شعور و کیاست و فراست

سنه ۸۷۷

سنه ۹۵۳

سنه ۱۰۵۱

اهل مملکت خود لاف زنند که چنین نادره زمان از میان ایشان برخاسته عجبست که او خود هیچ طالب
شهرت نبود ولی اشعهٔ ذکاوت او ناگاه چنان در میان مردم رخشان شد که گویا آفتابی بود که از مطلع کمال
تابید در زمانیکه نیوتان از پرده خفا چندین اسرار آشکار ساخت نقص اقوال فلاسفهٔ سلف ظاهر شد و دلالات
او بجائی رسید که عقل در او حیرانست و او اول کسیست که تسطیح طرفین کره را در قطبین معلوم ساخت و سبب
تسطیح را سرعت دوران ارض دانسته که دائما آنچه کم میشود از قطبین اضافه میشود بمنطقه آن فلذلک اتسع
خط الاستوا و غلظ و خف القطبان و تسطیح او همچنین در کره شمس و زحل و مشتری و سایر کرات نیز این مسئله را
معلوم کرد ولی در کره مشتری زیادتر از سایر کرات تشخیص داد که قطر قطبی او از قطر استوائی او تفاوت عظیم دارد
و دلیل او را خفت دوران و سرعت سیر او از سایر سیارات دانسته است و اقوال او درین مختصر نگنجد مجلدی دیگر
ضرور دارد و در نسخهٔ دیگر ملاحظه شد که آن حکیم عدیم المثل در وقت وفات پدرش در شکم مادر بود و پس از سه ماه
در بیست و پنجم دسمبر یکهزار و ششصد و چهل و دو مطابق شوال المکرم یکهزار و پنجاه و یک هجری متولد شد و چنان خرد
اندام و صغیر الجثه بود که مادرش میگفت که در پیالهٔ نیوتان را میتوان پنهان کرد و پس از سه سال مادرش یکی از اقربای
خود شوهر کرد و نیوتان در حجر تربیت مادر بود تا یکی از مکتب خانه های ملتی او را سپردند و آن طفل هوشیار همین که از درس
خلاص میکرد بهیچوجه مثل امثال و اتراب بلهو و لعب میل نداشت همیشه اره و سوهانی بدست گرفته با دوات نجاری
و ساختن کره و بعضی اسبابها مشغول میشد تا رفته رفته از جوهر ذاتی افلاک را بعلم هندسه و براهین عقلی چنان تشریح
کرد که هیچکس را مجال انکار نماند و هرشل حکیم گفته است که اگر ارسطو بقدر او عمر میکرد و بقدر او اسباب علمی و عملی مهیا
احتمال میرفت که مثل نیوتان می شد و هرچه تالیف کرده همه را بزبان لتین نوشته و پس از آن بانگلیسی حکمای دیگر ترجمه
کرده اند و عجب اینکه تالیفات خود را به ترتیب و نظمی که خود قرار داده بود جمع آوری کرده و در پهلوی رخت خواب
خود گذاشته برای قضای حاجت به بیرون رفت و سگی که داشت با وطاق آمده دم او بر شمعدان خورده شمعدان
بر دفاتر مجموعه نیوتان افتاد و اکثری از آن صفایح سوخت نیوتان که با وطاق مراجعت کرد دفاتر را سوخته دید
حسرتا و افروخته شد با حالت پریشان به سگ خطاب کرده گفت چه فایده میدانی که چه کردی و ثانیا مجموع
آن دفاتر سوخته را از حفظ نوشته بصنعت چاپ درآورد و وفات نیوتان در بیستم مارچ سال هزار و هفتصد و بیست و
هفت مسیحی مطابق شعبان سال هزار و یکصد و چهل هجری اتفاق افتاده است و به انگلیسی اسحق آیزک گویند و در
کلیسای بزرگ وِسنت منستر ابی در لندن مدفون است

سنه ۵۱ — سنه ۱۱۴۰

باب سیزدهم در بیان تفسیر و بیان لفظ کره و هر آن چیزی که منظور است با کره مصنوعی و یا ارضی کری

بدانکه سفیر بکسر اول بمعنی کره لفظی است که استعمال شده است بهر دو معنی هم به مهندسی و هم به نجومی و او
نشان میدهد یک جسمی را که محتوی است از یکسان و یک صفحه مدوری که هر قسمتی از و هست متساوی دور
از نقطه مرکز او که نامیده میشود مرکز کره و میتواند حرکت بکند بطور استداره در بالای قطر خود که او باقی میماند
ثابت و غیر متحرک و از اینجاست که او را محور کره مینامند مترجم گوید چنانچه در کتب هیئت نیز چنین تعریف
کرده اند چنانچه گفته اند هر جسم که یک سطح یا زیاده با او محیط شود و از اشکال مجسم خوانند پس اگر شکل مجسم چنان بود

باب سیزدهم در بیان کره و هر آنچیزیکه منظور از کره است

کره میان او نقطه توان فرض کرد که هر خطی که از آن نقطه بمحیط آن جسم براستقامت بکشند همه برابر باشند این
شکل را کره خوانند وان سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز گویند وان نقطه را مرکز وان خطها را انصاف اقطار
نامند انتهی و کره نجومی این مجوف دایره منبسطه است که چنان مینماید که احاطه دارد به کره ارض که در او همه
اجسام سماوی ثابت بنظر می آیند و بر یک تساوی بعدی از چشم ملاحظه میشوند واین را کره دنیا یا افلاک
میخوانند و نمونه او بدست آن چیزی که ما نور را کره ارتفیشل یعنی مصنوعی یا آرمی لری میخوانیم که پس ازین بیان خواهد شد
و لفظ آرمی لری ماخوذ از کلام لتین از لفظ آرمیلا است که معنی میدهد آن چیزی را که مدور و میان خالی
باشد چنانچه دست بندی و یا حلقه و کره آرمی لری محتوی بر دوایر عظیمه چند است که از فلزات یا چوب یا مقوا
ساخته باشند و بیان میکنند دوایر سوره عظیمه دنیا را که گذاشته اند بیکدیگر بطور نظم ذاتی و طبیعی و او
مشهود میسازد بر انسان درک ترتیب افلاک و حرکت اجسام سماویه را و کره آرمی لری حرکت میکند بالای یک محوری
در وسط یک افق منقضی که تقسیم شده است در درجات و حرکت میکند بهر طرف بالای یک عمود و پایه
برنجی و دیگر قسمتها و دوایر میشد معدل النهار و منطقه البروج و دایره نصف النهار و مدار راس السرطان و الجدی
و دو دایره قطبی و این دوایر افلاک در کره ارض نیز حادث میشود و از کیفیت و ترتیب ایشان نسبت میکند بکره
می سازند آن چیزی را که او نامیده میشود ترستریل سفیر یعنی کره ارضی که در او نیز این دوایر فلکی از برای تعیین
و تشخیص همگی مرسوم است و این کره ارضی مختلف میشود در مواضع مختلفه و بنا بر میل دوایر بسه قسم منقسم میگردد
یکی رایت سفیر یعنی کره منتصبه و کره مستقیمه که نشان میدهد آن موضع زمین را که در او خط استوا عبور میکند
از زینیث یعنی سمت الراس و هر دو قطب میشوند در افق و کسانیکه سکنی دارند در تحت استوا دارند این موضع را
و چنین خلقی دارند یک دائمی معدل النهار که روزها و شبهای ایشان دائما بدرازی دوازده ساعت است و
ستارگان در هر دو نیمه کره با ایشان ظاهر میشوند یعنی جملگی کواکب را طلوع و غروب بود و آفتاب در عرض یکسال دو
دو مرتبه سالستیس یعنی نقطه انقلابین میگذرد و همیشه اینها دارند دو تابستان و دو زمستان و همچنین دو
بهار و دو خزان و تابستان اینها وقتی است که آفتاب بسمت الراس اینها یعنی بنقطه اعتدالین میرسد و دیگری
آبلیک سفیر یعنی کره مایله هست آن محلی که در انجا خط استوا و افق میسازند یک زاویه منحرفه و آنهائیکه زندگی
میکنند مابین خط استوا و قطبها دارند این محل را که همیشه یک قطب فوق افق است و دیگری در تحت افق و ارتفاع قطب
مرتفع همیشه برابر است با عرض این محل مرسم گویند یعنی عرض بلد از خط استوا مثلا چهل درجه است ارتفاع قطب
نیز در ان بلد خواه شمالی باشد خواه جنوبی باز بقدر چهل درجه است انتهی و ایشان می بینند همین قدر قسمتی از افلاک
و هر قدر بر درجات عرض می افزاید روزها نیز بلندتر میشود و در تراپیکس یعنی مدار راس السرطان و الجدی
بلندترین روز ذاتی و طبیعی سیزده ساعت و نیم است و در پولر سرکل یعنی دایره قطبی که مراد تمام میل کلیست اطول
ایام بیست و چهار ساعت است و یکی پرلل سفیر یعنی کره مداری که عرض تعیین است و هست آن محل یعنی
که در انجا افق با خط استوا منطبق میشود و آنهائیکه زندگانی میکنند در قطبها اگر ممکن بشود دارند این محل را و ایشان
هرگز نمی بینند زیادتر از نصف آسمان که هست دائما سیر کننده در دور ایشان یک نصف منطقه البروج همیشه بالای
افق است و نصف دیگر در تحت افق و همچنین قطبها یکی در سمت الراس و دیگری در سمت القدم آفتاب آنجا نیم سال

راستی

باب چهاردهم در بیان آرتیفیشل سفیر یعنی کره مصنوعی

یکروز و یکشب است تنبیه مقصود از پرلل سفیر آن است که در انجا هر نقطه بحسب حرکت اولی بر مدار موازی معدل النهار
حرکت میکند نه طلوع میکند نه غروب بلکه بر ارتفاع مساوی گرد سر میگردد و اگر قطب شمالی بسمت راس
بود نصف شمالی ظاهر شود و نصف جنوبی خفی و اگر قطب جنوبی بسمت راس بود بر عکس و حرکت فلک اعظم را
در عرض تسعین رحوی و در خط استوا دولابی و بینهما حمایلی و مایلی خوانند و آنکه مصنف گفت که در خط استوا
دو تابستان و دو زمستان و دو بهار و دو خزانست از آن است که در وقت رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال
دو تابستان است که بسمت الراس گذرد و در وقت رسیدن ان بدو نقطه انقلاب دو زمستانست که کمال بعد را دارد
ولی سرد نمی شود بلکه بالنسبه تفاوت خواهد کرد چه از دوری آفتاب از سمت الراس مقدار بیست و سه درجه و نصف
تفاوتی چندان در هوا ظاهر نمیشود و دو بهار وقت رسیدن آفتاب بوسط اسد و دلو است و دو خزان وقت
وصول آفتاب بوسط ثور و عقرب است و بعضی علما گفته اند اعدل بقاع بر روی زمین خط استواست و گویا از
تشابه احوال فصول باشد یعنی همیشه حال هوا یکنوع است و قدوة الحکما خواجه نصیر طوسی نیز خط استوا را
اعدل بقاع دانسته و گفته است شبانه روز مساویست و سورت حرارت روز را برودت شب خواهد شکست
و جزیره سراندیب که از جانب شمال قریب بخط استواست بحسب حدیث مهبط حضرت آدم است و این حدیث
نیز مقوی قول خواجه علیه الرحمه تواند بود که آن حضرت از بهشت بسراندیب افتاد که در ارض بحسب هوا اعدل بقاع
ولی بحسب استقرا و دلیل مواضعی که در تحت خط استوا واقع شده اند چون ولایت وسط افریقا و بعضی از
جزایر نوامریکای جنوبی بغایت گرمسیر است و اهل آن بقاع سیاه رویان و جعد مویان و شدخویانند و از
اعتدال مزاج و خلق و خلق نیک دور افتاده اند در صورت انسان و در سیرت حیوانند

باب چهاردهم در بیان اصل و بنیان آرتیفیشل سفیر یعنی کره مصنوعی

حکمای قدیم ملاحظه کرده اند که همه ستارگان سیر میکنند در دور زمین از مشرق بجانب مغرب در بیست و چهار
ساعت و آن دوایری که انها رسم میکنند در حرکات خود شان هر یکی بدیگری متوازیست ولی ان دوایر در وسعت
تفاوت دارند انهائیکه میگذرند بالای وسط زمین هستند بزرگترین دوایر حالتی که دیگران کاسته میشوند
در اندازه بقدر بعد خود شان ازاو و نیز قدما کشف کرده اند که دو نقطه در آسمانهاست که انها همیشه در
همان موضع ثابت و برقرارند و آن نقطه ها را ایشان نامیده اند قطبهای افلاک زیرا که در یافته اند
که آسمانها در دور انها همیشه در حرکت اند و از برای تمثال ان حرکات انها کره مصنوعی را اختراع
کرده اند که از وسط مرکز او عبور میکند یک محوری که منتهاالیه هر دو طرف او وصلست بان غیر متحرک نقطهها که
نامیده میشوند قطب و نیز قدما معلوم داشته اند که در بیست و یکم مارچ که اول حملست و بیست و سیم
سپتمبر که اول میزانست دایره که فرض میشود با سیر آفتاب هستند در یک مساوی بعدی از هر دو قطب و این دایره
بنابرین لازمست که تقسیم بکند زمین را در دو قسمت متساوی و ازین جهة است که او را نامیده شد اکوئیتر
یعنی خط استوا و او را ایکوئی ناکشل لاین مینامند یعنی خط معدل النهار زیرا که آفتاب وقتیکه حرکت
میکند در او میکند روزها و شبها را بطول مساوی در تمامی دنیا و نیز قدما ملاحظه نموده اند که از بیست و یکم
جون که اول سرطانست تا بیست و دوم دیسمبر که اول جدیست آفتاب حرکت میکند هر روز بجانب نقطه یعنی

ایکوئیتر

وچنانچه باشهای آن نقطه رسید باز مراجعت میکند بجانب آن نقطه که از آنجا حرکت کرده بود یعنی از بیست و
دویم دیسمبر میکرد بجانب بیست ویکم جون وپس از آنکه بانجا رسید باز تا آنکه از انجا منصرف
میشود واز این جهة قدما آن دو نقطه که ثابت بودند در منتها الیه حرکت شمس او را سالستیشس نامیدند یعنی نقطه انقلابین
ونیز قدما شرح کردند حدود حرکت ظاهری آفتاب را با دو دایره که از آن دو نقطه معلومه میگذرد وایشان
این دو دایره را ترابکس نامیدند وترابک از کلام یونان ماخوذ است که معنی میدهد اباب وذهاب را چراکه آفتاب
همانکه یکی از این دو نقطه رسید باز بجانب دیگری رجوع میکند وهمیشه در ذهاب وایاب است ونیز محققین تفحص کردند و با
دقت بسیار حرکت آفتاب را سنجیدند وملاحظه کردند که آن مقدار یکه او در حرکت یومیه خود نزدیک میشود ودور میشود
از نقطه تقاطع مدار او با دایره استوا تخمینا بقدر یکدرجه است وآفتاب در عرض یکسال یکدایره در آسمانها رسم میکند که قمر او
از ما پاین بروج معین است که انها را زودیک مینامند از صور واشکال حیوانات که آن بروج بر آن صور شباهت دارند
واین دایره که شمس در او حرکت میکند تماس میکند به ترابک آف کنسر یعنی مدار راس السرطان در یکطرف ودیگر
ترابک آف کپریکارن یعنی مدار راس الجدی از طرف دیگر وقطع میکند خط استوا با خط منحرفی در یک نقطه او به که
بیست وسه درجه وبیست وهشت دقیقه است واین بزرگترین میل آفتاب است وبجهة توضیح این حرکت ایشان فرض کردند دو نقطه
در آسمانها که به تساوی دورند از خط استوا وانها را نامیدند قطبهای زودیک یعنی منطقة البروج که حرکت میکند با
افلاک با محور خود ومداری که از قطبهای منطقة البروج میگذرد او را پولر سرکل مینامند یعنی دایره قطبی و
در انفصیل سفیر یعنی کره مصنوعه دایره معدل النهار واین دو دایره ترابکس یعنی دو دایره انقلابین واین
دو دایره قطبی بسته شده قطع شده در زوایای قایمه با دو دایره دیگر که انها کولور نامند که میگذرند از نقطهها
سالستیشس یعنی انقلابین یا ایکوی ناکس یعنی اعتدالین وقطبهای معدل النهار مترجم گوید
کولور جمع است ومفرد او کولور است ودر انگلیسی چون زبان فارسی همین که عدد از یکی گذشت او را بلفظ جمع
استعمال میکنند ومراد از کولور دو دایره مارّه باقطاب اربعه ودایره که بر راس الحمل والمیزان ودو قطب معدل میگذرد
ونیز قدما معلوم کردهاند که وقتیکه آفتاب بهشت در هر نقطه از سیر خود همه مردمی که اقامت دارند ما از قطب شمال
تا قطب جنوب در مواضعی چند که محاذات یکدیگر واقع شدهاند دارند ظهر را در همان وقت واین باعث شد که انها
قیاس کنند یکدایره که میگذرد از ما بین قطبهای دنیا که ایشان آن دایره را مریدین نام نهادند یعنی دایره نصف النهار
واین دایره نصف النهار در کره مصنوعی مثل هوریزان یعنی دایره افق غیر متحرک است وهمیشه به ثبات خود
برقرار است ودایره افق دایره است که بیان میکند حد فیمابین دو نیم کره راکه ظاهر است بسبکه هر مکانی وچنان مینماید که
تقسیم میکند ظاهر مرئی النصف کره راکه بالای اوست از آن نصف باطن وغیر مرئی کره که پایین اوست وپس از آنکه اجمالا
اصل کره را معلوم کردیم او را میتوان حتی المقدور باستعمال آورد چنانچه لازم است بمنافع جغرافیا

باب پانزدهم در بیان استعمال کره با جغرافیا

مخفی نماند که خواه زمین مرکز عالم باشد وخواه بطور صراحت ویقین گردش در دور آفتاب بکند چنانچه از اصولیکه مبرهن
شده است مشهود است وعلی الدوام باقی است در همان موضع خود نسبت بافلاک وحقیقة بر حسب قاعده و
دلیل واز طلوع وغروب ستارگان واز ارتفاع انها بالای افق براهین واضحه دلالت دارد برانکه موضع کره ارض کره

باب پانزدهم در بیان استعمال کره با جغرافیا

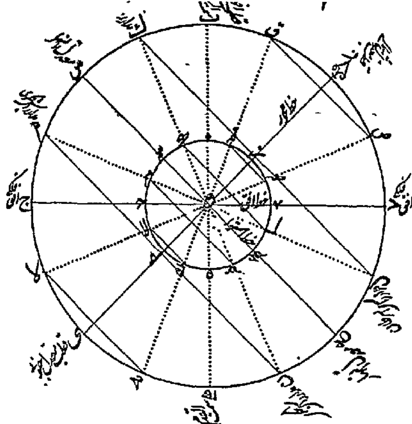
تغییر نمییابد و این مسئله پس از آنکه معلوم شد آسان است فهمیدن چگونگی همه خطوط و دوایر مفروضه در کره که لازم است در جغرافیا که مستعمل بشود در صفحه زمین زیرا که اگر ما قیاس کنیم خطوطی که کشیده شده است از مرکز فیمابین هر نقطه های افلاک انها قطع خواهند کرد صفحه زمین را بهمان محل مناسب و همه دوایریکه معلوم میشود با اتصال آن نقطها خواهند مفروز شد با یک گنیش کوچک بدون اینکه تغییر و تبدیلی در مقادیر انها ظاهر شود چنانچه این فقره را بسیار واضح و صریحا ما تفسیر خواهیم کرد با ارقامیکه معلوم شده است که در انجا دو قطب و خط استوا و مدار و نصف النهارها هستند منتقل شده بصفحه زمین به همان نظم و ترتیبی که قیاس شده اند در افلاک مترجم گوید که مصنف در این باب ارقام را بحروف کبیره و صغیره انگلیسی تشخیص داده است و حروف کبیره را در انگلیسی کپیتل لترس گویند که با ان حروف در کتابت و کتاب حرف اول اسامی سلاطین و شاهزادگان و بلدان و بنادر و اشخاص معروف مشهور را مینویسند و حروف کبیره از اینقرار است

A B C D E F G H I J K L M
N O P Q R S T U V W
X Y Z

و حروف صغیره را در انگلیسی اسمال لترس گویند و حروف صغیره از اینقرار است و بچند طور دیگر نیز حروف صغیره را می نویسند

a b c d e f g h i j k l m n o
p q r s t u v w x y z

و با این حروف صغیره تحریر میکنند و حروفی که با او کتاب یا روزنامه چاپ می کنند طور دیگر است که مخصوص چاپ است و ما اگر متابعت مصنف میکردیم بر ناظرین کتاب که از این حروف اطلاع نداشتند هیچ معلوم نمی شد لهذا تسهیلاً للعمل انچه ارقام فلکی است بخط نسخ و انچه که ارقام ارضی است با ارقام نجومی تعیین نمودیم بدانکه خط ج د نشان میدهد افق فلکی را و قطبهای او هستند دو نقطه ب ه و خط مطابق او خط ح ط نشان میدهد افق زمین را با نسبت مکان که سمت الرأس او هست ب و سمت القدم او هست ه و این دو نقطه ذ ی نشان میدهند قطبهای دنیا را یا قطب فلک اعظم را چنانچه مطابق است با خود ن ه که بیان میکنند آنها ی زمین را و این خط ذ ی نشان میدهد است محور آسمان را و خط مطابق او ن ه نشان میدهد محور زمین را که میگذرد از فیمابین مرکز و که عمومیت دارد که هم مرکز زمین است و هم آسمان و این دو خط ل ك و م ن هستند تراپیکس کره فلکی که هر کدام از انها بیست سه درجه و نصف تقریبا بعد دارند از خط معدل النهار س ع و این دو خط مطابق ل م که هستند تراپیکس کره ارضی و بطور تساوی دور دارند از خط ت ع بازاین دو خط ق ص و لا له نشان میدهند دو دایره قطبی فلکی را یعنی مدار قطب البروج را که هر کدام تقریبا بیست سه درجه و نصف بعد دارند از معدل النهار و مطابق انها خط ق ص و لا له نشان میدهند دو دایره قطبی ارضی را بهمان دوری از قطبهای خود و این مشهود است که این دایره ج د ب ه هست خط نصف النهار افلاک فلا جرم خط ح ط ب ه هست خط نصف النهار زمین



دایره افق

دایره افق

منطقة البروج

دائرة نصف النهار

آرمیلری سفیر

هر کدام از نهایت افقی از رایت سفیر یعنی کره مستقیمه و کره منتصبه و او نیز واضح است که قوس د ذ هست ارتفاع قطب بالای افق که ج ح است و مساویست عرض ش ب را با قوس ح ج ش که هست ارتفاع خط استوا بالای همان افق که ج د است و اگر ما اخذ نکنیم دایره اندرونی ح ه ه ه که نشان میدهد صفحه کره زمین از برای افق هر مکانی در بالای او و نشان میدهد نقطهای ... که از میان او هست قطع شده از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب بیک ملاحظه از و که مظنون است بودن مرکز افق میتوان ادراک کرد آنهاییکه از متقدمین و متاخرین امتیاز داده اند ارباع یا اقالیم دنیا را و این چهار نقطه گردیدند یعنی اصلی و مطلق را که عبارتست از نقطه مشرق و مغرب و شمال و جنوب و اگر ما قدری بیشتر برویم فیما بین نقطهای دایره گذشته به نشان دادن چندین نقطهای دیگر که فیما بین آنهاست بعضی در مشرق چنانچه ح ه ... و دیگر نقاط در مغرب چنانچه ... که از وسط آنها افق هست قطع شده با دو دایره قطبی و دو مدار راس السرطان والجدی و خط استوا و غیره تا آنکه حساب شوند آنها سی و دو در عدد و پس از آن قیاس بکن از آن سی و دو نقطه چندین بادها را که میوزند بجانب ما و از این پس ما بآسانی درک خواهیم کروی و دو نقطه کمپس و حصه زمین را با خطوط معلومه مواضع ما با رمب و لفظ رمب اصطلاحی است که استعمال میشود با ملاحان و بحر پیمایان و هست دایره سمت الراس هر مکان مطلوبی با چهار پاره و چهار حصه شدن چنین یکدایره است با افق و باین معنی آخر رمب هست همانکه با نقطه کمپس معلوم میشود مترجم گوید رمب در هندسه شکلی است که دو زاویه آن حاده و دو زاویه آن منفرجه باشد و چنین شکل را شکل معین لوزی گویند انتهی و چندین نقطهها و خطوط و دوایر عظیمه چنین بر زمین نقل شده است که گویا خالصاً اختصاص بکره زمین دارد و منافع جغرافیا از آنها حاصل میشود و لازم نیز دانست که آنها با کره فلکی مخلوط باشند چنانچه بعضی مصنفین مخلوط میسازند اگرچه اصلاً از فلکی بزمین نقل شده اند و در کره ارضی یا جغرافیائی این نقطهها و خطوط و دوایر خدمت میکنند بجای تقسیم کردن و بیان نمودن صفحه زمین را همانا طوری که کره فلکی تقسیم میکنند آسمانها را و با این خطوط و دوایر ما فوراً کشف میکنیم مواضع قسمتهای مختلفه ارض را در نسبت یکی با دیگری و با هم یکی که کدام ولایات هستند بسیار گرم و کدامشان معتدلست و کدامشان بنهایت سرد است و در کدام قسمت زمین فصول سال معادل یکدیگر است و مقصود از عرض تعیین است که در آنجا فصول تمیز میسازد یا برخلاف آن در همان وقت و یا در همان وقت بعضی هوای معتدل و فصول معین دارند و همچنین با آنهاییکه دارند ظهر را در وقتیکه دارند دیگران او را زودتر از آن و دیرتر از آن و همچنین آنهاییکه دارند شب را در وقتیکه دیگران دارند همانوقت روز را و همچنین تشخیص میدهیم آن قسمتها را که در آنجا روزها در تحت بیست و چهار ساعت است و از آنهاییکه در آنجا آنها مشتمل اند از یکروز تا چندین روزهای طبیعی ذاتی علی التوالی و مقصود از این کلام عرض ما ورای تمام میل کلیست و همچنین دیگر خواص و کیفیات کره ارضی و کره فلکی و این تفاصیل بطور وضوح از شروح بعد که ذکر خواهد شد و از چندین نقطهها و خطوط و دوایریکه قبل بر این بیان شد معلوم ناظرین کتاب خواهد گشت

باب شانزدهم در بیان استعمال و فایده ترستریل گلوب یعنی کره ارضی و بیان خطوط و دوایری که در او قیاس شده است

کره ارضی هست یک تمثالی و صورتی از صفحه ارض در یک کره مصنوعی یا گوئی که در او ولایات و مواضع بر آنجا

باب شانزدهم در بیان استعمال و فایده کره ارضی

علی حسب تناسب مواضعهم نقش شده است و خطوط و دوایر فلکی نیز در او رداً من الاصل الی الفرع رسم
کشته است و دوایری که از کره فلکی بالای کره ارضی منتقل شده است همگی قیاسی است و آن دوایر از این قرار
ایکوئیتر یعنی خط استوا پرالِلس یعنی خطوط متوازی عرضی و مدارات و این دو کولیور یعنی دو دایره مارّه بنقطتین
معتدل که یکی براس السرطان والجدی گذرد و دیگری براس الحمل والمیزان ایکلیپتیک یعنی دایره ممر آفتاب در
منطقة البروج هوریزان یعنی دایره افق مریدین یعنی دایره نصف النهار مخفی نماند چنانچه زودیاک
یعنی منطقة البروج تعلق بنجوم و فلکی دارد که در اینجا اصطلاح شده است ایکلیپتیک نیز تعلق بکره مصنوعی
دارد که در اینجا اصطلاح کرده اند و دوایر کره عموماً یعنی همگی در عظیمه و صغیره تقسیم شده اند و دوایر عظیمه شش و دوایر
صغیره چهار است و دوایر عظیمه همگی تقسیم میکنند زمین را در دو حصه متساوی یا بدو نیمکره یعنی نصف کره و دوایر
صغیره تقسیم میکنند زمین را در دو حصه غیر متساوی و این شش دایره عظیمه دایره خط استوا و ایکلیپتیک
و افق و نصف النهار و این دو کولیور است و از این دوایر بعضی از منجمین این دو دایره کولیور را موضع میسازند و حساب
نمی کنند و این چهار دایره صغیره آن دو تراپیک است و این دو پولر سرکل است که با این چهار دایره مدارات و خطوط عرضی را
میتوان الحاق کرد و همه دوایر صغیره نیز با یکدیگر اختلاف دارند و مرکز ایشان نیز با مرکز دایره عظیمه اختلاف دارد
و یک مرکز عامی هم با یکدیگر ندارند بلکه هر کدامی از آنها مرکز خاصی برای خود دارد و از آنست که این دوایر صغیره تقسیم میکنند
ارض را در دو حصه نامساوی و بعضی از این دوایر عظیمه همیشه ثابت ولی بعضی قابل تغییر است و آنهائیکه قابل تغییر اند دایره
افق و نصف النهار است و الی این تبدیل نسبت بسکنه هر جائی تفاوت دارد که میتوان مجازاً گفت که هر کسی نصف النهار
و افق را با خود بهر جا که میرود میبرد ولی بحسب مکان نیز ثابت و غیر متحرک اند و بعضی از خطوط و غیره چنین مفهوم
میشود که در میان زمین و قعر زمین است و بعضی مرسوم در صفحه او است و آنچه در قعر زمین و میان او فرض میکنند
یکی نقطه ایست که قیاس میکنیم او را مرکز و دیگر خطی است که او را مینامیم محور که اولی مرکز زمین است و دوم محور آن
منطقة البروج است و سیم محور ارضست یا محور زمین آن خط قیاسی است که میگذرد از فی ما بین مرکز زمین و در اینجا رجحا
مظنونست که زمین بر دور او حرکت میکند یکمرتبه در عرض بیست و چهار ساعت مثلاً اگر ما بگذرانیم یک دراز سوزنی
از میان مرکز دو طرف هموار یک نارنجی و بچرخانیم نارنج را در دور خود مثل یکچرخی بالای آن سوزن چنانچه محور
او است ما میتوانیم تصور کرد از این قاعده که در او زمین گردش و دور خود گردش میکند ولی نه اینکه در کره زمین
چیزی هست که مطابق باشد با محور و یا سوزنی که در نارنج تعبیه کرده ایم بلکه بجهة تفهم و تفهیم اهل جغرافیا و نجوم اسم
محور را بخط قیاسی که زمین بر او حرکت میکند اسم گذاشته اند و آن نقطهائیکه در آنجا محور قیاسی بالخط مفروض در صفحه
کره ختم میشود و با انتها میرسد آنها را پول مینامند یعنی قطب و لفظ پول از کلام یونانست که معنی او وهم و بند است
چون آن نقطهای وهمی هستند لهذا پول نامیده اند و آن یکی که در طرف شمالست او را نارث پول یا آرکتیک پول
مینامند که دلالت بر طرف شمال آسمان دارد و آن دیگر را ساوث پول یا انترکتیک پول گویند که معنی
او طرف جنوب آسمانست و اگر این محور قیاسی یا خط مفروضه را چنان فرض کنیم که از کره ارض خارج شده ظاهر
مماس شود آسمانها بنها زیرا که محیط بر اوست پس آن دو نقطه که منتها الیه این دو نقطه است خواهند شد
قطبهای عالم تا بانجائیکه نسبت دارد بزمین بازیرا که در دور این دو نقطه همه اجسام سماوی ظاهر شده

باب شانزدهم در بیان استعمال ترستریل گلوب یعنی کره ارضی

وحرکت خواهند کرد در حالتیکه آن دو نقطه همیشه ثابت وغیر متحرک خواهند بود وآن نقطه که مرئیست از سمت ما
در کره ما باو خواهیم داد اسم قطب شمال عالم را وان طرف مقابل که بما مرئی نیست خواهیم نامید قطب جنوب و اما محور
منطقة البروج ان قطریست که در منتهاالیه او رسم میشود دایره قطبی که در دور او این دوازده علامات معلومه
سمت خود را دارند و اما محور افق ان قطریست که منتهاالیه ویکی زینث است ویکی نَدیر اما زینث یعنی سمت الراس
آن نقطه قیاسی در سما نهاکه باستقامت هست بالای سر ما وازانجاست که هر وقت ما عوض میکنیم مکان
خود را عوض میکنیم سمت الراس خود را نیز و اما ندیر یعنی سمت القدم هست آن نقطه از آسمانها که هست بخط مستقیم
در زیر اقدام ما یا بالای سر انتیپ اُوڈیز است ولیکن اولا لازم است باز معلوم شود که چنانچه سمت القدم ما هست
سمت الراس انها همچنان سمت الراس ما سمت القدم انها است مترجم گوید انتیپ اُوڈیز لفظ لتین است
ومراد ان کسانیست که دران سمت کره هستند که پای انها بپای ما بخط مستقیم تقابل دارد واشهی وهر مکانی
در زمین ان دو نقطه را دارد وچنانچه ما میتوانیم بگوئیم که ان دو نقطه را ما با خود میبریم بهر جاکه سیر دیم واین دو
نقطها هستند همان قطبهای افق وانها نیز نشان میدهند قسمتها شیراکه ساکنه انها هستند در مقابل یکدیگر و
رسم مینمایند وثابت میکنند نیز دایره نصف النهار را زیراکه دایره نصف النهار دایره ایست که بدو نقطه
سمت الراس وسمت القدم ودو نقطه شمال وجنوب میگذرد

ذی ایکوئتر یعنی الخط الاستوا دایره عظیمه ایست که بتساوی دوراست از قطبها ولاجرم
قسمت میکند زمین را در دو حصه متساوی که یکی نامیده میشود نارترن همسفیر یعنی نصف کره شمالی ودیگری سوترن همسفیر
یعنی نصف کره جنوبی واو هست ایضا نامیده شده اکوی ناکشل لاین یعنی خط معدل النهار وبعضی
اوقات از راه شهرت ورفعت نامیده میشود ذی لاین یعنی الخط وزمانیکه افتاب ظاهر میشود در حرکت کردن
بالای او روزها وشبها هستند تقریبا دریک طول مساوی در اکثر قسمت دنیا واین اتفاق می افتد دو مرتبه در
عرض یکسال تخمینا در بیست ویکم مارچ که اول حملست ودر بیست وسیم سپتمبر که اول میزانست واین اولی هست
نامیده شده ورنل اکوی ناکس یعنی نقطه اعتدال ربیعی واین ثانی اتمنل اکوی ناکس یعنی نقطه اعتدال
خریفی واین فقره نیز لازمست که دانسته شود که سرکم فرنس هر دایره یعنی محیط هر دایره راخواه عظیمه باشد یا صغیره
مهندسین او را بسیصد وشصت قسمت میکنند که نامیده میشود دِگریس یعنی درجات واین دایره خط استوا
نیز بسیصد وشصت درجه قسمت شده است که اصل وپایه وبنیان همه پیمانه ها واندازه هاست وبجهة استقرار
وثبوت او است که ثابت میشود همه مدارات عرضی واندازه یکدرجه بالای خط استوا وهمچنین اندازه یکدرجه
همه دوایر عظیمه دیگر در زمین هست مقدار شصت میل جغرافیائی وشصت ونه میل وسه عشر میل انگلیسی مترجم گوید
که تقسیم دایره بسیصد وشصت از انست که این عدد بر جمیع کسور الاتسع راشاملست ودرازای یکدرجه فلکی
در زمین بقول مصنف اهل جغرافیا شصت میل واهل انگلیس شصت و ۹ میل وسه عشر گرفته اند ولی صاحب
کتاب مخزن العلوم شصت و ۹ میل ونصف گرفته است ودر نقشه جان ارو سمیث که بکمال وثوق بعمل آورده
ودر نقشه بلاک وغیره شصت و ۹ میل تمام انگلیسی یکدرجه گرفته اند چنانچه در آخر باب دوم مذکور شد انتهی
وبغیر ازین منافع مسطوره خط استوا تحدید میکند اندازه جمیع مدارات را وخدمت میکند چنانچه

یک اسامی و بنیانیت از برای تعلیم و تعداد لتی تیود دنس یعنی عرض و لانجی تیود دنس یعنی اطوال و همچنین از برای
مقاصد دیگر و مدارات بشند دوایر صغیره که موازی اند بخط استوا و در همه جا به تساوی دور اند از یکدیگر و
این دوایر بشند کوچکتر در نزدیکی قطبها و بزرگتر در نزدیکی خط استوا و هر مکانی دارد مداری چنانچه میتوان قیاس کرد
چندین مدارات بعدد نقطهای سمت الراس اماکن از شمال تا جنوب و در میان این مدارات
چهار مدار است که از جهة فواید و منافع ایشان هستند نامیده شده پرنسپلس آف دیستنکشن یعنی مدارات
معلومه ممیزه یا پرالس آف زونس یعنی مدارات مناطق چراکه این محدود کنند مناطق که پس ازین ذکر
خواهد شد و این چهار مدار آن چهار دایره صغیره است که دائما نامیده میشوند آن دو ترا پیکت
یعنی دو مدار میل کلی و این دو پولر سرکل یعنی دو دایره قطبی و آن دو ترا پیکت هستند آن دو دایره
کشیده شده اند هر یکی از یکطرف خط استوا و با او موازی هستند و آنکه کشیده شده است در شمال خط استوا
هست نامیده شده ترا پیک آف کنسر یعنی مدار راس السرطان و آنکه در طرف جنوب هست نامیده شده
ترا پیک آف کپریکارن یعنی مدار راس الجدی و آنها هستند چنین نامیده شده از جهة گذشتن آنها از آغاز
و راس آن علامت و صورتیکه در منطقة البروج است و ترا پیکت ها محدود به مجرای آفتاب فلا جرم نشان میدهند
دکلاینیشن یعنی میل او را چنانچه حرکت کننده است در خط منحرفی و با آن خط منحرف بنوبت میرسد
هر دو میل ایشان و هرگز تجاوز نمیکند ما ورای این دو مدار و از آنجاست که این دو دایره را ترا پیکت نامیده اند که کلام
که کلام یونانست و بمعنی ایاب و ذهاب و رفتن و باز آمدنست مترجم گوید دکلاینیشن لفظ لتین است یعنی میل
و آن اصطلاحی است در نجوم که دلالت دارد به بعد آفتاب یا ستاره یا سیاره یا نقطه دیگر فلکی از خط استوا خواه
بسمت شمال باشد یا بسمت جنوب و این همانست که در اصطلاح جغرافیا لتی تیود مینامند یعنی عرض و لیکن منجمان
ایران عرض را بمعنی دوری کوکب از مدار زمین یعنی اکلپتیک نیز استعمال میکنند چنانچه میگویند عرض فلان کوکب
دو درجه است مثلا یعنی دوری آن از مدار زمین دو درجه است پس آفتاب را باین معنی عرض نباشد اما دوری آفتاب
از معدل النهار میل گویند و عرض انتهی ترا پیکت ها نشان میدهند بالای اکلپتیک آن دو نقطه انقلاب را
که محدود کننده تارد زونس یعنی منطقه حاره و یا محرقه و قسمت میکنند او را از دو تمپریت زونس یعنی منطقه
معتدله و آفتاب میرسد بمدار راس السرطان در بیست و یکم جون که هست نامیده شده بسبب نام سمر سالس تیس
یعنی نقطه انقلاب صیفی وقتی که آنهائیکه سکنی دارند در شمال این مدار دارند درازترین روز و کوتاه ترین
شب را و آنهائیکه در جنوب خط استوا هستند بخلاف ایشانند یعنی در آن وقت برای آنها زمستانست و آفتاب میرسد
بمدار راس الجدی در بیست و دوم دسمبر که هست نامیده شده بسبب نام ونتر سالس تیس یعنی نقطه انقلاب شتوی
مترجم گوید سالس تیس از کلام لتین از لفظ سول که بمعنی آفتابست و از لفظ استو که بمعنی ایستادن و
توقف کردنست ماخوذ است و افاده میکند معنی وقتی را که آفتاب در غایت میل است از خط استوا چون در آن زمان
چنان معلوم میشود که آفتاب ایستاده و مکث دارد چرا که میل آفتاب از اواخر جوزا تا اوایل سرطان بر یک
نهج است و چندان تفاوت ندارد و همچنین از اواخر قوس تا اوایل جدی در جنوب نیز اینحال را دارد چون تفاوتی در
میل نمیکند بنظر چنین می آید که مکث دارد و از آن جهة او را سالس تیس نامیده اند که در معنی اشاره بوقف

و مکث

باب شانزدهم در بیان استعمال و فایده تِرِستریل گلوب یعنی کره ارضی

و یکی آنها بستاشی و ترایپک ها هستند هر کدام تقریبا بیست و سه درجه و نصف از خط استوا بعید اند مترجم گوید بعضی بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه گرفته و برخی بیست و سه درجه و سی و دو دقیقه دانسته اند و آنچه حالا معمول است بیست و سه و نصف حساب میکنند والله اعلم بحقایق الامور و ان دو پولر سرکل هستند ان دو دایره صغیره از ان چهار مدار سطوره مذکوره که کشیده شده اند موازی بخط استوا و بهمان بعد از قطبها چنانچه دو ترایپک هستند دور از خط استوا و آن دایره که میگردد در دور قطب شمالی است نامیده شده نارترن سرکل یعنی دایره شمالی یا آرکتیک سرکل یعنی دایره آرکتیک زیرا که قطب شمالی است در نزدیکی صورت آرکتوس یعنی دب صغر و ان دایره که در نصف کره جنوبیست است نامیده شده سوترن سرکل یعنی دایره جنوبی یا انترکتیک سرکل یعنی دایره انترکتیک که معنی میدهد از بودن او مقابل اولی مترجم گوید انتی در لغت لتین بمعنی مقابل و محاذیست و اصل این لفظ انتی آرکتیک یعنی مقابل آرکتیک و بجهة خفت در تلفظ انترکتیک میگویند انتهی و این دو دایره هستند مرسوم با قطبهای اکلیپتیک و انها مستعمل اند به فریجد زونس یعنی مناطق بارده یا منجمده که جدا میسازند اینها را از مناطق معتدله

ذی مری دین یعنی النصف النهار و هست یک دایره عظیمه که میگذرد از ما بین قطبها و قطع کننده است خط استوا را بزوایای قائمه و تقسیم کننده است کره را در دو نصف که یکی را ایسترن همسفیر گویند یعنی نصف کره شرقی و دیگر او وسترن همسفیر گویند یعنی نصف کره غربی و لفظ مری دین مستخرج شده است از کلام لتین که انها مری دیس میگویند که نشان میدهد معنی ظهر یا نصف روز را مثلا وقتی که در حرکت یومیه زمین این نقطه یعنی لندن محاذی شود براستی و استوا بجانب آفتاب که آفتاب در آن وقت خواهد داشت غایت ارتفاع خود را الا جرم خواهد شد پس از ان نصف النهار یا ظهر در لندن و همچنین او هست نصف النهار همه آن کسانیکه در تحت آن دایره نصف النهار سکنی خواهند داشت و نصف اللیل همه انها نیکه سکنی دارند در طرف مقابل او از زمین و هر نقطه در صفحه زمین لازم است که داشته باشد نصف النهار خود را پس عدد نصف النهار ها البته بی شمار و بی حساب خواهد شد فلا جرم کسی میتواند قیاس بکند چندین نصف النهار ها بشماره نقطهای سمت الراس از مشرق تا مغرب و بشمار دا انها را در خط استوا که انها قطع میکنند خط استوا و سایر مدارات را در زوایای قائمه و نصف النهار ها باصطلاح منجمین بر دو قسم است یکی پرایم که اورا فرست نیز گویند یعنی اول و نخستین و دوم سکندری یعنی ثانی و پرایم مری دین یعنی نصف النهار اول است آنکه از انجا مبدأ طول اقرار میدهد و سکندری مری دین یعنی نصف النهار ثانی که اورا کانان مری دین نیز گویند یعنی نصف النهار عام هستند انها نیکه هستند یا بسمت مشرق یا بسمت مغرب اولی یعنی نصف النهار یکه مبدأ طول از انجا معین کرده اند تا انها ملاقات بکنند یکدیگر را در یکصد و هشتاد درجه و نصف النهار اول که عبور میکند از ما بین قطبها و مرکز آفتاب قابل تغیر و تبدیل است و هیچ وقت نصف النهار اول بالذات در میان نصف النهار ها ثابت نشده است چنانچه خط استوا ثابت است در میان مدارات چرا که اهل جغرافیای هر ملتی اختیار کرده اند یک نخستین نصف النهاری

باختیار خود شان **و سابقا** اکثر ملل یوروپ نخستین نصف النهار خود شان را از فرو که یکی از جزایر کناری است معین کرده بودند ولی اکنون عموما ایشان از پایتخت های خاص خود شان معین میکنند چنانچه اهل انگلند عموما میکنند از میان آب رزرویتری یعنی رصد خانهٔ گرینیچ که هست تقریبا شش دقیقه در مشرق سینت پال در لندن **متسرجم گوید** چنانچه قدما نیز بعضی از جزایر خالدات که اکنون در آب الغمار دارد مبدأ اطوال قرار داده اند و بعضی از ساحل مغربی افریقا ابتدا نموده اند و بعضی از کنک دز در مشرق زمین مبدأ اطوال رسم کرده اند انتهی **وفایده** نصف النهار ها بسبب ترتیب آوردن و نشان دادن عرض و طول امکنه را که هست آن عرض امکنه بعدی که آنها دارند از شمال یا جنوب خط استوا و طول امکنه از مشرق یا مغرب نصف النهار اول **و نیز** آنها نشان میدهند مکان آفتاب را در نصف النهار و در کرات مصنوعه عموما بیست و چهار دایره نصف النهار رسم میکنند که هر یکی از آنها پانزده درجه از یکدیگر مسافت دارد که آفتاب آن پانزده درجه را در عرض یکساعت قطع میکند و همه نصف النهار دوایر عظیمه اند بخلاف مدارات که آنها دوایر صغیره اند و مدارات کلا با خط استوا و با یکدیگر موازی میشوند و این خطوط نصف النهار قطع میکنند مدارات را با خط منحنی و نصف النهار ها از مدارات اختلاف فاحش دارند چرا که نصف النهار ها تقسیم می کنند زمین را در دو حصه مساوی یا نصف کره از شمال تا جنوب و مدارات تقسیم میکنند زمین را در دو حصه غیر مساوی از مشرق تا مغرب و نصف النهار ها مایل میشوند به یکدیگر نزدیک میشوند درجه بدرجه چنانچه نزدیک میشوند بقطبها و لیکن مدارات میباشند متساوی دور از یکدیگر **تتمه** جزایر کناری سیزده جزیره است که در دریای شمالی اتلنتیک در غربی افریقا واقع شده اند و جزایر خالدات که قدما مبدأ اطوال را از جانب مغرب قرار داده اند گویا همین جزایر کناری باشد یا قریب باین بوده که بقول حکما در آب منغمر شده است و تفصیل جزایر کناری انشاء الله در باب پنجاه و نهم ذکر خواهد شد **گرینیچ** قصبه ایست در مملکت کینت در جنوب مشرق لندن در جنب جنوب رود خانه تیمس واقع شده است و در آنجا رصدی در بالای تپه مرتفعی بحکم چارلس دوم در سنه هزار و ششصد و هفتاد و پنج مسیحی مطابق یکهزار و هشتاد و شش هجری بسته اند و آن تپه را باسم فلمستید منجم معروف که آن رصد بسته است موسوم ساخته اند که اکنون فلمستید هل میگویند و مبدأ اطوال را از آنجا قرار داده اند و در آن رصد خانه آنقدر آلات رصدی و زیجی تعبیه کرده اند که عقل از تصور آن حیرت دارد و جی سنگ صاحب زیج محمد شاهی هندی آنقدر که از آلات و ادوات زیج خود لاف میزند اگر او را ملاحظه میکرد اذعان مینمود و میگفت آن مجری استیل من مطلع لنیل و طول دوربین های کوچک آن رصد خانه از چهل اینچ تا پنجاه اینچ است و دوربین بزرگ از شصت اینچ تا هشتاد اینچ است تقریبا از دو ذرع افزون تر است و بعضی تاریخ آن را از همان سال یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج مسیحی حساب میکنند ولی بعضی از سال یکهزار و ششصد و هفتاد و نه که مطابق با یکهزار و نود هجریست حساب مینمایند که سال اتمام رصد خانه است که مبدأ تاریخ قرار داده اند و عجب از مصنف که هیچ تفصیل این رصد خانه نه در اینجا و نه در باب انگلند پرداخته است و نه گر بعضی چیز ها که هیچ ضرورت نداشته است مگر خود را مشغول ساخته چنانچه پس از این معلوم خواهد شد و میان رصد خانه گرینیچ و کلیسای اعظم سینت پال شش دقیقه مسافت است که تقریبا هفت میل انگلیسی است چون چندان معتنا به نیست

سنه ۱۰۸۶

سنه ۱۰۹۰

لهذا در بعضی نقشه‌ها که ملاحظه شده است مبدأ طول را از همان لندن که پایتخت عظیم است قرار داده‌اند چنانچه اهل
فرانسیس از پاریس معین میکنند و بذکر سنت پال اگر چه مصنف در باب هشتاد و نهم متوجه شده است چون
باختصار بیان کرده است لهذا لازم دانست که تفصیل اورا آنچه که در هیسترن و در مخزن العلوم مسطور
شده است مذکور سازد

سنت پال کلیسای اعظم لندن است و از ابنیهٔ رفیعهٔ دنیا حساب میشود گویند در همین مکان کلیسائی
در عهد رومیان عیسویون ساخته بودند و اصل بنای این کلیسا در عهد کانس تن تین کبیر شده است و بعد
این کلیسا را اهل سکسان در زمان استیلای خودشان به انگلند خراب کردند و ثانیاً در سنه ششصد و سه عیسوی
تخمیناً نوزده سال قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بسرعت انجا را بنا نهادند و در سنه یکهزار و هشتاد و شش عیسوی
مطابق چهارصد و هفتاد و نه هجری آتش افتاده سوخت و پس از آن ثالثاً بامر ماریش خلیفه لندن در تعمیر آنجا
کوشیده آباد کردند و باز ثانیاً در سنه یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی مطابق یکهزار و هفتاد و هفت هجری آتش در آن
انجا افتاده بکلی سوخت که اثری از بنای سابق نماند و رابعاً بتعمیر و آبادی آنجا کوشیدند و نخستین سنگی که
در بنیان او نهادند در بیست و یکم جون که مطابق اول سرطان است سنه یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج عیسوی
موافق یکهزار و هشتاد و شش هجری بود و این بنا در سنه یکهزار و هفتصد و ده عیسوی مطابق یکهزار و یکصد و بیست
و دو هجری بانجام رسید و بعضی زینتهای او تا سال یکهزار و هفتصد و بیست و سه عیسوی مطابق یکهزار و یکصد
سی و شش هجری طول کشید که تمام شد و معماری او براه نمائی و طراحی استاد کامل و مهندس قابل سر کرستوفر رن
بود و طول کنبد پانصد و ده فوت و عرض او دویست و هشتاد و دو فوت و ارتفاع او از زمین تا سر خاج که بالای
کنبد نصب کرده اند چهارصد و چهار فوت است که تخمیناً یکصد و بیست ذرع است و تمام دور آن کلیسا از طرف
بیرون دو هزار و دویست و نود و دو فوت است که تخمیناً ششصد و هشتاد و هفت ذرع میشود و مخارج این
بنای معظم یک ملیان و پانصد و یازده هزار و دویست و دو پوند شده است که تخمیناً شش کرور و سیصد
پنجاه هزار تومان پول ایران است

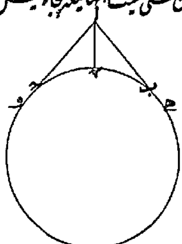
سنه ١٩
سنه ٤٧٩
سنه ١٠٧٧
١٠٨٦
١١٢٢
سنه ١١٣٦

باب هفدهم در بیان هُوریزان یعنی اُفق

ذی هوریزان یعنی الافق هست آن دایره که مرئی و محدود است بحد بصر و لفظ هوریزان نیز از کلام یونانست
که دلالت دارد بر احاطه کردن و محدود ساختن چیزی علی الظاهر چون افق احاطه بر کره ارض دارد از انجهة هوریزان
خوانده‌اند و افق نیز بر دو قسم امتیاز یافته است یکی حسی است و یکی حقیقی اما سنسیبل هوریزان یعنی افق
حسی است چنین نامیده شده از انکه او تقسیم میکند زمین را و اسمان را و جدا میکند مرئی را از هر یک از
غیر مرئی اما رشنل هوریزان یعنی افق حقیقی است چنین نامیده شد از انکه او چنین مفهوم شده است
بدرستی بخیال ما و او را پل هوریزان یعنی افق عقلی و ترو هوریزان یعنی افق راستی نیز گویند چرا که با افق اعلی
نیز تطابق دارد و این افق با یکدیگر اختلاف واضح دارند چرا که افق حقیقی دایره عظیمه است که تقسیم میکند زمین را
در دو حصه مساوی که یکی را اپر همسفیر گویند یعنی نصف کره علیا و یکی را لوار همسفیر نامند یعنی
نصف کره سفلی و افق حسی دایره صغیره است که تقسیم میکند زمین را بر دو حصه نامساوی و مرکز افق

کتاب جام جم

حقیقی همان مرکز زمین است ولی مرکز افق حسی در قطب صفحه زمین است باقدری پایین تر از او است و افق حقیقی
مطابق است با افق آسمانها و افق حسی با افق حقیقی موازی است و بُعد او از حقیقی بقدر نصف قطر زمین است ولی
افق حسی بالاتر از سه میل یا چهار میل از صفحه زمین نخواهد شد و افق حسی و افق حقیقی بنا براین بسیار بُعد از یکدیگر دارند
و با اینکه بُعد میان این دو افق بقدر نصف قطر زمین یا تقریبا همان قدر است خواهند منطبق شد بیکدیگر وقتیکه
کشیده شوند بفلک ستاره کان ثابته زیراکه وقتیکه زمین نسبت داده شود بفلک ثوابت هست بقدر
یک نقطه و افق حقیقی در کره مصنوعی ان دایره چوبی پهنی است که در او کره محکم شده است و درین افق چوبی پهن چندین
دایره رسم شده است که مرکزشان از یکدیگر جدا نیست بلکه جمیع انها یک مرکز رسم شده است و شامل است بر شهور
و ایام سال و بروج و درجات ایکلیپتیک و سمی و دو نقطه کمپس که از انها چهار نقطه هستند نقطه های کردینل یعنی
اصلی که او عبارت از شمال و جنوب و مشرق و مغرب است و باسانی موضع هر مکان از قطب نما که در ان افق نصب شده
نسبت بهر مکان دیگر معلوم میشود و افق حسی اختلاف با چشم میکند چنانچه چشم میتواند او را معلوم بکند بالاتر
یا پایین تر از بالای صفحه زمین و چنانچه یک شخص نگاه بکند پایین از بالای یک مناره مرتفعی یا جای مرتفعی
البته خواهد داشت یک بسیار افق ممتدی بخلاف انکه در زمین ایستاده نگاه بکند و همچنین انکه ایستاده است
در وسط یک صحرای هموار می بخلاف انست که در یک دره ایستاده باشد که اطراف او را کوه ها و تپه ها فرا گرفته
باشند و باین ملاحظه ما فهمیدیم اولی را که از بالای مناره نگاه میکند انفینیت هوریزان یعنی افق عریض
و بسیط و این اخیر را که از دره نگاه میکند لیمیتید هوریزان یعنی افق محصور و در ملاحظه و نگریستن اندازه
افق جغرافیائی مصنفین اختلاف کامل دارند بعضی امتداد او را تا چهل میل و دیگران پنجاه میل گرفته اند و
درین شکی نیست انهائیکه پنجاه میل گرفته اند زیاد حساب کرده اند مسیو جم گوید چنانچه فرض کنیم در افق



جغرافیائی دایره ب ه ج را دایره عظیمه زمین و ا ه را قامت
ناظری که مستوی الخلقه باشد بر روی زمین هموار ایستاده
باشد و از اطراف خود روی زمین را ملاحظه کند شکی نیست که از یک
طرف تا نقطه ب را مشاهده میکند و از یکطرف دیگر تا نقطه ج را
خواهد دید و انچه که پایین تر از نقطه ب و ج است مثل د و و نمی بیند
پس مسافت ما بین ب و ج یعنی قوس ب ه ج قطر افق جغرافیائی
و این مقدار چهل میل است و بعضی بیشتر از چهل میل گفته اند بهر انکه
گفته است پنجاه میل است باعتقاد مصنف کتاب غلط است و نیست شکی که این اخری یعنی دایره که قطر آن پنجاه
میل است تجاوز میکند از افق جغرافیائی بسیار یعنی در زیر افق جغرافیائی واقع میشود و اصلا مرئی نخواهد شد مانند
دو نقطه د و و باید دانست که مراد از افق جغرافیائی افق حسی است که فاصله است ما بین انچه دیده میشود و انچه دیده نمیشود
از زمین بر فرضی که شخص مستوی الخلقه بر روی زمین همواری نه پست نه بلند ایستاده و اطراف خود را مشاهده کند و انچه
اگرچه شماره افق ای حساب نیست چنانچه شماره نقطه های سمت الراس ولی انچه که معلوم منجمین است سه قسم است که یکی
رائیت یعنی مستقیم و یکی ابلیک یعنی منحرف و مایل و یکی پرلل یعنی مداری و افقی که هست رائیت یعنی مستقیم

انفینیت هوریزان
سنسبل هوریزان

باب هفدهم در بیان هوریزان یعنی افق

که سمت الراس او در خط استوا است و میگذرد از میان این چهار نقطه کردینل و قطع میکند خط استوا را
در زوایای قایمه و در این محل نصف النهار همان نصف النهار افق است و افقی که است اُبلیک یعنی منحرف و
مایل دقتی است که سمت الراس او گسترده شده است فیما بین خط استوا و یکی ازین قطبها و قطع میکند خط استوا را
نیز در زوایای قایمه افقی که است پرَلل یعنی مداری وقتی است که دارد یکی ازین قطبها را در سمت الراس خود
و خط استوا با دایره افق منطبق است و افق نشان میدهد زمان طلوع و غروب آفتاب را و نیز مشخص میکند درازی
ارتفسل دِی یعنی روز مصنوعی را که بر آن زمانی که آفتاب است عبور کننده بالای افق هر مکانی و همچنین
درازی ارتفسل نایت یعنی شب مصنوعی را که بر آن زمانیکه آفتاب است پنهان پایین افق و مراد از ارتفسل
دی و ارتفسل نایت روز اصطلاحی و شب اصطلاحی است که بعد ذکر خواهد شد ان شاء الله **وان کسانیکه**
دارند افق ستریت یعنی مستقیم یعنی زندگانی میکنند در تحت خط استوا دارند یک اعتدال دائمی زیرا که آفتاب هر روز دوازده
ساعت بالای افق و دوازده ساعت پایین افق است و روز در آنجا همیشه با شب یکسان است **وان کسانیکه**
دارند افق پرَلل یعنی مداری که ما از آن خوی میبینایم یعنی زندگانی میکنند در تحت قطبها اگر ممکن بشود دارند یک روز
بقدر شش ماه و یک شب بقدر شش ماه زیرا که آفتاب شش ماه بالای افق ایشان و شش ماه پایین افق ایشان است
وان کسانیکه دارند افق مایل یعنی زندگانی میکنند ما بین خط استوا و یکی ازین قطبها دارند نقطه اعتدالین
دو مرتبه در عرض یکسال و سایر ایام و لیالی ایشان بالنسبه بعد آنها از خط استوا و ارتفاع قطب غیر مساوی است فیما بین
خط استوا و دو دایره قطبی روزها زیاد میشوند از دوازده ساعت تا بیست و چهار ساعت زیرا که آنهائی که زندگانی میکنند در تحت
آن دو دایره قطبی خواهند داشت آفتاب را بالای افق بیست و چهار ساعت و فیما بین دو دایره قطبی تا قطبین روزها زیاد میشود و در
نسبت با آنکه آفتاب باقی میماند بالای افق ساکنه آنجا که روز میشود بعضی به درازی یکهفته و بعضی به درازی یک ماه و دو ماه
و سه ماه و چهار ماه و پنج ماه تا آنکه در زیر قطبها میشود به درازی شش ماه و افق نیز راه نمائی میکند به یافتن عرض بلدهای ساکنان در آن
ارتفاع قطب یا بر قدر یکه قطب است مرتفع شده در بالای افق که او همیشه مساویست با بعد خط استوا از سمت الراس
و افق فایده عظیمی در علم نویگیشن یعنی بحر پیمائی بجهه کشف کردن اختلاف سوزن قطب نما و نقطه های بادها
دارد چرا که تقسیم کمپس در حقیقت سوای تقسیم افق چیزی دیگر نیست انتیپودز یعنی آن کسانیکه
زندگانی میکنند با پاها عروض و اطوال و فصول آنها و ایام آنها و لیالی آنها همگی برخلاف آن دیگری است

تتمه در تحت خط استوا چنانچه مقرر شد شبانه روز مساویست در جانب شمال و جنوب هر قدر بر
درجات عرض بیفزاید بر درازی شبانه روز نیز می افزاید تا بجائی رسد که شش ماه روز است و شش ماه شب است
و ما بجهه اینکه متعلمین بصیرتی حاصل آید تفاوت ایام را تا عرض تسعین معلوم کرده در جدول معلوم ساختیم
و در عرض تسعین نیز که شش ماه روز و شش ماه شب است در آن مدت شش ماه که شب است در دو ماه اول و دو ماه آخر
هوا روشن است ولی اینقدر است که قرص آفتاب مرئی نیست و در دو ماه وسط تاریک است و استخراج این جدول را
که عمل ثانیه شده است بشاهزاده علیقلی میرزا که در علم استخراج و سایر فنون ریاضی مهارت دارند زحمت
دادم و تا تمام میل کلی استخراج ایشانست و از تمام میل کلی تا عرض تسعین از صحیحه استادی غیاث الدین
جمشید الدین ثانی ملا علی محمد اصفهانی گذشته است

اطول الایام بلدان از رقوم مرقوم کی قی عرض تعیین
یا روز معین می‌شود و ارقام اطول الایام ...

عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول الایام	عرض بلد	اطول الایام
ا	سحA	س	سطله	لج	عالدنب	له	ملحلو	مو	لهالث	نو	نوحله	سر	۲۳روز	عج	۱۲۳روز
ب	سوز	عج	سحوک	الد	عوالط	لو	ملکالر	مو	لهلمد	نز	نرلنو	سح	۴۰روز	عط	۱۲۸روز
ج	سعالد	مد	سطه	اه	عوحلج	لو	ملالرب	مز	لهملخ	نح	نرنبه	سط	۵۲	فر	۱۳۴
د	سعنه	نه	سخلح	الو	عرلرمد	لز	ملبج	مح	لهنم	نط	نحنح	عز	۶۳	فا	۱۳۹
ه	سحلح	نو	سنرف	الز	عوصر	لح	مالحم	مط	لهنطه	مر	نحلد	عا	۷۳	فب	۱۴۵
و	سحنو	نر	عنه	لح	عصوح	لط	ملهلم	ن	نوطس	سا	نحنا	عب	۸۳	فج	۱۵۰روز
ز	سلالد	نح	عوبح	الط	عناه	م	ملغنو	نا	نوبط	سب	نعلرف	عج	۹۰	فد	۱۵۶
ح	سلح	نط	عوحح	لـ	عونو	ما	ملدنر	نب	نولد	سج	نطموح	عد	۹۷روز	فه	۱۶۱
ط	سلالح	مح	عوسح	لا	مدلنف	مب	لهحو	نج	نوماح	سد	نحالح	عه	۱۰۴روز	فو	۱۶۶
ی	سلهو	کا	عولوح	لب	ملوث	مج	لهمام	ند	نوشالح	سه	کاحم	عو	۱۱۱	فز	۱۷۱
یا	سحلم	الب	عالدنه	لج	مدعنو	مد	لهحو	نه	نرولب	سو / سولب	السرمد / الدناة	عز	۱۱۷روز	فح	۱۷۶روز

باب هجدهم در بیان عرض و طول

التی یتوید یعنی عرض بلد بعد یک مکانی از شمال یا جنوب از خط استوا و هست شمرده شده در نصف النهار
برنجی نسبت هر کدام از قطبها کشیده شده است تا نود درجه و دایره نصف النهار را در کره مصنوعی با یک حلقه
برنجی ترتیب میدهند که درمیان آن حلقه کره مصنوعی آویخته است و حرکت دارد مستر حسیم گوید
دران حلقه برنجی درجات عرض را تا نود درجه حک میکنند که درجات عرض بسهولت تشخیص میبایدا انتهی و دایره
نصف النهار نیز معلوم میکند ارتفاع قطب را چنانچه بعد از خط استوا یا عرض را زیراکه قوس نصف النهار که
شامل است درمیان خط استوا و سمت الراس و آنکه واقع شده است فیما بین افق و قطب هستند مساوی مستر حسیم
گوید ترجمه این عبارت مطابق با همان تعریفی است که استادان فن ریاضی درباب عرض کرده اند که گفته اند
عرض بلد قوسی است از دایره نصف النهار ما بین معدل النهار و قطب افق یا ما بین قطب معدل و دایره افق و
ارتفاع قطب معدل در هر بلد بقدر عرض او خواهد بود انتهی و نصف النهار نیز نشان میدهد ظهر و نصف
شب را بهمه انهائیکه هستند در دایره او یعنی که در تحت آن دایره واقع شده اند و شروع میکند روز نجومی در ظهر
و روز معمولی در نصف شب و تقسیم میکند القیشل وری یعنی روز مصنوعی را که عبارت از روز اصطلاحی باشد
بر دو قسمت متساوی مستر حسیم گوید روز نجومی اشاره بر آنست که منجمان و اهل مغرب ابتدای روز را از
نصف النهار گیرند تا نصف النهار دیگر و روز معمولی اشاره بر آنست که اهل یوروپ از نصف شب تا نصف شب دیگر
حساب کنند چنانچه در نزد حکمای ختا و ایغور معمول بوده است و این شبانه روز حقیقی گویند و در هر دو اصطلاح
مقدار شبانه روز بحسب اختلاف آفاق مختلف نشود چه آن بمقدار یک دوره معدلست با مطالع استوائی قوسی از
فلک البروج که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کرده است از نیم روز تا نیم روز دیگر و از نیم شب تا نیم شب دیگر و در نزد اهل
عرب و اهل تنجیم از اول شب است تا اول شب دیگر و در نزد بعضی از اول روز است تا اول روز دیگر و باین دو اصطلاح

باب هجدهم در بیان عرض و طول

مقدار شبانه روز در هر افقی چیز دیگر میشود و این اختلاف شبانه روز زیاد و سبب است یکی حرکت زمین در مدار
بیضی الشکل یا حرکت آفتاب در مدار خارج المرکز چنانچه در قرب یکسال یکدوره از آن مدار با تمام رسید و دیگری
اختلاف مطالع است و چون شبانه روز حقیقی اطلاق شود مراد از و اصطلاح منجمانست و اینکه مصنف بیان کرد
و تقسیم میکند آن را فیشل و نی یعنی روز مصنوعی را بر دو قسمت مساوی اشاره بر روز اصطلاحی است که روز باصطلاح
بر طایفه چیز دیگر است و باصطلاح منجمین اهل فارس روز دوم از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب مرکز او و البته این مختلف خواهد
و گاهی دوازده ساعت است گاهی زیادتر و گاهی کمتر چنانچه در قطبین قریب شش ماه است انتهی و عرض جغرافیائی
همان دیکلنیشن نجومی است که از معدل النهار حساب شود و با عرض نجومی فرق دارد که او را انگلیسیان سلستیک حساب
میکنند و هیچ مکانی در کرهٔ ارض ممکن نیست که زیادتر از نود درجه عرض داشته باشد چرا که در انجا قطبها بانتها رسند
و هستند بآن بعد از خط استوا و آنکه در تحت خط استوا واقع شده اند هیچ عرض ندارند زیرا که مبدا عرض
از خط استوا است و همین قدر دو مکان در کرهٔ زمین قابل زیادترین عرض است که قطبها در انجا در سمت الرأس رسند
لانجی تیوڈ یعنی طول است بعد یکمکانی بجانب مشرق یا مغرب از نصف النهار اول یعنی از هر جائی که مبدأ
طول را قرار داده اند که هست شمرده شده در خط استوا که کشیده شده است تا یکصد و هشتاد درجه مترجم گوید
این همان تعریف طول است که در کتب ریاضی معلوم کرده اند که طول بلد قوسی است از معدل النهار ما بین نصف النهار اول
معموره که جزایر خالدات است و نصف النهار بلد انتهی چون نصف النهارها مایل میشوند به همدیگر و نزدیکتر میشوند یکدیگر
تا اینکه در دو قطب در یکنقطه ملاقی میکنند که انجا مرکز انهاست و مکانهائیکه دارند همان طول را هستند نه همیشه هم فاصله
از نصف النهار اول و مکانهائیکه هم فاصله اند از نصف النهار اول دارند همیشه همان طول را ولیکن مکانهائیکه در
تحت همان نصف النهار هستند دارند همان طول را هر چند نه همان بعد را از نصف النهار اول مترجم گوید
مراد مصنف نیست مکانهائیکه همه یکمقدار طول دارند فاصله شان مساوی نیست از نصف النهار اول مثلاً هر گاه دو شهر
در طول متساوی باشند و یکی از آن دو شهر در خط استوا باشد و دیگری در شصت درجه عرض باشد مثلاً پس
آن شهر یکه در خط استواست بعدش از نصف النهار اول صد فرسخ باشد و بعد شهر ثانی از نصف النهار اول پنجاه
فرسخ خواهد بود و شهر دیگر که در عرض شصت درجه باشد اگر صد فرسخ از نصف النهار اول بعد داشته باشد درجات
طولش ضعف درجات طول مفروض خواهد بود انتهی و هیچ مکانی در کره ممکن نیست که زیادتر از یکصد و هشتاد
درجه طول داشته باشد چرا که محیط کره زیادتر از سیصد و شصت درجه نیست و هیچ مکانی قادر نیست که بشود
دورتر از دیگری زیاده از نصف آن محیط اگر چه بعضی از اهل جغرافیا طول را بالکلیه در دور کره از نصف النهار اول
میشمارند و مکانهائیکه واقع هستند در تحت نصف النهار اول و قطبها هیچ طول ندارند چرا که مبدأ طول نصف النهار
اولست و همه نصف النهارها در قطبها بانجام میرسند و درجات طول مساوی با یکدیگر نیست و در نسبت
بنصف النهارها که مایل میشوند بقطبها کم میشوند چنانچه هر قدر بقطب نزدیکتر میشوند در مسافت میانشان نقصان
حاصل میشود و از انجاست که در عرض شصت درجه یکدرجه طول است بقدر نصف مقدار یکدرجه در خط استوا مترجم گوید
مصنف در خاتمه کتاب چند فایده بیان میسازد که یکی از آن فواید نقصان مسافت درجات طولست و ما او را
بجهت تسهیل نظم در اینجا آورده ایم و در اینجا ذکر میکنیم الحق این فایده بسیار مفید بود چرا که بر بستند تعیین و

کتاب جام جم

تفاوت این مسافت بسیار مشکل است شعر در انگلند اهل ریاضی گرفته اند؛ با میل یکدرج را اندر حساب نقط؛
از خط استوا چو روی سوی هر دو قطب؛ در طول اختلاف کنند این شمر فقط؛ در طول هر درج بشود کاسته ز میل؛
گویم برستی که نیستی تو در غلط؛ در عرض ده تفاوت چندان نمیکند؛ در کاف سه شماری و در عرض لام نقطه؛
در عرض میم مخرج بود و مخرج بعرض نون؛ در شصت نصف یکدرج آمد بدین نمط؛ در عین ثلث شصت و نه آری بود حساب
زان پس مرو که گشته شوی از نحو و سقط؛ و ملت انکلیس نیز از انکه انتخاب کردند گرینویچ را بجای نقطه که از و تعداد
کنند طول خود را دایره عظیمه که عبور میکند از بالای او و قطع میکند خط استوا را بست اصطلاح شده نصف النهار
اول و ازین نقطه که تقاطع کرده است با استوا طول بست حساب شده بجانب مشرق و بجانب مغرب بهمان طریقی که عرض
حساب شده بجانب شمال و بجانب جنوب از خط استوا و دوایر عظیمه در کره بهمکی در وسعت یک سان شده نصف النهار
گرینویچ نیز شامل خواهد شد بهمان شماره درجات و خواهد شد در بهمان اندازه و بمقیاس ما خط استوا و ان
قوسی که قطع شده است فیما بین قطب و خط استوا میشود یک ربع که شامل است از نود درجه و اگر پس از ان ما بهمائیم
قوس نصف النهاری را که قطع شده است فیما بین لندن و خط استوا شامل خواهد شد به پنجاه و یک درجه و سی و یک
دقیقه شمال و ما از ان جهة میگوئیم که لندن واقع شده است در عرض شمالی پنجاه و یکدرجه و سی و یکدقیقه و
طریق پیمودن قوس نصف النهاری را که عبور میکند بالای ادن برگ و خط استوا ما خواهیم دانست که ادن برگ
واقع شده است در شمالی پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه و همچنین دبلین واقع شده است در عرض شمالی
پنجاه و سه درجه و بیست و یک دقیقه مترجم گوید لندن پایتخت انگلند و ادن برگ پایتخت ایرلند است
که تفصیل هر یک بعد ان شاء الله ذکر خواهد شد و همچنین اگر مکانی که بالای او نصف النهار عبور میکند واقع
شده است فیما بین خط استوا و قطب جنوبی عرض او جنوبی خواهد بود چنانچه مثلا کیپ آف گود هوپ که واقع است در عرض
جنوبی سی و چهار درجه و بیست و دو دقیقه و همچنین کیپ هارن که آخر معموره است در سمت جنوب امریکا که گسترده شده است
در عرض جنوبی پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه و سینت هلینه در عرض جنوبی پانزده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و دقتی که
باسنجیم دو قوس دو نصف النهار دو مکانی را که واقع شده اند فیما بین هر یکی از ان مکانها تا محل تقاطع
آن قوسها که با خط استوا ما کشف خواهیم کرد اختلاف عرض را فیما بین آن دو مکان معلوم چنانچه عرض ادن برگ
میشود پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه و عرض لندن پنجاه و یکدرجه و سی و یکدقیقه و هر دو مکان در یک سمت
خط استوا گسترده شده اند و با تفریق کردن عدد اقل را از اکثر ما حاصل خواهیم کرد چهار درجه و بیست و هفت دقیقه
پس ادن برگ چهار درجه و بیست و هفت دقیقه دورتر بجانب شمال خط استوا از لندن واقع شده است ولی اگر ما بخواهیم
تفاوت عرض را فیما بین دو مکان در مقابل هم از طرفین خط استوا که یکی در عرض شمالی و یکی در عرض جنوب باشد
پس عرض هر دو مکان را از خط استوا که گسترده شده است فیما بین این دو مکان معلوم خواهیم کرد و این دو
عرض را با یکدیگر جمع خواهیم نمود و حاصل تفاوت عرض است فیما بین این دو مکان مطلوب چنانچه عرض سینت
هلینه پانزده درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوبی است و عرض لندن پنجاه و یکدرجه و سی و یک دقیقه شمالی است و
با جمع کردن این دو عرض با یکدیگر حاصل شصت و هفت درجه و بیست و شش دقیقه خواهد شد پس خواهیم گفت که
بعد این دو مکان از یکدیگر شصت و هفت درجه و بیست و شش دقیقه است



باب پنجم در بیان عرض و طول

پرالَلس آف لَتی تیوُدْ یعنی مدارات عرض اگر از هریکی از قطبها یک شماره از دوایر یکه مرکزشان غیر مرکز دیگری
باشد کشیده شود بر زمین که موازی باشند با خط استوا چنین دوایر خواهند خدمت کرد به نشان دادن عرضهای
چندین امکنه را که از میان آن امکنه انها میگذرند و از جهت اینست که انها نامیده شده اند پرالَلس آف لَتی تیوُد یعنی
مدارات عرض و مرسوم شده اند باردی یعنی نصف قطر و متوالیا کوچک میشوند از انکه در خط استوا هست و این مدارات
متدرجا کاسته میشوند تا اینکه در قطبها آنها عاقبة غیر مرئی میشوند و این مدارات که رسم شده اند باردی هرگز مرکزشان
مرکز کره نخواهد بود و اینها دوایر صغیره اند ولی انها تعریف و تفسیر میکنند بتمامی که چه چیز با مدارات در جغرافیا مقصود و منظور است
مترجم گوید توضیحی در این مطلب لازمست و آن چنان است که اگر کشیده شود بر زمین دوایری که موازی باشند با
دایره استوا چنانچه مراکز همه بر محور زمین باشد هر یک بر نقطه دیگر چنین دوایر نشان میدهند عرضهای مکانها را که بر سطح
آن مکانها این دوایر میگذرند و از این خاصیت است که ایشان نامیده شده اند پرالَلس آف لَتی تیوُد یعنی مدارات عرض
که رسم شده اند بر ردی یعنی بر محور زمین و متوالیا کوچکتر میشوند از انکه در خط استوا هست یعنی بمقدار دوره انها کمتر
میشود از مقدار دوره دایره خط استوا تا انکه آخر الامر در قطب منتهی بنقطه میگردند و از این بیان معلوم شد که ردی
نصف قطر هست و جمع آورده پس است یعنی انصاف اقطار چه مراکز جمیع این مدارات بر نصف محور زمین واقعست
هر مرکزی بر نقطه از محور خواه در سمت شمال باشد خواه در سمت جنوب ولیکن چنین مدارات که مراکز انها واقعست
بر ردی یعنی بر محور زمین کوچکترند از آن دایره که رسم شده است بر مرکز کره یعنی مدار خط استوا و سطوح انها
نخواهند گذشت بر مرکز کره پس این مدارات نخواهند بود از دوایر عظام ولیکن کوچکتر میشوند از دوایر عظام مدها انها
دوایر صغار مینامیم و اینها تفسیر میکنند مقصود را از مدارات جغرافیا باین معنی که مداریکه بر درجه پنجم گذشته مثلا فهمی
که آن موضع پنجدرجه عرض دارد داشتی **در بیان یافتن طول** پس از انکه داشتیم بخرتبه برقرار شده یک
نصف النهار اول که از او طول هر مکانرا در زمین حساب خواهیم کرد یعنی بعد طولی او از نصف النهار اول معلوم شد
پس تصور خواهیم کرد نصف النهار دیگری که کشیده شده است فیما بین قطبها و آن مکان مطلوب که البته قطع خواهد
کرد خط استوا را و بعد آن نقطه تقاطع از نصف النهار اول خواهد نشان داد طول مکان مطلوب را بجانب مشرق
یا بجانب مغرب موافق موضع او نسبت بنصف النهار اول چنانچه خواستیم بدانیم که طول کنستون در جین چه قدر است
بشماره کردن از نصف النهار اول که میگذرد فیما بین گرینیچ و دایره نصف النهاری که کشیده خواهد شد فیما بین قطبها
که میگذرد از بالای کنستون که آن دایره قطع خواهد کرد خط استوا را در یک نقطه که یکصد و سیزده درجه و شانزده
دقیقه بجانب مشرق آن نقطه است که در آنجا نصف النهار اول قطع کرده است خط استوا را پس طول کنستون
یکصد و سیزده درجه و شانزده دقیقه بجانب مشرق گرینیچ است و ایضا اگر ما خواسته باشیم
به یقین داشتن طول کوئی بک در کنده ما خواهیم یافت که نصف النهار آن قصبه قطع خواهد کرد خط استوا را
در یک نقطه هفتاد و یک درجه و ده دقیقه بجانب مغرب از نقطه تقاطع نصف النهار اول با خط استوا فلاجرم شهر
خواهد بود کوئی بک در طول هفتاد و یک درجه و ده دقیقه بجانب مغرب گرینیچ و عمل جمعی از اهل جغرافیا
بران بوده است که طول را از نصف النهار اول بجانب مشرق تمامی در دور خط استوا یعنی سیصد و شصت
حساب میکردند و این عمل الآن متروکست چرا که منتج چندین خلل و تعب است و هیچ حاصلی نخواهد داشت و

الکنون بتحقیق اهل جغرافیا اقرب دانسته گفته اند که هیچ مکانی در کره قادر نیست که زیادتر از یکصد و هشتاد درجه طول داشته باشد که نصف محیط دایره استوست و علی هذا وقتی که دو مکان در یک سمت از نصف النهار اول واقع شده باشند آنکه ابعد است البته زیادتر از یکصد و هشتاد درجه بعد نخواهد داشت پس بالتفریق کردن اقرب از ابعد تفاوت طول فیمابین آن دو مکان معلوم خواهد گشت چنانچه مثلاً خواستیم تفاوت طول را مابین کلکته که واقعست در طول هشتاد و هشت درجه و بیست و چهار دقیقه و پیکین که گسترده شده است در طول یکصد و شانزده درجه و بیست و هفت دقیقه بدانیم چون هر دو بلد شرقی گرینویچ واقع شده اند و از تفریق اقل از اکثر معلوم میشود که تفاوت طول مابین آن دو بلد بیست و هشت درجه و سه دقیقه است و هرگاه دو مکان در طرف مقابل نصف النهار اول باشند یعنی هر کدام در سمتی واقع شده باشند و هیچکدام از نصف النهار اکثر القدر نود درجه بعد ندارند پس تفاوت طول فیمابین آنها بجمع کردن طول هر یک با دیگری معلوم خواهد شد چنانچه خواستیم بدانیم که تفاوت طول فیمابین ویینا که واقعست در شانزده درجه و بیست و یکدقیقه گرینویچ و فیلادلفیه در امریکای شمالی که گسترده شده است در طول هفتاد و پنج درجه و ده دقیقه مغرب گرینویچ چقدر است پس با جمع کردن هر دو طول او خواهد شد نود و یک درجه و سی و یکدقیقه پس خواهیم گفت که تفاوت مابین بلدین مذکورین نود و یک درجه و سی و یکدقیقه است **تتمیمه** در باب بعد مابین دو بلد برای تعلیم مبتدی که بخط مستقیم چگونه معین کنند فقره چند معلوم میداریم بدانکه هرگاه بخواهند بعد مابین دو بلد را بخط مستقیم از یکدیگر بدانند دو بلد یا شمالی خط استوا واقع شده اند یا در جنوبی خط استوا هستند یا یکی از آنها شمالی و دیگری جنوبی است اما در حالت اول اگر بحسب عرض متحد و بحسب طول مختلف باشند در صورتیکه طول هر دو بلد از یک جهه باشد باید تفاضل درجات طول آنها را گرفت و در صورتیکه از یک جهه نباشند باید مجموع درجات طول آنها را گرفت و بعد از اخذ تفاضل یا مجموع درجات اگر در تحت خط استوا باشند باید عدد درجات را در شصت و نه ضرب نمود زیرا که در آنجا هر درجه را شصت و نه میل مشخص کرده اند و در عرض هم چندان اختلافی ندارد و اگر در عرض بیست درجه باشند باید عدد درجات را در شصت و پنج ضرب نمود چنانچه انشاءالله منظور داریم در این باب تا هفتاد درجه معلوم کردیم و اما درجاتیکه عرض آنها بیشتر از هفتاد است معین نکرده اند که درجات مدارات یومیه یعنی درجات دوایر طول آنها هر یک چند میل است و اگر بحسب طول متحد باشند و بحسب عرض مختلف در صورتیکه طول هر دو بلد شرقی یا غربی باشد باید تفاضل درجات عرض آنها را گرفت و در شصت و نه ضرب نمود زیرا که او قوسی است از دایره نصف النهار که او مثل معدل النهار از دوایر عظام است پس هر درجه او شصت و نه میل خواهد بود و در صورتیکه طول یکی از آنها شرقی و دیگری غربی باشد باید عدد درجات تفاضل عرض آنها را مربع نمود و بر مربع جمع درجات طولین افزود پس جذر مجموع المربعین عدد درجات مابین البلدین است که باید در شصت و نه ضرب شود و حاصل عدد امیال مابین آن دو بلد است و اما در حالت ثانی یعنی در حالتی که هر دو بلد جنوبی باشند جمیع احکام آنها بعینها مثل حالت اولست و اما در حالت ثالث یعنی در حالتی که یکی از آنها شمالی و دیگری جنوبی باشد اعم از آنکه متحد العرض باشند یا نباشند باید درجات عرض آنها را جمع نمود بعد از آن در صورتیکه طول هر دو بلد شرقی یا غربی باشد اگر بحسب عدد درجات هم متحد باشند بعد مابین البلدین مجموع درجات عرض است که او را جمع کرده بودیم و اگر بحسب عدد درجات طول متحد نباشند مربع تفاضل طولین را با مربع مجموع العرضین باید جمع نمود جذر حاصل بعد مطلوبست

باب هیجدهم در بیان عرض و طول

و در صورتیکه طول یکی از آن دو بلد شرقی و دیگری غربی باشد باید مربع درجات مجموع طولین را با مربع مجموع العرضین
جمع نمود جذر حاصل درجات بعد ما بین البلدین است و بجهة توضیح بیانات مذکوره با چند مثال ایراد نمود
تا بر مطالعه کنندگان آسان شود فرض میکنیم که ه و د دو بلد باشند که عرض هر یک از جانب شمال سی درجه
باشد ولی طول ه بیست درجه شرقی و طول د چهل درجه شرقیست در این صورت معلومست که موافق آنچه که گفته شد باید
تفاضل آنها یعنی قوس ه د را اخذ نمود و چون عرض سی واقعست هر درجه از او را پنجاه و نه میل تعیین کرده اند
لهذا باید تفاضل را که بیست درجه است در پنجاه و نه ضرب نمود پس معلوم میشود که بعد ما بین دو بلد مفروض هزار و صد و
هشتاد میلست و هرگاه ه م دو بلد باشند که عرض هر یک از آنها سی درجه است ولی طول ه از طرف مشرق بیست
درجه و طول م از طرف مغرب سی درجه است چون مجموع طولین پنجاه درجه است و هر درجه از آن دایره پنجاه و نه میلست
پس باید پنجاه که عدد درجاتست در پنجاه و نه که عدد امیالست ضرب نمود حاصل که دو هزار و نهصد و پنجاه است بعد
ما بین دو بلد مفروض است و هرگاه ه ع دو بلد باشند که بخواهند بعد ما بین آنها را مشخص نمایند چون بحسب طول
متحد اند و عرض ه سی درجه و عرض ع هفتاد درجه است لهذا تفاضل ما بین آن عرضین را که چهل است گرفته در شصت و
نه که عدد میل درجات همان دایره است ضرب میکنند ظاهر است که دو هزار و هفتصد و شصت که حاصل ضرب است
بعد ما بین دو بلد است و هرگاه ه ح دو بلد باشند که بخواهند بعد ما بین آنها را مشخص نمایند و ه در عرض سی درجه
شمالی و ح در عرض شصت درجه شمالی است و ه در طول بیست درجه شرقی و ح در طول بیست درجه غربیست تفاضل عرض
آنها را که سی درجه است باید مربع نمود حاصل که نهصد است با هزار و ششصد که مربع مجموع طولین یعنی چهل درجه است
افزود پس جذر حاصل که پنجاه است عدد درجات ما بین البلدین است و پس از ضرب پنجاه در شصت و نه ظاهر میشود
که بعد ما بین دو بلد مفروض سه هزار و چهار صد و پنجاه میلست و از برای حالت ثانی احتیاج به مثال نیست
اما بجهة حالت ثالث چند مثال ایراد میشود اولا فرض میکنیم که بخواهند بعد ما بین ه و ل را مشخص نمایند چون عرض یکی
از آنها سی درجه شمالی و دیگری سی درجه جنوبیست و بحسب طول متحد اند لهذا مجموع درجات عرض آنها را
که شصت است اخذ نموده در شصت و نه که عدد امیال درجات دایره عظیمه است ضرب نموده معلوم میشود
که بعد ما بین دو بلد مفروض چهار هزار و صد و چهل میلست و هرگاه بخواهند بعد ما بین ی و ه را بدانند که ه در عرض
سی درجه شمالی و ی در عرض بیست درجه جنوبیست مجموع درجات عرض آنها که پنجاه است اخذ نموده مربع مینمایند و
حاصل را که دو هزار و پانصد است بر مربع تفاضل طول آنها که نهصد است می افزایند چرا که طول ه بیست درجه
شرقی و طول ی پنجاه درجه شرقیست و بعد از آن جذر مجموع را که تقریبا هفتاد است در شصت و نه ضرب میکنند
که عدد امیال درجاتست و معلوم میشود که بعد ما بین دو بلد مفروض چهار هزار و هشتصد و سی میلست و هرگاه بخواهند
بعد ما بین ح و ط را بدانند که ح در عرض بیست درجه شمالی و ط در عرض سی درجه جنوبیست و ح در طول بیست
درجه شرقی و ط نیز در طول بیست درجه غربیست مربع مجموع العرضین را که دو هزار و پانصد است با مربع
مجموع الطولین که هزار و ششصد است جمع نموده و جذر مجموع را که تقریبا شصت و چهار است در شصت و نه ضرب
نموده معلوم میشود که بعد ما بین دو بلد مفروض چهار هزار و چهار صد و شانزده میلست و مخفی نماند که بر
غالب اعمال مذکوره حکم شکل عروس است که مربع وتر زاویه قائمه از مثلث مساوی با دو مربع دو ضلع دیگر است

ولی این وجه تقریبی است و هر قدر اختلاف طول و عرض مابین دو بلد زیاده میگردد اختلاف در حساب هم ظاهر
میشود و سببش آنست که خطوط قوسیه را بجای خطوط مستقیمه فرض کرده ایم و بعد از آن برهان شکل عروسی را
در آن جاری نموده ایم و حال آنکه در نفس الامر چنین نیست و در اینجا اینقدر کافیست بالجمله از این دلایل که معلوم
داشتیم مسافت مابین طهران و پطرزبرگ بخط مستقیم ۲۰۲۹ میل انگلیسی و ۱۷۶۴ میل جغرافیائی است و مسافت
میان طهران و اسلامبول بخط مستقیم ۱۲۵۵ میل انگلیسی و ۱۰۹۴ میل جغرافیائی است و مسافت میان طهران و مکه معظمه زادها الله
شرفاً بخط مستقیم ۱۲۷۰ میل انگلیسی و ۱۱۱۱ میل جغرافیائی است و مسافت میان طهران و لندن بخط مستقیم ۲۴۷۰ میل انگلیسی و ۲۱۴۰ میل جغرافیائی
سنت هلینه جزیره ایست در آتلنتیک جنوبی که امپراطور اعظم ناپلیون در آنجا محبوس بود و تفصیل آن انشاء الله
پس از این در باب شصت و هشتم ذکر میشود
و مینا پایتخت مملکت استریه است کومیک پایتخت مملکت کندا اسفلی است که در قسمت امریکای شمالی است آن
شهر در سمت شمالی رودخانه سنت لارنس واقع شده است فیلادلفیه پایتخت مملکت پنسلوانیه است که یکی از
ممالک متحده ینکی دنیای شمالی است و شهر بزرگ معموریست که در آن شهر پنجاه کلیسا ملت عیسوی و دو کنشت ملت موسوی
دارند کنتون یکی از فرضه های مملکت چین است و پیکن که او را نکین نیز خوانند دار السلطنه آن مملکت که انشاء الله
در باب یکصد و هشتم ذکر خواهد شد اگرچه مصنف در بیان احوال ممالک آسیا با اختصار کوشیده است و از جمله مملکت
چین را با آن وسعت کمتر از ممالک دیگر ذکر میکند و ما انشاء الله از کتب صحیحه دیگر هر چه بدست آورده ایم در آن ضمن
معلوم خواهیم ساخت

باب نوزدهم در بیان قسمت زمین در مناطق

صفحه زمین ایضاً در پنج زُنْس یعنی مناطق تقسیم شده است که یکی تارِد زُون و دو تمپریت زُنْس و دو
فریجد زُنْس است و مناطق بر حسب درجات گرما و سرما از یکدیگر امتیاز یافته است تارِد زُون یعنی منطقه حاره
یا محرقه گسترده شده است در هر طرف خط استوا در مابین این دو منطقه معتدله و در شمال محدود است بمدار
رأس السرطان و در جنوب بمدار رأس الجدی و پهنای منطقه حاره چهل و هفت درجه است و از بودن او واقع
شده در تحت آفتاب سوزان که آفتاب بشعاع عمودی همیشه بر آنها تابیده است قدما چنان خیال کرده اند که این
غیر مسکونست و از آن جهة او را تارِد یعنی حاره یا برنینگ یعنی محرقه نامیده اند و این منطقه شاملست بزرگترین
قسمت امریکای جنوبی و افریقا تماماً آسیا و جزایر هند الشرق و هند الغرب و قسمت شمال استرالیه با یک
بزرگ حصه از محیط آتلنتیک و اندین و پاسفیک و دو تمپریت زُنْس یعنی منطقتین معتدلتین شاملند فیمابین
دو تراپیکس و دو دایره قطبی و آنها را از آن جهة تمپریت یعنی معتدل نامیده اند که هوای آنجا اعتدال بالنسبه
دارد علی الخصوص در جانب وسط این منطقه که آنجا سرما و گرما با یکدیگر امتزاج دارند و هر فصلی بطور اصلی خود
ظاهر میشود و این دو منطقه را یکی منطقه معتدله شمالی گویند دیگر را منطقه معتدله جنوبی خوانند و منطقه معتدله
شمالی گسترده شده است فیمابین مدار رأس السرطان و آرکتیک سرکل یعنی دایره آرکتیک و منطقه
معتدله جنوبی گسترده شده است فیمابین مدار رأس الجدی و آنتارکتیک سرکل یعنی دایره آنتارکتیک و پهنای
هر کدام از آنها بقدر چهل و سه درجه و معتدله شمالی شاملست غالباً بهمه یوروپ و آسیا و امریکای شمالی و جزایر

باب نوزدهم در تقسیم زمین در زونس یعنی مناطق

جپان و نیوفوندلند و گریت بریتین و ایرلند و جزایر ازورس و جزایر کناری و غیره و بزرگ قسمتی از محیط پاسفیک
و اتلنتیک و همه دریای بالتیک و بیشترین دو فریجدزونس یعنی منطقتین باردتین گسترده شده است
فیما بین دایره قطبی و قطبهای معدل و احاطه دارند هر یک بر یک قطب معدل چنانکه قطب معدل بر وسط این
دو منطقه است که شبها مانند دو سپر میشوند و بیشتر چهل و هفت درجه پهن و در انجا سرما بغایت و یخ و برف
بی نهایت و تقریبا مادام همه زمستان در ظلمت و تاریکی مستور ماندند و انها را فریجدزونس یا فریزنگ زونس
یعنی منطقتین باردتین یا منجمدتین از انجهة گویند که بزرگترین قسمت سال همه چیز در انجا منجمد و فسرده است و افتاب مدتی
در زیر افق است و در ازمانی هم که بالای افق است چندان ارتفاع ندارد که حرارت و اثری بکند و در تحت این
دو منطقه چنین نیست که هیچ آبادی نباشد بلکه استعداد انجا برای آبادی کمتر از تحت منطقه حاره است
مترجم گوید که مصنف در انجا حاشیه نوشته و آن اینست که داکتر هلی میگوید که گرمای آفتاب در اول
نقطه انقلاب صیفی در قطب چنانست که در تحت خط استوا نیست و منطقه بارده شمالی شامل است بزرگترین قسمتی از
گرینلند و لپلند و سیبریه و نووزمبلا و غیره که آبادی کمی دارد و از منطقه بارده جنوبی چندان اطلاعی مصنفین
ندارند و این مناطق از یکدیگر تفاوت فاحش دارند چرا که در منطقه حاره آفتاب در یکسال دو مرتبه بسمت الراس
انجا عبور خواهد کرد و دو تابستان برای سکنه انجا در عرض یکسال حاصل خواهد شد و ساکنان این منطقه ذات ظلین خواهند بود
که در ازمنه مختلفه سنه گاهی بطرف شمال سایه خواهند داشت و گاهی بطرف جنوب و وقتی که آفتاب بر سمت الراس ایشان
انها برسد هیچ سایه نخواهند داشت و در مناطق معتدله و حاره آفتاب طلوع خواهد کرد و غروب خواهد کرد و هر شبانه روزی
یعنی روز ذاتی که مراد روز معتدل است در بیست و چهار ساعت اما در هر جائی که در تحت خط استوا نیست و ...
از تفیشل و یرس یعنی روزهای مصنوعی که مراد روزهای اصطلاحی است که همیشه غیر مساوی در درازی این نابرابری
بیشتر است زیادتر هر قدر که مکان از خط استوا دورتر است و ساکنان دو منطقه معتدله همه سال سایه خود را
در وقت ظهر بیکطرف می اندازند یعنی ذات ظل واحدند انهائیکه در عرض شمالی سکنی دارند بطرف شمال و انهائیکه
در عرض جنوبی مسکن دارند بطرف جنوب و ساکنان دو منطقه بارده دارند روزها و شبهای خود را ممتد بدرازی
بزرگ و آفتاب بعضی اوقات در دور ایشان و در امکنه ایشان است چنانچه قدری بالای افق است از برای چندین روز
علی التوالی و در بعضی قسمتها از برای چندین هفته و بلکه چندین ماه و دیگر در بعضی قسمتها هرگز بالای افق نمیرسد و در بعضی
قلیل وقتی ظاهر است و در این دو منطقه سکنه انجا بعضی اوقات دارند ظلال خود را حرکت کننده بالمره در دور خود
در عرض بیست و چهار ساعت یعنی ذات ظلال خواهند بود چنانچه صفحه زمین تقسیم شده است در یک منطقه
حاره که نطاق بسته است او را در میان و دو منطقه بارده که محاصره کرده اند قطبها را و دو منطقه معتدله که
واقع شده اند فیما بین منطقه حاره و بارده و قدما نیز صفحه او را در طور دیگر مفصلتر از این تقسیم کرده اند که انها را
کلایمیتس نامیده اند یعنی اقالیم نیپه جزایر جپان در سمت شرقی چین واقع شده است و دولتی قوی
و بزرگ است انشاء الله تفصیل او در باب یکصد و دوازدهم ذکر خواهد شد
نیوفوندلند جزیره بزرگی است که در جانب مشرق امریکای شمالی واقع شده است و وسعت جزیره از عرض
چهل و هفت درجه شمالی تا عرض پنجاه و دو درجه عرض شمالی است و مشتمل بر کوهسار و جنگل بی شمار است و در زمستان

اینجا لعابات سرد است چنانچه شش ماه در عرض سال همه جزیره با برف مستور است و سکنه وسط جزیره بسیار حیا
صفت اند وانها را ریدانِدیَنس میگویند یعنی هندی با قرمز چرا که ابدان و جبا و خود را با چیزهای سرخ و قرمز
رنگ میکنند و شکار کوهی در این جزیره فراوانست و مختصری نیز از احوال این جزیره در باب شصت و پنجم در ضمن متصرفات
دولت انگلیس بیان خواهد شد جزایر ازورس که او را وِسترن آیلَندس نیز گویند یعنی جزایر مغربی نه جزیره است
که نزدیک بهم در محیط اتلنتیک شمالی فیمابین یوروپ و امریکا اتفاق افتاده است و این جزیره را وندرز گرگ نام
یکی از تجار برُوجِس در سال یکهزار و چهارصد و سی و نه مسیحی مطابق هشتصد و چهل و سه هجری پیدا کرد و ازور در زبان
پرتگیز بمعنی باز است چون در این جزایر باز شکاری بسیار ملاحظه کرد لهذا آن جزایر را ازورس نام نهاد و هوای این جزایر
بسیار خوب و با مزاج انسان زیاد سازگار است و خاکش غله خیز و هوایش طرب انگیز است بُرُوجِس یکی از شهرهای مملکت
بلجیوم است که در تلفظ بروژ باز او فارسی میخوانند و در آن شهر کارخانه است که در اینجا مفتول و کلابتون بعمل می آرند و
مفتول اینجا امتیاز کامل دارد و مختصری نیز از احوال جزایر ازورس در باب شصت و دوم در ضمن متصرفات دولت
پورتگال نیز ذکر خواهد شد

باب بیستم در بیان تقسیم زمین در کلای مِتس یعنی اقالیم که او را اقالیم ساعتی نیز گویند

کلای مِتس یعنی اقالیم بُشند قسمتهائی از صفحهٔ زمین که هر یک محدود و بند با دایره که موازیست بخط استوا و از یک طرفی
و پهنائی و درازترین روز در مدار نزدیکتر بقطب تجاوز میکند از درازترین روز از آنکه در سمت خط استواست با نصف
ساعت از دو دایرهٔ قطبی تا قطبها انها هستند تقسیم شده با ایام و شهور و فصل و مقصود از این تقسیم ثانوی آن بود
که درازی روز در مواضع مختلفه ارض در اول نقطه انقلاب صیفی یا درازترین روز در سال ظاهر و معلوم شود پس از تقریر
ناخواهیم دانست که شبانه روز در خط استوا مساویست که هر یکی دوازده ساعت است و در عرض هشت درجه و سی
چهار دقیقه در هر طرف خط استوا طول ایام شامل است از دوازده ساعت و سی دقیقه و در عرض شانزده درجه و چهل و
چهار دقیقه شمال و جنوب طول ایام شاملست از سیزده ساعت و در عرض بیست و سه درجه و سی دقیقه طول ایام سیزده
ساعت و نیم است و بدین طریق با ملاحظه کردن امکنه را که در اینجا اطول ایام بقدر نیم ساعت از دیگری ممتد اند دانسته
باشد یک شماره از دوایر که مرکز نشان غیر مرکز دیگری باشد رسم خواهند شد که موازی بخط استوا خواهند بود
و این مناطق متضایقه که ما بین این دوایر اتفاق افتاده اند کلای مِتس اصطلاح شده اند و لفظ کلای مِت از
کلام یونانست که بمعنی میل و نقصان بتدریج را میرسد و گویند بمعنی اگر بحسب درجات حساب کنیم
هر چه بقطب نزدیکتر میشود بر عدد درجات عرض می افزاید و پهنای اقالیم ساعتی بتدریج کمتر میشود و لی
در ساعت می افزاید و اگر بحسب ساعت ملاحظه کنیم هر چه بخط استوا نزدیکتر میشود بر وسعت و پهنای اقلیم
می افزاید و از ساعت کم میشود معلوم نیست که از این لفظ مراد کدام یکیست و بهر دو معنی افاده خواهد داشت
انتهی و لیکن این تقسیم صفحهٔ زمین اکنون غیر مستعمل است و با وجود علم و اطلاع بر مدارات عرضی از و فایده حاصل
نخواهد شد و از این تفصیل که بیان شد معلوم گردد که بیست و چهار اقلیم در میان خط استوا و هر یکی از دایره
قطبی و شش اقلیم فیما بین هر یکی از دایرهٔ قطبی تا قطب خواهد شد و مجموع آن شصت اقلیم است که سی در جانب شمال است
و سی در جانب جنوب نسبیه هفت و چهار اقلیمی که ما بین خط استوا و دایرهٔ قطبی است تفاوت هر یکی از دیگری

[illegible]

[illegible]

بقدر نیم ساعت است و این هشت اقلیم که مابین دایره قطبی و قطب معدلست تفاوت هریکی از دیگری بقدر یکماه است و بجهة تسهیل او را در جدول بیان میسازیم و حکمای سلف و جمهور اهل صناعت نیز معظم معموره را در عرض هفت قسم کرده اند هر قسمی را طول از مغرب تا مشرق و در عرض چندانکه غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و مبدأ اقلیم اول نزد جمهور آنجا بود که درازی روز دوازده ساعت و نصف و ربع ساعتی باشد که عرض بلد آنجا دوازده درجه و دو ثلث درجه است و آخر اقلیم جائی باشد که نهارش شانزده ساعت و نیم باشد که عرضش پنجاه و دو درجه است و از آنجا تا نهایت عمارت همگی عمارت داخل اقلیم نگیرند

اقالیم	درجات و دقایق	ساعات و دقایق	اقالیم	درجات و دقایق از خط استوا	ساعات و دقایق	اقالیم	درجات و دقایق از خط استوا	ساعات و دقایق
اول	ح لد	ب لـ	حادی عشر	نو لـ	لو لـ	حادی عشرون	سه لـ	الـ لـ
ثانی	لو مد	جـ ه	ثانی عشر	نح اه	ح ه	ثانی عشرون	سه ند	الح ه
ثالث	الح لـ	جـ لـ	ثالث عشر	سه ه	ح لـ	ثالث عشرون	سو ه	الح لـ
رابع	لا ه	ید ه	رابع عشر	سا ه	لط ه	رابع عشرون	سو لـ	اله ه
خامس	لو لـ	ید لـ	خامس عشر	سب ـ	لط لـ	خامس عشرون	سر له	یک ماه
سادس	ما الـ	یه ه	سادس عشر	سح ه	جح ه	سادس عشرون	سط مه	دو ماه
سابع	مه کا	یه لـ	سابع عشر	سح لـ	جح لـ	سابع عشرون	عج ه	سه ماه
ثامن	مط ه	یو ه	ثامن عشر	سد ـ	کا ه	ثامن عشرون	عج لـ	چهار ماه
تاسع	نب ه	یو لـ	تاسع عشر	سه ه	کا لـ	تاسع عشرون	فد ه	پنج ماه
عاشر	ند له	یر ه	عشرین	سو ـ	الـ ه	ثلثون	صه ه	تقریباً شش ماه

باب بیست و یکم در بیان اکلیپتیک یعنی دایره کسوفی

اکلیپتیک آن دایره عظیمه ایست که تقاطع میکند خط استوا را با خط منحنی در دو نقطه که نامیده میشود و زنل اکوی نکس یعنی نقطه اعتدال ربیعی و اتمنل اکوی نکس یعنی نقطه اعتدال خریفی و اکلیپتیک اگر نقل شود بکره آسمانها چنان بنظر می آید که از وسط بروج میگذرد و نشان میدهد مسیر آفتاب را و اگر کسی در کره آفتاب باشد و نظر کند چنان می پندارد که او مسیر زمین است متر جم گوید اکلیپتیک بیک لحاظ باصطلاح ایرانیان همان منطقة البروج است و اگر ما زمین را ساکن دانیم و آفتاب را متحرک آن مدار آفتاب خواهد بود و اگر آفتاب را ساکن فرض کنیم و زمین را متحرک آن مدار زمین خواهد بود لیکن چونکه بنظر اهل زمین چنین مینماید که آفتاب متحرکست این امر آفتاب میگویند و بهر تقدیر این دایره دخل بموضع کواکب ندارد ولیکن اگر این دایره را از اطراف اخراج کنیم تا بموضع کواکب ثابته برسد بر وسط بروج خواهد گذشت و این دایره را از آن جهة اکلیپتیک گویند که اکلیپس یعنی کسوف آفتاب اتفاق می افتد وقتی که ماه در آن دایره یا نزدیک بآن دایره واقع شود گاهی کسوف تمام و گاهی یک حصه از نور آفتاب کاسته خواهد شد و بعضی چنان پنداشته اند که اکلیپتیک و زودیک با یکدیگر فرقی ندارند و حال آنکه این هر دو چیز اند زیرا که اکلیپتیک چنانچه مشتر مذکور شد مسیر زمین است و زودیک یعنی صورتهای بروج تا هشت درجه از دو طرف منطقة البروج کشیده شده است مثلا خط اب اکلیپتیک است و شاهر خط جـ د زودیک است
اکلیپتیک

باب بیست یکم در بیان اِکلیپتیک یعنی دایره کسوفی

درجه و محل صور بروج است و اکلیپتیک بر وسط انها گذشته است و زُدیاک پس ان سطح عریضی خواهد بود بخلاف اکلیپتیک و اکلیپتیک جغرافیائی دایره عظیمه قیاسی است که کشیده شده است در کره ارضی که محاذی است با اکلیپتیک کره فلکی در وسط منطقة البروج و از انجاست که ما میسنامیم او را تِرِستریل اکلیپتیک یا بلفظ محل اکلیپتیک یعنی اکلیپتیک ارضی و اکلیپتیک سماوی یا ممر زمین با ممر فتاب و او در همه اوقات نشان میدهد ممر زمین را در دور فتاب در مدت دوازده ماه یا یکسال

زُدیاک یعنی منطقة البروج (در نزد اهل فرنگ نه در نزد حکمای ایران) یک دایره عظیمه قیاسی عریضی است که در سمت نهایت آن کمربندی واقعست که از وسط او ماه و ستارکان می سازند گراهی و بی راهی در سیر خود شان یعنی عرض شمالی و جنوبی پیدا میکنند ولی از خطی که نامیده میشود اکلیپتیک فتاب در ممر ظاهری خود مثل ستارکان دیگر گراه نمیشود یعنی حرکت او دایم بر نقش منطقه است و هرگز عرض نخواهد داشت و منطقة البروج جدا در دوازده قسمت مساوی قسمت کرده اند که نامیده میشوند سایِنس یعنی علامات و هر علامتی شامل است از سی درجه که مطابق آید بدوازده ماه سال و علامات منطقة البروج از قرار تفصیل ذیل است

مترجم گوید اسامی بروج از لتین نقل شده است ما جدولی وضع کرده اسامی بروج را به لتین و عربی و فارسی ذکر کرده ایم

بخط انگلیسی	اسامی بروج بلفظ لتین	علامت	معانی بانگلیسی	اسامی بروج بعربی	اسامی بروج بفارسی	ارقام نجومی
Aries	اِرِیِس	♈	رَم	حمل	بره	ما
Taurus	تارُس	♉	بُل	ثور	گاو	ا
Gemini	جمنائی	♊	ٹوِنس	جوزا توأمین	دوپیکر	•
Cancer	کَنسر	♋	کرَب	سرطان	خرچنگ	٣
Leo	لیو	♌	لاین	اسد	شیر	۴
Virgo	وِرگو	♍	ورجین	سنبله عذرا	خوشه	٥
Libra	لائبرا	♎	بلنس	میزان	ترازو	و
Scorpio	اِسکارپیو	♏	اِسکارپین	عقرب	کژدم	٧
Sagittarius	سجیتیریُس	♐	آرچر	قوس رامی	کمان	ح
Capricorn	کپریکارن	♑	گوت	جدی	بز	ط
Aquarius	اکویریُس	♒	واتِرمَن	دلو ساکب الما	دُول	ے
Pisces	پِسیس	♓	فِیشِس	حوت	ماهی	ما

وازد لایلی که معلوم است این مطلب واضح است که زمین نه تنها در دور محور خود حرکت میکند که او را با نجام میرسانیم در زمانیکه ما میسنامیم او را یکروز بلکه او حرکتی دیگر دارد که با ان حرکت او سیر میکند در دور فتاب در زمانیکه ما او را میسنامیم یکسال و حرکت اولی بسبب تشخیص روز و شب و حرکت ثانی باعث تبدیل فصول است و اظهار این فقره نیز نافع و لازم است که آن دایره که رسم میشود از حرکت سالیانه زمین بر دور فتاب تقریبا بشکل دایره است

باب بیست یکم در بیان ایکلیپتک

ولی در حقیقت بشکل الپس بیضی است که شکل بیضی باشد نه دایره و زاویه که واقع است مابین سطح خط استوائی زمین و سطح مدار زمین برد در قاب یعنی سطح ایکلیپتیک او بارصاد آنرا مختلف یافته اند و آن زاویه موافق رصد جدید تخمینا بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه است و تعبیر میکنیم آن زاویه بمیل کلی و انگلیس ادرا آبلی کوتی آف ایکلیپتیک گویند یعنی زاویه منحرفه و بر فرضی که منطبق بود سطح خط استوا با سطح ایکلیپتیک هر آینه محور زمین عمود بود بر سطح ایکلیپتیک او و از این جا لازم می آمد که همیشه آفتاب بر نصف کره زمین را از قطب شمال تا قطب جنوب و روز و شب همیشه دوازده ساعت باشد در جمیع روی زمین و اختلاف فصول بالکلیه منتفی میشد چنانچه در همه سال هوا مختلف نمی شد و زمستان و تابستان و بهار و خزان نمی بود ولیکن گرمی بلادی که در خط استوا بودند بیشتر بود از گرمی بلادی که در ده درجه عرض واقعند مثلا و گرمی آن بلاد همچنین بیشتر بود از گرمی بلادی که در بیست درجه عرض واقعند و بهمین طریق تا بقطب شمال یا جنوب برسد و انها یکه همیشه سردترین بقاع بودند و انها بر یک حالت بودند ولیکن از انحراف محور زمین از سطح ایکلیپتیک و حرکت دائمی زمین در سطح ایکلیپتیک منتظم میشود تفاوتی که الآن مشاهده می کنیم در درازی و کوتاهی شب و روز و درجه گرما و سرما و در اختلاف فصول در سال سر جیمس گوید شکل زمین را بیضی نمیتوان گفت چراکه شبیه بیضه نیست بلکه شکل بیضوی گفته شود انسب است و تحقیق آنست که زمین از جانب هر دو قطب اندکی سائیده شده است چنانچه قطری که بر دو قطب بگذرد کوتاه تر است از قطر استوائی او پس اگر دایره رسم کنیم که بر دو قطب او بگذرد مثل دایره نصف النهار بر محیط زمین درست شکل بیضی رسم خواهد کرد ولیکن چون زمین بشکل بیضه نیست ولی در اصطلاح الکنون چنین مشهور است تنبیه چون درین کتاب اسامی شهور انگلیسی زیاد ذکر شده و خواهد شد لهذا پس از ذکر ابواب مناسب دید که جدولی مرتب ساخته اسامی شهور انگلیسی و فرنسیسی وغیره را ترتیب ذکر سازد و مخفی نماند که مبدا تاریخ اهل یوروپ و کتولیک که در فرنسیس و اطالیائی کتولیک با تا مثناة فوقانی تلفظ کنند میلاد حضرت عیسی است ولی فرقه یونانیان و روسیه و ارامنه با دول و بکر و ملل دیگر چند روزی اختلاف دارند اول سال انگلیس و فرانسه وغیره اول جنیواری است که بانوده درجه جدی است و مطابق با هشتم کانون الاول است و عید میلاد مسیح را ایشان در بیست و پنجم دیسمبر گیرند که مطابق با سیزدهم کانون الاول رومی است و ارامنه و یونانیان و روسیه سالشان دوازده روز از سال انها عقب تر است که اول سالشان مطابق با اول کانون الآخر است و عید میلاد مسیح را در ششم جنیواری انگلیسی گیرند که موافق با بیست و پنجم کانون الاول رومی است و در کتب تواریخ ما نیز میلاد حضرت مسیح را در شب بیست و پنجم کانون الاول ضبط کرده اند و در هر ملت هر چهار سال یکروز بر فبرواری یا فوریه یا فورال افزوده او را بیست و نه روز حساب کنند چنانچه رومیان هر چهار سال یکروز بر شباط افزایند و بحساب شهور انگلیسی همیشه بیست و یکم مرچ اول نقطه اعتدال ربیعی است که مطابق با نهم آذر ماه رومی است در این تاریخ و بعد از قرون بسیار مطابق بار در هشتم آذر ماه خواهد شد و بیست و یکم جون اول نقطه انقلاب صیفی است که موافق با نهم حزیران رومی است و بیست و سیم سپتمبر اول نقطه اعتدال خریفی است که موافق با یازدهم ایلول رومی است و بیست و دوم دیسمبر اول نقطه انقلاب شتوی است که موافق با دهم کانون الاول رومی است

بخط انگلیسی	اسامی شهور انگلیسی	عدد ایام	اسامی شهور فرانسه	عدد ایام	اسامی شهور روسی	عدد ایام	اسامی شهور رومی	عدد ایام
January	جَنیوآری	۳۱ روز	ژان وِیِه	۳۱ روز	جنور	۳۱ روز	کانون الآخر	۳۱ روز
February	فیبرُوآری	۲۸	فِوریِیه	۲۸	فورال	۲۸	شباط	۲۸
March	مَرچ	۳۱	مَرس	۳۱	مارت	۳۱	اذر	۳۱
April	اِیپریل	۳۰	اَوریل	۳۰	اِیپریل	۳۰	نیسان	۳۰
May	مِی	۳۱	مِ	۳۱	مای	۳۱	آیار	۳۱
June	جون	۳۰	ژوئن	۳۰	اِیون	۳۰	حزیران	۳۰
July	جولائی	۳۱	ژوئیه	۳۱	اِیول	۳۱	تموز	۳۱
August	آگسْت	۳۱	اُوت	۳۱	آگستت	۳۱	آب	۳۱
September	سِپتمبر	۳۰	سِپتامبر	۳۰	سنتبر	۳۰	ایلول	۳۰
October	آکتوبر	۳۱	اکتوبر	۳۱	اکتوبر	۳۱	تشرین الاول	۳۱
November	نُوِمبر	۳۰	نُوامبر	۳۰	نویبر	۳۰	تشرین الآخر	۳۰
December	دِسِمبر	۳۱ روز	دِسامبر	۳۱ روز	دکابر	۳۱ روز	کانون الاول	۳۱ روز

باب بیست و دوم در بیان صورت زمین و دلایل کرویت آن

در قرون سالفه سالهای بی شمار جمعی از مردمان بی تمیز بر آن گمان داشتند که صفحهٔ زمین یک سطح مستوی یا نیست که همه طرف با دریا و آسمان محدود است و پس از آن جمعی از حکمای با تحقیق این خیال را باطل دانسته بر این اعتقاد بودند که زمین بشکل گلولهٔ مدور یا گوی مدوری است و ادعا میکردند که مکان او در میان بیشمار اجسام مرتبه کاینات معین شده است و بجهة کثافت از اجساد دیگر دور و مهجور افتاده است علی ای حال زمین مدور و کروی الجسم است و کرویت آن ازین دلایل آتیه معلوم خواهد شد اولا از خسوف ماه که بجهة حایل شدن جسم زمین فیمابین آفتاب و ماه ظل ارض مانع از تابش ماه میشود و این ظل در هر موضع زمین همیشه بشکل مخروط ظاهر شده است و علی الظاهر دلالت دارد بر آنکه همه مادهٔ خشکی و آب که زمین از آنها مشتملست معا شکل کروی خواهد بود و بلندیها و پستیها که صورت ظاهری صفحهٔ او را تغییر میدهند یا قدری غیر محسوس یا هیچ از ترکیب کروی او کم خواهند کرد چرا که نسبت ایشان بهمه جثه کرهٔ ارض زیاد تر از دانههای ریگ بسیار خورد نخواهد بود و بلندترین جبال در صفحهٔ او میشوند کمی زیادتر از دو هزار جزو از قطر یعنی یک جزو از دو هزار جزو است که قطر زمین باشد مترجم گوید آنچه در کتب ریاضی ما معلوم کرده اند این است که نسبت اعظم جبال بکرهٔ ارض مثل نسبت خمس سبع شعیره است بکره که قطر او یک ذراع باشد انتهی ثانیا اشخاصی که در ساحل ایستاده باشند ملاحظه میکنند کشتی که از ساحل دور میشود البته اول از نظر جثه کشتی غایب میشود و پس از آن شراع های پایین او پنهان میگردد و در رفته رفته با افزایش بعد سر دگل ها نیز غیر مرئی خواهد بود و چنان مینماید علی الظاهر که کشتی در دریا غرق شده همچنین بر خلاف این وقتی که کشتی از دریا بساحل نزدیک شود اول قسمتی از او که نمایان میشود سر دگل های کشتی است و هر چه نزدیکتر می آید شراع های او پدیدار میشوند و آخر تر از همه جثه کشتی مرئی خواهد بود

باب بیست دوم در دلایل کرویت زمین

و این امر عجیب و دلیل میتواند شد که بجهة آماس و نفخ صفحه مدور دریاست که سبب میشود با من کشتی ناظرین
و این امر منحصر بصفحه دریا نیست بلکه در خشکی نیز این ملاحظه شده است چنانچه آنهایی که از اول تا آخر
صحرای اکبیر فلندرس و غیره را مساحت کرده اند ملاحظه کرده اند که اول رئوس مناره ها و برجها بدیدار
شد و هرچه نزدیک تر شدند ما بقی آنها از پائین بنظر آمده است ثالثاً دلیل اینکه زمین صفحه مسطح نیست
بلکه کروی الاصل است صریحاً از مسافرین بحر مسموع شده است که بکرات و مرات در دور دنیا شراع کشیده اند و همین
ملاحظه و قصد مسافرت کرده اند چنانچه بعضی از آنها همیشه بسمت مغرب رفته اند و بعضی بجانب مشرق سفر نموده اند تا آنکه
ایشان مراجعت کرده اند بهمان مکان و بندری که از آنجا اولاً بسفر دریا شروع کرده بودند و از این دلایل
و چندین دلایل دیگر که در کتب مفصله مرقوم داشته اند کرویت ارض مشهود و معلوم میگردد تنبیه فلندرس
ولایتی است در میان فرانسه و بلجیوم و ایضاً ولایتی است در بلجیوم و خود بلجیوم را نیز فلندرس گاهی میگویند و در
اینجا مقصود خود بلجیوم است چون قدیم مملکت هالند و بلجیوم حکم واحد داشت لهذا اهالی ایران فلندرس را
تصحیف و تحریف کرده ولندیز میگفتند و مصنف در بیان حاشیه از اقوال متقدمین در باب زمین و از اعتقاد اهالی
که داشته اند نوشته است الحاق او در اینجا خالی از فایده نخواهد بود

لکتن تیوس که بتلفظ انگلیسی لکتن تیشن خوانند یکی از کتاب معروف مسیحی است در مایه رابعه با صرار تمام
رد کلام اشخاصی را که بر مخالفت دین مسیح گفتار و رفتار داشته اند نمایید و همچنین جمعی از اشخاص که پدران
کلیسای مسیحی بودند بتاکید تمام بر همان خیالات لکتن تیوس باقی بوده چنان می پنداشتند که زمین بسمت
پائین امتداد دارد و بر بالای چندین بناها ایستاده و برقرار است هرکلی تس که از فلاسفه افسس است
پانصد سال قبل از عیسی که زمان شهرت او بوده چنین میدانست که زمین بترکیب کشتی است و مجوف است
و فیلسوف دیگر لیوسی پس که از اهالی ابدیرا است که چهار صد و پنجاه و هشت سال قبل از عیسی بوده گمان
کرده است که زمین بترکیب طبل یا دف است القصه در این سه صد سال آخری است که ترکیب حقیقی زمین در نزد
اهل یوروپ معلوم شده است و یقین کرده اند که ترکیب او کروی است و قطبهای او هموار است و از برای صحت
این خبر و درستی این قول اگر کسی فی صادر از منه سالفه تکلم میکرد او را پدران کلیسای مسیحی مردود و ملعون خطاب میکردند
و متابعان این قول را بتکفیر و لعنت ابدی کلیسا گرفتار مینمودند سهل است که بقصد هلاک او کمر می بستند چنانچه مورخین
با خبر میدهند که اینسی جلیوس عالم و خلیفه آپستل در سویدن چون خواست که بحکمت و دلیل این
او دپر را ثابت کند بقتل رسید و گلیلیو که از منجمین معروف و مشهور فلارنس است چون حرکت زمین را متحقق
کرد در زندان محبوس شد و امرا و علما فتوای او را بحبس دادند که دیگران بجهالت نیفتند و از معرفت و ذکاوت
که او را بر این داشت که تحقیق حرکت زمین را داد که الان عموم خلق قایل شده اند اهل این کلیسا خجلت و مغرور
استاد و ضلالت و جهالت در مذهب خود باو دادند و میگفتند که این چنین کسان صاحب ادراک و فهم و کیاست
طعنه زده ایشان را مردود میدانستند و کافر میخواندند بالجمله گلیلیو را در سال هزار و ششصد و سی و دو مسیحی مطابق هزار و
چهل و دو هجری شبیه کرده بزندان فرستادند و تا سال هزار و ششصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و چهل و چهار
هجری در زندان بود و دو دفتر او را در روم سوزاندند ولی اقوال او که مصدق گفته های بطلمیوس و کاپرنیکس بود

باب بیست سیم در بیان محیط

در همه جا شهرت داشت پس ازاو تصانیف کاپرنیکس را بدست آورده بر ترویج او کوشیدند والآن هیچ باکی از خلفای عصر و رهبانان مفسد و نا اهل این زمان ندارند و پس از آرشمیدیس حکمتی و معرفتی از علم نجوم و ریاضی و هندسه ظاهر شد تا اینکه گلی لیو آنچه نقص درین علم بود در مایه هفدهم بحد کمال رسانید واز قراریکه گفته اند گلی لیو اول کسی ست که دوربین را اختراع کرد واین آلت را بحدی ترقی داد که بکار نجوم هم آمد واو اول کسی است که لنگر متحرک ساعت را معین کرد که بعدها ساعات بزرگ نصب کردند و ساعت درحرکت افتاد مترجم گوید از احوال گلی لیو مختصری در آخر باب شصت ونهم نیز ذکر خواهد شد واینکه مصنف بر توبیخ وطعن کلیسای روم کوشیده از آن است که طایفه کتولیک که اطاعت پاپ دارند طایفه پروتستنت را کافر میدانند و همچنین بالعکس و از پروتستنت ذکری درین کتاب خواهد شد آرشمیدیس از اهل سیراکیوز است و مهندس نامدار و حکیم عالیمقدار است و زمان او تخمیناً دویست سال قبل از عیسی بوده واز افکار صایب او نوشته اند که شیشه اختراع کرد که حرکات و سیر اجسام سماوی دران پیدا بود سیراکیوس شهر معظمی در جزیره سیسیلی بوده که اکنون آن آبادی سابق را ندارد و در کتب با سیراقوسه ضبط کرده اند و تفصیل او در باب هفتادم ان شاء الله ذکر میشود

افی سس شهر بزرگی در آسیای صغیره بوده است والکنون آثاری از و نمانده و کنبد دیانا را درین شهر ساخته بودند که تفصیل او انشاء الله در باب نود و هفتم معلوم خواهیم داشت

ابدیره شهر قدیمی بود در مملکت تراشیه که اکنون خراب است در طول چهل و یکدرجه و بیست و ... دقیقه و در عرض بیست و چهار درجه و پنجاه و شش دقیقه شمالی در کنار دریا واقع شده بود و این شهر را هرکیولیز باسم معشوقه خود ابدیروس بنا نهاد

باب بیست و سیم در بیان ذی اوشن یعنی المحیط

ذی اوشن یعنی المحیط مجمع عظیمی از آبهاست که می پوشاند بزرگترین قسمتی را از صفحه ارض و نفوذ کرده است در درون قسمتهای ولایات باشکافهای بزرگ و فرجه های عظیم و خلیج ها و بوغازها و قسمتهای دریای محیط چنانچه بر خشکی احاطه دارد دریاها از قسمتهای او هست که با خشکی مخلوط است واین چنین قسمتها را سیس گلفس بیس هیتوتش کریکس گویند که تفصیل هر یک با معانی در باب سیم مرقوم شده است و باین شعبه ها و فرجه ها محیط چنان مظنونست که بقدر یکهزار رودخانه بزرگ انصباب دارد واین آب محیط است یک سعه و فسحتی را از صفحه کره که دو بار بزرگتر از آنست که خشکی برا و احاطه دارد واین محیط یک ... بزرگ آبگیر آبست که دریاچه ها و رودخانه ها در او خالی میشوند که ازین آب باز بجانب بالا تموج و بخار متصاعد میشود واز آن پس ترشحات و باران از او نازل میگردد و زمین را خصیب و نیکو میکند وآنچه که از چشمه ها و رودخانه ها از جریان باز می ایستا فندی هرچند این محیط که بر همه جوانب ارض احاطه دارد ولی چنان نیست که جسم بیکرانی از آب باشد و در قسمتهای مختلفه اسامی مخصوصه بجهت تشخیص و تعیین او نهاده اند و بنابرین در پنج اسم خاص اورا تمیز داده اند که اسامی آنها از اینقرار است پاسفیک آتلنتیک اندین یا اوشن نارثرن اوشن سوثرن اوشن و آگاهی از عمق محیط هنوز بدرجه یقین بوضوح وظهور نرسیده است البته یک عمق معینی خواهد داشت چون هنوز تحقیق نه پیوسته لهذا عمق اورا بیکران میدانند و ما عموماً دانسته ایم که عمق محیط بتدریج که از کنار او دور شده ایم زیاد تر شده است ولی این مطلب را نیز خیال کرده ایم که این کثرت عمق البته یک حد معینی خواهد داشت که از او تجاوز نکند نه چنین است که عمق او نهایت

باب بیست سیم در بیان محیط

نرسد و در حقیقت بیکران باشد و این جزایر کی بسیار که در محیط منتشر و پراکنده شده اند ثابت میکنند خلاف این مقصود را
و دلالت دارند که قعر آب نیز مثل صفحه خشکی نامساوی و مختلف است و پست و بلند بیشمار دارد چنانچه از بعضی
مکانهای از قعر آب کوهسار مرتفع برخواسته است ولی عموماً چنان قیاس کرده اند که عمق محیط موافق با
ارتفاع خشکی است و زیادترین عمق او زیادتر از پنج میل نیست چنانچه در صفحه خشکی کوهی نیست که ارتفاع
او از سطح دریا زیادتر از پنج میل باشد ولی ارتفاع اعظم جبال را معین کرده اند اما عمق محیط را باهتمامی هرگز
نپیموده اند و تا اکنون زیادتر از یک میل و ششصد و چهل یرد پیموده نشده است چنانچه مستر اسکارسبی در عرض
هشتاد و شش درجه شمال و طول چهار درجه مغرب پائین کرد یک بندی را که هزار و دویست فتم بود که یک میل و ششصد و
چهل یرد میشود و بقعر دریا نرسید و مستر فیرنالم در کتاب جیالوجی خود یعنی حکمت طبیعی بیان کرده که بزرگترین عمقی که
بامتحان رسیده است همین است مترجم گوید هر فتم عبارت از دو یرد است که شش فت باشد و در معنی
یک فتم بقدر یک باع است انتهی و درازی سواحل عمق او همیشه مساوی بلندی کنار دریا یافته شده است چنانچه
وقتی که ساحل بلند و کوهسار است دریائی که میشود او را عمیق است و وقتی که ساحل پست است آب در آنجا چندان عمقی ندارد
و قعر دریا نیز چنین معلوم شده است که شباهت تامی بصفحه خشکی دارد که مثل صفحه خشکی پر است از صحراها و مغارها
و سنگلاخها و کوهها که بعضی از آن کوه ها منفرد اتفاقا بخط مستقیم از قعر دریا برآمده اند و بعضی دیگر با عقبه های
پست و برخی دیگر مثل قبه بزرگ از سطح آب برآمده اند که آنها را جزایر مینامند و آن مادهائی که شامل آن
قعر دریا را از همان مواد هستند که در قعر زمین یافت میشوند و دریا در مختلف اوقات و مختلف امکنه از اسباب مختلفه
الوان مختلفه دارد و این مواد مختلفه که قعر دریا از آنها شامل است سبب آن میشوند که الوان مختلفه از او در صفحات
او ظاهر میشود و رنگ دریا را غالبا از تاثیر آفتاب و ریاح میدانند زیرا که وقتی که ابرها از بالای او میگذرند الوان مختلفه
او ناپدید می شود و وقتی که آفتاب بخط مستقیم بر سطح دریا میدرخشد و هوا صاف است لون او سبز است و وقتی که از میان
مه و دمه روشنائی او ظاهر است لون او زرد است و در نزدیک قطبها سیاه است و در زمانی که در منطقه
محرقه است بسا اوقات لون او اسمر است و در بعضی جاها یک لمعه درخشانی از او آشکار میشود چنانچه شراره خیز آتشی
باشد و این لمعان را بیونانی فوسفوری سنس مینامند و این لمعه درخشان نیز از بیشمار حیوانات صغار دانسته اند
که باندازه های مختلفند و دسته دسته یکجا جمع میشوند وقتی که دریا در حرکت آید در صفحه او ظاهر میشوند و از تلاطم دریا
که آنها باضطراب می افتند آن روشنائی ظاهر میشود و آن آتش نه همین قدر درخشندگی زیاد دارد بلکه الوان مختلفه
قرمز و کبود و سبز و طلائی و نقره نیز از آنها بنظر می آید و پاره اوقات عمق آنها بقدر پنج فتم است و آنها غذای چندین
قسم ماهی های دیگر هستند مترجم گوید آنچه که مسموع شده است این رای قدمای اهل یورپ بوده حالا اعتقاد برآن
دارند که در تلاطم دریا حبابهائی که در سطح او ظاهر میشود عکس ستارگان بر آنها افتاده مثل شعله آتش میدرخشد ذلک مبلغهم من العلم
والعلم عند الله و دریا نیز سه قسم حرکت دارد حرکت اول تلاطم اوست که بسبب ریاح در صفحه او ظاهر میشود و اگر باد باهستگی
بوزد او را بریز میخوانند که بعربی نسیم و رخا گویند و اگر سخت باشد او را گیل مینامند که بعربی عاصف و زعزع گویند و اگر
بسیار سخت و شدید باشد او را استارم میگویند که بعربی عاتیه و قاصف گویند و سرعت باد نیز اختلاف دارد چنانکه
باد سخت و طوفان شدید از پنجاه تا شصت میل مسافت را در عرض یکساعت منقلب میسازد و باد گیل تخمینا بقدر یازده میل خواهد وزید

باب بیست و سیم در بیان محیط

حرکت مائی آن توجه و میل دائمی است که همهٔ آب دریا بجانب مغرب دارند و این حرکت در نزدیکی خط استوا بیشتر
مشهود است از آنکه در سمت قطبین و این حرکت آب از مشرق بمغرب ناشی از گردش یومیهٔ زمین است که بر دور محور خود
حرکت دارد و دریا در میان قطعات افریقا و امریکا مقطوع شده است و حرکت او با راه های مختلف مدلل و محقق
گردیده است و آن را بهار اگرنتس مینامند یعنی جریانها و سیلابها و با این گرنت ها همه اجسام و اجسام بحری
با آنها در حرکت می آیند و گاهی حرکت شان سریع است و گاهی خفیف و بعضی ازین گرنت ها گاهی چنان حرکت سریعه
دارند و چنان قوت دارند که میتوانند یک کشتی بزرگ را با خود در دور کره بحرکت در آرند اگر کشتی را مانعی از خشکی
یا از باد شدید عارض نشود حرکت ثالث دریا حرکت تاید است یعنی جزر و مد که این حرکت بحسب قاعده
خواستن و افتادن دریاست و دو مرتبه در عرض بیست و چهار ساعت و این حرکت متبدله بعضی اوقات نامیده
شده است ایبنگ یعنی جزر فلو و ینگ یعنی مد مترجم گوید آب دریا چون بساحل شدن گیرد او را
در عربی مد نامند و چون به پس شدن گیرد او را جزر خوانند و این تاید یعنی جزر و مد جریان دارد تقریباً شش ساعت
و مادام آن زمانی که او بتدریج آماس میکند چنانچه داخل میشود بدهن های هاربور ها و رود خانه ها و میکشد
آنها را بسمتهای پشت خود تقریباً شش ساعت و باز چنین معلوم است که یک زمان اندکی مکث دارد و او را لو واتر
مینامند یعنی آب پست و پس از آن باز شروع میکند بجریان مثل سابق و این حرکت دریا از قوت جاذبه و تاثیر
آفتاب و ماه است ولی با ماه بیشتر است و بسبب قوت تنها جاذبهٔ آفتاب و ماه که حادث میشود در وقت ماه پر و ماه
تازه که مراد استقبال و اجتماع است ما داریم آب دریا را نامیده شده ما اسپرنگ تایدس یعنی بلند ترین جزرها
و مدها و یا اسپرنگ تایدس یعنی جزر و مد خیزان ولیکن وقتی که جاذبه انها با یکدیگر مقابل میشود که اتفاق
می افتد در دو ربع یعنی تربیع اول و تربیع ثانی ما داریم نامیده او را نیپ تایدس یعنی پست ترین جزرها و مدها
یا نیپ تایدس یعنی جزر و مد هموار و بر خواستن این جزرها و مدها در بعضی از بی ها و خلیج ها و رودخانهای فراخ دهن
از دوازده فوت تا پنجاه فوت است و بعضی اوقات زیاده تر نیز میشود ولی در دریای بزرگ نادراً زیاده از سه یا چهار فوت
و حرکت جزر و مد در بعضی قیاسات منوط بطریقه حرکت ماه است و زمان های آن در هر مکان مخصوص تخمیناً یک ساعت
بعد از آنکه ماه از نصف النهار گذشت واقع میشود و هر روز تخمیناً پنجاه دقیقه دیرتر خواهد بود تنبیه لفظ اوشن
که بمحیط اطلاق میشود ماخوذ از لفظ اوشیانوس است که بزعم رومیان خدای قدیم دریاست که پسر اورانوس و تیرا است
و شوهر تیتیس است و پدر ارشد او پروطیوس است که یکی از خدایان دریاست که از تیتیس بعمل آمده و پروطیوس
از جوهر ذاتی چنان بود که بعد از نپتیون بخلافت رسید و او هر ساعتی بصورتی و هیاتی متشکل میشد و در سبب جزر
و مد بحار حکمای سلف را اختلاف بسیار است بعضی بران قائلند که بحار را نیز مثل حیوانات روحی است که تنفس
دارد و ادخال نفس سبب جزر و اخراج آن باعث مد است و این امر خارج از قواعد حکمت است چرا که اختلاف جزر
و مد بحار و عدم آنها در بعضی مبطل این گمان است و برخی بحرکت شمس فقط و طایفه بحرکت قمر و گروهی بحرکت نیرین معاً
چنانچه مصنف سابق الذکر نسبت داده اند و گروهی بخروج بخارات از قعر بحار که بسبب تخلخل و تکاثف آنهاست اسناد
و فرقه به نیرین خصوصاً و بسایر ستارگان عموماً نسبت میدهند و عدم جزر و مد را در بعضی از بحار مثل بحر بالتیک
و بحر الاسود و بحر الروم ما بین وجه مذکور ساخته اند که تاثیر کواکب نسبت بقوابل اختلاف دارد و فیثاغورث بران است

که انصباب انهار از اطراف بحار بسبب مدد امعین و استحاله میاه شیرین بمیاه مالحه بحار چنانچه مشهود است بسبب جزر و مد است
و اگر استحاله ابخار نمیشد بحار عالم را فرو میگرفت و کسانیکه گفته اند که اگر تنها تاثیرات فلکیه باعث جزر و مد بود می بایست
که غدیرهای کوچک بلکه ابهای ظروف نیز متحرک بودندی و مشاهده دلیل عدم آنست جواب ایشان است که آنفا گذشت که
تاثیرات کواکب نسبت بقوابل اختلاف دارد و عدم جزر و مد در بحر بالتیک و بحر الاسود و بحر الروم بواسطه جریان فی الجمله انهاست
و بر ارباب بصیرت مخفی نیست که سوای حرکت جزر و مد در بعضی بحار چنانچه مصنف نیز بیان کرده جریان خفیف و در بعضی حرکات
دولابیه و در بعضی حرکات رحویه هست که برخی نسبت انها را بتاثیرات فلکی داده اند و بعضی بتحریک نفس کلی مر جماد
و اجسام را و لا اتفق و ما لیس لک به علم و گروهی که حرکت جزر و مد بحر را القمر نسبت داده اند از سایر اقوال اقوی است چنانچه
در هنگام سفر کرسیدر توقف چند روزه بوشهر در محرم الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری اینمعنی بصحت پیوست که چون
قمر از مشرق طلوع میکرد تا وصول او بدایره نصف النهار اب دریا بساحل شدن آغاز میکرد همین که قدری از وسط السما میگذشت
تا بغروب آب دریا بپس شدن شروع مینمود و همچنین از غروب تا تحت الارض باز بساحل شدن و منتهی و از تحت الارض تا طلوع ماه
باز بپس شدن رو میگذاشت که شبانه روزی تقریبا دو بار در حالت جزر و دو بار در حالت مد بود و در اجتماع و استقبال
زیادتر از سایر اوقات امواج در تلاطم و لجه در تراکم است و در تربیع اول و ثانی اضطراب و انقلاب دریا کمتر از سایر اوقات است ذلک تقدیر العزیز العلیم

باب بیست و چهارم در بیان آتلنتیک اوشن یعنی بحر محیط آتلنتیک

بحر آتلنتیک گسترده شده است فیمابین اروپا و افریقا و امریکا که اروپا و افریقا در مشرق او و امریکا در مغرب او اتفاق
افتاده است و او قبول کرده است اسم خود را از مونت اطلس یعنی کوه اطلس که در افریقا واقع است و امتداد او از دایره
ارکتیک تخمینا تا چهل درجه جنوب خط استوا است و بزرگترین پهنای او تقریبا چهار هزار میل است و درین دریا قریبا سی درجه
از هر جانب خط استوا همیشه یافت شده بادهای مشخصه معلومه که انها را همیشه ذی جنرل تریدوینڈس میگویند یعنی
ریاح عمومی که در سمت شمال خط استوا همیشه از مابین شمال و مشرق و در سمت جنوب خط استوا از مابین جنوب و مشرق
و در خط استوا تقریبا از مشرق و در ساحل گینی همیشه از مغرب یا مابین جنوب مغرب میوزند مترجم گوید تریڈ یعنی
معامله و تجارت است و وینڈس جمع وینڈ است که بمعنی باد است چون سفاین تجارتی وقتی که باین محل دریا میرسیدند از خطر
ریاح مختلفه خلاص شده اند لهذا باین اسم نامیده اند چرا که وزیدن باد تا مسافت کثیر بر یک نسق است و حرکت کشتی نیز
بر یک نسق خواهد بود و اشیء فیمابین چهارم و دهم درجه عرض شمالی و طولهای کیپ ورڈ و بیسا شرقی سمت گوشه جزایر
کیپ ورڈ یک قطعه از دریا هست که چنین معلوم است که بادها را در اینجا نفرین کرده بجا موسمی ابدی گرفتار کرده اند یعنی باد
هرگز در اینجا نمیوزد و لیکن رعد و برق و باران در انجا زیادتر از سایر مواضع بحر است و از کثرت امطار انجا را ایلیس
اف رینس میگویند یعنی مکان چنین مسموع شده است که سفاین در وقت عبور کردن این شش درجه مسافت بعضی اوقات
تا یکماه تمام معطل شده اند و دریاهای مشهور اروپا که بمحیط آتلنتیک اتصال دارند بدین تفصیل است
نارث سی یعنی بحر شمال که سابقا او را جرمن اوشن میگفتند یعنی بحر جرمن که فیمابین گریت بریتین و جرمنی و دنمارک واقع
شده است انگلش چنل یعنی چنل انگلیس که فیمابین انگلند و فرانسه است کتی گت یا اسکاگر راک بالتیک خلیج بوتهنیه خلیج فنلند
که جدا میسازد دنمارک و پروشیه و روسیه را از نارودی و سویدن و بحر مدیترینین که تقسیم میکند اروپا را از
افریقا دریای بالتیک هیچ جزر و مد ندارد ولی در سطح آن دریا یک قسم جریانی در آب هست که همیشه از میان سوند

باب بیست و چهارم در بیان محیط اتلنتیک و شعبه‌های او

محیط جاریست واب بالتیک مثل محیط سوریست و عموماً در عرض سال سه ماه یا چهار ماه منجمد میشود و مدخل بالتیک را
انگلیش کنت می‌نامند که با نروی امتداد دارد و سوند بوغازی است تخمیناً مسافت چهار میل که تقسیم میکنند دنمرک را از سویدن
و در السینور که در مدخل سوند واقع است پادشاه دنمرک از هر کشتی که بحر بالتیک داخل میشود خراج میگیرد و بالتیک
بدو شعبه منقسم شده است یکی دویده است بجانب شمال که او را خلیج بوتنیه می‌نامند که سویدن را از فینلند جدا میسازد
و یکی کشیده است بسمت مشرق که او را خلیج فینلند میخوانند که ولایت فینلند را از روسیه مفروز میسازد و در انتهای
این خلیج آخری سنت پطرزبرگ پایتخت شاهنشاهی روسیه واقع شده است بحر مدیترانین در میان فرنگ و آسیا
و افریقا واقع است و راه دارد بمحیط اتلنتیک با بوغاز جبرالتار و به بلاک سی با دردانلس و دریای مرمره و بوغاز
قسطنطنیه و اسم او بیان میکند وسط زمین را که این اسم را قدما برای او گذاشته اند که ایشان در آن وقت اطلاع
قلیلی از صفحه کره و ولایات جوانب آن دریا داشتند مترجم گوید مدیترانین لفظ لتین است مدی بمعنی وسط و ترین
بمعنی اراضی است چون این دریا در وسط اراضی اتفاق افتاده است لهذا او را مدیترانین نامیده اند انتهی و دریای مدیترانین
نیز جزر و مد ندارد و اگر دارد جزئی است که کمتر محسوس میشود ولی این دریا یک کرنت سریع تندی دارد که همیشه از محیط اتلنتیک
بمیان این دریا جریان دارد و اکثری درین خیال مبهوت و حیران مانده اند که با وجود این سیلاب سریع عظیم که از محیط
به مدیترانین همیشه جریان دارد پس چرا سطح آب همیشه یکقرار است و هیچ تفاوتی در سطح آب ظاهر نمیشود ولی ظن قوی
بر این است که بسبب آفتاب متصاعد میشود با اوپوریشن یعنی بخارات و ذرات و آن ذرات با وزیدن ریاح در هوا
ناپدید میگردد مصنف در حاشیه گوید اوپوریشن لفظ یونانیست و اصطلاحی است در میان حکما که معنی میدهد
استحاله آب با بخار و از جهت سبک بودن او از هوا متصاعد میشود از سطح زمین و بعد از آن در هوا متکاثف و مجتمع میشود
ابرها و عاقبت متنازل میشوند بباران و دریاهائی که راه دارند به مدیترانین از ینقرار است دریای آدریاتیک
که او را خلیج وینس نیز گویند و دریای ایونین نزدیک یونان و لونت در ساحل مصر وغیره و آرچیپلگو که انها راه
دارند بدریای مرمره با یک بوغازی که نامیده شده است دردانلس و بلاک سی متصل است بدریای مرمره با بوغاز قسطنطنیه
و دریای ازوف یا ازوف وصل است به بلاک سی با بوغاز کفا و دریای مدیترانین محتوی بر چندین جزایر است که جزایر
کبیره او از ینقرار است مجورکا کارسیکا سردینیه سیسلی کندیه سیپرس و خلیجها و بیهای اصلی محیط
اتلنتیک نیز بدین تفصیل است بی بفین و بی هدسن که راه بمحیط با بوغاز دویس و بوغاز هدسن دارند و دیگری
بی بسکی است که در ساحل فرانس و اسپانیاست خلیج سنت لارنس که فیمابین نوا اسکوشیه و کنداست
راه دارد بمحیط با بی فندی که او یک مجاری و مجرائی دارد بدریاچه‌های سوپیریر میچگن هورآن ایری آن تری
که پیرامن کوچکتر اینها ششصد میل و بزرگترشان قریب هزار و پانصد میل است و این دریاچه‌ها همگی بیکدیگر
اتصال دارند و همه اینها قابل است که کشتی در اینها بسهولت حرکت کند و بی فندی که گاهی او را خلیج میخوانند
یک بزرگ بازوئی و شعبه از دریاست که فیمابین مثلاً نوا اسکوشیه و نیو برونس ویک واقع شده است
بی چسپیک یک وسیع اینشواری است از ممالک متحده ینگی دنیای شمالی که در بالای یک شعبه او پایتخت ممالک
متحده شهر واشینگتن اتفاق افتاده است و در میان دریاچه ایرائی و دریاچه آن تری آن عجیب و غریب
آبشار نیاگارا واقع شده است که پهنای این آبشار نصف میل است و آب سرازیر میشود بخط

باب بیست و چهارم در بیان محیط آتلنتیک و شعبه‌های او

مستقیم بمقدار یکصد و شصت فوت که تقریبا چهل و هشت ذرع است و صدای مهیب او تا مسافت پانزده میل میرسد خلیج
که بعضی اوقات او را مکسیکن سی میخوانند یعنی دریای مکسیکو که فیمابین امریکای شمالی و امریکای جنوبی است و احاطه دارد
به بی کمپچی و خلیج پانی ماندرس و خلیج پانی درین متصلست به آتلنتیک با بوغاز فلارید او دریای کوبا
و دریای کولومبین یا کریبین و دریای کولومبین که او را کریبین نیز خوانند بمحیط آتلنتیک اتصال دارد محدود
در جنوب با کولومبیه و در مشرق با لیسر انتی یعنی انتی لس صغیر که او را جزایر کریبی نیز گویند و در شمال با گریت
انتی لس یعنی انتی لس کبیر که عبارت از جزیره کوبه و جمیکا و هیتی و غیره است و در مغرب با موسکو و بی شینه
و یوکتن و خلیج پانی ماندرس تسمیه آتلنتیک را بطلیموس بلفظ اوقیانوس بیان میسازد چنانچه یاقوت حموی در مراصد
الاطلاع در بیان بحر المحیط ذکر میکند و در تصحیح لفظ اوقیانوس میگوید اوقیانوس بالفتح ثم السکون وقاف
مکسوره و یاء والف و نون و واو و سین هو اسم البحر المحیط من جهة الغرب الذی یخرج منه الخلیج المتصل بالروم والشام و اوقیانوس
تحریف اوشیانوس است که یکی از خدایان دریاست و در یونانی اوکیانوس خوانند و بوغازی که فیمابین اوقیانوس
و بحر الروم است او را زقاق میگویند چنانچه صاحب قاموس میگوید زقاق کغراب مجاز البحر بین طنجه و جزیرة الخضراء
و صاحب مراصد میگوید الزقاق بضم اوله و آخره مثل ثانیه مجاز البحر بین طنجه مدینة بالمغرب الی البر المتصل بالاسکندریه
والجزیرة الخضراء وهی فی جزیرة الاندلس و مبلغها اثنی عشر میلا و قیل ستة و ثلثون میلا و کانه الاشبه و محیط آتلنتیک را
بحر الاخضر و بحر الغربی نیز گویند و آتلنتیک را در اطلسها به آتلنتیک شمالی و آتلنتیک جنوبی تمیز میدهند آنچه که در شمال
خط استوا است شمالی خوانند و آنچه که در جنوب خط استوا است جنوبی خوانند و از بحر بالتیک که اکثری به لحن بالطیق خوانند هیچ
در کتب قدیمه ما ذکری و تفسیری نیست و اگر در کتابی ذکر شده است بنظر این بنده نرسیده است

کتی گت اسم خلیجی است در محیط جرمن که در ما بین سویدن و دنمرک واقع است و دریای بالتیک با این خلیج از سه بوغاز
داخل میشود که یکی را سوند میشناسند که ما بین سویدن و زیلند است و یکی را گریت بلت میگویند یعنی منطقه کبیره که در میان زیلند
و فیونن است و یکی را لتل بلت میگویند یعنی منطقه صغیره که در میان فیونن و جتلند است و بلت بر وزن جبر بمعنی
منطقه و کمربند است و وسعت دریا در ما بین زیلند و فیونن چون زیادتر است لهذا انجا را کبیره و دیگری را صغیره
نامیده اند بحر مدیترنین را در کتب قدیمه بحر الروم و بحر المغرب ذکر کرده اند و او را بحر الابیض و بفارسی دریای سفید
و بترکی آق دنگیز گویند و صاحب مراصد میگوید بحر المغرب هو قطعة من البحر الغربی علیها بلاد المغرب و مصر و شام من جهة
الجنوب و بلدان الاندلس و غیرها من جهة الشمال حتی یتصل ببلاد رومیه و قسطنطنیه و بین هذا البحر و بحر القلزم مسافة یسیرة
و صاحب تقویم البلدان میگوید بحر الروم و هو البحر الخارج من اوقیانوس فی جهة الشرق و ابتداؤه من عند طنجه و هو یخرج
بین طنجه و سبته و غیرهما من بر العدوة و بین الاندلس ینتهی هناک بحر الزقاق و هو ضیق هناک و سایر تفاصیلی که او
بیان میسازد ضرور نیست که در اینجا ذکر شود چراکه حدود این دریا و سواحل این دریا بتفصیل در ذکر ولایات اروپا
و آسیا و افریقا بر خوانندگان معلوم میشود ولی صاحب تقویم البلدان را به نیکی یاد باید کرد که در آن زمان با عدم اسباب
و عدم اطلاع کامل بر اروپا باز در حدود و سواحل او چندان تقصیری نکرده است

جبرالتار اشاره بجبل الطارق است که او را جبل الفتح نیز گویند و این کوه باسم طارق بن زیاد بربری موسوم شده است
و طارق اول کسی است که از اسلامیان به اندلس وارد شده است و طارق از جانب موسی بن نصیر لخمی بفتح بلاد اندلس در زمان

باب بیست و چهارم در بیان محیط اتلنتیک و شعبه‌های او

خلافت ولید بن عبد الملک مأمور شد و طارق با جمعی قلیلی از دریا عبور کرده پنجم شهر رجب سنه نود و دو هجری بکوهی که اکنون
بجبل الطارق موسوم است در ساحل اسپانیا صعود کرد و طارق اندلس را فتح کرد و تفصیل او ان شاء الله در آخر باب پنجاه و
هشتم بیان خواهیم نمود دَرْدَنِلْس که او را هِلِسْپُونت نیز گویند و این هر دو لفظ یونانی است و اکنون این بوغاز
گَلّی پُولی شهرت دارد و ما تفصیل وجه تسمیه هر یک را مرقوم میداریم اما دَرْدَنِلْس عبارت از دو برج محکمی است
که در طرفین بوغاز بنا نهاده‌اند که یکی از آنها را سِسْتُس بنا نامند که در رومانیه بنا نهاده‌اند و دیگری اَبِیدُس میخوانند که
در انطولیه واقع است و این هر دو قلعه محکم بر مدخل بوغاز مشرف‌اند و این دو برج را سلطان محمد رابع در سنه یکهزار
ششصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق یکهزار و شصت و نه هجری تعمیر کرده بر استحکام او از هر جهت افزود و تسمیه اینها
به دَرْدَنِلْس از بابت قرب جوار قریه دَرْدَنُوس است که در آن زمین دیگر اتفاق افتاده و این دو قلعه را با توپهای بزرگ
قلعه کوب چنان استوار کرده‌اند که سفاین خارجه را از آنجا بصعوبت نیز گذر ممکن نیست ولی در نوزدهم فبروری
سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق دوازدهم ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و یک هجری ادمیرل
دولت انگلیس سر جان داک و آرت از این بوغاز بتدبیر بود گذشت و از آن توپهای آتش فشان که از طرفین
گلوله آنها مثل قطرات باران بر اینها ریختن گرفت اندیشه نکرد و بعضی گفته‌اند که در حین غفلت قلعه کیان ادمیرل
مذکور فرصتی جسته از اینها گذشت در هر حال تا آن زمان کشتی جنگی دول خارجه از بوغاز گلّی پولی عبور نکرده بود دائم
ادمیرل مذکور بدان جهة در اروپا بلند آوازه شد و ادمیرل چون در مراجعت ناچار بود لهذا در دوم مارچ سنه
مزبوره که از محاذی برجهای سِسْتُس و اَبِیدُس میگذشت خسارت زیاد بسفاین حربیه انگلیس رسید اما هِلِسْپُونت
بعضی چنین گویند که هِلی دختر آتاماس پادشاه تِبِس بود و با برادرش فریکسوس در دریای تُنُس غرق شدند
و این بوغاز باسم هلی شهرت یافت و بعضی گویند از آنجهة هلس پونت خوانند که اهل یونان را هِلِن خوانند و پونت
مخفف پُنْتُس که بمعنی دریاست یعنی دریای یونان و از این بوغاز زرکسیس که اشاره به همین ملقب است اردشیر دراز
دست اخبیرسته بجنگ یونانیان اقدام کرد و این بوغاز تنگ در مابین اروپا و آسیا اتفاق افتاده که حدّ شرقی
او آسیا و حدّ غربی او اروپا و حدّ شمالی او دریای پروپُنْتِس است که اکنون مرمره نامند و حدّ جنوبی او دریای اِجِین است
که اکنون آرچیپلگو میخوانند و مختصری از این بوغاز مصنف در باب نود و یکم ذکر میکند و طول و عرض بوغاز را معلوم
میسازد ما از آنجهة بذکر او در اینجا نپرداختیم و در این بوغاز بود که دو عاشق وفادار غرق شدند مجمل آن چنین است
که هِرو معشوقه لیئندر بود و مدتها با یکدیگر بساط انبساط و اختلاط گسترده از وصل یکدیگر متمتع داشتند تا اینکه شعر
تا صبا و مرا آب دیده شد غماز ٭ وگرنه عاشق و معشوق رازدارانند ٭ سر ایشان فاش شد و حکایت عشق آنها
مسامره هر سمیر و مذاکره هر برنا و پیر گردید و لکن هرو از ننگ لوم و جنگ قوم او را به رقبا و عیون میسپردند روزی
برحسب اتفاق از کوچه هرو با جمعی از زنان خود میگذشت لیئندر او را دیدن آهی سرد کشید و گفت شعر
بدّت و رقیب خلفها من بیننا ٭ فما احسن الاولی و ما اقبح الاخری ٭ بیخود افتاد تا بعضی از عابرین سبیل برادر رحم کرده
بحالش آوردند و پدر هرو بعشیره لیئندر تهدید نمود و در محافظت او در این کار تاکید فرمود تا او را نیز از آنجا بیرون
کردند و در این طرف بوغاز در خانه بعضی از اقارب منزل داد چون بوغازی در میان حایل بود اطمینان بر آن داشتند
که وصال عاشق و معشوق باین سهولت میسر نشود ولی غافل از اینکه آتش عشق در میان ایشان چنان شعله ور است

سنه ۱۰۶۹

۱۲۲۱

باب بیست و چهارم در بیان محیط آتلنتیک و شعبه‌های او

که جز آب دیدار میسر نشود و مدتی بران گذشت تا عاشق معشوق را دید و بیکدیگر تدبیری اندیشیدند و آنچنان بود که هر روز بالای برج نشستن بسر می آمد و مشعلی روشن میساخت و لیندر بروشنائی مشعل از بوغاز شنا کرده بسوی برج میگذشت و در آن برج زمانی از یکدیگر شادکام میشدند و باز قریب بصبح با هزار حسرت معشوقه را وداع کرده مراجعت مینمود و مدتی بدین منوال مدتها گذشت تا شبی نیز بر حسب عادت لیندر روان شد و معشوقه در بالای برج انتظار می کشید و از اتفاقات آن شب طوفانی در دریا ظاهر شده در اضطراب بود لیندر بنور جمال معشوق و شعله نار عشق و تابش مشعل بهزار زحمت خود را قریب بکنار رسانید ولی بازوی او از تلاطم امواج از قوت افتاده ناگهان موج سختی او را در ربود و حال بینهما الموج فکان من المغرقین معشوقه که انحالت را دید بی اختیار خود را از برج بدریا انداخت گفت شعر بنفسی بردت بماء البحر ظاهره فالنار علی الاحشاء متقدة و هر دو شکار شربت ناکامی از غم در آن شب چشیدند و هر دو شیفته از اولاد نجبای یونان بوده اند و این مقدمه ششصد و بیست و هفت سال قبل از ولادت عیسی اتفاق افتاده و الحق غیرت معشوقه زیادتر از عاشق بود که نخواست بی عاشق در سرای فانی چندی زند کانی کند غرق او باضطرار بود و هلاکت این باختیار از انست که ملای روم میفرماید مثنوی تحقیق معشوقان نهان است و ستیر عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر و بوغاز قسطنطنیه را یونانیان باسفرس مینامند و وجه تسمیه از انست که باس در لغت یونان بمعنی گاو است و فرس بروزن عنق بمعنی معبر است یعنی محل عبور گاو و مراد انست که تنگی دریا در ان مکان انقدر است که میتواند گاو بعرض دریا شنا کرده از ان ساحل باین ساحل برسد آدریه تیک که او را خلیج وینس و بحر وندیک و خلیج ایطالیا و جون البنادقه نیز نامند چنانچه صاحب تقویم البلدان میگوید جون البنادقه و هو خلیج یخرج من بحر الروم مغربا و شمالا من بلاد الباسلیکه و بلاد بولیه و یمتد مغربا مایلة الی الشمال حتی یصیر فی طرف غربیه رومیه و علی طرفه مدینة البنادقة حیث الطول من ساحل بحر المغرب اثنان و ثلاثون درجة و العرض اربع و اربعون درجة و من فمه الی منتهاه نحو سبعمائة میل و بلاد البنادقه علی ساحل ذلک البحر انتهی لونت بروزن قمطر در لغت لتین بمعنی مشرق است و قسمت شرقی دریای مدیترین را ازانجهة لونت سی گویند که حدود شرقی او از خاک آسیا سیریه و قدری از آناطولیه و جزیره قبرس است و از خاک افریقا سواحل مصر است و از اسامی قدیمه است و او را بحر الشام نیز گویند آرخیپلگو چنانچه سابقا نیز اشاره بران شده بمعنی جزائر عمده است و درین محل جزایر بیشمار در دریا قریب هم افتاده اند لهذا تسمیه کل باسم جزو است و انجا را دریای آرخیپلگو مینامند که در اسامی قدیمه ایجین مینامند دریای مرمره را قدما پرو پنتیس نامیده اند و او را بحر مرمره و بحر قسطنطنیه نیز گویند و تسمیه او به مرمره ازان است که دران دریا جزیره ایست مسمی بمرمره و سنگ مرمر نیکو دارد و سنگ رخام را بترکی مرمر گویند بلاک سی یعنی دریای سیاه که او را بحر الاسود و بترکی قرادنگیز و بیونانی پنتس گویند و عربان معرب کرده بنطس گفته اند کما قال الیاقوت بحر بنطس بالباء الموحدة المضمومة ثم السکون و ضم الطاء و السین المهملة هو فی وسط المعمورة بارض الصقالبة و الروم هذا اسمه عند الیونانیین و یعدهم بحر اطرابنده و هو فرضة یخرج منها خلیج ثم تمر بسور قسطنطنیة و لا یزال تتضایق حتی یقع فی بحر الشام انتهی و بحر الاسود را قدما یوکسینس و یوکسینس نیز گفته اند و گاهی بحر اطرابنده نیز خوانده اند که اکنون طرابزون شهرت دارد و در تقویم البلدان میگوید که بحر الاسود را بحر القرم نیز خوانند کما قال یعرف بحر بنطس فی زماننا بحر القرم و البحر الاسود و ماؤه یجری الی بحر علی القسطنطنیة و یتضایق حتی یصب فی بحر الروم و لهذا تسرع المراکب فی سیرها من القرم الی بحر الروم و یبطی اذا جارت من بحر الاسکندریة الی القرم لاستقبالها جریان الماء و یصب بحر القرم فی القسطنطنیة و هذا الخلیج

باب بیست و چهارم در بیان محیط اتلنتیک و شعبه‌های او

القسطنطنیه کانت بمنزلة الذنب لهذا البحر و نوشتن سایر تفصیل او باعث تطویل است و عجب است که بنطس را صاحب جغرا
بابای موحده تصحیح کرده چنانچه مذکور شد و او مطابق با تعریب بنطس است که یونانیان میخوانند و صاحب تقویم البلدان که
بابای مثناة تحتانیه ضبط کرده چنانچه میگوید نیطس بکسر النون و سکون الیاء المثناة من تحتها و طاء مهمله مکسوره و سین
معجمه و هو اسم البحر فی کتب القدیمه و یسمی ایضا البحر الارمنی در کتاب الکاتب بغلط افتاده است و در بحر الاسود با آن عظمت
هیچ جزیره نیست و ابتدای این دریا از شرق بمغرب است چنانچه وسیع‌ترین جای او از طول بیست و هشت درجه
مشرقی تا طول چهل و دو درجه مشرقی گرینیج است و مملکت قرم در شمالی این دریا پنین شلا است که تقریبا در وسط دریا
واقع شده که جانب مشرقی این پنین شلا بحر ازوف است و جانب مغربی او همان بحر الاسود است که در منتها الیه
شمالی او قصبه خرسن اتفاق افتاده و قریب مغرب خرسن بندر مشهور اودسه است و جانب شمال مشرقی این حصه دریا
که در شمال مملکت قرم است خلیج پرکاب گویند و پرکاب قصبه ایست که در استمس مملکت قرم واقع شده است
و شهر دیگر مملکت قرم اق مسجد است که الکنون به سمفروپل شهرت دارد و دیگری قصبه باغچه سرا است که در [illegible]
و سمفروپل است دریای ازوف که یونانیان او را بحر میوتیس خوانند و صاحب مراصد در بیان لفظ آزق بحیره
مایطیس ذکر میکند ولی صاحب تقویم البلدان مانیطس نامیده چون بضبط اسم او نپرداخته است معلوم نیست که
مانیطس صحیح باشد و آنکه صاحب مراصد گفته اقرب بصواب است چرا که الکنون در نقشه‌ها در اسامی قدیمه میوتیس ضبط
میکنند علی ای حال این بحیره را بحر الازرق نیز قدما نامیده اند چنانچه صاحب تقویم میگوید بحیره مانیطس تعرف فی
زماننا ببحر الازرق و هی بفتح الهمزه و الزاء المعجمه و القاف مدینة مشهورة علی ساحله الشمالی فرضة للتجار و هی فی مستو
من الارض عند مصب نهر تان فی بحر الازرق و هو المعروف ببحیرة مانیطس و قلیل الملوحة یشربه المسافرون و یجمد
فی شدة البرد و دریای ازوف دریائی است که محدود بممالک روسیه است و ببحر الاسود باتصال تنگی اتصال دارد
که آن مضیق را بوغاز ینی کیل میگویند و طول این دریا از قصبه ازوف تا پرکاب فیما بین سیصد و سی یا سیصد و
پنجاه میل است و پهنای او یکصد و هشتاد میل است و عمق زیاد او از سی و پنج فوت تا چهل فوت است لهذا کشتیهای
بزرگ درین دریا حرکت نمیتوانند کرد و تمام صفحه او بجز حصه قلیلی در مرکز دریا مدت یکماه در وسط زمستان یخ می‌بندد
و این دریا از طول سی و سه درجه و چهل دقیقه مشرقی گرینیج تا طول سی و نه درجه مشرقی است و از عرض چهل و پنج درجه
و بیست دقیقه شمالی تا چهل و هفت درجه و بیست دقیقه شمالی است و ینی کیل بندریست که در اقصی مشرقی ولایت قرم
واقع شده است و شهر ازق را الکنون در اطلسها ازو و بعضی ازوف مینگارند و آن دریا را باسم او میخوانند که در منتها
الیه این دریا در جنوبی نهر تان واقع شده که در اطلسها نهر تان را دان مینگارند و ذکر او ان شاء الله خواهد آمد و هرکه بتقویم
البلدان رجوع کند خواهد دید که او در انهار عظیمه نهر ازو ذکر میکند و میگوید نهر ازو بالزاء المعجمه بعد الالف و فی آخرها
واو و نهر عظیم یاتی من الشمال و هو فی شرقی طنا یمر مغربا ثم یعطف و یجری مشرقا حتی یصب فی خور من بحر القرم و باشتباه
خواهد افتاد شاید این بحر ازق که الکنون اهل یوروپ ازوف میگویند باسم او موسوم شده است اولا چنین رودخانه
در انهار که به بحر الاسود و بحر الازرق انصباب دارد معروف نیست اگر اسم یکی از انهار در قدیم ازو بوده الکنون شهرت
ندارد ثانیا خود بیان میکند که مجرای او از شرقی طنا است و مصب او بحر القرم است و طنا نهر دنیوب است و بحر القرم اشاره
ببحر الاسود است و از بحر ازو تا نهر دنیوب مسافت بعید است و این فقره را برای آن یاد کردم که هرکه بآن کتاب رجوع

میکرد باشتباه می افتاد ومرا الغفلت نسبت میکرد اگرچه الانسان محل النسیان والجواد قد یکبو والصارم قد ینبو وبکفته رشید الدین وطواط خود دستانی نوعی از زعونت باشد وازوف را بعضی ازوف باذ نیز خوانند دربن کمان میکنم ازق باقاف غلط کاتب باشد صاحب تقویم البلدان نیز بافا نوشته وفا بقاف مشتبه شده وکتاب تصحیف کرده اند کفا قصبه ایست در ساحل شرقی بنین شمالا قرم که بوغاز کفا باسم او شهرت دارد ودر تقویم البلدان نیز ذکر میکند کفا بفتح الکاف والفا والف مقصوره بلد فی وطاءة من الارض علی ساحل بحر القرم وهی فرضة للتجار ویقابل الکفا من البر الاخر مدینة طرابزون ولی در عرض او نیز درجه اشتباه کرده است که اینجا درجه عرض شمالی نوشته همچنین در عرض قسطنطینیه نیز در همه زیجها اشتباه کرده اند که چهل یکدرجه وکسری نوشته اند حال انکه عرض او چهل ویکدرجه است چنانچه انشاء الله ذکر میشود وجزایر کبیره که اسم آنها را مصنف در بحر مدیترینین بیان کرده در کتب قدیمه اسامی انها از تبقرار است چنانچه مجورقه را میورقه وکارسیکا را قورسقه وسردینیه را سردانیه وسسلی را صقلیه وکندیه را اقریطش وکریت وسیپرس را قبرس مینامند چنانچه ذکر هریک در مقام خود خواهد آمد وخلیج های الفین وبوثنیا وغیره که از بالتیک جدا شده اند مصنف بیان کرده همگی در منطقه دنیای شمالی واقع شده اند مگر بی اسکی که او در ساحل فرانس واسپانیاست واین خلیج نیز در کتب قدیمه ذکری نیست مگر اینکه در تقویم البلدان اشاره بران میکند ولی دران روایت نیز اختلافی است چراکه جزیره برطانیه را درین دریا ذکر کرده است وگویا اعتقاد قدما بران بوده است کما قال بحر بردیل وهو یخرج من بحر المحیط الغربی فی شمالی الاندلس ویاخذ مشرقا خلف جبل الابواب الفاصل بین الاندلس والارض الکبیرة وبردیل مدینة علی طرف الشرقی وفی بحر بردیل المذکور جزیرة برطانیه وهی جزیرة لیس بها عین وانما شرب اهلها وزرعهم من الامطار کذا النقل من کلام ابن سعید المغربی ومن کتاب الشریف الادریسی بردیل مدینة من اقلیم الفرنجة بین الاندلس وبین برطانیه وبحر بردیل احد البحور المتفرعة من المحیط انتهی وبرطانیه اشاره بجزیره انکلند است که قدما او را بریطانیه می گفتند وارض کبیر کنایه از مملکت فرانسه است ودر باب بحور روایت متقدمین را اعتباری نیست چراکه هیچ اطلاعی از بحور نداشته اند واگر یونانیان در زمان خود مطلع بوده اند ونوشته باشند ازان تالیفات هیچ در دست ما نیست واگر هم باشد قطعا وصریحا باز در جنب اقوال بحر پیمایان اروپا که درین ازمنه جدیده سیاحت کرده اند وجزایر جدید یافته اند ثبت وناتمام در بسته خواهد بود

باب بست وپنجم دربیان محیط آرکتیک یا نارترن ومحیط پاسفیک ومحیط اندین ومحیط انترکتیک یا سوترن

محیط ارکتیک امتداد دارد از قطب شمالی تا دایره آرکتیک که در عرض شصت وشش درجه ونصف است ومحدود است باسواحل شمالی اروپا وآسیا وامریکا ودایما او شامل است بیک بزرگ قسمتی از منطقه بارده یا منجمد شمالی ودرین دریا بجهة سرمای شدید وبادهای مختلفه عاصفه وکوههای یخ که همیشه در سطح آب حرکت درمی ایند کشتی راندن صعوبت تمام دارد وبعضی ازان کوههای یخ زیاد تر از یکمیل طول وبیشتر از یکصد فوت ثخن دارند ودر بعضی وقت که با طوفان شدیدی بحرکت درمی ایند چنان مخوف وسهمناک است که بتعریف وتوصیف راست نیاید وبا این قطعات یخ بود که سیزده کشتی ببندک دانچ شکسته همگی آنها با اهل کشتی غرق شدند ودرین دریا بیشتر بجهة شکار ماهی های بسیار بزرگ قوی جثه که او را انکلیسی هویل میکویند حرکت می کنند ودر سواحل شرقی ومغربی گرین لند از سایر جاها هویل بیشتر است وشکار هویل دران سواحل تجارت خاصه انکلیس است که دیگران دران شراکت ندارند ودرین دریا در ساحل ناروی در عرض شصت وهفت درجه نزدیک بجزیره مسکو که او را مسکوئس نیز گویند گرداب خطرناک مخوفی است که او را میلسترم

باب بیست و پنجم در بیان محیط منجمد شمالی و محیط پاسفیک وغیره

خوانند و در وقت مد دریا آب فیمابین این جزیره و ساحل نازونی با سرعت شدیدی بحرکت در می‌آیند و در وقت جزر
آنها میگردند به پشت دریا بیکصدای هولناکی که برابر است باصدای هزار آبشار که این صدا در مسافت
چندین لیگ شنیده میشود و در وقت جزر گرداب عمیق و وسیع او پدیدار میگردد و هیچ کشتی را قدرت نیست که
تا مسافت تلسیل در این حالت نزدیکی او برود و نعوذ بالله اگر با طوفان غضب ذاتی او بتلاطم آید البته از یک لیگ
زیادتر هر کشتی که در آن حوالی باشد در آن گرداب تلف خواهد شد و اگر زورقها و کشتیها و نهنگها را اجرا
ونکاهبانی نکنند از خطر چنین دشمنی حفظ نمایند البته با قوت جاذبه آن گرداب بکام او خواهند افتاد و در قعر
دریا از سنگهای گران قطعه قطعه شده و در حالت تسکین شدت غضب او در بالای آب آن قطعات مکسوره ظاهر خواهند
شد و در هیچیک از بحار چنین گرداب خطرناک نیست هویت سی یعنی بحر الابیض که او را خلیج ارکنجل نیز نامند یک
شعبه از دریای منجمد شمالی است که دونده است در شمال روسیه و قسمت کند لیلندرا از نمویه و درین دریا مادام
فصل تابستان سابقاً از قسمتهای مغربی و جنوبی اروپا زیاد تردد داشتند ولی پس از آبادی سنت پطرزبرگ تجارت
این دریا تخفیف کلی یافته است محیط پاسفیک گسترده شده است فیمابین امریکا و آسیا و استرالیشیه که امریکا
در مشرق این دریا و آسیا و استرالیشیه در مغربی اوست و بزرگترین پهنای او تقریباً بقدر یک نصف کره است
که تخمیناً در پهنا از ده هزار میل فروتر است و امتداد او از دایره ارکتیک شمالی تخمیناً تا پنجاه و هشت درجه جنوبی است و او
قبول نمود اسم پاسفیک را از مجیلان معروف که بجهة هوای معتدل مستمری که در آن دریا یافت وقتی که از آن زیاد در سنه
هزار و پانصد و شصت و هشت مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و شش هجری در دور دنیا سفر میکرد و مترجم گویم پاسفیک در لغت معنی
بمعنی حلیم و سلیم و آرام است چون اغلب اوقات این دریا آرام است و انقلابی ندارد از آن جهة او را پاسفیک نام نهاد و نیز
چنین معلوم شده است که سفاین در وقت حرکت خودشان از اکاپولکو در نیو اسپین تا بجزایر فیلیپین هیچ احتیاج ندارند
که شراعهای خود را تبدیل و تغییر دهند و همچنین گفته شده است که هیچ کشتی در سفر خود درین دریا گم نشده و آسیبی نرسیده که این است
حالت استان قسمت دریای اتلنتیک که وقت سفر کردن از کیپ گود هوپ تا برزیل که از میانه دریای اتلنتیک
عبور میکنند انقلاب دریا کمتر است و اغلب اوقات آرام و سکون دارد و آن قسمتهای محیط که از خشکی زیاد مسافت دارد
همچنین در آنها کمتر طوفان اتفاق می‌افتد و بادهای قاصف و عاصف کمتر اهتزاز دارد و با این محیط اتصال دارد دریای
کمتسکتکا که در سواحل مشرقی سیبریه و دمارستان است و دریا یا خلیج کاری یا جپان که فیمابین ینش شلاکاری
و جزایر جپان است و یلوسی یعنی بحر الاصفر که در مشرقی پکن در چین است و خلیج تانکوین که در جنوب چین است
و خلیج کلیفارنیه که فیمابین کلیفارنیه و امریکاست و بی پنمه که در جنوب استمس پنمه است و جدیداً کشف شده است
این لنتدسی یعنی دریای درخشکی که در ساحل مغربی امریکای شمالی است و وسعت زیادی دارد و از انهار عظیمه که
با این محیط انصبا دارد یکی دالنته شده است اندین اوشن یعنی محیط هندوستان گسترده شده است فیمابین سواحل
مشرقی افریقا و جزایر شرقی هندوستان و نیو هالند وغیره و پهنای این محیط تخمیناً چهار هزار میل است و امتداد این
دریا از سواحل جنوبی آسیا تخمیناً تا سی و پنج درجه بطرف جنوب خط استوا است و دیگر قسمتهای این محیط یکی ریدسی است
یعنی بحر الاحمر که فیمابین افریقا و عربستان است و خلیج پرشیه و خلیج ارموز است که فیمابین ایران و عربستان است
و بی بنگال و خلیج صیام است که در ساحل هندوستان است و دیگری عربین سی یعنی دریای عربستان است که فیمابین

بحرالابیض

بحر پاسفیک

سنه ۹۷۶

بحرالاصفر

بحرالاحمر

باب بیست و پنجم در بیان محیط منجمد شمالی و محیط پاسفیک وغیره

هندوستان و عربستان است و جبل موزنبیک است که فیما بین افریقا و مادغسکر است و در مشرق این محیط فیما بین
سوماترا و ملیبو غازهای ملکا و در میان سوماترا و جاوا بوغاز سوندا اتفاق افتاده است انترکتیک یا سوترن
اوشن یعنی محیط منجمد جنوبی شامل است بزرگترین قسمتی در صفحه کره که از ما بین سی و پنج درجه جنوب خط استوا تا قطب
جنوبیست و این دریا کثیر الطوفان و کثیر الانقلاب و کثیر الریاح است و مثل دریای شمالی محتوی بر جزایر و جبال یخ
که بسبب آن کوههای یخ عبور درین دریا مشکل است و از آنجهت چندان اطلاعی از او ندارند و سرمای این دریا شدیدتر
و سخت‌تر از دریای شمالیست و چنین استنباط کرده‌اند که جهت شدت سرما در طرف جنوب ناشی از کثرت آبست که غلبه
و کثرت آب سردتر خواهد شد تا مجاورت او با خشکی و این کثیر البلایا والمحن کپتین کوک سفر کرد درین دریا از میان چهل درجه
عرض جنوبی تا هفتاد و یک درجه عرض جنوب بطوریکه هیچ احتمال نمیرود که قطعه ازین دریا از نظر او محو شده باشد یا جائی را
ترک کرده باشد مگر در حوالی قطب تنبیه ارکتیک اوشن عبارت از بحر محیط منجمد شمالیست و او را فروزن
اوشن نیز گویند یعنی محیط منجمد و در کتب قدیمه احاطه محیط را بارض و انجماد او را در قطبین همه حکما محقق داشته‌اند
و در مراصد بحر محیط منجمد شمالی را بحر تولیه مینگارد کما قال بحر تولیه من البحار العظام قال الکندی فی طرف العمارة من ناحیة
الشمال بحر عظیم تحت قطب الشمال و بقربها مدینة یقال لها تولیه لیس بعدها عمارة واهلها اشقی خلق الله ولم یقرب منها سفینة
و از مقرار بحر الابیض را که شعبه از دریای منجمد شمالیست میتوان بحر ورنک گفت چنانچه صاحب تقویم البلدان ذکر
میکند و قال بحر ورنک لم اجد لهذا البحر ذکرا الا فی مصنفات ابی ریحان البیرونی و فی التذکرة للنصیر فانه تبعه فیما ذکره
البیرونی قال بحر ورنک یخرج من البحر المحیط الشمالی الی جهة الجنوب و ورنک امة علی ساحله و از بحر پاسفیک نیز اسمی در کتب
قدیمه مسطور نیست چنانچه اوقیانوس را البحر الغربی میدانند بحر محیط شرقی را که در مشرق چین است بحر الشرقی میخواندند
و بحر الصین مینامیدند و پاسفیک را نیز در اطلس با شمالی و جنوبی تمیز میدهند آنچه که در شمال خط استوا است پاسفیک
شمالی و آنچه در جنوب خط استوا است پاسفیک جنوبی مینگارند
نیو اسپین کنایه از مملکت میکسیکو است و اکاپولکو بندر معتبریست که در ساحل غربی میکسیکو واقع شده و کلی فارنیه را
کاهی کالی فورنیه نیز خوانند بحر الهند در همه کتب مسالک و ممالک و جغرافیای قدیم ضبط است و در تقویم البلدان او را بحر
الاخضر مینامد و قال بحر الاخضر و هو بحر الهند اما شرقیه فبحر الصین و شمالیه بلاد الهند و غربیه بلاد الیمن و اما جنوبیه فغیر
معلوم لنا فانه بحر ممتد فی الجنوب حتی یتجاوز خط الاستوا و فیه جزیرة سراندیب و قالوا فی بحر الهند و الصین الف و سبعماه
جزیرة عامرة غیر الخراب و قد ذکر فی کتاب رسم ربع المعمور و هو کتاب منسوب الی بطلمیوس انتهی و قطعه مشرقی بحر الهند را
که در او جزایر مجموعه پراکنده شده‌اند بحر شرقی نیز گویند و از مصنف خیلی عجب است که در بعضی جا بحیره‌های کوچک را
ذکر میسازد و تفصیل درازا و پهنای هر بحر را بیان میکند و از بحر الاحمر و بحر العجم بحر باین مختصری که اینجا ذکری از آنها
نمیکند لهذا اما با خصوصا معلوم میداریم بر دوستی که او را بحر الاحمر و بحر القلزم و بحر السویس و بحر الجده و بحر النوبه نیز خوانند
و قلزم بلده ایست در ساحل شمالی این دریا که باسم او موسوم شده چنانچه صاحب قاموس فرماید قلزم کقنفذ بلد
بین مصر و مکة قرب جبل الطور و الیه یضاف بحر القلزم لانه علی طرفه و صاحب مراصد میگوید بحر القلزم شعبة من بحر
الهند اوله من بلاد البربر السودان و الحبش من جهة الجنوب و من جهة الشمال عدن و بلاد العرب حتی ینقطع آخره عند القلزم
وهی مدینة صغیرة علی ارض مصر و صاحب تقویم البلدان بتفصیل ذکر میسازد و ترجمه مختصرش آنست که قلزم بلده صغیره ایست

باب بیست و پنجم در بیان محیط منجمد شمالی و محیط پاسفیک وغیره

که در ساحل شمالی این دریا واقع است و این دریا از سواحل حبش امتداد دارد تا بکوه مندب میرسد که او در طرف جنوب تهامت
بحر قلزم است و مقابل او بر عدن است و دریا در اینجا کمال تنگی را دارد و این مضیق را از انجهة باب المندب گویند انتهی
و بحر السویس از انجهة گویند که در منتهای این دریا در طرف شمال بلده سویس که او را سوئز نیز گویند واقع شده است
و این دریا در طرف شمال دو شعبه میشود شعبهٔ که امتداد او بجانب شمال و اندکی مایل بمشرق است که منتهی الیه او را خلیج عقبه گویند
که طول این شعبه تخمیناً صد میل و بزرگترین پهنای او بیست میل است و شعبهٔ که بطرف شمال مغرب ممتد است که منتهی الیه او بندر
سویس است که او را خلیج سویس نامند و گاهی باسم جزو همهٔ دریا را بحر السویس میگویند و این شعبه از ان یکی درازتر است
که او تقریباً یکصد و هشتاد میل و بزرگترین پهنای وی پنجاه میل است و در میان این دو شعبه حوریب و جبل سینا که در کتب
مقدسه مسطور است و شکل این دو شعبه بزیادتی شباهت بفرجه میان سبابه و ابهام دست چپ دارد که خلیج عقبه
بجای ابهام و خلیج سویس بجای سبابه و فرجه میان انها که در عربی فتر نامند بیابان شور و ایلیم و کوه حوریب و جبل
سینا در فتر است و طول این دریا از شمال بجنوب تخمیناً یکهزار و سیصد میل است و ما بین افریقا و عربستان واقع
شده است و بزرگترین پهنای او دویست میل است و این دریا در شمال با بحر مدیترنین باستمس سویس مفروز است و پهنای
این استمس بقدر شصت میل است و در جنوب بمحیط هندوستان ببوغاز باب المندب اتصال دارد و امتداد این دریا از دوازده
درجه عرض شمالی تا سی درجه عرض شمالی است و درین دریا چندین جزیره است که معروف انها کموزن و جفتین است و چندین جزیره
دیگر در مدخل سویس است که بزرگتر انها جزیره شدوان است که در نزدیکی ساحل افریقاست و دیگری جزیره دهلک است
که در تقویم البلدان جزیره دهلک را بیان مینماید که قریب بساحل حبشه محاذی مسوع واقع شده است و بنادر معروف این دریا
جده و جار و ینبع است که در ساحل شرقی این دریا اتفاق افتاده است و بندر عقبه را قدما آیله مینامیدند صاحب
مراصد گوید آیله بالفتح مدینة علی ساحل بحر القلزم مما یلی الشام قیل هی اخر الحجاز و اول الشام و هی مدینة الیهود الذین
اعتدوا فی السبت و الیها یحتاج حجاج مصر و بلده سویس را بازاء بعجمه اهل اردو پا ملفظ میکنند صحیح ان باسین است و صاحب
مراصد میگوید سویس بلید علی ساحل بحر القلزم من نواحی مصر و هو مینا اهل مصر الی مکة و المدینة و بینه و بین الفسطاط
ایام فی بریة معطشة یحمل من مصر الیه الغلال علی الظهر ثم یطرح فی المراکب و یتوجه بها الی الحرمین انتهی
پرشین گلف یعنی خلیج العجم که او را بحر العجم و بحر العمان و بحر فارس نیز گویند و این دریا مستغنی از توصیف است
و امتداد او بشمال مغرب و مغرب است و عربستان را از ایران جدا میسازد و طول او تقریباً ششصد میل و بزرگترین
پهنای او دویست و پنجاه میل است و پهنای مدخل گیپ مسلدون که او را امین دوم نیز گویند زیاده تر از پنجاه و پنج
میل نیست و این گیپ در مقابل بندر عباسی واقع شده است و درین دریا چندین جزیره است و جزایر معروف او یکی جزیره
هرموز است که ارموز نیز گویند که در مقابل بندر عباسی است و جزیره قشم است چون طولانی واقع شده است
از انجهة بجزیره دراز شهرت دارد و طول او تقریباً شصت میل و پهنای او دوازده میل است در طول پنجاه و شش درجه شرقی
و در عرض بیست و شش درجه و پنجاه دقیقه شمالی اتفاق افتاده است و این جزیره قریب بندر لنگه است که در سواحل لار
و طوایف عرب درین جزیره سکنی دارند و دیگری جزیره بحرین است که در نزدیکی ساحل عربستان است و مسافت او
تا ساحل عربستان تقریباً پانزده میل میشود و تا بندر بوشهر تقریباً نود میل است و در جانب شمال مغرب بوشهر است و مروارید
انجا بکمال شهرت دارد و در جزیره محرق نیز که قریب بجزیره بحرین است مروارید غواصی میکنند و آل عتوب در جزیره بحرین

سکنی دارند و این جزیره محتوی بر چندین قریه است و از او بزرگتر جزیره در بحر العجم نیست و دیگری جزیره خارک است
که جزیره کوچکی است و در شمال مغرب بوشهر واقع شده و تخمیناً ده میل دوره اوست و آل ذموخ که طایفه
از اعراب‌اند در انجا سکنی دارند و قبر محمد بن الحنفیه شهرت دارد که در ان جزیره است و اکنون در سفح کوهی
گنبدی و مقبره باسم او معروف است و در سواحل جزیره خارک مروارید نیز یافت میشود و دیگری جزیره
خارکو است که قریب بجزیره خارک است و جزیره کیش است که بجزیره قیس شهرت دارد و قریب بندر چارک
و تاونه است که از بنادر لارستان است و جزایر دیگر هم مثلا جزیرة الغنم و جزیره قلم و بوشعیب و شطوار و ابوموسی
و توقیع و فرور و هندرابی و هنجام و ابیض و ام القرم و ام النخله و ام الحلب و ابو علی و ابو سقعه و دتام و دلمه و جالول
و عوبی و فارسی و قرنین و قرین و قران و چند جزیره دیگر است که بجهة کوچکی باسامی آنها نپرداخت و بنادر
معروف این دریا از خاک ایران بندر عباسی و لنگه و چارک و تاونه و محمدی و نخیلو و عسلویه و طاهری و کنگان
و چیلیه و بوشهر و ریک و دیلم است و از خاک عربستان ابوظبیه و قطیف و زبیره است که بعضی زبیر گویند و دیگری
البیدع و چند بندر کوچک غیر مشهور است و عمق این دریا از زیاد تر از یکصد پا دنیافته‌اند و قطیف بزرگترین بنادر
سواحل غربیست بلکه اکنون بزرگترین ولایت احساست و ولایت احسا باسم بلده انجا که احساست مشهور است
و این ولایت را بجهة مجاورت و نزدیکی جزیره بحرین قدما بحرین نیز می‌خواندند چنانچه صاحب مراصد میگوید الاحساء
بالفتح و المد جمع حسی بکسر الحاء و سکون السین و هو الماء تنشفه الارض من الرمل فاذا صار الی صلابة امسکته فیحفر العرب
عنه الرمل فتستخرجه فهی کثیرة بالبادیة و هی علم علی مدینة بالبحرین اول من عمرها و حصنها و جعلها قصبة هجر ابوطاهر
القرمطی انتهی و همچنین میگوید البحرین اسم جامع لبلاد علی ساحل البحر بین البصره و عمان من جزیرة العرب و عمان
اخرها و مدینتها هجر و صاحب تقویم البلدان میگوید هجر اسم یشتمل علی جمیع البحرین کالشام و العراق و لیس هو مدینة
بعینها ا.ا و از کتابهای دیگر نیز چنین معلوم میشود که هجر اسم تمام مملکت بحرین است و قصبه او احساست و بیان این
مطلب اگرچه درین مقام مناسب نبود ولی الکلام یجر الکلام و لا یخلو من فایدة بحر عربستان در حقیقت همان محیط
هندوستان است ولی در اطلس او را تمیز و تشخیص میدهند چنانچه از عرض شانزده شمالی تا عرض بیست و دو شمالی
و از ساحل جنوبی و جنوب مشرقی جزیرة العرب تا ساحل مغربی هندوستان او را بحر العرب نامند که تقریبا از طول پنجاه درجه مشرقی
تا طول هشتاد و دو درجه شرقی است که حد جنوبی او محیط هندوستان و شمالی خلیج ارموزست و خلیج ارموز آن قطعه از دریا
که حد شمالی او سواحل بلوچستان و شمیل و میناب است و حد جنوبی او بحر العرب که او را گاهی مخصوصاً بحر عمان نامند و عمان بتخفیف
میم است چنانچه یاقوت میگوید عمان بضم اوله و تخفیف ثانیه و اخره نون اسم کورة عربیة علی ساحل بحر الیمن فی شرقی
هجر تشتمل علی بلدان یضرب بحرها المثل و اهلها خوارج اباضیة و عمّان بالفتح و التشدید بلد فی طرف الشام و کان قصبة
البلقاء و حکی الخطابی فیه تخفیف المیم ایضا و قیل انها مدینة دقیانوس تقرب بها الکهف و الرقیم درحقیقت اینست که اطلاق بحر
عمان بخلیج العجم محض خطا و لحن است و از بعضی اطلسها چنین معلوم میشود که از خلیج ارموز مقصود همان تنگی بندر عباسی
و حوالی شرقی مسقط است و میان این خلیج و بحر العرب را بحر عمان مینامند ولی در اکثر اطلسها تفصیل این جزئیات
نمیدهند بلکه همه این دریا را باسم محیط هندوستان نام میبرند و بوغازهای ملکا و سوندا و غیره ان شاء الله بعد ازین در
مقام خود معلوم خواهد گشت کپتین کوک از بحر پیمایان کامل دانای انگلیس است در حینی که او در سفرهای دریایی خود

کشیده و بخطرها و طوفانهای سخت گرفتار شده چنانکه از بحر نوردان اروپا کشیده است و آخر الامر نیز در یکی از جزایر سندویچ یک
از مردمهای وحشی صفت او را پاره پاره کردند چنانچه ذکر او خواهد آمد و این کپتین نامدار در جنیواری سال هزار و
هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق ذی قعده الحرام سنه یکهزار و صد و هشتاد و شش هجری بسیاحت دریای
جنوبی روان شد و تا بعرض شصت و هفت درجه جنوبی خط استوا و چهل درجه طول مشرقی گرینیچ حرکت
کرد و درین سفر چندین جزایر از یخ و چندین کوههای بزرگ از یخ ملاحظه کرد و باز در جنیواری سال
هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق ذیقعدة الحرام سنه یکهزار و صد و هشتاد و هفت هجری
بار سفر دریا را بست و درین سفر تا عرض هفتاد و یک درجه و ده دقیقه جنوبی استوا و صد درجه طول
مغربی گرینیچ سیاحت نمود و باز چندین زمینهای مسطح وسیع از یخ و چندین کوههای یخ پیدا کرد و کپتین
ویدلس که یکی از بحر نوردان معروف است در بیستم فبرواری که اول جونست سال هزار و هشتصد و بیست
سه مسیحی مطابق نوزدهم جمادی الآخره سنه هزار و دویست و سی و نه هجری تا بعرض هفتاد و چهار درجه و یازده
دقیقه جنوبی خط استوا و طول سی درجه مغربی گرینیچ سیاحت کرد و هوای آنجا را بسیار صاف و خوش دید
و مرغ بسیاری در هوا مشاهده کرد و در سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت
هجری در عهد سلطنت کوئن ویکطوریه زمینی فیما بین عرض هفتاد و یک درجه الی هفتاد و هشت درجه عرض جنوبی
و از طول یکصد و شصت و چهار درجه تا یکصد و هفتاد درجه طول مشرق که اندکی کم و زیاد درین طول هست
بحر پیمایان دولت انگلیس جسته اند و آن زمین را اسوث ویکطوریه نامیده اند و در آنجا کوه آتش فشانی یافته
مسمی به اریبوس که ارتفاع آن کوه دوازده هزار و چهار صد فوت است و در نقشه کوچکی که اسکول اطلس نام است
یعنی اطلس مکتب خانه ارتفاع آن کوه را چهارده هزار فوت نوشته است العلم عند الله

باب بیست و ششم در بیان یوروپ یعنی اروپا

اروپا هر چند از اقسام دیگر که در کره ارض فرض کرده اند کوچکتر است و بجهت تجارت و آبادی و امنیت و استظام
سلطنت و حکومت از سایر اقسام بزرگتر است و مردمان این کشور با شعور و زیرک و در صنایع کامل و ماهرند اگر چه بجهت
سردی هوا اکثر محصولات در آنجا بخوبی العمل نمی آید ولی با پرورش دادن و تربیت کردن و از سایر ولایات حمل و نقل
نمودن همه چیز بکثرت در آن کشور میسر است و کیش اکثر اهل اروپا عیسویت است و از سایر ملل مختلفه نیز دارند و در اروپا
معادن طلا و نقره و سنگهای گران بها هیچ وجه وجود ندارد و میوه و غله و شراب آنجا نیکو میشود و اروپا از جهت
داشتن حیوانات با فایده گرانبها که از ولایات سایر بلدان بهترند امتیاز از سایر اقسام دارد و حیوانات وحشی مثل
فیل و کرکدن وغیره و مارهای قوی جثه و حشرات الارض نیز هر دا از در آن کشور کم است بلکه بعضی از آنها نایاب است
اروپا واقع است در ما بین سی و شش درجه شمالی تا هفتاد و دو درجه عرض شمالی و از ده درجه مغربی گرینیچ تا شصت
پنج درجه بجانب مشرق از نصف النهار گرینیچ که مبدا طول است و درازی اروپا از کیپ انسنت وین سنت
یعنی دماغه یوغاز دین سنت که در پورتگال است تا سرحد دریوم مشرقی روسیه گمانا سه هزار و صد میل است و پهنای
اروپا از نارث کیپ یعنی دماغه شمالی که در ولایت لیپلند است تا کیپ ماتاپن یعنی دماغه ماتاپن که در موریا
در مملکت یونان است دو هزار و سیصد و نود میل است و اروپا از سه طرف با دریا محدود است در شمال با دریای ارکتیک

سنه ۱۱۸۶
سنه ۱۱۸۷
سنه ۱۲۳۹
سنه ۱۲۶۰

باب بیست و ششم در بیان اروپا

و در مغرب با دریای اتلنتیک و در جنوب با دریای مدیترنین ممتاز است از آسیا با خط مفروض قیاسی
از جزیره کندیه تا میانه ارچیپلگو و از آنجا به دردنلس و بحر مرمره و از آنجا بوغاز قسطنطنیه و سر ابحر
الاسود و دریای ازوف تا دهنه رود خانه دان و از بالای این رود خانه کشیده میشود بمقدار معلومی از مسافت
معینی و پس از آن عبور میکند یک تنگ به بستمس را تا رود ولگا که این رودخانه نیز کشیده میشود چندین میلها
و پس از آن خط سرحد کشیده می شود بسلسله بزرگی از جبال یورال که آن جبال بجانب شمال امتداد دارد و خط سرحد
از قلل آن جبال تا بپایان آن جبال معین میگردد و از منتهی الیه آن جبال تا بخلیج اوبی است که آن خلیج
بمحیط ارکتیک متصل است و تفصیل کوههای بزرگ و انهار عظیمه و دریاچه ها و کیفیت خاک و هوا و سکنه
ولایات یوروپ و کیش و ملت و حکومت هر یک از ولایات و بلدان و قصبات پس ازین ذکر خواهد شد و اروپا
درین زمان بسه امپیر و چهار دم کینگ دوم و چندین مملکت دیگر تقسیم شده است و آن سه امپیر یکی دولت
روسیه و یکی استریه و دیگری ترکیات و کینگ دومهای مشهور گریت بریتین فرنس اسپین پورتگال
پروشیه هالند بلجیوم دنمرک و سویدن است و انها یکه در مرتبه از نها کمترند گریس نیپلس هنوور ورتمبرگ
بواریه سکسانی و سردینیه است و چندین مملکت دیگر هست که اسم سلطنت را دارند ولی در قسمت دولت دیگر
و در تحت اختیار آن دولت واقع شده اند چنانچه سلطنت بهیمیه و هنگری جزو سلطنت استریه است سلطنت
اسکاتلند و ایرلند جزو انگلیند است و دو جمهوریه دیگر نیز در یوروپ هست که یکی سویت زرلند و دیگری یونین
ایلس یعنی جزایر یونانیست اما جزایر یونان در تحت حمایت دولت انگلیس است و مملکت جرمنی نیز چندین ولایت
دارد که مطلق العنان و آزاد و علی الظاهر حکم پادشاه استریه را اعتراف دارند و آن پادشاه بالنهایه عهد و پیمان
دارد و قسمتی از ممالک ایطالیا در تحت اختیار پاپ است که آن ولایت را ممالک پاپالی دوم میگویند و یک قسمت بزرگی
از اروپا هوای معتدلی دارد و قسمت جنوبی این کشور که اسپانیا و ایطالیا و یونانست نسبتاً گرم میشود و قسمتهای دیگر که
نزدیک محیط ارکتیک است بغایت سرد است چنانچه سردی هوا مانع روئیدن نباتات و عمل آمدن حبوبات است و از
دریای بالتیک تا دریای مدیترنین انعام و مواشی و غله و میوه و شراب و سایر ما یحتاج بر حسب قاعده بعمل می آید
تنبیه در تسمیه اروپا اقوال مختلفه ذکر کرده اند بعضی گویند ماخوذ از اروپا نیز است که نام دختر جمیله پادشاهی بود که
بواسطه لطافت هوا و طراوت اشجار و حسن عمارات آن ممالک باسم او موسوم شده است یا ماخوذ از لفظ اروپ است که
بمعنی کثرت خلق است که بواسطه کثرت جمعیت آن باین اسم موسوم شده چنانچه در اسامی ادویه اروپ نوشته اند و فرنگیها
الکنون یوروپ خوانند و یاقوت در مراصد بیان میکند اورفی بالفتح ثم السکون و فتح الراء و الفاء مشدده مکسوره
و هو احد اقسام الارض الثلثه التی قسمها الیونانیون اولها لوبیه و ما مال عنها نحو الشمال فهو اورفی و تحدها من
الغرب و الشمال بحر اوقیانوس و من الجنوب بحر الروم و من الشرق النهر الذی یخرج من بحیرة ماوطیس الی بنطس و خلیجه
الذی یمر علی قسطنطنیه و ینصب الی بحر الروم فیکون هذه القطعه کالجزیره قیل تفسیر اسمها لازدحام اهلها و القطعه
الثالثه آسیا و اورفی مغرب اروپاست

باب بیست و هفتم در بیان سلطنت سویدن

سلطنت حکمرانی سویدن مشتملست بر مملکت سویدن خصوصا و بر مملکت ناروی و لپلند عموما و این ولایت در شمالی اروپا اتفاق افتاده

باب بیست و هشتم در بیان مملکت سویدن

وجمعیت سویدن را سه ملیان و ناروی و فینلند را یک ملیان حساب کرده اند ولی درین ازمنه جدیده که بتحقیق معلوم شده است
جمعیت هر سه مملکت را چهار ملیان و یکصد و پنجاه هزار دانسته اند و مملکت سویدن در شمال با ولایت لپلند و در مشرق با خلیج
بوتنیه و در جنوب با دریای بالتیک و در مغرب با ولایت ناروی محدود است و این مملکت غالباً سرد و سیر و کوهستان
و سنگلاخ ولی پر ثمر است و دریاچه ها و غدیرها و رودخانه ها مدت چهار ماه و پنجماه در عرض سال یخ بسته است چنانچه در ان مدت
دریای بالتیک نیز چهار پنجماه یخ می بندد و مملکت سویدن اگر در وسعت با سایر ممالک اروپا قیاس شود مملکت ثانی آن
کشورست ولی بحسب جمعیت و تجارت و قدرت مملکت سیزدهم اروپا حساب کرده اند و این مملکت قدیماً یکقسمی از اسکندی ناویه
حساب میشد و سلطنت سویدن از یکطرف ولایت پومرانیه متصرفی خود را بدولت پروسیه واگذاشت و از یکطرف ولایت
فینلند را بدولت روسیه واگذار کرد و در عوض این دو ولایت مملکت ناروی را بتصرف در آورد و الآن این مملکت را یک سلسله
جدیدی در تحت حکم دارد که آن سلسله جدید بجود و عدل و انصاف خود در اروپا امتیازی یافته است و پادشاه سویدن و ناروی
درین وقت چارلس جان مرشل برندوت است و این مرشل برندوت از اهل فرانسه و یکی از مرشلهای بناپارت بود و ولادت او
در بیست و ششم جنیواری سال هزار و هفتصد و شصت و چهار مسیحی مطابق اوایل شعبان سال هزار و صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق
افتاده و بتاج شاهزادگی مملکت سویدن در بیست و یکم اگست سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق بیستم رجب سال هزار و
دویست و بیست و پنج هجری سرافراز شده و در سنه هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری از
فوت چارلس سیزدهم جانشین بتخت المملکت گردید و شاهزاده خانم مسماة به یوثرلی برندین دکلری را بعقد ازدواج خود
در آورد و مملکت سویدن قبل بر این بچهار ولایت شامل بود اول سویدن برابر یعنی سویدن خاص دوم گات لند
سیم نارلند چهارم لپلند ولی درین زمان به بیست و پنج ولایت تقسیم گشته و آن بیست و پنج ولایت به هشتاد و دو
قصبه خورد و بزرگ محتوی است و مساحت صفحه آن ولایت یکصد و شصت و یکهزار و سیصد و نود و هشت میل مربع انگلیسی است و یک میل
سویدن برابر با یازده هزار و هفتصد یرد انگلیسی است مترجم گوید میل سویدن از همه امیال قدیمه و جدیده درازتر است
و از قرار گفته مصنف یک میل سویدن مساوی با شش میل و یکهزار و چهل یرد انگلیسی میباشد الخ و مملکت سویدن در نمایش ظاهر و محصولات
و هوا مشابهت تام به ناروی دارد و غالباً آن سرزمین برای غله و زراعت ناقابل است ولی چوبهای تنومند و درختهای ضخیم عظیم
و فلزات گوناگون خصوصاً آهن و مس در المملکت فراوان است و در جانب شمال این مملکت زمستان بحدی و بنهایت سرد میگذرد
و بسیار طول میکشد و پس از زمستان بدون اینکه فصل بهار واسطه در میان باشد تابستان میرسد و در فصل تابستان که مدت
سه ماه است نباتات بسرعت میرویند و تخمهائی که کاشته شده است میرسند و میدروند و درین فصل شب بهاید دشواری بنظر
میاید و با وجود سرمای سخت هوای سویدن و ناروی سازگار است و دلیل بر این نتایج همه حیوانات انجاست که بقوت و جثه بزرگ
عموماً امتیاز دارند و مردمان آنجا نیز غالباً تنومند و زورمند و صحیح المزاج و زنانشان بشوخی و طنازی و چهره های گلرنگ
مشهور آفاق اند و مملکت سویدن از ناروی بسلسله جبال عالیه شامخه مفروز است که آن جبال را دافرافلد و بعضی دافرین [illegible]
و رودخانه بزرگ سویدن یکی تارنی و دیگری دَل است و دریاچه بزرگ آنجا ونرن و دیگری وترن است و دریاچه
ونرن یکصد میل طول و پنجاه میل عرض دارد و دریاچه وترن تقریباً همان درازیست ولی در عرض کمتر از انست و بیست و چهار رود در
بدریاچه وترن میریزد ولی ازین دریاچه بقدر یکی از رودخانه ها بیرون میرود و چند بحیره دیگر نیز دران مملکت است که همگی
انها مملو از ماهیست و در اطراف این دریاچه ها جنگلهاست که بسیار بر حسن و زینت آن ولایت می افزایند پایتخت مملکت سویدن

سنه ۱۱۷۸

سنه ۱۲۲۵

استاکهلم است و جمعیت انجا تخمیناً نود هزار نفر میشود و این شهر بندر خوبی دارد که داخل شدن بانجا صعوبت دارد و این شهر بالای هفت
جزیره کوچک بنا شده است که آن جزایر با جسرها بیکدیگر اتصال دارند و بسیار مستحکم و مطبوع واقع شده اند و شهر دوم
این مملکت گاتنبرگ است که جمعیت انجا تخمیناً سی هزار میشود مترجم گوید که اورا گاتن برگ نیز گویند و شهر دیگر
آپسل است که برای مدرسه عالی که در ان شهر است مشهور شده است و شهر دیگر کارلس کرونا است که این
شهر مجمع جهازهاست و در بندر او صد جهاز جنگی بزرگ میتواند بارامی لنگر بیندازد و از طول ایام زمستان و از
ناچاری برای اهل سویدن و ناروی و لپلند عادت شده است که احمال و اثقال و مایحتاج خود را از بالای یخ و برف از جاهای
بعید بیاورند و چنان عادت کرده اند که بسهولت و آسانی جمیع ضروریات خود شانرا از بالای یخ از مسافت سیصد
میل و چهارصد میل راه می آورند و مادام فصل زمستان هوا تیره و تار است و همه جانوران و حیوانات بجز انسان و حیوانات
اهلی که در خانه ها حفظ می کنند چنان مینماید که از بی حسی و بی قوتی هیچ جان در بدن ندارند و علی الاتصال در اغما و خواب
ع چکنند مایه عیش و طبیعت غریب است * ولی قریب تابستان از تاثیر آفتاب فوراً تبدیلی در حالت انها اتفاق می افتد
که کل ما یدب فی الارض و ما ینبت من الارض یکبار بحرکت و نما در می آیند و طیوریکه از سرمای زمستان قوت پرواز نداشتند
در ان فصل از همه جانب بانجا رو می آورند و کشتزارها و جنگلها و لاله زارها و باطلاقها از ان طیور خوش خط و خال مملو و مالامال
و همه ولایت از نغمات و الحان انها پر از نغمه و آواز منوچهری فرماید بوستان گوئی بهشت فرخار شده است * مرغکان
چون شمن و گل بچگان چون وثنا * کبک ناقوس زن و شارک سنطور زنست * فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا * فی
پرده راست زند نارو بر شاخ چنار * پرده باده زند قمری بر نار و نا * از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو * از پری باز ندانی
دو رخ اهرمنا * و همه مردمان انولایت در ان فصل پی کسب و شغل خود میروند و مایحتاج زمستانرا در ان فصل
حاضر و آماده میکنند و درین فصل شبها نیز مثل روز صافی و روشن است و مملکت فینلند تا سنه هزار و هشتصد
و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری جزو ولایت سویدن بود و از ان پس تا اکنون در تصرف دولت
روسیه است و حکمرانی و اختیار مملکت سویدن با پادشاه است که پادشاه انجا را باسم پادشاه سویدن و ناروی
میخوانند و ملت شان پروتستنت لوثر است که متابعت خلیفه بزرگ که در آپسل می نشیند با سیزده کشیش
دیگر مینمایند و تجارت سویدن معتبر است اشیائیکه از ان ولایت بسایر ممالک بانجا نقل میشود غله
و برنج و تنباکو و شکر و قهوه و اقسام شراب و ابریشم است و اهل سویدن عموماً بلند قامت و تنومند و صادق و صاحب
هنر و دلیر و فرمان بردارند و ادانی انجا اغلب زنانشانرا بکارهای سخت وامیدارند مثل اشیا کردن زمین و خرمن
باد دادن و از آب باز ورق حمل و نقل امتعه نمودن و بار بدوش کشیدن و اعالی انولایت از نسل گاتهک
هستند و در جوانمردی و رشادت و صداقت و غریب نوازی بی نظیرند و ازین سلسله تفاخر در میان خلایق
شمالی دارند و کسبه و رعایای انجا اکثر اوقات بکار فلاحت و کندن معادن اشتغال دارند و کارخانه هائیکه
با چرخ کار می کنند در انولایت نیست لهذا اکثر کسبه انجا صنایع گوناگون را با هنر دست آشکار میسازند و در اعمال
یدی انواع سلیقه و هنر را بکار میبرند و هیچ ملتی از اروپا چه در زمانهای سابق و چه درین عصر از برای جنگ
و مجادله دلیرتر و راغب تر از اهل سویدن نبوده اند که مثل انها در تحت اطاعت پادشاه خود ثابت قدم باشند شعر
قوم اذا الشر ابدی ناجذیه لهم * طاروا الیه زرافات و وحدانا * لا یسئلون اخاهم حین یندبهم * فی النائبات علی ما قال برهانا

سنه ۱۲۲۴

و از عجایب ذاتی از قبیل آبشارها و جنگلها و دریاچه‌ها و مغارها در این ولایت بیشمار است از آنجمله آبشار رود خانهٔ دهل است که از توصیف
و تعریف بیرون است و غرش آواز او از بیرا و از ترین رعد زیاد تر است و در حقیقت او یکی از غرایب و عجایب است که در عالم
آشکار است و مملکت سویدن با این وسعت بسیار کم جمعیت و کم سکنه است اکثر مکانهای او هنوز بایر و غیر دایر است
و زبان اهل سویدن از تیوتانیک مأخوذ شده و بزبان اهل دنمرک شباهت زیاد دارد و اهل سویدن شوق وافری باموختن
علوم و صنایع دارند عموماً و باموختن میوزیک یعنی موسیقی خصوصاً و در این کار چنان اصرار دارند خاصه زنهای آنولایت که عنوان
گفت نواختن آلات موسیقی و تعلیم او شغل خاصی در این ولایت شده است که هر کدام را تعلیم نگرفته از علوم هیچ یاد نگرفته است
و حکیم مشهور لینیوس که باعث ترقی چندین شعبه از علوم است خاصه علم نباتات از اهل سویدن است و در آنولایت متولد شده
و ایضاً حکیم مشهور پوفندارف که مدبر امور و تاریخ نویس مشهور است در سویدن مسکن داشت و در استاکهلم آفتاب
در نیمهٔ تابستان تا هیجده ساعت و نیم بالای افق است و چندین هفته نیز بهمین حالت است و در زمستان نیز روزها کوتاه میشود و
آفتاب بالای افق پنج ساعت و نیم مکث دارد و چند هفته نیز بهمین منوال است و از طرف دایرهٔ قطبی که بالذات دائماً در اغما
و بیهوشی ابدیست باز از جنگ فرنگیهای دلیر باکی نمیاید که هر ساله بجستجوی ماهیهای قوی جثه که از آنها بانگلیسی هویل گویند میروند
که از بزرگی آنها و قوت ذاتی آنها و گردابهای عمیق آن بحر و کوههای بزرگ یخ آن دریا خلاصی نمیتوان یافت و در هر یک
خطرهای عظیم متصور است و بجهت این کارهای دشوار است که انسان خود را براستی پادشاه همه مخلوقات میشمارد و هر سال کشتیهای
بیشمار از دریای قطبی از سواحل ناروی و اسکاتلند و انگلند همه دریای شمال می آیند و اهل سویدن از آن ماهیها زیاد تر از
هزار زورق که مالامال میشود شکار می کنند مستر حیسم گوید اسکندینویه اسم قدیم مملکت سویدن و ناروی است چنانچه
در اسامی قدیمه معلوم خواهد شد و نارد لند یعنی زمین شمالی چه نارد بمعنی شمال و لند بمعنی خشکی است و سویدن را در فرانسه

باب بیست و هشتم در بیان مملکت ناروی که جزو سلطنت سویدنست

ناروی مملکتی بزرگ و وسیعی است و کوهستان بیشمار و سنگلاخ بسیار دارد و غله در این ولایت بسیار کم بعمل می آید و لیکن درختهای
کلفت و بزرگ بجهت الوار و دکل کشتی در انجا یافت میشود علی الخصوص از درخت کاج و چندین معدن آهن و مس دارد و میوه
خاص آنولایت گیلاس است و جنگلهای انبوه با شکوه و مغاره‌های با وحشت و دهشت که در میان جبال پدیدار است بر تماشا
و جلوه اینولایت می افزاید خاصه صحرا نشینان بسیجی و اساک گذران می نمایند و هوای ناروی هر چند در زمستان در ارتفاع
سرد و سخت است ولی در تابستان کوتاه نیز بسیار گرم میشود و در حالت مزاج انسانی سازگار و باعث درازی عمر است و قصبهٔ بزرگ
ناروی یکی کریستیانا است که پایتخت آنولایت است و دیگری فردریکشالد و برجن و دران شهرها است و در حوالی دران شهر معادن
آهن و مس خوب بسیار است و مذهب اهل ناروی مثل سویدن پروتستنت و تیرا است و اهل ناروی شراب بسیار خوش دارند
بولایت و بوطن خود میل زیاد دارند و غالباً غریب دوست و مهمان نواز اند و ناروی تقریباً هزار سال در تصرف دولت دنمرک بود و
در سنه هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری بدولت سویدن وا گذار کردند و در قسیمهٔ سلاطین اروپا
فینلند را عوض او از سویدن انتزاع کرده بدولت روسیه وا گذار نمودند و مملکت ناروی نیز قدیماً یک قسمتی از اسکندینویه
بود و طوایف سیلت در انجا مسکن داشتند بادیه نشین بودند و دائماً بسواحل انگلند و اسکاتلند و فرانس در عصر حکومت رومیان
در بریتین حمله می آوردند و غارت میکردند و بسیار از اعداء ایشان نیز الآن در میان خلق ایرلند و شمالی اسکاتلند و ان مکانهائی که
غارتگران شمالی در انجاها نشیمن و مسکن ساخته بودند باقی مانده است و طوایف نارمن عموماً با برادران همخوار خود که در قسمتهای مختلف

سنه ١٢٣٠

اسکندری نوینه مسکن داشتند و در قتل و غارت شریک بودند و یکدیگر را امداد مینمودند خصوصا با اهل دین که ایشان با اینها همه وقت در تاریخ
بحری موافقت میکردند و این دولت در سنه هزار و سیصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و نه هجری با اهل کلمر نیز
متحد شدند و از ان زمان تاریخ ناروی جزو تاریخ دنمرک حساب شده است و حیوانات وحشی ناروی گور و گوزن و فراق و خرس و گرگ و سنجاب
و گلاتون است و اکثر طیور که در اروپا یافت میشود در مملکت ناروی نیز هست و عقابهای ناروی بسیار قوی جثه و تیز چنگ و بزرگ میشوند
و عقاب آنجا دو قسم است یکی را عقاب بحری گویند دیگری را عقاب بحری خوانند و عقاب بحری با وجود آن قوت که بره و بزغاله و بچه های دو ساله را
بسهولت در چنگال خود از زمین میرباید و هر قسم ماهی در دریاچه ها و رودخانه ها و دریاهای ناروی پیدا میشود و دو رودخانه بزرگ آنجا یکی گلوم است
که در نزدیکی فردریکشالد است و دیگری درنیم است و در ما بین ناروی و جزیره ایسلند ماهی هرینگ بفراوانی یافت میشود و چنین
معلوم شده است که این ماهیها در میان خود شان سه حصه شده است و از ان دریا روان میشوند یکی از ان حصه ها معاش و نشیمن
آیلس یعنی جزایر مغربی و سواحل اسکاتلند است و حصه ثانی بسواحل شرقی گریت بریتین می آیند و از انجا به چینل انگلیس داخل میشوند و حصه ثالث
از میان سوند به بحر بالتیک داخل میشود و در ساحل ناروی گرداب خطرناک عمیق است که او را میل استروم میخوانند که او گذشت

تنبیه نارتمن یعنی اهل ناروی که بمعنی طوایف شمالی است چنانچه اهل دنمرک را دین گویند گلاتون حیوان پرخواریست که در جانب شمال
یافت میشود و هر گاه از خوردن سیر میشود در اروپا مردمان پرخور تنبل را کنایة گلاتون مینامند هرینگ که بمعنی شاه ماهیست از لغت جرمن
ماخوذ است و در ان لغت هرینگ بمعنی لشکر و عسکر نامیده اند و وسترن آیلس یعنی جزایر مغربی اشاره بر چندین جزیره کوچک است
که در شمال مغرب اسکاتلند واقع شده اند و تفصیل آن انشاء الله در باب هشتاد و دوم ذکر خواهد شد کلمر بندریست که در ساحل
شرقی سویدن در شمال کارلسکرونه محاذی جزیره اولند واقع شده است و رودخانه گلوم را گلومن نیز گویند که از شمال بجنوب جاری است

باب بیست و هفتم در بیان مملکت لپلند که جزو ممالک سویدن است

لپلند ولایت سرد سیری و بی حاصلی است و در عرض سال هشت ماه با برف مستور و محتوی بر سنگلاخها و کوهها است و حیوانات
آن ولایت خرس و روباه و گرگ و رینه دیر است و سرمای شدید آن ولایت عادت سکنه آن ولایت شده است و عموما کوچک اندام
و کوتاه قد میشوند و ندرة قامت اهالی آنجا از چهار فوت زیادتر است و چهره شان بسمرت و سیاهی مایلست و در پریشانی و مشقت
و کلفت میشوند و در میان اینها کمتر آداب و رسوم هست و از جنگ و جدال هیچ بهره ندارند و دلیل بر این افتاده گی و حقارت و بی جرأتی کوتاهی
قد ایشان است که با آن قامت قصیر لیاقت هیچ کار ندارند شعر کان ربک لم یخلق لخشیته * سواهم من جمیع الناس انسانا * خانهای
اینها هیئت سجاد دارد قطر هر یکی از خانه ها شش فوت تا سی فوت است که تقریبا از شش ذرع تا نه ذرع است و ارتفاع این خانه ها زیاده تر
از شش فوت نیست و در زمستان درهای آن خانه ها را با ترف و در تابستان با پوست رینه دیر میپوشانند و رخوت اینها غالبا از
پوستهای دیگر است و کلاههایشان نیز از خز است و عموما سر کلاههایشان تیز است و کمربندی در میان دارند که آن کمربند را با تکمه های
آهن و قلع زینت داده و استوار کرده اند و از آن کمربند کارد خود شان و آلتی و اسبابی که بدان آتش روشن میسازند و قلیان و سایر
مایحتاج خود را آویزان میکنند و زنهای اینها نیز مثل مردها شان شلوار میپوشند و کلاه سرشان را مثل عمامه میپیچند و همه سکنه آن ولایت
زیاده تر از شصت هزار بشماره در نیاورده اند و بعضی از اینها بادیه نشین و برخی در کنار دریا سکنی دارند که از گوشت ماهی گذران معیشت
میکنند و غله در این ولایت هیچ قسم بعمل نمی آید و غالبا معاش سکنه آنجا از ماهی خشک و شیر و گوشت رینه دیر است و رینه دیر از آن
ولایت حیوان رام خود میسازند که او از جمله مال و دولت اینها محسوب میشود و رینه دیر نه تنها بجهت خوراک اینها و پوستش برای لباس
اینهاست بلکه ایشان اسباب عراده کشی را برای بسته و عراده های اینها با سرعت تمام بالای برف حرکت میکنند چنانچه بعضی اوقات بقدر

دویست میل مسافت با در یکرو رطلی مینمایند و ولایت لپلند در سه حصه تقسیم شده است یکی را دنیش یا نارث لپلند گویند یعنی لپلند
متصرفی دین یا شمالی و ثانی را سویدیش یا سوث لپلند خوانند یعنی لپلند متصرفی سویدن یا جنوبی و ثالث را رشین یا ایسٹ
لپلند نامند یعنی لپلند متصرفی روسیه یا شرقی و حصه سویدیش لپلند جائیکه بکار بیاید ندارد و قصبه معروف انجا تورنیا
که در نزدیکی خلیج بوتنیه واقع است و دیگری قصبه تارنیو است که او را تارنی نیز گویند که در سر همان خلیج اتفاق افتاده والان
درمیان سر حد روسیه واقعست و این قصبه انجائیست که طلاب و سیاحان فرانسه از انجا به پیمودن مقدار مسافت یکدرجه فلکی
در سنه هزار و هفتصد و سی و شش مسیحی مطابق هزار و یکصد و چهل و نه هجری روانه شدند و در این قصبه اهل روسیه و لپلند و ناروی و سویدن
با یکدیگر معامله و تجارت پوست و دیگر امتعه دارند چون لپلند درمیان دایره قطبی واقع شده لهذا در انولایت آفتاب در زمستان
هفت هفته متوالی پائین افق است و همچنین در فصل تابستان باز هفت هفته بالای افق است که هرگز غروب نمیکند ولی در زمستان روشنائی
ماه و ستارگان و روشنائی آرورا بوریه لیس هوا بسیار روشن است که مقاومت با دوری آفتاب میکند و دولت سویدن
سوای لپلند و ناروی از ممالک دیگر تصرفی ندارد مگر اینکه یکجزیره کوچکی مسمی به سنت برتولومیو که از جزایر هند الغربیست در تصرف دارد
و این جزیره را بسختی و دشواری میتوان سه میل مربع حساب کرد ولی بقدر هجده هزار جمعیت دارد و قصبه معمور انجا گوستویا
تنبیه ترف یکقسمی از چمن است که او را میبندند قدری که بماند و خشک شود مثل پیاله او را میسوزانند رنگین و در حیوانیست شبیه مرال
که شاخ او مثل شاخ مرال است ولی در جثه از او کوچکتر و دست و پایش کلفت تر است آرورا بوریه لیس لغت لتین است و او
عبارت از روشنائی وسیع تابانی است که در هوا دایم الاوقات در نصف کره شمالی مادام فصل زمستان پیدا است
و بسیار درخشان میشود و در او از حالات مختلفه هوا الوان مختلفه ظاهر میگردد ولی رنگ اصلی او سرخ است و او را نارترن لائٹ
یعنی نور شمالی نیز گویند جزیره سنت برتولومیو جزیره کوچکی است در جنوب جزیره سنت مرتین در عرض هفده درجه و پنجاه و دو دقیقه
شمال و طول شصت و دو درجه و پنجاه و دو دقیقه مغرب اتفاق افتاده است و از متصرفات دولت سویدن یکی جزیره گاتلند است
که در بحر بالتیک در شمال و مشرق جزیره الند بضم الف واقع است که مصنف هیچ اسمی از او بیان نکرد و جزیره الند نیز در تصرف دولت
سویدن است اگرچه مصنف او را در باب سی و چهارم در تعداد متصرفات روسیه نوشته است و الند بضم الف سوای الند
بفتح الف است که او نیز جزیره دیگر است که در بحر بالتیک اتفاق افتاده و در تصرف روسیه است

باب سی ام در بیان مختصری از تاریخ سویدن

تاریخ قدیم مملکت سویدن بنظر زیاد مستبعد و افسانه می آید انچه تاسی تس تاریخ نویس روم در سنه نود مسیحی ذکر کرده این است که در اسکندینیویه
دو طایفه مختلف مسکن داشتند یکی را سویی انس و دیگری را سیتونس مینامیدند و طایفه سویی انس در سویدن و طایفه سیتونس
در ناروی متمکن بودند ولی بتحقیق پیوسته است که در اسکندینیویه بزمان کثیر قبل از زمان تاسی تس طوایف گات در آن
ولایت مقام داشته اند که انولایت را از هر جهت در تصرف خود گرفته و اعیان انولایت محسوب میشدند و بعضی چنین خیال دارند
که سکنه اول اسکندینیویه عموما از طوایف فین بوده که از ولایت فینلند بانجا آمده بودند و بطوایف گاث که در تحت اختیار
اودین بوده احتیاج داشته اطاعت مینمودند ولی در چه عصر طوایف گاث در ینولایت مسکن گرفته بودند هیچ معلوم مورخین
نیست و از قراریکه سنارو تاریخ نویس قدیم ناروی معین کرده است اول کسی که اسکندینیویه را مسخر کرده است
اودین بوده است و اودین یکی از اهل سیث است که از ظلم و تعدی رومیان که در تحت اختیار پامپی بودند هفتاد
سال قبل از ولادت عیسی با عشیره و قبیله خود فرار کرده بسمت شمال روان شد و بر اکثری از ولایات جرمنی و دنمرک و سویدن

۱۱۴۹

غلبه کرده بتحت اطاعت خود درآورد و اخرالامر بسویدن رفته در انجا وفات یافت و اسم اصلی این شاهزاده سینج است پس از انکه
فتوحات از او ظاهر شد او را اودین نامیدند و این اسم بر طایفه او اطلاق نمودند که بعضی اودین میخوانند و از ان پس از این
طایفه مذهب بت پرستی در میان اهل سکنتاناوین و جزیره انگلند و دیگر ملک شیوع یافت بالجمله لازم نیست که در دانستن تاریخ
قدیم طوایف گاتها اصراری داشته باشیم یا وقایعی که در ان عصر در سویدن اتفاق افتاده است اعلام داریم و بر متعلمین تاریخ و
اطلاع وقایع از زمانی که دین عیسوی در سویدن و ناروی شیوع یافته است کافیست و دین عیسوی در انولایت بیاری و اعانت
آنس شری کوین خلیفه برمن در سال هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق دویست و چهارده هجری شایع شد و پس از شیوع
این کیش باز سالهای بسیار بهیچ جه فایده در تاریخ انولایت نیست مگر اینکه آن طوایف بی ترتیب بستند مانند یکدیگر نزاع و قراع
داشته در قتل و غارت یکدیگر هیچ مضایقه نداشتند تا اواسط مائه چهاردهم نیز مورخین باغماض گذرانده اند و تا ان عصر
نیز پادشاهی مستقل در انولایت نبود و همه مملکت در میان خلفای دین و نجبای ولایت منقسم بوده هر کسی مکانی و جائی داشت و کسبه
و رعایای انولایت بزحمت و مشقت گذران میکردند و بعبارت مصنف تجارت در گهواره خود خوابیده و صنایع و علوم از دست رفته
بوده دایما غوغا و نزاع میان خلفا و نجبا اتفاق می افتاد و خون خلقی بسیار و جمعی بیشمار درین جنگها ریخته میشد و همه این جنگها برای ازدیاد
مال و دولت بود که یکی میخواست از دیگری برتری داشته باشد و بعضی اوقات پادشاه از ناچاری با قبیله متفق میشد و بعضی وقت
با دیگری اتحاد مینمود زیرا چه در حالت صلح و چه حالت جنگ مردم فقیر و رعیت بیچاره پایمال میشدند و با وجود اغتشاش داخل ولایت
اهل مملکت از عهده همسایگان خارجی هم بر نمی آمدند چنانچه اهل دنمرک درین اغتشاش و انقلاب فرصت غنیمت دانسته سلطنت سویدن را
صاحب شدند و درین وقت مرگرت دختر و وارثه والدمر پادشاه دنمرک و زن بیوه اکوین پادشاه ناروی در دنمرک و ناروی حکمرانی
داشت و مرگرت زن عاقله هوشیاری بود بتدبیر کلمه را متصرف شده و اهل انجا را متفق ساخت و با اتفاق انها قدرت
و استیلای خود در مملکت در سال یکهزار و سیصد و نود و هفت مسیحی مطابق هفتصد و نود و نه هجری مملکت سویدن را صاحب شده سریر
سلطنت دنمرک و ناروی و سویدن یک سلطنت قرار گرفت و آن زن عاقله درین سه مملکت بنوبت حرکت میکرد و توقف مینمود و با رعایای
هر سه مملکت برابری و عدل رفتار میفرمود و اتحاد این سه مملکت تا زمان کرستین ثانی باقی بود و او پس چندی که از دولتش گذشت
بطور سلاطین سابق رفتار نکرده میدانست که نجبای سویدن هر وقت باشد بر او شوریده او را از سلطنت خلع کرده و سویدن را
سلطنت جدا خواهند ساخت بنا بر این اندیشه تدبیر کرد که همه نجبای سویدن را بقتل بیاورد تا کسی را مجال خلاف نباشد لهذا ما جرای
معروف مملکت سویدن از سال قتل است که در سنه هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری اتفاق افتاد و از ین
تاریخ بعد فواید تاریخ سویدن معلوم میگردد که قابل مطالعه ناظرین است و مورخین از ظلم و اعتساف کرستین ثانی پادشاه دنمرک
حکایتها بیان کرده اند که تفصیل آن درین مختصر نگنجد و او را بواسطه نیرو شمال مینامیدند و از جمله ستم و جور و دیگر آن بود که
باعث شد که همه اعیان خانواده های بزرگ دیگر و نجبا کشته شوند و بجهت فیصل دادن این امر و ظاهر ساختن این کار
زشت و خیال فاسد ناچار اول با وزیر خود ترال که خلیفه بزرگ آپسل بود موافقت کرد و با او باین حیل قسم یاد کرد که او را
شریک دولت خود دانسته از گفتار او تجاوز نکند و نجبا و اعیان ولایت را از میان بردارند بی مخل در امر سلطنت مشارکت
داشته باشند و پس از اطمینان از وزیر شریر روزی در عمارت خود همه نجبا و اعیان را دعوت نمود و در ان ضیافت انواع
اطعمه و اشربه در سر خوان حاضر ساخت و آن بیچارگان غافل بودند که آن ذبح را مذبح درپی است و پس از طعام شیر طعمه شمشیر خواهند
بود و پس از انکه همه بزرگان در ان مجمع حاضر شدند و در سر خوان نشستند کرستین ثانی با خلیفه بزرگ بهانه از مجلس بیرون رفته

٢١٤

٧١٩

٩٢٧

وپس از لحظه با جمعی مکمل و مسلح بر سر خوان ضیافت مراجعت کرده و بندار اسیار خشان حالت اضیاف پریشان شد چنگال شیر با (چنگل)
تیز تاب ستیز بیاورده بر مرگ دل نهادند و در آن روز نود و چهار نفر از اشخاص معروف بقتل رسیدند و جمعی دیگر نیز از عوام
الناس پس از آن بدون تمیز دادن بزرگ از کوچک و مرد از زن بسیاری در رسیدند و از آن جمع و از آن اعیان جوانی
گستاوس وزا نام که بشجاعت و رشادت موصوف بود در آن روز به تنهائی خلاص شده بیرون رفت و از ترس آن
پادشاه خونخوار مستاصل النفس اغتنام دانسته بهزار زحمت تا بجبال دلی کرلیه گریخت و چندی در آن جبال سخت آرمید
و کریستیرن از فرار او آگاه شده همیشه ازین عمل ناپسند و از آن جوان رشید خردمند اندیشناک بود و میدانست اهل و الایت
انجوا نیز او را دوست میدارند و او را دشمن می‌پندارند و هر حیله که توانست و میدانست در دستگیری او بکار برد چنانچه وعده
داد هر که گستاوس وزا را بحضور بیاورد از مال و دولت بی نیاز خواهد بود با همه وعد و وعید تدبیر او بجائی نرسید
ولی تدابیر گستاوس وزا که در رهائی مملکت خود از چنگ پادشاه سفاک بی باک داشت سود مند افتاد چنانچه در مدت توقف
خود در کوهستان دلی کرلیه کوه نشینان وحشی خونخوار آن کوهسار را با خود موافق و متحد ساخت پس از آنکه بر ان طوایف
استیلا یافت از در انتقام بر آمده تیغ خلاف از نیام کشید چون سیل دمان از انجبال سرازیر شد و از لشکریان کریستیرن هر کرا یافت
کشت و کریستیرن چندین بار لشکر بمدافعه انها فرستاد و در هر جنگ غلبه از ایشان ظاهر شد تا بجائی کشید که اهل دنمرک را بالکلیه
از مملکت سویدن بیرون کردند بجهت این جلادت که ولایت خود را از چنگ ظالمان و ستم کنندگان خلاص کرد اهل مملکت بر اجماع
او را در سال هزار و پانصد و بیست و سه مسیحی مطابق سال نهصد و بیست و نه هجری بتخت پادشاهی نشاندند گستاوس وزا پسر اریک وزا
است از طرف مادر نژادش بسلسله سلاطین قدیم سویدن منتهی میشود و پدرش اریک وزا در استاکهلم در سال هزار و پانصد و بیست مسیحی
درین غوغای بزرگ در روز مهمانی بقتل رسید چنانچه ذکر شد و این پسر انتقام خون پدر و دیگران را کشید و باعث اشتهار و افتخار
دودمان و حشمت و اعتبار مملکت سویدن نیز گردید و آئین لوتر را در مملکت رواج داد و قوانین نیکو نهاد و در سنه یکهزار و پانصد و شصت مسیحی
مطابق نهصد و شصت و هفت هجری جهان فانی را وداع نمود و اهل این مملکت تا اکنون اسم او را بخوبی و نیکی یاد می کنند چون وقایع کریستیرن
تین خونخوار قابل تذکار است لهذا مختصری بیان میکند کریستیرن تانی بجهت ظلم و جفای ذاتی خود آخر الامر از سلطنت بی بهره
گردید و لقب نیرو شمال را باو دادند و او در ایام صبی و شباب نیز باخلاق ذمیمه شرارت و خبث سیرت اتصاف داشت چنانچه
در انوقت نیز دوستان و یاران از و کناره می جستند و یکزن جوانی مسماه به دیک از اهل هالند که از اراذل الناس آن ولایت بود دختر او
بود و از آن دختر بری داشت که او را استینبیتا میخواندند که در مزاج دختر خود و کریستیرن رسوخی داشت و جوانی سلکریک نام
که از اقوام آنها و مدرس دلاک بود در خدمت کریستیرن تقرب زیادی حاصل کرد چنانچه آخر الامر وزیر و خلیفه و نایب خاص دنمرک شد
و این اشخاص ثلثه تخت کریستیرن را احاطه داشتند و او را باعمال قبیحه افعال رذیله تحریک مینمودند و آخر الامر انجوا نیز اهل
ولایت گرفته زبانه آتش را انداختند القصه در همه تواریخ قتل نجبای سویدن را که در استاکهلم اتفاق افتاد ضبط کرده اند و زبان
تشنیع و ملامت بر آن پادشاه گشوده اند و پس از آنکه گستاوس وزا سویدن را از تصرف کریستین بیرون آورد همه خلق
ولایت بر کریستیرن شوریدند و او بجز فرار چاره در آن کار نداشت از دنمرک به نیدرلند فرار کرده و از چارلس پنجم که
برادر زن او بود امداد خواست و او ملتمس او را قبول نکرده بی نیل مرام در آن ولایت مقام گرفت و پس از نه سال مراوده با اهل
ناروی بهم رسانید و این مراوده باعث آن شد که از و هراس کردند و او را گرفته بحبس انداختند و مستر کاکس که وقایع اسفار خود را
نوشته است در سفر دنمرک از حبس و قید آن پادشاه هر چه اطلاع یافته بیان کرده است که آن پادشاه را در یک سیاه چال تیره و

۲ سهم

سنه ۹۲۹

سنه ۹۶۷

وتاری انداخته ورا اورا امید و ساخته شد و روزینه بران قرار دادند که بقدر ضرورت از نان و آب با داران روزینه میرسانند
و دیدن سیاه چال بکرد خورد اندامی با او رفیق بود و یکنفر از لشکریان او که پیرمرد بود و اذن خواسته همیشه اوقات نیز در او میرفت
و از آنرو زن با او صحبت میداشت و او را از نوایب و محن روزگار تسلی میداد و این تسلیه بر تصلیه غیرت او می افزود و از شدت غیرت
و افسردگی هیچ جواب با و نمی سرود شعر لاتطهرن لعاذل و عاذرة ٭ حالیک فی السراء و الضراء ٭ فلرحمة المتوجعین حزازة ٭ فی
القلب مثل شماتة الاعداء ٭ و باین حالت یازده سال در زندان بود وقتیکه فردریک عموی او که پس از او سلطان بود وفات
یافت و کریستین ثالث که پسر عم او بود بتخت شاهی جلوس کرد او را از زندان بیرون آورده مرخص کرد که هر جا بخواهد برود و هر جا
بخواهد سکنی و ماوی گیرد الحق در حق او این پادشاه جوان بکمال لطف و عنایت نمود که او را از حبس در آورده مطلق العنان ساخت
ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ٭ ولی کریستین ثانی از مصایب روزگار چنان پریشان خاطر بود که هیچ چیز خاطر حزین و دل
غمین او شاد نمیشد و کریستین ثالث لحظه بلحظه بر اشفاق و الطاف او می افزود و او را بحرم سرای خود آورده چند نفر خدمتکار
بر او تعیین کرده و از ملبوس و ماکول هرچه میخواست بر او مهیا میساخت مصنف باین عبارت نوشته که در حق او انقدر رحم و احسان
کرد که اغنیای همیم در حق فقرا کنند و کریستین ثانی از جان و رهائی از زندان و عطوفت سلطان را غنیمت یافته و پیری
و شکستگی نیز او را دریافته بود هیچ آن از خدمت پسر عم خود جدا نمیشد در سواری و پیادگی چون سایه ملازم آفتاب بود
و همیشه با پادشاه میگفت که تو مرا از حبس نجات دادی و باعث حیات من شدی بچه زبان شکر احسان تو بجای آورم قسم
جلت ایادیک عن الشکر ٭ و چون با پادشاه براستی در مقام صدق و صفا بود و بعد از فوت آن شهریار کامکار از غصه پسر عم خود
چندی تنگ شد که سرای فانی را بدرود کرده عمر او هفتاد و هشت سال بود و در سن بیست و دو سالگی بسریر سلطنت جلوس کرده ده سال
حکمرانی نمود و نه سال فراری و متواری بود و یازده سال در حبس و شانزده سال دیگر در گوشه عزلت بفراغت بال زیست و الکون وقایع
سلاطین سویدن مینگاریم بعد از وفات گستاوس وازا که در سال هزار و پانصد و شصت اتفاق افتاد پسر او اریک بر تخت
جلوس کرده او پادشاه خودرای خودخواه بود افعال و اعمال او هیچ باو میراث نرسید لقب کونت دبرون را او در عهد خود
و سلطنت خود معروف ساخت آخر الامر خلق بر او شوریده در سنه هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و چهار هجری
از سلطنت خلع کرده به زندانش فرستادند و در زندان نیز وفات کرد و برادر او جان را امرا بتقویت برادران دیگر بتخت
نشاندند جان سیم برادر اریک پس از آنکه پادشاه شد سعی بسیار نمود تا پسر خود سجسمند را در تخت مملکت پولند در سنه هزار و پانصد
هشتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و نود و پنج هجری متمکن ساخت و پس از جان سیم امرا با برادر دیگر او چارلس بیعت کرده در سنه
هزار و پانصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و یک هجری بسریر سلطنت عروج نمود و پس از آنکه در سلطنت استقراری و استقلالی
حاصل کرد حسد و بخل او باعث شد که سجسمند را از تخت حکومت پولند بی نصیب سازد و در این کار جهد بلیغ داشت ولیکن
مفید نیفتاد و چارلس پس از هجده سال حکمرانی وفات یافته تاج و تخت را به پسر خود گستاوس وازا ادالفس واگذاشت
گستاوس وازا ادالفس در سن هجده سالگی بسلطنت رسید و بسیار جوان رشید دانائی بود که با این سن امرای ولایت
ادراک نیز میدانستند و اوامر و نواهی او را بجان و دل منقاد بودند و او در انتظام امر ولایت و رفاه رعیت کمال سعی را داشت و در
اول سلطنت و اول شباب خود با دولتهای همسایه خود بنای جدال و کاوش گذاشت با وجود نداشتن مال در خزینه و کمی
لشکر بعادت دیرینه بازان پادشاه دلاور هیچ از اعدای خود خوف و بیم نداشت و در همه حروب بر اعدا غالب بود و اگر
میل خلق بآزادی مایه منفعت این کار نبود خود را صاحب سلطنت و تخت روسیه میکرد ولی باین ملاحظه از این خیال منصرف شد

٩٧٤

٩٩٥

١٠١١

سنه ۱۰۲۶

و مصالحه در میان سویدن و روسیه در سال هزار و ششصد و هفده مسیحی مطابق هزار و بیست و شش هجری اتفاق افتاد و دو استان این
صلح جیمس اول پادشاه انگلند بود و درین مصالحه گستاوس ادولفس ولایت لیوانیه را با قصبه دیگر که در ولایت نووگورد بود
متصرف شد و پول وافری در عوض خسارت جنگ از روسیه گرفت و شاهزادگان خاندان استریه بر حشمت و جلال
گستاوس ادولفس حسد بردند و از ترقی و ازدیاد شان و منزلت او اندیشناک گشته سجسمند را که پسر عم او و پادشاه پولند
بود به دشمنی و خصومت او تحریک کردند ولی ازین کار بجز خرابی و خسارت حاصلی نبردند چرا که لشکریان گستاوس ادولفس از تربیت یافته
و از رموز جنگ آگاه شده خود کشتن نیز تجربه آموخته و مال اندوخته از حیثیت لشکر و عسکر و سیم و زر هیچ نقصانی نداشت و هیئت نادرا
لکارذی که در آنوقت از جنرال های جنگی عاقل اروپا حساب میشد تعلیم علم جنگ و لشکرکشی میداد و با همه حشم و خدم سجسمند
و سپاه استریه که با مداد او امن بودند هیچ تزلزلی در ارکان سلطنت گستاوس ادولفس حاصل نشد با عزمی ثابت
بمدافعه آنها پرداخت و گستاوس ادولفس در حمله اول لشکر پولیش را که اشاره با اهل پولند باشد شکست داد و دنت زیک را محاصره
کرد و ریگا را متصرف شد و قسمت بزرگی از مملکت پولند را خراب کرد و کونت تیلی که جنرال بزرگ لشکر استریه بود و تا آن زمان
همیشه خود را غالب بر خصم میدانست شکست داده و او نیز در معرکه کشته شد و لشکر استریه تاب مقاومت نیاورده پس از کشته شدن
سردار خود فرار کردند و گستاوس ادولفس بر ولایت فرنگونیه غالب آمد و لشکر جرمن را از ولایت منگلن برگ بیرون کرد و بنیان
خاندان استریه بدینجهة متزلزل گردید و ثانیا به تهیه و تدارک ما فات کوشیدند و والنس تین که یکی از جنرالهای معروف
بود او را فرستادند و زمام لشکر را کلا بکف کفایت او دادند و میان آن سردار و پادشاه نامدار در لت زن جنگ
سختی اتفاق افتاد و در آن جنگ نیز گستاوس ادولفس مظفر شد و لشکر استریه شکست خوردند ولی زخم منکری در معرکه به گستاوس

سنه ۱۰۴۳

عارض شد که بهمان زخم در میدان جنگ در سنه هزار و ششصد و سی و سه مسیحی مطابق هزار و چهل و سه هجری درگذشت
و بعد از گستاوس ادولفس دختر او کرستینا پادشاه شد و او زن عاقله کامله بود و دین کالونیستی معروف بمجمع شوری
و محکمه عدل داخل کرد و چندین نفر اشخاص با فراست و کیاست و صاحبان علم و معرفت را در ان کار با او شریک نمود و چون مذهب
رومن کتولیک را داشت آخر الامر بهمین جهت از سلطنت استعفا کرده در سنه هزار و ششصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و

سنه ۱۰۶۹

شصت و نه هجری بروم رفت و پس از او پسر عموی او چارلس دهم جانشین شد و او نیز پس از حکمرانی یکسال بمرض مطبقه در
گذشت و پس از او پسر او چارلس یازدهم بپادشاهی رسید و وقتی که پدرش مرد او پنجسال داشت کسانیکه مربی و کفیل او
دولت بودند چنان صلاح دیدند که با دول اروپا مصالحه نمایند و طیش را به عیش مبدل سازند لهذا با دول اروپا صلح نمودند
و جزیره بارنهلم و دران تیم را که در مملکت ناروی واقع است درین مصالحه بدولت دنمرک واگذاشتند و چون سپاه سویدن
از استعداد قتال و جدال آهسته خوابیده بودند پس از آنکه چارلس یازدهم بحد رشد و تمیز رسید باز تیغ خلاف از غلاف
کشیده آیین حرب و ضرب را ساز کرد و بر اعدای خود ظفر یافته ولایاتی که رجال دولت در هنگام خوردسالی او بدول دیگر تسلیم
کرده بودند استرداد نمود مگر قسمت قلیلی از انها که مجالات که در جرمن ماند و چارلس یازدهم بسیار ظالم و خونخوار و بی انصاف بود
و او را یکی از شاهزادگان قوی و ظالم اروپا حساب میکنند و در سال هزار و ششصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار

سنه ۱۱۰۹

یکصد و نه هجری وفات کرد و پسر او چارلس دوازدهم که اشهر من الشمس و اظهر من الامس است براورنگ جهانداری پا نهاد
چارلس دوازدهم وقتی که پدرش وفات کرد پانزده سال داشت و ولادت او در سال هزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق

سنه ۱۰۹۳

هزار و نود و سه هجری اتفاق افتاده و حیثیت پدرش چنان بود تا این هجده سالگی تاج بر سر نهد و بر تخت نشیند

و برامورات دخیل نشود ولی کجا حوصله او تاب و توان داشت که سه سال در خانه فارغ البال اقامت کند دل او در آهنگ شمشیر بود و با
تدابیر کونت پیپر و اعانت او تاج شاهی در پانزده سالگی بر سر گذاشت و از سریر و کامرانی و غرور جوانی و تهور ذاتی و شجاعت
جبلی هنگامه طعان و ضراب را در هنگام شباب ساز و با پادشاه پولند و پادشاه دنمرک و سزار روسیه مخاصمه را آغاز کرد
سلاطین که از خیال او آگاه شدند با یکدیگر عهد مواخاة و مواساة بسته با جهدی مبرم و عهدی محکم برای حمله او بندوان پادشاهان
جوان چون ضرغام که از کثرت انعام نهراسد با همه آنها برابری کرده و از کشتی اول بجزیره زیلند فرود آمده کوپن هاگن را محاصره نمود چون
محصورین از صولت محاصرین بتنگ آمدند پادشاه دنمرک که یکی از سلاطین متفقه بود ناچار شده از در صلح برآمد ترنغ و ندال را که دیوک هالستین
بحکومت آنجا مامور بود از دست داده بچارلس دوازدهم تفویض نمود و این امر در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و یکصد و دوازده هجری
اتفاق افتاد و ما دامیکه این هنگامه برپا بود پطر کبیر سزار روسیه اینگریه را تاخت و تاز کرده و با صد هزار نفر ناروا را محاصره نموده
بود و در آنوقت سپاه سویدن در رکاب چارلس دوازدهم بیشتر از بیست هزار نفر نکشید و مسافت زیادی میان این سپاه و ناروا بود و
چارلس از تهور و جلادتی که داشت هیچ پروائی از کثرت صولت دشمن نکرده بلا تامل با چهار هزار سوار و چهار هزار پیاده بمقابل سپاه روسیه
شتافت و پطر کبیر از احتیاط و حزمی که داشت سی هزار نفر بمسافت سه میل از قصبه که در عرض راه بود که ناچار باید چارلس از آن
قصبه عبور کند در کمین گذاشته و همچنین بیست هزار نفر در شش میلی آن قصبه و همچنین بیست هزار نفر باز در شش میلی اردوی ثانی در عرض راه
مستعد و آماده داشت و چارلس لابد و لاعلاج بود که با این سه کتیبه لشکر جنگ کند تا خود را بلشکر پطر رساند و اردوی اول سپاه روسیه
در پیشروی رنگ آب بود و سنگر و خندق مضبوطی داشت القصه جرات و جلادت چارلس و بخت بیدار او همه تدابیر پطر کبیر را ضایع
کرده چارلس با عزم راسخ بدین نوا انیکه روسیه را فرصت نداد که از عدت سپاه او آگاه شوند دلیرانه حمله بدان لشکر آورد و قراولان لشکر
روسیه چنین دانستند که همه لشکر سویدن نزدیک آمده انجه در رسیدن آنها فرار کردند و اردوی دوم که از فراری سپاه اول خبردار شد او نیز
تاسی باول کرده راه هزیمت پیش گرفت و اردوی سیم نیز که از همه جهة کمتر از آنها بود بفراریان دیگر ملحق شد گفته شعر بگریز بهنگام که هنگام
گریز است + رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است + چارلس فرصت را از دست نداده فراریان را تعاقب کرده از کشش و کوشش هر قدر ممکن بود کوتاهی ننمود
و پس از آن بدین رنگ بر لشکر روسیه حمله آورد و آن لشکر را نیز که در تحت رایت پطر کبیر بود شکست داده بیشتر آن نفر از لشکر روسیه را از رزم بر خاک
هلاک افتاد و سپاه سویدن زیاده تر از دو هزار نفر کشته و زخمدار نشد و روسیه از صولت و شوکت چنین شاهزاده مظفر فرمانده چنین لشکر دچار خوف و هراس
برداشته شد و شکست چنین لشکر گران از آن شرذمه قلیله محل تعجب جادو کردند و بعضی بسیار زرد ست نیکولس که در آنوقت خلیفه بزرگ آنها بود فرمودند که
بدعای او از شر مردان خونخوار محفوظ باشند و الخلیفه متعهد شد که دولت سویدن را نفرین و دعای خراب کند و اهل مسکو نیز در بیمدت حضارت دیدند
اکثری جلای وطن کردند و بلا بعیده شنیدند و پس از شکست دادن لشکر پطر کبیر بجانب ولایت سکسانی نهضت نمود و در آن مملکت از او فعالی مثل
کارهای نامی گذشته و منزل دالفتح هویدا گردید و پادشاه پولند اگستس را از پادشاهی معزول کرده و تاج شاهی بر سر استانیس لاس گذاشت و از این
فتوحات عظیمه که از او ظاهر شد خوف او در دل شاهزادگان و سلاطین اروپا افتاد و همه اشخاص بزرگ اروپا بدوستی و مایل شدند ولی بطبیعت
درشت و تند خوئی باد او را از صلح و صفای دل دیگر باز میداشت و چنان بیباک و سفاک بود که او را یکمرد دلیر دیو آهیدوان بیدا است
بالجمله پس از آنکه چارلس پادشاه دنمرک را چنان خوار و ذلیل ساخت و پادشاه پولند را از تخت انداخت و دیگری را نشاند شکوه جرمنی را نرم و ملایم
نمود بر این خیال افتاد که پطر کبیر را از سلطنت روسیه معزول سازد و بر این عزم لشکر خود را بتعجیل جانب مملکت روسیه بحرکت آورد و اهل مسکو را
ناچار ساخت که از پولند بیرون روند و آنها را تا ولایت خود شان تعاقب کرده و در چندین جنگها و حملهها بر آنها غلبه کرد و پطر کبیر بصلح راضی
بود و بعضی پیامها بچارلس فرستاد که او نیز بصلح راضی شود بشرط آنکه نگویم از آنچه فتح نمایت شود ولی جواب چارلس آن بود که من با سزار در مسکو
صلح خواهم کرد و وقتی که این جواب ناصواب به پطر رسید گفت برادرم چارلس هنوز میل دارد که مثل الکساندر از او کارهای بزرگ سرزند و لیکن

سنه ۱۱۱۲

۳ چارلس

اعتماد من این است که در من افعال دارنوس را نخواهد یافت و این مقدمات و الغیرت آورده که تا تواند در اضمحلال روسیه کوشد و روسیه نیز با طاعت
و فرمان برداری پادشاه عاقل و دانای خود دیگر دل و یکجهت شده پای ثبات فشرد و چنانچه از ثبات و پهلوانیان لشکر سوید در جنگ معروف پولتوا ویران شد و این جنگ در هشتم
جولای سال یکهزار و هفتصد و نه مسیحی مطابق دوازدهم جمادی الاولی سال هزار و صد و بیست و یک هجری اتفاق افتاد مترجم گوید عجب از مصنف این کتاب است که تاریخ این جنگ
در باب ششم چنانچه ذکر شد بیست و هفتم جون نوشته و در اینجا هشتم جولای بیان نموده است و در فقره اولی غلط ذکر کرده و در کتابهای دیگر نیز که رجوع شد همین جنگ
پولتوا را در هشتم جولای سنه مزبوره قید نموده انتهی و درین جنگ چارلس زحمات نه ساله و حاصل فتوحات صد کارزار که در مدت اندوخته بود از دست داد و این
شکست عظیم چارلس کاست و بیعت او از قلوب مردم برخواست و سپیرز روسیه مظفر و منصور بجانب پولند شتافت آگستس را که چارلس از تخت شاهی خلع کرده ثانیا بتخت پولند
متمکن ساخت و استانیلس را که چارلس پادشاه کرده بود معزول کرد و اهل سوید را بکلی از ولایت اخراج و ازعاج فرمود و لیوانیه و انگریه را نیز تصاحب نمود و شکست خوردن چارلس
سبب گسیختن او از ولایت روسیه و اتفاقی که در طرف ابراو مسدود و حشه او ناچار شد عنان عزیمت بصوب بندر بنجر که جزو ولایت ترکی یعنی عثمانی بود معطوف و تا
که ببندر رسید سلطان احمد از ورود او آگاهی حاصل شد احکام اکیده در مهمانداری او بحاکم آنولایت صادر فرمودند و در شرایط مهمان نوازی و ادای لوازم که در خور چنان
مهمان سزاوار بود مبالغه نمودند و قراول حرمت بجهت سلامتی وجود او معین شد و چارلس در اینجا سکنی گرفت و دولت عثمانی چنین دیدند که او از جنگ دست کشیده
خود شاکام بر گردد ولی این نصایح برو مفید نیفتاد خیال او بجنگ استوار بود و آخر الامر کار او در بندر بجائی کشید که با دولت عثمانی بنای مکاوحت گذاشت
با سیصد نفر در مقابل سی هزار لشکر عثمانی بجنگ پرداخت و این حرکت او دلالت دارد که او را از دیوانگان میتوان شمرد و این انقلابات با جواد که با وجود … نمودار آثار
و کینه و جلادت و التهاب داشت چنانچه بعد از مراجعت بمقر سلطنت خود باز با دولت دنمرک بنای کاوش گذاشته و در محاصره فردریکشلد در ناروی … در اثنای خندق
کشته و این واقعه در سال ۱۷۱۸ مسیحی مطابق ۱۱۳۱ هجری اتفاق افتاده و در آنوقت از سن او سی و شش گذشته بود و چارلس جوان بلند قامت نیکو شمایل … دوازده
و پس از او خواهر او الریکا الیونارا بر تخت نشست و سلطنت بشوهر خود فردریک که لندگریو هس کسل بود واگذار نمود و آنملکه در سال ۱۷۴۱ مسیحی مطابق ۱۱۵۴ هجری وفات
کرد و پس از مردن این سلطان نیز چون وارثی از او نماند اهل سوید شاهزاده هالستین را که ادالف فردریک نام داشت و خلیفه او نیک بود بپادشاهی اختیار کرد و او در سال ۱۷۵۱
مسیحی مطابق ۱۱۶۵ هجری بتخت سوید جلوس کرد و سلطنت با انقلاب و اغتشاش شاهزاده مدت بیست سال بود و در سال ۱۷۷۱ مسیحی مطابق ۱۱۸۵ هجری عمر او سپری شد و پسر او گستوس سیم
پس از او جلوس کرد و در عهد سلطنت او چند جنگی اتفاق افتاد در عوض آنکه او از این حروب شهرتی و قوتی ظاهر شود بخلاف از اعتبار خوار گردید و اخیر الامر بنجبای ولایت در افتاد
بنای مخالفت با آنها گذاشت و آنها را جریمه و توبیخ میکرد و بر این عقیده بود که اعیان ولایت را بکلی مستاصل سازد و از خوف آنها همیشه با تغییر لباس راه میرفت تا در سال ۱۷۹۲ مسیحی مطابق
۱۲۰۶ هجری یکی از نجبای ولایت مسمی انکرسترم او را در حالت تغییر لباس بقتل رسانید و پسر او گستوس چهارم جانشین شد و از القای این شاهزاده با دولت انگلیس … باعث تحریک ناپلیون
شد و در خرابی او سعی نمود و در سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق ۱۲۲۴ هجری از سلطنت عزل شده اسم خود را تبدیل کرده بولایت سویزرلند فرار کرد و پس از دعوی دیوک … تخت
و خود را چارلس سیزدهم لقب داد و این بلا وارث در سال ۱۸۱۸ مسیحی مطابق ۱۲۳۳ هجری وفات یافت و جنرال فرانسه چارلس جان برندت با قوت و قدرت … بنا بر … تاج شاهزادگی
در سال ۱۸۱۰ مسیحی مطابق ۱۲۲۵ هجری سرافراز شد … چارلس جان چهاردهم برندت بپادشاهی رسید که الآن حکمران آن مملکت است و اهل مملکت او را بسیار دوست میدارند و از امداد و اهل
… قوت اهل فرانسه در سال ۱۸۱۳ مسیحی مطابق ۱۲۲۸ هجری مملکت ناروی از تصرف دولت دنمرک بیرون رفت و در صلح پاریس که منعقد شد ناروی را در عوض … دادند
… نموده که اکنون ناروی جزو مملکت سویدن است مترجم مخفی نماند که مصنف در جمیع جا سلاطین را تا زمان خود ذکر کرده و زمان تالیف کتاب سال ۱۸۳۴ مسیحی است که مطابق سال ۱۲۵۰ هجری
… و ما پس از آن تا زمان تالیف و ترجمه این نسخه هر چه از سلاطین تغییر و تبدیل یافته بیان خواهیم کرد چارلس جان چهاردهم برندت در سال ۱۸۴۴ مسیحی مطابق ۱۲۶۰ هجری وفات کرده و عمر او
… سال و مدت سلطنتش بیست و شش سال بود و پسر او اسکر اول … در هشتم مارچ سال ۱۸۴۴ مسیحی مطابق بیستم صفر ۱۲۶۰ هجری بسلطنت جلوس کرد و تا اکنون که اول
فبرواری سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق پنجشنبه سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۷۱ هجری در آن مملکت پادشاه است و تاریخ چارلس دوازدهم که بفرانسه شارل میگویند حسب الامر پادشاه
مغفور محمد شاه طاب الله ثراه از فرانسه بفارسی ترجمه شده و چاپ نیز شده است هر که تفصیل وقایع او را طالب باشد البته بران کتاب رجوع خواهد کرد و در شرح …
فرانسه … نیز ناپلیون بناپارت در ایام جمهوریت شراکت و دخالت داشت تا آخر الامر بنا به بوناپارت بپادشاهی سوید و ناروی رسید چنانچه ذکر گردید و در صلح کل نیز سلطنت او را
امضا داشتند … و یکی از قیاصره روسیه است که احوال او مختصر پس از این در آخر باب دوم بیان خواهد شد سویدن را بتلفظ فرانسه سوید میگویند لیوانیه ولایتی است که در
… بحر بالتیک واقع است که دریای مجاور سواحل او را خلیج لیوانیه میگویند … شهر ریگ شهری است در لیوانیه … که قریب بدریای بالتیک واقع
… دریای مجاور سواحل او را خلیج … ولایتی است که در شمال مغرب
… شهر کوچکی است که در جنوب مغرب … سکسانی اتفاق افتاد

بارن‌هلم جزیره ایست در بحر بالتیک در جنوبی سویدن واقع است نارو بندریست در جنوبی خلیج فینلند در مملکت روسیه واقع است بیندز شهریست در شمال کرلاند دولت روسیه

واقع شده در آن زمان در تصرف دولت عثمانی بود ولی از زمان کمترین تالی در تصرف

باب سی ویکم دربیان دولت دنمرک

دنمرک ولایت کوچکی است که در جانب جنوب سویدن و ناروی در سمت شمال هنوور واقع شده است و این دولت در
سلک دولتهای ثانوی اروپا محسوب میشود و دنمرک مخصوصا اطلاق میشود بر زمین مثلا جتلند و جزیره زیلند و فیونن
و بعضی از جزایر کوچک غیر مشهور که در مدخل بالتیک واقع شده اند و این مجموع محتوی است بر صفحه که مربع دو هزار و چهار صد
و شصت و پنج میل باشد و متصرفات پادشاه دنمرک سوای این ولایات جزایر فیرو و ایسلند است که در محیط شمالی است
و جزیره سنت کرای است که در تلفظ سنت کرو آکویند که معنی صلیب است یعنی صلیب مقدس و سنت تامس و سنت
جان است که در هند غربیست و ترانکوبار است که در هندوستان در جانب مغربی خلیج بنگاله است و قسمت جنوب
مغربی گرین لند است و دولت دنمرک از سلطنت و اختیار قدیم خود که در ناروی داشت مسلوب شده و در عوض او
داچی هالستین را متصرف است و داچی هالستین اکنون بر داچی لاآن برگ اضافه شده است و لاآن برگ که سابقا در تصرف
هنوور بود در عهدنامه وینا در سال یکهزار و هشتصد و پانزده که مطابق هزار و دویست و سی هجری جزو دولت دنمرک قرار یافت — سنه ۱۲۳۰
و پومرانیه که در تحت اطاعت سویدن بود به پروشیه واگذار و ناروی که در اختیار دنمرک بود به سویدن رسید و
فینلند که در حکم سویدن بود بر روسیه مفوض گردید و پادشاه دنمرک اکنون فردریک ششم است که بعد از پدر بر تخت
آن ولایت در سیزدهم مارچ سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق پانزدهم محرم الحرام یکهزار و دویست و بیست و سه هجری — سنه ۱۲۲۳
جلوس کرد و تولد او در بیست و هشتم جنیواری سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق شوال المکرم یکهزار و یکصد و — سنه ۱۱۸۱
هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده و مریه صوفیه فردریکا شاهزاده خانم خاندان هس کیسل را بعقد خود درآورد و
ولایت جتلند مرغوبست غله و نباتات در آنجا خوب بعمل می آید ولی در قسمت شمالی آنجا چندان زراعت نمی شود و
پایتخت شمالی جتلند شهر وی برگ است که باسم ولایت موسوم است و پایتخت جنوبی شلسویگ است که اسم الولایت را نیز
شلسویگ میگویند و صفحه مملکت جتلند شباهت به هالستین دارد و همگی شباهت تام باکثر امکنه وسیعه انگلند
دارند و پایتخت هالستین شهر کیل است که در نزدیکی بحر بالتیک اتفاق افتاده و مدرسه خوبی درین شهر است و
قصبات دیگر هالستین یکی گلوک استاد است و دیگری آلتونه است که در جنب رودخانه الب واقع است و آلتونه
بندر تجارت کامپنی هند الشرق دنمرک است و دنمرک از سویدن بانگی کت و سوند مفروز است و پهنای سوند زیاده از دو میل
نیست و اهل دنمرک و سویدن هرچند از یک نسلند و یک زبان دارند ولی اختلاف کثیر در قواعد و رسوم از یکدیگر
دارند لیکن قواعد و رسوم اکثر طوایف دنمرک با قواعد ملل دیگر اروپا چندان مغایرتی ندارد و گرسنه در جاهای آن
ولایت در شغل و کسب خود جد بلیغ دارند چنانچه علامت و آثار خرسندگذاری و رعیتی از چهره و سیمای ایشان هویداست
و زنهای دنمرک علی الخصوص اواسط و ادانی آنها بسیار خودپسند و خودآرا هستند و لباس خود را از امتعه الوان زیب
میدهند و لباس سرخ را بسیار دوست میدارند و زنهای سویدن بخلاف ایشان از سادگی خوش دارند و در وقت
بیرون رفتن از خانه و سفر نقاب سرخ می بندند و جزیره زیلند بزرگترین جزیره ایست که در تصرف طایفه دینش است
و پادشاه در این جزیره منزل دارد و در این جزیره غله بعمل نمی آید و مرغزار و چمن بسیار کم است و قسمت بزرگ این جزیره
جنگل است که بجهت شکار کردن پادشاه قرق کرده اند و دور این جزیره تخمینا دویست و سی میل است و شهر کوپن هاگن که
پایتخت دولت دنمرک است که در ساحل شرقی زیلند واقع است و شهر بزرگیست و اغنیا این شهر فراوانست

و جمعیت انجا تخمینا یکصد و ده هزار میشود و این شهر بعد از پطرزبرگ بهترین بلدان جانب شمال است و این شهر در جانب شمال
مشرق لندن واقع شده و بعد مسافت این شهر و لندن بقدر پانصد میل است و در جزیره فیونین نیز غله بقدر کفاف بعمل
انجا بعمل نمی آید و این جزیره در مابین جتلند و زیلند واقع است و آن قسمت دریا که جدا می سازد فیونین را از جتلند او را
لتل بلت میگویند و آن قسمت دریا که در مابین فیونین و زیلند است او را گریت بلت میخوانند و قصبه بزرگ جزیره فیونین قصبه
اودن سی است و قصبات دیگر مملکت دنمرک یکی السینور است که در جزیره زیلند است و یکی البارگ است که در شمال جتلند است
و دیگری ریبن و فلنس برگ است که در جنوب جتلند است و همه سفاین که از کنار السینور میگذرند باج و خراج بپادشاه دنمرک میدهند
و در نزدیکی فلنس برگ در ولایت سلس ویک یک ملوک کوچکی است که او را انگلن مینامند که ولایت بومی طوایف انگلن است که این
طایفه با سکسان ها موافقت کرده بمملکت برتین غالب شده بر آن مملکت اسم انگلند را دادند مرحسیم کو پادشاه فلنس برگ
در ساحل شرقی سلس ویک در کنار دریا واقع شده و آن شعبه دریا را در انجا خلیج فلنس برگ مینامند شهری و اهل دنمرک
بسیار شجاع و جنگجو و مایل بمستی و شراب خوری و عاشق جلال و حشمت هستند و در پوشاک و لباس با اهل فرانسه تقلید می کنند
در زمستان مثل ولایت همسایه خود شان سویدن غالبا لباس انها از خز و پشم است و سلطنت دنمرک باستقلال و اقتدار است
و دین اصلی ایشان پروتستنت لوثری است که در تحت اختیار شش خلیفه است و بعضی ملوکات آن ولایت دین و مذهب دیگر دارند
و زبان اهل دنمرک و سویدن و ناروی زبان گاتیک است و زبان اهل آیس لند مرغوب تر از زبان و لهجه انهاست و جمعیت
دنمرک دو ملیان و بیست و هشت هزار و دویست و چهل نفر تخمینا حساب کرده اند و متاعی که از این ولایت بخارج میرود نیز و مواشی و
و کره و پنیر و آهن است و متاعی که داخل این ولایت میشود نمک و شراب و برندی و بعضی اشیاء دیگر است جزیره آیس
لند جزیره بزرگیست و معیشت سکنه انجا بسختی و تنگی میگذرد و این جزیره در دریای اتلنتیک شمالی بمسافت ششصد میل از
جانب غربی ناروی واقع است و سکنه این جزیره را با اختلاف از شصت هزار تا هشتاد هزار حساب کرده اند و درازی این جزیره
تخمینا سیصد میل است و پهنای او دویست و ده میل است و این جزیره را اول نددوک پیدا کرد و او بحر پیمای معروفی بود
که در سنه هشتصد و شصت و یک مسیحی مطابق دویست و چهل و هفت هجری که از ناروی بجزایر فرو روانه بود طوفان خیلی
شدیدی کشتی او را بی اختیار بجزیره آیس لند رسانید و اول کسی که انجا را آباد کرد انگلف نام است و او یکی از اغنیای بزرگ
ناروی بود که از ظلم و جور پادشاه خود اندیشه کرده در سنه هشتصد و هفتاد و چهار مطابق دویست و شصت هجری
با اهل و عیال و جمعی از اقربا و عشیره خود بجزیره آیس لند نقل و تحویل نمود و در مدت شصت سال همه سواحل و جاهای خوب آن جزیره را
که استعداد داشت آباد کردند و سواحل آن جزیره زیاد سخت و عمیق است و بواسطه انها و کریک ها بندرگاه های خوب دارد و
جزیره محتوی بر جبال شامخه است که بجهة آن جبال شامخه زیاد منظر تیره و مکدر می آید و اکثر قسمتهای الجزیره جبال است برف پوش
و زمستان انجا سخت و شدید است و در الجزیره چند کوه آتش فشان است که معروف الجبال یکی کرافل است که در شمالی جزیره و
هکلا است که در سمت جنوبی جزیره واقع است و از این جبال اگرچه اغلب اوقات شعله آتش و دود و بخارات متصاعد میشود لیکن
بعضی اوقات شعله های عظیم از قلل آن کوههای بیرون می آید و جبال دیگر اخته از این جبال بحر بان نام می آید که آن جبال
جاریه را بزبان ایطالیا لوه مینامند و در میان این جبال کوه هکلا معروف تر و سوزنده تر است و ضرر زیادی بحوالی و حوش
آن کوه از آن لوه میرسد و بهر چه برسد نابود و ناچیز میسازد و لی خروج بزرگی و جنبش عظیمی در آیس لند از کوه کرافل در سال یکهزار
هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق یکهزار و صد و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد که عقل از شنیدن او حیران است

باب سی و یکم در بیان دنمرک

کران کوه گداخته سوزان چنان جریان بهم رسانید که تا به مسافت نود میل راه رسید و پهنای او چهل و دو میل و عمق او
پست قدم بود و از این آتش سیال کوه و هامون مالامال شده و دوازده رود خانه خشک گردید و دوازده قریه معموره
خراب شد و دویست و چهل نفر دیگر بهلاکت رسید و در میان عجایب آیسلند هیچ چیز غریب تر از چشمه های جوشنده گرم
او نیست که در چندین جا چشمه های آب گرم جوشیده مثل ستونها عمودها به بلندی چند صد فوت فوران دارد و معروفترین آنها
چشمه جی سیر است و اهل آیسلند عموماً مردمان با وقار و تمکین اند ولی زیاد لجاجت دارند و دولت آنها شامل بر دواب و گوسفند
و در این جزیره مرغان شکاری بسیار است که نجبای آن ولایت گرفته نگاه میدارند و با آنها شکار میکنند و بهترین آنها را
برای پادشاه دنمرک پرورش و تعلیم میدهند و هر ساله قوشچی های پادشاه برای خریدن این بازها بجزیره میروند و پایتخت
قدیم آیسلند شهر اسکل هالت است ولی اکنون پایتخت آنجا ریکیه ویک است که نشیمن حاکم در آنجاست و ساکنان قدیم آیسلند
از نسل طوایف سی تیه است که یکی از شعبه های طوایف مذکوره محسوب میشود و خود جزیره را نیز یک قسمتی از اسکندینیویه
حساب کرده اند و در زمان سابق جزیره آیسلند مملو از خلق بود و مردمان معروف داشته اند ولی پس از آنکه این جزیره بتصرف
ناروی درآمد در سواحل انگلند و اسکاتلند و فرانسه و آیرلند بتقویت اهل ناروی بنای فتنه و فساد را گذاشتند و وقتی که سلطنت
ناروی با سلطنت دنمرک در سال هزار و سیصد مسیحی مطابق چهارصد و یازده هجری متحد شد این جزیره نیز یک حصه از
سلطنت دنمرک محسوب گردید و در مائه چهاردهم نزدیک بود که این جزیره از وبا و قحطی و آبله و سایر امراض مزمنه بکلی از حلیه آبادی
درافتاده بایر و خراب گردد چنانچه بسبب این آفات و بلیات در عرض دو سال نه هزار و سیصد و سی و شش نفر از زن
و مرد و بیست و هشت هزار راس یازده هزار و چهارصد و شصت و یک انعام و مواشی و یکصد و نود هزار و چهارصد و هشتاد و
راس گوسفند و سه زرد هزار طفل از آبله تلف شدند و این چنین حوادث برای چنان جزیره و ولایت کوچکی مثل آیسلند
زیاده از حد قدرت و استطاعت است و پس از این حوادث باقی مانده خلایق آنجا بجانب سواحل میل کرده در شکل
الجزیره بنای آبادی گذاشتند و امکنه بعیده از دریا را بکلی عاطل و باطل گذاشتند که رفته رفته آن مکانها بسان جای آ
و ویران شد و در آن مدت جمعی نیز از اهالی آنجا که قدرت و توانائی رفتن داشتند از آن جزیره فرار کردند و معدودی
که ماندند در جبال و مغارات مسکن گزیدند و از اخبار صحیحه چنین معلوم شده است که مادام شدت آن بلای مهلک و بلای
دنمرک همه پست و بلند الجزیره با غبار غلیظ کثیفی پوشیده شده بود و پس از آن خرابی که در آن جزیره اتفاق افتاد از
سکنه و معموریت آنجا خیلی کاسته و این جزیره دیگر خبری ندارد که قابل یادداشت و تحریر باشد جزایر فیرو در مابین آیسلند
و ناروی اتفاق افتاده است عدد آنها هفده است و آن جزایر شامل است صفحه را که مربع چهل میل باشد و سکنه
آنجا قریب نه هزار و پانصد نفر است و گوسفند متاع اصلی این جزایر است و طبیعت اهالی این جزایر با ملایمت و نرمی و مهمان
نوازی مایلست گرین لند که در آنجا دین مسکنی دارند و بجهت شکار هوتیل های قوی جثه شهرت دارد و بیشتر [illegible]
بعضی اوقات نیز در اسم عمومی گرین لند معلوم و مفهوم میگردد و گرفتن این هوتیل های قوی جثه [illegible] در میان آن
عرصه های یخ یکی از عجایب هنر و قابلیت بنی نوع انسان بشمار میرود ولی خوف و خطر زیاد دارد چنانچه سیزده جهاز در
در یک وقت بکلی از صدمه آن کوههای یخ شکسته و قطعه قطعه گردید که بکلی در آب غرق شد و جزایر که در هند الغربیه
در تصرف دولت دنمرک است شامل است یک صفحه را که مربع هشت میل باشد و سکنه آن جزایر بقدر چهل و شش هزار و سیصد
نفر حساب شده است و وسعت ترین کوی بازدگنی بقدر بیست و شش میل مربعست و سکنه آنها زیاده از بیست و هشت هزار نفر

نیست تسمیه جمعیت شهر کوپن هاگن که پایتخت دولت دنمرک است از قراریکه در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و یک
مسیحی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری حساب کرده اند یکصد و بیست هزار است و ایسلند یعنی زمین یخ
چه لند بمعنی خشکی و زمین آیس بمعنی یخ است و این جزیره از عرض شصت و سه درجه و پانزده دقیقه تا شصت و شش درجه و پنجاه
دقیقه شمالی و ما بین شانزده درجه تا بیست و چهار درجه و سی دقیقه طول مغربی اتفاق افتاده است و مسافت او تا نروژ یا
گرینلند مقدار یکصد و شصت و شش میل و با مکینه بار و غیر معمور گرینلند مقدار نود و پنج میل و تا جزایر فرو دویست
بیست میل است و هیچ جزیره از جزایر دنیا بقدر این جزیره آب گرم و جبال آتشی ندارد و ارتفاع کوه هکلا را پنجهزار فوت معین کرده اند
و همیشه با برف مستور است و چشمه های آب گرم درین جزیره فراوانست و چشمه آب گرم معروف انجا چشمه گیزر است که معنی
او در لغت اهل آیس لند بمعنی غضبناک و خشمگین است و در انتهای شمال مشرقی این جزیره غار سورتزهلیر است که از کوه ساخته
شده است ارتفاع او چهل فوت و پهنای او پنجاه فوت و طول او کمتر از چهار هزار و سیصد فوت نیست این جزیره علف خوب
در فصل تابستان دارد که حیوانات انجا را از هر قسم کافی است و حیوانات وحشی او خرس و روباه است ولی طیور فراوان دارد
علی الخصوص بازهای قوی و قوهای بزرگ و عقابهای تیز چنگال و مرغابی های گوناگون و اهل این جزیره در سال یکهزار و پانصد و
چهار مسیحی مطابق نهصد و نود و دو هجری انجیل را بزبان خود ترجمه کرده اند جزایر فرو مجموعه از جزایر است که در محیط شمالی ما بین ایسلند
و شتلند اتفاق افتاده و از عرض شصت و یک درجه و پانزده دقیقه تا عرض شصت و دو درجه و بیست دقیقه شمالی است و عدد این جزایر بیست و
پنج است که از انجمله هفده جزیره او مسکون است از انچه مصنف بیان کرده عدد انها هفده است و هشت جزیره دیگر غیر مسکون است
و جمعیت انها در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری از هشت هزار افزون تر
بحساب در آورده اند گرینلند ولایت وسیعی است که در جانب شمال واقع شده و معنی لغوی او زمین سبز است
و هنوز معلوم نشده است که جزیره است یا یکی از کانتی نینت ها پیوستگی دارد و از امریکای شمالی با بوغاز دیویس مفروز است
و در اقصی شمال النصف کره مغربی اتفاق افتاده چنانچه از عرض پنجاه و نه درجه و سی دقیقه شمالی تا هفتاد و هشت درجه
عرض شمالی معین کرده اند و حد غربی او بوغاز دیویس و حد شمالی و بعضی از محیط غیر معلوم یا قطب شمالی است و حد
مشرقی او محیط منجمد و بوغازیست که او را از ایسلند جدا می سازد و حد جنوب مشرقی او محیط اطلنتیک است و یک سلسله از
جبال شامخه عالیه در مرکز این ولایت از شمال الی الجنوب امتداد دارد که دائما با برف پوشیده شده است و جدا می سازد گرینلند
شرقی را از گرینلند غربی و در تابستان هوای انجا گرم است چنانچه برتامیتر فهرن هیت در سرطان بعضی اوقات در سایه
تا بدرجه هشتاد و چهار میرسد و حرکات جبال یخ در فصل تابستان که درین دریا در حوالی او بحرکت در می آیند تماشای کاملی
دارد و غالبا اوقات مانع حرکت سفاین میشوند و ارتفاع بعضی از انها تا مقدار پانصد فوت از سطح آب دریاست و در سواحل گرینلند
چندین جزایر کوچک و بزرگ است و حیوان اصلی این ولایت خرگوش سفید و گوزن و سگی که شباهت کلی به گرگ دارد و خرس
سفید که بسیار درنده میشوند و عقابهای قوی جثه میشوند و نهنگ [illegible] که در دریای حوالی او هست در هیچیک از دریاهای
دیگر یافت نمی شود و گاو دریائی نیز پیدا میشود و اهل گرینلند غالبا کوتاه قامت اند و معیشت انها بیشتر از گوشت ماهی
و اهل اروپا گرینلند را انجمنا در مائه نهم پیدا کردند و در سال یکهزار و چهارصد و هشت مسیحی مطابق هشتصد و یازده
هجری در ساحل مشرقی انجا بنای آبادی گذاشتند و در سال هشتصد و دو مسیحی مطابق صد و هشتاد و شش هجری
سکنه انجا را تخمینا شش هزار نفر بشماره در آورده بودند و سکنه سواحل مغربی را نیز از بیست هزار افزون تر نیافته اند جزایر

ایسلند

جزایر فرو

سنه ۱۲۶۷

گرینلند

سنه ۸۱۱

سنه ۱۸۶

باب سی دوم در تاریخ دنمرک

هند المغرب که در تصرف دولت دنمرک است بسیار کوچک است و از جزایر و بعضی حساب میشوند ولی عجب از مصنف است که در اول باب هیچ اسمی از کینی در متصرفات دولت دنمرک بیان نکرده ولی در آخر ذکری از ونمود و گینی ولایت وسیعی است که در ساحل غربی افریقا و اهل آن ولایت چنین معلوم میشود قلعه و مکانی در تصرف دولت دنمرک باشد

باب سی و دوم در بیان مختصری از تاریخ دنمرک

دولت دنمرک را یکی از سلطنتهای بسیار قدیم اروپا شمرده اند و از قراریکه مورخین نوشته اند اول کسی که در انجا ادعای سلطنت کرده و انولایت را تصرف نموده دن بوده است که او یکی از اهل زلند است که یکهزار و سی و پنج سال قبل از ولادت حضرت مسیح در انجا حکمران بوده و این تقریبا یکهزار سال قبل از تسخیر بریتین بوده که جولیوس سیزر بریتین را مسخر نمود ولی انهست که درین حساب مورخین زیاد اختلاف دارند چراکه بعضی مصنفان اتفاق دارند که حکومت دن تخمینا یکصد و پنجاه سال قبل از حضرت مسیح بوده و بعضی یکصد و پنجاه و شش سال قبل از انکه اودن باروپا بیاید حکومت او را تعیین کرده اند هرچند در باب زمان او اختلاف کثیر در میان مورخین است ولی اجلکی برانند که اول شخصی که در دنمرک حکمرانی کرده دن است و همه حکام ولایات دران ازمنه از طایفه سیلت قدیم از شعب سی تیه قدیم بوده اند ولی چنین نبوده که یک شاهزاده یا بزرگی چندین مملکت و ولایت را تصرف داشته باشد بلکه هر کسی جائی داشته که در انجا حکمرانی میکرده اند پس از ان دین ازمنه جدیده بر سر دفتر بران عادت بود که همه ولایتها که در شمال سلطنت روم واقع شده بودند منقسم بسلطنتهای کوچک بود که در هر ولایتی امیری و شاهزاده حکمرانی میکرد و هیچیک بدیگری تسلط و اقتداری نداشت بالجمله اهل دین اول مذهب درستی نداشته اند و برای عبادت خانه و صوامع خود هیچ گنبدی و دیواری برپا نمی کردند بلکه این کار را بسیار حقیر و زشت می شمردند و عوض در معبد و صومعه درخت بسیار انبوه در بعضی مکانهای خوب می کاشتند که از همه طرف گشاده و باز بود و در انجا با اراده و طریقه داشتند بعمل می آوردند این کار را مایه تقرب نزد خدای خود دانسته و هر که بیشتر در این کار اهتمام داشت او را از مصاحبان میدانستند و شعرای دنمرک در قدیم بسیار در نزد انها اعتبار و عزت داشتند و کار خاصه انها ان بوده است که مردم را ترغیب و تحریص بر جنگ مینمودند و از اوصاف کارزار و کردار دلیران بیان میکردند و در معرض جنگ و معرکه اشعاریکه مهیج غیرت و شوق باشد میخواندند و بودونرس نوشته است که حرمتی که اهل دنمرک از شعرای خود داشته اند و میکرده اند در هیچ ملتی و دولتی معمول نبوده است و پیشوای انها باصطلاح خود درود میشناسیدند بزرگان دین و مقتدایان مذهب بودند و در میان در میان طوایف سیلت و بریتان و گال و جرمن و دیگر قبایل حکمرانی و اقتدار داشتند و احترامی بی اندازه و خلایق از انها بعمل می آوردند و در متابعت خلیفه خود شان همیشه از مکانی بمکانی با دواب و مواشی خود نقل و تحویل میکردند و در مرغزارها و چمنها برای تعیش مسکن میگرفتند و درین گمراهی و صحرا نوردی چندین ازین طوایف و ملل با یکدیگر عهد و پیمان بسته بولایات همسایه خود دست تطاول دراز میکردند و هر طایفه و جمعیتی باسم بزرگ خود موسوم شده بچندین اسامی مشهور شدند چنانچه دین سکسان انگلی جت گات جرمن نازوجیه که نارمن نیز خوانند سیمبری تیوتان و غیرهم و تاریخ آن زمان بهیچ وجه بطور تحقیق درست نیست ولی درین ازمنه جدیده و انچه مفهوم شده است آنست که در مائه چهارم بعد از ولادت مسیح سکسان اسم عامی بوده که در تحت او دین و نارمن و دیگر ملتهای شمالی محسوب می شدند مترجم گوید چنانچه قاجار اسم عام است و او بدوازده تیره منقسم شده است که هر تیره اسم معلوم معینی دارند انتهی و اهل سکسان مردمان شجاع و دلیر بودند و حملهای متواتر بجزایر بریتین و گال می آوردند و در قتل و غارت هیچ کوتاهی نمیکردند و از اصطلاحات

که بدولت روم التجا آوردند تا انها را از شر و باس انها حراست کنند و حمله و قتل و غارت ایشان نه مثل قواعد و رسوم
خود شان هیچ در تحت قاعده و نظامی نبود و هرگز رحمی و مروتی و انصافی در هیچ وقت از انها مشاهده نمی شد و در وقت
استیلا و غلبه پیران کهن سال و عجزه و مساکین و اطفال را از شجعان و ابطال هیچ فرقی نمیدادند بلکه همگی را از زن
و مرد و بزرگ و خورد معرض هلاکت و قتل در می آوردند و رفته رفته بجائی رسید که این طوایف خونخوار در سواحل نارمندی
و انگلند و ایرلند مسکن گرفته نشیمن ها برای خود ساختند و در سال هزار و دوازده مسیحی مطابق چهار صد و سه هجری
فتحی در انگلند کردند و بواسطه طایفه سیمبری بود که در قدیم زمین شلا جتلند را سیمبریکا کرسونی نامی گفته میشد
گویند کرسونی نیسس در لغت یونان معنی زمین شلا است چون طایفه سیمبری در جتلند مسکن داشتند لهذا آن مکان را بنام
انها میخواندند انتهی و سیمبری را یک طایفه از طوایف جرمنی حساب میکردند چنانچه تیوتانها نیز از ملل جرمنی دانسته اند و طایفه
سیمبری در زمین شلا مسکنی داشتند و تیوتانها در جزایر زیلند و فیونین متوطن بودند و مابقی طوایف در جزایر ایل دین
در دریای بالتیک ماوی داشتند و قلیلی وقایع نافعی که در تاریخ دنمرک است از سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت
مسیحی که مطابق هفتصد و هشتاد و نه هجریست وقتیست که مرگرت دوم بر تخت شاهی جلوس کرد و قابلیت ذاتی و عقل و کیاست
آن زن چنان بود که او را همیشه سیمیریس شمال میخواندند و مرگرت بتزویج اگوین پادشاه ناروی در آمد و این دو سلطنت
باین جهة با هم متحد شدند و اگوین بزودی وفات یافت و مرگرت زن او پس از وقدری با حق و قدری بتکلیف و تکلف
عوض مهریه خود آن ممالک را متصاحب نمود و عهدی با اعیان ملک بست و بجهة حسن عهد و مردم داری و کفایت زن
همگی بالطوع و الرغبه او را پادشاهی دنمرک و ناروی و سویدن قبول کردند و این عهد را با اهل کلمر تجدید کرد و که ایشان
نیز از در طاعت در آمدند و مرگرت زن صاحب عقل و کفایت بود چنانچه مصنفی باین عبارت نوشته که روح او
از برای بزرگی آفریده شده بود و در نفع ولایت و آسایش اهل مملکت کمال سعی را داشت و همه سلاطین اروپا بدوستی
و یگانگی این زن عاقله کامله مایل شدند و همگی رفتار و گفتار آن زن نیکو کردار را الهامی و غیبی میدانستند و پس
از آن زن جانشینهای مرگرت از عهده رفتار و قواعد او بر نیامدند و اتصال کلمر بدنمرک بزودی ضایع شد و اهل
سویدن یاغی شدند و گستنه وس وزا را بتخت سویدن نشاندند و وقایع کثیره که در تاریخ دنمرک ذکر شده در زمان حکمرانی
و سلطنت مرگرت و در زمان کرسیتین دوم است که تخمینا در هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و
هجریست یکی بنیان تجارت کامپنی هند شرقیست که در سنه هزار و ششصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و بیست و یک
هجری اتفاق افتاده و جنگ معظمی است که در سال هزار و ششصد و شصت مسیحی مطابق هزار و هفتاد و یک هجری که در
سلطنت فردریک سیم وقتی که بتاج و تخت موروثی خود رسید واقع شد و در بین سال هزار و ششصد و شصت
جنگی که اتفاق افتاد و یکی از آن وقایع غریبه است که بسیار کم چنین حکایتی در تاریخ ذکر شده چرا که بجهة این قضیه قوانین یک
سلطنتی بدون اینکه اغتشاشی و خونریزی و آشوبی واقع شود تبدیل و تغییر یافت و در سال هزار و ششصد و هشتاد و نه مسیحی
مطابق هزار و نود هجری همبرگ را کرستین پنجم محاصره کرد و در سنه هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و
شانزده هجری کوپن هاگن پایتخت دنمرک را اهل برتیش بزور و غلبه تصرف کردند از مملکت دنمرک سه سلطان
که انگلند را متصرف شده است یکی کنسوت کبیر است و یکی هرالد است و دیگری هردی کنسوت است و اهل دین و ناروی
که ایشان را نارمن نیز گویند در مائه هشتم مسیحی بسواحل گال و برتین حملها آورده مایه اغتشاش و آشوب آن ممالک شدند

۹۲۶
سنه ۱۰۷۱
سنه ۱۰۹۰
سنه ۱۲۱۶

باب سی و دوم در تاریخ دنمرک

وبسته واشوب انها در آن سوجسل تا سال هزار و دوازده مسیحی مطابق پانصد وشش هجری باقی وبرقرار بود تا وقتیکه سوین پادشاه دنمرک تمام انگلند را فتح کرد و در انجا کنیوت پسر خود را بپادشاهی نشاند و کنیوت پس از پدر تاج پادشاهی انگلند و دنمرک و ناروی و سویدن در سال هزار و بیست مسیحی مطابق پانصد و چهارده هجری برسر گذاشت و کنیوت پادشاه با حشمت وعظمت بود و پس از او پسر او هرالد در سال هزار و سی و پنج مسیحی مطابق چهارصد و بیست و شش هجری بتخت این ممالک مذکوره جلوس کرد و او بسیار پادشاه جاهل و خودخواه بود و پس از حکمرانی چهار سال در سال هزار و سی و نه مسیحی مطابق چهارصد و سی و یک هجری وفات کرد و پس از و برادر او هرڈی کنیوت جانشین شد و او را اهل انگلیس بخواهش و اراده خود شان بر تخت نشاندند ولی بزودی از ظلم و تعدی و ناقابلیتی او نفرت کرده و اتفاق بر مخالفت او نموده سلطنت او چند روز دوام نیافت و در سال هزار و چهل و دو مسیحی مطابق چهارصد و سی و سه هجری وفات یافت و حکمرانی سلاطین دین در مملکت انگلند باختتام شد سوین ولد ارشد کنیوت چون از انگلند دور بود چنین معلوم شده است که او در انگلند حکمرانی نکرده است ولی بعضی مورخین او را نیز از سلاطین دین که در انگلند حکمران بوده نوشته اند مصنف تاریخ دنمرک را تا به سوین بیان کرده تا زمان تحریر کتاب مثل سلاطین سویدن بیان نموده و ما برای اطلاع ارباب کمال تا این زمان اسامی سلاطین دنمرک را چنانچه درین ضبط نموده است بیان میسازیم و تاریخ نویسان دین تا سلطنت هرالد بیست و پنج پادشاه ذکر می کنند ولیکن تحریرات ایشان با سطورات مورخین جدید دنمرک که بدرستی ذکر کرده اند اختلاف کثیر دارد چنانچه که صحیحا درست است از ینقرار است و تاریخی که در جنب اسامی سلاطین ذکر شده خواهد شد سال جلوس آن پادشاه است

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
۸۱۳	هرالد یا هرولد	۱۹۸
۸۵۰	اریک اول	۲۳۶
۸۵۴	اریک دوم دی چیلد یعنی الطفل	۲۴۰
۸۸۳	گارمو دی الد یعنی الشیخ پادشاهی کرد پنجاه وسه سال	۲۷۰
۹۳۵	هرالد دوم ملقب بلوتوث یعنی کبود دندان	۳۲۳
۹۸۵	سیونو یا سوین ملقب ذی فارکد برد یعنی ریش دوشاخه	۳۷۵
۱۰۱۴	کنیوت دوم ذی گریت یعنی الکبیر پادشاه دنمرک وانگلند	۴۰۵
۱۰۳۶	کنیوت سیم پسر او هرڈی کنیوت در انگلند	۴۲۷
۱۰۴۲	مگنس ملقب ذی گود یعنی الجید در ناروی	۴۳۴
۱۰۷۳	این ترتیم یعنی ایام فتره وخلو تخت از پادشاه	۴۶۵
۱۰۷۷	هرالد مدعو دی سیمپل یعنی الاحمق	۴۷۰
۱۰۸۰	کنیوت چهارم	۴۷۳
۱۰۸۶	الاس چهارم ذی هانگری یعنی الجایع	۴۷۹
۱۰۹۵	اریک سیم ملقب ذی گود یعنی الجید	۴۸۸
۱۱۰۳	این ترتیم یعنی ایام فتره	۴۹۶

۴۹۸	نیکولس اول کشته شد در سلس ویک	۱۱۰۵
۵۲۹	اریک چهارم ملقب هیرنوت یعنی خرگوش پا	۱۱۳۵
۵۳۱	اریک پنجم مدعو ذی لم یعنی الحمل	۱۱۳۷
۵۴۲	سیون یا سوین سیم که گردنش را زدند	۱۱۴۷
۵۴۲	کنوت پنجم تا سنه ۱۱۵۴	۱۱۴۷
۵۵۲	والدیمر ملقب ذی گریت یعنی الکبیر	۱۱۵۷
۵۷۸	کنیوت ششم ملقب ذی پئوس یعنی المتقی	۱۱۸۲
۵۹۸	والدیمر دوم ذی ویکتوریس یعنی الفاتح	۱۲۰۲
۶۳۹	اریک ششم	۱۲۴۱
۶۴۸	ابل سر برید برادر بزرگ خود را وخودش نیز کشته شد	۱۲۵۰
۶۵۰	کریستوفر اول مسموم شد	۱۲۵۲
۶۵۷	اریک هفتم	۱۲۵۹
۶۸۵	اریک هشتم	۱۲۸۶
۷۲۰	کریستوفر دوم	۱۳۲۰
۷۳۴	این ترگنم یعنی ایام فتره هفت سال	۱۳۳۴
۷۴۱	والدیمر سیم	۱۳۴۰
۷۷۷	این ترگنم یعنی ایام فترو	۱۳۷۵
۷۷۸	الاسن پنجم	۱۳۷۶
۷۸۹	مرگرت ملقب ذی سیمیرمیس آف ذی نارث یعنی سمیرمیس شمال کوئن سویدن و ناروی و دنمرک	۱۳۸۷
۷۹۹	مرگرت و اریک نهم و اریک سیزدهم متحداً سلطنت می کنند	۱۳۹۷
۸۱۵	اریک نهم منفرداً بپادشاهی رسید و پادشاهی دنمرک اکتفا کرده تاج سلطنت ناروی و سویدن را از سر خود برداشت	۱۴۱۲
۸۴۲	این ترگنم یعنی ایام فتره	۱۴۳۸
۸۴۴	کریستوفر سیم پادشاه سویدن	۱۴۴۰
۸۵۲	کریستین اول کونت آلدن برگ پادشاه اسکندی نویه که بسلطنت دنمرک و سویدن و ناروی سرافراز شد و پس از او پسر او جانشین او شد	۱۴۴۸
۸۸۶	جان همچنین پس از او پسر او جانشین او شد	۱۴۸۱
~~۹۱۹~~ ۹۱۹	کریستین دوم مدعو ذی کرول یعنی الظالم و ذی نیرو آف ذی نارث یعنی نیرو شمال ظلمهای بیحد و تعدیات بی اندازه از و در ایام سلطنت بظهور رسید از آنجمله قتل عام اهالی سویدن بود و در سال هزار و پانصد و بیست و سه مسیحی مطابق نهصد و بیست و نه (۹۲۹) هجری از پادشاهی معزول شد و در سال هزار و پانصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق نهصد و شصت و شش هجری در زندان وفات یافت	۱۵۱۳

باب سی و دوم در تاریخ دنمرک

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
	پس ازو سلطنت سوئدن از تاج دنمرک جدا شده خود مستقلاً سلطنتی شد واین قول که کرستین تین در زندان وفات یافت با روایت مصنف که در تاریخ سوئدن ذکر شد منافات دارد	
۱۵۲۳	فردریک اول دیوک هالستین عموی کرستین تین دوم پادشاه سخی جوانمردی بود	۹۲۹
۱۵۳۴	کرستین تین سیم پسر فردریک برقرار کرد آئین لوثرزا واین مذهب را رواج داد	۹۴۱
۱۵۵۹	فردریک دوم پسر کرستین تین سیم	۹۶۶
۱۵۸۸	کرستین تین چهارم پسر فردریک دوم انتخاب شد بزرگی طایفه پروتستنت در عهد وی [illegible] مخالف شاهنشاه	۹۹۶
۱۶۴۸	فردریک سیم قانون اختیار وتعیین پادشاه را تبدیل داده سلطنت را موروثی قرار داد که بوراثت و ولیعهدی سلطنت کنند تا زمان او اختیار وتعیین پادشاه برأی امرا واعیان ولایت بود	۱۰۵۸
۱۶۷۰	کرستین تین پنجم پسر فردریک سیم که جانشین شد با پسر خود	۱۰۸۱
۱۶۹۹	فردریک چهارم میثاق بست با پطر بیرز روسیه وبا پادشاه پولند بر مخالفت ودشمنی چارلس دوازدهم پادشاه سوئدن	۱۱۱۱
۱۷۳۰	کرستین تین ششم پسر فردریک چهارم	۱۱۴۲
۱۷۴۶	فردریک پنجم پسر کرستین تین ششم بعقد خود در آورد شاهزاده خانم لویسا دختر جارج دوم پادشاه انگلند را	۱۱۵۹
۱۷۶۶	کرستین تین هفتم پسر فردریک پنجم تزویج نمود کرولین متیلدا خواهر جارج سیم پادشاه انگلند را ودر حالت غضب واختلاط حواس کوئین مذکوره را از شهر بیرون کرده بزل فرستاد ودر زل آن زن در سال هزار وهفتصد وهفتاد وپنج مسیحی مطابق هزار وصد وهشتاد ونه هجری وفات کرد ودو وزیر دانای خود برندت واستروئنسی را نیز بقتل رساند	۱۱۸۰
۱۷۸۴	ریجنسی یعنی قایم مقامی که شاهزاده فردریک بجهة مصلحت ملکداری وحالت اختلاط پدر خود بنام سلطنت پرداخت	۱۱۹۸
۱۸۰۸	فردریک ششم همین قایم مقام که مستقلاً بپادشاهی رسید	۱۲۲۳
۱۸۳۹	کرستین تین هشتم پسر فردریک ششم	۱۲۵۵
۱۸۴۸	۱۸۰۸ فردریک هفتم پسر کرستین تین هشتم تولد او در ششم اکتوبر سال هزار وهشتصد وهشت مسیحی مطابق ۱۵ پانزدهم شعبان هزار ودویست وبیست وسه هجری اتفاق افتاده وتا اکنون که ششم فبروری سال هزار وهشتصد وپنجاه وپنج مسیحی مطابق هجدهم جمادی الاولی هزار ودویست وهفتاد ویک هجری است پادشاه آن مملکت است	۱۲۶۴

وبعضی تمام کرد ضمن احوال سلاطین ذکر شد بیان او لازم است سیمبرکس کوئین اول است که بپادشاهی او را انتخا

کردند واو امیرنس آسیریه بود که دو هزار وهفصد سال قبل از مسیح بتخت سلطنت عروج کرد واو در زینت واستحکام شهر
بابلون مبالغه تمام داشت واین شهر را پایتخت سلطنت خود قرار داد وبواسطه کفایت وعقل آن ملکه شهر بابلون بزودی چنان
معمور شد که درعهد خود ازو بزرگتر شهری در دنیا نبود ومرگرت ملکه دنمرک را ازانجهة سمیرمیس شمال لقب دادند

نرو امپراطور ششم روم است که پس از کلادیوس باعانت مادرش درسال پنجاه وچهار بعد از ولادت مسیح بتخت نشست ومادر
وی اگریپینا است که دختر جرمنی کوس وخواهر کلیگولا وزن دومیشین اینوبربس بود وپس از وفات شوهر بعقد کلادیوس
شاهنشاه پنجم روم درآمد وپس از فوت کلادیوس باانکه از کلادیوس اولاد کوچکی داشت انهارا از تاج وتخت محروم کرده
پسر بزرگ خود نرو را تاج بر سر گذاشته بمجمع سنت ومحفل امرا واعیان فرستاد وهمگی طوعا وکرها تمکین سلطنت او کردند
ونیز نرو بالطبع پادشاه خونخوار استمکار دیوانه بود ولی درپنج سال اول سلطنت خود چنان رفتار نمود که هیچکس مثل او
نموده چنانچه حبیبا تا اگر فرمان قتل مقصری را بنظر او میرسانیدند که دستخط بگذارد باواز بلند فریاد میکرد که کاش خط نمیدانستم
واهل سنت وارکان دولت همگی احسنت می گفتند ولی از پنجسال بعد سریرت وخبث سیرت او آشکار گشت شعرا درحق چنان
بدی که گرچون تو نبوده آخر تو چنان شدی که گرچون تو مبادا واز حرکات ناهنجار او انقدر نوشته اند وگفته اند که توصیف
راست نیاید وما مختصری بیان میکنیم ازانجمله درسال شصت وچهار بعد از عیسی بهوای مستی شهر روم را آتش زد وباخاک یکسان
نمود وخودش بربالای برج بلندی ایستاده تماشا میکرد ودر آن حالت ازبرای خرابی تروای شعر میگفت ومیخندید واحدی را هم
بخاموش کردن آتش اذن نداد وپس از آن بهر حیله که بود تهمت این کار را بر طایفه عیسوی نهاد وتیغ بیرحمی آخته جمعی کثیر از عیسویان
بقتل رسانید ودر تاریخ روم نوشته است که در وقت فوت کلادیوس جمعیت شهر روم شش ملیان وهشتصد وچهل وچهار هزار
بود معلوم است شهریکه انقدر جمعیت داشته تا چقدر بیوتات وعمارات خواهد داشت واتش زدن او محض مستی وجهالت چقدر
مایه خسارت خواهد بود شعر سکران سکر هوی وسکر مدامة : انی یفیق فتی به سکران : ونفاذ حکمش نیز چنان بود که پس از خرابی حکم
کرد که آن شهر را بهتر از اول بنا کردند ازانجمله یکی از امرای بزرگ روم شبانه پیغام داد که باید هنگام زهر خورده خود را هلاک سازد
آن امیر بیچاره شربت زهر را از ضرب قهر بهتر دانسته خود را بهلاکت رسانید وازانجمله روزی درحالت مستی لگدی بشکم محبوبه خود
مسماة به پاپی زده که بچه او سقط شد وآن زن نیز وفات کرد وپس ازانکه بهوش آمد معشوقه را مرده یافت همه خدمتکاران
وکنیزان که دران بزم حاضر بودند بقتل رسانید وازانجمله جوان خوشگلی را مسمی به اسپورس خواجه کرد ولباس زنانه پوشانید
ودرکالسکه خود نشانده بسیر وتفرج میرفت وبا او بتماشاخانها حاضر میشد وهرکه او را نمی شناخت چنان تصور میکرد
که ملکه است وهرکه میدانست ازحرکات ناپسندیده پادشاه خون جگر میخورد وبدتر ازین آن بود که ناخوشی ابنه داشت روزی
خودش لباس زنانه پوشیده ونقاب زردی چنانچه رسم عروسهای آن زمان بود بررو انداخته زن یکی از رفقای
خبیث خود مسمی به پیتاگورس شد
بود رویش چو رخسار زنان مردی خود راهی کرد نهان زانکه آواز وخرش زن وار
بود لیک شهوت کامل وبیدار بود حق چو اندر مرد خوی زن نهد او مخنث گردد وگون میدهد چون خدا در زن نهد خوی
نری طالب زن گردد او چون سعتری وباز پس از مدتی ازین عمل قبیح ملتذ شده زن یکی از غلامان خود دوریفوروس نام شد
وچنان اعتقاد داشت که مثل او شاعر سخندان وموسیقی دان نیست وهرکه فرضا از راه جهالت با او مباحثه میکرد در
هلاکت میرسید تا آخر چنان بود که مردم گفتار ورفتار او را اجبارا وکرها تمکین وتصدیق داشتند وگاهی کلمه
خود شانزده اسب می بست وخود میراند واسبها گاهی که بروی یکدیگر می افتادند پیاده می شد وانهارا خود بلند

وگاهی عمداً اسبها را با یکدیگر بجنگ می انداخت و میخندید و از اعمال شنیعه قبیحه اش یکی آن بود که مادر کاملهٔ عاقلهٔ خود را
که باعث سلطنت او شده و اولاد او کلادیوس را از سلطنت بواسطهٔ او محروم ساخت تهمت زنا با حیحر شکمش را پاره کرد و بعضی آورده اند
که جمعی از امرا با او همداستان شده اولاً چندی آن زن عاقله را از دخالت بامور ملک و ملت منع کردند و ثانیاً لفاکیات
او هشاده بعرض نیرو رسانند که بغیرت پادشاه نمی گنجد که مادر پادشاه بشرب مدام و مکاشرت غلامان سیم اندام مشغول
تا شبی علی الغفله او را در آن بزم حاضر ساخته مشاهده کرد نیرو در حالت مستی بدست خود شکم اگری پینا را درید و همه اهل آن
بزم را از بزرگ و کوچک بهلاکت رسانید و ستبا جسد مادرش را بر کوچه انداخت چون روز شد از شدت غیظ کالسکه خود را حکم
کرد که در کوچه از روی جسد مادرش کشیدند که جسد او از سم ستوران و چرخ کالسکه خورد شد عجب اینست که مادر او در وقت
کلادیوس از منجمی احوال نیرو را پرسیده او در جواب گفته بود که پادشاه میشود ولی ترا از و خطر جانست آن عاقلهٔ کامله جواب داده بود
که آرزوی من سلطنت اوست گر کشم در سر وفاش سری سهل باشد زبان مختصری و آخر چنان بود که آن منجم گفته بود و
و صاحب گولدسمیت خلافاً للمورخین چنین نوشته است که نیرو قبل از آنکه بتحریک پاپی زوجهٔ خود بخیال قتل مادرش افتاد
سنیکه او را منع کرد ولی منع او مفید نیفتاد دیکبار مادرش را زهر داد و زهر کارگر نشد و بعد آنیسی تس تدبیر زورقی ترتیب داد
که در وقت سواری همین که قدری در آب می ماند از هم متلاشی میشد روزی مادرش را برو نشانید که بگشت و تفرج دریا مشغول شود
زورق از هم پاشید و مادرش بآب افتاد ملاحان از خیال شاهنشاه خبر نداشتند در آب جسته مادرش را در آوردند و این تدبیر
نیرو نیز باطل شد تا شبی در حالت مستی فریاد کشید که کیست مادرم را بکشد سنیکه و بوروس مقام نصیحت بر آمده گفتند ارتکاب
این عمل از شاهنشاه شایسته نیست و در این وقت که لشکریان بجنگ مشغولند پادشاه اگر چنین کار بکند باعث رنجش
قشون سپاهی و رعیت است نیرو گفت من گوش استماع ندارم لمن یقول هر که مرا دوست دارد باید مادرم را که دشمن جان منست
بکشد آنیسی تس دامن همت بر کمر زد و این خدمت را قبول کرد جمعی از قراولان را با خود برداشته بقصر اگری پینا داخل شد و از محفظین
هر کرا یافت کشت تا باوطاقی رسید که ملکه در آنجا خوابیده بود و از همه کنیزان و غلامان از خواب برخواسته آنیسی تس در اوطاق را
که بسته بود شکسته با چند نفر داخل شد اگری پینا بخت از خواب دشمن را بیدار دید تجلد کرده پرسید اگر به پرسش احوال من
از جانب شاهنشاه آمده اید الحمد لله سلامتی حاصل است و اگر خیال فاسدی دارید پسر من گناه عظیمی مرتکب شده است یکی از همراهان آنی
سی تس پیش دستی کرده گرزی بر سر او زد و آنیسی تس شمشیر از غلاف کشید که او را بکشد اگری پینا پستان خود را در آورده باو نشان
داده گفت اول این ضربت بزن که چرا دیو سیرتی را این پستان شیر داده است و آن بیچاره را چندین زخم زده بقتل رسانیدند آنی سی تس
بخدمت نیرو شتافته بشارت داد و نیرو همان آن بر سر جسد مادر خود حاضر شده یک یک اعضای او را تماشا میکرد
و میگفت هرگز گمان نمیکردم که بدن او باین لطافت باشد و پس از هلاکت مادر خود عمهٔ خود دومیتیه را نیز مسموم ساخت و با
تیر عداوت در زیده حکم کرد که خود را هلاک کند آن حکیم دانشمند دید چاره ندارد زوجهٔ خود را که بسیار دوست میداشت آواز کرد
و دست بگردن او انداخته آه از نهادش بر آمد گریست و او را دلداری داد و زوجه اش گفت من بی تو زندگی نخواهم حکم کردند
که از هر دو دست ایشان رگ زدند چون سنیکه پیر بود خون چندان جاری نشد فرمود تا از ساق پای او نیز رگ زدند تا زودتر
جان بسپارد زوجهٔ او چون جوان بود مدهوش افتاده کنیزانش برو رحم کرده رگهای او را بستند چون در اجلش تأخیر بود
بحال آمد و لوکن شاعر نیز که در عصر خود عدیل نداشت از حکم آن شاهنشاه قهار خود را کشت و مثل سنیکه رگ زده
در حمام وفات یافت و بعضی شبها با تغییر لباس با اجامر و اوباش در میان کوچهای روم میگشت و بزنها و بچه ها دست درازی

میکرد و هر که پادشاه را می‌شناخت بخنجر پاره پاره‌اش میکردند و از آنجمله نوشته‌اند که در حالت مستی تماشاخانه‌ها
می‌شد و میگفت من هرکیولز هستم و خنجری میکشید چندین شکم پاره میکرد و چندین نفر مجروح میساخت و اهل تماشاخانه از او
گریزان میشدند و او خندان میشد که با خنجر ترکی میتوانند با هرکیولز در افتند و از آنجمله دو نفر از حواریون حضرت
عیسی علیه السلام را که یکی مسمّی به سنت پطر و یکی سنت پال بود در سال شصت و هفت بعد از عیسی بشهادت رسانید سنت پطر را
صلیب ساخت و گفت چون عیسی را در وقت دار کشیدن سرش باسمان بود او را بخلاف او سرش را پایین کشید و سنت پال را سر برید در
آخر کار بجائی رسید که از ظلم و قتل او نفرت از مرد و زن برخواست و ذکور و اناث بر او شوریدند و از محکمه سنت دشمنی او را مملکت و ملت
فتوی داد و قتل او را واجب دانسته حکم کردند که او را برهنه کرده سر او را در میان کار آهنین گذشته شلاق زنان از میان کوچه‌های
روم بگذرانند تا هلاک شود و پس از آن جسد او را از کوهی میان رودخانه تایبر بیندازند و نیرو از استماع این خبر تغییر لباس
در میان کوچه‌های روم حیران و سرگردان میدوید تا در خانه یکی از رفقای خودش ناچار از بیم نکال و عذاب خود را بقتل رسانید
و سن او سی و دو سال و مدت پادشاهی او چهارده سال بود و سلطنت خانواده آگستس بزوال رسید و این واقعه شصت و هشت
سال بعد از عیسی بوقوع پیوست و در گولدسمیث مسطور است که اهل گال یکبار شورش کردند و جمعی از آنها قریب هشتاد هزار به سیاست
گرفتار شدند و باز در آخر فتنه از آنجا برخواست جولیوس وندکس حاکم گال صریحاً ندا کشید که هر که سر نیرو را بیاورد سوای مال دنیا سر خود را
در بهای او خواهم داد و گلبه حاکم اسپانیا همداستان شد و او از قبول این معنی نمود و نیرو در نپلس بود ارکان سنت این خبر را
باو رسانیدند اعتنا نکرده به سنت نوشت که آمدن من این روزها بروم مشکل است چرا که صدمه به آواز من خورده صدایم
گرفته است اگر حرکت بکنم مضر صوت من خواهد شد آخر ناچار شده بروم روانه شد و در روم خبر باو دادند که گلبه نیز بنای مخالفت
گذاشته و عنقریب روم را تسخیر خواهد کرد چون گلبه از نجبای مملکت و از اکابر دولت بود محض شنیدن از زندگانی خود
مأیوس شده مشغول شام خوردن بود با پای خود لگدی بمیز زد که مجموع ظروف شکست از آنجمله دو عدد ظرف بلور بود که بسیار
گران‌بها بود شکست و مدتی بیهوش گشت پس از آنکه بحال آمد رخت‌های خود را پاره پاره کرده طپانچه بر سر و روی خود میزد و فریاد
میکشید و میگفت ای مان وای کنیزکان مرگ من نزدیک است و بعد خیال کرد که اهل گال را که در روم هستند بکشد و ارکان سنت را
کلاً مسموم نماید و شهر روم را آتش بزند و شیران درنده را که در شیرخانه نگاه داشته‌اند زنجیر از گردنشان در آورده بشهر رها
کند و گاهی خیال مینمود که خود بنفسه با غلامان جنگ و جدال اقدام نماید و گاهی اندیشه میکرد که بدشمن التجا بیاورد و در این خیالات
واهی شب خوابید نصف شب بیدار شد دید که همه حراس در عمارت و کشیکچی‌ها از سر او پراکنده شده‌اند و شنید که اهل مملکت همگی
گلبه را به بزرگی سلطنت اختیار نموده‌اند چند نفر از غلامان خاصه خود نزد جمعی از دوستان خود فرستاد هیچکس متحمل جواب او نشد
حتی تی جی لینوس که در هر کار شریک او بود از او تبری جست و به گلبه پناه برد نیرو بخت را بازگون و دعای مظلومین را باجابت مقرون
دید از دار السلطنه در آمده در شهر روم خانه بخانه میگشت واحدی بر او اعانت نکرد آه دردناکی از جگر کشید گفت چه حالتی است که نه دوست
دارم و نه دشمن خواست خود را به رودخانه تایبر اندازد باز پشیمان شد در این حالت فئن که یکی از غلامان او که در یک فرسخی شهر خانه
داشت بمنزل خود دلالت کرد که بآنجا رفته چند وقتی در خانه او پنهان باشد نیرو قبول نمود تغییر لباس داد و دستمالی بر روی خود
کشیده با چهار کس که یکی از آنها اسپوروس بود روانه شد و در عرض راه اسب او رم کرده از اسب افتاده و دستمال از روی او افتاد
یکی از سپاهیان که در آنجا بود او را شناخت نیرو از ترس اسب خود را رها کرده پیاده از شاهراه بیرون رفته خود را بعمارت
فئن رسانید و در زیر زمینی در آنخانه پنهان شد و نان و آب طلبیده قدری تناول نمود در این بین باو خبر دادند که سنت حکم کرده

کنیز را بحسب قانون قدیم سیاست کنند نیز در پرسید که سیاست قدیم چگونه است گفتند مقصر را عریان کرده دست او را بدار
دو شاخه آهنی که داشته محکم می‌بندند و او را در کوچه و بازار گردانیده آنقدر شلاق میزنند تا بمیرد نیز او از استماع این حرف
واهمه کرده خنجری که با خود داشت در آورده خواست خود را بکشد مکث کرده به پوزش گفت هر آن آوازی که در وقت مرگ
میخوانند بخوانند تا او بشنود و هر وقت صدای سم اسبان کوچه می‌شنید مرگ را معاینه میدید ناچار خنجر را بر گلوی خود گذاشت
بتقویت یکی از غلامان خود خنجر فرو برد تا جان بمالک دوزخ سپرد نوشته‌اند در آن وقت یکی از سرهنگان بمدد او رسید
گفت که یاری شاهنشاه آمده‌ام نیز گفت دیر آمدی وفای تو همین قدر بود و همه مورخین نوشته‌اند که اگر اعمال زشت او را در
چهارده سال تحریر در آریم در صد مجلد نیز نگنجد و صاحب گویند همیشه مدت شاهنشاهی او را سیزده سال و هشت ماه و بیست و هشت روز
نوشته است و در سن سی و دو سالگی دنیا از وجود خبیث او پاک شد و گرنیرین دوم پادشاه دنمرک را نیز ستقالی و چهابگی نیز و شمار میخوانند
و مورخین قتل و غارتی که بعیسویون بعد از حضرت مسیح وارد آمده به تعداد در آورده‌اند ده بار است چون فایده تاریخی داشت لهذا بذکر
او میپردازد اولاً این کار قبیح از نیرو سر زد که در سال شصت و چهار بعد از ولادت عیسی عیسویونرا بجهة سوختن شهر روم متهم ساخته
جمعی را سر برید و جمعی را در پوستهای حیوانات وحشی و خام گاو گرفته که سگها آنها را پاره پاره کردند و بعضی را بدار کشید و برخی را
زنده در آتش افکند و در مملکت خود فرمان داد که هر کرا از عیسویون بیابد بانواع اذیت و آزار و عقوبت بهلاکت رساند و در عهد سلطنت
او این طایفه ببلای عظیم گرفتار شدند ثانیاً باعث بیکار روا این گونه عقوبات دومی شین بود در نود و پنج سال بعد از عیسی ثالثاً
در شاهنشاهی ترجن بود در یکصد سال بعد از عیسی رابعاً در پادشاهی آدرین بود یکصد و هجده سال بعد از عیسی خامساً در عهد پادشاهی
سورس بود در یکصد و نود و هشت سال بعد از عیسی سادساً در حکمرانی مکسی مینس بود دویست و سی و پنج سال بعد از عیسی
سابعاً در سلطنت دسیوس بود و این پادشاه از سلاطین دیگر که ذکر شد شدید العداوة و بیرحم‌تر و خونخوارتر بود
چنانچه حکم کرد که در مملکت او در هیچ جا عیسوی را امکان و مسکن ندهند و اموال آنها منهوب و خانه‌شان منهدم و زنان
و مردان آنها جملتان از جان و مال محروم باشند و بدینجهة عیسویون بانواع سیئات مبتلا شدند اکثر را زنده سوزاندند و جمعی را پاره پاره
کرده بند از بند جدا ساختند ثامناً در جهانداری ولرین بود دویست و پنجاه و هفت سال بعد از عیسی تاسعاً
در شاهی آرلین بود دویست و هفتاد و دو سال بعد از عیسی عاشراً در سلطنت دیاکلیشین بود دویست و هشتاد و
چهار سال بعد از عیسی و این قتل و غارت مدت ده سال کشید خانه‌هائیکه مملو از عیسویون بود آتش زدند و جمعی از ایشان را
بسته بدریا انداختند و پس از آنکه کانس تن تین کبیر مذهب عیسوی اختیار کرد عیسویون ازین بلاها و شداید خلاصی یافتند
و امپرور در لغت انگلیسی مرد را گویند که شاهنشاه باشد و در روسیه امپراطور خوانند و امپرس زن را گویند که شاهنشاه باشد و همچنین
مردی که شاه باشد کینگ میخوانند و زنیکه شاه باشد کوین مینامند و من در تصانیف انگلیسی گفته‌ام چرا از مرد شاه را
کوئین کینگ چرا از زن بود شاه خوانی کوئین و در زبان لتین نیز مردی که پادشاه است او را رکس میخوانند و زنیکه پادشاه
باشد او را رجینا گویند و در عربی ملک و ملکه گویند و در فارسی اسمی مخصوص ندارد و این گونه قتل و غارت را در لغت انگلیسی پرسیکیوشن
مینامند و در هندی قتل و غارتیکه بفرقه یهود پس از حضرت موسی اتفاق افتاده به تفصیل ذکر میسازد و همچنین قتل و غارتهای در فرق
دیگر واقع شده بیان نماید و در اینجا اگر بتفصیل او بپردازیم باعث تطویل است الحمد لله فرقه ناجیه محمدی صلعم از برکت وجود مبارک
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله ازین گونه قتل و غارت و زجر و عقوبت ایمن بوده‌اند اگرچه چنگیزخان اکثری از
ولایات مسلمانان را قتل عام کرد ولی بجهة عداوت دین نبود بلکه مصلحت جهانگیری چنان تقاضا نمود و مشیت الهی آن بود

گریس از سالیان دراز کفر و فجره استیلا یافتند فسقوا فیها وحق علیها القول فدمرناها تدمیرا و باز آخر الامر از میامن دین محمدی چنان شد که غازان خان کیش اسلاف خود را ترک کرده با صد هزار نفر از مغول در یک روز بشرف اسلام مشرف شدند
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

باب سی و سیم در بیان سلطنت رشیه یعنی روسیه

روسیه بحسب وسعت بزرگترین سلطنتی در دنیاست و او مملکت بدو قسمت بزرگ از اروپا و بهمه ممالک شمالی آسیا کشیده شده است از بحر بالتیک در مغرب تا شمال امریکا در مشرق و حصه از و چنان دور است که تا بطول یکصد و چهل و یک درجه مغربی اکنون ملک شماست و وسعت سلطنت روسیه از همه دول اروپا که یکدیگر ضم شود بزرگتر است و همچنین از وسعت سلطنتهای ازمنه سالفه نیز بزرگتر چنانچه از تفصیل ذیل وسعت سلطنتهای قدیم و جدید معلوم میشود

شاهنشاهی روسیه	هفت ملیان میل مربع	۷۰۰۰۰۰۰
شاهنشاهی ایران قدیم	چهارصد سال قبل از عیسی یک ملیان و چهارصد و پنجاه هزار میل مربع	۱۴۵ ۰۰۰۰
شاهنشاهی روم قدیم	یکصد و پنجاه سال بعد از عیسی یک ملیان و هفتصد هزار میل مربع	۱۷ ۰۰۰۰۰
شاهنشاهی برزیل	دو ملیان و دویست هزار میل مربع	۲۲۰۰۰۰۰
شاهنشاهی چنگیز خان	سال هزار و پانصد و پنجاه و شش مطابق نهصد و شصت و چهار هجری سه ملیان و پانصد هزار میل مربع	۳۵۰۰۰۰۰
شاهنشاهی چین با تاتارستان	سه ملیان میل مربع	۳۰۰۰۰۰۰
جمهوریه مکسیکو	یک ملیان و هفتصد هزار میل مربع	۱۷۰۰۰۰۰
جمهوریه یونیتید استیتس یعنی ممالک متحده	دو ملیان و سیصد هزار میل مربع	۲۴۰۰۰۰۰
شاهنشاهی انگلیس متصرفات در اروپ	یک ملیان و یکصد هزار میل مربع	۱۱۰۰۰۰۰

مترجم گوید در اسلام نیز جمعی از خلفا و سلاطین شاهنشاه ممالک فسیح الارجا بودند که قطعا از سلطنت روم قدیم و ایران قدیم بیشتر بوده است چنانچه در زمان ولید بن عبد الملک که اندلس مفتوح شد اسپانیا و تمامی سواحل افریقا و آسیای صغیر و عربستان و ایران و سند و زابلستان و ترکستان در تصرف او بود تا آخر خلفای اموی نیز در تصرف و استیلاء ایشان بود و بنی عباس نیز تا خلافت مامون بازگشت این ممالک و ولایات در تصرف ایشان بود و پس از مامون از شوکت خلفا کاسته شد و وسعت ملک سلطان محمود غزنوی نیز برابری با اینها میتوانست بکند چرا که از فتوح هندوستان و صفاهان و از بلوچستان تا اقصای ماوراء النهر در تصرف آ داشت و سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان نیز چندین اقلیم و کشور بحیطه ضبط درآورد که میتوان گفت در وسعت با سلطنت روسیه برابر و در جمعیت چندین مرتبه بیشتر است و در تفصیل متصرفات انگلیس با ممالک دیگر چنین معلوم میشود که مصنف سهو عظیم کرده چرا که کنده در امریکای شمالی قطعا بیش از یک ملیان میل مربع است و جزیره استرالیه که در تصرف انگلیس است از کل یوروپ یک خمس کمتر است و همچنین جزایر دیگر که بر اینها ضمیمه شود بیش از این خواهد بود و مصنف را از این گونه اشتباهات بسیار است و ما اکثر جا اغماض کرده ایم و همچنین شاهنشاهی برزیل را در کتاب جدیدیکه در ینگی دنیای شمالی چاپ کرده اند دو ملیان و هفتصد و سی و هشت هزار و نهصد و چهل و دو میل مربع حساب نموده اند و شاهنشاهی چین هم با تبت و تاتارستان تقریبا پنج ملیان میل مربع است و همچنین شاهنشاهی ایران قدیم نیز البته تقریبا از سه ملیان میل مربع فزونتر بوده است انتهی در روسیه در قسمت اروپا شامل است بر خود روسیه خاص و قسمتی از لیتلند و فینلند و بزرگتر قسمتی از پولند که با این قسمت جدیدا و لایت لی سراییه اضافه شده و یک

باب سی سیم در بیان روسیه

حصه بزرگی از مولداویه که سابق برین در تصرف دولت ترکی بود که عبارت از عثمانی باشد و از اینقرار روسیه که در قسمت
اروپا واقع شده است تخمیناً یکهزار و ششصد میل طول و یکهزار میل عرض دارد و روسیه که در قسمت اروپا واقع شده است
محدود است در مشرق با روسیه آسیا و در جنوب با بحر الاسود و ولایت عثمانی و در مغرب با پروسیه و در شمال با محیط منجمد
شمالی و وسعت این سلطنت از بندر آتوکه در فینلند در عرض شصت درجه شمالی واقع شده تا بوغاز بی‌آ که آسیا را از امریکا جدا
میسازد که از طول بیست و دو درجه شرقی تا طول یکصد و نود درجه شرقی گرینیچ است و بحساب اهل جغرافیا که هر سی میل را یکدرجه
حساب کنند درازی او پنجهزار و چهل میل خواهد شد مترجم گوید اینکه مصنف بیان کرد بحساب اهل جغرافیا هر سی میل را
یکدرجه حساب کنند منظور تفاوت میل درجه در عرض شصت است چنانچه در باب هجدهم ذکر شد که در عرض شصت مسافت درجه بقدر
نصف درجه خط استوا است چون اهل جغرافیا شصت میل را یکدرجه حساب کنند از انجهة در عرض شصت سی میل یکدرجه خواهد بود
و روسیه اروپا از عرض چهل و پنج درجه شمالی تا عرض هفتاد درجه شمالی است و بندر آتو در عرض شصت درجه واقع شده و از انجهة او را
برای دریافتن درازی روسیه وسط خاصی میتوان قرار داد از آن سبب مصنف او را ذکر کرد و گرنه اهل جغرافیا عموماً درازی روسیه را
از انچه در حقیقت هست زیادتر حساب کنند چه شصت میل درجه را به پیمایش خطوط برابر اغلاط حساب نمایند و از انجهة است که باشتباه می‌افتند
انتهی بالجمله وقتیکه در سمتهای مغرب روسیه ظهر است در سمتهای مشرق او قریب نصف شب خواهد بود و در جانب جنوب روسیه
بلندترین روز زیاده‌تر از پانزده ساعت و نیم نمی‌شود و در جانب شمال آنجا آفتاب در فصل تابستان دو ماه علی الاتصال بالای افق است
و روسیه که در قسمت اروپاست منقسم بچهل و هشت حاکم‌نشین یا ولایت است و این ولایات شامل است با آنهائیکه از عثمانلو و پولند و سوئد
گرفته است که یازده از این ولایات در شمال و نه در مغرب و ده در جنوب و ده در وسط و هشت در مشرق اتفاق افتاده است و در صفحه
سلطنت روسیه دو چیز بزرگ معروف است یکی انهار عظیمه و دیگری فیافی و سباسب وسیعه است که این صحراها را در زبان روسیه استیپس گویند
مترجم گوید که مفرد او استیپ است و انهار عظیمه او در قسمت اروپا یکی ولگا است و یکی یورال است که او را ایک
و جیک تیز نامند و یکی دان است که او را تنیس نیز خوانند و دیگری دنیپر است که او را باریستنس نیز گویند و باگ و دنیستر است
که همه این رودخانها بجانب جنوب جریان دارند و انهار عظیمه که در جانب شمال واقع شده اند یکی دوینا و یکی پیچورا است
و انهائیکه در قسمت آسیای روسیه واقع شده اند یکی اوبی و یکی ارتیش و یکی ینیسی است که او را اینیسی و جنیسی نیز خوانند
و لنا است که همه این رودخانها بجانب شمال جریان دارند و منصب انها محیط ارکتیک است و رودخانه ولگا
بزرگترین رودخانه ایست که در اروپا واقع است و منبع او از ولایت توریر است که میانه سنت پطرزبرگ و مسکو است
و این رودخانه بعد از پیچ و خم زیاد در نزدیکی استرگان که عبارت از حاجی ترخان باشد و عوام هشترخان گویند به
کسپین یعنی که اشاره به بحر خزر است میریزد و درازی این رودخانه با نفع و فایده قریب از دو هزار میل میشود و تا منبع او
ممکن است که کشتی و زورق حرکت کند و این رودخانه دریای خزر را به بحر بالتیک وصل میسازد و رودخانه دان
که قدما او را تنیس نامیده اند منبع او از نزدیکی تولا و تمبوف است که در پایین مسکو واقع شده اند و بعد از عبور نمودن بقسمتی
و سرحدی اروپا و آسیا بدریای آزوف در نزدیکی چرکسک میریزد و این رودخانه بواسطه آب دادن بولایت دان
کوسک یا دان کسکس شهرت یافته است و کوسکس طوایف مشهور دلاوری هستند که در جنگهای روسیه با ناپلیون
بناپارت مشهور آفاق شده اند مترجم گوید کوسکس جمع کوسک است و این طایفه را در ترکستان و ایران قزاق
مینامند و این طایفه در چند جا مسکن و ماوی دارند انهائیکه در ولایات طرفین رودخانه دان مسکن گرفته اند انهار ایام

رودخانه نامیده و آن کوبانس میخوانند یعنی قراقهای وآن سی و رودخانه دونا رودخانه دیگریست که مصب او از زبان
دریگا بحر بالتیک است و رودخانه دوینا که در آن نزدیکی بحر ابیض منصب است رودخانه دنیستر رودخانه با نفع و
فایده است و در جنس بحر الاسود میریزد و مسافت یکصد و بیست میل در شرقی اودیسه واقع شده در تلفظ اغلبی نیستر میخوانند
که دال محذوف است رودخانه دنیستر بحر الاسود میریزد و منبع او از مملکت استریا از ولایت گلیشیه است رودخانه
نیوا از دریاچه لادگا بر میخیزد و در پهلوی سنت پطرزبرگ بچندین شعبه منقسم گشته و بخلیج فینلند داخل میشود رودخانه
اوبی یا اوبه بزرگترین رودخانه سیبریه است و از دریاچه التین بر میخیزد که در نزدیکی مرکز آسیا اتفاق افتاده و بخلیج
میریزد که بمحیط اکتیک وصلست و این رودخانه از جنب قصبات کولیون و ناریم و تمسکت جاریست و اسم او دلالت بمعنی بزرگ
دارد و اهل روسیه بعضی اوقات او را گریت ریور میخوانند یعنی رودخانه بزرگ و این رودخانه بر رودخانه ارتش ملحق میگردد و دول
کلموک که عبارت از قالموق باشد و تاتارها رودخانه اوبی را یومرمینا مینامند و این رودخانه بسیار بزرگ و صاف و شدت و غلبه جا
بهای او تخمینا هزار و هشتصد فوت میشود و ازین رودخانه ماهی زیاد صید میکنند و تا نزدیکی دریاچه که سرچشمه اوست ممکن است
که کشتی و زورق حرکت بکند و طول این رودخانه از دو هزار میل افزون تر است مترجم گوید دریاچه التین در عرض پنجاه و
یکدرجه چهل دقیقه شمال و در طول هشتاد و هفت درجه و سی دقیقه مشرق واقع شده است انتهی رودخانه ارتش یکی از انهار سیبریه است
که تقسیم شده است به ارتش یعنی ارتش علیا و لوار ارتش یعنی ارتش سفلی اما ارتش علیا داخل میشود بدریاچه سیسن و از آنجا
که بیرون می آید او را ارتش سفلی خوانند و این رودخانه بعد از پیچ و خم زیاد و متعدد اخیر بر رودخانه اوبی در پایین قصبه سمروف
متصل میشود و در کنار مشرقی یا جانب راست این رودخانه شهر توبولسک واقع شده است که این شهر در عرض پنجاه و هشت درجه و دوازده
دقیقه شمال و طول شصت و هشت درجه و بیست و پنج دقیقه مشرقی گری نیچ واقع است مترجم گوید دریاچه سیسن را زیسن و زیزن
نیز گویند و در عرض چهل و هفت درجه و سی دقیقه شمالی و در طول هشتاد و چهار درجه مشرقی واقع است انتهی رودخانه پروث الان مفروز
میسازد سرحد فیما بین روسیه و عثمانی را و بر میخیزد از جبال کارپته و از میان مملکت مولداویه گذشته بر رودخانه دنیوب
در نزدیکی گلاتز ملحق میشود رودخانه نیمن بر میخیزد از ولایت لیتوانیه که جزو حکومت منسک است و از پهلوی شهر گرادنو گذشته
بخاک مملکت روسیه تخمینا چهل میل بالای شهر تیلست داخل میگردد که در آنجا او را میمل میخوانند در رودخانه میمل بود که در
نزدیکی تیلست که ملاقات اول ناپلیون بناپارت با الکسندر امپراطور روسیه اتفاق افتاده و بجهت ملاقات ایشان در وسط رودخانه بالا
کلک او طاقی از چوب برپا کردند ملاقات این دو امپراطور بجهت به طور در بیست و پنجم جون سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق جمعه
نوزدهم ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و دو هجری بود رودخانه یورال که سابقا او را ایک یا جایک مینامیدند رودخانه
بزرگ شدید سریع الحرکه است و منبع او از طرف مغربی جبال یورال است و جریان او اولا از میان سنگلاخهای سخت بسیار
و ثانیا از میان صحراهای خشک شوره زار است و در گوریو بحر خزر میریزد رودخانه ینیسی از اجتماع و اتصال چندین جوها
و نهرها است که بزرگ آن نهرها یکی کمسر او دیگری انگرا است و رودخانه ینیسی از میان دریاچه بیکل گذشته یعنی از آن دریاچه بیرون
می آید و بعد از پیچ و خم بسیار که تقریبا دو هزار میل میشود بمحیط اکتیک که او را فروزن اوشن نیز خوانند یعنی محیط منجمد تخمینا
دویست میل در مشرقی رودخانه اوبی داخل میشود رودخانه لنا در مشرقی سیبریه است و سرچشمه و منبع او با اطلاق بزرگست
که در شمال مغرب دریاچه بیکل واقع شده و بعد از مسافت چهار هزار و ششصد میل بمحیط اکتیک میریزد بزرگترین دریاچه ها
که در قسمت روسیه اروپاست یکی لدوگا و دیگری انگا است که در شمال مشرق سنت پطرزبرگ واقع شده اند و بزرگترین

باب سی و سیم در بیان روسیه

آرال

که در قسمت روسیه است یکی کسپین و یکی آرال و دیگری بیکل است و دریاچه آرال تازگی معلوم و مفهوم شده است
و بنا بر این از کیفیت او کمی اطلاع حاصل است درازی او تخمینا سیصد میل و پهنای او یکصد میل است و در قرب و حوالی
بحیره آرال اسبهای دشتی و خرهای دشتی فراوانست و همچنین گرگ و گوزن بیشمار دارد و یک قسم حیوان درنده نیز هست که او را
جالبرت میخوانند و آنچه از تاتارها مسموع شده است که او چنان قوتی دارد که میتواند یک اسب را بچنگال ربوده

بیکل

مسافت بسیاری برد و دریاچه بیکل در سیبریست و این دریاچه از همه طرف محصور بجبال شامخه عالیه است و در قسمت
این دریاچه معدن نفت است که او را نفتا گویند که همه قبایل و خلایق اطراف آن دریاچه او را در چراغ میسوزانند و خلایقی که
در اطراف این دریاچه سکنی دارند این دریاچه را هولی لینک مینامند یعنی بحیره مقدسه و چنان گمان دارند که در وقت انقلاب
دریا از طوفان بهیچ جهه رهبانان خطری و آسیبی نمیرسد و از خطر بحری در امان اند و بدین جهة او را تعظیما دریا نیز میگویند و این
دریاچه از ماه دسمبر تا ماه می که از اوایل قوس تا اوایل ثور است همیشه یخ میبندد و در آن وقت اهالی اطراف این دریاچه از بالای یخ
بسمت چین سفر میکنند و جبال عالیه شامخه سلطنت روسیه یکی سلسله جبال یورالین است و دیگری سلسله
التیک است که التی نیز گویند که از منابع رود خانه اوبی و از آنجا تا دریاچه بیکل امتداد دارد و جبال یورال یا یورالین در حقیقت
سرحد ذاتی است که در میانه اروپا و آسیا واقع شده و این جبال از شمال تا جنوب مسافت هزار و دویست میل ممتد است
و جبال یورال در سمت شمال و شرق بحر خزر اتفاق افتاده و غایت ارتفاع این جبال در سمت منابع رود خانه یورال است
و از آنجا کشیده میشود و فرو میرود تا محیط ارکتیک در نزدیکی جزیره نووزمبلا و غایت ارتفاع این جبال آنچه که معلوم
کرده اند تخمینا چهار هزار و پانصد فوت است از بالای سطح دریا و از سلسله شمالی و جنوبی این جبال کمی اطلاع حاصل است و در قسمتهای
وسطای این جبال معادن سنگهای گران بها فراوانست و طایفه کوسک که قزاق باشند آنچه که در یورال سکنی دارند جاهای
کبیرا در سواحل بحر خزر چهل و هشت میل از هر طرف رود خانه یورال دارند و از آنجهة اهالی حاجی ترخان منفعت زیادی دارند و
این قزاق را یورال کوسکس میگویند چنانچه قزاقی که در حوالی رود خانه دان نشسته اند دان کوسکس میخوانند
و لگا را در کتب مسالک و ممالک عرب و ایران اتل با الف ممدوده مینامند و رومیان آدل گویند و در مراصد الاطلاع
اتل بکسر الف ضبط کرده حیث قال اتل بحر او له ثانیه نهر عظیم یدخل فی بلاد الخزر و یمر ببلاد الروس و بلغار و قیل اتل قصبة بلاد الخزر
والنهر مسمی بها انتهی و برود خانه ولگا رود خانه دیگر در مملکت قازان که از ما بین شمال و مشرق این مملکت جاریست داخل میشود که او را
کما گویند و مملکت قازان باسم پایتخت آنجا که قازانست موسوم است و این شهر را قازان خان بنا نهاده و کنون نیز اکثر سکنه آنجا مسلمانانند

۱۲۳۲

و این شهر در شرقی مسکو اتفاق افتاده و میان این دو شهر تقریبا چهارصد و پنجاه میل انگلیسی مسافت است و در شمال شرقی
مملکت مسکو ولایت کاسترومه است که قصبه آنجا ماکاریو است که سابقا هر سال در آنجا مردم در ماه جولای جمع شده
معامله میکردند و این قصبه در سال هزار و هشتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و دو هجری آتش گرفت و
پس از آن محل بازار عام را در شهر نیژنی نوگورود قرار داده اند که این شهر در جنوب قصبه ماکاریو و در جنب غربی رود خانه ولگا واقع
شده است و در این شهر هر سال بازار در ماه جولای اصناف خلایق از ممالک بعیده روسیه و غیر روسیه جمع میشوند
که بعضی سالها عدد آنها از ششصد هزار افزون تر است و انواع اقسام امتعه و جنس قیمتی و اقمشه فرنگستان داد و ستد میشود
چنانچه سال ماضیه نقد آنجا را هر ساله فروش ارزد ملیان تخمین کرده اند و جمعیت این شهر تقریبا سی هزار است و این شهر
مسمی بنام مملکتی است که بهمین اسم موسوم است و در جانب شمال این شهر رود خانه اکا برود خانه ولگا متصل میشود و بعضی

نیز نوگورد و بعضی نیشنی نوگورد نیز خوانند و نیشنی در لغت روسیه بمعنی سفلی است و نوگورد یعنی قصبه جدید و مرکبا معنی او ولایت قصبه جدید سفلی دارد و ماکاریو از روسیه ماکا را گویند و ماکاریا بلغت رومی بمعنی بازار است کسپین سی عبارت از بحر خزر است که قدما بحر کسپین گویند و بحر گسنه که اسم قدیم مازندران و استرآباد است و خزر نیز اسم قدیم ولایتی است که در شمال این دریاست که باسم او موسوم است و او را دریای آبسکون و دریای ابسکون نیز میخوانند و دریای مازندران و دریای طبرستان و دریای جرجان و دریای گیلان و دریای حاجی ترخان نیز میگویند و بعضی گویند که کسپین تصحیف و تحریف قزوین است که او را دریای قزوین نیز میخوانند و دریائی منفصل از محیط بزرگتر از و در کره نیست و بعضی گویند از قعر بمحیط اتصال دارد و این دریا از عرض سی و شش درجه و چهل دقیقه شمالی تا عرض چهل و هفت درجه و سی دقیقه شمالی واقعست و در سمت شمال پهنای این دریا زیادتر از سمت جنوب است چنانچه در سمت شمال پهنای او از طول چهل و شش درجه و سی دقیقه تا طول پنجاه و چهار درجه و چهل دقیقه مشرقی است و در این دریا جزیره بزرگتر از آنها جزیره چرکن است که قریب ساحل مشرقی این دریا در جانب جنوبی واقع شده است و این دریا قریب بشکل مستطیل است و یک ثلث آن بجانب شمال و ثلث وسط بمابین شمال مغرب و ثلث آخر که منصب رودخانه یورال و جم است بمابین شمال مشرق مایل است و از انهار عظیمه که باین دریا انصباب دارد از جانب شمال رودخانه یورال است که او را ایک نیز خوانند و رودخانه ایل است و از جانب مغرب رودخانه کر و سفید رود گیلان است و از جانب طبرستان نیز چندین رودخانه داخل میشود و مشهور انها هراز و بابل و تالار و تجن و نکا و از جانب گرگان رود گرگان و اترک است و اینکه قدما نوشته اند مصب جیحون در این دریا بوده حقیقت دارد ولی اهل تاتار مجرای او را برگردانیده بحیره آرال جاری ساخته اند و کنون علامت و اثر مجرای قدیم او باقیست و تلاطم و انقلاب این دریا از همه بحور زیادتر است صاحب لغة البلاد چنین گوید کسپین سی در شمال محدود باولایت حاجی ترخان و در مشرق با تاتاریه و ترکمانیه و در جنوب با ایران و در مغرب با سلسله جبال قفقاز و داغستان و روسیه و قسمتی از ارمنیست و بنا بر حساب درست طول او از شمال تا جنوب ششصد و چهل و شش میل است و منتهای پهنای او در شمال دویست و شصت و پنج میل و در جنوب دویست و سی و پنج میل است و دور این دریا با خلیجهای او دو هزار و سیصد و پنجاه میل حساب کرده اند و عمق او زیاد و آب او مثل محیط شور و تلخست و چندین رودخانه باین دریا ملحق میشود و از الجمله یکی ینگک است که از جانب شمال باین دریا داخل میشود که پهنای او صد قدم و عمق او قریب به پنج او بیست و هفت است و در مسافت شصت و چهار میل بجانب مشرق رودخانه یسنه یا جنسیه است که او را جم نیز گویند و رودخانه ولگا و چندین رودخانه دیگر است و صاحب مرصد میگوید بحر الخزر بالتحریک بحر طبرستان و جرجان و آبسکون کلها واحد بحر واسع عظیم لا اتصال له بشیء من البحار و سماه ارسطاطالیس ارقانیه و علیه الباب الابواب علیه من الشرق جبال نوقان و طبرستان و جرجان و فی غربیه الآن و جبال القبق و جنوبیه الجبل و بعض الدیلم و صاحب تقویم البلدان نیز بتفصیل ذکر میکند و تسطیر او در اینجا با وجود این بیانات کافی بلا فایده است و آنچه مهندسین اهل اروپا معین کرده اند سطح بالای دریای خزر از سطح دریای سیاه صد فوت ارتفاع دارد و آبسکون را قدما جزیره نوشته اند آنچه که معلوم میشود تنگه شبه جزیره باریکی در آنست که اکنون نمیانکاله مشهور است و در کوه واتصال به قرابنیه و محال اشرف دارد و بحیره آرال که در مشرق بحر خزر اتفاق افتاده و قدما او را بحیره خوارزم خوانند کما قال الیاقوت بحیره خوارزم الیها یصب ماء جیحون و دور هذه البحیره نحو من مائة فرسخ و ینصب الیها انهار کثیرة و مائها ملح لا یزید و لا ینقص و این دریا در همه جانب با خاک تاتارستان و ترکمان و قرقیز محصور است و خوارزم در جنوب این دریا واقع است و از خوارزم تا دریاچه آرال تقریبا صد میل میشود و این بحیره از عرض چهل و سه درجه و سی دقیقه تا عرض چهل و شش درجه و پنجاه دقیقه شمال است و میان این بحیره و بحر خزر تقریبا دویست

میل است و در زمستان این دریاچه میبندد و از قراریکه گفته اند چندان عمق ندارد و در سمت شمال و جنوب عمق او را
زیادتر از سی و هشت فوت نیافته اند و جهاز بزرگ در او حرکت نمیتواند بکند و در نقشهٔ اروپ چنان مینگارد که در سال
یکهزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی مطابق یکهزار و دویست و چهل و دو هجری بار آخر معلوم کرده اند که سطح دریاچه ارال از سطح
بحر خزر بیست و هشت ذرع مرتفع تر است و جزیره بزرگی در وسط این بحیره است و رود خانه جیحون و سیحون باین بحیره انصباب
دارد و دریاچه بشکل از جنوب مغرب تا شمال مشرق تقریبا سیصد و شصت و شش میل طول و از بیست میل تا پنجاه و دو میل عرض دارد و
معمول دارست و در فهم تا نود ذرع تشخیص داده اند و این دریاچه از طول یکصد و سه درجه و سی دقیقه مشرقی تا طول یکصد و دو درجه
مشرقی گرینیچ و از عرض پنجاه و دو درجه تا پنجاه و پنج درجه و سی دقیقه شمالی واقعست رود خانه دان را در کتب قدیمه تانی ذکر
کرده اند بحکا قال صاحب تقویم البلدان نهر تانس بالامالة الالف فی اوله ثم تا مثناة من فوق وفی آخره نون وهو نهر عظیم
شرقی ازو وغربی الاتل یجری من الشمال الی الجنوب ویصب فی بحیرة مانطس وهی المعروفة فی زماننا ببحر الازق و الازق فرضة علی ساحله
یقصدها التجار ویصب نهر تانس عند الازق من غربیها فی البحر المذکور جزیره نوازمبلا جزیره ایست که در محیط منجمد
و در وسط این جزیره در عرض هفتاد و دو درجه شمالی و شصت درجه طول شرقی گرینیچ واقعست و این جزیره از کانتینانت با بوغازی تنگ
جدا شده است که او را [illegible] نیز نویسند

باب سی وچهارم دربیان بعضی کیفیات روسیه وشهرهای معروف وغیره

اقلیم روسیه اختلاف زیادی دارد و از درجه چهل و ششم شمالی تا آخر سرحدات شمالی آن سلطنت هوا بشدت سرد و سخت و غله نایاب است
و در سمت پطرزبرگ بقدر دو ماه در عرض سال احتمال نیامدن برف است و در زمستان بعضی اوقات از شدت سرما تا شصت و پنج درجه پایین تر از
حد یخ بندی میرسد و در همه ممالک شرقی روسیه در همان درجه های عرض سرما سخت تر و افزونتر از ممالک غربی است که در
همان درجه ها واقعند و دلیل این آنچه معلوم داشته اند از تاثیر جبال شامخه آن ممالک است که دائما با برف مستورند و انحصار
مفرد نیاز دسیبریه را از قسمتهای جنوبی آسیا و ظاهر ممالک روسیه چندان اختلافی ندارد چنانچه سایر ولایات کم وسعت
اروپا دارد و دیگر این ممالک مشتمل بر فیافی و دشتهای وسیعه است که بیشتر آنها ریگزار و کویر است و در بعضی قسمتهای آن سلطنت
جنگلهای سخت و باطلاقهای عمیق فراوانست و در حقیقت همه شمالی و مشرقی قسمتهای سیبریه را یک صحرای بزرگ بی پایان
میتوان شمرد و هر چند هر قسمتی از آنها اسامی مختلفه متمایز دارد و در ممالک روسیه علم فلاحت چندان ترقی نکرده است
بلکه احتیاج دارند که از خارج اکثر مایحتاج را بیاورند و روسیه که در حصه اروپاست آنچه ولایات شمالی اوست همه جنگل و
باطلاق است که قلیلی از آنها قابل زراعت است و آنچه که حصه جنوبی اوست زمینهای نیکوی قابل دارد که برای فلاحت و
وزراعت شایسته است و اکثر معدنیات در ممالک روسیه از قبیل معدن طلا و نقره و مس و آهن و سرب وغیره یافت میشود و معدن
زغال سنگی هنوز کم یافته اند و در سیبریه معادن اقسام جواهرات نیز هست و جنگلهای وسیع آن ممالک اکثری درخت
کاج و بلوط و [illegible] و قراآغاج و سفیدار و آزاد وغیره است و در سمت شمال جنگل بیشتر از جانب جنوب است و در سمت مشرق ریگزار زیاد
که از آن ولایت از این اشجار بولایات خارجه نیز میبرند و میوه های خاصه آن ولایت سیب و گلابی و زرد آلو و هلو و بادام و گردو است و آن دو
میوه اول در دیگر آن ممالک یافت میشود ولی چهار میوه آخری در ولایات جنوبی آنجا وفور دارد و ماهی بسیار از هر قسم در سواحل دریاها
در رود خانه های سلطنت روسیه هست و گذران و تجارت اکثری از آن قبایل از همین شکار ماهی و معیشت آنها از گوشت اوست
و در محیط [illegible] جوینلهای قوی جثه ماهی و اژنس که او را مارس نیز گویند فراوانست و آن ماهی را بعضی اسب دریائی خوانند

۱۲۴۲ سنه

ماهی سلمن نیز که بسیار قوی جثه میشود دران دریا بشمار است و ماهی والرس در محیط اکتیک فیمابین اسپیتزبرجن
و نوزمبلا است و شکار ماهی اگرچه خطر عظیم دارد ولی نفع کلی نیز میبرند و انها که بشکار این ماهی میروند آذوقه یکساله را همراه
خود دارند و بسا میشود که ناچار شده زمستان در کشتیهای خود دران دریا مکث مینمایند و شهرهای بزرگ روسیه در قسمت
اروپا یکی شهر مسکو است که پایتخت سابق آن سلطنت بود و دیگری سنت پطرزبرگ است که پایتخت اکنون آن پادشاهی است
و دیگری نوو گورد و کیو یا کیف و ارخنجل و ریگا است که در روسیه خاص واقع شده اند و شهر وارسا در پولند و ابو در فنلند
و ادیسا در بحر الاسود است و ادیسا درین زمانها بندری با منفعت بزرگی است و تجارت کلی انجا نیز چه معامله غله است که از انجا
بسیار ولایات حمل و نقل مینمایند سنت پطرزبرگ پایتخت پادشاهی است که در ملتقای رودخانه نیوا بخلیج فنلند واقع شده
و این شهر بطور غریب و طرز زیبا ساخته شده و در سال هزار و هفتصد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و پانزده هجری مکان آن شهر شامل بود
از قلیل خانهای حقیر ماهی گیرها که در میان باطلاقها سکنی داشتند و اکنون او شامل است بر جمعیتی که زیاد تر از سیصد و
سی هزار است و این شهر از بناهای پطر کبیر است و هوای این شهر در زمستان بی نهایت سرد است و در تابستان نیز گرم میشود و در ماه جون
درازی شب زیاد تر از سه ساعت نمیشود ولی درین سه ساعت هوا بواسطه شفق روشن است و در ماه دیسمبر نیز آفتاب زیاد تر
از سه ساعت بالای افق مکث نمی کند مترجم گوید چنین معلوم میشود که مصنف درین فقره اشتباه کرده چرا که پطرزبرگ
در عرض شصت درجه شمالی است و چنانچه سابقا معلوم داشتیم اطول ایام در عرض شصت درجه هیجده ساعت و نیم است پس
درازی شب در ماه جون پنج ساعت و نیم خواهد بود و همچنین در ماه دیسمبر آفتاب بالای افق پنج ساعت و نیم مکث خواهد کرد و لیکن
در تابستان بواسطه شفق هوا روشن است همین قدر هست که قرص آفتاب از انظار مخفی است انتهی شهر مسکو در زمان
سابق پایتخت روسیه بود و در میان صحرای وسیع عریضی که زیاد طولانیست واقع شده و قبل از وقوع حادثه لشکر فرانسه
حقیقة او یکی از شهرهای ممتاز و نیکوی عالم حساب میشد و لشکر فرانسه مسکو در سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق
هزار و دویست و بیست و هشت هجری غلبه کرده و روسیه دو ثلث آن شهر را چنان آتش زدند که خاکستری از و ماند و درین شهر
منارهای مذهب و گنبدهای مطلا بسیار بود که در وقت تابش آفتاب از درخشیدن انها چشم بیننده خیره میشد و عمارات
انجا با عمارات اهل ملل مختلفه مخلوط بود چنانچه هر ملتی در انجا مساجد و معابد و صوامع و کلیسا و جامع داشتند علی الخصوص
اهل چین و عثمانی و تاتار و اسپانیا و یونان و روم و غیرشان و پوشاک و لباس اهل این شهر نیز مثل عمارات و مناظر انها
اختلاف دارد چرا که طوایف مختلفه انجا از تاتارها و عثمانیها و یونانیان و قزاقها و اهل لهستان و جرمنها و چینیها و انگلیسها
و فرانسه با هر یک بلباس خاص عادی خود شان ملبس میشوند و اهل فرانسه بزودی ازین منزل خطرناک در سال هزار و هشتصد و
دوازده مسیحی رانده شدند و روسیه باز باوطان و منازل خود مراجعت کرده مسکو چون سمندری که از آتش و خاکستر
برخیزد بزودی باز بحالت آبادی اول خود عود کرد و اهالی انجا در تعمیر و آبادی انجا کوشیده بهتر از اول انجا را در زمان
قلیل معمور ساختند و جمعیت این شهر پیش از سوختن دویست و پنجاه هزار بود کنون از سیصد هزار متجاوز است و مسافت
میان او و پطرزبرگ چهار صد و هشتاد میل است شهر نوو گورد پایتخت مملکتی است که بهمین اسم موسوم است و این
شهر را سابقا گریت نوو گورد میگفتند یعنی نوو گورد کبیر تا امتیازی میان او و سایر قصبات آن مملکت
که باین اسم موسوم است باشد مترجم گوید نوو بمعنی نو است که در انگلیسی نیو گویند و گورد در لغت روسیه
بمعنی قصبه است یعنی قصبه جدید انتهی و این شهر در زمان قدیم ولایت جمهوریه آزادی بود که بازرگان و اعیان خود

سنه ۱۱۱۵

واز

محکوم بوده‌اند این شهر تجارتگاه بزرگ با نفعی حساب میشد که معامله روسیه با شهرهای جنبی تنگ در انجا اتفاق می‌افتاد در ان عصر سکنه انجا بسیار غنی و قوی بودند و جمعیت شان زیاد تر از چهار صد هزار بود ولی اکنون از خلیه آبادی افتاده و رو بخرابی نهاده
واین همه تجارت تا بشت یک بیست آنکه سابقا در انجا بود و در این زمان آن تجارت و معامله به سنت پطرزبرگ نقل شده است و جمعیت انجا
حالا زیاد تر از ده هزار نیست و آثار قدیمه از قبیل گنبدهای بزرگ و معابد و مقابر در انجا بسیار است و کهری اکنون از ان آثار برقرار
مانده و مسافت میان او و شهر سنت پطرزبرگ یکصد و بیست و سه میل است و جمعیت شهر ریگا سی و شش هزار و او دریا که در کنار
بحر الاسود است تخمینا چهل هزار و کرونس تدت که در خلیج فینلند است تخمینا چهل هزار و تولا سی هزار است و کرونس تدت محل اجتماع
سفاین و جهازات روسیه است و قلعه سختی و محکمی دارد و مسافت انجا تا پطرزبرگ تخمینا قدر شش میل است مترجم گوید
کرونس تدت یعنی قلعه و شهر تاج چه کرون معنی تاج و استدت معنی قلعه و شهر است و این قلعه محکم که از قلاع حصینه روزگار
در ساحل شرقی جزیره ریک زاری واقعست که قریب با شهای خلیج فینلند است و مسافت میان انجا و پطرزبرگ تخمینا شانزده
میل است اینکه مصنف شش میل بیان کرد معلوم است که در حساب سهو شده است انتهی و جمعیت و نفوس ممالک روسیه را
بهیچوجه با وسعت و فسحت انجا مطابق نمیتوان کرد چرا که وسعت آن مملکت گران تا کرانست ولی سکنه انجا را انچه حساب
کرده‌اند بقدر شصت و یک ملیانست که از قرار تفصیل معلوم میشود

عدد سکنه ممالک روسیه انچه که در حصه یوروپ است آباد	چهل و هشت ملیان و سیصد هزار نفر	48300000	۴۸۳۰۰۰۰۰
ممالک مختلفه که دولت روسیه ضبط کرده‌اند	دو ملیان و هشتصد و هشتاد و دو هزار	10882000	۱۰۸۸۲۰۰۰
سیبریه	یک ملیان و نهصد و پنجاه و هشت هزار	1958000	۱۹۵۸۰۰۰
امریکا	پنجاه هزار	50000	۵۰۰۰۰
ټوټل یعنی جمعا	شصت و یک ملیان و یکصد و نود هزار	61190000	۶۱۱۹۰۰۰۰

مترجم گوید سلطنت روم قدیم یکصد و بیست ملیان نفوس شامل بود و حال آنکه بحسب وسعت تقریبا ربع ممالک
روسیه در تصرف داشته‌اند و دولت ما نکلیس با متصرفات دیگر اکنون یکصد و هشتاد ملیان رعیت دارد انتهی و حصه
معمور روسیه در میان چهل و نه درجه طول شرقی است و در سایر ممالک مقدار سکنه بخلاف کثرت نسبت بمملکت دارد چنانچه
ارکونسک یکی از حکومتهای بزرگ مشهور آن دولت است و در وسعت مثل ممالک فرانس است ولی سکنه انجا نسبت بخاک و ولایت تخمین
شود بهر نفری هشتصد میل مربع می‌افتد و همه ممالک روسیه را نیز با جمعیت انجا اگر حساب شود تقریبا بهر دوازده نفر
یک میل مربع خواهد افتاد و این نسبت بار کمتر از سکنه انگلند است چرا که در انگلند بهر دویست چهل نفر یک میل مربع
مخصوص خواهد بود و خلایق قسمتهای غربی و جنوبی روسیه از دولت انسانیت بهره دارند و انها نیکه در سمت شمال و در شمال
مشرق روسیه میباشند هنوز وحشی صفت و حیوان سیرت و بی تربیت و جاهل‌اند و سمت شمال روسیه بشدت سرد و غیر
مسکون و ولایت بیحاصل است ولیکن در جانب جنوب انجا غله و برگ و تنباکو و دانه و اقسام میوه سردسیری بعمل می‌آید
و قبل از زمان پطر کبیر زراعت در روسیه چندان معمول نبود و در این کار هیچ اهتمامی نداشتند و در آخر از حسن تربیت و
لطف اهتمام او در همه قسمتهای جنوب و مغرب علم فلاحت را دانسته و درین کار سعی و جهد داشتند سکنه و اهالی ممالک
روسیه مشتمل بر قبایل مختلفه است چنانچه طایفه لیتلند در شمال مغرب و سمویید در جانب شمال که بجانب مشرق بحر الابیض
امتداد دارد و گروه دیگر نیز هست بادی یعنی جهد کبیر که بر روسیه خاص اطلاق میشود در وسط و طایفه تاتار در ممالک جنوبی در

باب سی چهارم در بیان دولت روسیه

قسمت اسیا اتفاق افتاده اند و هر یکی ازین طوایف شعبه های چند منقسم است و هر یک را طرزی و طوری ما ورای دیگریست و در طوایف
تاتار چندین خصلتهاست که متمایز از دیگران و در هر چه دارند از جهت رویت و مذهب و زبان نیز مغایرت کلی میان آنها و سایر
طوایف است و از جنسهای سفید جزایر که در سواحل محیط شمالی است تا نشر ممالک جنوبی از همه اقسام حیوانات و نباتات که در اروپا یافت میشود در
روسیه نیز بعمل می آید و طایفه قزاق تازه گی در لشکر نظام در اروپا معروف و مشهور شده اند و این طایفه نسبتاً نیز منشعب میشود و یکی
با ولایاتی که در انجا مسکنی دارند متمایز میباشند هر چند که همه انها از یک نسل آمده و یک مذهب دارند و یک زبان حرف میزنند و یکی از آن
رفتار پیشه نمایند و در زیر اطاعت یک پادشاهند و این طایفه قبل ازین از رعایای پولند حساب میشد و از این طایفه قشون جمع
گرفته در سرحد ولایت مسکن داده بودند که از صدمات و تاخت و تاز تاتاریه محفوظ باشند ولی این طایفه از ظلم و جور بزرگان و اعیان
خود در عذاب بودند و در آخر الامر ناچار شده سلاح خود شان را از ارباب بزرگان خود تیز کرده بنای ستیزه گذاشتند و در دو مرتبه اول
شکست خورده لاعلاج از انجا فرار نموده بسواحل رودخانه دان آمدند و در ان زمان آن سواحل بکلی غیر مسکون بود و در آن سواحل
اول ازان طایفه بنای آبادی شد و در سال هزار و ششصد و سی و هفت مسیحی مطابق هزار و چهل و هفت هجری آن طایفه با جمعی دیگر
از هم ولایتی خود شان از اهل پولند که بانها ملحق شده بودند متفق شده بقصبه آزوف حمله آورده آن قصبه را ویران کرده آتش زدند
و پس ازانکه عسکر عثمانی بر ضد انها مامور شد تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و این طایفه از سیاست دولت عثمانی هراس کرده
ناچار خود شان را بحمایت دولت روسیه داخل کردند و قصبه چرکسک را در یک جزیره با طلاق در رودخانه دان بنا نهادند و سا
این قصبه تا سنت پطرزبرگ یکهزار و دویست و نود و یک میل است و از همه جانب راه آمد و شد باین قصبه باز و رونق داده میشود
جمعیت او افزونتر از شانزده هزار است و این طایفه در زمان قلیل و سالهای کم با سرعت زیاد در دو طرف رودخانه دان آبادی
کوشیده چنانچه از زیمنا تا ازوف سی و نه قصبه آباد کرده اند و این طایفه همان قوانین و رسوم خود برقرار دارند و از باج و خراج معاف اند
و لیکن وقتی که از شاهنشاه مامور خدمتی و جنگی شوند ناچار با مداد از مال خود تدارک دیده با سلاح جنگ حاضر باشند و ولایت
ایشان اگر چه پر ثمر و حاصل خیز است ولی چندان بکاشتن غله میل ندارند و غالبا گذران انها از گوشت حیوانات و ماهی و میوه اول
انها مشتمل بر دواب اسب و شتر و گوسفند است و این طایفه بجهة پاکی لباس و خانهای خوب عزت و برتری بر روسیه دارند و مذهب
اصلی ایشان مذهب یونانست و بالطبع بجنگ و جدال راغب و مایلند و طایفه قزاق در سه مکان مسکنی دارند و یک قسمی از انها
در دان مقام گرفته اند و یک حصه در باریس تنس که او را دنیپر نیز خوانند مادی دارند و یک شعبه انها در یورال مسکن گزیده اند
و همه این سه فرقه الان در اطاعت دولت روسیه است و طایفه قزاق عموما بزرگ جثه و تنومند میشوند و چشمهای کبود دارند
و مویشان بسمت زردی مایل است و تنگ بینی شان مثل منقار کرکس بسوی دهن برگشته گی دارد و زنهای انها نیز خالی از وجاهت نیست
و نظر با عموما مهربان میباشند یوکرین ولایتی است که در هر دو طرف رودخانه دنیپر واقعست در قسمت یکی ازان طوایف است
و صحرای حاصل خیز پر توتیت و غله و ماش و تنباکو در انجا بعمل می آید و عسل نیکو و مرغزارهای خوب دارد چنانچه انعام
و مواشی که در انجا بعمل می آید و پرورش میابد از انعام و مواشی سایر ممالک اروپا بزرگتر و قوی تر میشود و طایفه سمویدیک
صنفی از مخلوقند که در ولایات شمالیه مسکن گرفته اند و در سمت شمال و مغرب سیبریه واقع شده و انها در تشخص شان و
قوانین شان شباهت زیادی با اهل لپلند دارند و بسیار نادان و حیوان منش و وحشی صفت میشوند و در همه زمستان
انها زندگانی میکنند در میان سوراخها و گودالهائیکه در زمین کنده اند و سقف ان سوراخها را بشکل مخروط میسازند و ان
سقفها را با شاخهای اشجار و استخوانهای ماهی میپوشند و با دو الهامی بچینند و با پوستهای زمین دیگر ناگاه انها

سنه ۱۰۴۷

/

کرده در نهایت استحکام مضبوط می کنند و در کلاه مخروطی روزنی میگذارند که دود بیرون برود و همین که هیزم تمام
سوخته شد آن روزنه ها با یک کلیچه از یخ گرفته میشود و از آن کلیچه های یخ عکس روشنائی ضعیف زردی بآن سوراخ می
کند روشنائی آنها همانست و تصور چنین جائی و چنان مکانی بنظر محال می آید که یک خانواری در چنین مدفنی با چندین خوشیها
و زحمات متواتره از قبیل سرما و دود و رایحه بد و گرسنگی و تنگی چگونه گذران مینمایند و عجب اینکه آنها خودشان
از کثرت جهالت و نادانی ولایت خودشان را بهشت روی زمین و هوای آنجا بهترین هواهای دنیا میشمارند از آنست که پروردگار
عالمیان در کتاب مبین میفرماید کل حزب بما لدیهم فرحون و اهل روسیه چنین لاف میزنند که اصل آنها از اهل یونانست و لیکن
این ادعا را مشکل است بدلیل و برهان ثابت کنند و عموماً اهل روسیه بلند قامت و صحیح المزاج میشوند و در زحمات و مشقت تحمل زیاد
دارند و زنهای آنها نیز خالی از وجاهت و لطافت نیستند و به میوزیک میل تمام دارند و از سازها آنچه که پسندیده و مطبوع
ایشانست یکی بگ پایپ و دیگری ویولین است مترجم گوید میوزیک را روسیه موزیکان گویند و بگ پایپ
قسمی از نی است که در پهلوی او توبره تعبیه کرده اند که آن توبره پر از باد میشود و بگ در لغت بمعنی توبره چرمی و پایپ بمعنی نی
و لوله است و ویولین کمانچه فرنگی است و بگ پایپ را اهل اسکاتلند نیز زیاد دوست میدارند انتهی و اهل روسیه در لباس تا اندازه
تقلید با اهل فرانسه دارند و در زمستان اغلب لباس شان از خز و پوست حیواناتست و حکمرانی روسیه بسته باختیار
پادشاهست و پادشاه ایشان کمال تسلط را در هر باب و ولایت خود دارد و جانشینی آنجا موروثی است ولی شاهنشاه قدرت
آن دارد که دیگری را بجانشینی اختیار کند و شاهنشاه روسیه را قبل براین سیزر میگفتند ولی الان او را آل رشن اتوکرت میخوانند
یعنی مختار قادر تمامی و بعضی امپرور آف آل دی رشن مینامند یعنی شاهنشاه کل روس و تجارت روسیه وسعتی دارد و در مملکت
چین هر ساله از روسیه خز زیادی میبرند و در عوض او ابریشم و قسبه و طلا و غیره می آورند و محل تجارت قصبه کیاکتا است
مترجم گوید که او را در بعضی اطلس ها کیختا مینگارند انتهی و این قصبه در جانب جنوب دریاچه بیکل در سرحدات
تاتاریه چین واقع شده و تخمیناً یکهزار و یکصد میل در سمت شمال مغرب پکن است و از سایر ولایات روسیه به ممالک
دیگر غله و شاهدانه و قیر و قطران و پیه و خام و تیرهای بزرگ و غیره حمل و نقل میکنند و از ولایات دیگر به روسیه سایر
امتعه و ملزومات دیگر می آورند و هیچ ملتی و هیچ دولتی در صفحه زمین خواه در زمان قدیم و خواه در زمان جدید دیده نشده و شنیده
نشده است که در زمان قلیل چنین ترقی بکند چنانچه روسیه ترقی کرده که جمعی از مردمان بی تربیت و وحشی صفت در ممالک
با خراب مسکو و سیبریه نشسته بودند و در عرض این صد سال گذشته چنان شده که آن وحشی صفتان تربیت یافته از اشعه علوم
منور گشته و در صنایع و حرفه مهارت زیاد حاصل نموده اند و بحد کمال دولت و ثروت رسیده اند و از زیادتی وسعت این سلطنت و از
مقالات اهل جغرافیا چنین معلوم میشود که بسیاری از آن مملکت هوای صاف معتدل دارد ولی قسمت بزرگی از آن ممالک
محتوی بر هوای سرد سخت است چنانچه در تابستان نیز بسختترین طوفانها و بارانهای شمالی مبتلا هستند و قسمتهای جنوبی و
سرحدات عثمانی و چین هوای گرم مناسب دارد و در این حصه با اندک زحمتی همه ملزومات و مصارف اهل ولایت را میتوان
بعمل آورد و این زراعت و فلاحت برای روسیه نفع کلی دارد و شک نیست که این زراعت و تجارت عنقریب روسیه را بدرجه
اعلای غنا و ثروت برساند و در سواحل رودخانه نیوا از قسم کارخانه بعضی صنایع راه انداخته و در رواج آن بکمال سعی را
دارند و منظر چنان غریب و نیکو می آید که گویا دنیای تازه پیدا شده است چنانچه یافتن نصف کره غربی منظر چنان غریب
می آمد و جزایر معروف متصرفی روسیه یکی نوو زمبلا است که در محیط منجمد شمالی اتفاق افتاده و طول این جزیره تخمیناً

ستسبیل عرض او و دولت میل است این جزیره هیچ ابادی ندارد و بجز خرس سفید و گوزن و روباه جانور دیگر در یافت
ویکی جزیره ونکچ است که اورا وگچت نیز خوانند که در مابین نوزنبلا و کان تی نینت واقعست و دیگری گلکوئی است
که در محیط شمالی است و دیگر جزایر دگو و النیند و الند است که در دریای بالتیک واقع شده اند مترجم گوید دیگری جزیره
ازل است که در جنوبی جزیره دگو در بحر بالتیک است و در نقشه جات اروسمیث از قراریکه معلوم میشود جزیره الند انضمام
در تصرف دولت سویدن است نه ی و جزیره دیگر اسپتزبرجن است که در تصرف دولت روسیه است و بعد از آن جزایر
کوچک غیر مسکون دیگر که به اسپتزبرجن اتصال دارند و درین جزیره آفتاب از ماه می تا اگست هیچ غروب نمیکند و همچنین تا زمان
معینی در سمت مقابل از سال هیچ طلوع نمینماید و شاهنشاه حال روسیه نیکولس است که برادر شاهنشاه الکسندر است
که قبل از وی پادشاه بود و تولد این شاهنشاه در هفتم جولای انگلیسی در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق اول محرم الحرام
هزار و دویست و یازده هجری اتفاق افتاده و در سال هزار و هشتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و دو هجری
شاهزاده خانم پروسیه مسماة به لویسا را بعقد نکاح خود در آورده و در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و
دویست و چهل و یک هجری بعد از برادر بجانشینی تخت و شاهنشاهی کل روسیه و پادشاهی پولند سرافراز گردید و درین سال
هزار و هشتصد و بیست و پنج بجهة ازدواج خواهران خود با خاندان ورتمبرگ و نیدرلند رشتۀ عقد مواخاة و دوستی را محکم گردانید
شاهنشاه بحسب حشمت و جلالت از سلاطین سلف سبقت گرفته است تنبیه در اول باب در سرمای شهر پطرزبرگ ذکر شد
که ترمامتر گاهی از شدت سرما تا شصت و پنج درجه پایین تر از علامت یخ بندی میرسد چون درین کتاب بعضی جا در گرما و سرما
از ترمامتر ذکری خواهد شد پس مناسب چنانست که در اینجا مختصری بیان کند مخفی نماند ترمامتر لفظ یونانیست و ترما بمعنی
گرما و متر بمعنی پیمایش و میزانست و در عربی او را بلحاظ میزان الحراره میتوان گفت و تلفظ صحیح او از قراریکه در لغت
و اکثر ضبط است ثرمامی تر است ولی الکنون غالب ترمامتر میگویند و بعضی ترمامتر را با تا فوقانیه خوانند و ترمامتر بحسب
درجات تقسیم شده است یکی تقسیم فهرین هیت است که اول درجۀ یخ بستن بحساب او سی و دو درجه است و حد جوشیدن آب
دویست و دوازده درجه است که یکصد و هشتاد درجه تفاوت میان این دو است و یکی تقسیم ریومیور است که اول درجه
یخ بستن را صفر قرار داده و حد جوشیدن آب هشتاد درجه است و یکی تقسیم سنتگرید است که بصد درجه قسمت شده و اختراع
جدید است که در فرانسه در عهد ناپلیون بناپارت معمول داشته اند و سنت در لغت فرانسه بمعنی صد است و اکنون مستعمل
انگلیس اکثر به تقسیم فهرین هیت است و مستعمل ایطالیا ریومیور و مستعمل فرانسه سنتگرید است و در تقسیم فهرین هیت اول
یخ بستن سی و دو درجه و حد اعتدال پنجاه و پنج درجه و حرارت تابستان هفتاد و شش درجه و گرمی خون نود و هشت درجه
و گرمای تب یکصد و دوازده درجه و حد جوشیدن عرق یکصد و هفتاد و پنج درجه و حد جوشیدن آب دویست و دوازده درجه
و در تقسیم ریومیور اول بستن یخ را علامت صفر قرار داده و اعتدال را ده درجه و حرارت تابستان را بیست درجه
و گرمای خون را سی درجه و گرمای تب را چهل درجه و حد جوشیدن آب را هشتاد درجه تعیین نموده است و از قرار یک درجه
سنتگرید موافق یک درجه و هشتاد جزو از صد جزو فهرین هیت است و یک درجه ریومیور موافق دو درجه و بیست و پنج
جزو از صد جزو فهرین هیت است و یک درجه سنتگرید موافق هشت عشر از یک درجه ریومیور است و اینکه مصنف
بیان نمود ترمامتر از شدت سرما شصت و پنج درجه پایین تر از علامت یخ بندی میرسد چنان معلوم میشود که در ترمامتر
فهرین هیت سی و سه درجه از علامت صفر پایین تر خواهد آمد و اختلاف مقادیر درجات در اقسام ثلثه از آن است

سنه ١٢١١
١٢٣٢
سنه ١٢٤١

کرده است که درجه معیار را آب خالص قرار داده است هم در جانب مبدأ و هم در جانب منتهی یعنی آن را چند بار تقطیر کرده و درجه را
در میان آن گذاشته‌اند و آن قدر تحمل کرده که تا آب یخ بسته و ملاحظهٔ جای زیبق را کرده و نشان گذاشته است و باز آب را تقطیر
کرده جوش انداخته است و درجه را در میان آن گذاشته ملاحظهٔ مکان زیبق را کرده و آنجا را نشان کرده و مبدأ و منتهی را صد
قسمت متساوی نموده است و در ریومیور معیار را برودت یخ قرار داده یعنی درجه را در میان یخ گذاشته آن را ابتدای بُعد
قرار داده معیار حرارت را آب جوشان قرار داده است و درجه را به هشتاد قسمت کرده است و فهرنهیت مبدأ را آنکه قرار داده است
که از شور و نمک منجمد شده است که سی و دو درجه زیر یخ متعارفی است و درجه را به دویست و دوازده قسمت کرده است اسپتزبرجن جزیره
که در محیط منجمد شمالی در عرض هشتاد و هشت درجه و پنجاه دقیقه عرض شمالی و شانزده درجه طول شرقی واقع شده است جمعیت
سینت پطرزبرگ را از قراری که در اطلس بلاک معلوم داشته در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و
شصت و هفت هجری چهارصد و پنجاه هزار حساب کرده‌اند و مسافت میان او و لندن تقریباً هزار و سیصد میل است
ارکوتسک مملکت بزرگی است در جنوبی سیبریه از عرض پنجاه درجه تا شصت و پنج درجه شمالی و از طول یکصد درجه تا یکصد و
درجه شرقی و قصبهٔ آن نیز بنام شهر بیست که در رودخانهٔ انگرا در نزدیکی دریاچهٔ بیکل در عرض پنجاه و سه درجه و هفده دقیقه شمالی و طول
یکصد و چهار درجه و نوزده دقیقه مشرق اتفاق افتاده و این شهر باسم مملکت موسوم شده است استاد کامل جان ارو سمیث در
اطلسی که در سال هزار و هشتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری در لندن بطبع در آورده شرحی
در صفحهٔ روسیه نوشته است که بیان او در اینجا خالی از فایده نیست جمعیت و نفوس سلطنت روسیه در ازمنهٔ جدیده و بنابر
تحقیق بهترین مورخان از این قرار است

١٢٦٧

١٢٥٨

در جلوس پطر اول		در سال ١٦٨٩		مطابق ١١٠٠ هجری	15	پانزده ملیان	
در جلوس کترین ثانی		در سال ١٧٦٢		مطابق ١١٧٦ هجری	25	بیست و پنج ملیان	
در فوت کترین ثانی		در سال ١٧٩٦		مطابق ١٢١١ هجری	36	سی و شش ملیان	
در فوت الکسندر		در سال ١٨٢٥		مطابق ١٢٤١ هجری	58	پنجاه و هشت ملیان	

متصرفات روسیه از سویدن بزرگتر از آن قدری است که در سلطنت سویدن باقی مانده است متصرفات کترین ثانی
از پولند تقریباً بقدر سلطنت استریه است ایضاً متصرفات آن ملکه از دولت عثمانی از قسمت اروپای آن دولت بزرگتر از مملکت
پروسیه و از تمامی ولایات رین که در تصرف پروشیه است ایضاً متصرفات آن ملکه از دولت عثمانی از قسمت آسیایی آن
دولت تقریباً بقدر وسعت همهٔ ولایات کوچک جرمنی است ایضاً متصرفات آن ملکه از تاتارستان یک روی
برابر با متصرفات عثمانی در اروپا و گریس و ایطالیا و اسپانیا است بالجمله آنچه که آن ملکه در ایام سلطنت خود تصرف کرده و بحیطهٔ
ضبط در آورده و در مابین این شصت و چهار سال گذشته که از جلوس کترین ثانی تا فوت الکسندر است در وسعت برابر است با همهٔ
ولایاتی که آن ملک قبل از آن زمان در یوروپ داشته است و از این قرار سرحدات روسیه کشیده شده است بجانب برلین و درزدن
و میونیک و وینا و پاریس تخمیناً هفتصد میل و بجانب قسطنطنیه ایضاً پانصد میل و بجانب استاک هلم ششصد و سی میل و بجانب
طهران هزار میل انتهی کلام ارو سمیث و این شهرها که ذکر شد پایتخت سلطنتهاست چنانچه برلین پایتخت پروشیه و درزدن
پایتخت سکسانی و میونیک پایتخت بواریه و وینا پایتخت استریه و پاریس پایتخت فرانسه و قسطنطنیه پایتخت عثمانی و استاک هلم
پایتخت سویدن و طهران پایتخت ایران است و منظور ارو سمیث آن است که قبل از آن سرحد روسیه هر جا که بود حالا از آن سرحد

تقدیم سال معلوم نیست با این تاختهای زیاد که شده و بیشتر رفته است و در معنی از دیگران کاسته و بر او افزوده آمد و با این وسعت
و عظمت و استیلا ایکه اکنون دولت روسیه در ممالک متصرفی خود دارند هنوز مملکت داغستان را بجهة اتحاد و اتفاق و سختی جبال [illegible]
مسخر نکرده اند و هر ساله لشکری انبوه و سرداران نامی بدفع ایشان مامور میشود و از جمعیت قلیل شکست خورده بر میگردند و اکثری بسپاه
میرسند و کنون رئیس داغستان شیخ شامل است که به شامل شاه شهرت دارد و اهل آن مملکت چنان گرویده او شده اند که حکم او را
بر نفوس و اموال خود مختار و مطاع میدانند و مذهب همه اهل داغستان اسلام است و از این اوضاعی که کنون دارد و با اسباب و مبادی
فراهم آمده که مختصری در آخر باب سی و پنجم اشاره خواهد شد محتمل است که از اصابه عین الکمال محفوظ نباشد و در میانه خواسته کردگار

باب سی و پنجم در بیان مختصری از تاریخ و دولت روسیه

در ولایات روسیه در ازمنه سالفه امم مختلفه مسکن داشتند مثل طایفه ای آن دمی شیه و سرمتیه و سلاونیه و سیمیر و غیرهم و آن
ولایت تا سابقا مسکوی میخواندند و اسمی که اکنون رشی یا راسی میگویند یعنی روسی از قبایل سلاونیه است که از این وقت بهر روس
اطلاق میشود که در آن ولایات در اوایل مائه نهم سکنی گرفتند و اسم روسها در جائیکه در تاریخ ذکر شده اول در سفارت سفیری است
که تیوفلوس شاهنشاه مشرق از قسطنطنیه بسوی لوئیس پسر چارلمگن شاهنشاه مغرب فرستاده است که در سلک همراهان آن
سفیر بعضی از اهل روس منسلک بودند و این سفارت در سال هشتصد و سی و نه مسیحی مطابق دویست و بیست و پنج هجری اتفاق افتاد
وقتیکه اهل روس از آن سفر رجعت کرده بوطن و مولد خود برگشتند شهر کیئو را آباد نمودند تخمینا بیست سال بعد از آن بنیاد سلطنت روسیه
باررنگ نام که یکی از اهل اسکندی نویه بود پایدار شد و اهالی اسکندی نویه که طوایف دین و نارمن و سویدن باشند از سمت شمال
جلای وطن کرده از بحر بالتیک عبور نموده بممالک روسیه داخل شدند و انجا را برای نشیمن خود قرار دادند و با اهل کوزلند و لیوانیه جنگ
کرده بر ایشان غالب آمدند و شهر کیئو را فتح کردند و بر هر یکی از این ولایات بزرگی و سلطانی تعیین کردند که از آنوقت تا سلطنت
در روسیه پایدار شده است چند الان اسم روسیه بهمه سلطنت اطلاق میشود ولی قبل از این اسم مدتهای مدید بهمان نواحی
و ولایات مسکو و کیئو و نوو کورود اطلاق میشد و اکثر لیل چنین گفته است که ولایات روسیه که در قدیم داشته اند
یک ربع روسیه حالیه بود که کنون دارند ولی حالا آن حصه قدیمه تخمینا قسمت بقدر یک از این شاهنشاهی است که کنون متصرف
گشته اند و از زمان حکومت رزیک تا حکومت ایوان تسبی لوتیر خبر بد بستی در خصوص روسیه فهمیده نشده است و این اراده
با مردانگی و شجاعت ذاتی خود سلطنت روسیه را ترقی داد و اسم و آوازه او را بلند گردانید ولی بعد از وفات ایوان چهارم [illegible]
تسبی لوتیر در سال هزار و پانصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق نهصد و نود و دو هجری باز این ولایات بحال اول مراجعت کرد [illegible]
و ضلالت قدیم خود عود نمود و جلوس میکایل تیودرویتز رمنوف در سال هزار و ششصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و بیست و دو هجری
که سلسله این سلطنت است باز امور دولتی برونق افتاده و نظامی گرفت و پس از و پسرش الکسیس در سال هزار و ششصد و چهل و پنج
مسیحی مطابق هزار و پنجاه و پنج هجری جانشین پدر شد و پس از الکسیس پسر او تیودور سیم در سال هزار و ششصد و هفتاد و شش مسیحی
مطابق هزار و هشتاد و هفت هجری قایم مقام پدر گشت و پس از فوت تیودور در سال هزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی
مطابق هزار و نود و سه هجری تخت پادشاهی به نیم برادر او که اشاره به برادر مادری است الشهیر به پطر کبیر در همه ولایات دول خارجه با تغییر
لباس سیاحت کرده و از استعداد ذاتی از قوانین و رسوم دول خارجه استحضار و بلدیت کامل حاصل کرده و آموختن صنایع
چنان مجد بود که خود پطر مثل عمله پستی در مکانهای کشتی سازی ولایت هلند و انگلند کار میکرد و این صنعت را آموخت و این
صنعت را از جمله لوازم سعادت و اقبال دولت خود میدانست و میگفت ولایتی که در کنار دریا باشد و از علم کشتی بحر باشند

سنه ۲۲۵
سنه ۹۹۲
سنه ۱۰۲۲
سنه ۱۰۵۵
سنه ۱۰۸۷
سنه ۱۰۹۳
تعلق گرفت و پطر کبیر تخ

وحشتی نداشته باشند مثل مذهب که روح پیشرفته باشد وقتی که بتخت سلطنت جلوس کرد بدانالی و سیاحان ملک را بحیطه ضبط
درآورد که دوست و دشمن را مجال حرف نماند و از قواعد جمیله و اطوار حسنه پطر کبیر مملکت روسیه که از روی نام تری در اروپا منزوی بود
مشهور آفاق شد و تخمینا در یکهزار و هفتصد بود که پطر در جنگ چارلس دوازدهم پادشاه سوئد در سختیها دید و صد سختیهای بی‌حد
گرفتار شد تا در جنگ پولتوا بر حسب اتفاق مظفر گردید و فایده دیگر که نصیب پطر گردید فتح و تسخیر شهر مرین بزرگ است و در میان
محبوسین آن شهر زن جوانی از اهل لیوانیه بدست آورد که شوهر آن زن یکنفر سرجنت بود که در وقت محاصره شهر بیاری اهل شهر
و در آن جنگ کشته گردیده بود و این زن بیوه مطبوع خاطر پطر کبیر شده پطر او را بزنی اختیار کرد و آن زن هیچ سواد خواندن
و نوشتن نداشت و از مساعدت بخت کارش بجائی رسید که بعد از فوت پطر کبیر جانشین او شده ملکه کل روسیه شد و ملقب
کترین اول سرافراز گردید القصه پطر کبیر پس از آن با فتح و نصرت هم عنان شده بجانب سایر ولایات نهضت نمود و لیوانیه و انگریه و
کریلیه و فینلند را متصرف و در آورده لقب شاهنشاهی کل روسیه را بر خود قرار داد و در جنیوآری سال هزار و هفتصد و
بیست و پنج مسیحی مطابق جمادی الاولی هزار و صد و سی و هفت هجری وفات کرد و عمر او پنجاه و چهار سال بود و کترین بتخت
شوهر خود جلوس کرد و واحدی که داشت وارث سلطنت پطر الکسیویچ که پسر پسر بزرگ سن سیزده بود و از سلطنت بی‌بهره ساخت
و پرنس منشیکوف را برای امور سلطنت انتخاب نمود و امور دولت را بکلی در کف کفایت وزیر خود گذاشت و در اواخر امر
چند برخلاف مستولی شد و از اکثار در شراب در ماه می سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق شوال هزار و صد و سی و نه
هجری جهان فانی را وداع کرد و پس از او پطر دوم پسر الکسیس پطروویچ جانشین شد و بتحریک امرا منشیکوف را نفی بلد نمود
به سیبریه فرستاد و پطر دوم در سال هزار و هفتصد و سی مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و سه هجری وفات نمود و از عمر او پانزده سال
گذشته بود و پس از او آن دختر برادر پطر کبیر بسلطنت رسید و این ملکه در تحت اختیار و اطاعت معشوق و رفیق خود بیرن بود و بی رضای
بیرن بهیچ امری قیام و اقدام نمیکرد و بیرن نیز در مهام سلطنت اختیاری تمام پیدا کرده بظلم و ستم مشغول بود و چنین نوشته‌اند
که بیرن در ایام استیلای خود بیست هزار شخص بجانب سیبریه اشخاص کرد و آن ملکه در سال هزار و هفتصد و چهل مسیحی مطابق هزار و
صد و پنجاه و سه هجری در سن چهل و هفت سالگی جهان را بدرود نمود و پس از او جان پسر خواهرزاده آن بسلطنت انتخاب شد
چون طفل بود نایب مناب او در امور سلطنت بیرن را قرار دادند ولی قبل از آنکه این شاهزاده بحد رشد و کمال رسد در ولایت
انقلابی بدستیاری کونت میونیک اتفاق افتاد که بیرن را از وکالت عزل کرده به سیبریه فرستادند و این فتنه و انقلاب
مدتی طول کشید تا الیزابث دختر پطر کبیر را که از کترین داشت بسلطنت اختیار نمودند الیزابث ملکه عاقله بود و امور رعیت و ولایت را
با انصاف و عدل فیصل میداد و سیاست کردن و قتل نمودن را در پایتخت موقوف نمود و در این شهر قوانین و رسوم سودمند گذاشت
و این ملکه کونت میونیک و کونت استرمن را که قبل از او بوزارت رسیده و مهام ملک را در قبضه قدرت خود گرفته بودند از شهر
بیرون کرده به سیبریه فرستاد و این یکی از تدابیر حسنه او بود که اهل ولایت زیادتر به او مایل شدند و حکمرانی با حشمت و اقبال
ملکه مثل سلطنت پدرش باقی مانده بود و در ایام دولت خود با اسلحه حرب بر مخالفت دولت پروسیه آراسته و ارکان
آن دولت را به تزلزل انداخت ولی اجل امان نداد در پنجم جنیوآری سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق رجب هزار و
صد و هفتاد و پنج هجری تخت شاهی را وداع کرد و پس از او سلطنت به پطر سیم برادرزاده او رسید مستر حیم گوید
مصنف بلفظ نفیو نوشته است و نفیو در لغت انگلیسی هم اولاد برادر را گویند و هم اولاد خواهر را گویند و معلوم نمی‌شود که پطر سیم
برادرزاده الیزابث است یا خواهرزاده او است ولی آنچه که در هندی نوشته پطر سیم پسر آن است چنانچه در جدول معلوم خواهم

سنه ۱۱۳۹

دخت اشهی و این شاهزاده پس از آنکه بتخت نشست امورات کلیه که در عهد الی زابث رونق گرفته بود بی رونق کرده صلح فاسدی با
پادشاه پروسیه کرد و زن خود را ترک کرده پسر خود را بحرام زاده کی نسبت و شهرت داد و خود را در مملکت باین اعمال قبیحه معروف گردانید
و همه خلق عدم قابلیت او را دانسته بعد از شش ماه از سلطنت او را خلع کردند و زوجه متروکه او کترین را بشاهنشاهی قبول نمودند و پطرم
بعد از هشت روز در حبس مرد و بعضی چنان پنداشته اند که معشوق و مقبول این ملکه کونت ارلوف او را در حبس بقتل رسانید و کترین
ثانی پس از آنکه تاج شهریاری بر سر گذاشت بحسن رای و تدبیر در نظام ولایات خود کوشید و در اصلاح مفاسد مملکت خود
سعیها نمود و کار دولت او روز بروز رونق گرفت و جلال و شوکت او از همه سلاطین روسیه درگذشت و با دولت عثمانی در سال
هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری بنای منازعه گذاشت و در چندین حروب ظفر یافته سنه ۱۱۸۲
مملکت زیادی از تصرف آن دولت در آورده ضمیمه ولایات روسیه ساخت و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق
هزار و صد و هشتاد و شش هجری ظاهراً و عدواناً مملکت پولند را در مابین سلطنت خود و آستریه و پروس تقسیم نمود و رسوم سنه ۱۱۸۶
و اطوار شایسته در رعیت داری و مملکت داری از آن ملکه باقی مانده است و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق
هزار و صد و نود و هفت هجری باز با دولت عثمانی تجدید نزاع و قراع کرد و با دولت سویدن نیز جنگ کرده ظفر یافت و دائم سنه ۱۱۹۷
مملکت کونت ارلوف با پوتمکین دخیل بودند و آن ملکه بی صوابدید آنها بامری نمی پرداخت و منازعه فیما بین دولت روسیه
و سویدن در سال هزار و هفتصد و نود مسیحی مطابق هزار و دویست و چهار هجری باتمام رسید و همچنین فیما بین دولت روسیه سنه ۱۲۰۴
و دولت عثمانی در سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری بانجام گرائید ولی در این جنگها خسارت سنه ۱۲۰۷
بی شمار و ضرر مالی و ملکی و رعیتی به دولت عثمانی خورد و جنرال روسیه در این حروب سوواروف بود و پس از مصالحه فیما بین عثمانی و روسیه
سوواروف را بولایت پولند فرستادند و سوواروف در مملکت پولند خرابی زیاد رسانید از سفاکت و ماده سبعی انسان هیچ کوتاهی
نکرد و کترین با گریت بریتن عهدی محکم بست و میخواست باعانت ایشان سیل خون طغیان دولت فرانسه را سدی بندد ولی
پس از این عهد بزودی مرگ ناگهانی او را در ربود بمرض سکته در نهم نوبر سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق پنجم جمادی الاول
سال هزار و دویست و یازده هجری درگذشت عمر او شصت و هشت سال و مدت سلطنتش سی و سه سال بود و معروفست که سنه ۱۲۱۱
کترین ثانی در ایران بخورشید کلاه شهرت دارد و مرتضی قلیخان قاجار برادر پادشاه قهار آقا محمد خان قاجار از سطوت آن پادشاه
فرار کرده نزد خورشید کلاه رفت و دولت روسیه امداد او کرده لشکر بسر ایران تعیین کردند در این وقت شاه شهید در خراسان
تشریف داشت از شنیدن این خبر کمال وحشت را حاصل کرده مشهور است که از خداوند عالمیان مسئلت مرگ خود یا او را کرده و دعای
آن پادشاه مقرون باجابت شد و هر دو همان سال وفات کردند و خبر مرگ خورشید کلاه بزودی رسیده لشکر روسیه ترک نزاع
و مراجعت نمودند و شاه شهید نیز متعاقب آنها لشکر کشیده بقراباغ رفت و قلعه شوشی را فتح کرد و در بیست یکم ذیحجه الحرام
همان سال خود نیز شهید شد انتهی بعد از فوت کترین دوم پسرش پال جانشین شد ولی ناشایستگی و عدم قابلیت پال ثانی ایام
او باعث خرابی کار او گردید و آخر الامر در بیست و سیم مرچ سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اواسط ذی قعده الحرام
هزار و دویست و پانزده هجری او را کشتند و پس از او الکساندر پسر ارشد او صاحب تخت و تاج شد و این شاهزاده در اول
جلوس خود عهد استواری با انگلند و آستریه بر ضدیت و مخالفت دولت فرانسه بست ولی لشکر او در آسترلیتز شکست
فاحشی از لشکر فرانسه خورد و در سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری الکساندر رام
شده با بناپارت در تلسیت عهد بسته عهدنامه را بخط خود ممضی داشت و در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق

اروپا

سنه ۱۲۲۳

هزار و دویست و بیست و سه هجری میان روسیه و سوئد باز آتش فتنه و فساد مشتعل شد و پس از چندی عهد مملکت
فینلند را به دولت روسیه تفویض کردند و از آن زمان از تحت اختیار دولت سوئد بیرون رفت و در سال هزار و هشتصد و
دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری باز جنگ فیمابین روسیه و فرانسه سر گرفت و ناپلیون بناپارت بر ممالک
روسیه لشکر کشید و بعد از فتوح چند بمسکو رسید و اهل روسیه بجهة محروم ساختن دشمنان خود از تدارک و آذوقه و منازل
مسکن در خانهای آباد شهر مسکو را آتش زده بیرون رفتند و ناپلیون بناپارت ناچار شد از عدم مکان و تأمین و نبودن آذوقه و علوفه
و هجوم سرما و برف پشت بدشمن داده فرار کرد و در این سانحه و واقعه سیصد هزار نفر از قشون فرانسه قربانی غیرت و حمیت خود
شدند بعضی از سرما و گرسنگی و بعضی از جنگ و جدال و خستگی بمهلکت رسیدند چنان شد که ناپلیون بناپارت با قلیلی از
میان ولایات دشمن فرار کرده با دو سه نفر از همراهان خود را بپاریس رسانید و عساکر روسیه با عساکر دول متفقه بزودی پس از
داخل شهر پاریس شده صلای صلح عام و امنیت تام را در سی و یکم مرج سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی

سنه ۱۲۲۹

هزار و دویست و بیست و نه هجری زدند و در ماه دیگر الکسندر با پادشاه پروسیه به انگلند رفته سه هفته در لندن توقف کرده
بساط عیش و عشرت را گسترانیدند که شعر هم از فتح دشمن دلش شاد بود هم از دوستی خانه آباد بود و از لندن الکسندر به سنت
پطرزبرگ مراجعت و پس از آن بزودی در مجلس کنکاش و قورلتای عظیم در ویینا در ماه نوبر سال هزار و هشتصد و چهارده

سنه ۱۲۲۹

[illegible]

مطابق ذیقعدة الحرام هزار و دویست و بیست و نه هجری حاضر شد و در آن مجمع عام الکسندر را بپادشاهی پولند نیز ممتاز کردند
و در بیست و ششم سپتمبر سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق اوایل ذیقعدة الحرام هزار و دویست و سی و یک هجری الکسندر
شاهنشاه روسیه و شاهنشاه استریه و پادشاه پروسیه یک عهدنامه بجهة حفظ صلح عام بر طبق دین عیسوی بسته بودند [illegible]
و اسم این عهدنامه را هولی الیئنس نام نهادند یعنی عهد و میثاق مقدس مختصر گوید عهدنامه مقدس در بیست و پنجم فبروری

سنه ۱۲۳۰

سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق شنبه پانزدهم ربیع الاول هزار و دویست و سی هجری بسته شد که در اول مرج همان سال
ناپلیون از جزیره البه گریخت ولی بدستخط و امضای سلاطین پس از آن رسید انشای الکسندر بلشکرکشی و علم جنگ و فراست ممتاز
بود و در رواج و رونق دولت خود کمال جهد را داشت و در اول دیسمبر سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی

سنه ۱۲۴۱

هزار و دویست و چهل و یک هجری سرای سپنج را وداع کرد مرض او چندان شدتی نداشت ولی از خبر وای که بسمع او رسید که
لشکری و رعیت اتفاق کرده‌اند که او را تلف سازند واهمه کرده مرض بر مزاج او غلبه کرد و این خبر صحیح اصلی نداشت و در وقت
وفات کانستنتین برادر او گرند دیوک یعنی امیر الامراء و پادشاه پولند بود که موافق قانون سلطنت حق وراثت داشت ولی بجهة فاحشه که برزنی
اختیار کرده بود خود را از سلطنت خلع کرده بهمان پولند قناعت گزید و فوراً تاج و تخت را ببرادر خود نیکولس تفویض نمود که اکنون نیز
شاهنشاه است و در دولت این شاهنشاه وقایع تازه که اتفاق افتاد یکی واقعه پولند است که در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و

سنه ۱۲۴۶

دویست و چهل و شش هجری اهل پولند خواستند ربقه اطاعت روسیه را از رقبه خود بیرون کنند و آزادی و اختیار یابند و خروج کردند و هر قدر جهد
کردند مفید نیفتاد و امپراطور روسیه در قتل و سیاست ایشان نهایت اهتمام تمام داشت و دیگری جنگ ایران و دیگری جنگ عثمانی که در این دو جنگ نیز کمال منفعت
از جنس ولایت و رعیت و پول حاصل کردند و مایه سربلندی دولت روسیه در دول اروپا گشت تسمیه در کتب تواریخ روس و خزر

مسکن

و صقلاب را پسران یافث بن نوح نوشته‌اند که در مملکت شمالی سکنی داشته و آن ولایات باسامی ایشان موسوم شده است الوس
جوجی خان آنچه معلوم میشود صحاری شمالی ما بین شمال و مشرق بحر خزر است و تفصیل بعضی از آن وقایع در تواریخ و سیر مندرج است
بیان آن در این مختصر فایده ندارد و دولت روسیه در عهد پطر کبیر ترقی کرد و تاریخ پطر کبیر را حسب الامر پادشاه مبرور محمد شاه از فرانسه

بفارسی ترجمه نمود و چاپ کرده‌اند هر که تفصیل بخواهد البته بآن کتاب رجوع خواهد نمود و شاهنشاه دولت روسیه شاهنشاه نیکولس
سنه ۱۲۴۱
که روسها نیکولای گویند در اول دسمبر هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هفتم شهر ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و یک
هجری بتخت سلطنت جلوس نمود و در دوم ماه مارچ سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی انگلیسی موافق با هیجدهم فوریال سال هزار و هشتصد و
سنه ۱۲۷۱
پنجاه و پنج مسیحی روسی مطابق با جمعه دوازدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری در دار السلطنه پطرزبرگ
وفات نمود و مدت عمرش شصت سال و پنج ماه و دوازده روز قمری و مدت سلطنتش بیست و نه سال و سه ماه و دو روز شمسی و
سی سال و یک ماه و بیست و دو روز قمری بود در عهد این شاهنشاه وقایع کلیه بوقوع پیوسته با دولت ایران پس از مجادلات کثیر
مصالحه کرده در قریه ترکمانچای که از قراء محال گرمرود آذربایجان است مصالحه بین الدولتین شب پنجم شعبان سنه هزار و
سنه ۱۲۴۳
دویست و چهل و سه هجری مطابق با شب بیست و دوم فوریال روسی هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی و موافق با شب بیست و دوم فبروار
انگلیسی سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی اتفاق افتاد و از جانب روسیه جنرال پسکویچ سردار کل و جنرال آبرسکوف و گریبایدوف
و میرزا الکسوف و اسمورگرو و القونسول بود که هر یک از این اشخاص شأنی خاص داشتند و از جانب دولت ایران نواب مستطاب
ولیعهد دولت ایران عباس میرزا و جناب دستور رفیع فاضل دانا میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه و الحاج آقای
باشی منوچهرخان و میرزا محمدعلی آشتیانی بودند ولی این اشخاص هیچ چه گفتگوئی در عقود مصالحه نامه نداشتند و نواب ولیعهد خود تنها
دخیل بودند و از جانب دولت روسیه مرحوم عباسقلی آقای شیروانی و از جانب دولت ایران حاجی میرزا مسعود بود و تفصیل عهدنامه در تواریخ
قاجاریه ضبط است نوشتن آن در این مقام باعث طول است و از اتفاقات همان شب میش ملا بخشی ترکمان جائی بره زائید که دو سر
داشت که گوش و یک بدن داشت جناب قایم مقام بعرض رسانید که از صفای باطن و اتحاد دو دولت نشان است که در یک قریه کوچکی جمع شده
قرار صلح را داده‌اند که نتایج حیوانات نیز مطابق می‌افتد و سرجان مکدانلد سفیر دولت انگلیس نیز در آن مجمع حضور داشت و
وقایع حروب روسیه را بتفصیل تمام و کمال با دلایل خصوصیتی که بعد از صلح مستقل میان دولتین واقع شد حاجی میرزا مسعود و مرحوم
حسب الامر ولیعهد مرحوم از زمان آمدن گریبایدوف بایران که سال هزار و دویست و سی و دو هجری است تا کشته شدن گریبایدوف
سنه ۱۲۴۴
که دوم شعبان المعظم سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری است برشته تألیف در آورده هر که خواهد بر آن کتاب رجوع کند و الحق
هر چه نوشته است بی اغراق و اغلاق بیان کرده است و هم در آن کتاب از نصیحه مرحوم ولیعهد نوشته است و پس از مصالحه عراقی
که بزرگان عراق و خوزستان و کردستان به غراف پسکویچ نوشته و او را تحریص بر گرفتن ملک ایران کرده بودند پسکویچ جواب
ولیعهد داد و آن نوشته ایشان را از بزرگ منشی که بخوبست از رعیت خود بدگمان شود در حضور او به بخاری انداخته بسوزانند و فرمودند ما هرگز
در حق رعیت و اعیان مملکت خود گمان بد نخواهیم کرد و همه را مثل رعیت آذربایجان که در بذل مال و جان کوتاهی نکردند فدوی دولت
خواهیم دانست و پسکویچ از این کار بسیار تعجب کرده بر پاک فطرتی و مردم داری ایشان آفرین‌ها خواند تعفوا عن الذنب العظیم
تکرماً و تصدعن قول الخنا متکبراً و پس از صلح ایران امپراطور روسیه بمحاربه دولت عثمانی اقدام نمود و پس از خسارت کثیر که
سنه ۱۲۴۶
بدولت عثمانی رسید در سال هزار و هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری با سلطان محمود خان
نیز مصالحه نمود و حشمت و جلالت این شاهنشاه از اسلاف در گذشت و غرور جهانداری و هوای مملکت ستانی او را بر آن
داشت که با دول اروپا مخاصمه کند مجمل این مفصل این است که مذهب روسیه با مذهب اهل یونان موافق است و سلطان روم
سلطان عبدالمجید خان پنج ملیان رعیت یونانی دارد و سالهای دراز است که در رعیتی و طاعت این سلطان و اسلاف او
بوده‌اند و امپراطور روسیه باین خیال افتاد که آن رعیت را تصاحب کند و اگر چه علی الظاهر در ولایت سلطان آقا

وارند ولی باطناً امور انها بالصواب دیده و کلامی امیراطور با ضرحا در ماه مرچ هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق جمادی الثانی
سال هزار و دویست و شصت و نه هجری منچیکوف سردار بحری را بسفارت نزد سلطان فرستاده اعلام نمود که حکام اجنبیان
پنج ملیان رعیت یونانی را آزاد واگذارد و سدنت بیت المقدس را نیز بروسیه بسپارد و در انجا نیز قلعه روسیه بجهت کسان خود بنا
بر پا نمایند و سلطان عبدالمجید خان حریف آن دیده فراشنید در نشد حیرت افتاده مهلتی خواست و سفیر کبیر دولت انگلیس
در اسلامبول مقیم است مشورت نمود و در معنی از او استمداد خواست و او صراحةً بعرض رسانید که این تکالیف امپراطور تکلیف
شاق و تکلف ما لا یطاق است دولت انگلیس در حمایت سلطان عثمانی ایستاده و دولت فرانسه نیز یاری سلطان را خواست و منچیکوف
بی نیل مرام برگشت و امپراطور اعلام جنگ کرده علی الغفله لشکر بمملکت مولداویه و ولاخیه کشید که مولداویه را درکتب قدیمه
بغدان و ولاخیه را افلاق گویند و چهارده کشتی جنگی انگلیس و بیست کشتی فرانسه در ماه اپریل هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق
رجب هزار و دویست و شصت و نه هجری به دردانیل آمدند و عمر پاشا سردار عثمانی نیز با هشتاد هزار نظام بولاخیه مامور شد و در بعضی
ولاخیه دو با جنگی از طرفین اتفاق افتاد و درین مدت هر قدر دول متحابه خواستند صلاحی دهند که کار بجنگ و استعمال سیف و
سنان و توپ و تفنگ نکشد امپراطور روسیه تمکین نکرد و در ماه نوامبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق صفر هزار و دویست و هفتاد
هجری سفاین جنگیه روم که به سینوپ آمده لنگر انداخته بودند سفاین جنگیه دولت روسیه علی الغفله بر سر آنها ریخته با وجود اینکه
سفاین روم همه فرگیت بودند باز در برابر سفاین بزرگ روس ایستاده جنگ کردند و همه سفاین روم غرق شده لشکریان تلف شدند
مگر یک کشتی بخار که بسلامت در رفت و باسلامبول خبر برد و سیصد نفر هم از اهل کشتی بهزار زحمت خود را به سینوپ رسانیدند و از این
فتح دولت روسیه مستظهر شده نصایح سودمند دول متحابه را قبول نکرد و دولت فرانسه در یکی از مراسلات اشاره بر این
کرده بود که اگر امپراطور از در صلح در نیاید البته دولت فرانسه بدشمنی برخواهد خواست و امپراطور در جواب کنایةً نوشته بود که لشکر
روسیه که در سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی جنگ کرده اند اگر بهتر نشده اند بدتر نیز نگشته اند و اشاره بشکست ناپلیون
کبیر بود که در آن سال از مسکو ناکام خاسر برگشت و لشکر فرانسه تلف شد و از این کنایه عرق غیرت اهل فرانسه که بالذات غیور و تند خوی
و جنگجویند بحرکت در آمد و امپراطور حقیقةً چنین میدانست که دولت انگلیس و فرانسه از اعانت مالی و لشکری بدولت عثمانی کوتاهی
خواهند کرد و دوستی انگلیس و فرانسه که درین باب اتفاق دارند بواسطه عداوت قدیم بزودی بدشمنی بدل شده و دولت روم در دست
او مضمحل خواهد شد یا تکالیف او را بالطوع والرغبة قبول خواهد کرد چنانچه در باطن بسفیر کبیر اسلامبول نوشت که اعانت دولت انگلیس بدولت
روم خلاف مصلحت است اسلامبول و تنگنای بغاز بتصرف روسیه و مصر و جزایر کندیه و قبرس و غیره متعلق انگلیس باشد
و سلطان بهمان مملکت اناطولی اکتفا کند و بهیچ وجه دولت انگلیس این حرف را قبول نکرده بسهل است این سوال و جواب را بچاپ
در آورده در ولایت منتشر ساختند که اهل مملکت از این معنی آگاهی یافته از عقاید دولت روسیه مستحضر شوند و پس از
غرق سفاین روم ملت انگلیس متفق اللفظ بحمایت سلطان عبدالمجید خان برخواستند و وزرای انگلیس فی الجملة تکاهل داشتند
و لارد ابردین صدر اعظم دولت انگلیس که مایل صلح بود چون اتفاق ملت را دید ناچار شده اعلام جنگ کردند و سفرای دولتها
که در پایتخت یکدیگر بودند باوطان خود برگشتند و سفاین جنگیه انگلیس و فرانسه از دردانیل بحر الاسود داخل شده و دولت
روس سفاین خود را بسواحل کشیده لنگر انداخت و در ماه رجب هزار و دویست و هفتاد هجری مطابق اپریل سال هزار و هشتصد و
پنجاه و چهار مسیحی در اودیسه سفاین انگلیس آتش افشانی کرده در عرض هشت ساعت چهل هزار گلوله به بندر اودیسه انداختند و عمارات
و رانسوف جانشین گرجستان بکلی خراب شد و چند کشتی روسیه بدست افتاد و در ماه جولائی هزار و هشتصد و پنجاه و چهار

سنه ۱۲۶۹

سنه ۱۲۷۰

سنه ۱۲۷۰

باب سی پنجم در تاریخ روسیه

مسیحی مطابق شوال هزار و دویست و هفتاد هجری در سیلیستریه که قصبه ایست در جنوبی دانوب که در بلگریه واقع است جنگی
میان لشکر روم و روس اتفاق افتاد [illegible] سردار معروف روس زخم برداشته شکستی بلشکر روسیه رسید و پاسکیویچ
جنگ تمام مملکت [illegible] مأمور شد که از مملکت حراست کند و در بیستم سپتمبر هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق بیست و ششم ذیحجه
هزار و دویست و هفتاد هجری در آلما جنگی سخت در میان لشکر انگلیس و روس اتفاق افتاد و روسیه شکست خوردند و عساکر
روسیه یکصد عراده توپ بالای بلندی سنگر بسته بمدافعه اقدام داشتند با وجود این لشکر دول ثلثه یورش بردند و روسیه را
از پیش برداشتند و دوازده عراده توپ و پنجهزار تفنگ سربازی بدست سربازان انگلیس و فرانسه افتاد و سه نفر جنرال و چهار هزار نفر از لشکر
روسیه تلف شد و از جمله غنایمی که بدست لشکریان افتاد یکی کالسکه منچیکوف بود که در آن کالسکه کاغذی پیدا شد که منچیکوف
به امپراطور عرض کرده بود که من سنگر محکمی در مقابل دشمن بسته و در بالای کوهی در جای سختی ایستاده ام که اگر یکصد هزار نفر قشون
سر من بیایند تا سه هفته میتوانم از عهده انها برآیم ولی در مدت سه ساعت همان مکان را گرفتند و پس از آن قلعه سوستپل
که چهار هزار توپ دارد و سخت ترین قلاع روسیه است و در جنوبی مملکت قرم در کنار دریا واقعست در هفدهم اکتوبر هزار و هشتصد و پنجاه و
چهار مسیحی مطابق بیست و چهارم محرم الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری لشکر انگلیس و فرانسه از سمت دریا محاصره
کرده لشکر انگلیس بیست هزار و فرانسه سی هزار است و قلعگیان چهل هزار روس است که بمدافعه قیام دارند و پرنس کانس تن تین
پسر دوم امپراطور و پرنس میکائیل پسر سیم امپراطور با چهل هزار لشکر دیگر بمدد قلعگیان مأمور شده در اینکرمان در پنجم نومبر هزار
هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق سیزدهم صفر هزار و دویست و هفتاد و یک هجری میان این دو شاهزاده و
انگلیس و فرانسه جنگ در گرفت اولا چهار هزار انگلیس دو ساعت تمام با جمله از بنای جنگ را گذاشته چنان شد که از فوج هشتصد و
هشتم انگلیس شصت و یکنفر جان بسلامت در بردند و مابقی بخاک هلاک افتاده و پای ثبات فشردند پس از گیر و دار معرکه هشت هزار
لشکر فرانسه و دو هزار از لشکر تونس الغرب بامداد رسیده شش ساعت دیگر نیز باتفاق بنای جنگ گذاشتند و هوا تیره و تار و
و دمه بود که بهیچ چیز تمیز داده نمیشد پسران امپراطور تاب نیاورده هزیمت در رفتند و چهارده هزار از روسیه کشته و زخمدار
و از جانب انگلیس جنرال کاث کرت معروف با یکنفر جنرال دیگر کشته شد و یکنفر دیگر از جنرالها زخمدار شدند و اسب شاهزاده انگلیس دوک آف
کمبریج هدف گلوله توپ شده با این حالت چون کوه البرز بر جای ایستاده خصم را از پیش برداشتند و کنون آتش فتنه و انقلاب در نهایت
التهاب دارد و امپراطور روسیه در شدت نائره فتنه چنانچه مرقوم شد در دوم مارچ وفات نمود و پنجاه دقیقه از ظهر روز مزبور
گذشته در پطرزبرگ جهان را وداع کرد و خبر وفات او با تلیگراف از پطرزبرگ تا برلین در مدت سه ساعت رسید که زیاد از هشتصد
میل راه است و از برلین از راه وینا به اسلامبول در پنج روز خبر آمد و اول چنان مشهور شد که آن پادشاه را امرا و ارکان
دولت مسموم ساخته اند چرا که با طبع غیور آن پادشاه حرف صلح نمی توانستند زد ولی در ثانی خبر صحیح رسید که پانزده روز ناخوش بوده
و باجل طبیعی در گذشته است الحق بخت آن امپراطور بلند بوده به نیکنامی و اقتدار در سرای فانی زیست و بکامرانی زندگی
نمود و بحسب صورت و خلقت قد بلند و عظم جثه و عقل و فراست نیز نظیر و عدیل نداشت و با سلاطین مشهور روزگار او را
برابر میتوان کرد بلکه بر بعضی رجحان نیز دارد اگرچه پطر کبیر موسس خاندان سلطنت است ولی امپراطور ماضی را [illegible]
آن سلاطین با عز و تمکین میتوان حساب نمود در روز وفات او تاج شاهنشاهی را بر سر پسر بزرگ او الکساندر ثانی گذاشتند و امپراطور
ماضی را سوای الکساندر سه پسر دیگر است یکی کانس تن تین و دیگری میکائیل و چهارمی نیکولس است و این شاهنشاه در روز
بیست و نهم اپریل سال هزار و هشتصد و هیجده مسیحی انگلیسی مطابق هفدهم اپریل هزار و هشتصد و هیجده مسیحی روسی و موافق

بیست و سیم جمادی الآخر سال هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شده است و مادر این شاهنشاه دختر پادشاه پروسیه است
در بیست و هشتم اپریل سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی انگلیسی مطابق شانزدهم اپریل سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی
روسی موافق ششم ربیع الاول سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری عروسی کرده مریه خواهر گرند دوک یعنی دوک کبیر دارمستدت
بعقد او در آورده و پسری از او مسمی بنکولس در هشتم سپتمبر سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیحی انگلیسی مطابق بیست و هشتم اغسطس سال هزار و هشتصد و
چهل و سه مسیحی روسی موافق بیست و چهارم شعبان هزار و دویست و پنجاه و نه هجری متولد شد که اکنون ولیعهد این شاهنشاه جدید است
القصه تا اکنون که دوم جون سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی انگلیسی و مطابق بیست و یکم ماه مئی هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی
روسی موافق شانزدهم رمضان هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است مدت سه ماه تخمیناً است که بر اورنگ شهریاری جلوس کرده است
و تا اکنون قریب هشت ماه است سواستاپول محاصره است الحق قلعه حصین و بنای متین است که در این مدت با اهتمام بلیغ لشکریان
انگلیس و فرانسه هنوز مفتوح نشده و این شاهنشاه نیز شرایط صلح را اخیراً قبول نکرده و دول ثلثه نیز در محاربه سخت ایستاده‌اند تا از پرده
غیب چه ظهور کند و تلیگراف که ذکر شده مشغول است که هر جا راه آهن ساخته‌اند آن مشغول را از زیر راه آهن کشیده‌اند و هر جا که راه
آهن نیست از زیر زمین آن سیم مشغول را گذرانده‌اند که باپیچ الماس و اجزای آبی حرکت می‌کند و در میان دریا مشغول را با صمغ
سخت که آب با و اثر نمی‌کند پیچیده‌اند که اگر آب بآن مشغول بخورد اجزای برقی از اثر افتاده و از سرعت حرکت می‌ماند و از حرکت مشغول
بحروف مقطعه مطلب را باختصار معلوم می‌سازند و از لندن تا پاریس نیز ساخته‌اند که در عرض سه دقیقه خبر میرسد و در این زمان این
خیال‌اند که از لندن تا نیویارک با تحت خشکی دنیای شمالی بسازند که در ده ساعت خبر برسد و تلیگراف را سیم صاعقه میتوان گفت
و در حقیقت صنعتی است که تالی کرامت است اکنون در غالب فرنگستان و هندوستان شده است و هر جا که راه آهن است آثار و محکم‌تر است
و از سواستاپول تا اسلامبول از روی دریا سیصد میل مسافت است و از سواستاپول تا بندر ادیسه از روی دریا
یکصد و هشتاد و پنج میل است

۱۲۵۷

۱۲۵۹

۱۲۷۱

و تفصیل حکام و سلاطین و شاهنشاهان روسیه در هندوستان به تفصیل ذکر می‌کند و از میکایل فدورویتز که سر سلسله این خاندان است
بیان می‌کنیم و در اسامی فی الجمله اختلافی با آنچه مصنف چنانچه ذکر شده است دارد و در تاریخ قول هندوستان معتبر است

سال مسیحی	اسامی شاهنشاهان و سلاطین	سال هجری
۱۶۱۳	میکایل فدورویتز از خانواده رومنوف نژاد او به ایوان لیسی لوتز میرسد	۱۰۲۲
۱۶۴۵	الکسیس پسر میکایل فدورویتز معروف به پدر مملکت خود بود	۱۰۵۵
۱۶۷۶	فیودور یا تیودور دوم	۱۰۸۷
۱۶۸۲	ایوان چهارم و پطر اول برادران تیودور معاً سلطنت کرده‌اند مترجم گوید که پطر از پدر یکی و از مادر از ایشان جدا بود	۱۰۹۳
۱۶۸۹	پطر اول ذی گریت یعنی الکبیر که منفرد بادشاهی رسید و شهر پطرزبرگ از بناهای اوست و در سال هزار و هفتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سی و سه هجری او را لقب شاهنشاهی خطاب کردند	۱۱۰۱
۱۷۲۵	کیترین اول زن پطر کبیر که اول زن یکی از سواران اهل سویدن بود و در روز کشته شدن شوهرش زن قانونی پطر اتفاق افتاد و این روایت با گفته مصنف که ذکر شد خلاف دارد و در کتب دیگر چنین مذکور شد که پطر همان روز که فتح کرد کیترین را بزنی اختیار نمود	۱۱۳۸

باب سی و ششم در بیان مملکت پولند

۱۷۲۷	پطر دوم الکسیس پطر اول نواده پطر کبیر معزول شد	۱۱۴۰
۱۷۳۰	آن حاکمه کورلند دختر سیزر ایوان چهارم برادر پطر کبیر	۱۱۴۳
۱۷۴۰	ایوان ششم طفل شیر خوار پسر برادرزاده پطر کبیر و در آخر در سیاه چال او را حبس کردند و مدت حبس او بیست سال بود و در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری مقتول شد	۱۱۵۳
۱۷۴۱	الیزابث دختر پطر کبیر با وجود حبس ایوان زمام سلطنت در دست او بود	۱۱۵۴
۱۷۶۲	پطر سیم پسر آن و چارلس فردریک دیوک هالستین خلع شد و در حبس مرد و چنین نقل کرده اند که او را در حبس کشتند	۱۱۷۶
۱۷۶۲	کثرین دوم زن پطر سیم ملکه عاقله بود و در زمان دولت او بر وسعت و قدرت دولت روسیه افزود و در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری وفات کرد	۱۱۷۶
۱۷۹۶	پال پسر کثرین دوم که او را در بستر مرده یافتند و بعضی گویند که او را در بستر بقتل رسانیدند	۱۲۱۱
۱۸۰۱	الکسندر اول پسر پال	۱۲۱۶
۱۸۲۵	نیکولس اول برادر الکسندر و پسر سیم پال که در اول دسمبر هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی انگلیسی موافق نوزدهم نومبر هزار و هشتصد و بیست و پنج روسی مطابق بیستم ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و یک هجری جلوس کرد	۱۲۴۱
۱۸۵۵	الکسندر ثانی پسر نیکولس در دوم مارچ هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی انگلیسی موافق هیجدهم فبروری هزار و هشتصد و پنجاه و پنج روسی مطابق دوازدهم جمادی الاخری هزار و دویست و هفتاد و یک هجری پس از پدر جلوس کرد تا اکنون که دوم جون سال هزار و هشتصد و پنجاه و نه مسیحی انگلیسی مطابق شانزدهم رمضان هزار و دویست و هفتاد و پنج هجری است مدت چهار سال و سه ماه شمسی است که پادشاه ممالک روسیه است	۱۲۷۱

باب سی و ششم در بیان مملکت پولند که بلهستان معروف است

هر چند سلطنت آزاد پولند قلیل زمانیست که از میان رفته و در میان سه دولت که یکی آستریه و یکی پروشیه و یکی روسیه است تقسیم شده است ولی اطلاع بر کیفیت او لازم است از آنجهت او را جداگانه مذکور ساختیم قبل از تقسیم مملکت پولند سلطنت بزرگی بود که تخمیناً بمقیاس میل درازی او ششصد و ... تا ... میل پهنای او بود و این مملکت را در زمان سلطنت روم سرمتیه میخواندند و این ولایت تا حدود آسیا امتداد داشت و سکنه قدیم این ولایت طوایف وندل بود که از تعدی و استیلای تاتاریان و رومیان جلای وطن کردند و این دو طایفه پس از استیلای بر پولند چندین قصبات و قرا آباد کرده و در آخر بتحت اطاعت لیخ که ملقب به دیوک بود یعنی امیر در سال پانصد و پنجاه مسیحی تقریباً هفتاد و دو سال قبل از هجرت در آمدند و قبل از زمان لیخ این جماعت مسکن و مقام درستی نداشتند و مثل احشام و ایلات از مکانی بمکانی کوچ کرده و بجهت رمه و گله خود شان در چمنها و چراگاهها رحل اقامت می انداختند و بهمسایگان خود از ولایات اطراف دست تطاول دراز کرده تاخت و چپاول مینمودند و چنان مظنون است که اهالی این ولایت از نسل و نژاد تاتار باشند چرا که در رویت شباهت کلی باهل آسیا و تاتار دارند و از تاریخ ... اهالی ولایت خود مساعی مشکوره بعمل آورد و در سنه مزبوره حکم کرد که در شهرهای جنگل را بریده یک خانه برای مسکن او چنانچه خود فرموده بود ترتیب دادند و این کار پسندیده لیخ در نظر مردم مستحسن افتاده بشوق تمام در اطراف خانه او چندین خانه از

نی وجوب ساختند و چنین معلوم است که شهر اولی که در پولند ساخته شده است گنسنا است که در تلفظ گنسنا بحذف کاف فارسی
خوانند و زحمات لیخ که در امور ولایت کشید بنزد وی چشم امائل و اقران او را باز کرده و دانستند که کردار و رفتار او همگی بوجه
صواب است و او را لقب دیوک دادند و از کاردانی لیخ چنان شد که در اندک زمانی جمعی گمراه و وحشی از آداب شریعت و قواعد
حکومت آگاه شدند و از آن عصر تا زمان قسمت پولند بمیان دول ثلثه در پولند چندین دیوک‌ها و ملک‌ها و ملکه‌ها بر
حکمرانی کرده‌اند بعضی اوقات نیز در زمان فترت آن مملکت بمخاطرات عظیمه و قتل و غارت کثیره گرفتار شده است و در سال هشتصد
مسیحی مطابق هشتاد و یک هجری خلق پولند قدرت سلطنت را در زیر لقب دیوک بر کراکس دادند و این دیوک شهر کراکو را
فتح کرد و اولاد و عشایر این دیوک که در معنی پادشاه پولند بودند بمملکت ضرر و آزار زیاد رسانیدند تا اهل پولند ناچار شده
در سال هشتصد مسیحی مطابق یکصد و دوازده هجری پیستس را که یکی از رعایای پولند بود به بزرگی انتخاب کردند و بعضی وقایع
او را بیت نیز منکر اند و پیست یکصد و بیست سال عمر کرد و حکومت او در پولند مدتی طول کشید و خلق در بستر رفاه و آسوده
غنودند و بجهة سعادت زمان او چنان شد که هر مولود پولند را در آن زمان تفألاً پیست نام می‌نهادند و در پولند اول لقب
کینگ یافت در سال نهصد و نود و دو مسیحی مطابق سیصد و هشتاد و دو هجری بود و پادشاه اول آنجا بولسلاس نام و پادشاه آخر آن مملکت
استنس لاس اگستس پونیه توسکی است که یکی از نجبای لیتل پول بود و بتحریک و تقویت دولت روسیه در سال هزار و هفتصد و شصت و
چهار مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هشت هجری بتخت شاهی نشست و در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق
هزار و دویست و نه هجری جبراً و قهراً باطاعت روسیه درآمد و او را از پولند با عیال و متعلقان حرکت داده به سینت پطرزبرگ
بردند و در آنجا عمارتی بجهة منزل و مسکن و وظیفه درخور گذران او معین داشتند و در سینت پطرزبرگ در دوازدهم
فبروری سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق شعبان هزار و دویست و دوازده هجری وفات یافت و این پادشاه
قبل از سلطنت بعضی اوقات در لندن اقامت داشت و بجهة عقل و فراست و جامعیت در علوم یکی از اشخاص رائل سوسائتی یعنی مجمع
عقلا و دانشمندان ملکی محسوب میشد و لیکن آخر بدبختی دامنگیر او شده مملکت پولند را در حالت قتل و غارت و خرابی و حوادث نااتفاق
کرد و جنگ و غلبه ولایت بیشتر بجهة رواج بعضی از قوانین مذهبی و دینی بود و در جنگ داخله مملکت بالاتفاق دولت روسیه و پروس بتحریک
و اغوای باطنی داشتند و این انقلابات و حوادث چندین سال باقی بود و امور سلطنت کلی مختل شده و بنیاد او زیر و زبر گشت و
چنان قوت دولت غربیه بهانه تسکین دادن این شور و غضب دادن مقاصد خلق پولند آمدند و در باطن اراده تقسیم این مملکت
در میان خود داشتند و آخر الامر در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری استنس لاس بخت
برگشته جبراً باستعفا کردن از سلطنت به لندن در داد و سپس سلطنت پولند معدوم و ارکان جلال آن دولت منهدم
شد و از آن وقت پولند تخمیناً یازده ملیان نفوس داشت و در وقت شاهنشاهی ناپلیون یک حصه وسیعی از پولند دوچی
وارسا در تحت حکم او بود که یک جدا او به سکسانی و حد دیگر او به پروسیه اتصال داشت و در عهدنامه ویانا در سال هزار و هشتصد و
پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری این حصه معلومه که الآن سلطنت پولند حساب میشود بار منفرد شده به آرچ دیوک
یعنی امیر الامرا کانستن تن تین برادر شاهنشاه نیکولس اول قرار گرفت و در مجلس عام ویانا در سال هزار و هشتصد و پانزده
مسیحی از پولند بجهة که حصه پروسیه معین شد تخمیناً قدر بیست و نه هزار میل مربعت و حصه آستریه سی هزار میل مربعت
و حصه روسیه یکصد و هشتاد و هشت هزار میل مربعت و حصه سلطنت آنجا که به کانستن تن تین برادر امپراطور
تعلق یافت چهل و هشت هزار میل مربعت و در حصه سلطنت مثل ایام قبل پادشاهی مشیری و مجمع و کلائی قرار شده است و لیکن

سنه ۸۱
سنه ۱۱۲
سنه ۳۸۹
سنه ۱۱۷۸
سنه ۱۲۰۹
سنه ۱۲۱۲
سنه ۱۲۱۰
سنه ۱۲۳۰

باب سی ششم در بیان پولند

۱۲۴۶

تمکین و اطاعت شاهنشاه روسیه دارند و حکمران اینجا در مجلس خاص اعیان و وکلا امور ولایت را فیصل میدهد و در سال هزار و
هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری اهل پولند اضطراب و شورش کردند که شاید ولایت خود را از
آزاد کرده و از تطاول و تعدی شاهنشاه روسیه خلاص شوند بجهت مساعدت بخت تا مقاومت نیاوردند جمعی از ایشان تلف شدند
و معدودی از ایشان اباس و محرکین این فساد ناچار بولایات بعیده فرار کردند و اهل پولند بسیاست و عقاب شدید گرفتار شدند
و پولند در این زمان تخمیناً سیزده ملیان نفوس دارد و نجبا و اعیان این ولایت براحت و رفاهیت گذران میکنند ولی اوا
واداني انها یک قدری بهتر از بندگان و عبید دنیا زندگانی دارند و اهل پولند عموما زیرک و ظریف و شجاع و صادق و
مهمان نواز بند و زنهای انولایت چنین گفته اند که با تقوی و پرهیز و عقلمند و روستائیهای انولایت بر عبودیت بیکی
بزرگان خود و شان مشغول میشوند و کمتر از انها آزادی دارند و از بی غیرتی و عدم نام و ننگیت که در مقام خدمتکاری بر بندیت
برآمده اند و زبان اهل پولند زبان سلاونیک است و بسیار درشت با تفخیم و لهجه آهنگ تلفظ مینمایند و بجهة اینست که
کانسونانتس در کلماتشان زیاد است سخن مستحسن گویند کانسونانتس حروف صحیحه را گویند و واولس حروف علّه را نامند
و حروف علّه در زبان اهل اروپا بجای اعراب در زبان فارسی و عربیت و در کلمات انگلیسی و فرانسیسی چون واولس بسیار است لهذا
تلفظ آسانست و در لغات سلاونیک از قرار گفته مصنف چون اکثر حروف صحیحه است و واولس کمتر است از آنست که
تلفظ سخت و درشت میشود و هر که فی الجمله اطلاعی از گرامر و زبان اهل اروپا داشته باشد این مطلب را درک خواهد نمود و اشهر زبان
دانان و لتسین نیز اکثری در انولایت حرف میزنند ولی این دو زبان را بسیار غلط تلفظ مینمایند و از ولایت پولند چندین منجم و حکیم
و دانا برخواسته است که یکی کاپرنیکس منجم معروفست و دیگری واریتر کوسیوسکو که سائی است و همه اینها در میان اصحاب
معرفت اروپا با کمال احترام نام دارند اقوال انها را معتبر میشمارند و از پولند آنچه که حصه روسیه افتاده است به یازده حاکم
نشین و ولایت منقسم گشته و اسامی انها با قصبات بزرگ هریک و عدد نفوس هر ولایت و مساحت هر کدام با میل
مربع از قرار تفصیل ذیلست

ولایات حاکم نشین	قصبات	امیال مربع	عدد نفوس
پادولی یا پادلیه	کمنک یا پودلی که او را کمنتیز	۲۰۴۰۰	یک ملیان و سیصد و شصت و پنجهزار
کی ان یا کیو	کیف که او را کییو نیز گویند	۲۲۵۰۰	یک ملیان و بیست و پنجهزار
پولتاوه	پولتوه	۱۶۰۰۰	یک ملیان و چهارصد و شصت و دو هزار
چرنگو که او را اخر کنو نیز گویند	چرگوف یا چرکنو	۱۸۷۰۰	نهصد و ده هزار
ولهینیه	زیتومیر که جی تومیر نیز گویند	۲۹۳۰۰	یک ملیان و دویست و پنجاه هزار
بی ایلستاک	بلاستک یا بی ایلستاک	۱۴۷۰۰	یکصد و شصت هزار
گرادنو	گرادنو	۱۱۰۰۰	ششصد و بیست و پنجهزار
مینسک	مینسک	۳۷۵۰۰	هشتصد و هفتاد و پنجهزار
ویلنا	ویلنا	۳۸۵۰۰	نهصد و پنجاه هزار
چرنیگو	سیزرنیگو یا چرنیگو	۲۸۷۰۰	هشتصد و چهل و دو هزار و هشتصد و پنجاه
ماهیلوه	ماهیلف یا ماهیلوه	۱۸۵۰۰	هشتصد و یازده هزار و هشتصد

[illegible]	وی تبسک	وی تبسک	۲۰۰۰۰	هفتصد و شصت و یکهزار
	کورلند	میتاو	۱۱۲۰۰	چهارصد و سی و یکهزار و ششصد
	لیوانیه	ریگا	۲۱۳۷۰	ششصد و هفده هزار و پانصد
	انس تورنی یا ریول	ریول	۱۰۲۷۵	دویست و پنجاه و دو هزار و پانصد

نفوس سلطنت پولند از قرار است	
دی ریل پولس یعنی پولندیهای اصلی و بومی	سه ملیان
رشی لی یا رشینکس یعنی روسها	یکصد هزار
لیتونینس یعنی اهل لیتونیه	دویست هزار
جرمنس یعنی اهل جرمنی	سیصد هزار
جیوس یعنی یهودیها	چهارصد هزار
توتل یعنی جمعاً	چهار ملیان
و بنا بر مذهب و طریقه مرکبی حساب جمعیت آنجا از قرار است	
رومن کتولیکس یعنی پیروان کتولیک روم که اعتقاد بپاپ دارند	سه ملیان و چهارصد هزار
گریک چرچ یعنی پیروان کلیسای یونان	یکصد هزار
لوترنس یعنی آنهائیکه تابع لوتر شده اند که بسیاری از جهت لوتر گویند	یکصد و پنجاه هزار
کلوی نستس یعنی آنهائیکه متابعت کلوین دارند	پنج هزار
جیوس یعنی یهودیها	چهارصد هزار
ادرنیکس یعنی مذاهب دیگر	پنج هزار
توتل یعنی جمعاً	چهار ملیان و شصت هزار

	و نفوس شهرها و قصبات معتبر پولند از قرار است		
وارساء	تخمیناً یکصد و بیست هزار	دنت زیک	پنجاه هزار
ویلناء	سی هزار	لمزبرگ	بیست و نه هزار
کراکو	بیست و هشت هزار	کینو یا کیف	بیست هزار
پازن	بیست هزار	برد	یازده هزار
وی تبسک	سیزده هزار	بلکین	سیزده هزار
ماهیلف	دوازده هزار و پانصد	گلنسکت	دوازده هزار
ندارد	خرکوف یا خرکنو	یازده هزار	ندارد

و در عهدنامه ویینا که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری باتمام رسید قرار چنین دادند که شهر کراکو با متعلقات خود که تخمیناً بیست و چهار میل مربع میشود تا ابد با آزادی و حریت باقی مانده و در زیر حمایت سه دولت روسیه و پروشیه و آستریا از تطاول و تصرف دیگران محفوظ ماند و خود این دولتشه

باب سی و ششم در بیان مملکت پولند

نیز به هیچ وجه دست تعدی باو دراز نکنند و درین شهر آثار قدیمه بسیار است که اکنون در میان خرابه‌های او پیدا است و این شهر اغلب
اوقات محل حوادث بوده و پایتخت اول که باین شهر وارد آمد از لشکر سویدن بود وقتی که چارلس دوازدهم در سال
هزار و هفتصد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و چهارده هجری آنجا را فتح کرد و پس از آن بر این شهر صدمات زیاد رسید و چندین بار
لشکر روسیه و پروس و استریه آنجا را تصرف کردند و تخلیه نمودند و بالجمله نفوس این جمهوری تخمیناً صد هزار میشود و چندین معدن
نمک در نزدیکی این شهر است و در اروپا از آن بزرگتر و بهتر معدن نمک نیست و آنهائیکه در پولند مذهب کاتولیک روم دارند
در تحت اختیار آرچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم هستند و از ملل مختلفه نیز احتمال دارد که در پولند باشند و از مملکت پولند متاعی که
بخارج نقل میشود غله و مواشی و پشم و پوست و پیه و عسل و موم است و سایر مصارف و ملزومات زندگانی نیز از ولایات خارجه
بانجا میبرند و هوای پولند در بعضی از قسمتهایش اعتدال دارد و تیرهای قوی و غله و مشابه آنها در آنجا خوب بعمل می آید و جنگلهای
نیکو دارد و قسمت شمالی این مملکت در زمستان زیاد سرد میشود چنانچه سواحل دریا در بنادر یخ می بندد و قسمت جنوبی این مملکت در
تابستان بجز آن جاهائیکه در نزدیک کوهها و دامنه جبال است بسیار گرم میشود و پولند در حقیقت یک صحرای وسیع عریضی است
و در انولایت چیزی که باعث قدر و شرف اینجا باشد کم است و دامنه جبال آنجا بسلسله جبال کارپتیه منتهی و محدود است که از آن کوه
بولایات همسایه شعبها کشیده میشود و این سلسله جبال پولند را بدو حصه مفروز میسازد و این یکی از سلسله‌های عظیمه جبال
که در اروپا واقعست و رودخانه‌های بزرگ پولند یکی ویستولا است و یکی برگ و دیگری میمل و دونا است که مصب اینها بحر بالتیک است
و دیگری رودخانه دنیپر و دنیستر و باگ است که به بحر الاسود میریزد و از حدود و مرز بوم پولند برمیخیزد و از میان سایر
ممالک نیز عبور میکنند و هیچکدام بیکدیگر وصل نمیشوند و رودخانه ویستولا از جنب شهر کراکو و وارسا و بلاد گذشته در
بندر دنتزیک به بحر بالتیک داخل میشود و رودخانهای میمل و دنیپر و دنیستر قبل بر این جزو رودخانه‌های روس
ذکر شده است و انعام و مواشی مملکت پولند بسیار مقبول میشود و در جنگلهای آنجا اسبهای دشتی و گاوهای دشتی و گراز
و گرگ و گورخر و آهو فراوانست و گوشت گاوهای دشتی را اهل پولند نمک سود کرده بسیار میخورند و یکی از خوراکهای لذیذ
میشمارند و اسبهای دشتی در نزدیکی یوکرین که الآن در تحت تصرف شاهنشاه روسیه است در حوالی رودخانه دنیستر
یافت میشود و چیز غریبی که در پولند ظهور دارد و نباتیست یک قسمی از منا است که در ماه مئی و جون بر بالای
سبزها می افتد و صبحگاهان اهالی آنجا او را با غربالها جمع آوری میکنند و اهل پولند این منا را یکی از نعم الهی دانسته و از و چندین
طور چیز ماکول میسازند و در جبال پولند معادن طلا و نقره و مس و سرب و آهن و مرمر یافت میشود و در سنه امیر معدن
زاج نیز هست ولی معدن معتبر با نفع او معادن نمک است که در نزدیکی شهر کراکو اتفاق افتاده و در آن معادن چهار قسم
نمک است و یهودی در پولند زیادتر از همه ولایات دنیاست و این یهودیها اکثر در مواضعی اقامت دارند که هر جا
خرید و فروخت زیادتر میشود و پولند کلیةً زمین حاصلخیز دارد و از آنست که اورا گرنری آف دی نارث مینامند
یعنی غله‌خانه و انبار شمال و غله آنجا بیشتر بولایت سویدن و هالند حمل و نقل میشود همیشه در فتنه مجارستان که اهل
یوروپ هانگری گویند در سال هزار و هشتصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و چهار هجری شاهنشاه
استریه اخلافاً للمیثاق شهر کراکو را ضبط کرد و خللی در عهود و مواثیق مجلس عظیم وینا که در سال هزار و هشتصد و
پانزده مسیحی انعقاد شده بود افتاد و پس از آن لوئی ناپلیون برادرزاده ناپلیون کبیر بخیال شاهنشاهی فرانسه
افتاد چه در آن عهدنامه یکی از جمله مواثیق این بود که از اولاد و اقارب ناپلیون بناپارت من بعد احدی برانگلند

کارپتیه

۲ ببهائیم

که بتخت شاهی جلوس کند چون دولت آستریه خلاف کرده شهر کراکو را ضبط کرد و دولت روسیه نیز با او موافقت نمود و پروسیه نیز بجهة خویشی با امپراطور روسیه نیکولس اول راضی گشت لهذا دولت انگلیس شاهنشاهی لوئی ناپلیون اخلافا للدول از همه زودتر تصدیق کرد و از نقض عهد دولت آستریه بود که فتنه مجارستان و ایطالیا برخواست و امپراطور روسیه در اعانت دولت آستریه بکمال جد و اجتهاد را کرده یاغیان دولت آستریه را اسیر و دستگیر نمود و اگر نه حمایت روسیه بود البته دولت آستریه بتنهائی از عهده هانگری و اهل ایطالیا بر نمی آمد و پس از آن که دولت روسیه چندین سال ونبالت در خود دید بخیال آن افتاد که هلاک دولت عثمانی را بمحاق تکلیف شاق اندازد و غافل از اینکه دولت انگلیس و فرانسه بجهة مصالح دولتی و مقاصد ملتی خود در کمین نشسته اند و سیل طغیان او را سدی از آهن بسته اند و دولت آستریه نیز با آن همه حمایت که دولت روسیه در حق او چند سال قبل بعمل آورد بجهة حفظ سلطنت خود مجال اعانت نخواهد داشت و پادشاه پروسیه نیز با وجود قرابت که برادر زن امپراطور روسیه و خالوی امپراطور جدید است سلامت خود را در سکوت و ملازمت بیوت دانسته هیچ یک از طرفین یاری و مددکاری نخواهد نمود و غبار فتنه که اکنون فرنگستان از او فرو گرفته است قطعا از انجم فلکی است و از قرائن خارجه نیز چنین مستفاد میگردد که در این دو سال که سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و هفتاد و یک هجری و سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش مسیحی که مطابق هزار و دویست هفتاد و دو هجری است تغییرات کلیه و عهود و شروط جدیده در دول فرنگستان و آل عثمان ظاهر گردد و دو دولت انگلیس فزون از دویست کشتی جنگی دخانی که از یکصد و سی توپ تا چهار توپ دارد بجهة بحر الاسود و بحر بالتیک تدارک دیده اند و دولت فرانسه یکصد هزار نظام حاضر ساخته که بعرصه میدان درآورد و دو دولت پروسیه و آستریه البته با طرفی موالف و با دیگری مخالف خواهند شد و اگر هم ساکت باشند بر خلاف تمنای دولت روسیه است چرا که آن دو دولت امید اعانت بجهة قرب جوار و قرابت داشت و دولت سوید نیز که دشمن قدیم روسیه است پس از آنکه از صدای تفنگ و توپ کیستی را پر آشوب دید البته بمقام انتزاع فینلند که مملکت قدیم سوید است رایت مخالفت خواهد افراشت تا تقدیرات یزدانی با تدبیرات انسانی چکند و رب النجم نفعل ما نشاء و این دلایلی است که هر کسی بخیال خود تصور میکند و روزنامه نویسان بخیال خود چاپ میزنند البته حالت تصور بحر حالت تصدیق و مقام تردید سوای مقام تحقیق است و دولت روسیه تا اکنون بتنهائی در مقابل ایشان الویه حرب و ضرب را افراشته است هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار و از سار جمعی و از شو میخوانند همان متن است که چنین گویند و مصنف اسامی سلاطین پولند را پایان نکرده و از ابتدای دولتشان تا زمان قسمت مملکتشان معلوم میداریم در میان اهالی پولند تا مائه سیزدهم بعد از ولادت مسیح دو قاعده زشت شنیع رواج داشت یکی اکثر پیران کهن سال خود شان را وقتیکه از کار باز میماندند میکشتند و یکی اینکه اطفال معیوب و ناقص الاعضا که از مادر متولد میشد همان روز میمردند و اهل پولند را پولن و پولیش خوانند چنانچه اهل هالند را داچ گویند

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین پولند که در هیدن ضبط شده	تاریخ هجری
۸۴۲	پیستس	۲۲۸
۸۶۱	زیمووی پسر پیستس	۲۴۷
۸۹۲	لیسزکو یا لیسزک چهارم	۲۷۹

باب سی و ششم در بیان پولند

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
۹۱۳	زی مو میس لائس پسر لس کو	۳۰۱
۹۶۴	می سیس لائس اول	۳۵۳
۹۹۲	بولس لائس اول ملقب لاین هرید یعنی شیر دل که از شاهنشاه اتوسیم بلقب شاهی سرافراز شد	۳۸۲
۱۰۲۵	می سیس لائس دوم	۴۱۶
۱۰۳۴	ریخنس یا ریخسا زوجه می سیس لائس که وکیله سلطنت بود و معزول شد	۴۲۵
۱۰۴۱	کسیمیر اول پسر ریخنس که ملقب با سفیک شد یعنی حلیم و صبور که در یک صومعه بعبادت منزل گرفته بود و او را بپادشاهی اختیار کردند	۴۳۳
۱۰۵۸	بولس لائس دوم ملقب ذی این ترید یعنی الشجاع	۴۵۰
۱۰۸۱	لدیس لائس موسوم ذی لرمن یعنی الغافل والکاهل	۴۷۴
۱۱۰۲	بولس لائس سیم مدعو ری موث یعنی کج دهن	۴۹۶
۱۱۳۸	لدیس لائس دوم پسر بولس لائس سیم	۵۳۳
۱۱۴۱	بولس لائس چهارم ذی کرل یعنی المجعد	۵۴۱
۱۱۷۳	می سیس لائس سیم ذی الد یعنی الشیخ	۵۶۹
۱۱۷۷	کسیمیر دوم ملقب ذی جاست یعنی العادل	۵۷۳
۱۱۹۴	لس کو یحم ذی هوئت یعنی الابیض که معزول شد	۵۹۰
۱۲۰۰	می سیس لائس چهارم که بظلم لس کو را معزول کرده و آخر او نیز مجبور التفویض کرد	۵۹۷
۱۲۰۳	لدیس لائس سیم استعفا کرد	۶۰۰
۱۲۰۶	لس کو یحم که بار دیگر بسلطنت رسید و درین دفعه سر او را بریدند و پسر او که طفل بود جانشین او شد	۶۰۳
۱۲۲۷	بولس لائس پنجم مدعو ذی چست یعنی العفیف	۶۲۴
۱۲۷۹	لس کو ششم مدعو ذی بلاک یعنی الاسود	۶۷۸
۱۲۸۹	این ترنیم یعنی ایام فتره	۶۸۸
۱۲۹۳	پرمیس که سر بریده شد	۶۹۴
۱۲۹۶	لدیس لائس چهارم ذی شارت یعنی القصیر که معزول شد	۶۹۵
۱۳۰۰	ون سس لائس پادشاه بوهیمیه	۷۰۰
۱۳۰۴	لدیس لائس ذی شارت یعنی القصیر که ثانیاً پادشاه شد	۷۰۴
۱۳۳۳	کسیمیر سیم ذی گریت یعنی الکبیر که از شاهزادگان نیکو خو خوش سیرت پولند و از سبب [illegible] افتاد که شد	۷۳۳
۱۳۷۰	لوئیس پادشاه هانگری	۷۷۲
۱۳۸۲	این ترنیم یعنی ایام فتره	۷۸۴
۱۳۸۵	هدویج دختر لوئیس که زن جگیلو ڈیوک لیتوانیه شد که او را لدیس لائس پنجم خواندند	۷۸۷

صح ۱۰۳۷ مسیحی [illegible] ۴۲۹ هجری

اروپا

تاریخ عیسوی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
۱۳۹۹	لدیسلاس پنجم که در عهد او لیتونیه و پولند متحد شدند	۸۰۱
۱۴۳۴	لدیسلاس ششم پسر لدیسلاس پنجم که پادشاهی هنگری نیز در سال هزار و چهارصد و چهل عیسوی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری رسید	۸۳۸
۱۴۴۵	این ترگنم یعنی ایام فتره	۸۴۹
۱۴۴۵	کسیمیر چهارم	۸۴۹
۱۴۹۲	جان البرت اول پسر کسیمیر چهارم	۸۹۸
۱۵۰۱	الکسندر شاهزاده لیوانیه برادر جان البرت	۹۰۷
۱۵۰۶	سیجیس موند اول برادر الکسندر که ملقب شد دی گریت یعنی الکبیر	۹۱۲
۱۵۴۸	سیجیس موند دوم آگستس پسر سیجیس موند اول سلطنت بسیار خوبی کرد و لیوانیه را بمملکت خود افزود	۹۵۵
۱۵۷۳	این ترگنم یعنی ایام فتره	۹۸۱
۱۵۷۴	هنری دیولک آن ژو برادر پادشاه فرانسه که برادر جانشین تخت فرانسه شد بسیار گریخت	۹۸۲
۱۵۷۵	استفن بت تاری شاهزاده ترنسیلوانیه که طایفه قزاق را بخدمت خود داشت و بسیار لیاقت	۹۸۳
۱۵۸۶	این ترگنم یعنی ایام فتره	۹۹۴
۱۵۸۷	سیجیس موند سیم پسر پادشاه سویدن و در استعفای مکسی میلین پادشاه آستریه با اعیان مملکت بپادشاهی انتخاب شد	۹۹۴
۱۶۳۲	لدیسلاس هفتم وزا پسر سیجیس موند سیم	۱۰۴۲
۱۶۴۸	جان دوم یا کسیمیر پنجم برادر لدیسلاس هفتم خلع شد و عزلت اختیار کرد و در فرانسه در سال هزار و ششصد و هشتاد و دو عیسوی مطابق هزار و هشتاد و سه هجری وفات یافت	۱۰۵۸
۱۶۶۸	این ترگنم یعنی ایام فتره	۱۰۷۹
۱۶۶۹	میشیل کاری بت و یس نو ویسکی در سلطنت او طایفه قزاق با ترکها که اشاره بدولت عثمانی باشد متحد شده به پولند حمله آورده پولند را خراب کردند و میکایل را در تلفظ میشیل گویند	۱۰۸۰
۱۶۷۴	جان سیم سوبیسکی دلاور معروف بود و با اهل قزاق و عثمانی جنگها کرد و فتحها نمود	۱۰۸۵
۱۶۹۷	این ترگنم یعنی ایام فتره	۱۱۰۹
۱۶۹۷	فردریک آگستس پسر جان جارج الکتر سکسانی که به الکتری در سال هزار و ششصد و نود و چهار عیسوی مطابق هزار و صد و شش هجری رسیده بود در آخر الامر استعفا کرد	۱۱۰۹
۱۷۰۴	استنیس لاس اول لزینسکی مجبورا از سلطنت خلع شد	۱۱۱۶
۱۷۰۹	فردریک آگستس ثانیا پادشاه شد	۱۱۲۱
۱۷۳۴	فردریک آگستس دوم پسر فردریک آگستس اول پادشاه ماضی	۱۱۴۷

باب سي وهفتم در بيان جرمني

تاريخ مسيحي	اسامي سلاطين	تاريخ هجري
۱۷۶۳	اين برگنم يعني ايام صلح	۱۱۷۷
۱۷۶۴	استنيس لاس دوم اگستس پونيه تونسكي فايز شد بسلطنت پادشاد خود	۱۱۷۸
۱۷۷۲	دولت استريه وروسيه وپروسيه قسمت اول خود را در پولند قرار دادند	۱۱۸۶
۱۷۹۳	قسمت ثاني اين سلطنت باهمين دول ثلثه	۱۲۰۸
۱۷۹۵	استعفاي استنيس لاس وآن پادشاه بدبخت در پطرزبرگ در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسيحي مطابق هزار و دويست و دوازده هجري وفات يافت	۱۲۱۰

باب سي وهفتم در بيان جرمني

جرمني مملكت وسيع بزرگي است در درازي او تخمينا ششصد ميل و پهناي انجا پانصد ميل است و حد شمالي او درياي جرمن ودنمرك وبحر بالتيك وحد مشرق او پروسيه وپولند وروسيه است وحد جنوبي او جبال الپس وسويت زرلند است وحد مغربي او فرانسه ونيدرلندز است وهالستين كه جزو ممالك جرمني است الحال در تصرف دنمرك است وجرمني در ازمنه مختلفه حدود مختلفه داشته وتغيير وتبديل كثير در حدود آن ممالك راه يافته است وقبل از انقلاب وتبديل سلطنت فرانسه جرمني به ده قسمت بزرگ تقسيم شده بود وكان ده قسمت را سركلس مي ناميدند يعني دواير ولي در عهدنامه وينا كه در سال هزار وهشتصد و پانزده مسيحي مطابق هزار و دويست وسي هجري بانجام رسيد جرمني را در ميان جمعي كان فدريتد پرنسس يعني شاهزادگان متعهده متفقه قسمت نمودند كه هريك از آن شاهزادگان در ولايت وحصه خود بآزادي حركت وحكومت كنند واين قسمتهاي جرمني را الآن جرمنيك كان فدريشن مي نامند يعني جرمني متعهده ممهده وامور آن ولايات را در دايت يعني مجمع اعيان ووكلا در شهر فرنكفورت كه در جنب رود خانه مين است صورت ميدهند وقبل از اين عهدنامه سلطنتهاي سكسني و ورتمبرگ وبواريه در تحت تصرف ناپارت درآمده ودر بعضي باسلطنت هنوور نيز وصل بود وقدرت وتاثير وحكم اين دايت يعني مجمع وكلا واعيان وعدد هريك از وكلاي ولايات پس از اين ذكر خواهد شد وقسمت اول جرمني قبل از عهدنامه وينا كه به ده دايره معين بود از قرار كه سه مملكت در شمال وسه در وسط وسه در جنوب بوده است وسه ولايت شمالي لوار سكسني يعني سكسني سفلي واپر سكسني يعني سكسني عليا وويستفاليه است وسه ولايت وسطي لوار رين يعني رين سفلي اپر رين يعني رين عليا وفرنكونيه است وسه ولايت جنوبي استريه بواريه سوابيه است واين قسمت در عهدنامه وينا منسوخ ومتروك شد بمهلت اسم شاهنشاهي نيز از جرمني افتاد واز لقب الكتر ممنوع گشت وشاهنشاهي از جرمني به استريه انتقال يافت چنانچه سابقا شاهنشاه جرمني مي گفتند الآن شاهنشاه استريه ميخوانند وآن دواير ده گانه الآن در ميان كينگ نشين ها وگرند داچي ها وپرنسيپلتي ها وفري ستيتس يعني شهرهاي آزاد تقسيم شده است كه هريكي ازينها استقلال در امور ولايت خود دارند وهريكي شريعت وآداب خود قيام دارد واينها ازملت ديگر اند كه در آن مملكت اند باز براي حفظ آزادي وجلب نفع وآسودگي اتفاق كلي بايكديگر دارند واين وكلا كه در فرنكفورت جمع ميشوند نه همين قدر مامور اند كه جرمني را حفظ وحراست كنند بلكه در حقيقت پادشاهزادگان وامراي مملكت را از تعدي واجحاف بايكديگر منع نمايند كه براي امر جزئي بهانه جوئي از يكديگر نكنند وبخيال جنگ وجدال

نباشند و اگر با یکدیگر حرف و بحث حسابی هم داشته باشند باید در دایت فرنکفورت فیصل یابد و قطع شود
و این مجمع و کلا نهایت استحکام دارد و ایشان هم ضامن متصرفات هر کدام از انها هستند و احدی هم
قادر نیست که بتواند قرار و قاعدهٔ جدیدی و جدائی در مملکت بگذارد و شهرهای آزاد مطلق العنان یکی همبرک است
که در جنب رودخانه الب واقع است و یکی برمن است که در پهلوی رودخانه ویسر است و یکی فرنکفورت است
در کنار رودخانه مین است و دیگری لوبک است که در ولایت هالستین است و رودخانه های اصلی و بزرگ جرمنی
رودخانه دنیوب و رین و الب و ویسر و اُدر و مین است و رودخانه دنیوب را قدما استیر میخواندند و منبع او
از ولایت سوابیه است و از جنب شهر اُلم و وینا و پرزبرگ و بودا و بلگرید گذشته بعد از پیچ و خم بسیار که تخمیناً
هزار و سیصد میل راه را طی میکند بحر الاسود میریزد و رین رودخانه بزرگ با نفعی است و از سویت زرلند بر میخیزد و از میان
دریاچه کانستنس گذشته سرحد فیمابین ممالک فرانسه و جرمنی میشود و از آن پس از مملکت هالند جاری میشود
که در آنجا بچندین نهر منقسم و منشعب است پس از آن بمحیط جرمن داخل میشود و الب رودخانه دیگریست که از جبال
جینت که در میانه بهیمیه و سیلیسیه است بر میخیزد و از جنب شهر درزدن و مگدبرگ و همبرگ گذشته در کسن هیون بمحیط
جرمن میریزد و ویسر که او را ویزر باز معجمه نیز تلفظ کنند پس از اتصال رودخانه ورا و فولدا در مونیدن در سلطنت
هنوور اطلاق میشود و از میان ولایت سکسانی سفلی جاری شده و از جنب شهر مین دن و برمن گذشته در آن برگ
بمحیط جرمن متصل میگردد و ادر رودخانه ایست که از جبال موراویه بر خواسته و از پهلوی شهر برسلا و فرنکفورت
گذشته ببحر بالتیک انصباب دارد و مین رودخانه دیگریست که از فرانکونیه بر میخیزد و از پهلوی شهر وارتزبرگ
و هنا و فرنکفورت گذشته باندک مسافتی بالای شهر منتز برودخانه رین ملحق میشود مترجم گوید که فرنکفورت دو
شهر است یکی شهر بزرگی است که در کنار رودخانه مین است که در عرض پنجاه درجه و هشت دقیقه شمالی و در طول هشت درجه و سی و
شش دقیقه گرینیچ است و یکی شهر کوچکی است که در کنار رودخانه ادر است که در عرض پنجاه و دو درجه و بیست دقیقه شمالی و چهارده
درجه و سی و پنج دقیقه مشرقی گرینیچ واقع است

و قسمی جمع و رنت است یعنی اولا در مست شماره آرا و اشخاص است که بتعیین عدد با وکالت داشته در دایت فرنکفورت در حل و عقد امور حق بسیار رد و قبول داشته باشند

شاهنشاه اتریش صد و نشین اشخاص معتده است از بهیمیه	۴ نفر	پادشاه پروشیه از برندن برگ	۴ نفر
لینگنگ دوقم بواریه	۴ نفر	لینگنگ دوقم سکسنی	۴ نفر
لینگنگ دوقم هنوور	۴ نفر	لینگنگ دوقم ورتمبرگ	۴ نفر
داچی کبیر بیدن	۳ نفر	داچی کبیر هسی کسل	۳ نفر
داچی کبیر هسی	۳ نفر	داچی هالستین و داچی لاان برگ که تصرف پادشاه دنمرک است	۳ نفر
داچی کبیر لوکسم برگ که در تصرف پادشاه نیدرلند است	۳ نفر	داچی برونسویک از سکسانی سفلی	۲ نفر
داچی کبیر مکلن برگ شورین از سکسانی سفلی	۲ نفر	داچی نساو که در دایره رین است	۲ نفر
داچی کبیر ساکس ویمر از سکسانی علیا	یکنفر	داچی ساکس گوتا از سکسانی علیا	یکنفر
ساکس کوبرگ از سکسانی علیا	یکنفر	ساکس می نینجن از سکسانی علیا	یکنفر
ساکس هیلد برگ هاسن از سکسانی علیا	یکنفر	داچی کبیر مکلن برگ استرلتز از سکسانی سفلی	یکنفر

رینیز دنیوب الب ویسر اودر مین

باب سی هفتم در بیان جرمنی

واحی کیسرالدن برگ که جزو وستفالیه است	یک نفر	واحی انهالت دسا از سکسنی علیا	یک نفر
انهالت برن برگ از سکسنی علیا	یک نفر	انهالت کودن از سکسنی علیا	یک نفر
شوارتزبرگ سندرسهازن که رئیس ملتی سکسانی علیاست	یک نفر	شوارتزبرگ رودلشتات که از سکسانی علیاست	یک نفر
هوهن زولرن هاشن که از سوابیه است	یک نفر	لیکتنشتین که تابع سکسنی علیاست	یک نفر
هوهن زولرن سگمرنگن از سوابیه است	یک نفر	والدک که کونتی رین علیاست	یک نفر
رئوس قدیمه که رئیس ملتی سکسنی علیاست	یک نفر	رئوس جدیده از سکسنی علیا	یک نفر
هسن هامبرگ که از رین علیاست جزو وستفالیه است	یک نفر	لیپ دتمولد که جزو وستفالیه است	یک نفر
لوبک که یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر	فرنکفورت که در جنب رودخانه مین است و یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر
برمن که در رودخانه ویسر است و یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر	همبرگ که در رودخانه البست و یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر

و جمع وت ها در دایت جرمنی شصت و نه نفر است و این شصت و نه نفر تخمیناً سی و پنج ملیان نفوس را امر و نهی مینمایند ولیکن بجهه امورات عامه و قرار امورات جزئیه ایشان هفده نفر ووت دیگر تعیین نموده اند که همیشه در انجا حاضرند و در امور کلیه همه انها جمع میشوند و تفصیل آن هفده نفر از اینقرار است

۱	آستریه	۱ نفر	۲	پروشیه	۱ نفر
۳	کینگ دوم سکسنی سوای واحی ها	۱ نفر	۴	بواریه	۱ نفر
۵	هنوور	۱ نفر	۶	ورتمبرگ	۱ نفر
۷	بادن	۱ نفر	۸	الکترت هس	۱ نفر
۹	واحی کیسرهس	۱ نفر	۱۰	دنمرک بجهه هلستین و لاون برگ	۱ نفر
۱۱	نذرلند بجهه لوکسمبرگ	۱ نفر	۱۲	خاندان های دوک سکسانی	۱ نفر
۱۳	برونسویک و ناسا	۱ نفر	۱۴	مکلن برگ شورین و استرلتز	۱ نفر
۱۵	الدن برگ و انهالت و شوارتزبرگ	۱ نفر	۱۶	هوهن زولرن و لیکتنشتین و رئوس و لیپ و شامبرگ لیپ و والدک	۱ نفر
۱۷	شهرهای آزاد لوبک و فرنکفورت و برمن و همبرگ	۱ نفر			

و شاهزادگان سلطنت تخمیناً از سیصد نفر متجاوز بودند و الکترها نیز از این دایره باید تعیین میشدند چنانچه در باب هفتم ذکر شد و الکتر اشخاصی را میگفتند که حق انتخاب و گزیدن دیگری را بمنصبی و لقبی داشته باشد و این لفظ خصوصاً بشاهزادگان جرمنی اطلاق میشد ولی چندان زمانی نیست که این اسم از جرمنی موقوف شده است

اول از مینز که در واحی هس در رودخانه رین واقع است	ثانی از تروس که در رودخانه موزل در رین سفلی است
ثالث از کولن که در رودخانه رین و در رین سفلی است	رابع از بهمیه که سابقاً بالاصاله کینگ دوم بود
خامس از بواریه که واحی بود و اکنون کینگ دوم است	سادس از سکسانی که الآن کینگ دوم است
سابع از برندن برگ که مرکز مملکت پروسیه است حساب میشد و الکتر انجا پادشاه پروسیه است	ثامن از پلتین یک بلوکی در رودخانه رین که جزو بواریه

اروپا

تا سنه هزار و ... که پادشاه انگلند بود

و جغرافیای جرمنی از کثرت تقسیمات زیاد مخلوط و درهم است و از برای درک و ضبط جغرافیای این مملکت لازم است که شخص اوقات خود را بمطالعه صرف کند و با معان نظر ملاحظه نماید تا اطلاع حاصل کند و تعداد نفوس هر مملکت و ولایت جرمنی را در شهر ازله شایل در سال هزار و هشتصد و پنجاه و ... مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری معلوم کرده و صورت ورا تشاهزادگان جرمنی داده اند و در اینجا این تفصیل را بی کم و زیاد ذکر میسازیم و از این تعداد قوت و قدرت هر مملکتی نسبت بدیگری دریافت و معلوم خواهد شد

ممالک	عدد نفوس	ممالک	عدد نفوس
استریه	ده ملیان و چهار صد و هشتاد و دو هزار و دویست و بیست و ... نفر	بروسیه بدون حصه متصرفی از ... اند	هفت ملیان و نهصد و شصت و سه هزار و چهار صد و ده نفر
بواریه	سه ملیان و پانصد و شصت هزار	ساکسانی	یک ملیان و دویست هزار
هنوور	یک ملیان و سیصد و پنجهزار و پانصد و پنجاه و یک	ورتمبرگ	یک ملیان و سیصد و نود و پنجهزار و چهار صد و ...
بیدن	یک ملیان	الکتریت هیس	پانصد و چهل هزار
داچی هیس	ششصد و نوزده هزار و پانصد	هالستین و ...	سیصد و شصت هزار
لوسمبرگ	دویست و چهارده هزار و پنجاه و ...	برونس و یک ولفن بتل	دویست و نه هزار و ششصد
مکلن برگ شورین	سیصد و پنجاه هزار		سیصد و دو هزار و هفتصد و شصت و نه
ساکس ویمر	دویست و یک هزار	ساکس کوبرتا	یکصد و هشتاد و پنجهزار و ششصد و هشتاد و دو
ساکس کوبرگ	هشتاد هزار و دوازده	ساکس می ننگن	پنجاه و چهار هزار و چهار صد
ساکس هیلد برگ هاسن	بیست و نه هزار و هفتصد	مکلن برگ استرلیتز	هفتاد و یکهزار و هفتصد و شصت و نه
الدن برگ	دویست و هفده هزار و هفتصد و شصت و ...	انهالت دسا	پنجاه و دو هزار و نهصد و چهل و هشت
انهالت برن برگ	سی و هشت هزار و چهل و نه	انهالت کوتن	سی و دو هزار و چهار صد و پنجاه و چهار
شوارتز برگ سندر شاوزن	چهل و پنجهزار و یکصد و هفده	شوارتز برگ رادولس تدت	پنجاه و سه هزار و نهصد و سی و هشت
هوهن زولرن هیچن جن	چهارده هزار و پانصد	لیکتنس تین	پنجهزار و پانصد و چهل و شش
هوهن زولرن سیگمرنجن	سی و پنجهزار و سیصد و شصت	والدک	پنجاه و یکهزار و هشتصد و هفتاد و ...
ریوس قدیمه	بیست و دو هزار و دویست و پنجاه و پنج	ریوس جدیده	پنجاه و دو هزار و دویست و پنج
اسکام برگ لیپ	بیست و چهار هزار	لیپ دت مولد	شصت و نه هزار و شصت و نه
هیس همبرگ	بیست هزار	شهر لوبک	چهل هزار
شهر برمن	چهل و هشت هزار و پانصد	شهر فرنکفورت	چهل هزار
شهر همبرگ	یکصد و بیست و نه هزار و ...		

و جمعیت و خلایق همه اروپا سریعاً در ترقی و ازدیاد است و جرمنی الآن بدون شک بر سی و پنج ملیان نفوس شامل است و بجهة اثبات مدعای خود همین یک فقره را بیان کنیم کافی است که نفوس سلطنت ورتمبرگ را در اول نومبر سال هزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی مطابق بیست و نهم ربیع الاول هزار و دویست و چهل و دو هجری بشماره در آوردند یک ملیان و پانصد و هفده هزار و هفتصد و هشتاد نفر شد و در سال قبل آن تاریخ که معین کرده بودند یک ملیان و ...

یا پانصد و چهار و هفتصد و بیست نفر بود و ... این فقره بر ارباب بصیرت پنهان نباشد که در یک سال چگونه دوازده
هزار و پنجاه نفر در یک مملکت افزون میشود یا چگونه در زمان قلیل جمع کثیر در یک بلد زیاد میگردد دلیل این چند
چیز است یکی امنیت ولایت است که خلایق در مهد امان آسوده اند و از قتل و غارت ایمن هستند و در ممالک آسیا و افریقا
البته هر سال چندین هزار نفر بجهة قتل میرسند خاصه در میان طوایف صحرا عرب و ترکمان و افغان و سایر قبایل بیابان
که در این ولایات سکنی دارند و یکی کثرت دار الشفاء و الحیات که در هر بلد و ناحیه مهما امکن در این کار اهتمام کرده اند چنانچه
از صد مریض هشتاد نفر البته شفا مییابد و بخلاف ممالک آسیا و افریقا که اکثر امصار و بلدان با سکنه قرار دو اشخاص
و ایلات ... شود البته از صد مریض هشتاد نفر تلف خواهد شد و یکی تمرین در عمل آبله است که در این کار جمیل سعی کامل
دارند و تجربه کرده که از بیست نفر طفلی که آبله کوبیده اند دو نفر احتمال دارد که تلف شود و اگر آبله نکوبند البته از بیست نفر
دو نفر نجات خواهد یافت و قدوة الحکما حاجی میرزا احمد طبیب که در سال هزار و دویست و شصت و یک هجری بزیارت عتبه علیه
امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه السلام مشرف شده بود بیان میکرد که در آن سال در مشهد مقدس پانزده هزار
طفل از مرض آبله تلف شده بودند و در سایر ولایات نیز اطفال بیشمار از این مرض بهلاکت میرسند و مملکت آذربایجان
نسبت بسایر ممالک ایران مثل فارس و خراسان و مفازه بجهة وسعت کمتر است ولی بجهة آبادی و جمعیت بیشتر است میتوان
گفت که جمعیت آذربایجان نسبت بفارس بالمضاعف است و دلیل این همان امنیت کامله بود که در سی و اند سال حکمرانی ولیعهد
مرحوم عباس میرزا طاب الله ثراه خلایق آنجا برفاه حال و فراغ بال به کسب معیشت خود اشتغال داشتند و آثار
و عمروها اکثر مما عمروها و دیگری رواج عمل آبله بود که اکثر اطفال آن ولایت را از حسن اهتمام آن شاهزاده شادروان
از سال هزار و دویست و بیست و شش هجری بعد آبله کوبیده اند و برای تشویع این کار چندین رساله از لغت انگلیسی بفارسی ترجمه
کرده و چاپ زده در ولایات آذربایجان منتشر فرموده اند الحق خداوند جهان این وجود را از بزرگی و جلالت آفریده بود و در کفایت
امور و عمارت قرا و بلدان و مملکت داری آن بزرگوار همین قدر کافیست وقتی که بحکومت آذربایجان سرافراز شدند جمع ولایت
سی هزار تومان نقد و چهار هزار خروار غله بود که بزحمت از رعیت بر میخواست و در اواخر عهد او چنان آباد شد که ششصد هزار
تومان نقد و پنجاه هزار خروار غله بوزن هزار مثقال معامله میشد و میفرمودند وقتی که من بحکومت آذربایجان مامور شدم در
کل تبریز یک اوطاق بود که ارسی با شیشه قیمتی داشت که مخصوص پسر نجفقلی خان دنبلی حاکم ماضی آذربایجان بوده و الحمد لله
در زمان من همه رعایا درهای فرنگی با شیشه و ندیک بکار میبرند تا باعیان دولت و بزرگان حضرت چه رسد و مقرر بود
در آنوقت نصف قلعه تبریز آبادی داشت و چند خانواری هم در حوالی و حومه بقعه امامزاده حمزه که خارج قلعه است ساکن بودند
و الحمد لله اکنون آبادی تبریز و بساتین بجهت انکثار از قریه باسنج تا قریه قراملک امتداد دارد و البته سی هزار نفر از اهل
آذربایجان در معارک روم و روس در رکاب ایشان بخاک هلاک افتاده اند و با وجود این ما ذکور و اناث اهل آذربایجان
او را پدر مملکت و ملت و رعیت دانسته بر او رحمت میفرستند و ایام او را خیر الایام میدانند و اکنون نیز ارقام او را بجهت
الاتباع و احکام او را مطاع میشمارند ع یقین دان که بود آن شه دادگر ۞ نه تنها مرا بل جهان را پدر ۞ عمت فواضله فعم مصابه
فالناس فیه کلهم مأجور ۞ والناس مأتمهم علیه واحد ۞ فی کل دار رنة و زفیر ۞ عجباً لاربع اذرع فی خمسة ۞ فی جوفها جبل اشم کبیر ۞ و
ادیب اریب فاضل خان گروسی در مدح آن بزرگوار شعری انشاد کرده و بهر بیتی صد تومان انعام یافت و آن بیت این است
بیت نارأی التبر فی شانها ۞ وقودها الاحجار و الناس ۞ ان هی الا سیف سلطاننا ۞ بدلا ما فی الدهر سواس

اِن قیل مَن قبلَ ذا الذی فی الندی * فم الباس ضحاک و عباس الفضیه مملکت جرمن را اهل ایران نمسه و گاهی بلفظ جمع نمستان
وعثمانی نمچه با جیم فارسی خوانند و در کتب قدیمه المانیه نوشته اند و بعضی لمانیه بحذف الف گفته اند و در اسامی قدیمه
نیز در نقشه المانی ضبط کرده اند و جرمنیه نیز گویند و المانی در معنی همان لفظ الامان است که آلامان ترکمان والامان اوزبک
گویند و اهل جرمنی اصلاً از طوایف ترکمان و اوزبک بوده اند که به جرمنی در زمان قدیم آمده توطن جسته اند و از آن جهت
بزبان لتین نمسه را المانی میگفته اند خداوند وارث باعث برکتی در اولاد ترک بن یافث نهاد که از آن تخمه قبایل فزون از
عدد در عالم در صحاری چین و شمال پراکنده شدند و کنون نیز در ترکستان چندین شعبه و تیره از آن نژاد باقی است که صحرا
و کوه از کثرت ایشان ستوه است رودخانه دَنیوب را اهل عثمانی طونه گویند و در کتب قدیمه طُنا ضبط شده است
کما قال صاحب تقویم البلدان نهر طُنا بضم الطاء المهملة و فتح النون والالف و هو نهر عظیم یکون اکبر من دجلة
والفرات اذا اجتمعا بکثیر و یجری من اقصی الشمال الی جهة الجنوب و یمر فی شرقی جبل یسمی قشقاطاغ و معناه
الجبال الصعب لصعوبة مرتقاه و هو جبل اجناس مختلفة من الکفرة مثل الاولاق والماجار والسرب وغیرهم و هذا النهر
العظیم من شرقی الجبل المذکور کلما یجری جنوباً قرب من بحر نیطش و هو المعروف فی زماننا بحر القرم ولا یزال یتقارب منه و یقرب
ما بین الجبل والبحر حتی یصب نهر طنا المذکور فی البحر فی شمالی مدینة تسمی صقجی و هی مدینة فی بر القسطنطینیة و هی فی شمال القسطنطینیة
بمیلة یسیرة الی الغرب فعرض صقجی حینئذ اکثر من عرض القسطنطینیة التی عرضها خمس و اربعون فعرض صقجی تقارب
الخمسین بالتقریب او یزید علی الخمسین او ینقص قلیلا انتهی و شهر صقجی الکنون در اطلس ها معلوم نیست کدام شهر است
چرا که در اسامی تغییر کلی حاصل شده است و صاحب تقویم البلدان در عرض بلد نیز اشتباه کرده است چرا که جائیکه دنیوب
ببحر الاسود اتصال دارد تقریباً چهل و پنج درجه عرض دارد و تخمین بیان کرد که نهر طنا از دجله و فرات بزرگتر است
این نیز اشتباه است چرا که دنیوب با دجله برابر است[۲] و صاحب لغة البلاد میگوید که سر چشمه دنیوب از دامچی کیسر
یکدن است و در سوابیه چندین جویهای دیگر با او ملحق میگردد و از آنجا بجانب شمال مشرق جاریست و در الم قابل است
که کشتی در او حرکت بکند و از شمال و مشرق جبال الپس نیز آبهای زیاد با او ملحق میگردد و از نزدیکی شهر ویانا گذشته
و در قرب شهر پرزبرگ رودخانه موراوا از جانب شمال با او متصل میشود و از این پس گاهی بجانب مشرق و گاهی بجانب جنوب
جریان دارد و از شهر بلگرید تا ارسوا او فاصله میان سرحد عثمانی و استریا است و پس از جریان کثیر بجانب مشرق باز
بجانب شمال مایل میشود و از آن پس باز بجانب مشرق جاری شده با پنج دهن بدریای سیاه میریزد و جویهای مولداویه و بی
سرابیه همگی با او داخل میشوند و طول قمر او تخمیناً هزار و هشتصد میل و پهنای او بسیار مختلف است ولی قدری بالاتر
از دهن ها و کمتر از دو میل یا سه میل نیست مترجم گوید مصنف طول او را هزار و سیصد میل ذکر کرده و صاحب لغة
البلاد هزار و هشتصد میل بیان نموده و در نقشه ها یک هزار و هفتصد میل مسطور ساخته است و صاحب مخزن العلوم نوشته
در یوروپ بعد از ولگا رودخانه بزرگتر از دنیوب نیست و طول قمر او مقدار هزار و هشتصد میل است و با پنج دهن بحر
الاسود متصل میشود چون قول دو مصنف مطابق شد میتوان گفت که مصنف کتاب باشتباه افتاده است

باب سی و هشتم در بیان تقسیم جرمنی در سنه کانس یعنی دو بیر چنانچه در زمان شاهنشاهی بود

قسمتهای این ولایت بواسطه تبدیلات در اعصار مختلفه حدود متفاوته داشته و تاریخ این ولایت غالباً از زمانیکه
شاهنشاهی در جرمنی برقرار شده است روایت شده است و از اندراج این ولایت در دوایر چنان لازم است که ما اولاً قسمتها

[۲] یا قدری فزون تر

باب سی و هشتم در تقسیم جرمنی در سرکلس یعنی دوایر

دوایر خاصه انجا را معلوم سازیم و تا با قسمتهایی بالفعل ادراک شهرها و سلطنتهای کوچک تقسیم شده بپردازیم و در
ازمنه سالفه رودخانه رین سرحد فیمابین جرمنی و گال و فرنس جدید بود و اندک زمانی قبل بر این سرحد این ولایت تغییر
یافت و محالات جانب غربی رودخانه رین الکنون نیز زبان جرمن و قوانین جرمن را دارند و شاهزادگان جرمنی لقب الکتر را
بر خود شان تحجیر نمودند در اواسط مائه سیزدهم بعد از ولادت مسیح قرار داد ند و چنان بود که اختیار انتخاب کردن شاهنشاه
از میان خود شان مخصوص بخود کرده بودند و جرمنی در زمان شاهنشاه مکسیمیلین که جد بزرگ چارلس پنجم است
در ده قسمت منقسم بود که انها را سرکلس یعنی دوایر میخواندند ولی دایره برگندی یا ولایات هفدهم که الکنون سلطنت نیدر
لند محسوب میشود از این شاهنشاهی موضوع شده و نه دایره دیگر باقی ماند که از ان نه دایره سه در شمال و سه در وسط
و سه در جنوب است و این دوایر ثلثه علیا یعنی دوایر ثلثه شمالی ازین قرار است یکی اپر سکسانی است یعنی سکسنی
علیا و یکی لوار سکسانی یعنی سکسانی سفلی و دیگری وستفالیه است وان سه دایره وسطی یکی اپر رین یعنی رین علیا
و لوار رین یعنی رین سفلی و دیگری فرنکونیه است وآن سه دایره جنوبی یکی استریه و یکی بواریه و دیگری سوابیه است
اما سکسنی علیا انچه که مفهوم شده مشتمل است بر ولایت پومرانیه که الکنون در تصرف پادشاه پروشیه است
و قصبات بزرگ انجا یکی استتین و دیگری استرالسوند است و الکتریت برندنبرگ است که او نیز در اطاعت پادشاه
پروشیه است که پایتخت انجا برلین است و قصبه های دیگر ان ولایت پاتسدام و برندنبرگ و فرنکفورت است که در کنار
اودر واقع است و این الکتریت جدید سکسنی که تابع و منقاد پادشاه خود شان است شد در عهد ناپلیون بناپارت تا
او اعیان ظفر او بر روسیه سلطنتی شده بود که ان سلطنت نیز مشتمل بود بر مارگیه که الکنون در تصرف چندین شاهزاده
و دیوک و کونت است و قصبه های بزرگ مارگیه یکی گوته و یکی منسفلد و دیگری ایسلبین است و در قصبه ایسلبین
لوتر معروف که مقنن یکی از مذاهب عیسویست متولد شده است و تولد او در سال هزار و چهار صد و هشتاد و سه
مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و هشت هجری و وفات او در سال هزار و پانصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق
نهصد و شصت و سه هجری اتفاق افتاده است اما سکسنی سفلی انچه که معلوم شده است مشتمل بر ولایت هلستین
که الآن در اطاعت پادشاه دنمرک است و در هلستین دو شهر دیگر است که انها را هنس توانس میگویند یعنی
یعنی قصبه های معهده که پس ازین ذکر خواهد شد که یکی لوبک است و دیگری همبرگ که در رودخانه الب واقعست و برای
تجارت بندرگاه خوبیست و این دو شهر از شهرهای آزادند و یکی از ارکان معهده جرمنی محسوب میشوند و سکسنی سفلی ایضا
شامل بولایت لاوان برگ است و ان قسمت لاوان برگ که در جانب شمال رودخانه الب است در تصرف پادشاه دنمرک است
وآن قسمتی که در جانب جنوب رودخانه مزبور است در تصرف سلطنت هنوور است ایضا شامل بر برونسویک و لنبرگ است
که در تحت اختیار شاهزاده انجاست و مشتمل بر هنوور است که قبل بر این الکتریت بود و الآن کینگدم است
که در اطاعت پادشاه خود پادشاه گریت بریتن است مسمی گوید الکنون هنوور در تصرف پادشاه انگلستان نیست
چرا که در هنوور بقاعده سلیک نباید زن پادشاه بشود پس از انکه تاج انگلند به کوین ویکطوریه رسید بقاعده
سلیک هنوور از تصرف پادشاه انگلند بیرون رفت و پادشاه انجا از عشایر پادشاه انگلند است انتهی و ایضا
از قسمتهای سکسنی سفلی یکی برمن است که شهر آزادیست و دیگری ولایت وردن است که تابع سلطنت هنوور
و ولایت بزرگ میکلن برگ است که در تصرف دو نفر دیوک است که یکی را میکلن برگ شورین گویند و دیگر را میکلن

۸۸۸

۹۶۳

برگ است لنبرخ خوانند و گلدری بزرگ است که در اختیار پادشاه پروشیه است اما وستفالیه بزرگترین قسمت اینجا
در تصرف پادشاه پروشیه است و باقی اینولایت در اختیار شاهان کوچک مختلف است و قصبات مشهور وستفالیه
یکی اسنابرگ و دیگری آلدن و منستر و میندن و زگلوس و دسلدارف و لیج است و در نزد یکی قصبه میندن
بود که لشکر انگلیس با عساکر متفقه که در تحت رایت فردینند شاهزاده برونس ویک بود لشکر فرانسه را در اول آگست
هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق اول ذیحجة الحرام هزار و صد و هفتاد و دو هجری شکست دادند و قصبه لیج که در تلفظ
لیژ خوانند اکنون متعلق به نیدرلند است و اسبهای اینولایت بسیار بزرگ و خوب میشود و خوکهای اینولایت نیز در
فرنگستان مشهور است و زیاد قدر و قیمت دارد چنانچه رانهای نمک سوده آن خوکها را باسم وستفالیه خوانده وستفالیه
همس گویند و همس جمع هم است که بمعنی ران است سهل است بجهت اینکه بهتر بفروش رسد حالا اگر رانهای خوکها را در ولایت
دیگر نیز باسم اینولایت نامیده بفروش میرسانند و وستفالیه پایتخت ندارد و قصبه معتبر اینجا منستر است اما رین علیا
شامل بر چندین ولایت است که در تصرف شاهان کوچک مختلف است که انها را بالقاب لندگریو و کونت و دیوک میخوانند
و بعضی شهرهای اینولایت در تصرف شاهنشاه است و در این دایره شهر فرنکفورت است که در جنب رودخانه مین است که یکی از
شهرهای آزاد و ارکان تامهده عهد جرمنی است و شهر اسپیر است که الآن در تصرف ناوریه است و شهر اسپیر بجهت پروتست
که باعانت الکتر سکسنی و لندگریو هیس و دیگران که بر ضدیت و مخالفت رایت شاهنشاهی در انجا منعقد شده بود مشهور است
و این کار در ان شهر در سال هزار و پانصد و بیست و نه مسیحی مطابق نهصد و سی و شش هجری اتفاق افتاد و این پروتست
که بر مخالفت پوپ روم بود هر که متابعت کرد او را پروتستن خوانند مترجم گوید پروتست در لغت بمعنی ترغیب و
بیان مطلب بر وجه وضوح و آشکار است چون لوتر که مقنن این مذهب شد مخالفت کتولیک روم بر خود بسته مقالات
و اقوال ایشان را ثابت کرد و بر نص انجیل قایل گشت لهذا هر که متابعت او نمود ایشان را پروتستن لوترین نامیدند و اشخاصی که
مقید باحکام ناشایسته پاپ بودند خلاص شدند و از قدرت پاپ کاسته شد چنانچه پاپ خود را مختار بهشت و دوزخ
میدانست هر که وجه گزاف به پاپ میداد بهشت میخرید با گناه کبیره و جرایم عظیمه کرده محض آنکه پیشکشی و نیازی به پاپ میداد
گناه او را می بخشید و همه این اعتقادات فاسده را لوتر باطل کرده و خلق کثیری باو گرویدند و از احوالات پاپ در آخر باب
شصت و هشتم انشاء الله مختصری بیان خواهیم کرد انتهی و شهر اسپیر سابقاً شهر آزادی بود و اختیار آنجا
با اعیان خود ولایت بود و این شهر مدت مدیدی قبل از زمان حضرت عیسی بنا شده است و قسمت پایین این دایره مشتمل
بر نواحی هیس کسل و هیس دارمستدت و هیس هامبرگ و هیس رین فلز و بادوکات هناو و نسا و سلمس و والدک
و بعضی نواحی دیگر است که چندین شهرت ندارند مترجم گوید از ملوک سلمس مصنف خود چیزی بیان کرده
و نه ما در جلس ورا معلوم کردیم انتهی اما رین سفلی سابقا او را الکترت رین میناميدند یعنی دایره مختاریت و
قبل از این انقلابات جدید او شامل بر الکتریت منتز و تریوس و کولون و کوربالتی نیت رین و بر بیشب ریک یعنی خلیفه
نشین وارمس بود و در شهر کولون بود که شوارتز یکی از راهبان فرنسیس کن باروط را در سال هزار و سیصد و
سی مسیحی مطابق هفتصد و یک هجری اختراع کرد و در شهر وارمس بود که لوتر را در مجمع شاهنشاه بجهت اثبات
ادعای خود در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری حاضر ساختند
اما فرنکونیه در تحت اختیار چندین نفر از شاهزادگان کوچک و مرگریوها و خلیفه هاست و قصبات بزرگ او

سنه ١١٧٢

سنه ٩٣٦

سنه ٧٣١

سنه ٩٢٧

یکی و آرتزبرگ ویکی برم بزرگ است وطایفه فرنک که بر مملکت گال غلبه کردند وانجا را تصرف نمودند از اهل این ولایت اند
وپس از آن اسم فرنس را بر مملکت گال دادند مترجم گوید در دایره فرنکونیه و آرتزبرگ سابقا داچی کبیر محسوب
میشد و در سال هزار وهشتصد وسه مسیحی مطابق هزار و دویست وهجده هجری بتصرف بواریه درآمد و در سال هزار و
هشتصد وپنج مسیحی مطابق هزار و دویست وبیست هجری آرچدیوک فردیننند انجا را تصرف نمود ولی در
سال هزار وهشتصد وپانزده مسیحی مطابق هزار و دویست وسی هجری در عهدنامه وینا بپادشاه بواریه تسلیم شد که
اکنون در تصرف اوست وقلعه محکمی دارد و وقتی پایتخت این نواحی محسوب بود و حالا در قسمت دایره بواریه در مین سفلی
افتاده است ونرمبرگ که یکی از شهرهای فرنکونیه است سابقا شهر آزادی بوده ولی اونیز اکنون در تصرف پادشاه بواریا
است اما آستریه این دایره الآن در تصرف شاهنشاه آستریه است وشامل است بر آرچدیوکی یعنی امیر الامرائی
نشینی آستریه وداچی های استیریه وکرینثیه وکرنیولا وکوهی تیرل وایالات بریکسن وترنت اما بواریه
قبل از این الکتریت بود ولی اکنون اغلب انجا در اطاعت پادشاه بواریه است وقلیلی از آن ولایت در میان کمی
از شاهزادگان کوچک تقسیم شده است و پایتخت انجا میونیک است ودرین شهر عمارت نیکوئی هست که در آن
عمارت تصاویر ونقوش بسیار خوب از صنعت استادان قدیم نصب کرده وبکار برده اند و بدینجهت در اروپا شهرت دارد
اما سوابیه سابقا در اطاعت شاهان مختلف بود و الآن محتوی بر کنکدم ورتمبرگ وداچی بیدن
وایالات هوهین زولرن واسبرگ وکانستنز ودیگر نواحی غیر مشهور است و این دایره از همه دوایر زیادتر تقسیم شده است
وسوابیه کشیده شده است از سویت زرلند در جنوب تا فرنکونیه در مشرق وقصبات بزرگ انجا کرلس روه واسبرگ
والم وتبنجن وکانستنس است واکثر ولایات جرمنی هموار ومسطح است وکوه مشهوری ندارد ودر چندین مکان
جنگل دارد وجنگل معروف هرسینیه در جرمنی است ودر عهد جولیوس سیزر وسعت زیاد داشت چنانچه مسافت
نه روزه راه در طول وشش روزه راه در عرض بود ولی الآن اکثر جاهای آن جنگل را آباد کرده واشجار را بریده زراعت نموده اند
مترجم گوید قصبه کرلس روه را بعضی کارلس روهی میگویند

باب سی ونهم در سایر تفصیلات جرمنی

عدد شاهزادگان جرمنی قبل از این از سیصد متجاوز بود وهر شاهزاده در ولایت خود بکمال استقلال داشت
معهذا کلا در اطاعت شاهنشاه خود ثابت قدم وراسخ دم بودند ومجمع شاهزادگان جرمنی را دایت میگفتند وبنای
جرمن تخمینا هزار سال برقرار بود تا در سال هزار وهشتصد وشش منقرض شد ودر اول بنیان سلطنت در انجا
از کلا و تیو بود وپس از آن جارلمگن بر وسعت وحشمت آن ولایت افزود و ولایت گری سونس با ولایت سویت
زرلند که قدیما انجا را هلویتیه مینامیدند در زمان سابق از جرمنی محسوب میشد وهنوز نیز در قوانین ورسوم وزبان
بجرمنی مشابهت دارند ودر انوقت نیز آن ولایت در جزو ممالک جرمنی اعتبار تمام داشت چنانچه اکنون
به تنهائی نیز بکمال اعتبار را دارد و سرحد شمالی سویت زرلند سرحد جنوبی جرمنی است واین خرابی ورخنه که در بنیان
شاهنشاهی جرمنی راه یافت پس از فتح ناپلیون بناپارت بود که در جنگ آسترلیتز عساکر متفقه آستریه وروسیه
را شکست داد وفورا در پی این فتح عهدنامه پرسبرگ اتفاق افتاد وباین عهدنامه شاهنشاه
فرنسیس شاهنشاهی جرمنی را منسوخ ومتروک ساخته وحکام وولایات جرمنی را معزول نموده ولقب شاهنشاهی

۱۲۱۸
سنه ۱۲۲۰
۱۲۳۰

سنه ۱۲۲۹
سنه ۱۲۳۰

استریه را اختیار نمودند و قدرت و قوت ناپلیون بر باد فنا رفت که در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری
و با مجلس کبیر وینا که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اتفاق افتاد بکلی بانجام رسید و
و ازان پس جرمنی با امتیازات جدیده در زیر لقب جرمنیک کانفدریشن یعنی معاهده و ارکان متعهده جرمنی چنانچه ذکر شده است
اعتبار حاصل کرد و هر چند این ارکان متعهده و ولایات معاهده باعانت قهاران اروپا آزادی و حریت یکدیگر را کفیل شده اند
ولی ولایات کوچک و شهرهای آزاد او لازم است که همیشه هستی و اختیار خودشان را در میان چنین همسایگان مغرور قوی و
و حریص ملک و مال مثل استریه و روسیه و پروشیه در معرض فنا و زوال به بینند چنانچه حرص اینها غالب شد و مملکت پولند را
با سلطنت های خود محکم و استوار نمودند مترجم گوید مصنف در این فقره دولت فرانسه را نام نبرده حال آنکه اگر چنین خیالی
داشته باشند البته دولت فرانسه شریک غالب خواهد بود چنانچه در شاهنشاهی جرمنی نیز اول رخنه از دولت فرانسه افتاد
استی و ولایت بهیمیه و لوثیسیه و موراویه و سیلیسیه و بعضی دیگر از ولایات ما دام زمان چارلمگن که او را چارلس
کبیر نیز خوانند در جزو آن دایره محسوب میشد و بعضی جرمنی را بدو قسم تقسیم کرده اند که قسمی را های جرمنی گویند یعنی جرمنی بلند و قسمی را
لو جرمنی خوانند یعنی جرمنی پست اما های جرمنی که عبارت از جرمنی بلند باشد مشتمل بر ولایات بهیمیه موراویه استریه
سواپیه بواریه پلتینیت رین فرنکونیه کرنتیه کرنیولا استریه بود و سابقا سویت زرلند و گریزنس
نیز در جزو جرمنی بلند شمرده میشد اما لو جرمنی که عبارت از جرمنی پست باشد مشتمل بر قسمی از رین سفلی و کولگن و ملستر و وستفالیه
و هس و برونسویک و مینبه و لوثیسیه و سکسانی علیا و سکسانی سفلی و مکلین برگ و لنین برگ و برندن برگ و پومرانیه بود
و هر چند شاهنشاهی جرمنی بپایان رسید ولی اطلاع از کیفیت او مایه عبرتست که بر خوانندگان تاریخ از وقایع او عبرت حاصل آید
و جرمنهای قدیم که در عصر رومیان بودند در دست رومیان بسیار زبون و حقیر بودند ولی جرمنهای جدید در دلاوری و جرأت
و شجاعت و بلندی قامت و تنومندی از دیگران امتیاز داشتند و زنهای جرمن نیز عموما خوش سیما و لطیف اند و مردان و زنان
غالبا ملبوسهای فاخر میپوشند و ترکیب لباسشان مثل اهل فرانسه و انگلند است و عموما اهالی جرمن جوانمرد و صادق و غریب
نوازند ولی اعالی الولایت به تکبر و خودفروشی و تفاخر بر اجداد زیاده مایلند و این دو پادشاه قهار جرمنی که یکی شاهنشاه استریه است در
در مذهب کثولیک اصرار دارد و دیگری که پادشاه پروشیه است بر آیین پروتستنت استوار است و در جرمنی اگر چه چندین نفر از
شاهزادگان معتبر هستند که در نظر مردم وقع و وقری دارند و از دولت و سلطنت نیز بهره کلی یافته اند ولی باز قدرت ندارند که آزادی
تام را اجرا نمایند و ازین شاهزادگان بزرگتر پادشاهان بواریه و هنوور و سکسانی و ورتمبرگ و دیوک های
کبیر هس و بیدن است و لیکن قوت انگلند بسیار است که میتواند دعوی هر مظلوم و اعانت هر ملهوف را یاری و مددکاری کند
زبان جرمن از زبان تیوتانیک ماخوذ است و در تلفظ بسیار غلیظ و ثقیلست و در ولایت سکسانی و حوالی او بهتر از سایر ولایات
حرف میزنند و اختراع صنعت چاپ و اصلاح و تصحیح دین که اول از جرمنی برخواسته باعث افتخار و شهرت او در ممالک و بلدان
شده است و این منازعات و قیل و قال مذهبی تا مایه شانزدهم و مایه هفدهم بود و آخر الامر بتقسیم تاریخی فیما بین پاپی یعنی متابعان پاپ و پروتستنت یعنی
تبری کنندگان از پاپ اتفاق افتاد که پاپی ممالک جنوبی الشرقی گردید و تبری کنندگان ولایات شمالی الغربی را صاحب نمودند و تبری کنندگان نیز
بدو قسم منقسم شدند یکی را لوثرنزم خوانند یعنی پیروان لوثر و دیگری را کلوینزم گویند یعنی معتقدان کلوین و عجب نیست که تمامی شمال بر این عقیده
ثابت بشوند و اگر چه از جرمنی کمتر اهل علم و فضیلت برخواسته است ولی اینها زیادتر از دیگران سعی و کوشش در علم و دانش کرده بکتب
قدما رجوع دارند و در جرمنی از مولفین و نکته سنجان که ما شناخته ایم و اعتبار دارند یکی لیب نیتس و دیگری وولف و [illegible]

باب سی نهم در بیان سایر تفصیلات جرمنی

ودو ایستینش است که برانها ماگری و یونس و گرانوویوس و کستر را ملحق میداریم که هریکی ازاین اشخاص منزلت رفیعه وقدر
عالی داشته اند وهریکی از ایشان باشعه دانش براطراف روشنی افکنده وابر جاهلیت وجهالترا که زمان درازی بر یوروپ
سایه گستر دو وتیره ساخته بود پراکنده ومتفرق ساختند و ملنکتن یکی از اهل جرمنی است که معاصر ومروج عقاید لوتر است واین
شریک وانباز او نیز در اصلاح دین وتغییر آئین جد وجهد کامل نمود وعلم کلاسیکل یعنی ادبیه ومقالات قدیمه را انتشار ساخت ودر شهر
هیدل برگ در سال هزار وپانصد ودوازده مسیحی مطابق نهصد وهیجده هجری مجلس درس وافاده داشت واز مقالات وتالیفات او رخسیل ورتش
وسیر وولیوی مردم بیان میکرد وشخصی باوقار وحلیم وبردبار بود وبجهة تحمل وبردباری او جمعی در حلقه درس وموعظه او جمع میشدند وخلق او را
احترام مینمودند وبالاتر از همه ارتمس بود که در زمان صلاح دین حیات داشت وشخص معروف ودانشمندی بود وبجهة فصاحت وبلاغت از امثال واقران
امتیاز حاصل کرده ودر حیات علوم قدیمه وصلاح دین سعی کامل بعمل آورده وتوصیف نیز بزبان لیتن مقالات نیکو دارد وهجوهای او بر صنعت کارجی
روم بانسکاری برافکار رضایه او در صلاح دین دلالت دارد وارتمس بسعادت زندگانی کرد واحوال ورا بخوبی نوشته اند وجاربین
چنین نوشته که تولد او در راتردم در سال هزار وچهارصد وشصت وهفت مسیحی مطابق هشتصد وهفتاد ودو هجری اتفاق افتاد ودر سال
هزار وپانصد وسی وشش مسیحی مطابق نهصد وچهل وسه هجری در بسیل وفات یافت واهل جرمن رواج این صنعت مفید چاپ را اختراع کرده اند
یا رواج داده اند در هر حالت اگر ازاین جهة تفاخر کنند سزاست واهالی جرمن از اسامی این اشخاص اگر لاف زنند بجا است آلبرت دیورر
اترازو ویزیاف من ملر یورسینوون سکوی ان گونیوس که هریکی ازاین اشخاص در معرفت ادویه وعلم طب وشناسائی
نباتات ید طولی داشته اند ودر حکمت وفلسفه لیب نیتز وولف نویس ودر علم عالی نجوم وریاضی وهندسه کیپلر تولر هرشل لیب نیتز معروف
که اسامی این منجمین هرگز از دفتر ایام محو نخواهد وتا ابد اسامی اینها پایدار خواهد بود ما نوکراتیوس حکیم وشاعر نیز در علوم ادبیه ومحاوره مهر
عالیه داشته وکتاب او در اصلاح دین عیسوی دلالت میکند که او یکی از دوستداران باصداقت مذهب وعقل ودانش او بحد کمالست واهل
جرمن اگرچه طبیعة بارد المزاج وبلغمی هستند ولی از قرن بعمل ومواظبت در حرفه وصنایع ترقی کرده اند ومهارتی در علم مکنیک یعنی ساعت سازی وچرخ سازی
دارند وصاحب صنعتهای نیکو وصالدانهای رشید وتحقیق دانا در میان ایشان یافت میشود ولی در این ازمنه از شوکت وجلال خود در افاده وعلم
مثل القاب قدیمه خود شان عاطل وباطل شده اند وبر تخلی افتخار میکنند بر خود لقب وان هر شخصی که نویسنده باشد میکند از دانسم آرتر یعنی مصنف
ومنشی را چه نسبه سر ولیم هرشل حکیم مستغنی از تعریف وتوصیف است واحوال او در همه کتاب جال رو پا مسطور است وهیچکس انکار کمالات او
ندارد وانکیم دانشمند ستاره سیاره در سال هزار وهفتصد وهشتاد ویک مسیحی مطابق هزار وصد ونود وپنج هجری پیدا نمود که اکنون آن ستاره را بنام
انکیم موسوم کرده اند وبعد او را از شش هزار وهشتصد طیلسان میل معلوم کرده وحرکت یکدوره او را هشتاد وچهار سال یافته است وسر ولیم هرشل حکیم
در شهر هنوور در پانزدهم ماه نومبر هزار وهفتصد وسی وهشت مسیحی مطابق شعبان هزار وصد وپنجاه ویک هجری متولد شده است وفات او در بیست
وسیم اگست سال هزار وهشتصد وبیست ودو مسیحی مطابق پنجم ذیحجة الحرام هزار ودویست وسی وهفت هجری اتفاق افتاده کیت لر جان کر
نجوم وهندسه سرآمد روزگار بود در شهر ویل که در دارالحکومت ورتمبرگ واقعست در بیست وهفتم دسمبر سال هزار وپانصد وهفتاد ویک مسیحی مطابق
رجب نهصد وهفتاد ونه هجری متولد شده ووفات او در رتسبن در ماه نومبر در سن پنجاه ونه سالگی اتفاق افتاد لیولر که لیونارد ملقب بود یعنی
در شهر بسیل در سال هزار وهفتصد وهفت مسیحی مطابق هزار وصد ونوزده هجری متولد شده ودر سال هزار وهفتصد وهشتاد وسه مسیحی مطابق هزار
وصد ونود وهفت هجری وفات یافته است وازاین اشخاص دانشمند معروف جرمنی که مصنف سیاحت کرده انچه که از تاریخ ولادت ووفات شان معلوم نمودیم
یکی آلبرت است که در لااین جن که از متعلقات سوابیه است تخمینا در سال هزار وصد ونود وسه مسیحی مطابق پانصد وهشتاد ونه هجری متولد شده ودر پانزدهم نومبر سال
هزار ودویست وهشتاد مسیحی مطابق رجب ششصد وهفتاد ونه هجری وفات یافته دیورر در نرم برگ در سال هزار وچهارصد وهفتاد ویک مسیحی مطابق هشتصد وهفتاد وشش

سنه ۹۳۴ — مولد شده و در سال هزار و پانصد و بیست و هشت مسیحی مطابق نهصد و سی و چهار هجری جهان فانی را وداع نمود و ولایت لونبتینه که مصنف در ذکر ولایات لومبرمی بیان کرده و بیچ در جای دیگر بذکر او نمی پردازد و این ولایت در پایین رودخانه الب و اودر واقعست و محدود است با برندن برگ و بهمیه و سیلیسیه و بقسمتی از سکسانی و او منقسم است به علیا و سفلی که سابق این دو ولایت ممتاز بودند و تا سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق

سنه ۱۲۳۰ — هزار و دویست و سی هجری تابع دولت سکسانی بودند و وسعت اینولایت چهار هزار و دویست و پنجاه میل مربع است و محتوی بر چهار صد و شصت و پنجهزار نفوس است

باب چهلم در بیان سلطنتها و شهرهای جرمنی و معاهده جدید و شاهنشاهی اول استریه

شاهنشاهی استریه اکنون اطلاق میشود نه تنها بر استریه فقط بلکه شامل بر سلطنتهای هانگری و بهمیه و یک قسمت معتبری از پولند و ولایات موراویه و ترنسیلوانیه و اسکلاونیه و کروشیه و تیرال و دالمتیه است که در حدود دولت عثمانیه و لامبردی و ونیس است که از ایطالیا محسوب میشود و این شاهنشاهی وسیع تخمینا هفتصد و شصت میل در درازی از مشرق تا مغرب و تخمینا پانصد و بیست میل از شمال تا جنوبست و محتوی بر نفوسی است که تخمینا سی ملیان میشود و اسم ولایت استریه ماخوذ از اوسترریک است که در زبان جرمن بمعنی ولایتیکه در مشرق باشد ترجمه گوید اوست بمعنی مشرق و ریک بمعنی ولایت چون مملکت استریه بالنسبه بممالک جرمنی در جانب مشرق افتاده است لهذا بان مناسبت اوستریک می گفتند که اکنون استریه خوانند انتهی و شاهزادگان خاندان استریه از نژاد و نسل کونت های هپسبرگ هستند و قبل از زمان اینها اجداد و آباء آنها گمنام و مجهول الحال بوده اند و پس از آنکه آن خانواده بپادشاهی رسیدند با مواصلت و مزاوجت با سلاطین دیگر و وقایع شایسته ایام دولتشان خود شانرا بزودی در اروپا سربلند ساخته و سلطنت را موروثی نمودند و رفته رفته کارشان رونق گرفته تا در اخر قدرت و قوتی حاصل کردند که چارلس پنجم ممالک وسیعه در تصرف آورد که در وسعت مملکت هیچ پادشاهی کرالاف بوسعت مملکت خود بزند متوانست برابری نمود و سلطنتهای چارلس پنجم شامل بود از سلطنتهای جرمنی و اسپانیا و ایطالیا و استریه و ولایات برگندی که الان هلند زیلند است با وسعت بیکرانی در امریکا که محتوی بود از ممالک مکسیکو و پیرو و غیره و غیره و شاهنشاه اکنون استریه فرنسیس جوسف چارلس است که او نیز پادشاه هانگری و پادشاه بهمیه و لامبردی و ونیس و صدر نشین ارکان معهده جرمنی است و تولد این پادشاه در دوازدهم فبرواری سال هزار و هفتصد و شصت و

سنه ۱۱۸۱ — هشت مسیحی مطابق شوال هزار و صد و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده و در هفتم جولای سال هزار و هفتصد و نود و

سنه ۱۲۰۶ — دو مسیحی مطابق اواسط ذیقعدة الحرام هزار و دویست و شش هجری بپادشاهی رسید و این پادشاه اولا الیزابث شاهزاده خانم ورتمبرگ را تزویج نمود با ماریه تریسیا دختر بزرگ پادشاه توسیسلیس را عقد نمود مترجم گوید توسیسلیس یعنی دو سیسلی که عبارت از نیپلس و سیسلیست چنانچه انشاء الله بعد از این ذکر خواهد شد انتهی و از این شاهزاده خانم هشت طفل بعمل امد تا ماریه لوئیسا بنت ریکس اکه دختر عموی خود و دختر دیوک مودینه بود بنکاح در آورد و رابعا کرولینا اگستا دختر پادشاه بواریه را بهمسری اختیار نمود و کرولینا اگستا در هشتم جولای سال هزار و

سنه ۱۲۰۶ — هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق ذیقعدة الحرام هزار و دویست و شش هجری متولد شده است که اکنون امپرس ممالکست و هوای ممالک استریه مختلف ولی غالبا هوای انجا معتدل و سازگار است و خاک ان ممالک با قوت و خصب و حاصل

باب چهلم در بیان سلطنتها و شهرهای جرمنی و شاهی آستریه

حیرت است که اینجا با آنکه کوهستان و مکانهای مسطور با جنگل است و عقربیست که همه ملزومات و مصارف زندگانی
و معیشت درین ممالک وسیعه از هر جهة بعمل آید که احتیاج بخارج نداشته باشند و در آستریه غله و شراب و میوه
فراوانست و در هانگری شکار از هر قسم وافر است و در بوهیمیه معادن طلا و نقره و آهن و مس و قلع یافت میشود
و جبال اصلی عالی آستریه رتی تین آلپس است که در میان ولایت تیرول منشعب و منطوی است و نهایت ارتفاع
دارند و رودخانهای بزرگ آستریه دنیوب و درنوگ او زادر آنیز نامند و ستولیا او را سایر گویند و ادیج و
بزرگ و شهرهای آن سلطنت یکی وینا است که پایتخت مملکت آستریه است و یکی پرزبرگ و دیگری بودا است
که در مملکت هانگریست و پراگ است که در مملکت بوهیمیه و گرتز است که پایتخت الیریه است و انسبرگست که پایتخت تیرلست و دیگری
وینس و پادو و میلان و مانتوست که در ایطالیای متصرفی آستریه واقع شده اند و وینا پایتخت همه
شاهنشاهی جرمن است که در نزدیکی رودخانه دنیوب اتفاق افتاده و این شهر چندان وسیع نیست ولی آباد و معمور است
و تخمیناً دویست و شصت هزار نفوس شامل است و عموماً ابنیه و عمارات آنجا با شکوه و حشمت است و ترکها
که اشاره بدولت عثمانی باشد وینا را در سال هزار و پانصد و هشتاد و نه مطابق نهصد و نود و هفت هجری محاصره
کرده خرابی زیاد رسانند و بار در سنه هزار و ششصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و نهصد و پنجاه و چهار هجری بعزم
تسخیر اینجا با لشکر بیکران بحرکت درآمده وینا را محاصره نمودند و درین بار رجان سابیسکی پادشاه پولند
بحمایت برخواسته شکست فاحشی بلشکر عثمانی دادند و اکثر خانهای این شهر مال نجبا و اعیان و خدم و حشم پادشاه
پادشاهیست و سکنه اینشهر بسیار خودرای و بلاقید میشوند و اینشهر معتبر خوبیست و بیشتر باعث شهرت این شهر رتبه مدرسه
که طالبین مذهب کتولیک زیاد با نجا تردد میکنند و در آن مدرسه معتکف میشوند و نفوس اینشهر تخمیناً نود هزار میشود
و باین شهر بواسطه جنگها و محاصرها خسارت زیاد رسیده است و اول اینشهر را اهل سکسان در سال هزار و ششصد
سی و یک مسیحی مطابق هزار و چهل و یک هجری فتح کردند و بعد اهل سویدن در سال هزار و ششصد و چهل و هشت مسیحی
مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری تسخیر نمودند و بعد اهل فرانسه در سال هزار و هفتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار
و صد و پنجاه و چهار هجری غالب شدند و پس از آن اهل پروشیه در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار
و صد و پنجاه و هفت هجری تصرف کردند و بار ثانیاً اهل پروشیه در سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد هجری بحیطه ضبط درآوردند و در نزدیکی اینشهر پادشاه پروشیه فتح عظیمی کرد و شکست بلشکر
آستریه داد و درین شهر یکی از نغمات میوزیک ترقی کامل دارد که آن مقام را ابتل آف پراگو میخوانند مترجم گوید
ابتل معنی کارزار و معرکه است و آن نغمه میوزیک صدای مهیجی دارد که انسان را در جدال و مخاصمه مهیجان میآرد لهذا
مقام را باسم اینشهر خوانده اند انتهی و الفنس پن سیپا المعروف آستریه درین شهر در سال هزار و پانصد و هشتاد و
مسیحی مطابق نهصد و نود و یک هجری متولد شده است و تیشو براهی که منجم و استاد مشهور است درین شهر در سال
هزار و ششصد و یک مسیحی مطابق هزار و ده هجری وفات یافته است مترجم گوید که مختصری از احوال تیشو براهی
در اخر باب دوازدهم ذکر شده است تا کرز عالیقدر نیز درین شهر متولد شده است و او اول کسی است که استعمال صنعت
جینینک را در انگلند رواج داد و اول کسیست که این صنعت را اختراع کرد و خود را در نگار معروف ساخت
و همچنین در تخطیط بلاد دشتی رانی و در تفحص علامات قدیمه و حکمت طبیعی وقوف کامل داشته است مترجم گوید

سنه ۱۰۵۸
سنه ۱۱۵۴
سنه ۱۱۵۷
سنه ۱۱۷۰
سنه ۹۹۱
سنه ۱۰۱۰

ابتجنذ

ایست چنانکه بمعنی کننده کار است و مراد از آن صفحات مس است که در آن صفحات اجزا میمالند که رقوم و حروف در آن نقش میگیرد
که بواسطهٔ آن چاپ میکنند و مخترع این کار هاگرشد استاتهی پرزبرگ پایتخت هانگری علیحده است و این شهر بواسطهٔ مصالحه
که در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری اتفاق افتاد مشهور گردید و در این مصالحه ضرر
زیادی بدولت استریه رسید که باهمین عهدنامه استریه بر حرمان خود از ممالک ایطالیا خط گذاشت و نیز بیک ضرر
عظیمی در استرداد جرمنی راضی شد و رخنه بشاهنشاهی جرمنی در این صلح افتاد که آن شاهنشاهی بعد از دوام
و بقای نهصد و شصت و سه سال بانجام و پایان رسید و ابتدای سلطنت جرمن از عهدنامه وردن بود که در سال
هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق دویست و بیست و نه هجری بوقوع رسید و باسم سلطنت در هشتصد و چهل و چهار مسیحی
مطابق دویست و سی هجری مشهور شد ولی از جلوس اتو اول که در سال نهصد و شصت و دو مسیحی مطابق سیصد و
پنجاه و یک هجری اتفاق افتاد بشاهنشاهی جرمنی مباهات حاصل کردند و نفوس شهر پرزبرگ تخمینا بیست و شش هزار شود
مترجم گوید نهصد و شصت و سه سال که مصنف بیان کرد از جلوس اتو اول است و این صلحنامه پرزبرگ بعد
شکست استرلتز که عساکر متفقه روسیه و پروسیه و استریه از ناپلیون شکست خوردند اتفاق افتاد و تفصیل سلاطین
جرمنی و اتو اول ان شاء الله در آخر باب چهل و ششم بیان خواهیم کرد بوده پایتخت هانگری سفلی است و تخمینا سی هزار
نفوس دارد و این شهر را دولت عثمانی در سال هزار و پانصد و بیست و نه مسیحی مطابق نهصد و سی و شش هجری تصرف
کردند و این شهر را بزبان جرمن اوفن مینامند و استریه بندرگاه کمی دارد و بنادر معتبر آنجا یکی وینس و یکی تریست است
و متاعی از استریه بخارج چندان نقل نمیشود و متاع معروف آنجا غله و شراب و زعفران و بعضی فلزات است و اهل استریه
شجاع و دلاورند و در صنایع و حرفه نیز بلدیت دارند ولی اهل هانگری شجاعتر و دلیرتر میشود و چندان اعتنائی و میلی
بعلم و آداب ندارند و دین اصلی سلطنتهای استریه کتولیک رومست و در اعتقادات فاسده خود بکمال اصرار
و ابرام دارند

هانگری

هانگری اسم عمومی ولایات هانگری است که بجهة طایفهٔ هان که در آنجا سکنا داشته اند به هانگری
موسوم شده و هانگری قبل بر این شامل بولایات ترنسیلوانیه و اسکلاونیه که اسلاونیه نیز گویند و کرواتیه
و مولداویه و سیرویه و والاکیه و بعضی دیگر ولایات غیر مشهور بود ولی آن وقتیکه الان باسم هانگری باقی مانده است از آن
ولایات مذکوره محروم گشته است و این هانگری الان محدود است از جانب مشرق بترنسیلوانیه و از جانب مغرب
بولایات استریه و استیریه و کرواتیه و از جانب جنوب باسکلاونیه و از جانب شمال بگالیشیه و اهل هانگری
از نسل و تخمهٔ هان قدیم و از نژاد اهل اسکلاونیه و دیگر طوایف شمالی است و هانگری قبل از آنکه دولت عثمانی قسطنطنیه را
فتح کنند یکی از سلطنتهای با قدرت و قوت اروپا محسوب میشد و اهل هانگری عموما بلند قامت و تنومند میشوند
و کلاههای خز ایشان و قباهای تنگ ایشان که کمر خود شان را با منطقه محکم میبندند و بالاپوشهای ایشان ایشان را
بهوای سپاهیگری و جنگ و جدال وا میدارد و بجاهای آن ولایت میل زیاد بحشمت دارند و بسیار مقید اکل و شرب اند
و زنهای آنها نیز وجیه و ظریف میشود و زبان اصلی ایشان زبان جرمنست ولی چندین زبان دیگر هم دارند و زبان
لتین نیز در میان ایشان متداولست اما عموما غلط حرف میزنند و اصل سکنهٔ این ولایت که کی بوده اند و از کجا آمده اند
بکلی غیر معلومست و اول حسابیکه ما داریم از آن وقتست که طایفهٔ هان در مائهٔ ثالثه بعد از ولادت مسیح در آن ولایت سکنا
گرفته و اسم خود شان را باین ولایت که یک قسمتی از مملکت پنونیه قدیم بود گذاشتند و هانگری اول بچندین ایالات صغیره

باب چهلم در بیان سلطنتهای شهرهای جرمنی و شاهنشاهی آستریه

منقسم بود و در آخر تحت تصرف کیفر درآمد که او را دیوک هانگری لقب دادند و این شخص که از این لقب سربلند شد جیتسا
نام داشت و پس از آنکه جیتسا بدین عیسوی درآمد حکومت و اختیار آن ولایت را در سال هزار مسیحی مطابق سیصد و نود و
هجری به پسر خود استیفن واگذاشت و استیفن پس از آنکه به تخت جلوس کرد لقب پادشاهی بر خود قرار داد و مورخین
چنین نوشته‌اند که او بسیار عادل و با انصاف بود و از عدالت او بود که اهل ولایت او را بپادشاهی اختیار
کردند و هانگری بهمین منوال سالهای سال سلطنت مختار مستقل بود تا در سال هزار و پانصد و بیست و شش
مسیحی مطابق نهصد و سی و چهار هجری اختیار آن مملکت بخاندان آستریه انتقال یافت و تا اکنون نیز جزو ولایات
شاهنشاهیست و یکی از آثار بزرگ هانگری رودخانه دنیوبست که داخل ولایات هانگری با اندک مسافتی در سمت مشرق
وینا میشود و این رودخانه میشوید دیوارهای شهر پست را که پایتخت جدید آن ولایتست و دیوارهای شهر بودا را
که پایتخت قدیم آنجاست و در هانگری جمعی کثیر جیپسیس است که اینها نقل و تحویل میکنند و از جائی بجائی و آواره
و دربدر میگردند و آنها طریقه گذران و زندگی اینها با پریشانی و تنگدستیست و نفوس هانگری تخمیناً [illegible] ملیانست
و این سلطنت هانگری و آن نواحی جرمن که متصرفی آستریه است بر دولت و قوت شاهنشاهی آستریه افزوده است
سکنه هانگری که بمجارستان شهرت در سال هزار و هشتصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست
و شصت و چهار هجری بر پادشاه آستریه یاغی شدند و جنگها کردند و خیالشان این بود که ولایت خود را از
گرده مثل سابق سلطنت مستقل داشته باشند و دو سال این فتنه طول کشید و شاهنشاه آستریه ناچار از امپراطور
روسیه نیکولس مدد خواست و از جانب امپراطور سپه‌سالار اعظم روسیه غراف پسکوویچ با لشکران
بعزم فتنه سرکشان مامور شد و پادشاه پروشیه نیز موافقت کرده و اهل هانگری از عهده ایشان بر نیامده طوعاً
و کرهاً از در اطاعت درآمدند و خسارت کثیر درین مدت بولایات هانگری رسید و لشکر بسیاری نیز از پادشاه
آستریه و دولت متبوعه تلف شد جیپسیس لفظ جمع است یعنی قراچیها و این طایفه در هر ولایتی باسم خاصی
دارند چنانچه در ایران نیز در هر مملکتی باسمی معروفند مثلاً در فارس و آن سامان فیوج میگویند و در عراق و اصفهان
غربال‌بند مینامند و در خراسان و توابع غریب میخوانند و در آذربایجان و اطراف قراچی میشمارند و در کرمانشاهان
و اکناف دوم مینویسند و در انگلیسی جیپسیس میخوانند میرحشمت گوید که از پادشاه مرحوم محمد شاه طاب
ثراه شنیدم میفرمودند که وزیر مختار دولت انگلیس سر جان مکنیل بمن عرض نمود معلوم نیست که این طایفه در چه عصر و
زمان از هندوستان درآمده و در کل ممالک ایران و افغانستان و کل اروپا منتشر شده‌اند که در همه ممالک
گذران اینها همین طور است که مشاهده میشود و رفتار و حرکات ایشان بهمین منوالست چیزی که تفاوت دارد
تغییر لسانست ولی همه‌شان در همه‌جا آبرا پانی میگویند که در لغت هندی بمعنی آبست و در سال هزار و هشتصد و پنجاه
و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هشت هجری شاهنشاه آستریه حکم کرد که کل قراچیهای تخته‌قاپی بشوند و
عمارت و مسکن ساخته دیگر نقل و تحویل نکنند و صاحب تقویم البلدان میگوید بلاد الهنقری و قاعدتهم تسمی تربو
وقال ابن سعید و فی شرقی بلاد الباشقرد الهنقر و هم ترک و تنصروا المجاورة اللمانیین و لهم مداین و عمائر علی
النهر الکبیر و قاعدتهم تسمی تربو و هو ایضاً مما دخلته التتر و خربوه و فی شرقیهم مداین کثیرة و صاحب مراصد
متوجه هنقری نشده است و هنقری معرب هانگری است و ولایت هانگری چنانچه در نقشه اروپ معلوم

باب چهل و یکم در بیان باقی ممالک استریه

میشود بچهل و شش ملک تقسیم شده است

ترنسیلوانیه یکقسمتی از دشتیه قدیم است و در زبان هانگری انجار را ازدلی میگفتند که معنی او دلالت میکند بر ولایت کوهسار پوشیده زار و اسم جدید او از کلام لتین از لفظ ترنس سیلوس استخراج شده است که کنایه از آن موضعی است که ماورای جنگلهاست که تقسیم میکند این ولایت را از هانگری مترجم گوید ترنس در لغت لتین معنی ماورا است و سیلوس لفظ جمع است یعنی جنگلها انتهی و این ولایات متصل است از جانب مشرق بمولداویه و ولاکیه و از جانب مغرب بهانگری و از جانب شمال بگلیشیه مترجم گوید از قراریکه در نقشه اروسمیث مشهود است مصنف در تعیین حدود ترنسیلوانیه اشتباه کرده یا در حین چاپ زدن سهو شده است چراکه این ولایت متصل است از جانب مشرق بمولداویه و از جانب مغرب بهانگری و از جانب شمال ایضا بهانگری و از جانب جنوب بولاکیه انتهی و طول این ولایت تخمینا یکصد و شصت میل و عرض او یکصد و بیست میل است و پایتخت این ولایت هرمنستدت است که تخمینا شانزده هزار نفوس دارد و خلق این ولایات از فرق مختلفه از اهل هانگری و سکسانی و یونان و ارمنیه و ولاکیه و سرویه است اسکلاونیه که او را سلاونیه نیز گویند گسترده شده است فیمابین رودخانه درئو و دینوب که هر دو در شمال این مملکت واقعند و رودخانه سیو که در جنوب این مملکت واقعست و این ولایات در ازمنه سالفه تابع اهل وینس بودند و بعد از آن دولت عثمانی قسمت بزرگترین این ولایات را به استریه در سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و نه هجری واگذار کردند و خلق این ولایات نیز مثل اهل ترنسیلوانیه از همه گروه است و زمین این ولایات عموما حاصل خیز و خصیب است و اسکلاونیه قدیم وسعت زیاده داشت و بچندین ولایات بزرگ شامل بود و اسم او ماخوذ از سلاملت که بخط لیفه از طوایف سیتیه محسوب میشوند که بر یونان و بر این ولایات در حکمرانی شاهنشاه جستینین غالب شدند و این شاهنشاه در سال پانصد و شصت و پنج بعد از عیسی وفات یافت و زبان اسکلاونیه ام اللغات این چهار زبانست که عبارت از هانگری و بهیمه و پولند و روسیه است کروشیه فیمابین دولت استریه و عثمانی تقسیم شده است و آنچه کروشیه استریه است تخمینا یکصد و سی میل در طول و شصت میل در پهناست و امتداد او از رودخانه درئو تا دریای آدریتک است و آنچه که کروشیه عثمانیست تخمینا مساحتش یکصد میل در طول و سی میل در پهناست و خلق این ولایت قبل از این از خود سلاطین داشتند که ایشان را بلقب سلاطین کروشیه و دالمشیه میخواندند ولی در مائه یازدهم این ولایت در تحت تصرف سلاطین هانگری درآمد و اهل کروشیه شباهتی در اطوار و خلق بمردمان ترنسیلوانیه دارند و قصبه بزرگ این ولایت اگرم است که در کنار شمالی رودخانه سیو واقعست دالمشیه سابقا یک سلطنتی بود و کشیده شده است بجانب جنوب کروشیه استریه و محتوی بر دویست میل ساحل است که در کنار دریای آدریتک واقع شده است و از جانب مشرق محدود باولایات عثمانی است و قصبه بزرگ انجا زرا است که قلعه و حصار [illegible] محکمی دارد و این ولایات غالبا کوهستانست و زمینهای هموار او حاصل خیز است و تپه های انجا کلا با اشجار زیتون و تاک و مورد مستور است و در صحراهای این ولایت چمنهای نیکوست که مرتع گله و رمه های بزرگست و در تحت اسم میلیتری کروشیه یعنی کروشیه سپاهی بلوکات قدیم مارلکیه واقع بوده است که متصلست بدالمشیه که قصبه بزرگ آن بلوک زنگست که او را سگنا نیز گویند و دالمشیه تقسیم شده است فیمابین اهل وینس و عثمانی و راگوسا و پایتخت دالمشیه وینس قصبه زرا است و پایتخت دالمشیه عثمانی قصبه استر و پایتخت

دالمتیه راگوسا همان راگوزا است که باسم ولایت موسوم است و قصبهٔ اسپالاتره در دالمتیه و درین قصبه آثار عمارتی که
در انجا واقع است شهرت یافته است و این عمارت از بناهای دیوکلیتین شاهنشاه روم است پس از انکه از شاهنشاهی
روم خلع شد درین قصبه ساکن گشت و در همانجا در سن شصت و هشت سالگی وفات یافت و ولادتش در دالمتیه از خانوادهٔ
غیر معروف و حقیری در سال دویست و چهل و پنج سال بعد از عیسی اتفاق افتاده است مترجم گوید غرض مصنف این است که
این پادشاه نسب عالی نداشته و از اهالی ولایت دالمتیه بوده و این شاهنشاه در بیست و نهم اگست سال دویست و هشتاد و چهار
سال بعد از ولادت مسیح کالسدن جلوس کرد و مسند امور شاهنشاهی شد و زمان او را ازمان ترس میگویند یعنی عهد
شهداء چرا که در عهد او عیسویان را بانواع سیاست و عقوبت بهلاکت رسانیدند و سلطنت او چندان دوامی نکرده او را در سال
دویست و هشتاد و شش از سلطنت خلع کردند انتهی تیرل بعضی اوقات او را آپر آستریه مینامند یعنی آستریه علیا و یکی از ولایات
معتبر جرمنی است که در دایرهٔ آستریه است و این ولایت بجهت صدمات لشکر فرانسه و تواریه در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار
و دویست و بیست هجری ویران شد و در عهدنامه پرسبرگ بتصرف بواریه درآمد ولیکن پس ازان باز در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی هجری به آستریه منتقل شد و این ولایت محدود است در شمال بباواریه و در مغرب بسویتزرلند و طول این ولایت
تخمینا یکصد و بیست میل است و این ولایت مشتمل بر دوازده قصبه و ده قریه و پایتخت انجا قصبهٔ اینسبرگ است که بابا مؤحد
نیز نویسند بهمیه سلطنت معتبری بود و تخمینا طول او دویست میل و عرض او یکصد و پنجاه میل است و این ولایت از هر طرف محصور
با دیوارهای ذاتی و سدهای خلقی از جنگلهای عظیم و کوههای رفیع و این ولایت یکی از ممالک مرتفعهٔ اروپا است چراکه هیچ رودخانه
باین ولایت داخل نمیشود ولی چندین رودخانه ازینجا بیرون میاید و رودخانههای بزرگ انجا یکی البه و دیگری ولتاوا و ادر است
و پایتخت این مملکت پراگ است که او را پرگ نیز گویند و بهمیه اخذ کرده است اسم خود را از بویی که یک شعبه از ملل گال قدیمست و فی گروهی
سیزر بر ولایت گال غلبه کرد و انها فرار کرده باین ولایت آمدند موراویه یکی از ولایات جرمنی است که در سلطنت بهمیه اضافه شده
و محکوم بیک نفر مارگریس است و قسمت بزرگ این ولایت بجهت جنگلها و کوهها بایر و غیر مسکون است و موراویه قدیما مسکن طایفه کوادی
بود که از بعدی طایفه سلاوی باین نواحی آمده بودند و سلاطین قدیم انجا کوفی توتی و آزاد بودند و پس ازان در سال هزار و هشتاد
و شش مسیحی مطابق چهارصد و هفتاد و نه هجری بتصرف هنگری درامد و این ولایت شامل است بچهل و دو قصبهٔ بزرگ قلعه دار و دو هفتاد
قصبه کوچک بی قلعه و یکصد و نود و هشت مارکت توون بغیر از دهات و پایتخت انجا المتز است مترجم گوید مارکت بمعنی
بازار و چهارسو است و توون بمعنی قصبه است و مراد ازین انکه است که در انجا جمع شده در ایام معلومه خرید و فروخت میکنند انتهی
داچی آستریه در قسمت جنوب دایره آستریه واقع شده است و تخمینا صد و بیست میل طول و هفتاد میل عرض انجا است و اکثر
این ولایت کوهسار است ولی از هر قسم حبوبات و شراب و میوهٔ نیکو در انجا پرورش میابد و آستریه شامل است بدوازده شهر
و نود و پنج قصبه و سیصد و شصت و هشت گسیل و دویست هزار نفوس و شهر بزرگ انجا گرتز است داچی کرینتیه در جنوب آستریه
واقع است و این ولایت غالبا کوهستان و بایر و بی ثمر است و از لشکر فرانسه نیز که در تحت اختیار بناپارت بود در سال هزار و هفتصد و نود و
[illegible] مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری ویرانی و خسارت کلی باین ولایت رسید و پایتخت انجا قصبهٔ کلجن فرت است کرنیولا
باسم سکنهٔ انجا که طایفه کرنی بوده نامیده شده است و این ولایت مابین کرینتیه و کروشیه واقع شده است و تخمینا صد میل در درازی
و پنجاه میل در پهنا است و قصبه بزرگ انجا لی بک است و این ولایت نیز کوهستانست و بعضی از قسمتهای او مزروع و مسکون است
و بعضی دیگر جنگل انبوه و پارهٔ بایر و غامر و بلا ثمر و پارهٔ علی الاستمرار بابرف مستور است کلیسیه که در تلفظ با شین معجمه نیز گویند

تیرل
سنه ١٢٢٢
سنه ١٢٣٠
بهمیه
موراویه
سنه ٤٧٩
داچی آستریه
داچی کرینتیه
سنه ١٢١٢
داچی کرنیولا
کلیسیه

این قسمی از سلطنت استریه است که از مملکت پولند افتاده و تصرف کرده اند و امتداد او از مغرب بمشرق سیصد و بیست میل و از شمال تا جنوب
یکصد و سی میل است و این مملکت مشتمل است بر لیتل پولند یعنی پولند صغیر و بزرگترین قسمت او نامیده شده است رِد رشیه
یعنی روسیه احمر با کوچکی قطعه پولند باریکی از پادولیه و اینولایت را اهل استریه بغلبه و قهر در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق
هزار و صد و هشتاد و شش هجری و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری بتصرف در آوردند و از آن
پس سلطنت های استریه در زیر اسم سلطنت گلیشیا و لادومریه ملحق شد و پایتخت اینجا شهر لمبرگ است ونیس جمهوریه مشهوری بود
و قبل برین یکی از ممالک تجارتگاه معتبر و دولتمند اروپا شمرده میشد که در آنزمان کل معامله هندوستان باینجا نقل میشد و لیکن پس از آنکه
اهل پورتکال راه کیپ گود هوپ را در سال هزار و چهارصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و نه هجری یافتند اینجا بندرگاه و محل
معامله هندوستان شد و پیش از اندرجه عالیه اعتبار خود افتاد و رفته رفته بکلی با خسران و نقصان معامله و تجارت کم دید و پایتخت
اینجاکه باسم مملکت موسوم است از دور بنظر بسیار عجیب و شگفت میآید چنان است که یکقصبه بزرگی که نصف او در روی آب و موج سیاحت میکند
و اینشهر بر روی هفتاد و دو جزیره کوچک اتفاق افتاده که بهم دیگر با پانصد پل و جسر وصل شده است و بالای جسرها و پلها یکدیگر تردد و آمد و شد
مینمایند و اینشهر تخمینا دویست هزار نفوس دارد فندر پال که تاریخ کونسل ترنت را نوشته است و آن نسخه را میتوان بحث تواریخ
و تصانیف سابقه برابر نمود درین شهر در سال هزار و پانصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و نه هجری متولد شده است مترجم
گوید مراد از کونسل اجتماع اشخاص چند است که در ایام مشورت حاضر شده بصوابدید یکدیگر امور را فیصل میدهند و این کونسل ترنت کونسل
مشهوری بود که از کلیسای کتولیک روم اجازه داشتند و این کونسل بعد ازین حساب میشد و فتاوی ایشانرا هر که باعتقاد درست قبول
میکرد پاپا و امر و نواهی ایشانرا اطاعت مینمود و او را در کلیسا دیندار و متقی میشمردند و نخستین مشورتی و اجتماعی که کردند در سال هزار و پانصد
و چهل و پنج مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و دو هجری بود و این کونسل تا سنه هزار و پانصد و شصت و سه مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و یک
هجری باقی ماند و پس از آن بدستیاری پاپ پال سیم و جولیوس سیم و پیوس چهارم موقوف شد و فندر پال تاریخ و وقایع این عهد و سال را
نوشته است انتهی و دیگر نواحی و ولایات ایطالیا که در تصرف شاهنشاه استریه است میلان مانتوا پارمیوه و لمبار
دیه و وینیا است اما دارالملک میلان تخمینا صد و پنجاه میل طول و هشتاد و هشت میل پهنا دارد و از جانب شمال بمملکت سوئیت زرلند
متصل است و در همه جای اینولایت غله و شراب و میوه بخوبی و بکثرت بعمل میآید و میلان پایتخت اینجا که باسم ولایت موسوم شده است
تخمینا یکصد و پنجاه هزار نفوس شامل است و اینشهر سابقا پایتخت لامبردی بود و هم چنین وقتی بتصرف ناپلیون بناپارت در آمد
و در آنوقت پایتخت ایطالیا محسوب میشد و در اینشهر در بیست و ششم می سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق بیست و هفتم صفر المظفر سال هزار
و دویست و بیست هجری ناپلیون تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت و در میلان چندین قصور مشیده و کلیساهای عالیه و صومعه های و
دار الشفاهای خوب و مدرسه های مرغوب است کتی درل اینشهر یکی از ابنیه رفیعه دنیا است که ثانی کتی درل سنت پطر است
که در شهر روم است و این کلیسا در نزد اهل ایطالیا نهایت منزلت و اعتبار دارد و این بنای عالی را اهل میلان هشتمین بنای عجیب دنیا
میشمارند و طول این بنا پانصد فوت تخمینا یکصد و پنجاه ذرع و عرض او دویست فوت که شصت ذرع و ارتفاع گنبد چهار صد فوت
تقریبا یکصد و بیست ذرع است مترجم گوید که این کتی درل را از سنگ مرمر سفید خوب بنا کرده اند و در بالای پنجاه و دو ستون
بت تراشیده بنا شده است انتهی و کلاه سر که بجهت زنها میسازند اول از اهل میلان اختراع شده است و از آنجاست اشخاصی که کلاه
و لباس دیگر مخصوصه بجهت خانمها و زنها ترتیب میدهند آنها را نسبت بشهر میلان داده ملی نرز مینامند اما مانتوا
ولایتی است که بطول رود خانه پو واقع شده است و با آن رود خانه بدو حصه منقسم میشود و اینولایت تخمینا پنجاه میل در طول و سی میل

سنه ۱۱۸۶
سنه ۱۲۱۰
وینیس
سنه ۸۹۹
سنه ۹۵۹
سنه ۹۵۲
سنه ۹۷۱
میلان
سنه ۱۲۲۰
مانتوا

باب چهل یکم در بیان باقی ممالک آستریه

در پنا است و از جهت غله و میوه و مرتع هیچ احتیاجی بخارج ندارد دو شهر بزرگ آنجا مان تو است و ورجیل تخمیناً هفتاد سال قبل از ولادت
عیسی در یک دهی نزدیکی آن شهر متولد شده است و از آنجمله است که او را بعضی اوقات مان توان یعنی شاعر مان تو او نا
توان سو ایتن یعنی جوان مان تو نامند و اهل فرانسه در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده
هجری آن شهر را متصرف شدند و باز اهل آستریه در سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری مسترد نمودند
اما بارمیو و ولتلین و کیاوینا از ملوکات سویت زرلند است که در حدود تیرل واقع شده اند و در زمان گذشته تابع اهل گریزن
بودند که یک قبیله از سویت زرلند است ولی حالا یک قسمتی از سلطنت های آستریه محسوب میشوند و این ولایات در حقیقت بر شوکت و حشمت
شاهنشاهی آستریه افزوده و قوت و قدرت کلی بان سلطنت داده است و نفوس همه متملکات شاهنشاهی آستریه بحساب جدید که معلوم
کرده اند تخمیناً سی ملیان است و جمعی از انها بدلاوری و شجاعت در میان اهالی اروپا شهرت کامل دارند و وزن شاهنشاهی آستریه در ترازوی
دول اروپا در بزرگی و مقدار از دیگران کمتر نیست اگرچه قهراً از یکطرف با فرانسه ممنوع و از طرف دیگر با روسیه و پروسیه محصور است
ولی غرض کلی او در ازدیاد جاه و شوکت در ازمنه آینده ارتقا و اعتلاء بدولت عثمانیست که رفته رفته ولایات عثمانیه که با او همجوار است بتحت
تصرف خود در آورد تریسته و ونیس را ونیز و وندیک نیز گویند و در تقویم البلدان بندقیه ضبط کرده است و قال بندقیه شرقی بلاد
انبردیه وهی علی طرف الخلیج المعروف بجون البنادقه و عمارتها فی البحر و تخرق المراکب اکثرها و تتردد بین الدور و مرکب الانسان علی باب داره
و ملکهم من انفسهم و علی شط البحر البنادقه جبل انکونیه وهی و بلاد بادوه و مان توه و ونیس و انسا مانرا بلاد البنادقه گویند و لنبردیه را
لامبردیت که بقول صاحب تقویم البلدان انبردیه نیز گویند چنانچه صاحب تقویم البلدان میگوید بضم اللام و سکون النون وهی بلاد شرقی
فرسیلیه ذات الانبردیه بلاد تحیط بها جبال الی حد جنوه و قاعدة الانبردیه مدینه میلان و صاحب مراصد الاطلاع هم متوجه میلان و بندقیه شده
ورجیل ملک الشعراء لتین بود و تولد او در قریه اندیس در نزدیکی شهر مان تو تخمیناً هفتاد سال قبل از ولادت حضرت مسیح اتفاق
افتاد و مشار الیه با پدر خود بشهر روم رفت و در آنجا بتحصیل کمالات پرداخت طبع وقاد و خاطر نقاد داشت و چندی نکشید که در خدمت
شاهنشاه آگستس معروف و مقرب شد و روز بروز بر پایه اعتبارش افزوده میشد و بعد از مدتی ورجیل قصیده چند در باب املاک و مدح ضیاع
و عقار خود در شکر گذاری الطاف شاهنشاه آگستس در نهایت فصاحت و بلاغت گفت چنانچه عنصری رازی فرموده است بیت املاک
که ضیاع مر اعقار مرا ؛ نه آفتاب مساحت کند نه باد شمال و این قصاید مطبوع خاطر تمام سخنجان لتین شد و شاهنشاه آگستس آینید
نام شاعر را حکم فرمود که قصیده چند در جواب قصاید ورجیل انشا کند مشار الیه با تعب و کلفت بسیار یازده سال مشغول اینکار بود و هنوز
قصاید او باتمام نرسید که آینید وفات یافت و در وقت مردن وصیت نمود که اشعار او را بسوزانند ولی شاهنشاه آگستس راضی نشد
اشعار او را بسه نفر از اهل کمال سپرد که او را بدون تبدیل و تغییر از مسودات جمع کرده مدون سازند و از آنجمله است که اکثر اشعار
آینید هر جا که ثبت است ناتمام است القصه ورجیل در شعر گوی سبق از همگنان ربوده و اکثر اشعار او در بیان اداب دین و رسوم
و قوانین درست و ورجیل در سال آخر عمر خود بجهت شاهنشاه آگستس که حریف او بود شتافت در شهر آتنس بشرف حضور او
شد و در مراجعت در شهر مغلیس مریض شد و مرض او شدت کرد با وجود ناخوشی امر کرد که او را با ایطالیا بردند و در سن پنجاه و یکسالگی
که تخمیناً نوزده سال قبل از میلاد حضرت عیسی است وفات یافت و اشعار او بیادگار در صفحه روزگار باقی است

باب چهل و دوم در بیان سلطنتهای دیگر جرمنی که عبارت از سکسانی و باواریه و هنوور و ورتمبرگ است

سلطنت سکسانی از بعضی بهترین ولایات خود در شکست ناپلیان که در سنه هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار
و دویست و بیست و نه هجری اتفاق افتاد و با مجلس وینا که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری

سنه ۱۲۱۲

سنه ۱۲۱۴

ورجیل

آینید

سلطنت سکسانی

سنه ۱۲۲۹

اروپا

منعقد شد محروم گردید و از وسعت و جمعیت آن ملک به نحوی خیلی کاسته شد و الان تخمیناً شامل بر یک ملیان و چهار صد و بیست هزار نفوس است
و این سلطنت الان تقریباً بشکل مثلثی واقع شده است که محدود است در شمال با پروشیه و در جنوب و مشرق با نمسه و در مغرب با الایالات
سکسان و درازی این سلطنت از ما بین شمال و مشرق تا ما بین جنوب و مغرب یکصد و بیست میل است و سکسانی از مقام الکتریت که داشت تنزل نمود و
بناپارت ترقی کرده بمرتبه کینگ یعنی قوم رسید و ولایت وارسا را نیز بناپارت باین سلطنت ضمیمه نمود و پس از بناپارت ولایت
وارسا جزو سلطنت روس شد پولند و شهرهای عالی سکسانی که یکی درزدن است که در کنار رود البی واقع شده که پایتخت این سلطنت و شهر زیبا
و جمعیت آنجا تخمیناً هفت و سی هزار است و دو شهر دیگر این ولایت لیپ زنگ است که بجهة اسواق معامله و در اوقات معلومه و بجهة مدرسه
خوب آنجا شهرت یافته است درزدن را پادشاه پروشیه در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری
و ایضاً در سال هزار و هفتصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد هجری تصرف نمود و در نزدیکی این شهر بود که در بیست و هفتم اگست
سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق جمعه سلخ شعبان هزار و دویست و بیست و هشت هجری جنرال مؤرو مشهور از اسب افتاد و گلوله توپ
بر ران او خورده از دیگر اسپش گذشته بر ساق دیگر او خورده از هم متلاشی ساخت و در پهلوی او بلا فاصله شاهنشاه روسیه الکساندر
ایستاده بود و در لیپ زنگ بود که عساکر متفقه اسطریه و روسیه و پروشیه لشکر فرانسه را که در تحت حکم بناپارت بودند در نوزدهم اکتوبر
سال هزار و هشتصد و سیزده مطابق بیست و دوم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری شکست فاحش دادند و در آن وقت پادشاه
سکسانی با همه بچه و متعلقان گرفتار شدند و اکنون پادشاه سکسانی فردریک آگستس پنجم است که در بیستم می سال هزار و هفتصد و نود
و هفت مسیحی مطابق ذیقعدة الحرام هزار و دویست و یازده هجری متولد شده است و در خصوص نسل سکسانی چندین اقوال است ولی
اکثری برآنند که ایشان از نسل وتیکیند معروف هستند که در اواسط مائه عاشره بوده است ولیکن او ثبات قدمی در استحکام
مرتبه عالیه که تحصیل کرده بود نداشت تا آن علو شان در شخص کانرد که کونت وی تن بود در اوایل مائه ثانی عشر بروز و ظهور
کرد و او یکی از نجبای ماربرگیه است و در سال هزار و صد و بیست و شش مسیحی مطابق پانصد و بیست هجری مرگریت ولایت
میسنیه بوی رسید که ماربرگیه یکی از ولایات جرمنیت که در دایره سکسانی علیا است که ذکر شد و میسنیه نیز یکی از ولایات
جرمنی است و در تفصیل سلاطین سکسانیه ازاد هیدن چنین نوشته است که خاندان سکسانی یکی از خانواده های قدیم اروپا است
و این خانواده با همه خانواده های اروپا عهد مواخات و مصافات داشته و شاهی سکسانی در این نسل باقیست اگرچه بقدر دویست
سال از شاهی از سال هزار و صد و هشتاد مسیحی مطابق پانصد و هفتاد و شش هجری تا سال هزار و چهار صد و بیست و سه مسیحی مطابق
هشتصد و بیست و شش هجری محروم شدند و سکسانی چندین سال در مرتبه الکتریت بود تا در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی
مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری رتبه شاهی یافت شد و اول پادشاه آنجا فردریک آگستس اول بود و پس از فوت
آن پادشاه برادرش آنتونی در پنجم می سال هزار و هشتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق نهم شوال المکرم هزار و دویست
و چهل و دو هجری بتخت شاهی جلوس کرد و پس از او پسر او فردریک آگستس دوم در ششم جون سال هزار و هشتصد و سی و شش
مسیحی مطابق بیست یکم صفر المظفر هزار و دویست و پنجاه و دو هجری بشاهی رسید و سکسانی بجهة دوستی و اتحاد ناپلیون پس از آن
در سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هشت هجری بمخاطره عظیم افتاد و این پادشاه نیز در اواسط
سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و هفتاد هجری از کالسکه افتاده وفات یافت و برادر او بجای او جالس
شد که اکنون پادشاه است و اختلافی که در قول هیدن با مصنف است که او فردریک آگستس پنجم ذکر کرده و در هیدن فردریک
آگستس دوم ضبط کرده است و در کتب قدیمه که سفینین نوشته اند و شعرا در شعر بسته اند همان سکسان است صاحب [illegible]

سنه ۱۱۵۸
۱۱۷۰
سنه ۱۲۲۸
سنه ۱۲۲۸
سنه ۱۲۱۱
۲ خاندان ۲
سنه ۵۲۰
سنه ۵۷۶
سنه ۸۲۶
سنه ۱۲۲۱
سنه ۱۲۴۲
سنه ۱۲۵۲
سنه ۱۲۲۸
سنه ۱۲۷۰

باب چهل و دوم در بیان سلطنتهای دیگر جرمنی که عبارت از سکسانی و بواریه و هنوور و غیره است

سلطنت بواریه

میکوید سبعه تسعین من البلاد الشمالیه من اقلیم السابع و فی کتاب الاطوال کتبها بغیریاء انتهی **سلطنت بواریه** سلطنت بواریه قبل از این
الکتوریت بود و این ولایت در جنوب جرمنی واقع شده است و شامل بر دایره بواریه و یک قسمتی از دایره فرنکونیه است و وسعت
این سلطنت بقدر دویست و دو میل در طول از شمال تا جنوب و بقدر یکصد و سی میل در پهنا ست و محدود است از جانب مشرق
بولایات استریه و در شمال با یالات سکسانی و در مغرب با هس و ورتمبرگ و در جنوب با تیرل و جمعیت این ولایت تخمینا سه ملیان و پانصد
هزار نفوس است و از این یک ملیان و صد هزار نفر پروتستنت است و مابقی بمذهب کتولیک روم است که این مذهب اصلی این سلطنت
و از ابتدای سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری امور این ولایت حسب الامر پادشاه در دو
دیوانخانه فیصل می آید که هر یکی از این دو فرقه دار العداله خاصی دارند و اگر میان این دو فرقه گفتگوئی باشد پادشاه و اعیان دولت
بعدالت حکم میکنند و شهر بزرگ انجا یکی میونیک است که پایتخت این ولایت است و دیگری رتسبن و ورتزبرگ که اورا و ارتزبرگ
نیز گویند و دیگر قم برگ و اگس برگ است و شهر میونیک در کنار رودخانه ایسر واقعست که در جنوب دنیوب است و تخمینا شصت
هزار نفوس دارد و رتسبن و اگس برگ هر دو قصبه بزرگ است کپلر منجم معروف در رتسبن در سال هزار و ششصد و سی مسیحی
مطابق هزار و چهل هجری وفات یافت مترجم گوید مختصری از احوال کپلر در اخر باب سی و نهم ذکر شد و گستی میلین دوم که ملقب
به تیتس جرمن بود یعنی سرور جرمن در رتسبن در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری وفات
یافت و پادشاه حال بواریه لوئیس چارلس است که تولد او در بیست و پنجم اگست سال هزار و هفتصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق اواخر
شوال هزار و دویست هجری واقع شده و در دوازدهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق رمضان المبارک هزار و دویست و
بیست و پنج هجری ترزیه دختر فردریک که دیوک هیلدبرگ هاسن بود بعقد ازدواج خود در آورد و خاندان بواریه از خاندانهای قدیم
و جلیل القدر اروپا است و سلسله نژادشان به لیوپلد میرسد که از اهل بواریه بود و در سال هشتصد و نود و پنج مسیحی مطابق دویست و
هشتاد و دو هجری ترقی کرده دیوک بواریه شد و در اسبرگ در سال نهصد و هفت مسیحی مطابق دویست و نود و پنج هجری در جنگ
اهل هنگری که بعزم تسخیر جرمنی نهضت کرده بودند کشته شد رودخانه دنیوب از میان این ولایت از مشرق بمغرب جاریست و تقسیم
میکند این ولایت را تقریبا در دو حصه مساوی و در این رودخانه قصبه اینگال استدت واقعست که یکی از قلاع محکم این سلطنت است
و یک مدرسه خوبی هم دارد و یک ناحیه معین معتبری که سابقا داخل سرحد فرانسه بود و در مغرب رین است اکنون جزو بواریه است و وسعت
انجا تخمینا از هر سمتی چهل میل است و مشتمل بر قصبه دیوکس پانتس و قصبه اسپیر و چندین دهات دیگر است مترجم گوید مصنف یاد کرد
که رودخانه دنیوب از مشرق بمغرب این ولایت جاریست اشتباه عظیمی کرده است و چنان مظنونست که در چاپ کردن کتاب سهوا تحریر
مقدم و موخر شده است و الا چنین غلط فاحش بمصنف نمیتوان نسبت داد چراکه این رودخانه از مغرب بمشرق جریان دارد و از نزد
شهر وینا گذشته چنانچه سابقا ذکر شد پس از مسافت بسیار ببحر الاسود میریزد و بدیهی است که استریه در مشرقی بواریه واقع شده است
در این صورت چگونه میشود که دنیوب در بواریه از مشرق بمغرب جاری باشد اینگال استدت در بواریه یکی از قلاع محکم و استوار
جرمنی است و استحکام ذاتی نیز دارد که اطراف او باطلاق و نی زار است که بصعوبت میتوان داخل القلعه شد و بلغت جرمن استدت
بمعنی قلعه محکم است و دیوکس پانتس را زوی بریکن نیز گویند صاحب مخزن العلوم نوشته که یکی از ولایات جرمنی است که جزو رین
علیاست و چندین معدن جیوه دارد و غله و شراب انجا نیکو بعمل آید و در تقسیمهای جرمنی ملکی تحت رین که ذکر شد همین نواحی است
که در تصرف پادشاه بواریه است و اسامی دیوک و سلاطین بواریه از این قرار است که ذکر میشود و مخفی نماند که ابتدای حکمرانی دیوک ها
از مایه ثانی عشر است و این خانواده نیز از همان اصل و نژاد خاندان سکسانی است و یک شعبه از خاندان گلف است و هنری گلف

سنه ۱۲۳۴
سنه ۱۰۴۰
سنه ۹۸۴
سنه ۱۲۰۰
سنه ۱۲۲۵
سنه ۲۸۲
سنه ۲۹۵

اُروپا

سنه ۴۱۵

سنه ۱۲۳

۲ باعانت

سنه ۱۲۲۱

در زمان شاهنشاه جرمن کانراد دوم که در سنه هزار و بیست و چهار مسیحی مطابق چهار صد و پانزده هجری شاهنشاه شد باعانت او دیوک بواریه گردید و اُتوی که کونت وِتِلپَتک بود در سال هزار و صد و هفتاد و نه مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و پنج هجری نیز دیوک بواریه شد و مکسی میلین اول ترقی کرده در سال هزار و ششصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و سی و سه هجری الکتر بواریه گردید و در دِسِمبر سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق رمضان هزار و دویست و بیست هجری ناپلیون بناپارت بمرتبه سلطنت رسید و در عهدنامه پرزبرگ تیرل نیز ضمیمه بواریه شد در اکتوبر سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق شوال المکرم هزار و دویست و بیست و هشت هجری این سلطنت با ناپلیون بناپارت خلاف کرده بمخالفت فرانسه با سایر دول متفقه شرکت نمود و در عهدنامه وینیا ولایت تیرل را از بواریه موضوع نموده به آستریه تفویض نمودند

تاریخ مسیحی	دیوک های بواریه که در سال هزار و هشتصد و پنج بلقب شاهی سرفراز شدند	تاریخ هجری
۱۱۵۶	هنری ملقب ذی لاین یعنی الاسد شاهنشاه فردریک بربروسا اورا از ولایت برکنار کرد	۵۵۱
۱۱۷۹	اُتوی ازل وی تلپتک همان شاهنشاه اورا دیوک بواریه کرد	۵۷۵
۱۲۳۱	لوئیس ازل وی تلپتک	۶۲۸
۱۲۵۳	اُتوی دوم ذی الیس تریوس یعنی الجلیل و بزرگوار و درخشان و پسر او لوئیس بمرتبه درخشان الکتر رسید	۶۵۱
۱۲۵۳	لوئیس ملقب ذی سیویر یعنی الظالم و بیرحم	۶۵۱
۱۲۹۳	لوئیس سیم	۶۹۲
۱۲۹۴	لوئیس چهارم از شاهنشاه جرمنی بمرتبه الکتر در سال هزار و سیصد و چهارده مسیحی مطابق هفتصد و چهارده هجری رسید	۶۹۳
	اِستیفن اول	
۱۳۷۵	اِستیفن دوم	۷۷۷
۱۴۱۳	جان	۸۱۶
	اَلبرت	
۱۵۰۸	ولیم	۹۱۴
۱۵۵۰	ولیم دوم	۹۵۷
	البرت دوم	
	ولیم سیم	
۱۵۹۷	مکسی میلین ذی گرینت یعنی الکبیر الکتر اول بواریه	۱۰۰۶
۱۶۵۱	فردِرِیک	۱۰۶۱
۱۶۷۹	مکسی میلین اِمانوئل	۱۰۹۰
۱۷۲۶	چارلس اَلبرت که در سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق ۱۱۵۵ هجری از شاهنشاه جرمنی الکتر شد	۱۱۳۹
۱۷۴۵	مکسی میلین جوسف اول بمرتبه الکتر رسید	۱۱۵۸
۱۷۷۷	چارلس تیئودُر	۱۱۹۱

۱۷۹۹	مکسی میلین جوسیف دوم بمرتبه الکتر رسید	۱۲۱۴
۱۸۰۵	مکسی میلین جوسیف اول ابن الکتر مقدم که بشاهی سرافراز شد	۱۲۲۰
۱۸۲۵	لویس چارلس که در پنجم مرج سال ۱۸۲۵ مسیحی مطابق چهاردهم ربیع الثانی ۱۲۴۱ هجری خلع شد	۱۲۴۱
۱۸۴۸ ۱۸۵۵	مکسی میلین جوسیف دوم بعد از خلع پدرش لویس چارلس در بیست و یکم مرج سال ۱۸۴۸ مسیحی که مطابق با نوزدهم سلطانی موافق پانزدهم ربیع الثانی سال ۱۲۶۴ هجری است بر تخت نشست و تاکنون که یازدهم جون سال ۱۸۵۵ مطابق شنبه ۲۵ رمضان ۱۲۷۱ هجری است پادشاه بواریه است	۱۲۶۴ ۱۲۷۱

و سبب خلع چارلس لویس از سلطنت آن شد که با یک زن فاحشه مسماة به لولا منتس که در کل اروپا باین کار زشت معروف بود آشنائی گرفت و رفته رفته نار و آریه عشق در دل پادشاه بواریه مشتعل گردیده و جمال دلارای معشوقه عنان اختیار از دست پادشاه ربود و کار بجائی کشید که معشوقه در مهام ملکی و مذهبی نیز دخل و تصرف میکرد و هرچه او میگفت پادشاه سمعاً و طاعةً گفته در انجاح مرام او بجان و دل میکوشید ارکان ولایت هرقدر سعی کردند که پادشاه از اینکار دست بردارد فایده نکرد تا پادشاه از سلطنت دست برداشت ولی عشق از این بسیار کردهست و کند؛ و مکسی میلین کبیر عمر زیادی کرد و در سال هزار و پانصد و نود و هفت خلع که ذکر شد دیوک بواریه شد و در سال هزار و ششصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و سی و سه هجری از جانب شاهنشاه جرمن ملقب بالکتر سرافراز گردید و پنجاه و چهار سال در بواریه دیوک و الکتر بود انتهی **سلطنت هنوور** هنوور در مجلس وینا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری بسلطنت مقرر شد و اینولایت معاف و آزاد از انگلند است هرچند پادشاه انجا ولیم چهارم است که پادشاه گریت بریتین است و مملکت هنوور مشتمل بر وسعتیست که یکصد و پنجاه میل از شمال تا جنوب و تقریباً همین قدر از مشرق تا مغرب است ولی ترکیب او بسیار بیقاعده و مختلف الشکل افتاده و محدود است در شمال با دریای شمال و رودخانه الب و در مغرب با نیدرلند و ولایات مشرقی پروشیه و در جنوب با هیس کسل و در مشرق با پروشیه و هنوور محکوم است با یک نفر وزیر ای یعنی حکمران و صوبه دار که امورات ولایت را در دو دیوانخانه عدالت در مجمع اکابر و اعیان صورت میدهند و گورنر جنرل یعنی جنرال حکمران انجا انیزمان ادلفس فردریک است که دیوک کمبریج بود و دو قصبه های بزرگ انجا یکی هنوور است که پایتخت آن مملکت است که باسم آن مملکت موسوم است و تخمیناً بیست هزار نفوس دارد و دیگری امدن و اسنابرگ و گاتین جن است و شهر هنوور در محاربات فرانسه خسارت و خرابی زیاد رسید و الکتر جارج قبل از آنکه بتخت سلطنت گریت بریتین جلوس کند در انجا مسکن داشت و پسر او جارج دویم در انجا در سال هزار و ششصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و نود و چهار هجری متولد شده است و در همین شهر در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل هجری وفات یافت و داکتر هرشل منجم معروف در شهر در سال هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و یک هجری متولد شد و لیب نیز دانشمند در انجا در سال هزار و هفتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و صد و سی و یک هجری وفات نمود و جارج اول در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل هجری در راه اسنابرگ جان تسلیم کرد و یک صلحی فیما بین جرمنی و سویدن در سال هزار و ششصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری در این شهر اتفاق افتاد و هین مصنف معروف کلاسیکل در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری در گاتین جن وفات یافت و در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری داکتر البرس که از اهل بریمن است یک ستاره سیاره سوای سیارات معروف پیدا کرد که اسم او را پلس گذاشت و این اسم از آن زمان بران ستاره اختیار کرده اند و در اینولایت معادن نقره و سرب و آهن و مس و روی و گوگرد و زاج ا...

سنه ۱۲۳۰
سنه ۱۰۹۴
سنه ۱۱۴۰
سنه ۱۱۵۱
سنه ۱۱۳۱
سنه ۱۱۴۰
سنه ۱۰۵۸
سنه ۱۲۳۰
سنه ۱۲۱۷

یافت میشود و غله و بزهای کلفت و رمه و گله بز فراوان است و بندرگاه خوب این ولایت یکی ابردین و دیگری پرمن لهی است و پرمن
در دهنه رود خانه و نیز اتفاق افتاده و در رود خانه و نیز از میان ولایت هنوور جاریست و در شهر گاتین جن مدرسه خوبی است
که جارج دوم در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری بنا کرده است و جمعیت سلطنت هنوور
مشتمل بر یک ملیان و سیصد و ده هزار نفوس است و از این نفوس دویست و پنجاه هزار بر مذهب کتولیک روم و دیگران بر
بر عقیده پروتستنت برقرارند و خاندان هنوور همیشه باسم برونس ویک لینین برگ دانسته و معلوم شده است و اصل اینها
بخانه اِست است و ولف متصل میشود از زبروزن عقد که مرگ نیو است و لنگوبریه بود که جزو ولایات ایطالیا است در هنوور
حکمرانی داشت زن دولتمند وارثه و لفس النارف را که در جرمنی در دایره فرنکونیه است بعد از ازدواج خود در آورد و مصر حسیم
گوید از قرار گفته مصنف النارف باید در جرمنی در دایره فرنکونیه باشد و در اطلس چنین قصبه در جرمنی ملاحظه نشد و النارف شهری در سوئیت
زرلند است و شاید در دایره فرنکونیه النارف مکانی باشد که در اطلس ضبط نکرده باشند انتهی و پسر از زر او در تاریخ ولف اول میکار
که دیوک بواریه شد و در سال هزار و صد و یک مسیحی مطابق چهار صد و نود و پنج هجری وفات یافت و نواده ولف اکه هنری دنی سوب
مینامند یعنی هنری عالیقدر با تزویج دختر شاهنشاه جرمنی لوثیر دوم مسماة بجرترود که وارثه سلطنت بود و ولایات سکسانی
و برونس ویک و هنوور را متصرف شده و از این دختر پسری متولد شده که او را هنری دی لاین یعنی هنری شیر میگفتند و این هنری شیر
مادی ملکه ماجینت دختر هنری دوم پادشاه انگلند را بعقد خود در آورد و از آنجهت است که اصل اینخانواده ولف را بعد از آن
گلف مینامند و در وقت وفات لوثیر شاهنشاه جرمنی بزرگان خاندان هوهنس تافن که والیهای سوابیه و فرنکونیه را متصرف شده
بودند با نجبای خانواده ولفس که بر گلفس شهرت یافته و بر بواریه و سکسانی استیلا یافته بودند بخیال شاهنشاه جرمنی افتادند و هنری ذ
پرنود یعنی هنری مغرور متکبر که دیوک سوابیه و فرنکونیه بود در میان ایشان داعیه سلطنت از همه بیشتر داشت و شاهزادگان جرمنی
از شوکت و حشمت و دلاوری و شجاعت هنری هراسان بودند و کان رد که یکی از شاهزادگان بود چنین دانستند که تاب مقاومت
با هنری ندارند لهذا او را با حیله و تلبیس بزرگی خود دعوت نمودند و کان رد وهله اول معرض ولف شد و ولف از داجی های خود محروم
گشت ولی در اینکار از سوء تدبیر شاهزادگان کان رد بمعرض هلاکت رسید و هنری نیز از ولایت موروثی خود محروم گشت و در اینجا آگاهی
از مطلب لازم است که این یکی از جنگهای فیمابین دیوک سکسانی و بواریه و دیوک سوابیه وغیره است و غرض ما اطلاع از اصل این دو
معروفه گلفس و گیبلینس است که در تاریخ چنین معروف و مشهور شده اند و این دو اسم یکی ماخوذ از ولف و دیگری از وی بلینن
جن است و وی بلینن جن اسم قلعه ایست که نشیمن شاهزاده سوابیه بود و از اتحاد و اتفاق گلفس و گیبلینس خسارت زیادی بمملکت ایطالیا
رسید چنانچه اندو طایفه ایطالیا را از فتنه و آشوب پر ساختند و این جنگها و فتنه ها تا اوایل مائه خامس عشر طول کشید و کان رد در سال
هزار و صد و پنجاه و دو مسیحی مطابق پانصد و چهل و هفت هجری وفات یافت بشنیه گلفس جمع گلف است و ولفس جمع ولف است
یعنی گلفها و ولفها چنانچه گویند فتحها و مغولها و گیبلینس بلفظ جمع در نسبت گفته میشود یعنی اهالی گیبلینیه زمرمن جان جارج طبیب
حاذق معروفیست ولادت او در سال هزار و هفتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و یک هجری در قریه بروگ در ولایت
برن واقع شده و پدر او یکی از اصحاب شورای آن ولایت محسوب میشد و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری در سن
هفتاد و شش سالگی در هنوور وفات یافت و اکثر تصانیف او در زبان انگلیسی ترجمه شده است از قراریکه ولیم نکت در کتاب یونی ورسل
بیاگرفی یعنی احوال رجال عمومی نوشته است ولادت او در سال هزار و هفتصد و بیست و هشت واقع شده و مصنف اشتباه کرده و وفات
او را در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت ضبط کرده است و قطعاً در این فقره حق بجانب صاحب کتاب رجال است لیست

سنه ۱۱۴۷

سنه ۴۹۵

سنه ۵۴۷

سنه ۱۱۴۱

سنه ۱۲۱۰

چنانچه ذکر شده

باب چهل و دوم در بیان سلطنتهای دیگر جرمنی مثل سکسانی و بواریه و هنور وغیره

ملقب بگاذفری در علم حکمت و هندسه استاد بود و در سال هزار و ششصد و چهل و شش مسیحی مطابق هزار و پنجاه و شش هجری در شهر لیپزک متولد شد و در ماه نومبر سال هزار و هفتصد و شانزده مسیحی مطابق ذیحجه الحرام هزار و صد و بیست و هشت هجری در سن هفتاد سالگی وفات نمود و تاریخ سه سال با تاریخ وفاتی که مصنف ذکر کرده اختلاف دارد هین که ملقب به کرستین است در اکثر علوم مهارت کامل داشت در گلوگا در سیلشیه در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و دو هجری متولد شد و بمرگ مفاجاة در دوازدهم ماه جولای سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق دوم رجب هزار و دویست و بیست و هفت هجری در کاتین جن وفات یافت و این تاریخ تا قول مصنف که ذکر کرده سه سال اختلاف دارد

سنه ۱۰۵۶

سنه ۱۱۲۸

سنه ۱۱۴۲

سنه ۱۲۲۷

سلطنت ورتمبرک

درتمبرک سلطنت کوچکی است ولی آباد و معمور و خصیب است و تخمیناً یکصد و سی میل در طول و شصت و پنج میل در پهنا است و جمعیت آنجا تخمیناً یک ملیان و چهار صد هزار میشود و این سلطنت یکقسمتی از دایره سوابیه بود و پایتخت آنجا استتگرد است که در رود نکر بروزن عنب واقعست و منافع آنجا عموماً از غله و شراب و گله و رمه است و در آنوقت پادشاه ورتمبرک فردریک ولیم دوم سوابیه ویلک است و تولد او در بیست و هفتم سپتمبر سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق شوال هزار و صد و نود و پنج هجری واقع شده است و این پادشاه اولاً گرند داچس کثرین روسیه را در بیست و چهارم جنواری سال هزار و هشتصد و شانزده مسیحی مطابق بیست و پنجم صفر المظفر هزار و دویست و سی و یک هجری بعقد خود درآورد که سابقاً زن دیوک الدن برگ بود و ثانیاً شاهزاده خانم پالینا دختر عموی خود را که دیوک الکسندر بود در پانزدهم اپریل هزار و هشتصد و بیست مسیحی مطابق غره رجب هزار و دویست و سی و پنج هجری بمواصلت خود اختیار فرمود و اصل و نژاد خانواده ورتمبرک درست معلوم نیست ولی عموماً چنین مظنون است که از نسل پادشاهان فرانسه هستند و دیوک های ورتمبرک اول مرتبه بشان الکتریت در سال هزار و هشتصد و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هجده هجری رسیدند و ثانی بمقام پادشاهی باعانت بناپارت در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری فایز شدند و عدد متابعان کثولیک در این سلطنت چهار صد و هفتاد هزار بشماره درآمده است و باقی دیگر بعقیده لوثر استوارند هنشیه ورتمبرک در جانب مغربی مملکت بواریه اتفاق افتاده است و از لشکرکشی ناپلیون بناپارت خسارت زیادی باین ولایت رسید عجب از مصنف است که سابقاً نفوس این مملکت را بیان کرد که در نومبر سال هزار و هشتصد و بیست و شش شماره درآمد یک ملیان و پانصد و هفده هزار و هفتصد و هفتاد نفر شد و در اینجا یک ملیان و چهار صد هزار بیان نموده و این پادشاه که مصنف بیان کرده چند سال است وفات یافته است و اکنون پسر او پادشاه است

سنه ۱۱۹۵

سنه ۱۲۳۱

سنه ۱۲۳۵

سنه ۱۲۲۰

باب چهل و سیم در بیان ایالات جرمنی بیدن هسی کسل و هسی دارمستد و برونس ویک وغیره

گرند داچی یعنی داچی کبیر بیدن محدود است با رین در مغرب و با سویت زرلند در جنوب و با ورتمبرک در مشرق و با هسی دارمستد در شمال و درازی این ولایت تخمیناً صد و هفتاد میل و پهنای او سی میل است و جمعیت آنجا تقریباً یک ملیان است و بزرگترین قسمت این داچی که سابقاً جزو دایره سوابیه محسوب بود کوهستان و جنگلستانست و قسمت شمالی این ولایت بسیار هموار است و حاصل خیز است و حکومت آنجا نزدیک بشاهی است و بوراثت بسر میرسد و همگی اهل ولایت اتفاق کلی در صیانت و حراست خود دارند و خاندان دیوک بر عقیده پروتستنت است ولی تقریباً هشتصد هزار از اهل این ولایت از متابعان کثولیک روم محسوب میشوند و قصبه های عالی آن داچی یکی کرلس روهست که پایتخت آنجاست و دیگری منهیم و فری برگ است و قصبه کرلس روه از قصبات جدید البنا و بسیار مقبول و زیبا است و تخمیناً دوازده هزار نفوس دارد کاتب زامینو منشی و نویسنده معروف جرمن را در سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و پنج هجری یکی از شاگردان جنا مسمی به سند سر برید و دیوک کبیر

سنه ۱۲۳۵

باب چهل و سیم در بیان ایالات جرمنی مثل بیدن و هس کسل وغیره

بیدن لونس ولیم است که در ششم فبرواری سال هزار و هفتصد و شصت و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری متولد شده
و در هشتم دسمبر سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق بیستم صفر المظفر هزار و دویست و سی و چهار هجری پسر برادر او بجای
او جانشین شد و در آروپا خانواده بیدن بسیار محترم و معزز است هم از برای قدمت خاندان و هم از برای نجابت
و بزرگی این نسل که همیشه در آروپا بقدرت و شوکت خود شان امتیاز داشته اند و این خانواده یکی از شعبه های خاندان هس
بزرگ است که او در آروپا در تحت اسم قدیم آستریه توانا و فوشیده بود و همچنین در تاریخ بجهة زاد الفتن و چارلس پنجم و هم پسرش
مشهور و معروف گشته است و این خانواده در آروپا بجهة مواصلات نیکو که با دول دیگر کرده کوکب درخشانست چنانچه خاندان
شاهنشاهی روسیه و پادشاه سویدن و شاهزادگان برونشن و یک دو هس همه اینها العقد ازدواج خود از شاهزاده خانمهای بیدن
در آورده اند و ولایت هس سابقا در میان چندین شعبه منقسم بود ولیکن الان در اطاعت خاندان هس کسل و خاندان هس دارمس
ندت است و درازی این ولایت تخمیناً صد میل و پهنای آنجا پنجاه میل است و این ولایت با جنگلها و جبال شامخه محصور است و در این
جبال معادن آهن و مس نیز هست هس کسل که او را الوار هس یعنی هس سفلی نیز خوانند در میان شمال و مغرب لواریه واقع شده است
و سابقا در دایره آپر رَین یعنی رین علیا محسوب بود و در این زمان تخمیناً پانصد و نود و هشت هزار جمعیت این ولایت است کسل پایتخت آنجا
شهر نیکو و مقبول است و تخمیناً بیست و پنج هزار جمعیت دارد و سایر قصبهای آنجا یکی هناو دیگر فولدا و مربرگ است و در مربرگ یک مدرسه
خوبی هست و دیوک کبیر این ولایت ولیم دوم است که در بیست و هشتم جولای سال هزار و هفتصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق اواخر
جمادی الاخره هزار و صد و نود و یک هجری متولد شده است و در بیست و هشتم از فروری سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق
بیست و چهارم جمادی الاولی هزار و دویست و سی و شش هجری جانشین پدر شد و شاهزاده خانم پروشیه اگستا را العقد خود در آورد
مستر جسم گوید الکتر هس در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری بر رعایای خود تعذیر
سلوک داده بر باج و خراج آنها خواست بیفزاید و قانونی که از سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست
و چهل و هفت هجری متداول بود تبدیل داد و این ولایت از سوء تدبیر او با نقلابات کثیره مبتلا شد و رعیت بر او شوریدند و الکتر
ناچار شده در نهم سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق بیست و نهم شوال المکرم هزار و دویست و شصت و شش هجری
به هنوور فرار کرد و پس از آن در چهاردهم اکتوبر سنه مزبوره مطابق هشتم ذیحجة الحرام سال مذکور بمجمع فرنکفورت پناه آورده یاری
طلبید و در اول نومبر سال مزبور از آستریه و بواریه ده هزار لشکر باعانت او داخل داجی هس کسل شد و این لشکر در تحت
اختیار شاهزاده ترن و تکسیس بود و روز دیگر سپاهی از اهل پروشیه باعانت او در زیر حکم جنرل گروبن وارد کسل قصبه
اصلی آن داجی شد و پس از مدتی که از طرفین آتش فتنه التهاب داشت رعیت تاب نیاورده دول خارجه باصلاح کوشیدند
انتهی هس دارمس ندت که از جانب شمال به هس کسل اتصال دارد و این دو ولایت یکدیگر در نمایش ظاهر و در محصولات مشابهت
تمام دارند و داجی کبیر هس تخمیناً به هشتصد هزار نفوس شامل است و قصبه های آنجا یکی دارمس ندت است که پایتخت است
و دیگری مینتز و ورمس است و جمعیت دارمس ندت تخمیناً بیست هزار نفر میشوند و در قصبه ورمس بود که مجلسی در آنجا
در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری منعقد گردید که در آن مجلس لوتر بر مدعیان خود غلبه کرد
و کار او بالا گرفت و شخص او در میان مردم محترم گردید و حکومت این ولایت نیز نزدیک بشاهی و راثت است و در تحت قانونیست
که با دیوک کبیر آنجا در سال هزار و هشتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری برقرار شده است و دیوک کبیر آنجا لوئس
دهم است که در چهاردهم جون سال هزار و هفتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق شعبان هزار و صد و شصت و شش هجری متولد شده است

سنه ۱۱۷۶
سنه ۱۲۳۴
سنه ۱۱۹۱
سنه ۱۲۳۶
سنه ۱۲۶۱
سنه ۱۲۴۷
سنه ۱۲۶۶
سنه ۹۲۷
سنه ۱۲۳۶
سنه ۱۱۶۶

سنه ۱۱۹۱

دو دختر عموی خود لویسا کرولین را در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و یک هجری بعقد خود در آورده اما مستر جیمس گوید الکنون نواده لویس دهم در انولایت حکمران است و این کران بها صنعت چاپ با سمه چنان مظنون است که در شهر مینز در سال هزار و چهارصد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری بکاردانی و ادراک فاسْت یا فاسْتس و گتنبرگ اختراع شده است و در شهر بود که هنری هفتم شاهنشاه جرمنی متیلدا یا ماد دختر هنری اول پادشاه انگلند را در سال هزار و صد و چهارده مسیحی مطابق پانصد و هشت هجری عروسی کرد و در خصوص اختراع صنعت چاپ و انکشاف این صنعت مفید عالی اقلیتهای بسیار در میان اهل بلدان شده است که هر یکی نسبت بخود داده اند ولی در میان این سه شهر مختلف فیه است که هارلم و استرزبرگ و مینز است اما اعتقاد اکثری بر اینست که این بهترین صنایع اول در شهر مینز اختراع شده است و مینز را منتز و مینز نیز گویند هس با مبرگ که جزو هس دارمش ندت است و خانواده لنذگریو او شعبه جدیده از خاندان هس دارمش ندت است و لنذگریو انجا شاهزاده خانم انگلند مسماه به الیزابث را در سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری بعقد خود در آورد و خراج انولایت در سالی تخمینا هجده هزار پوند است مستر جیمس گوید که هر پوندی بیست شیلنگ است و هر شیلنگ دوازده پول سیاه انگلیس است که پول سیاه را پنی میگویند و بحساب پول ایران هر شیلنگ هشت و دو شاهی و پوند دو تومان و دو هزار رواج ایران است و گاهی که براه صرف پیدا میکند تجار هر پوند را بدو تومان و دو هزار و پانصد داد و ستد مینمایند اشخاص و خاندان هس بجهت قدمت و اشخاص با رتبه و شانی که از انخاندان برخواسته اند در جرمنی یکی از خاندانهای معروف ممتاز است و سرسلسله ایخاندان رگنیر است که داچی لارین را در اواسط مائه تاسعه بعد از ولادت مسیح متصرف بود و این رگنیر یکی از پهلوانان قدیم نامدار و سیاستی است که در جرمنی بوده اند که انخانواده در تحت اسم رینیار فاستس یا فاکس معروف شده است و خانواده هس هم برای کثرت عدد و بسیاری اتحاد و هم بجهت شجاعت و دلاوری و هم بجهت اینکه همیشه در دربار شاهنشاهی متصدی امورات کلیه بودند مشهور اروپا بوده اند و انولایات مختلف که در تصرف خاندان هس بود در تحت فلیپ جوانمرد و دلیر متحد میشود که او در وقت وفات خود انولایات را در میان چهار پسر خود تقسیم کرد و از انچهار نفر پسر دوم و سیم وفات کردند که از انها ذریه و عقبی نماند و این ولایات تقسیم شده فیما بین پسر بزرگتر و پسر کوچکتر ثانیا تقسیم گردید که پسر بزرگ بانی و موسس خاندان کسل و از پسر کوچک خاندان دارمش ندت و غیره منشعب گردید داچی لیمبرگ در جانب مغرب هس دارمش ندت و فقشده است و حد غربی او رین است و وسعت او پنجاه میل از شمال با جنوب است و اندراجی بسیار با صفا و با طراوت است و قصبه های عالی او ویکی و ویل برگ است دیگر وینس تدرن است پرنسیپلیتیس اف سکسانی یعنی در میان ایالت سکسونی ایالت سکسانی در میان هس کسل و کنگ دوم سکسانی درفتهای متفرق منفصل از یکدیگر اتفاق افتاده است مثل ویمر گوتا شوارتزبرگ پریوس و بزرگترین انها داچی ویمر است که تخمینا یکصد و بیست هزار نفوس است و در قصبه ویمر که داچی باسم او موسوم است عمارت عالی معروف است و گوتا نیز قصبه نیکوی مقبولیست و قصبه های دیگر یکی جینا و دیگری کابرگ است برونسویک سابقا در دایره سکسانی سفلی محسوب بود ولی الکنون در دو حصه منقسم است که یکیرا الدر برنسویک میگویند یعنی شعبه قدیم و دیگری را یانگر برنسویک میخوانند یعنی شعبه جدید و این داچی الان در چندین منظم و مرتب حصه های متفرقه اتفاق افتاده و اهل هنوز از اینداچی هم در شمال متصرف شده اند و هم در جنوب ممالک گشته اند و در انولایت غله بکثرت بعمل میاید و معادن خوب و شکار فراوان نیز دارد و دیوک حال برونسویک چارلس فردریک ولیم است که در سیم اکتوبر سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی مطابق بیست و هفتم جمادی الثانیه هزار و دویست و نوزده هجری متولد شده است و جمعیت داچی برونسویک تخمینا دویست و نود هزار و برونسویک پایتخت انولایت تخمینا بیست و دو هزار میشود

سنه ۱۲۳۳

شمالی

سنه ۱۲۱۹

باب چهل چهارم در بیان هنس توتنس

واین دیوک الان بر دنس و یک از شعبه قدیمه است که به وُلفن بتل مدعو است و دیوک برونس و یک لنینبرگ از شعبه جدیده است و باین شعبه جدیده خاندان برونس و یک الان نژاد خاندان سرکار بریتین که اکنون خانواده سلطنت انگلیس است منتهی میشود و ایالت برونس و یک با دیوک های خود ولایتیست و بقیه قسمتهای این داجی متعلق به پادشاه هنوور است
چنین گفته اند که اختراع چرخ رشتن اول در برونس و یک در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری بدستیاری خراطی مسمی به جارجن شده است و کوین کرولین زوجه جارج چهارم از اینجا در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری در همان گنبدی که پدر و مادرش را دفن کرده بودند مدفون ساخته شد مترجم گوید مصنف بیان کرد که دیوک حال برونس و یک چارلس فردریک ولیم است و او در زمان مصنف بوده و آن دیوک را از حکومت در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری معزول کردند و در لندن مسکن گرفت برادر جوان او ولیم اگستس لوئیس در هشتم سپتمبر در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق ربیع الثانی هزار و دویست چهل و شش هجری بجای او دیوک نمودند و ما التون که شانزدهم جون سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق غره شوال المکرم هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است در منصب و اقتدار خود باقیست داجی کبیر مکلنبرگ این داجی فیما بین داجی هالستین و ولایات پروشیه در سمت جنوب دریای بالتیک و قعشده و ولایت هنوور در مابین جنوب و مغرب این داجی اتفاق افتاده و این داجی سابقا در دایره سکسانی سفلی محسوب بود و الان در دو حصه منقسم است یکی شورین و یکی استرلیتز و این دو حصه هر یک در تصرف یگانه زاده است که الان هر کدام شان ترقی کرده لقب ارچدیوکی یعنی امیر الامرا ایشرا دارند داجی کبیر الدنبرگ از یک طرف محدود با هنوور است و در جانب شمال محدود با دریای شمال است و امتداد او از شمال تا جنوب تخمینا هفتاد میل است و پایتخت این ولایت نیز همین اسم را دارد و سایر ولایات جرمنی چندان لزومی ندارد که در اینجا از احوال آنها آگاهی و اطلاع حاصل آید

باب چهل و چهارم در بیان هنس توتنس یعنی قصبات متعهده

قبل از آنکه ما مطلب خود را در باب جرمنی بانجام رسانیم لازمست که در اینجا اخبری که مقصود از هنس توتنس است معلوم سازیم زیرا که این اسم بکرات در تاریخ اروپا مذکور میشود بدانکه لفظ هنس بالمعنی دلالت دارد بر معنی عهد و میثاق یا معاهده و تمهید یا رفاقت و توتنس جمع توتن است یعنی قصبات و هنس توتنس بالمعنی تیاک توتنین اسمی بود که در ازمنه سالفه بچندین قصبات متعهده معاهده با یکدیگر اطلاق میشد که این قصبات در جنب رودخانهها و در ساحل دریاها اتفاق افتاده بودند که یکوقتی این قصبات منافع اصلی تجارت اروپا اند و حشه بودند و این اتحاد قصبات متعهده در تجارت متدرجا و مرورا از دریای شمال و بالتیک کشیده شد بدرازی اروپا و همچنین تا مسینه که در سیلی و اقعست و در این سواحل و کنار رودخانهها در سال هزار و دویست مسیحی مطابق پانصد و نود و شش هجری بعد هشتاد و دو قصبه و بندر آباد در شماره در آمده و تجارت این قصبات متحده رفته رفته رو بنقصان گذاشت و آخر الامر سه شهر در شمال جرمنی قرار گرفت که آنها همبرگ و بریمن و لوبک است که این شهرها را الان فری ستیس یعنی شهرهای آزاد یا اینڈپنڈنٹ ستیس یعنی شهرهای مطلق العنان مینامند همبرگ در جنب رودخانه البی در میان یک کوچک ناحیه که متعلق بخود ش است مسافت پنجاه میل از دریای شمال اتفاق افتاده است و او را مترا پولیس آف نارترن جرمنی میگویند یعنی دار السلطنه جرمنی شمالی و جمعیت آنجا یکصد و سی هزار بشماره در آمده و این شهر در زمان قدیم بجهة نفاق تجارت و وسعت معامله مشهور و معروف بود بریمن در جنب رودخانه ویسر در بالای سرحدات هنوور والدنبرگ اتفاق افتاده و جمعیت آنجا را پنجاه هزار حساب کرده اند لوبک در میان مکلنبرگ و هالستین واقعست و جمعیت آنجا افزون تر از چهل هزار است و این شهر بخارج

۹۳۰ سنه

۱۲۳۶ سنه

۱۲۴۶ سنه

۱۲۷۱ سنه

سلطنت

۵۹۶ سنه

معامله کاملی دارد فرنکفورت در رودخانه مین است و این شهر دیگر آزاد جرمنی است و نشیمن جنرل دایت است یعنی ارکان متحده و تنجا
حل و عقد و نظم این ناحیه بقدر پنج میل است و این شهر در میان دو دراچی بسل دارمس تدت اتفاق افتاده و این شهر از شهرهای آباد معمور اروپا است
و تجار معتبر در این شهر سکنی دارند و در این شهر دو سوق معامله معروف است که در عرض سال از اطراف معامله کنندگان و بازارگانان در آنجا
جمع شده به بیع و شری اشتغال دارند و اطراف این شهر خیلی خوب و خوش نما است و هوای آنجا با مزاج انسان سازگار و جمعیت آنجا بیشتر از چهل هزار

باب چهل و پنجم در بیان مختصری از تاریخ جرمنی

تاریخ قدیم جرمنی علی الظاهر بنظر افسانه و حکایت میاید ولی آنچه که معلوم ما شده است اینست که این مملکت در ازمنه جدیده مسکون
و معمور شده است و مصنفان قدیم عموما تکلف و تشویش اسامی سکنه الولایت را از طوایف سلت و سی تیه سلتو سی تیه حساب
کرده اند و بنابراین لازم نیست که ما در آن چیزی که اختلاف کثیره و اقوال عدیده دارد تشکر و تامل نمائیم ولی غالبا مظنون چنانست که در همه ولایات
اروپا سلتس یعنی طوایف سلت مسکون بوده اند و مصنفین عموما بر آن عقیده اند که طوایف سلت از نسل و نژاد گومر است که پسر
بزرگ جفت است مترجم گوید که گومر همان گماری است که یکی از یازده پسر یافث است و جفت همان یافث است انتهی و ابنای
فری جیه را در آسیای صغیر آباد کردند و سلتی حرکت کرده جانب بسیار را تصاحب نمودند و در ولایات پولند و هنگری و جرمنی و فرانس
و اسپانیا پراکنده گشتند در وقتیکه اعقاب مگوگ برادر گومر حرکت کرده بجانب مشرق رفتند و مشرق زمین و تاتارستان را آباد کردند
و طوایف سلت در اروپا صاحب تمکنت و قدرت شدند و در چندین قسمت اروپا به سلطنتهای بزرگ رسیدند که اهل جغرافیای قدیم و
ذکر کرده اند چنانچه ارتلیوس حکیم سلتیکا یعنی ممالک متصرفی سلتی را اسم عام ولایات اروپا دانسته و نقشه برای او
قرار داده است و در سال هزار و پانصد و شصت مسیحی مطابق نهصد و شصت و هفت هجری اروپا را باسم سلتیکا بر میخوانند و قسمتهای
آسیا را اعقاب مگوگ متصرف شدند چنانچه اقسام مختلفه اروپا را طوایف سلت با اسامی مختلفه تصاحب کردند و طوایف سلت در
در آسیای صغیر با اسامی فی تن و ستاک و غیره معروف شدند و در قسمتهای شمالی اروپا با اسامی سیمبر و سیمیر و غیره
معروف گشتند و در قسمتهای جنوبی اروپا با اسامی سلت و گال و گلت ممتاز یافتند مترجم گوید ارتلیوس یکی
از کاملین اهل جغرافیا است و در سال هزار و پانصد و بیست و هفت مسیحی مطابق نهصد و سی و سه هجری در انت ورپ متولد شده است
و از السنه مختلفه آگاهی کامل داشته و در هندسه و ریاضی سرآمد مهندسین عصر بود و در جغرافیا چنان مهارت داشت که او را
بطلیموس عصر خود میخواندند و در سلطنت ادوارد ششم در اکس فورد مسکن داشت هزار و پانصد و نود و هشت مسیحی مطابق
هزار و هفت هجری در انت ورپ وفات یافت انتهی و از اقوال تاسی تس تاریخ نویس رومی چنین دریافت کرده ایم که جرمن
های قدیم در جوانمردی و قوت و نعمت و دولت یگانه آفاق بودند ولی حرص زیادی در تحصیل مال و دولت داشته بهمسایگان
دور و نزدیک خود مدون آنکه از آنها اذیتی برسد از ایشان بآنها آزار و اذیت زیاد میرسید و در اول زمانی که بخلق را
تاریخ نویسان رومی ذکر کرده اند تخمینا دویست و یازده سال قبل از ولادت حضرت عیسی است در وقتیکه قرسیلیوس
بر لینگریه غالب آمد و کی سی تی را شکست داد و کی سی تی یکی از طوایف جرمن بود که در کنارهای رودخانه رین توطن داشتند
و از آن پس تاریخ همه فرق و امم شمالی بکلی منسی و متروک شده است که هیچ اطلاع درست نداریم تا آنکه طایفه سیمبر و تیوتون
که در اقصی قسمتهای شمالی جرمنی مسکن داشتند بظهور در آمده معروف شدند و تاسی تس تاریخ خود را در اختتام مائه اولی
بعد از مسیح نوشته است و برای اهل تاریخ و جغرافیا بسیار مشکل است که حدود و ولایت جرمنی را و میر امعین نمایند و جرمنها

سنه ۹۶۷

سنه ۹۳۳

جنوبی با طوایف گال مختلط بودند و جرمن های شمالی با طوایف سیتیه امیزش داشتند و از این قرار تاریخ قدیم جرمن مشتمل بر وقایع طوایف دیشیه و دنان و گاث و وی سی گاث و غیرهم است که انقراض شاهنشاهی مغربی از ایشان شد و بنا بر این ما میتوانیم معلوم داریم که جرمنهای قدیم احاطه بر قسمتهای شمالی فرانسه و نذرلند و زو و هالند و جرمنی و ولایات دنمرک و پروشیه و پولند و هانگری و همچنین بقسمت ترکی یوروپ و گوی داشته اند و بزرگترین قسمت روسیه و اروپا را نیز متصرف شده بوده اند و جرمن های قدیم در شجاعت و دلاوری ضرب المثل و در مهمان نوازی و غریب پرستی در میان امثال و اقران بی بدل بوده اند و حب حریت و ازادی که در ضمایر انها کالنقش فی الحجر ثابت بود بسیار ایران وا داشت که از قید تسلط و استیلای رومیان خود را خلاص سازند در بکار قبایل و طوایف اتحاد کرده بار و میان در افتادند و برودی پس از چندین حروب بر رومیان غالب شده تلافی و کیفر ازمنه ماضیه را از رومیان در آوردند و در این مختصر گنجایش آن نیست که بتفصیل وقایع انها بپردازیم و پس از انکه از دست رومیان خلاصی یافته شد جرمنی دراز زمانی بحالت جهالت باقی ماند و در جرمنی نیز بربریت یعنی بی تربیتی و جهالت رایت اقتدار افراشته شد و در مائه سادسه بعد از مسیح بود که فرنک ها که عبارت از فرنس باشد بجرمنی داخل شدند و قوت و استیلای ایشان بتدریج زیاد شد تا در زمان شاهنشاهی چارلمگین در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری غلبه و استیلای ایشان بحد کمال رسید و در آغاز مائه تاسعه چارلمگین یکی از ان اشخاص با فهم و کیاست و عقل و فراست بود که بجهت تغییر و تبدیل این عادات ناپسندیده و قوانین مذمومه که در میان خلایق عادت و مستمر شده بود ظاهر و اشکار شد که بعدل و داد و طوارحسنه بر ممالک جرمنی مسلط شده و بنیان شاهنشاهی جدید مغرب را پس از انکه ایطالیا با ملل شمالی ویران شده بود گذاشت و دریغ که اخلاف و جانشینهای او نتوانستند باین شوکت تخت و تاج جد بزرگ خود را نگاه دارند و در سال هشتصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق دویست و هفتاد و پنج هجری ممالک این شاهنشاه بحالت اهلی خود عود کرد چنانچه تاج شاهنشاهی برسر آرنلف پادشاه بهیمیه گذاشته شد و از آن زمان تا سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری جرمنی بلقب شاهنشاهی فایز بود و خانوادهای سکسانی و فرنکونیه و شوابیه استقلال در حکومت خود برقرار بودند تا در سال هزار و چهارصد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری اختیار ان ولایت بید قدرت خاندان آستریه آمد که از آن زمان از فواید و منافع او برخوردار شده اند بجز اندک قلیل زمانی که دیوک بواریه در وفات چارلس ششم خود بتخت سلطنت جلوس کرد ولی این سلطنت هر چندان دوامی نکرد و برودی جهان را وداع نمود و اگر بتفصیل وقایع ان زمان که در وقت حکمرانی شاهنشاهان اتفاق افتاده است بپردازیم هر آینه باعث تطویل کتاب است ولی کثیر از نزاعهای انوقت در میان شاهنشاهان و پاپ روم بود و در این سوانح که اتفاق افتاد و اهمه معروفه آن بود که گلف ها و اهالی گیبلینیه در مائه ثالث عشر بعد از ولادت مسیح خروج کردند و هر چه گلف بود پیروان پاپ شدند و هر چه گیبلینیه بود باطاعت شاهنشاهان در امدند و این دو طایفه بعداوت قدیم و شرارت ذاتی بنیان شاهنشاهی را متزلزل کردند و تا چندین صد سال این خرابی و سانحه طول کشید و فردریک سیم دیوک آستریه که در سال هزار و چهارصد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری بر تخت شاهی جلوس پادشاه کامیاب کامکار بود و در چندین حروب منصور و مظفر شد و مدت پنجاه و سه سال سلطنت او طول کشید و پس از او پسرش مکسی میلین اول متمکن بسریر سلطنت گردید و مکسی میلین دارنه چارلس دیوک برگندی را بعقد خود در آورد و با این ترویج و اجی برگندی با هفده ولایات نذرلند بخاندان آستریه منتقل شد و چارلس پنجم پس از وفات جد خود مکسی میلین در سال هزار و پانصد و نوزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و پنج هجری بر وساده سلطنت نشست و استقلال او بحد کمال رسید که از زمان شاهنشاهی چارلمگین تا آن زمان چنان شاهنشاهی بتخت جهانداری عروج نکرده بود و چارلس پنجم تاج اسپانیا را از حق مادرش جونا که وارثه ان سلطنت بود بر سر گذاشت و مادام حکمرانی خود ممالک

سنه ۱۸۴ چارلمگین

سنه ۲۷۵ آرنلف

سنه ۹۴۴

چارلس پنجم سنه ۹۲۵

باب چهل پنجم در بیان مختصری در تاریخ جرمنی

ملک سپانیا و پیرو و فورا که در امریکا است بقهر و غلبه متصرف بود بجهة دولت و وسعت مملکت او از هر شاهزاده غنی تر و قوی تر گردید و با
بودند در گذشت و در عهد شاهنشاهی او بود که اصلاح دین و مذهب در جرمنی شیوع یافت و چارلس جبراً و قهراً مخالفت نمود
و با پیروان لوثر بنای مخاصمه گذاشت و در آنجنگ شکست بر لشکریان چارلس افتاد و بجهة این جنگ و جنگهای دیگر که با فرانسه داشت
امور سلطنت او پریشان شد و چارلس یکی از سلاطین خوش بخت بود که در اوایل سلطنت خود فزونتر از چهل جنگ که خود بنفسه در آن
حروب مشغول جنگ بود باعث ظفر یافت ولی در اواخر ادبار او را فرو گرفت و بخت از او برگشت چنانچه از سلطنت او را خلع کردند
و در صومعه منزوی شد و در آن صومعه بعد از دو سال بعد از خلع خود از سلطنت جهان را وداع نمود و پس از خلع چارلس پنجم برادر او
فردیننداول را در سال هزار و پانصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق نهصد و شصت و پنج هجری بشاهی اختیار نمودند و این شاهزاده
بسیار حلیم و بردبار بود و در سال هزار و پانصد و شصت و چهار مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و دو هجری وفات نمود و مکسی میلین را
بپادشاهی روم انتخاب نمودند و بجهة اتمام مقصود در این جغرافیای مختصر و تاریخ مجمل اگر این فقره اظهار شود خالی از فایده
نخواهد بود که جرمنی قبل از زمان آگستس مسکن طایفه مختلف بود که بقاعده ایلات و احشام مثل تاتارهای الآن رحلة الشتاء
والصیف داشتند و آگستس پسر خواهر جولیوس سیزر در سال اول ولادت مسیح بر جرمنی غالب شد و در آنوقت رومیان بهمه
ملل قسمتهای شمالی مستولی و مسلط بودند و اهل جرمن قبل از غلبه آگستس هفده سال قبل از مسیح بجانب گال تاخت و تاز نمودند
و پس از آنکه آگستس بر آنها استیلا یافت اهل گال نیز از صدمات آنها آسوده شدند و آگستس اولاً پسری دروسس را بحکومت
جرمن مأمور کرد و ثانیاً جرمنی کوس پسر دروسس را بان ولایت فرستاد و حکومت جرمنی کوس در جرمنی در سال یازده
بعد از ولادت مسیح بود و اهل جرمن سالها باطاعت رومیان تن در دادند تا سال یکصد و شصت و نه بنای خلاف گذاشتند
و رومیان مرکوس آرلیوس را بتنبیه سرکشان جرمنی مأمور ساختند و اهل جرمن در سال دویست و پانزده فیما بین رین
علیا و لگت عهدی با یکدیگر بستند که در مخالفت ایطالیا و گال متحد باشند و پس از چندین کوششهای بیفایده بی نیل مرام بولایات
خودشان برگشتند و در سال سیصد و هفتاد و شش قبیله وی سی گاث از ابتدای طایفه هان فرار کرده از دنیوب
عبور کرده در تراسیه متوطن شدند و این قبیله بزودی براهنمائی و تحریک آلریک معروف علم طغیان برافراشته بولایات
ایطالیا و الیریه داخل گشتند و آنولایت را خراب نمودند و از آنجا بمملکت گال که الان به فرانس مشهور است چهل و سه سال
بعد از عبور آنها از دنیوب روانه شده و در ولایت گال مسکن اختیار کردند و بسیار لشکری نیز از قبایل وندل و سوئی
و برگندی از حدود دریای بالتیک از مقام اصلی خود کوچ کرده الانس را در وقت حرکت خودشان تصرف نمودند
و از پایین ولایات جرمنی عبور کرده به ایطالیا رسیدند و حرامی زیادی نیز از ایشان بممالک ایطالیا رسید و در آن حرکت
و نهضت محرک آن قبایل خونخوار رداگیوس نامدار بود و رداگیوس آخر الامر در دست جمعی از متابعان خود کشته شد
و آن قبایل از ایطالیا بجرمنی مراجعت نمودند و از رودخانه رین بعزم تسخیر گال و اسپانیا روانه گشتند و در سال چهار صد و چهل و
شش بار چون اتّیلا پادشاه هان که یکی از ملل تاتاریست که در حدود بحر الاسود منزل داشتند بر طوایف بی تربیت
وحشی صفت که از طرف دنیوب در جرمنی توطن گزیده بودند غالب آمد و همه او را بوحشت و دهشت انداخت و سلطنت
او بزودی پس از وفاتش زوال یافت و قبیله استراگاث سلطنتی و اقتداری در پنونیه که الان به آستریه مشهور است
یافته بودند بعد از وفات اتّیلا در سال چهار صد و نود و سه بعد از مسیح به ایطالیا حمله آوردند و قبیله آوار که در سال پانصد
و پنجاه و هشت بجهة تعدی ترک از آسیا فرار کرده بالای بحر و دنیوب آمده بودند و در آن زمان آنها تسلطی یافته بودند و

سنه ۹۶۵

و از این قبیل خسارت و خرابی بسیار بدولت روم رسید و اهل لامبردی نیز یک جمعیتی بود که اولاً و اصلاً در کنار رود خانهٔ
الب توطن داشتند و از آنجا حرکت کرده به ایطالیا نهضت نمودند و در حرکت خود دست ان هنگری را ویران ساختند
و در سال پانصد و شصت و هشت به ایطالیا داخل شدند و از انها اسم لامبردی باین ولایت اطلاق یافت که اکنون به لامبردی
شهرت دارد و اهل هنگری از مشرق و لنکا آمدند و در سال هشتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق دویست و پنجاه و یک هجری
در جرمنی سکنی گرفتند و چنین گفته اند که ایشان از طوایف ترک هستند که باین ولایت آمده اند که باین ولایت آمده اند و بعضی
برانند که انها اصلاً و قدیماً از طوایف فنلند بوده اند علی ای حال تطاول و چپاول انها سالیان دراز باعث خرابی یونان
و جرمنهای فرنگو شد که از این قبایل وحشی صفت خسران بسیار باهالی انجا رسید و در مائهٔ تاسعه و عاشره بعد از ولادت
مسیح بود که این قبایل و طوایف که در ان طرف دینوب سکنی داشتند به دین عیسوی گرویدند و از ان پس میتوان انها را در سلک
انسان شمرد و داخل یوروپین سوسایتی یعنی مجمع عقلا و دانشمندان اروپا تعداد نمود و در سال هزار و پانصد و دوازده مسیحی
مطابق نهصد و هیجده هجری سلطنت جرمنی در دایره تقسیم شد که اسامی دوایر از اینقرار است اول استریه ثانی بواریه ثالث
سوابیه رابع رین علیا خامس رین سفلی سادس فرنکونیه سابع وستفالیه ثامن سکسانی سفلی تاسع سکسانی علیا عاشر برگندی
و مقصود از این تقسیم انتظام داخله مملکت و محافظت ولایت از نقص و زوال بود و دایره برگندی که مشتمل به فلندرس
و برابنت بود جمیعاً بخاندان استریه تعلق داشت ولی هیچ تکالیف و حقوق سلطنت را ادا نکردند لهذا بعضی او را از این دوایر
خارج میدانند و این تقسیم سلطنت جرمنی با میثاق رین و عهدنامهٔ تیلیست در سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست
و بیست و دو هجری بکلی بهم خورده رشتهٔ امور سابقه از هم گسیخت ع جهان را رسم دیگر گشت و طرح نو بدید آمد و در سال هزار و پانصد
پنجاه و دو مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و نه هجری اصلاح دین و مذهب در جرمنی اتفاق افتاد که تاریخ ابتدای لوثرنیزم از این سال است
که این شریعت معروف با عهد و میثاق پساو استوار و محکم گشت و در سال هزار و پانصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و نه
هجری بنیاد ان بخصوص مجلس عام اعیان و اکابر و دانشمندان در اکسبرگ قرار گرفت و در سال هزار و پانصد و پنجاه
و پنج مسیحی مطابق نهصد و شصت و دو هجری خصومت چارلس پنجم و اهل پروتستنت بانجام رسید و حقیقت قول لوثر بهمه ظاهر گشت
و لوثر سی سال بود که بمواعظ و نصایح اشتغال داشت و اکثر ممالک جرمنی حکم و اداب او را پذیرفته بودند تا آخر همگی با طاعت
او تن دادند و دیوک سکسانی و لندگریو هس و سایر سلاطین جرمنی شمالی بترویج عقیده و مذهب لوثر جد و جهد کامل داشتند
و با یکدیگر بمخالفت اوامر و نواهی پاپ و شاهنشاه و جمع کل اتحاد و اتفاق ورزیدند و آشکارا از احکام پاپ تبری جسته بمقام مخالفت
بر خواستند و از انجهة بود که تبری کنندگان از پاپ به پروتستنس نامیدند و عنقریب است که کل اروپا باین عقیده ثابت بشوند و احکام
پاپ بالکلیه
متروک و مهمل سازند

باب چهل و ششم در بیان مختصری از تاریخ استریه

مخفی نماند که در مائهٔ تاسعه و عاشره استریه خاص سرحد اروپا بحساب میشد و تا زمان شاهنشاهی چارلمگن که شاهنشاه مغرب میخواندند
سرحد اروپا استریه خاص بود و پس از وفات او در شاهنشاهی جرمن هنری فینر بود و در سال نهصد و بیست و هشت مسیحی مطابق سیصد
و پانزده هجری هنری اول جرمنی چنان صلاح دید که شخص عاقل دانائی را در استریه متمکن بسازد که بتدبیر و شمشیر تواند از عهدهٔ ترکتازهای
شرقی که همیشه استریه را تاخت و تاز میکردند بر آید لهذا لیوپلد را که ملقب به الیس تریوس بود یعنی بزرگوار و صاحب قدر
و منزلت باین خدمت و حکومت نامزد فرمود و هنری اول جرمنی در ایام حکمرانی خود بر طوایف دین و ثمان و وندل و بهمیه

سنه ۲۵۱

سنه ۱۲۲۲

سنه ۹۵۹

سنه ۹۵۹

سنه ۹۶۲

سنه ۳۱۶

باب چهل ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

غالب آمد و پس از او پسرش اتو اول که او را اتو کبیر مینامیدند بجای پدر نشست و اتو بیست سال سلطنت کرد و در سال نهصد و شصت و دو مسیحی مطابق سیصد و پنجاه و یک هجری بشاهنشاهی جرمنی نیز رسید و اتو اول شاهنشاه جرمنی ولایت آستریه را در عهده برادر زن خود لیوپولد بخشید در نهصد و سی و هفت مسیحی مطابق سیصد و بیست و پنج هجری بلقب مرگوی یعنی مقرر ساخت که از نسل لیوپولد هنری دوم است که از جانب شاهنشاه فردریک بربروسا در سال هزار و صد و پنجاه و دو مسیحی مطابق پانصد و چهل و هفت هجری دیوک آستریه شد و نسل هنری در سال هزار و دویست و چهل مسیحی مطابق ششصد و سی و هشت هجری منقطع گشت و جمعی از اهالی ولایت از برای اینکه خودشان را از ترکتازی و نهب و غارت اهل بواریه و هنگری حراست کنند لابد خودشان را بحمایت هنری کمرکویس میسنیه درآوردند و جمعی دیگر اتوکر دوم پادشاه بهیمیه را بسرکردگی خود دعوت نمودند و اتوکر دعوت ایشان را پذیرفته و با مراد ایشان برخواست و تصرف اتوکر آن ولایت را هم بجهة خواهش اهل ملک بود و هم از جهة حق زوجه خودش که وارثه فردریک دیوک سابق ولایت بود و شاهنشاه رادالفس اول افتاد لهذا حکومت اتوکر را در آن ولایت امضا نکرد و اتوکر نیز دم از عصیان زد و تمکین حکم شاهنشاه نکرد و از جانب شاهنشاه لشکر بر آن ولایت تعیین گردید و اتوکر در جنگ کشته شد و شاهنشاه ولایت آستریه را بجهة مخارج اهل و عیال خود اختیار فرمود و از این رادالفس خاندان آستریه قرار گرفت و نژاد خاندان آستریه برادالفس میرسد و چندین مایه هست که بمناعت جانب و رزانت رای و غور کرم و تعدد خدم مشهور آفاقند و از این سلسله چهارده شاهنشاه در جرمنی و شش پادشاه در هسپانیا به تخت سلطنت عروج کرده است و مختصری از کیفیت خاندان رادالفس بیان میشود بخشیده در سال هفتصد مسیحی مطابق هشتاد و یک هجری اتی کو دیوک السیس و سوابیه دو پسر داشت یکی موسوم به البرت و دیگری مسمّی به اتی کو و البرت سر سلسله خاندان هپسبرگ است که او را السیبات استریه یعنی آستریه قدیم نیز خواندند و اتی کو سر سلسله خانواده لارین که او را مادر آستریه یعنی آستریه جدید نیز گویند مترجم گوید السیس اسم قدیم ولایتیست که در فرانسه در سمت مغربی رودخانه رین اتفاق افتاده که سمت مشرقی رودخانه ولایت بیدن است و پایتخت آنجا شهر استرزبرگ است و رودخانه رین از وسط ولایت بیدن و السیس از جنوب بشمال جاریست انتهی

و در انقلابات شدیده که در آن زمانها میان شاهزادگان اتفاق افتاد شاهزادگان این سلسله بقرابت نسبت سلاطین کرلوونجین پناه بردند و سلسله اتی کو بدینجهة مدتی در نظرها از اعتبار افتاد و در ولایت و مرتبه و شأن ایشان نقصان حاصل آمد و از میان ایشان ورنر خلیفه استرزبرگ پدیدار شد که گنج در دل آن قصبه از بناهای اوست و او نیز در ارگا در سویت زرلند قلعه هپسبرگ را بنا نمود که بآن قلعه اسم خاندان خود را گذاشت ولی در این زمان این اسم متروک شده است و بخاندان آستریه خود را معروف ساخته اند و ورنر دو برادر دیگر داشت که یکی از ایشان سر سلسله خاندان آستریه است که سلسله نسبشان بمصاحب آباد منتهی میشود و برادر دیگر را خانواده زرینجن و بیدن است و چراغ خانواده زرینجن در سال هزار و دویست و هجده مسیحی مطابق ششصد و پانزده هجری خاموش شد ولی خانواده بیدن تا این زمان در سوابیه در بالای کنار راست رودخانه رین باسم پادشاهی بیدن باقیست و در اینجا شروع میکنند بتاریخ رادالفس کونت هپسبرگ که اشتهار و اعتبار این خاندان از اوست که او را بشاهی آستریه برگزیدند و پس از آن او را در سال هزار و دویست و هفتاد و سه مسیحی مطابق ششصد و هفتاد و دو هجری بشاهنشاهی جرمنی انتخاب نمودند و رادالفس یکی از نجبای سوئیس است بجلادت و فطانت از امثال و اقران خود برتری داشت و در عنفوان شباب وکیل خرج اتوکر پادشاه بهیمیه بود و پس از مدتی اتوکر او را سرکرده سواره نظام استرزبرگ و زوریک کرد و الکتر مینتز که بسفارت روم مامور بود رادالفس را مدار بهمراه او تعیین کردند که در عرض راه بصیانت و حراست سفیر و همراهان از قطاع الطریق مشغول باشد و بخدمت جزئی رادالفس که همه آن اشخاص را از طرق مخوفه بسلامت گذرانده مایه ترقی کلی او شد که آخر الامر بتاج شاهنشاهی رسید و همه خلق جلادت و قابلیت او را

سنه ۳۵۱
سنه ۳۲۵
سنه ۵۴۷
سنه ۶۳۸
واین کار خلاف رای [illegible]

براستی و درستی فهمیدند و این الکتر منیز صدرنشین مجمع امرا و اکابر بود چون هنر ذاتی رادلفس را دانست او را در هر کار شریک و سهیم
خود نمود و الکترهای دیگر از این کار به تشویش افتادند و برادرزاده رادلفس مسمی به فردریک که از نجبای هوهن زولرن بود با شرح
و کیاست خود با همه وقت با مشفق شد و رادلفس دختر داشت و پنج نفر از الکترها بمصاهرت او مایل شدند و از مصاهرت الکترها و کاردانی
فردریک برادرزاده او چنان شد که کار رادلفس رونق گرفت و الکترها ناچار تمکین شاهنشاهی پدرزن خود شان کردند و فردریک
هوهن زولرن سر سلسله خاندان پروشیه است و رادلفس سر خانواده آستریه گردید و این دو سلسله بحسب با تزویجات
پسندیده نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن با یکدیگر اتحاد کلی و دمی دارند و رادلفس پس از آنکه به سلطنت رسید با تدابیر حسنه
در انتظام امور مملکت و رعیت خود کوشیده با همسایه کان بنای مراوده گذاشت و در زمان آنتررگی یعنی مملکتی که بدون
حاکم و مرزبان باشد اوتوکر سلطنت بهیمیه را داشت و بورثه آستریه که آقایان قدیم او بودند بدسلوکی و بدرفتاری میکرد
رادلفس او را به بیعت و اطاعت خود دعوت نمود و گفت باز حق هرگز خود ستیزار گرفت و در مدت تصرف تو در سلطنت
و حکومت محض ظلم و غصب بود و اوتوکر از استماع اینکلمات چون مار بر خود پیچید و این فقره پنهان بود که رادلفس سالهای
دراز بخدمت گذاری و چاکری اوتوکر سرافراز بود و البته طبع غیور از شنیدن اینکلمات نفور خواهد گرد شعر ورا عار آید
از این زندگی که سالار باشد کند بندگی و از اینجهة بود که اوتوکر با نخوت و توبیخ جواب داد هوت داز رادلف
وانت آف می یعنی چه چیز میکند رادلفس خواستن از من مراد آنست که چه چیز از من میخواهد و باز در عوض بیعت و متابعت
شاهنشاه جدید چنین گفت هتو ناث می بند هیم هیز و تحیش یعنی دارم نه من ادا کرده باو مواجبش را و مراد آنست
که مواجب و اجرت نوکری او تمام داده ام آی آؤ هیم تو شیلنگ مؤز یعنی من مقروض هستم باو چیزی زیاد مراد
این است که چیزی مقروض او نیستم و رادلفس از این سخنان برآشفت و سپاه لشکر دید و تلاقی فریقین اتفاق افتاد و اوتوکر
خصم اقوی و بخت خود را برگشته دید ناچار باطاعت تن در داد که در یک جزیره کوچکی در وسط دنیوب یکدیگر را
ملاقات نمایند و اوتوکر و اهل بهیمیه چنان خواهش کردند که در زیر چادری آن دو پادشاه یکدیگر را ملاقات
نمایند که اگر اوتوکر بیعت نماید از نظر مردم پوشیده باشد و رادلفس باین معنی راضی شد و در باطن بهمراهان خود
حکم کرده بود همینکه اوتوکر بزانو درآمد پرده چادر را بلند کنند و اوتوکر غافل از اینمعنی وقتیکه بزانو درآمده و دستهای
او در دست رادلفس بود که اظهار بندگی کند پرده را برداشتند شعر چون پرده ز روی کار ما بردارند معلوم
شود که در چه کاریم همه * و بر لشکریان طرفین که بنظم جنگ صف کشیده بودند عبودیت و بندگی او معلوم شد ولی
اوتوکر مغرور در خجالت فروشی باز بر خود این عذر و انکار رادلفس را روا نداشته با حالت غضب برخاست تکاد
یتمیز من الغیظ شمشیر بر رادلفس کشید و همراهان او نیز تیغ جلادت آختند ولی حرکت مذبوح بود و اوتوکر و همراهان
او بهلاکت رسیدند رادلفس پس از آن جمیع املاک و دولت و ولایت او را بشاهنشاهی خود ملحق کرد و اولاد
خود را بحکمرانی ولایات تعیین فرمود و آغاز سعادت این خاندان از آنزمان است که تا اکنون بشهامت و نجابت
در اروپا موصوفند و اسم خاندان هپسبرگ پس از او باسم خاندان آستریه تبدیل یافت نسبنامه اسامی سلاطین
و شاهنشاهان جرمن و آستریه چنانچه سابقاً اشاره کردیم که در آخر باب چهل و ششم معلوم خواهیم ساخت لهذا
معلوم میداریم و تاریخ مسیحی که در جنب اسامی سلاطین مذکور است سال جلوس هر پادشاه است و در همه جداول
این قاعده معمول است

دیده گا

میکردید

باب چهل ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین و شاهنشاهان جرمنی سلسله کرلوونجین	تاریخ هجری
۸۰۰	چارلمگن	۱۸۴
۸۱۴	لوئیس فرنسه	۱۹۹
۸۴۰ ۸۵۵	لوثیر یا لوثر پسر لوئیس که در تریوس در صومعه وفات یافت لوئیس دوم پسر لوثیر	۲۲۵ ۲۴۱
۸۵۷	چارلس دوم ملقب بدی بالد یعنی الاقرع پادشاه فرانسه که با طبیب یهودی خود مسمی بزدیشیس مسموم شد	۲۴۳
۸۷۷	این ترگنم یعنی ایام فتره	۲۶۴
۸۸۰	چارلس سیم که تاج پادشاهی اطالیا را بسر گذاشت و معزول شد	۲۶۷
۸۸۷	ارنلف یا ارنولف بجای چارلس سیم متمکن شد و تاج شاهنشاهی روم را در سال هشتصد و نود و شش مسیحی مطابق دویست هشتاد و سه بسر گذاشت	۲۷۴
۸۹۹	لوئیس سیم که او را لوئیس چهارم خوانند پسر ارنلف بسلطنت رسید و بدو سلسله کرلوونجین در جرمنی باختتام رسید	۲۸۶
	سلسله سکسان	
۹۱۱	اثو با ثاء مثلثه دیوک سکسانی از سلطنت بجهة پیری و شیخوخیت استعفا کرد	۲۹۹
۹۱۱	کانرد اول دیوک فرنکونیه	۲۹۹
۹۱۸	هنری اول ملقب بفولر یعنی ونچی که پسر اثو دیوک سکسانی است	۳۰۶
۹۳۶	اثو اول ملقب بدی گریت یعنی الکبیر که پسر هنری اول است و اکثر مورخین اسم او را در طبقه سلاطین ذکر میکنند تا آنکه پاپ جان دوازدهم در سال نهصد و شصت و دو مسیحی مطابق سیصد و پنجاه و یک هجری تاج بسر او گذاشت	۳۲۴
۹۷۳	اثو دوم ملقب بلودی یعنی خونخوار چنانچه همه امرای بزرگ ولایت را در یک ولیمه که ایشان را بآنجا دعوت کرده سر برید و خودش نیز با تیر مسمومی زخمدار شد	۳۶۲

اُروپا

تاریخ عیسوی		تاریخ هجری
۹۸۳	اُتوِ سیم ملقب بـ ذی رِڈ یعنی الاحمر که پسر اُتو دویم و در جوانی مسموم شد	۳۷۳
۱۰۰۲	هنری دوم دیوک بواریه ملقب بـ ذی هولی ذی لیم یعنی المقدس والاعرج	۳۹۲
۱۰۲۴	کان رَڈ دوم ملقب بـ ذی سلیک	۴۱۵
۱۰۳۹	هنری سیم مدعو ذی بلاک یعنی الاسود پسر کان رَڈ دوم است	۴۳۱
۱۰۵۶	هنری چهارم پسر هنری سیم که صغیر بود و مادرش اگنس بنیابت او بامر سلطنت میپرداخت و عاقبت هر دو معزول شدند	۴۴۸
۱۱۰۶	هنری پنجم تزویج کرد ماڈ یا میتیلڈا دختر هنری اول بادشاه انگلند را	۵۰۰
۱۱۲۵	لوتیر دوم ملقب بـ ذی سکسان یعنی	۵۱۹
۱۱۳۸	اینتر رگنم یعنی ایام فترة	۵۳۳
۱۱۳۸	کان رَڈ سیم دیوک فرنکونیه	۵۳۳
۱۱۵۲	فردریک بربروسا که یکی از سلاطین عاقل عادل جرمنی است و از اسب در رودخانه سلفت که او را سیدنس نیز گویند افتاده غرق شد مترجم گوید که بربروسا یعنی احمر اللحیه چه بزبان لتین بربه بمعنی ریش و رُوسّا بمعنی قرمز است و سیدنس رودخانه ایست که در جنوب ایشیای صغیر است و دشت ادنه بر جزیره زمین آنست و معلوم نیست که آن بادشاه بایشیای صغیر آمده باشد یا اینکه در جرمنی باسم رودخانه باشد که اکنون بآن اسم شهرت ندارد	۵۴۷
۱۱۹۰	هنری ششم پسر فردریک است ملقب بـ اسپیر است بزبان لتین یعنی خشن و سخت با شرب یعنی تند و تیز و این شاهنشاه ریچارد اول بادشاه انگلند را گرفته در ولایت خود محبوس نمود چنین معلوم میشود که ریچارد بسیاحت ایشیا آمده بود و در جرمنی گرفتار شد	۵۸۶
۱۱۹۸	فلیپ برادر هنری ششم در بمبرگ با اتو با تا شاه فوقانیه سر فلیپ را از تن جدا کرد	۶۰۵
۱۲۰۸	اُتو چهارم ملقب بـ ذی سوپرب یعنی العظیم والرفیع که اول بپادشاهی جرمنی معروف شده و در سال دیگر تاج شاهنشاهی بسر گذاشت و اخر الامر او را از سلطنت خلع کردند	۶۰۵
۱۲۱۲	فردریک دوم بادشاه سیسیلی پسر هنری ششم و عاقبت رعیت بر او شوریده او را از سلطنت خلع نمودند و هنری لندگریو تاریخیه را بپادشاهی اختیار کردند و فردریک در سال ۱۲۵۰ مطابق ۶۴۸ هجری وفات یافت و پسر خود را کان رَڈ نام گذاشت و جانشین خود ساخت ولی پاپ این حیله را قبول نکرد و لقب شاهنشاهی را بـ ولیم که ارل هالند بود بخشید	۶۰۹
۱۲۵۰	کان رَڈ چهارم پسر فردریک	۶۴۸
۱۲۵۰	ولیم ارل هالند وفات کرد در دسمبر سال ۱۲۵۵ عیسوی مطابق ذی قعده و محرم ۶۵۳ هجری و پس از آن الفانسو کنند و کان رشرد کیرا شاهنشاهی نجات	۶۴۸
۱۲۵۶	اینتر رگنم یعنی ایام فترة	۶۵۴

باب چهل و ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

سلسلهٔ هپسبرگ لوکسمبرگ و بواریه

تاریخ عیسوی		تاریخ هجری
۱۲۷۳	رادالف یا رادلفس کونت هپسبرگ که سر سلسلهٔ خانوادهٔ آستریه است	۶۷۲
۱۲۹۱	این ترگنم یعنی ایام فترة	۶۹۰
۱۲۹۲	ادالفس کونت نسا بجهة محروم ساختن البرت پسر رادالف از تاج پادشاهی در جنگ اسپیرس کشته گردید	۶۹۱
۱۲۹۸	البرت اول دوک آستریه پسر رادالف بدست برادرزاده خود در رینفلدن کشته گردید و در سلطنت او در سال ۱۳۰۷ مسیحی مطابق ۷۰۷ هجری سوئیت‌زرلند از خانهٔ	۶۹۸
۱۳۰۸	هنری هفتم لوکسمبرگ آستریه برگشتگی کرده موضوع شد	۷۰۸
۱۳۱۳	این ترگنم یعنی ایام فترة	۷۱۳
۱۳۱۴	لوئیس چهارم که سیم بواریه و فردریک سیم آستریه پسر البرت با هم منازعه بر یکدیگر مدعی سلطنت شدند و فردریک در سال ۱۳۳۰ مطابق ۷۳۰ هجری وفات یافت	
۱۳۳۰	لوئیس به تنهائی بسلطنت رسید	۷۳۰
۱۳۴۶	چارلس چهارم لوکسمبرگ که بسلطنت در نرمبرگ در سال ۱۳۵۶ مسیحی مطابق ۷۵۷ هجری رسید و در عهد او در سال ۱۳۵۶ مسیحی مطابق ۷۵۷ هجری این معروف گولدن بل بجهة تأسیس قواعد شریعت و ملت در شاهی جرمنی از بابت صادر شد مترجم گوید بل بزبان لاتین بمعنی مهر و نامه است و گولدن بل یعنی مهر طلائی یا نامه طلائی که بجهة حرمت پاپ ورا باین اسم خوانده اند	۷۴۸
۱۳۷۸	ونسیس لاس پادشاه بهیمیه پسر چارلس دو مرتبه حبس شد و در آخر ظلم و جور باعث شد آمده باز به پادشاهی بهیمیه اکتفا کرد	۷۸۰
۱۴۰۰	فردریک دوک برونسویک پس از انتخاب او به شاهنشاهی بزودی کشته شد و از شاهنشاهی چندان بهره نیافت	۸۰۳
۱۴۰۰	روپرت کونت پلیتین رین در کولوگن تاج بر سر گذاشت و در سال ۱۴۱۰ مسیحی مطابق ۸۰۳ هجری وفات یافت	۸۰۳
۱۴۱۰	جابستس مرکونیس موراویه الکترها و امرا او را بپادشاهی انتخاب کردند و پس از یکسال وفات کرد	۸۱۳
۱۴۱۱	سیجیس موند پادشاه هنگری پس از فوت جابستس بپادشاهی اختیار کردند و در سال ۱۴۱۵ مسیحی مطابق ۸۱۸ هجری از شاهنشاهی معزول شد و در سال ۱۴۱۶ مسیحی مطابق ۸۱۹ هجری بپادشاهی بهیمیه راضی شد	۸۱۴
	خاندان آستریه	
۱۴۳۸	البرت دوم ملقب به دی گریت یعنی الکبیر دوک آستریه که بتخت و تاج رسید یکی شاهنشاهی و یکی هنگری و دیگری بهیمیه و در بیست و هفتم اکتوبر سال هزار و چهارصد و سی و نه مسیحی مطابق جمادی الاولی ۸۴۳ هجری وفات کرد و از او اولاد ذکور نماند	۸۴۲
۱۴۳۹	این ترگنم یعنی ایام فترة	۸۴۳
۱۴۴۰	فردریک چهارم ملقب به پاسیفیک یعنی حلیم و آرام در دوم فروری سال ۱۴۴۰ مسیحی مطابق اول رمضان ۸۴۳ هجری بپادشاهی انتخاب شد ولی تاج را در ماه جون سال ۱۴۴۲ مسیحی مطابق صفر المظفر ۸۴۶ هجری بر سر گذاشت	۸۴۴

اروپا

تاریخ مسیحی	شاهنشاهان	تاریخ هجری
۱۴۹۳	مکسی میلین اوّل پسر فردرِیک اول در سال ۱۵۱۹ مسیحی مطابق ۹۲۵ هجری وفات کرد و ولایت برگندی بواسطه تزویج مکسی میلین بوارثة الملک متصل باَسترِیه شد و فرنسیس اول فرانسه و چارلس اوّل اسپانیا مدعی سلطنت شدند	۸۹۸
۱۵۱۶	چارلس پنجم جرمنی و اول اسپانیا پسر جونا که سلطنت هانگری و اسپانیا و نیدرلند از رسید و اخرالامر از سلطنت جرمنی و اسپانیا خلع شد و در معبد مسکن گرفت و در آنجا بزودی پس از خلع از سلطنت وفات کرد و ولایات جرمن برادرش فردِنند و اسپانیا و نیدرلند به پسرش فلیپ دوم تفویض شد	۹۲۵
۱۵۵۸	فردِنند اول برادر چارلس پادشاه هانگری	۹۶۵
۱۵۶۴	مکسی میلین دوم پسر فردِنند پادشاه هانگری و بوهیمیه	۹۷۲
۱۵۷۶	رادالف دوم پسر مکسی میلین دوم	۹۸۴
۱۶۱۲	متهیس برادر رادالف	۱۰۲۱
۱۶۱۶	فردِنند دوم پسر عموی او که پسر ارچدیوک چارلس پادشاه هانگری بود	۱۰۲۵
۱۶۳۷	فردِنند سیم پسر فردِنند دوم	۱۰۴۶
۱۶۴۷	لیوپلد اوّل پسر فردِنند سیم	۱۰۴۷
۱۷۰۵	جوسف اول پسر لیوپلد	۱۱۱۷
۱۷۱۱	چارلس ششم برادر جوسف و او پادشاه آخرین از اولاد ذکور از خانواده هپس برگ است	۱۱۲۳
۱۷۴۰	مریه تریسا دختر چارلس ششم ملکه هانگری و بوهیمیه که حق او در این شاهنشاهی با انگلند بر داشته شد	۱۱۵۳
۱۷۴۲	چارلس هفتم الکتر بوارِیه و سلطنت او دولت فرانسه شد و بجهه تصرف تاج و تخت جرمنی جنگ سختی از طرفین افتاد و چارلس در جون سال ۱۷۴۵ مسیحی مطابق جمادی الاولی ۱۱۵۸ هجری وفات کرد	۱۱۵۵
۱۷۴۵	فرنسیس اوّل لارِین دیوک توسکنی ملکه نامدار هانگری مریه تریسا را که دختر شاهنشاه چارلس ششم بود بعقد خود در آورد	۱۱۵۸
۱۷۶۵	جوسف دوم پسر فرنسیس اوّل که مادرش مریه تریسا است	۱۱۷۹
۱۷۹۰	لیوپلد دوم برادر جوسف دوم	۱۲۰۵

باب چهل و ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۷۹۲	فرنسیس پسر لئوپلد دوم و این شاهزاده در نهم اگست سال ۱۸۰۴ مسیحی مطابق دوم جمادی الاولی ۱۲۱۹ هجری لقب شاهنشاهی آستریه یافت	۱۲۰۶
	شاهنشاهان آستریه	
۱۸۰۴	فرنسیس دوم جرمنی که فرنسیس اول آستریه است در یازدهم اگست سال ۱۸۰۴ مسیحی مطابق چهارم جمادی الاولی ۱۲۱۹ هجری تاج شاهنشاهی آستریه را بر سر گذاشت و اسم سلاطین جرمنی از دفتر محو شد و این شاهنشاه در دوم مرچ سال ۱۸۳۵ مسیحی مطابق سیم ذیقعده الحرام ۱۲۵۰ هجری وفات یافت و چهل و چهار سال قمری سلطنت کرده و وقایع کلیه عهد این شاهنشاه از قرار است	۱۲۱۹
۱۸۰۵	این شاهنشاه با فرانسه جنگ کرد در پنجم اگست ۱۸۰۵ مسیحی مطابق اوایل جمادی الاولی ۱۲۲۰ هجری	۱۲۲۰
۱۸۰۵	ناپلیون بعد از فتح داخل ویئنا شد در چهاردهم نومبر ۱۸۰۵ مسیحی مطابق شعبان ۱۲۲۰ هجری	۱۲۲۰
۱۸۰۶	ویئنا را لشکر فرانسه تخلیه کردند در دوازدهم جنیوری ۱۸۰۶ مسیحی مطابق اواخر شوال المکرم ۱۲۲۰ هجری	۱۲۲۰
۱۸۰۹	و ثانیا ویئنا را لشکر فرانسه محاصره کردند در سیزدهم مئی سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق بیست و هشتم ربیع الاول ۱۲۲۴ هجری	۱۲۲۴
۱۸۰۹	و در هنگام صلح باز ویئنا را پس دادند در بیست و چهارم اکتوبر سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق رمضان المبارک ۱۲۲۴ هجری	۱۲۲۴
۱۸۱۰	ناپلیون دختر شاهنشاه آستریه ماری لوئیزا را بعقد خود در آورد در اول اپریل ۱۸۱۰ مسیحی مطابق ۲۶ صفر المظفر ۱۲۲۵ هجری	۱۲۲۵
۱۸۱۴	کانگرس یعنی محفل عظیم ویئنا که بمخالفت ناپلیون انعقاد پذیرفت در دوم اکتوبر سال ۱۸۱۴ مطابق سیزدهم شوال ۱۲۲۹ هجری	۱۲۲۹
۱۸۱۵	عهدنامه ویئنا که او را هولی الیئنس نامیدند یعنی عهد مقدس در بیست و پنجم فبروری سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق پانزدهم ربیع الاول هزار و دویست و سی هجری	۱۲۳۰
۱۸۳۵	فردنیند پسر فرنسیس اول آستریه در ششم سپتمبر سال ۱۸۳۱ مسیحی مطابق جمادی الاخره ۱۲۵۴ هجری تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت و به پسر برادر خود در دوم دسمبر ۱۸۴۸ مطابق پنجم محرم ۱۲۶۵ هجری معزول شد	۱۲۵۱
۱۸۴۸ ۱۸۵۵	فرنسیس جوزف ولادت او در هیجدهم اگست سال ۱۸۳۰ مطابق بیست و هشتم صفر المظفر ۱۲۴۶ هجری اتفاق افتاد و بعد از خلع عموی خود و ترک حق پدر پس از پادشاهی که حیات داشت در دوم دسمبر سال ۱۸۴۸ مسیحی مطابق شنبه پنجم محرم الحرام ۱۲۶۵ هجری بشاهنشاهی آستریه سرافراز شد و تا اکنون که بیست و هشتم جون سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق شنبه سیزدهم شوال المکرم ۱۲۷۱ هجری است شاهنشاه آستریه است	۱۲۶۵ ۱۲۷۱

و آستریه را در قدیم رومیان گال بلجیک می گفتند و این را از المانی جدا کرده بجرمنی ملحق کردند و اسم آستریه را در سال هزار و چهل مسیحی مطابق
چهارصد و سی و دو هجری دادند و پس از آنکه چارلمگن شاهنشاهی مغرب را استوار کرد آستریه را اوستریک فرنس نامیدند یعنی فرانسه
مشرقی و سلاطین خانواده آستریه تقریبا پانصد سال در جرمنی شاهنشاهی کردند و در سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی مطابق هزار
و دویست و نوزده هجری لقب شاهنشاهی جرمنی موقوف شد و بشاهنشاهی آستریه ملقب گشتند و پس از عهدنامه ویینا در سال هزار
و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری لقب شاهنشاهی حق خاندان آستریه شد

باب چهل و هشتم در بیان نیذرلندز

نیذرلندز مشتمل و محتوی بر هفت پراونس متحده است که نامیده
شده است هالند و به نیذرلندز دیگر که مسمی است به بلجیوم و این کنتری در وقت استیلای رومیان یک قسمتی از گالیه
بلجیکا محسوب میشد و پس از رومیان در دایره برگندی در شاهنشاهی جرمنی معدود بود و از ایشان به سلطنت جدائی تعین
شده است که مخصوص آن دو حصه بزرگ مفروز شده حصه اول هالند که در جانب شمال است که قدیما هفت پراونس متحده بود
حصه ثانی بلجیوم است که در جانب جنوب است که قدیما آستریَن نیذرلندز یعنی نیذرلندی که تعلق به آستریه دارد و فرنچ
نیذرلندز می خوانند یعنی نیذرلندی که تعلق با فرانسه دارد و همگی این ولایات دراز زمانیست که از اسم نیذرلندز یا لوکن تریس محروم
شده اند یعنی دیگر این اسم به این ولایات اطلاق نمیشود و این ولایات در عاقبت ادبار شوکت بناپارت در سال هزار و هشتصد
و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری به کینگدم رسید و در اختلافات جدیده که در هالند و بلجیوم در سال
هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری اتفاق افتاد این ولایات به دو کینگدم جدا جدا شدند و بادشاه
جدا مقرر گردید مترجم گوید نیذر بر وزن ایل بمعنی پست و کوتاه است و لند بمعنی زمین و خشکی است و حرف اس در آخر علامت
جمع است و چون بعد از دی واقع شده و لهذا در تلفظ زد خوانده میشود یعنی زمینهای پست و اراضی منخفضه و همچنین لو بمعنی پست
و کن تریس جمع کن تری است که در باب ششم بیان شد یعنی ولایات پست چون این اراضی نسبت بسایر ممالک جرمنی پستی و انخفاض
دارد لهذا این ولایات را نیذرلندز نامیده اند انتهی اما هالند را قدیما بتاویه میخوانند و مشتمل بر هفت پراونس است و اسامی آنها
از این قرار است هالند زیلند فریزلند گرانینگن اوریسل یوترکت جلیدرلند و مکنه این ولایات از دیرباز میباشند مترجم
گوید هال نیز در لغت بمعنی مغاک و گود ال است و لند چنانچه آنفا معلوم گردید بمعنی زمین و خشکی است چون دو دال ارجمند
لهذا در تلفظ بجهة خفت یک ال میخوانند و در حقیقت هال لند است و بتاویه نیز مشتق از بتی است و بتی قبیله بود در جرمنی در
ولایاتی که الان هیس نامیده میشود مسکن داشتند و از آنجا صد سال قبل از ولادت عیسی کوچ کرده به هالند آمدند و اسم
آن ولایت بواسطه آن قبیله در ازمنه سالفه بتاویه شهرت یافت انتهی و تمام هالند محدود است در شمال و مغرب با دریای شمال که او را
جرمن اوشن نیز گویند یعنی محیط جرمن و در شرق با هنوور و با ولایات منصرفی پروشیه و در جنوب با بلجیوم و هالند تخمینا یکصد
و سی میل در درازی و یکصد و بیست میل در پهنا است و محتوی است بر صفحه که تخمینا هشت هزار میل باشد مترجم گوید در اینجا
درازی و پهنائی که در کتب جغرافیا ذکر میشود مراد است که مثلا منتها پهنای آن ولایت این قدر است و جائی که دارد که کمتر از او و نصف
او است در این صورت هشت هزار میل مربع اکنه معلومه هالند است که بمساحت در آورده اند و الا حاصل ضرب یکصد و سی
میل در یکصد و بیست میل پانزده هزار و ششصد میل خواهد بود و قریب بنصف با گفته مصنف تفاوت خواهد داشت انتهی
و ولایت هالند بنظر یک صحرای متصل وسیعی مینماید که قطعات او با یکدیگر با چندین کنال یعنی فرکندها و خندقها و دیکها یعنی
پشته ها و جدیرها بسیار یافته و رود خانه بزرگ آن ولایت راین و میوس و اسکلد است مترجم گوید رود خانه میوس را در فرانسه

بلاک میونس ضبط کرده اند و بعضی باز او مجدداً نیز خوانده اند و همهٔ این هفده ولایت در یک وقتی به دوک های برگندی تعلق داشت
و از ایشان بخاندان استریه در سال هزار و چهارصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و دو هجری بمصاهرت و (سنه ۸۸۲)
وازدواج منتقل شد و پس از آن نیز با خویشی و موصلت بتاج اسپانیین تعلق یافت ولی بعضی از این ولایات با جد و جهد زیاد طالب
آزادی شدند چنانچه هفت ولایت ایشان باین مقصود کامیاب گردیدند مترجم گوید که مصنف در اینجا و در جاهای دیگر
هفده ولایات ذکر میکند و حال آنکه هفت ولایت در هالند سابق و نه ولایت در بلجیوم ذکر نمود که هر دو شانزده میشود و از
قراریکه معلوم شده است یکی دیگر ولایت درنت است که در شمال هالند است که مصنف بذکر او نپرداخت انتهی و آن
هفت ولایت موضوعه را هالند نامیدند که این ولایات بقیه اطاعت فلیپ دوم اسپانیا را در سال هزار و پانصد و هشتاد و
هفت مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هفت هجری از رقبهٔ خود دور انداخته و به آزادی ولایات خودشان از همه جهت پرداختند و باقی مانده (سنه ۹۸۷)
ولایات پس از آن باز بتصرف و اطاعت خاندان استریه در آمده و در طاعت و رعیتی ایشان بودند تا آنکه لشکر فرانسه در سال (سنه ۱۲۱۰)
هزار و هفتصد و نود و پنج مطابق هزار و دویست و ده هجری به ایشان غالب شده مسخر نمود و این هفت ولایت متحده با یکدیگر
پولتیک واحد شدند و هر یکی از دیگری آزادی داشت ولی در هر ولایت وکلا چند بمجلس عمومی که او را استیتس جنرل مینامند
یعنی ولایات عامه میکردند و در آن انجمن رئیسی را که استدت هولدر میخواندند معین بود که این قسم قدرت و استیلای تام
در رتق و مهمات ملکی داشت مترجم گوید که استدت بزبان جرمنی یعنی قلعه است و هولدر یعنی نگاهبان و مراقب
انتهی و رئیس این جمهوریه اول با انتخاب شاهزاده کان آرنج بود و لیکن از سال هزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق
هزار و هشتاد و سه هجری بوراثت رسیده در وقتی که لشکر فرانسه هالند را در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار (سنه ۱۰۹۳)
و دویست و ده هجری تصرف کردند استدت هولدر این ولایت ولیم پنجم بود که با عیال خود فرار کرده به انگلند رفته و در (سنه ۱۲۱۰)
همانجا وفات یافت و در این ولایات منقضه طرح جدیدی در امر حکومت قرار دادند و این قاعده و قانون جدید را باتاوین
ریپبلیک نام نهادند یعنی جمهوریه باتاویه و در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری (سنه ۱۲۲۱)
و اجازهٔ شاهنشاه ناپلیون که در مرتبهٔ کنستگ دوم رسیده برادر خود لوئیس را بشاهی هالند تعیین فرمود و در سال هزار و هشتصد
و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری ناپلیون برادر خود لوئیس را از شاهی هالند معزول کرده ولایت هالند ضمیمهٔ (سنه ۱۲۲۵)
شاهنشاهی فرانسه شد و در نومبر سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق ذیقعدة الحرام هزار و دویست و بیست و هشت هجری (سنه ۱۲۲۸)
وقتیکه ناپلیون خسارت و نضارت لشکر خود را در روسیه بصرصر حوادث داد اهل هالند فرصتی یافته بفکر آزادی سابق
خود را از تطاول دولت فرانسه باز داشتند و شاهزاده خانواده آرنج پسر استدت هولدر گذشته را که در آن وقت در بلاد
انگلیس منصب جنرالی داشت بهالند طلبیده بشاهی خودشان تمکین کردند و این شاهزاده در اول دسمبر سال هزار و هشتصد
و سیزده مسیحی مطابق هشتم ذیحجة الحرام هزار و دویست و بیست و هشت هجری با شکوه تمام و رغبت خاص و عام بشهر امستردم (سنه ۱۲۲۸)
وارد شده او را بلقب شاهی نیدرلندز صلا در دادند و بهمه هالند و بلجیوم استیلا یافت و در عهدنامهٔ ویانا نیز که در سال
هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری صورت وقوع پذیرفت شاهزاده ولیم را پادشاهی نیدرلندز (سنه ۱۲۳۰)
اختیار نمودند ولی پس از مدتی در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری اهل نیدرلندز (سنه ۱۲۴۶)
با یکدیگر بنای خلاف گذاشته بالآخره در دو سلطنت ممتاز مختار قرار گرفت که یکی سلطنت هالند و دیگری بلجیوم است و هوای
ولایت هالند با رطوبت و تیره و مکدر و خاکش بالذات قلیل النفع و الثمرات است ولی با سعی و تلاش در کسب معاش تلافی

این خسارت و نقصان ازانکند و غله فراوان بکه یمین و عوض چین بعمل میاورند و چمنهای نیکو دارد که گله ها و رمه های بیشمار
دران چمنها بچرا در میایند و کره و پنیر فراوان دارد که از ان ولایت بخارج نیز میبرند و بحسب وسعت اندازه هالند یکی از ممالک
پر جمعیت معموره کره ارضست چنانکه در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری تخمیناً دو ملیان
و یکصد و سی و دو هزار نفوس انجا را بشماره در آورده اند و اهل اکثر این کن تری از سطح دریا نشیب تر است لهذا اغلب
این ولایت را از صدمه امواج دریا در حالت مد بواسطه دمنس که جمع دم است یعنی سدها و بندها و بواسطه دنکس که جمع
دیک است یعنی جیلها محفوظ و محروس داشته اند و کاهی که رخنه دران سدها اتفاق بیفتد موج دریا ولایت را فرا میگیرد و
خسارت بیشمار باهل ولایت میرسد و لفظ دیک به جیلی اطلاق میشود که در او آب باشد و دم و شوند سد را گویند که مانع ضرر
و طغیان امواج باشد که آب از او بطرف دیگر تجاوز نکند و شهرهای معظم هالند هیگ است که پایتخت است و دیگری
امستردم است که پس از لندن شهری بجهة تجارت قابل تر از او در اروپا نیست و راتردم و لیدن و یوترکت است
مترجم گوید که مصنف شهر هیگ را پایتخت هالند معین کرده حال انکه در این اوقات پایتخت انجا امستردم است و احتمال
میرود که در ازمنه سالفه هیگ پایتخت بوده از انجهة مصنف ذکر کرده است و همه این شهرها که بیان شد در غربی مملکت هلند
واقع شده اند انتهی امستردم از شهرهای زیبا و نادره دنیا است که مصنف نوشته است نزد و نیک بستی یعنی فسانه
مانند شهر چرا که انشهر را با عمارات چوبی در بالای هشتاد و دو جزیره در زیر و زیر زمین بنا نهاده اند و این جزایر با یکدیگر باصد
جسر اتصال دارد که بسبب این جسرها و نهرها تردد بیکدیگر اسان است و در هنگام ضرورت که جسرها را بکشانید هر جزیره معموره جدا
خواهد بود و در چند سال قبل در امکان بندرت کسی از آبادی نشان میداد ولی اکنون چنان معمور شده که در انشهر فزون از
دویست و پنجاه هزار نفوس سکنی دارند و انشهر را پادشاه پروشیه در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مطابق هزار و دویست
و یک هجری تصرف کرد و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری تسلیم لشکر فرانسه کردید و در سال هزار
و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هشت هجری نخستین مکانی بود که مرجع خانواده ارنج شد و با همه چیزهای معروف
الزویرس که جمعی از نقاشان بودند در انشهر و در شهر لیدن نشیمن داشتند و در شهر امستردم امیر البحر مشهور رایتر و سامی
کرامر کامی نیوتس مدفونند و جهازگاه انشهر که در انجا جهاز و کشتی میسازند و جبه خانه جهازی او کمال شهر را در اروپا دارد
و عمارت استدهوس که مجمع اکابر و اعیان قدیم بود از بناهای عالی اروپا است مترجم گوید زیدر زی خلیج بزرگیست
از دریای جرمن که در میان ولایت هالند امتداد دارد که از جانب شمال بدریای جرمن متصل است و در جانب مشرق او ولایت
فریزلند و اوورزیسل واقع است و در جانب جنوب او ولایت یوترکت و جلدرلند و در جانب مغرب او قدری از خاک
ولایت هالند و چند جزیره دیگر است که مدراز بسم اتفاق افتاده و در تصرف هالند است انتهی راتردم بحسب تجارت و دولت
شهر دوم هالند است و تجارت کلی انجا با جرمنی است و بندرگاه بزرگ در انجا حساب میشود که با این بندر با انکلیس مراوده و تجارت
دارند و در این شهر ارسمس معروف متولد شده است مترجم گوید که مختصری از احوال او در باب سی و نهم ذکر شد لیدن و یوترکت
دو شهر معروف است مدارس نیکو دارند و انجا مردم دانشمند از این مدارس برخواسته است چنانچه در لیدن بورهاو حکیم و طبیب مشهور متولد
شده است و این دو نفر استاد کامل بخته سنج ایزرک و وسیوس در انشهر توقف داشته اند و باسمه چی معروف الزویر نکته سنج
صاحب تمیز انکلیسی نیز در این بلد عمر خود را صرف نموده اند و رمبرندت نیز در نزدیکی لیدن در قریه متولد شده است و شهر لیدن
بجهة پایداری که در قلعه داری در مقابل لشکر اسپانیا در سال هزار و پانصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و یک هجری

سنه ۱۲۴۶
سنه ۱۲۰۱
سنه ۱۲۱۰
سنه ۱۲۲۸
سنه ۹۸۱

کرده و تحمل آورده‌اند شهرت یافته است و در حیرت ماندند که بهمه صدمات و زحمات محصورین از آنها تحمل شدند و لشکر اسپانیا بی نیل
مرام مراجعت کرده و جمعیت آنشهر تخمینا شصت هزار میشود و در شهر یوترک در سال هزار و پانصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق نهصد
و هشتاد و هفت هجری آن معروف اتفاق ولایت مفکانه متحده با مضا رسید که از یکدیگر آزاد باشند ولی در کلیات صلاح و صواب
یکدیگر را منظور و ملحوظ دارند و نشان جمهوریه خود قرار دادند و در شهر هرلم کلیسای بزرگی هست که در ان کلیسا ارگن
بزرگیست که بهتر از او در اروپا نیست و او مشتمل بر هشت هزار لوله است که لوله بزرگ او به بلندی سی و هشت فوت است که تقریبا از
یازده ذرع بیشتر است و بقطر شانزده اینچ میشود و آنشهر را لشکر اسپانیا در سال هزار و پانصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق
نهصد و هشتاد و یک هجری محاصره کردند و اهل شهر ده ماه ایستادگی کرده خودداری نمودند و آخر الامر بامان و عهد و پیمان تسلیم
شدند مترجم گوید ارگن بمعنی ارغنون است و در حقیقت ارغن است که او را اهل اروپا ارگن میگویند و در لغت فرس ارغن
و ارغنون مترادفند و این ارغنون معروف در ان کلیسا است و هر که بخواهد از آواز او ملتذ شود یک شلنگ داده بقدر
یکساعت حق استماع دارد ولی برای یکنفر و دو نفر ممکن نیست باید اقلا ده نفر باشند که ده شلنگ بدهند تا شخص ارغنون
نواز ارغنون را ساز کند و هر که بخواهد آواز ارغنون را بشنود ده نفر باید یکدیگر را بکشند و تماشا و استماع او میروند و اگر فرضا یکنفر
بخواهد و حیدا استماع کند باید ده شلنگ که اجرت معین اوست کارسازی نماید و میگویند چنان آواز خوش دارد که انسان را
بطرب و عجب میآورد و از آنست که مولوی معنوی میفرماید مثنوی پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون
و اهل شهر هرلم در اختراع صنعت باسمه با اهل جرمنی مباحثه و گفتگو دارند و حکام و ضباط آنشهر در عمارت دار الاماره اول
کتابی که در آنشهر با کاستر تخمینا در سال هزار و چهارصد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری چاپ شده است تا کنون
محفوظ و مصون نگاهداشته‌اند و در این فقره شبهه نیست که تصانیف کلاسیکل یعنی ادبیه و علوم قدیمه از آثار و علامات رواج از شهرهای
استردم و راتردم و یوترک و لیدن و دیگر قصبات هالند باستصواب این دانشمندان معروف ظهور و بروز کرده است
یعنی ارسمس گراتیوس یوزیه‌سو گری و یوس برمن و ون هرگن شهر هیگ نشیمن حکام ولایت
و جمعیت آنجا قریب از پنجاه هزار میشود و آنشهر مکان اصلی بزرگان و نجبای ولایت است و ابنیه عالیه در این شهر بسیار است
و اهالی آنجا از رسوم و قواعد آدمیت و معقولیت نیک آگاهند و در هالند چندین دهات معتبر هست که با قصبات و ولایات
دیگر لاف برابری بلکه برتری میزنند و کوچه‌های اکثر قصبات هالند درست و خوب بنا شده است و بسیار پاک نگاه میدارند و عموما
یک کنل در وسط دارند که بهمه طرف این کنل محاذی رجال آنجا چنانست که سفاین و زورقها در برابر ابواب عمارات و دکاکین تجار بنوا
بارامی و استراحت لنگر اقامت اندازند و از رودخانهای بزرگ اروپا یکی رین است که مجرا و ممر اعظم او در هالند است و در آن
اینولایت رودخانه کوچک مس با و ملحق میشود و از آنجا او را باسم رودخانه مس میخوانند و عجب است که این رودخانه صغیر
بنا حق اسم او را پایمال کرده که از آن پس این رودخانه بزرگ را باسم اصلی او که رین است نمیخوانند بلکه باسم مس شهرت دارد
و در پائین راتردم به دریا انصباب دارد که محل انصباب او را موت آف دی مس مینگارند یعنی دهان مس و دولت
هالند در ولایات غربیه خارجه نیز چندین ملک در تصرف دارند علی الخصوص در هند الشرق گینی و نیکوفتی در دنیا نیز در ازمنه سالفه دولت
قوی و غنی محسوب میشدند و تجارت و معامله شان از همه دول اروپا بیشتر و بالاتر بود و چنان بود که در آن عصر بدرستی و انصاف
هالند را دی مرشنت آف یوروپ مینامیدند یعنی بندرگاه و چهارسوی اروپا و در اینزمان نیز معامله و تجارت دارند ولی نسبت
بزمان سابق معدوم میتوان انگاشت و اهل هالند عموما فقیر منش و متوسط الحرکه هستند در تجارت و معامله بکمال راستی

سنه ۹۸۷

سنه ۹۸۱

۲ عدم

سنه ۱۲۶۰

۲ و در ساحل

باب چهل و هفتم در بیان هالند

وصداقت را دارند مذهب ایشان پروتستنت کلوینی ترم است و از سایر مذاهب نیز یافت میشود و حکومت این ولایات سلطنت
و داچی کیپر لوگسم برگ متعلق به دولت هالند است و محتوی بر هزار و هشتصد و بیست میل مربع و تخمینا سیصد هزار نفوس است
ولوگسم برگ در مابین جنوب مشرق البجیوم اتفاق افتاده و محدود است در شمال با لبجیوم و در جنوب و مغرب با فرانسه و در مشرق
با پروشیه مترجم گوید مراد از پروشیه در اینجا ولایات جرمنی است که در تصرف دولت پروشیه است که عبارت از
رین سفلی و وستفالیه است انتهی و پادشاه هالند گرند دیوک یعنی دیوک کبیر لوگسم برگ است و این داچی کیپر در محفل عام دیت
حق سه دست را دارد و پایتخت این داچی بهمان اسم داچی موسوم است و تخمینا یازده هزار جمعیت انجا میشود و متصرفات خارجه
خارجه هالند مشتمل بر جزایر جوا سوماترا بی لی تان مدیورا سیلبیس سمبوا تیمور ترنیت تیدور امبانا
بنت تپن سیرم بورنو نیوکنی است که در قسمت آسیا است با چند جای دیگر بغیر از تجارت خانها که در مدرس
در ساحل کارومندل و در ملکا دارد مترجم گوید مدرس بندری است در ساحل مشرقی مملکت کرناتک است
که این مملکت در اقصی جنوب هندوستان است انتهی و متصرفات داچ در امریکای جنوبی سرینم است که در گوینا است و جزایر
دیگر مثل کراکو سینت یوستتیوس سینت سبا ارئوبا بیون ایری و قسمت جنوبی سینت مرتین است
و در افریقا نیز چندین قلعه های کوچک در سواحل گینی دارند تنبیه ادمیرال رای تر از مشاهیر ادمیرالهای اروپا است
در سال هزار و ششصد و هفت مسیحی مطابق هزار و شانزده هجری در قصبه فلشینگ که در بعضی اطلسها ولی سنگن ضبط
در مملکت هالند متولد شده و در سن یازده سالگی بخدمت کشتی مامور گشت و در اندک زمانی بمنصب کپتانی سرافراز
گردید و رفته رفته سفینه اقبال او بساحل شوکت و اجلال رسید و بمنصب جلیل ادمیرالی مفتخر آمد و چندین سفر به هند و مغرب
رفت و در هر سفر فتح و ظفر همعنان او بود و در سال هزار و ششصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و پنجاه و یک هجری با چند
فروند کشتی بامداد دولت پورتگال رفت که از تعدی و جور دولت اسپانیا ملتجی به هالند شده بودند و از بخت بیدار
ادمیرال رای تر سفاین اسپانیا تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خورده و ادمیرال مزبور مظفر و منصور به هالند برگشت
و در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هفت هجری میان دولت انکلیس و هالند دریای فتنه
بموج آمد و سفاین خصومت تیغ کشید ادمیرال رای تر خدمات نمایان به دولت خود کرد که معروف اروپا شد خلاصه چندین مرتبه
سفاین الجزیره را در سواحل بربرستان که در شمال افریقا است شکست داد و همچنین چند بار بر کشتیهای انکلیس و فرانسه که با یکدیگر
در جنگ هالند متفق شده بودند شکست داده فایق آمد و بسیاری از کشتیهای ایشان را غرق نمود و آتش زد و همچنین وقتی
بامداد پادشاه دنمرک که با سویدن نزاع داشت مامور شد و در انجا نیز فتحها کرد و هرگز در هیچ جنگی مغلوب نشد
و اخر الامر در بیست و یکم اپریل سال هزار و ششصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق اواسط صفر المظفر هزار و هشتاد و هفت
هجری در حوالی شهر مسینه که کشتیهای فرانسه را تعاقب کرده بود بغتةً گلوله توپی باو خورد که پاشنه چپ و پای راست او را
برد و بدین جهة بیمار شد و تب شدیدی باو عارض گشت و بعد از هفت روز در بندر سیراکوس وفات یافت و نعش او را به
امستردم آوردند و از وفات او نه تنها اهل مملکت خود بلکه کل اروپا محزون و ملول شدند و کوتنی که در این جنگ خصم او بود
وقتی که خبر مرگ او را شنید بی اختیار گریه کرد و گفت دریغ بود که چنین سردار نامداری بخطا هدف گلوله شود نورتن هیو
طبیب دانشمندیست و تالیفات بسیار دارد و در سال هزار و ششصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و هفتاد و نه هجری متولد
شده و در بیست و سیم سپتمبر سال هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و یک هجری وفات یافته است

۲ یا سامبوؤ
ادمیرال رای تر معروف
سنه ۱۰۱۶
سنه ۱۰۵۱
سنه ۱۰۶۷
سنه ۱۰۸۶
نعش ضبط
سنه ۱۰۷۹
سنه ۱۱۵۱

وسیوس گرزدجان کاتب معروفیست در سال هزار و پانصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و پنج هجری متولد شده و در سن هفتاد سالگی در سال هزار و ششصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد هجری وفات یافته است اسکلنجر در سال هزار و چهارصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و نه هجری متولد شده است و در سال هزار و پانصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق نهصد و شصت و پنج هجری وفات یافته است رمبرندت در سال هزار و ششصد و شش مسیحی مطابق هزار و پانزده هجری متولد شده و در سال هزار و ششصد و هفتاد و چهار مطابق هزار و هشتاد و پنج هجری وفات یافته است گراتیوس هگو دانشمند دانای معروفیست در دهم اپریل سال هزار و پانصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق ربیع الثانی نهصد و نود و یک هجری متولد شده است و در بیست و هشتم اگست سال هزار و ششصد و چهل و پنج مسیحی مطابق رجب هزار و پنجاه و پنج هجری در سن شصت و سه وفات یافته است برهن خنید نفر است طبیبی که از اهل لیدن است در سال هزار و ششصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و سی و هشت هجری در لیدن متولد شده در سال هزار و هفتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و چهار هجری وفات یافته است ون هندر در سال هزار و پانصد و چهل و هشت مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و پنج هجری در نزدیکی کورتریخ متولد شده است و در سال هزار و ششصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار و نود و هفت هجری وفات یافته است و در علم کتابت و نقاشی استاد بود و در تاریخ وفات آن چنین معلوم میشود که صاحب کتاب یونی ورسل بیاگرفی سهو کرده است چرا که چهار ده از عمر طبیعی زیاد تر میشود و چون نسخه دیگر نبود که تصحیح شود لهذا بهمان طور نقل نمود و اگر بتفصیل حالات هر یک بپردازیم از مقصود باز مانیم و در این مختصر همین قدر کافیست

باب چهل و هشتم در بیان متصرفات غربیه خارجه هالند در آسیا

جزایر مالوکس که او را اسپائس آیلندس نیز گویند یعنی جزایر ادویه و عقاقیر و توابل یک مجموعه از جزایر است که در بحر هندوستان در مشرق سلبیس واقع شده اند و معروف آنها جزیره آمبای نا و جزیره بندا و جزیره مالوکس بحر جزیره جیلولو غله و برنج و انعام و مواشی خوب بعمل می آید و حاصل آنها نارنج و لیمو و دیگر میوهای گرم سیر است و شهرت آنها بجهة فراوانی و خوبی ادویجات که در الجزایر وافر است خصوصا قرنفل و جوز بوا و بسباسه و این جزایر را اهل پورتگال در سال هزار و پانصد و یازده مسیحی مطابق نهصد و هفده هجری پیدا کردند و در الجزایر بعضی مکانها برای نشیمن خود ساختند ولی داچ اهل پورتگال را از الجزایر در سال هزار و ششصد و هفت مسیحی مطابق هزار و شانزده هجری بیرون کردند و خود متصاحب نمودند و در سواحل مالوکس سنگهای بزرگ مرجان یافت میشود که مرجان آنجا بهتر از مرجان سایر سواحل است و غالبا اهالی الجزایر عرب پرستند و مسلمان نیز دارند جوا که او را یوآ نیز گویند یکی از جزایر معتبر هند لشرق است که در جنوب جزیره بارنیو واقع است و از جزیره سوماترا در جانب مغرب بوغاز سوندا مفروز شده است و جزیره جوا را بعضی اوقات گریت جوا میگویند یعنی جوا کبیر که تا تمیز باید از جزیره بلی که بعضی اوقات اورا لیتل جوا میگویند یعنی جوا صغیر و داخل جزیره جوا در میان شاهزاده کان بومی تقسیم شده است و سواحل الجزیره را داچ متصرف شده است و شهرهای بزرگ الجزیره دجاجیقتا و سالو و سمرنگ و دبتاویه است که پایتخت الجزیره است در تصرف داچ است و جمعیت الشهر از چهل و نه هزار فزونتر است مرجسم گوید که در نقشه ملک شهر دجاجیقتا را دجوگ جاکرتا و در مخزن العلوم دجوجاکرتا و در اطلس جاراز و سمیت لوگیه کرته ضبط کرده است و همچنین شهر سالو را سوراکرتا ضبط کرده و اکنون باین اسم معروف تر است و شهر پایتخت الجزیره است که در تصرف اهالی خود جزیره است دخلی به داچ ندارد اهالی جوا غالبا مردمان بی تربیت مغرور شریر میباشند و هر دو آنها بسیار شومند و قوی الجثه میشوند بخلاف زنها که بسیار صغیر الجثه

وجور داند هندو لوتشان بسمرت مایل و مویشان تیره رنگ و مجعد است و محصولات خاصه آنجزیره برنج و پنبه و نیل و فلفل و سایر میوه های گرم سیر است و مذهب اصلی آنجزیره اسلام است و لشکری از دولت انگلیس با سفاین حربیه به تسخیر این جزیره در سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش هجری مامور شد و متصرف گشت در زمانی که ولایات داچ را نیز دولت انگلیس تصرف کرده بود و در صلح عام که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اتفاق افتاد باز این جزیره را پس دادند بندا آیلیس یعنی جزایر بندا و این جزایر هفت جزیره است که جزیره بزرگ آنها باسم بندا شهرت دارد و سایر جزایر را نیز باسم آنجزیره بزرگ میخوانند و آنجزایر تخمیناً صد میل در مابین جنوب مشرق جزیره امبائی نا واقع شده اند و جوز بوا حاصل کلی اصلی آنجزیره است و این جزایر از سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و بیست و چهار هجری بتصرف داچ در آمده است که داچ آنجزایر را در آنسال از تصرف انگلیس و اهالی جزایر بیرون آورده خود تصاحب نمودند و آنجزایر بسیار کوچکند و بزرگتر آنها که بندا است دوره او فرون تر از بیست میل نیست و در آنجزایر صغار زلزله بسیار اتفاق میافتد و جزیره بندا را دولت انگلیس در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری تصرف کرد و باز در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری پس دادند دوباره در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری باز تصرف نمودند و اینصا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری بداچ رد نمودند جزیره امبائی نا تخمیناً دوره او از هفتاد میل بیشتر نیست و غالب آنجزیره جنگل و کوهسار است ولی جزیره حاصل خیز و شمر است و حاصل اصلی آنجا جوز بوا و قرنفل و شکر و قهوه و چندین میوه های دیگر لذیذ خوش طعم است و در آنجزیره دار الحکومه داچ است مسمی به فارت و کطوریه یعنی قلعه فتح که احکام اهالی آنجزیره و جزایر مالوکس از این دار الحکومه صادر میشود جزیره جیلولو و جزیره سلبس و اقشده جزیره معتبر وسیعی است و درازی او تخمیناً دویست میل و پهنای او سی میل است و حاصل اصلی این جزیره سگو و برنج است که از آنجا بسایر جزایر میبرند و در آنجزیره گاو و گاومیش و بز و آهو و خوک دشتی فراوانست عجب تر آنکه در آنجزیره هیچ قسم از ادویه جات یافت نمیشود و حال آنکه در نزدیکی جزایر ادویه اتفاق افتاده است مترجم گوید سگو صمغ درختیست که از جزایر هند الغرب میاورند و از انفع اغذیه اطفال و بیماران بحریره درست میکنند و چیز مقوی نافعی است جزیره جیلولو مشتمل بر چهار شبه جزیره است شمالاً و چپست و جنوباً شمالی بزرگتر از آن سه دیگر است انتهی جزیره سلبس جزیره بزرگیست طول او تخمیناً پانصد و شصت میل و پهنای او یکصد و پنجاه میل است و قسمتی از آنجزیره در تحت خط استوا است و آنجزیره فیما بین بارنیو و جزایر اسپائس اتفاق افتاده است و حاصل آنجزیره سگو و برنج و نارجیل و فلفل و تریاک و پنبه و سایر میوه های گرمسیری است و گله و رمه و آهو و خوک نیز بسیار است و اهالی آنجزیره بمهمان نوازی و غریب پرستی و وفاداری و صداقت و درستی مشهور و معروفند و اگر از دوستان خلافی با نها سر زند ابداً از آنها سبقت در خلاف و عناد نمیشود و قصبه معروف آنجا مکسر است که اهالی آنجا منغسر میگویند که در ساحل فیما بین جنوب مغرب جزیره است و در آنجا داچ بجهة تجارت و معامله خود شان قلعه محکمی دارند و با شاهزاده کان بوجی ولایت عهد و پیمان بسته اند تتمه مصنف احوال جزایر متصرفی داچ را باختصار بیان کرده و بعضی را بهمان اسم فقط اکتفا نموده لهذا لازم افتاد که تفصیل آنچه را که مصنف بیان نکرده است معلوم داریم مخفی نماند که از کمیت و کیفیت آنجزایر بیشمار که در بحر هند و بحر پاسفیک و بحر چین منتشر شده و صفحه دریا را فرو گرفته اند قدمای اصحاب هیچ خبر نداشته اند و اگر فی الجمله اطلاعی حاصل کرده اند از قول تجار و مسافرین بوده که هیچ محل اعتنا و اعتماد نیست و صاحب تقویم البلدان زحمت بسیار در این باب کشیده و آنچه او نوشته است ما بیان میکنیم قال الشریف الادریسی جزایر بحر الهند و الصین الف و سبعمائة جزیرة عامرة غیر الجزائر الخرابات فانها لا تحصی و قال جزایر المهراج و یقال لها ایضاً جزایر السریرة جزایر کثیرة

سنه ۱۲۲۶
سنه ۱۲۳۰
سنه ۱۲۲۴
سنه ۱۲۱۱
سنه ۱۲۱۷
سنه ۱۲۲۵
سنه ۱۲۳۰

وصاحبها من اغنى ملوك الهند واكثرهم ذهباً وفيها سلة وجزيرة الكبيرة هي التي فيها مقر ملكه طولها ماتا ميل وعرضها ما ميل وهي بين
الطول قنا والعرض مل وقال المهلبي جزيرة سربزة جزيرة من اعمال الصين وقال هي عامرة آهلة انتهى و اکنون معلوم نیست
که در این عرض و طول جزیره واقع شده باشد و جزیره جاوا که اکنون مشهور بجاوه است صاحب تقویم البلدان باسم جزیره لامری
بیان میکند جزیرة اللامری معدن البقم والخیزران قال ابن سعید وهی جزیرة الجاوة الکبیرة المشهورة التی تقصدها المراکب اکثرها فیها
من العقاقیر الهندیة والمشهار اهلها بحسن السیرة مع المسافرین واولها الغربی حیث الطول قنه وفی ذلک الرکن من مدنها المشهورة
علی السن التجار اللامری وفی جنوبیها فی الرکن الغربی الجنوبی مدینة فنصور التی ینسب الکافور الفنصوری وهی مسامتة للاخری فی الطول
وعرضها درجة ونصف وجبال الکافور ممتدة من المدینة الی قرب آخر الجزیرة من غرب الی شرق وفی وسط الجزیرة علی جبال الکافور
قاعدتها مدینة جاوة وبها صاحب الجزیرة وما حولها من الجزائر المنسوبة الیها والی هذه المدینة ینسب العود الجاوی الاسود الذی یغرق
فی الماء ویظهر کانه الزفت ویقال انه یعرف بشجر العود وموضع المدینة حیث الطول قنط والعرض ح و وفی الرکن الشرقی الجنوبی
مدینة کله وهی مشهورة انتهی و در جزیره جاوه اکنون هیچ شهری باسم کله و فنصور و جاوه مشهور و معلوم نیست و طول جزیره جاوا
ششصد و چهل و دو میل و بزرگترین عرض او یکصد و بیست و شش میل است و جمعیت جزیره جاوا تخمیناً شش ملیان است و در جزیره
سلسله از جبال از مشرق بمغرب امتداد دارد که در قله بعضی از آنها آثار آتشفشانی پیداست که در ازمنه سالفه آتش از آنها بیرون میآمده
و محصول کلی از آن جزیره برنج و شکر است که هر ساله ده ملیان پوند شکر از این جزیره بخارج میبرند و فلفل و قهوه و تنباکو و نبات
دوائی نیز بعمل میآید و در جنگلهای آنجا اقسام میمون و ببر سیاه و جامیشهای وحشی و کرگدن پیدا میشود و در این جزیره افاعی
غریبه هست که درازی بعضی از آنها از بیست و پنج فوت بیشتر است و عقاب سفید و باز شکاری نیز فراوان است و در این جزیره
تمساح و اقسام ماهیهای بزرگ بسیار هست و مال داخله آنجا که از خارج میآورند حریر و ابریشم و کلاه و کفش و باروت و آلات
وادوات حربیست و در آن جزیره قصبات و قرا نیکو بسیار است و معدن آهن و قلع نیز دارد و اسبهای آن جزیره کوچک و کوتاه قا
ولی بسیار رهوار میشوند جزیره سوماترا جزیره بزرگ و وسیعی است که در دریای هندوستان در مغرب جزایر مجموعه واقعه آنجا
واقع شده است و آن جزیره بچندین ولایات بزرگ تقسیم گشته که یکی ولایت آچین است که در شمال مغرب جزیره است
و یکی سیاک و دیگری جمبی است که در تحت خط استوا است و ولایت پلم بنگ و ولایت لم پنگ است که در جنوب مشرق
جزیره است و امتداد آن جزیره از ما بین شمال و مغرب تا ما بین جنوب و مشرق است که با خط استوا تقریباً در دو حصه مساوی تقسیم
شده است چنانچه دماغه جنوبی آنکه در بوغاز سوند است در عرض شش درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوب است و دماغه شمالی او در عرض
پنج درجه و سی و پنج دقیقه شمالیست و بعضی از اهل جغرافیا طرفین او را باین اندازه عرض معین کرده که از هر طرف پنج درجه و پنجاه و
پنج دقیقه است و پهنای بوغاز سوند آنجا بیست میل است و درازی آن جزیره هزار و پنجاه میل و پهنای او را از یکصد و پنجاه میل
تا دویست میل حساب کرده اند و در میان آن جزیره یک سلسله کوهی امتداد دارد که تقریباً از وسط جزیره بدرازی صفحه او ممتد
و در بعضی جا این سلسله کوه دو مرتبه و سه مرتبه ردیف هم محاذی یکدیگر واقع شده اند و این جبال شاخه بسواحل غربی نزدیکتر است
و رودخانهای بزرگ آنجا بسواحل شرقی جریان دارند و در ساحل غربی رودخانه بزرگ هیچ نیست و هوای کوهستان آنجا
بجهة ارتفاع جبال بسیار خوب است چنانچه گاهی ترمامتر در سایه به چهل و پنج درجه رسیده است و در بعضی قسمتهای آن جزیره جنگل
انبوه هست که بهیچوجه عبور از آنها ممکن نیست و در آن جزیره معدن طلا و مس و آهن یافت میشود و کوگرد و شوره فراوان است و چشمهای
آب گرم نیز دارد و اغلب خاک آنجا برنگ سرخ و زرد و سفید است و حاصل اصلی آنجا برنج و نارجیل و خیزران و فلفل و زرد چوبه

جزیرهٔ جاوه

جزیرهٔ سوماترا

ودر جیل است وکافور نیز دارد ومیناکو بزنعل میاید وحیوانات وحشی انجا لا تعد ولا تحصی است وببر انجا از سایر ولایات بزرگتر
میشود وفیل وکرگدن وخرس در انجنگلها کله کله است ونیز نوپوتمس که اسب دریائی شاخدار است در رودخانهای
انجا فراوانست وچندین قسم از آهوها ومیمونها در انجزیره است که در سایر جزایر وسایر ولایات نیست وهمچنین چندین قسم از
جانوران گزنده وحشرات الارض در انجزیره است که مخصوص انجاست ودر سایر جزایر پیدا نمیشود واهل انجا حصیر خوب میبافند
وابریشم بعمل آرند ودر جامهای ابریشمی انواع نقوش وتصاویر بکار میبرند واهل انجا تبکار را مایلند عموماً وبجنگ خروس میل
دارند خصوصاً ودر انکار نهایت اصرار دارند واکثر اوقات بجنگ خروس اشتغال میورزند وبخوردن تریاک بسیار وکشیدن تنباکو
عادت کرده اند واغلب اهالی انجا بلامذهب وبت پرستند واشخاصی که درس عربی میخوانند انهارا المنیس میگویند یعنی مسلمانان ودر انجزیره
از غرایب ثمار واشجار یکی برد فروت تریز است یعنی اشجار میوه نان که اورا شجر الخبز نیز گویند که ثمر او بشکل کلیچه است ومزه نان
میدهد ودر هنگام ضرورت عوض نان میخورند بلکه اهالی انجزیره ودر هر جزیره که این درخت نان هست میوه او قوت غالب انهاست
وجمعیت جزیره سوماترا تخمیناً هفت ملیانست ودر جانب شرقی وغربی جزیره سوماترا است ودو جزیره کوچک دیگر است که از
توابع او هست ومعروف انها جزیره بنکه وبلیتن است که در سمت مشرقست ودرازی جزیره بنکه تخمیناً یکصد وسی ودو میل است
وبزرگترین عرض او چهل وپنج میلست وبا جزیره سوماترا بوغاز بنکه مفروز است که پهنای آن بوغاز تقریباً بیست میل است ودر انجزیره
معدن قلعیست جزیره سیلبس را گاهی باسم قصبه مکسر خوانده جزیره مکسر گویند واهل انجا بر شادت وشجاعت موصوفند ودیگر
از قصبات انجزیره منندو است که در ساحل شمال ومشرقست ودیگری قصبه تول است که در ساحل شمال است ودیگری تامی لی
که در تحت خط استواست وانجزیره بترکیب مختلف ومعوج واقعشده ومثل جزیره جیلولو مشتمل بر چهار شبه جزیره است ولی شبه
جزیره بزرگتر از دوست وشبه جزیره شمالی نیز بزرگتر از ان سه شبه جزیره دیگر است وشبه جزیره جنوبی از همه کوچکتر است
ودر میان خلیجهای این شبه جزیرها سفاین بآرامی واسوده گی لنگر اقامت میاندازند ودر انجزیره معدن طلا ومس وآهن است
ونباتات مختلفه وطیور غریبه در انجا فراوانست ومیمون نیز بسیار دارد واهل پورتگال انجزیره را در سال هزار وپانصد ودوازده
مسیحی مطابق نهصد وهیجده هجری تصرف کردند واخراج انهارا از انجزیره در سال هزار وششصد وشصت وهفت مسیحی مطابق هزار
وهفتاد وهشت هجری بیرون کردند ودر فتنه ناپلیون که هالند را تصرف کرد دولت انگلیس نیز جزیره سلبس را ضبط نمود ودر
در عهدنامه کل باز پس دادند جزیره بلی تان جزیره کوچکی است در دریای شرقی در میان سوماترا وبارنیو واقعست تخمیناً
طول او پنجاه میل وپهنای او چهل وپنج میل است جزیره مدئورا جزیره ایست در دریای شرقی که در ساحل شمال ومشرق جزیره
جاوا واقع شده است ودر میان او وجزیره جاوا آبنای بزرگی هست که درازی جبل صد میل وپهنای او شانزده میل است واکثر
جای این جبل مساوی است که چندان تفاوتی ندارد وانجزیره بسیار حاصلخیز است ومدئورا ایضاً نام شهریست در مملکت
کرناتک که در جانب جنوب هندوستانست وانجزیره باسم انشهر موسوم است جزیره بارنیو جزیره معظمی است که
در دریای شرقی در تحت خط استوا واقعشده وپس از جزیره نیو هالند از او بزرگتر جزیره در دنیا نیست ودرازی انجزیره که
تخمیناً هشتصد میل وپهنای انجا هفتصد میل است ودر ساحل غربی او بارانهای شدید از ماه نوامبر تا ماه مئی که از عقرب
تا ثور است اکثر اوقات بلکه همیشه میبارد وزلازل شدیده نیز در این جزیره بوقوع میرسد وساحل او از ده میل
یا پانزده میل بغایت وحل وگل ولائی است که هم جهة مرور وعبور تعسر دارد وهم باعث کثافت وتعفن هوا است
وقسمتی از انجزیره کوهستان است ودر وسط جزیره سلسله از جبال امتداد دارد که اورا جبال کریستل میخوانند یعنی در

خبر از جزیره سلبس

سنه ۹۱۸
سنه ۱۰۷۸
خبر از جزیره بلی تان
خبر از جزیره مدئورا
خبر از جزیره بارنیو

چراکه سنگ بلور در انجبال موفور است و رودخانه بزرگ انجار و رودخانه تجر قسمین و چند رودخانه دیگر است معدن طلا
والماس نیز دارد و از رودخانهای انجا نیز الماس میابند و معادن سایر جواهرات نیز در انجا هست و اقسام نباتات
و ریاحین و اشجار در انجزیره یافت میشود و در وسط انجزیره چندین طوایف مختلفه سکنی دارند و بسیار بی تربیت و وحشی صفت اند
و اکثرشان در بالای درختهای بلند برای خودشان جا ساخته مثل طیور شب در انجا میخوابند و با نردبان بالای درخت رفته
و نردبان را نیز بالا میکشند که از سارق و طارق مصون باشند و از امتعه انجزیره بچین حمل و نقل میکنند و در سواحل او از اهل
چین و مسلمانان مسکن گرفته اند و انچه که جمعیت انجزیره را تخمین کرده اند از سه ملیان زیاده تر است و انجزیره بچندین ولایت
تقسیم شده است که در هر ولایت بزرگی و رئیسی از خودشان هست و دائما با یکدیگر نزاع و نزاع دارند و چندین دولت اروپا
با اهل انجزیره منازعه کردند که شاید در انجا مسکن و نشیمن داشته باشند هیچ یکشان بجز داخ از عهده انگار بر نیامد و دولت انگلیس
در سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری با انجزیره از بندر سمبس که در ساحل غربی
جزیره است حمله آورده خواست که در انجا تجارتگاهی قرار بدهد از اهل جزیره شکست خورده و خسارت زیاد بانها رسید و
و در سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هشت هجری بمقام تلافی و کیفر بر آمده جنگ کردند و شکست
بر اهل جزیره خورده و دولت انگلیس غالب شد و در اخر در صلح کل باز انجزیره بداخ مقرر گردید و انجزیره از طول صد و ده درجه
تا صد و نوزده درجه شرقی گرینیچ است و از عرض چهارده دقیقه جنوب خط استوا تا عرض هفت درجه و بیست و پنج دقیقه
شمال خط استوا است و جمعیت انجزیره تخمینا چهار ملیان است جزیره سلمبوا جزیره بزرگیست در دریای مشرقی
در جنوب خط استوا در عرض نه درجه و هشت و از جزیره لمباک بابوغاز السس مفروز شده و پهنای این بوغاز قریب
بچهل میل است و اغلب جا پهنای او مساوی است و انجزیره بچندین ملوک تقسیم شده است که یکی بیما است که در جانب
شمال و مشرق جزیره است و یکی تمبارو است که در جانب شمال است و سلمبوا است که باسم جزیره موسوم است
و مشتمل بر چندین قصبه است که هر کدام در تصرف رئیسی و حاکمیست که بدیگری رجوع و مدخلیت ندارد و برنج و تنکو در انجزیره
بعمل میاید و شوره و گوگرد نیز وافر است جزیره تیمور در دریای مشرقی بزرگترین جزیره مالوکا است که در جنوب انجزایر
در مشرق سلمبوا اتفاق افتاده درازی او دویست و پنجاه میل است که امتداد او بمابین شمال و مشرق است و پهنای او از
سی میل تا شصت میل است و در وسط انجزیره یک سلسله از جبال ممتد است که ارتفاع بعضی از انها با قله طنریف
دم مساوات و برابری میزند و سواحل جنوبی و مشرقی انجزیره جنگلستانست و در جبال او معدن طلا نیز یافته اند و حاصل
خاصه انجا چوب صندل و برنج و قهوه و چای و شکر و عسل است که از انجا بسایر ولایات میبرند و از اهل چین و هندوستان
جمعی در انجا متوطن شده اند و داخ در سال هزار و ششصد و سی مسیحی مطابق هزار و چهل هجری در کوپنگ تجارتگاهی برای
خود ساخته و از انزمان تا اکنون انجزیره در تصرف ایشان است و طنریف کوه اتش فشانیست که در جزیره طنریف
و ذکر او در باب پنجاه و نهم در ضمن متصرفات اسپانیا انشاالله خواهد امد جزیره ترنیت در دریای مشرقی در جانب شمال جزایر
مجموعه و در جانب ساحل مغربی جیلولو واقع شده است و سابق بر این پایتخت سلطنت جزایر مالوکا و تیدور و بتن و چین و غیره
محسوب میشد و پادشاه ترنیت را داخ معزول کردند و ترنیت چندان وسعتی ندارد و کوه مرتفع اتش فشانی در ا
انجزیره هست و انجزیره از تصرف داخ چندی بیرون رفت و باز در صلح کل او را بداخ واگذار کردند جزیره تیدور در
دریای مشرقی یکی از جزایر مالوکا است و دور انجزیره بیست و یک میل است و در جانب ساحل مغربی جیلولو و در جنوبی

سنه ١٢٢٧
سنه ١٢٢٨
۲ انجا جدید که معلوم کرده اند
جزیره سلمبوا
جزیره تیمور
۲ و جزایر سنه ١٠٤٠
جزیره ترنیت
جزیره تیدور

باب چهل هشتم در متصرفات هالند در آسیا وغیره

بتزنیت واقعشده است واز بتزنیت تا آنجزیره نه میل مسافتست وجمعیت آنجزیره بحسب وسعت خود بسیار است همه ساکنان
آنجزیره مسلمانند وبیست وپنج مسجد عالی خوب دارد واغلب اوقات در مساجد بعبادت حضرت پروردگار اشتغال دارند وآنجزیره در طول
صد وبیست وهشت درجه وسی ویکدقیقه مشرقی گرینیچ ودر عرض صفر درجه وچهل ودو دقیقه شمال خط استوا واقعست جزیره
بت چین که او را انچین نیز گویند یکی از جزایر بزرگ مالوکا است وبا جیلولو یکی از جزیره جیلولو مفروز شده درازی او پنجاه
وچهار میل وپهنای او بیست میل است ودر طول صد وبیست درجه وسی وسه دقیقه مشرقی گرینیچ ودر عرض صفر درجه وپنجاه
دقیقه جنوب خط استوا واقعست جزیره سرم در دریای مشرقی جزیره ایست که درازی او از یکصد وهشت میل تا یکصد
وهشتاد میل وپهنای او تخمینا چهل میلست واز طول صد وبیست وهشت درجه تا طول یکصد وسی ویک درجه گرینیچ واز عرض دو درجه
وچهل وهشت دقیقه تا عرض سه درجه وسی وسه دقیقه جنوب خط استوا واقعست جزیره بورو در دریای مشرقی جزیره ایست
که درازی او هشتاد وپنج میل وعرض او سی وهشت میل است ودر میان جزیره سلیبس وسرم واقعشده وبسرم نزدیکتر است
جزیره نیوگینی که او را پاپوا نیز گویند جزیره معظمی است که در مشرق جزیره سرم ودر شمال جزیره آسترالیه واقعشده ودرازی
او تخمینا هزار ودویست میل وغایت پهنای او از سیصد میل فزونتر نیست وچندین زمین شلا متصل یکدیگر دارد ومردمان
آنجا وحشی وخونخوارند ومثل اهل بارنیو در درختهای بلند مانند مرغان آشیانه ساخته اند وشبها در آنجا بسر میبرند وچنان وحشی صفت اند
که از جفت خود شان نیز در آن آشیانه دوری میکنند وشبها تنها میخوابند ودر هنگام جدال ومخاصمه که با یکدیگر دارند اگر غلبه کنند از
از خوردن گوشت یکدیگر پروا ندارند وجبال مرتفعه شامخه در آنجزیره بسیار است وسکنه شمالی آنجزیره را که فی الجمله انسانیت دارند
پاپوس مینامند وتجارت غالب اینها با اهل چین است که با عنبر وجواهرات ومرغهای بهشتی معاوضه میکنند ومختصری نیز از کیفیت
آنجزیره در باب یکصد وسی ونهم انشاء الله بیان خواهد شد واز فرازی از اطلس جابنا روسمیث معلوم میشود جزیره فلارس که او را منجری
نیز گویند در تصرف داچ است وآنجزیره در مابین جزیره تیمور وسامبوا اتفاق افتاده وطول او از مشرق بمغرب تقریبا دویست
وبیست میل در طول وسی وپنج میل در پهنا است وجزیره دیگر که صندل وود گویند در جانب جنوب فلارس است ودر آنجزیره چوب
صندل بسیار است واو نیز در تصرف داچ است ودرازی آنجزیره یکصد وده میل وپهنای او شصت وپنج میلست ومصنف هیچ
باسم اینده وجزیره بزرگ نیز داشت ودر هیچ جا هم بیانی نکرده است

تفصیل متصرفات دیگر داچ

که در امریکا وجزایر هند الغرب است از آنقرار است سرینام ولایتیست که در گوئینا که در شمال امریکای جنوبی واقعست در
در تصرف داچ است وآنولایت باسم رودخانه سرینام موسوم شده است وشکار کوهی در آنجا بسیار ومارهای قوی جثه
وحیوانهای غریب در جنگلهای آنجا بیشمار است جزیره کراکو جزیره ایست در هند الغرب که در بحر کریبین واقعشده است که او را
کراسو نیز گویند ودر طول شصت ونه درجه وصفر دقیقه مغرب گرینیچ ودر عرض دوازده درجه ودوازده دقیقه شمال
واقعست جزیره سینت یوستیشس که او را یوستیشس با هر دو تاء مثناه فوقانیه نیز گویند جزیره کوچکیست در هند الغرب
در طول شصت وسه درجه وسه دقیقه مغرب گرینیچ ودر عرض هفده درجه وسی دقیقه شمال واقعست جزیره سبا
یکی از جزایر هند الغربست اگرچه جزیره کوچکی است ولی حاصل خیز است واکثر اهل آنجزیره کفش دوزند ودور آنجزیره دوازده
میل میشود ودر جانب مغرب سینت یوستیشس اتفاق افتاده ومسافت مابین ایندو جزیره سیزده میل است وآنجزیره
در طول شصت وسه درجه وسی وچند دقیقه مغرب گرینیچ ودر عرض هفده درجه وچهل دقیقه شمال واقعست جزیره اروبا که او را اروبا
نیز گویند در بحر کریبین در مغرب جزیره کراکو اتفاق افتاده است ودر طول هفتاد درجه وپنجاه دقیقه مغرب ودر عرض دوازده

درجه و بیست و سه دقیقه شمال واقعست جزیره بیتون آیری جزیره کوچکیست که در مشرق جزیره گرگو است و در طول شصت و سه درجه و یازده دقیقه مغرب گرینیچ و در عرض دوازده درجه و دوازده دقیقه شمال واقعست جزیره سنت مرتین جزیره کوچکی است در هند الغرب که درازی او تخمینا پانزده میل و پهنای او دوازده میل است و در انجا جانمک و آب شور بسیار است و قدری از ان در تصرف دولت فرانسه است و در طول شصت و سه درجه و هفت دقیقه مغرب و در عرض هیجده درجه و چهار دقیقه شمال واقعست

باب چهل و پنجم در بیان بلجیوم

مملکت بلجیوم در جنوب هالند است و درازی او تخمینا یکصد و شصت میل و پهنای او صد و چهل میل است و مشتمل بر صفحه که یازده هزار و صد و هشتاد میل مربع باشد و اکثر اینولایت مثل هالند پست و هموار است ولی حاصل خیزتر و معمول‌تر از ولایت هالند است و بلجیوم را اکثر اوقات کثولیک نذرلندز گویند یعنی نذرلندز که تعلق بمذهب کثولیک دارد چرا که مدتی در تصرف دولت اسپانیا بود و بعضی او را استرین نذرلندز گویند که وقتی در ضبط دولت استریه بود و برخی فرنچ نذرلندز گویند که زمانی در اطاعت اهل فرانسه بود و جمعی او را فلندرس میگویند و باین اسم مشهورتر است و وقتی نیز اینولایت میان استریه و فرانسه و داچ تقسیم شده بود مترجم گوید و فلندز همان تصحیف و تحریف فلندرس است که ایرانیان فلندز خوانند انتهی و مملکت بلجیوم در نه ولایت تقسیم شده است که تفصیل او از اینقرار است نارث بربنت یعنی بربنت شمالی سوث بربنت یعنی بربنت جنوبی لیمبرگ انت ورپ الیست فلندرس یعنی فلندرس مشرقی وست فلندرس یعنی فلندرس مغربی هینو لت لیرمز و ولایت لیز که در مشرقی بلجیوم است سابقا قسمتی از شاهنشاهی جرمنی محسوب میشد مترجم گوید هینو لت را در نقشه بلاک هنالت ضبط کرده است ولی در تلفظ هی نو میگویند انتهی و اینولایت مدتهای مدید در مخاصمه فیما بین استریه و فرانسه و هالند مظهر زلازل فتن و مصدر عوایل محن بود و هیچ ولایتی در اروپا بقدر بلجیوم قتل و خسارت و نهب و غارت ندیده است و در اینولایت چندین محاربات عظیمه و محاصرات و خیمه اتفاق افتاده که متون تواریخ از ان مشحونست شعر بلد اذا انخفض الزمان المحنته و محذورة فهنالک مسقط راسها و وقتی که اینولایت در میان داچ و فرانسه و استریه تقسیم شده بود قسمتی از بربنت و لیمبرگ و فلندرس در تصرف داچ و از نامیر و قسمتی از هی نو و فلندرس در تصرف فرانسه و مابقی در کف کفایت استریه بود مترجم گوید از نامیر ولایتیست که در شمال فرانسه که در مابین فلندرس و پیکاردی اتفاق افتاده است و در تلفظ ارتیز گویند انتهی و از جنگل بزرگ و وسیع آردین که در زمان سابق از رودخانه موزل تا دریا امتداد داشت و همه ولایات نذرلندز را فرو گرفته بود اکنون نیز بقیات معتبر در هی نو و داچی لگزمبرگ باقیست مترجم گوید رودخانه موزل از غربی جرمنی گذشته برودخانه رین داخل میشود انتهی و ولایت بلجیوم مشابهت کلی بولایت جنوبی انگلند دارد و عرض او از خط استوا بالعرض انجا مساویست و در هیچ ولایت و مملکت اروپا علم فلاحت را بهتر از اهل بلجیوم نمیدانند و خوشه های غله او بسیار بزرگ و پردانه و درشت میشود و میوه های مختلف اقسام را نیز بتربیت و صنعت بحد کمال میرسانند و همچنین چارپایان اهالی اینولایت از جهه حسن تربیت و پرورش در فربهی و خوبی امتیاز کامل دارد و اهل ولایت در نسبت جمع بلجیئنس گویند یعنی بلجها و همچنین فلمنگس گویند یعنی فلمینگ ها ولی شهرت اسم اخر زیادتر است که عموم اهالی بلجیوم را فلمنگ میگویند و اهالی اینولایت از نسل جرمنیک هستند و به داچ مشابهت کلی دارند و کسبه و رعیت بیشتر از جهه داشتن ولایت جا

باب چهل نهم در بیان بلجیوم

حاصل خیز پر منفعت و ندانستن کشتی و علم کشتی رانی و اجتناب از خطر دریا علی الاتصال بفلاحت و صناعت اشتغال دارند
از آنست که غله و سایر حبوبات این ملک امتیاز دارد و فلمینگ‌ها مدرسه نقاشی خوبی بکار انداخته‌اند که بعد از مدارس
نقاشی ایطالیا از سایر مدارس نقاشی اروپا برتری دارد و شاید دلیل خوبی این مدرسه صنایع روبنس و فندیک است
که هر کدام ایشان در صنعت نقاشی مرتبه و مقام بلندی داشته‌اند و شهرهای معروف بلجیوم یکی بروکسل است که پایتخت آن مملکت است
و دیگری انت ورپ است که قلعه محکمی دارد و در رودخانه اسکلدت واقع است که بعضی در تلفظ انت ورپ گویند و شهر
گنت و نمور و مالنس و بروجس است که در تلفظ بروژ بزای فارسی خوانند و استند و لیج است که در تلفظ لیژ بزای
فارسی خوانند مستر جیمس گوید که در نقشه بلاک رودخانه انسکلد نوشته است بروکسل شهر معمور آبادیست و بساختن
کلابتون و معمول خوب و بافتن قالیهای مرغوب مشهور است و در این شهر بود که چارلس پنجم در سال هزار و پانصد
و پنجاه و پنج مسیحی مطابق نهصد و شصت و دو هجری ممالک خود را به پسر خود فلیپ تسلیم کرد و در آن صندلی که او در آن وقت
نشسته است هنوز در این شهر نگاه داشته‌اند مستر جیمس گوید شنیده‌ام صندلی که مرحوم ولیعهد عباس میرزا در ترکمان چای بر روی
او نشسته است و عقد مصالحه را بسته است در تماشاخانه مسکو ضبط کرده‌اند که بر روی این صندلی عقد دوستی
دو دولت قوی شوکت استوار یافته است انتهی و در نزدیکی بروکسل قریه واترلو مشهور است که در آنجا ناپلیون بناپارت را
در هیجدهم جون هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق دوازدهم رجب هزار و دویست و سی هجری عساکر متفقه که در تحت حکم
دیوک ولینگتون و مارشال بلوخر بود شکست فاحش دادند شهر انت ورپ تا دوام زمان تجارت اهل فلندرس
یکی از شهرهای با غنا و ثروت دنیا حساب میشد ولی در ایام محاربات که این شهر بجهة آزادی خود بر مخالف اهل اسپانیا
در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری داشتند خسارت و ضرر زیاد کشید
چنانچه لشکر اسپانیا در تحت حکم دیوک آلوا این شهر را تصرف کرده سه روز متوالی بقتل و غارت مشغول بودند و پس از
خرابی این شهر کوکب اقبال و شهرت امستردم طلوع کرد و پس از ممنوع شدن اسکلدت با دراج لطرح و بنیان اکسچنج
یعنی تجارت خانه و صراف خانه این شهر سر تامس گرشم در لندن بهمان نمونه و طرح اکسچنج لندن را بنا نهاد مستر جیمس
گوید در باب هفتاد و ششم اشاره بر همین مطلب خواهد شد شهر گنت پایتخت قدیم فلندرس است وسعت این شهر نسبت
باندازه سکنه آنجا بیشتر است چنانکه دور قلعه او تخمینا هفت میل است و در این شهر کلیساها و صومعه‌ها بسیار است و این شهر نیز
افسانه مانند و بطور غریب اتفاق افتاده است و بنیان این شهر در بیست و شش جزیره است که آنجزایر بیکدیگر تخمینا با سیصد
پل و جسر اتصال دارد و چندین رودخانه‌ها و کنلها در میان این شهر جاریست و چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی و اول اسپانیا
در این شهر در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق نهصد و شش هجری متولد شده است و جان گانت یا گینت دیوک لنکستر پدر
هنری چهارم پادشاه انگلند نیز در اینجا در سال هزار و سیصد و چهل مسیحی مطابق هفتصد و چهل و یک هجری متولد شده است و
عهدنامه فیمابین انگلند و امریکا در این شهر در دیسمبر سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق محرم الحرام هزار
و دویست و سی هجری بامضا رسید و دستخط گذاشتند شهر بروژ رونق و ترقی بجهة کارخانهای پشمینه و ترقی این صنعت بزرگترین
بندرگاه و بازار اروپا حساب میشد ولی اکنون روی بانحطاط گذاشته چندان شهرتی ندارد و شهر لیژ شهر معموریست
و در این شهر کلیسای بسیار از قدیم الایام ساخته و بنا نهاده‌اند جمعیت بلجیوم را در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق

هزار و دویست و بیست و شش هجری که شماره ولد آورده‌اند قریب یکهزار طلبان بوده است و اکنون زیاد تر از آنست و مذهب اهلی این
مملکت کتولیک رومن است که متابعت خلیفه روم را دارند و از مذاهب دیگر نیز یافت میشود و پادشاهی انجا بوربون است و در این
قوانین شباهت کلی با آن انگلند دارند پیشه ربنس پطر پال از نقاشان معروف روزگار است و پسر یکی از معارف شهر انتورپ است
و در آن شهر در سال هزار و پانصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و پنج هجری متولد شده است و در علوم دیگر نیز بهره داشته و در علوم
صنعت اصلی او نقاشی بوده است و هفت سال در ایطالیا و غیره مشغول تحصیل اینکار بود و مدتی در خدمت آرچدیوک آلبرت حاکم
نیدرلند مشغول نوکری بود و در عمارات او انواع نقوش و تصاویر را بکار برده مشهور شد و گویند همه نقوش و تصاویر ایطالیا را
چنان نقل کرده بود که با اصل صورت هیچ فرق نداشت و چند کتابی هم در علم نقاشی و علم دیگر تالیف کرده است و مدتی بسبب جنگ
زوجه آرچدیوک آلبرت عمر خود را صرف میکرد و برای خود خانه بنا نمود و در آنخانه بسلیقه خود اشکال و تصاویر نیکو کشید که اگر کسی
ملاحظه کردی انگشت تحیر بدندان گزیدی و در انت ورپ مدرسه نقاشی بنا نهاده و از آنمدرسه چندین نقاشان ماهر بعرصه ظهور آمده‌اند
و در سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه هجری در سن شصت و سه سالگی در انت ورپ وفات یافت و در کلیسای
سنت جیمس مدفون شد وندیک انطونی در صنعت نقاشی استاد بود و در پرده سازی خاصه پرده های بزرگ مهارتش مشهور بود
و در سال هزار و پانصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و هشت هجری در بلده انت ورپ متولد شد و مشار الیه پسر یکی از تجاران شهر است
و مادرش در صنعت گل سازی و شغل نوکری بلدیت کامل داشت اول در نزد وان بلین تعلیم نقاشی اشتغال میورزید و پس
از چندی بمدرسه ربنس داخل گردید و بعد بسیاحت بلدان شتافت و در هر شهری صنعتی آموخت و در ماه دسمبر در سال هزار
و ششصد و چهل و یک مسیحی مطابق رمضان المبارک هزار و پنجاه و یک هجری در لندن در سن چهل و دو سالگی وفات یافت
دیوک ولینگتون سردار جلیل الشان دولت انگلستان است و در ایران به دوک ولنگتن شهرت یافته است و محاربات او
با امپراطور اعظم ناپلیون در تواریخ اروپا مسطور است و از چندین دولت نشان و موجب دهشت عجب تر آنکه ولادت
مشار الیه در همانسال که ناپلیون متولد شده وقوع یافته و اگر بذکر حروب او بپردازیم از مقصود باز مانیم ولادت او در اپریل
سال هزار و هفتصد و شصت و نه مسیحی مطابق او اخر ذیحجه الحرام هزار و صد و هشتاد و دو هجری اتفاق افتاده و در چهاردهم
سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و دو مسیحی روز سه شنبه بیست و نهم شهر ذیقعده الحرام هزار و دویست و شصت و شش
هجری در ده فرسخی لندن وفات یافت و هشتاد و سه سال و چهار ماه و چهارده روز شمسی عمر او بوده که تخمینا هشتاد و شش
سال قمری میشود و پادشاه انگلستان کوین وکطوریه پس از فوت او احترامات یکی از پسران خود گذاشت فیلد مرشل بلوخر
بتلفظ انگلیسی بلوکر گویند از شجاعان روزگار است در شانزدهم دسمبر سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق شوال
هزار و صد و پنجاه و پنج هجری در رستاک متولد شده است پدرش در نظام منصب داشت و مایل بود که پسرش شغل نوکری
و نظام اقدام کند ولی بلوخر بهیچوجه تمکین اینکار نمیکرد در سن چهارده سالگی بخلاف رای والدین خود داخل نظام شد
و رفته رفته بخت او مساعدت نمود تا مرتبه بلند رسید و در جون سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق جمادی الاولی
هزار و دویست و بیست و پنج هجری در لیگنی با ناپلیون جنگ کرده شکست خورد و در گیر و دار معرکه خود را در زیر شکم اسب
خود که مرده بود پنهان ساخت و شب از آن رزمگاه خلاص شده بلشکر پراکنده خود رسید و در مارچ سال هزار و هشتصد و چهارده
مسیحی مطابق ربیع الاول هزار و دویست و بیست و نه هجری ناپلیون را در لان شکست داده بپاریس داخل شد و از پاریس باتفاق سلاطین
متفقه بلندن رفت و در جنگ واترلو بغفلة با لشکر جرار خود اشکار و بناپلیون رسید و این سردار نامدار در بلوک کرینت لا و نیز

در ولایت سیلیشیه در دوازدهم دیسمبر سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی اواخر صفر المظفر هزار و دویست و سی و پنج هجری وفات یافت و یکماه پس از آن در برشتاک علامتی و دخمه برای یادگار او ساختند و در سال هزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و دو هجری در برلین شکل او را با ارتفاع دوازده فوت بیادگار برپا نمودند.

سنه ۱۲۴۲

باب پنجاهم در بیان مختصری از تاریخ هالند و بلجیوم

این هفده ولایت که اکنون باسم هالند و بلجیوم معروفست در ازمنه جدیده نیذرلندز میگفتند ولی در ازمنه سالفه انهار اگالیه بلجیکا مینامیدند و اغلب این ولایات مدتی مدید در تحت اختیار رومیان بود تا اینکه طوایف شمالی رومیانرا در ایطالیا شکست داده و شاهنشاهی مغربی بپایان رسید و این ولایات نیز از تصرف رومیان بیرون رفت و پس از رومیان این ولایات را طایفه گات و دیگر طوایف شمالی متصرف گردیدند چنانچه هر طایفه از ایشان ولایتی را در قبضه اختیار خود داشتند در مایه پنجم بعد از ولادت مسیح طایفه فرنک در آن بر این ولایات استیلا یافت و در سال چهارصد و چهل و پنج بعد از ولادت عیسی بر این ولایات طایفه فرنگ که در تحت حکم کلادیو بودند تسلط یافتند و در سال چهارصد و پنجاه و یک اتیلا پادشاه طایفه هان بر این ولایات لشکر کشیده و اکثر و دبار انش زدند و در رکاب آن پادشاه خونخوار هشتصد هزار نفر پیاده و سوار از طوایف تریتنس یعنی تا اهالان و پی ترمیان و وحشی صفتان جمع آمده بودند و پس از انخرابی بعضی از این ولایات در میان دیوک ها و کونت ها تقسیم شد برابنت و لوکسمبرگ و فلیندرس و هالند و یوترخت وغیره و سالهای بیشمار بر همین طور رفتار داشتند تا رفته رفته بعضی از این ولایات بجهة مصاهرت و خویشی و بعضی بقهر و غلبه بممالک دیوک برگندی در سال هزار و چهارصد و سی و سه مسیحی مطابق هشتصد و سی و هفت هجری ضمیمه گشت و تخمینا در سال هزار و پانصد و چهل و شش مسیحی مطابق هشتصد و چهل و هفت هجری چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی و پادشاه اسپانیا و وارث خاندان برگندی این هفده ولایت را بتصرف آورده که حکم واحد پیدا کردند و این ولایات را یکی از ده دایره ممالک شاهنشاهی در تحت دایره برگندی مقرر ساخت ولیکن در سال هزار و پانصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هفت هجری در سلطنت فلیپ دوم پسر و جانشین تخت چارلس هفت ولایت از این ولایات هفده گانه از اختیار شاهنشاه بیرون رفته در شهر یوترخت برای حراست خود و حفاظت آزادی عهدی بستند و ده ولایت دیگر که مذهب کتولیک داشتند در تصرف اهل اسپانیا برقرار بود و این ولایات عشره را اسپینش نیذرلندز میگفتند یعنی نیذرلندی که تعلق باهل اسپانیا دارد و بعضی کتولیک نیذرلندز میخواندند یعنی نیذرلندی که بمذهب کتولیک روم برقرارند و پس از وفات چارلس دوم پادشاه اسپانیا در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده هجری این ولایات عشره بتصرف یک شعبه از جرمن که خاندان آستریه باشد قرار گرفت و بعضی از این ولایات بقهر و غلبه بعضی بعهد و پیمان بتسلیم اهل فرانسه در آمد و از آنجهة اسامی مختلفه پیدا کرده چنانچه بعضی آستریَن فلندرز میگویند یعنی فلندرسی که با آستریه تعلق دارد و در جغرافیای فلندرس گویند یعنی فلندرسی که متصرفی فرانس است و عموم ساکنه این ولایت را فلیمینگس خوانند یعنی فلیمنگ ها که اکنون بفلمنک اشتهار دارد و با عهدنامه کانگرس یعنی انجمن و محفل بزرگ که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اتفاق افتاده آستریَن نیذرلندز که در تصرف آستریه بود و هفت ولایت سابق ضمیمه شد و تمام از سلطنت نیذرلندز داده و ولایات هفده گانه در تصرف یک پادشاه باشد ولی در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری باز این ولایات مدید سلطنت جدا مقرر گردید که یکی سلطنت هالند و دیگری بلجیوم است همیشه پادشاه نیذرلندز که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری معین شد ولیم شاهزاده جدید ارنج پادشاه اول نیذرلندز بود و معزی الیه را در هم اکتوبر

قصبات
سنه ۸۳۶
سنه ۸۴۶
سنه ۱۱۱۲
که بعهد اهل فرانس و بعضی را داخ فلندرس گویند یعنی
سنه ۱۲۳۰

سنه ۱۲۵۶ — سال هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق دهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و شش هجری از سلطنت خلع کردند و در دوازدهم دسمبر
سنه ۱۲۵۹ — سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق نوزدهم ذی قعدة الحرام هزار و دویست و پنجاه و نه هجری وفات یافت و پس از
خلع او پسرش ولیم دوم را بجای پدرش بپادشاهی اختیار نمودند ولادت او در ششم دسمبر سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی
سنه ۱۲۰۷ — مطابق جمادی الاولی هزار و دویست و هفت هجری اتفاق افتاد و پس از حکمرانی هشت سال و پنجاه و ده روز در هفدهم مارچ سال
سنه ۱۲۶۵ — هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق بیست و یکم ربیع الاخر هزار و دویست و شصت و پنج هجری جهان را وداع نمود و پس از او پسرش
سنه ۱۲۳۲ — ولیم سیم بپادشاهی هالند سرافراز شد و ولادت او در نوزدهم فبرواری سال هزار و هشتصد و هفده مسیحی مطابق ربیع الاخر هزار
سنه ۱۲۷۱ — و دویست و سی و دو هجری واقع شده و تا اکنون که اول جولای سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق شانزدهم شوال هزار و دویست
سنه ۱۲۴۶ — و هفتاد و یک هجری است حکمران آن ولایت است و ولایات بلجیوم در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش
هجری سر از اطاعت باغی شدند و انتورپ را اخذ کردند و لشکر داچ را از شهر بیرون نموده و داچ در ارک آنجا متحصن شد و از ارک بر
شهر بنای انداختن توپ را گذاشتند ولی کاری از پیش نبردند و دیوک نمرس را بپادشاهی در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی
سنه ۱۲۴۷ — مطابق هزار و دویست و چهل و هفت هجری انتخاب کردند و لیکن پدرش پادشاه فرانسه بدین امر راضی نشد و قرعه فال بنام
لیوپلد شاهزاده کابرگ افتاد و مشار الیه را در دوازدهم جولای سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق دوم صفر المظفر هزار
سنه ۱۲۴۷ — و دویست و چهل و هفت هجری باسم پادشاه بلجیوم خواندند و در نوزدهم جولای سال مزبور وارد برسلس شد و اهل هالند باز از در تخاصم
و منازعه درآمدند و دولت فرانسه پنجاه هزار لشکر باعانت فلمنگ فرستاده و آخر الامر دول خارجه واسطه صلح شدند و در اواخر
سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و هفت هجری صلحی فیما بین هالند و بلجیوم اتفاق افتاد و قرار براین
که هریکی جداگانه دولتی باشد لیوپلد دختر بزرگ لوئیس فلیپ پادشاه فرانسه را مسماة بلوئیسا در نوزدهم اگست سال هزار و هشتصد
سنه ۱۲۴۸ — و سی و دو مسیحی مطابق بیست و دوم ربیع الاول هزار و دویست و چهل و هشت هجری بعقد خود درآورد و سپاه فرانسه مراجعت
کردند و عهدنامه دیگر میان هالند و بلجیوم بتصدیق دولت فرنگ در نوزدهم اپریل سال هزار و هشتصد و سی و نه مسیحی مطابق پنجم صفر المظفر هزار
سنه ۱۲۵۵ — و دویست و پنجاه و پنج هجری در لندن بامضا رسید و شصت ملیان فرنک در این عهدنامه بلجیوم از برای تصرف بعضی ولایات که تعلق
بهالند داشت بدولت هالند داد و کوئین لوئیسا زن پادشاه بلجیوم در دهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق [illegible]
سنه ۱۲۶۶ — ذیحجه الحرام هزار و دویست و شصت و شش هجری وفات یافت و تا اکنون که اول جولای سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق
سنه ۱۲۷۱ — شانزدهم شوال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است لیوپلد پادشاه بلجیوم است و در نقشه ولایات هفده گانه از تعداد است و بالکلیه منفک

هالند	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم
	گرانینجن	درینت	فرزلند	اوور ایسل	جلدرلند
	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم
	یوترخت	نارت هالند	سوت هالند	زیلند	نارت برابنت

بلجیوم	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
	انتورپ	ایست فلندرس	وست فلندرس	هینو	سوت برابنت	نمور	لیژ

باب پنجاه یکم در بیان دولت پروشیه

باب پنجاه و یکم در بیان پروشیه

دولت پروشیه یکی از سلطنت های وسیع و قوی اروپا است و فی در تعداد مرتبه سیم بود و لیکن الآن جزو مرتبه ثانیه سلطنتهای
اروپا حساب میشود و ابتدای سلطنت از سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری است و پروشیه مرتبه
سلطنت یافتن و اهتمام جزئی و واقعه عزمی فایز شد و انچنان بود که الکتر فردریک ولیم شاهزاده مغرور خود خواه بود و در مجلس
مشاوره که در هنگ در سال هزار و ششصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفت هجری منعقد شد ولیم سیم پادشاه انگلیس
مانع شد که بجهة فردریک ولیم مزبور آرم چیر گذاشته شود و آرم چیر یعنی صندلی نشاندار قرار بران بود که هر که پادشاه و نجیب
بود در صندلی او اسم او را منقوش سازند یا علامتی بر او نصب میکردند و هر که این اسم و علامت نداشت چندان احترام نداشت
چون ولیم سیم پادشاه انگلیس راضی نشد که بجهة فردریک ولیم مزبور چنین صندلی گذاشته شود فردریک ولیم از این معنی آزرده خاطر
گشت و در آن مجلس بر او بسیار ناگوار آمد که پادشاه انگلیس چندی قبل که کمتر از او بود چنین بیحرمتی در حق او روا دارد لهذا بخیال
پادشاهی افتاد و با کشیشی که امپراطور جرمنی نزد او اعتراف بجرایم و گناه خود میکرد رفیق شد و رشوه و تعارفات باو داد
تا او حکم و لقب پادشاهی پروشیه را برای او از شاهنشاه گرفت عجب اینکه مضایقه یک صندلی نشاندار باعث آن شد که دوک
پروشیه بلقب پادشاهی رسید و عجیبتر اینکه یک کشیشی که جزوئیت بود باعث آن گردید که تاج پادشاهی بر سر پروتستنت گذاشته
شود و در انزمان هنوز انقلاب کلیه در دول اروپا بود و هیچکس بمقام تعرض و ممانعت بر نیامد و پادشاهی خاندان پروشیه از آن زمان
الی حال مسلم گردید و دولت پروشیه با تصرف قطعه صغیره از پولند و با مملکت پومرانیه که از سویدن انتزاع نموده و با تکه
وسیعه که از سکسانی اخذ کرده و با ولایت لوحتینه که از استریه دریافت کرده و با الیست فرزلند و منستر که از هنوور
گرفته است مشتمل بر ممالک وسیعه معموره است و از حدود ولایات روسیه تا بحدود هنوور و نیدرلند امتداد دارد و
و پادشاه پروشیه عهد دوستی و مصالحت با پادشاه گریت بریتن و پادشاه نذرلند و خویشی و مصاهرت با امپراطور روسیه دارد
و پادشاه الآن پروشیه فردریک ولیم چهارم است که تولد او در سیم اکست سال هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق ربیع الاخر
هزار و صد و هشتاد و چهار هجری اتفاق افتاده و بعد از پدر خود در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده
هجری تاج پادشاهی بر سر گذاشت و در بیست و چهارم دسمبر سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق جمادی الاولی هزار و دویست
و هشت هجری شاهزاده خانم مکلن برگ استرلیتز مسماة لوئیسا اگستا ولهلمینا امیلیه را بعقد خود در آورد که الآن
وفات یافته است و سلطنت پروشیه مشتمل و محتوی بر قسمت بزرگی از جرمنی و پروشیه خاص و بر ولایت ما بین شمال و مغرب
قسمت پولند است و همه وسعت سلطنت او از مشرق تا مغرب فزونتر از ششصد میل و از شمال تا جنوب تخمینا سیصد میل است
و جمعیت تمامی سلطنت متجاوز از ده ملیان است و در پروشیه از جبال معروف هیچ نیست ولی جنگلهای سخت و دریاچه ها و رودخانهها
بزرگ بسیار است و از رودخانههای بزرگ یکی ویستولا و یکی پریجل و میمل و البه است و از این رودخانهها در هنگام
طغیان آب خسارت کلی به پروشیه میرسد رودخانه ویستولا از جبال کارپتین بر میخیزد و پس از جریان کثیر و پیچ و خم بسیار
از جنب شهر کراکو و وارسا گذشته در نزدیکی دنتزگ به بحر بالتیک میریزد و رودخانه البه از جبال سلیشیه برخواسته
از جنب شهر درزدن و مگدبرگ و همبرگ گذشته در نزدیکی کگسن هیون بدریای جرمن میریزد و مگدبرگ در مدت جنگ سی ساله
که در جرمنی بود خسارتها دید و جنرال تیلی انشهر را محاصره پس از مدتی که اهل شهر قلعه بندی کرده بودند مشار الیه در روز
طوفان و بوران یورش برده شهر را در سال هزار و ششصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و چهل و یک هجری مسخر کرد و بدین

حکم قتل عام داد که از چهار هزار نفوس آنجا تخمینا چهار صد نفر بسلامت در رفت و همه بیوتات و عمارات شهر را آتش زد و با خاک
یکسان ساخت مگر کلیسای بزرگ و قلیلی از خانه های محقر ماهی گیران که از شعله آتش محفوظ ماند و در مگدی برگ قلعه و ارگ
محکمی هست و شهرهای بزرگ پروشیه یکی برلین است که پایتخت همه سلطنت است و دیگری کی نگس برگ و دنت زیگ
و استتین و برسلاو و میمل است مترجم گوید که در نقشه کانگسبرگ ضبط کرده است و شهر برلین یکی از شهرهای
معقول و زیبای اروپا است و تخمینا دویست هزار نفوس دارد و شهر دنت زیگ تخمینا نود هزار جمعیت دارد و شهر معمور
و بندر تجارت و معامله پروشیه است و کلووریوس معروف که از حکمای اهل جغرافیا است در این شهر در سال هزار و پانصد
و هشتاد مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هشت هجری متولد شده است و پروشیه در پنج حصه بزرگ ملیتری یعنی سپاهی و عسکری
تقسیم شده است و هر یکی از این تقسیمات نیز بده ولایت منقسم گشته است تقسیمات گرند ملیتری یعنی سپاهی کبیر اول پروشیه
برابر است یعنی پروشیه خاص دوم برندن برگ سیم پومرانیه چهارم سیلیشیه و پازن پنجم سکسانی و رین سفلی است
و پروشیه خاص بدو ولایت تقسیم شده است یکرا ایست پروشیه گویند یعنی پروشیه مشرقی و دیگری را وست پروشیه
گویند یعنی پروشیه مغربی و قصبه بزرگ پروشیه مشرقی کی نگس برگ است و قصبه بزرگ پروشیه مغربی دنت زیگ است
و شهر بزرگ ولایت برندن برگ برلین و شهر بزرگ ولایت پومرانیه استتین و پایتخت ولایت سیلیشیه برسلاو و پایتخت
پازن همان پازن است که باسم مملکت موسوم است و شهرهای سکسانی مرسبرگ و مگدی برگ و ازفرت است
مترجم گوید در اطلس ارفرت ضبط کرده است و در داچی کبیر رین سفلی سه ولایت که در تصرف دولت پروشیه است
یکی وستفالیه و کلیو است که او را کلیوس نیز گویند و دومی برگ است و سیمی رین سفلی است و پروشیه مشرق را سابقا دیوکل
پروشیه میگفتند یعنی پروشیه دیوک نشین و پروشیه مغرب را پولیش پروشیه میگفتند یعنی پروشیه که در تصرف پولند بود و ولایات
پومرانیه مملکت معتبر نیست و محدود است بالتیک و این مملکت با رودخانه اودر بدو حصه منقسم شده که یکرا هیدر پومرانیه گویند
یعنی پومرانیه نزدیکتر که چندان وسعتی ندارد و دیگرا فرذر پومرانیه یعنی پومرانیه دورتر که بحسب وسعت بیشتر است و یک بزرگ
قسمتی از هیدر پومرانیه سابقا بدولت سویدن تعلق داشت و پس از آن بتصرف دنمرک آمد و لی اکنون در قبضه اختیار پادشاه
پروشیه است و قصبه های بزرگ انحصار استتین و استرال سوند است و داچی کبیر پازن مشتمل بر یک قسمتی از ولایت پولند است
و این داچی در شمال سیلیشیه اتفاق افتاده و قصبه های بزرگ این داچی پازن و برامبرگ و گنسنا است مترجم گوید گنسنا را
در تلفظ نسنا خوانند و ولایت سیلیشیه یکی از ولایات معتبر جرمنی است و لقب داچی نیز دارد و تخمینا دویست میل در پهنا است و باین
داچی ولایت گلتز و قسمتی از لوستیه اتصال دارد و ولایت گلتز سابق بر این جزو سلطنت بهمیه بود و قصبه های بزرگ
سیلیشیه یکی برسلاو و دیگری گلتز است و ولایت سیلیشیه باعهدنامه برسلاو در سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و صد
و پنجاه و پنج هجری تسلیم پروشیه شد و قسمت کوچکی از آن ولایت تعلق بدولت آستریه دارد و پایتخت آن قسمتی که متعلق به آستریه است
قصبه ترپاو است مملکت برندن برگ اساس و بنیان پادشاهی پروشیه است و محتوی بر قسمتی از سکسانی علیا است و شهرهای بزرگ
آن مملکت برلین پاتزدم فرنکفورت است که در رودخانه اودر واقع است و بمسافت قلیلی در مشرق ارفرت شهر و یمر است
که پایتخت داچی کبیر ساکس و یمر است و قدری دورتر از او بجانب مشرق جنا است که در آنجا در چهاردهم اکتوبر سال هزار و هشتصد
و شش مسیحی مطابق غره شعبان هزار و دویست و بیست و یک هجری ناپلیون بناپارت لشکر پروشیه را شکست فاحش داد و جمعی از لشکر
پروشیه بخاک هلاک افتاد و شهرهای بزرگ ولایت رین سفلی اکس لاشاپل است که او را آخن نیز گویند و کابلنز است که او

سنه ۹۸۸

سنه ۱۱۵۵

سنه ۱۲۲۱

باب پنجاه یکم در بیان پروسیه

کابت نیز خوانند و کولوگن است و اوراکیلن و کولانگ نیز گویند و پایتخت کلیو شهر کلیو است که باسم ولایت موسوم است و اورا کلیوس
نیز نامند و پایتخت بزرگ شهر دسلدارف است و شهرهای وستفالیه یکی منستر و یکی میندن و آرنس بزرگ است کلیو هم
اسم شهر و هم اسم داجی است زن چهارم هنری هشتم مسماه به آن دختر جان سیم دیوک کلیو است و بزرگ نیز داجی است و باداجی کلیو
قبل برین جزو وستفالیه بودند و میل در بحر بالتیک بهترین بندر را متصرفست و تجارت و معامله زیادی در انجا اتفاق می افتد
علی الخصوص در تیر و کل و برک و کتان و شاه دانه و این شهر را در سال هزار و دویست و هفتاد و نه مسیحی مطابق ششصد و هفتاد و هشت
هجری بنا نهاده اند کی نیگسبرگ پایتخت اصلی سلطنت پروشیه است و درین شهر مدرسه عالی و عمارت رفیع و کتابخانه معتبری
است و فردریک سیم الکتر برندن برگ که اورا فردریک اول پادشاه پروشیه در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده
هجری لقب دادند درین شهر در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هفت هجری متولد شده است ثارن قصبه
در پروشیه مغرب است که اورا پولیش پروشیه نیز گویند سابقا یکی از قصبات هنسی تک بود و درین شهر کاپرنیکس منجم معروف در سال هزار و چهار صد
و هفتاد و سه مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و هشت هجری متولد شد استیتین جهازگاه پومرانیه است و این بندر تجارتگاه خوبیست
و کترین دوم ملکه روسیه درین بندر در سال هزار و هفتصد و بیست و نه مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و دو هجری متولد شده است نیسنا
سابقا پایتخت گریت پولند یعنی پولند کبیر بود و الان یکی از شهرهای پولند است که در تصرف پروشیه است و سابقا سلاطین پولند در
تاج بر سر میگذاشتند ریگالیه یعنی جشن خسرو پرادر شهر تا سال هزار و سیصد و بیست مسیحی مطابق هفتصد و بیست هجری میکردند تا وقتی
که ایشان بکراکو انتقال نمودند یا برژدم یکی از شهرهای برندن برگ است که درسکانی علیا است و عمارت خوبی درین شهر
پادشاه پروشیه ساخته است که تعلق بدولت دارد و فردریک کبیر درین شهر در سال هزار و هفتصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار
و دویست هجری وفات یافته و مدفون شد و شهر فرنکفورت که در اودر واقعست مثل فرنکفورت که در مین است بخوبان ماه طلعت
و دلبران نکو صورت مشهور اروپا است و فرنکفورت اول که در اودر است تخمینا دوازده هزار و آخری که در مین است تقریبا چهل هزار
جمعیت دارد و هال در سکسانی علیا بجهت ولادت هندل معروف که درین شهر در سال هزار و ششصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق
هزار و نود و پنج هجری متولد شده است شهرت یافته است و همچنین میکلیس معروف که از مفسرین دانشمند کتب مقدسه است درین شهر
در سال هزار و هفتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و نه هجری متولد شده است و اهل پروشیه عموما شومند و رشید و قوی مزاج
و مطیع فرمان هستند و مذهب اصلی ایشان پروتستنت کلوی نیزم است و سلطنت انجا باستقلال و تسلط است و رعایای ان ولایت
از پروشیه بومی و اهل جرمنی و وندالیه و اهل پولند مخلوط است و جمعی نیز متابعت خلیفه روم دارند که بمذهب کاتلیک برقرارند و عدد
پیروان پاپ انچه که معلوم شده است یک ملیان و دویست و پنجاه هزار است شپیه رود خانه بریحل که جزو انهار پروشیه
ذکر شد رود خانه ایست که از دریاچه انگر برگ که در پروشیه مشرقی است بر میخیزد و در منتهای مشرقی دریاچه فریش هف بدریاچه مزبوره
ملحق میگردد و فریش هف دریاچه شیرینی است که در ما بین شمال و مغرب پروشیه مشرقی قریب بکنار دریا واقعست و یکی از شاخهای رودخانه
ویستولا از جانب جنوب باین دریاچه انصباب دارد که ان شاخه را رود خانه نگا گویند و این دریاچه در جانب شمال باریک بوغازیکی
اتصال بدریای بالتیک دارد که انشعبه دریا را خلیج دنتزیگ میگویند جنرال تتلی نسل او بدودمان نجیب می پیوند و در
بروسلس درسن شباب داخل نظام شد و در یاگری جنگها با دولت عثمانی در سال هزار و ششصد و بیست و دو مسیحی مطابق هزار و سی و یک
هجری در جنگ پراگ فتح کرد و در جنگ دیگر گستوس آدولفوس اورا شکست داده سه تیر کاری بر او خورد که اعضای او مجروح گردید و بمشقت
زیاد خود را به هال رسانید و دوباره باز تلی را ناچار به فرنکونیه فرستادند که گستوس را از داخل شدن به باواریه مانع اید چنانچه گستوس

سنه ۱۲۷۹

سنه ۱۱۱۳

سنه ۱۰۶۷

سنه ۸۷۸

سنه ۱۱۴۲

سنه ۷۲۰

سنه ۱۲۰۰

سنه ۱۰۹۵

سنه ۱۱۲۹

سنه ۱۰۳۱

پادشاه سویدن که بدانجا رسیده و هله اول که از عدت سپاه او خبر داشت از دخول بواریه اندیشه کرد و در آخر شهر بیری که بود حمله اورد
نیلی پس از آنکه خصم اقوی دید چار و ناچار فرار نداشت و در آن جنگ برادر او گلوله خورده بود که بهمان زخم چند روز در اینگال آسنه ذشت
وفات یافت و هفتاد سال از عمر او گذشته بود هندل جارج فردریک در علم موسیقی استاد عصر خود بود بلکه مزیت و رجحان بمتقدمین
پیدا کرد و پدر او در علم جراحی و طبابت ید طولی داشت و در شهر هال در سن سیزده سالگی بقسمی درین فن شریف استاد شد که بر استاد خود
در فنون موسیقی فایق آمد که استاد او از بخل و حسد از جای برخواسته با شمشیری که داشت بر او حمله آورد و هندل کتابی را که در علم موسیقی نوشته
بود در بغل داشت وقایه وجود خود کرد و مقامات چند در موسیقی از اختراع او شهرت کرده است و در آخر عمر هر دو چشمش نابینا شد و با این
سنه ۱۱۷۲
احوال تفاوتی در حالت او پدید نشد و در چهاردهم اپریل سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق رمضان المبارک هزار و صد و هفتاد و دو
هجری وفات یافت میکیلیس جان داود یکی از دانشمندان و مفسرین معروفست و داخل مجمع رایل سوسایتی در لندن بود و چندین
سنه ۱۲۰۶
تالیف و تصنیف دارد و در سال هزار و هفتصد و نود و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شش هجری وفات یافته است و تفصیل جمعیت
در آخر باب هفتاد و دوم مذکور خواهد شد و جمعیت شهر برلین را از قراریکه در نقشه بلاک ضبط کرده است که در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک
سنه ۱۲۶۷
مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری بشماره درآورده اند دویست و چهل هزار است

باب پنجاه و دوم در بیان مجملی از تاریخ پروشیه

مخفی نماند که تاریخ اکثر ملل قدیمه با افسانه و قصه آمیخته است چنانچه هیچ وجه اطمینانی بر اقوال مورخین درین باب نیست ولی اینقدر هست
که اکثر ولایات بتدریج آباد شده اند و سکنه هر ولایت مثل شبانها و حشام بجهت حفظ کله و مواشی خود نقل و تحویل میکرده اند و در جستجوی
سبزه و چمن جا و مکان خود را تغییر و تبدیل میداده اند و آخر الامر در مقام ضرورت و ناچاری بفکر فلاحت و دهقنت افتاده بجهت گذران معاش
خود بخیال زراعت افتادند و چون جمعیت ایشان زیاد شد بمقام ساختن خانهای مختصر که ایشان را از سرما حفظ کند بر آمدند ولی ناچار هر جماعتی
و طایفه در مدار زندگانی به پولیتیک احتیاج دارند و این ولایت قدیم پروشیه که تا کجا و چه جا است بالکلیه غیر معلوم است و اهالی آن سرزمین را
به بیرحمی و نااهلی و خونخواری عموما یاد کرده اند چنانکه گفته اند که با گوشت خام و ریشه های نباتات معیشت داشته اند و خانهای ایشان تا چند سال
قبل نیز در مغارها و سوراخهای سنگهای بزرگ و جوف اشجار کهن سال بود که در چنین جاها خودشان و اطفال ایشان را از صورت سرما حفظ میکردند
و در میان چنین خلق عجب است که ما خیال کنیم که وقایع آنها در دفاتر ثبت است یا وقایع آنها حقیقه قابل است که در تواریخ ذکر شود
اگرچه ما بالکلیه از اصل ایشان و احوالات ایشان بیخبریم ولی اینقدر دانسته ایم که سکنه پروشیه مردمان رشید جنگجو بوده اند و سالهای
سال گردن کشی کرده اند و باطاعت هیچیک از سلاطین و شاهزادگان نرفته اند و سالهای متمادی گذشت تا ایشان دین مسیحی اختیار
سنه ۵۵۹
نمودند و اهل پروشیه ایستادگی و ثبات قدم در جنگ اهل پولند کردند چنانچه در سال هزار و صد و شصت و چهار مسیحی مطابق پانصد و پنجاه و نه
هجری اهل پولند بر پروشیه حمله آورده و از اهل پروشیه شکست خوردند و بولسلاس چهارم پادشاه پولند در آن جنگ خسارت زیاد کشید و
و اهل پروشیه تا زمانیکه یکه سواران جهادی تیوتانیک بر ایشان غالب شدند هیچ مذهب و اعتقاد نداشته اند و پس از آنکه یکه سواران جرمن
سنه ۶۲۷
بر ایشان هزار و دویست و سی مسیحی مطابق ششصد و بیست و هفت هجری غلبه کردند بدین مسیحی گرویدند و در سال هزار و چهارصد و شصت و شش
سنه ۸۷۱
مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و یک هجری آن ولایت بتصرف و اطاعت پادشاه پولند در آمد و پس از سالیان دراز یک قسمتی از ولایت
پروشیه دیوک نشین شد که از انجمله اورا دیوکل پروشیه نامیدند که دیوک اول انجا البرت مرگریو برندن برگ است که پس از وفات
سلک نظام سواران تیوتانیک که تقریبا سیصد سال بود که برقرار بود از هم گسیخته شد و در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق
سنه ۱۰۶۷
هزار و شصت و هفت هجری دیوکل پروشیه فردریک ولیم برندن برگ مقرر شد که او را گریت یعنی کبیر میخوانند و قبل ازین تاریخ پرو

باب پنجاه سیم در بیان تیوتانس

سنه ۱۱۱۳

سنه ۱۱۱۳

دراوائل پادشاهان پولند بود ولی اکنون مولی و سرور اهل پولند خود را میشمارند و پسر او فردریک در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری برتبه سلطنت رسید و چنان شد که همه دولتهای اروپا بمزاحمت و ممانعت سلطنت او را مسلم داشتند شجره در تبیین تفصیل مرگرنو ناودیوک های پروشه مفصل ضبط شده است ولی در اینجا حاجی بذکر آنها نیست در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری که بمقام و مرتبه پادشاهی رسید انداز اینقرار است که معلوم میشود

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین پروشیه	تاریخ هجری
۱۷۰۱	فردریک اول پادشاه پروشیه	۱۱۱۳
۱۷۱۳	فردریک ولیم اول پسر فردریک اول	۱۱۲۵
۱۷۴۰	فردریک دوم که فردریک سیم میتوان گفت ملقب دی گریت یعنی الکبیر که پسر فردریک ولیم اول است که بعد از پدر پادشاه شد و در عهد او پروشیه ترقی کرد و نظام و لشکر پروشیه بکمال نظم و انتظام رسید	۱۱۵۳
۱۷۸۶	فردریک ولیم دوم برادرزاده پادشاه ماضی	۱۲۰۰
۱۷۹۷	فردریک ولیم سیم با ناپلیون بناپارت جنگها کرد و اخر الامر با دولت انگلند در اضمحلال دولت فرانسه و اتمام امر ناپلیون اتفاق نمود	۱۲۱۲
۱۸۴۰	فردریک ولیم چهارم پسر فردریک ولیم سیم که در هفتم جون سال ۱۸۴۰ مسیحی مطابق پنجم ربیع الثانی ۱۲۵۶ هجری بعد از پدر تاج شهریاری بر سر گذاشت و تا اکنون که هفتم جولای سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق بیست و پنجم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری پادشاه است و خواهر این پادشاه زن امپراطور روسیه نکولس اول بود که مادر امپراطور جدید الکسندر ثانی است و این پادشاه	۱۲۵۶

با کبر سن هیچ اولادی ندارد و برادرش ولیعهد او است که بزرگتر است و دو سال کوچکتر از پادشاه است و اگر برادرش وفات بیابد وارث سلطنت پسر او خواهد بود که بجای عم بر تخت خواهد نشست و خواستگار دختر بزرگ کوین وکطوریه است و هنوز امر مواصلت صورت نگرفته است

باب پنجاه و سیم در بیان تیوتانس وغیره

طوایف تیوتان از قبایل قدیمه است که در ازمنه سالفه بوده اند و با طایفه سیمبری همیشه اتحاد و یگانگی داشتند و هر دوی این طایفه در سر حد بالتیک متوطن بودند ولی طوایف تیوتان غالباً در جزایر بحر بالتیک مسکن داشته اند و طایفه سیمبری در زمین شلاکه الان جتلند میگویند متمکن بودند و بدان جهت بود که آن زمین شلار اسیمبر یکا کرسنونی سناس میگفتند و زبان تیوتانیک زبان جرمن قدیم است و او را ام اللغات و ام اللسان میشمارند و نظام و سپاه تیوتانیک یکه سواران سپاهی بودند که در اواخر مائه دوازدهم در هولی لند برقرار شد که در انجا اهل جرمن جنگ سختی کردند و هنری پادشاه جیروسلم با شاهزادگان دیگر بر این خیال افتاده انسواران سپاهی را برقرار نمودند و ایشانرا باسم نایتس آف سنت جارج میخواندند یعنی سواران جارج مقدس و بعد از آن ایشانرا باسم حضرت مریم خوانده نایتس آف سینت مری مینامیدند یعنی سواران مریم مطهره و شرط حسین مقرر داشتند که انسواران باید از انجای هر طایفه و اعیان هر سلسله باشند و بخت شجاعت و نجابت در حراست و حمایت دین مسیحی و هولی لند از دادن مال و جان مضایقه نکنند و در اندک زمانی این سواران چنان مشهور شدند که خلق ولایت و معتقدین دین عیسی علیه و علی نبینا الصلات و خیرات یاد میکردند و بدین سبب انسواران صاحب ثروت و دولت گشتند و در سال هزار و صد و نود مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و شش هجری هنری وال آیت که یکی از نجبای جرمنی بود و بجهت غیرت و جلادت بر امثال تفوق داشت او را ایرزکی و سرکرده گی انسواران منتخب نمودند و تیوتانیک نایتس یعنی سواران تیوتان که انها را جرمن نایتس

سنه ۵۸۶

نیز میگفتند یعنی سواران جرمن از سال هزار و دویست و سی مسیحی مطابق ششصد و بیست و هفت هجری تا سال هزار و پانصد و بیست و نه مسیحی
مطابق نهصد و سی و چهار هجری برقرار بود و در لشکر اروپا بجلادت و شهامت اتصاف داشتند تا اینکه آلبرت سرکرده آخر ایشان ترقی کرده
ملقب به دوک بپوسید و دوکی پروشیه را از جانب پادشاه پولند مثل تیول الصاحب نمود و رشته نظم السواران از آن گسیخته شد و تقریباً سیصد
سال السواران جنگی مشهور آفاق بوده پروسیه بقولی بمعنی مقدس و مطهر است و آندمعنی زمین و خشکی است و بقولی لندیعنی ارض مقدسه
واو عبارت از بیت المقدس و فلسطین و اردن و انساما لست و حیره و بنام اسم قدیم بیت المقدس است که اورا اورشلیم بالضم ثم السکون
وکسر الراء و بای ساکنه و شین معجمه مفتوحه و لام مکسوره و یروی بالفتح و میم و هو اسم للبیت المقدس بالعبرانیه الا انهم یسکنون الام
وحکی اوریسلیم بالسین المهمله و روی اوشلوم و اورشلیم بتشدید الام و اوری سلم بکسر اللام و بفارسیان بیت المقدس را ایلیا و نیز هیکل
میگفتند و چندین اسم دیگر نیز دارد و اول آبادی این شهر در سال هزار و هشتصد قبل از ولادت عیسی بود و حضرت سلیمان علی نبینا
و علیه السلام در سال هزار و دوازده قبل از عیسی بنای مسجد را گذاشت که چهارصد و هشتاد سال بعد از خروج بنی اسرائیل از مصر و
سال چهارم سلطنت سلیمان است و هزار سال قبل از ولادت مسیح آن بنیان رفیع تمام شد که حضرت سلیمان چندین اوانی ذهب
و فضه مالا یحصی عدداً و هفت ان گنبد عالی و مسجد متعالی فرمود و پانصد و هشتاد و هفت سال قبل از عیسی این شهر را بخت النصر مفتوح ساخته
و بنی اسرائیل را اسیر نمود و در سال هفتاد بعد از ولادت حضرت عیسی تیتس قیصر روم این شهر را پس از محاصره شدید مسخر کرده و فزون از
یک کرور و یکصد هزار نفر از بنی اسرائیل اسیر و قتیل شدند و شهر را نیز خراب کرد که آثاری از او باقی نماند و شاهنشاه آدریَن در سال
یکصد و سی بعد از عیسی دوباره بنای آبادی به اکدهشت و گویند آنرا بنام اگشته در سال چهارصد و سی و هفت بعد از عیسی دیواری
بجای دیوار اول بر دور این شهر کشید و با جهة آبادی آنجا بیشتر شد و در سال ششصد و چهارده بعد از عیسی که هشت سال قبل از هجرت است
لشکر ایران این شهر را گرفت و مسلمانان در سال ششصد و سی و شش مطابق پانزده هجری این شهر را بحیطه تصرف درآوردند و سواران فرنگ
که بغازیان شهرت داشتند پس از قتل هفتاد هزار نفر از مسلمانان در سال هزار و نود و نه مسیحی مطابق چهارصد و نود و دو هجری بیت المقدس
پس گرفتند و مدت هشتاد و هشت سال در تصرف فرنگیان بود که بنیان سلطنت جدیدی گذاشتند و باز ثانیاً مسلمانان حمیت کرده
در تحت رایت سلطان صلاح الدین در سال هزار و صد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و سه هجری بیت المقدس را از دست
فرنگیان انتزاع نمودند و از آن زمان در تصرف مسلمانان است مگر اینکه در فبرواری سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق رمضان
هزار و دویست و سیزده هجری ناپلیون تصرف کرد و لی زود دیگر باز تخلیه کرده بدست مسلمانان آمد و یکی از سببهای فتنه میان دولت
و دولت عثمانی خواستن بیت المقدس است که سه دانست انجارا خواهش داشتند که با دولت روسیه باشد و طول مسجد بیت المقدس
که حضرت سلیمان بنا نهاد شصت ذراع و عرض او بیست ذراع و ارتفاع او سی ذراع بود و رواقی در برابر کنند داشت که طول او مساوی عرض
خانه بود و سایر تفصیل او که عقل از استماع او حیران است در کتاب اول ملوک که از زبان عبری بفارسی ترجمه شده است هر که خواهد بکتاب

باب پنجاه و چهارم در بیان فرنس که اورا فرانسه نیز گویند

فرنس بوزن قطر اکنون بگال قدیم اطلاق میشود و یکی از سلطنتهای قوی و غنی و جرار و نامدار اوروپا است و مملکت در مغرب اروپا
واقع شده بحیثیتی که پانصد و پنجاه میل در درازی و پانصد میل در پهنا است و جمعیت این دولت تقریباً سی و دو ملیان است مستر حسم گوید جمعیت
این دولت تا اکنون چهل ملیان تخمین کرده اند و از زمان مصنف تا اکنون که بیست و اند سال است هشت ملیان افزوده است انتهی
و اسم این کشور ها خود از فرنکس است یعنی فرنگ ها که از مردمان فرنگونیه و یک طایفه از جرمن حساب میشدند که بر این ولایت حمله آورده
برگالها غلبه کردند و اول نواحی ما بین شمال و مشرق مملکت را تصرف نمودند و رفته رفته همه کشور را بحیطه ضبط درآوردند مستر حسم گوید

باب پنجاه چهارم در بیان دولت فرانسه

فرنک بر وزن قطر با کاف عربی لفظی است که از طایفه پس از آنکه این کشور را مسخر نمودند بر خود نهادند و معنی او فری من است یعنی مردمان
آزاد و اکنون بغلط اکثر مردم فرنگ با کاف فارسی تلفظ میکنند و فرنج معرب اوست انتهی و فرنک ها بعد از زوال شاهنشاهی روم میان
بود که پرگال حمله آورده تسخیر نمودند و پادشاه اول ایشان فرامند است که در اوایل مایه پنجم در سال چهار صد و بیست سلطنت کرد
و از خانواده فرامند بیست و یک پادشاه برخواست و سلسله ایشان در چلیدریک پنجم تخمینا در سال هفتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق
یکصد و سی و چهار هجری بزوال رسید و طبقه دوم از سلاطین فرنس با سم پیپن است که پدر چارلمگن کبیر است که او را العضی چارلس
نیز گویند و چارلمگن آن کسی است که دولت خود را ترقی داده از مقام کینگ دوم مرتبه امپیر رسانید یعنی از سلطنت بشاهنشاهی
رسید و از این طبقه نیز سیزده پادشاه برخواست و در لوئیس پنجم تخمینا در سال نهصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق سیصد و هفتاد و هشت
هجری بانتها پیوست و پس از آن سلسله کپیتین بظهور آمد که طبقه سیم است و او را هیوک کپت نیز خوانند که بزرک یک دیری
بود و بناحق تاج پادشاهی بر سر نهاد و از این طبقه نیز پانزده نفر پادشاهی سرافراز شده اند و چراغ این سلسله نیز در سال
هزار و سیصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هفتصد و بیست و هشت هجری در سلطنت چارلس پنجم که بفیر ملقب بود یعنی جمیل خاموش شد
و پسر عموی او فلیپ ششم اولین پادشاه سلسله والائس است و از این طبقه نیز سیزده پادشاه بتخت سلطنت عروج کرد و در سال هزار و پانصد
و هشتاد و نه مسیحی مطابق نهصد و نود و هشت هجری در شخص هنری سیم علم دولتشان نگونسار گردید و پس از آن هنری چهارم ملقب
ذی گریت یعنی الکبیر که اولین پادشاه خانواده بوربان است سریر جهانداری را بوجود خود مزین فرمود و هنری چهارم از سلاطین نامدار و
با اقتدار فرانسه است که دولت فرانسه در عهد او باقصی مرتبه حشمت و شوکت رسید و آن پادشاه نامدار را خوانی غدار مسمی به روبالک
در چهاردهم مئی سال هزار و ششصد و ده مسیحی مطابق صفر المظفر هزار و نوزده هجری در کالسکه با خنجر رشته حیاتش را قطع کرد و پادشاه فرانسه
اکنون لوئیس فلیپ اول است که بعد از خلع و دفع چارلس دهم بتخت جلوس کرد و خانواده چارلس دهم بعد از انقلاب و شورش سه روز
که بلوای عام بود باختتام رسید و لوئیس فلیپ که دیوک آرلینز بود بپادشاهی انتخاب نمودند و او را پادشاه فرنچ یعنی اهل فرانسه
لقب دادند بخلاف پادشاهان گذشته که ایشان را پادشاه فرنس میخواندند یعنی کشور فرانسه از سه طرف بحدود و ثغور ذاتی محدود
چنانچه در طرف جنوب او جبال پیری نیس و طرف مغرب او محیط اتلنتیک و طرف شمال او انگلیش چنل یعنی خلیجی که در میان
انکلیس و فرانسه و بحیره الفاق افتاده است و در مشرق نیز غالبا رود خانه رین سرحد است و فرنس اکنون تقریبا بهمان حالت قبل از انقلا
که در سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت هجری اتفاق افتاد و پس از انقلاب نیز وقتی بمرتبه عالیه شهامت و جلالت
در میان دول اروپا رسید و این کشور اکنون بهشتاد و شش ولایت منقسم شده است چنانچه سابقا به سی و دو پراونس تقسیم بود و اغلب
انها باسامی رود خانهائی که در ان ولایات جاریست نامیده شده اند و جمعیت این کشور نیز از ششتر زیاد تر شده است و متصرفات غربیه
و خارجه فرنس در بند الغرب بگدلوپ و مرتی نیک و جزیره گلنت و دسیدا و سینتس و قسمتی از سینت مرتین است
و در امریکای شمالی سینت پیر و مکوی لان است که در نزدیک نیوفوندلند است و در امریکای جنوبی کین است که در گوئنیا است و در
افریقای مغربی سینگل و سینت لوئیس و گاری است و در محیط هندوستان جزیره بوربان است و در هندوستان پانن دیچری و کریکل
و چندر نگار و مهی است و خاک کشور فرانسه عموما حاصل خیز و مملکت حاصل است و غله و میوه بفراوانی در انجا بعمل میاید و معادن
نیکو نیز در ان ولایت و هوای انکشور نیز موافق طبع و سازگار است و جبال معروف فرانسه بحر الپس که در سر ایطالیا است جبال پیری نیس است
که سرحد فیما بین فرانسه و اسپانیا است و ولایات نزدیک او نیز همه کوهستان است و ولایت بری تنگ که او را بری تنی نیز گویند
همزاد و بیه و ماهور است متر حسم گویند ولایت بری تنگ در غربی فرانسه در کنار دریا واقعست و یکی از سی و دو پراونس فرانسه است

١٣٤ سنه

٣٧٨ سنه

٩٩٢ سنه

١٠١٩ سنه

١٢٠٢ طبع و ١٢٠١ سنه

واو را بری گن میکارند و بری تنگ میخوانند انتهی و جنگلهای معروف آن کشور جنگل آرلینز و فان تین بلو است و غیر از این دو جنگل
چندین جنگل دیگر هست که انها را باسم فارست میخوانند اگرچه لیاقت این اسم را دارند و در فرانسه چندین رودخانها است که باعث
زیبائی و منفعت و مایه آبادی و ارزانی مملکت است و بزرگترین انهار رودخانه لوآر و رُن و رُون و گرُون و سین و مُس
که او را میوس نیز گویند و موزل است لوآر رودخانه با نفعی است و منبع او از ولایت لن گوئی داک است و از پهلوی آرلینز
و تورس و ننتس گذشته به بی آف بسکی داخل میشود و ممر او تخمیناً پانصد و چهل میل است و کشتی و زورق در این رودخانه تا هشتاد
و نود میل منبع او مانده حرکت میکنند و القطعه از ولایت که از رودخانه لوآر سیراب میشود اهالی انسامان و نواحی بحسب مزاج و صورت
بهترین فرانسه محسوب میشوند مترجم گوید لن گوئی داک ولایتیست در جنوب فرانسه و قدری هم بدریای مدیترینین اتصال دارد و
و یکی از سی و دو پراونس قدیم فرانسه است و ننتس را در تلفظ نانگت میگویند و تورس را در تلفظ تور بروزن مور میخوانند انتهی
گرُون از جبال پیرینیس بر میخیزد و از جنب تولوز گذشته در مابین شهر بوردو به بی آف بسکی داخل میشود سین رودخانه مشهوریست
و منبع او از برگندی است که از شهر پاریس و روآنگ گذشته بچینل انگلیس در هاور دِگرس اتصال مییابد و رودخانه سین
در پاریس بقدر نصف رودخانه تیمس است که در لندن است و از دریا دو راست و کشتی در این رودخانه حرکت میکنند مترجم گوید
برگندی ولایتی است مابین جنوب و مشرق پاریس و در مشرق کشور فرانسه است و یکی از سی و دو پراونس قدیم فرانسه است و سین را
در تلفظ فرانسه سن میگویند انتهی رُون از کوه سنت گتهرد برخاسته در مابین دریاچه جنیو در سویت زرلند گذشته
و در لیانس برودخانه سون متصل شده و با چندین دهان بدریای مدیترینین داخل میشود رِین رودخانه ایست که سرحد فیمابین
فرانسه و جرمنی است و سابقا در باب جرمنی ذکر شد مُوس رودخانه ایست که منبع او از لارین است و در رودخانه های هلند بیان
کردیم و شهرهای بزرگ فرانسه پاریس لیانس مرسیلز بوردو روآنگ و ورسیلز است که دوازده میل مابین جنوب
و مغرب پاریس است و دیگری لیل است که در حصه شمال فرانسه است تولوز امینس نانگت استرزبرگ است پاریس
پایتخت کشور فرانسه است یکی از بزرگترین و نیکوترین شهرهای اروپا است و او را ثانی لندن شمرده اند رودخانه سین از میان این شهر
میگذرد و تقریبا نهصد هزار نفوس دارد و این شهر افزون تر از هشتصد سال است که تختگاه سلاطین فرانسه است و دور این شهر تخمینا بیست میل است
و دیوار بزرگی در دور این شهر هست که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری بنا شده است

سنه ۱۲۰۱

و در این شهر عمارات عالیه و کلیساهای رفیعه بسیار است و تهیه تعیش و عشرت و مشغولیات خاطر و تفرجات دلپسند پاریس را اول مکان
اروپا بلکه دنیا میتوان گفت و اگر از آنچه در مرتبه اولی باشد ولی در نشر توانگری و دولت و رفاه مردم و ثروت امور معامله و تجارت
هرگز برقیب خود تختگاه انگلند نمیرسد و کوچهای پاریس عموما تنگ و کثیف و خانههای آنجا غالبا هفت و هشت طبقه بالای یکدیگر است
مثل عمارات قصبه قدیم اِدِن برگ که در آن طبقات عیال مختلف نشیمن دارند و علاوه بر عمارات پاریس پادشاه عمارات با شکوه
و باشوکتی در ورسیلز دارد که بمسافت ده میل در مابین جنوب و مغرب پاریس است و عمارت دیگری در سنت کلود هست که در همان
سمت بمسافت پنج میل است و عمارت دیگری در فان تین بلو که او نیز تعلق بپادشاه دارد که بمسافت سی میل در مابین جنوب و مشرق
شهر پاریس است لیانس که او را لیان نیز گویند شهر دوم کشور فرانسه است و در این شهر چندین کارخانه های صنایع هست که در آنها
امتعه و اقمشه الوان از ابریشم و پشم بعمل میآرند و در زرگری طلا و نقره وقوف کامل دارند و این شهر با وجود آنکه در ایام محن و نوائب
صدمات کلی کشید و خسارت و خرابی بیشمار دید باز افزون تر از یکصد و شصت هزار نفوس را شامل است مرسیلز که او را مرسیل
نیز گویند مشتمل بر صد و بیست هزار جمعیت است بوردو که او را در تلفظ بوردو گویند مشتمل بر نود و پنج هزار نفوس است

و شهر مرسیلز قدیما چنان بجلالت و عظمت موصوف بودند که در زمان رومیان سیسیرو این شهر را آتنس آف گال لقب داد یعنی
شهر آتنس گال مترجم گوید چون آتنس دار الملک یونان از اجتماع ارباب صنایع و کمالات و علوم معروف روزگار بود لهذا
اینشهر را هم که در فرانسه بجهة اصحاب کمالات و حرفه امتیاز داشت باین اسم میخواندند انتهی و هم چنین ملکی اینشهر را منترلس آف
اوچیوگنت مینامیدند یعنی بانوی علم و دانش و در بوردو این شراب معروف بعمل میاید که از انجا بهمه اروپا حمل و نقل مینمایند و اورا
بانگلیسی کلارت مینامند و در سال هزار و هفتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و صد و سی و دو هجری در مرسیلز وبائی حادث شد که نود هزار
نفر از سکنه انجا بهلاکت رسیدند و اینشهر بزرگترین بندر دریای مدترنین و مرکز معامله لونت است و بیشتر تجارت و
معامله فرانس در اینشهر است و شهر بوردو معامله با هند العرب دارد و از انجا بهند العرب و سایر ولایات شراب زیاد حمل
و نقل مینمایند روان که در تلفظ روانگ گویند پایتخت نارمندیست و جمعیت انجا فزونتر از نود هزار است و کارخانهای نیکو دارد
و کارنیل معروف که مولف درامتیک را ترست در اینشهر و هم چنین فان تنل مشهور که مصنف سینگولر وارک
و در اینشهر متولد شده انتهی مترجم گوید درامتیک رایتر یعنی شاعری که شعر برای خواندن در مجالس تعزیه و تماشاخانه و
غیره میگوید و مراد از سینگولر وارک بودن چند کلمه از یکمعنی است یا یک کلمه بچند معنی استعمال شده است انتهی و در اینشهر بود
که در نایب برج کوچکی جان دیوک بدفارد مید آف آرلینز را حبس کرد و در انجا عمر او بانجام رسید و صورت اترن را بیاد گار
در انجا بنا نهاده اند و احوال او را بتفصیل در انجام مرقوم داشته اند و هم از شنیده لشکرکش ژوئن داارک است که در مجمع
آرلینز در سال هزار و چهار صد و سی مسیحی مطابق هشتصد و سی و سه هجری گرفتار شد و اورا بتهمت جادوگری بهلاکت رسانید
الحق اترن غیرت مردان نامدار را داشت و در آزادی ولایت خود و حب وطن بکمال اجتهاد را مینمود و از ان جهة شجاعت و دلاوری
بزرگ نسوان میتوان شمرد و در وقت کشته شدن نیز هیچ عجز و لابه از او ظاهر نشد و مصنف مانیلی مگزین یعنی خزانه ماهیانه
مراد است که اخبار ماه بماه در انجا ثبت است چنین نوشته است که اترن نامدار را بهلاکت نرسانیدند بلکه از ان ورطه نجات
یافت و به آرلینز آمد و اهالی ولایت مقدم اورا مسعود دانسته پس از چندی بتوسط برادرش جین دی سر دا آرک در سال هزار
و چهار صد و سی و شش مسیحی مطابق هشتصد و چهل هجری بیکی از نجبای خانواده امبائیس که از خاندانهای معروف فرانسه
بود شوهر کرد و در روانگ صومعه کوچکیست که او را ولیم مظفر قبل از کامیاب شدن او بتاج انگلند بنا نهاده بود و چنین
مشهور است که وقتی ولیم مظفر بانگلند لشکر کشید زن او متیلدا در ان صومعه بعبادت و تضرع مشغول بود که خبر فتح هیستینگس
رسید که ولیم مظفر بر انگلند غالب امد فلهذا اسم ان صومعه را نوتر دام دی بون نوول گذاشتند یعنی خانم ما خوش
خبر مترجم گوید هیستینگس قصبه ایست در کنار دریا در ولایت سسکس که در جنوب انگلند و در جنوب لندن واقعست
انتهی و کلیسای بزرگ شهر روانگ یکی از اثار قدیمه و از بناهای اهل گات است و اورا ولیم مظفر در سال هزار و شصت
مسیحی مطابق چهار صد و پنجاه و پنج هجری تعمیر کرده آباد نمود و در ان کلیسا قبر رولو موسس خاندان نارمن است که از اهل دیگر امرا
که از سلسله این امیر نامدار تخت انگلند جلوس کردند و در اینشهر بقیه جسد جان بدفورد و قلب ریچارد اول پادشاه انگلند
دفن شده است آرلینز که در تلفظ بعضی آرلی نیز گویند شهر معروفیست و در کنار لوآر اتفاق افتاده و بجهة مید آف آرلینز
اینشهر مشهور شده است و تا هشتم می سال هزار و چهار صد و بیست و نه مسیحی مطابق شعبان هشتصد و سی و دو هجری لشکر انگلیس
اینشهر را بسختی و مضبوطی محاصره داشتند و ژوئن دارک بمدد قلعگیان و اهل ولایت خود برخواست و لشکر انگلیس بی نیل مرام
از دور قلعه برخواستند تا اخر گرفتار لشکر انگلیس شد و صورت اترن بجهة تذکار این واقعه و اعمال اترن رشیده از برنج ساخته

۸۳۳ سنه

سنه ۸۴۰

۸۳۲ سنه

سنه ۹۸۹

در بلنهیم دویل در سال هزار و پانصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و نه هجری نصب کرده شعر ان آثارنا تدل
علینا فانظروا بعدنا الی الآثار فلیس در ولایت نارمندی محل ولادت ولیم اول است که او را ایستر ولیم دی کانکرر
میخوانند یعنی المظفر و او را بدین لقب از آن میخوانند که در جنگ هیستینگس در سال هزار و شصت و شش مسیحی مطابق چهارصد
و پنجاه و هشت هجری فتح کرده انگلند را مسخر ساخت و مادر این پادشاه دختر دباغی بود که در فلیس بدباغت مشغول بود
نن تس که در تلفظ انگلیسی نانت گویند شهر معمور ولایت برتنی است و برست نیز در همان ولایت یکی از بنادر آباد معمور است
که جهازخانه و جهازگاه دولت فرانسه است و این بندر تهر نور سیحی دارد که تسخیر ممکن التسخیر است و دولت انگلیس جهة گرفتن این

سنه ۱۱۰۶

بندر در سال هزار و ششصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و شش هجری سعی و تلاش زیاد کردند ولی کاری از پیش نبردند
تولون که در تلفظ انگلیسی تولانگ گویند یکی از بنادر معتبر فرانسه است که در بندر ترین و وسعت و این بندر نیز جهازگاه دولت

سنه ۱۱۳۳

فرانسه حساب میشود ولی با این بندر از وبای مهلک در سال هزار و هفتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سی و سه هجری

سنه ۱۲۰۸

خرابی زیاد رسید و سکنه آنجا بهلاکت رسیدند و این بندر در سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت
هجری با عهد و پیمان بتصرف دولت انگلیس در آمد ولی در همانسال باز تخلیه کردند لیل یکی از شهرهای رنساو طرف فرانسه است
و جمعیت آنجا تخمیناً هفتاد هزار میشود و ارگ محکمی دارد که ارگ آنجا ثانی ارگ تورین است که ارگ تورین یکی از قلاع محکم روی است
و در شهر کمبری خلیفه فنیلان مسکن داشت مترجم گوید تورین پایتخت ولایت پیدمونت است که در صحرای
وسعت و پادشاه سردینیه در آنجا می‌نشیند و کمبری در شمال فرانسه مابین شمال و مشرق امینس واقعست انتهی
استرزبرگ در نزدیکی رین نیز یکی از شهرهای معمور فرانسه است و در شهر استیر تلندیست که بلندترین استیر در اروپا
حساب میشود که پانصد و هشتاد و چهار فوت ارتفاع او است که تخمیناً یکصد و هفتاد و دو ذرع است و استیر سالزبوری
در ولایت ویلت شیر چهارصد و ده فوت است که تخمیناً یکصد و بیست و سه ذرع است مترجم گوید استیر بمعنی منارهٔ مخروطی
با گنبد مخروطیست که سر او منتهی بیک نقطه میشود انتهی و در کلیسای سنت تامس در شهر استرزبرگ قبر مرشل ساکس است
و جمعیت این شهر فزونتر از پنجاه هزار است و در شهرهای پای تیرس و قریه کریسی پادشاه کامکار ادوارد سیم انگلند بعساکر فرانسه

سنه ۷۴۷

غالب آمد و جنگ کریسی که او را کریسی نیز گویند در سال هزار و سیصد و چهل و شش مسیحی مطابق هفتصد و چهل و هفت هجری

سنه ۷۵۷

و جنگ پای تیرس در سال هزار و سیصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق هفتصد و پنجاه و هفت هجری اتفاق افتاد و در جنگ
پای تیرس ادوارد سیم جان و پسر او فلیپ را گرفتار نمود و ایشان را مغلولاً به انگلند آورد و در قریه اجین کورت
که او را ازین کورت نیز گویند هنری پنجم پادشاه انگلند با ده هزار لشکر انگلیس یکصد هزار فرانسه را در سال هزار و چهارصد و پانزده

سنه ۸۱۸

مسیحی مطابق هشتصد و هجده هجری شکست داد مترجم گوید اجین کورت قریه ایست در شمال فرانسه که در ولایت کالیس واقعست
که بتلفظ فرانسه کال خوانند انتهی و در شهر امینس در ولایت سکوم که در تلفظ سام گویند عهدنامه در بیست و هفتم مرچ سال هزار

سنه ۱۲۱۶

و هشتصد و دو مسیحی مطابق اواخر ذی قعده هزار و دویست و شانزده هجری فیما بین اسپانیا و فرانسه و هالند و انگلند باتمام
رسید ولی بقای عهد مثل عهد دلبران بی اعتبار بود زیاده تر از چند ماه طول نکشید و در شهر امینس پیتر هرمت مشهور متولد شده است
و او اول کسی است که اهل اروپا را بر بازار جنگ کروسیدس برای رهائی بیت المقدس از چنگ ایشان وعظ و دلالت کرد
و در قصبه رمس در تقسیم سلاطین فرانسه تاج بر سر میگذاشتند مترجم گوید ولایت سام در جنوب ولایت کالیس
در شمالی فرانسه اتفاق افتاده است انتهی و بنادر بزرگ فرانسه یکی تولون است که در تلفظ تولانگ میگویند و دیگری

کلیس است که در محاذی بندر دآوور است و دیگری ناور دگریس که اورا لهوودنیز گویند که در دهنه رود خانهٔ سنین است
و دیگری ل روشیل است که در بی تن گی است و دیگری بیون است که در دهنه رود خانهٔ ادور در نزدیکی اسپانیا
در بی تن گی است کارسیکا جزیره ایست بزرگ که در بحر مدیترین و در تصرف دولت فرانسه است و طول او تخمیناً صد و پنج میل است
و عرض او چهل میل است و آن جزیره را یونانیان کلیستا و سیرنس میخواندند و رومیان او را کارسیگا می گفتند که الان نیز
بهمان اسم مشهور است و قصبات بزرگ آن جزیره یکی بستیه است و یکی اجاکسیو است که او را در تلفظ اجاچو گویند
و در اجاکسیو ناپلیون بناپارت مشهور از ظلمورهٔ عدم بمعمورهٔ وجود خرامیده است و آن جزیره چندین صد سال در تصرف
اهل جناوه بود و آخر الامر آن جزیره را بدولت فرانسه در سال هزار و هفتصد و شصت و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو
هجری فروختند و سکنه آن جزیره باعانت و یاری دولت انگلیس اهل فرانسه را از آن جزیره در سال هزار و هفتصد و نود
و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نه هجری بیرون کردند و کارسیکا بتصرف دولت انگلیس درآمد و در سال هزار و هفتصد
و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری دولت انگلیس آن جزیره را وقتیکه اهل فرانسه باز مراجعت کردند تخلیه
نمودند و از آن زمان الی حال در تصرف دولت فرانسه است بستیه در اول باب در اول ترجمه لفظ گال ذکر شد مخفی نماند ممالکی
که اکنون بفرانسه و سوئس و سردینیه اشتهار دارد با بعضی از بلاد استریه و برخی دیگر از ولایات صغیرهٔ جرمنی تا بکنار رود خانهٔ
رین و نهر میوس در ازمنهٔ سالفه گال مینامیدند و حدود گال از سمت جنوب بدریای مدیترین و جبال پیرینیس که مابین کشور فرانسه
و اسپانیا است و از سمت شمال بممالک فلندرس و آن شعبهٔ دریای شمال که مابین فرانسه و انگلیس است و از سمت مشرق بمملکت
بواریه و سیدن و رود خانهٔ رین و از سمت مغرب بمحیط اتلنتیک اتصال داشت و کوهستان الپس آنرا بدو قسمت مفروز میسازد
و آنچه که در طرف جنوب الپس و متصل بحدود شمال اطالیا است از آن سیسالپین گال میگفتند و با قرار که در تصرف و حصهٔ معظم
این بلاد بود او را طرانس الپین میخواندند ژون دارک که او را امید آف ارلینز گویند اسم زن رشیده جوئیست که او اهل
فرانسه میتوان گفت با لشکر انگلیس چندین جنگها کرده و چندین شکستها داده است چنانچه لشکر انگلیس در رکاب جان دیوک بدفورد
شهر ارلینز را سخت و مضبوطی محاصره کردند و ژون دارک از غیرت ذاتی و شجاعت فطری بیچاره جوئی نزد پادشاه فرانسه رفت و
همیشه میگفت که دفع این لشکر را از پروردگار مسئلت دارم که بدست من مقدر کرده باشد و چارلس هفتم پادشاه فرانسه عقل و هوش
و غیرت او را دیده او را سرداری لشکر انتخاب فرمود ع زهی خجسته زنی هوشیار و شیر اوژن و آن زن نامدار با آذوقه و تدارک
بسیار در بیست و نهم اپریل سال هزار و چهارصد و بیست و نه مسیحی مطابق رجب هشتصد و سی و دو هجری داخل ارلینز شد و اساس
قلعه داری و قلعه بندی را محکم نمود و لشکر انگلیس که در برابر قلعه از دوازدهم اکتوبر سال هزار و چهارصد و بیست و هشت مسیحی مطابق
اوایل محرم هشتصد و سی و دو هجری رحل اقامت انداخته بودند بواسطه قلعه داری آن زن از عهدهٔ تسخیر انجا برنیامده در هشتم می سال
هزار و چهارصد و بیست و نه مسیحی مطابق شعبان هشتصد و سی و دو هجری ترک محاصره کرده مراجعت نمودند و آن زن پس از آن چندین
قلاع و قصبات که لشکر انگلیس بتصرف کرده بود مسترد ساخته و لشکر انگلیس را در نزدیکی پتی در دهم جون سال هزار و چهارصد و بیست و نه
مسیحی مطابق رمضان هشتصد و سی و دو هجری شکست فاحش داد و از آن زن بسی آثار انوثیت ظاهر نبود و چندین زخم در معارک
برداشت و با شجاعت بیکسیرا بدست خود نکشت و هیچ خونی بدست خود نریخت و آخر الامر در محاصرهٔ کامپیگن در بیست و پنجم می سال
هزار و چهارصد و سی و یک مسیحی مطابق رمضان هشتصد و سی و چهار هجری گرفتار لشکر انگلیس شد و لشکر انگلیس آن زن را بتهمت سحر
و جادو و تسخیر بعد از گرفتاری در شهر روان آتش زدند و سن او بیست و دو سال بود و بعضی گفته اند که از عمر او بیست سال

جزیرهٔ کارسیکا
سنه ۱۱۸۲
سنه ۱۲۰۹
سنه ۱۲۱۱
سیسالپین گال
طرانس الپین
سنه ۸۳۲
سنه ۸۳۴

گذشته بود و لباس آهنی که او در معارک می‌پوشید اکنون در انگلند مضبوط است و مصنف تاریخ هلاکت او را هزار و چهارصد و سی نوشت
و صاحب مخزن العلوم نیز هزار و چهارصد و سی نوشته است ولی در رسیدن چنانچه ذکر کردیم هزار و چهارصد و سی و یک ضبط کرده
و میند در لغت بمعنی کنیز باکره است چون این زن از اهل آرلینز بوده است لهذا او را باسم آنجا نسبت داده اند و روایتی که مصنف بیان کرد
که این زن رسیده از این ورطهٔ خطرناک خلاص شد در هیچ کتابی ملاحظه نشده است بلکه جمهور مورخین بر آنند که او را زنده آتش زدند
بدفورد قصبه و کونتی در انگلند است که در مابین شمال و مغرب لندن واقع شده است کانم بیگن شهریست که در شمال فرانسه در شمال
پاریس است کری سی دو قریه است در فرانسه که یکی در وسط مملکت نزدیک نجد مشرقی و یکی در جانب شمال نزدیک دریا
و جنگ معروف در آن قریه اخری اتفاق افتاده است و آنچنان بود که ادوارد سیم پادشاه انگلند و لیسرا و بلاک پرنس یعنی
شاهزاده سیاه با پادشاه فرانسه فلیپ بمخاصمت برخواسته و صفوف قتال را در بیست و ششم آگست سال هزار و سیصد و چهل
و شش مسیحی مطابق ربیع الثانی هفتصد و چهل و هفت هجری آراسته شد و در آنجنگ لشکر فرانسه شکست خورده جان دیوک بهیمیه سنه ۷۴۷
و جیمس پادشاه مجورکا و رلف دیوک لارین که بامداد لشکر فرانسه آمده بودند با سایر شاهزادگان عظام و جمعی از امراء
و اعیان فرانسه و سی هزار نفر از لشکر و سپاهی در رزمگاه شربت هلاکت چشیدند و در تاج پادشاه بهیمیه سه پر شترمرغ بوده
که بدست لشکر انگلیس افتاده از آن زمان تا بحال آن تاج در انگلند محفوظ است پای تیرس شهریست که در غربی فرانسه است و آن
جنگ معروف نیز در آن شهر بار دیگر مابین ادوارد و لیسرا و بلاک پرنس با جان پادشاه فرانسه در نوزدهم سپتمبر سال هزار و سیصد و پنجاه
و شش مسیحی مطابق رمضان هفتصد و پنجاه و هفت هجری اتفاق افتاد و در آنجنگ علم دولت فرانسه بدست لشکریان انگلیس افتاد سنه ۷۵۷
و جمعی بزرگ از نجبا و اعیان ملک اسیر و قتیل شدند و پادشاه فرانسه نیز دستگیر شد که او را مغلولاً به لندن آوردند و در آن روز همه اهل
لندن بتماشای او بیرون رفته شد و غنیمت بیشمار بدست سپاهیان انگلیس در همین معرکه افتاد و تفصیل سرسنس که در مناسبات است سرسنس
که در باب اسپانیا ذکر شود ولی قبل از آنکه در آن باب بر سبیل بیان میکنیم که اطلاعی قبل از وقت بر معنی او حاصل آید مخفی نماند مسلمانان را
که بر ممالک اسپانیا استیلا یافته بودند اهل اروپا بچهار اسم میخوانند بعضی عربس گویند یعنی عربها که اصل ایشان از طایفه عرب
بود که بر آنها استیلا یافت و بعضی سرسنس گویند یعنی صحرائیان و بدویان چه سرا بمعنی صحراست و ایشان جمعی بودند که بعد از
ششصد و سی و دو مسیحی مطابق یازده هجری که بعد از حضرت رسالت پناهی است ترقی کرده بر اکثری ممالک آسیا و افریقا و اروپا سنه ۱۱
غالب شدند و اسپانیا را در سال هفتصد و یازده مسیحی مطابق نود و دو هجری فتح کردند و سلطنت سرسنس طول کشید تا در سال سنه ۹۲
هزار و دویست و پنجاه و هشت مسیحی مطابق ششصد و پنجاه و شش هجری در بغداد طایفه تاتار بر آنها غالب شده بزوال رسید و برخی سنه ۶۵۶
مورس گویند یعنی مورها که لفظ جمع است و مراد طوایفی است که از ماریتینه حرکت کرده به اسپانیا دست یافتند و در اسپانیا سالیان
دراز بحکمرانی و پادشاهی مشغول بودند و اول شکستی که بر مسلمانان رسید از الفونسس اول حکمران ارگون بود که در سال هزار
و صد و هجده مسیحی مطابق پانصد و دوازده هجری واقع شد و مسلمانان قد مملکت سرناطه جمع شده آنجا را معقل خود قرار دادند و الفونس
یازدهم حکمران لیون و کستیل در سال هزار و سیصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هفتصد و بیست و هشت هجری دویست هزار نفر سنه ۷۲۸
از مسلمانان را بهلاکت رسانید چنانچه بمسافت نه میل راه از اجساد کشتگان مالامال بود که همه آن قتلی طعمهٔ نسر و غراب و لقمهٔ کلاب
و ذئاب شدند و آخر الامر دولت مسلمانان بغلبهٔ فردیننده پنجم در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت
هجری بانجام رسید ولی باز مسلمانان در آن ولایت مسکن داشتند تا فلیپ سیم حکم داد که کلی آن بیچاره‌ها را از اوطان چندین سنه ۸۹۷
ساله اخراج کنند و اموال آنها را ضبط نمایند و در سال هزار و ششصد و ده مسیحی مطابق هزار و نوزده هجری نهصد هزار مسلمان را از سنه ۱۰۱۹

از اسپانیا بیرون کردند چنانچه تفصیل وقایع ایشان مختصری در احوال اسپانیا ذکر خواهد شد و برخی محمدینش خوانند یعنی محمدیان مراد
انتخاص است که بمذهب اسلام گرویده حلقه اطاعت حضرت ختمی مآب را در گوش کرده اند بار بین پس از این در این کتاب
جام جم هرجا که لفظ سرسنش یا مورش استعمال شود مراد مسلمانانست و بعضی گویند از سرسنش مراد صحرانشیان است که در
عربستان بوده اند و مورش اشخاصیرا گویند که از افریقا به اسپانیا رفته در انولایت توالد و تناسل کرده اند علی ای حال
اسلامیانرا در تواریخ اروپا باین اسامی مذکوره نام میبرند ماری تینیه اسم قدیم ولایت مغربی افریقاست که محتوی بر مملکت
فاس و مراکش است که بتلفظ انگلیسی فز و ماروکو گویند و اهل مراکش را ماری میگفتند که مور ماخوذ از اوست کارسیکا
جزیره معروفیست که او را در کتب قدیمه قورسقه ضبط کرده اند و در شمالی جزیره سردینیه اتفاق افتاده و از قراریکه صاحب
لغة البلاد نوشته طول الجزیره صد و ده میل است و جمعیت انجا را که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست
و سی هجری بشماره در آورده اند صد و هفتاد و چهار هزار و هفتصد و دو نفر بوده است و اکنون زیادتر از این است و در انجزیره
جبال شامخه است که همیشه قلل انها با برف مستور است و نارنج و لیمو و شراب و انگور و انجیر و میوهای دیگر بخوبی در این جزیره
بعمل میآید و معادن نقره و سرب و مس و آهن و زاج نیز در انجزیره یافت میشود و انجزیره را وقتی اهل کرتاج تصرف داشتند و در زمانی
رومیان استیلا یافته و پس از آن مسلمانان تسخیر نمودند و مسلمانانرا اهل فرانسه بیرون کردند تبدیل و تغییر کلی در انجزیره راه
یافته است و اکنون چنانچه مصنف ذکر کرد در تصرف دولت فرانسه است و شهر بستیه در شرقی جزیره و اجاکسیو که در تلفظ انگلیسی
ایاچو گویند در غربی جزیره است جمعیت شهر پاریس را چنانچه در سال هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت
و نه هجری بشماره در آورده اند یک ملیان و چهل هزار نفر است و در دور شهر پاریس لوئیس فلیپ پادشاه فرانسه در ایام سلطنت خود
قلعه از سنگ و آهک و گچ بنا نهاد که خامه مشکین ختامه از اوصاف و محاجر است قریب پنج کرور پول ایران خرج آن قلعه شده است
و دوازده فرسخ دور انقلعه است و شانزده قلعه کوچک دیگر هم بفاصله اندکی بیرون انقلعه مثل یک برج ذوار بعة اضلاع و ذو خمسة اضلاع
و ذو ستة اضلاع ساخته است که لشکر خصم را مجال پیش آمدن نباشد و این قلعه سی دروازه دارد و قلعه قدیم پاریس مسافتی
در میان انقلعه جدید واقعست و در کتب قدیمه هیچ اسمی از بلدان فرانسه ذکر نکرده اند مگر انکه صاحب تقویم البلدان میگوید
بیونه علی البحر المحیط و هی فرضة مملکة البیزی و مرسیلیة فرضة من فرض الفرنج بهی غربی البلاد الابردیه در حاشیه کتاب میگوید
و فی شمالی بلاد مصب نهر برنس حیث الطول اول و فی وسط هذا النهر و جانبیه مدینة برنس قاعدة افرنسه و هذا النهر ینزل من جبل
دنبوس الکبیر انتهی و مراد از بیونه همان بیون و مرسیلیه همان مرسیلز و برنس همان پاریس است و از صاحب تقویم البلدان

چون قدر کافی ... [illegible] ... اختصار یافته است

باب پنجاه و پنجم در بیان متصرفات دیگر دولت فرانسه

جزایر معموره که در تصرف دولت فرانسه است یکی گدالوپ و دیگری مرتی نیک است که در هند غربیست و کین در ساحل
گونیا است و بوربان در نزدیکی ماداگسکر است و یانن دیچری و کریکل وغیره در ساحل کارومندل در هند و ستان
جزیره مرتی نیک یکی از جزایر کریبی است و طول او تخمینا شصت میل و پهنای او سی میل است و اهل فرانسه انجزیره را
از سال هزار و ششصد و سی و پنج مسیحی مطابق هزار و چهل و پنج هجری تا سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار
و صد و هفتاد و شش هجری در تصرف داشتند و در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش
هجری دولت انگلیس انجزیره را مسخر نمودند و در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نه هجری در سال
هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری باز تصرف کردند و باز بعد از چندی بدولت فرانسه

سنه ۱۲۶۹

سنه ۱۰۴۵
سنه ۱۱۷۶
سنه ۱۱۷۶
سنه ۱۲۰۹
سنه ۱۲۲۴

واگذار کردند و اینجزیره جمعیت زیاد دارد و چندین بندر خوب مضبوط دارد که سفاین بآرامی و اطمینان در آنجا لنگر میاندازند دیگر در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری شدبا دو صرصری برخواست که ضرر بسیار و خسارت بیشمار بسکنه جزیره و دول خارجه رسید و قصبه فارت رایل پایتخت اینجاست مترجم گوید که در اطلس برت رایل ضبط کرده است انتهی و محصولات خاصه اینجزیره شکر و پنبه و زنجبیل و نیل و جوز کوئلیت و صبر و تلن تغیس و دیگر میوهای گرمسیری است ولی متاع اصلی شکر است که هرساله شکر بسیاری از اینجا بولایات بعیده میبرند مترجم گوید جوز کوئلیت جزئیست مثل قهوه که از امریکا میاورند و تلن تغیس درختیست در جزایر امریکا که ثمرش خوردنیست و ثمر او توت غالب اهالی آن جزیره است جزیره گدالوپ جزیره دیگر است که در کری بی واقعست و درازی او تخمینا شصت میل و پهنای اینجا بیست و چهار میل است و خاک اینجزیره بسیار خوبست و سمتهای سواحل اینجزیره با جویهای بیشمار که از جبال اینجزیره جریان دارد آبیاری میشود و غله فراوان بعمل میارند و در اینجزیره کوه آتش فشانیست که او را سالفر هیل میگویند یعنی تپه گوگرد و اهل فرانسه در اینجزیره اول در سال هزار و ششصد و سی و دو مسیحی مطابق هزار و چهل و دو هجری مسکن گرفتند و اینجزیره در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و سه هجری و در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نه هجری و در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری بتصرف دولت انگلیس درآمد و باز بدولت فرانسه واگذار نمودند و پایتخت اینجزیره قصبه بستر است کین که بعضی او را کیین گویند قصبه معموره و جزیره ایست که در گویانا است و در اینجا فلفل خوب بعمل میاید که او را باسم ولایت خوانده کین میگویند و قهوه و شکر نیز دارد و جمعیت اینجا تخمینا هزار و پانصد نفر است و اهل فرانسه اینجا را در سال هزار و ششصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و سی و چهار هجری تصرف کرده باز در سال هزار و ششصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق هزار و شصت و چهار هجری تخلیه نمودند و اینجزیره چندین بار بتصرف انگلیس و فرانسه و داچ درآمده است و داچ را اهل فرانسه در سال هزار و ششصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و هشتاد و هشت هجری از اینجا بیرون کردند لوربان جزیره ایست که در محیط هندوستان تخمینا بمسافت چهارصد و پنجاه میل در مشرقی مداگسکر واقعشده است و درازی اینجزیره تخمینا شصت میل و پهنای او چهل و پنج میل است و اینجزیره بسیار حاصلخیز است و قهوه و مثل کوی اینجا کمال امتیاز دارد و اهل فرانسه اینجزیره را در سال هزار و ششصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و هشتاد و سه هجری تصاحب نمودند و دولت انگلیس در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری اینجزیره را با جزیره فرنس که او را ماریشس هم میگویند ضبط کردند و جزیره لوربان را در صلح کلی که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اتفاق افتاد بدولت فرانسه رد کردند ولی جزیره فرنس را نگاهداشتند و الان نیز یکی از ملحقات و ضمایم دولت انگلند است و از اهل فرانسه اکثر قواعد و رسوم اهل اروپا اخذ کرده اند و کتاب معروف فرانسه رسین و کارنیل است که در اشعار مصیبت و مرثیه استاد بودند و دیگری مولیر است که در اشعار هزل و خلاعه ترجیح داشت و در نکته سنجی و هجوگوئی و انشاپردازی باتلیو و در علم فصاحت باشر لوت و بوردلو و مسیلان گوی سبق از امثال و اقران ربودند و در علم حکمت و الهی دو دیکارت سرآمد عصر شدند و در علم شریعت و تفسیر مان تس کیو صاحب قدح معلی بود که اقوال و قواعد او را بهمه زبان ترجمه کرده و غالبا در همه ولایات میخوانند و در بلس لترس اشخاص دانشمند ایشان یکی مادام سویگنی و والتیر و دیگری روسیو است و در رقعه نویسی و مخاطبت و مکاتبت بعد از فانتنل و فانتن مادام دسویگنی است و در فسانه و قصه نویسی مرمان تل و مادام دستیل است و قبل از نیوتن زنده ابدی که از افق انگلند طلوع کرد در بزرگترین

سنه ۱۲۲۱
سنه ۱۰۴۲
سنه ۱۱۷۳
سنه ۱۲۰۹
سنه ۱۲۲۵
سنه ۱۰۳۴
سنه ۱۰۶۴
سنه ۱۰۸۸
سنه ۱۰۸۳
سنه ۱۲۲۵
سنه ۱۲۳۰

فیلسوف عصر در متأخرین دلیس کرتس بود و او نخستین کسی است که الجبرا یعنی علم جبر و مقابله را در حل مسائل مقادیر مجهوله
هندسی استعمال کرد و نیز در حکمت طبیعی فاید و دلیل بود که نیوتان پس از آن بدلالت او از آن علم فایده کلی برده بر فضلا
و دانشمندان متقدمین و متأخرین پیشی گرفت و دلیس کرتس در تورائین در سال هزار و پانصد و شصت و نه مسیحی مطابق نهصد
و هفتاد و هفت هجری متولد شد و در استاکهلم در سال هزار و ششصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و شصت هجری وفات یافت
مترجم گوید بلیس لترس یعنی علوم تاریخ و منطق و معانی و بیان و علم انشاء و مکاتبت و تورائین یکی از سی و دو پراونس فرانسه
که در ما بین جنوب و مغرب آلپس واقعست که پایتخت آنجا شهر تورز است انتهی و دولت فرانسه وقتی بزرگ همه دول اروپا محسوب
بود و اذیت و آزار او بولایات همسایه مثل اسپانیا و ایطالیا و سویت زرلند و جرمنی و نیدرلند بسیار رسیده است و وقتی نیز در دریا
و در تجارت سبقت از دیگران داشتند و اگر سفاین حربیه انگلند در مقابل او نبود و در جنگهای بحری مکرر خسارات انگلند دیده بود هر آینه
دولت فرانسه دست تصرف بهمه اروپا دراز میکرد ولی چه فایده که اکنون از آن خیال ممنوع و دست تصرفات او از همه جا مقطوع است
و دولت فرانسه سالیان دراز معامله و تجارت زیادی در هند شرق و هند غرب داشت و در این جنگهای آخر از این جهت
و دولت کاست و اکثر نشیمنهای او در سواحل هندوستان از دست آنها بیرون رفت و جزایر دیگر نیز از تحت تصرف آنها بیرون شد
علی الخصوص جزیره سنت دامینگو که الآن به هیتی شهرت دارد و از جزایر هند غرب است که آن جزیره حالا بحالت آزادی برقرارند
و دولت فرانسه کارخانهای مشهور دارد و مردمان آنجا نیز هوشیار و زیرک و در اختراع صنایع و اشیاء لطیفه مهارت کامل دارند
و از آن کارخانهای معروف ابریشم بافی لیانس و کتان فلندرس و شیشه نارمندی و پیکاردی و شرابهای بوردو و سایر اشیاء ظریفه
از قبیل زرگری که در پایتخت و حوالی او میسازند و ولایت فرانسه در قدیم نیز نسبت بسایر ولایات اروپا آباد بوده و سکنه این ولایت
غالباً از نسل سلتیک و گالشیک است و از ایطالیا نیز جمعی در زمان تسلط رومیان در گال یعنی فرانسه آمده توطن جسته اند و زبان لاتین
از آنها در آنجا سرایت کرد و اهالی فرانسه عموماً اهل حشمت و شوکت و تفرج و سیاحت و تندمزاج و رشید و زود باور و رشید و مذهب
اکثرشان کتولیک روم است و در پوشاک و لباس انواع تصرفات و اختراعات میبرند چنانچه اهل اروپا همگی از آنها اخذ میکنند
و تقلید مینمایند شیشه نارمندی یکی از سی و دو پراونس سابق فرانسه است که در مغربی پاریس در کنار دریا است و پیکاردی نیز
یکی از سی و دو پراونس است که در شمال پاریس است که سمت غربی این ولایت نیز بدریا القنال دارد مصنف اسامی بعضی از جزایر و غیره
در باب پنجاه و چهارم در ضمن متصرفات دولت فرانسه مذکور ساخت ولی بیان دیگری از آنها ننموده ما باختصار از همگی شرحی
بیان میکنیم جزیره گدالوپ یکی از جزایر هند غرب است و در دریای کریبی اتفاق افتاده طول او تخمیناً از شصت میل تا هفتاد
و عرض آنجا بیست و پنج میل است و آن جزیره تقریباً از وسط با یک جبل درازی قطع شده است که عرض این جبل از سی یرد تا هشتاد
یرد است که تقریباً از بیست و هفت درجه تا هشتاد و دو درجه است و امتداد این جبل از شمال بجنوب اتفاق افتاده است و از هر دو طرف
بدریا القنال دارد و آن حصه جزیره گدالوپ میگویند و کوه بزرگی در حصه غربی بطول جزیره کشیده شده است و کوه آتش فشانی نیز در آن جزیره
هست که او را موون تین آف سالفر میگویند یعنی کوه گوگرد و ارتفاع آن کوه پنج هزار و چهارصد و چهل و یک فوت است و آن جزیره در طول
مغربی شصت و یک درجه و چهل و پنج دقیقه و عرض شمالی شانزده درجه و ده دقیقه واقع شده است و چند جزیره کوچک دیگر نیز باین اسم
موسوم است ولی دخلی بدولت فرانسه ندارد جزیره مرتی نیک جزیره بزرگیست که در هند غرب واقعست و امتداد آن جزیره
از ما بین شمال مغرب بجانب جنوب مشرق است و قصبه بزرگ آنجا پرت رایل است که پایتخت آن جزیره در جانب مغرب جزیره است و
دیگری قصبه سنت پیر است که در جانب مغرب جزیره است و درازی آن جزیره پنجاه میل و پهنای آنجا از پانزده میل تا سی میل است

باب پنجاه پنجم در بیان متصرفات غربیه فرانسه

و آنجزیره کوهستانست و یکی از جبال آنجا آتش‌فشانست که او را پایلی میگویند و ارتفاع آنکوه چهار هزار و دویست و شصت فوت است
و در آنجزیره جنگل فراوان نیز هست و اکثر اوقات باز رم و بخار و ضباب صفحه او گرفته است از آنجهة هوای آنجا ناسازگار است
و حاصل خاصه آنجا شکر و قهوه و پنبه و نیل و زنجبیل است و آنجزیره را در انقلاب دولت فرانسه دولت انگلیس تصرف کرده و در عهدنامه
کل در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری باز بدولت فرانسه رد کردند و جمعیت آنجا را که در سال
هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری بشماره در آورده بودند نود و شش هزار و چهار صد و سیزده نفر بود
که از آنجمله هفتاد و هشت هزار و پانصد و هفتاد و هفت نفر بنده و سیاه بودند و اکنون جمعیت آنجا از صد هزار افزون تر است
و آنجزیره در طول مغربی شصت و یکدرجه و هشت دقیقه و در عرض شمالی چهارده درجه و سی و شش دقیقه اتفاق افتاده است
جزیره مریه گالنت جزیره کوچکی است که در جنوب گدلوپ واقعست جزیره دسید آ جزیره کوچکیست که در مشرق جزیره
گدالوپ واقعست و او را دسی رد نیز گویند جزیره سنتیس دو جزیره بسیار کوچکی است که در جنوب جزیره گدالوپ واقعست
جزیره سنت پر جزیره کوچکی است که در نزدیکی جزیره نیوفوندلند اتفاق افتاده است و او را سنت پطر نیز گویند جزیره
میکوئی لان جزیره دیگریست که در ساحل جنوبی نیوفوندلند و در شمال مایل بمغرب جزیره سنت پیر واقع شده است و اغلب زمین
آنجزیره هموار و مسطح است جزیره کین در امریکای جنوبی در ساحل شمال گوئینا متصرفی دولت فرانسه واقع شده است
و درازی آنجزیره تخمیناً هیجده میل از شمال تا جنوبست و پهنای او ده میل و آنجزیره را دولت انگلیس در سال هزار و هشتصد و نه
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری تصرف کرد و در عهدنامه پاریس در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق
هزار و دویست و بیست و نه هجری باز بدولت فرانسه رد نمودند و آنجزیره در طول مغربی پنجاه و دو درجه و پانزده دقیقه و در عرض
شمالی چهار درجه و پنجاه و هشت دقیقه است گوئینا مملکتی است که در ساحل شمالی امریکای جنوبی واقع شده است و آنمملکت را
بسه حصه قسمت کرده اند سمت مغرب آنمملکت تعلق بدولت انگلیس و مشرق بفرانسه و میانها بهلند دارد و در باب صد و سی و هفتم
انشاءالله تفصیل آنمملکت معلوم خواهد شد سنگل ولایتی است در مغرب افریقا که بندر سنگل باسم او موسوم است و در دهنه
رودخانه که باین اسم موسوم است واقع شده است و دولت فرانسه آن ولایت را در سال هزار و هشتصد و سی و هفت مسیحی مطابق
هزار و چهل و هفت هجری تصرف کردند و سنت لوئیس پایتخت آن ولایت است و در میان جزیره در وسط این رودخانه اتفاق
افتاده و رودخانه در آنجا کمال عرض را دارد و قلعه محکمی نیز در آنجا بنا نهاده اند گاری اسم چند جزیره است ولی آنچه که در تصرف
فرانسه است جزیره‌ایست که در مغرب افریقا در نزدیکی کیپ ورد واقعست و مسافت میان آنجزیره و کیپ ورد از یک میل اندکی
زیادتر است جزیره بوربان جزیره‌ایست در محیط هندوستان تخمیناً چهار صد میل در جانب مشرق ماداگسکر واقع شده و آنجزیره
دو کوه دارد و کوه کوچکی در جنوب جزیره است آتش‌فشان است و اطراف این کوه نیز صحرای بی آب و علف است که هرگز گیاه نروید
و حیوان در آنجا نپوید و در سایر اکنه آنجزیره اکثر اوقات هوا صاف و خوب است و قهوه متاع اصلی آنجزیره است و پنبه کو نیز عمل
میآید و آنجزیره باسم سلسله سلاطین فرانسه که به بوربان شهرت دارد موسوم شده است و آنجزیره در طول مشرقی پنجاه و پنجدرجه و
سی دقیقه است و عرض جنوبی بیست و یکدرجه و سی دقیقه افتاده است پاندیچری قصبه ایست در کرناتک که در ساحل
شرقی آنولایت واقعست کریکل ایضاً قصبه ایست در کرناتک که در ساحل شرقی آنولایت و در جنوب پاندیچری واقعست
چندرنگار قصبه ایست در مملکت بنگاله که در بهترین محلی در جانب مغرب رودخانه هوگلی واقعست و مسافت میان او و
کلکته بیست و یکمیل است مهی قصبه ایست در صوبه ملبار که به ملیبار شهرت دارد و در ساحل مغربی کرناتک واقع است

سنه ۱۲۳۰
سنه ۱۲۲۵
سنه ۱۲۲۴
سنه ۱۲۲۹
سنه ۱۲۴۷

سنه ۱۰۰۷ — جزیره سنت دامینگو

جزیره فرنس که او را ماری شس نیز گویند اگرچه در تصرف فرانسه نیست چون مصنف ذکر کرد لهذا مناسب دید که در اینجا بیان
ماری شس جزیره ایست در محیط هندوستان و در شرقی ماداگسکر و مابین شمال و مشرق جزیره بوربان واقع شده و اینجزیره را
اول اهل پورتگال پیدا کردند و بعد از آن در سال هزار و پانصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و هفت هجری تصرف کردند و پس
از آن دولت فرانسه تصاحب نمود و در صلح عام بتصرف انگلیس در آمد که اکنون نیز در تصرف دولت انگلیس است و در باب هشتاد و دوم
نیز ذکر خواهد شد جزیره سنت دمینگو که او را هیس پن یولا نیز گویند و سکنه آنجا را هیتی خوانند اگرچه مناسب آن بود که در ضمن
جزایر هند لغرب بیان کند ولی چون وقتی در تصرف دولت فرانسه بود چنان اولی دانست که در اینجا مذکور سازد و جزیره سنت دامینگو
یکی از جزایر بزرگ هند لغربست و درازی او از مشرق تا مغرب تخمینا سیصد و نود میل و پهنای او از شصت میل تا یکصد و پنجاه میل است
و اینجزیره فیمابین جمیکا و کوبه و جزیره پورتوریکو واقعست که جزیره جمیکا و کوبه در مغرب و پورتوریکو در مشرق اوست و اینجزیره
اول در میان دولت فرانسه و اسپانیا تقسیم شده بود و فرانسه را اسپانیا از جزیره بیرون کردند و قسمتی که اهل فرانسه تصرف
داشتند او را هیتی میگفتند که جزیره را نیز باسم او میخوانند و خاک آنجا حاصل خیز است و از هر قسم نبات بعمل میاید و شکر فراوان
از آنجا بسایر جزایر و بلاد هر ساله میبرند و اغلب اینجزیره محتوی بر جبال راسیاست که امتداد آن جبال از مشرق تا مغربست و معادن
سرب و آهن و نقره و طلا و بعضی سنگهای گران بها و چوبها در آن جبال یافت میشود و هوای اینجزیره بسیار گرم است و چندین رود خانه
دارد که از آن جبال برمیخیزد و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهار هجری قبل از انقلاب فرانسه که آن
انقلاب باعث شد که اینجزیره از تصرف ایشان بیرون رفت جمعیت اینجزیره را شمرده بودند پانصد و سی و چهار هزار و هشتصد و سی و یکنفر
بود که از آنجمله بیست و چهار هزار سفید و آزاد بودند و مابقی کلا سیاه و عبید محسوب میشدند و قسمتی که در تصرف اسپانیا بود یکصد
و پنجاه و دو هزار و ششصد و چهل نفر بود ولی اکنون جمعیت اینجزیره کلا قریب بیک ملیان است و اینجزیره را کولومبس در سال
هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا کرد و از آن زمان در تصرف دولت اسپانیا بود تا مدت
تقریبا تا اواسط مایه شانزدهم بود و پس از آن دولت فرانسه نیز در اینجزیره استیلا یافتند و در انقلاب فرانسه در سال هزار
و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهار هجری اهالی اینجزیره با اهل فرانسه که در اینجا متوطن بودند بنای مجادله
گذاشتند و دولت فرانسه بجهة انقلاب داخله از عهده امداد و اعانت ایشان بر نیامد و عدد سیاهان زیاد بود و پس از
چندین جنگها که از طرفین اتفاق افتاد سیاهان جزیره بر سفیدان غالب آمدند زنگی بفر زنگی چیره گردید شعر بلقوم را ز تارک
برداشتند تاج بلقوم را جواهر بستند بر جبین و از آن زمان اینجزیره آزاد شد و رئیس سیاهان خود را امپراطور لقب داد
که الان او را امپراطور هیتی مینامند و اکنون امپراطور سیاهان سلوک نام است و در اینجزیره هر که سیاه است نجیب میشمارند
آنهائی که دو رنگ هستند در نجابت مرتبه وسط را دارند و هر که سفید است مثل عبید و موالی است بلکه بدتر از ایشان می شمارند
و سلوک چند سال قبل مبلغی گزاف بلندن فرستاد و سفارش کرد که کالسکه که بهتر از او ممکن نباشد و بالاتر از او هیچ کس نداشته
باشد برای او ساخته بهیتی فرستادند و همیشه بر کلاه خود پر ابلق میزند و از دول خارجه اروپا نیز در اینجزیره قونسل گذاشته اند
و سلوک بسیار کارها با قاعده و سلوکست و با مردمان خارج نیز رفتار خوب دارد و مدارس عالیه در اینجزیره بنا کرده است
و معلمین از هر علم بدانجا آورده در تربیت زنگیان کمال سعی را دارد و عنقریبست که این ملت سیاه صاحب مقامات عالیه بشوند و
در تعداد یکی از ولایات اروپا در هنر و کمال محسوب گردند و اینجزیره از طول شصت و هفت درجه و سی و پنج دقیقه تا طول هفتاد و چهار
درجه و پانزده دقیقه مغرب و از عرض هفده درجه و سی و هفت دقیقه تا بیست درجه شمالی اتفاق افتاده است قصبات معروف اینجزیره

سنه ۱۲۰۴

سنه ۸۹۷

سنه ۱۲۰۴

امپراطور سیاهان

سنت دانگو است که پسم جزیره موسوم است و در ساحل جنوبی جزیره است و دیگری نیوتو است که در مغربی قصبه مزبوره است
و دیگری برست یا بلنکین است که در ساحل مغربی جزیره است و دیگری دن دن است که قریب بساحل شمالی جزیره است
و ما بین شمال و مغرب جزیره اتفاق افتاده است و بندر سنت نیکولس است که در ساحل مغربی جزیره است و تفصیل اسامی
سی و دو پراونس سابق کشور فرانسه لازم که مذکور شود و ما اسامی ملفوظه و مکتوبه او را مرقوم میداریم چنانچه انگومیوس
و آن را انگومو میخوانند و آنچه در جانب شمال کشور فرانسه است اول فلندرست دویم آرتایس که آرتوا خوانند سیم پکاردی
چهارم نارمندی پنجم آیل آف فرنس یعنی جزیره فرانسه ششم شمپکن که شمپان خوانند هفتم لارین هشتم
السیس که السس گویند نهم بریتکن که بریتان و بری تنی خوانند دهم مین یازدهم ازلینز که آرلی انگ و ازلی گویند
دوازدهم برگندی و آنچه در وسط است اول فرنچ کامت دویم انجو که آنژو خوانند سیم تورین چهارم بری
پنجم نیورنیس که نیورنی خوانند ششم بای تو که پواتو گویند هفتم مرتش هشتم بوربانیس که بوربانای گویند
نهم انگومایس که انگوموا خوانند دهم لیموسین که لیموزن نامند و آنچه در جنوب است اول اورین
دویم دفینی سیم سینتانگ که سنتنگ خوانند چهارم گی ان پنجم گسکانی ششم لنگوی داک هفتم پرونس
که پرونس نامند هشتم بیرن نهم روشیلان که روسیلان خوانند دهم کامت است و بعضی پراونس بیرن را
نوزدهم میگویند که حد شمالی اوگسکانی و حد جنوبی او جبال پیرینیس است و در این قسمت جدیده که کشور فرانسه هشتاد و شش
ولایت تقسیم شده است بکلی اسامی سابقه تغییر و تبدیل یافته است

باب پنجاه‌وششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

بر مورخین معلوم نیست که در چه عصر یا با چه طایفه فرانسه آباد شده است ولی عموماً همین قدر مفهوم شده است اشخاصی که در مملکت اول توطن گزیده اند از اعقاب و ذراری گومر بوده است که ولد ارشد یافث است که در آن ولایات بعد از خرابی بابل متفرق و پراکنده شده اند و قول صحیح که ما باو اعتماد داریم آنست که آن ولایت را در ازمنه سالفه گال میگفتند و در آن ولایت سه گروه جنگجوی که آنها را سلت یا گال میخواندند سکنی داشته اند و بعضی بر آنند که نخستین آبادی آن مملکت از طایفه بلجی شده است که یکی از قبایل جرمنی است که تخمیناً دویست سال قبل از ولادت عیسی در آن مملکت متمکن بوده اند علی ای حال آن طوایف بزودی در دست رومیان گرفتار شدند و از زمان جولیوس سیزر تقریباً تا پانصد سال بعد از آن باز آن ولایت در تصرف رومیان بود و در انهدام ارکان بنیان رومیان در مایه پنجم آن مملکت بدست طوایف گاتث و وندل و سوئی و برگندی افتاد و آخر الامر طایفه فرنگ که در تحت ریاست فرامند بودند بر این کشور استیلا یافتند ولی بسکنه قدیم آنجا اذیت و آزاری نرسانیدند و طایفه فرنگ تخمیناً در سال چهارصد و بیست بعد از عیسی بگال داخل شدند و پس از آن اسم آن کشور را که گال بود تبدیل داده فرنس خواندند و فرامند در سال چهارصد و بیست و هشت مسیحی جهان فانی را وداع کرد و پسر او کلادیوه بجای پدر نشست و قصبات کمبری[۲] و آرتایس و امینس را بتصرف آورده در سال چهارصد و چهل و هفت جهان را بدرود نمود و از او دو پسر کوچک باقی ماند و مروی را قیم قرار داد و اصل طایفه فرنگ از ولایت فرنکونیه است که از جرمنی آمده اند و در محاربات خود شان با گال چندین فرقه با آنها همراهی داشت علی الخصوص طایفه سلی که شریک غالب آنها بود و طایفه سلی در کنارهای رودخانه سل تمکن داشتند و آداب و رسوم طریقه و شریعت را بهتر از سایر طوایف میدانستند بالجمله فرامند را مورخین بزرگ فرنگ نامیده اند و بعضی چنان گمان کرده اند که اسم اصلی او فرامند نیست بلکه این اسم را بالتحریر گال باو داده اند و معنی این لفظ منبع چشمه و یا آغاز و ابتدای سلسله و دودمان

۲ و تورنی

وصد بود سلطنت او با لطرف رود خانه رین کشید و از احفاد و اولاد او بجز کلادیو اسم دیگری در تواریخ مسطور نیست و همه
مورخین همین قدر ثبت کرده اند که پس از و کلادیو پسر او جانشین پدر شد و پس از کلادیو مروی در سال چهار صد و چهل و هشت
بجهة اینکه پسران او صغیر بودند جانشین او گردیده و مروی یکی از شجاعان طایفه فرنک بود که کلادیو او را بجهة تربیت و محافظت اولاد
خود باطلاع طایفه فرنک انتخاب نموده و در زمان حکمرانی او پادشاه خونخوار اتیلا که پادشاه طوایف هان بود بر ایطالیا
لشکر کشیده با هفتصد هزار مرد بر آن ولایت داخل شد و جعلوا اعزة اهلها اذلة و مروی پادشاه فرنک از خوف ولایت خود
با ایتیوس سردار رومیان که حاکم گالیه یعنی ترلوژین سس بود و با تیودوریک پادشاه طوایف ویزی گات
که او را الکینگ دوم تولوز نیز می گفتند متفق شد و این عساکر متفقه را با اتیلا در صحرای شلونس که در تلفظ شلانگ نیز
میگویند در ولایت شمپین است ملاقی و قریب و دست داد و لشکر اتیلا شکست خورده بهزیمت شتافتند پس از آن عساکر متفقه
او را از ولایت ایطالیا نیز بیرون کردند و چنین نوشته اند که زیادتر از دویست هزار از طوایف هان در آن معرکه از جهان بیرون رفت
مترجم گوید ترلوژین سس از اسامی قدیمه است و مملکتی که در کنار دریای مدیترانین قریب بجبال پیرینیز واقع
افتاده است و شهری که قریب بساحل در آن مملکت واقع شده الکنون ترلون گویند و طوایف ویزی گات در زمان قدیم در ایطالیا
متمکن بودند و پس از مرگ آلریک انها نیز از ایطالیا کوچیده به گال انتقال نمودند و از شاهنشاه روم تا لوزیوس ولایت
اکوئی تین را بجهة مصیف پادشاه خود فرمان گرفتند و پایتخت آن ولایت تولوز است و از بجهة او را بعضی وقت او الکینگ دوم
تولوز میگویند و بلده تولوز در جنوب کشور فرانسه در شرقی بلده اکش واقع شده است و هم چنین بعضی از طوایف وندل و الن و سو
که جزو طایفه ویزی گات هستند باجازه شاهنشاه تا لوزیوس در سال چهار صد و شش به اسپانیا روانه شدند و در آخر اسپانیائی
انها بجای کشید که پس از انقراض دولت رومیان طایفه وندل باستقلال پادشاه اسپانیا شدند و ابتدای حکمرانی ایشان
در اسپانیا از سال چهار صد و دوازده مسیحی است انتهی و القصه مورخین در عدد کشتگان جنگ اتیلا اختلاف کثیر دارند بعضی
یکصد و سی هزار و برخی یکصد هزار گفته اند ولی از صد و سی هزار کمتر هیچکس ضبط نکرده و پادشاه خونخوار اتیلا که لقب او را
اسکرج آف دی الماتی گویند یعنی تازیانه آفریننده جهان پس از این شکست مملکت ایطالیا را انهدم در دوازه روم غارت کرده
مراجعت نمود و پس از یکسال دیگر در سال چهار صد و پنجاه و سه وفات یافت و جهان را از وجود خبیث خود پاک کرد ولی چه فایده
صفایح تاریخ الاخر روپا در داشت افعال قبیحه خود ملوث ساخته است بالجمله حدود و ثغور ممالک متصرفی اتیلا را تعیین کردن
کار مشکلی است همین قدر معلوم کرده ایم که آن پادشاه خونخوار باستقلال تمام همه مملکت پولند و هنگری و دکشینه قدیم و اکثر ممالک
جرمنی با بزرگترین قسمتی از حدود اسپیا در قبضه اقتدار خود داشت مترجم گوید دکشینه ممالک سمت شمال رود خانه
دنیوب است انتهی و از ظلم و تعدی آن پادشاه بود که دوامی در سلطنت او نشد و پس از او هیچ اسمی از جانشین ها و اولاد
او نیست مدت شاهنشاهی او از سال چهار صد و سی و پنج تا سال چهار صد و پنجاه و سه بود ولی در این مدت قلیل چنان استیلا
بر اقالیم یافت که از ترس و بیم او سلاطین را قرار و آرام نبود و اکثر شاهزادگان و سلاطین در تحت رایت او جمع آمدند و مثل
عبید و خدم با وامر و نواهی او اطاعت داشتند ع چشم بر حکم و گوش بر فرمان و در پرتش روی او امید حیات بر خود نداشتند
و در اجرای حکم او بمحض اشاره سبقت بر یکدیگر میگرفتند ع تا چه پسند افتد و چه در نظر آید و ایتیوس سردار رومیان
پس از انهزام به زودی بقتل رسید و مروی بلا مانع و بلا مخل رایت استقلال افراشته ولایت پیکاردی و نارمندی و قسمتی
از جزیره فرنتس را الصرف کرد ایل اف فرنس یعنی جزیره فرنس ولایتی از مملکت فرانسه است که در میان رود خانه ها واقع شده

باب پنجاه و ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانس

وازآنجمله اوراجزیره گفته اند که محدود است با رود خانه ستین و مرن و آنس و اوزک و حلیدریک پسر مروی در زمان
سلطنت خود پارتیس و آرلیتر و چند شهر دیگر را مسخر نمود و پادشاهی فرنک را استوار کرد و کلاوتیس جانشین او بکلی ولایت
خود را از قید رفتن و میان خلاص کرد و اسم فرنس را بهمه ولایت خود که ما بین رودخانه رین و لوار بود داد و طایفه فرنک
که هنوز با طایفه سلی اختلاط و آمیزش داشتند چندین قاعده از رسوم ایشان اخذ کردند که یکی آن بود که دختران بکلی طایفه اناث
از سلطنت و جانشینی محروم بود و فرنک نیز این قاعده را پسندیدند چنانچه از آنزمان تا بحال این رسم معمول است و این قاعده با
سلیک لا مشهور است یعنی شریعت و قانون طایفه سلی و در تاریخ فرانس از آنزمان تا وقت چالمگن هیچ چیز که لایق تذکار باشد
اتفاق نیفتاده است و این شاهزاده جوانبخت در مائه هشتم بعد از ولادت مسیح نه همین قدر در تسخیر ولایات شمالی جرمنی
مظفر بود بلکه در ترویج مذهب عیسوی و تاسیس قوانین نیکو نیز کامیاب شد و این پادشاه عاقل لوبی که او را سمیه نیز گویند
مسخر ساخت جرمنی را ضمیمه ولایات خود نمود و بیاری پاپ بمدافعه دزدی در پونس پادشاه لامبردی لشکر کشید و بر دزدی
در پونس ظفر یافته او را گرفتار کرد و مملکت او نیز بقبضه تصرف او آمد و تاج پادشاهی لامبردی را نیز بر سر گذاشت و پاپ را
در کار خود و ملک خود مسلط ساخت و این پادشاه بر سرنس در اسپانیا و طوایف هان و دین و نارمن که در سواحل دریا متفرق
ولایات او بودند غالب گردید و کوکب اقبال او در فلک حشمت تابان شد و او را بشاهنشاهی روم نیز انتخاب کردند چنانچه در روز
مولود حضرت عیسی در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری در روم تاج شاهنشاهی بر سر گذاشته شد و شاهنشاهی مغرب سنه ۱۸۴
در وجود او تجدید شد و در عصر خود بلکه پس از آن نیز او را یکی از سلاطین ذوی الاقتدار دنیا میخوانند ولی عجب است که شاهنشاهی او
و جلالت او بزودی پس از مردن او بنقصان رسید و ولایات و ممالکی که از همسایگان گرفته بود از اختیار اولاد او بیرون رفت
و بهمان ولایات قدیمه خود که قبل از او داشتند قناعت کردند و سبب کلی این کار آن بود که چارلمگن ولایات را در میان اولاد خود
تقسیم کرده بود و پس از او در میان اولاد و عیال او گفتگو شد شعر عربی اذا ما اراد الله ذل قبیلة رماهم بتشتیت الهوی و التخاذل
و نزاع داخل بخارج سرایت کرد هرچه در داخل اینکار ضعف گرفت بر قوت خارج افزود چنانکه در زمان انقلابات طوایف نارمن
که شریرترین خلایق و در بهیمیت ایشان را حیوان ناطق میتوان شمرد از سواحل ناروی و دنمرک و دیگر قسمتهای اسکندی ناویه بسواحل
فرانس تجدید عهد سابق کرده در قتل و غارت و دزدی و راهزنی کوتاهی نکردند و اهل فرانس چنان از آن طوایف مخوف بودند
که ناچار و لاعلاج در ابتدای مائه عاشره ولایت نارمندی و بری تنگ را به رولو که رئیس و سالار آن طوایف خونخوار بود تسلیم
کردند و آن طوایف در آن ولایات سکنی گرفتند و در سال نهصد و دوازده مسیحی مطابق سیصد هجری رولو جیزا دختر پادشاه سنه
فرانس را بعقد ازدواج خود در آورد و رولو آن که در تلفظ رولو آنگ گویند بانی مملکت نارمندی است بعضی گفته اند که ماخوذ
از اسم رولو است القصه تخمیناً صد و شصت سال پس از نهب و غارت و توطن انجلانو شمالی در قسمتهای شمال مغرب فرانس
ولیم دیوک نارمندی پسر رولو بمملکت انگلند حمله آورده و هرالد پادشاه سکسان را که آخرین پادشاه سکسان است که در انگلند
پادشاهی کرده اند شکست داده تاج شاهی انگلند را بر سر گذاشت و بانجمله ولایت نارمندی بمملکت انگلند متصل شد و از این
واقعه ضرر و خسران او بهردو ولایت میرسید اهل انگلند از سوء رفتار او متاذی بودند و هم اهل فرانس از رفتار ناهنجار او ملالت داشتند
و چندین جنگها میان او و اهل فرانس افتاد و در آن وقت لشکریان فرانسه در بیت المقدس بجنگ و جدال مشغول بودند و حاصل فتنه
فرانس برای پادشاه این شد که اکثر اشخاصی که صاحبان بتول و مواجب گزاف بودند و ملک و مال اندوخته بودند در آن جنگها
و در بیت المقدس بمعرض هلاکت رسیدند و پادشاه فرانسه همگی آن املاک را ضبط کرده جزو خالصه پادشاهی شد و منافع آنها گرا

مل

میرسید و بخته مکنتی و قوتی در دستگاه سلطنت ظاهر گشت چنانچه میتوانست رخنهٔ مفاسد مملکت را بسته و پای معاند را شکسته
باشد و در تسخیر بیت المقدس سعی اجتهادی تمام داشتند و لوئیس نهم در اینکار از همه بیشتر اهتمام داشت و در تجهیز عساکر و تدبیر و جای
هیچ مسامحه نمی نمود لهذا او را سینت لوئیس یعنی لوئیس مقدس لقب دادند و او در سال هزار و دویست و هفتاد مسیحی مطابق ششصد و شصت
و نه هجری جهان را وداع کرد و دو پسر از او ماند یکی مسمی به فلیپ و دیگری رابرت و پسر کوچک او رابرت دختر جان سیم مسماة به بینس
که وارثه لارد شیپ بوربان بود بعقد خود در آورد و این لارد شیپ بجهة مواصلت نزد رابرت که کونت کلرمونت بود آمد
و بدین مواصلت اسم بوربان بر خاندان ایشان قرار گرفت و رابرت در سال هزار و سیصد و هفده مسیحی مطابق هفتصد و هفده
هجری از این جهان رخت بر بست و هیچیک از اولاد او تخت سلطنت فرانسه پا ننهادند تا هنری چهارم که در سال هزار و ششصد و ده
مسیحی مطابق هزار و نوزده هجری کشته شد و شاهزاده شکوه سیر و پادشاه فرخ گهر که در خاندان بوربان است یکی هنری چهارم
که اهل فرانسه همیشه بخوبی او را یاد می کنند و غلو در مدح و محاسن او دارند و یکی لوئیس چهاردهم است که بعدل و داد معروفست
و هنری چهارم را یکی از سلاطین معروف کیهان میتوان شمرد و پدر ملک و رعیت میتوان گفت و وزیر دانای او سلی نام در دفع
اختلاف و رفع اعتساف رای رزین و حزم متین داشت ولی از خنجر ره ویلاک نابکار سفینهٔ آسایش اسمیکت در بحر مصائب
غرق شد و فتنهٔ خوابیده بیدار گشت و لوئیس چهاردهم را نیز یکی از پادشاهان عادل یگانه در دفتر زمانه میتوان محسوب
نمود و مدت سلطنت او سالیان دراز طول کشید و بندگان الهی در عهد او در مهد آسایش غنودند چنانچه عهد او را اگستن ایج
می گفتند یعنی عهد اگستس و در عهد سلطنت او بجهة دوامی که داشت دولت فرانسه ترقی کرد مستر جیمس گوید اگستس قیصر
ثانی روم است و زمان سلطنت او خیر الازمنه بود (در سلاطین روم) لهذا در فرنگستان هر پادشاهی که در عهد او رعیت و سپاهی خوش
گذشته باشد او را نسبت به اگستس داده اگستن ایج میگویند انتهی القصه خاندان بوربان پس از سلطنت چندین قرون در لوئیس
شانزدهم بزوال پیوست و این پادشاه بیچاره در گرداب خطر افتاده خودش با عیال و اطفال در آن گرداب بلا اسیر سرپنجهٔ عنا
شدند و هیچ کوه آتش فشان در یک لمحه با همه قوت قادر نیست که چنین اثر بکند و زمین را زیر و زبر سازد که در آن فتنه
فرانسه را شورش عوام و غوغای خاص و عام زیر و زبر ساخت و دولت فرانسه بلکه دول فرنگستان تزلزل افتاد و در این
انقلاب خانها ویران شد و خاندانها پریشان گشت و سلاطین بر خاک مذلت جباه سودند و ابطال در خاک و خون غنودند
و دولت فرانسه بجمهوریه قرار گرفت و از جمهوریه بشاهنشاهی کشید و پس از آن باعث اتحاد دول فرنگستان شد و با جمله وقایع
فرانسه از سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت هجری تا اول جلالت بنیاپارت در سال هزار و هشتصد
پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری قابل تذکار است بلکه در هیچ عصر چنین وقایع عجیبه و حروب غریبه در تواریخ
ذکر نکرده اند و اگر کسی از روی انصاف بفتوحات اسکندر کبیر و چنگیز خان دلیر و امیر تیمور عالمگیر ملاحظه کند و فتوحات ایشان را
با فتوح دولت فرانسه در مدت قلیل سنجد تصدیق خواهد کرد این مدعا را من هذا و مصنف نوشته که در آن مدت هرچه درخت در فرانسه روئیده
درخت آلو بالو است پس از اعتراف هرچه از زمین رسته خون سیاوشان و هرچه از معدن جسته لعل و بهرمان است شعر

هیچ خاری نیست کز خون شکاری سرخ نیست   آنچه بود آن شکارافکن کزین صحرا گذشت

و جنگهای آسترلتز و مارنگو
و جینا و فریدلند و وگرم هرگز از صفحهٔ روزگار محو نخواهد شد و اشک بیوه زنان و سرشک یتیمان هرگز قطع نخواهد گشت
و از غرور این تو انجلق بود که یکبارگی در جنگهای بارزو دینو و لیپزیک و واترلو پایمال و ذلیل شدند چنانچه صوارم
مغمد در قراب و ضراغم مرزد در تراب شد و عجب تر آنکه این مردمان بی قیر و الیس از چنین داهیهٔ طلخیا قدر آسایش و رفاه را

سنه ۹٤۰

سنه ۷۱۷

سنه ۱۰۱۹

سنه ۱۲۰۶
سنه ۱۲۳۰

نه انشد و پس از پانزده سال باز بر پادشاه خود شوریدند و او را با عیال و اطفال از دار الملک خود بیرون کردند و در سال هزار و هشتصد و
مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری سلسله دیگری بسلطنت انتخاب کردند و لقب پادشاه فرانس را با پادشاه فرنج تبدیل دادند
مرحسم کم بود بعد از چند سال باز بهمین علت راضی نشده پادشاه را بیرون کرده اساس جمهوری استوار کردند و پس از آن بشاهنشاهی
یکی را انتخاب کردند چنانچه ذکر خواهد شد و از اینست که اهل فرانسه را در اروپا به تیز مغزی و بی ثباتی و جنگجوئی نسبت میدهند هشتم
آتیلا یکی از سلاطین بی باک است که در ضمن سلاطین خونخوار در صفحه تاریخ روزگار یاد کرده اند و در شنیدن نوشته است لقب
او اسکرج آف گاذ بود یعنی تازیانه خدا و در باب بلجیوم ذکر از او رفت و این پادشاه شبی در حالت مستی جمعی از یکتا نازا
بسیاست رسانید و در آن شب دختر جمیله که در حسن نادر دهر بود مسماة به ایلدیکو بعقد خود در آورده بود پس از آنکه با آن
جمیله خلوت کرد در حالت جماع جان بقابض ارواح سپرد و این واقعه در سال چهارصد و پنجاه و سه بعد از میلاد مسیح اتفاق افتاد
و امیر مشهور ابو الحسن سیمجور را نیز این حالت در نیشابور دست داد که در وقت مباشره با مفاجاة فروشد لامبردی قسمتی از
ایطالیا است که سابقاً بهمه سیسالپین گال اشتمال داشت و الان محتوی بر همه ولایات فیامونت و دخان تیسین و رود
پو و خلیج ونیس است و بسلطنت لامبردی اشتهار دارد و میلان پایتخت آنجاست و تفصیل او در باب آستریه گذشت و
و پس از این نیز ذکر خواهد شد چارلمگن که بتلفظ فرنسیسی شرلمن گویند پادشاه عاقل دانائی بود هیچ در فکر زخارف دنیا نبود چنانکه
بالاپوش زمستانی او سراسر زمستان برنه بود که آستر او از پوست میمون بود و بیک قبای پشمینه اکتفا میکرد ولی همیشه خیال خود را
در آبادی مملکت و آسایش رعیت خود مصروف میداشت و قواعد نیکو نهاد بداد و دهش مایل و نیکوی و با سلاطین عجم
بارسال رسل عهد مواخاة بست چنانچه هرون الرشید خلیفه بغداد برای او در جزو هدایا و تحف ساعت زنگی فرستاد که در ایران ساخته
بودند و از آن پس ساعت در فرنگستان شیوع یافت و در تکمیل و تدقیق او کوشیدند تا اکنون چنین که متداول است معمول شده
و میرزا ابراهیم شیرازی میگفت که هدیه دیگر قرآن خط کوفی بود که مثل طومار در پوست آهو نوشته بودند و گویند که الان همان قرآن
در خزانه فرانسه ضبط است و این پادشاه عاقل همه ممالک فرانسه و جرمنی و قسمتی از هنگری و نیدرلند و قسمتی از اسپانیا و ایطالیا
و ولایات ایطالیا را تا حدود دین و ستوء بتصرف آورد و ممالک خود را در میان سه پسر خود تقسیم کرد بزرگترین قسمت لوار و ولایات
گریسن و ایطالیا را به پسر خود پپین با لقب پادشاهی ایطالیا مسلم داشت. و نیوستریه و آستراسیه و تارینگیه
و جانب شمالی فرانسه و جرمنی و نیدرلند را به پسر دیگر خود چارلس تفویض نمود و قسمت جنوبی فرانسه با قدری از ممالک اسپانیا
به پسر دیگر خود لوئیس عنایت فرمود ولی پس از فوت او در سال هشتصد و چهارده مسیحی مطابق صد و نود و نه هجری شوکت حشمت
فرانسه بزوال رسید و جرمنی قبل از استیلای چارلمگن مشتمل بر قبایل و طوایف چند بود که هر یکی در ولایتی رایت اقتدار افراشته
بودند و طایفه سکسان بر اکثری از آنها مسلط بود و کیش بت پرستی داشتند و در زمان چارلمگن مذهب عیسوی رواج
گرفت و پس از او جانشین های او از عهده ضبط و ربط الطوایف بر نیامدند و شرلمن مخفف شرل منی است و منی
بزبان لتین بمعنی کبیر است چنانچه در انگلیسی گریت گویند یعنی شرل کبیر و اکنون بجهة خفت تلفظ شرلمن خوانند نیوستریه
اسم قدیم ولایت نارمندی است پس از آنکه آن ولایت را چارلس سیمپل به رولو رئیس طایفه نارمن تفویض نمود آن ولایت
باسم نارمندی شهرت یافت آستراسیه اسم قدیم ولایت لارین است که در فرانسه است تارینگیه محتوی بر اکثری از ولایات
سکسان و فرنکونیه و هس بود و این ولایات را قبل بر این سلطنتی می شمردند و چندین شاهزاده در این ولایات تا سال
هزار و صد و بیست و چهار مسیحی مطابق پانصد و هجده هجری حکمرانی داشتند و در آن سال به کولیس مسنیه تفویض شد و بعد از او

سنه ۱۲۴۶

آتیلا

شارلمن

سنه ۱۹۹

سنه ۵۱۸

بود

به دیوک سکسانی مسلم گردید بن و نتو شهری است در ایطالیا که در مملکت نیپلس است و پس از شهر روم آثار و عمارات قدیمه عجیبه
در این شهر زیادتر از سایر بلاد است و در این شهر گنبد مرتفعی هست که از ابنیه شاهنشاه تراجن است که در سال صد و چهارده مسیحی
بنا شده است و تا اکنون نقصی و خللی در بنیان او راه نیافته است و این شهر در طول چهارده درجه و چهل و دو دقیقه مشرقی گرینیچ
و عرض چهل و یک درجه و هشت دقیقه شمالی واقع شده است و حروب عظیمه ناپلیون که مصنف اسامی آنها را در حالت اقبال او دادیا
نموده لازم شد که مختصری بیان کنیم اما جنگ مارنگو در باب شصت و هفتم این رساله مذکور خواهد شد اما جنگ آسترلیتز
در دوم دسمبر سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق یازدهم رمضان هزار و دویست و بیست هجری فیمابین لشکر فرانسه و عساکر
متفقه اتفاق افتاد و در آن جنگ سه امپراطور والاشان حاضر بود در لشکر نصرت اثر فرانسه امپراطور ناپلیون بناپارت
حکمران بود و در طرف مقابل امپراطور روسیه الکسندر و امپراطور آستریه فرنسیس فرمانده لشکر بودند و نسیم ظفر بر رایات
فرانسه وزید و از عساکر متفقه فزون تر از چهل هزار در معرکه کارزار بخاک هلاک افتاد و چهل شقه علم و یکصد و پنجاه عراده توپ و چندین
هزار اسیر نصیب لشکر فرانسه شد و پس از آن جنگ عهدنامه پرزبرگ بوقوع پیوست که در بیست و ششم دسمبر سال مزبور مطابق اوایل
شوال سنه مذکوره سلاطین ثلثه بر آن عهدنامه خط کذاشتند اما جنگ جینا در چهاردهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق
چهارشنبه غره شعبان هزار و دویست و بیست و یک هجری میان امپراطور اعظم ناپلیون بناپارت و پادشاه پروشیه واقع گردید
ناپلیون با لشکری آتش صولت باد حرکت آب ستیز خاک توان معرکه جنگ را بیاراست و پادشاه پروشیه با لشکر بالش چون کسی که از
باد گریزد یا خسی که با آب ستیزد از معرکه روی برتافتند و سی هزار لشکر پروشیه کشته شد و چندین هزار اسیر و دویست عراده توپ
بدست لشکر فرانسه و برلین مسخر ناپلیون گشت اما جنگ فریدلند در چهاردهم جون هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی
هزار و دویست و بیست و دو هجری میان عساکر متفقه روسیه و پروشیه و ناپلیون واقع شد و ناپلیون ظفر یافت و از عساکر متفقه
پنجاه هزار مرد مقتول و مجروح گردید و هشتاد توپ نصیب لشکر فرانسه بود و پس از این جنگ مصالحه تلسیت اتفاق افتاد که در آن صلح
بعضی از ولایات روسیه و نصف ولایات پروشیه از تصرف آنها بیرون رفت و ضمیمه ممالک ناپلیون شد اما جنگ واگرم
در پنجم جولای سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق بیست و یکم جمادی الاولی هزار و دویست و بیست و چهار هجری بظهور رسید و آن از جمله
حروب مشهوره است و در میان شاهنشاه آستریه و شاهنشاه فرانسه اتفاق افتاد و شاهنشاه فرانسه کامیاب گشت و بر تخت پادشاهی
بمنه عروج فرمود و در آن روز هر دو فریق در کشش و کوشش کوتاهی نکردند و از ناپلیون مردیها و مردانگیها ظاهر گشت و بر لشکر آستریه
شکست رسید و بیست هزار زنده از ایشان گرفتار شدند و منهزمین لشکر ناموراو به آن در شتافتند شعر همه جنگها کرده یکسر چشید
همه دشت پر و کمان رکشید بفرموده عتبی قد ضاقت علیهم الارض بما رحبت فحجوب الاقطار علیهم مزرورة و ذیول الخذلان
علیهم مجرورة و بواح الدمار من کل اوب الیهم محشورة الفصه در دوازدهم ماه مزبور لشکریان فرانسه نشان
جلادت دادند و در بیست و چهارم اکتوبر سال مزبور مطابق بیست و ششم رمضان المبارک سال مذکور عهدنامه فیمابین آستریه
و فرانسه بسته گردید و در این مصالحه همه سواحل دریای متصرفی آستریه و سلطنت تسکان و بواریه بفرانسه مفوض شد و قسمتی از پولند
و گلیشیه بتصرف شاهنشاه روسیه در آمد و شاهنشاه آستریه بر سلطنت جوسف بناپارت برادر ناپلیون در اسپانیا اقرار و تصدیق
نمود اما بارودینو قریه است که در جانب مغرب مسکو بمسافت نود میل واقع شده است و در آن مکان جنگ سختی و حرب خطرناکی فیمابین
لشکر فرانسه و روسیه در هفتم ستمبر سال هزار و هشتصد و دوازده مطابق غره رمضان المبارک هزار و دویست و بیست و هفت
هجری اتفاق افتاد و دو سپاه جنگجوی شیرخوی روی در روی آوردند و آن حرب از حروب عظیمه دنیاست که دفاتر اخبار روزگار

سنه ۱۲۲۰

سنه ۱۲۲۲

سنه ۱۲۲۷

باب پنجاه و ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

خونین خواهد داشت همی بدر فرگردم صفات رزم ترا ز هول رزم تو خون شد مداد بر دفتر حکمران لشکر فرانسه ناپلیون بود بعیث قطره عجیب عنیم
حشو ضیغم و سردار لشکر روسیه کتوسوف بود شیری نره پوش و پلنگی پرخروش لشکریان فریقین داد جلالت و بسالت دادند و دویست
و چهل هزار مرد شاکی السلاح یکمرتبه بیکدیگر حمله آورده و از کشته پشته ساختند و رؤس از عواتق و زنود از مرافق میافتاد و شمشیر آتشین
دل برزاری شجاعان بیکار و پهلوانان کارزار خون میگریست و توپ جهان کوب یاد از اهل و اتباع مینمود و شید و لشکر روسیه عاقبت بهزیمت
رو نهادند و بمسکو در آمده شهر را آتش زدند و ناپلیون در چهاردهم سپتمبر سال مزبور مطابق اواسط رمضان بشهر مسکو داخل شد شهر را خراب
و آذوقه و توشه را نایاب دید این جنگ و سفر اول ادبار طالع ناپلیون است و چنان شد که مجال توقف از سورت سرما و عدم آذوقه برای او
در آن مملکت نماند و در وقت مراجعت نیز اکثر لشکریان ناپلیون در آن دخول برف از کثرت جلید و برف گرفتار شدند و سیصد هزار از لشکر
فرانسه در آن سفر بهلاکت رسید و ناپلیون ناچار با تغییر لباس از کشور روسیه و از ولایات دیگر با سه نفر از خاصان خود گریخت با خود
پاریس رسانید و لیس الفرار الیوم عارا علی الفتی اذا عرفت منه الشجاعة بالامس اما جنگ لیپزیک در شانزدهم و هجدهم و نوزدهم اکتوبر
سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق بیستم و بیست و دوم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری اتفاق افتاد و این جنگ نیز از جنگهای
نامی اوقات جدیده است که میان سلاطین متفقه و لشکر فرانسه بوقوع پیوست از طرفی سپاه اتریه و روسیه و پروشیه بود که عدد لشکریان
دویست و چهل هزار و از طرفی ناپلیون بود که عسکر او یکصد و شصت هزار بود و چهار صد هزار مرد جنگی تیغ جلادت از نیام کشیدند و بیکدیگر تاختند
از تیغ تواتر عروق و ضرب مناصیر و حلوق زمین رشک کان بدخشان و پر از یاقوت و مرجان شد و آخرالامر شکست بر لشکر فرانسه افتاد و باعث
شکست فرانسه هفده هزار لشکر سکسان شد که بر ناپلیون خلاف کرده در گیر و دار معرکه بغفلة سرکشی نموده با سپاه فرانسه بنای کاوش گذاشتند
و عرصه را بر ایشان تنگ کردند و در این جنگ هشتاد هزار نفر کشته شد که افزون تر از چهل هزار از سپاه فرانسه بود لا تاکل السرحان
شلو طعینهم مما علیه من القنا المنکسر و شصت و پنج عراده توپ و چندین لوای مشهور از فرانسه کسب عساکر متفقه گردید و روز دیگر
نهب و غارت و خلاف لشکر سکسان باعث گرفته شدن لیپزیک و شکست بقیه سپاه فرانسه شد و پادشاه سکسان با عیال
با عیال و متعلقان خود اسیر شدند و شاهنشاه روسیه و شاهنشاه اتریه و پادشاه پروشیه و شاهزاده جدید سویدن در ... اکتوبر
سال مزبور به لیپزیک داخل شدند و در سی و یکم مارچ سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و نه
هجری الکساندر شاهنشاه روسیه و پادشاه پروشیه و شاهنشاه اتریه بدار السلطنه پاریس وارد شدند و صلای صلح عام زدند
اما جنگ واترلو آخرین جنگ ناپلیون است که بعد از مراجعت از جزیره البه اتفاق افتاد هنگامیکه ناپلیون از البه گریخت سلاطین متفقه دانستند که
که ضرغام خونخوار از آجام در آمده و عقاب جلالت بعقاب بسالت نشیمن خواهد گرد آن شیر بیشه دلاوری را فرصت تهیه و سیاق لشکر ندادند چنانچه دولت
انگلیس صد و پنجاه کرور فرنک فلوری برای تهیه و تدارک دولت متفقه فرستاد و کشور فرانسه نیز از تطاول دول متفقه از حلیه آبادی افتاده و لشکریان قدیم الخدمت
جنگ مسکو و لیپزیک بخاک تاریک غلطیده و خزانه از وجه خالی گشته باز غیرت ناپلیون و حمیت اهل مملکت بود که در زمان قلیل باز آن لشکر عظیم در اداره جنگ
القصه جنگ مشهور در هیجدهم جون سال هزار و هشتصد و پانزده مطابق دوشنبه یازدهم رجب هزار و دویست و سی هجری بوقوع رسید و سردار نامی انگلیس دیوک ولینگتن
در برابر ناپلیون پای جلادت فشرده و مثل بلوخر معروف سردار پروشیه بکمک ولینگتن رسید و ناپلیون هر چه خواست که پایداری کند آنچه از حیل جنگ
میدانست بکار برد هیچ عیبی نگرفت و هر کرشت بهر سیحه مفید نیفتاد تا نصف شب آتش جنگ التهاب داشت لشکر ناپلیون شکست خورد و ناپلیون
فرار کرد و سپاه این شکست لاعلاج از سلطنت استعفا کرد و او را به سنت هیلینه فرستادند و ارباب بصیرت باید عبرت گیرند وقتیکه کوکب اقبال ناپلیون در فلک
جلالت تابان بود فتح مارنگو و فتح فریدلند در ماه جون اتفاق افتاد و وقتی که دعائم مبانی ملک او بدست تقادیر دهر انهدام پذیرفت باز در ماه جون بود
حشمت او لکن مسار شد سعی او باطل و جهد او بیحاصل گردید والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم

سنه ۱۲۲۸ جنگ لیپزیک

سنه ۱۲۲۹ فتح پاریس

سنه ۱۲۳۰ جنگ واترلو

اروپا

اسامی سلاطین فرانسه از زمان فرامند الی حال که مشهور است که در جدول معلوم کرده ایم

تاریخ عیسوی	مِرُووِنْجِیَنْس یعنی سلسله مِرُووی	تاریخ هجری
۴۱۸	فرامُنْد	
۴۲۷	کِلادیان یا کِلادیوتُس ملقب بذی هیری یعنی کثیر الشعر پسر فرامند که چنین شخص را در عربی اشعث گویند	
۴۴۸	مِرُووِیُس یا مِرُووی داماد کِلادیان که این سلسله از اسم او به مِرُووِنْجِیَنْس مشهور شده است	
۴۵۸	چیلدِرِیک پسر مِرُووی	
۴۸۱	کِلاوِیس ملقب بذی گریت یعنی الکبیر پسر چیلدریک که از وی چهار پسر ماند و ممالک را در میان پسران خود تقسیم کرد و پای تخت پاریس از شهرها است	
۵۱۱	چیلدبرت ولایت پاریس	
۵۱۱	کِلادومیر ولایت آرلینز	
۵۱۱	تیری ولایت میتز شهری است در فرانسه که پایتخت حصه مُوزِل است	
۵۱۱	کِلاتیر یا کِلاتریُوتَس ولایت سائی سُوئسُنس که در تلفظ سُوسانَک گویند شهری است در فرانسه در حصه آیسنی که در تلفظ آین گویند	
۵۳۴	تیودبرت میتز	
۵۴۸	تیودبلد جانشین شد در میتز	
۵۵۸	کِلاتیر منفرد حکمرانی در همه ممالک گردید و پس از فوت او باز سلطنت در میان چهار پسر او تقسیم شد	
۵۶۱	چیرِبرت حکمران پاریس	
۵۶۱	گانترن حکمران آرلینز برگندی	
۵۶۱	سیجبرت حکمران میتز	
۵۶۱	چیلپریک حکمران سُوسانک و این دو برادر جزئی هر دو کشته شدند در فرانسه اختلاف ظاهر شد و در هر ملکی امیری بنام خودسری برآمد	
۵۷۵	چیلدبرت دوم	
۵۸۴	کِلاتیر دوم حکمران سُوسانک	
۵۹۶	تیری پسر چیلدبرت دویم در آرلینز و تیودبرت دوم در میتز	
۶۱۳	کِلاتیر دوم منفرد بپادشاهی رسید	
۶۲۸	دگوبرت ملقب بذی گریت یعنی الکبیر پسر کِلاتیر دوم و او سلطنت را در میان دو پسر خود تقسیم کرد و خود را بر هر دوشان سرپرست نمود	۷ هجری
۶۳۸	کِلاویس دوم پسر دگوبرت حکمران برگندی و نیوستریه بود	۱۷
۶۳۸	سیجبرت دوم پسر دگوبرت حکمران آستریشیه بود	۱۷
۶۵۶	کِلاتیر سیوم پسر کِلاویس دوم	۳۶
۶۷۰	چیلدریک دوم پادشاه کل فرانسه است بصواب دید خود و پسر خود دگوبرت در جنگل لیوری بقتل رسید و در آن وقت تیری پسر سیوم در برگندی و نیوستریه حکومت داشت و دگوبرت پسر سیجبرت در آستریشیه حکمران و دگوبرت کشته شد و تیری ولایت او را نیز تصاحب کرد	۵۰

باب پنجاه و ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

تاریخ مسیحی	سلاطین	تاریخ هجری
۶۹۱	کلاودیس سیم پیش	۷۲
۶۹۵	چیلدبرت سیم ملقب ذی جاست یعنی العادل برادر کلاودیس سیم	۷۶
۷۱۱	دگوبرت پسر چیلدبرت	۹۲
۷۱۶	چیلپرِک دوم دانیال و در آخر چارلس مرتل او را معزول کرد	۹۸
۷۱۹	کلاتیر چهارم اصل نسل غیر معلوم که با مدد چارلس مرتل بر تخت نشست در روزی که ناو بر تخت بود چیلپرک را که از پرایه اکوئی تین پناه برده بود طلبید دوباره به پادشاهی نشاند	۱۰۱
۷۲۰	چیلپرک دوم بعد از مدتی در ناوین وفات کرد و تیری چهارم پسر دگوبرت سیم جانشین او شد و او نیز در سال ۷۳۷ مطابق ۱۱۹ هجری وفات یافت و چارلس مرتل اختیار حکمرانی اختیار کرد و ملقب به دیوک فرنچ شد و چارلس مرتل نیز در سال ۷۴۱ مسیحی مطابق ۱۲۳ هجری عمرش بسر آمد	۱۰۲
۷۴۲	چیلدریک سیم پسر چیلپرک دوم ملقب ذی ایشتوپید یعنی الاحمق که دوم و در ایام حکمرانی او کرلومن و پیپن پسران چارلس مرتل در مهام سلطنت اقتداری حاصل کرد و ...	۱۲۴
	سلسلهٔ کرلووین جینس — اسمی بلا رسم بود	
۷۵۲	پیپن ملقب ذی شارت یعنی القصیر پسر چارلس مرتل و پس از او هر دو پسر او بر تخت نشستند	۱۳۵
۷۶۸	چارلمگن و کرلومن اول ملقب ذی گریت اذ یعنی الکبیر قرن شاهی معتبر یافت لیکن کرلومن در سال ۷۷۱ مسیحی مطابق ۱۵۴ هجری درگذشت و کرلومن برادر او از حکمرانی ساکت	۱۵۱
۸۱۴	لوئیس لِ دِبونیر شاهنشاه معزول شد و به همان ولایت خود قناعت نمود — وفات یافت و چارلمگن مستقلاً بشاهی	۱۹۹
۸۴۰	چارلس ملقب ذی بالد یعنی الاقرع در ۸۷۵ مسیحی مطابق ۲۶۱ هجری به شاهنشاهی رسید و در آخر زدکیس طبیب یهودی او را مسموم ساخت	۲۲۵
۸۷۷	لوئیس دوم ملقب ذی استمرر یعنی الالکن پسر چارلس اقرع	۲۶۴
۸۷۹	لوئیس سیم و کرلومن دوم معاً سلطنت میکردند و لوئیس در سال ۸۸۲ مطابق ۲۶۹ هجری وفات یافت و کرلومن به تنهائی پادشاه گشت	۲۶۶
۸۸۴	چارلس لِ گراس غاصب سلطنت بود و بر ضد بت و مخالف چارلس ذی سیمپل یعنی ساده لوح برخواست	۲۷۱
۸۸۷	یودِس یا هیوگ کونت پاریس	۲۷۵
۸۹۳	چارلس سیم ذی سیمپل یعنی الاحمق و ساده لوح و اِد جینا دختر اد وارد ملقب ذی اِلدر یعنی الارشد پادشاه انگلند را بعقد خود در آورد و از او پسری متولد شد که پس از آن بپادشاهی رسید و خودش را معزول کرده آخر الامر در زندان در سال نهصد و بیست و نه مسیحی مطابق سیصد و هفده هجری وفات یافت	۲۸۰
۹۲۲	رابرت برادر یودِس در زیش تاج بر سر گذاشت و چارلس بر ضد او لشکر کشید و بر او غالب آمد و رابرت در جنگ کشته شد	۳۱۰
۹۲۳	رادالف دیوک برگندی به پادشاهی انتخاب شد ولی ولایات جنوبی فرانسه تمکین پادشاهی از او نکردند	۳۱۱
۹۳۶	لوئیس چهارم پسر چارلس سیم بتقویت انگلند با در خود بپادشاهی اقدام میکرد و از اسب افتاد و تلف شد	۳۲۴
۹۵۴	لوثیر پسر لوئیس چهارم در سال ۹۵۲ مسیحی مطابق ۳۴۱ هجری با پدر خود در سلطنت شرکت داشت پس از فوت پدرش بحکایت هیوگ کیپر درس ... پرورده گی جلوس کرد و آخر الامر مسموم شد	۳۴۳
۹۸۶	لوئیس پنجم پسر لوثیر ملقب ذی اینِدولنت یعنی الکاهل و تنبل و او نیز مسموم شد بعضی چنین گفته اند که زوجه او بلنش او را زهر داد و در این شاهزاده سلسله چارلمگن باتمام رسید	۳۷۶

اروپا

تاریخ مسیحی	سلسله کپیتش	تاریخ هجری
۹۸۷	هیوگ کپیت پسر ارشد هیوگ که بزرگ دیری بود و لقب کبیر داشت و کونت پاریس محسوب میشد و او تاج پادشاهی بعد وان از جنگ چارلس حاکم لارین که عموی لوئیس ترنس مرین بود در ربود و از او این طبقه سلاطین سلسله کپی و این جهت یا کپیتش میگویند	۳۷۷
۹۹۶	رابرت دوم ملقب دی سنج یعنی الحکیم پسر هیوگ از بسکه عدل و انصاف داشت در وفات او همه خلایق ملول و محزون شدند	۳۸۶
۱۰۳۱	هنری اول پسر رابرت	۴۲۲
۱۰۶۰	فلیپ اول ملقب دی فیر یعنی الجمیل در هشت سالگی بجای پدر نشست ولی در چهارده سالگی حکمرانی کرد	۴۵۲
۱۱۰۸	لوئیس ششم ملقب دی فتی یعنی بو الهوس	۵۰۲
۱۱۳۷	لوئیس هفتم پسر لوئیس ششم ملقب دی یانگ یعنی جوان و او را این لقب از جهت جو هید که سالها با پدرش در امر سلطنت شرکت داد تا امتیاز ی شده باشد	۵۳۱
۱۱۸۰	فلیپ دوم آگستس در حیات پدر خود لوئیس هفتم در پیش در پانزده سالگی تاج بر سر گذاشت	۵۷۶
۱۲۲۳	لوئیس هشتم پسر فلیپ دوم ملقب کارد لاین یعنی شیر دل	۶۲۰
۱۲۲۶	لوئیس نهم پسر لوئیس هشتم ملقب سنت لوئیس یعنی لوئیس مطهر در یازده سالگی بتخت نشست و مادر او که فلاملک بود و در بیت المقدس جنگها کرد و در معسکر خود در برابر تونس الغرب در افریقا وفات یافت	۶۲۳
۱۲۷۰	فلیپ سیم ملقب دی هرد یعنی الحسن پسر لوئیس نهم در پیر پلینگ آن وفات یافت	۶۶۹
۱۲۸۵	فلیپ چهارم ملقب دی فیر یعنی الجمیل در هفده سالگی بر سریر سلطنت نشست	۶۸۴
۱۳۱۴	لوئیس دهم که ملقب هتن بود که کلام قدیم فرانسه است و بمعنی سرسخت و سرکش است	۷۱۴
۱۳۱۶	جان پسر لوئیس دهم ایام قلیلی سلطنت کرد	۷۱۶
۱۳۱۶	فلیپ پنجم برادر لوئیس دهم ملقب دی لانگ یعنی الطویل که دراز قد بود	۷۱۶
۱۳۲۲	چارلس چهارم ملقب دی هندسم یعنی الظریف اللطیف این شاه و لوئیس دهم و جان و فلیپ پنجم سلاطین کوتر بودند	۷۲۲
	خاندان والایس که در تلفظ ولی گویند	
۱۳۲۸	فلیپ ششم حکمران والایس که نواده فلیپ سیم است که بخشش ملقب بود و او را قبل از جنگ کری دی فارچونیت میخواندند یعنی سعادتمند و با اقبال	۷۲۸
۱۳۵۰	جان دویم ملقب دی گود یعنی الجید و مرگ مفاجاه در لندن فرو شد	۷۵۱
۱۳۶۴	چارلس پنجم ملقب دی وایز یعنی الحکیم نخستین شاهزاده که لقب دافین داشت یعنی وارث تاج	۷۶۵
۱۳۸۰	چارلس ششم ملقب دی بلاوِد یعنی المحبوب	۷۸۲
۱۴۲۲	چارلس هفتم ملقب دی وکتوریس یعنی الفاتح	۸۲۵
۱۴۶۱	لوئیس یازدهم بسیار ظالم بود در رعیت و سپاه بر او شوریدند	۸۶۵
۱۴۸۳	چارلس هشتم ملقب دی افیل یعنی الجدیر	۸۸۸
۱۴۹۸	لوئیس دوازدهم دیوک ارلینز از حسن رفتار و انصاف و عدالت او را دی فادر آف هز پیپل خواندند یعنی پدر رعیت خود	۹۰۴

باب پنجاه ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

تاریخ مسیحی	خاندان والائیس که در تلفظ والی گویند	تاریخ هجری
۱۵۱۵	فرنسیس اول از فصاحت و بلاغت و سلاست تحریر او را دی فتدر آف لترس نامیدند یعنی پدر مکاتیب	۹۲۱
۱۵۴۷	هنری دوم خود را بدیوک سوائی داد و هنری بدلخواه کونت مونت گمری او را زخم کاری نمود و بدین زخم جهان را وداع کرد	۹۵۴
۱۵۵۹	فرنسیس دوم عقد کرد مری استوارت را و پس از آن ملکه اسکاتلند را و یکسال پادشاهی نمود	۹۶۶
۱۵۶۰	چارلس نهم برادر او کثرین مدیسی بوکالت او رتق و فتق مهمات بود ولی او از این اکراه داشت	۹۶۷
۱۵۷۴	هنری سیم منتخب شد بپادشاهی پولند و در اول اگست سال ۱۵۸۹ مسیحی مطابق ۹۹۷ هجری بدست جاکوس کلمنت یکی از راهبان بقتل رسید و خانواده خاندان	۹۸۲
	والائیس منقطع شد — سلسلهٔ بوربان	
۱۵۸۹	هنری چهارم ملقب دی گریت یعنی الکبیر پادشاه سلسلهٔ بوربان و بدست فرنسیس ریویلک کشته شد	۹۹۷
۱۶۱۰	لوئیس سیزدهم ملقب دی جاست یعنی العادل پسر هنری چهارم	۱۰۱۹
۱۶۴۳	لوئیس چهاردهم ملقب دی گریت یعنی الکبیر و همچنین ملقب دیودون یعنی خداداده و مدت سلطنت او هفتاد و دو سال بود	۱۰۵۳
۱۷۱۵	لوئیس پانزدهم ملقب دی ول بلاوِد یعنی خوب دوست داشته باشد و بعبارة اخری محبوب القلوب ولی در آخر از این لقب ممنوع شد و مطرود القلوب شد	۱۱۲۷
۱۷۷۴	لوئیس شانزدهم نواده لوئیس پانزدهم در بیست سالگی بتخت عروج کرد و ازدواج کرد با میری آنتوانت یعنی آستریه را در می سال هزار و هفتصد و هفتاد	۱۱۸۸

مطابق محرم الحرام هزار و صد و هشتاد و چهار هجری بعقد خود در آورد و در شورش عام از تخت پادشاهی افتاد و در چهاردهم جولای سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق شوال هزار و دویست و سه هجری او را بمحبس فرستادند و در روز دوشنبه بیست و یکم جنوری سال هزار هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق اواخر جمادی الآخر هزار و دویست و هفت هجری هشت ساعت از نصف شب گذشته این پادشاه بیچاره را بپای دار آوردند و فتوای قتل از کشیشان ملت صادر شد و این پادشاه را بر بالای تخته وادار شدند و آن بیچاره باواز بلند گفت ای اهل فرانسه بی تقصیر میکشید و از جرایم که بمن نسبت داده اید هیچ خبر ندارم و من دشمنان خود را عفو کردم و از خدا رفاهیت و آسایش اهل فرانسه را میخواهم چون این کلمات بزبان آن پادشاه دستگیر جاری شد سنتر که بزرگ سپاهی بود حکم کرد که طبل نظام را زدند که آواز او بگوش کسی نرسد و جلادان حکم کرد که کار آن پادشاه را بسازند و در این حین گلوتاین از بالا بر گردن او افتاد و سرش از تن جدا شد و کشیش بزرگ باواز بلند گفت که ای پسر سنت لوئیس بآسمان عروج کرد و سر بریده او را بهمه نشان داده و عوام الناس بوجد و شعف تمام ندای الجمهور الجمهور را در دادند و جسد او را در قبری که از آهک انباشته بود دفن کردند و بدین دستور ملکه نیز سلاخی شد و زن او را که ملکه فرانسه بود در شانزدهم اکتوبر سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق اواسط ربیع الاول هزار و دویست و هشت هجری با دختر او و خواهر او و پسر او لوئیس هفدهم اگرچه سلطنت نکرد ولی بعضی او را در تعداد سلاطین شمرده اند و در هشتم جون سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی او آخر شهر ذیقعدة الحرام هزار و دویست و نه هجری در زندان وفات یافت و جمعی بر آن عقیده اند که او را زهر دادند و عمر او ده سال و دو ماه بود و گلوتاین ساطوری است که در زمان اغتشاش فرانسه شخصی بهمان اسم اختراع کرد که بسهولت مردم را بکشند و چنان تیز و سنگین بود که بیکضرب گردن را جدا میساخت

سنه ۱۱۸۴ — سنه ۱۲۰۳ — سنه ۱۲۰۶

تاریخ مسیحی	شاهنشاهی فرانسه	تاریخ هجری
۱۸۰۴	ناپلیون بناپارت در پانزدهم اگست سال ۱۷۶۹ مسیحی مطابق با روز دوازدهم جمادی الثانی ۱۱۸۳ هجری متولد شد و در چهارده سالگی	۱۲۱۹

در توپخانه منصب گرفت و بمراتب عالیه در اندک زمان از جوهر ذاتی و هنر فطری که خداوند عالم در وجود او بودیعه گذاشته بود رسید و از اعیان جمهوریه

سنه ۱۲۱۴ — سنه ۱۲۱۷ — سنه ۱۲۱۹

سپرداری مصر مامور شد و مصر را فتح کرد و از مصر بی اجازهٔ اعیان جمهوریه در سال ۱۷۹۹ مسیحی مطابق ۱۲۱۴ هجری بپاریس آمد و با مشاورهٔ ابن جمهوریه پکونسل نامزد ده سال در هشتم مئی سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق اوایل محرم الحرام هزار و دویست و هفده هجری منتخب گردید و در دوم اگست مطابق اول ربیع الثانی سال مزبور بمرتبه کونسل اول بامدة رسید و در هجدهم مئی سال ۱۸۰۴ مسیحی مطابق هشتم صفر المظفر ۱۲۱۹ هجری بلقب شاهنشاهی فرانسه مفتخر شد و زوجه نکوسیر خود جوزفاین را چون اولادی از او نداشت نا پسند است حسب الامر او طلاق داد و مریه لوئیسا شاهزاده خانم

سنه ۱۲۲۵

آستریا را در هفتم اپریل هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق سیم ربیع الاول هزار و دویست و بیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از مریه لوئیسا

سنه ۱۲۲۶

در بیست و سیم مرچ هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق بیست و هفتم صفر المظفر هزار و دویست و بیست و شش هجری بعرصه وجود آمد و غرور او در جهانگیری بدان و اداشت که کل دول اروپا انجا خصم او بر خواستند و او ناچار شده تخت فرانسه و ایطالیا را وداع کرد و در

سنه ۱۲۲۹

در پنجم اپریل سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق چهاردهم ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و نه هجری بجزیرهٔ البه رفت و از جزیره

سنه ۱۲۳۰

البه فرار کرده در اول مرچ سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول ۱۲۳۰ هجری در فرانسه چون مد را ۲ فی جلالت بدیدار شد و لیکن

سنه ۱۲۳۰

بزودی در شکست واترلو در هجدهم جون هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق دوشنبه یازدهم رجب هزار و دویست و سی هجری در محاق افتاد و بیست و دوم جون سال مزبور از سلطنت خود را خلع کرده و در اگست مطابق رمضان سنه مزبوره او را بسنت هلینه بردند و در آن جزیره در پنجم

سنه ۱۲۳۶

مئی سال ۱۸۲۱ مسیحی مطابق بار روز دوشنبه چهارم هلالی و پنجم حسابی شعبان ۱۲۳۶ هجری وفات یافت و تاریخ شاهنشاه اعظم ناپلیون را حسب الامر پادشاه معظم محمد شاه از زبان انگلیسی بفارسی ترجمه کرده اند هر که کلیات وقایع را خواهد البته بآن کتاب رجوع خواهد کرد و مصنف در باب چهل و یکم چنانچه ذکر شد جلوس او را در شهر میلان در بیست و ششم مئی سال هزار و هشتصد و نود و پنج نوشته و در شنیدن چنانچه آنفاً ذکر کرد دیده در بیستم مئی سال هزار و هشتصد و چهار نوشته است و هر دو صحیح است چرا که در سال هزار و هشتصد و چهار تاج شاهنشاهی فرانسه را بسر گذاشت و در سال هزار و هشتصد و پنج در میلان تاج ایطالیا را نیز بالای سر او گذاشته شاهنشاهی او را امضا کرد و او را شاهنشاه فرانسه

سنه ۱۲۴۹

و ایطالیا خواندند و پسر او که مادرش دختر شاهنشاه آستریه بود در سال ۱۸۳۳ مسیحی مطابق ۱۲۴۹ هجری وفات یافت و ناپلیون در وقتی که بر لوئیلند استیلا یافت زنی در آنجا گرفت که از آن زن پسری متولد شد و او را اعزاف و لونسکی گویند و در دولت لوئیس ناپلیون ترقی کرده بمناصب رفیعه سرافراز شد چون مادر او بعقیدهٔ اهل اروپا خانم نبود لهذا پسر حقیقی ناپلیون نمیدانند و در مذهب عیسوی نیز چون زیاده از یکزن جایز نیست لهذا چنین اولاد از ید میراث نباشد

۱۸۱۴	سلسلهٔ بوربان ثانیا	۱۲۲۹

سنه ۱۱۶۹ هجری — سنه ۱۲۲۹ — نماند

لوئیس هجدهم برادر دیگر لوئیس شانزدهم تولد او در هفدهم نومبر سال ۱۷۵۵ مسیحی مطابق اواسط صفر المظفر ۱۱۶۹ اتفاق افتاده مریه جوزفاین دختر لوئیس دیوک سوای را عقد کرد و داخل پاریس شد و بتخت موروثی آبا خود در سیم مئی سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق دوازدهم جمادی الاولی ۱۲۲۹ هجری جلوس نمود و در بیستم مرچ سال ۱۸۱۵ مطابق نهم ربیع الثانی ۱۲۳۰ هجری از صولت ناپلیون فرار کرد و در هشتم جولای مطابق غرهٔ شعبان سال مزبور بپاریس مراجعت کرد و بتخت جلوس نمود و در شانزدهم سپتمبر ۱۸۲۴ مطابق بیست و یکم محرم الحرام ۱۲۴۰ هجری جهان را وداع کرد و از او اولادی

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۸۲۴	چارلس دهم برادر او متولد شد در نهم اکتوبر سال ۱۷۵۷ مسیحی مطابق اواخر محرم الحرام ۱۱۷۱ هجری و عقد کرد مریه تریشیه دختر دیوک	۱۲۴۰

سنه ۱۲۵۲ — رود در بخارست و فات

سوای او در پاریس در انقلاب عوام جنگها کرد و لشکری بحمایت او بر خواست ولی سودی نکرد و او را در بیست و نهم جولای سال ۱۸۳۰ مسیحی مطابق نهم صفر ۱۲۴۶ هجری معزول کردند سر خویش گرفته راه انگلند را در پیش گرفت و چندی در آنجا آرمید و در گریز در مملکت هنگری در ششم نومبر ۱۸۳۶ مطابق بیست و پنجم رجب

۱۸۳۰	خاندان اورلئانز	۱۲۴۶

لوئی فلیپ پسر دوک معروف اورلئان مشهور به اگالیته است ولادت او در ششم اکتوبر سال ۱۷۷۳ مسیحی مطابق اوایل رجب ۱۱۸۷ هجری اتفاق افتاد و در ۲۵ نوامبر سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق ۱۶ شوال ۱۲۲۴ هجری ماریه امیلیه دختر فردیناند چهارم پادشاه ناپلس را بعقد خود در آورد و در نهم اگست سال ۱۸۳۰ مسیحی مطابق نوزدهم صفر ۱۲۴۶ هجری بتخت سلطنت فرانسه جلوس کرد و در ۲۴ فوریه سال ۱۸۴۸ مسیحی مطابق بیست و یکم ربیع الاول ۱۲۶۴ هجری از سلطنت خلع شد و در انگلستان در بیست و ششم اگست سال ۱۸۵۰ مطابق دوشنبه سیزدهم شوال ۱۲۶۶ هجری وفات یافت و این پادشاه بسیار عاقل و دانا بود از او کارهای نیکو وقوع پیوست از آنجمله دیواری چون حصاری در دور شهر پاریس کشید و در ایام سلطنت خود بکرات ملاقات کوئین ویکتوریا [illegible] نمود و در اول ملاقات با پادشاه انگلستان خواهش کرد که نعش ناپلیون بناپارت را اذن دهد که از جزیره سنت هلینه بدار السلطنه پاریس بیاورند و آن پادشاه [illegible] وزرا و ارکان دولت [illegible] بحکم پادشاه در داده و نعش ناپلیون را با تمام احترام بپاریس آورده دفن کردند و [illegible] بسیار از توصیف او عاجز است و در دولت او مراوده با دولت ایران حاصل شد چنانچه از جانب او کنت دو سرسی بسفارت مأمور شده در [illegible] سال ۱۸۴۰ مسیحی مطابق محرم الحرام ۱۲۵۶ هجری وارد طهران شد و در آن وقت این بنده در رکاب در طهران در خدمت پادشاه والاجاه محمد شاه بخدمات اشتغال داشت [illegible] سفیر مزبور [illegible] آورده و در ماه محرم سفیر مزبور حسب الامر پادشاه مرحوم باصفهان شتافت و در اصفهان از فیض حضور همایون مستسعد شد و [illegible] همراه سفیر مأمور بود یکی مسمی به موسیو [illegible] بود که در [illegible] مختلف کمال مهارت داشت و از جانب پادشاه مرحوم میرزا احمد علیخان نایب وزیر دول خارجه در [illegible] سال ۱۸۴۷ مسیحی مطابق پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ هجری بسفارت پاریس مأمور شد و [illegible] صورت [illegible] و تحف از قبیل شالهای [illegible] کشمیر و [illegible] مروارید و سوغات ایران برای پادشاه والاشان برد و میرزا احمد علیخان [illegible] روانه نمود [illegible] پاریس رسیده بود که شورش در فرانسه [illegible] پادشاه [illegible] و بسیاری جماعت پادشاه [illegible] لوئی فلیپ [illegible] پاریس [illegible] و همراه میرزا احمد علیخان [illegible] چون بنای جمهوریه [illegible] دولت آن تعارفات را حکم کردند [illegible] لوئی فلیپ [illegible] جمهوریه دولت فرانسه [illegible] ارسال [illegible] ایران رسید که پادشاه مرحوم بجوار رحمت الهی پیوسته [illegible] سلطنت [illegible] فرزند سعادتمند او [illegible] همایون اعلیحضرت پادشاه ایران [illegible] و بعد لوئی فلیپ در [illegible] سال ۱۸۵۰ مطابق جمادی الاخر ۱۲۶۶ هجری [illegible] وفات یافت [illegible]

ریپابلیک یعنی جمهوریه جدیده

در بیست و دوم فوریه سال ۱۸۴۸ مطابق [illegible] ربیع الاول ۱۲۶۴ هجری شورش [illegible] پادشاه [illegible] از سلطنت خلع کردند و پادشاه فرار [illegible] بانگلند فرار کرده [illegible] جمهوریه [illegible] چارلس لوئی [illegible] ناپلیون [illegible] سال ۱۸۰۸ مطابق [illegible] ۱۲۲۳ هجری [illegible] لوئی بناپارت [illegible] ناپلیون [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] جمهوریه [illegible] ۱۸۴۸ مطابق [illegible] محرم ۱۲۶۵ هجری [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] جنرال [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] دولت [illegible] ۱۲۶۵ [illegible] جمهوریه [illegible] ارکان دولت جمهوریه [illegible] ناپلیون اول [illegible] لشکری [illegible] دولت انگلیس [illegible] دولت [illegible] دولت [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] ۱۸۵۲ [illegible] ۱۲۶۹ [illegible] ناپلیون [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] ناپلیون بناپارت [illegible] ۱۸۵۲ [illegible] ۱۲۶۹ هجری [illegible] فرانسه [illegible]

باب پنجاه و هفتم در بیان اسپانیا

سلطنت اسپانیا محتوی بر همین سامان برّی است که در جنوبی اروپا اتفاق افتاده است و اسپانیا چهارصد و شصت و میل از شمال تا جنوب و پانصد و هفتاد میل از شرق تا مغرب است و تخمیناً مشتمل بر یازده ملیان نفوس است و اسپانیا اکنون در چهارده مملکت منقسم شده است و تفصیل او ازین قرار است مملکت گلیسیه که در تلفظ انگلیسی با شین معجمه خوانند و استوریس و بسکی در کنار محیط اتلنتیک و بی بسکی واقع شده اند و مملکت نوار که در اطلس بلاک نورا ضبط کرده است و ارگان و کتلونیه در نزدیکی جبال پیرینیس و مملکت ولنسیه و مرسیه و در تلفظ انگلیسی هر دو را با شین معجمه خوانند و جزایر بلی ریک در بحر مدیترنین و مملکت لیون و استرمدیورا و اندلوسیه که در تلفظ انگلیسی با شین معجمه خوانند در حدود پرتگال و الد کستیل و نیو کستیل در وسط اتفاق افتاده است و هوای کشور اسپانیا مختلف است چنانچه در ولایات شمالی هوای زمستان بشدت سرد و در ولایت وسط معتدل و در اندلوسیه و کتلونیه و ولنسیه در اکثر ایام سال هوا بغایت گرم است و خاک اسپانیا مختلف است و عموماً خصیب و حاصل خیز است ولی رعایای آنجا چندان شوقی بزراعت و فلاحت ندارند و از آنجهة اکثر اراضی این کشور لم یزرع است و شراب و غله و روغن و میوه خوب از هر قسم دران کشور بعمل می آید و گوسفندان آن مملکت بجهة خوبی پشم مشهور اروپاست و جبال معروف اسپانیا یکی پیرینیس است که فاصل میان اسپانیا و فرانسست و دیگری لس مانتونیس و سیرا البتیدا و سیرا دو تولیدو و سیرا مارینا است که جبال کستیل محسوب می شوند و کوه مونت سرت در نزدیکی برسیلونا است که در آن کوه جمعی از رهبانان و زاهدان مسکن دارند و در اروپا بعدار سوئیت زرلند هیچ مملکتی مثل اسپانیا کوهسار نیست مترجم گوید بغیر ازین جبال چند کوه بزرگی است که مصنف باسم آنها نپرداخته است که یکی از آنها کوه سیرا نوودا است که در جنوب اسپانیا در ولایت گرانادا است و این کوه دو قله بزرگ معروف دارد که یکی مسمی بملا حسن است که یازده هزار و ششصد و هفتاد و سه فوت ارتفاع اوست و دیگری مسمی به ولیتا است که یازده هزار و سیصد و نود و هشت فوت ارتفاع و سیرا در لغت قدیم اسپانیا بمعنی قله کوه است و البتیدا تحریف البیضا است چون قله این کوه برف دارد عربها که او را دیده جبل البیضا نامیدند انتهی و رودخانهای بزرگ آن کشور دورو و تیگس و گودیینه و ابرو و گودلکوی و دی زیمینهو است و رود دورو از جبال الدکستیل بر میخیزد و از مملکت پورتگال گذشته بمحیط اتلنتیک در اپورتو داخل میشود و رودخانه تیگس که او را تجویز خوانند از حدود ارگان برخواسته در لیزبون بمحیط متصل میگردد و مجرای این رودخانه با نفع تخمیناً بقدر پانصد پنجاه میل است و در شمال اسپانیا از و دراز تر رودخانه نیست و منبع رودخانه گودیینه و گودلکوی و نیز از جبال ال منشا است و رودخانه اول از مابین مملکت پورتگال و رودخانه ثانی از مابین ولایت پر محصول اندلوسیه و از جنب شهر سویل گذشته به بی کدیز انصباب دارد و رودخانه مینهو از جبال لیون برخواسته و از مابین ولایت گلیسیه گذشته بمحیط اتلنتیک اتصال می یابد و رودخانه اصلی اسپانیا در جانب مشرق رودخانه ابرو است که قدما او را ای برس مینامند و منبع او از جبال استوریس و از مابین ولایت ارگان و کتلونیه گذشته در مابین طارطوسه بدریای مدیترنین ملحق می شود و از همه انهار اسپانیا همین یکی به مدیترنین انصباب دارد و این اساس سلطنت اسپانیا که اکنون برپاست از اهتمام و سعی بلیغ فردیننداول است که در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری عربها را که باصطلاح اروپا مورز خوانند او لا گرانادا بیرون کرد و سلطنت ارگان را با سلطنت کستیل با ازدواج امی زبلا که وارثه سلطنت کستیل بود متحد نمود ولی قبل از زمان استیلای او کشور اسپانیا بتصرف مورزها بود دو صد سال قبل از استیلای او بجهة مساعی مشکوره

موبا کشور اسپانیا یکی از ممالک عمده دولی در اروپا حساب میشود تا حکمرانی فردیناند کشور اسپانیا در میان چندین نفر از شاهزادگان
مسلمان و عیسوی منقسم بود هر یکی در ولایت خود رایت استقلال و استیلا افراخته بودند و در وقت حکمرانی فردیناند وایزابل همه این
ممالک حکم واحد یافت ولی در حکمرانی جانشین ها و اخلاف ایشان یک معتبر حصه از ممالک مغربی باسم سلطنت پورتگال مفروز شد
و باز این حصه مفروز موضوعه بعد از چندی بسلطنت اسپانیا ملحق شصت سال در مایه شانزدهم و در مایه هفدهم ضمیمه گردید ولی باز با جات
بومیان مملکت پورتگال از تحت تصرف اسپانیا بیرون شده و از آن زمان الی حال سلطنتی جدا و دولتی مستقل است و این دو متغایر فیما بین
این دو دولت در همه عادات بطور عجب است و سرحد این دو کشور غالبا با خطوط مفروضه و علائم غیر معلوم از یکدیگر جدا شده است دولت
پورتگال بحسب وسعت و جمعیت خیلی کمتر از اسپانیا است ولی از ضعف دولت اسپانیا است که نمی تواند بر این مملکت که مدتها در تصرف
او بوده استیلا یابد دولت اسپانیا اگرچه در فردیناند ترقی کرده باعلا درجه کمال رسید ولی کمتر از صد سال پس از او بار دیگر روی
بانحطاط و تنزل گذاشت و در زمان تغلب موران کشور معمور و آباد و علم فلاحت و زراعت در حد کمال بود و پس از بیرون شدن ایشان این کشور
از آن رونق افتاد و از آغاز مایه هفدهم روی بنقصان آورد که اکنون باشکال و سختی میتوان گفت که دو ثلث این کشور مزروع
و معمور است و حال آنکه این کشور استعداد آن دارد که هشتاد ملیان نفوس در آن کشور بفراغت معیشت و گذران نمایند و اکثر مورخین
بر آن عقیدت اند بلکه بطور یقین میدانند که در وقت استیلای موران این کشور محتوی بر چهل ملیان نفوس بود و بعضی بطور مبالغه پنجاه
دو ملیان نفوس گفته اند و در آغاز مایه پانزدهم در زمان موران بیست و دو ملیان نفوس داشت و اکنون بمرتبه تنزل کرده است که زیاده تر
از یازده ملیان نمیتوان گفت و سبب کلی تنزل و خرابی اسپانیا از آن شد که پس از فتح مکسیکو و پیرو اهالی این کشور بطمع طلا جوق
جوق بامریکا روانه شدند و طلا ملیان آمد نفوس ملیان رفت در کشور اسپانیا نیز بعضی از انقلابات ظاهر گردید که رعیت را
اطمینان زرع و حرث نبود و از آنجهت از اعتبار دولت اسپانیا کاسته شد و این دولت در نخستین دولت وقت در
میان ملل مختلفه محسوب بود الان در مقام بیست و مرتبه ثانیه گو در انقلاب فرانسه نیز خسارت و ضرر کلی باین کشور رسید مذهب اهل
اسپانیا عموما کاتولیک روم است و بکمال تعصب را در دین خود دارند و بسیار بدخواه و پرکینه و متوحش میشوند ولی در شیوه وفا ثابت
بر دیگران دارند و پادشاه اگرچه استقلال دارد ولی ارکان مملکت نیز بطور آزادی حرکت می کنند و شهرهای بزرگ
این کشور مدرید است که پایتخت دولت است و دیگری سویل و کدیز و برسلونا و تولیدو و برگاس و سلمنکا
و سرگوسا است و شهر مدرید در وسط صحرای وسیعی واقع است و از جنب یکی از شعبه های رودخانه تیگس میگذرد که
برودخانه تیگس متصل میگردد ولی در تابستان این رودخانه خشک میشود و در این شهر ابنیه عالیه و مدرسه عالی که مشهور باشد
ندارد و تقریبا مدرید در قلب سلطنت و مرکز دولت اتفاق افتاده است و گرداگرد آن صحرای وسیع محصور با جبال شامخه است
و کوچه های این شهر پهن ور است و نیکوست و چندین چشمه های خوب در آن شهر است که بر آرایش و نمایش شهر افزوده
و خانهای این شهر مثل خانهای پاریس و لندن بزرگ چند طبقه بالای یکدیگر است که در هر طبقه خانواری مسکن دارد و از این
مناره های بلند و خانهای هشت طبقه دروازه مقبول رفیع مسمی به الکلا یعنی القلعه عظمت و شوکت این پایتخت بر
مسافرین در بادی نظر معلوم میشود و دوره این شهر شش میل است و یکی از پایتخت های عالی اروپاست و جمعیت اینجا
تخمینا دویست هزار است و در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست بیست سه هجری لشکر فرانسه
که در زیر فرمان مرشل مورات بود باین شهر داخل شد و عیال پادشاه اسپانیا را با بزرگان ولایت بفرانسه فرستاد و
چارلس چهارم پادشاه اسپانیا مجبورا استعفانامه خود را از تخت و تاج در بیست و پنجم مئی سال هزار و هشتصد

اجمال اول

سنه ۱۲۲۳

[illegible]

وهشت مطابق بیست و نهم ربیع الاول هزار و دویست و بیست سه هجری نوشته فردیند پسر او که وارث تاج بود در فرانسه از زمان
زمان محبوس بود در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری خلاصی یافت بالجمله جوسف
بناپارت برادر امپراطور اعظم ناپلیون بناپارت در دوازدهم جولای سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هفدهم جمادی الاولی هزار و دویست و بیست و سه
هجری داخل شهر مدرید شد و جمیع احمال و اثقال سلطنت را برداشته در بیست و نهم جولای سال مزبور مطابق چهارم جمادی
الاخره مراجعت کرد و در اخر سال مزبور کشور اسپانیا به بناپارت مسلم گردید و جوسف بناپارت برادر خود را ثانیا بسلطنت انجا
در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری مامور فرمود و جوسف بناپارت تا سال هزار و هشتصد و
سیزده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هشت هجری از جانب برادر تاجدار اسپانیا بود و در سال مزبور از صولت لشکر
دیوک ولینگتون تاب نیاورده بفرانسه برگشت و لشکر فرانسه که در تحت اختیار مرشل مرمونت بود شکست خورده
بفرانسه معاودت نمود و پس از رفتن ایشان و افول ستاره اقبال بناپارت فردیند وارث تاج اسپانیا در چهاردهم
سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق بیست و سیم جمادی الاولی هزار و دویست و بیست و نه هجری ثانیا بمملکت
خود مراجعت فرمود و قد رجع الملک الی نصابه

باب پنجاه و هشتم در بیان باقی ممالک اسپانیا

شهرهای وسط اسپانیا که از کنار دریا دور افتاده اند زمانی هر یکی پایتخت سلطنت جداگانه بود که در هر یک از
آن امصار حاکمی با اقتدار مسکن داشت لهذا در هر شهر چندین آثار بزرگی و عظمت هویداست که دلالت بشوکت و حشمت زمان
سابق دارد اگرچه در آن منزله سابقه باقی نمانده است ولی از این شهرهای مشهور گرنادا است که در آن شهر آثار
مسلمانان بیشتر از سایر بلدان است و گرنادا پایتخت مملکتی است که بهمان اسم موسوم است و سالهای دراز در
زمان مورها این شهر محط رحال و مهبط جاه و جلال بود چنانچه هفتصد و هشتاد و دو سال پایتخت مسلمانان بود تا
فردیند حاکم کستیل بعد از محاصره نه ماه ناچار ساخت که مسلمانان از در تسلیم درآیند و این ملک با ملکه خود ازبلا در دوم
جنواری هزار چهار صد و نود و دو مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول هشتصد و نود و هفت هجری با شکوه و حشمت تمام
داخل شهر گرنادا شد مترجم گوید در هیدن محاصره شهر گرنادا را مدت دو سال نوشته است انتهی و جمیع آثار
و علامات و مقابر این شهرها با خاک یکسان شده است چیزی که باقی است و دلالت بر شوکت و سلاطین او دارد همان عمارت
است که الحمرا گویند یعنی قصر الحمرا و این عمارت چندین اوطاقهای تحتانی و فوقانی و راههای مختلف بیکدیگر دارد که انسان در
انجا حیران میماند و این شهر در زمان مسلمانان یکی از شهرهای نیکو و با عظمت دنیا حساب میشد و مسجد جامع بزرگ او که اکنون
کلیسای بزرگ انجاست و چندین مساجد دیگر گواهی برین مطلب دارد و چندین تصاویر نیکو از کار استادان قدیم
در انجا بکار برده اند اما اکنون اکثر این دیوارها و دروازه ها و کارها خراب شده است و فردیند معروف و ایزبلا و فلیپ
اول و ملکه او و پدر و مادر چارلس اول اسپانیا که بچارلس پنجم و شاهنشاه جرمنی شهرت دارد همگی درین شهر مدفون شده اند
چنانچه ایزبلا در سال هزار و پانصد و چار مسیحی مطابق نه صد و ده هجری و فردیند شوهر او در سال هزار و پانصد و چهارده
مسیحی مطابق نه صد و بیست دو هجری و فلیپ اول در سال هزار و نهصد و شش مسیحی مطابق نهصد و دوازده هجری
وفات یافته است و لیو افریکانوس یعنی شیر افریقا این سیاح معروف مشهور که بسیاحت افریقا شتافته و
وقایع سفر خود را در زبان عربی برشته تالیف در آورده یکی از مهیان شهر گرنادا است سویل یکی از شهرهای نیکوست
که در رودخانه گودل کویر واقع شده است نخستین شهری است که اهل فنیشیه انجا را اباد کرده اسم اورا

۱۲۲۳
۱۲۲۹
هزار و دویست و بیست و سه ۱۲۲۳
پادشاه ۱۲۲۸
۱۲۲۹
ایزبلا ۱۴۹۲
۹۲۲
۹۱۲

بعین تیلیس گذاشتند و رومیان بجهة زیبائی و خوبی این شهر را باسم جولیه دختر قیصر اول میخواندند و سلاطین
گاتیک قبل از آنکه مقر سلطنت خودشان را به تولیدو نقل نمایند درین شهر توطن داشتند و پس از کشف ینگی دنیا ممر
دولت و حاصل ینگی دنیا از رودخانه گودل کویر به سویل نقل و تحویل شد که این شهر در حقیقت در آنوقت مخزن و منبع ینگی دنیا
حساب میشد و تاریخ این شهر بجهة پرآبی و بزرگی مشهور اروپاست و در یک عهد جمعیت آنجا فزون تر از ششصد هزار بود و این شهر
در زمان جد بیدیز پایتخت کشور اسپانیا بود تا اینکه فلیپ دوم مقر سلطنت خود را از آنجا به دار السلطنه مدرید که مرکز کشور اسپانیا
حساب میشد نقل کرد و درین شهر مسلمانان قناتی احداث کرده اند که شش میل طول اوست و مسجد جامع این شهر که اکنون
کلیسای بزرگ آنجاست یعنی بزرگترین کلیسا در دنیا میدانند که پس از کلیسای اعظم سینت پطر روم از و بزرگتر کلیسائی در دنیا نیست
و دار الاماره آنجا را که الکزر میگفتند یعنی قصر الخضرا از بناهای رفیعه مسلمانان است و فجیلان معروف از این شهر شروع کشید و در سال
هزار و پانصد و نوزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و پنج هجری بمسافرت در دور دنیا روان شد و دانشمند معروف و آن
ارگلو که با طلاب علوم اهل فرانسه مرافقت کرده به پیرو به تشخیص دادن شکل و هیئات زمین با ارتفاع و انخفاض درجه فلکی رسیدند در آن
در سال هزار و هفتصد و شانزده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و هشت متولد شده است و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی
مطابق هزار و دویست و ده هجری وفات یافته است و سردار معروف کارتز در نزدیکی این شهر وفات یافته است و کارتز
یکی از سرداران مشهور اسپانیاست مملکت مکسیکو و دیگر ممالک جنوبی امریکا را او مسخر ساخت ولی بجهة اعمال ناشایسته که از وی سر
زده است درمیان سرداران اروپا بدنام است چرا که بر سکنه آن ولایات که در معنی از حیوانات حساب میشد هیچ رحمی نکرده بزرگ و کوچک
زن و مرد برنا و پیر را از دم شمشیر گذرانید با وجود اینکه چندین مملکت مسخر کرده بود وقت برگشتن به اسپانیا که از پادشاه خود
امید مرحمت و توقع انعام و خلعت داشت مایوس گردید مردم او را بدل سردی و ملالت ملاقات کردند و چارلس پنجم
که آقا و ولی نعمت او بود بطور تغیر و استعجاب وقتی که بحضور او شتافت پرسید هو ایز هی و از یعنی کیست او بود که مراد
آن است که او کیست که آمده است و کارتز دلیرانه جواب داد آی ام دی من هو هز گیون یو مور پراوِن سز
دن یور آن سسترز لفت یو تونس یعنی من هستم آن شخص که داده شده بشما بیشتر ممالک از آنکه اجداد
شما گذاشته اند برای شما قصبات و مراد آنست که هر چه از اجداد شما بشما قصبه و شهر میراث رسیده است من برای شما زیادتر از شماره
او مملکت و ولایت مسخر کرده ام و چارلس پنجم از جواب با صواب او سر در پیش افکند و هیچ تکلم نفرمود و کارتز با نهایت آشفتگی و ملالت
از مجلس بیرون رفت و این سردار نامدار در سال هزار و پانصد و پنجاه و چهار ۱۵۵۴ مسیحی مطابق نهصد و شصت و یک هجری وفات یافت
و مدت عمرش شصت و سه سال بود کدیز شهر قدیم و بندر مشهوری است که در جزیره کوچک لیون در بی کوچک که در جنوب ...
... رودخانه گودل کویر است بنا شده است و این بندر در این ازمنه جدیده انبار و مخزن مال دولت امریکا حساب میشد
و این شهر از بناهای اهل فنیشیه است که گدیر می خواندند پس از آنکه رومیان بر اسپانیا و این شهر استیلا یافتند او را
گدس نامیدند و درین بندر هنوز آثار و علامات ابنیه قدیمه باقی است و سیاح جهان گرد مشهور امریکس وسپوسیس
بسفر دریا ازین بندر در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مسیحی مطابق نهصد و سه هجری ازین بندر روان شد و این شهر را در
سال هزار و پانصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و پنج هجری لشکر انگلیس تصرف کرده یغما نمودند و در ایام حروب جدیده فرانسه
این شهر را لشکر فرانسه چندین سال محاصره انداخته برای تماشا در محوطه پرک سینت جیمس در لندن نگاه داشته اند مترجم
گوید پرک یعنی شکارگاه و آولی در اینجا مراد تفرج گاه است و پرک سینت جیمس یکی از تفرجات با صفای لندن که مثل چهار

۹۲۵
۱۱۲۸
۱۲۱۰
۹۶۱
۲ ادرام

است و مردم به تماشا و تفرج در آنجا با کالسکه و سواره و پیاده می روند و در غربی لندن و در غربی رودخانه تمس واقع است و
در وسط او خندق آبی که بسیار بر حسن و صفای آنجا افزوده است انتهی هفتاد و سه هزار است و تجارت این بندر پس از آنکه معا
امریکا در همه اروپا و سایر بنادر رواج گرفت بکلی نقصان یافته است و این بندر یکی از بهترین بندرها را متصرف است که در دنیا
مانند او کم است برسلونه پایتخت مملکت کتلونیه است یکی از بنادر معتبر است که در مدیترانه واقع است و جمعیت این شهر
تخمیناً یکصد و شصت هزار می شود و این شهر را ارل پیتربارو در سال هزار و هفتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفده هجری (۱۱۱۷)
پس از محاصره سه هفته تسخیر نمود مترجم گوید پیتربارو قصبه ایست در انگلند که در کونتی نارتمپتن شیر واقع است انتهی
برگاس پایتخت الدکستیل است یعنی کستیل قدیم و درین شهر کلیسای بزرگی است که از ابنیه گاتیک است و جمعیت
این شهر تخمیناً ده هزار میشود و این شهر را لشکر فرانسه که در تحت حکم مرشل سولت بودند پس از محاربه عظیم در سال هزار و هشتصد و هشت
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست سنه هجری مسخر نمودند (۱۲۲۳) و پیتر ملقب به فی کرول یعنی الظالم که دو نفر از برادرانش را بی جهت در سویل
با زجر و تکلیف بهلاکت رسانید در شهر برگاس در سال هزار و سیصد و سی و چهار مسیحی مطابق هفتصد و سی و پنج هجری متولد (۷۳۵) شد
و رادریگو که همیشه او را باسم اِسید میخوانند یکی از بزرگان و شجعان سپلی است که در نزدیکی برگاس متولد شده است و این شجاع
معروف بمخالفت مسلمانان در زیر رایت فردیننند دوم پادشاه کستیل سعیها کرده فتحها نمود و درین شهر شاهزاده اِدوآرد که پسر از آن
اِدوآرد اوّل انگلند شد الینا خواهر الفونسو پادشاه کستیل را در سال هزار و دویست و پنجاه و سه مسیحی مطابق ششصد و پنجاه
یک هجری بعقد خود در آورد مترجم گوید لِسید ماخوذ از کلام عرب است که بمعنی آقا و مولاست و در اصل السید بوده است
انتهی سلمنکا شهر معروفی است و درین شهر مدرسه خوبی هست و مشتمل چندین کلیساهای عالیه و چشمه های صافیه نهایت
و کلیسای اعظم آنجا بترکیب خاصی در بالای رودخانه تارمس که از میان شهر میگذرد بنا شده است و لی درین رودخانه روان
ساخته اند و در نزدیکی این شهر در بیست و دوم جولای هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق دوازدهم رجب هزار و دویست و (۱۲۲۷)
بیست و هفت هجری فیمابین لشکر انگلیس که در زیر فرمان دیوک ولینگتون بودند با مرشل مرمونت سردار لشکر فرانسه که
دیوک رگوزه بود جنگ عظیمی اتفاق افتاد و مرشل مرمونت چند زخم کاری برداشت و قریب باین شهر قصبه قلعه دار محکم سیوداد
رادریگو واقع شده است مترجم گوید سیوداد رادریگو قصبه ایست که در مابین جنوب و مغرب سلمنکا است سرگوسه
سابقاً پایتخت ولایت ارگان است و این شهر را اهل فی نی شیه بنا کردند ولی در عهد شاهنشاهی اگستس و میان
بر آبادی این شهر افزوده او را سیزر اگستس نامیدند و پس از انقلابات بی شمار و زوال دولت روم میان این اسم را
تصحیف و تحریف کرده سرگوسه خواندند و این یکی از شهرهای بزرگ و معروف اسپانیاست و رودخانه ابرو از میان این میگذرد و درین شهر ابا
مکنت و اصحاب ثروت مسکن داشتند و اهل فرانسه این شهر را در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری (۱۲۲۴) تسخیر
کردند و جمیع مال و دولت این شهر را بغارت بردند اگرچه جنرال پلفاکس بمقام قلعه داری و صیانت شهر بر آمد ولی در برابر سیل دمان لشکر فرانسه
تاب نیاورده قلعه را از دست دادند و لشکر فرانسه شهر را آتش زده توپخانه و جبه خانه شهر را صاحب شدند و این شهر قبل از محاصره پنجاه هزار نفوس
زیادتر داشت ولی اکنون از چهل و چهار هزار بیشتر ندارد کارتاجنا بندریست در مملکت مرسیه و درین بندر در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق
هزار و دویست و بیست و چهار هجری (۱۲۲۴) جنگی فیمابین لشکر فرانسه و انگلیس اتفاق افتاد و لشکر فرانسه محکوم با مرشل سولت دیوک دالمتیه و لشکر
انگلیس مامور با سر جان مور بود و سردار انگلیس در همان وقت که فتح کرد کشته شد مثل و گولف که از جنیز شده بود و بمسافتی در جنوب کادز بندر
ویگو است که در نزدیکی او در سال هزار و هفتصد و دو ۱۷۰۲ مسیحی مطابق هزار و صد و چهارده هجری (۱۱۱۴) جهازهای جنگی انگلیس و ولندیز در حکم

ادمیرل رُدنی ده جهاز جنگی و یازده جهاز تجارتی اسپانیا که از امریکا می آمدند و مشحون از خزانه و مال بود اخذ کردند و در
دوازده میلی کاربنادر جانب شمال و مشرق بندر فرّول است که این بندر جهازگاه دولت اسپانیا است و در استحکام او
نیز کوشیده اند مترجم گوید احوال سرجان مور را در اخبار هشتاد و دوم معلوم خواهیم داشت تا ولف جیمس از سرداران
انگلیس معروف است ولادت او در وسترهم در ولایت کنت در سال هزار و هفتصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و
صد و سی و نه هجری اتفاق افتاد و در بیست سالگی در نظام منصب داشت و باجزمت تا چندین جنگها کرده صاحب اسم و آوازه شد و او را
بجهت جلادت و رشادت بفتح کوبک فرستادند و در آن فتح همه کننده منتجر شد و در تپه های معروف ابراهم با دشمن مقابل گردید
و در آن جنگ در همان دقیقه فتح بساعد او گلوله خورد و گلوله دیگر بسینه او رسید از کثرت خون بیحال شد خود در العقب صفوف کشید چون او را
بدین حالت دیدند فریاد برآوردند که گریخت و این صدا بگوش او رسیده برخواست و به آواز بلند گفت آن که بود که گریخت گفتند
لشکر فرانسه بود که گریخت شد از اشکر گفت الحمد لله که با فتح از جانب ما شد و این را گفت و جان تسلیم کرد و وفات او در سیزدهم ستمبر سال
هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق اواخر محرم هزار و صد و هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و عمر او سی و چهار سال گذشته بود انتهی
سینت سبستین در ولایت بسکی بندر معروفی است و این بندر را لشکر فرانسه در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دو [صد و نه]
هجری تصرف کردند و یکصد و هشتاد عراده توپ صیقلی بزرگ با چندین انبار و جبه خانه و قورخانه بتصرف ایشان آمد و همچنین این بندر را
لشکر انگلیس در زیر حکم سر تامس گراهم در اگست سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق شعبان هزار و دویست و بیست و هشت هجری
ضبط نمودند و بیتاریه در رودخانه زدُورا است و در آنجا فتح سنی ونج هنی نصیب لشکر انگلیس شد و این جنگ در بیست و یکم جون سال هزار
و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق بیست و یکم جمادی الآخره هزار و دویست و بیست و هشت هجری واقع شد و لشکر انگلیس در تحت
حکم دیوک ولینگتون و لشکر فرانسه در فرمان جوسف بناپارت برادر ناپلیون شاهنشاه اعظم و جنرال ژوردن بود و در جنگ جاه صد
عراده توپ بغنیمت لشکر انگلیس شد مترجم گوید بیتاریه قصبه ایست در ولایت آلوه که در جنوب ولایت بسکی است انتهی طرگونه
یکی از بنادر کتالونیه است و در حروب فرانسه خسارت زیاد کشید چنانچه لشکر فرانسه که در تحت حکم جنرال سوشت بودند در بیست
و هشتم جون سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق ششم جمادی الثانیه هزار و دویست و بیست و شش هجری بر این شهر یورش آورده جبراً
و قهراً بحیطه ضبط در آورده شهر را آتش زدند و صغیر و کبیر و زن و مرد را قتل نمودند چنانچه بعضی را نیز زنده در آتش افکندند و این شهر در زمان
رومیان بسیار آباد بود و چندین آثار قدیمه و مقابر عالیه در آنجا از آن زمان باقیست ولنسیه پایتخت ملکی است که بهمان اسم موسوم
است و این شهر را لشکر انگلیس در سال هزار و هفتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفده هجری تصرف کردند و اهل این شهر با لشکر فرانسه
جنگ کرده داد جلادت بر گرزده مانسی سردار سپاه را در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه
هجری شکست دادند ولی ثانیاً در سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش هجری جنرال سوشت سردار فرانسه
این شهر را تسخیر نمود کرتجینه در ولایت مرسیه یکی از بنادر نیکوست که در بحر مدیترنین واقع شده است و این شهر را آسدربال
که یکی از اهالی کرتجینه است بنا نهاد و این بندر را باسم کرتجینه موسوم نمود و از این بندر بود که هنیبل لشکر آرائی کرده بجنگ رومیان به اطالیا شتافت
و این بندر در آن وقت یکی از شهرهای معظم و آباد اسپانیا شمرده می شد مترجم گوید کرتجینه شهری بود در افریقا چنانچه در باب
اول ذکر شد و آسدربل سردار آن مملکت که در کار فتح اسپانیا مامور گردید و این شهر را آباد کرده اسم کرتجینه را باو داد و احوال آسدربل
و هنیبل در آخر باب ان شاء الله ذکر خواهد شد انتهی ملاگا قصبه معروفی در مملکت اندلوسیه است و شراب و میوه این قصبه در اسپانیا زیاد
ولد ولید شهر معروفی است در این قصبه فلیپ دوم در سال هزار و پانصد و بیست و هفت مسیحی مطابق نهصد و سی و سه هجری متولد

۱۱۳۹
۱۱۷۳
۱۲۰۹
۱۲۲۸
۱۲۲۶
۱۲۲۳
۱۸۱۱
۲ بندیم
۹۳۳

تندست ودانشمند جهان وقدوة الاماثل والاقران کونمنس معروف درین قصبه در سال هزار و پانصد و شش مسیحی مطابق نهصد و دوازده
هجری وفات یافته ودر انجا نیز مدفون است مترجم گوید ولدولید در شرقی مملکت لیون ودر شمال ومشرق شهر سلمنکا واقع شده است
انتهی استارگا شهری است در لیون واین شهر را نیز لشکر فرانسه بسرداری جنرال ژونات در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی
مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری پس از محاصره یک ماه تصرف کردند و ششهزار نفر از قلعگیان تلف شد لیون پایتخت ولایتی است
که بهمان اسم موسوم است واین نخستین پایتخت سلطنت عیسویون است که در اسپانیا سلطنت داشته اند زموره در لیون قصبه ایست که در آن
الفونسو ششم که او را الفونسو نیز گویند که بلقب کبیر است در سال نهصد و دوازده مسیحی مطابق سیصد هجری وفات یافته ودفن شده است ودرین شهر دن
رآذریگو را لقب السید دادند بدجوز پایتخت استرمدیورا است ودرین شهر پلی محکم در بالای رودخانه گودینه از بناهای رومیان است و
این شهر را نیز لشکر فرانسه که در تحت فرمان جنرال سولت بودند در سال هزار و هشتصد ویج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری پس از محاصره
سی وشش روز متصرف شدند ودوباره این شهر را لشکر انگلیس واهل پورتگال که در زیر حکم دیوک ولینگتون بودند در اپریل سال هزار و هشتصد و دوازده
مسیحی مطابق ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و هفت هجری پس از محاصره بیست روز از لشکر فرانسه پس گرفتند واین قلعه محکم مضبوطی دارد
وکلید اسپانیا در طرف پورتگال محسوب میشود ومسافت این شهر تا سرحد پورتگال تخمینا پنج میل است القنترا یعنی القنطره باسم پل محکمی که در آن شهر است
موسوم شده است واین پل بالای رودخانه تجو از بناهای تراجن است واین شهر را ایرل گالوی در سال هزار و هفتصد و شش مسیحی مطابق هزار
وصد وهیجده هجری تصرف کرد مترجم گوید القنتره قصبه ایست در استرمدیورا اسپانیا یکصد و سی میل در جانب جنوب مغرب
دار السلطنه مدرید واقع است در رودخانه تجو واهل اسپانیا تجو واهل پورتگال تگس میخوانند انتهی ترکسیلو که در تلفظ تروخیلو گویند قصبه ایست
در استرمدیورا که در آنجا سردار نامدار پیزرو فاتح مملکت پیرو متولد شده است کارثرس شهر بزرگی است وقتی مدار تصرف مسلمانان
بوده ودر این شهر دانشمند معروف سنگا ولوکن وگانن زاویس متولد شده اند مترجم گوید احوال سنگا ولوکن در ضمن احوال نیرو در
آخر باب سی ودوم ذکر شد انتهی الکس ریز یکی از قصبات معتبر اندلوسیه است وشراب شری معروف درین قصبه بیع وشری می شود
ودر نزدیکی این مکان در سال هفتصد و سیزده مسیحی مطابق نود و پنج هجری محاربه عظیمی فیما بین مسلمانان واهل اسپانیا اتفاق افتاد واهل اسپانیا
شکست فاحش خورده ورآذریک آخرین پادشاه گات در معرض جنگ تلف شد که هیچ کس نشانی از و نیافت مترجم گوید قصبه
الکس ریز قریب بشمال بندر کدیز واقع است ومسافت میان آنها شانزده میل است انتهی تولیدو شهر بزرگی است وسی میل در
جنوب مغرب دار السلطنه مدرید در رودخانه تگس وکستیل واقع شده است ویکی از شهرهای قدیم اسپانیاست وچندین قرون پایتخت سلطان
کشور بود وموضع این شهر بسیار غریب اتفاق افتاده شباهت زیاد بقصبه درم دارد وسکنه این شهر وقتی دویست هزار بود والآن زیادتر از پانزده
هزار نیست ومسافت سی وپنج میل بجانب پایین نشیب این رودخانه قصبه طلویرا است ودر این قصبه جنرال سولت از دیوک ولینگتون
سردار انگلیس در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری شکست فاحش خورد القلا القلعه قصبه ایست در کستیل
ودر آنجا مدرسه معروفی است که زمینس بنا نهاده است وزمینس آن کسی است که در آن مدرسه پالی کلات بائبل یعنی کتب سماوی را
بچندین لسنه مختلفه چاپ کرده است وسروانتس مصنف مشهور نیز در اینجا در نهم اکتوبر سال هزار و پانصد و چهل و هفت مسیحی مطابق اواسط شعبان
نهصد و پنجاه و چهار هجری متولد شده است جبرالتار قصبه وقلعه محکمی است که در جنوب اسپانیا در یک راک یعنی صخره عظیمی در پای کوهی در مل
بحر ... واقع شده است وقلعه او محکمترین قلاع دنیاست ومدتی است که این قلعه وقصبه در تصرف دولت انگلیس است ودولت اسپانیا
باعانت دولت فرانسه جد وجهدها کردند که شاید این قلعه را از تصرف دولت انگلیس درآرند ممکنشان نشد وجمعیت آنجا تخمینا پانزده هزار نفوس
میشود وکوه جبرالتار که در ثمار راک اف جبرالتار میشناسند وموننت ابیلا که در مقابل او در ساحل افریقا است در میثالوجی یعنی علم

افسانه و قصه چنین نوشته اند که در قدیم آنها را پیلرس آف هرکیولیز می گفتند یعنی ستونهای هرکیولیز و چنان پنداشته بودند که هرکیولیز این صخره ها را که بیکدیگر متصل بود بقوت بازوان از هم جدا ساخت و بدین واسطه محیط اطلنتیک به بحر مدترینین اتصال یافت مترجم گوید از احوال هرکیولیز هندی در باب اول گذشت در خبر التاریر را اهل اسپانیا از تصرف مسلمانان که محکه ایشان بود در سال هزار و چهارصد و شصت و دو مسیحی مطابق هشتصد و شصت و شش هجری در آوردند و مدتی در تصرف اهل اسپانیا بود در سال هزار و هفتصد و چهار مسیحی مطابق ربیع الاول هزار و صد و شانزده هجری مطابق ربیع الاول هزار و صد و نود و هفت هجری لسنجی درجمت تمام محاصره کردند و بزرگ قلعه گیان جنرال الی اَث بود و او نیز با کمال جلادت دامن شکیبائی و تحمل را بر کمر زده در مقابل محاصرین ایستاد تا آخر لشکر اسپانیا بی نیل مقصود مراجعت کردند و طول بوغاز جبر التار تخمیناً سی و سه میل است و چهارده میل پهنای آنجاست مترجم گوید جبر التار بتصحیف و تحریف جبل الطارق است و او را جبل الفتح نیز گویند و مختصری از وقایع طارق در آخر باب انشاء الله بیان خواهد شد انتهی و جزایری که تعلق بدولت اسپانیا دارد دو دریای مدترینین واقع شده اند یکی مجورکا و دیگری مینورکا و او یکا است که او را ایترزا نیز گویند و چندین جزیره دیگر است که در هند الشرق و هند الغرب تصرف دارند و تقریباً اکثر متصرفات اسپانیا که در امریکای شمالی و امریکای جنوبی داشتند از تصرف ایشان در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری بیرون رفت و جزایر مجورکا و مینورکا و او یکا را قدما باسم جزایر بلیرس میخواندند و فلاخن اندازهای این جزیره معروف است و جزیره مجورکا را اهل اسپانیا ملورکا میگویند و در تلفظ تلی ارکا میخوانند و قصبه بزرگ این جزیره پلما است و قصبه او یکا نیز از همین اسم او که باسم او جزیره موسوم شده و قصبه مینورکا سیو دد لا او تی مکان معتبر جزیره مینورکا بندر مهون است و عسل جزیره مینورکا کمال اشتهار دارد مترجم گوید جزیره او یکا در نقشه جان ارو سمیث او یزا ضبط کرده است انتهی و اطفال این جزایر از خورد سالی مشق فلاخن انداختن را میکنند چنانچه مادر اطفال غذای اطفال را بر کله چوب بلندی میگذارد و حکم می کند هر که با سنگ فلاخن او را بیندازد غذا را خواهد خورد و الا گرسنه خواهد ماند و اطفال بشوق خوردن طعام القدر با فلاخن سنگ می اندازند تا آن غذا پائین افتاده بخورند و بهره ور شوند و عادت ایشان همین است و در اندک زمانی چنان می شوند که درین صنعت کمال مهارت پیدا می کنند و جزیره مینورکا را دولت انگلیس در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری تصرف کردند و در صلح امینس در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری باز پس دادند لارد کالینگ وود نایب مناب امیر البحر لارد نلسان که پس از جنگ ترافلگر بآن منصب رسید در نزدیکی مینورکا در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری وفات یافت مترجم گوید ترافلگر دماغه ایست در اسپانیا در ساحل اندلوسیه که در مابین جنوب و مشرق کدیز و در مغربی جبر التار اتفاق افتاده است و در اینجا لارد نلسان فتح بزرگی کرد و جهازات متفقه فرانسه و اسپانیا را در بیست و یکم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق بیست و هفتم رجب هزار و دویست و بیست هجری غرق و حرق نمود و خود نیز زخم برداشته هلاک شد و در آخر همین باب احوال لارد نلسان بتفصیل ذکر خواهد شد انتهی القاب و مناصب دولت اسپانیا از هر دولتی در اروپا زیاد تر است و اکثر و لات اسپانیا که در زمان سابق حکومتهای مستقل بودند در هر ولایتی لقبی و منصبی شیوع داشت لهذا آن القاب الکنون نیز بجهة اینکه کل مملکت در تحت اطاعت یک پادشاه است متداول و مستعمل شده است و پادشاه را باسم کتولیک مجستی یعنی اعلیحضرت کتولیک و ولیعهد این دولت را ملقب بشاهزاده استوریس می خوانند و سایر پسران پادشاه را باسم انفنتس بسکون نون و تاء مثناه فوقانیه و دختران پادشاه را باسم انفنتس بفتح تاء مثناه فوقانیه می نامند و آثار و علامات قدیمه اسپانیا غالباً از زمان مسلمانان است و در نزدیکی سیگاویه در گستیل قدیم قریب بشمال مدرید جدول نهر معروفیست که شاهنشاه ترجن احداث فرموده است و این جدول آب را از دره

بی

٨٦٦

در سنه هزار و هفتصد و چهارده [illegible] جبل الطارق [illegible] مطابق [illegible] هزار و صد و نود [illegible] هجری [illegible]

١٢١١

١٢٢٥

١٢٢٠

عمیق جاری ساخته اند و دو قطاره طاق محکمی بالای او بنا کرده اند که هر قطاری یکصد و پنجاه طاق است و از آثار عربیه است که دلالت بر همم عالیه
ملوک و سلاطین میکند و تا اکنون هیچ عیب نکرده است و در شهر تولید و بقیه گنبد رومیان است که الآن او را کلیسا ساخته اند
و درازی او ششصد فوت و پهنای آنجا پانصد فوت و ارتفاع او نیز درخور این طول و عرض است و بالای سیصد و پنجاه ستون مرمر بنا نهاده اند
و در شهر تارتل پل محکمی مرتفعی در سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری از بقیه مصالح پل قدیمی ساخته شده است
و آن پل قدیم تقریبا هزار و نهصد و هشتاد و پنج سال بود که برپا بود و گویند که از انیبال بوده است و در شمالی او یک طاق با شکوه هست یا دروازه بوده
که اکنون هیچ عیب نکرده است که میگویند هنیبال بیادگار پدر خود همیلکر این بنیان را برپا کرده است و در نزدیکی شهر سلمنکا بقیه شاهراه رومیان است
که با سنگهای بزرگ پهن مفروش ساخته بودند و این شاهراه متصل بود به مریدا و از آنجا تا به سویل امتداد داشت و چندین آثار رومیان در دیگر
کشور اسپانیا پدیدار است مرسیم گویدره انتصابیست که در شرقی بجوز واقع است آثار قدیمه مسلمانان نیز در این کشور بسیار است
و یکی از آن آثار عمارت معروف الحمرا یعنی قصر احمر است که در گرانادا پادشاه ثانی مسلمانان در سال هزار و دویست و هشتاد مسیحی مطابق ششصد و هفتاد
هجری بنا نهاده و در حکمرانی پادشاه هجدهم در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری این عمارت را اهل اسپانیا
از تصرف مسلمانان بیرون آوردند و در اسپانیا هشت نفر آرچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم و چهل نفر خلیفه دیگر است و خلیفه اعظم را که در تولیدو
مسکن دارد پری میت آف اسپین می خوانند یعنی مفتی اسپانیا و هر ساله از خراج و نذورات زیادتر از یکصد هزار پوند باو میرسد
و هر چه از این مداخل در عرض سال زیاد بیاید صرف قناطر و تعمیر رباطات و مکتب خانه‌ها و مدارس میشود و در اسپانیا زیادتر از یازده مدرسه علمیه است
و سلطنت این کشور با اختیار و اقتدار است و ارکان دولت نیز اختیار دارند و خانواده سلطنت بوراثت میرسد و از آن زمان که یک شعبه از
خاندان بوربان بتخت اسپانیا عروج کرده اند بقاعده سلیک لا طایفه اناث از میراث سلطنت محروم شده اند و در زمان رومیان فن تجارت
و فلاحت و کسب علوم و کتابت رواج داشت که دانشمندان آن زمان که بومی این کشورند کوین تی لین و سینکا و لوکن و مرشل
و پامپونیوس و میلا است و حکمران حال اسپانیا انفنتا یعنی شاهزاده خانم دختر پادشاه ماضی فردیننذ هفتم است
و لیکن شخصی را بوکالت او تا دام صغارت ملکه تعیین کرده اند چرا که سلطنت بقاعده سلیک حق عموی او دن کرلس بود ولی اختلافی
در ارکان دولت اتفاق افتاد و جمعی او را اختیار کردند و برخی عموی او را انتخاب نمودند و گروهی این گروه را ناپسند نمودند و بنتیجه چندین
جنگ میان این دو فرقه اتفاق افتاد تا آخر هواداران دختر غالب شدند و عموی او را بخلاف قانون از تاج و تخت بی بهره ساختند

احوال هنیبال و جمهوریه کرتیج

تتمه جمهوریه کرتیج چنانچه در باب اول ذکری شده همیلکر که بسرداری کل سرافراز بود به تسخیر اسپانیا روانه گردید همیلکر اسپانیا را مسخر
کرده در جنگ وتونیان که یکی از طوایف پورتگال است کشته شد و سرداران سپاه پس از او در حلقه اطاعت آسیدروبل که داماد
او بود در آمدند و جمهوریه کرتیج نیز سرداری او را امضا کردند و او نیز بعد از هشت سال در اسپانیا درگذشت و پس از او قاطبه لشکر هنیبال پسر همیلکر که
بسال جوان و برای پیر بود به بزرگی و امیری انتخاب نمودند و جمهوریه کرتیج نیز بتصدیق بزرگان سپاه بسپهسالاری عسکر و حکومت کشور اسپانیا
در عهده او مفوض داشتند و اکثر مورخین هنیبال را اشجع و اکبر امرای زمان خود میدانند بلکه بعضی بر آنند که تا زمان او سرداری مثل او بعرصه وجود نیامده
و متاخرین مورخین در علم لشکرکشی نپلیون اعظم را ثانی هنیبال دانسته اند القصه هنیبال از جانب جمهوریه کرتیج به تسخیر ممالک ایطالیا مامور شد و هنیبال غفلة خواست
که بر جمهوریه رومیان تاختن آورد در زمستان سخت باوجود اهل گال با او خصومت داشتند بهیچ وجه چون شیر که از کثرت اغنام نهراسد خوفی
و هراسی نکرده از جبال آلپس عبور نمود وقتی که به اینسوبریه که اول خاک ایطالیاست رسید از پنجاه هزار پیاده و نه هزار سواره او
بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار سواره مفلوک باقی مانده و از فیلان جنگی که همراه داشت یکی باقی بود با وجود این از حرب هراسی و از خصم باکی
نداشت و در شهر تیکانیه با لشکر روم جنگ کرده شکست فاحش بر رومیان افتاد و قبایل گال را از نهب و غارت لشکر خود مصون دا

دو به نتیجه قبایل گال به هنبل گرویده جمعی از ایشان بخدمتگذاری او اقدام نمودند و هنبل ساز و تهیه لشکر دیده با ایتالیا روان شد و در کنار رودخانه
تربیه جنگی بکی میان او و لشکر رومیان اتفاق افتاد و در این جنگ تدبیری اندیشید که لشکر رومیان ناچار شده از رودخانه گذشته
و در آن طرف رودخانه سنگری بسته در مقابل خصم نشستند و این حرکت ایشان باعث وهن و شکست ایشان شد و جمعی در آن رزمگاه
قتیل و برخی فرار کرده خود را بهزار زحمت بشهر پلاسنطیه که اکنون پیاسن زن خوانند رسانیدند و هنبل بقیه زمستان را آنجا مانده در بهار بجانب
اطروریه روان شد و از آنجا تا مقصد او دو راه بود که یکی دور بود و یکی نزدیک و راه نزدیک باطلاق و جنگل زیاد داشت که گذشتن از آن [illegible]
متعسر می نمود و رومیان بدین خیال که گذشتن از آن معابر مشکل بل محال است آسوده خاطر بودند و هو تهیه و تدارک راه دور افتادند و هنبل برای اینکه بر خصم امان ندهد
از راه نزدیک روان شد و در این مسافت قلیل ضرر کثیر بلشکریان او رسید و رودخانه آرنو در سیلاب بهاری صحرا و جنگل را گرفته و لشکریان
هنبل سه روز متوالی در مخایض و حول و میان لای و گل حرکت میکردند و در این سفر چشم هنبل درد گرفت و یک چشم او کور شد و با این حالت با تاراج
و نزاع دست برنداشت و در کنار دریاچه ترازیمنه جنگی که قدما ترازیمنوس خوانند جنگ دیگر با لشکر روم کرد و سردار رومیان که نام
فلامینیوس بود کشته شد و از لشکر روم در آن روز پانزده هزار کس کشته و سیزده هزار نفر دستگیر گردید و هنبل هر که از اسرای رومیان که رومی بود نگاهداشت
و هر که از لتین و طوایف دیگر بود مرخص فرمود و بدین نتیجه در میان لشکریان روم مشاجره و مشاوره برخواست و از لشکر هنبل در این جنگ زیاده از هزار
و پانصد نفر کشته نشده بود زیرا که لشکر گریخ در دامنه کوه بودند و هوا صاف و لشکر روم را در کنار دریاچه بخار و ضباب فرو گرفته بود که از لشکر
خصم غفلت داشته سهل است یکدیگر را نیز تمیز نمیدادند و سردار دیگر رومیان که بامداد فلامینیوس می آمد پس از جنگ رسید و هنبل با آن لشکر برد
می آمد بنای کاوش و جنگ گذاشت دو هزار نفر از رومیان کشته شد و دو هزار دیگر امان طلبیده اسلحه حرب را ریخته خود را تسلیم کردند
و این شکست چهارم است که بلشکر روم رسید و هنبل بجهه کثرت آذوقه و زاد و خضرت چمن و نضرت دمنها و نجاد میل کرد که بولایت
کمپانیه بجانب کاپوئه شتابد و در عرض راه دره تنگی بود که عبور لشکر ناچار از آنجا بود و لشکر روم پیش از وقت سر آن تنگه را گرفته و هنبل را
مجال عبور از آن مجارم و مناقل میسر نشود و چهار هزار نفر از لشکر روم در دهنه آن تنگه بقراولی ایستادند و هنبل از تدبیر آگاه شده در
حیرت افتاد چه خصم فراز جبال و تلال را گرفته و تنگه را نیز مسدود کرده اند و ناچار بعزم راسخ دل بر مرگ نهاد و حیله اندیشید دو هزار گاو که در
اردوی او بود برداشت و قرون ایشان عشره دسته و دقاق حطب بسته آتش زد و گاوان را بر فراز جبال رها کردند و بچوبهای خشک جنگلی نیز
آتش افتاد و از خوار بقرات مسلعه و آوازه فرات مشتعله در میان لشکر رومیان غوغا افتاد و این چهار هزار که در دهنه تنگه بقراولی ایستاده
بودند بخیال آنکه هنبل شبیخون بلشکر روم آورده از سر راه برخواسته به امداد لشکریان بفراز جبال شتافتند و هنبل فرصت را از دست نداده حکم
در آنحالت گذاشته نصف شب بسرعت تمام از تنگنای دره گذشته بفراز جبال افتاد و صبحگاه یکی از سرداران روم با فیبوس سردار کهن سال
مجرب روزگار و مهذب اعصار بود خلاف کرده بعزم جنگ بیرون آمد و پس از اندکی کر و فر شکست خورد و فیبوس از غیرت و ناموس
ناچار بامداد او شتافت و هنبل صرفه در جنگ ندیده بلشکر خود مراجعت نمود و این بسال سیم و دویست و شانزده سال قبل از میلاد عیسی ع
که هنبل در ایطالیا بقتال و جدال مشغول است و هنبل در شهر جرانیم قشلامیشی کرد و ارکان سنات و جمهوریه روم نیز به تهیه و تدارک سپاه مشغول شده
لشکری انبوه بسرداری امیلیوس و وارو فرستادند و چنان حکم کردند که هر روز یکی از این دو سردار در امر حرب و ضرب مختار و دیگری
او مطیع باشد امیلیوس مرد دنیا دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود و میگفت لشکر خصم در ولایت غربت است اصل باید ساخت و قطع
علوفه و آذوقه نمود که از تحمل قوت و سیورسات باز مانند چنانچه در آن ایام در لشکر هنبل زیاده از ده روزه آذوقه و علوفه نبود ولی وارو
که جوان و از رسوم جنگ چندان اطلاع نداشت و تازه ارکان سنات او را بمنصب عظیم و لقب جسیم مفتخر ساخته بودند بخلاف

اسلیوس مایل جنگ بود و مکیفت هنبل کجاست که مرد میدان خود را نشناسد و دست از آستین جلادت در آرد و پای ثبات در میدان
بسالت فشارد و الرمح لا املأ کفی به و اللبد لا اتبع تزواله و از این سخنان بیهوده لختی سروده تا روزی که نوبت سرداری باو افتاد زیر شیر را
زوفیر عیر پنداشته زهین کمان را طنین کمانچه انگاشته صلای جنگ در داد و طبل مناجزه فرو کوفت و آسلیوس بحکم ارکان سنت
ناچار بر این کار رو عار تن در داد و هنبل نیز قلب را به کماة ابطال و میسره و میمنه را بحماة رجال آراست و از طرفین جنگی سخت اتفاق
افتاد و این جنگ از حروب مشهوره هنبل است که بجنگ کانیه شهرت دارد و در این جنگ شکستی فاحش و وهنی عظیم بلشکر رومیان رو
که از نود هزار لشکر روم هفتاد و سه هزار و هشتصد کس بقتل رسیده و دستگیر شده بودند و از عساکر کرتج که پنجاه هزار بودند زیاده از شش هزار
بمعرض تلف نرسید و از لشکر روم آسلیوس سردار کنسال و مینوشیوس سردار سواره و فیلبوس امیر معروف و سی و سه نفر سرکرده
و هشتاد نفر از معارف و ارکان سنت بهلاکت رسیده بودند و از آنجا که وارو از ارازل ناس و تازه بمنصب و اساس رسیده بود در اول هنگام
از معرکه با معدودی از همراهان خود فرار کرد و هنبل بجانب شهر روم نرفته بجانب شهر کاپویه که اکنون به کپو شهرت دارد که از بلاد معظم فیمابین
مشرق و جنوب ایطالیاست روان شد هنبل پس از فتوحات برادر خود ماگو را به کرتج فرستاد و مال و لشکر خواست که بکلی دولت روم را
تمام کند ارکان دولت جمهور کرتج چندان عنایتی بگفتهای او نکردند بلکه بعضی که با او عداوت داشتند خدمات و زحمات او کان لم
انگاشتند و بجمع اموال و ذخایر متهم ساختند که عداوت او را در میان بستند و زوال دولتی و انتقال شوکتی را محض عداوت هنبل روا داشتند
و پیغامهای نالایق باو فرستادند و تا آخر از این سوء رفتار ارکان دولت جمهوریه کرتج بدیشان رسید آنچه رسید و آن سردار نامدار را آنچه خاطر خواه کردند
چنانچه ارکان دولت هر هر کینه بهرام چوبینه بر خواسته خدمات او را بر طاق نسیان گذاشتند جامه زنان برای او فرستادند تا مداخلت
این کار کشید بالقصه هنبل با این احوال دوازده دیگر باز در ایطالیا خودداری کرد و جنگها نمود و در این کشور از جائی بجائی حرکت میکرد
و عاقبت رومیان لشکر به افریقا کشیده هنبل ناچار بامداد ایشان شتافت و از ایطالیا برگشت و مجمل آن مفصل چنان است

سال م

که بعد از هشت سال ارکان جمهوریه کرتج از خواب جهالت بیدار و از شراب غفلت هشیار شده بخیال امداد هنبل افتادند برادر
دیگر هنبل که آسدربال بود در اسپانیا توقف داشت با شصت هزار نفر بمدد او تعیین نمودند و آسدربال از جبال
آلپس گذشته به ایطالیا وارد شد و لشکریان روم بمدافعه او شتافته در عرض راه قاصد او را که خبر برادرش فرستاد
و از آمدن خود اعلام کرده بود گرفتند و سرداران روم باین خیال افتادند که نگذارند این دو لشکر با یکدیگر متفق شوند و
چنان صلاح دیدند که با او طرح جنگ اندازند و آسدربال از وصول لشکر رومیان خبردار شد چنان دانست که برادر او را
در لوکانیه شکست داده با اطمینان خاطر بجانب او تاخته اند و ناچار بمقام منازعه و حرب برآمد و از طرفین آتش قتال زبانه کشیده
لشکر کرتج بهزیمت شتافته و از شصت هزار نفر لشکر کرتج زیاده تر از چهار هزار بسلامت در نرفت و خود آسدربال پای جلادت
فشرده الفقد کوشش و کوشش کرد تا کشته شد و هنبل هیچ از این کارزار خبر نداشت و انتظار وصول برادر میکشید تا سر او را در اردوی
او دشمنانه انداختند و آن سر بی زبان اول کسی بود که آن گروه با زبان بی زبانی از این حادثه خبر داد و هنبل آهی کشید و فریاد بر آورد
و گفت ای لشکریان من بخت از ما برگشته است با قضا کوشیدن فایده ندارد و از گشت ستاره چاره نیست و از عسکر
خود کوچیده باقصی ممالک جنوبی ایطالیا بصوبه برطیه روان شد و در این مدت رومیان نیز باستیصال خصم در خارج
میکوشیدند چنانچه لشکر کرتج در ایطالیا بود ایشان نیز لشکر به اسپانیا و پورتگال و افریقا مامور کرده بودند ولی اینقدر
تفاوت داشت که رومیان در اعانت مالی و لشکری کوتاهی نمیکردند و کرتجیان هیچ در این خیال نبودند و آخر الامر
لشکری که بامداد او تعیین نمودند ع آنگه توان زمان که نیائی بکار من ؛ هیچ مثمر ثمری نشد بلکه باعث جرات و جسارت

رومیان گردید و دولت کرتیج از عهده لشکر رومیان برنیامده با زچنان مشورت دیدند که باب مصالحت را مفتوح
دارند و هنبل را امیدواری داده به افریقا احضار کنند سیپیو سردار بزرگ رومیان و پسر پبلیوس سیپیو است که
پدرش را در جنگ تیکانیه از چنگ دشمن رهانید و در آنروز هجده سال داشت از جانب ارکان سینت بسرداری سرافراز
و در سن بیست و شش سالگی کل کشور اسپانیا و پورتگال را مسخر کرد و لشکر کرتیج را ازان کشور اخراج و ازعاج نمود و افریقا را نیز
مفتوح ساخت که او را سیپیو افریکانوس میخوانند یعنی مسخر کننده افریقا و مورخین سلف و خلف عقل و نبالت و هنر و لیاقت
همه سرداران را در میزان عدل و انصاف سنجیده سیپیو را برابر هنبل گرفته اند و در پاکدامنی و صداقت او را از و بالاتر داشته اند و
مشارالیه بعد از تسخیر اسپانیا و پورتگال کونسل اول جمهوریه روم شد و بجانب افریقا لشکر کشید و لشکر کرتیج را در افریقا
شکست عظیم داد ارکان جمهوریه کرتیج در غایت پریشانی و استیصال هنبل و لشکر او را با مداد طلبیدند و در آمدن شتاب
تاکید بلیغ نمودند و هنبل ازین مرحله بی نهایت آزرده خاطر و ملول بود و از جهالت و بطالت ارکان دولت وطن گرد
اعیان حضرت دلش بدرد آمد چون مار بر خود می پیچید و دشنام میداد و میگفت دراز زمان که من بر اسب اقبال سوار بودم
مرا پیاده کردید اعانت نکرده اهانت نمودید و مرا در خاک دشمن جهل و معطل گذاشتید تا کار بدینگونه تباه شد اکنون که دشمن
بدروازه شهر رسیده است ناچار مرا احضار است و حمایت می طلبید الخیالی که من در شهر روم داشتم اکنون ایشان در شهر کرتیج
دارند و لیکن این جزع و ناله بیحاصل بود و هنبل محض غیرت ذاتی و حب وطن ناچار با لشکر خود که از سی هزار متجاوز بود
بتعجیل تمام بساحل دریا روانه شد و از آنجا به کشتیها نشستند و بعد از مدت پانزده سال که اکثر ولایات خوب ایطالیا را متصرف
بود ناکام و نامراد ازان سرزمین رخت رحلت بربست و میگفت شعر قسمتم کاش بدین ملک نشد بار دگر ❊ گر ازین مرحله
من دل نگران بستم بار ❊ و مادامیکه آثار و سواد ایطالیا بنظرش میرسید با دیده پر از اشک بران ملک مینگریست و دست
تاسف برهم میزد و لب بدندان میگزید و آه می کشید و بر تغافل و تکاهل دولت خود نفرین میکرد و میخواند شعر و الدماء آخر
اخت لفقد اخ ❊ حزنی علیه و لا اتم علی ولد تا اطلاوه ملک ایطالیا از نظرش غایب شد و هنبل بکرتیج وارد شده دولت
کرتیج ورود او را مغتنم دانسته گویا که روانی در بدن و جانی در تن ایشان درآمد و او را سپهسالار کل کرده بتهیه حرب کوشیدند
و در اندک زمانی جیوش طرفین در حوالی شهر زامه که در پنج منزلی کرتیج است بیکدیگر مقابل شدند و درین حین ماسانیسا پادشاه
نومیدیه با دوازده هزار سواره و پیاده بلشکر رومیان و بعسکر سیپیو ملحق شد و هنبل را در جنگها عادت چنان بود که تا مقدور
از عدت و کیفیت لشکر خصم استعلام مینمود و جاسوسان میفرستاد درین نوبت نیز چند نفر در لباس مبدل جاسوس
فرستاد قراولان اردوی رومیان جواسیس را شناخته و گرفته بخدمت سیپیو آوردند و سپهسالار روم بخلاف
عادت از کشتن جاسوسان درگذشت و حکم فرمود تا انها را در معسکر خود گردانیده از کم و کیف سپاه آگاه شوند و خبر
براستی برند و خود نیز فرمود که درست ملاحظه کنید و بدقت بسنجید و براستی خبر بر رئیس ایشان را رخصت انصراف
داد و گفت به هنبل سلامی از من رسانیده بگوئید که ما را از تو هیچ اندیشه نیست و اکنون که بر استعداد و احتشام
ما بطور راستی مطلع شدی پس بهتر آنست که در جنگ تاخیر نکنی و ما را و خود را ازین خیال برهانی و جاسوسان بخدمت
هنبل شتافته از همه جا آگاهی دادند و مورخین عدد سپاه روم و کرتیج را که مرکی درین جنگ چقدر داشته اند بتحقیق
بیان نکرده اند و لیکن از دلایل خارجه واضح است که دولت کرتیج استعداد لشکر را دیده و لشکر هنبل نیز که از ایطالیا
برگشته بودند اضافه انها شده و جمعیت لشکرشان از رومیان افزونتر بود و هشتاد زنجیر فیل جنگی بمیدان آورده

سیپیو افریکانوس

تهیه و تدارک کامل داشتند ولی با این همه بمصالحه مایل بودند و هنیبل استدعای ملاقاتی از سیپیو نمود و قرار بران شد
که آن دو سردار نامدار یکدیگر را در فضائی مابین لشکرین بی ثالثی ملاقات کنند سیپیو جوانی بخلق و ذلق و بحلم و بردباری
موصوف و بشجاعت و دلاوری معروف بود و هنیبل اگرچه چندان پیر نبود ولی از صدمات روزگار پیر و شکسته بنظر
می آمد و چون از یک چشم نابینا بود رعبی و صلابتی در بشره او ظاهر میشد چون این دو امیر نامدار که در آن زمان چشم جهانیان
از مشاهده جمالشان خیره بود بیکدیگر رسیدند مدتی صامت و ساکت بر یکدیگر مینگریستند تا هنیبل بتکلم در آمد و گفت
ای سیپیو مرا اعتماد بر فتوت و مروت تو بیش از آنست که اکنون توانم تقریر کنم از تقدیر آسمانی است که یکروز در جنگ
تیکاینیه بر پدرت غالب آمدم و روزی از پسرش تمنای صلح میکنم اگرچه تو بزرگی و بشهامت معروفی ولی من هم
در جهان چنان بی نام و نشان نیستم که مرا بستایش تو و نه ترا بتوصیف من احتیاج است و من امروز بصلح حریص‌تر از توام
و حکما گفته اند صلح به از جنگ است تو هنوز جوانی و از مساعدت بخت و از گردش دهور تا بشباه و هنوز غفلت
داری ولیکن از من بپرس که عمری در راحت و زحمت بسر برده ام و تلخ و شیرین ایام را چشیده ام و تجربت روزگار
بیشتر از تو دیده ام همیشه نسیم اقبال در اهتزاز نیست و هر شرفی را هبوطی و هر صعودی را سقوطی است و اگر بالفرض اقبال
قرین تو باشد ناچار باید خون جمعی درین معرکه ریخته شود بر خود مپسند که ترا در جوانی خونخوار و در کامرانی غدار خوانند من
اکنون بطلب صلح آمده ترا دوست خود میدانم و خود را صدیق تو میخواهم شعر بیا که نوبت صلحست و دوستی و عنایت بشرط
آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت ❊ بهتر آنست که دولتی کرتج و روم بدست من و تو استحکام پذیرد سیپیو در جواب گفت
چون آغاز خصومت از دولت کرتج بوده شکایت تو از جنگ روا نیست و خود تو اول کسی هستی که صلح اشکستی و بخاک ایطالیا
داخل شدی و بتخریب بلاد و تعذیب عباد کوشیدی و اگر خونی ریخته باشد وبال او بگردن تست ولیکن ما رومیان را
عادت چنانست که تا جان داریم از مناجزه دشمن دست بر نداریم و چون صلح طلبند از وی مضایقه نکنیم و من
اکنون بشروط چند دست دوستی بتو دراز و در مسالمت و مصالحت را باز میکنم چون سیپیو شروط مصالحه را بیان نمود هنیبل
از غیرت و جلادت تن در نداد جنگ را بر ننگ مقدم داشت و هر دو بی نیل مرام بمعسکر و مقام خود مراجعت کرده
و ساز جنگ را دیدند و جنگ زامه مشهورترین جنگهای روم و کرتج است و هنیبل صفوف قتال را آراست و هر چه
در فنون حرب و ضرب میدانست در آن روز بکار برد چون بختش برگشته بود سودی نبخشید شعر همی گفت پژمان به برنده تیغ ❊
تو بر من و بخت من نبرد دریغ ❊ پس از گیر و دار معرکه لشکر روم فیلان جنگی را که هشتاد زنجیر بود از صف کارزار برگردانیدند و فیلان
برگشته در رومیان چون آغشته یکبارگی بر سپاه کرتج حمله آوردند که لشکر را مجال توقف نماند هنیبل هر قدر خواست سپاهیان را
بدرنگ و توقف در جنگ امر فرماید مفید نیفتاد لشکریان رو بهزیمت گذاشتند و رومیان از قفا تاخته بیست هزار کس از
ایشان بخاک هلاک انداختند و بیست هزار نفر دیگر زنده اسیر و دستگیر شدند و اموال و اسباب عسکر ایشان کلا بدست رومیان
افتاد هنیبل با معدودی جان از معرکه بدر برده و بعد از سه روز بدار الملک کرتج رسید و خود اول کسی بود که این خبر وحشت اثر را
بارکان دولت رسانید و گفت بخت کرتجیان برگشته است مثنوی غیر تسلیم و رضا کو چاره ❊ در دم شیر نر خونخواره ❊
و سلامت مملکت اکنون در آنست که صلح بهر قیمتی که باشد بکنیم ارکان جمهوریه جمعی از اعیان و اکابر را باستقبال سیپیو
فرستادند و ایشان در یک منزلی کرتج بخدمت او رسیدند و در کمال عجز و لابه استدعای عفو و مصالحه نمودند و شروط
مصالحه با آنکه بر ایشان صعب و ناگوار بود به آنطور که سیپیو میخواست پذیرفتند و شروط مصالحه بدین نهج بود که اولا

دولت کرتج هزار تالنت نقد که بقدر چهار کرور این زمان می شود در عرض پنجاه سال بدفعات بقسط اسمین بدولت
روم کارسازی کنند وثانیا از ممالک اسپانیا و جزیره سیسیلی و جزایر دیگر بحر الابیض بکلی قطع علاقه کرده تخلیه نمایند ثالثا
هرچه از ولایت ماسانیس پادشاه نومیدیه متصرف شده اند باو رد کنند رابعا خارج از مملکت افریقا با هیچ طایفه و دولتی
جنک نکنند و در خود افریقا نیز هرگز بی اذن و اطلاع دولت روم لشکر بهیچ سمتی نفرستاده و با هیچ طایفه خصومت نورزند خامسا
فراریان دولت روم را کلا مسترد سازند و سادسا اسرای دولت خود را از دولت روم خریداری کنند و هرکه
پس ازین پناه بدولت روم آورد مطالبه نکنند سابعا فیلهای جنکی و کشتیهای خود را کلا بدولت روم واگذار کنند
و هرگز بعد ازین فیل جنکی و زیاده از ده فروند کشتی نداشته باشند ثامنا صد نفر از اعیان و معتبرین کرتج هرکه را که سیپیو بخواهد
بکرو نزد او دهند و دولت کرتج شروط ثمانیه را ناچار قبول کرده هنیبال علی رغم مغرور شده رضا بقضا دادند و این مصالحه
دویست سال قبل از میلاد حضرت مسیح اتفاق افتاد و محاربات دولت روم و کرتج بعد از هفده سال بدین نحو بانجام
رسید سیپیو پانصد فروند کشتی را که از قرار شروط مصالحه تسلیم وی شده بود همگی را سوزانید و فراریان رومیان را که پناه بدولت
کرتج برده بودند بسزای خود رسانید مظفر و منصور بروم مراجعت کرد و ارکان سنت با عزاز شایسته و استقبال نایستاد او را
بشهر روم داخل کردند و او را سیپیو آفریکانوس لقب دادند و این مدت مصالحه پنجاه سال طول کشید و پس از پنجاه سال
بچشم زخم زمان مشارع آن موقت و صفا مکدر شد که تتمه داستان در آخر باب هفتاد و دوم انشاالله بیان خواهیم کرد
القصه پس از آنکه عقود مصالحه محکم شد هنیبال چندی برتق و فتق مهمات ملکی پرداخت تا اعیان دولت از حقد قدیم هنیبال
در نزد رومیان متهم ساخته و چنان جلوه دادند که او بکینه دیرینه در مقام خلاف خواهد ایستاد و منتهز فرصت خواهد بود
ارکان سنت روم محصلی نزد ارکان کرتج فرستاده حکما هنیبال را مغلولا خواستند و کرتجیان جز تسلیم چاره نداشتند
و بر این خیال بودند که او را دست بسته بگماشتکان روم بسپارند هنیبال آکاهی یافته با همان لباس مخصوص از مجلس جمهوریه
برپا خواسته با دو نفر خدمتکار پیاده از شهر درآمد و دو شبانه روز پیاده راه میرفت تا بکنار دریا رسید و بکشتی نشسته
خود را بیکی از جزایر کوچک بحر الابیض رسانید و از آنجا بدربار آنطیاخوس پادشاه سیریه پناه برد و در اندولت مرتبه امیر
البحری یافت مدتی در آن دولت آسوده بود و پس از شکست آنطیاخوس چنانچه ذکر خواهد شد فرار کرده وادی بوادی
و کوه بکوه میکردید تا بدرگاه پروسیوس پادشاه بوتینیه رسید و ملتجی بدو شد ولی بغض و عداوت رومیان
با او نه بحدی بود که او را در بحر و بر کیتی آسوده گذارند و همیشه مراقب احوال او بودند تا خبر بدیشان رسید که او در بوتینیه است و ایلچی
فرستاده او را از پادشاه آنجا مطالبه نمودند و او ناچار بود که خوار و عار مهمان کشی را بر خود قرار دهد چرا که تاب مقاومت دولت
روم را نداشت هنیبال که ازین واقعه اطلاع یافت بیکی از خدام خود که محرم او بود گفت بیار آن امانتی که در فلان
وقت بدست تو سپرده ام و غلام جامی پر از زهر بدست او داد و هنیبال جام زهر را کرفته رو باسمان کرد و گفت که از عمر
طبیعی من چندان نمانده است نمیدانم چرا اینقدر رومیان پاپی من شده اند و صبر ندارند که اجل بمن برسد
و من الکنون خود را و ایشان را ازین تشویش فارغ میکنم که اینقدر در مرگ هنیبال تعجیل نکنند و زهر را خورده جان داد
و عجب اینکه درین سال سیپیو آفریکانوس رقیب هنیبال نیز جهان را وداع نمود و آنطیاخوس پادشاه سیریه و آذربایجان
وارمنیه و دیار بکر و عراق عرب است و ممالک اناطولی را نیز تا کنار دریا در تصرف داشت و هنیبال را در
ظل حمایت خود جای داد و در یونان زمین با دولت روم جنک کرد و رومیان پس از شکست او را از یونان

آنطیاخوس

بیرون کردند و سیپیو آفریکانوس که بر هنیبل غالب آمده بود با سی هزار سواره و پیاده و چند زنجیر فیل از بوغاز هلسپونت
گذشته از عقب انطیاخوس داخل خاک آسیا شد و این اول نوبتی است که لشکر روم از خاک اروپا گذشته بخاک
آسیا شده اند و انطیاخوس تهیه لشکر دیده با هفتاد و دو هزار پیاده و دوازده هزار سواره و فیلان جنگی باستقبال
عساکر روم شتافت در حوالی شهر ماگنیسیه تلاقی فریقین دست داد و انطیاخوس شکست خورده پنجاه و پنج هزار از
لشکر او اسیر و قتیل شدند و از لشکر روم زیاده از سیصد پیاده و بیست و پنج سواره تلف نشده بود پس از این شکست
انطیاخوس از در صلح درآمد رومیان نیز بصلح راضی شدند بدین شروط که پانزده هزار تالنت که مبلغ شش کرور این
زمان است بجهة خسارت لشکر روم بدهد و از ممالک یونان بکلی قطع علاقه کرده و بهیچوجه ادعا نکنند و در آسیا
نیز حدود ولایتش تا آن طرف کوه تارس باشد و از ممالک اناطولی نیز آنچه که این طرف کوه است دست
بردارد و از خاک مصر نیز هر چه تصرف کرده است پس بدهد و هنیبل را نیز تسلیم رومیان کند انطیاخوس همه شروط
قبول کرد مگر دادن هنیبل را که گفت ما این بدنامی را که مهمان را بدست دشمن بسپارم قبول نخواهم کرد هنیبل پس از استحضار
از خواهش رومیان شبانه سر خویش و راه صحرا در پیش گرفته فرار کرد و مصالحه انطیاخوس با رومیان بشروط
مذکوره گذشت بوسنیه یکی از ولایات ترکی این یوروپ است نومیدیه اسم قدیم بلاد الجزیره و آن سامان
را اکنون الجزیر گویند لارد نلسان هوریشیو لارد ویس کونت یکی از سرداران نامی بحری
انگلیس است و او پسر پنجم ادموند نلسان است و مسکن این خانواده در هنبل بارو در کونتی نارفوک است
و لارد نلسان معروف در ستمبر سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق محرم الحرام هزار و صد و
هفتاد و دو هجری متولد شد و چندی زمانی در مدرسه نارویچ مشغول تحصیل بود تا اینکه در علم گرامر مشهور گردید و
در سن دوازده سالگی عموی او او را بجهاز خود طلبیده شغل معین برای او مقرر داشت که از علم کشتی بانی یاد گیرد
و آن کشتی شصت و چهار توپ داشت و در آن کشتی خدمات او مقبول افتاده منصبی باو دادند و آن کشتی
بجنگ دولت اسپانیا بجزایر فالکلند مأمور شد و رشادت ذاتی لارد نلسان در آن جنگ بر امثال
و اقران مشهور گردید و پس از انقطاع ایام جنگ چون لارد نلسان شوق ملاحی در سر داشت کپتین سکلینگ او را
بیکی از کپتین های هند الغرب سپرد که او سفر دریا در پیش داشت و بهند الغرب روانه شد و در سال هزار و هفتصد
و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و شش هجری مراجعت کرد باز عموی خویش او را بکشتی خود آورد
و چندی کار او در رودخانه تیمس کشتی رانی بود و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد
و هفت هجری جمعی را از دولت بتعیین و تشخیص بحر شمالی معین کردند و لارد نلسان باصرار تمام خود را با کپتین لاتث
و یانج آشنا کرد که او را همراه خود ببرد و در تابستان سال مزبور روانه بحر منجمد شمالی شدند و کپتین فیلپس که یکی از همراهان
آن سفر است روایت کرده است که کشتی بشدت هوا اسیر بود که از برودت هوا نفس در دهان منجمد و زبان را یارای
گفتار نبود و پا را طاقت رفتار شوق دیدار نلسان بخاطرم افتاد و او را طلبیدم نبود و هر قدر جستجو کردم نیافتم چون
صبح شد دیدم در محلی که کشتی ها از یخ بیکدیگر وصل شده است ایستاده است تفنگ در دست و چخماق در شکست که دنبال
خرس سفیدی پویان است چون مراجعت کرد پرسیدم این چه حرکت و چه جرأت است که در چنین محل خطرناک
از یاران خود دوری جستی جواب داد که شوق آن داشتم که پوست این خرس سفید را برای پدر خود برسم تحفه

سنه ۱۱۷۲
کشتی بانی
سنه ۱۱۸۶
سنه ۱۱۸۷

دارمغان بریم پس از مراجعت ازین سفر عموبیش اورا کپتین فرنیسر که عازم هند الشرق بود و پس از رسیدن بهندوستان
سنه ۱۱۹۰ هوای انجا باو ناسازگار شد در سال هزار و هفتصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق هزار و صد و نود هجری در کشتی دیگر مراجعت
کرد و در مدت در علم کشتی چنان استاد شده بود که در سن هجده سالگی در کشتی وارسستر که شصت و چهار توپ
داشت منصب لیوتننت رسید و در انوقت این کشتی بدریای مدیترنین مامور بود نلسان تا اپریل سال هزار و
سنه ۱۱۹۱ هفتصد و هفتاد و هفت مطابق ربیع الاول هزار و صد و نود و یک هجری درکشتی بود و پس از چندی منصب او را زیاد
کرده بهمراه کپتین لاکر بجزیره جمیکا روانه کردند و در بین راه غفلة یکی از جهازهای اهل امریکا خورده لوای او سرنگون شده
و بدریا افتاد و کپتین لاکر بصاحبان منصب کشتی خود حکم کرد که حکما آن علم را میخواهم چون دریا در تلاطم بود یکی
جرأت نکرد که خود را باین مهم خطیر آزمایش کند لاکر متغیر شده خواست که حکم خود را بامضا رساند نلسان دید که او متغیر
و کسی اقدام باین کار نمی نماید پیش آمده گفت حال نوبت من است که اطاعت حکم کرده خود را بدریا اندازم و بلی [illegible]
سوار شده بدریا شتافت و بیرق را از دریا گرفته بکشتی برگشت و پس از آن بر مرتبه او افزوده او را در حل و عقد امور کشتی
سنه ۱۱۹۲ اختیار دادند و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری سر پطر پرکر اخلاق نلسان را
پسندیده او را بکشتی خود برده منصب بالاتر از ان منصب باو داد و در آخر همان سال او را به نگاه بانی کشتی بی در
و ساحل موسکیتو کوست معین کرد و در جون سال هزار و هفتصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق جمادی الاخره هزار و صد و
نود و سه هجری باز منصب بالاتر از ان منصب باو دادند و با سفاین حربیه اسپانیا چنین جنگ کرد و هزار او را اشکار
و در ساحل جمیکا بیمار شده و او را برای معالجه بانگلند آوردند و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق هزار و
سنه ۱۱۹۵ صد و نود و پنج هجری او را بزرگ کشتی آلبمارل کرده ببحر شمالی مامور گردید و سر اسر زمستان را در آن بحر حرکت کرد
و در بهار رسیده بهمراه ایلچی که به کوی بک میرفت روان شد و در فصل زمستان او را بشهر نیویارک روانه کردند و از انجا با
لارد هود بسمت هند الغرب روانه گردید و در مرچ سال هزار و هفتصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق ربیع الاخر هزار و صد
سنه ۱۱۹۸ نود و هشت هجری او را بزرگ جهازات فریگیت نمودند که بجهة جزایر لی وارد تهیه دیده بودند و از آن کار نلسان درین
سفر هنرهای ذاتی اشکار شد که دوست و دشمن را مجال حرف نماند اهل امریکا را از دخول بجزایر انگلیس منع کرد و تجار امریکا
تهمتی بر او نهاده کیا دام این غدغن خسارت زیاد بما رسیده است و از دولت حکم شد که او را حبس کنند و او در حبس
عریضه بپادشاه نوشت و وقایع خود را ثبت و عرض کرد و پادشاه حکم فرمود که غرامت تجار را از مال خود داده او را
از حبس خلاص کنند القصه وقتی او را بزرگ کشتی اگامِمنان کردند و در ان کشتی یکی از پسران خود را با دو پسر
که مشغول تربیت او باشد و علم کشتی را باو بیاموزد لارد نلسان او را بحجره خود طلبیده باوی گفت که درین سفر سه چیز را از خاطر
فراموش مکن اول آنکه هر فرمانی دهند نکو تعمیل کن که خلاف شان من است و اطاعت نکنی البته در انجاح آن کمال سعی را
داشته باش دوم آنکه کسانی که بدگوئی پادشاه ترا کنند او را دشمن خود نیز بدان سیم آنکه از اهل فرانسه پرهیز کن چنانچه
از شیاطین پرهیز میکنی که ایشان دشمن دولت ما هستند و لارد هود در سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق
سنه ۱۲۰۸ هزار و دویست و هشت هجری او را نزد سر ولیم همیلتون که در انوقت در نیپلس بود مامور کرد و از انجا بجزیره
کارسیکا رفت و تا ابتدای ... در ان سفر بکار برد و در تسخیر شهر بستیه و کلوی کمال جلادت کرد چنانچه در محاصره کلوی
از جانب خصم که تیر می انداختند گلوله در برابر نلسان بر زمین خورده ریگ بلند شده و بچشم نلسان فرو رفت

و یک چشم او نابینا شد و پس از مراجعت لارد هود بانگلند لارد نلسان در مد ترئین بزرگ سفاین و در
هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری بر مرتبه و شان او افزودند و لقب ریر
آدمیرل را باو دادند یعنی امیر البحر و صاحب نشان تبث شد و به شنتا کروز بجزیره طنریف بمحاربه سفاین
حربیه اسپانیا با سه کشتی بزرگ که هر یکی صد و دوازده توب داشت روانه شد و در جولای سال هزار و هفتصد
نود و هفت مسیحی مطابق اواسط محرم الحرام هزار و دویست و دوازده هجری بانجا رسید و اهل اسپانیا قبل از وقت
تهیه مقاتله و مدافعه را دیده بودند و جنگی سخت در گرفت و اکثر همراهان لارد نلسان تلف شد و خود نلسان نیز در زمانی
که بزورقی فرود آمده بود که نزدیک رفته از اوضاع دشمن با خبر باشد گلوله بر بازوی راست او خورد نزدیک بود که بازو
او بیفتد بهمین سبب مراجعت کرده بانگلند آمد که زخم خود را معالجه کند و از برای این صدمه سالی از دولت از برای
او هزار پوند وظیفه مقرر کردند و پس از التیام زخم در سال دیگر به مد ترئین مامور شد و بهمراه لارد سنت وینسنت
روانه گردید و در تولان اهل فرانسه تهیه جنگ دیده بودند که بجانب مصر روانه شوند و نلسان از نیطرف بممانعت ایشان
برآمد و در سردینیه بواسطه طوفان شدید ناچار لنگر اقامت انداخت و سفاین حربیه فرانسه بمقصد رسیده در جای
مقصود لنگر انداختند و کپتین ترو بریج نیز به نلسان ملحق شد و باتفاق یکدیگر از آنجا حرکت کرد پس از جستجوی زیاد
نلسان به سیسلی مراجعت کرد و باو خبر رسید که علم لشکر فرانسه در اول اگست در سواحل مصر پدیدار گشت که در
خلیج ابوخیر لنگر اقامت انداخته اند و نلسان با سفاین حربیه انکلیس که سیزده بود و هر یک هفتاد و چهار توب داشت
بسواحل مصر شراع ظفر و نصرت را کشید و در ابوخیر میان سفاین حربیه انکلیس و فرانسه آتش حرب زبانه کشید و کشتی
کپتین ترو بریج در اثنای جنگ بگل نشست و از کار افتاده جهاز[?] از فرانسه که یکصد و دوازده توپ داشت [illegible]
گرفت و نه کشتی دیگر فرانسه تا صبح گرفتار شد و لشکریان فرانسه بمعرض حرق و غرق در آمدند و نلسان زخم کاری
از سر برداشت و زخمداران او هشتصد و نود و پنج نفر رسید ولی چون نسیم فتح و ظفر بر پرچم او وزید به هیچ وجه بالی
و تشویشی از زخم خود نداشت و در این جنگ شهرت او کل اروپا بلکه همه عالم را فرو گرفت و لقب بارون
در این جنگ باو داده و دو هزار پوند بر وظیفه سابق او افزودند و سیزده کشتی فرانسه حرق و غرق بسفاین
انکلیس شد و در این فتح امپراطور روس یک نشانی الماس بتصویران پادشاه بود برای او فرستاد و از سلاطین نیپلس
و سردینیه تحف و هدایای گوناگون برای او آوردند و از ساحل مصر که به نیپلس آمد پادشاه آنجا باستقبال او بیرون رفت
و لارد نلسان از انجا[?] بمالطه شتافت که در آنوقت با انکلیس جنگ داشتند در این وقت نیپلس را لشکر فرانسه تصرف
کرده لارد نلسان از بی غیرتی و بی ناموسی سپاه اتحاد لشکر شده بتعجیل شتافته خانواده پادشاه نیپلس را بکشتی خود
آورده ایشان را بسلامت به پلرمو رسانید و پس از آنکه نیپلس بتصرف فرانسه در آمد لارد نلسان از تعصب
و غیرت کپتین ترو بریج را به نیپلس فرستاد که جزایر قرب و حوالی آنجا را متصاحب گردد و در اوایل ماه جون
سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق اواخر محرم الحرام هزار و دویست و چهارده هجری خود نلسان به خلیج نیپلس
وارد شد و القدر[?] جلادت و شهامت ازو ظاهر گشت که مملکت نیپلس را از چنگ اهل فرانسه در آورده بتصرف
پادشاه نیپلس داد و پادشاه نیپلس در عوض چنین خدمت او را دوک سیسلی کرد و پس از آنکه لارد کیث را
از دولت بزرگ سفاین مد ترئین کردند لارد نلسان مراجعت کرده در کشتی فوتون[?] سوار کشتی شده

دهم نومبر سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق اوایل جمادی الاخره هزار و دویست و پانزده هجری در ترمش فرود آمد
(سنه) و در اول سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اوایل شعبان هزار و دویست و پانزده هجری او را منصب فیس
اَدمیرل جهازانی که علمهای کبود داشتند سرافراز کردند و او را با چند نفر از سرداران دیگر به بحر بالتیک روانه نمودند
و رئیس کل سَر هَید پَرکَر بود که بجهة شیخوخیت برتری داشت و در سی ام مرچ سال مزبور مطابق اواخر شوال المکرم
سال مسطور داخل سوند شدند و شهر کوپن هاگن محاصره کردند و شهریان علم سفید که علم امان است بالا کشیدند رئیس
کل فرمان امان داد چون نلسان دید که غلبه بر خصم دارد و هیچ بر طرف علم نگاه میکرد و اهل کشتی باو میگفتند که علم امان
از سفاین دیگر بلند کرده اند نلسان تجاهل کرده پشت بانها کرده بطرف دیگر که پیدا نبود نگاه میکرد و میگفت
کجاست که من نمی بینم و علی الاتصال سفاین خود را باتش فشانی امر میکرد که شهر را خراب کردند تا آخر الامر
صلح نمودند و اهل سویدن شرط کردند که سفاین انکلیس را مانع از دخول بحر بالتیک نشوند و با اهل روسیه نیز صلح
کرده بانگلند برگشتند و درین خدمت او را بلقب ویس کونت مفتخر کردند و در انگلند خبر بولانک اشتهار
داشت که چندین سفینه آراسته به انگلند حمله آورد لهذا لارد نلسان را سردار کل کرده بمدافعه ایشان نامزد کردند
و آن سردار کل در شانزدهم آگست سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اواسط ربیع الاخر هزار و دویست و
شانزده هجری روانه شده چون از کیفیت سفاین دشمن خبر نداشت و طرفین صلاح چنان دیدند که بجنگ نپردازند
و بصلح اقدام کنند لهذا لارد نلسان صلح کرده بسلامت بانگلند شتافت و در می سال هزار و هشتصد
(سنه ۱۲۱۸) سه مسیحی مطابق اواخر محرم الحرام هزار و دویست و هجده هجری بسرداری جهازهای مدیترنین بجانب جبل الطار
مامور گشت و پس از آنکه بمدیترنین رسید علی الاتصال چشم بر سفاین حربیه تولانک دوخته بود که بلکه باینها ظفر یابد
(سنه ۱۲۲۰) تا در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری اَدمیرل وی لنو با جمیع جهازهای
خود از تولانک بیرون آمد چون رشادت سردار دولت انکلیس را میدانست با بزرگ جهازهای اهل اسپانیا
که در کدیز بودند یکدل و یک جهة شده متفقا بسمت هند الغرب حرکت کردند و نلسان ازین کیفیت خبردار شده
ایشان را تعاقب کرده در وقت عبور از اتلنتیک بایشان رسید دشمن چون او را دید ناچار بسمت تولانک
مراجعت کرد ولی نلسان در همه جا ایشان را تعاقب داشت و سفاین فرانسه بزودی به تولانگ رسیده لنگر انداخت
و نلسان آن سال بانگلند برگشت و در ستمبر سال مزبور عزم خود را جزم کرد و به تولانگ حمله آورد و اندک عرصه را با ایشان
تنگ کرد تا از ناچاری بمدافعه او پرداختند و در بیست و یکم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق بیست
(سنه ۱۲۲۰) هفتم رجب هزار و دویست و بیست هجری در نزدیکی ترافلگر در مقابل یکدیگر استاده در روی آب بآتش
افشانی اقدام نمودند و چنان جنگ سخت از طرفین اتفاق افتاد که هرگز چشم روزگار بدان سان جنگ
ندیده بود دوازده ساعت توپ روز روشن چون شب تار شد و در اثنای جنگ گلوله بر کتف نلسان خورده
بجان او رسیده و بجگر او صدمه زد و در استخوان پشت او قرار یافت فورا جراح حاضر کردند چون زخم
کاری بود علاج پذیر نشد باز در حالت نزع منتظر خبر فتح بود ناگاه کسی گفت که دوازده کس از اشخاص نامی و
صاحب منصبان دشمن کشته شد لارد نلسان از استماع این خبر بحدی خوشحال شد که در عمر خود بآن مرتبه

شادمان نشده بود و خداوند را شکر کرده گفت الحمد لله تعالی که مغلوب از دنیا نرفتم این بگفت و جان بداد چون خبر
فتح بانگلند رسید آئین بستند ولی از کشته شدن نلسان خورد و بزرگ غمگین بودند و از دولت از برای اولاد
او نسلا بعد نسل وظیفه معین کردند و دوستان او را منصب و مال امتیاز دادند و نعش او را بلندن
آورده در کنشت دیر سنت جارج دفن کردند و از عمر او چهل و هفت سال گذشته بود و پس از وفات او کاری کرد
که شهرت او در السنه و افواه زیادتر از ایام حیات او بود و دیوک ولینگتون سردار کل بری را نیز پس از وفات
در جنب قبر او دفن کردند و این دو سردار را در مقام و رتبه برابر میدانند و در احوال لارد نلسان جهازانی که
اعلام او کبود است مرقوم شد مخفی نماند که جهازات عسکریه و سفاین حربیه انگلیس در سه دسته منسلک است دستهٔ
اول که اعلام او کبود است مرتبه اولی است و آنهائی که اعلام سفید دارند مرتبه ثانیه است که مرتبه و مقام
او از اعلام کبود بالاتر است و آنهائی که اعلام قرمز دارند مرتبه ثالثه است که مقام او از اعلام سفید بالاتر
و مافوق مراتب است و ادمیرل سفاین قرمز بر آن دو مرتبه حکمران است و ادمیرل سفاین سفید بر کبود حکمران
ابو عبد الرحمن موسی بن نصیر اللخمی صاحب فتح اندلس و از تابعین است و او یکی از شجعان و اسخیا و اتقیا
و در هیچ لشکری شکست نخورد خداوند فتح و ظفر را قرین رکاب و عنان او کرده بود و پدرش نصیر در خدمت
معویه منزلت و رتبه عالیه داشت ولی در محاربه صفین از جیش معویه تقاعد ورزید معویه پرسید او را که سبب
تقاعد چیست گفت بشکر نعمت تو نتوانم کفران نعمت حقیقی کنم فاغض فاغمض چشم بپوش و برو معویه سخن
سر در پیش افکند و هیچ نگفت و در زمانی که خلافت بولید بن عبد الملک رسید بعموی خود عبد الله بن مروان
که حکمران مصر بود نوشت که موسی بن نصیر را بافریقیه روان کن موسی بن نصیر در سال هشتاد و نه هجری مطابق
هفتصد و هشت مسیحی بافریقیه و مغرب زمین شتافت در نهب و غارت و قتل و اسر هیچ کوتاهی نکرد
نوشته اند که در هیچ عصری بقدر سبایای افریقیه اسیر نیاورده اند چنانچه دو نفر از پسران خود عبد الرحمن و دیگر
مروان را بفتح بلاد فرستاد هر کدام از سمتی صد هزار اسیر آوردند سوای آنچه که خود اسیر آورده بود و خمس
سبایا بشصت هزار رسید و بدین جهه افریقیه خراب شد و قحط در آن مملکت ظاهر گشت و موسی تا سوس
اقصی رفت طوایف بربر هر که باقی مانده بود ناچار از در استیمان در آمدند و موسی بر ایشان والی
گماشت و چند نفر را بتعلیم قرآن و فرایض اسلام مأمور کرد و غلام خود طارق بن زیاد بربری را
بحکومت طنجه و اعمال او نصب فرمود و لشکریان طارق همه بربری بودند که تازه بشرف اسلام
در آمده در غزو و جهاد کمال جد و اجتهاد داشتند و موسی سالما و غانما بافریقیه مراجعت نمود و پس از انتظام
مملکت بطارق حکم فرستاد که ببلاد اندلس شتافته بجهاد مشغول باشد و طارق با انبوهی خود از بربریان و قلیلی
از اعراب سوار کشتی ها شده بخاک اندلس رسید و بر کوهی که اکنون بجبل الطارق مشهور است داخل اردو
جبر التار گویند در روز دوشنبه پنجم رجب سنه نود و دو ۹۲ هجری مطابق هفتصد و یازده مسیحی صعود کرد و در رکاب
او دوازده هزار سوار الا دوازده نفر حاضر بودند و صاحب اسپانیا در آنوقت لذریق نام داشت و
طارق پس از اعتلای جبال بموسی عریضه نوشت و از عجایب مملکت اندلس و سهولت گذشتن از دریا
بعرض رسانید و موسی پس از خواندن نوشته طارق دانست که طارق آن مملکت را فتح

سنه ۸۹

خواهد کرد و باسم او شهرت خواهد یافت بتعجیل تجمیع عساکر فرمان داد و پسر خود عبد الله را در قیروان به نیابت
گذاشته باندلس روان شد و لی بخاک اسپانیا نرسیده که طارق فتح کرده بود القصه پس از آنکه طارق
چون سیل تلمیح و فحل هایج از کوه سرازیر شد و ضباط و حکام لذریق بعرض پادشاه رسانیدند که جمعی
در خاک ما پیدا شده اند نمیدانیم که از آسمان آمده اند یا از زمین رسته اند و لذریق پس از اطلاع از خبر با هفتاد
هزار سوار بمدافعه ایشان تاختن کرده و خود پادشاه بر سریری نشسته که او را بر دو اسب بسته و بالای آن
سریر قبه مکلل از جواهر الوان تعبیه کرده بودند و طارق که لشکر خصم را آراسته دید لشکریان خود را جمع کرد
خطبه در نهایت فصاحت انشاد کرد که بعضی از آن ذکر میشود و بعد از حمد خدا و نعت رسول گفت ایها الناس
این المفر البحر من ورائکم و العدو امامکم و لیس لکم و الله الا الصدق و الصبر و اعلموا انکم فی هذه الجزیرة اضیع من
الایتام فی مادب اللئام وقد استقبلکم عدوکم بجیشه و اسلحته و اقواته موفورة و انتم لا وزر لکم غیر سیوفکم و لا اقوات
الا ما تستخلصونه من ایدی اعدائکم فادفعوا عن انفسکم خذلان هذه الواقعة من امرکم بمناجزة هذه الطاغیة و اعلموا
انکم ان صبرتم علی الاشق قلیلاً استمتعتم بالارفه الالذ طویلاً فلا ترغبوا بانفسکم عن نفسی فما حظکم فیه باوفر من حظی
و قد بلغکم ما انشأت هذه الجزیرة من الحور الحسنات من بنات الیونان الرافلات فی الدر و المرجان و الحلل
المنسوجة بالعقیان المقصورة فی قصور الملوک ذوی التیجان وقد انتخبکم الولید بن عبد الملک من الابطال و الفرسان
عربانا و رضیکم لملوک هذه الجزیرة اصهاراً و اختاناً ثقة منه بارتیاحکم للطعان و استماحکم بمجالدة الابطال و
لیکون حظه منکم ثواب الله علی اعلاء کلمته و اظهار دینه بهذه الجزیرة و یکون مغنمها خالصة لکم من دونه و دون
المؤمنین و علیکم بهذه الطاغیة لذریق احملوا بانفسکم و اتقوا الله من فتح هذه الجزیرة لقتله فانهم بعد تخذلونا
پس از آنکه طارق از خطبه فراغت یافت لشکریانش متفق الکلمه جواب دادند تا جان در بدن داریم در ارتقای
مدارج اسلام و اعلای شریعت حضرت خیر الانام خواهیم ایستاد و شبانه دو لشکر در برابر یکدیگر تا طلیعه صبح
مشغول بودند علی الصباح لذریق بساختن صفوف و نواختن دفوف مشغول شد و لذریق بر سریر خود نشسته
چتری از دیباج بالای تاج خود نگاه داشته و طارق نیز با لشکریان خود که در جنب لشکریان او شرذمه قلیل بودند تصفیه
صفوف نمود و بمفاد آیه شریفه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة یکباره بربریان بر قلب سپاه حمله آورده و چتر
پادشاه را منظور نظر داشته و طارق خود را بسر پادشاه رسانیده شمشیری بر فرق لذریق زد که بهلاکت رسید
و لشکریان پس از هلاکت پادشاه تاب مقاومت نیاورده فرار کردند و طارق این خبر را بزودی بموسی رسانید
و موسی از دریا گذشته به اندلس آمد و طارق بخدمت او شتافته موسی فرمود ای طارق ولید بن عبد الملک در عوض خدمات
تو اینقدر احسان نمیکرد که اندلس فتح کرده است حکومت این مملکت ترا مسلم است طارق عرض کرد ایها
الامیر بخداوند کبیر قسم یاد کرده ام که از عزیمت خود برنگردم تا بحر شمالی نرسم و اسب خود را در میان
دریا نرانم و ترا نیز بخداوند سپهر فروزنده ماه و مهر روان دهنده نیشه و نیل روان کننده دجله و نیل در زمین
رایگان را زشنو از یکان یکان قریه درس هر کس سوگند میدهم که مرا از این عزیمت باز نداری تا جمیع ...
دریا زنم و درفش دین برافرازم و موسی را این کلام او خوش آمد و طارق در خدمت موسی بفتح بلاد مشغول
بود تا به جلیقیه رسید که در ساحل بحر محیط است و حمیدی صاحب جذوة چنین نوشته است که موسی بر جا...

ماعطام

دونشته

غضب کرد که چرا بی اذن او بجنگ پرداخته است و او را حبس کرد و اراده قتل او را نیز داشت تا حکم ولید رسید و او را با موسی با طارق در سال نود و پنجم هجری مطابق هفتصد و چهارده مسیحی از اندلس در آمده بخدمت خلیفه بدمشق شتافت والقدر از نفایس ذخایر و زر و جواهر خواهر همراه خود آورد که از آن کتاب از حد و عد او قاصر است و سی هزار نفر اسیر از دختران زیبا و غلامان رعنا همراه داشت و در حسن و جمال چنان بودند که هر که میدید میگفت رضوان از جنت غفلت کرده که حور و غلمان یکباره از بهشت گریخته اند و گرنه این همه دختران سیمین بر و پسران ماه منظر از کجا در اینجا فراهم آمده اند علی الاوساط قد جعلوا اعلی الرؤس اکالیلا من الشعر و لذریق همان رادریک است که در تواریخ اروپا نوشته اند و اسامی بلدان و ممالک اسپانیا در کتب قدیمه ضبط است و پس از تصرف مورها که اشاره بر مسلمانان باشد آن اسامی را تعریب و تصحیف کرده اند و بعضی از آنها در اینجا معلوم میسازیم و قد کل اسپانیا را نیز اندلس میخوانده اند در کتاب مراصد الاطلاع و تقویم البلدان اکثر آن بلدان و قرا بتفصیل ضبط

گلیسیه		جلیقیه	و در مراصد نوشته است بکسرتین و اللام المشدده و یاء و قاف مکسوره و یاء مشدده ناحیه قرب ساحل البحر المحیط من ناحیه شمال
استوریس		استوریش	فی اقصاه من جهة الغرب
بسکی		بسکه	
ارگان		ارگون	
کتلونیه		قطلینه	
ولنسیه		بلنسیه	
مرسیه		مرسیه	قال صاحب تقویم البلدان و هی مدینه محدثه اسلامیه
اندلوسیه		اندلس	
لورکا	در مرسیه	لورقه یا لرقه	
اری هیولا	ما بین شمال و مشرق مرسیه	اوریوله	
کرتجینه	در مرسیه	قرطاجنه	
کستیل		قشطاله	
مریدا		ماردة	در سمت بطلیوس
سویل		اشبیلیه	مدینه کبیرة لیس بالاندلس اعظم منها دار الملک بالاندلس
کاردوا		قرطبه	و هی علی عبر نهر الکبیر و دور قرطبه ثلثون الف ذراع و هی اعظم مدن الاندلس و بلغت عدة مساجدها الفا و ستمائه مسجد و اربعمائه حمام و خربت الآن و صارت الآن کاحاد المدن المتوسطه و فی غربیها مدینه الزهراء فی سفح جبل
بدجوز		بطلیوس	
تولیدو		طلیطله	
کدیز یا کدیس		قادس	جزیرة قادس صغیرة طولها نحو اثنی عشر میلا هی عند فم بحر الزقاق من البحر المحیط قبالة مصب نهر اشبیلیه فی البحر المحیط تقویم البلدان

۹۵ هـ

۲ مزرین

[illegible]

برسلونه	برشلونه ویقال ایضاً برشونه
گراناداً در لغت اسپانیا بمعنی انار است چون در آنجا انار بسیار است لهذا بنام انار	غرناطه
لوجا در جنوب گراناداً	لوشه
رنده	رنده
المریه در ولایت گراناداً	المریه
طلویره در غربی تولیدو	طلبیره من اعمال طلیطله علی نهر تاجه
سلمنکا	طلمنکه
سرقوسا	سرقسطه هی قاعدة الثغر الاعلی
طارطوسه	طرطوشه فی شرقی بلنسیه وهی علی شرقی النهر الکبیر الذی [illegible] سرقسطه [illegible] فی بحر الزقاق [illegible] جزیره
طرگونا ما بین طارطوسه و برسلونه	طرکونه [illegible] بحر الزقاق
جین	جیان
منتیلو در مابین جنوب و مغرب جین	منت لون
چین چیلا در مرسیه	جنجیله
ملگا در جنوب گراناداً قریب بلب دریا	مالقه
بیزه از اعمال جین	بیاسه
طرزونا نزدیک تودیلا	طرسونه
تودیلا	تطیله ما بین شمال و مشرق طرسونه
لریدا	لارده در شرقی سرقسطه
بربسترو ما بین شمال و مغرب لریدا	بربشته
دنیه در مملکت ولنسیه	دانیه
سن تن در	شنترین علی بحر برطانیه و خلیج [illegible] وراء الرکن الشمالی للاندلس
آرنیدو در غربی تودیلا	ارنیط من البحر المحیط تقویم البلدان
کستلر ما بین شمال و مشرق جین	قسطره
بیره که الحال در تصرف پورتگال است	بیره
فریره در تصرف پورتگال است	فریره

باب پنجاه هشتم در بيان باقی اسپانيا

مجورکا جزيره مشهوريست و در نقشه‌های قديم ميورکا نيز می نويسند و در کتب مسالک و ممالک ميورقه ضبط کرده‌اند جزيرهٔ بزرک بليريک است و در سمت مشرق کشور اسپانيا واقع شده و تخميناً مسافت ميان اين جزيره و ساحل اسپانيا صد ميل است و تا ساحل ولايت الجزاير که از ممالک افريقا است صد و پنجاه ميل است و درازی اين جزيره چهل ميل و پهنای او تقريباً بهمان مقدار است و جمعيت انجا قريب يکصد و چهل هزار ميشود و تقريباً همه اين جزيره با يک سلسله از جبال راسيات محصور است که امتداد يک شعبه از ان جبال بر کرد اين جزيره است و هوای انجا معتدل و قصبه بزرک اين جزيره پلما و الکوديه و پولنزه و سولير است و مرجان در سواحل اين جزيره يافت ميشود و شکار و خوک فراوان دارد و پنير خوب از انجا باسپانيا ميبرند و محتوی بر نارنجستان زياد و انکور و زيتون و ميوه‌ها است و هم کوسفند انجا نيکو است و قدما جزيره مجورکا و مينورکا را جزاير بليريک ميکفتند مينورکا جزيره ديکر بليريک است که در کتب مسالک و ممالک قديم منورقه ضبط کرده‌اند و مسافت ميان او و مجورکا سی و هفت ميل است و در مشرق مجورکا اتفاق افتاده و يکصد و بيست ميل از ساحل اسپانيا دور است و ترکيب او بشکل بيضه است و صفحهٔ او تقريباً دويست و چهل مربع است و در عرض چهل درجه شمالی اتفاق افتاده و جمعيت انجا فزونتر از سی هزار نيست و قصبه بزرک او سيوددلا است که پايتخت انجاست و ديکری بندر مهون است و صفحهٔ اين جزيره بسيار ناهموار است و کوهی در وسط جزيره است که او را تروميسا مند و در ان کوه کياه با فائده بسيار است و لشکر انکليس انجزيره را از سال هزار و هفتصد و هشت مسيحی مطابق هزار و صد و نوزده هجری تا سال هزار و هفتصد و پنجاه هشت مسيحی مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری ضبط کردند و پس از ان دولت فرانسه انجا را ضبط نمودند و در عهد نامهٔ سال هزار و هفتصد و شصت و سه مسيحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هفت هجری باز بانکليس دادند و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و دو مطابق هزار و صد و نود و شش هجری دولت اسپانيا دوباره انجا را تصاحب نمودند لشکر انکليس باز در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسيحی مطابق هزار و دويست و سيزده هجری کرفتند و باز در صلح اميين در سال هزار و هشتصد و دو مسيحی مطابق هزار و دويست و هفده هجری باسپانيا مسترد نمودند و ميورکا در لغت اسپانيا بمعنی بزرک و منورکا بمعنی کوچک ايويکا که او را ابيکا نيز کويند در کتب مسالک و ممالک جزيرهٔ يابسه ضبط کرده‌اند جزيرهٔ ديکر بليريک است و وسعت او يکصد و نود ميل مربع است و جمعيت انجا پانزده هزار نفر ميشود و خاک انجزيره خوب و شراب نيکو در انجا بعمل می ايد و هيزم و ماهی هم سال از انجا باسپانيا ميبرند و مسافت ميان او تا مجورکا پنجاه و دو ميل است و پايتخت او از همين اسم است و شهر او بندر خوبی دارد و جمعيت اين قصبه قريب سه هزار نفر است

باب پنجاه و نهم در بيان متصرفات خارجه و غريبهٔ دولت اسپانيا

دولت اسپانيا اکنون در امريکا که او را وسترن همسفير کويند يعنی نصف کرهٔ غربی انچه که در تصرف دارد جزيره کوبه و جزيره پورتوريکو است که در هند الغرب است و جزاير فالکلند و چيلو و جزيرهٔ فرنندز و کالاپکس است و اين چهار اخری چندان اشتهار و اعتبار ندارد و در افريقا جزاير کناری است و سيوته است که بندر بسيار محکمی است و در مقابل قلعه جبرالتار واقع شده است و پنان دولز و مليلا است و چندين تجارتخانهای کوچک ديکر است که در سواحل افريقا است مترجم کويد مليلا بندری است در ساحل مديترنين که در شمال افريقا واقع است و پنان دولز مابين مشرق و جنوب بندر سيوته و مابين مليلا و سيوته است اشی و

در آسیا در تصرف دولت اسپانیا جزایر فیلیپین و مرین آیلندس یعنی جزایر مریه است کا دو الد
رون آیلندس یعنی جزایر لدرون نیز گویند و بعضی از جزایر کرولاین است اما جزیره کوبه بزرگترین جزیرهٔ
هند الغرب است که او را کولومبس در سال هزار و چهار صد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری
پیدا کرد و درازی او تخمیناً هفتصد میل و پهنای آنجا نود میل است و جمعیت آنجا را هشتصد و بیست هزار شمرده اند
و خاک آنجا حاصل خیز است و شکر خوب و قهوه و عسل و تنباکو و صبر فراوانی در آنجا بعمل می آید و قصبه بزرگ آنجا
هوانه است که تخمیناً یکصد و سی هزار جمعیت دارد اما جزیره پورتوریکو فیمابین جزایر کریبی و جزیره هیتی
واقع شده است و درازی او از یکصد میل متجاوز است و پهنای او تقریباً سی و چهار میل است و این
جزیره کوهسار است اما حاصل خیز است و یکصد و پنجاه هزار نفوس دارد و اکثر باشندگان مثل جزیره کوبه
غلام سیاه است و محصولات خاصه آنجا شکر و قهوه و تنباکو و پنبه و برنج و پایتخت این جزیره قصبه سن جوان
که در ساحل شمالی واقع است و سی هزار جمعیت دارد اما جزایر فالکلند جمعی از جزایر کوچک است که در محیط اتلانتک
بمسافت بعیدی از بوغاز مجیلان اتفاق افتاده اند و مشتمل بر دو جزیره بزرگ و سی و هشت جزیره بسیار کوچک است
و جزیره بزرگ آنجا بطول یکصد میل و پهنای پنجاه میل است و این جزایر را دولت انگلیس در سال هزار و پانصد و
نود و دو مسیحی مطابق هزار هجری پیدا کردند و این جزایر چندان ابادی ندارد اما جزیره چیلو جزیره معتبریست که در محیط
پاسفیک قریب بساحل چلی واقعست و اتصال او بساحل چلی چنانست که جزیره و یت بانگلند و چیلو جزیره
معمور ابادیست و اکثر اهالی آنجا از اهل اسپانیا و اهل مولتو و بومیهای آن ولایت است و درازی آن جزیره
صد و چهل میل و پهنای آنجا سی و پنج میل است و قصبه بزرگ آنجا کستروا است و این جزیره مشحون از جنگل بسیار و انعام
و مواشی بسیار است و تیرهای کلان از جنگل او ببسیار ولایات میبرند مترجم گوید و یت جزیره ایست در انگلند
که در ساحل همپ شیر واقعست و میان آن جزیره و همپ شیر خندق فاصله است که پهنای او از دو میل تا هفت میل است
اما جزیره جن فرننڈز جزیره کوچکی است که در محیط پاسفیک جنوبی اتفاق افتاده و درازی او تخمیناً پانزده میل
و پهنای آنجا پنج میل است و آن جزیره تخمیناً سیصد میل در مغربی چلی واقعست و هیچ آبادی ندارد ولی بندرهای
نیکو دارد که کشتیها میتوانند بارامی و اطمینان در آنجا لنگر اقامت بیندازند و هوای آن جزیره بسیار خوبست
و درختها و نباتات آنجا همه ساله سبز و خرم است و در آن جزیره بود که الکسندر سلکرک یکی از اهالی اسکاتلند
مفقود شد و آنچنان است وقتی که کپتین استرڈلینگ بآن جزیره رسید الکسندر سلکرک از کشتی پیاده شد و تماشا
جزیره رفت وقتیکه کپتین مزبور شراع کشید مشار الیه را فراموش کرد و الکسندر سلکرک در آن جزیره مدت
چهار سال و چهار ماه تنها توقف نمود و خوراک او از نباتات و میوهای جنگلی بود تا اینکه در سال هزار و هفتصد و نه
مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و یک هجری کپتین راجرس بآن جزیره رسید و بتماشای جزیره شتافت مشار الیه را
پیدا کرد و بهمراه خود بکشتی آورد و او بکلی زبان خود را فراموش کرده و هیچ حرف نمیتوانست بزند که بکلی از یاد
او فراموش شده بود مترجم گوید که در مخزن العلوم مدت توقف او را در آن جزیره پنج سال نوشته است
و در آن جزیره اهل اسپانیا در سال هزار و هفتصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد هجری نشیمنی برای خود
ساخته اند انتهی اما جزایر گالاپگس چندین جزایر غیر مسکون است که در محیط پاسفیک در تحت خط استوا بمسافت

گالاپگس

بعید

بعد از ان ساحل بیرون اتفاق افتاده اند و انجزایر را اهل اسپانیا پیدا کرده اند و خاصیت انجزایر برای اهل اسپانیا بهانقدر است
که وقتیکه از امریکا به اسپانیا حرکت میکنند نقایص خود شانرا در انجزایر بتکمیل میرسانند و آب تازه و آذوقه از این جزایر میبرند
و در انجزایر انواع مرغهای عجیب و قسمهای رنکارنک است اما جزایر کناری که انهارا در زمان سابق فارچونیت آیلند
میگفتند یعنی جزایر مسعود و مبارک محتوی بر چندین جزیره معتبر بیست که در محیط اتلنتیک بمسافت صد و پنجاه میل در مغرب سلطنت
مارو کو که اشاره بمراکش است اتفاق افتاده اند و محصولات خاصه انجزایر کندم و جو و نیشکر و شراب و اقسام میوه جات
و عدد انجزایر سیزده است و هفت از انجزایر مسکونست و اسامی انها از انیقرار است پلماز فیرو گومرا طنریف
کناری فارتونی ونتورا لنسروتا و جزیره معروف انجزایر طنریف است که در انجا کوه مرتفعی است که از جبال مرتفعه
دنیا حساب میشود و بمسافت بعیدی از دریا پیدا است و در اکثر سال انکوه بلند با برف مستور است اگر چه در عرض بیست و [illegible] درجه
شمالیست ولی در قله انکوه هوا بشدت سرد است و ارتفاع او دوازده هزار و پانصد فوت از سطح دریا است و انجزیره ولکنیات
یعنی آتش بار است و زلازل شدیده در انجزیره اتفاق میافتد و در سال هزار و هفتصد و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و شانزده
هجری زلزله در انجزیره حادث شد که چندین قصبه و قریه خراب کرد و چندین هزار نفر بهلاکت رسید و قصبه بزرگ انجا سنتا کروز
که نشیمن حاکم انجا است ولی پایتخت جزایر کناری جزیره پلما است و باسم جزیره کناری همه جزایر نامیده شده است و جمعیت
همه انجزایر صد و هشتاد هزار است که نصف این جمعیت تقریبا در طنریف سکنی دارند و آدمیرل بلیک در جزیره طنریف
در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هفت هجری یکی از سفاین حربیه اسپانیا را قهرا و قسرا
غرق نمود و لارد نلسن در انجزیره بازوی خود را در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری
در محاربه اهل جزیره معیوب کرد مستر خشم کوید جزیره طنریف بشکل مثلث اتفاق افتاده است که تقریبا هر ضلع او سی و شش
میل است و اسم کوه مرتفع نیز طنریف است که باسم جزیره موسوم شده است و این از جبال آتش فشان است انتهی
اما جزیره فلیپین در دریای چین در میانه منطقه محروقه اتفاق افتاده است و انجزایر را مجیلان معروف در سال هزار و پانصد
و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری پیدا کرد و انجزایر وسعت زیاد دارد و زلازل شدیده و ریاح عاصفه
و امطار مدرار در انجزایر بسیار است ولی جزایر حاصل خیز است و غله و حبوبات بفراوانی در انجا بعمل میاید و اشجار انجزایر
همیشه سبز و خرم است و بسیار کلفت و تنومند نیز میشوند و درختهای کلفت و بلند انجزایر برای بنائی و عمارت و کشتی در دنیا
معروفست و بومیهای انجزایر متواضع و مهمان نواز اند و صادق القول و عهد نیز هستند و در فن فلاحت کمال وقوف دارند و بزرگترین
انجزایر لوزون است که اورا لوزون نیز کویند و کبیری مینداناو است و در انجزایر چندین نوع مرغهای دشتی و حیوانات
غریبه است که بیشتر اسم ازانها در اروپا وجود ندارند و پایتخت جزیره لوزون قصبه مینیلا است که بسیار قصبه خوبیست و
و هوای انجا در نشیمن های مشرقی با اهل اروپا سازکارتر از جاهای دیگر است و باسم قصبه بعضی اوقات همه جزایر را نیز جزایر
منیلس میکویند و مشهور است لشکر انکلیس در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری فتح
کرد و پس از مدتی اهل شهر امان طلبیدند و یک ملیان پوند پیشکش دادند که از خرابی و خسارت مصون باشند و سردار انکلیس
قبول کرد ولی در آخر مبلغی از انوجه داده نشد که دولت انکلیس بخشیدند و جمعیت جزایر فلیپین تخمینا سه ملیان و پانصد هزار است
اما جزایر لدرون یازده جزیره است که در محیط پاسفیک شمالی بمسافت یکهزار و پانصد میل بجانب مشرق فلیپین اتفاق
افتاده اند و انجزایر را مجیلان معروف در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری پیدا کرد

سنه ١١١٦ — سنه ١٠٦٧ — سنه ١٢١٢ — سنه ٩٢٧ — سنه ١١٧٦ — لدرون — سنه ٩٢٧

و مجیلان اول جزیره گوهن را یافت و در آنجزیره بود میان اهالی آنجا بعضی از احمال و اثقال مجیلان را دزدیدند و از آنجهة مجیلان آنجزایر را
لدرونس نام نهاد یعنی قطاع الطریقان و چنانچه که بهی آیلیندس آف ثیوس میگارند یعنی جزایر دزدان و جزیره بزرگ
آنجا گوهن و راتا و تینین و تینین است و در آنجزایر بغیر از میوه‌های گرمسیری بردفروت تری یعنی درخت میوه نان
که عبارت از آنجزایر باشد فراوانست و در حکمرانی فلیپ چهارم پادشاه اسپانیا این جزایر را باسم زوجه فلیپ که مریه آنانام
داشت مریه آنیلیندس نامیدند تتمه جزیره گوبه یکی از جزایر بزرگ هند انفرنست که در مدخل خلیج مکسیکو واقع شده است درازی
آنجزیره از مشرق تا مغرب هفتصد و شصت و چهار میل و پهنای آنجا از هفتاد و چهار میل تا یکصد و سی و چهار میل است و آنجزیره از
عرض نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه شمالی تا بیست و سه درجه و پانزده دقیقه شمالیست و از طول هفتاد و چهار درجه و بیست دقیقه
مغربی گرینیچ تا هشتاد و چهار درجه و پنجاه و پنج دقیقه مغربیست و یک سلسله از جبال از مشرق تا مغرب بدرازی امتداد
دارد که تمامی آنجزیره را در دو حصه مساوی قسمت میکند و از این جبال صد و پنجاه و هشت رودخانه بزرگ و کوچک جاریست
و در میان این صحراها از جریان سیلاب قطعهای طلا یافت میشود و درین صحراها چمنهای خوب هست که مواشی و گلهای بیشمار از اهلی
و وحشی چرا در میایند و پوست حیوانات وحشی آنجا از شکارچیان بمصرف میرسانند و خاک آنجزیره بنهایت خصیب و حاصل
خیز است و اقسام گلها و نباتات در آنجزیره هست که در سایر جزایر کمتر است و محصولات خاصه آنجا نیشکر و فلفل دراز و سایر ادویه‌جات
و صبر و مصطکی و نارجیل و تنباکو و شکر و قهوه است و معدن طلا و آهن نیز دارد و جزیره گوبه را کولمبس در سال هزار و چهارصد
و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا کرد و قصبه معروف آنجا هوانه است که در ساحل شمالی است و دیگری
کوبه است که در ساحل جنوبیست که جزیره باسم آنشهر موسوم شده است و جمعیت آنجا در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی
مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت هجری صد و هفتاد و یکهزار و هشتصد و بیست و هشت نفر بشماره در آورده بودند که از آنجمله چهل
و چهار هزار و سیصد و بیست و هشت نفر سیاه بود و در سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نوزده هجری
که بشماره در آورده بودند چهارصد و سی و دو هزار بود که از آنجمله یکصد و هشت هزار سیاه بود و اکنون از یک کرور متجاوز است
جزایر چیلو که انها را ارخیپلگو چیلو نیز گویند و چهل و هفت جزیره است که در خلیج بزرگ در آخر جنوبی ولایت چیلی در مغرب
پتگونیه در آخر امریکای جنوبی واقعشده اند و جزیره بزرگ انها چیلو است و چیلی یکی از ممالک ینگی دنیای جنوبیست که ذکر
او انشاالله در امریکای جنوبی در باب صد و سیم خواهیم پرداخت جن فرنندز در محیط پاسفیک جنوبی در مغرب چیلی است
و در طول هفتاد و نه درجه و صفر دقیقه مغربی گرینیچ و در عرض سی و سه درجه و سی دقیقه جنوبی خط استوا است گالاپگس
چند جزیره است در تحت خط استوا در محیط پاسفیک تخمیناً بمسافت دویست میل در ساحل مغربی پیرو واقعشده است جزایر
فالکلند از عرض پنجاه و یک درجه تا عرض پنجاه و دو درجه و چهل و پنج دقیقه جنوب و از طول پنجاه و هفت درجه و چهل دقیقه
مغرب گرینیچ تا طول شصت و یک درجه و بیست دقیقه مغرب اتفاق افتاده است و آنجزایر در محیط اتلنتیک جنوبی در مشرق پتگونیه
واقعشده اند و این دو جزیره است از یکدیگر با بوغازی مفروز است که یکیرا فالکلند مشرقی میگویند و یکیرا فالکلند مغربی
مینامند چون در انگلیسی عدد که از واحد گذشت بلفظ جمع مینویسند لهذا در اطلسها جزایر فالکلند ثبت شده و چند جزیره
بسیار کوچک نیز در پیرامن انها واقعست جزایر لدرون چهارده جزیره است بعضی شانزده جزیره گفته اند که در محیط پاسفیک
شمالیست و مجیلان انها را پیدا کرد و از طول صد و چهل و یکدرجه تا طول صد و چهل و نه درجه مغربی گرینیچ و تخمیناً از عرض ده و
درجه شمالی تا عرض بیست درجه شمالی واقعشده اند جزایر کرولاین که انها را نیو فیلیپین نیز گویند در محیط پاسفیک شمالی

سنه ۸۹۷

سنه ۱۱۸۸

سنه ۱۲۱۹

از طول صد و چهل درجه مشرقی تا طول صد و شصت درجه مشرقی گری نیج و از عرض پنج درجه تا ده درجه شمالی واقع شده اند فیلیپین چندین جزایر مختلف الاشکال و الصور است که در دریای مشرق واقع شده اند و مدتها است که در تصرف دولت اسپانیا است و این جزایر از عرض شش درجه شمالی تا عرض نوزده درجه شمالیست و جزیره بزرگ اینجا لوزون یا لزون است که او را لوکونیه نیز گویند و دار الحکومه این جزایر قصبه منیلا است و این جزایر اگرچه در تحت منطقه حاره واقع شده اند ولی بجهة ارتفاع زمین چندان گرم نمیشوند و محصول اصلی اینجا برنج است که طعام اصلی بومیانست که غالباً خوراک اینها برنج است و بومیان اینجا شجر خرما بعمل میاورند و در اکثر جاها میکارند و بدان معیشت میکنند و در قصبه منیلا تنباکوی نیکو بعمل میاید و معدن طلا و نقره نیز در این جزایر است و از جنگلهای اینجا تیرهای خوب کلفت بلند برای انواع عمارت و دکل کشتی میارند و اسبها و اغنامی که اهل اسپانیا در اول باینجا آورده اند نتاج آنها خوب ترقی کرده است و همه امتعه هندوستان در این جزایر یافت میشود و گوگرد و سنگ مرمر و قطران نیز دارد و این جزایر را مجیلان در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری پیدا کرد و در سال هزار و پانصد و شصت و پنج مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و سه هجری دولت اسپانیا تصرف نمود و دولت انگلیس در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری این جزایر را بحیطه ضبط در آورند و باز در سال هزار و هفتصد و شصت و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هشت هجری بتصرف دولت اسپانیا داد و جزایر کوچک باتینس که یکدسته از جزایر کوچک است در شمال جزیره لوزون اتفاق افتاده اند و از ساحل غربی جزیره لوزون تا ساحل کوچین چینا تخمیناً هفتصد و پنجاه میل است و جزیره دیگر فیلیپین که پس از آن سه جزیره مسطوره که مصنف بیان نمود از دیگر جزایر فیلیپین بزرگتر است یکی جزیره پلوان است که جزیره دراز و باریکی است تخمیناً طول او دویست پنجاه میل و عرض اوسی و دو میل است و یکی پنی و یکی لیتی است که از جزیره سمر با بوغاز تنگی مفروز است و اگر بعد از همه برداریم از مقصود باز مانیم مجیلان که بعضی او را فردینند مجیلان و برخی فرنند و مجیل پینس گویند از اهل پورتگال است و او اول کسی است که در خدمت شاهنشاه چارلس پنجم تعهد کرد که در دور کره ارض سفر کند و سفر اول او در سال هزار و پانصد و نوزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و پنج هجری اتفاق افتاد و بمطلب و مقصود رسید و جزایر چند یافت و کشتی این بحرپیمای دانا این امر خطیر را باتمام رسانید ولی فرمانده کشتی تلف شد و بوغاز مجیلان در امریکای جنوبی که ذکر او خواهد آمد باسم او معروف است و در این بوغاز اهل اسپانیا قلعه داشتند و وقتی آن قلعه را محاصره کردند و قلعگیان تلف شدند لهذا بعضی او را بوغاز قحطی و کیپ فمین نیز گویند یعنی بوغاز قحطی و دماغه قحطی

باب شصتم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت اسپانیا

کشور اسپانیا را قدما هیسپنیه و هیبیریه و آیبیریه میگفتند و ولایت پورتگال نیز سابقاً ضمیمه اسپانیا بود و کسانیکه اول در این کشور سکنی گرفتند طایفه سلتی است که یکی از شعب گال است و پس از ایشان اهالی فنیشیه در این کشور توطن گزیدند و اینها قصبات گدیز و ملگا و چندین شهر دیگر آباد کردند و پس از اینها اهالی کرثیجیه و اهالی کرتاج غلبه نمودند و پس از چندی رومیان در این کشور چندین فتوحات عظیمه نمودند و تخمیناً شانزده سال قبل از ولادت عیسی همه این مملکت در تصرف رومیان آمد تا دولت رومیان بواسطه طوایف گات بزوال رسید و کشور اسپانیا تخمیناً چهار صد سال در تصرف رومیان بود و در آغاز مائه پنجم بعد از ولادت عیسی بر این کشور طوایف سوئی و وندل و الن مستولی شدند و آن ولایت را در میان خود تقسیم کردند و همگی ایشان از بی نظمی و بی اعتدالی بزودی مغلوب اَدلفس در سال چهار صد و یازده

سنه ۹۲۷
سنه ۹۷۳
سنه ۱۱۷۶
سنه ۹۲۵

ادالفس

مسیحی پادشاه گات شدند و او بنیان سلطنت را محکم کرده سلطنت وی سی گات مشهور شده و این سلطنت طول کشید تا در سال
سنه ۹۲
هفصد و دوازده مسیحی مطابق نود و سه هجری سرسنس که ایشان را موریش نیز گویند بر اینها غالب شدند و از آن سال
سنه ۸۸۰
تا سال هزار و چهار صد و هفتاد و پنج مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد هجری سرسنس که اشاره بر مسلمانانست در قسمتهای جنوبی
کشور اسپانیا حکمرانی داشتند و در سال هزار و چهار صد و نود و یک مسیحی مطابق هشتصد و نود و شش هجری کلیه سلطنت
مسلمانان در کشور اسپانیا بغلبه فردیننداوای زبلا بانجام رسید و از زمان زوال شاهنشاهی رومیان تا زوال دولت
مسلمانان کشور اسپانیا در میان چندین سلطنتهای کوچک تقسیم بود ولی در نکاح فردیننند پادشاه آرگان با ای زبلا وارث
و ملکه کستیل همگی این کشور بجز مملکت پورتگال حکم واحد یافت و در زمان سلطنت این ملک و ملکه بود که کریستوفر کولمبس
سنه ۸۹۷
با اعانت و التفات ای زبلا اقلیم امریکا را در سال هزار و چهار صد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا کرد
و در زمانی که مسلمانان در اسپانیا تسلط داشتند صنایع و حرفه ترقی کرد و علم و آموزش شکفته و خندان شد در حالتی که
مابقی اروپا بجهالت و نادانی خود باقی بودند ولی این شاهزادگان مسلمانان رفته رفته بواسطه شهوت پرستی و جهالت
از شوکت و دولت خود کاسته شد و وزرای ایشان بستمکاری و مداخل و جلب منفعت مشغول بودند چنانچه پایتخت قرطبه
و سلسله عبد الرحمن بکلی از این رفتار و کردار منقرض شد و کاردوا که بقرطبه شهرت دارد پایتخت اصلی مسلمانان بود و در آن شهر
سنه ۱۸۴
مسجد عالی عبد الرحمن اول بنا کرد و هر چه ناتمامی داشت پسر او باتمام رسانیده در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار
هجری آن مسجد را بپایان رسانید و سلاطین مسلمانان هر یکی بر او افزودند تا در استیلای عیسویان آن مسجد را کلیسا نمودند
سنه ۹۲
و وقایع استیلای مسلمانان از سال هفصد و دوازده مسیحی مطابق نود و سه هجری تا دفع ایشان در سال هزار و چهار صد و
نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری لایق مطالعه و تذکار است ولی در این مختصر اگر تفصیل او را آنچه اهم ذکر
کنیم باعث تطویل است وجه استیلای مسلمانان از آنست که در آغاز مائه هشتم بعد از ولادت عیسی علی نبینا و علیه السلام موسی
از جانب ولید خلیفه حاکم افریقا شد و رادریک پادشاه وی سی گات در سال هفصد و یازده مسیحی مطابق نود و دو
هجری بتخت نشست و قبل از سلطنت این پادشاه از حسن رفتار و کردار محبوب القلوب بود ولی بعد از آنکه به اریکه پادشاهی
جلوس کرد در ظلم و اعتساف بحد کمال رسید و بعنف و جبر دختر کونت جولین را گرفته تصرف کرد و پدر آن دختر از ترس پادشاه
نتوانست که دم در زند و خلافی کند ولی از این حرکت پادشاه رنجیده خاطر بود و فرصتها یاد کرد که تا انتقام این کار نکشد خواب
سنه ۹۴
راحت نکند بنتیجه با موسی حاکم افریقا بنای مراوده گذاشت و او را به تسخیر اسپانیا تحریک نمود تا موسی لشکر تعیین کرده اسپانیا
را مسخر کرد و رادریک پادشاه اسپانیا در جنگ اکسن ریز در اندلوسیه در سال هفصد و سیزده مسیحی مطابق نود و چهار هجری
شکست خورده و کشته شد چنانچه پس از آن جنگ کسی اثری و نشانی از او نیافت و پس از این شکست عیسویان مدت هفصد
سال در اطاعت مسلمانان بودند تا آخر بر ایشان غلبه کرده بکلی اینها را از آن کشور اخراج کردند القصه پس از استیلای مسلمانان
باز بعضی از کشور اسپانیا در تحت اطاعت حکام عیسوی بود که هر یکی در ولایت خود حکومت داشت و بعضی از ولایات در
در اطاعت مسلمانان بود چنانچه ولایت استوریس و لیون و الدکستیل و ولنسیه و نور و ارگان و کتلونیه
در اطاعت عیسویان بود که این ممالک را کرستین اسپین میخواندند یعنی اسپانیای عیسویون و مابقی کشور در اختیار
مسلمانان بود و شهرهای بزرگ مسلمانان تولیدو و کاردوا و سویل و گرانادا بود و سلطنت وی سی گات
اگر چه مدت سیصد سال طول کشید ولی بسیار سلطنت بی نظم و بیقاعده بود و طایفه وی سی گات جمعی بودند که اصل ایشان

باب ششم در بیان مختصری از تاریخ اسپانیا

از کشور سوید نیست بلکه از گات حساب میشود و در میان خود به سه قبیله منقسم شده است که اول آنها جیندی و ثانی آنها
استراگات و ثالث وی سی گات است و در استیلای مسلمانان اسپانیا در سال هفتصد و دوازده مسیحی مطابق
نود و سه هجری که دولت وی سی گات بزوال رسید یکی از شاهزادگان مسمی به پلجیوس از این دریای فتنه خود را
بساحل نجات رسانید و بجبال استوریس پناه برد و در آن مملکت مردم براو گرویده او را پادشاه استوریس
نامیدند و کار او در آن مملکت رونقی گرفته و پس از او پسرش الفونسو ولایت گلیسیه و لیون را نیز بر ولایت خود
و اولاد پلجیوس در این ولایات نسلاً بعد نسل حکمرانی تا سال هزار و سی و شش مسیحی مطابق چهار صد و بیست و هفت
هجری کردند تا فردیننذ پادشاه کستیل در سلطنت قدرت و قوت بهم رسانید و در وقتیکه پلجیوس حکمرانی استوریس و نوارا
آراگون و ارستنا نیز بحکمرانی نور مشغول بود و تولید و قسمتی از نوکستیل را عیسویان در سال هزار و هشتاد و پنج مسیحی
مطابق چهار صد و هفتاد و هشت هجری و سلطنت ولنسیه را در سال هزار و دویست و سی و سه مسیحی مطابق ششصد و
سی هجری و کاردوا را در سال هزار و دویست و سی و شش مسیحی مطابق ششصد و سی و سه هجری و کتلونیه را در سال
هزار و دویست و سی و هفت مسیحی مطابق ششصد و سی و چهار هجری از تصرف مسلمانان بیرون آوردند مترجم گوید
در وفیات الاعیان احمد بن خلکان نیز چنین نوشته است که قرطبه را فرنج از تصرف مسلمانان در شوال ششصد و سی و سه
هجری بیرون آوردند انتهی و در اسپانیا معادن طلا و نقره نیز یافت میشود و در این کشور شرابهای خوب و اسبهای
مرغوب بسیار است و از امریکا دولت زیاد و مکنت بیشمار باین کشور آمد و از کثرت طلا و دولت چنانشد که اهالی
این کشور از شغل فلاحت و زراعت باز ماندند و از کسب و کار افتادند و نظیر کبیر گفته است که صنایع و علوم در دور دنیا
سیر میکنند و هر وقتی با دولتی و ملتی هم آغوش میشود و وقتی از جائی چون کوکب آفل و از جائی دیگر طالع میشود و از تقرار
در وقت حکمرانی فردیننذ و ازابلا کوکب اسپانیا در فلک اقبال متصاعد شد و در وقت چارلس پنجم به حد اوج و کمال
رسید چنانچه در این روزگار انگلند هم مخالفت سابق اسپانیا را دارد و تخمیناً در وسط مایه هفدهم دولت اسپانیا
چنان ترقی داشت که همه اروپا از آنها در رسوم و قوانین تعلیم میگرفتند و در جوانمردی و دلاوری در اروپا ضرب
المثل بودند ولی الکنون انکمال را زوال و الصعود را هبوط است تنبیه عبد الرحمن اول که ذکر شد اشاره بعبد الرحمن
ابن معویه بن هشام عبد الملک بن مروان الحکمی است که در اسپانیا سلطنت کرد و پدر او معویه اول کسی است که در اسپانیا
در سال یکصد و سی و نه هجری بتخت شاهی جلوس کرد و پسر او عبد الرحمن اول مرد عاقل و کافی بود و تخمیناً پنجاه سال
پادشاهی او طول کشید و از نسل چند نفر بسلطنت رسیده اند و منذر بن محمد معروف ترین این سلسله است که بجود و سخا و فضل
و کمال امتیاز داشت و نسب منذر از این قرار است منذر بن محمد بن عبد الرحمن ابن الحکم بن هشام بن عبد الرحمن بن معویه بن هشام
بن عبد الملک بن مروان الحکمی و در حق منذر شعرا قصاید غرا گفته اند و از آنجمله این دو بیت است شعر بالمنذر بن محمد *
شرفت بلاد الاندلس * والطیر فیها ساکن * والوحش فیها قد انس * و سلطنت او تقریباً در اواخر مایه ثالثه و اوایل مایه رابعه
بعد از هجرت حضرت ختمی مآب بوده است و پس از منذر پسر او حکم بشاهی رسید و پس از حکم پسرش هشام بتخت جلوس کرد
که او آخرین پادشاه بنی امیه است که تقریباً در سال چهار صد و بیست و پنج دولت بنی امیه در اسپانیا بزوال رسید چون
در حال تحریر کتاب بیش از این اطلاع بر احوال ایشان نبود لهذا باین مختصر اکتفا کرد و هر که تفصیل بیابد و بر این کتاب الحاق
سازد نهی مکرمت و نصفت است و در وفیات الاعیان لاحمد بن الخلکان بعضی از سلاطین اندلس ذکر شده است و

اروپا

ودر کتاب قلاید العقیان لفتح بن خاقان نیز بعضی بیان گشته است هر که تفصیل خواهد لابد به آن کتابها رجوع خواهد کرد
وجهه استیلای امویان بر اندلس از آن شد که بعد از زوال دولت امویان وشکست مروان حمار معویه بن هشام
از ان جیش گریخته باندلس شتافت ومسلمانان بر حلقه اطاعت او جمع شدند واو چندان دوامی نکرد وپس از او پسرش
عبد الرحمن بسلطنت رسید وسلطنت او طول کشید ومسجد معروف قرطبه از بنای اوست چنانچه ذکر شد وپس از امویان
دولت بنی المنذر ترقی کرد ومعتمد علی الله ابو القاسم محمد که اخر آن سلسله است در ستم رجب چهارصد وهشتاد و
چهار هجری بدست یوسف ابن تاشفین اسیر شد واو را در قلعه اغمات در مغرب اقصی محبوس ساخت وتفصیل احوال
او در وفیات الاعیان مسطور است هم در ان قلعه درگذشت وپس از یوسف ابن تاشفین حکام ومسلمانان
که در اسپانیا استیلا داشتند ضعیف شدند تا انکه رفته رفته مقهور ومغلوب فرنگیان گشتند القصه سلاطین ویزیگات
که در کشور اسپانیا حکمران بودند اول انها آلریک است که در سال چهارصد وشش مسیحی پادشاه شد واخر انها
آدریک است که در سال هفتصد ویازده مسیحی مطابق نود ودو هجری جلوس کرد ودر سال هفتصد وسیزده مسیحی مطابق
نود وچهار هجری کشته شد ومدت سلطنت شان سیصد وهشت سال بود وعدد سلاطین شان سی وسه نفر است که
تفصیل اسامی انها در کتاب تمدن ضبط است چون دولتشان منقرض شده است حاجتی بذکر انها نیست ودر زمان
استیلای اسلامیان در مملکت نوزر وکستیل وارگان سلسله جداگانه بودند که هر یکی در مقر حکومت خود استیلا وحشمتی
داشته اند که تفصیل هر یک از ان سلسله ها در تمدن ضبط است چون فردیننذ از سلسله ارگان در آخر بازدواج ایزابلا
وارثه کستیل تمامی اسپانیا تسلط یافت لهذا به تفصیل اسامی آن طبقه میپردازیم ونژاد سلاطین حال بسلسله بوربان میرسد
که از سال هزار وهفتصد مسیحی مطابق هزار وصد ودوازده هجری بسلطنت اسپانیا رسیده اند وتفصیل حکام ارگان از این قرار است

تاریخ مسیحی	سلسله سلاطین ارگان	تاریخ هجری
۱۰۳۵	رمیرو اول	۴۲۶
۱۰۶۳	سنچو رمیرز	۴۵۵
۱۰۹۴	پطر پادشاه نوزر	۴۸۷
۱۱۰۴	الفونسو ملقب ذی وارنر یعنی الشجاع وپهلوان که پادشاه نوزر بود	۴۹۷
۱۱۳۴	رمیرو دوم ملقب ذی مانک یعنی الراهب	۵۲۸
۱۱۳۷	پطر اینلاذ ورنی مونذ کونت برسلونا	۵۳۱
۱۱۶۲	الفونسو دوم	۵۵۷
۱۱۹۶	پطر دوم	۵۹۲
۱۲۱۳	جیمس اول که پسر او پس از او جانشین شد	۶۱۰
۱۲۷۶	پطر سیم که در عصر او سیسیلین وتیرس در سال ۱۲۸۲ مسیحی مطابق ششصد وهشتاد هجری اتفاق افتاد وتفصیل او چنانست که اهل فرانسه را در جزیره سیسیلی در قصبه پلرمو در سی ام مرخ سال ۱۲۸۲ مسیحی مطابق اواسط ذیحجه ۶۸۰ هجری بقتل رسانیدند واهل فرانسه که در جزیره سیسیلی ابتلا یافته بانواع تعذیب	۶۷۵

۶۸۰

.	اهالی جزیره را از از سر رسانند تا روزی دیگر موسیکی اهل فرانسه جمعشده مشغول عیشی بودند که یک عروسی از اهالی سیسیلی از پهلوی انها بر حسب اتفاق بخانه داماد میبردند و یکی از اهل فرانسه بجانب عروس شتافته بهانه انیکه اسلحه در بدن همراهان عروس نباشد دستکیرا کاویده تا بعروس رسید و بعروس بنای کنج کاوی گذاشت و اقسام سرکه از سر جهالت ازاو صادر شد و یکی از جوانان سیسیلی که همراه عروس بود بر ناموس خم در رواند اشته تا شمشیری که داشت بر کله انجوان فرانسه کوفت که فورا انجا هلاک افتاد و اهل فرانسه بمقام خونخواهی بر امده همراهان عروس نیز دست دراورده دویست نفر از اهل فرانسه کشته شد و همراهان عروس میان شهر شتافته صلای القتال القتال در دادند و شهریان بداد خواهی برخواسته لشکریان فرانسه را از تیغ گذرانیدند و هشت هزار نفر از اهل فرانسه کشته شد حتی کسانیکه بکلیسا پناه برده بودند و شیپر سین یعنی نماز عصر است چون انواقعه در انوقت اتفاق افتاد لهذ	.
	سیسیلین و سپرس خواندند	
۱۲۸۵	الفونسو سیم ملقب بِن فی سِنِت یعنی المنعم	۶۸۴
۱۲۹۱	جیمس دوم ملقب دی جاست یعنی العادل	۶۹۰
۱۳۲۷	الفونسو چهارم	۷۲۷
۱۳۳۶	پیطر چهارم دی سری مئونیوئس یعنی المتواضع	۷۳۷
۱۳۸۷	جان اول	۷۸۹
۱۳۹۶	مرتین اول	۷۹۸
۱۴۱۰	ابن ترکیم یعنی ایام فتره	۸۱۳
۱۴۱۲	فردیند ملقب دی جاست یعنی العادل پادشاه سیسیلی	۸۱۵
۱۴۱۶	الفونسو پنجم ملقب دی وِیز یعنی الحکیم	۸۱۹
۱۴۵۸	جان دوم پادشاه نوور برادر الفونسو پنجم در سال ۱۴۷۹ مسیحی مطابق ۸۸۴ هجری وفات یافت	۸۶۲
۱۴۷۹	فردیند پنجم که عقد کرد ایزبلا وارثه و ملکه کستیل را و این دو سلطنت حکم واحد یافت	۸۸۴
۱۵۱۲	فردیند پنجم پس از آنکه گرانادا و نوور را نیز فتح کرد پادشاه کل اسپانیا شد	۹۱۸
۱۵۱۶	چارلس اول نواده فردیند پنجم پسر جوانا ملکه کستیل و فلیپ ملک استریه است و او بشاهنشاهی جرمنی	۹۲۲
	در سال ۱۵۱۹ مطابق ۹۲۵ هجری رسید که او را چارلس اول اسپانیا و پنجم جرمنی گویند و اخر الامر از سلطنت	
	او را خلع کرده و از تاج اسپانیا و جرمنی هر دو استعفا کرد و در صومعه منزوی شد	
۱۵۵۶	فلیپ دوم پسر چارلس پنجم پادشاه نیپلس و سیسیلی بسیار پادشاه غدار و مکار بود و شاهزاده خانم انگلستان بسماه مِری کوئین رگننت را بعقد خود در آورد و بنا خوشی غریبی جانزا وداع کرد که کل بدن او مجروح و مقروح شد که رهها از انجراحات مسکون شدند و در حکمرانی خود لشکری انبوه از اهل اسپانیا فراهم آورده و خیال تسخیر انگلند را کرد و آن جیش بحری را آرمدا گویند و با این جیش کثیر و سفاین بیشمار شکست خورد و علم آرمدا بدست لشکر انگلیس افتاد که اکنون نیز آن پرده در او طاق پرلیمنت انگلند محفوظ است	۹۶۳

۱۵۹۸	فلیپ سیم پسر فلیپ دوم و این پادشاه بقیه مسلمانان را که از نژاد اعراب و ساکن ولایت اسپانیا که فزون تر از نهصد هزار بودند بیرون کرد	۱۰۰۷
۱۶۲۱	فلیپ چهارم پسر فلیپ سیم پادشاه متلون المزاج بود و چندین جنگها با دول و فرانسه کرد و در همه حروب شکست خورد و در زمان سلطنت او در سال ۱۶۴۰ مسیحی مطابق ۱۰۵۰ هجری پورتگال از اسپانیا موضوع شد	۱۰۳۰
۱۶۶۵	چارلس دویم پسر فلیپ چهارم شاهزاده آخر دودمان استریه است	۱۰۷۶
۱۷۰۰	فلیپ پنجم دیوک آنژو نواده لوئیس چهاردهم پادشاه فرانسه و این پادشاه قرار ولیعهدی داد که بوراثت سلطنت برسد و گفتگوی زیاد با امرا و سلاطین در این باب داشتند تا آخر الامر در سال ۱۷۱۳ مسیحی مطابق ۱۱۲۵ هجری در یوترکت انقرار جزو عهدنامه بامضا رسید و این پادشاه از سلطنت استعفا نمود	۱۱۱۲
۱۷۲۴	لوئیس اول چند ماهی سلطنت کرد	۱۱۳۶
۱۷۲۴	فلیپ پنجم باز بسلطنت رسید	۱۱۳۶
۱۷۴۵	فردینند ششم ملقب بذی و تیز بینی حکیم پادشاه عاقل و دانا بود و در زمان او صورت کلیه و وقایع پسندیده در اسپانیا اتفاق افتاده است	۱۱۵۸
۱۷۵۹	چارلس سیم پادشاه نیپلس و سیسیلی برادر فردینند ششم که بتاج رسید سلطنت نیپلس و سیسیلی را به پسر سیم خود فردینند بخشید	۱۱۷۲
۱۷۸۸	چارلس چهارم پسر چارلس سیم در آخر او را از سلطنت خلع کرده پسر او را پادشاه کردند	۱۲۰۲
۱۸۰۸	فردینند هفتم پسر چارلس چهارم که ناپلیون شاهنشاه فرانسه او را مجبور بتسلیم تاج و تخت محکوم ساخت	۱۲۲۳
۱۸۰۸	جوزیف بناپارت برادر شاهنشاه ناپلیون که آخر معزول شد	۱۲۲۳
۱۸۱۴	فردینند هفتم باز بسلطنت رسید	۱۲۲۹
۱۸۳۳	(مطابق ۱۲۴۹ — ۱۸۳۳) ایزابلا ثانی دختر فردینند هفتم که در بیست و نهم سپتمبر سال مزبور مطابق چهاردهم جمادی الاولی بسلطنت رسید و تا اکنون که اول اگست سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق هفدهم ذی قعده الحرام ۱۲۷۱ هجری است ملکه آن کشور است و ملکه با عموی خود چندین جنگها کرد تا غالب شد چرا که بقاعده سلیک طایفه اناث حق نداشتند و عموی او وارث تاج بود ولی بوصیت پدر و اتفاق امرا این قاعده را بهم زده او را بپادشاهی انتخاب کردند و افتاح حال دلارای ایزابلا چشم مردم را خیره کرد طوعاً و کرهاً اطاعت او را کردند و دن کارلس عموی پیر را از تاج و سریر محروم ساختند و چنین گویند که شوهر ملکه از او رنجیده مدتها در کلیسا معتکف شد و ملکه حمل پیدا کرد و مادر او در فرانسه بود این خبر را چون شنید به اسپانیا روانه شد که بر ایشان فریب بسوزن حیله رفوگری کند این کار از دست هنر هر حیله و تدبیر بود شوهر ملکه را از کلیسا در آورد و کار از اعتکاف بالتحاف کشید و اختلاف بائتلاف انجامید	۱۲۴۹

اسپانیا تمّ

سید یحیی قرطبی که از شعرای معروفست در فتنه اندلس که اسلامیان اسیر و دستگیر شدند قصیده انشا کرده است و خود نیز از جمله اسرا بوده که خلاصی یافته است و تحریر این قصیده در اینجا مناسب افتاد که این مجموعه از فواید شعری خالی نباشد

لکل شیء اذا ما تم نقصان	فلا یغر بطیب العیش انسان	هی الامور کما شاهدتها دول	من سره زمن ساءته ازمان
و عالم الکون لاتبقی محاسنه	ولاتدوم علی حال لها شان	یمزق الدهر حتما کل سابغة	اذا نبت مشرفیات و خرصان
و ینتضی کل سیف للفناء و لو	کان ابن ذی یزن و الغمد غمدان	این الملوک ذوی التیجان من یمن	و این منهم اکالیل و تیجان
و این ما شاده شداد من ارم	و این ما ساسه فی الفرس ساسان	و این ما حازه قارون من ذهب	و این عاد و شداد و قحطان

اتی علی الکل أمر لا مرد له	حتی قضوا فکان الکل ما کانو	وصار ما کان من ملک ومن ملک	کما حکی عن خیال الطیف وسنان
دار الزمان علی دارا وقاتله	وأمّ کسری فما آواه ایوان	کانما الصعب لم یسهل له سبب	یوما ولم یملک الدنیا سلیمان
فجایع الدهر انواع منوعة	وللزمان مسرات واحزان	وللمصائب سلوان یهونها	وما لما حل بالاسلام سلوان
دهی الجزیرة خطب لا عزاء له	هوی له احد وانهد ثهلان	اصابها العین فی الاسلام فامتحنت	حتی خلت منه اقطار وبلدان
فسل بلنسیة ما شان مرسیة	واین قرطبة ام این جیان	واین حمص وما تحویه من نزه	ونهرها العذب فیاض وملآن
کذا طلیطلة دار العلوم فکم	من فاضل قد سما فیها له شان	واین غرناطة دار الجهاد وکم	أسد بها وهم فی الحرب عقبان
واین حمراءها العلیا وزخرفها	کانها من جنان الخلد عدنان	قواعد کن ارکان البلاد فما	عسی البقاء اذا لم تبق ارکان
والماء یجری بساحات القصور بها	قد حف جدولها زهر وریحان	ونهرها العذب یحکی فی تسلسله	سیوف هند لها فی الجو لمعان
واین جامعها المشهور کم تلیت	فی کل وقت به آی وفرقان	وعالم کان فیه للجهول هدی	مدرس وله فی العلم تبیان
وعابد خاشع فیه مبتهل	والدمع منه علی الخدین طوفان	واین مالقة مرسی المراکب کم	ارست بساحتها فلک وغربان
وکم بداخلها من شاعر فطن	وذی فنون له حذق وتبیان	وکم بخارجها من منزه فرج	وجنة حولها نهر وبستان
واین جارتها الزهراء وقبتها	واین یا قوم ابطال وفرسان	واین بسطة دار الزعفران فهل	رای شبیها لها فی الحسن انسان
وکم شجاع زعیم فی الوغی بطل	بدا له فی العدی فتک وامعان	کم جدلت یده من کافر فغدا	تبکیه من ارضه اهل وولدان
ووادیان غدت بالکفر عامرة	ورد توحیدها شرک وطغیان	کذا المریة دار الصالحین فکم	قطب بها علم غوث له شان
تبکی الحنیفیة البیضاء من اسف	کما بکی لفراق الالف هیمان	معنی المحاریب تبکی وهی جامدة	حتی المنابر تبکی وهی عیدان
علی دیار من الاسلام خالیة	قد اقفرت ولها بالکفر عمران	حیث المساجد قد امست کنائس	بهن الانواقیس وصلبان
یا غافلا وله فی الدهر موعظة	ان کنت فی سنة والدهر یقظان	وماشیا مرحا یلهیه موطنه	ابعد حمص تغر المرء اوطان
تلک المصیبة انست ما تقدمها	وما لها مع طول الدهر نسیان	یا راکبین عتاق الخیل ضمرة	کانها فی مجال السبق عقبان
وحاملین سیوف الهند مرهفة	کانها فی ظلام اللیل نیران	وراتعین وراء النهر من دعة	لهم باوطانهم عز وسلطان
اعندکم نبأ من امر اندلس	فقد سری بحدیث القوم رکبان	کم یستغیث صنادید الرجال وهم	اسری وقتلی فلا یهتز انسان
ماذا التقاطع فی الاسلام بینکم	وانتم یا عباد الله اخوان	الا نفوس ابیات لها همم	اما علی الخیر انصار واعوان
یا من لنصرة قوم قسموا فرقا	سطی علیهم بها کفر وطغیان	بالامس کانوا ملوکا فی منازلهم	والیوم هم فی قیود الکفر عبدان
فلو تراهم حیاری لا دلیل لهم	علیهم من ثیاب الذل الوان	فلو رایت بکاهم عند بیعتهم	لهالک الامر واستهوتک احزان
یارب طفل وام حیل بینهما	کما تفرق ارواح وابدان	وغادة ما راتها الشمس طالعة	کانما هی یاقوت ومرجان
یقودها العلج عند السبی صاغرة	والعین باکیة والقلب حیران	لمثل هذا یذوب القلب من کمد	ان کان فی القلب اسلام وایمان
هل للجهاد بها من طالب فلقد	تزخرفت جنة الماوی لها شان	واشرف الحور والولدان من غرف	فازت لعمری بهذا الخیر شجعان
	ثم الصلوة علی المختار من مضر	ما هبت ریح صبا واهتز اغصان	

باب شصت ویکم درمیان مملکت پورتگال

باب شصت ویکم درمیان پورتگال

مملکت پورتگال سابقا جزو کشور اسپانیا بود و در انقلابات اسپانیا از آن کشور موضوع شده و آنمملکت در وضع و ترکیب
و هوا و خاک مشابهت کامل به اسپانیا دارد چنانچه او وقتی در شکفتگی و درخشندگی بود که اکنون از آنحالت جلال و کمال
افتاده است پورتگال نیز وقتی در شهرت و دولت بحد رشد و جلالت رسیده بود که اکنون کاسته است و آنمملکت را
قدما لوسی تنیه میگفتند و در منتهی مغربی اروپا و مغربی جانب پنین شلا اسپانیا است و ولایت گلیسیه در جانب
شمالی آنمملکت است و آنمملکت تخمینا سیصد و شصت میل در طول و صد و بیست میل در پهنا است و جمعیت آنجا سه ملیان و
و هفتصد هزار است و قبل از استیلای فرانسه در سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری
چهار ملیان نفوس داشت و پس از انقلاب جمعی از آنمملکت بجانب برزیل نقل و تحویل کردند و انهار مشهوره
آنمملکت یکی تیگس و دیگری مینهو و دورو است که اصل منبع انهار از اسپانیا است و تیگس که او را تاجو نیز گویند
و تاجه نیز نگارند از کستیل برخیزد و هر سال مثل نیل مصر اطراف و کناره های خود را سیراب میسازد و در جنگهای فیمابین اهل
کرتج و رومیان ولایت پورتگال نیز مثل کشور اسپانیا محل حوادث و فتن بود و پس از مایه پنجم که دولت رومیان بزوال
رسید طوایف آلن و سوئی و ویسیگاث بر اینولایت استیلا یافتند و در مایه هشتم بعد از ولادت مسیح اینولایت را
مورها بعد از شکست رادریک پادشاه اسپانیا مسخر کردند و در تصرف مسلمانان تا مائیه یازدهم باقی بود و ایشان را
دلیران کستیل از آنولایت بیرون نمودند و پس از آن او را به هنری حاکم برگندی در عوض خدمات او که به حمایت
عیسویان برخواسته بود واگذار کردند و آنولایت دو مرتبه بتصرف اهل اسپانیا در آمده و مدتی نیز در قبضه اختیار
ایشان بوده ولی در سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه هجری اهل پورتگال بمقام خودسری بر آمده ربقه
اطاعت پادشاه اسپانیا را از رقبه خود بیرون کردند و دیوک برگنزا را بپادشاهی انتخاب کردند که از آنزمان در خانواده
ایشان باقیست و اصل سلطنت را در پورتگال هنری برگندی بنا نهاد و مشار الیه مرد دانائی بود و یکی از دختران
الفونسو پادشاه کستیل را العقد خود در آورده و بدین واسطه امر او در پورتگال رونق گرفت که او را در سال هزار و
و هشتاد و هشت مسیحی مطابق چهارصد و هشتاد و یک هجری کونت پورتگال نامیدند و اهل پورتگال در مائیه پانزدهم
و مائیه شانزدهم ترقی کامل کرده اکثر جزایر را ایشان یافتند و بیشتر در زمان دن هنری پسر جان دویم بود و اهل پورتگال سـ
سواحل مغربی افریقا را التفحص و جستجوی بار کردند و در سال هزار و چهار صد و بیست مسیحی مطابق هشتصد و بیست و سه هجری
مدیرا را کشف کردند و در آنجزیره نیشکر بعمل آوردند و اصل نیشکر را اغلبا از هندوستان بجزیره سیسیلی و جزیره
سیرتس آوردند و از آنجزیره بامریکا بردند و اهل پورتگال اول کسی هستند که دو مرتبه از کیپ گود هوپ گذشتند و نیز
ایشان اول کسی هستند که برزیل را در آخر مائیه شانزدهم پیدا کردند و مدتهای متمادی کوکب عظمت و جلالت این دولت
در میان اروپا تابان و مثل نیز دولت اسپانیا درخشان بود ولیکن الآن مثل اسپانیا این دولت نیز بحد زوال رسیده است
و از تصرفات خرجیه دستشان کوتاه گشته است و فن فلاحت و زراعت نقصان یافته اگرچه اهل پورتگال از برزیل فلزات
گران بها و طلا بار بار بولایت خود میبرند ولی در عوض منسوجه و قماشه سایر ولایات اروپا خرید و زر خود را تسلیم میکنند و از آنست
که دولت اسپانیا و پورتگال متدرجا کاسته و از درجه اعتبار افتاده اند و صفحه ولایت پورتگال بسیار نیکو و خوش نما است
و خاک آنولایت حاصل خیز و با منفعت است و قابل است که غله فراوان در آنجا بعمل آید و هوای آنجا فرح بخش و سازگار است

سنه ۱۲۲۲
سنه ۴۸۱
سنه ۸۲۳

بناتات ومعدنیات ومحصولات اینولایت مشابهت تمام باسپانیا دارد و هر قسم میوه در انجا هست علی الخصوص نارنج
ولیمو و پورتگال ولیموی آب و انجیر و انگور و بادام و خربزه و گرز دالو و هلو که بخوبی عمل میاید و شراب انجا وقتیکه کهنه باشد
بهترین شرابهاست و در اینولایت جنگل کم است و هر جا که هست غالبا جنگل سرو و کارک تری است که درختهای بسیار بزرگ
دارد مترجم گوید کارک تری درختیست که چوب آن سر شیشه ها را محکم می بندند انتهی و حیوانات اینولایت
مثل حیوانات اسپانیا است ولی اسبهای انجا خوب نمیشود بخلاف قاطرها که بسیار سخت و درشت و قوی قوائم میشوند
و اسب اسپانیا بهترین و مقبولترین اسبهای اروپا است بسیار تند و چابک و خوش رفتارند و از تحفه بقیمت گزاف داد
و ستد میشود و اهل پورتگال عموما سیاه چرده میشوند و در اخلاق و عادات با اهالی اقالیم حاره مشابهت دارند و بسیار
کینه کش و نادرست و تند خوی هستند و در قناعت و فروتنی مشهورند و وقتی این سلطنت کوچک در مایهٔ پانزدهم در حکمرانی هنری
و امنوئیل اول مشهور کل آفاق بود و با وجود اینکه اینولایت با کشور اسپانیا در همه چیز مشابهت کلی دارد ولی عداوت
و دشمنی تمام در میان اهالی این مملکت مرکوز قلوب و نفوس است چنانچه داکتر سوتی نوشته است که اهل پورتگال
اهل اسپین را حقیر و زبون میدانند و اهل اسپانیا ایشانرا ناکس و دون میشمارند و با یکدیگر مکالمات با طنز و طعنه
زیاد دارند چنانچه اهل اسپانیا در مقام طعنه میگویند که اگر اهل اسپانیا را از عقل و هنر مسلوب سازی انوقت
مثل اهل پورتگال خواهد شد و داکتر سوتی نیز که یکی از اهل انگلیس است چنین گفته است که اگر ربا و سالوس را هم بر سایر
معایب اهل اسپانیا بیفزائی در انوقت معنی اهل پورتگال را خواهد داشت و غالبا همه کس در اسپانیا قلیان
و سیگار میکشند و اهل پورتگال علی رغم ایشان هرگز عادت ندارند و ایشان غالبا بانفیه عادت دارند و اهل اسپانیا
هرگز هوئیل برو یعنی عراده که با یک چرخ حرکت میکند و آدم اورا حرکت میدهد استعمال نمیکنند و میگویند
که این لایق حیوانات است که حرکت بدهد آدمی نباید مشغول اینکار باشد و اهل پورتگال بخلاف اهل اسپانیا
هرگز بار بدوش خود نمیکشند و میگویند این لایق حیوانات است انسان چرا باید متحمل شود القصه هر ملتی وقتی
در دنیا شهرت کرده است و بحد کمال رسیده و از آن پورتگال در زمان امنوئیل کبیر بود وقتیکه وسکوڈی گاما
راه اهل اروپا را بهندوستان از راه کیپ گود هپ باز کرده همچنین البوکرک بر حشمت و جلالت این مملکت افزود
و شاعر معروف کموئنس نیز افعال ایشانرا در نظم و نثر شهرت داده و شهرهای بزرگ اینولایت لزبون است که پایتخت اینولایت
و بطور خوب و آئین مرغوب در دهن رود خانه تیگس واقعشده است مشتمل بر دویست و شصت هزار نفوس است
و دیگری اپورتو است که تجارتگاه معروفیست و شراب انجا که به پورت شهرت دارد مشهور اروپا است و دیگری کائم برز
و برگا است و شهر لزبون با زلزله شدیدی در سال هزار و هفتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و هشت هجری بکلی خراب شد
که اکنون آثار خرابهای از زلزله بجهت عبرت ناظرین پدیدار است و صبحی که در او این حادثه واقعشد هوا چنان صاف و خوب و
خوش بود که هیچکس چنان هوای خوب و خوش ندیده بود دفعتا ده ساعت از شب گذشته در عرض یکربع ساعت چنان
هوا و زمین منقلب شد که بازهم هیچکس چنان حالتی ندیده و نشنیده بود فمفاد و جعلنا عالیها سافلها شهر زیر و زبر گردید
و اینشهر را الآن دوباره بنا نهاده اند و مثل شهر روم قدیم در بالای هفت تپه بنا شده است و وسکوڈی گاما که معروف
جهان است اول از اینشهر شراع کشیده و بسفر هندوستان روانه گردید و از جنب گود هپ در سال هزار و چهارصد و نود
و هفت مسیحی مطابق نهصد و سوم هجری گذشت و شاعر معروف کموئنس که بفقر و فاقه تلف شد در اینشهر در سال پانصد و هفده

مطابق نهصد و سنه هجری متولد شد و راهب معروف داذ زنیج در شهر در سال هزار و هفصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق
سنه ۱۱۶۴
هزار و صد و شصت و چهار هجری وفات یافت و قتلید شگفت افسانه گوی معروف نیز در این شهر در سال هزار و هفصد و پنجاه و چهار
سنه ۱۱۶۷
مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و هفت هجری جهان را بدرود کرد و در نومبر سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار
سنه ۱۲۲۲
هزار و دویست و بیست و دو هجری خانواده پادشاهی پورتگال از لیزبون نقل و تحویل کرده به برزیل شتافتند و از ظلم
سنه ۱۲۳۶
و جور بناپارت ملند انجا آرمیدند تا در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری باز وطن
خود مراجعت نمودند اپورتو شهریست که در دهن رود خانه دوئرو اتفاق افتاده است و اهل شهر با لشکر فرانسه که در حکم
سنه ۱۲۲۴
مرشل سولت بودند در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری تصرف کردند و اکثری از
از سکنه این شهر بهلاکت رسید برگنزا مشهور برای انست که از این شهر جان دوک برگنزا که بجان چهارم مشهور است بر تخت
سنه ۱۰۵۰
و تخت پورتگال در سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه هجری جلوس کرده است و زحمتهای بسیار این ولایت
سنه ۹۸۸
از جنگ اهل اسپانیا که در سال هزار و پانصد و هشتاد مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هشت هجری تصرف کرده بودند بر او
کرد کایمبرا از نشیمن قدیم حکام انجاست و مدرسه خوبی دارد و در این شهر الفونسو اول در سال هزار و صد و هشتاد و پنج مسیحی
سنه ۵۸۱
مطابق پانصد و هشتاد و یک هجری مدفون شد و او اول کسی است که لقب پادشاه پورتگال را پس از جنگ اوریک
سنه ۵۳۴
در سال هزار و صد و سی و نه مسیحی مطابق پانصد و سی و چهار هجری بر خود قرار داد و چهل و شش سال نیز حکمرانی کرد سنترم
سنه ۵۸۰
قصبه ایست که در انجا اهل پورتگال مسلمانان را در سال هزار و صد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق پانصد و هشتاد هجری شکست دادند
و پادشاه مسلمانان در ان جنگ کشته شد و قصبه ابرنتس قصبه خوبیست و لشکر فرانسه این قصبه را در سال هزار و هشتصد و هشت
سنه ۱۲۲۳
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری تصرف کردند و در دو صحرای ابرنتس را از خوبی و پر محصولی انبار
پورتگال میخوانند و اهالی پورتگال کلا مذهب کتولیک رومی دارند و اعتقاد ایشان به کشیشان و رهبانان و جماعت
ایشان به پادشاه و حکم است و آموزش و علم اکنون در ان ولایت متروک و مهمل است و زبان اهل پورتگال کمی تفاوت با
با زبان اسپانیا دارد چنانچه دراخ کمی تفاوت از جرمن دارند و اثار قدیمه ان ولایت غالبا از رومیان و مسلمانان است
و پل معروف وقات مشهور که تیمبرا از اثار رومیان است و دیوار سنترم نیز از بنای رومیان است اثار قلعه مسلمانان
در تار سس و ذهن نیز یکی از اثار عربیه است و ولایت پورتگال اکنون در شش حصه تقسیم شده است که تفصیل او چنین است
ولایت انتر دوئرو او منهو و ولایت ترز اس مانتس در شمال است و ولایت بیرا در وسط است و ولایت استرمدیورا
و ولایت النت جو و ولایت الگرو در جنوب است سنت پیه جنگ اوریک از جنگهای بزرگ دولت پورتگال است و ان
سنه ۵۳۳
چنان بود که الفونسو دوک پورتگال با پنج نفر از پادشاه مسلمانان و لشکر بیشماری از ایشان در بیست و پنجم جولای سال
هزار و صد و سی و نه مسیحی مطابق او اخر ذیقعده پانصد و سی و سه هجری در صحرای اوریک جنگ کرد و پس از کوشش
و کشش بسیار مسلمانان را شکست داد و لیزبون را نیز بتصرف آورده با شوکت تمام بشهر مزبور وارد شد و بعد از چندی تاج
پادشاهی بر سر نهاد و پس از این جنگ دست مسلمانان از ولایت پورتگال کوتاه گردید

باب شصت و دوم در بیان متصرفات غربیه و خارجه دولت پورتگال

ولایت خارجه و جزایر بعیده که در تصرف پورتگال است جزایر ازورس است که اورا و جزایر انگلیس نیز گویند یعنی
جزایر مغربی و جزایر مدیرا و کیپ ورد است که در محیط اتلنتیک است و چندین متاع در گینی سفلی دارند که انگولا

و بنگولا و جزیره پرنسیپ و جزیره سنت تامس است که در مغرب افریقا است و موزمبیک و توابع او و موتوتو و موتوسیا که در مشرق افریقا است و بندر گوا و خول و دمن و دیو است که در هند و ستانست و بندر مکوه در چین است و قسمتی از جزیره تیمور یا جزیره سولار است که در نزدیکی استرالیه است اما ازورس که اورا بعضی وسترن آیلندس گویند در محیط اتلنتیک است و مسافت او از ساحل پورتگال از هفتصد میل تا هزار و سیصد میل است و اینجزیره را در سال هزار و چهار صد و سی و نه مسیحی مطابق هشتصد و چهل سنه هجری جان وندربرگ یکی از تجار برورژ پیدا کرد و ان چنان بود که در یک سفر اراده لیزبون داشت و طوفان شدید بی اختیار او را باینجزایر انداخت پس از انکه به لیزبون برگشت از کشف این جزایر تفاخر میکرد و تفصیل انها را بیان مینمود دولت پورتگال بلا تامل کشتی بدانجا فرستاده تصاحب کردند و تسمیه او به ازورس از انست که در انجزایر باز بیشمار بود و بزبان پورتگیز ازور یعنی باز است و هوای انجزایر خوب و خاکش بنهایت مرغوب است و غله و انگور و نارنج و لیمو و دیگر میوه ها بفراوانی در این جزایر بعمل میاید و جزیره معتبر انجزایر ترسیرا است و قصبه انجا انگرا است که نشیمن حاکم در انجا است مترجم گوید که در اخر باب نوزدهم شمه از انجزایر مذکور شده و در اخر این باب نیز اسامی انجزایر ذکر خواهد شد اما جزایر مدیرا تقریبا چهار صد میل دور از ساحل مراکو است و انجزایر را اهل پورتگال در سال هزار و چهار صد و نوزده مسیحی مطابق هشتصد و بیست و دو هجری پیدا کردند و این جزایر بکلی بایر و غیر اباد بود و جنگلهای انبوه فراوان دارد که همیشه بطراوت و خضرت خود باقیست چنانکه همیشه بهار است و جزیره بزرگ انجا مدیرا است که صد و بیست میل دوره اوست و تخمینا نود و چهار الف نفوس دارد و این جزیره را دولت انگلیس بجهة مامن خانواده سلطنتی پورتگال که از شر فرانسه محفوظ باشند در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری تصرف کردند و قصبه بزرگ انجا فونچل است مترجم گوید جزیره مدیرا دویست و پنجاه میل در جانب شمال جزیره طنریف اتفاق افتاده و درخت کاج در جنگلهای او فراوان است انتهی اما جزایر کیپ ورد در محیط اتلنتیک در مقابل دماغه در ساحل افریقا واقع شده اند که انجزایر نیز باسم دماغه که به کیپ ورد مشهور است موسوم شده است و انید ماغه در میان دریا فیمابین رودخانه گمبیه و رودخانه سنیگل اتفاق افتاده و انجزایر را اهل پورتگال در سال هزار و چهار صد و چهل و شش مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه هجری پیدا کردند و عدد انها شانزده است و جمعیت انجزایر تخمینا صد هزار میشود و بعضی از انجزایر سنگستان است که هیچ قابل ذکر نیست و جزیره بزرگتر انها سنتیه گو است که تخمینا صد و شصت میل دوره اوست و پایتخت انجزیره و نشیمن حاکم پورتو پریه است و از انجزایر نمک بسیار باطراف میبرند و از انست که دراج انجزایر را سالت آیلندس میگویند یعنی جزایر نمک و هوای جزایر بسیار بد و ناسازگار و گرم است مترجم گوید کیپ ورد را از انجهة گویند که اغلب اوقات سبز و خرم است و رودخانه گمبیه در جنوب انید ماغه و سنیگل در شمال انید ماغه است انتهی اما جزیره پرنسیپ جزیره کوچکی است در بایت آف بنیفرا اتفاق افتاده است اهل انجزیره با کان فی منث همسایه خود که عبارت از افریقا باشد معامله عاج و غلام و کنیز دارند چنانچه اهالی سنت تامس نیز که در جانب جنوب انجزیره است بهمین کار اشتغال دارند اما جزیره سنت تامس جزیره است که در تحت خط استوا واقع شده و اهل پورتگال انجزیره را در سال هزار و چهار صد و بیست و نه مطابق هشتصد و سی و دو هجری پیدا کردند و قطر انجزیره تخمینا سی میل میشود و نیشکر و نارنج و لیمو و لیموی اب و انگور و ارزن در انجزیره بسیار است و هوای انجزیره و مغرب ناسازگار است و به بومیان بسیار سازگار است و در افریقای مغربی نشیمن های معروف دولت پورتگال یکی سنت پال دلوندو است که در انگولا است و دیگری سنت فلیپ دبنگولا است که در بنگولا است و انید و بند

سنه ۸۴۳
سنه ۸۲۲
سنه ۱۲۲۰
سنه ۸۳۲

باب شصت دوم در بیان متصرفات خارجه پورتگال

مثل موزمبیک که در ساحل مشرقی افریقا است در معامله عاج و غلام و کنیز منافع زیاد دارند اما گوا یکی از شهرهای هندوستان است
که در ساحل ملبار است که به ملیبار شهرت دارد و جایگاه اصلی اهل پورتگال است که در هندوستان دارند و این شهر یکی
از بهترین بنادر مشرق زمین است و اورا البوکرک نامدار تصرف نمود و در این شهر چندین کلیساهای نیکو است و بشهرهای اروپا
شباهت تمام دارد و البوکرک یکی از مؤسسین سلطنت اهل پورتگال است که در هندوستان بنا نهاده و مشار الیه
در گوا در سال هزار و پانصد و پانزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و یک هجری وفات یافت و وسکودیگاما معروف نیز اول
کسی است که دو بار از کیپ گود هوپ گذشته است و در این شهر در سال هزار و پانصد و بیست و پنج مسیحی مطابق نهصد و سی و یک
هجری مدفون شد و بندر دمن در همین ساحل و جزیره دیو از متصرفات دیگر پورتگال است اما ماکاو یکی از قصبات چین است
و جمعیت اهالیش تا شاهزاده هزار میشود در یک جزیره در مدخل خلیج کنتون اتفاق افتاده است و اهل پورتگال این
جزیره را در سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه هجری تصرف کردند و اول نشیمن اهل یوروپ که در شاهی نشان
چین برقرار شد اینجا است و در نزدیکی این قصبه غاری است که در آن غار کموئنس معروف اکثر اشعار و کلمات خود را انشا کرده است
و از اینجهت بعضی او را کموئنس گو میگویند یعنی غار کموئنس و کموئنس یکی از دانشمندان معروف اهل پورتگال است و کتاب
لوسیاد او را که اشعار نیکو دارد و احوال لوسیتانیه را نوشته است یکبار بزبان لتین و دو بار بزبان اطالیا و یکبار
بزبان فرانسه و چهار مرتبه بزبان اسپانیا و یکبار بزبان انگلیسی ترجمه کرده اند نشئیه جزایر ازورس چنانچه ذکر شد
جزیره چند است که در محیط اتلنتیک از عرض سی و هفت درجه شمالی تا چهل درجه شمالی و از طول بیست و پنج درجه مغربی تا سی
و دو درجه مغربی گرینیچ اتفاق افتاده است و این جزایر در سه مجموعه کوچک تقسیم شده اند آنهائی که در سمت مشرق اتفاق
افتاده اند جزیره سنت میگایل است و جزیره کوچک سنت مریه است و آنهائی که در وسط واقع شده اند پنج جزیره است
ترسیرا گراسیوسا سنت جارج پیکو فیل است و آنهائی که در سمت مغرب و بسیار دور از اینها واقع
شده اند جزیره کارو و فلارس است و در این جزایر زلزله زیادی اتفاق میافتد و در سال هزار و پانصد و نود و یک
مسیح مطابق نهصد و نود و نه هجری زلزله شدیدی بوقوع پیوست که دوازده روز علی الاتصال زمین مثل گهواره
در حرکت بود و بکلی قصبه معقول زیبای ویلا فرنکا ویران شد و چشمه های آب گرم در این جزایر فراوانست و از
اراضی محترقه و جبال محترقه او چنین معلوم میشود که یک وقتی در دنیا این جزایر و لکنو خرابه شد و قصبه دمن
که دامان نیز گویند در ساحل مغربی هندوستان و بالاتر از ساحل ملیبار واقع شده است و گوا نیز بالاتر از ساحل
ملیبار است چون ملیبار شهرت دارد شاید از اینجهت مصنف اسم او را بیان کرده است و بندر چول مابین گوا
و دمان است ولی از قراری که از اطلس جابان او بسمت معلوم میشود چول در تصرف دولت پورتگال نیست و جزیره
دیو در ساحل جنوبی مملکت گجرات است و بساحل بسیار نزدیک است و از جزیره مذکور در باب چهل و هشتم در ضمن
متصرفات عربیه دیاح شرحی مذکور شده است اما جزیره سولا در مشرق جزیره فلارس واقع است و در میان

ایشان بوغاز فلارس فاصله است و جزیره کوچکی است که طول او تقریبا

بیست و چهار میل و عرض او پانزده میل است

و حکام و سلاطین پورتگال از قراری است

که در جدول معلوم داشته ایم

سنه ۹۲۱

سنه ۹۳۱

سنه ۱۰۵۰

سنه ۹۹۹

اروپا

تاریخ مسیحی	حکام وسلاطین پورتگال	تاریخ هجری
۱۰۹۳	هنری ازال پورتگال .	۴۸۶
۱۱۱۲	الفونسو پسر هنری و ترِسا نه معاً حکمرانی میکنند	۵۰۶
۱۱۲۸	الفونسو کونت پورتگال مستقلاً حکمرانی میکند	۵۲۲
۱۱۳۹	الفونسو بادشاهی خوانده میشود پس از آنکه در صحرای اوریک لشکر مسلمانانرا شکست داد	۵۳۴
۱۱۸۵	سنچو اول پسر الفونسو	۵۸۱
۱۲۱۲	الفونسو دوم مشهور ذی گِرَسّس یعنی السمین یا ذی فت یعنی چرب و چاق	۶۰۹
۱۲۲۳	سنچو دوم مدعو ایدل یعنی عاطل و بیکاره معزول شد	۶۲۰
۱۲۴۸	الفونسو سیم	۶۴۱
۱۲۷۹	دِنِیس یا دِیونِی سیوس ملقب ذی فندر آف هز کنتری یعنی پدر ولایت خود	۶۷۸
۱۳۲۵	الفونسو چهارم	۷۲۵
۱۳۵۷	پطر ملقب ذی سویر یعنی تند و شدید و غلیظ	۷۵۸
۱۳۸۴	جان اول پسر پطر مدعو ذی بستَرد یعنی ناپاک و دغل و ولد الزنا و ملقب ذی گریت یعنی الکبیر و او عقد کرد فلیپا دختر جان گانت دیوک لنکستر را	۷۸۶
۱۴۳۳	اِدوارد	۸۳۷
۱۴۳۸	الفونسو پنجم مدعو ذی افریکن یعنی افریقانی	۸۴۲
۱۴۸۱	جان دوم بسیار حاکم با عدل و انصاف بود و از اطوار شایسته مردم اورا لقب گریت یعنی اکبر و لقب ذی پرفکت یعنی التام دادند و پس از او پسر عموی او جانشین تخت شد	۸۸۶
۱۴۹۵	اِمنوئیل ملقب ذی فارچونیت یعنی السعید و نیک بخت	۹۰۰
۱۵۲۱	جان سیم امنوئیل	۹۲۷
۱۵۵۷	سبَستِیَن بقتل رسید در جنگ بزرگ الکزر یعنی الجفرا در افریقیا در سال چهارم اگست هزار و پانصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق اوایل جمادی الاخره نهصد و هشتاد و شش هجری و عموی او جانشین او شد	۹۶۴
۱۵۷۸	هنری ملقب ذی کردینل یعنی اصلی و مطلق پسر امنوئیل	۹۸۶
۱۵۸	انتونی رئیس الرهبان کریتو پسر امنوئیل فلیپ دوم بادشاه اسپانیا او را معزول کرد و پس از او پورتگال ضمیمهٔ ممالک اسپانیا تا سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه بود	۹۸۸
۱۶۴۰	جان چهارم دیوک برگنزا با لشکر اسپانیا جنگها کرد تا ولایت پورتگال را از تصرف ایشان در آورد و در اول دسمبر سال مزبور مطابق اوایل رمضان خود را پادشاه پورتگال کرد که سر سلسله اینخانواده است که اکنون سلطنت اقدام دارند	۱۰۵۰
۱۶۵۶	الفونسو ششم در سال ۱۶۶۷ مطابق ۱۰۷۸ هجری معزول شد و برادر او بطور نیابت تخت نشست و در عهد خود باستقلال بشاهی رسید	۱۰۶۶
۱۶۸۳	پطر دوم برادر الفونسو ششم	۱۰۹۴

میلادی		هجری
۱۷۰۶	جان پنجم پسر پطر دوم	۱۱۱۸
۱۷۵۰	جوزف پسر جان پادشاه شد و دختر جوزف که وارثه و جانشین او بود باذن و اجازه پاپ زن عموی خود گشت و ایشان پس از جوزف معاً بامور سلطنت اقدام داشتند	۱۱۶۳
۱۷۷۷	مریه فرنسیس ایزابلا و پطر سیم معاً سلطنت میکنند	۱۱۹۱
۱۷۸۶	مریه تنها این شاهزاده خانم بپادشاهی اقدام میکند	۱۲۰۰
۱۷۹۲	ریجنسی یعنی قایم مقامی جان پسر این ملکه	۱۲۰۷
۱۸۱۶	جان ششم که سابقاً قایم مقام داشت خود بپادشاهی رسید و این پادشاه در سال ۱۸۰۷ مطابق ۱۲۲۲ هجری از نهایت تطاول لشکر فرانسه به پورتگال از سلطنت محروم شد و به برزیل شتافت و پس از گرفتاری ناپلیون به پورتگال برگشت و در سال ۱۸۲۱ مطابق ۱۲۳۶ هجری در برزیل انقلاب شد که او ناچار ثانیاً به برزیل مراجعت کرد و در سال ۱۸۲۶ مطابق ۱۲۴۲ هجری وفات یافت	۱۲۳۱
۱۸۲۶	پطر چهارم دام پدرو پسر جان ششم اخرالامر خود را بپادشاهی برزیل منتخب کرده و بر برزیل رفت پادشاهی پورتگال را به دختر خود تفویض کرد	۱۲۴۱
۱۸۲۶	مریه دوم دگلاریه که در سن هفت سالگی بتخت نشست	۱۲۴۱
۱۸۲۸	دام میکاییل برادر پطر چهارم بزور غصب کرد تخت را و ملکه مریه را معزول نمود و چندین نزاع و جنگها برخواست و دام میکاییل تا سال ۱۸۳۳ مطابق ۱۲۴۹ هجری پادشاهی کرد	۱۲۴۴
۱۸۳۳	مریه دوم بار ثانی بپادشاهی رسید و در دسمبر سال ۱۸۳۳ مطابق جمادی الاولی ۱۲۴۹ هجری که پانزده سال داشت تاج پادشاهی بر سر گذاشت و این ملکه در اواخر سال ۱۸۵۳ مسیحی مطابق اوایل سال ۱۲۷۰ هجری در نفاس وفات یافت و پسر او که وارث تخت است چون صغیر بود اعیان دولت قرار دادند که شوهر پادشاه از جانب پسر خود بوکالت بامور سلطنت بپردازند تا پسر او بزرگ شود و تا اکنون که پنجم ۱۸۵۵ مسیحی مطابق ۲۱ ذیقعده ۱۲۷۱ هجری است شوهر ملکه قایم مقام سلطنت است	۱۲۴۹

باب شصت و سیم در بیان سوئیت زرلند که او را سوئیسر لند نیز گویند

سوئیت زرلند که قدما او را هلوتیه می گفتند مملکت کوچک کوهساریست که در میان کشور جرمنی و آستریه و فرانسه و ایطالیا اتفاق افتاده و در بیست و دو ملوک معظم که کنتن گویند یعنی کنتن ها تقسیم شده است و جمعیت این مملکت در آغاز سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و چهار هجری دو ملیان و سی و هفت هزار و سی نفر حساب شده بود که از این عدد یک ملیان و دویست و هجده هزار و یکصد و ده نفر پروتستنت و هشتصد و هفده هزار و یکصد و ده نفر کثولیک روم و یکهزار و هشتصد و ده نفر یهودی بود مترجم گوید اکنون جمعیت این مملکت از دو ملیان و صد هزار متجاوز است انتهی و صفحه این ولایت بطور غریب است و مشتمل بر قله های مرتفع الپس است که با برف ابدی مستور است و در میان آنها پردهای یخ و صفایح بزرگ یخ است که چنان مینماید که دریائی پر از موج منجمد شده باشد و محتوی بر سنگهای بزرگ بیشمار و سیلابهای غران و دره ها و وادیهای خصیب خندانست و دریاچه های بزرگ سوئیت زرلند یکی کانس تنس و دیگری جنیوا است که او را لمن نیز گویند و لوسرن که او را لوزرن خوانند و نیوف چتل که در تلفظ نوشتل گویند و رود خانهای اصلی آنجا رین رون ایزر است و حکمرانی سوئیت زرلند جمهوریه است و رئیس مجلس جمهوریه را لندامن گویند و بعضی از کنتن ها مذهب کثولیک روم و بعضی کلوی نزم و برخی پروتستنت است و تخمیناً دو ثلث مملکت

پروتستنت است و محصولات خاصه آن مملکت غله و تیرهای بزرگ و میوه سردسیری است که از آنجا بخارج میبرند و در حدود مملکت سویت
سویت زرلند ولایت والیس است که در تلفظ والی گویند و ولایت گری سونس است و بعضی بلوکات کوچک دیگر است
که ضمیمه ولایت سویت زرلند شده است و هلوتیه قدیم در عهد رومیان یک قسمتی از گال بود ولی سویت زرلند جدید ولا
گری سونس در زبان و قواعد میتوان گفت که تعلق بجرمنی داشته باشد و اکثر ولایات مدتها نیز در تصرف جرمنی بود تا در
در سال هزار و ششصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری از اطاعت شاهنشاه جرمنی بیرون رفت آزادی
و حریت مقرر گردید و هوای سویت زرلند بسیار سازگار است اگرچه سرمای آنجا بنهایتست و در زمستان درّه‌ها و کوهها بسیار
سرد میشود و در تابستان کوهها سرد و خنک است و دره‌ها بسیار گرم است و بعضی اوقات چنان است که در طرف شمال یک
کوهی آثار زمستان هویداست و در طرف مقابل او در جنوب خضرت و نضرت تابستان پیداست و در طرف دیگر تازه درو میکنند
و در طرف دیگر تخم می‌پاشند و گله‌های مواشی و انعام و ایلخی در سویت زرلند بسیار است و در جبال آنها روباه و خرگوش سفید
و زرد فراوانست که در زمستان سفید میشوند و حیوان اصلی آنجا چمانیس گویند که یک قسمی از بز کوهی است که در ترکیب شباهت
زیاد به آهوی نر دارد و از پوست آن حیوان وقتی که آش میکنند دستکش‌های خوب مرغوب و کفش‌های لطیف بعمل میآید و جبال شامخه
سویت زرلند نه تنها هر گوشه را از دیگری مفروز میسازد بلکه همه ولایت را از ایطالیا با سلسله درازی مرتفعی که آلپس گویند قطع
و فصل مینماید و در همه آن جبال مسافرین با اسب و قاطر و خر حرکت میکنند و در دامنه آن جبال دریاچه‌های و جزیره‌های بیشمار است که محصور
با سنگهای عظیم الجثه و جنگلهای انبوه است و حقیقةً از این مناظر گوناگون و از این رودها در نقش و نگار و جبال رفیع
صفحه آن مملکت یکی از تماشاخانه‌های دنیا حساب میشود در عالم نظیر و شبیه او کم است و اهل سویت زرلند بسیار رشید و شجاع
و خشن و کار آزموده و بسیار ساده دل و بی کینه و بیریا میشوند و با نجابت و اتفاق است که به آزادی و حریت باقی مانده‌اند
ع آری جهان بالاتفاق میتوان گرفت ؛ و بهیچوجه بفسق و فجور میل ندارند و از دلیری و پهلوانی انهار امثل رومیان قدیم
میتوان خواند و از شجاعت و دلاوری ایشان مصداق ابیات منخل ابن الحارث الیشکری میتوان گفت شعر و فوارس
کأوار حرّ النار احلاس الذکور ؛ شدّوا دوابر بیضهم فی کل محکمة القتیر ؛ واستلأموا وتلبّبوا ان التلبب للمغیر ؛
و علی الجیاد المضمرات فوارس مثل الصقور ؛ و شهرهای بزرگ سویت زرلند برن است که پایتخت است و جنیوا و بسل است
که در تلفظ بهل گویند و زوریک و لاسن و لوزرن است اما برن شهر مقبول زیبائیست و تقریباً با رودخانه
اکثر محصور است و اطراف آن شهر نیز بطراوت و خضارت مشهور است و بر سیاحان و مسافرین در اول مایهٔ بسیار خوشی میباشد
و در جبه خانه آن شهر اسلحه و یراق ولیم تل معروف را تا اکنون نگاه داشته‌اند که کیفیت او پس از این در باب دیگر ذکر خواهد شد
و در این شهر هلر نامدار در سال هزار و هفتصد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و چهارده هجری متولد شده است و جنگ مسیحی
در نزدیکی آن شهر در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و سیزده هجری فیمابین فرانسه و اهل سویت زرلند
اتفاق افتاد و لشکر سویس شکست خوردند و جنرال ایشان کشته شد و در این جنگ از شدت حمیت و غیرت زنها بیاری
شوهرشان آمدند اما بسل که بعضی اورا ابسل و برخی اورا بایل میشمارند و در تلفظ بهل میگویند در کنار رودخانه رین است
و کلیسای آن شهر از بناهای عالیه رفیعه است و ارزمس معروف در این کلیسا در سال هزار و پانصد و سی و شش
مسیحی مطابق نهصد و چهل و سه هجری مدفون شده است و در آن شهر هالبین مشهور متولد شده است که در صنعت نقاشی استاد
بود و کارها و تصاویر او کمال قرب و منزلت را دارا و بیادگار است و صنعت ساختن کاغذ در آن شهر اختراع شده و تکمیل یافته

معروف دیولز مشهور از بومیان آنشهرند مترجم گوید آنچه در سیدن نوشته است آن است که ساختن کاغذ اول در چین
صد و هشتاد سال قبل از ولادت عیسی اختراع شده است و کاغذ را از پنبه تخمیناً در سال هزار مسیحی مطابق سیصد و نود هجری
وازکنه ولته در سال هزار و سیصد و نوزده مسیحی مطابق هفتصد و نوزده هجری در اروپا ساخته اند و شاید مراد مصنف آن
باشد که در اروپا اختراع کاغذسازی در آنشهر شده است و در اینکه این صنعت اول در چین اختراع شده است شکی نیست
ورای همه مورخین بر آنست انتهی اما زوریک در حدود دریاچه واقعست که باسم او معروفست و اسم آنشهر در تواریخ
قدیم بسیار ذکر شده است و در آنشهر دولست شمشیر سنگین گران و زین و اسلحه و یراق شجاعان قدیم سولتس بالکان و تیری که
ولیم تل در سر پسر خود سیبی را به نشانه زد محفوظ است و در کتابخانه آنشهر امیر داودی بزبان یونان که در پوست آهو
نوشته است دار و تیکن روم آورده اند هنوز محفوظست و همچنین نسخه اصل بزبان لتین که خانم مشهور جینی گری
بخط خود در سال هزار و پانصد و پنجاه و یک و سال هزار و پانصد و پنجاه و دو و سال هزار و پانصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق
نهصد و پنجاه و هشت هجری و نهصد و پنجاه و نه هجری و نهصد و شصت هجری نیست محفوظ است و این خانم مشهور در سن شانزده سالگی
این نسخه ها را نوشته است و هر که ملاحظه کند بر جودت ذهن و سلاست طبع او گواهی خواهد داد و سولومن جسنر حکیم الهی
و کانرد جسنر حکیم طبیعی و نوزکر دت مسافر سختی کشیده که در افریقا مرد و لوتیر معروف همگی از بومیان آنشهرند
اما لاسن قصبه بزرگیست که در کنار دریاچه جنیوا واقعست و برای مردمان عیاش مکان بهترین جا است و در کلیسای آنجا
قبر آمدی یوس هشتم دیوک سوای است که باسم انتی پاپ فلیکس پنجم شهرت دارد و آنشخص دو مرتبه ترک حشمت
و نعمت دنیا کرده به تنهائی و تجرد در یک گوشه آرمید اما جنیوا که او را جنیوف هم گویند در سرحد فرانسه و سوئیت زرلند
واقعشده است و رودخانه رون آنشهر را در دو حصه تقسیم میکند و از شهرهای معروف قدیم اروپا است و در نزدیکی جنیوا
در قریه فرنی حکیم و التیر معروف در اواخر عمر خود مسکن داشت و باهل شهر اصلاح کننده دین عیسوی کالوین پناه آورده و قتی
که از فرانسه او را در سال هزار و پانصد و سی و شش مسیحی مطابق نهصد و چهل و سه هجری بیرون کردند و در آنشهر کالوین با صلاح و تصحیح
دین کوشید و پروتستنت بدو شعبه منقسم شدند بعضی پیروان کالوین گشتند و برخی مریدان لوتر گشتند و در جنیوا در از منه سالفه
چندین اشخاص با علم و هنر بروز و ظهور کرده اند و وقتی مدرسه علم و دانش بود و جمعیت آنجا تقریباً بیست و چهار هزار است و قلعه
و حصار محکمی دارد و مدرسه نیکوئی در آنشهر در سال هزار و سیصد و شصت مسیحی مطابق هفتصد و شصت و یک هجری بنا کرده اند
و خانهای آنشهر بسیار بلند است و بیزا دانشمند و کالوین معروف در آنشهر وفات یافته است و کتاب معروف روسیو
و لی کلرک در آنشهر متولد شده اند و همچنین فرنسیس لی فارت که در نزد پطر کبیر روسیه مرتبه وزارت و محرمیت داشت در آنشهر
در سال هزار و ششصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق نهصد و شصت و سه هجری متولد شده است و نکر دانا این ممیز مالیات فرانسه
در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری در آنشهر متولد شده است و همچنین دلالم که به کاستی
ثی توشن آف انگلند ملقب شد یعنی مدبر انگلند در آنشهر در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری
بعرصه ظهور آمده است مترجم گوید ساعت جنیوا بعد از ساعتهای انگلیسی بهتر از ساعتهای دیگر ممالک اروپا است انتهی
ادلوزرن پایتخت کن تن از همان اسم است و در رودخانه ریوس واقعست و پلهای این رودخانه که در خوب شهرت است تمام سرپوشیده
مسقف و پوشیده است و در سقف این پلها تصاویر دلپذیر از وقایع توراة و جنگهای سوئیس و حالات مرگ از کارهای استاد
کامل هالبین باقیست و هالبین در شهر بیل در سال هزار و چهارصد و نود و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهار هجری متولد شده است واز

سنه ۱۳۱۹ — سنه ۱۰۰۰
سنه ۹۴۳
سنه ۷۶۱
سنه ۹۶۳
سنه ۱۱۴۷
سنه ۱۱۵۸
سنه ۹۰۴

دارنا و ر

باب شصت سیم در بیان مملکت سُوِیت زِرلند.

وازناخوشی وبا در لندن درخان سُوِیت هال درسال هزار و یانصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق نهصد و شصت و یک هجری وفات یافته است اِیِس حِفْت نامِین که در تلفظ شَف نامِشن گویند وقصبه ایست که باسم همان کَن تَن موسوم است و در این قصبه مؤلف تاریخ معروف سُوِیت زِرلند درسال هزار و هفصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و پنج هجری متولد شده آ و در کیل درسال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری وفات یافته است در سنه میل ناپین تراز این قصبه آب شار معروف رَین است که در لافن است و جارج اِسِنت زِلِر مخترع این صنعت اِستنگو واز کِنِگ یعنی گچ بری و منبت کاری از بومیان این شهر است که در سلطنت جارج اول با نگلند آمد و دار الصناعه لندن که صنعت نقاشی و کنده کاری درسال هزار و هفصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری رونق گرفت از اهتمام و سعی مُوزِر است که یکی از بومیان شَف نامِشن است که در عنفوان شباب با نگلند آمد واز جانب پادشاه بوارسی امور بنائی وکارهای مدرسه مزبوره مشغول بود در سامِرسِت هوس درسال هزار و هفصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری وفات یافت گری سُونس یکی از ولایات مشهور سُوِیت زِرلند است ویکی از کَن تَن های جدید است که اضافه این جمهوریه شده آ و در میان اِلپس اتفاق افتاده و اهالی این ولایت قدیما نیز با اهل سُوِیت زِرلند اقربا و خویشاوندان بودند و اکنون نیز در تحت همان حکومت و این ولایت قدیما یک قسمتی از مملکت رِهِتینیه بود و پس از زوال سلطنت رومیان در مغرب این ولایت گاهی در تصرف دیوک های خود و گاهی در تصرف دیوک های سُوابیه بود و ولایت گری سُونس نیز مثل سُوِیت زِرلند لگد کوب لشکر فرانسه و آستریه شد و لشکر آستریه را از این ولایت درسال هزار و هفصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری لشکر فرانسه که در تحت اختیار جنرال مَسّینه بود بیرون کردند واز لشکر آستریه ده هزار اسیر و چهل عراده توپ و بیست شقه علم با قورخانه و جبه خانه زیادی بدست لشکریان فرانسه بغنیمت افتاد ولی قبل از آنکه سال بآخر برسد باز اهل آستریه مراجعت کرده تصاحب کردند و در سال آینده نیز همه ولایت را باز لشکر فرانسه که در تحت حکم جنرال لِکورب بود مالک گشتند و این ولایت را گری سُونس از آن گویند که سکنه آنجا در ازمنه سالفه غالبا از رنگ قبا و لباسشان خاکستری رنگ بود و گری سُونس بزبان قدیم ایشان بمعنی خاکستر است و از آنجهة ولایت را نیز گری سُونس نامیده اند و این ولایت در میان اِلپس واقع شده است و بسیار کوهستان و سنگستان است ولی بجهة مراتع گاو و گوسفند و بزار خوبی علف و سبزه بی نظیر است و در دره های آنجا غله و میوه و انگور بفراوانی بعمل میآید و ولایت وَالِیس که در تلفظ وَلی گویند قدیما جمهوریه مطلق العنانی بود و در مجلس وِیِنّا درسال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری به جمهوریه سُوِیت زِرلند ملحق شد و الان یکی از کَن تَن های جدید آن مملکت است و این ولایت در مابین کَن تَن های بِرن و یُوری و سِیمِن اتفاق افتاده است و از همه طرف محصور با جبال شامخات است و قله اینها همیشه با برف مستور است که هرگز آن برفها آب نمیشود و خاک این ولایت محصول خیز است و ولایت وَلی بسیار ولایت با روح و خوش هوا است و چشم اندازهای نیکو دارد و بحسب ارتفاع و انخفاض اراضی خلاف هوای آنجا چنانست که مستر کاکس میگوید که در این ولایت من چنگل و کیلاس و آلوچه را با گلابی و انگور در یکروز چشیده ام و تناول کرده ام که هر کدام از این میوه ها بطبیعت ذاتی خود پرورش یافته بود و سِنت گلِین شهریست که باسم همان کَن تَن موسوم شده است و در این شهر صومعه و رهبانیه ای معروفیست که در این صومعه در سال هزار و چهارصد و سیزده مطابق هشتصد و شانزده هجری چندین نسخه بخط کتاب کلاسیک نظیر آنتونس از بای تِر و وَلی رِیُوس فَلاکِس و کوینتی لِیَن است و در این شهر اکنون نیز ارباب هنر و کمال بسیار است و دریاچه معروف سُوِیت زِرلند دریاچه جنیوا است

سنه ۹۶۱
سنه ۱۱۶۵
سنه ۱۲۲۴
سنه ۱۱۸۲
سنه ۱۲۱۴
سنه ۱۲۳۰
سنه ۸۱۶

که بحسب چشم انداز و تماشا از شهر جنیوا بهترین و مقبولترین دریاچه های اروپا است و شهر جنیوا در کنار این دریاچه واقع شده است و او
از شهرهای مقبول دنیا است و این ولایت در یکطرف محدود با قله مرتفعه کوهستانی است که ادرا مونت جورا میگویند و در
یکطرف محدود با الپس و گلاسیرهای سوائی و قله بلند برفی مونت بلنک است گلاسیرس یعنی صفایح یخ که جمع گلاسیر است و بجهة
از اتصال و انکثاف برف و یخ با یکدیگر در فواصل و تجاویف جبال حاصل شده و در یکطرف دره جمونی حادث میشوند که در نزدیک
کوه معروف مونت بلنک واقع است و هر کدام از این صفایح منجمده بدرازی هزار فوت تا دو هزار فوت است و بعضی وقت تا سه هزار
فوت نیز میشود و سطح این دره مالامال از ان صفایح منجمده است و دره جمونی تخمینا هجده میل در درازی و یک میل در پهنا است
و این اتفاق نادره در چندین قسمتهای الپس حادث میشود ولی بعضی جا کوچک است و بعضی جا بزرگ و این صفایح یخ نیز
بر دو قسم است آنهائی که در دره های عمیق الپس است انها را الپس ولیس میگویند یعنی دره های یخ و آنهائیکه در دامنه ها
و بلندیهای کوه است مستر کاتش آپر و لوآر گلاسیرس میگویند یعنی صفایح یخ بلند و پست و این صفایح یخ چنان صاف است
که مثل آئینه ممکن است در او عکس هر چیز دیده شود و آنهائی که در قله ها و رعان الجبال میشوند و مثل کوههای یخ است انها را
اولنچس گویند یعنی بهمن ها و قطر اکثر انها زیاد تر از دویست فوت است و وقتیکه از قلل جبال سرازیر میشوند صدای مخوفی دارند و
و سنگهای عظیم الجثه نیز از حرکت انها بحرکت در آمده بمیان دره میافتند و در انوقت هر چه دو چار شوند خراب و تباه میسازند
و اصلاح در دین اول در زوریک با زونگلی شد که اورا زونگلیوس نیز گویند تخمینا در همانسال بود که در جرمنی لوثر آغاز
گفتگو و سخن کرد و پس ازان باهتمام جان کلوین که یکی از بومیان نایون است در پیکاردی رواج گرفت که از فرانسه اورا
دوانیدند و در جنیوا سکنی گرفت و در سال هزار و پانصد و شصت و چهار مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و دو هجری وفات یافت و
و در سویتزرلند عجایب و غرایب ذاتی و مصنوعی بسیار است و در میان انها چیزی که قابل ذکر است که در اینجا بیان سازیم
یکی گلاسیرس است که صفایح یخ است چنانچه ذکر شد و دیگری چندین صومعه و رهبانسرای خاص است که در هیچ ولایت نظیر
و عدیل ندارند آنچه از همه بهتر و بزرگتر و غریب تر است آنست که تخمینا بمسافت شش میل از قریه برگ در میان جنگلها و سنگهای
بزرگ ساخته اند و این صومعه مشتمل بر یک معبد و یک ارتاری و مناره و بیرونی و مطبخ و چندین اوطاق و پله های متعدد و چاه
و قهوه خانه و دیگر محل آسایش و راحت است که کلا در یک پاره سنگ بزرگ کنده و نقاری شده است و ارتفاع مناره پنجاه
و چهار فوت است که تقریبا شانزده ذرع و نیم میشود و غریب تر آنکه اینچنین حجاری و نقاری از یکمرد و یک پسر با تمام رسیده است
و محال است که کسی این بنیاد را تماشا کند و حیرت نکند و برای صاحب او که این زحمت را کشیده است ملول نشود که از شخصی که چنین
هنر و صنعت آشکار شده هیچ بهره از عمر و ازان کار نبرده از جهان بگذرد چنانچه در سال هزار و هفتصد و هشت مسیحی مطابق
هزار و صد و بیست هجری جمعی از جوانان که بتماشای این صومعه آمدند در وقت مراجعت ایشان آن شخص هنرمند در ناو کوچکی که همیشه
مایحتاج خود را از قصبه نزدیکی اینجا که هفته یکبار در آن ناو میاورد در رود خانه ستو که از جنب این صومعه جاریست غرق شده و در
و در نقشه اسم این رودخانه را ستئن ضبط کرده است مترجم گوید ارتاری در کلیسیای روم یک مکانیست که مخصوصا
از برای نماز و عبادت وضع شده است و چنین جا را آرتاری میگویند و در کتاب دیگر ملاحظه شد که این رهبان سرا را یک پدر
و یک پسر در مدت بیست و پنج سال بانجام رسانده اند و در کتاب دیگر نوشته اند که یک استاد با شاگرد خود در آن مدت این کار را
کرده است انتهی و در لاافن در کنتن زوریک آبشار عجیب رودخانه رین است که از بالای بلندی سرازیر میشود و صدای او تا مسافت
شش میل میرسد و بلندی ان آبشار تخمینا صد فوت است مترجم گوید لاافن اسم چند قصبه است یکی در تواریه است و دیگر در [illegible]

گلاسیرس

اولنچس

رهبانسرای عجیب
سنه ۱۱۲۰

باب شصت سیم در بیان مملکت سویت زرلند

ویکی در بهل است ویکی در زوریک است آب شار معروف در نزدیکی قریه لافن است که در کن تن زوریک است و صاحب مخزن العلوم
ارتفاع آب شار را شصت فوت و عرض او را سیصد فوت نوشته است انتهی و در میان غرایب ذاتی که در انولایت است دو چاه
که یکی از آنها روزی یکمرتبه جزر و مد میکند و آن یکی دیگر همیشه سه ماه مقدار دو سه ماه دیگر خشک است و چندین آثار قدیم رومیان
نیز در انولایت است که اگر بتفصیل آنها پردازیم باعث اطناب و اسهاب خواهد بود و در قصبه آلتارف که پایتخت کن تن یوری است
ولیم تل معروف متولد شده است و در قریه گرنیس در کن تن فری برگ پنیر شکو نعل میاید که از انجا بسایر ولایات اروپا
میبرند نشسته از مونت بلنگ یعنی کوه بلند تر کوهی در اروپا نیست و ارتفاع او پانزده هزار و هفصد و هشتاد و یک فوت است
و درازی سویت زرلند از مشرق تا مغرب دویست میل و در پهنا از شمال تا جنوب یکصد و چهل میل است و باکن تن گری سونس
و ولی به بیست و دو کن تن تقسیم شده است که تفصیل او از انقرار است اول گری سونس دوم سنت گلین کرنت گال
نیز گویند سیم اپن زل در مشرق است چهارم تورگا پنجم شف هاسن ششم زوریک هفتم ارگا هشتم بیسل نهم
سالوترن در شمال است دهم زگ یازدهم گلریس دوازدهم شکویز که در تلفظ شویز و شوتیز گویند سیزدهم یوری
چهاردهم یونن تر والدن پانزدهم لوزرن شانزدهم برن هفدهم فری برگ در وسط است هجدهم تیسین نوزدهم ولی در جنوب است
بیستم نوشتل بیست و یکم واد که او را الپن نیز گویند بیست و دوم جنیوا در مغرب است و اکثر این کن تن ها باسم پایتختهای خود
مشهور شده است و از قراریکه مصنف در اول باب ذکر کرد جنیوا را الپن نیز گویند ولی از اطلس ارو سمیت چنین معلوم میشود
که کن تن واد را الپن میخوانند و قصبات بزرگ انملکت جنوا است که جمعیت انجا بیست و سه هزار است و بیل پانزده هزار
و برن سیزده هزار و پانصد زوریک دو هزار و پانصد لاسن ده هزار سنت گال هشت هزار و دویست نوشتل
چهار هزار و هشتصد و فری برگ ششهزار و پانصد لوزرن پنجهزار سالوترن چهار هزار و پانصد نفر است و پایتخت کن تن
تیسین قصبه بلین زونا است و جمعیت او ده هزار است و ولایت گری سونس هشتاد و پنج میل در درازی و شصت میل در پهنا
و جمعیت انجا [illegible] و در شمال و مشرق محدود با تیرل و در جنوب با لامبردی و در مغرب با سویت زر
و اهل سویت زرلند را سویس میگویند چنانچه اهل هالند را داچ میخوانند

باب شصت و چهارم در تاریخ و یادداشت سویت زرلند

سویس و گری سونس از اعقاب و اولاد هلوتیه قدیم هستند و در وقت جولیوس سیزر حلقه اطاعت و بندگی رومیان را
در گوش داشتند و ولایت ایشان ضمیمه مملکت گال بود و ایشان در اطاعت رومیان تا زمان شاهنشاه هانوریوس و ولنتی
نین دوم باقی بودند و تخمینا در سال چهارصد مسیحی انولایت را اهل برگندی و جرمنی تسخیر نمودند و تخمینا در سال ششصد
و سی و پنج مسیحی مطابق چهارده هجری قسمتی از سویت زرلند بتصرف سیجبرت کونت هپسبرگ مورث خاندان آستریه
درآمد و در سال هزار و سی و دو مسیحی مطابق چهارصد و بیست و سه هجری همه انولایت را رادالف آخرین پادشاه برگندی
به کانرد دوم شاهنشاه جرمنی تفویض نمود و از ان عصر سویت زرلند جزو ممالک شاهنشاهان جرمنی و آستریه شد و انولایت
تخمینا سیصد سال افزونتر تابع خاندان آستریه بود و در مدت حکام و ضباط که از جانب شاهنشاهان در انولایت بحکمرانی قیام
و اقدام داشتند در ظلم و اعتساف بسر حد کمال رسیده در مردم آزاری و ضبط اموال ایتام و ارامل هیچ تقاعد و تکاهل
نداشتند اهل سویت زرلند را از این تعدیات کار بجان و کارد باستخوان رسید ناچار بدرگاه البرت دوم پیشکشی روانه کردند
و ان پادشاه قهار بهیچوجه عرایض و ملتمسات ایشانرا قبول نکرده غمی بر غم و المی بر الم ایشان افزود و گریسلر حاکم سویت زرلند

سنه ۱۴
سنه ۴۲۳

که در یوری می نشست از این تنگی و تظلم رعایا غضبناک شده هر که از ایشان یافت بانواع سیاست و عقوبت اذیت و آزار رسانید و عقبها
و قانونهای غریب و عجیب در میان ولایت شایع ساخت از آنجمله حکم کرد که چوب بلندی را در بازار آلتارف بر پا کردند و کلاه
خود را بر سر آن چوب گذاشت و امر کرد که هر کس از پهلوی آن چوب بگذرد بهمان تعظیم و تکریم را که نسبت باو بعمل میاورند بهمان کلاه
بیاورند و چند نفر را در خفیه بقراولی و نگاهبانی گذاشت که هر که اعتنا نمیکرد یا غفلت کرده میگذشت بعرض او میرسانیدند
او را گرفته شبیه و ترجمان میکردند و ولیم تل یکی از بومیان آنجا بود و در نشانه زدن در عصر خود عدیل نداشت از این
کیفیت مطلع شده و اصرار و ابرام گریس لر را دانسته و از بی غیرتی و بی ننگی اهل ولایت خود ملول و محزون بود و بکرات
از پهلوی آن چوب و کلاه میگذشت هیچ اعتنائی نمود بلکه بتمسخر و نظر نگاه میکرد و این خبر بعرض گریس لر رسانیدند از حرکات او
برآشفت حکم کرد تا او را گرفته بحضور آوردند و بکشتن او فرمان داد جمعی از حاضران که از تیر انداختن و نشانه زدن و رشادت
او آگاه بودند التماس کردند که از سر قتل او درگذرد آن نابکار عرض ایشان را پذیرفت بشرط آنکه سیبی بر سر پسر او بگذارند
و او با کمان تیری بیندازد اگر بسبب آن از کشتن نجات یابد و اگر خطا کرد کشته شود و ولیم تل از ناچاری که از جنگ آن غدار
خلاص شود قبول آن معنی را کرد و پسر او را حاضر کرده سیبی بر سر او گذاشتند و ولیم تل با کمان تیری انداخته چنان زد
که سیب بدو نیم شد صدای احسنت از حاضران برخواست و گریس لر باستعجاب زهرخند نمود و بر کمر او نگاه کرد دید که تیری
دیگر هست از روی خشم و غضب پرسید که این تیر دیگر را برای چه نگاه داشته و ولیم تل در کمال جلادت و جرأت جواب داد
دِیْث ارْوْ وَآزْ اینْ تِنْدِدْ تُوْ هَوْ پِیْرْسِد یُوْز هِرْتْ هَدْ ذِیْ فِرْسْتْ اَنْ فِرْچُوْنِیْتْ لِیْ کِیْلِدْ مَیْ سَانْ
یعنی این تیر بود مقصود بداشتن سینه دل شما را هرگاه اول به بدبختی کشته بود دلپسر مرا و گریس لر از این حرف غضب کرده او را
بزندان فرستاد و اهل سویت زرلند او را آخر رها کردند و انتهاز فرصت داشتند تا حاکم را کشتند مترجم گوید کرانش لوئی
کمانی بوده است که در نشانه زدن بسیار خطا میکرد و بلندی او بقد آدم بوده که یکسر او را بزمین میگذاشتند و تیر میانداختند
و الکنون مستعمل نیست و در کتابی ملاحظه شد که گریس لر بر ولیم تل غضب کرده او را بیکی از قلاع فرستاد و در عرض راه از دست
مستحفظین گریخته خود را بجبال آلپس رسانید و اهل سویت زرلند از این مقدمه مطلع شده بر دور او جمع شدند و بحمایت او اجماعی
کرده بر سر حاکم ریخته او را از بند از بند جدا ساختند انتهی القصه از اینکار ولیم تل بغیرت آمدند با یکدیگر یکدل و یکجهت شدند و
و حاکم را کشتند و با شاهنشاه جرمنی نیز بنای طغیان و عصیان گذاشتند و از آستریه و فرانسه مکرر لشکرهای گران بدفع
و رفع ایشان مامور شدند و از سختی جا و مکان کاری از پیش نبردند و آخر الامر با عهدنامه و ستفالیه که در سال هزار و ششصد
و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری بانجام رسید حریت و آزادی ایشان را امضا داشتند و از آن زمان
الی الان آن مملکت جمهوریه و مطلق العنان هستند و کمال اتحاد و اتفاق معنوی را با یکدیگر دارند و اهل سویس بسیار رشید
و جنگجو و با وفا و ارادت هستند و لشکریان پیاده سویس در دلاوری شهره اروپا است و مکرر اجیر و مزدور دولتهای
خارجه میشوند علی الخصوص بسلاطین فرانسه و چنان در مقام جلادت و جنگ استواری دارند که هیچ با لشکر داخله
مملکت فرق نمیتوان گذاشت مترجم گوید در کتاب دیگر ملاحظه شد که در طریقه رشادت و حسن عهد و وفا چنانند
که اگر دو دولت با یکدیگر مخاصمه داشته باشند و هر کدام از ایشان لشکری از پیاده کان سویس اجیر کرده باشند پیاده
پیاده کان سویس از طرفین چنان با یکدیگر جنگ میکنند که گویا دشمنی ابدی در میان ایشان بوده است سعشر اشتد
علی الکتیبه لاابالی اذا فیها کان حتفی ام سواها و در سویت زرلند چندین زبان عادت شده است و زبان اصلی زبان جرمنی است

والمانی

وانهائی که در حدود فرانسه واقعند بزبان فرانسه مغشوش وانهائیکه در نزدیکی وحدود ایطالیاست بزبان ایطالیائی ناصاف حرف میزنند و در سوئیت زرلند دو مدرسه است یکی در شهر جنیوا و دیگری در بسل است

باب شصت وپنجم دربیان ایطالیا بانوی دنیا

ایطالیا را وقتی گاردن آف یوروپ میگفتند یعنی باغ اروپا و اکنون نیز طراوت و ظرافت دارد اگرچه مراتب فرشتی از حشمت وجلالت قدیم او کم شده است و این مملکت پنین شکل و وسیع است و شباهت زیادی به چکمه دارد و طول این مملکت ششصد و پنجاه میل و عرض آنجا صد و پنجاه میل است و در زمان قدیم این مملکت نشیمن و مسکن قوی ترین شاهنشاهی در دنیا بود و در زمان جدید مملکت خلیفه نشین شده است و ایطالیا در جانب شمال و شمال مشرق و شمال مغرب محدود بجبال الپس است که جدا میسازد او را از جرمنی و سوئیت زرلند و فرانس و در سایر جوانب محدود بدریا است و در کانگرس وینیا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست وسی هجری ایطالیا فیمابین خانواده استریه و پادشاه سردینیه و پاپ و پادشاه نیپلس با ولایات کوچک دیگر تقسیم شد و ایطالیا اصلاً در سه قسمت بزرگ تقسیم شده است شمالی و وسطی و جنوبی ولی از پالتیک یعنی قرار و مدار دولتی بتفصیلی که در ذیل مذکور میشود مقرر گشته است و این تقسیمات ثانوی یکی استرین ایطالی است یعنی ایطالیائی که متصرفی استریه است و یکی کینگدم سردینیه است دیگری ممالک پاپ است و یکی کینگدم نیپلس است و ولایات کوچک ایطالیا داچی کبیر توسکنی و داچی های پرما و مودنا و مسا و کررا و لوکا و جمهوریه کوچک سن مرینو است اما ایطالیای شمالی مشتمل بر ممالک متصرفی استریه و سلطنت سردینیه و داچی مودنه و داچی پرما است اما ایطالیای وسطی مشتمل بر ممالک پاپ و داچی کبیر توسکنی و جمهوریه کوچک سن مرینو است اما ایطالیای جنوبی مشتمل بر سلطنت نیپلس و جزیره مالطه است و جزایر اصلی ایطالیا سیسلی و سردینیه و کارسیکا و مالطه و چند جزیره کوچک دیگر است مترجم گوید مثل جزیره البه و کپرصه و چند جزیره کوچک دیگر که در غربی ایطالیا است و چند جزیره کوچک دیگر که در شمال سیسلی است که یکی از آنها جزیره استرامبولی است که کوه آتش فشان معروفی دارد [illegible] وجزیره سردینیه و سیسلی در تصرف سلطنت نیپلس و کارسیکا در تصرف فرانسه و مالطه در تصرف انگلیس است و جمعیت همه ایطالیا با جزیره سیسلی و سردینیه بیست و دو ملیان میشود و تفصیل او از این قرار است ایطالیای استریه شش ملیان سلطنت سردینیه چهار ملیان و صد هزار سلطنت نیپلس هفت ملیان و دویست هزار ممالک پاپ دو ملیان و ششصد هزار و سایر ایالات و ولایت تخمیناً دو ملیان و دویست و پنجاه هزار است و هوای مملکت ایطالیا مختلف است هوای بعضی از قسمتهای آنجا خوب و خوش و موافق طبع است و کمپگنا روما یعنی صحرای روم و تابستان بسیار گرم و ناسازگار است وآبهای راکد در آنجا بسیار است و در قسمتهای شمالی هوای آنجا بواسطه جبال شامخه الپس که با برف مستور است بسیار سرد است و در قسمت جنوبی هوا ملایم و خوب است و خاک این مملکت حاصلخیز و حاصل خیز است و غله و روغن و ابریشم و شاه دانه و برگ و میوه های خوب و برنج و شکر و تنباکو و زعفران بفراوانی بعمل میاید و در قسمتهای جنوبی نارنج و لیمو نیز فراوان است و جبال اصلی ایطالیا الپس است که در سرحد شمالیست و جبال اپینین است که در وسط مملکت از شمال بجنوب امتداد دارد و کوه آتش فشان مونت اتنا و مونت مدونیه است که در سیسلی است و کوه آتش فشان ویسوویوس است که در نزدیکی شهر نیپلس است و دریاچه های بزرگ ایطالیا لوگنو کامو ایزی او مدجوری گردا و رودخانه های معروف آنجا پو و ادیج و تایبر و آرنو است و اهل ایطالیا عموماً با کمال و هنرمند و در صنعت نقاشی و کنده کاری و موسیقی بر سایر طوایف

سنه ۱۲۳۰

۲ وپاپ ۲

ومل جهان دارند ولی عموماً با فسق و فجور و کینه‌جوی و فاسد العقیده اند و اهل این ولایات در اختراع صنایع و اکتساب محامد و علوم
ثانی یونان حساب میشود و در یک عصری اهالی ایطالیا مملکت دنیا را احیطهٔ ضبط در آورده بودند و در انوقت هیچ یک از ملل هم وزن او
در تمام روی عالم نبود ولی الان مغلوب و مقهور اغلب ملتهای اروپا است و رودخانه پو رودخانه معتبر با منفعت ایطالیا است
و در تواریخ و قصص اسم او زیاد مذکور است و از جنب شهر تورین و پی‌اچنزا و کرمونا گذشته با هفت دهن بدریای
ادریه‌تیک داخل میشود و رودخانه ادیج از پهلوی بات زن و ترینت و شهر ورانا گذشته در همان دریا انصباب دارد و
رودخانه تایبر که اهل ایطالیا او را تیور میگویند پس از جریان با پیچ و خم بسیار از شهر روم گذشته بدریای مدیترنین
متصل میشود مترجم گوید پی‌اچنزا را در اطلسها پلاسنشیه و پلیسنزا و پیه‌سنزا نیز ضبط کرده اند و آخری مشهورتر است
و اسید ریاچه‌ها که بیاشند کلاً در جانب شمالی ایطالیا است و در جانب جنوب نیز چندین دریاچه کوچک است و مشهور انهار آمنو
و فوسینو است و دریاچه ماسی مدجوره را مگت جی ارتی مینگارند و مدجوری میخوانند

باب شصت و ششم در بیان آستریه ایطالی یعنی ایطالیای متصرفی آستریه

ایطالیای متصرفی آستریه مشتمل بر همه ولایات شمالی ایطالیا است که ماوراء رودخانه پو است یعنی سلطنت لامبردی و ونیس
که محتوی بر ولایت میلان و مان توئا و سان دری او و ورانا و پادوا و لیوذنیا و ولایات آستریه
و میلیتری کروتیه و دالمتیه و جزایر ای لی رین است نواحی ونیس با قسمت مشرقی لامبردی وقتی در دنیا جمهوریه
معتبر بود و شهر ونیس بالای هفتاد و دو جزیره کوچک بنا شده است وقتیکه طایفه ضاله گات و دیگر طوایف بی تربیت شمالی
به ایطالیا در مایه هجوم حمله آورده خرابی کردند باقی مانده اهالی ولایت پادوا از صدمات ایشان ترک اوطان خود کرده با نجزایر پناه
آوردند و در آنجزایر خانه و مسکن برای خود ساختند تا رفته رفته آنشهر آباد شد و بنای جمهوریه گذاشتند و چنان شد که قرون
از دوازده مائه این جمهوریه برقرار بود و در میان دول و ملل کمال شهرت و اعتبار را داشت و بواسطه اتحاد ایشان و این جزایر
هفتاد و دوگانه اهالی انولایت از صدمات طوایف شمالی ایمن ماندند و در دریا پیمائی کار ایشان قوت گرفت و در اندک وقتی
اکثری از ممالک همسایگان را این جمهوریه بتصرف خود در آورده و سالیان دراز در تصرف داشتند و ونیس پایتخت این جمهوریه را
کوئین دی آف آدریه‌تیک میخواندند یعنی ملکه دریای آدریه‌تیک و داچی میلان مملکت معمور آبادیست وقتیکه در تصرف لوک‌ها
خود بود کمال معموریت را داشت و از انزمان که در دست دولت آستریه است بسیار تنزل کرده است و پایتخت این داچی میلان است
که شهر معمور بزرگیست و بیشتر از دویست کلیسا و صد و چهل هزار جمعیت دارد و انشهر اکثر اوقات محل حوادث بوده چنانچه مکرر
انشهر را دولت فرانسه و اسپانیا تصرف داشته اند داچی مان توئا سابقا حکومت مستقل داشت ولی الان ضمیمه داچی میلان است
و پایتخت مان توئا از همان اسم داچی است و یکی از شهرهای قدیم و آباد ایطالیا است و بعضی گویند که بنای او قبل از بنای شهر روم
بوده است و ولایات کینه و ینیا و بارمنو و ولتلین که قبل بر این ضمیمه و ولایات گری سون بود الان تابع دولت
آستریه است و بارمنو و ولتلین در سرحد تیرل است که قسمتی از سوئیت زرلند حساب میشوند و کینه و ینیا در سمت شمالی لامبردی
اتفاق افتاده است آستریه ولایت معتبر و بنین شلا آبادیست که در شاهنشاهی آستریه در سمت شمال مشرق خلیج ونیس
اتفاق افتاده است که حد شمالی او کرنیولا و دیگر حدود او متصل بدریا است و شراب و روغن بسیار از انولایت بخارج میبرند
و چمن‌های نیکو در انولایت هست و در ساحل انولایت بندر معروف ترینست است که از بنادر معروف و مشهور دولت آستریه است
دالمتیه سابقا سلطنت مستقلی بود که در مشرقی خلیج ونیس است و حد شمالی او کروتیه و مشرقی او بوسنیه و البنیه است

سنه ۱۲۲۹

و با عهدنامه پرزبرگ این ولایت ضمیمه ولایات ایطالیا شد و در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری همه این ولایات بتصرف دولت استریه آمد و زبان اهل دالمتیه مأخوذ از زبان اسکلاونیه است و مذهب ایشان کتولیک روم است و جنرال سولت که یکی از معارف اهل فرانسه است لقب دیوک دالمتیه را اخذ کرد و جزایر دالمتیه و ایلیریه بسیار است و جزایر معروف انها جزیره لیسه و لسینا و برزا و کورزولا و جیرسو و ویگلیو و گریستا ولایت استریه و دالمتیه و نواحی استریه که با ترکی یعنی دولت عثمانی محدود است و جانب شمال مشرق ساحل ادریه تیک را بعضی اوقات باسم استرین ایلیریه میخوانند و حدود ایلیریه که متصل بولایات عثمانی است تخمینا بمسافت پانصد میل است و دولت استریه از این ولایات لشکر نظام زیاد گرفته اند و هشتاد فوج لشکر نظام از این ولایت دارند و همین قدر لشکر بر این چنین ولایت کوچک زیاد تر از اندازه است تتمه جزایر ایلیریه و دالمتیه بیشمار است اسم بعضی را مصنف ذکر کرده و اسم بعضی نیز از این قرار است وگلیه ازبی آتی شولاز ملیده گگستاه لونسی بی و چندین جزیره دیگر است و سنبیون سلوه بنین شلاء دراز است که قریب چهل میل درازی او است و با جزیره کورزولا با جبل تنکی مفروز است و ایلیریه اسم قدیم ولایتیست که در جنوبی اروپا بدرازی ساحل بحر ادریه تیک واقع شده است که اکنون هر یکی اسمی دارد و ایلیریه استریه مشتمل بر کرنیه و کرنیولا است که در شمال مشرق تریست واقع شده اند و لبایر ممالک هم که در حدود دولت عثمانیست استرین ایلیریه گویند و جزایر ایلیریه چون قریب بساحل این ولایت است از آن جهة باسم او موسوم شده است و در نسبت ایلیرین گویند

باب شصت و هشتم در بیان سلطنت سردینیه

سلطنت سردینیه مشتمل بر ایالت پیدمونت است که در تلفظ پیدمانگ گویند و داجی سوآئی و جناوه و کونتی نیس و جزیره سردینیه است که این سلطنت باسم او موسوم شده است و این سلطنت اگرچه از سلطنتهای کوچک است ولی با اتحاد و اتفاق یکدیگر و انتظام امور پولیتیک مدتها است که حفظ دولت خود را کرده اند و شاهزادگان حکمران این مملکت از سال هزار و شانزده مسیحی مطابق چهارصد و هفت هجری همیشه در داجی سوآئی حکمرانی و اختیار داشته اند و از سال هزار و هفتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری که جزیره سردینیه ضمیمه این ولایت باشد باسم سلطنت سردینیه معروف گردیده است و ولایت پیدمونت که مملکت معمور سلطنت سردینیه است در میان جبال الپس و اپنین است و اهالی این ولایت نیز بتوانائی و شجاعت کمال اشتهار را دارند و این ولایت را از آن جهة پیدمونت گویند که در پای کوه اتفاق افتاده است که الجبال راسیات ایطالیا را از فرانسه مفروز میسازد چه پید بمعنی پا است و مونت بمعنی کوه است مترجم گوید اصل این اسم از کلام لتین مأخوذ است که پیدی مون تیوم می گفتند چه پیدی بمعنی پا است و مونتیوم در لغت لتین بمعنی کوه است انتهی و ولایت پیدمونت سابقا یک قسمتی از لامبردی بود و صفحه این ولایت بسیار پست و بلند و با دو بخار است ولی بسیار خصیب و مثمر و حاصل خیز و معمور است و قصبه بزرگ آنجا تورین است که از پایتختهای متوسط است و بسیار شهر ظریف و مقبولیست و جمعیت آنجا تخمینا صد و پانزده هزار میشود و قصبه دیگر الکسندریه است که در رودخانه طنرو واقع شده است که این رودخانه یکی از شعبه های پو است و جمعیت این قصبه قریب سی هزار است و در جانب مشرق این قصبه بمسافت قلیلی مارنگو اتفاق افتاده است که در آنجا جنگ سختی فیما بین لشکر فرانسه و استریه در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری بوقوع رسید مترجم گوید در نقشه بلاک الیسندریه و جنرو ضبط کرده است انتهی و در این ولایت غله و شراب و میوه و اقسام و دنبلان بفراوانی بعمل میاید ابریشم نیکو دارد و همیشه

سنه ۴۰۷
سنه ۱۱۳۰
۱۲۱۵

با ال اعیان و بزرگان مملکت است و برکت لوت و کرم پیلو را برعیت واگذار ند پس آنانکه بعمل آورند نصف مداخل با ال رعیت است
و نصف با ال اعیان مملکت است داخی سوآئی بسیار سرد و سخت است و محتوی بر سنگستان و کوهستان بسیار و جنگلهای بیشمار است
که از قریهٔ بعتر بیا راههای شکت خطرناک عبور و مرور میکنند و اینولایت بایید مونت با کوه سنت برنرد و کوه سنپلن و کوه بلنک
جدا شده است و راهی که از تورین به شنبیری پایتخت سوائی میرود از کوه سنپلن میگذرد و طرق و مسالک اینولایت بسیار
با خطر و زحمتست در همهٔ کی اینها از دره های شکت و کوههای سخت بلند باید گذشت و در اکثر مواضع خطر بهمنها و سنگهای عظیم
نیز هست که در سیلاب و حرکت بهمن از قلهٔ جبال می غلطند و گاهی از اینها خسارت و ضرر بسیار بعابرین سبیل و قوافل میرسد
و در اغلب اینمواضع با قاطر حرکت میکنند و بعضی جاها چنانست که یکنفر بزحمت و تنهائی میتواند عبور نماید و اغلب سنوات
در اینولایت در اول اکتوبر که قریب باوایل میزانست برف میبارد که راهها مسدود میشوند و اهالی سوآئی بسیار
مردمان فقیر مسکین صادق میشوند و زبانشان زبان فرانسه مغشوش است و در عادت و رسوم شباهت
کلی با اهل جرمن دارند و اینولایت در زمان قدیم مسکن و ماوای طوایف سلت بود که محکوم جولیوس سیزر رو
و کنتس بودند جناوه سابقا جمهوریهٔ معروفی بود که رقیب وینیس محسوب میشد و در جنوبی پید مونت و برناوف
افتاده است که محدود با بحر مدیترانین است و تخمینا یکصد و پنجاه میل درازی اینولایت است ولی در پهنا از هشت
میل تا بیست میل است و اینولایت قسمتی از لیگوریه قدیم است و از اینجهة بود وقتی که اهل فرانسه باینولایت در سال
هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری غلبه کردند انولایت را لیگوریین ریپابلیک
نامیدند یعنی جمهوریهٔ لیگوریه و جناوه که اسم پایتخت اینولایتست شهر مقبول بسیار زیبائیست که از ساحل دریا
مثل امفی تیتر یعنی مثل عمارت تماشاخانه که طبقه بطبقه باشد اتفاق افتاده است و اکثر شهرهای ایطالیا که در کنار
دریا اتفاق افتاده اند بسیار مقبول و زیبا هستند که در دنیا نظیر اینها کم است و دوره این شهر شش میل است
و چند کلیساهای مرمر و عمارات عالیه خوب دارد و از اینجهة است که او را جناوه ذی پرؤد میگویند یعنی المغرور و المتکبر
مترجم گوید مراد آنست که اینشهر بجهة زیبائی غرور و تکبری دارد که مثل وی مانند او بلدی دیگر نیست و بدینجهة
لقب پرؤد باو داده لند انتهی و جمعیت اینشهر تخمینا هشتاد و پنجهزار میشود و کریستوفر و کولومبو که اسم او
الان کولمبس میگویند مشهور چنان است که یکی از بومیان اینشهر است اگرچه محل حقیقی و زمان ولادت او درست معلوم
نیست و جناوه را لشکر انگلیس در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری تصرف کردند و
قلعه گیان از در مدافعت و ممانعت برآمدند و بیست هزار نفر از ایشان از گرسنگی و قحطی تلف شدند و پس از جنک مارنگو
در همانسال بتصرف دولت فرانسه درآمد و شهر جناوه در زمان جنک ثانی پیونیک از جهة تجارت و معامله بازار
اروپا حساب میشد و در زمان رومیان آبادی و معموریت آنجا بحد کمال بود و مگو سردار کرتجیان اینشهر را آتش زد
و رومیان ثانیا این شهر را بنا کرده آباد کردند و در تصرف ایشان بود تا زوال شاهنشاهی مغرب در سال چهارصد
و هفتاد و شش مسیحی اتفاق افتاد و در سال چهارصد و نود و هشت مسیحی اینشهر را تیوڈاریک که از اهل استروگات است
تصرف کرد و پس از چندی ادوسیر ظالم را شکست داده بر کل ایطالیا استیلا یافتند و مدتی نگذشت که طوایف
گات را بالکلیه بلی سریوس جنرال شاهنشاه جستینین مغلوب و مقهور ساخت و جناوه پس از آن ضمیمه ممالک شاهنشاهی
مشرق شد و در سال ششصد و هفتاد مسیحی مطابق پنجاه هجری اینشهر را باز طوایف لاهبرد تاراج کرده و بیوتات

جناوه

سنه ۱۲۱۲

سنه

باب شصت هفتم در بیان مملکت سردینیه

ودکاکین وعمارات را آتش زدند و پادشاه لامبرد که پروفرکین نام داشت آن ولایت را دیوک نشین کرد و در تصرف طوایف
لامبرد تا سال هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق صد و پنجاه و هفت هجری باقی بود تا چارلیمگن بر ایشان غلبه
کرده لیگوریه را بحدود اصلی قدیم خود برگردانید چنانچه در زمان آگستس قیصر ثانی مقرر بود و یکی از خویشان خود را
بحکومت آنجا مامور کرد که او نخستین کونت آنجا است و در سال هشتصد و شش مسیحی مطابق صد و نود هجری اهل
جناوه جزیره کارسیکا را که یکی از جزایر معمور آباد است تصرف کردند و تا سال هزار و هفتصد و سی مسیحی مطابق هزار
و صد و چهل و سه هجری در تصرف ایشان بود و در آنسال اهل کارسیکا سرکشی کرده از تصرف ایشان بیرون آمد
و هر قدر خواستند که در مقام استمالت بر آیند ممکن نشد و لابد و ناچار اهل جناوه آنجزیره را بدولت فرانسه فروختند
که از آنسال تا اینزمان در تصرف دولت فرانسه است و در سال نهصد و سی و پنج مسیحی مطابق سیصد و بیست و سه
هجری وقتیکه لشکریان جناوه از شهر دور بودند مسلمانان بر آنشهر یورش آورده شهر را تسخیر کردند و اموال سکنه
آنجا را نهب کرده و خانهها را آتش زدند و جمعی را هم کشتند و برخی را اسیر بردند و لشکریان جناوه که در خارج بودند
این خبر را که شنیدند بهیئت اجتماع حمله آوردند و مسلمانان را شکست داده همه اسیران و غنایم را پس گرفتند و چندین
کشتی نیز از ایشان بدست اهل جناوه افتاد و تخمیناً از سال نهصد و پنجاه که استیلا و اقتدار فرنگها در ایطالیا
بانجام و پایان رسید جناوه بجمهوری مقرر گردید و از آن عصر شهرت و اعتبار ایشان در تجارت و در جنگ عالمگیر شد
و در سال هزار و هفده مسیحی مطابق چهار صد و هشت هجری جمهوریه جناوه با جمهوریه پیسا متفقاً لشکر آراسته
به تسخیر جزیره سردینیه که در آنوقت در تصرف مسلمانان بود شتافتند و در این عزیمت غلبه از ایشان ظاهر گشت و
مسلمانان را از آنجزیره اخراج و ازعاج کردند ولی از نتایج آن عمل یکی آن شد که میان ایندو جمهوریه چندی نگذشت که
که پس از آن اسباب مخالفت و دشمنی فراهم آمده جمهوریه پیسا بکلی خراب و مضمحل گردید و ابتدای مخالفت و دشمنی بعد از
سی سال از تسخیر جزیره سردینیه بود و مدت یکصد سال نزاع میان ایندو جمهوریه برقرار بود تا آخر اهل جناوه غالب
شدند و جمهوریه پیسا بمقام اطاعت در آمده صلح کردند و جمهوریه جناوه پس از این لشکر به تسخیر افریقا فرستاده
اکثری از سواحل را بحیطهٔ ضبط در آورده و افزونتر از صد هزار در آنجا خروبار مسلمانان کشته گردید و جمهوریه جناوه
ترقی کلی کرده در استخلاص بیت المقدس از دست مسلمانان نیز کمال جد و جهد را داشتند و در اسپانیا نیز چندین
ولایات از دست مسلمانان گرفتند و جزیره کارسیکا و قسمتی از مملکت کریمی که عبارت از قریم باشد و پیرا و سواد شهر
قسطنطنیه را تصاحب کردند و در سال هزار و دویست و بیست مسیحی مطابق ششصد و هفده هجری بواسطه حروب
واقعه فیمابین ایطالیا که در میان طایفه گلف و طایفه گیبلینه بود جمهوریه جناوه فرصتی یافته بر اکثر ممالک ایطالیا دست
تصرف دراز کرد تا الطرف جبال اپی نین بحیطهٔ اختیار آوردند و همه سواحل جناوه سرتاسر از باغ کروم و مقام کریم
رشک جنات النعیم بود و جمهوریه جناوه نیز با عدل و انصاف و اتفاق و اتحاد و سفاین حربیه چنان قوی و غنی
شد که در عصر خود از همه دول اروپا قوی تر و غنی تر گشت و اهل جناوه غالباً هنرمند و زحمت کش ولی مکار و غدار
میشوند و در جانب خشکی این شهر دو قلعه محکمی بطور نصف دایره است که بشهر احاطه دارد و مسافت این دو دیوار
قلعه از یکدیگر مقدار یکمیل است جزیره سردینیه تخمیناً صد و پنجاه میل در جانب مغرب کشور ایطالیا است و آنجزیره با جزیره
کارسیکا ببوغاز بونی فسیو که در تلفظ بونی فچیو گویند مفروز است و درازی جزیره سردینیه تخمیناً صد و هشتاد

سنه ۱۵۷
سنه ۱۹۰
سنه ۱۱۴۳
سنه ۳۲۲
سنه ۴۰۸
سنه ۶۱۷

میل وپهنای او هشتاد میل است مرکز حکم گویند بونی فچو بندریست در ساحل جنوب کارسیکا که باسم او این بوغاز
شهرت دارد و جمعیت انجا دو هزار و پانصد نفر است انتهی و وسط انجزیره کوهستانست که ازاین کوهها چندین
رود خانها جاریست که ازان میاه آن اراضی آبیاری میشود و قله بعضی ازاین جبال همیشه با برف مستور است
و در زمان رومیان سردینیه و جزیره سیسیلی انبار و غله خانه رومیان حساب میشد و هوای این جزیره
بسیار ناسازکار است و ازانجهة است که نسبت بزمین انجا آبادی انجا کم است و جمعیت انجا اکنون از چهار
صد هزار افزون ترنیست و لقب پادشاه سردینیه ازاین جزیره برخواسته است و پایتخت این سلطنت تورن
و اهالی انجزیره بسیار شریر و نادان و پرخشم و خونخوار میشوند و ازجهة لباس و خوراک انها را از وحشیان می
میتوان شمرد و همیشه مردان انجزیره با سلاح و یراق راه میروند حتی وقت شیار کردن و خرمن کوبیدن نیز
اسلحه جنگ را همراه خود دارند و در دزدی و راه زنی کوتاهی نمیکنند بلکه مال یکدیگر را المفاد من عزّ بزّ
اگر دست یافتند میربایند و میبرند و سکنه اینولایت از هر طایفه است ولی طایفه آتی بزرگی از طوایف
اسپانیا نخستین طایفه است که در انجزیره مسکن گرفته آبادی کرده اند و در انجزیره بتمادی ایام اهل کرتیج
و رومیان و طوایف وندل و مسلمانان و اهل پیسا و جناوه و اهل اسپانیا و اهل پیدمونت حکمرانی داشته اند
و هر وقتی در تصرف یکی ازاین مختلفه بوده است و اهل کرتیج را رومیان از انجزیره بیرون کردند و سبب جنگ
پیونیک ثانی این شد و پس از زوال شاهنشاهی روم بتصرف انطوایف مذکوره افتاد و در سال هزار و هفصد
و نوزده مسیحی مطابق هزار و صد و سی و یک هجری انجزیره را بدیوک سوآئی بالقب پادشاهی سردینیه واگذار
کردند و خاک این جزیره عموما حاصل خیز و خوبست ولی الان چندان زراعت نمیشود و شراب ولیموی تر
ونارنج و دیگر میوه جات بسیار است و در سواحل او مرجان نیز یافت میشود و در انجزیره یک قسم گیاهی است
که از سموم قتاله مشهوره است که اعصاب را متشنج و دندانها را بمرتبه خشک و کشیده میکند گویا که آدمی می خندد
و ازانجهة اسم او را سردانیک لف میگویند قصبه بزرگ انجزیره کگ لیئری است که در تلفظ کال یری
میگویند که در ساحل جنوبی و قصبه خوبیست و جمعیت انجا تخمینا چهل هزار است و هربور بسیار خوب و مدرسه
نیکو هم دارد و در این هربور بود که جهازات و سفاین دولت پورتگال و اسپانیا و نیپلس و سیسیلی و جناوه
و وینس و مالطه و کشتی های پاپ در زیر رایت چارلس پنجم بعزم تسخیر تونس جمع شدند و سکنه کال یری عداوت
ذاتی با سکنه وسط انجزیره و بومیان اینولایت دارند که اغلب اوقات بمدافعه و مخاصمه یکدیگر می پردازند
و مجامله و معامله هیچ وجه با یکدیگر نمی کنند و مذهب اصلی سلطنت سردینیه کتولیک روم است و حکومت
انجا باختیار است و سلطنت موروثی است ولی طایفه اناث از سلطنت حق ندارند و پادشاه انجا را باسم
پادشاه سردینیه و شاهزادگان انجا را نیز ملقب به رائل هاینس میخوانند یعنی حضرت والا تبار و این لقب را بجز
شاهزادگان کس دیگر اطلاق نمی کنند و سلاطین سردینیه از نسل دیوک های سوآئی است و لقب کونت یا ارل
در ولایت سوائی اول از شاهنشاه جرمنی در مایه یازدهم بعد از ولادت حضرت عیسی شیوع یافت و نخستین دیوک
سوائی آمدیوس هشتم است که از شاهنشاه جرمنی سیجیس موند در سال هزار و چهار صد و شانزده مسیحی مطابق
هشتصد و نوزده هجری باین لقب سرافراز گردید و اولاد آمدیوس در کسب منفعت و جاه کوشش زیاد داشتند زمانی

سنه ۱۱۳۱

سنه ۸۱۲

الشادرا

ایشانرا اسپرین میخوانند یعنی موقر اشرف یا اشرف و الاتبار و بعد از این بمقام رایل هینس رسیدند ولیکن
بلقب شاهی فایز شدند ولی اندوختن این لقب و جاه باعانت گرنیت بریتین بود مترجم گوید در دول کوچک اروپا
دولتی مثل سردینیه با دولت انگلیس بمقام دوستی و اتحاد نیست چراکه سلامتی خود شانرا در دوستی و موافقت انگلیس دانسته
و از یکطرف دولت فرانسه و از یکطرف استریه این دولت کوچک را در میان گرفته است اگر حمایت خارجی و رعایت دولت انگلیس
نبود این دولت کوچک تاب مقاومت ایشانرا نداشت انتهی و پادشاه سردینیه اکنون چارلس فلیکس جوسف دیوک سوائی و جینیوا موت
و جناوه است تولد او در ششم اپریل سال هزار و هفتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت هجری اتفاق افتاد و پس
از خلع برادر خود ویکتار امنوئیل در سیزدهم مارچ سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهم جمادی الاخر هزار و دویست و سی
و شش هجری بپادشاهی رسید و در سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری مریه کرستینه دختر
فردیننڈ چهارم پادشاه صقلیتین را بعقد خود در آورد و تسمیه جزیره سردینیه را در کتب قدیمه ذکر کرده اند چنانچه صاحب مراصد الاطلاع
میگوید سردانیه جزیرة فی بحر المغرب کبیرة لیس بعد صقلیة و اقریطش اکبر منها و صاحب تقویم البلدان گوید آن جزیره سردانیه
قبالة بلاد البربرة و بسردانیة قلاع کبیرة و بها معدن الفضة و المرجان و النحاس و در سایر کتب نیز ذکر او هست در اینجا همین قدر کافی
و بربره همان بسیا است و صاحب تقویم البلدان میگوید بلاد بربره غربی بلاد رومیه و قبالة بربرة فی البحر جزیرة سردانیة جناوه را صاحب
تقویم البلدان جنوه بفتح الجیم و الواو و فی آخرها ها ضبط کرده است و گفته بلاد جنوه غربی بلاد البنادقة و قال الشریف الادریسی
جنوه و لها جنات و اودیة و بها مرسی و عن بعض ان جنوة فی ذیل جبل عظیم و هی علی حافة البحر و لها میناء علیه سور و هی مدینة کبیرة
الی الغایة و لها بساتین یجد فیها انواع الفواکه انتهی و بلاد البنادقة اشاره بمملکت وینس است مارنگو قریه ایست که در اینجا جنگ
عظیمی فیمابین لشکر استریه و فرانسه اتفاق افتاد و نسیم فتح و ظفر بر رایات ناپلیون وزید و اینجنگ در چهاردهم جون سال هزار و هشتصد مسیحی
مطابق بیست و یکم محرم هزار و دویست و پانزده هجری واقعشد و در اینجنگ از لشکر استریه شش هزار مقتول و دوازده هزار اسیر و چهل و پنج
عراده توپ در میدان جنگ بدست ناپلیون افتاد و از لشکر فرانسه زیاده تر از سه هزار تلف نشد و پس از اینجنگ کشور ایطالیا بتصرف
ناپلیون در آمد و اهرامیه در صحرای وسیعی بمسافت نه میل در جنوب مشرق قصبه الکسندریه واقع شده است و پس از این جنگ بود که هر وقت ناپلیون در مقابل خصم
کربیچیه کتایب و تصفیه مناسر و مناقب اشتغال داشت بلشکریان خود خطاب کرده میگفت ای صالداتهای رشید جرار من امروز نیز
آفتاب روز مارنگو طلوع کرده است پس باید در کشش و کوشش مثل آنروز باشید و نیکنامی ابدی را دریابید پیونیک بزبان یونان اهل
فی نیشیه را گویند چون اهل کرتیج اصلشان از فی نیشیه است لهذا ایشانرا نیز پیونیک گفته اند بعضی گویند که پیونیک زبان قدیم
اهل کرتیج است و بمعنی غدار و مکار نیز هست چون کرتیجیان بغدر و مکر شهرت داشتند لهذا ایشانرا پیونیک نامیده اند و نخستین
جنگ پیونیک در عهد رومیان دویست و شصت و چهار سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و اینجنگ مدت بیست و سه سال
طول کشید تا آخر میان رومیان و پیونیک مصالحه شد و در سال دویست و چهل و یک قبل از عیسی محاربه و منازعه بانجام
رسید و جنگ ثانی پیونیک فیمابین ایشان و رومیان در سال دویست و هجده قبل از عیسی شروع شد و درین سال
هنیبل با لشکر بیشمار و جنود جرار که نود هزار پیاده و دوازده هزار سواره داشت و بخیال تسخیر شهر روم روان شد
و از رودخانه رون و جبال الپس و اپی نین بشدائد حسنه عبور کرد و لشکریان روم را که بجنگ و منع او مامور بودند
در چند جنگ شکست فاحش داد و اینجنگ هفده سال طول کشید و در سال دویست و یک قبل از عیسی فیمابین ایشان مصالحه
شد و مختصری از احوال هنیبل در آخر باب پنجاه و هشتم ذکر شده است

صح

سنه ۱۸۱۱
سنه ۱۲۳۶
سنه ۱۲۲۲

معرکه

و تفصیل سلاطین سردینیه که از اولاد دیوک های سوای هستند و در سال هزار و هفتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری بتقویت و اعانت دولت انگلیس ملقب بپادشاهی رسیده اند از اینقرار است

تاریخ مسیحی	سلاطین سردینیه	تاریخ هجری
۱۷۱۸	ویکتار آمدیوس دیوک دوم و پادشاه اول که سلطنت را در سال هزار و هفتصد و سی مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و سه هجری بپسر خود واگذار کرد و در سال هزار و هفتصد و سی و دو مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و پنج هجری وفات یافت	۱۱۳۰
۱۷۳۰	چارلس امنویل پسر ویکتار آمدیوس	۱۱۴۳
۱۷۷۳	ویکتار آمدیوس دوم پسر چارلس امنویل	۱۱۸۷
۱۷۹۶	چارلس امنویل دوم پسر ویکتار آمدیوس دوم که استعفا کرد و سلطنت را ببرادر خود واگذاشت	۱۲۱۱
۱۸۰۲	ویکتار امنویل اول	۱۲۱۷
۱۸۰۵	سردینیه ضمیمه ولایت ایطالیا شد و شاهنشاه ناپلیون تاج پادشاهی ایطالیا و سردینیه را در بیست و ششم مئی سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق بیست و هفتم صفر هزار و دویست و بیست هجری بر سر گذاشت	۱۲۲۰
۱۸۱۴	ویکتار امنویل دوباره بپادشاهی رسید و تا زمان پادشاهی در مرچ سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق جمادی الآخر هزار و دویست و سی و شش هجری استعفا کرد و در سال ۱۸۲۴ مسیحی مطابق ۱۲۴۰ هجری وفات یافت	۱۲۲۹
۱۸۲۱	چارلس فلکس جوسف برادر ویکتار امنویل که پس از برادر بپادشاهی رسید	۱۲۳۶
۱۸۳۱	چارلس البرت پسر ویکتار امنویل وقتی که لمبردی از آستریه یاغی شدند این پادشاه نیز باعث شورش و انقلاب ایطالیا شد و چندین جنگ با شاهنشاه آستریه کرد و فتح کردند آخر الامر در نوارا این پادشاه شکست فاحش خورد و پس از این شکست در بیست و سیم مرچ سال هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق جمعه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و دویست و شصت و پنج هجری از سلطنت استعفا کرد و در اپورتو در بیست و هشتم جولای سال مزبور مطابق شنبه هفتم رمضان هزار و دویست و شصت و پنج هجری وفات یافت و نوارا قصبه ایست که در مشرق شهر میلان و جزو ولایت پیدمونت است که بتصرف پادشاه سردینیه است	۱۲۴۷
۱۸۴۹	ویکتار امنویل دوم پسر چارلس البرت پس از استعفای پدر بر تخت نشست و میان سردینیه و آستریه عهدنامه در شهر میلان در ششم اگست سال هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق دوشنبه شانزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و پنج هجری بامضا رسید و تا اکنون که دهم اگست سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق بیست و ششم ذیقعدة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پادشاه آن مملکت است	۱۲۶۵

باب شصت هشتم در بیان ولایات پاپ

ولایات پاپ را بچندین اسامی میخوانند بعضی رُومَن اِسْتیتس گویند یعنی مملکتهای روم و بعضی دُوْمی نِیَنْس آف دی
پاپ گویند یعنی سلطنتهای پاپ و برخی دی پاپَل تِرِی ترَی خوانند یعنی نواحی و اصقاع پاپ و برخی دی اِسْتیتس آف دی
چَرْچ خوانند یعنی ممالک کلیسا و پاره‌ای دی اِکْلِی زِیَسْتِکَل اِسْتیتس نامند یعنی ممالک خلافت مآب و جمعی تِرِی ترِی
آف دی چَرْچ نامند یعنی نواحی و اصقاع کلیسا و سلطنتهای پاپ مشتمل بر قسمت وسطی ایطالیاست از دریا تا دریا
و این ولایت محدود است در شمال با رودخانهٔ پو که جدا میسازد او را از سلطنت آستریه و در مشرق با خلیج وِنِیس و
و در جنوب و مشرق با نیاپلس و در شمال مغرب و مغرب با توسکنی و دریای مدیترین و جمعیت این ولایات تخمینا
دو ملیان و ششصد هزار است و روم پایتخت آن مملکت است و حکومت این ولایات با اختیار و اقتدار است
و همگی محکوم با شخصی است که او را پاپ میگویند و پاپها را قبل بر این عوام الناس بلکه همگی مردم اروپا جز کلیسای
یونان مدبر مهام بشر و مقدر خیر و شر میدانستند ولی اکنون از آن قدرت کاسته و خلق نیز از آن عقاید سخیفه
برخواسته‌اند و در ایطالیا باز قدرت و اختیار او بهمان قرار سابق باقی است و از احکامات عزیبه پاپ بر مردم
آن ولایت بسیار اذیت و آزار میرسد و پاپ خود را نایب خاص حضرت عیسی علیه السلام در روی زمین میداند
و نواب او در کلیسا هفتاد نفر بعدد حواریون حضرت عیسی است و همیشه از این هفتاد نفر یک نفر را به پاپی
اختیار میکنند و باید هر که را اختیار می کنند یا همگی این هفتاد نفر تصدیق کنند یا دو ثلث او امضا کنند تا آن شخص پاپ
بشود و همینکه پاپ وفات کرد این هفتاد نفر در عمارت کان کلیو که از برای همین مقصود و مطلوب ساخته شده
جمع میشوند و در آن عمارت مسدود است که خارجی و غریبه بانجا راه نیابد و سه روز در انجا اعتکاف دارند تا از غم
خود شان یکی در آن میان ملهم شود همینکه آراء و عقول بر یکی قرار گرفت روز ششم بلافاصله در کلیسای لَتِرَن در
در مجمع خاص و عام تاجی که سه طبقه یا سه جیقه دارد که علامت خاص پاپ است بر سر او میگذارند مترجم گوید
کان کلیو لفظ لتین است و مرکب از دو لفظ است که معنی او به یکدیگر وصل شدن و بستن و اتحاد ورزیدن است
چون در آن عمارت با یکدیگر در انتخاب شخصی اتفاق میکنند لهذا بان اسم خوانده اند انتهی و در ولایات و ممالک
اروپا که اعتقاد و مذهب ایشان کتولیک روم است سفرای مخصوصه پاپ را نن سی اُس میگویند و بسیار
محترم و معزز میدارند و این سفرای خاص در ویَنّا و در پاریس و لِزْبُوْن و مَدْرِید و وارسا و سویت زرلند
و وِنِیس و بروسِلس و کولوگن است و در ممالک پاپ احدی ماذون نیست که بغیر از کتولیک روم مذهب
دیگر اختیار کند و پسران پاپ را برادر زادگان میخوانند مترجم گوید مصنف در اینجا بابهام بیان مطلبی کرده است
و آن چنانست که پاپ بقاعدهٔ مذهب چون خود را نایب خاص حضرت عیسی میدانند تاسیا للعیسی علیه السلام
نباید زن بگیرد و لهذا در خفیه با دختران خوشگل که در کلیسا معتکف میشوند و از دنیا میگذرند اختلاط میکنند و از انها
اولاد بعمل میآید و علی الظاهر انها را برادر زادگان خود میشمارد و از بذل مال و دولت در حق انها هیچ کوتاهی نمیکنند
که ایشان را نِپُوتِزْم میگویند یعنی میل و محبت برادر زاده جبلی ایشی و ممالک پاپ را در سال هزار و هفتصد و
نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست سیزده هجری لشکر فرانسه تصرف کردند و پانتیف یعنی خلیفه بزرگ را جبرا
از آن ولایت اشخاص کردند و او در غربت عمر خود را بپایان رسانید و جانشین او پیوس هفتم را در جای او برقرار کردند

نپوتزم

وازناپلیون بناپارت کمال اهانت وخواری به پاپ رسید واز جسارت او بود که سلاطین دیگر نیز جری وجسور
درین کار شدند وخانوادهٔ بوربان پس ازانکه در فرانسه باز بسلطنت رسیدند در حق پاپ کمال احترام وسلوک را
مرعی داشتند وچنانچه خلیفهٔ بزرگ در ولایت غربت وفات یافت آن کسی که باعث جلای وطن او شد او نیز
در سنت هلینه در سال هزار وهشتصد وبیست ویک مسیحی هزار ودویست وسی وشش هجری جان بجان آفرین
تسلیم کرد روم پایتخت ممالک پاپ قرون ترا ز دو هزار سال است که از شهرهای مشهور معمور دنیاست واین شهر
چندین بار خراب وآباد شده است ووقایع او در کتب مفصله ضبط است درین مختصر گنجایش ندارد وبنای
شهر روم هفتصد وپنجاه وسه سال قبل از ولادت حضرت عیسی است واین شهر در مدت مدید چهار مرتبه چنان معمور
وآباد شد که در دنیا شبیه ونظیر نداشت والآن نیز از شهرهای ظریف ونیکوی دنیاست وسیصد مناره
بلند وچندین کلیسای عالی درین شهر هست که باعث شکوه ورونق او شده است وبیست وهشت دروازه
وشش پل محکم بالای رودخانه تایبر دارد وجمعیت انجا را که در سال هزار وهشتصد وبیست وشش مسیحی مطابق
هزار ودویست وچهل وچهار هجری بشماره در آورده اند یکصد وپنجاه هزار بود وشهرهای دیگر این مملکت
انکونا وبولوگنا وفرارا ست ودر شهر روم آثار قدیمه از رومیان وعیسویان بسیار است ومشحون از مقابر
ومعابد وگرمابه ها وستونهای مخروطه از مرمر وتماشاخانه ها وکاریزها وجدولها وچشمه ها وسردابها
که مرده میگذارند وگنبدهای بت پرستان وطاقها وعمارت هاست بغیر از صورتهای عجیب وعجب
که از سنگ تراشیده اند وپاپ درین شهر سه عمارت خاص دارد یکی عمارت واتیکان است که عمارت تابستانی
ویکی کوی رنل است که در کوه کوئی رنل واقع است ویکی لتران است که در نزدیکی کلیسای سنت جانست که در انجا
پاپ را تاج خلافت برسر میگذارند وکلیسای سنت پطر در روم بزرگترین بنای اروپاست بلکه در عالم نظیر او کم است
ومیتوان گفت که هیچ نظیر ندارد درازی او هشتصد وچهل فوت وپهنای او هفتصد وبیست وپنج فوت
وارتفاع او پانصد فوت است که تخمینا یکصد وپنجاه ذرع است ودوازده ملیان پوند اخراجات آن
کلیسا شده است وکتابخانه واتیکن نیز معروف دنیاست که از کتابخانه های کامل دنیا حساب میشود وشهر
روم واطراف او از چشمه وکاریز وآب رودخانه بخوبی آبیاری میشود رودخانه تایبر از میان شهر روم
جاری است وشهر روم هفصد میل درجانب جنوب مشرق لندن اتفاق افتاده است وروم قدیم
بالای هفت تپه بنا شده است وباین شهر از دشمنان خرابی زیاد رسیده است وکلیسای سنت پطر از ابنیه
عالیه دنیاست ودر مدت یکصد وپنجاه سال طول کشید تا او باتمام رسید وبنادر مشهوری که در مملکت پاپ است
یکی سیویتا وکیجه است که بمسافت سی میل درجانب شمال تایبر است که دران بندر طراده وزورقهای پاپ را
نگاه میدارند دیگری انکوناست که در خلیج وینس است تنبیه شهر روم در کتب مسالک وممالک مسطورست
ومختصری هم درباب اول ذکر شد که اورا رومیهٔ کبری مینامیدند وتایبر را تیور نیز گویند وتفصیل کلیسای
سنت پطر در روم در کتب جغرافیا وغیره اختلافی دارد ودر هیدن چنان ضبط است که اصل بنای
سنت پطر در روم اول از کانس تن تین کبیر است ولی تخمینا در اواسط مائهٔ پانزدهم پاپ نکولس پنجم این محل
وباشکوه بنیان را بنا نهاد وعمر او کفایت نکرد وچند نفر از پاپ ها علی التوالی در بنای او کوشیدند تا در سال

۱۲۴

هزار و

باب شصت و هشتم در بیان ولایات پاپ

هزار و سیصد و بیست و نه مسیحی مطابق هزار و سی سنه هجری باتمام رسید و پهنای صفه پیش روی او چهار صد فوت
وارتفاع او یکصد و هشتاد فوت است وارتفاع گنبد اصلی عالی او که از مرکز کلیسا برخواسته است سیصد و بیست و
چهار فوت و درازی اندرونی او ششصد فوت است و پهنای او چهار صد و چهل و دو فوت است و چنین ایوان او
و بنیان محکمی تا بحال از دست بنی نوع انسان در بنا مده است و درازی بیرونی او سیصد و شصت و نه فوت
وارتفاع تمام او از زمین تا سر گنبد چهار صد و سی و دو فوت است و صاحب مخزن العلوم میگوید کلیسای سینت پطر
در سال سنه هزار و ششصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و سی هجری بانجام رسید طول او هفتصد و سی فوت و عرض او پانصد و
بیست فوت است وارتفاع او از زمین تا سر خاج چهار صد و پنجاه فوت الغرض اینقدر اختلاف معلوم نیست
که از چه راه است و خود مصنف نیز در باب هفتاد و هشتم که کلیسای سینت پال را در لندن بیان میکند حاشیه
دران باب نوشته و شرحی از سینت پطر معلوم کرده است دران حاشیه چنین میگوید که طول کلیسای سینت پطر
هفتصد و بیست و نه فوت و بزرگترین پهنای او پانصد و ده فوت است وارتفاع تمام او چهار صد و سی و هفت فوت
و نصف است و این حاشیه با انچه که در متن باب قلمی داشته نیز اختلاف دارد و انچه که بتحقیق اقرب است ارتفاع او از زمین
تا سر خاج چهار صد و پنجاه فوت است که تقریبا یکصد و سی و پنج ذرع میشود و در بالای گنبد شکل کره تعبیه کرده اند
که بجوف آن کره شانزده نفر آدم میرود و قرار میگیرد و در بالای آن کره خاج را نصب کرده اند و دوازده ملیان
خرج او شده است که تقریبا پنجاه کرور پول ایران میشود و سوای تادیکیه را در تلفظ چی وی تاؤک کیه میخوانند و جمعیت
این بندر هشتاد هزار است اما پاپ با خود شان را نایب خاص حضرت عیسی میخوانند در مذهب عیسوی خود را
فعال ما یشاء میشمارند و مفاتیح بهشت و دوزخ را در دست خود میدانند و از متابعان ایشان هر که گناهی کرده
و یا خطائی ازو صادر شد محض اینکه در نزد پاپ اقرار کرد یا وجهی بتعارف و ارمغان آورد یا فقیر باشد تحدیدی
و زحمتی مکلف شد از ان گناه پاک میشود و دیگر هیچ عقابی و خطائی از او نخواهد شد و اگر کسی بهشت را خریدار باشد
وجهی در کلیسای اعظم میدهد بهدیه بهشت را میخرد و اگر در نظر پاپ خدمت کسی مستحسن افتاد پاپ تفضلا بهشت را
باو عطا مینماید و برات آزادی از نار و خلود در بهشت را می بخشد و ان احمق مسکین با اطمینان حاصل کرده محض
ان نوشته که پاپ عطا کرده است متحمل هزار گونه خطا و عصیان میکرد و با وجود اینکه در مذهب عیسوی طلاق جایز
نیست الا آن با تمین بناحتیه مثبته پاپ زن نپلوسیر ناپلیون مسماه بجوسفاین که دوست و دشمن در عفت و عصمت
او گواهی داده طلاق داده و هم چنین ملکه پورتگال با اذن و اجازه پاپ زن عموی خود شد که در هیچ ملتی
روا نیست چنانچه در ضمن سلاطین پورتگال مذکور گشت و هر سلطانی که بتخت سلطنت عروج میکرد تا پاپ بسر او
تاج نمیگذاشت یا امضا نمینمود رعیت دست کلی بهیچ جه اطاعت او را نمیکردند و سلاطین ذوی الاقتدار غاشیه
اطاعت او را بر دوش میکشیدند و اوامر و نواهی او را بجان و دل منقاد بودند چنانچه پاپ گری گوری هفتم در سال
هزار و هفتاد و هفت مسیحی حکم کرد که هنری چهارم شاهنشاه جرمنی سه روز در شدت زمستان پا برهنه در عمارت او
بایستد تا از تقصیر او پاپ بگذرد و هنری دوم انگلند رکاب پاپ الکسندر سیم را گرفت تا او بر اسب سوار شد
و لوئیس پادشاه فرانس و هنری دوم انگلند باز وقتی در رکاب الکسندر سیم راه میرفتند که هر کدام بجهة تفاخر
لگام اسب او را داشتند تا داخل عمارت شد و عوام الناس کتولیک را اعتقاد چنان بود که اگر پاپ دست بدعا

برداردو نفرین کند تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدّا ولوتر معروف مصلح مذهب عیسوی در سال
جهالت وظلمت پاپ رخنه وثلمه انداخت وپس ازانکه ناپلیون اعظم پاپ را از روم اخراج کرد وکمال بی اعتنائی وبی
حرمتی را در حق او بعمل آورد خیالات مردم در حق او باطل شد ومتابعان او همواره چند روزی مترصد
بودند که اوضاع فلکی دیگرگون خواهد شد چندی گذشت دیدند که هیچ تغیری در اوضاع عالم واحوال بنی آدم
ظاهر نگشت ونفرین پاپ در هیچ باب اثری نکرد ودر آن عقاید قصور وفتوری ظاهر گردید والکنون پاپ را آن مقام
و مرتبهٔ اول نیست ودر انگلستان هیچ جه بگفتار ورفتار او اعتنائی ندارند بلکه اقوال او را خرافات واباطیل وافعال
او را باعث تمویه وتضلیل میدانند بازگشت سلسلهٔ طریقه وخلافت شان به سینت پطر میرسد که در کتب ما پطرس
نوشته اند که از حواریون حضرت عیسی است وسینت پطر در سال چهل ودو بعد از ولادت حضرت عیسی بدعوت خلق مشغول
شد واو را در سال شصت وشش بعد از ولادت عیسی حسب الامر نیرو شاهنشاه روم بدار کشیدند پس از او هشت
نفر دیگر به نیابت یکدیگر باز در ترویج مذهب حضرت عیسی کمال سعی وکوشش را داشتند وان هشت نفر را نیز بدرجهٔ
شهادت رسانیدند ودر سال یکصد وسی ونه بعد از ولادت عیسی سینت هی جینوس بخلافت رسید واو اول
کسی است که او را پاپ لقب دادند که پس از او خلیفهٔ اعظم را پاپ میگویند ودر سال هشتصد وپنجاه وپنج مسیحی
مطابق دویست وچهل ویک هجری بعد از وفات لیو چهارم زنی به تدلیس پاپ شد وان چنانست که در میان
رهبانان جوانی خوشگل وخوش سیما موسوم به فلیدا بود زنی مسماة به جون که او نیز در طنازی ورعنائی نظیر نداشت
شیفتهٔ جمال فلیدا شد ودر ملاقات او انواع حیله بکار برد مفید فایده نگشت تا در لباس مردانه خود را در الصومعهٔ راهب
انداخت وراهب را در خانهٔ خلوت بیافت واز عشق خود وتدبیر مواصلت او را آگاه ساخت وراهب
نیز بر او شیفته شد وهر دو در سم واخرنده ازنشاط آنجا آن بجان پیوست آندم ز اختلاط ؛ مدتی از وصال یکدیگر تمتع
داشتند وکسی ازین معنی آگاه نبود شعر رب ظبی شعرها وتظل صدغا ؛ وتلوی کمها فعل الغلام ؛ فکیف لها بجلة
سد حجر ؛ بعید الفقر لیس بذی التیام ؛ وان زن چنانچه در جمال طاق بود در کمال نیز شهرهٔ آفاق شد و مدتی
در کلیسای اعظم اقامت داشت پس از وفات لیو چهارم چنان شد که او را به پاپی اختیار کردند تا بعد از چندی
آثار حملی از او ظاهر شده بچه انداخت تا سر او فاش گردید وبعضی گفته اند که در وقت وفات معلوم گشت وبعضی
نوشته اند که اصل این حکایت افسانه است حقیقتی ندارد والله تعالی اعلم وپس از آن تا مدتی قرار چنان بود که هر که را
پاپ می کردند در بالای صندلی که ته او باز است می نشاندند واز نواب خاص از آن هفتاد نفر کردینل
یکی دست از زیر صندلی دراز کرده خصیتین پاپ را میگرفت وبزبان لتین از او میپرسید تستکولوس حبت یعنی
خصیتین دارد او جواب میداد مگنس لغنی او بزرگست چرا دا آن است که دارد وخیلی بزرگ هم هست پس از آن بنای
خلافت را بر سر او مسلم داشتند واین قاعده الکنون منسوخ است وبعضی گویند چون ملت انگلیس پروتستنت
و با پاپ وکتولیک عداوت دارند اکثر اسنادها که وقوع ندارد در حق اینها می گویند ودر سال هفتصد وهشت
مسیحی مطابق هشتاد ونه هجری پاپ کانستن تین قرار داد که انگشت پای او را ببوسند ومداخله در امر سلاطین
وعزل ونصب آنها اول از پاپ آدرین اول شد که در هفتصد وهفتاد ودو مسیحی مطابق یکصد وپنجاه وپنج
هجری بر مسند خلافت نشست وسکه بطلا ونقره باسم پاپ نیز اول از او بنا شد که در سال هفتصد وهشتاد

سنه ۱۵۵

مسیحی

مسیحی مطابق صد و شصت و سه هجری قرار داد پاپ لیو نهم اول کسی است که در سال یکهزار و چهل و هشت مسیحی
مطابق چهارصد و چهل هجری سپاهی ولشکری بجهة پاپ معین نمود در میان پاپها الکسندر ششم که در سال هزار و
چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری خلیفه شد بسیار شریر و غدار و مکار بود و بمفاد لا یحیق المکر السیئ
الا باهله جام زهری پر کرده بود که بیکی از سلاطین بدهد وقتی که بمجلس آمد بغلط خود انجام زهر را خورد در همان ساعت مرد
و گریگوری سیزدهم بجلالت شان از اماثل و اقران امتیاز داشت و در سال هزار و پانصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق
نهصد و هشتاد هجری منصب و لقب پاپی را باو دادند و تصحیح تاریخ از دست یکلندر گریگوری مشهور است چنانچه در آخر
باب نهم بیان کردیم و در بیست و یکم مرچ سال هزار و هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق بیست و پنجم رمضان هزار و دویست و
چهل و چهار هجری پاپ پیوس هشتم بمنصب پاپی رسید پیوس هشتم اول یکی از سربازهای ناپلیون بزرگ بود و پس از آن
از نوکری استعفا کرده بتحصیل پرداخت و یکی از کردینلهای روم گشت و در سنه مزبوره بمنصب پاپی رسید و پس از وفات
او گریگوری شانزدهم در دوم فبروری سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق سلخ رجب هزار و دویست و
چهل و شش هجری خلیفه شد و در اول جون سال هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی مطابق نهم شهر رجب المرجب هزار و دویست و
شصت و پنج هجری وفات یافت و پس از وفات او پاپ پیوس نهم بمسند خلافت نشست و تا این زمان که
پانزدهم اگست سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق غره ذیحجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پاپ پیوس
نهم است که در شانزدهم جون سال هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق شنبه بیست و چهارم رجب المرجب هزار و
دویست و شصت و پنج هجری بخلافت رسیده است و از سنت پطر تا این پاپ بجز آن زن نابکار دویست و شصت و
دو پاپست که در مسند خلافت متمکن شده اند و تفصیل اسامی ایشان در هندین ضبط است و هر که خواهد رجوع بان کتاب کند

باب شصت و نهم دربیان ولایات صغیره ایطالیا

داچی کبیر توسکنی را قدما اطروریه مینامیدند و این داچی در زمان قدیم معدن فضل و کمال و منبع علم و افضال بوده
و زبان ایطالیا را اصفانی و درستی تکلم میکنند و توسکنی در شمال و مشرق و جنوب مشرق با ولایات پاپ و در مغرب
با بحر تزنین و در شمال مغرب با لوکا و مودینا محدود است و جمعیت توسکنی با جزیره البه تخمینا یکملیان و سیصد هزار است و
این ولایت در حاصل خیزی و نیکوئی خاک و هوا در ایطالیا مشهور است و روغن و شراب آنجا کمال امتیاز را دارد
و پادشاه الکنون این ولایت فردیننداز چند توک یعنی امیر الامرا آستریا است که برادر فرنسیس دوم شاهنشاه آستریاست
و قصبات بزرگ این ولایت فلارنس است که پایتخت است و لگورن و سینا و پیسا و آرزو است و بعضی از این شهرها در قدیم
آزاد بودند مثل فلارنس و سینا و پیسا وغیره و شهر فلارنس را اهل ایطالیا و بومیان ولایت فرنز میگویند در جنب رود خانه
آرنو است و این شهر از قدیم دار العلم و دار الصنایع بود چنانچه وقتی او را آتنس میگفتند و جمعیت آنجا الکنون زیاده تر
از هشتاد هزار نفر است و درین شهر دنت ابو الشعرای ایطالیا و ارنکس و شیو و سیوس که باسم او امریکا مشهور شده و فلن
ریو با مخترع حکاکی و کنده کاری متولد شده اند و این شهر دار الحکومه آن ولایت است و شهر پیسا که در جنب آرنو است و شهر
سینا هر دو بسیار خراب شده و از حشمت و جلالت قدیم بسیار تنزل کرده است و در شهر پیسا گلیلیو منجم معروف متولد شده است و این
منجم مشهور و دانای استاد در عصر خود بلکه در اعصار سابقه نیز نظیر نداشت و قواعد و دلایل حرکات اجرام سماوی و حرکت ارض را
او استنباط کرد و علم جر اثقال را او رونق داد و ستارگان کوچک دور مشتری را که اقمار مشتری گویند و بدر و هلال

شدن وزهره را او معلوم نمود وازنقاط سیاهی که در جرم آفتابست حرکت آفتاب را در دور مرکز خود او ثابت کرده ودور که
شهر پیسا مقدار شش میلست ودرین شهر چندین عمارات نفیسه قدیمه است وازهمه مشهورتر کمپنائیل تارتوا است که بزبان لتین
یعنی برج خمیده که او را بزبان انگلیسی لینینگ تاور گویند یعنی مناره منحرف ومایل وارتفاع این مناره مدور
یکصد وهشتاد وهشت فوت است که تقریبا پنجاه وشش ذرع ونیمست ولی این مناره بمقدار پانزده فوت
که چهار ذرع ونیم است مسقط الحجر آن از قاعده آن میل وانحراف دارد وازانجهة اورا مناره منحرف ومایل
میگویند وسینا در قدیم از شهرهای معروف بود واهل سین درانجا مسکن داشتند وزبان ایطالیا بطور فصیح و
وبلیغ درین شهر تکلم میکنند واین شهر در مرکز ولایت توسکنی واقع است لگورن را اهل ایطالیا لیوارنو میگویند بندر
معروفی است که در ساحل مدیترنین واقعست ودرین شهر اهل انگلند وسایر غربا بسیار تردد میکنند وپس ازخرابی
پیسا این شهر آباد شد آرزو شهر معروفی است ودرین شهر گوی ارتین مخترع مقامات موسیقی وگوید وفیکی سینس
وپترارک متولد شده اند که هر یکی از اینها در انواع علوم وکمالات شانی ومقامی داشته اند ومذهب اهل توسکنی کتولک
روم وحکومت انجا باختیار واقتدار است جزیره البه بمسافت هفت میل در ساحل توسکنی اتفاق افتاده است ودر
جزیره بود که شاهنشاه ناپلیون بناپارت از می سال هزار وهشتصد وچهارده مسیحی مطابق جمادی الاولی هزار ودویست
بیست ونه هجری تا بیست وششم فبرواری سال هزار وهشتصد وپانزده مسیحی مطابق شانزدهم ربیع الاول هزار ودویست
سی هجری اقامت کرد واورا بااین جزیره دولت آستریه وپروشیه وانگلیس جلای وطن داده فرستادند ودوره این جزیره تخمینا
شصت میل است وتقریبا چهارده هزار جمعیت انجا میشود وقصبه بزرگ انجا پورتو فرجو است داچی لوکا فیمابین توسکنی
ومودینا در سواحل دریای مدیترنین واقعست واین داچی چندان وسعتی ندارد وتقریبا سی میل در درازی وده میل در
پهناست وجمعیت انجا تخمینا یکصد وچهل وسه هزار است ودرفن فلاحت اهالی انجا ید طولی دارند ومعامله انجا روغن و
وابریشم است وقصبه بزرگ این داچی لوکا است که این داچی باسم او شهرت یافته است وجمعیت این قصبه تخمینا
فزون تراز بیست ودو هزار است وازهنر وصنعت اهالی انجا همیشه این قصبه را لوکا ذی اندستریوس میگویند یعنی لوکای
هنرمند ودرین شهر بود که نخستین ترایوم ویریت فیمابین پامپی وسیزر وکراسس اتفاق افتاد ومذهب اهالی این داچی
کتولیک روم است وحکومت انجا باختیار است مترجم گوید داچی لوکا را درمخزن العلوم چهل میل درطول وشانزده
میل درعرض نوشته است با اطلس نیز که سنجیده میشود احتمال میرود که مصنف اشتباه کرده باشد انتهی جمهوریه سن مری
نو یکی از امورات غریبه دنیاست که درمدت تجالت خود باقی مانده است ونواحی این ولایت کوه بلند سخت صعبی است و
ومسافت ده میل درجنوب مغرب ریمینی تقریبا درعرض چهل وچهار درجه شمال در دامنه کوهی که دو هزار فوت ارتفاع
اوست اتفاق افتاده است وهمه وسعت این ناحیه با قطعه کوچکی که در پائین اوست کلا بمقدار چهل مربع است وسکنه
این ولایت کوچک فزون تراز هفت هزار نیست واین ولایت لاف میزنند وادعا میکنند که آزادی وحریت خود شان
فزون تراز هزار وسیصد سال است که حفظ کرده اند وقتی درمدت رخنه دراساس حریت وآزادی ایشان راه یافته
واین جمهوریه صغیر از همه طرف محصور با ممالک پاپ است وپاپ در باطن حامی ومعین استقلالیت است ولی در امور داخله
او دخالتی ندارد وسن مری نو پایتخت این جمهوریه است مترجم گوید ریمینی بندری است در ساحل مشرقی ایطالیا
درکنار دریای ادریاتیک واقع شده است انتهی داچی پرما درسواحل رود خانه پو اتفاق افتاده است ومشتمل بر پرما

۱۲۲۹
۱۲۳۰

باب شصت نهم در بیان ولایات صغیره ایطالیا

ولپستیره وگوستلا است واین داچی در تصرف ارچ داجیس مریه لویئا بونا پارت بود و نسبت باندازه و وسعت خود پر جمعیت
و آباد است و جمعیت انجا تقریبا چهار صد و چهل هزار و مذهب ایشان کتولیک روم است و قصبات بزرک این داچی پرما است
که پایتخت است و پلیسنزا و گوستلا است و جمعیت پرما سی هزار است و پلیسنزا هیجده هزار است و اختیار این داچی را پس از زوال
دولت ناپلیون در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری بمریه لویسا زوجه او واگذاشتند
واین داچی در شمال توسکنی و جناوه اتفاق افتاده است **مترجم گوید** پلیسنشیا پیه سنزا نیز گویند داچی مودنا
مشتمل بر داچی مودنا و داچی میرندولا و داچی رگ جیو که در تلفظ ریجیو گویند و داچی کررا و داچی مسا است و این سه داچی اولی
در اطاعت و اختیار ارچ دیوک فرنسیس رابع است که پسر عموی شهنشاه استریه است ولایات مودنا تقریبا بهمان وسعت
و فسحت داچی جناوه یا داچی پرما است و جمعیت انجا تخمینا سیصد و پنجاه هزار است و مذهب جمله ایشان کتولیک روم است
و قصبه بزرک انجا مودنا است که پایتخت است و ریجیو و میرندلا است واری اسطو شاعر معروف دانا در ریجیو در سال هزار و
چهارصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و نه هجری متولد شده است و تسو شاعر و کارجیو نقاش و سکانیوس مورخ
و ویکنولا معمار با وقوف در شهر مودنا متولد شده اند داچی مسا و کررا در اختیار ارچ داجیس مریه بیطرس است مادر ارچ دیوک
مذکور است ولی پس از وفات او این داچی تحت تصرف خاندان مودنا خواهد آمد و این داچی مشتمل بر سی هزار نفوس است
و مذهب ایشان نیز کتولیک روم است و قصبه بزرک انجا مسا است که هفت هزار سکنه دارد و دیگری کررا است و در این داچی معدن
سنگ مرمر بسیار خوب هست **توسکنیه** ولایت توسکنی در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری
به دیوک دوم مقرر شد و در سال هزار و هفتصد و سی و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه هجری خاندان استریه انجا را تصرف
کردند و در ماه مارچ سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق شوال المکرم هزار و دویست و سیزده هجری لشکر فرانسه این ولایت را
تصرف کرد و فردیننڈ چهارم را که دیوک کبیر انجا بود معزول کرده ولایات او را به لوئیس پسر پادشاه اسپانیا ملقب به پادشاه
اطروریه در بیست و ششم فبرواری سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اواسط شوال هزار و دویست و پانزده هجری
مفوض داشتند و فردیننڈ در سی ام جون سال هزار و هشتصد و سه مطابق اواسط ربیع الاول هزار و دویست و هیجده
هجری وفات یافت و پس از وفات او این ولایت بتاج سلطنت ایطالیا تعلق گرفت و در سال هزار و هشتصد و
چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری بشاهنشاه استریه واگذار کردند و دیوک کبیر انجا الکنون لیوپولڈ
دوم است که در بیست و هم جون سال هزار و هشتصد و بیست و چهار مسیحی مطابق بیستم شوال هزار و دویست و سی و نه
هجری بتخت حکمرانی انجا جلوس کرد و در حروب داخله ایطالیا این دیوک کبیر در هفتم فبرواری سال هزار و هشتصد
چهل و نه مسیحی مطابق چهارشنبه سیزدهم ربیع الاول هزار و دویست و شصت و پنج هجری به سینا فرار کرد و در بیست و
ششم فبرواری سال مذکور مطابق جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سال مزبور به بندر گیتا که در ساحل غربی نیپلس است
داخل شد و لشکری جرار از شاهنشاه استریه در پنجم ... سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق یکشنبه بیست و دوم جمادی الاخر
هزار و دویست و شصت و شش هجری به توسکنی داخل گشت و لیوپولڈ دوم پس از ورود آن لشکر مستظهر شده در بیست و
ششم جولای سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق سه شنبه سیزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و شش هجری بولایت
توسکنی مراجعت کرد و الکنون بحکمرانی ان ولایت اشتغال دارد و توسکنی را در تقویم البلدان توسقانی قید کرده است و بندر
دیگر ولایت توسکنی بندر پیومبی نو است که در مقابل جزیره البه است میان آن بندر و لیگورن و پیزه که در شمال

۱۲۲۹
۸۷۹
۹۳۷
۱۱۵۰
۱۲۱۳
۱۲۱۵
۱۲۱۸
۱۲۲۹
۱۲۳۹
۱۲۶۵
۱۲۶۶
۱۲۶۶

مشرق جزیره الیه است تخمیناً هفت میل است و لفظ تریوم ویریت که ذکر شد از کلام لتین است و مشتق از تریوم و ویر است
که اصلاً مرکب از ترس است که معنی سه است و ویر است که بمعنی یک مرد و رجل واحد است و تریوم ویریت مرکباً معنی میدهد
اتحاد و اتفاق سه شخص را در یک منصب و یک شغل و این تریوم ویریت که عبارت از اتحاد اشخاص ثلثه در شغل واحد باشد در شهر رُوم
پنجاه و نه سال قبل از ولادت حضرت عیسیٰ اتفاق افتاد و آن چنان بود که پامپی و سیزر و کراسس با یکدیگر عهد و پیمان کردند که
پامپی بالانفراد اختیار اسپانیا را داشته عزل و نصب حکام آن مملکت بعهده او باشد و سیزر اختیار جرمنی و گال را داشته
حل و عقد امور آن کشورها و مقرر باشد و کراسس اختیار سیریه و جودیه و مشرق زمین را داشته رتق و فتق مهام آن اقلیم
در کف کفایت او باشد و هر سه بالاتفاق امور جمهوریه ایطالیا را فیصل دهند و کراسس چندی نکشید که وفات کرد و بخت
قیصری رایت اقبال پامپی را نگون سار کرد و خود بالانفراد شاهنشاه کل آن ممالک گردید چنانچه در باب نهم ذکر شد گلیلیو یکی
از حکمای با تدقیق و منجمین با تحقیق است و باتفاق مورخین او اول کسی است که اختراع دوربین را کرد ولی بعضی برآنند که

گلیلیو
۶۰۸ع

راجر بکان تخمیناً در سال هزار و دویست و پنجاه مسیحی مطابق ششصد و چهل و هشت هجری بیانی از دوربین و ذره بین کرده
ولی هیچکدام از اینها ساخته نشد تا اینکه میتیوس در الکمر و جان سن که اهل هلند بزرگ بود در یک عصر با یکدیگر از گفته راجر
بکان ساختند و گلیلیو بتکمیل و تدقیق این صنعت برآمد و سه دوربین ساخت که یکی از اینها چنان بود که یک چیز را هزار مرتبه بزرگ
میکرد و نشان میداد و با آن دوربین گلیلیو اقمار دور مشتری و بدر و هلال زهره را استنباط نمود و پس از او رفته رفته در تکمیل
این صنعت کوشیدند و دوربین سازهای معروف استاد زکی و هوی جنس و گری گوری و نیوتن است و در متاخرین
مرتین و هال و دالاند و هرشل است و دوربین های اکرومتک که بدوربین های شیشه دار است با اوصاف تغییر الوان

۱۱۳۵
گرداز کارهای مؤثر هال است که در سال هزار و هفتصد و بیست و سه مسیحی مطابق هزار و صد و سی و پنج هجری اختراع کرد و برای

۱۲۱۷
رصدخانه مدرید دوربینی در شهر لندن در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری بانجام رسید

۱۲۰۳
که یازده هزار پوند اخراجات او شد ولی دوربین هرشل که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و سه

۱۲۱۰
هجری و سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری ساخته شده است بهتر از او بود و شیشه
دوربین هرشل چهل و هشت اینچ قطر و سه اینچ و نصف کلفتی و ثخن داشت و دو هزار و یکصد و هجده پوند وزن او بود
و هر چیز را ششهزار و چهارصد مرتبه بزرگ میکرد و دوربین های دیگر هرشل که هفت فوت و ده فوت و دوازده

۱۱۹۳
فوت طول داشت در سال هزار و هفتصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و سه هجری بانجام رسید و در فلک تاز
فلز صیقلی است که در او عکس و انطباع میشود و شیشه ندارد در بیست و یکم مرچ سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی
مطابق بیست و پنجم ربیع الاول هزار و صد و نود و پنج هجری که روز نوروز سلطانی است ستاره جارجیوم سیدس را
پیدا کرد چون در عصر جارج بود آن ستاره را باسم او خواند ولی اکنون باسم خود هرشل حکیم مشهور است و در سال

۱۱۹۷
هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری کوه آتش فشان در ماه پیدا نمود و در همین سالها

۱۲۰۱
در تدارک و فکر دوربین بزرگ بود تا دوربینی در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک
هجری تمام کرد که چهل فوت طول او بود و از آن دوربین دو کوه آتش فشان دیگر در ماه پیدا کرد که آتش از قلهٔ آنها

۱۲۱۷
برمی خواست و در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری بواسطه دوربین های خود در حضور
رایل سوسایتی فهرستی ابراز و اظهار کرد که پنجهزار ستاره مثل خوشه پروین که باصطلاح منجمان ستارکان سحاب

وینز

باب شصت نهم دربیان ولایات صغیره ایطالیا

گویند وانها را بلتین نیوبنیولی میخوانند یعنی خوشه ستارگان ثابت و مدلل کرده بود واحوال هر تسلسل را در آخر باب
سی و نهم مرقوم داشته ایم و درین ازمنه جدیده ازل ارس که یکی از نجبا و اکابر آیرلند است و در علم نجوم و ریاضی کمال مهارت
دارد در ملک خود پرسان استون دوربینی تمام کرده است که حسب الامر او ساخته اند و بادترازبیست هزار پوند خرج او
شده است و این دوربین غریب و آلت عجیب هفت فوت قطر دارد که تقریبا دو ذرع و چهار گشت و پنجاه و دو فوت
طول اوست که تقریبا شانزده ذرع میشود و این شی عجیب را در دیوار بزرگی نصب کرده اند و با وجود سنگینی و عظم
جثه آن او را با چرخها تعبیه کرده اند که بهر مقدار و بهر سمت بخواهند باسانی حرکت داده میشود و تا الکنون چنین دوربینی
در کل فرنگستان ساخته نشده است و ما از احوالات بعضی از این اشخاص که مصنف ذکر کرده مختصری معلوم مینمایم
اما دنت که او را دانتی گویند ابوالشعرو استاد الشعراست در شهر فلارنس در سال هزار و دویست و شصت و پنج مسیحی
مطابق ششصد و شصت و سه هجری متولد شد و در چهاردهم ماه سپتمبر هزار و سیصد و بیست و یک مسیحی مطابق
اواسط شعبان هفتصد و بیست و یک هجری وفات یافت و دنت دیگر هست که مصنف بیان نکرده که او را دانت
جان گویند و در علم هندسه و جر اثقال استاد و تا اختتام مائه خامس عشر از ولادت مسیح بوده و او یکی از بومیان پروجیا
که در ایطالیاست و برای خود یک جفت بالی ترتیب داده بود که از بالای دریاچه ترزاسیمنو طیران میکرد و فی الحال
تا بالای مناره کلیسای پروجیه بلند شود بالهای او در هوا معیوب شده افتاد و استخوان رانش در هم شکست و مدتی
بستری بود تا خوب شد و پس از آن او را در مدرسه وینس معلم هندسه کردند و در همانجا وفات یافت امریکس وسپو
سیوس در نهم مارچ سال هزار و چهار صد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق اوایل صفر هشتصد و پنجاه و نه هجری در فلارنس
متولد شده است و در جغرافیا و ریاضی سرآمد دانشمندان عصر گشت و سفر اول او به امریکا در سال هزار و چهار صد و
نود و نه مسیحی مطابق نهصد و پنج هجری بود و کشور نیکی دنیا را باسم او خوانده امریکا میگویند و اطراف نیکی دنیا را او پیمود
و حدود او را شمالا و جنوبا او نیز تشخیص داد و در سال هزار و پانصد و دوازده مسیحی مطابق نهصد و هجده هجری در سویل وفات
یافت و امنوئیل پادشاه پرتگال حکم کرد تا قطعات جهاز مسمی به ویکتوریه یعنی الفاتح که در آن جهاز امریکس سفر کرده به نیکی
دنیا رفته بود در کنیسای در کل لیزبون بیادگار او آویختند تسو شاعر در سال هزار و پانصد و چهل و چهار مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و یک
هجری متولد شد و در اپریل سال هزار و پانصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و سه هجری در سن پنجاه و یک سالگی در
وفات یافته است کارجیو نقاش معروف است و در سال هزار و چهار صد و نود و چهار مسیحی مطابق هشتصد و
نود و نه هجری متولد شده است و عجب تر آنکه درین صنعت بدون آنکه به روم یا وینس برود و از استادان مشق و تعلیم
گیرد استاد شده معروف گردیده است و وفات او نیز بطور غریب اتفاق افتاد در پرما مبلغ شصت کرون پول سیاه
از نقاشی جمع کرده بود و آن پولها را در توبره ریخته بدوش خود گرفته در گرمای تابستان روانه وطن شد که عیال
خود را از این حال مسرور سازد و در عرض راه بار را از دوش خود بر زمین گذاشته آب سردی نوشیده و بهمان
نوشیدن آب تب شدید عارض او شد و در کارگجیو از توابع مودنا در سال هزار و پانصد و سی و چهار مسیحی مطابق نهصد و
چهل و یک هجری بهمین علت وفات یافت و میکل آنجلو معمار مشهوری است و پس از مستر انجلو که معماری مثل بی نظیر بود او به معماری
کنیسای در کل سنت پطر در روم می پرداخت و از نقشه رفیعه که بطراحی و معماری او تمام شده است در بولوگنا بسیار است
و در سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و پنج هجری جهان فانی را وداع کرده است

سنه ۶۶۳
سنه ۷۲۱
سنه ۸۵۵
سنه ۹۰۵
سنه ۹۱۸
سنه ۹۵۱
سنه ۱۰۰۳
سنه ۸۹۹
سنه ۹۸۵

باب هفتادم در بیان سلطنت نیپلس که او را سلطنت تو سیسلیز گویند یعنی دو سیسلی

سلطنت نیپلس مشتمل بر همه قسمت جنوبی ایطالیا و جزیرهٔ سیسلی است و اینولایت نیز مثل سایر ولایات ایطالیا در انقلاب و فتن روزگار شراکت داشت و درین حصهٔ ایطالیا در زمان قدیم چندین شهرها و قصبات آباد بود و جمعیت بعضی از انها از اهل یونان بود که درینولایت توطن گزیده آباد کرده بودند و ازانجهة اینولایت را گریت گریس میگفتند یعنی یونان کبیر و وقتیکه ملل شمالی بر ایطالیا غلبه کردند و دولت رومیان بزوال رسید اینولایت نیز بتصرف ایشان در آمد و مدتها در تصرف ایشان بود در اواخر مائهٔ دهم از ولادت حضرت عیسی اینولایت را مسلمانان بحیطهٔ ضبط و ربط آوردند و مسلمانان را نیز از اینولایت اهل نارمن که در اطاعت پسران تنکرد بودند بیرون کردند و تنکرد از نژاد ماتول ریس نارمندی است که جزو ولایات فرانسه است و تولد تنکرد در سال هزار و نود و هفت مسیحی مطابق چهارصد و نود هجر اتفاق افتاده است و اولاد او سالیان دراز ولایت نیپلس و جزیرهٔ سیسلی را متصرف بودند و ازانجهة ایشان اینولایت را تو سیسلیس نامیدند یعنی دو سیسلی و در زمان ایشان اینولایت بحلیهٔ آبادی و رونق در آمد و پادشاه نیپلس را نیپولی تن مجستی گویند یعنی اعلیحضرت اهل نیپلس یا کینگ آف دی تو سیسلیس میگویند یعنی پادشاه دو سیسلی و ولیعهد پادشاه را پرنس آف کلبریه گویند یعنی شاهزادهٔ کلبریه و دیگر شاهزادگان را اِنْفَنْتس میخوانند راجر اول پادشاه سیسلی و خویش تنکرد نخستین کسی است که درخت توت ابریشم را از یونان باین ولایت آورد و صنعت ابریشم را شایع ساخت و پس ازان سایر ولایات ایطالیا و دیگر ممالک اروپا یاد گرفتند و ولایات نیپولی تن بالذات مثمر و حاصل خیز و با نفع است و با هر ملکتی که در دنیا سنجیده شود میتوان او را رجحان و فوقیت داد و ازانجهة است که انجا را بانصاف و عدالت ارتهلی پرودیس میتوان خواند یعنی بهشت ارضی ولیکن مردمان انجا بسیار بیکاره و جنگجو و مفسد هستند و هرگز آسایش تام و امنیت عام در میان ایشان نبوده است و شهرهای بزرگ اینولایت نیپلس است که پایتخت اینولایت و انجا را نپولی نیز گویند و فاگجیه و سلرنوه و طرنته است که در نقشه طرنتوم نوشته است و درینولایت یک طایفهٔ مخصوصه است که در هیچ جای اروپا نیست که باسم لزرونی مشهور است که ایشان در خیام منزل دارند و اغلب در روی زمین خالی می خوابند و سر و پای برهنه راه میروند و قاعده و قانون میان خودشان ماورای قوانین دیگرانست و از کثرت ایشان و اتفاق ایشان سایر خلق اینولایت و امنای دولت پادشاه بیم و هراس دارند و این دولت در نزد دول اروپا چندان اعتبار ندارد و مالیات دیوانی انجا تخمیناً یکملیان پوند است و حکمرانی انجا باستقلال و سلطنت موروثی و مذهب ایشان کتولیک روم است و نیپلس پایتخت اینولایت به ترکیب امفی تیه تر یعنی عمارت تماشاخانه که طبقه بطبقه بالای یکدیگر باشد بنا شده است و در ساحل بی بسیار مقبولی افتاده و این شهر نیز یکی از شهرهای بسیار مقبول و ظریف عالم است و این شهر را اول یونانیان بنا کرده اند و چندین تپه های بلند دارد که مشرف بر دریاست که در بالای انها و دامنهٔ انها عمارات نیکو ساخته اند و اگر این شهر در نزدیکی کوه آتش فشان و سُوویوس اتفاق نمی افتاد که بکرات ازان کوه خسارت و خسران باین شهر رسیده است هر اینه در کرهٔ ارض بهتر ازو جائی برای توطن و تمدن نبود و دورهٔ این شهر تخمیناً هشت میل ولی دورهٔ سواد این شهر تقریباً شانزده میل میشود و در میان شهر تخمیناً سیصد و پنجاه هزار و در سواد شهر تخمیناً صد هزار نفوس سکنی دارند و طائفهٔ لزرونی درین شهر فزون تر از چهل هزار میشود و جمعیت همه سلطنت نیپلس تخمیناً هفت ملیان و یکصد و هفتاد هزار است و این مملکت در پانزده ولایت منقسم شده است جزیرهٔ سیسلی اگرچه بحسب هوا گرم است ولی گرمای انجا

۱۴۹۰ ء

اتفاق ۹۵ ع

باب هفتادم در بیان نیپلس

سازکار است و از طرف بحیره نسیم دریا تفاوتی در هوای انجا ظاهر میشود که گرما چندان اثری ندارد و این جزیره از جزایر حاصل خیز
بامنفعت است و این جزیره در وقتیکه سیراکیوس را اهل اثنس محاصره کردند از همه وقت آبادتر بود و در زمان فتوحات
کرتیج که قحطی در اکثر ولایات حاصل شد این جزیره انبار ولایات همسایه بود که همه اطراف غله از انجا حمل و نقل میکردند و
واکنون نیز از انجا غله بسیار بولایات اروپا میبرند و جمعیت انجا درین زمانها یک ملیان و هفتصد و چهل و نه هزار حساب کرده اند
و سیسیلی به هفت ولایت قسمت شده است و قصبه بزرگ انجا پلرمو است که تخمینا جمعیت انجا یکصد و هفتاد هزار میشود و درین شهر
در سنین ماضیه از زلازل شدیده خرابی زیاد رسیده است و راجر اول پادشاه نارمن اول درین شهر کارخانه ابریشم بافی
رواج داد و عمله این کارخانه با زندانیان و محبوسین بود که در جنگهای یونان از یونانیان گرفته بود و سایر شهرهای
این جزیره میسینه و کتانیه است و سیراکیوس پایتخت قدیم این جزیره را اهل کارنث بنا نهاده اند که در اطاعت اگرجنس
بودند که با سیراکوز مشهور است و در زمان یونانیان این شهر بحدی آباد و معمور شد که دوره قلعه او فزون تر از یکصد و هشتاد
استدیه بود یعنی قدر بیست میل و نصف انگلیسی بود و در انوقت جمعیت این یک شهر به تنهائی برابر بود بجمعیت همه این جزیره که اکنون
هست والان جمعیت خود این شهر را سیزده هزار و هشتصد نفر شماره در آورده اند و این شهر سیراکوز بسیار خوبی دارد مستر جیمس گوید
هشتاد استدیه یک میل جغرافیائی است انتهی و در طرف العا سیسلا و در طرف سیسیلی کریب دیس واقعست و سیلا سنگ
بزرگ معروفی است و کریب دیس گرداب خطرناک مشهور است که سفاین را درین گرداب خطر عظیم است و هر سفینه که درین گرداب
افتاد وقت مد دریا جز قطعات مکسوره او بالای آب چیز دیگر ملاحظه نخواهد شد مستر جیمس گوید سیلا مالا مشتمل
سنگ بزرگی است که در مدخل بوغاز میسینه در ساحل کلبریه واقع است و دویست فوت که تقریبا شصت ذرعست از سطح
دریا ارتفاع دارد انتهی و بحکم پاپ ولایت نیپلس و جزیره سیسیلی متصرف دولت فرانسه در زیر حکم چارلس دیوک آن ژو
درآمد و چارلس آن کسی است که انولایت را فتح کرده کانرادین آخرین پادشاه سلسله نارمن را در سال هزار و دویست
شصت و پنج مسیحی مطابق ششصد و شصت و سه هجری بقتل رسانید ولی چندی نگذشت که اهل سیسیلی از لشکریان فرانسه
دل آزرده شده لشکریان فرانسه را در روز ایستر دی در سال هزار و دویست و هشتاد و دو مسیحی مطابق ششصد و هشتاد
هجری بقتل رسانیدند مستر جیمس گوید ایستر دی روز عیدی است که در ان روز جماعت عیسویون عید میگیرند و میگویند
که درین روز حضرت عیسی در آخر الزمان هنگام ظهور قیامت ظاهر خواهد شد و درین روز حضرت عیسی بزعم ایشان
پس از سه روز زنده شده باسمان رفت و این عید در سال شصت و هشت بعد از عیسی تعین شد و در انگلند در سال یانصد و
نود و هفت مسیحی بحکم سینت آستین معمول گردید و این عید در پیش نصاری عموما در نزد کتولیک و ارامنه و روسیه خصوصا
اعتبار تمام دارد و عید ایستر نخستین یکشنبه ایست که بعد از بدر شدن هلال بعد از بیست و یکم مرچ که اول تحویل حمل است اتفاق بیفتد
و این عید در هر سال تفاوت میکند چنانچه اگر بیست و یکم مرچ مطابق چهاردهم ماه باشد پس از استقبال دیگر
که عبارت از یکماه دیگر باشد روز یکشنبه پس ازان روز ایستر است و اگر فرضا همان روز استقبال یکشنبه باشد ان
یکشنبه ایستر نیست بلکه یکشنبه دیگر که هفت روز پس ازانست ایستر خواهد بود و همچنین اگر روز دوشنبه دوازدهم ماه مطابق
با بیست و یکم مرچ باشد یکشنبه پس ازان که روز چهاردهم است روز ایستر است و بدین حساب تفاوت کلی پیدا میشود مثلا در سال
روز چهارشنبه دوم رجب سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری که روز نوروز سلطانی است مطابق با بیست و یکم
مرچ سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی است و دوشنبه چهاردهم ماه رجب است و یکشنبه بیستم رجب که مطابق هشتم اپریل

ترجمه جنس
مستر جیمس
سیلا و کریب دیس
سنه ۶۳ع
سنه ۶۸۰ع
خصوصیت عید ایستر
۱۲۷۱

سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی است روز ایستر بود و استقبال در سیزده و چهارده و پانزده ممکن است ولی مراد جهان
و در سال آینده بیست و نهم مرج مطابق با جمعه چهاردهم رجب است روز یکشنبه شانزدهم رجب روز ایستر است انتهی و این
قتل عام را اسپیلین و سپرس گویند و در این نخستین آواز ناقوس که خلق را بنماز عصر دعوت کرد این شورش برپا شد و از زمان سلطنت
متصرف سلاطین آرکان در آمد مترجم گوید و سپرس یعنی نماز عصر است چون این واقعه در وقت نماز عصر اتفاق افتاد
لهذا اسپیلین و سپرش نامیدند و از این واقعه اشاره در آخر باب ششم در ضمن احوال سلاطین اسپانیا کرده ایم و خانواده انجو
که در تلفظ آن ژو گویند دست شان که از تصرف جزیره سیسیلی کوتاه شد بهمان تاج نیپلس قانع شده سالهای سال در تصرف
داشتند باز اهل اسپانیا ایشان را از آن ولایت در سال هزار و پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری بیرون کردند و بعد
این فتح مکان سلو شد که یکی از اهل کارڈوا است که او را پس از این فتح گریت کپتین نامیدند و این ولایت تابع تاج
اسپانیا بود و حاکمی از آنجا تعیین میشد و ولایت نیپلس و سیسیلی در تصرف دولت اسپانیا تا سال هزار و هفتصد و شش مسیحی
مطابق هزار و صد و هجده هجری بود تا این ولایت را چارلس ششم که پس از مدتی بمرتبه شاهنشاهی جرمنی رسید پس از چندین
خون ریزی و جنگهای متواتر بحیطه ضبط در آورد ولی باز در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و
هفت هجری بدولت اسپانیا تفویض کردند و اکنون پادشاه نیپلس فرڈننڈ جوزف است که در سال هزار و هفتصد و
هفتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و یک هجری متولد شد بجای پدر خود فرڈننڈ چهارم در سال هزار و هشتصد و
بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل هجری بر تخت نشست و او اولاً در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق
هزار و دویست و دوازده هجری قرینه کلمنتینه خواهر شهنشاه استریه فرنسس دوم جرمنی که فرنسس اول آستریه است بعقد خود در آورد
و این ملکه وفات یافت و از و یکدختری ماند که الآن داچی بری با او دست مترجم گوید بری یکی از شهرهای
پراوینس فرانس است که در جنوب آرلینز است انتهی و ثانیاً قرینه ای زبلا خواهر پادشاه اسپانیا را در ششم اکتوبر سال
هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق اوایل جمادی الآخره هزار و دویست و هفده هجری تزویج نمود که از و دوازده اولاد بعمل
آمده است و جبال معروف مشهور نیپلس و سیسیلی یکی وسوویوس است که بمسافت نه میل در مشرق نیپلس واقع شده است
و یکی اتنا است که پانزده میل در جانب شمال مغرب کتانیه است و دوره کوه وسوویوس از مرکز او تقریباً سی میل است
و ارتفاع او از بالای سطح دریا سه هزار و هشتصد و بیست فوت است مترجم گوید در نقشه ملک ارتفاع
این کوه را سه هزار و نهصد و هفت و دو هشت فوت معین کرده است انتهی و از وسوویوس آتش چندین کوه ها بیرون آمده
که خسارت زیاد بجول و حوش او رسیده است و در سال هفتاد و نه بعد از ولادت عیسی در سلطنت تیطس شاهنشاه روم
لاوا از این کوه جاری گشت که از شدت خروج او زلزله در آن مملکت بوقوع پیوست که چندین شهر و قریه زیر و زبر شد
و از آنجمله شهر پامپی و شهر هرکولنیوم بود و پلینی مورخ مشهور نیز هلاک گردید و در این خروج توده های خاکستر نه شهرها
بشهر روم رسید بلکه بآن طرف دریای مدیترینین تا افریقا نیز رسید و خروج دیگر از این کوه در سال هزار و هشتصد و
پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری بظهور رسید و از این آتش سیل فزون تر از بیست هزار نفر تلف شد و از این کوه
هفت یا هشت مرتبه خروج لاوا قبل از عیسی و چهارده مرتبه بعد از عیسی تا این زمان شده است و گرد او در کله کوه
تخمیناً یک میل و نصف در دور است مترجم گوید کریتر در اصطلاح دهن کوه آتش فشان را گویند که در معنی سوراخ
قله کوه است که از آن سوراخ آتش در میآید انتهی موئنٹ اِتنا در سیسیلی بسیار معروف و مشتعل کوهی است و دوره این

سنه ۹۱۰
سنه ۱۱۱۸
۱۱۴۷
۱۱۹۱
۱۲۴۰
۱۲۱۲
۱۲۱۷
۱۲۲۰

کوه

باب هفتادم در بیان سلطنت نیپلس

کوه از مرکز او تقریباً شصت میل است و ارتفاع او از سطح دریا یازده هزار فوت میشود و این کوه در ساحل شرقی جزیره است و از شهر
کتانیه تا قلهٔ او تخمیناً سی میل میشود و سکنهٔ این جزیره این کوه را جبل مینامند که ماخوذ از کلام عربست که جبل باشد و از این کوه میر
خروجهای عظیم بظهور پیوسته و کرهٔ او تخمیناً دو میل است و قلهٔ این کوه همیشه با برف مستور است دامنهٔ او مزین از بساتین
رز و انگور است و چمن های نیکو دارد و در دامنهٔ او چندین صومعه ها و تخمیناً هفتاد و هفت قریهٔ معموره است که جمعیت
ایشان تخمیناً بیست هزار میشود و در اطراف وسط این کوه جنگلهای بلوط و شاه بلوط و کاج و سرو و غیره بسیار است و نخستین
خروج او تا که در تواریخ بطور صحیح ثبت است آنست که دیوُدورس سیکیولس مورخ و ثسی دیدیس مورخ بیان کرده اند
که هفتصد و سی و چهار سال قبل از عیسیٰ ع اتفاق افتاده است و از آن عصر تا سال هزار و ششصد و شصت و نه مسیحی مطابق
هزار و هشتاد هجری بیست و سه مرتبه این کوه بجوش و خروش در آمده است و خروجی که در سال هزار و ششصد و شصت و نه
مسیحی مطابق هزار و هشتاد هجری از او ظاهر شد اکثر شهر کتانیه را خراب کرد و سی هزار نفر بهلاکت رسید و در سال هزار و
ششصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و صد و پنج هجری باز این کوه بجنبش آمد و هم این شهر با زلزلهٔ شدیده عالیها سافلها گردید
و هجده هزار نفر در زیر خاک ماندند و پس از او باز این شهر را ثانیاً بنا نهادند و جمعیت آنجا اکنون فزونتر از چهل و هفت هزار است و در
سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری سیلاب لوه چنان جاری شد تا سه
میلی دیوار شهر رسید و سکنهٔ این شهر همیشه در تشویش و اضطراب این آفت وخیم و مخافت عظیم هستند سلطنهٔ نیپلس را
ناپولی نیز خوانند و اعتقاد اهل آن است که ناپولی باغ ایطالیا و ایطالیا باغ اروپا و اروپا باغ دنیاست و دیوُدورس از اهل
سیسیلی است و مورخ مشهوریست که تفصیل تاریخ مصر و روم و کرتیج و سیسیلی و سیریه و یونان و مدیه و ایران را چهل و چهار
قبل از عیسیٰ علیه السلام نوشته است و ثسی دیدیس نیز مورخ معروف یونان است که تولد او در شهر اتینس پایتخت یونان
سیصد و نود و یکسال قبل از عیسیٰ واقع شده است و پلینی مورخ مشهور است و او را الدری گویند یعنی الشیخ و ولادت او در شهر
ورانه اتفاق افتاده و از خانه واده نجیب بوده و مدتهائی از مدبرین دولت روم محسوب شد و چند سال بحکومت اسپانیا مأمور
گشت و چند جلد تاریخ از او در دنیا بیادگار مانده و بعضی گفته اند که سی و هفت جلد تاریخ برشتهٔ تألیف در آورده و
چنانچه مصنف بیان کرده در سال هفتاد و نه بعد از عیسیٰ از خروج کوه ویسوویوس بوده و بعضی نوشته اند که از شعلهٔ کوه
ویسوویوس بدن او سوخته شد والله اعلم و بعضی تفاصیل وقایع جزیرهٔ سیسیلی را که مصنف بیان نکرده با رشتهٔ تألیف در می آریم
و سلسلهٔ سلاطین نیپلس را نیز معلوم مینمائیم جزیرهٔ سیسیلی قریب بشکل مثلث واقع شده است و از کشور ایطالیا با بوغاز تنگی که او را
اِستریت آف مِسینه یعنی بوغاز مسینه گویند مفروز شده است و بزرگترین پهنای این بوغاز از ده میل تا پانزده میل است و تنگترین
جای او قریب به سه میل است و بحساب جدید که از برج فرو تا سنگ سیلا معلوم داشته اند شش هزار و چهل و هفت یرد است
که سه میل و هفتصد و شصت یرد انگلیسی میشود و بعضی چنین گمان دارند که در ازمنهٔ سالفه و قرون خالیه جزیرهٔ سیسیلی بکشور ایطالیا
وصل بوده است و بواسطهٔ زلزله از یکدیگر جدا گشته است و این جزیره به سه ولایت تقسیم شده است ولدی مزرا با قسمت
مغربی و ولدی نوتو یا قسمت جنوبی و ولدی دِموُنا یا قسمت شمال مشرقی و درازی این جزیره از مشرق تا مغرب تخمیناً یکصد
شصت و پنج میل است و بزرگترین پهنای او تخمیناً صد میل است و هفت جزیرهٔ کوچک دیگر قریب ساحل شمالی این جزیره است
که تعلق با این جزیره دارند و معروف تر از آنها جزیرهٔ استرامبولی است که کوه آتش فشانی دارد که اغلب اوقات آتش از قلهٔ
او متصاعد است و مصنف هیچ باسم این جزیره نپرداخت و ذکری از کوه آتش فشان آنجا نکرده و سه جزیرهٔ کوچک نیز در ساحل

۱۸۰
۱۸۰
۱۰۵
۱۲۲۷

مغربی این جزیره است وجزیره دیگرپن تلریه است که قدما اوراکاسیرا می گفتند جزیره کوچکی است که فیمابین سیسیلی وساحل افریقا است
کیا و نیز توابع سیسیلی است وولایت ولذی از دیگر ولایات وسیع تر است ودر سال هزار وهشتصد و پانزده مسیحی مطابق
هزار و دویست وسی هجری جزیره سیسیلی را بهفت ولایت قسمت کرده اند یعنی پلرمو و مسّینه و کتانیه و جرجنتی و سیراکیوس
وطرپنی و کلتنیسه و در سیسیلی دو دریاچه کوچک است یکی بی ثری ری دیگری پرگوسه و دریاچه بی وی ری تخمیناً هشت میل در جنوب
کتانیه است و در زمستان دوره او بیست میل و در تابستان ده میل است و انقدر زمین که در تابستان می خشکد باعث عفونت
هوای ولایت حول وحوش انجا میشود ولی کلیتاً هوای سیسیلی خوش وسازگار است و زمستان انجا مثل بهار انگلیس است
ودر تابستان نیز بواسطه نسیم دریا هوا چندان گرم نمیشود و قاطر این جزیره بسختی ودرشتی امتیاز دارد و درین جزیره جنگلهای
سخت و مارهای قوی وعقربهای جراره وحیوانات غریبه بسیار است وحاصل اصلی انجا صبر و نیشکر و غله فراوان و کتان
وزعفران و پنبه و شاهدانه و زیتون وانگور وابریشم است ومعدن آهن ومس نیز هست ومعادن نمک در وسط جزیره
ومعدن زغال سنگی ومعدن مرمر خوب نیز دارد و در کوهستان و جنگلهای انجا شکار کوهی فراوان است و سکنه قدیم
انجا از اهل سکنی بوده که یکی از طوایف قدیمه اسپانیا است و در بعضی امکنه جزیره طایفه از سکا که از طوایف ایطالیا بوده هزار و
دویست و نود وچهار سال قبل از عیسی باین جزیره آمده توطن گزیده آباد کرده اند وپس از انها آبادی کلی و معموریت جدید
این جزیره از سیکلوس بود که هشتاد سال قبل از خرابی ترای و هزار و دویست و شصت وچهار سال قبل از عیسی باعث آبادی
ورونق این جزیره شد واهل فنیشیه و یونان در سواحل او بنای آبادی گذاشتند ووقتی دولت کرتج انجا را متصرف
شد وپس از جنگ پونک بدست رومیان افتاد القصه شهر سیراکیوس هفصد وسی ودو سال قبل از عیسی و شهر
اگرگنتم هفصد وسیزده سال قبل از عیسی بنا شد و فلرس حاکم ستمگار اگری جنتم را پانصد و پنجاه ودو سال قبل از عیسی بقتل رسانیدند
وکیفیت قتل او چنان بود که پرلس نامی از اهل اثنس که در خیانت باطنی با فلرس شراکت داشت گاو برنجی برای او
تعبیه کرد که او را از برنج میکشید و در پهلوی او سوراخی قرار داد که بیچارگان ومظلومان را ازان سوراخ بشکم گاو
می انداختند و آتش در زیر گاو برنجی میسوزانیدند ومظلومان در شکم گاو سوخته و برشته میشدند و گلوی گاو را طوری ساخته
بودکه در وقت ناله وفریاد آن بیچارگان مثل خوار گاو از حنجر گاو صدا بیرون میآمد چون این گاو برنجی را بنظر پادشاه
رسانید بسیار خوشش آمد ولی بمفاد من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه پادشاه ستمکار فرمود که اول باید در شخص خود تجربه
این تجربه را کرد پرلس را در شکم گاو انداخت وکار او را ساخت و پس از آن جمعی باین سیاست رسیدند تا اهل اگری جنتم
از ظلم ان غدار بجان آمده اناثاً وذکوراً برو شوریدند و پادشاه را گرفته اول زبان او را بریدند بعد او را در شکم همان گاو
بسیاست رسانیدند و در سال سیصد و هشتاد و شش قبل از عیسی افلاطون حکیم را درین جزیره محبوس کردند پس از چندی
دوستانش او را خلاص کردند و در همین سال حکایت دمون و پثیس اتفاق افتاد و ان چنان بود که دمون حکیم
که از شاگردان فیثاغورث بود و پادشاه سیراکیوس مسمی به دیونی سیوس حکم قتل او را داد دمون حکیم چندین قدر التماس
کرد که او را ساعتی مرخص سازد که بخانه خود رفته بعضی وصایا بعمل آرد و بمقتل خود مراجعت کند و پادشاه باین امر راضی نشد
و ضامن از او خواست تا او را ساعتی مرخص سازد پثیس که از دوستان او بود چون او را صادق القول میدانست
ضامن شد که اگر او تخلف کند او بقتل رسد دمون را مرخص کردند و از اتفاقات برای دمون امری اتفاق افتاد که
چند دقیقه از وعده او گذشت و پادشاه چنین دانست که دمون نخواهد آمد و عمدی کرده است بغضب شد و پثیس را حکم

باب هفتادم دربیان نیپلس

کرد که بعوض او بقتل آرند و او را کشان کشان پای دار بردند و درین بین دمُون خود را رسانید و معذرت
خواست و او را از هلاک رهانید و این خبر را به دیونی سیوس رسانیدند و احسن قول و صدق و عدا حیرت کرد که نکو
آن حکیم دانا بپای خود معرض هلاکت شتافت ساعتی تفکر کرد و از سر خون در گذشت و در سال سیصد و نه قبل از
عیسی اهل جزیره همیلکر را شکست فاحش دادند و در دویست و شصت و دو سال قبل از عیسی رومیان اول شهر آگری جنتم را
تصرف کردند و هشت سال پس از آن شهر پلرمو را بجبر و ضبط در آوردند و در سال دویست و دوازده قبل از عیسی شهر
سیراکیوس را مسخر کردند که کل جزیره بتصرف رومیان در آمد و سالیان دراز در تصرف رومیان بود و پس از رومیان
اهل جزیره خودشان در میان خود حاکم تعین میکردند تا در سال هشتصد و بیست و یک مسیحی بعد از عیسی مطابق
دویست و شش هجری این جزیره بتصرف مسلمانان در آمد و پلرمو را پایتخت خود قرار دادند و قریب بدویست سال لوای ٢٠۶
دین محمدی صلعم درین جزیره افراشته شد تا مسلمانان را راجر اول سرنگرد شاهزاده نارمن ازین جزیره در سال هزار و ٣٩٨
هشتاد مسیحی مطابق سیصد و نود و هشت هجری بیرون کرد و او را لقب کونت سیسلی دادند و در سال هزار و صد و سیزده ٥٠٧
مسیحی مطابق پانصد و هفت هجری راجر دوم نیپلس را فتح کرده این دو ولایت در قبضه اختیار او در آمد و در سال هزار و
دویست و شصت و شش مسیحی مطابق ششصد و شصت و چهار هجری چارلس دیوک آن ژو برادر سنت لوئس پادشاه ۶۶۴
فرانسه ولایت نیپلس و جزیره سیسلی را مسخر کرده شاهزادگان نارمن را بیرون کرده خود را بلقب پادشاه این دو ولایت
مشهور ساخت و در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت مسیحی مطابق ششصد و هشتاد و هفت هجری اهل فرانسه را در جزیره سیسلی ۶٨٧
قتل عام کردند و یکنفر از ایشان خلاص نشد چنانچه تفصیل این واقعه گذشت و درین سال جزیره سیسلی را سلاطین آرگان که در
در اسپانیا بپادشاهی قیام داشتند تصرف نمودند و تنها ولایت نیپلس در خاندان آن ژو باقی ماند و در سال هزار و چهارصد
پنجاه و هشت مسیحی مطابق هشتصد و شصت و دو هجری الفونسو پادشاه آرگان ولایت نیپلس را نیز مسخر کرد و در سال هزار و ٨۶٢
پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری ولایت نیپلس و سیسلی ضمیمه مملکت اسپانیا شد و اهل اسپانیا درین جزیره تعدی ٩١٠
و ظلم بسیار کردند که خلق از ایشان بستوه در آمد در سال هزار و ششصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هفت ١٠٥٧
هجری جمعی بحلقه اطاعت مسنیلو که جوان ماهی گیری بود جمع شدند و در پانزده روز دویست هزار نفر به اطاعت او در آمد
تا اهل اسپانیا را بیرون کردند و تفصیل او در باب هفتاد و دوم ذکر خواهد شد و در سال هزار و هفتصد و سیزده مسیحی مطابق
هزار و صد و بیست و پنج هجری جزیره سیسلی و پیلمانز دیوک سوای باعهدنامه یوترکت تفویض شد و در سال هزار و هفتصد و بیست
مسیحی مطابق هزار و صد و سی و دو هجری این جزیره را بشاهنشاه چارلس ششم واگذار کردند و سردینیه را در عوض او بپادشاه ١١٣٢
سردینیه مسلم داشتند و در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری چارلس پسر پادشاه اسپانیا ١١۴٧
بخت این مملکت عروج کرده و خود را ملقب بپادشاه دو سیسلیس گردانید و در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد و دو هجری چارلس از پادشاهی استعفا کرده سلطنت را به برادر خود فردیننڈ تفویض کرد و در سال هزار و هفتصد ١١٧٢
هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری زلزله شدیدی در مسینه اتفاق افتاد و چهل هزار نفر تلف شدند و در سال ١١٩٧
هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری لارڈ نلسن ولایت نیپلس و سیسلی را از صدمات لشکر ١٢١۴
فرانسه حراست کرد ولی در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری لشکر فرانسه نیپلس را ١٢٢١
متصرف کرده فردیننڈ چهارم را معزول ساختند و جوسف بناپارت برادر نپولین بتاج دو سیسلی سرافراز شد و در سال

هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری سلطنت این ولایت به مرشل مورات رسید که در تلفظ مورا گویند و در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری باز حکمرانی اینولایت به فردینند چهارم قرار گرفت و سلسله سلاطین دوسیسلی از انقرار است ۱۲۲۳ ۱۲۳۰

تاریخ مسیحی	سلاطین دوسیسلی	تاریخ هجری
۱۷۱۳	ویکتار آمدیوس دیوک سوائی که او را شاهنشاه چارلس ششم در سال هزار و هفصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری بیرون کرد و در جزیره سردینیه مسکن گرفت	۱۱۲۵
۱۷۱۸	چارلس ششم شاهنشاه	۱۱۳۰
۱۷۳۴	چارلس دوم پسر پادشاه اسپانیا در سال هزار و هفصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری از پادشاهی نیپلس دست کشید و بتخت اسپانیا عروج نمود و نیپلس را به پسر سیم خود محول داشت	۱۱۴۷
۱۷۵۹	فردینند چهارم پسر سیم چارلس دوم	۱۱۷۲
۱۸۰۶	جوسیف بناپارت برادر شاهنشاه ناپلیون	۱۲۲۱ محرم
۱۸۰۸	مرشل جواشیم مورات که در سیزدهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق شنبه دهم ذی قعده هزار و دویست و سی هجری هدف گلوله تفنگ شد	۱۲۲۳ ربیع الاول
۱۸۱۵	فردینند اول اسبق فردینند چهارم بود ثانیا بپادشاهی رسید و او را پادشاه دوسیسلی خواندند	۱۲۳۰
۱۸۲۵	فرنسیس اول پسر فردینند	۱۲۴۱ رجب
۱۸۳۰	فردینند دوم پسر فرنسیس اول که در هشتم نومبر سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق بیست و هفتم جمادی الاول هزار و دویست و چهل و شش هجری جلوس کرد و تا اکنون که هشتم اگست هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق ششم ذی حجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پادشاه آن مملکت است	۱۲۴۶

و سیسلی را بزبان ایطالیه سیچیلی و بزبان فرانسه سیسیل گویند و در کتب قدیمه صقلیه ضبط کرده اند و صاحب مراصد میگوید صقلیه ثلث کسرات و بعضهم یقوله بالسین والکثر اهلها یفتحون اللام والصاد من جزایر بحر الغرب مقابلة افریقیه مثلثة الشکل بین کل زاویة والاخری مسیرة سبعة ایام وقیل دورها خمسة عشر یوما بینها وبین ریو وهی مدینة فی البر الشمالی الشرقی الکبیر الذی علیه مدینة قسطنطینه من جهتها مدینة تسمی مسینی وبین الجزیرة و افریقیه مائة واربعون میلا الی اقرب المواضع بافریقیه وهی جزیرة خصبة کثیرة البلدان والقری وقیل ان بها ثلثة وعشرین مدینة وثلثة عشر حصنا انتهی و ریو کما قال الیاقوت مدینة للروم مقابل جزیرة صقلیه من ناحیة الشرق علی بر قسطنطینیه و ریو همان ریگیو است که بعضی ریگ جیو خوانند و در تلفظ ریجو گویند بندریست که در آخر ایطالیه اتفاق افتاده است و در مراصد اکثر قری و قصبات این جزیره ضبط است و بعضی که با این اسامی تطبیق شده که در حقیقت تعریب است ازین قرار است

و درین جزیره بازا غلب زبان عربی غیر فصیح تلفظ میکنند

سیسلی

سیسیلی	بتبین ثم الیاء المثناة التحتانیة ثم السین ثم الیاء ثم اللام ثم الیاء	صقلیه	بثلث کسرات او بفتح اوله وثانیه وکسر اللام وقد قیل بفتحات
سیراکیوس	بفتح سین وسکون یاء وفتح راء	سَرَقُوسَه	بضم السین وسکون الراء وضم القاف واللام مشددة وبفتح الاوّل
پلرمو	بفتح باء فارسی وکسر لام	بَلَرْم	بفتح الباء الموحده واللام وسکون الراء والمیم
کتانیه		قطانیه	بفتح القاف
مسینه	بکسر المیم	مسینی	بکسر المیم [illegible] ثم السین مشددة مکسورة ویاء ساکنه
جرجنتی	بکسر الجیم وسکون الراء وکسر الجیم الثانی	جرجنت	بکسر الجیم وسکون الراء وکسر الجیم الثانی
مونت اتنا	یعنی کوه اِتنا	جبل النعار	یعنی کوه نعره زن
مَزَرَا	بفتح المیم وفتح الزاء المعجمه وفتح الراء	مازر	بتقدیم المعجمة علی المهمله
طراپنی	بکسر الطاء وفتح الراء	طرابنس	بکسر الطاء وبعد الراء الف وباء مضمومة وکذلک [illegible]
مرسالا	بفتح المیم وسکون الراء وفتح السین واللام	مرسی علی	
کلتبلوتا	باربع فتحات واللام مضمومة	قلعة بلّوط	

وصاحب مراصد قطانیه را بالام تصحیح کرده است چنانچه میگوید قطالیه بتخفیف الیاء علی سواحل جزیرة صقلیة ویقال ایضا قطانیه وهی مدینة کبیرة علی البحر فی سفح جبل النعار تعرف بمدینة الفیل قدیمة البناء فیها آثار عجیبة فیها کنایس مفروشة بالرخام المجزع وفیها صورة فیل وسمیت المدینة به

باب هفتاد و یکم در بیان مختصری از تاریخ ایطالیا

اول آبادی در کشور ایطالیا چنین مظنون است که از اهل یونان بوده است و این مملکت از مملکت یونان با خلیج وِنِس مفروز است وحدود قدیمه مملکت ایطالیا با حدود جدیده او بسیار اختلاف داشته است وحد ایطالیای قدیم در شمال تا رودخانه آرنو در توسکنی و رودخانه رُوبیکان در نزدیکی ری می نی بوده است وما وراء این دو رودخانه که قسمت اکثر وحصه کبیر مملکت ایطالیاست باسم سیسالپین گال موسوم بوده است مترجم گوید رودخانه روبیکان را یوشو نیز گویند که در شمالی بندر ری می نی است که در اسامی قدیمه آری می نوم گویند که در ساحل مشرقی ایطالیا در خلیج وِنِس واقعشده است و رودخانه رُوبیکان در ایام جمهوریه روم لعنت بود کرده بودند که هر که بخلاف جمهوریه روم از آن رودخانه بگذرد واجب القتل باشد روزیکه جولیوس از آنجا گذشت و خیال برهم زدن جمهوریه داشت فرمود من که از روبیکان گذشتم ع تا در میانه خواسته کردگار چیست انتهی واین مملکت در پنج ولایت یا پنج سلطنت کوچک تقسیم شده بود وهر قسمت جنوبی سیسالپین گال قبل از زمان رومیان مسکن چندین قبایل مختلفه بود که باسم آن قبایل آن ولایت مشهور شده است چنانچه لیتینس یعنی لیتین ها سابای نِز یعنی سابای نِز ها و توسکنس یعنی توسکی ها

وسمنائیس یعنی سمنایت یا وکانیبئی ولی ین تی لی وطرن کی تی نی وغیره واز ذراری نسل لتین رومیان بعمل آمدند
که متدرجا همه این ملل وسایر قبایل عالم غالب شدند وشهر روم را تخمیناً در سال هفصد وپنجاه وسه قبل از عیسی بنا کردند
که اسم او ماخوذ از اسم بانی او رُومُلوس نخستین پادشاه انطالیه است واسم ولایت ایطالیا ماخوذ از ایطالس پادشاه
سکیولی است که یک طایفه از طوایف ایطالیاست ووقتی بر همه آن ولایت استیلا داشت وهمه ملل ایطالیا در صنایع وحرف کمال
مهارت را داشته ودر شجاعت وبسالت گوی سبق از همگنان ربوده بودند القصه در سال چهارصد وهفتاد وشش بعد از ولادت
عیسی طایفه هیرُولی در عوض خدماتی که بشاهنشاه روم کرده بودند یک ثلث مملکت ایطالیا را در عوض مستمری ومواجب وانعام خود
از ایشان خواستار کردند وشاهنشاه روم در دادن او مضایقه نمود وایشان به مخالفت او برخاسته چنانچه اُدُوسیر را که در نجابت از همه
پست تر ودر شجاعت از همه بالاتر بود به پادشاهی خود انتخاب کردند وبا شاهنشاه روم دشمنی آغاز کرده بنیان سلطنت او را
متزلزل ساخته واُدُوسیر را به پادشاهی ایطالیا سربلند ساختند وشاهنشاهی روم ودولت رومیان در مغرب زوال
انجامید ولی شاهنشاهی مشرق تخمیناً هزار سال پس از آن نیز دوام کرد تا کانستن تین تیپل را سلطان محمد ثانی در سال هزار و
چهارصد وپنجاه وسه مسیحی مطابق هشتصد وپنجاه وهفت هجری فتح کرد وروایت دولت شاهنشاهان مشرق نیز نگونسار شد
واُدُوسیر بعد از حکمرانی هفده سال بدست تیُوڈُوریک پادشاه گاث کشته شد واو اول کسی است که سلطنت گاث را
برقرار کرده بعقل ودانش ممتاز بود ومذهب عیسوی را اختیار نمود ودر سال پانصد وبیست وشش بعد از عیسی در سن هفتاد و
چهار سالگی جهان را وداع کرد وتخمیناً پنجاه سال پس از آن ایطالیا بممالک شاهنشاهی مشرق اضافه شد وباعث این فتح بلی ساریوس
ونرسس سرداران شاهنشاه جستی نین بود ودولت گاث در سال پانصد وپنجاه وچهار بعد از ولادت عیسی باختتام پیوست و
وتُوتیلا آخرین پادشاه گاث گرفتار گشت وایطالیا مدت یکصد وهشتاد وپنج سال در حکم شاهنشاهان مشرق بود تا آنکه
که اهل لامبرد که از ملل جرمنی است در تحت حکم البائی نس اکثر ولایات شمالی ایطالیا را تصرف کردند واز اسم ایشان آن ولایت را
در سال پانصد وهفتاد ویک بعد از عیسی لامبردی خواندند ولامبردی قدیماً بهمه سیساپینَ گال اطلاق میشد واین ملل
شمالی همه ولایات شاهنشاهان روم را در تصرف کرده همه قوانین ورسوم قدیم رومیان منسوخ شد واز ایشان القاب
عدیده وقوانین تازه واسامی جدیده در آن ولایت شیوع وبروز یافت واز آن عصر تا مائه یازدهم بعد از ولادت عیسی در تمام
اروپا ابر جهالت وضلالت سایه افکنده وپرده ظلمت وغفلت در انظار مردمان کشیده شده بود چنانچه اشخاص نجیب ودولتمند
نیز نه سواد نوشتن داشتند ونه خواندن واین چنین حکومت که در میان ایشان متداول ومعمول بود ذی فیودل سِستم یعنی
یعنی قانون مخاصمه بین القبایل وهر کسی که در جائی تسلط داشت آن ملک وزمین را به ارباب مناصب خود ولشکریان خود تقسیم کرده
واکثری را به تیول وسیورغال سپاهی مقرر داشته بود که در هنگام ضرورت بمقام خدمت برمی آمدند واز اینکه امور در جمله ضعف
تمام ووهن بسیار در ممالک اروپا ظاهر شد وسلطنت لامبردی مدت دویست سال طول کشید ودر ذی در یوس پایان
رسید که او را چارلمگن پادشاه فرانسه که بعضی چارلس نیز گویند در هفتصد وهفتاد ودو مسیحی مطابق یکصد وپنجاه وپنج هجری گرفتار
نمود وسلطنت لامبردی را ضمیمه ولایات خود ساخت وچارلمگن را پس از آن در سال هشتصد مسیحی مطابق یکصد وهشتاد و
چهار هجری پایتخت شاهنشاهی رومیان اختیار نمود وتاج شاهنشاهی بسر او گذاشت وشاهنشاهی جدید مغرب در شخص او پدیدار گشت
وهمه جرمنی وفرانسه وایطالیا وقسمتی از اسپانیا در تحت حکم او آمد وپس از چارلمگن ولیعهدان واولاد او از عهده این امر خطیر وممالک
وسیع برنیامده ایطالیا به ایالات کوچک وممالک صغیره مقرر گردید وچندان تبدیل وتغیر در آن ولایت راه یافت تا لشکر فرانسه

۸۵۷
۱۵۵
۱۸۴

باب هفتاد و یکم در بیان مختصری از تاریخ ایطالیا

درتحت حکم بنابادت این مملکت را مسخر کردند سوای و پیذمونت در تصرف رومیان بود و پس از آنکه ملل شمالی بنیان سلطنت
روم را متزلزل ساختند در اینولایت نیز خود حاکم داشتند و در تحت دیوک های سوای بود تا در اوایل مائه هفدهم لقب پادشاهی
سردینیه را تحصیل کردند جناوه نیز در تصرف رومیان بود و پس از زوال شاهنشاهی روم چندی جزو ولایت لامبردی گردید
و چندی جزو ولایات شاهنشاهی جرمنی محسوب میشد و پس از آن جمهوریه مقرر گشت و سالیان دراز بجمهوریه برقرار بود و
و رقابت کلی با جمهوریه وینیس داشت و پس از استیلای لشکر فرانسه و استیصال ایشان در سال هزار و هشتصد و چهارده
سنه ۱۲۲۹
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری ضمیمه سلطنت پادشاهی سردینیه گردید و در زمان جمهوریه جناوه ترقی کامل
کرد و در هر دو سال رئیس الجمهور را عوض میکردند و رئیس الجمهور جناوه را دوج می گفتند و استیلای ایشان در دریا بحدی
بود که مدتهای متمادی جزیره سردینیه و مالطه و جزیره کارسیکا و منورکا و کندیه و سیپرس و کریمیه که اشاره بقرم باشد و دیگر مکانها در
آرخیپلاگو در تصرف داشتند و سفاین حربیه ایشان چندین حروب عظیمه با مسلمانان و با اهل پیسا و وینیس و اسپانیا و عثمانی کرده
و در اغلب حروب ظفر از ایشان بود و اکنون از صولت و مکنت افتاده اند و چند کشتی کوچک از ایشان باقی است و جزیره کارسیکا را
سنه ۱۱۸۴
اهل جناوه در سال هزار و هفتصد و هفتاد [۱۷۷۰] مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری بدولت فرانسه فروختند
و زبان اهل کارسیکا زبان ایطالیا است لوکا در حمایت شاهنشاه استریا است و در ازمنه قدیمه جزو [illegible] بود و از آن زمان با این ولایت
سنه ۶۷۸
رسیده است و از شاهنشاه جرمنی آزادی را در سال هزار و دویست و هفتاد و نه مسیحی مطابق ششصد و هفتاد و هشت هجری
حریت و آزادی خود را به ده هزار کرون از رودلف خریدند و از آن زمان بر حریت خود باقی است مستر [illegible] گوید هر کرون ده
و شلنگ یازده هزار رواج است انتهی و لوکا در یک وقتی از ولایات مشهور و معتبر بود و عسکر جهازی و لشکر بحری زیاد
داشتند و تجارت کلی در اینولایت میشد و پیسا الآن ضمیمه ولایت توسکنی است و لوکا هم از آن شوکت افتاده است و هیچ
لشکر جهازی ندارد و شهرهای دیگر توسکنی نیز در زمان سابق مثل فلارنس و سینا و غیره آزاد بودند و آزادی همه اینولایت در این
خانواده مدیسی تبدیل یافت و شاهزادگان این خاندان که در مائه پانزدهم بعرصه ظهور آمدند بسیار با رعایا مشفق و مهربان
بودند داچی توسکنی که قدما او را ایتروریه و تیرهینیه و اطروریه میخواندند تخمینا چهارصد و پنجاه و پنج سال قبل از ولادت عیسی در تصرف
رومیان در آمد و در تصرف ایشان بود تا طایفه استراگات اینولایت را در مائه پنجم بعد از ولادت عیسی مسخر کردند
سنه ۱۸۴
و پس از ایشان طایفه لامبرد تصرف کرد که ایشان را چارلیمگن شاهنشاه مغرب در سال هشتصد مسیحی مطابق یکصد و هشتاد و چهار [۱۸۴]
هجری بیرون کرد و مدتی نیز در تصرف شاهنشاهان جرمنی بود که حکام این ولایت از جانب ایشان تعیین میشد پس از زمانی
اهالی شهرهای فلارنس و پیسا و سینا و بعضی دیگر با دوام حروب فیمابین پاپ و شاهنشاه و متابعان محترم ایشان که باسم
طوایف گلف و اهل گیبلینه باشند خود را آزادی و جمهوری مقرر داشتند چنانچه طوایف گلف هواداری پاپ
سنه ۶۳۸
و طوایف گیبلینه اطاعت شاهنشاه برخواستند و این وقایع و حروب تخمینا از سال هزار و دویست و چهل مسیحی مطابق
ششصد و سی و هشت هجری شروع شد و از این فتنه مدتها در ایطالیا و جرمنی آتش فساد و عناد التهاب داشت
و اهل فلارنس از این حروب خسته و مفاسد عظیمه متضرر شده اجماعی کرده جانی دمدیسی را که مرد نجیب عاقل بود در میان
خود ببزرگی و سروری انتخاب کردند و پاپ پیوس پنجم لقب گرند دیوک را بر کاسمو مدیسی در سال هزار و پانصد و
سنه ۹۷۸
هفتاد مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و هشت هجری عطا کرد و در خاندان این شخص این دیوک [دوک کبیر] دوام تا وفات گستون دمدیسی
سنه ۱۱۵۰
در سال هزار و هفتصد و سی و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه هجری برقرار بود که خلفا عن سلف در اینولایت

بحکمرانی قیام داشتند و گستون دُیدی میس هیچ اولاد و عقبی نداشت پس از مردن او داچی توسکنی به دیوک لارین مفوض گشت و پس از آن شاهنشاه آستریه فرنسیس اول در عوض داچی لارین واگذار کردند

باب هفتاد و دوم در بیان تاریخ مختصر سایر ولایات ایطالیا

داچی میلان در قدیم مشتمل بر قسمت شمالی لیگوریه قدیم بود و این ولایت را رومیان چهارصد و پنجاه و پنج سال قبل از عیسی مسخر کردند و در زوال شاهنشاهی روم در مائه پنجم طایفه گاث این ولایت را ضبط کردند و اهل لامبرد در سال پانصد و هفتاد و دو بعد از عیسی طایفه گاث را بیرون کرده خود شان مالک شدند و داچی میلان بهترین ولایت سلطنت لامبردی بود و در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری چارلمگن تصرف کرد و در ایام جنگهای فیما بین پاپ و شاهنشاه این داچی گاه در اطاعت شاهنشاه و گاهی شبیه بجمهوری و گاهی در اطاعت دیوک های خود شان بود و یک وقتی نیز متصرف دولت فرانسه آمد و الآن در اطاعت شاهنشاه آستریه است **داچی مانتوا** نیز یک قسمتی از سلطنت لامبردی بود و چارلمگن در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری تصرف کرد و در ایام حروب فیما بین پاپ و شاهنشاه بآزادی مقرر گشت و بعضی اوقات با دیوک های خود محکوم بود و او نیز الآن تعلق بشاهنشاه آستریه دارد **داچی پرما** نیز بحالت سایر ولایات ایطالیا را داشت و در آخر متصرف شاهنشاهان جرمن در آمد و پس از این گاهی در اختیار پاپ و گاهی اهل وینس و اهل میلان و فرانسه بود و الآن در اختیار آرچ داچس مریه لوئیسا است **داچی مودنا** نیز حکم سایر ولایات ایطالیا را داشت و الآن متعلق به آرچ دیوک فرنسیس دِ است است **جمهوریه وینس** از جمهوریهای قدیم اروپاست و تخمیناً این جمهوریه در سال چهارصد و پنجاه و دو بعد از عیسی برقرار شد در زمانی که طایفه گاث و دیگر ملل شمالی شهر پادوا و ورانا و مانتوا و دیگر شهرها را خراب کردند و بقیة السیف آنها فرار کرده در جزایر که در کله دریای آدریه تیک قرب ساحل واقع شده است مسکنی گرفته مأمن خود ساختند و اساس جمهوریه را محکم کردند و از اتحاد و اتفاق که با یکدیگر ورزیدند چنان ترقی کردند که در اندک زمانی در تجارت و بحریمائی مشهور آفاق شدند و در دریا در عصر خود شان هیچکس برابری با ایشان نداشت و بفتوحات عظیم فایز شده معامله هندوستان از ایشان بنا شد و از ایشان غنی تر خلقی در اروپا نبود و جمهوریه وینس سواحل دریا را تصاحب کرده رفته رفته سواحل بعیده و جزایر بعیده بدست آوردند و در دریای یونس را نیز بحیط ضبط در آوردند و تخمیناً در سال نهصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق سیصد و شصت و هشت هجری کل ایشان دالمیته همه جزایر آن سامان را مالک شدند و در سال هزار و صد و هفده مسیحی مطابق پانصد و یازده هجری ایشان جزایر رودس و سی أ و ستموس و می تی لین و اندروس را مسخر کردند و این جزایر را از تحت قبضه شاهنشاه مشرق بیرون آوردند و در سال هزار و یکصد و نود و سه مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و نه هجری بلده قسطنطنیه فتح کردند و مدتها نیز در تصرف داشتند مترجم گوید در دیدن فتح قسطنطنیه را در سال هزار و دویست و چهار مسیحی ضبط کرده است و ده سال با قول مصنف اختلاف دارد چنانچه معلوم خواهد شد انتهی و در سال هزار و هفتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و هفت هجری موری از اختیار ایشان بیرون رفت القصه از استیلا و استعلای ایشان در دل ارقو عرق حسد بحرکت در آمد شاهنشاه جرمنی و سلاطین فرانسه پادشاه اسپانیا و پاپ و شاهزادگان ایطالیا در

سنه ۱۸۴
سنه ۳۶۸
سنه ۵۱۱
سنه ۱۱۲۷

سنه ۹۱۴ / ۲ جمهوریه / سنه ۱۱۳۰

در اضمحلال ایشان در سال هزار و پانصد و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهارده هجری عهدی محکم بستند که آن عهد و میثاق را
لیگ آف کمبری نامیدند یعنی عهد و میثاق کمبری و وِنیس را تاراج کرده متصرفات خارجه او را از و مسترد ساختند و در صلحنامه
سال هزار و هفتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری که در پسروتز اتفاق افتاد جمهوریه وِنیس را مقرر داشتند که تا
خود باقی باشد و لی بولایات غیریه دست اندازی نکند مترجم گوید پسروتز قصبه ایست قریب به قصبه
سِمِدْرِیَه در ولایت سِروِیَه اتفاق افتاده است که از ولایت ترکیا این توروپ است و هر دو قصبه در جنوب رود دنوب
دَنیوب است و رودخانه مُورَوَه که برودخانه دَنیوب ملحق میشود از وسط نواحی این دو قصبه جاریست انتهی و پس از این صلح
اهل وِنیس با قتصاد و اعتدال حرکت کردند و هرگز سفاین ایشان با سفاین حربیه دول دیگر مقابلت نکرد و تجارت و

سنه ۹۰۳

وسیع بسیار مفید و با نفع بود پس از آنکه وَسکوُدِی گامادر سال هزار و چهار صد و نود و هفت مسیحی مطابق نهصد و سه هجری معبر
از کیپ گود هُوپ بهند شرق پیدا کرد منافع ایشان کم شد بلکه رفته رفته معدوم گردید چرا که قبل از آن اهل وِنیس همه
تجارت و معامله هندوستان را با بندر الکسندریه و بنادر ترکی که در کنار لیونت است داشتند و کل داد و ستد از همین
راه ها با ایشان بود و ایشان قیمت گزاف اشیای هندوستان را با اهل اروپا میفروختند پس از آنکه وَسکوُدِی گاما این
معبر را یافت اهل پورتگال از آن راه بنای معامله را گذاشتند و بدین جهت نقصان کلی در تجارت ایشان حاصل شد و
در ایام جمهوریه رئیس ایشان را مثل رئیس جنَاوَه داج میگفتند و اساس مملکت این رئیس بسیار تو دولی قوت و قدرت در
بی مشاوره و مشارکه دیگران چندان نداشت و ولایت وِنیس مثل جنَاوَه بتصرف لشکر فرانسه در آمد و تا سال هزار و

سنه ۱۲۲۹

هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری در تصرف دولت فرانسه بود و پس از آن ضمیمه سلطنت
لامبردی آستریه شد پاپال هستری یعنی تاریخ پاپای اگرچه بحسب زمان قدیم ترین تاریخ است ولی استیلا و قدرت ایشان
چندان نبود تا متیلدا حاکمه توسکنی و وارثه بزرگترین اقسمت ایطالیا اکثری از املاک خود را وقف کلیسا و پاپ کرد و تولیت آنها را به پاپ

۴۶۵ / ۴۷۸

گِرِی گوری هفتم که تخمیناً در اواخر مائه یازدهم است واگذاشت مترجم گوید گِرِی گوری هفتم در سال هزار و هفتاد و سه مسیحی
مطابق چهار صد و شصت و پنج هجری پاپ شده است و در هزار و هشتاد و پنج مسیحی مطابق چهار صد و هفتاد و هشت هجری وفات
یافته است انتهی و رفته رفته از نادانی والدین که اطفال خود را بعقاید فاسده و اعتقادات باطله عادت دادند و بعضی
از حب مال و برخی از تمنای منصب و جلال در حلقه اطاعت ایشان در آمدند و سلاطین ذوی الاقتدار غاشیه سیدگی ایشان را بر دوش
کشیدند و غرور خلفا و پاپ ها بجائی رسید که خود را نایب مناب حضرت عیسی شمرده خود را قادر خیر و شر و قاهر نفع و ضر دانستند و
متولی نَس یعنی مقدس جناب را بر خود قرار دادند و در نفوس ضعیفه جهال و عقول سخیفه اراذل چنان راسخ و ثابت شد که
احوال ایشان را براستی و درستی باور کرده مقالید جنت و نار را در دست ایشان میدانستند و چنانچه بعضی نیز اکنون میدانند و

سنه ۹۱۹

ولیو دهم که در سال هزار و پانصد و سیزده مسیحی مطابق نهصد و نوزده هجری بخلافت نشست مردم را بعلم و دانش تحریک
و تحریص داشت و در حقیقت بر آن بنای بنیان تسلط و اقتدار زدند تا در زمان تصحیح دین و اصلاح مذهب آن
تعجب ابناشته چنان آن بنیان را بحرکت و تزلزل در آورد که جلی از قدرت پاپ کاست و استیلای او الآن در
متعلقات خود شل است و چشم و گوش مردم اقوال غریبه شنید که هرگز آبا و اجداد ایشان نشنیده بود و قبل از آن هر که کتاب
ریاضی و هندسه و حکمت وغیره میخواند مردود پاپ و ملعون خلایق بود و اکنون نیز شاهزاده کانی که در دین عقیده با
برقرارند باز امروز هم پاپ را بجان و دل منقادند و مذهب کتولیک روم را دارند و از جانب پاپ حکومت ولایات

باب هفتاد و دوم در بیان مختصری از تاریخ سایر ولایات ایطالیا

مأمور شد و از ایشان انواع اذیت و آزار بمردم رسید و نظر بمدت دو ماه استیلای تام داشتند تا خلق مملکت بجان آمده
بر ایشان شوریدند چنانچه در انگلند در سال هزار و ششصد و چهار مسیحی مطابق هزار و سیزده هجری و در روسیه (سنه ۱۰۱۳)
در سال هزار و ششصد و شش مسیحی مطابق هزار و پانزده هجری و در پورتگال در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و (سنه ۱۰۱۵)
هفتاد و سه هجری و در فرانسه در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری (سنه ۱۱۷۳) (سنه ۱۱۷۶)
و در اسپانیا و سیسیلی در سال هزار و هفتصد و شصت و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و یک هجری ایشان را از ولایت (سنه ۱۱۸۱)
بیرون کردند و نفی بلد نمودند و پاپ کلمنت چهاردهم نیز در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و (سنه ۱۱۸۷)
هفت هجری این قاعده را منسوخ کرد ولی پاپ پیوس هفتم در اگست سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق شعبان
هزار و دویست و بیست و نه هجری این قاعده را باز مقرر داشت و اشخاص را معین نمود و وقتی که لشکر فرانسه ایطالیا را (سنه ۱۲۲۹)
مسخر کرد در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری شهر روم را نیز تصرف کردند و
و اقتدار و اختیار پاپ روی بنقصان نهاد و پاپ را نفی بلد کرده بکمال اهانت و خفت در حبس و مرعی داشتند و پس
از زوال ناپارت پیوس هفتم که این منصب را یافت تدارک و تلافی مافات کرد و در سال هزار و هشتصد و بیست و سه مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی و هشت هجری جهان او داع کرد و لیو دوازدهم جانشین او شد و از این انقلابات چنین قدر (سنه ۱۲۳۸)
حاصل آمد که پاپ اکنون آن توقع و خواهش که سابقاً از سلاطین و شاهزادگان و اعیانی که مذهب کتولیک روم را
داشتند دارد و با ایشان برفق و مدارا رفتار مینماید و ایشان نیز در رسانیدن نذورات و تعارفات چنانچه سابق
اصرار داشتند ندارند مستر جنسم گوید پس از لیو دوازدهم پیوس هشتم در سال هزار و هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق
هزار و دویست و چهل و پنج هجری پاپ شد و پس از وی گریگوری شانزدهم در دوم فبرواری سال هزار و هشتصد و سی و (سنه ۱۲۴۵)
یک مسیحی مطابق هجدهم شعبان هزار و دویست و چهل و شش هجری بمسند خلافت نشست و در اول جون سال هزار و هشتصد و (سنه ۱۲۴۶)
چهل و شش مسیحی مطابق دوشنبه ششم جمادی الاخره هزار و دویست و شصت و دو هجری وفات یافت و پس از وی پیوس نهم تا (سنه ۱۲۶۲)
خلافت بر سر گذاشت و تا اکنون پاپ است چنانچه در آخر باب شصت و هشتم مذکور شد انتهی سلطنت نیپلس چنان مظنون است
که اول آبادی آنجا از اهل یونان بوده و از آنجهت آنجا را مگنا گریشیه یا گریت گریس میگفتند یعنی یونان کبیر و در این حالت
باقی بود تا رومیان آنجا را تسخیر کردند و در زوال دولت رومیان در مائهٔ پنجم شاهنشاه مشرق یک قسمتی از این مملکت و گاه
قسمت دیگر را تصرف نمودند و اهل لامبردی طایفهٔ گاث را بیرون کرده در آن مملکتی که ایشان استیلا داشتند خود مستولی
شدند و در اطاعت ایشان بود تا چارلمگن آنها را در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری بیرون (سنه ۱۸۴)
کرد و در مائهٔ نهم و دهم بعد از ولادت عیسی که مائهٔ سیم و چهارم بعد از هجرت است مستر سیلس گوید اشاره مسلمانان است بر قسمی
از این ولایت مستولی گشت و در اختیار ایشان بود تا تنکرد بزرگ طایفهٔ نارمن با تقویت یونانیان آنها را از آنجا بیرون
و برای استمالت رعایا کوشیده دست بذل و بخشش را باز کرد و در زمان او ترقی در علم و سایر حرفه حاصل شد در حالتی که
ما بقی اروپا در پردهٔ ظلمت رهبانیت و عقاید فاسده و در دین متواری بودند و وارثان تنکرد از این سلطنت تا سال
هزار و صد و شصت و شش مسیحی مطابق پانصد و شصت و یک هجری برخوردار گشتند تا وقتی که بفریب دوستان خلیفهٔ روم
تاج این ولایت منتقل بفرانسه شد و از آن زود بتخت نیپلس متمکن گشت و نسل این شاهزاده از سلطنت کامیاب بودند تا
تا در سال هزار و پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری اهل اسپانیا ایشان را بیرون کردند و تصرف اسپانیا در آمد و اهل اسپانیا (سنه ۹۱۰)

در بنولایت بنای تعدی و اجحاف گذاشتند تا خلق از اطاعت ایشان سر باز زده در حلقهٔ اطاعت مسنیلو نام جوان ماهی
گیری گرد آمدند و اهل اسپانیا را هر جا یافتند کشتند و دولت اسپانیا ازین شورش عام ناچار شده تخفیف در مالیات و عوارض
ایشان داده رسوم جدیده که گذاشته بودند منسوخ ساختند ولی فایده نکرد و جزیرهٔ سیسیلی از تصرف ایشان بیرون رفته
تجربت بر قرار شد عجب اینکه مسنیلو که باعث انکار بود در روز جنگ بیهوش افتاده بعد تیر شد ولی خلق ما ازین کار دست
برنداشته تا مقصود خود را بعمل آوردند و پس از آنکه جزیرهٔ سیسیلی از تصرف اسپانیا بیرون آمد بهمان نیپلس اکتفا کردند

سنه ۱۱۱۹

و در سال هزار و هفتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و نوزده هجری نیپلس نیز از قبضهٔ اختیار اسپانیا بیرون شد و
و ایشان را امپریر لیتین از آن ولایت بیرون کرد و سلطنت نیپلس با عهدنامهٔ یوترک در سال هزار و هفتصد و سیزده مسیحی مطابق

سنه ۱۱۲۵

هزار و صد و بیست و پنج هجری به چارلس ششم شاهنشاه جرمنی تفویض گردید مترجم گوید اهل آستریه را امپریر
لیتن میگفتند و این لقبی بود که پادشاه خودشان که شاهنشاه جرمنی است بایشان عطا کرده بود و معنی او شاهنشاه لیتن

سنه ۱۱۴۷

با شاهنشاه منسوب است انتهی و در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری باز اهل اسپانیا
ولایت نیپلس و جزیرهٔ سیسیلی را متصاحب گردند و پس از او پادشاهی این ملک را به دن کرلس پسر پادشاه اسپانیا
مقرر داشتند مترجم گوید دن کرلس همان چارلس دوم است چنانچه در آخر باب هفتادم در ضمن سلاطین دو سیسیلی

سنه ۱۱۴۹

مذکور شد و در بعضی کتابها بنظر رسید که اول سلطنت دن کرلس در سال هزار و هفتصد و سی و شش مسیحی مطابق هزار و صد
چهل و نه هجری بوده چنانچه خود مصنف نیز در باب ششم بیان نموده ولی در اینجا در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی قلمی داشت
و در همین نیز در سال هفتصد و سی و چهار مسیحی مرقوم داشته است والله اعلم ابهام صح انتهی و این شاهزاده را از جانب شاهنشاه

سنه ۱۱۷۲

باسم پادشاه تو سیسلیس یعنی دو سیسیلی خواندند و در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری دون
کرلس تخت اسپانیا عروج کرده تاج نیپلس را به پسر سیم خود فردیننڈ واگذار نمود و فردیننڈ مذکور ارچ دانجس های آستریه را بعقد

سنه ۱۲۲۱

خود در آورد و در آغاز سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری این خاندان را لشکر فرانسه بیرون
کرده وجعلوا اعزة اهلها اذلة و حکمرانی این ولایت را به جوسف بناپارت برادر ناپلیون بناپارت رجوع کرده او را پادشاه نیپلس

سنه ۱۲۲۳

نامیدند و چون سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق ربیع الآخر هزار و دویست و بیست و سه هجری سلطنت این ولایت را
شاهنشاه ناپلیون به شوهر خواهر خود مرتشل مورات محول داشت و مرتشل مورات را اهل آستریه در مئی سال هزار و هشتصد

سنه ۱۲۳۰

پانزده مسیحی مطابق جمادی الاخره هزار و دویست و سی هجری از نیپلس بیرون کردند و سلسلهٔ قدیم سلطنت بمقر حکمرانی خود عود نمود
و در مجلس عام ویانا باز پادشاهی انجا در شخص فردیننڈ چهارم بر قرار گردید و در هیچ ولایتی در اروپا مثل ایطالیا مورخین دانا
و شعرای غرا برنخاسته است چه در زمان قدیم و در عهد جدید چنانچه مشاهیر قدما مثل سسرو و ورجیل و لیوی و تسی تس و
و لوکرتی نیوس است و پس از زوال شاهنشاهی روم بدر عالم و دانش در خسوف ضلالت افتاد و شاخ فضل و آموزش
از صرصر حوادث شکست و سالیان بی شمار و قرون بسیار ایطالیا بر حالت جهالت باقی بود تا در متاخرین گلیلیو دانا و بارلی
بعرصهٔ ظهور آمدند و جمعی دیگر نیز در حکمت طبیعی و ریاضی و هندسه معروف بوده اند انسر دانته و توئلی و مکیاول در تاریخ و دنت
و تسو و اریو ستو در شعر معروف و مشهور اروپاست و نقاشان و کنده کاران و حجاران و معماران و استادان
موسیقی ایطالیا هرگز در هیچ ملت برابر و نظیر نداشته اند چنانچه رفایل و ولی شین و رامنو و کارجیو و گرگیو و پال و
ورانس و جمعی دیگر که در نقاشی فقط استاد بوده اند و میکاییل انجلو در کنده کاری و معماری و موسیقی سر آمد عصر بوده

باب هفتاد ودوم دربیان مختصری از تاریخ سایر ولایات ایطالیا

در موسیقی فقط کارکی گوی سبقت از همگنان ربوده واگر بتفصیل اسامی همگی مشاهیر کرائیم از مقصود باز مانیم تمپلیه جزوی
آتین جمع جزوایت است که اشاره بجمعی از کشیشان است که گرگی در لباس میش بودند بلباس تقوی وزهد ملبس شده باطراف ممالک
فرنگستان منتشر شدند وبهر خانواده که دوستی کردند وبنای مراوده گذاشتند آنخانواده را تمام وخراب کردند وچند پادشاه معروف
وحاکم ولایت زهر داده کشتند ودر هیچگونه فسق وفجور مضایقه وقصور نورزیدند واین طایفه مثل ملاحده بود که در اسلام ظاهر شدند
وپس از مدتی که خلق از سرایر وضمایر ایشان آگاه شدند اجماعی کرده در هر مملکت حکم بگرفتن آنها واخراج بلد کردن ایشان صادر شد
چنانچه مصنف بیان کرده پاپ کلمنت چهاردهم نیز این طایفه را مردود ومتروک ساخت ولی باز پاپ پیوس هفتم چنانچه ذکر او
گذشت اجازه فرمود والآن در ممالک دیگر اذن واجازه سکنی ومسکن دارند ولی از انگلند بکلی ممنوع شده اند والآن در فرنگستان
آدمهای بدعمل خبیث وبدکار را جزوایتس میگویند واین کشیشان بدکیش خود را بمناسبت اسم حضرت عیسی علیه السلام جزوئیتس
نامیدند چرا که حضرت عیسی را بعضی جیسس میگویند واحوال بعضی از این اشخاص معروف ایطالیا را سابقاً مذکور داشته ایم احوال
بعضی که بدست افتاد اکنون معلوم میداریم سی سرو شاعر معروفی است واز اولاد نجبا وشجاعان روم بوده است
وبعضی گویند که سلسله نسب او بسلاطین قدیم میرسد یکصد وپنجسال قبل از ولادت عیسی علیه السلام در آرپی نوم متولد
شده است ودر ایام طفولیت وصبی آثار رشد از ناصیه احوالش ظاهر گشت ودر حلقه ارادتش جمعی گرویدند ودر صنعت نقاشی
نیز استاد بود ودر سن شصت وچهار سالگی چهل ودو سال قبل از عیسی کشته شد ورجیل از شعرای معروف است
احوال او در آخر باب چهل ویکم مذکور گردید لیوی که او را لیویس نیز گویند از مورخین روم است واصل او از اهل پادوا است
ودر سلطنت اگستس بروم آمد ودر روم مرجع اعالی وادانی گشت ودر عهد شهنشاه تایبریوس در پادوا هفده سال بعد از
عیسی در سن هفتاد وشش سالگی وفات یافت تیسی تس مورخ معروف وشاعر مشهور روم است در سال پنجاه و
هفت بعد از ولادت مسیح در عهد شاهنشاهی نیرو متولد شده است وپدرش از نجبای ولایت بوده وشاهنشاه ویس پیشین
ودومی شین بتربیت او کوشیده وتاریخ او معروف است ومورخین سال وفات او را ضبط نکرده اند چون احوال شاهنشاه
آدرین را هیچ ننوشته است چنین معلوم است که در ایام سلطنت ترجن دست اجل گریبانش درگرفته است لوکری
تیوس که بتلفظ انگلیسی لوکری شس خوانند یکی از شعرای نامدار لتین است ونود وشش سال قبل از عیسی متولد شد
گویند زنی داشت بسیار زیرک ودانا آهو روش جادو منش سحری بشوهر خود آموخت که باعث میل مردم باو شد وبدان واسطه
نطق او گویا گشت طبع شعری بهم رسانیده بنای سخن سرائی را گذاشت ورفته رفته در صنعت شعر وشاعری استاد گردید واشعار دلپسند
او در معارله ومطایبه بسیار است ودر آخر خویشتن را بدست خود کشت گلیلیو در آخر باب شصت ونهم مذکور شد بارلی جان
الفونسو مهندس وطبیب مشهور است در سال هزار وششصد وهشت مسیحی مطابق هزار وهفده هجری در کستیل نوئو در ولایت نیپلس
متولد شد ولی بمحوای   کم عاقلٍ عاقلٍ اعیت مذاهبه   وجاهلٍ جاهلٍ تلقاه مرزوقا   هرگز از مال ومکنت بهره نداشت
وبضیق معیشت وضنک عیش گرفتار بود واز ناچاری در صومعه سینت پنتالون معلمی اطفال مشغول گشت ودر انجا در آخر سال هزار و
ششصد وهفتاد ودو مسیحی مطابق اول محرم الحرام هزار ونود هجری وفات یافت وچندین کتاب از مؤلفات او بیادگار
باقی است استرادا از مشاهیر کتاب است ودر سال هزار وپانصد وهفتاد ودو مسیحی مطابق نهصد وهشتاد
هجری در روم متولد شده است ودر سال هزار وششصد وچهل ونه مسیحی مطابق هزار وپنجاه ونه هجری در سن هفتاد وهشت
سالگی وفات یافت وتاریخی در وقایع حروب لوکن تریس یعنی ولایات منخفضه که اشاره بمملکت نیذرلند است نوشته است لوئی در سال

سنه ۱۰۹۰
سنه ۹۸۰
سنه ۱۰۵۹

هزار و هفتصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و صد و سی و نه هجری در جزیرهٔ کارسیکا متولد شده است و در سال هزار و هشتصد و
هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری در سن هجده سالگی در نزدیکی لندن وفات یافته است **ملکیه وِل**
سکولس یکی از مورخین است و در سال هزار و چهارصد و شصت و نه مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و چهار هجری در فلارنس
متولد شده است و حسّین گویند که اکثر اخبار و احوالاتی که او نقل کرده است از کتاب دیگران بعبارته سرقت نموده است
و از خود مایه و پایه نداشته است و تاریخ وفات او معلوم نیست **آری اُستو** لادُوُ ویکُوُ از شعرای نامدار
ایطالیا است و در سال هزار و چهارصد و هفت و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و نه هجری در قصبهٔ رِژْجُو در لامبردی
متولد شده است و از خاندان دیوک فرزاده است و بنداشعار خود زیاد مایل بود روزی از کوچه میگذشت کوزه‌گری در دکان
خود اشعار او را بغلط می‌خواند آری اُستو چون شنید داخل دکان او شد همه کوزه‌های او را خواست بشکند مرد کوزه فروش
چون این حالت را از او مشاهده کرد گفت این چه تغیر است و از من چه خلافی بظهور رسیده است جواب داد چنانچه تو قدر کوزه‌ها
خود را که مبلغی جزئی است میدانی حرمت و قدر اشعار مرا نیز که قیمت او کلی است منظور داشته باش که زحمت کلی برای انها
کشیده‌ام و در سن پنجاه و نه سالگی جهان را وداع کرده است **رَفایل** از نقاشان معروف نامی روزگار است
که مادر دهر چنو نزائیده است و اکنون صفایح نقاشی او را در فرنگستان بقیمت گزاف خریداری میکنند در سال
هزار و چهارصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و هشت هجری در یُورْبِی نُوْ که بعضی اُرْبی نُوْ خوانند متولد شده است
و سبب تعلیم این صنعت پدرش بوده که فی الجمله از نقاشی استحضار داشته و در فلارنس سواد پرده‌های استادان قدیم را چنان
بر داشت که هیچکس با اصل صورت فرق نمیگذاشت و در فلارنس مدتی توقف نمود و والدین او در یوربی نو وفات یافت
و بدان واسطه بمقر اصلی خود مراجعت نمود و پس از چندی شوق نقاشی او را بسمت فلارنس کشانید و شب و روز
ازین کار غفلت نداشت و شهرت او بسمع پاپ جولیوس دوم رسید و در روم بخدمت پاپ شتافت و او را مأمور ساخت
که اطاقهای وتیکن را منقش سازد و اشکال نادره او که در اواخر عمر خود بانجام رسانید کیفیت انتقال روح از بدن است
و در سال هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و شش هجری در سن سی و هفت سالگی جهان پر نقش و نگار را بدرود نمود و
در کلیسای رُتُنْدُو مدفون شد و پاپ لیُو دهم حکم کرد اشکال او را در اطاقی که مدفن اوست آویزان کردند و در اواخر
عمر خود حجره را که در وتیکن منقش می‌ساخت ناتمام ماند و هیچکس از نقاشان قدرت آن نداشتند که با او برابری کرده آن حجرهٔ
ناتمام را تمام نماید **تی سِین** ولادت او در کیوُدِل کدُوْرْ در سال هزار و چهارصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق
هشتصد و هشتاد و دو هجری اتفاق افتاد و در سن شباب او را محض تعلیم علوم به وینس فرستادند و در اندک زمانی
تبحر و توغل او در علوم معلوم همگنان شد و در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری
در سن نود و نه سالگی رخت از سرای سپنجی بربست **کَرَاشِیُو** بانی مدرسه نقاشی بُولُوگْنا است و در همین شهر
در سال هزار و پانصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق نهصد و شصت و دو هجری متولد شده است و در سال هزار و ششصد و نوزده
مسیحی مطابق هزار و بیست و هشت هجری وفات یافت و در کلیسای سِنْت مری مگدلین در همین شهر با عزت تمام او را دفن
کردند **میکایل انجلو** سنگ تراش و معمار و نقاش مشهور است و در شهر روم در سال هزار و ششصد و دو
مسیحی مطابق هزار و یازده هجری متولد شد و در شهر روم نیز بناخوشی محرقه در سال هزار و ششصد و شصت مسیحی مطابق هزار و هفتاد
هجری وفات یافت **تمیل اَکْ** در این کتاب مستطاب که حاوی آثار ممالک و امصار و اخبار ملوک ذوی الاقتدار است

سنه ۱۱۳۹ — سنه ۱۲۲۲ — سنه ۸۷۴ — سنه ۸۷۹ — سنه ۸۸۸ — سنه ۹۲۵ — سنه ۸۸۲ — سنه ۹۸۴ — سنه ۱۰۱۱ — سنه ۱۰۷۰

ذکر شاهنشاهان روم و سلاطین امزوبوم و شاهنشاهان مشرقی و مغربی لبسیار شده است و بر ناظرین کتاب اطلاع
اسامی ایشان و مدت ملک و مدت مملکتشان لازم بود لهذا مناسب چنان افتاد که پس از اتمام وقایع ایطالیا بذکر ایشان پردازد
رُمُلوُس اولین پادشاه روم است که هفتصد و پنجاه و سه سال قبل از عیسی بپادشاهی نشست و شهر روم از بناهای اوست که
در همان سال جلوس بنا نهاد و تیتوس پادشاه کیوریس لشکر بر روم کشید و در سال هفتصد و چهل و هفت قبل از عیسی بروم
آمد و میان آن دو پادشاه قرار چنان شد که بشراکت یکدیگر پادشاهی اقدام کنند و شش سال باتفاق همدیگر
پادشاهی کردند و در سال هفتصد و چهل و دو قبل از عیسی تیتوس وفات یافت و رُمُلوُس بتنهائی بمهام سلطنت پرداخت
و در سال هفتصد و شانزده قبل از عیسی او را بحکم سنت آورا بس از حکمرانی سی و هفت سال کشتند **و بعد ازو**
نوما پامپیلیوس داماد تیتوس که از طایفه سابائین بود در سال هفتصد و پانزده قبل از عیسی بپادشاهی انتخاب شد
و در سن هشتاد و دو سالگی در سال ششصد و هفتاد و دو قبل از عیسی وفات یافت و در عصر او در سال هفتصد و ده
اگر ر و میان که معنی مؤبد و کاهن است تعیین شد و هم در تیال کلندر رومی که ده ماهه بود بدوازده ماه مقرر گشت **و بعد
ازو** تلوس هاستلیوس پادشاه شد و این پادشاه بدستیاری جانشین خود در سال ششصد و چهل قبل از عیسی
کشته گردید و او چنان شد که عمارت او را آتش زدند پادشاه با عیال خود در آن آتش تلف شدند و در عصر او اهل
فایدنا را شکست داده شهر البه در سال ششصد و شصت و پنج خراب کردند **و بعد ازو** انکس مرتیوس نواده
نوما پامپیلیوس جلوس کرد و در سال ششصد و شانزده قبل از عیسی وفات یافت **و بعد ازو** ترکوی نیوس پریس کس
پسر دمارتس یکی از اهل کارنتین بپادشاهی انتخاب شد در سال پانصد و هفتاد و سه قبل از عیسی وفات یافت
و بعد ازو سرویوس تولیوس عبد عتیق که دختر پادشاه را عقد کرد و بازحمت بسیار و اتفاق لشکریان بپادشاهی
رسید و در سال پانصد و سی و چهار قبل از عیسی کشته شد **و بعد ازو** ترکوی نیوس سوپربس نواده ترکوی نیوس
پریس کس و داماد سرویوس بعد از کشتن پدر زن بپادشاهی رسید و این بسیار پادشاه جبار بود و در سال پانصد و نه
قبل از عیسی کشته شد و اساس جمهوری در روم برقرار گردید و این پادشاه هفتم است و مدت سلطنتشان دویست
چهل و سه سال کشید و او ترکوین نیز گویند و ایام جمهوری را نیز بعد عصر تشخیص داده اند چنانچه عصر اول از زوال دولت
ترکوین است تا به دیکتیتور بلا مدت شدن سیلا که از سال پانصد و ده قبل از عیسی تا سال هشتاد و دو قبل از عیسی
و عصر دوم از سیلا تا اگستس است که هشتاد و دو سال قبل از عیسی تا سی و یکسال قبل از عیسی است و در عهد جمهوریه
وقایع غریبه در ولایات ظاهر شده است که متون تواریخ اروپا از آن مشحون است و ما باختصار بعضی از وقایع را
ذکر می سازیم کنبد کپیطول که وقت جوپیتر بود در عصر جمهوریه در سال پانصد و هفت بنا شد و در این سال اطروریه را انطلی
بحیطه ضبط در آورده مفسدان این ولایت را که دم از خلاف میزدند سیاست کردند و در سال پانصد و یک قبل
از عیسی لتین با مخالفت جمهوریه برخواستند و جنگ کردند ولی کاری از پیش نبردند و در سال چهارصد و نود و پنج
قبل از عیسی تی تس لرتیوس را دکتیتور قرار دادند و این اول کسی است که باین منصب در جمهوریه رسید و در سال چهارصد
نود و یک کاریولنس سردار بزرگ روم در بلوای عام گریخته بشهر انطیوم رفت و با طایفه والشی ساخته در سال چهارصد
هشتاد و هشت شهر روم را محاصره کرد و پس از محاصره سخت بالتجای مادر خود و زن خود که از شهر روم نزد او آمدند
و در میان ایشان را شفیع کردند از مخالفت ایشان برخواست و در سال چهارصد و هفتاد و هفت خانواده فبی در روم

نقل رسید بعضی گویند که اسم ایشان مشتق از فبا است که معنی لوبیا است که بعضی از اجداد ایشان لوبیا فروش بوده اند
و بعضی گویند که از نسل فیبوس اند که نژاد او را به هرکیولز می رسانند القصه این خانواده بعدت و ملکت و شهامت و فخامت
معروف بوده اند و بمخالفت جمهوریه برخواستند و در نزدیکی سیر فرا جنگ عظیمی میان ایشان اتفاق افتاد و دران جنگ
همه خانواده فبی که سیصد و شش نفر بودند گرفتار شدند و همگی بمعرض هلاکت رسیدند و در سال چهارصد و چهل و یک قبل
از عیسی ورجی نس رئیس جمهوریه دختر خود ورجینیا را از جهت اینکه متهم ساخته بودند بدست خود هلاک کرد و در سال چهارصد و
چهل و چهار قبل از عیسی میلیتری طریبیون یعنی امین و وکیل لشکریان روم برقرار گردید و در سال چهارصد و چهل و سه
منصب سنسور یعنی محتسب و امین خلق روم معین گشت و در سال چهارصد و چهل قحط و غلای عظیم در روم حادث
شد که جمعی خودشان را در رودخانه تایبر غرق کردند و در سال چهارصد و سی و سه وبای شدیدی که در روم ظاهر
و کنبدی بجهة رفع وبا و بلا به آپولو نذر کردند و معبد عالی درین کار ترتیب دادند و در سال سیصد و نود و شش قبل از عیسی
شهر وییه پس از محاصره ده سال مسخر گشت و کامیلوس سردار بزرگ روم را پس از فتح وییه بجمع ذخایر و جواهر
متهم ساخته خواستند که او را بگیرند او از ترس پیاده شبانه از روم گریخت و وقتی که لشکرگال بحکم برینس پادشاه گال
در سال سیصد و هشتاد و هشت روم را گرفته آتش زدند و کپیطول را محاصره کردند آن سردار غیور باز لشکر جمع کرده بامداد
محصورین در وقتی که اهل قلعه راضی بودند که یکصد و هفتاد من طلا داده صلح کنند رسید و پیغام فرستاد که آبروی
ما آن است که مملکت را بفولاد آزاد کنیم نه طلا و فوراً بر لشکرگال تاخته ایشان را شکست داده از شهر بیرون کرد و تا بنای
شهر روم را آباد نمود و بهتر از سابق برنگوئی و زیبائی آن شهر افزود و در سال سیصد و چهل و سه با سمنائیتس بنای
جنگ گذاشته و مدت شصت سال این جنگ طول کشید و در سال دویست و هشتاد و چهار ۲۸۴ قبل از عیسی طوایف گال باز
بر رومیان حمله آورده آرزو را محاصره کردند و در سال دویست و شصت و چهار جنگ اول پونیک شروع شد و
و در سال دویست و هجده ۲۱۸ جنگ پونیک ثانی ابتدا شد و در سال دویست و دو ۲۰۲ قبل از عیسی سیپیو در افریقا
هنبل را شکست داد و در سال صد و هشتاد و پنج ۱۸۵ سیپیو افریکانوس وفات یافت و درین سال رقیب او هنبل نیز
زهر خورده خود را هلاک ساخت و در سال صد و چهل و نه ۱۴۹ قبل از عیسی جنگ پونیک ثالث آغاز گردید و در سال
صد و چهل و شش کرتیج را رومیان خراب کردند و آن چنان بود که پس از جنگ هنبل دولت روم باین خیال افتاد که
بکلی دولت کرتیج را منقرض سازند و شهر کرتیج را ویران نمایند و درین مدت پنجاه سال پونیک ثانی دولت کرتیج
ضعیف شده اسمی بلا رسم از ایشان باقی بود و رومیان بهانه لشکر بر ساحل افریقا فرستاده و کرتجیان درکار
خود حیران مانده تدبیری کرده اشخاصی که در شهرت متهم و بدنام فساد فیمابین کرتیج و نومیدیه که در حمایت روم بودند
بودند از شهر اخراج کرده بعضی را دست بسته نزد سردار رومیان فرستادند و آسدربعل را نیز که سردار بود با بیست
نفر از شهر بیرون کردند و عریضه ضراعت آمیز عرض کرده بتقصیر خود اعتراف نمودند سردار روم معاذیر ایشان را قبول
کرده مشروط بر اینکه سیصد نفر از اعیان کرتیج را برسم گرو نزد رومیان بسپارند کرتجیان این تکلیف را قبول کرده
سیصد نفر فرستادند و رومیان بر این معنی راضی نشده حکم کردند که کل آلات و ادوات حرب و مناجیق را موکب
رومیان فرستاده هیچگونه اسباب جنگ نداشته باشند کرتجیان هر قدر عجز و لابه کردند که ما دشمن دیگر داریم اگر سلاح
خود را بکلی بکسب رومیان بفرستیم از سایر دشمنان ایمن نیستیم فایده نکرد و اصرار رومیان بمضمون من غلب سلب میسر شد

کرتجان جز تمکین و رضا چاره نداشتند دویست هزار دست اسلحه و دو هزار منجنیق و چندین هزار بار نیزه و زوبین و زرق
دیگر و کمان تسلیم کردند سردار روم چون آن بیچارگان را با نحالت دید حکم کرد که دولت روم از صداقت شما راضی شد ولی احتیاط
دیگر داریم که اگر بعمل آید دوستی با شما ابدی خواهد بود اگر چه این خواهش علی الظاهر صعب است ولی عاقبت آن نیکوست و شما را ازین
تکلیف گزیر و گریزی نیست و آن حکم این است که بنیان شهر کرتج را بفساد و عناد نهاده اند خشت و گل و در از خون سرشته اند
که مایه عداوت و بغضا مابین دو دولت شده است مادامی که این شهر برقرار است عداوت شما نیز برقرار است و اگر شهر کرتج
در کنار دریا نمی شد هرگز کرتجیان بخیال جزیره سیسیلیه که اشاره به سیسیلی است و مملکت اسپانیائی نمی افتادند پس باید این شهر را
خراب کرده و در جای دیگر که ده میل دورتر از دریا باشد بنا نهاد و رؤسا و مشایخ کرتج مدتی از شنیدن این کلام مبهوت مانده قادر
بر جواب نشدند کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران عاجز و سرگردان ماندند و بعد از ساعتی روی عجز و نیاز بخاک مذلت
سودند و بر زمین افتاده با چشم نمناک و سینه چاک بتمام التماس و تضرع برآمده گفتند که اول درباره اسدروبل حکم فرمودید و ما او را
با لشکریان نفی بلد کردیم و آواره وطن ساختیم و ثانی سیصد نفر از اکابر گرو خواستید تسلیم نمودیم و ثالث اسلحه را خواستید دادیم دیگر این
چه تکلیف است که بکلی بی خانمان شویم خانهای خود را بدست خودمان خراب سازیم سردار رومیان در کمال نخوت و غرور گفت
که اگر اطاعت نکنید خودتان کشته خواهید شد زیرا که ابواب فتنه و طغیان بسته به هدم بیوت و حیطان است والا بحد حسام
قاطع و سنان ساطع به تادیب و تحریک قوم خواهیم کوشید رؤسا و مشایخ با حالت پریشان و چشم گریان بشهر برگشتند
اهل شهر را از وضیع و شریف ازین حادثه کارثه خبر دادند کرتجیان دست از جان شسته و دل بر مرگ داده بمقام جنگ
برآمدند و اسدروبل را با فراریان و لشکریان بشهر طلبیدند و هیچ اسلحه نداشتند مهما امکن قدور و اوانی را شکسته اسباب
جنگ مهیا کردند و زنان از ناچاری گیسوان و موی سر شان را بریده طناب کشتی می بافتند ع مبادا کار کس اینگونه مشکل
در آنوقت جمعیت شهر کرتج فزونتر از هفتصد هزار و دور باره شهر بیست و چهار میل بود و ارک محکمی داشت که دایره حصارش
دو میل و قطر دیوارش سی ذرع و بلندی دیوارش بیست و چهار ذرع بود بالجمله اسدروبل بیرون شهر لشکری متین
مرتب کرد و رومیان نیز محاصره کردند و اهل شهر از جان گذشته بمقام مدافعه برآمدند و در چندین جنگ ظفر یافتند و مدت محاصره
دو سال طول کشید و قلعه داری کرتجیان در اطراف و اکناف مشهور گردید و دولت روم آن سردار را عزل کرده سردار
دیگر با لشکر گران بمدد لشکریان خود فرستادند و او نیز یکسال و نیم دیگر محاصره کرده و جنگهای عظیم از طرفین اتفاق افتاد که
درین مدت بر مکنت و عدت رومیان می افزود و از کرتجیان می کاست آخر الامر از یک سمت قلعه رخنه بدیوار قلعه انداختند
رومیان داخل بشهر شدند و شش روز علی الاتصال در میان شهر آتش جنگ از طرفین زبانه میکشید کرتجیان ناچار
شده خانهای خود را بدست خودشان آتش زده بجای دیگر نقل کردند و مدت هفده شبانه روز آن شهر میسوخت
و رومیان بقتل و غارت و نهب اموال مشغول بودند و پنجاه و پنجهزار نفر که در ارک منزل داشتند امان طلبیده بیرون آمدند و
اسدروبل نیز امان طلبیده اسیر شد ولی زن او با دو طفل او خود را در آتش انداخته باسیری تن در ندادند و غیرت او
زیادتر از شوهرش بود که نار را بر عار ترجیح داد و این واقعه یکصد و چهل و شش سال قبل از عیسی اتفاق افتاد
و شهر را رومیان چنان خراب کردند که اثری از او نمانده است سردار روم اسرا برداشته بروم برگشت و هر مملکتی در تصرف
کرتجیان بود بدست رومیان افتاد اگر چه این کار از غرایب امور دنیاست و هر که خواند بر رومیان توبیخ خواهد
کرد که در حالت استیلا که مقام بخشایش بود هیچ رحم بر ضعفا و زیردستان خود نکردند ولی شومی عذر و مکر و دروغ که عرا

بی فروغ است دامنگیر کرتجیان شد که میان دولتین از هیچ وجه راه وفا در کرتجیان بغدر و مکر و نفاق شهره آفاق
بودند و هر که بر ایشان خدمت میکرد در جزا او را بر جزای جفا میدیدند که مبادا طغیان کند و هر که عصیان مینمود اگر دست
می یافتند پای او را در می انداختند و بر زلت چاکران و عثرت بندگان می بخشودند و معذرت و شفاعت هیچکس را در حق
مقصرین و قاصرین قبول نمی کردند فما تنفعهم شفاعة الشافعین و در کتور اسپانیا الزاعره و اعیان را بمکر و تلبیس بانواع
سیاسات گرفتار ساختند[2] از انجمله در جنگ پونیک اول کان طیپوس امیر مملکت لسیدیمون که از ممالک یونان است
بامداد کرتجیان برخاست و لشکر بیکران باعانت ایشان آورد ریگولس سردار رومیان را شکست داد و ریگولس
زنده گرفتار شد و در ازای چنین خدمت اهل کرتج وقت مراجعت کان طیپوس بحمله کشتی سپردند که او را با اتباع
بدریا افکنده هلاک کردند و ریگولس را کرتجیان بعد از چهار سال از حبس رها کرده واسطه صلح قرار داده بروم فرستادند
مشروط بر آنکه اگر صلح نشود او برگردد و او عهد کرده بروم آمد و امنای دولت روم راضی بصلح شده بودند و از وی در مقام
مشاوره جویا شدند او گفت اگرچه من عهد کرده ام که اگر صلح نشود بار دیگر بکرتج برگردم و از عهد خود سرباز نخواهم زد
ولی در مقام مشاوره بدولت خود خیانت نخواهم کرد دولت کرتج ضعیف شده و خزانه خالی گشته و امرا با یکدیگر
نفاق دارند و هر کسی در پی جلب نفع خود است هرگز در مقام صلح بر نیایید که کرتجیان را زوال دولت نزدیک است و تا
بالهلاک بگردن خود نهاده تسلیم کرتجیان شد حتی زن و بچه خود را ندیده بکرتج سپای خود مراجعت کرد و این دیو سیرتان
وحشی روستان چون او را مخل صلح دانستند در سال دویست و پنجاه و پنج قبل از عیسی بزجر و عقوبت تمام وی را
کشتند و بدنامی قتل او و کان طیپوس را در دامان خود گذاشتند و از شومی این کار بر ایشان رسید آنچه رسید و در سال
هشتاد و نه[89] جنگ میتری داتیک اتفاق افتاد و آن چنان بود که میتری داطس بر رومیان شکست داده و چهار هزار
از ایشان کشت و کونسل روم اکوی لیوس را گرفتار ساخته بر خر سوار کرده در شهرها می گردانیدند و رومیان بار
بر مقام تلافی بر آمده چند بار لشکر تعیین کردند تا آخر پامپی را فرستادند و پامپی با فتح و ظفر همعنان شد کل آن صفحات
مسخر ساخت چنانچه در آخر باب نود و ششم فی الجمله اشاره خواهیم کرد و در سال چهل[48] و هشت قبل از عیسی جنگ
فارسلیه فیما بین پامپی و سیزر اتفاق افتاد و پامپی شکست خورد و مملکت و دولت سیزر را مسلم شد و در سال چهل[44] و
چهار سیزر در مجلس سنت کشته شد و تاریخ روم را زین العابدین میرزا ابراهیم تبرازی حسب الامر پادشاه مغفور محمد شاه طاب
ثراه تا کشته شدن قیصر از انگلیسی بزبان فارسی ترجمه کرده است و تفصیل وقایع در آن کتاب منضبط است هر که خواهد
بر آن کتاب رجوع کند القصه در حقیقت شاهنشاه اول روم جولیوس سیزر است که بعد از شکست جنگ فارسلیه
بمسند پادشاهی نشست و او را در بار دهم مرتجع سال چهل[44] و چهار قبل از عیسی کشتند و بعد از او جنگی انطونی رئیس جمهور
بود با خواهرزاده قیصر اکتویه نوس سیزر در سال سی[31] و یک قبل از عیسی در جنگ اکتیوم مظفر گردید و آن چنان بود
که در اکتیوم سفاین حربیه اکتویه نوس با سفاین مرک انطونی و کلیوپطرا بنای جنگ گذاشتند و سیصد کشتی در دور
مرک انطونی غرق شد و این جنگ در دوم سپتمبر سال سی[31] و یک قبل از ولادت عیسی اتفاق افتاد و اکثر مورخین از
تاریخ آغاز شاهنشاهی رومیان حساب میکنند و بدین جهة او را شاهنشاه اول روم میدانند ولی جمعی ابتدای شاهنشاهی
روم را از جولیوس سیزر گیرند و او را قیصر اول میدانند و در سال سی قبل از عیسی شهر الکسندریه را فتح کرد و در سال

[2] و بعضی را امان و ضمان مدت آورده و خلاف عهد کرده ایشان را به کرتج فرستادیم

اکتویه نوس

بیان جمهوریه و قیاصره روم و شاهنشاهان مغربیه و مشرقیه

بیست و هفت قبل از عیسی لقب آگستس باو عطا کردند یعنی مظفر و کامیاب و اکنون باسم آگستس مشهور است در تواریخ قدیمه مسطور
ضبط کرده اند در عصر این شاهنشاه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از بطن پاک مخدره عصمت حضرت مریم علیها السلام بعرصه ظهور
درآمد و این پادشاه بعدل و داد در عرصه جهان موصوف بود چنانچه اکنون در فرنگستان هر پادشاهی که بعدل و انصاف متصف
باشد و در عهد او رعایا و برایا خوش بگذرد زمان او را بزمان شاهنشاه آگستس نسبت میدهند و از خوبی و داد و دهش آن شاهنشاه
بود که در عصر او حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام زیب بخش عرصه جهان شد چنانچه در عهد انوشیروان عادل ختم رسل هادی
سبل بنور جمال خود کاینات را روشن ساخت القصه آگستس را بعضی قیصر اول و برخی قیصر ثانی میدانند و در سال چهاردهم
بعد از ولادت حضرت عیسی آگستس جهان فانی را وداع نمود و پس از آن همه شاهنشاهان را آگستس می خوانند و بعهد ازا
قیصری نامیدند و تایبریوس که قیصر ثالث است بتخت نشست و در سال سی و هفت بعد از عیسی وفات یافت و پس از و
کیوس کلیگولا قیصر رابع ماریکه جهانداری نشست و در سال چهل و یک بعد از عیسی باتفاق طری بیون یعنی امین دولت(?)
مردم شهر روم کشته شد و پس از و کلادیوس قیصر خامس تاج شهریاری بر سر گذاشت و در عصر او شهر روم
چنان آباد شد که هیچ شهری در دنیا در آن وقت نظیر او نبوده بلکه از آن زمان الی حال نیز نظیر او در بلدان نبوده است
چنانچه جمعیت شهر روم را در عصر کلادیوس شمردند شش ملیان و نهصد هزار نفر بود و کلادیوس را زن او اگری پینا
بجهت خاطر پسر خود که از شوهر دیگر داشت مسموم ساخت و پس از و نیرو که قیصر سادس است لوای شاهنشاهی
بدستیاری مادر خود اگری پینا افراخت و مختصری از احوال نیرو در آخر باب سی و دوم مذکور ساخته ایم و در عصر او در سال
شصت و دو سنت پال که از حواریون حضرت عیسی است دست بسته بشهر روم آوردند و در سال شصت و چهار نیرو شهر
روم را آتش زد و عیسویان را قتل نمود و در سال شصت و پنج سینکا و لوکن حسب الامر نیرو شربت شهادت چشیدند
و در سال شصت و هفت سنت پطر و سنت پال را که هر دو از حواریون بودند شهید شدند و در سال شصت و هشت حکم قتل نیرو
از سنت صادر شد و او خودش را کشته جهان از وجود خبیث او پاک شد و پس از و سرویوس سلپی سیوس
گلبه پادشاه شد که او را قیصر سابع خوانند و پس از حکمرانی یکسال دسته پری طورین او را کشتند و در سال شصت و نه
سلویوس اتو را بپادشاهی انتخاب کردند و او از عهده این کار خطیر بر نیامد و پس از حکمرانی سه ماه خود را بکارد هلاک
ساخت و اولس وی تلیوس بمسند سلطنت نشست و پس از سه ماه باز او را خلع کرده اهل ورن لشیه او را کشتند و در آخر
همانسال تی تس فلویوس وسپیسین متقلد سیف جهانداری گشت و او قیصر عاشر است و او پادشاه باعزم و حزم
بود و در سال هفتاد بعد از عیسی تی تس به بیت المقدس لشکر کشید و در هشتم سپتمبر آن سال بیت المقدس را قتل عام کرد
و در سال هفتاد و نه بعد از عیسی وسپیسین وفات یافت و پسر او تی تس وسپیسین بتخت نشست و در سال هشتاد و یک
تاج و تخت را وداع کرد و پس از و تی تس فلویوس ڈومی شین برادر تی تس وسپیسین جلوس کرد و این آخرین
قیصر است که او را قیصر دوازدهم میدانند و پس از او سلاطین روم را پادشاه و شاهنشاه میگفتند و در عصر او جنگ —
شروع شد و این جنگ مدت پانزده سال طول کشید و در عصر او کارنلیه کاهن و منجم روم را زنده بگور کردند و در سال
نود و شش رخت از سرای سپنجی بربست و اسامی سلاطین و شاهنشاهان
روم را پس ازین در جدول
آریم

٢ و اگری پینا نیز بسزای خود رسید چنانچه در باب سی و دوم مذکور شده

تاریخ مسیحی	
٩٦	ناک سیوس نروا
٩٨	تریجن یولپیوس کری نی تش در سال یکصد و شش بشرق زمین بمخالفت پرتیه لشکر کشید و در سال صد و چهارده [١١٤] مناره تریجن در روم بنا شد
١١٧	ادرین یا هدرین پوبلیوس ایلیوس در سال صد و بیست و یک [١٢١] بعد از عیسی دیوار معروف در انگلند در میان انگلند و اسکاتلند کشید
١٣٨	انطونی نس پی تس ملقب شد به پیوس یعنی زاهد و متقی
١٦١	مرکس آری لیوس و لوسی یوس ورس داماد او بشراکت سلطنت میکنند و لوسی یوس ورس در سال صد و شصت و نه [١٦٩] وفات یافت
١٨٠	کامودس آری لیوس پسر مرکس آری لیوس بدست معشوقه خود مرتیه مسموم شد و در عصر او کیپ طول را برق خراب کرد
١٩٣ ١	پوبلیوس هلوی یوس پرتی ناکس بادسته پری طورین کشته شد و در ولایات اغتشاش حاصل شد چهار نفر شاهنشاه بتخت شاهی نشستند دیدیوس جولیانوس در روم و پسنی یوس نیجر در سیریه و لوسیوس سپ تی میوس سورس در پنونیه کلادیوس البی نس در بریتین و لوسیوس سپ تی میوس سورس در بارک در برتین در سال دویست و یازده وفات یافت و پسر او بجای او بر تخت جلوس کرد
٢١١	آری لیوس کرکلا و سپ تی میوس گتا بشراکت سلطنت می کنند و گتا را برادرش همان سال کشت و تا سال دویست و هفده حکمرانی کرد و او نیز بدست جانشین خود کشته شد
٢١٧	اپی لیوس مکرینس در جنگ کشته شد
٢١٨	هلیوگبالس پسر جوان بدخوی و از این شاهنشاه ناخوشی ابنه داشت خود را بحلی و زیور می آراست و لباس زنانه می پوشید و میگفت فلان شوهر مرا آواز کنید کسانیکه مباشر این مباشرت و معاشرت بودند به رخت خواب او رفته بخدمت مشغول میشدند و گاهی اینها از شاهنشاه قهر میکردند و مبلغهای خطیر انعام میداد تا آشتی مینمودند و گاهی با لباس زنانه در مجلس مهمانی حاضر می شد و اشخاصیکه بشوهری خود انتخاب کرده بود می گفت شوهرهای مرا آواز کنید و ایشان مقدم بر او در مجلس می نشستند و آخر الامر بدست عسکر کشته شد و اشخاصیکه معروف بشوهری او بودند نیز کشته شدند
٢٢٢	الکسندر سورس بدست لشکریان کشته شد
٢٣٥	کیوس جولیوس در خیمه خود در ارقلعه اکوی لیه کشته شد
٢٣٧	انطونیوس و پسر او بشراکت سلطنت می کنند و پسر او را در جنگ جماعت ملکی می نس کشتند و پدر

بیان شاهنشاهان مغربی و مشرقی

	از غیض و غصه در کرنج در سن هشتاد سالگی خود را خفه کرد
۲۳۷	البی نس و پوپی نس بشراکت سلطنت میکنند
۲۳۸	گاردین جوبنا از نواده انطونیوس در سن شانزده سالگی بدست قراولان کشته شد
۲۴۴	فلیپ از اهل عربستان بدست قراولان خود کشته شد و پسر او فلیپ نیز که طفل شیرخواره بود در آغوش مادرش کشته شد و طوایف گاث و وندل و سوی و آلنی و سایر ملل شمالی در سال دویست و چهل و هشت از هر سمت بشاهنشاهی حمله می آورند
۲۴۹	دیسیوس خودش با دو پسرش در جنگ طایفه گاث کشته شد
۲۵۱	گلوس هستی لیوس و پسر او ولوسیه نس هر دو بدست لشکریان خود کشته شدند
۲۵۳	امی لیه نس پس از حکمرانی چهار ماه کشته شد
۲۵۳	ولی ریه نس و پسر او گلی نس بشراکت سلطنت میکنند و پدرش در جنگ بدست لشکریان شاپور شاهنشاه ایران گرفتار شد و شاپور او را زنده پوست کند و این شاپور پسر اردشیر بابکان است
۲۶۰	گلی نس پسر ولی ریه نس بانفراد سلطنت میکند و در عصر او سی نفر از هر طرف بسلطنت خروج کردند و رشته انتظام ممالک از یکدیگر گسیخت و گلی نس بدست بزرگ قراولان خود کشته شد
۲۶۸	کلادیوس دوم از و با وفات یافت و در سال دویست و شصت و نه شکست فاحشی بطایفه گاث داد و سیصد هزار نفر از آن طایفه کشته گردید
۲۷۰	کوین تلس برادر کلادیوس دوم بمشاوره ارکان سنت بپادشاهی منتخب شد و با آری لین جنگ کرده شکست خورد و بجهة اینکه بدست خصم نیفتد از هر دو دست فصد کرد آنقدر خون رفت تا هلاک شد
۲۷۰	آری لین در وقتیکه لشکر بجانب ایران کشید در وقت حرکت بدست لشکریان خود در جنوئاری سال دویست و هفتاد و پنج کشته شد و پس از و نه ماه ایام فتره بود
۲۷۵	تسی تس را پس از نه ماه در بیست و پنجم ۲۵ اکتوبر سال مزبور پادشاه کردند و در قصبه ترسس در جزیره سسیلی در سیزدهم اپریل سال دویست و هفتاد و شش وفات یافت
۲۷۶	فلارین برادر تسی تس بجای برادر نشست
۲۷۶	آری بیوس پرابس در سیزدهم بدست لشکریانش کشته شد
۲۸۲	آری لیوس کروس در استیزیفون با برق کشته شد و پسرهای او بجای پدر متمکن شدند
۲۸۳	کری نس و برادر او نومریه نس بشراکت سلطنت میکنند و هر دو کشته شدند
۲۸۴	دیوکلی شین
۲۸۶	مکسی مین نس هرکیولیز در عصر او در سال صد و هشتاد و هفت ۱۸۷ طایفه فرنگ مملکت گال را تصرف میکنند
۳۰۵	کانس تن تیوس کلارس و گلی ریس مکسی مین نس بشراکت سلطنت میکنند کانس تن تیوس در سال سیصد و شش در یارک در انگلند وفات یافت و لشکریان پسر او را بجای شهنشاه نشانده تمکین سلطنت او را کردند

سال	شرح
۳۰۶	کانس تن تین پسر کانس تن تیوس ملقب ذی گریت یعنی الکبیر و چهار شاهنشاه در یک زمان هر یکی در ولایتی حکمرانی میکنند
۳۰۶	ملسین تیوس پسر مکسی مینه نس هرکیولیز
۳۰۶	مکسی مینه نس هرکیولیز که خلع شده بود سعی و تلاش کرد که دولت از دست رفته را بدست آرد
۳۰۶	فلویس ولی ریس سورس کشته شد
۳۰۷	فلویس ولی ریس لی سی نیوس برادر زن کانس تن تین و از سلاطین مکسی مینه نس هرکیولیز را در سال سیصد و ده در گال خفه کردند و گلی ریس مکسی مینه نس بناخوشی صعبی در سال سیصد و یازده جهان را وداع کرد و مکسین تیوس در تایبر در سال سیصد و دوازده غرق شد و لی سی نیوس در سال سیصد و بیست و چهار بحکم کانس تن تین کشته شد
۳۲۴	کانس تن تین کبیر بالانفراد بپادشاهی رسید و این پادشاه کامل عاقل بود و حضرت عیسی را در خواب دید از برکت انفاس قدسی آن بزرگوار بمذهب عیسوی گرائید و او اول کسی است که از سلاطین بمذهب مسیح در آمده است و شکل چاچ را در اعلام خود کشیده در سال سیصد و دوازده وارد شهر روم شد و در سال سیصد و نوزده حکم باطراف ممالک خود در ترویج مذهب عیسی صادر کرد و در سال سیصد و بیست و پنج در بلده نائیس مجلس عامی از فضلا و دانشمندان ترتیب داد و در حقیت مذهب عیسی سخن گفت و در سال سیصد و بیست و شش دار السلطنه خود را از شهر روم بشهر بیزنطیوم که اسم قدیم شهر قسطنطنیه است نقل کرد و در سال سیصد و سی حکم کرد معابد کفار را در همه ولایات خراب کنند و در بیست و دوم می سال سیصد و سی و هفت در اوست شدی یعنی ریگ زار سفید وفات یافت و از او سه پسر باقی ماند
۳۳۷	پسران کانس تن تین کبیر سلطنت و ممالک را در میان خود تقسیم کردند پسر اول کانس تن تین دوم است که در سیصد و چهل کشته شد و پسر ثانی کانس تنس است که در سال سیصد و پنجاه کشته شد و پسر سیم کانس تن تیوس است که بالانفراد بشاهی رسید و همه ممالک تحت اختیار او در آمد
۳۶۱	جولین ملقب ذی اپوستیت یعنی المضل والمرتد که از دین عیسی سر باز زد و در جنگ ایرانیان زخم کاری برداشت و از آن زخم هالک شد و او شاهنشاه عاقل دانا بود که مورخین زمان قلیل سلطنت او را ترجیح بر زمان کثیر دیگران می دهند این شاهنشاه در فرانسه حکمران بود و لشکریان بر او جمع شده به شاهنشاهی اختیار کردند و این شاهنشاه انطاکیه را از دست لشکر ایران گرفت و لشکر بر ایران کشید و در طیسفون شکست خورده مراجعت کرده و در نزدیکی موصل جنگ دیگر کرد در اثناء آن بر لشکر او تاختند که او از خیمه بی اسلحه بیرون آمده یکی از سواران زوبینی باو انداخت که بر جگر او کارگر شد زوبین را بدست خود کشید و بدان زخم درگذشت و شاهنشاه ایران در آن وقت شاپور ثانی بود
۳۶۳	جووین بمذهب عیسوی مایل گشت و در رواج او کوشید و پس از حکمرانی هشت ماه در بستر او را کشته یافتند بعضی نوشته اند که از بوی زغال خفه شد و بعضی بر آنند که مخالفین مذهب عیسی او را مسموم ساختند و پس از و شاهنشاهی مغربی و مشرقی تقسیم شد باین معنی که تا آن زمان در همه ممالک حکمران یکی بود و پس از آن مقرر شده بد او سلطنت منقسم گردید یعنی مغربی و مشرقی

سنه ۸۵۷

<table>
<tr><td colspan="2">سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق اواخر جمادی الاولی هشتصد و پنجاه و هفت هجری بانجام رسید و ابتدای شاهنشاهی ترکها که عبارت از دولت عثمانی باشد در قسطنطنیه برقرار گشت و اسامی شاهنشاهان مشرق از این قرار است</td></tr>
<tr><td>۳۶۴</td><td>وَلِنْس</td></tr>
<tr><td>۳۷۹</td><td>تِئُودُوسِیوسُس ملقب دی گریت یعنی الکبیر در سال ۳۹۲ یُوجِینِیُوسُس شاهنشاه مغرب را که بناحق سلطنت را تصرف کرده بود شکست داد</td></tr>
<tr><td>۳۹۵</td><td>آرْکَدِیُوسُس پسر تئودوسیوسس</td></tr>
<tr><td>۴۰۸</td><td>تئودوسیوس بجای پدر خود آرکدیوس بر تخت نشست و در ترویج علم و ساختن مدارس علم سعی بلیغ داشت و در سال چهارصد و بیست و پنج چندین مدرسه در قسطنطنیه بنا نهاد</td></tr>
<tr><td>۴۵۰</td><td>مَرْشِیَن یکی از اهل تراشیه از خانواده نامعلوم</td></tr>
<tr><td>۴۵۷</td><td>لِئُو اول</td></tr>
<tr><td>۴۶۸</td><td>آرزو آبوریوسس</td></tr>
<tr><td>۴۷۴</td><td>لِئُو دوم ملقب دی یانگر یعنی جوان در همان سال وفات یافت</td></tr>
<tr><td>۴۷۴</td><td>زِنُو</td></tr>
<tr><td>۴۹۱</td><td>اَنَسْتَیِیُوسُس یکی از اهل ایلیریه از خانواده نامعلوم</td></tr>
<tr><td>۵۱۸</td><td>جَسْتِین اول اصلا یکی از لشکریان پرورش بود</td></tr>
<tr><td>۵۲۷</td><td>جَسْتِی نِین و در عصر او در سال ۵۳۷ بلی سریوس امیر معروف حسب الامر شاهنشاه بروم لشکر کشیده روم را مسخر ساخت و در سال ۵۴۷ دوباره طایفه گاث روم را مسترد ساختند و در سال ۵۵۳ بازنرسس را جستی نین بروم فرستاده روم را مفتوح نمود</td></tr>
<tr><td>۵۶۵</td><td>جستین دوم پسر برادر جستی نین</td></tr>
<tr><td>۵۷۸</td><td>تایبریوسس دوم بعقل و زکاوت معروف بود</td></tr>
<tr><td>۵۸۲</td><td>ماریسس یکی از اهل کپه دوشیه با همه اهل و عیال خود کشته شد</td></tr>
<tr><td>۶۰۲</td><td>فوکس بناحق شاهی را تصرف کرد و بسیار غدار و مکار بود و او را در سال ششصد و ده بعقوبت تمام کشتند و در عصر او پاپ قوت تمام گرفت</td></tr>
<tr><td>۶۱۰</td><td>هرکلیوس که باعث هلاکت فوکس او شد و عربان او را هرقل گویند و در عصر او لشکر ایران در سال ششصد و بیست و شش مسیحی مطابق پنج هجری بر حسب امر خسرو پرویز قسطنطنیه را محاصره کردند و حضرت ختم رسل هادی سبل علیه الصلوة و السلام در سال شش هجری مطابق ششصد و بیست و هفت مسیحی دحیه بن خلیفه کلبی را نزد هرقل قیصر روم نامه نوشته برسالت فرستاد در تاریخ گزیده می‌گوید هرقل در خفیه اسلام قبول کرد و از رومیان پنهان داشت و نامه را جواب نیکو نوشت و صاحب استیعاب در ترجمه دحیه بن خلیفه گوید هو الذی بعثه رسول الله الی قیصر فی الهدنة و ذلک فی سنة ست من الهجرة فامن به قیصر و ابت بطارقته ان یومن فاخبر بذلک دحیة رسول الله فقال ثبت ملکه</td></tr>
</table>

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۶۴۱	کانسْ تَنْ تینْ سیم چند ماهی حکومت کرد و با نامادری خود مسموم شد	۲۰
۶۴۱	کانسْ تَنْسْ دوم در حمام کشته شد	۲۰
۶۶۸	کانسْ تَنْ تینْ چهارم در عصر او مسلمانان در سال ششصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق پنجاه و سه ۵۳ هجری قسطنطنیه را محاصره کردند و این لشکر از جانب معویه مأمور شد و سردار جیش یزید ملعون بود و جنگی عظیم کردند و ابوایوب انصاری درین جنگ شربت شهادت چشیدند و در تواریخ عرب و عجم سال فوت ابوایوب را بعضی در سال ۵۰ هجری و بعضی پنجاه و یک و بعضی پنجاه و دو هجری نوشته‌اند و با سال مسیحی آنچه ما تطبیق کردیم جنگ قسطنطنیه سال پنجاه و سه صحیح است	۴۸
۶۸۵	جستی نینْ دوم پسر کانسْ تَنْ تینْ چهارم بسیار ستمکار بود او را خلع کرده یک عضو او را بریدند و در عصر او عبدالملک بن مروان با قیصر صلح کرد	۶۶
۶۹۵	لیُونْ تیوشس معزول شد دماغ او را تائبریوشس اپْسی مَرْ برید	۷۶
۶۹۸	تائبریوشس سیم اپْسی مَرْ معزول شد	۷۹
۷۰۵	جستی نینْ دوم ثانیاً بسلطنت رسید و لیونْ تیوشس و تائبریوشس دوم هر دو کشته شدند و جستی نینْ را نیز در هفتصد و یازده مسیحی مطابق نود و دو ۹۲ هجری کشتند و در عصر او در سال هشتاد و هشت ۸۸ هجری ولید بن عبدالملک برادر خود مسلمة بن عبدالملک را سردار کرده به قسطنطنیه فرستاد و در تاریخ گزیده میگوید مسلمه نهاد میان چندین هزار نصارا رفت و صلیب شان را از المونسار بیرون آورد و در قسطنطنیه مسجد جامع ساخت الکنون مسلمانان روز عید آنجا نماز کنند	۸۶
۷۱۱	فلیپی کُسْ بَرْدنسْ کشته شد	۹۲
۷۱۳	انستیسی یوشس دوم در سال ۷۱۶ مسیحی مطابق ۹۸ هجری که تیودوسیوشس را بادشاهی انتخاب کردند او فرار کرد و پس از آن بعد از چند ماه او را برگشته لیوُ سیم را بادشاه کردند	۹۴
۷۱۶	تیودوسیوشس سیم	۹۸
۷۱۶	لیوُ سیم و در همین سال مسلمانان باز قسطنطنیه را محاصره میکنند و این حکایت در تواریخ ما مسطور نیست و سال ۷۱۶ مسیحی مطابق ۹۸ هجری است که در آن وقت عمر بن عبدالعزیز خلافت داشت	۹۸
۷۴۱	کانسْ تَنْ تینْ پنجم کاپرُونی مَسْ پسر لیوُ سیم	۱۲۳
۷۷۵	لیوُ چهارم	۱۴۸
۷۸۰	کانسْ تَنْ تینْ ششم و مادر او اِیرِنْ بشراکت سلطنت میکنند	۱۶۴
۷۹۰	کانسْ تَنْ تینْ تنها بسلطنت میرسد و مادر او ایرنْ خانه‌نشین می‌شود	۱۷۴
۷۹۲	ایرنْ باز با پسر خود متفق میشود و پسر او را بجهت ظلم و اعتساف از ولایت بیرون می‌کنند	۱۷۶

سال مسیحی		سال هجری
۸۰۲	نایس فوروس اول کشته شد صاحب تاریخ گزیده گوید در سال ۱۹ هجری از روم قیصر بجنگ هرون الرشید شد هارون نیز بجنگ او رفت بعد از محاربه صلح کردند بر آنکه قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد چون هرون بازگشت قیصر نقض عهد کرد و دست بدیار اسلام بازید زمستان سخت بود هارون دران سرما بار روم رفت و بسیاری از رومیان کشت قیصر دیگر باره صلح کرد	۱۸۶
۸۱۱	استارکیوس چند روزی بسلطنت میرسد	۱۹۵
۸۱۱	میکایل اول شکست خورد در جنگ و امرا او را عزل کردند و او در یک صومعه منزوی شد	۱۹۵
۸۱۳	لیو پنجم در کلیسای بزرگ قسطنطنیه در روز عید حضرت عیسی در سال ۸۲۰ مسیحی مطابق دویست و پنج هجری کشته شد	۱۹۸
۸۲۰	میکایل دوم ذی استمرر یعنی الاخرس	۲۰۵
۸۲۹	تئوفیلوس پسر میکایل دوم	۲۱۴
۸۴۲	میکایل سیم پسر تئوفیلوس مدعو ذی یارفیرو جنیتس یعنی السکران و الطافح کشته شد نوشته اند که هیچ آن هوشیار نبود	۲۲۷
۸۶۷	بسی لیوس اول از اهل مسی دونیه	۲۵۳
۸۸۶	لیو ششم ملقب شد به فلاسوفر یعنی فیلسوف	۲۷۲
۹۱۱	الکسندر برادر لیو و کانس تن تین هفتم پسر لیو که طفل شش ساله بود بشراکت سلطنت میکنند و الکسندر در ۹۱۲ مسیحی مطابق سیصد هجری وفات یافت و زو مادر کانس تن تین که زن وجیهه عاقله بود قایم مقام پسر میشود	۲۹۹
۹۱۹	رومنوس لکی پنس غاصب سلطنت	۳۰۷
۹۲۰	کانس تن تین هفتم پسر رومنوس	۳۰۸
۹۲۸	استیفن و کرستوفر و درین زمان پنج شاهنشاه حکمرانی میکنند و از انها کرستوفر در نهصد سی و یک مسیحی مطابق سیصد و نوزده هجری وفات یافت و رومنوس را پسران او از مملکت بیرون کردند و کانس تن تین و استیفن نیز به شاهنشاهی دوار سلطنت استعفا کرده بخارج مملکت شتافتند	۳۱۶
۹۴۵	کانس تن تین هشتم به تنهائی حکمرانی میکند و با عروس خود مسماة به تئوفنیه مسموم شد	۳۳۴
۹۵۹	رومنوس دوم پسر کانس تن تین هشتم ملقب ذی مانستر یعنی کودک که قتل پدرش به پدر او بود و مادر خود هلینه را نیز بوسوسه تئوفنیه از مملکت بیرون کرد	۳۴۸
۹۶۳	نایس فوروس دوم تئوفنیه زوجه رومنوس را بعقد خود درآورد و تئوفنیه باز نایس فوروس را مسموم ساخت	۳۵۲
۹۶۹	جان اول زمی سیس که یکی از امرای معروف بود بسی لیوس دوم و کانس تن تین نهم پسر رومنوس دوم را در امر سلطنت شریک خود ساخت و جان بزهر کشته شد	۳۵۸
۹۷۵	بسی لیوس دوم و کانس تن تین نهم متفقاً مستقل سلطنت میکنند بسی لیوس دوم در سال	۳۶۴

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
	هزار و بیست و پنج مسیحی مطابق ۴۱۶ هجری و کانس تن تین نهم در سال ۱۰۲۸ مسیحی مطابق ۴۱۹ هجری وفات نمودند	
۱۰۲۸	رُومَنُوس سیم از خبر ائکوس زوجه او زُوئی نجیبی مشهور بود و شوهر را بجهة مُول خود میکایل که از اهل نیف لگونیه بود مسموم ساخت	۴۱۹
۱۰۳۴	میکایل چهارم که از اهل نیف لگونیه است باستصواب زُوئی معشوقه خود بتخت نشست و نیف لگونیه اسم قدیم قطعهٔ است که از ولایات آسیای	۴۲۵
۱۰۴۱	میکایل پنجم که او را نیز زُوئی از شاهی عزل کرد و چشمهای او را کندند	۴۳۳
۱۰۴۲	کانس تن تین دهم مُونُومَکُس که باتفاق زُوئی حکمرانی میکنند و زُوئی در سال ۱۰۵۰ مسیحی مطابق ۴۴۲ هجری وفات یافت	۴۳۴
۱۰۵۴	تئودُورا که ملکه بیوه کانس تن تین	۴۴۶
۱۰۵۶	میکایل ششم معزول شد	۴۴۲
۱۰۵۷	آیزک اول کام نینس معزول شد	۴۴۹
۱۰۵۹	کانس تن تین یازدهم	۴۵۱
۱۰۶۷	یُودُوشِیَه زوجه کانس تن تین که عقد رُومَنوس چهارم شد و بسلطنت رسید و میکایل پسر کانس تن تین را که سلطنت بود بی دخل کرد و این پادشاه با الب ارسلان جنگ کرد و گرفتار شد صاحب تاریخ گزیده میگوید قیصر روم ارمانوس عزم جنگ ایران کرد که اکثر لشکرش از گرما هلاک شدند قیصر برگشت و دیگر باره لشکر ترتیب کرد بجنگ آمد الب ارسلان با دوازده هزار مرد برابر رفت در ملازجرد بهم رسیدند حرب کردند قیصر بر دست بردست رومی الفقث نام اسیر شد عجب آنکه بوقت عرض عارض از غایت حقارت جثه نام او نمی نوشت سلطان بنوکیش شاید که قیصر را او خود گیرد و آن فال راست آمد و قیصر مال قبول کرد سلطان او را زنهار داد و با دار الملک آمد	۴۵۹
۱۰۷۱	میکایل هفتم پَرَاپِی نَسِیس بحق خود رسید تاج بر سر گذاشت باتفاق کانس تن تین دوازدهم سلطنت مینمیکند	۴۶۳
۱۰۷۸	نایس فُورُ رُوتانِس سیم عزل شد	۴۷۱
۱۰۷	الکسیوس اول کام نینس و با این قیصر سلطان ملکشاه پسر الب ارسلان جنگ کرد و قیصر اسیر شد قیصر گفت اگر پادشاهی ببخش و بازرگانی بفروش و قصابی بکش ملکشاه گفت بادشاهم و می بخشم ۹	۴۷۴
۱۱۴۳	منیول اول کام نینس پسر جان	۵۳۷
۱۱۸۰	الکسیوس دوم کام نینس پسر منیول که مادر او ملکه مَرَیَه بوکالت او بسلطنت اقدام میکند	۵۷۶
۱۱۷۳	اندرُونی کَس اول کام نینس الکسیوس را خفه میسازد و تخت و تاج را صاحب میشود	۵۷۹
۱۱۸	آیزک دوم آنجلُوس کام نینس که اندرُونی کَس را هلاک کرد و خودش نیز معزول شد و محبوس گشت و چشمهایش را نیز برادرش و ران آورد	۵۸۱
۱۱۹	الکسیوس سیم انجلوس برادر آیزک دوم ملقب ذی تیرنت یعنی الظالم که بر برادرش خروج کرده او را گرفتار ساخت و او را نیز از سلطنت خلع کرده همان بلائی که بر برادر روا داشت با او نیز کردند و چشمهای او را نیز کور کرده در صومعه منزوی شد و در آنجا بخواری هلاک گردید	۵۹۱
۱۲۰	آیزک دوم در حالت کوری با پسر خود الکسیوس چهارم شرکت نمود و پس از چند ماه قسطنطنیه را اهل لتین فتح کردند پدر و پسر بدست مُورزُوفلس	۵۹۹
۱۲۰	مُورزُوفلس که چشم او را نیز کنده بعد کردن او را زدند	۶۰۱
	شاهنشاهان لتین که در قسطنطنیه سلطنت کرده اند	
۱۲۰۴	لشکر فرانسه و وینس قسطنطنیه را بالقهر و غلبه تسخیر میکنند و مُورزُوفلس را از حلقه بصر عاری میسازند و بلدوین اول از اهل فلندرس را اهل لتین بشاهنشاهی انتخاب میکنند و او را بادشاه بلگریه گرفتار ساخت و از احوال او هیچ خبری معلوم نشد	۶۰۱
۱۲۰	هنری اول برادر بلدوین در سال هزار و دویست و شانزده مسیحی مطابق ششصد و چهارده هجری وفات یافت	۶۲

سال	شرح	
۱۲۱۷	پیطرد کورت نی شوهر خواهر هنری اول	۶۱۴
۱۲۲۱	رابرت دکورت نی پسر پیطر دکورت نی	۶۱۸
۱۲۲۸	بلدوین دوم برادر رابرت چون صغیر بود جان دبرین رئیس بیت المقدس وکیل شاهنشاه شد و در سال ۱۲۶۱ مسیحی مطابق ششصد پنجاه و نه هجری قسطنطنیه را سلاطین یونان مفتوح نمودند و شاهنشاهی فرنگ با لاتین ها بانجام رسید	۶۴۵
	سلاطین یونان در نایسس که پس از آنکه قسطنطنیه را مفتوح داشت در تعداد شاهنشاهان مشرق محسوب میشوند نایسس شهریست در آسیای صغیر که او را نیسیه نیز میگفتند و اکنون ازنیک خوانند و شهریست در ایطالیا که باسم کونی معروف است و شهر دیگری در روم ایلی بوده که اکنون خراب است و مقر سلطنت آنها شهری بوده که در روم ایلی بوده	
۱۲۰۴	ثیودورلس کریس	ا بجر
۱۲۲۲	جان دوکس	۶۱۹
۱۲۵۵	ثیودورلس کریس دوم پسر جان دوکس	۲۲
۱۲۵۹	جان لس کریس	۵۷
۱۲۶۰	میکایل هشتم پلی لوگوس — در بیان شاهان یونان که پس از تسخیر قسطنطنیه بشاهی رسیدند	۵۷
۱۲۶۱	میکایل هشتم پلی لوگوس قسطنطنیه را فتح کرده چشمهای جان را بیرون آورد	۵۹
۱۲۸۲	اندرونی کس اول پسر میکایل پلی لوگوس پس از پنجاه سال استعفا کرده سلطنت را بنواده خود واگذاشت	۸۱
۱۳۳۲	اندرونی کس سیم نواده اندرونی کس دوم	۲
۱۳۴۱	جان پلی لوگوس بتخت می نشست ولی حل و عقد امور با جان کنتاکوزنس بود چنانچه در ادرنه نوبل که با ادرنه پل شهرت دارد خروج کرده اسم شاهنشاهی بر خود گذاشت	۴
۱۳۴۷	جان کنتاکوزنس در عصر او در سال ۱۳۵۱ مسیحی مطابق ۷۵۲ هجری لشکر اورخان بر اروپا داخل شد و این اول لشکریست که از ترکها اشاید عثمانی باشد از آسیا به اروپا	۸
۱۳۵۵	جان پلی لوگوس ثانیا بسلطنت رسید	۶
۱۳۹۱	منیول لوگوس پسر جان پلی لوگوس	۷
۱۴۲۵	جان پلی لوگوس پسر جان پلی لوگوس	۱
۱۴۴۸	کانس تن تین سیزدهم پسر جان پلی لوگوس در عهد این پادشاه شهر قسطنطنیه را سلطان محمد ثانی در ۲۹ می سال ۱۴۵۳ مطابق اواخر جمادی الاولی ۸۵۷ هجری مسخر کرد و شاهنشاهی مشرق بزوال رسید و کانس تن تین سیزدهم با همه عیال و اطفال و متعلقان کشته شد و سلطنتی که ۱۱۲۵ سال طول کشید و بانجام رسید بقا بقای خدا است و ملک ملک خدای و اعجاز کلام معجز نظام حضرت نبوی ...	۲

چون قلم شکین رقم از تحریر کشور ایطالیا فراغت یافت شخصی از اکابر که او را ماهر و خابر میدانستم روزی بمقام مکابره برآمد نظر تدقیق بر این جام جم کماشت پس از مطالعه بعد از گفت دریغست که عمر شریف صرف این اباطیل و اقاویل شود که ما و را براقالیم سبعه شناخته ولی کوه آتش فشان که قله او بابرف مستور باشد یافته چنان پنداشتم که بمزاح چنین می سراید ندانستم که از تر می خاید با خود اندیشه کردم که محسوس است محسوسش نکند و کتاب را بر هم نهادم و این آیه شریفه را خواندم افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور خواجه علیه الرحمه مناسب جام جم خوب گفته است

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی — که جام جم نکند سود وقت بی بصری

بابرنا

باب هفتاد و سیم دی برتیش امپیر یعنی بادشاهی انگلیس

شاهنشاهی برتیش بسیار قوی و قاهر در کره زمین است سلطنت و اقتدار او در اروپا مشتمل بر دو جزیره بزرگ یکی را گریت برتین خوانند و دیگری را آیرلند می‌نامند و چندین جزیره کوچک غیر مشهور است که در اطراف آن دو جزیره است و همچنین مشتمل بر سلطنت هنوور است که در جرمنی است و قصبه و قلعه جبرالتار است که در جنوب اسپانیا است و جزیره مالطه و گوزو در دریای مدترینین آو آیونین ایلس یعنی جزایر یونان که در مغرب یونان است دولت گریت برتین در هر ربع کره ارض ملکی و مملکتی و کشوری در تصرف دارد چنانچه در آسیا متصرف اکثر قسمت هندوستان و جزیره سیلان و ملکا و سنگاپور و چندین جزیره دیگر در استرل آیشیه متصرف است استرالیه که بزرگترین جزیره دنیا است و جزیره ون دیمنس لند و چندین جزیره دیگر که در آن حول و حوش است و در افریقا متصرف آبوادی کیپ گود هوپ و جزیره سینت هلینه و جزیره اسنشن و چندین قلعه دیگر که در ساحل گنی است و ولایت سیرالیون و جزیره فرنندو پو و موریشس و در مغرب ماری شس در آن و ریک نسی جلس در مشرق و در امریکای شمالی متصرف آپر و لوور کنده و نوواسکوشیه و جزیره پرنس ادورد و نیو برونسویک و نیوفوندلند و در خلیج هدسن و لبرادر و جزیره برمودا و چندین جزیره در هند الغرب که بعضی از آن مذکور خواهد شد و در امریکای جنوبی متصرف آدم را را و اسی کی بو و برتیش گیانه و گریت برتین محتوی سلطنت انگلند و اسکاتلند و ایالت ویلز است و در مغربی قسمت اروپا در محیط اتلنتیک اتفاق افتاده است و مملکت انگلند و ویلز در قسمت جنوبی جزیره و مملکت اسکاتلند در قسمت شمالی جزیره است و از آن جهت است که بعضی انگلند را ساوث برتین یعنی برتین جنوبی و اسکاتلند را نارث برتین یعنی برتین شمالی میگویند و سکنه اسکاتلند را اسکاتش و سکنه ویلز را ویلچ و سکنه انگلند را انگلش میگویند و ترجمه کرده الکنون در السنه و افواه انگلیش با سم مطلق مشهور است و مملکت انگلند در چهل کونتی تقسیم شده است که تفصیل ذکر میشود و هر کونتی شهری دارد و از آن شهرها بعضی موسوم باسم همان کونتی بدون لفظ شیر است و در بعضی اسم شهر با اسم کونتی تفاوت دارد چنانچه معلوم خواهد شد

اول	دوم	سیم
بارکشیر	هیرفوردشیر	من مت شیر
چهارم	پنجم	ششم
ناتینگهم شیر	دربی شیر	استفوردشیر
هفتم	هشتم	نهم
لیسسترشیر که لیستر شیر تلفظ میشود	نارث امپتن شیر	وارئیک شیر
دهم	یازدهم	دوازدهم
وارسسترشیر که در تلفظ ووسترشیر گویند	گلاسسترشیر که در تلفظ گلاسترشیر گویند	آکسفوردشیر
سیزدهم	چهاردهم	پانزدهم
بکینگهم شیر	لینکالن شیر که در تلفظ لینکن شیر گویند	هانتنگدن شیر
شانزدهم	هفدهم	هجدهم
کمبریج شیر	هرت فوردشیر که در تلفظ هرفوردشیر گویند	بدفوردشیر

	وان کونتی ها که اسم شهر با اسم کونتی تفاوت دارد از این قرار است	
	کونتی	بلدان
۱۹	درهم که درم تلفظ کنند	درهم که درم خوانند
۲۰	لنکاشیر	لنکستر
۲۱	چشیر	چستر
۲۲	نارتم برلند	نیوکسل
۲۳	کم برلند	کرلیسل
۲۴	وستمورلند	اپل بی
۲۵	شراپ شیر	شروزبوری
۲۶	رتلند شیر	اوکهم که در تلفظ اوکم گویند
۲۷	نارفولک که در تلفظ نارفوک گویند	نارویچ که در تلفظ ناریج گویند
۲۸	سفولک که در تلفظ سفوک گویند	ایپس ویچ که در تلفظ ایپسیچ گویند
۲۹	ای سکس	چلمس فورد
۳۰	میدل سکس	لندن
۳۱	سری	گیلد فورد
۳۲	کنت	کنتربوری
۳۳	ساسکس	چی چستر
۳۴	برک شیر	ریدینگ
۳۵	ولت شیر	سالزبوری
۳۶	همت شیر	وینچستر
۳۷	دارست شیر	دارچستر
۳۸	سامرست شیر	بث و ولس
۳۹	دوان شیر	اکستر
۴۰	کارن وال	لان سس تن

باب هفتاد و سیم در بیان دولت انگلیس

وانگلند را عصار مختلفه باقسام مختلفه تقسیم شده است وقتی که رومیان باین جزیره فرود آمدند در شش ولایت هفده قبیله سکنی داشت
و بعد از انکه ایشان این جزیره را بتصرف درآورده و بزرگ این مملکت شدند او را در پنج ولایت بزرگ تقسیم کردند و وقتی که طایفه
سکسان درین مملکت ریاست و اقتدار افراشتند او را در هفت حصه غیر مساوی تقسیم کردند که هر یک را سلطنتی نامیدند و همه اینها
را بزبان ایشان هپتارچی میگفتند و در هر حصه بزرگ و رئیسی حکمرانی میکرد مترجم گوید هپتارچی بزبان یونانی یعنی
هفت تا سرچشمه یعنی هفت دولت یا هفت ریاست انتهی و این مملکت را الفرد الکبیر بشیرها تقسیم کرد و پس از فتح
اهل نارمن این شیرها به کونتی ها معروف شدند و هر کونتی با یک الدرمن یعنی رئیس و ریش سفید محکوم بود که آن رئیس را
بکلام لتین کامس و در انگلیسی کونت و بزبان اهل تین ارل میگویند و الفرد هر شیر یا کونتی را به هندردها و پس ترکیت ها
تقسیم کرد که هر کدام شامل بر صد خانوار بود و هر هندرد را تا ثانی دیگر با تایت تقسیم نمود که هر کدام شامل بر ده خانوار بود
و قرا صغیره را که ده خانوار داشت تثلیث نام نهاد و از زمان فتح نارمن انگلند در شش سرکوئیت یعنی دایره تقسیم شده است
و هر دایره مشتمل بر چند کونتی است و در هر دایره دو نفر قاضی معین است که امورات آنجا را فیصل میدهند که برای جزئیات رعیت
آنجا محتاج بآمدن پایتخت نشوند و این شش دایره از این قرار است **اول** دایره هوم است که مشتمل بر کونتی هرتفورد و اسکس
و کنت و ساسکس و سری است **دوم** دایره نارفوک است که مشتمل بر کونتی بکس و بدفورد و هانتینگدن و کمبریج
و جزیره الی و نارفوک و سفوک است **سیم** دایره آکسفورد است که مشتمل بر کونتی برکس و آکسن و وس تر و استفورد
و سلوپ و هیرفورد و منمث و گلاستر است **چهارم** میدلند سرکوئیت است یعنی دایره وسط و مشتمل بر کونتی نار
امپتن و رتلند و لینکن و ناتینگهم و دربی و لیستر و واریک است **پنجم** دایره مغربی است که مشتمل بر کونتی هنتس
و ولتس و دارست و دوان و کارنوال و سامرست است **ششم** دایره شمالی است که مشتمل بر کونتی یارک و درهم
و نارتمبرلند و کمبرلند و وستمورلند و لنکشیر است و کونتی میدلسکس و چشیر از این دوایر خارج است و در میدل
سکس محکمه و دربار دار العداله است و در چشیر قضاة شرع بولایات مأمور میشوند و بغیر از این پنجاه و دو کونتی که انگلند و ویلز تقسیم
شده است در آن مملکت چندین کونتیهای کارپوریت که مشتمل بر دولس ترکیت های معین است که حقوق و امتیازهای مخصوص دارند
که فرمان آزادی و حریت از پادشاه دارند چنانچه شهر لندن کونتی ممتاز معروف از میدلسکس است و همچنین شهرهای یارک
و چستر و برستول و نارویچ و وستر و قصبات ساوتمپتن و پول و کینگستن آپون هل و نیوکسل آپون تین
کونتی های ممتاز است که جزو کونتی هائی که در آنجا واقع شده اند نیستند و همچنین چندین نواحی هست که وقف کلیسا و در تصرف
کشیشان است و آنچه که در تصرف آرچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم است او را پراویسن گویند و آنچه که در تصرف بی شپ یعنی
خلیفه است دیوسیس نامند و آنچه که وقف کلیسا و در تصرف کشیش است او را پاریش خوانند هرگونه اختلافی که در صفحات ولا
وسیعه فسیحه هست در صفحه ولایت گریت بریتن بیشتر هست و در بریتن شمالی اودیه و جبال زیادتر از بریتن جنوبی است
و بریتن جنوبی بسیار با فضا و نیکو است و تپه های آنجا چندان ارتفاع ندارد و پوشیده شده است با طرف که نیکو
ترین علف است و مشتمل بر صحاری و مرغزارها و چمن ها و کشتزارها و جنگلها و آبها است و مشحون از گله های گاو و گوسفند
و محتوی بر قراء نیکو و قصبات عالیات است و در هر بلدی چندین عمارت عالیه از کنیسا و ارکان است و در انگلند کوه بلندی نیست
و در جانب شمال کوه زیادتر از جانب جنوب دارد و جبال مشهور انگلند از این قرار است ولدس و بلک
مونتینس یعنی جبال سیاه در یارکشیر و اینگل و ولف کرگ یعنی آشیانه گرگ در لنکاشیر و پیک در دربی شیر

وسونی اپلس یعنی تپه های شوی اُدر تسی فیل در حدود اسکاتلند و تل وزن مینتس یعنی تپه های تل ورن در ووستر
شیر و در کمبین در شراپشر و منه‌یپ هیلس یعنی تپه های مندیپ در سامرست شیر و قله های مرتفع اسکیدا
وسی فیل و پاولین و سلیز در کمبرلند و انگل باروزویی گنت در یارکشر و شوی اُدر نارتمبرلند است

باب هفتاد و چهارم در بقیه بریتش ایمپیر یعنی شاهنشاهی انگلیس

بریتین در ازمنه سالفه مشحون از جنگل بود و جنگلها مملو از گله های غزال و کوهها پر از گوزن و باطلاقها مالامال از کلاغ
دشتی و خنازیر دشتی بود و متدرجا بریده شد و باطلاقها خشکیده گشت و حیوانات دشتی از میان رفت و مسکن حیوانات
اهلی گردید و انگلند اکنون چارپای وحشی دیگر ندارد مگر بعضی کوچکترین انواع مانند روباه و گربه دشتی و فنک و کُنا
و قسمی از سمور و سلک آبی و خنزیر دشتی و خرگوش و ربیت که یک قسمی از خرگوش است و موش خرما و دارمس
حیوانی است که در زمستان اکثر اوقات در خواب است و موش کور و چندین قسم دیگر از گربه و موش و در زمان
ولیم مظفر شصت و نه جنگل معروف در انگلند بود که سلاطین نارمن چنان مایل شکار بودند که ولیم مظفر نیو فارست
یعنی جنگل جدید را در همپ شیر احداث کرد که چهل میل دوره او بود و هر چه مسکنه و آبادی در آنجا بود و کلا بیرون کرد
و آن جنگل را غرق نمود و در مدت قلیل آن جنگل مشحون از حیوانات دشتی شد و از ستم و جور او که جمعی را از ملک و خانه
خود شان بی بهره ساخت دو نفر از پسران او یکی رچارد و یکی ولیم رفس با نواده او هنری درین جنگل تلف گردید
اما رچارد از رایحه عفن و بائی کشته شد و رفس با تیری که ولیم تیرل به غزال می انداخت خطا کرده باو خورده تلف
گشت و هنری پی شکاری اسب میتاخت موی سرش در شاخه درختی بند شده آویخته شد تا بهلاکت رسید و اکثری
ازین جنگلها اکنون بریده شده محل زراعت است و جنگل بزرگی که الآن در آنجا باقی است جنگل وینذار و
و نیو فارست و جنگل دین و جنگل شروود است و تیرهای کلفت خوب که درین جنگلها بعمل می آمد خصوصا از بلوط
دا فراخ و ناودن و اشش که زبان گنجشک است الآن نیست چرا که اکثر شان را بریده اند و باز قدری در نیو فارست پیدا
میشود و مملکت انگلند با چندین رودخانه با فایده و نفع آبیاری میشود که هم منفعت ملکی از آنها حاصل میشود و هم باعث
جلوه و تماشای مملکت است و رودخانهای اصلی که در انگلند هست یکی تمس است که او را تیمز باز اکثر
نیز تلفظ کنند اگر چه بحسب اندازه و بزرگی چندین رودخانه در دنیا از و بزرگتر هست ولی در هیچکدام از آنها مال
و دولتی که در بالای سینه خود میبرد برده نمیشود و دیگری رودخانه سورن و مدوی و ترنت و اوز و همبر
و تین و تیس و اون و درونت و ربیل و حری و دی و الس و تمر و اِستو را است اما تمس
از تپه های کاتس وُلد در حدود گلاستر شیر تخمینا سه میل در جنوب مغرب سیرن سستر بر میخیزد و از جنب شهر
اکسفرد و ابینگدن و والینگ فرد و ریدینگ و هنلی و مارلو و میدن هد و وینذار گذشته و از شهر
کینگستن و ریچموند گذشته به لندن میرسد و پس از جریان او از مابین لندن کونتی کنت را از کونتی اِسکس
مقسوم میسازد و هر قدر که محیط تر دیگر میشود فراخ تر میشود تا بدریا در نور داخل میگردد و در رودخانه تمس سابقا
چندان پل نبود و هر چه هم بود بطور بد ساخته شده بود الآن از زین و نقص مبرا است که هم پل فراوان دارد
و هم بطور خوب و استحکام ساخته شده است و پلهائی که در لندن بالای رودخانه تمس است یکی لندن بریج او
و سوث وارک و بلک فریرس و واترلو و وست منستر و واکسهال است که از آنها اول و ثانی و ثالث

وسادس درازمنه جدیده بنا شده است و بجز این پلها چندین پل دیگر در این رودخانه در قرب و حوالی لندن
که یکی بترسی بتقدیم الباء الموحده و دیگری همرسمیث و فلهم و کیو و کینگستن و همپتن و کورتث و والتن وغیرها
و پل همرسمیث را نیز درین ازمنه جدیده بنا کرده اند و اگرچه رودخانه تمس در طول ممر و مجری مماثل و مشابه هیچ یک از انهار
عظیمه اقالیم دیگر نیست و طول او فزونتر از دویست و چهل میل نمیشود ولکن اوصاف دیگر دیگر دارد که سزاوار است
بر دیگران مزیت حاصل کند از جهة عمق و ملایمت جریان که قابل است در او جهازهای بزرگ تا لندن مسافت
پنجاه میل از دریا و زورقها تقریبا تا منبع او حرکت نمایند و رودخانهای کوچکی که به تمس انصباب دارد یکی
چرونلت که در اکسفورد داخل میشود و دیگری تیم است که در اخستر در کونتی اکسفورد متصل میگردد و کنت
و رندینگ و کالن در استینس و عی و مول در سری و لی و رودینگ در ای سکس و درنت و میدوی در کنت
لاحق میشود اما رودخانه سورن رودخانه ثانی انگلند است و منبع او از جانب شرقی پلین لیمون است که
در کونتی مونت گومری شیر است که در مملکت ویلز واقع شده است و پس از پیچ و تاب بسیار از جانب ولچ پول که
که در انجا او قابل عبور کشتی است و از شروزبوری و از کول بروک دیل و برینج نارث و بیودلی و ستورپورت
و ووستر و تیوکس بری گذشته که در انجا او را ایزاون یعنی آون علیا میگویند و پس از جریان
از جانب گلاسترم مسافت اندکی برودخانه وی ملحق شده بچینل برستول در پایین برستول داخل میشود
ممر و مجرای او تخمینا یکصد و هشتاد و پنج میل است و مجرای امزون در امریکای جنوبی فزونتر از سه هزار میل است و [illegible]
کنل با رودخانه سورن برودخانه ترنت و همبر و مرسی و تمس اتصال دارد و رودخانه اصلی که باج ده رودخانه این
رودخانه وی است که از مملکت ویلز میخیزد و دیگری ایوان اون یعنی آون سفلی است که در پایین برستول به
سورن ملحق میشود اما رودخانه ترنت بحسب طول مجری رودخانه سیم است که در انگلند است منبع او در نزد
لیک در استفوردشیر است که تقریبا از مرکز انگلند است و او از جانب استوک و ارستون و برتن که در انجا قابل عبور
کشتی است و از جانب ناتینگهم و نیوارک و گینزبرو گذشته متصل میشود به اوزی اون در باکه او را همبر میگویند و با وصل
میشود چندین رودخانه که اصلی انها سوا است از استفوردشیر و دوی پایین برتن و درونت از دربی و سور از لیسترشیر
ترنت یک علاقه و مدخلی چندین کنل با مرسی و سورن و تمس نیز دارد اما اوز برو زن رود چندین رودخانه
میشود و بزرگ انها آن است که از نزدیکی برک لی در نارث امپتن شیر برمیخیزد و جریان او بجانب مشرق است از
از چندین کونتی میکند و داخل میشود به اپس شواری که او را واش میگویند که در مابین نارفوک و لینکن شیر است
و قطعات مسطح هموار که در اطراف این رودخانه واقع شده است اکثر اوقات سیلاب او در طغیان آب فرو میگیرد
و این رودخانه را گریت اوز میگویند یعنی اوز کبیر و از جانب شهر بکینگهم و نیوپورت پگنل [illegible] و بدفرد و هانتینگدن
و سنت ایوز و ایلی گذشته به اپس شواری مذکور متصل میشود و دیگری اوز است که از اتصال چندین رودخانه بعمل می آید در
یارک شیر قابل عبور کشتی میشود که تا یارک و یار کشتی حرکت میکند و انصباب او به همبر است و رودخانه های که باین اوز ملحق
میشوند هورف است که پایین تدکستر متصل میشود و درونت پایین سلبی و ایر پایین وصل شدن او با کلدر و دن در نزد
هوردن و سویل و یار و نید است و رودخانه دیگر که در وسعت و اندازه برابر است مرسی است که منبع او از دربی
شیر است و از جانب شهر استاک پرت و وارینگتن و رن کارن گذشته در بندر لیورپول بدریای آیرلند انصباب

از بحر جپانی داخل مملکت آن رود خانه علاقه و مدخل بر رود خانه دی و ریل و اوز و ترینت و درونت و سورن و تمز و تیس و اون
دارد که این بحر جپانی داخل بواسطه کنل ها و هچ و تیم با فرو دیگر از شش صد میل است آن رود خانه مدوی در نزدیکی تن برج در کنت بر میخیزد
و از جنب میدارستون گذشته به تمیس در شیرنس داخل میشود و قابل است که جهاز های بزرگ درین رود خانه تا چتم حرکت بکنند
اما همبر از اجتماع ترینت و اوز و درونت و دیگر جویهاست و او جدا می سازد یارک شیر را از لینکن شیر و بمحیط جرمن نزدیک بالدر
لینس با مین هل انصباب دارد و رود خانه کوچک هل در کینگس تن اپون هل داخل همبر می شود و از انجهت است که غالبا کینگس
تن اپون هل مینامند اما تین رود خانه نارثمبرلند و از جنب نیوکسل گذشته در تین مث بمحیط جرمن داخل میشود اما دی
ویلز است و منبع او در نزدیکی اسمودن و از جنب چیستر گذشته بدریای آیرش انصباب دارد اما اون سه رود خانه است اول
از لیسترشیر است و عبور میکند از جنب لیتر وارث و وارمک و اوی ستم و اشترت فورد و در تیوکس بوری داخل سورن
میشود و منبع اون ثانی در ولت شیر است که از جنب سالزبوری گذشته به انگلیش چنل یعنی چنل انگلیس با مین کرست چرچ
داخل میشود و منبع اون ثالث از ملمس بوری و چپینم هم است که در تلفظ چپنم گویند و از بث و برستول گذشته به سورن
داخل میشود مترجم گوید در انگلند چندین رود خانه است که آون میگویند و اون بزبان برتین قدیم یعنی رود خانه
و اکنون علم خاص شده است انتهی اما ملس منبع او از کراس فل است که جدا می سازد درهم را از یارک شیر و در پاین
استاک تن بدریا میریزد اما توید جدا می سازد نارثمبرلند را از اسکاتلند و در پاین بروبک که در تلفظ بریک گویند بدریا
متصل میشود و دریاچه های انگلند بیشتر در کمبرلند و در وسمورلند است و بزرگ انها وینندرمر است که تخمینا ده
میل طول و دو میل عرض دارد و دیگری الوس واتر است و گرمابه های آب گرم انگلند انهاست که در بث و برستول است
که در سامرسیت شیر واقع شده است و بکس تن و لسیست که در دربی شیر است و آبهای معدنی با منفعت انگلند
در تن برج ولس و چلتن هم که در تلفظ چلت نم گویند و هروگیت و اسکاربارو است و مکانهای معروفی که دران جا
بجهت منفعت و خاصیت آب مجمع خلق میشود و برای مداوا و معالجه زیاد آمد و شد دارند بث و چلتنهم و بری تن
و تن بریدج ولس و هروگیت و اسکاربارو است و بنادر معتبر انگلند در ساحل مشرقی لندن و دیت فورد و
چتم و شیرنس و هرویچ که در تلفظ هرریدج گویند و شیلدس و کینگس تن اپون هل و لین و جس و استاک تن است
و در ساحل جنوبی بندر داور و پارتس مث و پلی مث و فلمث است و در ساحل مغربی برستول و لی ور پول
و هولی هد و میلفارد هیون و هولی هد دیگر است که در ساحل انگلیسی است تنبیه بندر داور در محاذی بندر
کلیس است که از داور تا لندن از راه خشکی هفتاد و دو میل مسافت است و کلیس که یکی از بنادر فرانس است هفده میل
و نصف میل است که تقریبا شش فرسخ است که بندر داور در شمال مغرب کلیس است و میان آن دو بندر تنگترین مکان
چنل انگلیس است و جمعیت داور تقریبا دوازده هزار و جمعیت کلیس ده هزار است و این بندر رسته خانه میان انگلند
و فرانس است و بندر کلیس در شمال مشرق بندر معروف بولانک است و میان اینها بیست میل مسافت است و در شمال
دار السلطنه پارس اتفاق افتاده و از کلیس تا پارس دو صد و بیست میل مسافت است و از کلیس تا لندن از راه دریا صد میل مسافت است

باب هفتاد و پنجم در بقیه کیفیات انگلند

اگر چه گریت برتین را در زمان رومیان برطانیه می گفتند و رومیان باین مملکت پنجاه و پنج سال قبل از عیسی حمله آورده
مالک شدند و از ان عصر تا سال ۴۲۶ بعد از عیسی این مملکت در تحت اختیار رومیان بود و پس از رومیان

باب هفتاد و پنجم در بیان بقیهٔ انگلس

مدتی دین و زمانی سکسان درین مملکت حکمرانی داشت و در سال هزار و شصت و شش مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت هجری ولیم ملقب دی کان گرر یعنی المظفر این را و در سال هزار و یکصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق پانصد و شصت و هشت هجری مملکت آیرلند ضمیمهٔ انگلند شد و در سال هزار و سیصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و شش هجری ویلز تابع انگلند گشت و در سال هزار و ششصد و سه مسیحی مطابق هزار و دوازده هجری تاج اسکاتلند با تاج انگلند قرین شد که این دو مملکت حکم واحد یافت و در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده هجری پرلیمنت اسکاتلند که تا آن زمان جدا بود موقوف شده جزو پرلیمنت انگلند گردید و در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری پرلیمنت آیرلند که او نیز تا آن زمان جدا بود جزو پرلیمنت انگلند شد که الآن از برای سه سلطنت یک پرلیمنت مقرر است ترکیب حکمرانی سلطنت انگلند مؤنارکیکل یعنی سلطانی و پادشاهی است و جانشین پادشاه بوراثت و قدرت و اختیار لجیسلتیو یعنی شریعت و قانون گذاشتن با پادشاه و امرا و رعیت است که باتفاق یکدیگر اگر امری تقاضا کرد تغییر و تبدیل داده امور را فیصل دهند و این ترکیب حکومت بلا حرف بهترین حکومتهاست که نه اختیار تام است که پادشاه بنفس نفیس در جور و ستم مختار باشد و نه عدم اختیار است که امرا و وکلای رعیت بدون اجازهٔ او مباشر امری باشند و مذهب اهل انگلند پروتستنت است که در اختیار دو خلیفهٔ اعظم و بیست و چهار خلیفهٔ دیگر است و از مذاهب دیگر نیز یافت میشود و پادشاه چشمهٔ عدل و احسان و رئیس کل کلیسات و فرستادن سفرا بولایات و تغییر و تبدیل ایشان و اختیار صلح و جنگ و ترتیب و تجهیز سفاین و عساکر و سکه زدن پول و رواج او و عفو جرایم با پادشاه است و ذی هوس آف لاردس یعنی خانهٔ مجلس امرا و بزرگان مشتمل بر نجبای ولایت و خلفای مذهب و دیوک ها و مرکوئس ها و ارل ها و ویس کونت ها و بیرون ها و غیره و تالاری که ایشان جمع در آنجا میشوند و اجلاس میکنند فرشش باید ده علمی است که حاکی از شکست آرمداست که لشکر بحر اسپانیا را شکست داده اند و در یک گوشهٔ آن تالار تخت پادشاه برقرار است و ذی هوس آف کامنس یعنی خانهٔ مجلس عامهٔ خلق مشتمل بر اشخاص غنی و وکلاست که بجهت مشاوره دولتی از کونتی های مختلف و شهرها در آنجا جمع میشوند و عدد این اشخاص ششصد و پنجاه و هشت نفر است که از انگلند چهارصد و هفتاد و یک نفر و از آیرلند یکصد و پنج نفر و از اسکاتلند پنجاه و سه نفر و از ویلز بیست و نه نفر است که این اشخاص از این ولایات در پرلیمنت حاضر شده برتق و فتق کلیات امور میپردازند و لفظ پرلیمنت از لفظ فرانسه استخراج شده است که معنی اصلی و مکانی است که برای اشخاص چند معین شده باشد که درین مکان آن اشخاص یکدیگر را بجهت مصلحتی ملاقات نمایند و این لفظ اول در فرانسه بمجالس و محافل عامه در وقت لوئیس هفتم تخمیناً در وسط دوازدهم استعمال شد ولی در انگلیسی مخصوص بمجالس پادشاه و امرا و وکلا که در آن مجلس تصحیح قوانین و رسوم عامه و خاصه داده میشود اطلاق میکنند و رئیس کل این مجالس پادشاه است که پادشاه هم بزرگ جماعت لجیسلتیو یعنی مقنن و شریعت گذار و هم بزرگ جماعت اجرا کنندهٔ اوامر و نواهی مملکت و شریعت است و تغییر و تبدیل اشخاص پرلیمنت و اختیار تعویق و تأخیر او نیز با پادشاه است که می تواند تا چند وقت پرلیمنت را بتأخیر بیندازد که این حکم و دستخط پادشاه از چنسری صادر میگردد و داور الهام مطلق است که در آنجا تا بعیر از دستخط پادشاه نوشته دیگر صادر نمیشود و سوای این مجلس جای دیگر است که او را پریوی کونسل میگویند یعنی مشورت خانهٔ خفیه که گویا مجلس عالی است که اشخاص آن مجلس با پادشاه انتخاب شده اند که ایشان بآیین و دین سوگند یاد کرده اند که در نصیحت و خیرخواهی دولت و پادشاه بطور صدق و صفا رفتار

۴۵۸ سنه
۸۱۰ م
۷۸ ع
۱۲ سنه
۱۱۱۲ سنه

هوس آف لاردس

هوس آف کامنس

۴۷۱
۱۰۵
۵۳
۲۹
۶۵۸

جنسری

پریوی کونسل

نمایند و بغیر از پریوی کونسل جای دیگر است که اورا کبینت کونسل میگویند یعنی خلوت خانهٔ خاص مشورت که شامل
بوزرا و نجباست که انتخاب او نیز با پادشاه است که درین مشورت امورات کلیه را فیصل میسازند و یکی از این
اشخاص کبینت کونسل وزیر اول است و هر وقت که پادشاه در پرلیمنت حاضر شد همه وزرا و وکلا در لباس سلام
بخدمت پادشاه مشرف میشوند و پادشاه این اختیار را نیز دارد که اگر خود دران مجلس حاضر نشود شخصی را از امرا
و نجبا از جانب خود وکیل کند که دران مجلس فرمایشات پادشاه را ابلاغ کند و بغیر ازین دربار عالی پرلیمنت در انجا
چهار محکمه و دربار است اول دی کورت آف چنسری یعنی دیوانخانه و دربار چنسری که دار العداله محض است
که از انجا حکم شرع و دولت بعدل و انصاف صادر میشود ثانی دی کورت آف کنگس بنچ است یعنی
دیوانخانه و دربار مجلس نشیمن پادشاهی که برای مرافعه و رفع مخاصمه است و امورات مابین پادشاه و رعیت را قرار
میدهند ثالث دی کورت آف کامان پلیز است یعنی دیوانخانه و دربار دادخواهان عام که در انجا امور مابین
رعیت با رعیت صورت میگیرد رابع دی کورت آف اکسچیکر است یعنی دیوانخانه و دربار خالصه جات
و معاملات دیوانی که در انجا معتبر الممالک نشسته مداخلات و معاملات دولتی را معلوم می‌سازند و گریت بریتین
تخمینا پانصد و سی میل در طول از شمال تا جنوب و دویست و هشتاد و چهار میل در بزرگترین پهناست و مملکت مشتمل جمعیتی است که تخمینا
هفده ملیان نفوس است و جمعیت انگلند در زمان فتح در سال هزار و شصت و شش مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت ۴۵۸
هجری تخمینا دو ملیان و در سال هزار و ششصد مسیحی مطابق هزار و نه ۱۰۰۹ هجری تخمینا چهار ملیان و در سال هزار و هفتصد
مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده ۱۱۱۲ هجری تخمینا پنج ملیان و در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و
هفده ۱۲۱۷ هجری هشت ملیان و در سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش ۱۲۲۶ هجری نه ملیان
پانصد هزار و در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش ۱۲۳۶ هجری یازده ملیان
و در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و هفت ۱۲۴۷ هجری چهارده ملیان و دویست و
هفده هزار و هفتصد و یازده نفر بوده است مترجم گوید هر وقت که گریت بریتین استعمال میشود
مراد انگلند و اسکاتلند است و جمعیت این دو مملکت را در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و
دویست و پنجاه و هفت ۱۲۵۷ هجری هجده ملیان و ششصد و پنجاه هزار و هفتصد و شصت و چند نفر حساب کرده اند که جمعیت
انگلند و ویلز شانزده ملیان و سی هزار و هفتصد و هشتاد و یک نفر و اسکاتلند دو ملیان و ششصد و بیست هزار و
یکصد و هشتاد و چهار نفر بوده است و در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت
هجری جمعیت هر دو مملکت را تخمینا بیست ملیان بحساب در آورده اند انتهی و در انگلند چندین معدن مس و آهن
و سرب و زغال سنگ است و کارخانهای صنایع او محل حیرت انگیز است و لفظ تجارت او در میزان تجارت
دنیا سنگین تر از همه و جهازهای تندرو بی شمار و ملاحان رشید نامدار او بهتر و بیشتر از جاهاست که اکنون او را
نخستین دولت بحرپیما در کرهٔ ارض میدانند و در اروپا در هر صنعت کارخانه نیست که بوجه اتم مثل او در انگلند
نباشد و کارخانه های پشمینه او و اسبابهای آهن کاری او از قبیل چاقو و اسلحه و توپ و تفنگ بهتر از همه ممالک و بها
و ساعات مجلسی و بغلی اینجا نیز در شهرت و تجمیل کار و صنعت مشهور آفاق است و در هر قسمتی از دنیا مملکت و صنعتی
دارند که از تجارتهای گوناگون آنها همیشه بر منفعت و شهرت خود می افزایند و متصرفات ایشان در امریکا به تنهایی مشتمل

برشاهنشاهی بزرگست که در وسعت با هر مملکتی لاف برابری میتواند بزند و در آسیا نیز هند الشرق را متصرفست که منابع دولت و چشمه سار منفعت است

باب هفتاد و ششم در بیان شهرها و قصبات بزرگ مشهور انگلند وغیره

شهرهای بزرگ انگلند لندن که پایتخت دولت است و برستول و لیورپول و بیرمنگهم و ناتینگهم و بث و پارتس مث و پلی مث و دوور و برایتن و یورک و هل است

لندن پایتخت کبیر شاهنشاهی بریتش است و از شهرهای معمور بزرگ دنیاست و بحسب جمعیت و تجارت و دولت میتوان گفت که برابری در دنیا نداشته مگر وقتی روم که بانوی دنیا بود میتوانست با این شهر دم از مساوات بزند و این شهر در محل ریگزاری بنا شده است و از محاسن این شهر یکی آن است که همه کثافات شهر با مجاریهای عمیق پنهان داخل میشود که از وسط این شهر جاریست و خانه های او عموما خشک و پاک و هوای او سالم و مشتمل بر شهر و خارج شهر است و لندن الکنون از شهرهای مجلل مفخم دنیاست و دوره او با سواد و خارج شهر به پیمایش جلد مدی که معلوم شده است سی و پنج میل و دو فرلانگ است و جمعیت تام و آبادی کلی او در میان هشت میل کشی در هشت پال در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و هفت هجری یک ملیان و هفتصد و شش هزار و پانصد و شصت نفر بود مترجم گوید فرلانگ دو ثمن میل است و جمعیت لندن در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری که در مردم شماری ضبط کرده است دو ملیان تمام بوده است و الکنون دو ملیان و دویست هزار میگویند انتهی و طول این شهر معظم از هتیدپارک کارنر یعنی از گوشه هتیدپارک که در مغرب است تا پاپلر فزونتر از هفت میل است و پهنای او از دو میل تا سه میل است و لندن را در بنوقت از روی حقیقت و انصاف میتوان ذی کوین آف ستیس یعنی ملکه بلدان گفت و معلوم نیست که این شهر در چه عصر بنا شده است ولی عموما چنان گفته اند که اندک زمانی قبل از حمله رومیان بانگلند این شهر بنا شده است مترجم گوید که الکنون وسعت آبادی زیادتر از آنست که مصنف بیان کرده و از هر طرف بقدر یک میل افزون شده است انتهی و این شهر در زمان ورود سیزر بر این جزیره پایتخت تری نوونتس بود و او را تری نووبنتیوم یا تری نووم می گفتند که معنی او دلالت بشهر نو دارد و در این شهر تا هزار سال هیچ پلی بالای تمیس بنا نکرده بودند و در وقت ورود سیزر نیز چندان آبادی نداشت ملکه سیزر هیچ اعتنائی باینجا نکرد و رومیان لندن را تصرف نکرده بودند تا در حمله ثانی ایشان در زیر حکم کلادیوس که تخمینا یکصد و پنج سال پس از حمله اول ایشان در تحت حکم سیزر بود بتصرف ایشان در آمد و پس از آنکه این شهر را تصرف کردند او را رومیان لندی نیوم نامیدند و پس از آنکه سکسان با مالک شدند او را لندین و لندنی خواندند و پس از فتح کتاب و دفتریان او را لندینیه و لندرشس می گفتند و مدتی است که او را لندن تر وزن گندن نام نهاده اند و لندن در اطراف رود خانه تمیس در عرض پنجاه و یک درجه و سی و دو دقیقه شمال و در طول پنج دقیقه و دو ثلث دقیقه بجانب مغرب گرینیچ اتفاق افتاده است و گرینیچ رصد خانه انگلند است که صاحبان جغرافیای بریتش نصف النهار اول را از انجا حساب میکنند و رود خانه تمیس از لندن تا ریدج تا بلکوال که تخمینا پنج میل است نشان میدهد یک منظری را که در دنیا نظیر او نیست و صفحه او کلا با جهازها و زورقها و لطله ها پوشیده شده است و در اطراف او چندین عمارات عالیه و جهازگاههای نیکوست که در آن جهازگاه با مرمت سفاین و

١٢٤٧

١٢٦٧

٢ ولندین م

کشتی ها مشغول میشوند ولندن الکنون مشتمل بر سیتی لندن است که شهر قدیم انجاست و مشتمل بر شهر وست مینستر و سوث وارک و بعضی قسمتهای میدل سکس است و بکلی اینها را درین زمان لندن میگویند و در اطراف این شهر بمسافت چند میل چندین قریه معموره است که اینها را قصبه میتوان گفت که محتوی بر بیوتات عالیه از ارکان و تجار و سایر اهل حرفه است که درینها اینها را نیز از جزو لندن حساب میتوان کرد و در سیتی و وست مینستر چندین ابنیه عالیه است که اگر بذکر همه اینها بپردازیم مجلدی دیگر ضرور است ولی ابنیه عالیه معروفه از ینقرار است سنت پال کثی درل یعنی کلیسای اعظم سنت پال وست مینستر آبی یعنی مکتبه و صومعه وست مینستر ذی تاور یعنی مناره و بلکه برج که در اینجا مراد ازین قلعه است ذی نیو پلس یعنی عمارت جدید ذی منشن هوس یعنی خانه و محکمه بیکلربیکی که لارد میر می نشیند سامرست هوس وست مینستر هال یعنی تالار وست مینستر هوس آف پارلمنت یعنی خانه های پارلمنت رایل اکسچنج یعنی مجمع التجار اعلیحضرتی بنک یعنی صراف خانه و جائی در انجا پول سود داده میشود کستم هوس یعنی گمرک خانه مان یومنت یعنی علامت و مناره و ستون پست آفیس یعنی پسته خانه جدید که در انجا کاغذهای ولایات جمع میشود و باطراف میفرستند نشنل گلری یعنی ایوان ملتی کالوسیوم اسم تماشا خانه رومیان بوده که الکنون یکی از تماشا خانهای لندن اسم گذاشته اند لندن یونی ورسیتی یعنی مدرسه و دار الفنون لندن اما کثی درل سنت پال از کلیسا های نامی دنیاست در پروتستنت از و بزرگتر کلیسائی ساخته نشده است طول او در اندرون دیوار های او پانصد فوت و ارتفاع او سیصد و چهل فوت است و کلاً بنای از سنگ پرتلند شده است و بقاعده یونان و روم مثل کلیسای اعظم سنت پطر قاچ بزرگی در بالای او تعبیه نموده اند و این بنای محکم عالی از کار های سر کرستوفر فرن است که عمر زیادی کرد و در مدت سی و پنج سال این کلیسا را باتمام رسانید و نخستین سنگی که در بنیان او گذاشت خودش بوده است و زمین او مشتمل بر دو و نصف اکر است مترجم گوید هر اکر چهل پرچ در طول و چهار پرچ در عرض است که هر پرچ پنج یرد و نصف است و ازینقرار یک اکر چهار هزار و هشتصد و چهل یرد مربع خواهد بود انتهی و کثی درل قدیم سنت پال با آتشی که در شهر لندن در سال هزار و ششصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هفت هجری افتاد بکلی سوخت و خراب شد و طول او ششصد و نود فوت بود و این بنائی که الکنون شده است در سال هزار و ششصد و هفتاد و پنج مسیحی مطابق هزار و هشتاد و شش هجری شروع شده و در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری بانجام رسیده است مترجم گوید مختصری از کیفیت سنت پال در آخر باب شانزدهم ذکر شده ولی در طول و عرض او آنچه که در انجا ذکر شده است با روایتی که مصنف در اینجا بیان نموده اختلاف دارد و ما آن روایت را از کتاب هیدن نقل کرده ایم انتهی اما وست مینستر آبی یعنی مکتبه و خانقاه وست مینستر میتواند در حشمت و عظمت ثانی کثی درل سنت پال بشود ولیکن بنا از معماری گاثیک است و در اینجا اشخاص معروف از هر مرتبه و هر طبقه را دفن میکنند و این کلیسا از تواریخ چنان مستفاد میشود که در سال ششصد و پنجاه مسیحی مطابق دویست و سی و شش هجری بنا شده است و پس از آن خراب شد و دوباره او را ادگر بنا نهاد و پس از آن ادوارد ملقب بذی کان فسر یعنی المعترف والمقر تعمیر کرد مترجم گوید فرق آبی با چرچ آن است که در هر چرچ که عبارت از کلیسا است بی شپ یعنی خلیفه ضرور است که همیشه منزل داشته باشد ولی در آبی ضرور نیست که خلیفه باشد انتهی اما وست مینستر هال یعنی تالار و ایوان وست مینستر اگرچه علی الظاهر از طرف بیرون عمارت بسیار حقیر بنظر می آید ولی از بنا های باشکوه گاثیک است

سنه ۱۰۷۷

سنه ۱۰۸۶

وبعض گونه

وچنین گفته اند که بزرگترین او طاقی است که بی محافظت ستون در دیا بر پا شده است و طول این تالار دویست و سی فوت است که تقریباً شصت و نه ذرع است و عرض او هفتاد فوت است که تقریباً بیست و یک ذرع است و هیچ ستون در زیر او افراشته نشده است و درین تالار سلاطین و ملکه های انگلند بر تخت پادشاهی جلوس میکنند و این پنج دربار و محکمهٔ شریعت و عدل در دست منسترهال گرفته میشود که این پنج دیوانخانه و محکمه چنسری است یعنی نشیمن پادشاهی و دیوانخانه کامان پلیز یعنی دادخواهان عام و دیوانخانه اکسچکر یعنی معاملات و مالیات که معیر الممالک در او می نشیند و این دیوانخانها تمامی در سمت مغربی هال در سمت دست راست از دروازه واقع شده اند و هر کدام مخصوصاً از طاق معینی داخل میشوند و اولی ازین درهای بزرگ مغربی دربار پنج شاهی است که با و متصل دربار بیل است یعنی کفالت و ضمانت که در انجا اشخاص ضامن یکدیگر میشوند و دیگر متصل با ایشان دربار اکسچکر است و آن طرف او دربار کامان پلیز است و دورتر از ان دربار وایس چنسلر است یعنی نایب قاضی بزرگ و آخر تر از ان دربار لارد چنسلر است یعنی قاضی اعظم و همهٔ اینها متصل بیکدیگرند و در همهٔ این دیوانخانها جای نشستن و آرام گرفتن و لباس عوض کردن و کتابخانه مخصوصه است و در سمت بالای هال پله های پهن بزرگ و در خود کجا که از انجا به هوس آف کامانس یعنی خانهٔ مجلس وکلای عامهٔ رعیت داخل میشود و در هال عموماً مرافعه محبا و معتبرین و تقصیر جرایم آنها رسیدگی میشود **مترجم گوید** در اکسچکر همهٔ امور مالیات و معاملات دیوانی صورت میگیرد و اسم او ماخوذ از چکر است که بمعنی ماهوت خانه خانه منقش است مثل سفرهٔ شطرنج چون دران دربار بالای میزها چنین ماهوت کشیده بودند از انجهة او را اکسچکر گفته اند و این دیوانخانه از ابنیه ولیم مظفر است که باندازه و ترکیب دیوانخانه ایست که در نارمندی ساخته شده بود انتهی اما ذی تاور آف لندن یعنی منار و یکه برج لندن که در اینجا مراد نارین قلعه است از ابنیه قدیمه لندن است و چنان معلوم میشود که از بناهای ولیم مظفر است و پس از ان و چندین نفر از شاهزادگان و سلاطین بر تعمیر و تحصین انجا کوشیده اند چنانچه در هنگام ضرورت محل نشیمن ایشان بود و در تاور سابقاً ضرابخانه دولتی بود و همه تاور مشتمل بر دوازده اکر زمین است و یک کلیسا هم در میان او ساخته اند و سربازخانه و اطاقهای صاحب منصب هم دارد و در تاور جبه خانه و اسلحه خانه و جواهرخانه پادشاهی ولوای دولتی است **مترجم گوید** در هیدن نوشته است که در سی ام اکتوبر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق شنبه چهاردهم رمضان المبارک ۱۲۵۷ هجری اسلحه خانه و دویست هزار سلاح دولتی در تاور با آتش تلف شد و این عمارات جدیده که در تاور بنا کرده اند در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری بنا شده است و مینت را که عمارت ضرابخانه است تغییر داده از تاور بیرون برده اند و عمارتی برای ضرابخانه در نهایت استحکام و قشنگی در تاور هیل تازگی ساخته اند و تاور در کنار رودخانه تمس و مشرقی لندن بریدج است و شکل این قلعه ذو خمسة اضلاع است انتهی اما مان یومنت یعنی ستون و مناره که منارهٔ بسیار مرتفع خوبی است و ارتفاع او دویست و دو فوت است که تخمیناً شصت و یک ذرع است و قطر او پانزده فوت است که تقریباً چهار ذرع و نیم است و این مناره را بیاد داشت آتشی که در شهر لندن در سال هزار و ششصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هفت هجری افتاد بنا کرده اند و این مناره را در همان مکانی که آتش از انجا شعله کشیده است ساخته اند و این نیز از تدابیر معماری سر کرستوفر رن است و در سال هزار و ششصد و هفتاد و

سنه ۱۰۸۸ هفت مسیحی مطابق هزار و هشتاد و هشت هجری بانجام پیوسته است مترجم گوید مانیومنت قریب بلندن
بریج و در جانب شرقی او واقع شده است انتهی اقول ذی رایل اکسچنج یعنی مجمع التجار اعلیحضرتی یکی از ابنیهٔ عالیه
بافایده است و این عمارت را با اخراجات گزاف اول سر تامس گرشم بنا نهاده و در هنگام سوختن شهر لندن این عمارت
۱۰۸۰ خراب شد و پس از آن بحکم پارلیمنت در سال هزار و ششصد و شصت و نه مسیحی مطابق هزار و هشتاد هجری ساخته شد و در اینجا
تجار هر ملتی تخمیناً از وقت ظهر تا چهار ساعت و نیم بعد از ظهر حاضر شده بمعامله و مصالح و اشغال معامله و تجارت میپردازند
و پس از انقضای چهار ساعت و نیم دروازهای آن عمارت بسته میشود که دیگر احدی تا روز دیگر داخل اینجا نمیشود اقول
ذی بریتش میوزیوم یعنی جائی که مجمع حیوانات و غرایب شهاد عجایب عالم است یکی از عمارتها عالی با شکوه دنیا است
و در کوچه گریت رسل و در محله بلومسبوری است که آن محله سابقاً تعلق به دیوک مانتگیو بود و این اساس را
در انگلند سر هنس سلون برقرار کرد و جمع آوری کتاب و غرایبات در میوزیوم خانه چه مصنوعی و چه ذاتی جد و جهد
تمام داشت و این میوزیوم خانه مشتمل است بر کتابخانه کتونینین و کتابخانه هارلید وارد و جمیع نسخه های خطی لینزدن
و جمیع نسخه های سر ولیم همیلتن و جمیع نسخه های تونلی و جمیع نسخه های مرکوس لنزدون که بخط خود نوشته
و جمیع استیفذ بردس کگرین وود دست کرده است و همه معدنیات که بجهت جمعکرده است و همه سکه های
قدیمه سکسان که تسین پیدا کرده است با کتابخانه جارج ستیم و دیگر گران بها آثار قدیمه مصر و یونان و غیره است و درین
کار اهتمام کامل جارج ستیم و چهارم داشت و در جمع کتب غریبه و نسخ عدیده از هر ولایت و هر ملت سعی بلیغ داشتند
۱۱۷۱ تا از سعی وافر و جد کامل اینها چندین ابواب علم در سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و یک هجری
بروی طالبین و محصلین گشوده شد مترجم گوید استیفذ صیغه اسم مفعول است یعنی انباشته شده و بردس
جمع برد است که معنی مرغست و مراد اجسام طیور است که بهمان هیئت که هستند شکمشان را خالی میکنند و از کاه
و غیره پر میسازند که غیر ذی روح را با ذی روح فرقی نمی توان داد انتهی اقول سامرسیت هوس از بناهای دیوک
سامرسیت است که عموی ادوارد هشتم بود و از ابنیه خوش طرح لندن است و بجهت آسایش خلق و راحت عباد
که در تردد زحمت نکشند چندین پل بنکو بالای تیمس بنا شده است که اسامی آنها لندن بریج و وستمنستر
و بلک فریرس و واترلو و سوت وارک و واکسهال است و این دو پل آخری از آهن و آن دیگران از سنگ و گچ
بنا شده است و پلهای آهنی اول در بریتش اختراع شد و اول پلی بزرگ که از آهن ساخته شده است در بالای
رودخانه سورن در کال بروک دیل در ولایت شراپ شیر بود و وزن این آهن را در آن پل آنچه که معلوم کرده اند سیصد و
هفتاد و هشت تن و نصف است و آن پل یک طاق بزرگ است و دایرهٔ آن طاق یکصد فوت است ولی اسکون
پلهای آهنی که بیننده را حیران و شنونده را سرگردان کند پل معلق است که در نزدیکی لندن موسوم به همرسمیت
یارک شهر بزرگ و از بلدان قدیمه است و در اینجا کنیسه عالی از ابنیه گاتیک برقرار است که آن کنیسه از
بهترین بنای گاتیک دار و پا میدانند و شاهنشاه روم سیورس در نزدیکی یارک در سال دویست و ده بعد از عیسی
وفات یافت و همچنین در آنجا کانستنتیوس پدر کانستنتین کبیر در سیصد و شش بمرض بدرود نمود و در قریه
مرستون مور در نزدیکی یارک لشکر پارلیمنت شکست فاحشی بچارلس اول در سال هزار و ششصد و چهل و چهار مسیحی مطابق
سنه ۱۰۵۴ هزار و پنجاه و چهار هجری دادند که شاهزاده رپرت با آلی و ارل مانچستر مقابله شد و کانستنتین نخستین شاهنشاه

روم کت

روم است که مذهب عیسویرا اختیار کرده و داکتر آندرسن در کتاب جینیه لوجی حودیعنی علم انساب مادر کا
تن بتن را نبیره شاهزاده خانم های برتیش نوشته است و پدر او کالس تن بتوس پانکسی هیه ونکس میعاد در سال
سیصد و پنج بعد از عیسی در امر سلطنت دخالت داشته و تولد کانس تن بتن نیز در بلده یارک شده است سبیئه
از این اشخاص که در این باب مذکور شد سال وفاتشیان بدست نیامد مگر آندرسن که یکی از دانشمندان انگلنداست
در معنی قانون انگلند بوده و در تُرتَن در سال هزار و پانصد و چهل مسیحی مطابق نهصد و چهل و هفت هجری متولد شده و
و در سال هزار و ششصد و پنج مسیحی مطابق هزار و چهارده هجری وفات یافته است و در این سالهای جدید در لندن
پلی در زیر آب در مشرقی لندن بریدنج بنا کرده اند که در حقیقت پل معکوس میتوان گفت و غرابت این کار از همه صنایع
بالاتر است و آن چنانست که زیر رودخانه را نقب زده مثل شتر گلو قرار داده اند و از طرفی از چندین پله مارپیچ پایین
رفته و از طرف دیگر از سوراخ دیگر از چندین پله مارپیچ بالا بر می آیند و روشنائی آنجا با چراغ ولنتر است و هزار و دو
فوت درازی اوست که تقریبا سیصد و شصت ذرع است و هفتاد و شش فوت که تخمینا بیست و سه ذرع است از
تا سطح بالای آب در هنگام مد است و این پل را به انگلیسی تیمس تنل گویند یعنی دالان تیمس و در مدت هشت سال این
پل را ساخته اند و در بیست و پنجم مارچ سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق شنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر سال هزار و
دویست و پنجاه و نه هجری راه این پل باز شد که خلق بنای تردد گذاشتند و مخارج او چهارصد و چهل و شش هزار پوند شده
اما تن یکی از موازین و مقاییس انگلنداست و آنچه که ما معلوم کرده ایم یک تن تقریبا سه خروار و نیم است و آنکه
مصنف بیان کرد پل سورن سیصد و هفتاد و هشت تن آهن است از آنقرار هزار و سیصد و بیست و سه خروار میکند
و عمده هنری که از تشخیص وزن پل منظور بوده است این است که آنچنان کار بزرگ را با چنین آهن کم تمام کرده است
و الحق کمال صنعت و هنر را بکار برده است و هر تن بقدر بیست هندرد است و هر هندرد یکصد و دوازده پوند است
و هر شش پوند و نصف بقدر یک من تبریز است و اسم لندن در کتب قدیمه ملاحظه نشد مگر در کتاب تقویم البلدان
که در آنجا ذکر می کند جزیره انکلتره بالالف والنون والکاف واللام والمثناة الفوقیه والراء المهملة ثم هاء فی الآخر قاعدتها
لندرس باللام والنون والراء والسین المهملات من اقلیم السادس وقال ابن سعید فی شرقی مدینة بلدة جزیرة انکلتره
وصاحبها الانکتار المذکور فی تاریخ صلاح الدین فی حروب عکا وقاعدتها مدینة لندرس وبعض الجزیرة داخل فی
الاقلیم السابع وبها مدن کثیرة وعمایر متصلة خاملة الذکر عندنا وطولها من الجنوب الی الشمال بانحراف الی المغرب والمشرق نحو
اربعمائة میل وثلاثین میلا واتساعها فی الوسط نحو مائتی میل

باب هفتاد و هفتم در بیان بقیه شهرها و قصبات انگلند

بِرِستُول شهر و بندرگاه گلاسترشیراست و در زمان قدیم شهر ثانی انگلند بود ولیکن الآن لیورپول و
منچستر از او در همه چیز گذشته اند و در هر روز از رودخانه کوچک آوُن داخل میشود و معاملات این شهر مطلقا با هندالغرب
و اسپانیا و پورتگال و آیرلنداست **لیورپول** شهر معمور و بندرگاه لنکاشیراست و او را قصبه ثانی
انگلند میتوان گفت و این شهر دو صد سال قبل دهکده محقری بود که ماهی گیران و صیادان در آنجا منزل داشتند
که زیادتر از صد نفر جمعیت نداشت و الآن دویست هزار نفوس دارد و معامله آنجا با چین و هندالغرب و امریکا و آیرلنداست
منچستر شهر معموری و در آنجا آثار قدیمه بسیار است و جمعیت آنجا دویست و چهل هزار است و غالبا معامله

سنه ۹۴۷
سنه ۱۰۱۴

بندر است که از انجا مس بسیار بیرون برند ولیپس کارخانهای ماهوت شهرت دارد و قصبه جمعیت دارد و معمور ولکل
شیر است هل در همبر بندر معتبری است که تجارت او با بالتیک است و شفیلد صحبت آهن سازی و کارهای آهن عموماً اشتهار
دارد و نیوکسل برای معامله زغال سنگی معروف شده است ولیس ترشیر و هنگلی برای جورابهای ساقه دراز مشهور است
و در دو بندر جنوبی انگلند که یکی دِوُن پرت و دیگری پارتس مث است جهازها و سفاین پادشاهی اقامت دارند و درین
دو بندر جهازهای پادشاهی را میسازند و آدمیرال بنگ در پارتس مث در سال هزار و هفصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد هجری هدف گلوله تفنگ شد بُث و آکس فورد دو شهر دور از دریاست و درین دو شهر خانهای عالی بسیار
و در آکس فورد آثار گاتیک زیادتر است و درین شهر الفرد کبیر مدرسه بسیار خوبی ساخته است کن تربوری برای کشی در ول
عالی معروف است و در کشی در ول انجا تامس آبکیت که از خلفای بزرگ بود در سال هزار و صد و هفتاد مسیحی مطابق پانصد و شصت و
شش هجری کشته شد و پایتخت سلاطین سکسان در زمان قسمت هپتارچی درین شهر بود و در من مث هِنری پنجم در سال هزار و
سیصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هفتصد و نود هجری متولد شده است و او آن کسی است که فرانسه را مسخر کرد و در هیر فورد
دانشمند معروف دِیوِد گریک متولد شده است و در لیچ فیلد داکتر جان سن مشهور بعرصه وجود در آمده است و در بیلان
پلنگ دن امیر معروف آکل وِرکرام وِل در سال هزار و پانصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و هفت هجری متولد شده است
و در باس و ارث نزدیکی هیپنگی فتح عظیمی اتفاق افتاد که ریچارد سیم را ارل رچمونڈ شکست داد که پس از آن ارل رچمونڈ را هنری
هفتم خواندند و پس ازین جنگ و خصومت رُوزِس از میان برخواست و طبقه دیگر تخت انگلند عروج کردند هنری هفتم
که بنیاد رُوزِس جمع رُوز است که معنی گل است و در انوقت در انگلند مردم دو فرقه شده بودند بعضی تابع خاندان یارک بودند
و بعضی مطیع خانواده لنکستر و انهائی که تابع یارک بودند گل سرخ بر جامه خود میدوختند و اگر گل نبود از پارچه درست میکردند
و انهائیکه تابع لنکستر بودند گل سفید میدوختند و همیشه با یکدیگر جنگ و خصومت داشتند پس از آن جنگ خصومت آن
دو طایفه تمام شد و طبقه ثالثه بمیان آمد و سلطنت را صاحب گردید انتهی و در قریه کوچک نسبی در نزدیکی مارکت هبرا برو
در نارث همپ تن شیر آکل وِرکرام وِل معروف چارلس اول را در سال هزار و ششصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و پنجاه و پنج
هجری شکست داد و توپخانه و قورخانه و سایر اساس سلطنت و کالسکه و مکاتیب خفیه او بدست افتاد و فاذرین کی قریه
معموریست در نزدیکی انڈل در نارث همپ تن شیر واقع است و درین قریه برجی بود که درانجا مری اِسٹورٹ ملکه اسکاتلند
مدتی مدید محبوس و مقید ساختند و در همانجا نیز در سال هزار و پانصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و نود و پنج هجری او را
کشتند و این برج الکنون خرابست و درین ده نیز ریچارد دیلم تجنت دیوک گلاسٹر شیر متولد شده است که پس از
از سلطنت او را ریچارد سیم خواندند و در اپ مینسٹر کرد نیل و السی متولد شده است و در والثم آبی یعنی بکنیه و خانقاه والثم
درای سیکس هرالڈ پادشاه انگلند پس از جنگ هس تینگس دفن شده است و جنگ هس تینگس در سال هزار و شصت و شش
مسیحی مطابق چهار صد و پنجاه و هشت هجری واقع شد و پس ازین جنگ ولیم مظفر دیوک نارمندی انگلند را بالجمله ضبط در آورد
و در وُرسٹر کشی دِرل معروفی است که در آن کلیسا پادشاه جان را در سال هزار و دویست و شانزده مسیحی مطابق
ششصد و سیزده هجری دفن کردند و در انجا کرام وِل در سال هزار و ششصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و شصت و یک هجری
لشکر اسکاتلند را شکست کلی داد و لشکر اسکاتلند بهیئت اجتماع بر انگلند حمله آورده بودند که چارلس دوم را که بایشان
پناه برده بود اعانت کرده تخت انگلند نشاند پس از آن شکست چارلس دوم بزحمت تمام خود را بفرانسه رسانید و بجنان

شد که پس ازجنگ دوسیّم تر چارلس دوم بقریه باسکوبل که درنزدیکی بریدج نارث درشراپ شیر است مراجعت کرد وچارلس دوم از ترس خودش باکولونل کیرلیس دربالای درخت بلوطی که بسیار تنومند و بزرگ بود پنهان شدند وشبانه پیاده ازانجا فرار کردند و درسینت البنس درهرفوردشیر که قدما اورا ویرلم میگویند ملکه بوُدیسه رومیان را شکست فاحش داده و درنزدیکی سینت البنس درقریه ابوتس لنگلی نیکولس بریکس پیر متولد شده است که مرتبه پاپی دربزرگ اسم آدرین چهارم رسید و درسال هزار وصد وپنجاه ونه مسیحی مطابق پانصد وپنجاه وچهار هجری وفات یافت ودر میلتن درولایت کینت قدیما سلاطین کینت سکنی داشتند والعزبیر درانجا عمارات سیکوئی ساخته است وقصبات کیدرمینستر برای قالیهای خوب وهونیتن برای تورهای خوب ونیووارک ونیوبوری تحته قماع ومیدا استون تحته ماپ دگری نیج برای رصدخانه ودارالشفاء وولویچ که درتلفظ وولیدج گویند برای مدرسه سپاهی مترجم گوید که درانجا توپخانه پادشاهی است وفزون ازسی هزار عراده توپ درانجاست انتهی وچیتم برای حوض وجهازگاهای بزرگ که درانجامی سازند معروف اندقند مترجم گوید ماپ گیاهی است که گل او برای قماش لازمست که اگر اوبنا شد رنگ بعمل نمی آید واین گیاه درانگلند ونیز جنگل مازندران است وبزبان مازندران اورا دارپیچ میگویند انتهی ودردار قلعه محکمی بنا نهاده اند وازینجا زورقهای پسته بفرانسه روانه میشود ودربری تن حمام آب گرم نافعی است ودربریج مونت عمارت عالی بسیار خوبی است ودرلیوباغچه نباتات است که درانجا ازهرنباتات بعمل می آرند ودرتول ودرداریت ستیر معامله ماهی بانیوفوندلند دارند وشهر درم شهرمعروفی هست ودرانجاکلیسای دردل عالی است که درکنار رودخانه ویر است وتخمینا مسافت نکیل ازین مکان نویل کراس است که درانجا دیوید پادشاه اسکاتلند که پس ازشکست گرفتار شد محبوس کردند ودرشهر چستر چندین عمارات سکوگرت بسیار قصبات انگلند دارد که اکثری ازان عمارات حجره های توبتوست وطاق نماها در روی بروج ایشان هست که خلق براحت درانها حرکت می کنند که درتابستان ازحرارت آفتاب ودرزمستان ازسرما وباران محفوظند ودرونیج الفرد کبیر متولد شده است ودرایس تی بنیک درسالکس ایش ولف مدرالفرد مدفون شده است ودرهونیتن فی دریاکث شیر این بحرپیمای جفادیده واین دریای نوردمحنت رسیده کپیتن کوک معروف متولد شده است ودرلین کن کلیسای دردل هنسکوئی ازمعمارهای گاتهیک برقرار است وناقوس بزرگی دارد که تقریبا پنج تن وزن دارد ودور آن ناقوس تخمینا بیست وسه فوت است ورنی مید مرغزار معروفی است که درنزدیکی اگهم که درتلفظ اگم میگویند درسری است که درانجا پادشاه جان مجبورا مگناکرتا را مهر کرده وآن مرغزار الآن بچندین محوط ودایره قسمت شده است وبزرگ اهام معروف ازبرای اسب دوانی است که دروقت موعود درانجا اسبهای سوقانی را میدوانند ودرگلاسس تر کلیسای دردل بزرگی است که اورا گاتیک وسکسان ونارمن ها برور تعمیر کرده وآباد نموده اند ودرین کلیسای دردل مقبره رابرت دیوک نارمندی که بسیار رشید ولیکن مظفر است وقبر ادوارد دوم است که دربرج برکلی کشته شد ورابرت مدت بیست وهشت سال دربرج کردیف محبوس بود ودرانجا نیز وفات یافت وداکتر جان موری خلیفه اعظم کن تربوری پسر یکی ازقصابان این شهر بود ودرشتلیه اذمیرل پینگ پسر چهارم جارج ارل تارینگ تن است که درایام جوانی درجهاز مشغول خدمت شد وازشایستگی بمنصب ادمیرل مفتخر گردید واورا بقلعه سینت فلیپ فرستادند که آن قلعه را ازتصرف لشکر فرانسه درآورد وچون سفاین فرانسه زیادتر بود حمله ویورش او مفید نشد ودربرداولیای دولت نهادن وبکاهل متهم گشت ودرچهاردهم مارچ سال هزار وهفتصد وپنجاه وهفت مسیحی مطابق اواسط جمادی الآخره هزار وصد وهفتاد هجری

نمبر ۱۷

در پارلیمنت حسب الامر پادشاه بدف کلوله شد **تامس ایکت** یکی از خلفاست و در کن تربوری ادعای
نیابت حضرت عیسی را کرد و مردم بر دور او جمع شدند تقریر کافی و بیان وافی داشت و چنان گویند که از و خارق عادت
سر میزد و این معنی باعث حسد کشیشان و خلفای دیگر گردید و در خدمت پادشاه هنری دوم سعایت از و کردند
و فتوای قتل او را دادند و بعضی از جهال را یاد دادند که با او بطور تمسخر و استخفاف حرکت کنند چنانچه روزی در کوچه
دم اسب او را بریدند تا اینکه پادشاه جمعی را گماشت که او را در کلیسا کشته و کله او را چنان گویند که مغز و استخوان
بلکه بکر آمیخته شد و در هیدن نوشته است که تامس ایکت خلیفه اعظم کن تربوری در بیست و نهم دسمبر سال هزار و
صد و هفتاد و یک مسیحی مطابق اواخر پانصد و شصت و هفت هجری کشته شد و آن چنان بود که چهار نفر از بزرگان ما
شنیدند که هنری دوم در حالت غضب راه میرود و آهسته با خود حرف میزند بلفظ خطیط البکر شد خناقه و میگوید که
چه سبب هزاده ناشاد ناکام هستم که یکنفر مرد غیوری در خدمت گذاری خود ندارم که مرا از شرارت و فساد این خلیفه
خلاص کند و آن چهار نفر بزرگان بغیرت آمده با شمشیرهای آخته به کنیسه در کن تربوری حمله آوردند و تامس ایکت
در محراب مشغول نماز عصر بود چون از قصد ایشان با خبر شد فریاد کشید که شما را با سم قادر مطلق قسم میدهم که کسی دیگر را
میازارید و از سید نه کلیسا اذیت مرسانید و چنان نوشته اند که آن چهار نفر خواستند او را از کلیسا کشیده بیرون
بقتل رسانند ممکن نشد و این کار را از کرامت او می شمارند که گفت شما را نمی توانید بیرون ببرید و خون من در این محراب
ریخته خواهد شد و اینها ناچار در همانجا با چندین زخم زده هلاک کردند و با وجود چندان جراحات هیچ آه و ناله نکرد و بسیاری
استخوانهای تامس ایکت را در سال هزار و دویست و بیست مسیحی مطابق ششصد و هفده هجری بطلا و جواهر گرفتند و در سلطنت
هنری هشتم در سال هزار و پانصد و سی و نه مسیحی مطابق نهصد و چهل و شش هجری جمع کرده سوزاندند و در مخزن العلوم
نیز سال وفات او را هزار و صد و هفتاد نوشته که با قول مصنف مطابق است و با هیدن یکسال تفاوت دارد اما
ویزکرام ویل در هانتینگ دن در بیست و پنجم اپریل سال هزار و پانصد و نود و نه مسیحی مطابق اوایل شوال هزار
هفت هجری متولد شد و از امرای معروف و بعقل و شهامت موصوف است و فتوحات عظیمه از و سر زده است و بمرتبه
رئیس الجمهوری انگلند نیز سرافراز شد چنانچه ذکر خواهیم کرد و در سیم ستمبر هزار و ششصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق اواسط
ذی حجه هزار و شصت و هشت هجری در سن پنجاه و نه سالگی وفات یافت **داکتر جان جانسن** در سال هزار و هفتصد
مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و یک هجری در لیچ فیلد متولد شد و پدر او در ان شهر مرد کتاب فروش بود و بسیار ترقی کرده
از دانشمندان نامی گشت و از و تالیف و تصنیف بسیار است و در لغت نیز کتاب خوب نوشته است مگناکرتا
لغت لتین است یعنی نامه آزادی یا فرمان اختیار بزرگ آنچنان بود که امرا جمع شده بجبر و عنف از پادشاه جان حکم گرفتند
که با آزادی و حریت رفتار نمایند و آن پادشاه جبراً آن فرمان را امضا کرده دستخط گذاشت و پادشاه جان در سال هزار و
صد و نود و نه مسیحی مطابق پانصد و نود و پنج هجری جلوس کرد و در سال هزار و دویست و چهارده مسیحی مطابق ششصد و یازده
هجری این فرمان را داد تا آن زمان اختیار کل با پادشاه بود که هر که میخواست میکرد و پس از آن امرا و ارکان دولت اختیار
کلی یافتند که با پادشاه در امور شراکت داشته شدند و بلکه خود مختار بودند و پس از آنکه پرلیمنت برقرار شد اختیار امرا و ارکان نیز
سلب شد و وکلای رعیت مستولی شدند چنانچه اکنون امور کلیه بصوابدید پادشاه و امرای دولت و وکلای رعیت فیصل
میباید که هر یکی از اینها اختیار کلی ندارند بلکه هر سه با هم اگر در امری اتفاق نمایند آن امر پیش رفت بهم میرسد و الا نمی

سنه ۵۶۷
سنه ۶۱۷
سنه ۹۴۶
سنه ۱۰۰۷
سنه ۱۰۶۸
سنه ۱۱۲۱
سنه ۵۹۵
سنه ۶۱۱

بر قولی جمعی بر رائی باشند طرف قوی و غالب راجح خواهد بود و رنی مید بمعنی چمن و واندن است که در اصحاب
میدواشند و رنی بمعنی دواندن و مید بمعنی چمن است ملکه بُوْدیسِیَه از زنان مشهور انگلند است اهل بریطانیه
از تعدی و اجحاف رومیان بجان آمده او را که بشهامت و شجاعت موصوف بوده بسرداری اختیار کرده بر رومیان
حمله آوردند لندن را آتش زدند و هفتاد هزار از رومیان بقتل رسید این واقعه در سال شصت و یک بعد از عیسی اتفاق
افتاد و در انوقت لشکر بریطانیه کلا عریان و برهنه بودند و با چوب چماق و نیزه بجنگ می رفتند و بدن خود شانرا با گل ارمنی
و چیزهای دیگر سرخ مینمودند و مدتهای مدید عادت شان چنان بود و بعد از ان سالیان دراز نیز پوست حیوانات را
می پوشیدند القصه این خبر که بروم رسید شاهنشاه روم بتجهیز عسکر مشغول شده بتنبیه و تادیب اهل بریطانیه لشکر انبوه
فرستاد و ایشان تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خوردند و ملکه بُوْدِسِیَه گرفتار شد و عادت رومیان چنان بود
هر پادشاهی و سرداری که گرفتار میشد او را با اسیر بطور عربی وارد شهر روم میکردند بُوْدیسِیَا از حفت این کار
تن باین عار نداد زهر خورده خود را هلاک کرد و از عمر او پنجاه و سه سال گذشته بود و رومیان تیغ بیرحمی را
آخته از سرکشان و همراهان ان ملکه هر که را یافتند بهلاکت رسانیدند

باب هفتاد و هشتم در بیان بقیه بلدان و امکنه معروفه و آثار قدیمه انگلند

وین چستر شهر قدیم و نجیب شهر است و درین شهر مدرسه خوب و کلیسای عالی است و این شهر دندان سنگسان مشهور ۲۰۵
و معمور بود و ازین شهر اِجبرت در سال هشتصد و نوزده مسیحی مطابق دویست و چهار هجری تاج بر سر گذاشت که منفرداً و مستقلاً
خود بپادشاهی انگلند سرافراز شد و چنین گویند که این شهر صد سال قبل از ولادت عیسی علیه السلام بنا شده است ولی
این قول بنظر چندان صحیح نمی آید چرا که وقتی که رومیان به بریتین حمله آوردند هیچ در انولایت قصبه و شهری نبود بلکه اهل بریتین
مثل جرمن ها احشام و چادرنشین بودند استرابو گوید که مسکن ایشان غالباً در کنار رودخانه ها برای شکار ماهی و
و در دامنه کوهها بجهة صید و شکار و چراندن دواب و انعام بود و اهل بریتین در دور جنگل سخت انبوهی دیواری کشیده
و خندقی کنده بودند که ایشانرا از صدمات لشکر سیزر محفوظ دارد و پس از مدتی ان درختها را بریده و در ان محوطه
خانهای حقیر برای خود و مغاکها و زیر زمین ها برای مواشی خود ساختند و تسی تش گوید خانهای اهل بریتین در ان زمان
مثل خانهای جرمن های قدیم از گیر و نی بود که با شاخهای درخت و علف روی انها را می پوشانند و دیُوْدُوْرَس
گوید که خانهاشان از چوب بود که سقف انها را با کاه و گل اندود میکردند و بطور مدور و مخروطی می ساختند که در کله ان مخروط
سوراخی برای روشنائی میگذاشتند چنانچه اهل گال نیز رسمشان بران بود و استرابو گوید اول بنائی که از سنگ
و گل بنا شد در وستر ن آئیلندس بود که بترکیب دایره ساخته و در کله انها روزنی برای روشنائی گذاشتند و ازین اقوال
حالت اهل انگلند در زمان حمله رومیان و در مائه اولی بعد از مسیح معلوم میشود درینصورت مشکل است که تصدیق
کرد که شهر وین چستر یکصد سال قبل از عیسی بنا شده باشد القصه در کلیسای دِرَل وین چستر جمعی از ملوک و ملکه های سلف
و ملکه بُوْدِسِیَه و الفرد کبیر مدفونند و در ینجا مرقد مرو ولیم رفس و همچنین مقابر ولیم ویکم و ولیم وین فلیت و ریچارد فاکس
و کردینل بُوْفورت وین جمیز هُوْدلی که همه خلیفه های اعظم این شهر است و دا گرالوت معروف مصنف گرامر انگلیسی ۱۱۲۲
درین شهر در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری متولد شده است و کلیسای دِرَل این شهر
از ابنیه عالیه ملوکانه است و لی عیبش این است که گنبد ندارد بلکه بطور عمارت بنا نهاده اند سیلکس واِل

یعنی دیوار وسد پیکت یا دیوار معرفی است که در انگلند بنا شده است که رومیان این دیوار را بجهة ایمنی حملات
و تقادل پیکت یا یا اهل کالیدونیه کشیدند که اکنون نیز آثار آن دیوار در بعضی جاها بر قرار است و این دیوار را از مدخل سالوی فرث
در کمبرلند شروع کرده و از جنب کرلیل و نیوکسل گذشته در تین مث بانجام میرسد و این دیوار را اول شاهنشاه ادرین
در سال صد و بیست و سه پس از عیسی با گل و چینه بنا نهاد و پس از آن شاهنشاه سویرس از سنگ بنا کرد و انتونیس سردار
رومیان در سال چهار صد و سی بعد از عیسی از آجر ساخت و کلفتی و قطر این دیوار هشت فوت و ارتفاع او دوازده فوت
و درازی او تخمینا صد میل است و دیوار بزرگ چین که معروف جهان است هزار و پانصد میل طول و بیست و پنج فوت ارتفاع دارد
فلادن فیلد در نارثمبرلند مشهور از برای جنگی است که در انجا فیما بین انگلیس و اهل اسکاتلند در سال هزار و پانصد
سیزده مسیحی مطابق نهصد و نوزده هجری اتفاق افتاد و لشکر اسکاتلند شکست خورده اموال ایشان بغارت رفت و جمیس
چهارم پادشاه اسکاتلند درین معرکه سر بریده شد لنکستر پایتخت و دوان در وقت غلبه سکسان نشیمن سلاطین سکسان
مغربی بود سالزبوری کلیسای بسیار خوبی دارد و در ان کلیسا گنبد مخروطی است که در انگلند از ان بلندتر گنبد مخروطی
نیست **مترجم گوید** ارتفاع او در باب پنجاه و چهارم ذکر شده است انتهی و ناتینگم از برای مفتول و جورابهای
خوب و قماع و دنستبل از برای کلاه و نارثمپتن از برای کفش و ناریچ از برای دستمالهای حریر و سایر
اقمشه حریر و شال و کمبریج از برای مدرسه عالی و کاونتری از برای ابریشم و ساعتهای بغلی و وندزر از برای
قصر عالیه پادشاهی و ایتن از برای مکتب خانه نیکو مشهور انگلند بلکه معروف هر شهر و دیار است و یارک شیر
بزرگترین کونتی انگلند و رتلند کوچکترین کونتی انگلند است و کونتی چشیر مشهور از برای پنیر خوب و استفوردشیر
از برای ظروف چینی و فخاری و هیرفوردشیر و دوان شیر از برای سیدر و داربیشیر از برای قماع و کره و دربی
شیر از برای عجایبات ذاتی و خلقی معروف است **مترجم گوید** سیدر مسکری است که از شیره سیب میکشند
انتهی و کاشتن هاپ و عمل آوردن او در انگلند بسیار معتبر و با منفعت است و در کنت و ساسکس و همشیر و دو
و در فارنم در سری بسیار بعمل می آورند و باغچه های در فصل خود که سبز و خرم است بسیار با صفا و طراوت است و در
نیز باغستان سیب و گیلاس بسیار است و ولایت انگلند و ویلز که قسمت جنوبی جزیره است هوایش معتدل و خاکش حاصل
خیز است و اکثر ملزومات در انجا بعمل می آید ولی کفایت اهل انگلند را نمی کند و از خارج نیز کشتی کشتی از مطعومات و مشروبات
می آورند و اهل انگلند غالبا شجاع و با غیرت و خوش طبع میشوند ولیکن زود باور اند و از صداقتی که دارند زود فریفته
میشوند و در محافظت قانون ملتی خود کمال استواری و سختی را دارند و تجار انگلند از همه تجار ولایات پر مایه تر و معتبر است
و اقسام تجارت را در ممالک دنیا دارند و در اکسچنج پادشاهی هر روز چندین هزار پوند داد و ستد میشود و از کثرت
صداقت اکثر اوقات ضرر مالی دارند که اشخاص حیله گر از انها میگیرند و در آخر افلاس نامه درست میکنند و مفلسان
انگلیس بی شمار است و در پایتخت چندین تماشا خانه و جاهای خوب است و چندین قسم بازی دارند که اسامی انها را
بیان کردن خالی از فایده است و غالبا باسب دواندن و صید ماهی و کشتی گرفتن و کشتی راندن و شنا و گردن
خروس بجنگ انداختن نیز در بعضی جاها بعادت قدیم متداول است و زبان انگلیس مخلوط و مرکب از السنه اروپا
یعنی اهل سکسان و یونان و لتین و فرانسه و اسپانیا و ایطالیا و از هر زبان الفاظ فصیح ایشان اخذ شده
و در تلفظ نه مثل زبان جرمنی خشن و نه مثل زبان فرانسه نرم است و آثار قدیمه انگلند از چهار فرقه است یعنی

و رومیان و سکسان و دین و در میان آثار قدیمه برتیش جزیری که باقی است استونهنج است و در ولیت شیر آ
و قریب به قلعه سرم بنا نهاده اند و او مشتمل بر دو مدور و دو بیضی شکل سنگ سخت است که بقطار پهلوی هم نصب
کرده اند و مرکزشان یکی است و دایره بیرونی یکصد و هشت فوت قطر دارد و همه او مشتمل بر سی ستون سنگی بود
که اکنون از آنها هفده ستون برپاست و هفت ستون دیگر بر زمین افتاده و شش ستون دیگر شکسته است و آن بنا
که برپاست از هیجده فوت تا بیست فوت ارتفاع دارند و عرضشان از شش فوت تا هفت فوت است و تخمیناً هر یک سه فوت
سختی و ضخامت دارند و هر کدام از این ستونها سه فوت و نصف فاصله داشته اند و کله ایشان با سنگهای بزرگ بیکدیگر
وصل بوده است اگرچه استونهنج از آثار قدیمه برتیش است ولی سوای او چندین آثار دیگر است که تفصیل نوشتن
آنها باعث تطویل است و بیشتر آنها در ویلز و در جزیره انگلسی است و در جزیره انگلسی بیشتر دروید ها مسکن داشتند که بیشتر
از آن طبقه بهلاکت رسیدند و چولیوس اگریکولا سر کرده رومیان اغلب آنها را زنده زنده بآتش انداخت و اغلب
دخمه های ایشان هنوز در کارنوال برقرار است **مترجم گوید** دروئید بمعنی موبد و دانشمند است که در ازمنه
سالفه بزرگان آیین و طریقت برتیش و سکسان را باین اسم می خواندند و ایشان در جنگلها و کوهها ماوی داشتند
و برای خودشان در جاهای سخت مقام و منزل می ساختند انتهی و آثار قدیم رومیان در انگلند مشتمل بر دخمه ها
و خطوط قدیمه و جاده های مفروش از سنگ و حمام ها و معسکر و سکه ها و قلعه هاست و از جمله شاه راههای مفروش
از سنگ یکی آن است که از داور شیندر شده و از مابین کنت گذشته بلندن میرسد و از آنجا به وروکلم و دنستبل و
و استرت فورد و توسستر و لیتیل برن و سنت جیلس میل و در نزدیکی شروزبوری گذشته و از آنجا به استرتن
رسیده و از آنجا از وسط ولایت ویلز گذشته تا به کرلگن میرسد و دیگری هرمن استریت است یعنی کوچه هرمن
که او را گریت میلیتری وی نیز گویند یعنی جاده بزرگ سپاهی که از لندن گذشته به لینکن میرسد و آثار این راه
با وجود اینکه هزار و ششصد سال است که ساخته شده است باز در اکثر مواضع بحالت اولی خود باقی است و آثار قدیمه
سکسان بیشتر کلیساهای عالیه است و نیکوترین آنها کلیسای درلن و وین چستر است که در آنجا چندین نفر از سلاطین دفن
شده اند و استخوانهای آنها را خلیفه فاکس جمع آوری کرده در شش صندوق چوبی بزرگ بامانت گذاشت و آثار
قدیمه دینها نیز شباهت بآن سکسان دارد و در چندین کوتی ها علی الخصوص در ای سکس و کنت و سری چندین
مغاره است که بدست کنده اند ولی درست معلوم نیست که این از کارهای برتنیهای قدیم یا سکسان یا دینها
و یا نارمن هاست و آنچه از آنها مشهورتر است الدکسل یعنی برج قدیم است که در ریگیت در کوتی سری است
و او مشتمل بر او طاق مستطیل است که از هر طرف صفه بزرگی دارد که از همان سنگ کنده اند و از اخبار قدیمه
چنان مستفاد میشود که در این غار بود که بَرُن ها در زمان پادشاه جان اتفاق کرده هم عهد شدند در سال
هزار و دویست و چهارده مسیحی مطابق ششصد و یازده هجری مگنا کرتا را بمهر و امضای پادشاه رسانیدند و در وقت
ساختن نو لندن بریج یعنی پل جدید لندن و در وقت کندن بنیان سکه زیادی از طلا و نقره و برنج
و یک بت کوچکی از نقره پیدا شد که دلالت داشت که در وقت رومیان نیز لندن آبادی کلی داشته است
و اکنون آن سکه ها و آن بت در میوزیوم خانه برتیش بامانت و یادگار گذاشته شده است و معادن
اصلی با نفع انگلند یکی معدن قلع است که در کارنوال است که بهترین معدن قلعیست که در دنیاست و در زمان

قدیم نیز این معدن مشهور بوده که منفعت کلی از و برمیداشتند واز انجهة بود که این جزیره برتیش ایلس اف تین می گفتند
یعنی جزایر قلع و معدن مس نیز بسیاست ولی معدن خوب با نفع معدنی است که در جزیره انگلیسی است که در انجا چنان
وافر است که هیچ احتیاج نیست اورا بعمل معدنی وزحمت بدست بیاورند بلکه کندن وبریدن او از زمین چنانست
که سنگی از سنگستان کنده شود واین معدن با نفع در دوم ماه محرم سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق
١١٨١ اواسط ذی قعدة الحرام هزار و صد و هشتاد و یک هجری پیدا شد ولی از آثار قدیمه که در انجا ظاهر شد چنان دلالت
داشت که در زمان رومیان که درین جزیره مستولی بودند درین معدن کار کرده باشند ومعدن سرب نیز فراوان است
وبیشتر و بهتر او در دربی شیر و در قسمتهای شرقی کمبرلند است ومعدن آهن نیز که از فلزات با نفع و فایده است
بفراوانی در شراپ شیر وگلاسستر شیر ولنکاشیر است ومعدن زغال سنگی در اقسام مختلفه انگلند یافت میشود ودو
انها در نزدیکی نیوکسل و ستندرلند و هوئیت بیون در یارک شیر ولنکاشیر واستفورد شیر وگلاسستر
شیر است ونمک انجا از معادن واز چشمه های چشیر و ووستر شیر است و بهترین نمک آنست که از ناریچ و
ودراتیچ بعمل می آید و در شمالی ومغربی قسمتهای انگلند سنگستان سخت است و بهترین انها برای بنائی وعمارت سنگستان
پرتلند و پربک است و آبهای معدنی نافع انگلند که از معدن آهن و گوگرد و زاج در می آید چشمه بث و برستول
وچلت نم وبکسستن و هروگیت واسکاربارو وتن بریج است . ٧٢٤ بیلیم ولیم و یکهم از معارف
انگلند است در سال هزار و سیصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هفتصد و بیست و چهار هجری در ویکم در کونتی همشیر متولد
شد و در عنفوان شباب بدون استاد بفهمی در علم معماری ماهر گشت که تشجیع مردم در کارهای خوب بنا و بناهای
استوار از برای رزین او استمداد و استعانت می جستند و اوصاف و لسمع ادوارد سیم رسید
اورا طلبیده در سلک حاکران خاص خویش قرار داد و در سال هزار و چهار صد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفت
سنه ٨٠٧ هجری وفات یافت و در کلیسای درل ونچستر مدفون شد و برای یادگار او مرقدی از مرمر سفید بالای قبر او
بنا کردند کردینل بوفورت هنری خلیفه ونچستر است اسم پدرش جان است و در اکسفورد تحصیل
مشغول گشت و رفته رفته بمدارج عالیه ترقی کرد و در کلیسا برتق و فتق مشغول بود در سال هزار و سیصد و نود و هفت مسیحی
سنه ٧٩٩ مطابق هفتصد و نود و نه هجری خلیفه لنکن شد و در سال هزار و سیصد و نود و نه مسیحی مطابق هشتصد و یک هجری کاتب بزرگ
سنه ٨٠١ انگلند گشت و در سال هزار و چهار صد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفت هجری خلیفه ونچستر گشت و کار او بمرتبه رسید که
اعاظم وارکان از او خوف و هراس داشتند مال و مکنت کلی اندوخت چنانچه وقتی که هنری عازم مملکت فرانسه بود مبلغ
بیست هزار تومان از و قرض کرد و بواسطه همین قرض پادشاه از گرفتن خراج موقوفات کلیسا منصرف گردید و هم فریقی از
گلاسستر با خلیفه بنای مخاصمه گذاشته دوستانش چون دیدند که مکاوحه او با خلیفه صرفه ندارد مایه التیام و آشتی
٨٢١ گشتند و در سال هزار و چهار صد و بیست و هشت مسیحی مطابق هشتصد و سی و یک هجری بوفورت در ولایت فرانسه بود
که از پاپ مرتین پنجم کلاه و خلعت کردینل برای او آمد و با فرمان پاپ بولایت مراجعت نمود و مضمون فرمان پاپ
جمع آوری مالیات و نذورات بود که در جهاد هوسیتی در بهیمیه صرف شود و خود کردینل رئیس لشکر شد به بهیمیه روانه
٨٢٣ شد و بعد از چندی پاپ اورا طلب نمود بخدمت پاپ شتافت و در سال هزار و چهار صد و سی مسیحی مطابق هشتصد و سی و سه
هجری همراه هنری چهارم بمملکت فرانسه رفت و در ان سفر وزیر و مدبر کل امور او بود و بر سر هنری چهارم در کلیسای نوتردام

دار پریس تاج گذاشت و در مراجعت دیوک گلاسستر از پادشاه روگردان گشت و گردینل حکم قتل ورا داد و او را هلاکت رسانیدند و در سال هزار و چهارصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و یک هجری کردینل وفات یافت

داکتر اوئن پسر دواسمازی بود در علم و دانش سر امد قرآن شریف و انجیل را تفسیر کرده و به انگلیسی ترجمه نمود تولدا و در شهر لندن دیر سینت گرتین در سال هزار و ششصد و شصت و یک مسیحی مطابق هزار و هفتاد و دو هجری اتفاق افتاد و در سن هفتاد و هفت سالگی در نزدیکی لندن وفات یافت اما پکتس وال که مصنف بیان کرد دیواری بوده که از دریا تا دریا امتداد داشته یعنی از دریای مشرقی که دریای جرمن است تا دریای آیرش که در جانب مغرب است و در جانب جنوب نارتهم برلند و جانب شمال کمبرلند است و طول این دیوار از نیوکسل اپون تین تا کرلیل در کمبرلند هشتاد میل میشود و این دیوار از بالای چندین تپه ها گذشته است اکنون اکثر جا آثار او پدیدار است و پکت یکی از طوایف سیتهیه است که در جرمن سکنی داشتند و با سکاتلند در زمانی که ایشان نیز اتود بی که لفظ لتین است یعنی وسترن آیلندس که اکنون هبرایدس گویند حمله آورده بودند یورش آورده صاحب شدند چون عرصه ولایت خالی بود غالب گشتند و اهل سکاتلند تاب مقاومت انها نیاورده بر دشمنان قوی تمکین کردند و پس از آن در میان خود چنان قرار دادند که اهل سکاتلند در اراضی مرتفعه که هائی لنذر گویند و در جزایر سکنی گیرند و طایفه پکت در اراضی منخفضه که لولنذر گویند بادی و مسکن گزینند و برین منوال سالیان دراز گذشت تا رفته رفته اهالی اسکاتلند بر ایشان غالب شدند چنانچه تخمینا از سال هشتصد و سی و هشت مسیحی مطابق دویست و بیست و سه هجری تا سال هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق دویست و بیست و هشت هجری باعانت کنت دوم بالکلیه بر ایشان غلبه کرده همه مملکت را از تصرف ایشان بیرون آوردند و سرحد ایشان تا نیوکسل اپون تین کشید و این دیوار را در میان بجهة ایمنی از حملات و سارق ایشان کشیده بودند و او را رومن وال نیز گویند یعنی دیوار رومیان و در اطلسها باسم رومن وال ثبت می کنند و کنت دوم پسر الپین پادشاه اسکاتلند است که بعد از پدر در سال هشتصد و سی و چهار مسیحی مطابق دویست و نوزده هجری پادشاه شد و این پادشاه اهل پکت را شکست داده و پادشاه ایشان را با جمعی از نجبا و رؤسای آن طایفه بقتل رسانید و بقیة الطایفه باطاعت وتن در دادند و کنت دوم بر دولت مستولی شده در سال هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق دویست و بیست و هشت هجری پادشاه تمام اسکاتلند شد و تا زمان او هر فرقه پادشاهی جدا داشت و در سال هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق دویست و چهل هجری بعد از حکمرانی بیست سال از جهان درگذشت اما ترنت لنذ که بعضی او را اغین ستلائ می خوانند جزیره کوچکی است که اتصال او به کونتی دوان شیر با قطعه زمین ریگزار است که امتداد او هفده میل است که او را چزیل بنک می گویند که امتداد او بجانب شمال مغرب است و این جزیره بمسافت سه میل در مقابل بندر وی متث واقع شده است و این جزیره از کونتی با بوغاز تنگ درازی جدا شده که به بوغار فلیت شهرت دارد و طول این جزیره چهار میل و نصف و عرض او دو میل است و این جزیره سنگستان است و سنگ انجا بجهة خوبی و سختی کشتی به لندن حمل و نقل می کنند و جمعیت این جزیره دوازده هزار و پانصد نفر است

باب هفتاد و نهم در بیان جزایر اروپائی که تعلق به بریتن دارد

جزایر اصلی انگلند که تعلق به انگلند دارند جزیره متن و انگلسی و وئیت و جرسی و گرنسی و آلدرنی و جزایر سلی و مالطه وغیره است اما جزیره وئیت یک قسمتی از همپ شیر محسوب میشود و بسیار جزیره باصفائی است تخمینا بیست میل در طول و دوازده میل در پهنا است و درین جزیره در برج کرسبرک پادشاه چارلس اول را محبوس کردند

سنه ۸۵۱
سنه ۱۱۲۲
سنه ۲۲۳
۲۱۹
سنه ۲۲۸
سنه ۲۴۰
مالطه و جزیره

اما جزایر سیسلی تخمیناً مسافت بیست و شش میل در مغرب از منتهای کارن وال واقع شده است و جزیره بزرگ او سینت مری است که تخمیناً دو دوره اوست و جمعیت این جزایر فزونتر از هزار نفر است اما جزیره انگلسی در گوشه شمال و مغرب ولایت ویلز اتفاق افتاده و جزیره خصیب با ثمر حاصل خیز است و طول او تخمیناً بیست و تخمیناً عرض او پانزده میل است قصبه آنجا بومریس است که قدما او را مونا می گفتند و کشتی ها در ضمن احوالات اگر کسی کوه آپیان میکنند و این جزیره مشهور از برای معدن مس و قدیمی پاینست و از هولی هد که دماغه این جزیره است از انگلند به دبلین عبور و تردد می کنند و درین جزیره قدیماً درویدها مسکن داشتند اما جزیره من در چینل سینت جارج اتفاق افتاده است و تقریباً مسافت او به انگلند و اسکاتلند و آیرلند مساوی است و طول او سی میل و پهنای او دوازده میل است قصبات بزرگ او دو گلس که پایتخت است و دیگری کسل تون در تمی است و سکنه این جزیره تقریباً چهل و هفت هزار است و درین جزیره سابقاً خود حکام داشتند و تا سال هزار و یکصد و شصت و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و نه هجری مطلق العنان بودند و در سال مزبور وزرای دولت انگلند مالک جزیره دیوک آتل را بجبر و عنف راضی کردند که سلطنت و ولایت خود را بایشان بفروشد او از راه اضطرار این کار تن در داد و از آن زمان در تصرف انگلند است اما جزیره جرسی که قدما او را سیزریه می گفتند و در تصرف رومیان بود تخمیناً پانزده میل دور از اراضی نارمندی اتفاق افتاده و سکنه آنجا تقریباً بیست و پنج هزار است و قصبه آنجا سینت هلیر است اما جزیره گرن سی تخمیناً هجده میل دور از آلدرنی است و سی میل دوره اوست و جزیره خوش هوای مثمر آبادی است و جز و کونتی همشر است و جمعیت آنجا تقریباً بیست و پنج هزار میشود و قصبه بزرگ آنجا سینت پیتر است اما جزیره آلدرنی پنجاه میل تمام در جنوب جزیره پرتلند و نه میل در مغرب کیپ لا هاگ که در فرانس است اتفاق افتاده است و دوره او هشت میل است و جمعیت آنجا از هزار بیشتر است و درین جزیره گاوهای بسیار خوب بعمل می آید و جزیره سرک از توابع گرن سی است و سکنه آنجا تقریباً سیصد نفر است اما جزیره مالطه جزیره کوچک که در مدیترنین فیما بین سیسلی و افریقا اتفاق افتاده است و قدما او را ملیطه می گفتند و طول او تخمیناً بیست میل و عرض آنجا دوازده میل است و جمعیت آنجا هشتاد هزار میشود و پایتخت این جزیره ولطه است که جمعیت او سی هزار است و قلعه محکم سختی با بندر خوبی دارد و جزیره مالطه را چارلس پنجم بسواران سینت جان بیت المقدس وقتی که ایشان را ترکها از رودس در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری بیرون کردند تفویض کرد و این سواران از قبایل مختلف بودند که داوطلب شده بحمایت ملت عیسوی برخواسته بودند و اکثر ایشان از فرانسه و ایطالیا و اسپانیا و جرمنی و از نجبا و اعیان بودند و بجزیره مالطه ترکها در سال هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و چهار هجری یورش آوردند ولی سود نکردند و سی هزار نفر از ایشان تلف شدند و در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و سیزده هجری بتصرف فرانسه درآمد و در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری انگلیس تصاحب نمود و سر رالف ابرکرامبی که در مصر کشته شد درین جزیره در سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شانزده هجری دفن گردید

تتمه جزایر سیسلی جزایر صغار متقارب بلند است که عدد اینها سی و پنج است و ازین جمله شش جزیره مسکون است که سینت مریس و ترسکا و سینت مرتینس و سینت اگنس و سمسن و برهر است و جمعیت آنجا درین سالها فزونتر از دو هزار است و سایر جزایر مراتع انعام و مواشی است جزیره انگلسی از انگلند بآب غار مینی مفروز است که طول او تقریباً بیست میل و پهنای آنجا تقریباً شانزده میل است و درین

جزایر سیسلی
جزیره انگلسی
جزیره من
سنه ۱۱۷۹
جزیره جرسی
جزیره گرن سی
جزیره آلدرنی
جزیره مالطه
سنه ۹۳۷
سنه ۹۷۴
سنه ۱۲۱۵
سنه ۱۲۱۶

باب هفتاد نهم در بیان جزایر اروپائی که تعلق بانکلیس دارد

جزیره معدن مس حیالنست که رک رک باشد بلکه از قدرت خالق بیچون اکثر اراضی الجزیره را با مس انباشته اند
و شصت فوت بحر مس است که در زمین است و بسهولت تحصیل میتوان کرد و این جزیره با جُولی بندر با بوغاز
بسیار تنکی که تقریبا ثلث میل است مفروز شده است و در یجا درین چند سال صنعتی عجیبه بکار برده اند که عقل اشخاص
حیران است و اینچنانست که مردم جزیره خواستند از جزیره انجیسی تا جولی بندر راه کالسکه بسازند که حمل و نقل اشیا
آسان باشد و تجاری که درین جزیره تجارت داشتند مانع ازین شدند که راه کالسکه مانع حرکت کشتی خواهد شد و بعد ازین
خیال افتادند که طوری بشود که هم سفاین سیر کنند و هم کالسکه ها در حرکت باشد با مهندس کاملی مسمی استیون سن ...
طلب این کار شد و در وسط این بوغاز صخره صمای عظیمی اتفاق افتاده بود او را پایه قرار داده و بالای او بنیان محکمی
از آب و سنگ بنا نهاد و دو میل آهنی مثل تفنگ دو لوله ساخت که بالای این پایه گذاشته کالسکه ها از روی
آن دو لوله حرکت کنند و سفاین از زیر او بگذرد پس از آنکه لوله ها را ساخت بلند کردن او و گذاشتن او و بالای پایه
ممکن نشد هر تدبیری که بکار برد مفید نیفتاد تا آخر اختراع چرخی کرد که بقوت آب بلند میشد و بان صنعت جدید
آن دو لوله را بلند کرده بالای پایه گذاشت و بجهة آزمایش که آیا آهن دو لوله تاب و توانائی حرکت و قوت
کالسکه ها را خواهد داشت از مهندس مزبور جویا شدند او در جواب گفت که قوت آن لوله ها حیالنست که اگر
کشتی بزرگ یکصد سی تونی از آن لوله ها آویخته شود او خم نشود و عیب نکند چون آویختن کشتی مشکل بود بمقدار او
چندین کالسکه از آهن و سنگ باشته از آن لوله ها آویزان کردند و هیچ عیب نکرد و پس از آن خاطر جمع شد
و کالسکه ها بحرکت درآمد و کوئین ویکطوریه بتماشای او رفت از بسیاری در بعضی او مستحسن افتاد لقب سر را به استیون سن
در سما عنایت کرد و اختراع چرخی که با آب بلند میشد تنها کفایت شهرت این شخص را داشت چه جای اینکه چنین صنعتی هم
از و ظاهر شد الحق اختراع آن لوله ها در حین حرکت کالسکه ها از بالای آن که بنظر چنان می آید که در جو هوا حرکت میکنند
دلالت بر ذکاوت و هوش بنی نوع انسان می کند که خداوند علام بچه مرتبه و مقام انسان را فهم و فراست داده
که اینگونه امور غریبه را از عالم خیال بعالم صورت و مثال می آرد **جزیره مالطه** جزیره معموری است و شصت
میل دوره اوست و سنگستان بسیار دارد و بعد از او جزیره سیسیلی پنجاه میل است و جزیره گوزو و جزیره کامینو
از توابع این جزیره است و از مالطه با چنل تنکی مفروز شده است و قلعه مالطه محکم ترین قلاع اروپاست و جمعیت
انجا و آن دو جزیره دیگر از نود هزار افزون تر است و جمعیت گوزو تقریبا پانزده هزار می شود و قلعه در عرض
سی و پنج درجه و پنجاه و یک دقیقه شمال و در طول چهارده درجه و سی و یک دقیقه مشرق گرینچ اتفاق افتاده
و اختلاف قطب نما در این شهر در سال هزار و هشتصد و شانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری معین
کرده اند که هفده درجه و بیست و یک دقیقه بجانب مغرب انحراف دارد و جزیره مالطه در کتب قدیمه مذکور نیست
مگر اینکه صاحب کتاب عجایب البلدان میگوید مالطه جزیرة بقرب جزیرة الاندلس عظیمة الخیرات کثیرة البرکات حولها
نحو ثلثین میلا و فیها آهلة و بها مدن و قری و اشجار و ثمار غزاها الروم بعد الاربعین و اربعمائة حاربوهم و طلبوا منهم
الاموال و النساء فاجتمع المسلمون و عدوا انفسهم فکان عدد عبیدهم اکثر من عدد الاحرار فقالوا العبید هم حاربوا معنا
فانتم احرار و ما لنا لکم و ان توانیتم قتلنا و قتلتم فلما وافی الروم حملوا علیهم حملة رجل واحد و نصرهم الله و هزموهم
و قتلوا من الروم خلقا کثیرا و لحق العبید بالاحرار و اشتدت شوکتهم فلم یغزهم الروم بعد ذلک ابدا و نسب الیها

ابن السمط ابث عرا لما نظر كان آية في نظم الشعر على بديهته

باب هشتادم در بیان مختصری از تاریخ انگلند

اگر ما تجسس و تفحص در اصل ساکنه قدیم انگلند بکنیم کار بیهوده بیحاصلی است ولی چنان میدانیم که اهالی این جزیره
قدیماً از ولایت همسایه خودشان که فرانسه باشد مدتهای متمادی قبل از استیلای رومیان باین جزیره آمده
باشند علی ای حال بریتن های قدیم بسیار مردمان شریر جنگجوی وحشی بودند بعضی از آنها در خیمه و برخی از ایشان در میان
بوته ها و جنگلهای سخت مسکن و آرام داشتند و ابدان خودشان را با نیل و گل ارمنی رنگ میکردند و پوشش
بجز پوست حیوانات نداشتند و چندین قبیله بودند و هر قبیله از خود رئیسی داشت و بزرگان آئین خود را درُوئید
می گفتند و لفظ درُوئید از کلام سلتیک از لفظ درُو ماخوذ است و درُو بمعنی درخت بلوط است و آن چنان بود
که در درخت بلوطی بعضی عجایبات مشاهده میکردند و با اعتقاد کرده در معنی پرستش مینمودند و بدین جهت سایر اشجار بلوط
نیز در نظر ایشان محترم بود و اشخاصیکه رئیس میدانستند بحرمت آن درخت باسم او می خواندند و معابد و مساکن
درُوئیدها در میان درختهای انبوه و اشجار ملتفه پیچیده بیکدیگر بود و رفته رفته اعتقاد مردم در حق ایشان چنان شد که آنها را زنده
میدانستند و مرگ را در حق ایشان روا نمیداشتند و بگفته آنها نفوس خود را در معرض فنا و زوال آورده قربانی مینمودند و حالت
آن قوم بر این بود تا جولیوس سیزر تخمیناً پنجاه و پنج سال قبل از عیسی بر ایشان حمله آورده پس از جنگی سخت آن قوم عزت از عهده آن
ابطال و کماة بر نیامده اسیر و دستگیر رومیان شدند و رومیان قرون متوالیه در آن جزیره حکمران بودند و لشکریان
خود را در آن جزیره در مواضع لایقه قسمت کرده تمتع کامل داشتند و انگلند در آن حالت تا سال ۴۲۶ بعد از عیسی باقی بود و
در وقتی که طوایف شمالی بر شاهنشاهی روم حمله آورده بنیان آن دولت قدیم و شوکت قویم را متزلزل ساختند
با نوریوس شاهنشاه روم ناچار شده لشکری که در بریتین داشت بروم طلبید و اهل الجزیره اصبحوا علی غاربهم
استحکام امور داخله را بهتر از انتظام مواضع بعیده دانستند پس از کوچ لشکر رومیان از بریتین اهل الجزیره
که از چنگال خصم قوی خلاص شده بودند رمقی در تن و قوتی در بدن نداشتند که با طوایف دیگر تاب مقاومت
داشته باشند طوایف پیکت و اسکات که مردمان شریر خونخوار بودند مانع را مفقود و علت را موجود دانسته از جانب
شمال جزیره حمله بانگلند آورده آن قوم قصیر بخواری و مذلت اسیر ایشان شدند و مدتی نیز از تطاول ایشان آسایش و آرام
از آنها برخواست و چنان صلاح دیدند که بطایفه سکسان که از طوایف جرار جرمنی است پناه آورده و بقبول خدمت
بشکت باعانت ایشان طوایف پیکت و اسکات را از ولایت خود بیرون کنند ولی ندانستند المستجیر بعمرو عند کربته
کالمستجیر من الرمضاء بالنار و جمعی را نزد آن طایفه فرستاده استمداد نمودند و جزیره تنت را که زمین کوچکی است که با خلیج
تنگی از کنت جدا شده است در عوض زحمت ایشان تقبل کردند که با ایشان واگذارند مترجم گوید تنت
متصل بر بندر رمزگیت و چند قریه دیگر است انتهی القصه این استدعای ایشان در نزد رؤسای سکسان قبول افتاد
طایفه سکسان با جمعی از طایفه انگلس که از طوایف جرمنی حساب میشود بانگلند آمدند و اهل انگلند باعانت ایشان مستظهر
شده اسکات ها را بیرون کرده و چندین جنگ از طرفین اتفاق افتاد و در هر جنگ اهل انگلند غالب شدند و پس از آنکه
خصم از میان برداشته شد هنجست و هارسا دو سردار سکسان بتجارت در آن قطعه زمین که در عوض اجرت و خدمت
ایشان واگذار شده بود نگاه کردند و با خود اندیشه مندند که خدمتی چنین را اجری چنان نشاید و بنا را بتسخیر تمام جزیره نهادند و آن

کی کردن

کسی که درین مرمت راسخ شد تخجیت بود در مقام تزویر و خدعه با پادشاه انگلند وارتیجرن بر آمده عرض کرد که دربیت
این چنین خاک و ملک کم بزرع بماند و قوت را بزحمت تمام از خارج بتحصیل کنند اگر پادشاه اذن بدهد جمعی از اهل
سکسان که در فن فلاحت و زراعت قابل باشند باین جزیره فرستاده بتعلیم دیگران مشغول باشند و پادشاه
ملتمس او را پذیرفت از سکسان جمعی بقدر اینکه تا نزده کشتی را پر کند با اسلحه و ادوات جنگ بهانه زمینی و برزگری
بجزیره انگلند داخل شدند و بدین بهانه معلوم شد که خیال سکسان چیست و پادشاه نیز از الت امت طمع نتوانست
که انها را قبل از آنکه وارد شوند راضی کرده با وطان خود روانه کند و حاصل این کار آن شد که سکسان جزیره را متصاحب
شدند اگرچه چندین جنگ اهل انگلند کردند ولی از عهده بر نیامدند و سکسان در هر جنگ غالب آمد و بریتن ها
هر که قوه حرکت داشت فرار کرده بولایت ویلز رفتند و انگلند بی محل و بی مانع متصرف سکسان شد و انگلند را در هفت
حکومت قسمت نمودند و از آنجهة او را سکسان هپتارچی میگویند و ان هفت قسمت از قرار است جنت که او را
کنت نیز گویند موث سکس یعنی سکسان جنوبی وست سکس یعنی سکسان غربی ایست سکس یعنی سکسان
مشرقی نارتمبرلند ایست انگلیه و مرشیه است مترجم گوید در تاریخ دیگر ملاحظه شد که تخجیت
و وارسا برادر بودند و دختر هنجیست مسماة به رونا در حباله نکاح وارتیجرن در آمد و بدان سبب بکلی پادشاه از مداخلات امور
ملکی بی دخل بود انتهی پس از مدتی مذهب عیسوی در بریتن باعانت آگستین راهب معروف که از جانب پاپ گریگوری
گوزی کبیر به انگلند آمد رواج گرفت و در زمان استیلای سکسان از جهالت و ضلالت بر انگلند سایه افکند
هیچ حاصلی بجز خسارت و قتل و غارت نداشتند و هر که قوتی پیدا میکرد کلاه از سر و سرار بر دیگری میربود
و این فتنه و آشوب داخله برقرار بود تا بخت اجبرت پادشاه آمر و ینت سکسان یاری کرده بر شش حکومت
دیگر غالب آمد و در سال هشتصد و نوزده مسیحی مطابق دویست و چهار هجری بر طوایف دیگر استیلا یافت و از آن پس
پادشاه کل انگلند شد مترجم گوید بریتن در سال ۵۵ قبل از عیسی جولیوس سیزر حمله آورده مسخر کرد
و هم انگلند در سال چهل و چهار بعد از عیسی مقهور کلادیوس گشت و تا سال چهارصد و ده بعد از عیسی در تصرف رومیان
بود و در سال چهارصد و چهل و هشت پیکت و اسکات ها بحیطه ضبط در آورده بودند و از آن پس سکسان
۲۰۴
در تصرف داشت و در سال هشتصد و نوزده مسیحی مطابق دویست و چهار هجری طوایف دیگر انگلند مسخر اجبرت
پادشاه انگلند گردید و در سال هشتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق دویست و دوازده هجری در محفل شورای وینچستر
اسم پادشاه کل انگلند او را مسلم شد انتهی القصه انگلند پس از اجبرت سالیان دراز بحالت خرابی اول عود
کرد و دینها و نارمن ها اذیت و آزار زیاد باهل این جزیره رسانیدند اراضی لم یزرع ماند و خیمه ها و بیوتات
و مساکن خراب و سوخته شد دلها اندوهگین بود تا شخص الفرد کبیر طیش بعیش و خرابی با بادی و غم بشادی
بدل یافت و الفرد بعد از برادر خود اثلرد متمکن مسند حکومت گشت ولی از حکومت جز اسمی باقی نماند و با دلایت حرب
و لشکر قلیل با دشمنان خود بنای حرب گذاشت و لشکریان او از کثرت عدد خصم واهمه و هراس برداشته بی استعمال
سیف و سنان از کارزار روی برتافتند و سپاهی از سر او متفرق شده الفرد ناچار به تبدیل لباس از جائی بجائی
حرکت میکرد و انتهاز فرصت داشت و چندین مرتبه رعیت را بر محصلین و حکام دین شورانید و انها مند ستند
که القاء آتش این فتنه و فساد از کجا بهت و ابدتون اول دوان سیر در قلعه سر داز دین مسمی به هوبه محاصره

سنه ۲۰۲
سنه ۲۰۴
سنه ۲۱۲

باب هشتادم در بیان مختصری از تاریخ انگلند

گردید و محاصره کاری از پیش نبرد قلعه گیان بر محاصرین چیره شده بر اردوی اینها تاختند؛ تا راو رود و اردو را متفرق
کردند و جوانه گشته گردید و خبر این فتح که به الفرد رسید دانست که بخت خوابیده بیدار و دیگ غیرت و حمیت اهل ولایت بجوش
آمده است خود را بایشان رسانید و قاید جیش گشت و قبل از آنکه شبیخون بلشکر خصم آورد در تغییر لباس بربطی در دست
گرفته بربط زنان داخل معسکر خصم شد و از کم و کیف لشکر ایشان آگاه گشت و از غرور و تغافل اینها در سپاهی و لشکر
کشی مطلع گردید و از معسکر اینها بیرون آمده دوستان و متابعان خود را در هر جا که بودند خبر کرده در حدود جنگل موعود
حاضر شدند و علی الغفله با ازل دوانه شیر بر معسکر اینها تاختند و جمیع اثاثه و اسباب ایشان بدست او افتاد و این فتح
جسیم باعث تقویت دولت اولشت و دین ها که او را قوی دیدند سر انقیاد بپیش آورد و او را پادشاه دین و انگلیش خواندند
و الفرد پس از آنکه عرصه ولایت را از وجود خصم پاک ساخت به آبادی ولایت خود کوشید در اکسفورد مدرسه عالی
بنا نهاد و مدرسین از سایر اروپا فرستاده بدان مدرس آورد و او نخستین کسی است که مدرسه علم در انگلند ساخت و انگلند را
در کونتی ها و شیر ها تقسیم کرده است چنانچه گذشت و اول کسی است که جوری را معین کرد و تجارت را ترقی داد
و اول کسی است که قوت و اقتدار بحرپیمائی و کشتی رانی را در میان ولایت خود رواج داد و ابنیه و عمارت از آجر
و سنگ بنا نهاد و تا زمان او بجز ابنیای دیگر را از آجر و سنگ نمی ساختند هر چشم گویند جوری چند نفر اشخاص اند
که سوگند یاد کرده اند که همیشه بر جاده حق و راستی قدم نهاده و منظور و مقصودی نداشته حقایق امور را بوجه صواب بعرض رسانند
و گرند جوری بیست و چهار نفر بود و پتی جوری دوازده نفر بود و این اشخاص املاک و اموال خود را ضامن داده بودند
که اگر دروغ و خلاف و غرض اینها در امری ظاهر شود از آن منصب افتاده و اموال ایشان ضبط دیوان پادشاهی
و الفرد را عربا و بومیان پس از چارلمگن شاهزاده ثانی میدانند و الفرد را دی گریت یعنی الکبیر میخوانند و این سلاطین
که این لقب را داشته باین لقب سزاوارتر بود و او پسر اتل ولف پادشاه وست سکسان است و در قصبه ونتیج
در برکت شیر در سال هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق دویست و سی و پنج هجری متولد شده است پس از حکمرانی
و در دوره سلطنت بیست و نه سال در ۵۳ سالگی در سال ۹۰۱ مسیحی مطابق دویست و هشتاد و نه هجری از جهان درگذشت
و در انگلند پس از وفات او تا زمان فتح انجا با سوین پادشاه دین در سال ۱۰۱۲ مسیحی مطابق ۴۰۳ چهارصد و سه هجری چیزی که قابل
تحریر و ذکر باشد اتفاق نیفتاده است و این ولایت در تصرف دین تا سال ۱۰۴۲ مسیحی مطابق چهارصد و سی و سه
هجری بود و در آن سال سکسان بر انگلند غلبه کرده تاج پادشاهی را بر سر ادوارد ملقب کانفسر یعنی معترف
گذاشتند و درین انقلاب چندین فتنه و فسادی ظاهر نگشت و ادوارد مرد خوشخوی سلیم النفس بود و در میان
غریب و بومی بعدالت حرکت میکرد و چون در عنفوان شباب در نارمندی بزرگ شده بود لهذا با اهل آن ولایت
سبقت آشنائی و الفت داشت و جمعی از اهل آن ولایت به انگلند خواست و اکثر مناصب خود را بایشان تفویض نمود
و دربار انگلند را از نارمن پر ساخت و عاقبت چنان شد که ولیم دیوک نارمندی بطمع تسخیر انگلند افتاد و تاج سلطنت
از سکسان به نارمن منتقل گردید و پس از فوت ادوارد ارکان ولایت هرالد را بشاهی انتخاب کردند و در باب ولیم
مورخین اختلاف دارند بعضی بر آنند که در باطن ادوارد او را ولیعهد کرده و بطمع تسخیر انگلند انداخته بود و بعضی برآنند
که ولیم چون عرصه را خالی دید این کار را بهانه کرد و اشخاصی که از نارمن در انگلند جمع شده اند در دایره اطاعت
او جمع شدند علی ای حال ولیم ادعای تاج و تخت را از هرالد کرد و با لشکر انبوه بساحل سسکس در سال ۱۰۶۶

سنه ۲۳۵

سنه ۲۸۹

سنه ۴۳۳

مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت هجری فرود آمد و هم آن باعث تحریک او بر این کار دینها را دانست و حکم
کرد که ایشان را از انگلند اخراج کنند و از این حکم بیهوده در چنان هنگام هیچ صرفه نبرد و ولیم چهل هزار سپاه مستعد
شائق السلاح داشت که همگی ایشان در حروب آموزده شده و از صاحبمنصبهای نیکوی اروپا تعلیم دیده بودند و هرالد نیز حرکتا
المذبوحی کرده بقتال او شتافت و در هستینگس تلاقی فریقین اتفاق افتاد و هرالد در جنگ کشته شد و سر او را نزد ولیم
آوردند و ارکان دولت او بعضی مقتول و بعضی فرار کردند و لشکریان ولیم از کشش و کوشش کوتاهی ننمودند و ولیم را
پس از این جنگ ملقب ذی کانکرر یعنی المظفر سربلند ساختند و پس از جنگ هستینگس پادشاهی سکسانیا
در انگلند انجام رسید و ولیم پس از فتح تعجیل تمام بجانب شهر لندن روانه شد و اهل شهر باستقبال او بیرون آمده
تاج و تخت را تفویض او کردند و ولیم با انتظام ولایت کوشید و هر جا مرتفعه جوئی که دید ببرید و بر خزانه ملک چید و دیرین
قدیم و دینها و انگلوسکسان همگی در مقام عبودیت و بندگی بر آمدند و نارمنها بالقهر و غلبه در آن ولایت رفتار نمودند
و ولیم ولایت را بسران سپاه و نارمنهای قدیم متوقف انگلند که بیاری او برخاسته بودند تقسیم کرد و هنوز نسل اعقاب
ایشان در انگلند برقرار است و ولیم همه قوانین رسوم ولایت را منسوخ کرده قواعد نارمندی را شایع کرد و در ثغور
و سنور ولایت قلاع حصینه ساخت و اسلحه همه اهل ولایت را گرفته ضبط نمود و کرفیو بل یعنی ناقوس هشت ساعتی را مقرر نمود
باین معنی که پس از آنکه هشت ساعت از ظهر گذشت و ناقوس هشت ساعتی زده شد هیچکس ماذون نباشد در خانه خود
خود چراغ افروزد و آتش روشن کند بلکه همگی باید در آن ساعت چراغها را خاموش کرده یا در تاریکی بنشینند یا بخوابند
و ممیز به اراضی و املاک تعیین کرد و اسامی همه املاک را با مالیات او در دفتر مقرر داشت که اکنون اصل آن کتاب
محفوظ است و از آن کتاب چاپ کرده اند و در زمان حکمرانی ولیم مظفر اهل انگلند حالت پریشان داشته و با وجود غلبه
خصم قاهر هیچ چاره در باطن و ظاهر نتوانستند کرد علی الخصوص از صوت حزین جان گاه کرفیو که خاموشی آتش و چراغها
باعث دل شکستگی و حزن ایشان بود و بر این منوال مدتها تحمل داشتند و ولیم در سال هزار و هشتاد و هفت
مسیحی مطابق چهارصد و هشتاد هجری جهان را وداع کرد مترجم گوید کرفیو در سال هزار و شصت و هشت
مسیحی مطابق چهارصد و شصت هجری حکم شد و در سال ۱۱۰۰ مسیحی مطابق چهارصد و نود و سه هجری منسوخ گردیدها
و پس از این فتح در انگلند چندین فتوح عظیمه اتفاق افتاده است که یکی کریسی و دیگری اجین کورت و پای
تیرس است و مدت پانصد سال است که انگلند در هنر و صنعت و جلادت معروف اروپا بلکه دنیا شده است
و قبل از آن پشم بریتن را به فلندرز میبردند که در آن وقت مرکز دولت و تجارت اروپا حساب شد مترجم گوید
مختصری از تفصیل جنگ کریسی و پای تیرس در آخر باب پنجاه و چهارم ذکر شد و اجین کورت نیز جنگی است که
در میان فرانسه و انگلیس در بیست و پنجم اکتوبر سال هزار و چهارصد و پانزده مسیحی مطابق اوایل رمضان هشتصد و
هجده هجری اتفاق افتاد و به سرکردگی هنری پنجم پادشاه انگلند اموال بی شمار از غنایم لشکر فرانسه رسید و در این جنگ
از فرانسه ده هزار نفر کشته شد و چهار هزار اسیر گشت که از جمله اسرا دیوک آف الینز و دیوک بوربان و هفصد نفر از برونها
بودند انتهی و انگلند در حکمرانی پلین تجینتها که در سال هزار و سیصد و نود و نه مسیحی مطابق هشتصد و دو هجری
بانجام رسید چندان ترقی نکرده بود و در سلطنت کوئین الی زابیث در سال هزار و پانصد و شصت مسیحی
مطابق نهصد و شصت و هفت هجری بر حشمت و شوکت او افزود و در وقت سلاطین نارمن و انگلند

سنه ۴۸۰
سنه ۴۹۳
سنه ۸۱۸
سنه ۸۰۲
سنه ۹۶۷

۱۸۵۱

مجاری نبود تا در سال هزار و چهار صد و چهل و شش مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه هجری شایع شد و در آن وقت کوچه های لندن مفروش نبود مگر آپر تمس استریت یعنی کوچه تمس علیا و لدگیت استریت یعنی کوچه لدگیت و فلیت استریت یعنی کوچه فلیت و کوچه استرند و درین ازمنه چندین تبدیلات دران شهر راه یافته است که اگر پیشینیان می بودند بر حیرت شان می افزود و قریب به دویست سالست که زینت پاریس و لندن و دیگر پایتختهای اروپا افزوده اند چنانچه آبادی او نیز زیادتر شده است و در وقت جلوس کوین الی زابث به تخت پادشاهی در لندن زیاد از یکصد و پنجاه هزار نفوس نبود اکنون دوازده مرتبه بر این عدد مشتمل است **مترجم گوید** از زمان مصنف تا اکنون که بیست و اند سالست دو مرتبه نیز بر این عدد افزوده است که اکنون فزونتر از چهارده مرتبه بران عدد محتوی است انتهی و هیچ ولایتی در دنیا باین زودی در تجارت و استیلای بحر ترقی نکرد چنانچه برتین ترقی کرد و در زمان سابق معامله کثیر در قسطنطنیه و وینس و جناوه و بعضی دیگر از شهرهای ایطالیا و نیدرلند و فرنس تونس بود و از قسطنطنیه گذشته باسپانیا میل کرد و از آنجا به پورتگال رسیده پس از آن داچ این خیر کثیر را صاحب شدند و اسپانیا از کشف امریکا باین مرتبه عظمی رسید و پورتگال بجهة پیدا کردن راه هندوستان از کیپ آف گود هوپ بمدارج علیا پا نهاد و انگلند آخرین ولایات اروپاست که پس از ایشان ترقی کرده است و در وقتی که اسپانیا و پورتگال ممالک مکسیکو و پیرو و برزیل و سواحل افریقا و هندوستان را تصاحب کرده و برای تجارت و معامله نشیمن ها و قلاعها ساخته بودند انگلیس هیچ دستی و استیلائی در خارج نداشت و در ولایات غیر راه معامله و تجارتی نگشوده بود و اکنون ما بدون مبالغه و اغراق قادریم که بگوئیم که در صفحه کره جای معموری نیست که در آنجا راه معامله گریت برتین باز نشده باشد **تنبیه** اگرچه مناسب چنان بود که بعد از تاریخ انگلند سلاطین آن مملکت را در سلک بیان در آوریم چون اسکاتلند و آیرلند متصرف ایشانست لهذا در آخر باب هشتاد و چهارم معلوم خواهیم داشت و اکنون مختصری از احوال الی زابث بیان میکنیم **مخفی نماند** که الی زابث ملکه عاقله کافله بود و در ایام او دولت انگلند ترقی کرد و انگلیس را اعتقاد چنانست که هر وقت حکمرانی و سلطنت آن مملکت بطایفه اناث برسد دولت و مملکت شان در ترقی و ازدیاد خواهد بود و آن ملکه با شاه عباس ماضی بنای مراوده و مکاتبه گذاشت و در ایام او شرلی یکی از اعیان انگلند در ولایت خود تقصیری کرده با اقارب خود از پادشاه خود گریزان شده به اسلامبول آمد و خواست در آنجا بچاکری مشغول شود رجال دولت عثمانی نیز مایل بودند از اتفاقات در کوچه با یکنفر از مسلمانان جنگ شان شد و آن مسلمان را زخم زدند و علمای اسلامبول فتوای قتل ایشان را دادند شرلی با برادر و کسان خود گریخته به ایران آمد و شاه عباس ماضی وجود او را مغتنم دانسته و در سلک چاکران خاص مقرر گشت و همیشه همراه شاه عباس ماضی در حضر و سفر بخدمت گذاری اشتغال داشت و سفیری از روسیه بخدمت شاه عباس آمده بود و در قزوین بحضور پادشاه مشرف شد و در آن مجلس از سفیر بعضی سخنان ناشایسته میرزا شرلی که در حضور شاه عباس ایستاده بود جسارت کرده بی اذن شاه عباس سفیر را از بالاخانه که بس بلند بود بزیر انداخت که دست و پای او شکست و این خدمت در نظر شاه عباس مستحسن افتاد و پس از مدتی برادر شرلی در قزوین مرد و ازین واقعه ملول شده اجازه عود بوطن خواست و شاه عباس او را سفیر کرده بخدمت الی زابث فرستاد و در نامه که نوشته بود این عبارت بود که شرلی را از جانب خود سفیر کرده با قامت آن ولایت فرستادم میباید آن

پادشاه

پادشاه او را محترم دارد که با من در یک کاسه چیز خورده و از یک قدح شراب نوشیده است و شرلی بانگلند شتافت
در نزد الی زابث مرتبهٔ برتری یافت و اکنون از نام شاه عباس در خانوادهٔ شرلی در انگلند موجود است و الی زابث
علی الظاهر شوهر اختیار نکرده و خود را ورجین رضیا می گفت یعنی ملکهٔ بکر ولی با ارل ای سکس کمال لطف را داشت
که در خلوت و جلوت انیس و جلیس پادشاه بود تا آنکه ارکان دولت او را بهلاکت رسانیدند و تفصیل او چنان است که با ارل
ای سکس الی زابث کمال میل را داشت و وقتی باو انگشتر زنهاری داده بود که این انگشتر در برد تو یادگار
باشد و هر وقت برای تو کاری از آن صعب تر باشد روی دهد این انگشتر را نزد من بفرستی هر آینه در انجاح مرام تو
هر چه باشد کوتاهی نخواهم کرد و پس از مدتی ارکان دولت و اعیان حضرت در حق ارل ای سکس حسد برده وقتا
خود را بر تقشیع او صرف کردند و او را بانواع خیانت و جنایت منسوب نمودند تا بحکم ملتی و دولتی حکم حبس او را
از الی زابث گرفته بمحبس فرستادند و ارل ای سکس مدتها در حبس بود و ارکان دولت صلاح چنان دیدند
که او را بقتل آرند تا از خدیعه و شر او ایمن باشند و بانواع حیل و دغل در نزد الی زابث سعایت او کرده قتل او را
واجب دانسته و از پادشاه صدور دستخط قتل او را خواستند و الی زابث بطفره می گذرانید شاید ارل ای
سکس انگشتر را فرستاده خلاصی خود را از حبس و نجات خود را از قتل بخواهد و مدتها بران گذشت و در حکم قتل او تعلل
داشت و اثری از او ظاهر نگشت و چنان دانست که او در فرستادن انگشتر اباء و استکبار دارد لهذا ناچار حکم قتل او را
داد و آن بیچاره را گردن زدند شعر بجرم عشق تو اش میکشند و غوغائی است تو نیز بر لب بام آ که خوش تماشائیست
و پس از مدتی حکایت انگشتر فاش شد و آنچنان بود که ازین حکایت زنی از امرا مطلع بود که پادشاه به ارل
ای سکس چنین انگشتری عنایت کرده است و دانست که اگر او انگشتر را نزد الی زابث
بفرستد تیر سعایت و تزویر امرا و ارکان دولت بهدف اجابت نخواهد رسید لهذا روزی در مقام غمخواری و دلداری
بمحبس شتافته به ارل ای سکس گفت که مرا الی زابث نزد تو فرستاده که ازین بدتر حالت چیست که تو داری جمعی
در پی قتل تو کمر بسته اند و من بطفره اوقات را میگذرانم شاید انگشتر معهود را بفرستی که من بعهد خود ایستاده دست
رد بر سینهٔ ملتمس ایشان زنم و ترا و خود را ازین مهلکه و غصه برهانم و تامل درین کار و تحمل برین بار از چیست ارل ای
سکس از صداقت خویش اقوال آن زن بدکیش را راست پنداشت انگشتر را باو سپرد که بنزد الی زابث برد
و آن مکاره غداره انگشتر را بر شوهر خود نشان داده و همهٔ امرا ازین دغدغهٔ خاطر خلاص شدند تا حکم قتل او را
صادر کردند و پس از کشتن او چندی نگذشت که آن زن بیمار شد و از حیات خود مأیوس گشت الی زابث را
دعوت کرد که بعیادت او رفته وصایای خود را بعمل آورد و چون از زنان مشاهیر بود الی زابث بخانهٔ او رفته در مقام
تسلی او برآمد و در اثنای کلام آن زن خلیت و معذرت از او خواست که از من خطائی سر زده و تفصیل واقعه را بیان کرد
که انگشتر را من از ارل ای سکس گرفتم و پادشاه باید از گناه من بگذرد الی زابث بی اختیار چون سینه از آتش برخواسته
گفت که اگر خدا ترا ببخشد من ترا نخواهم بخشید و نوشته اند که پس از آن احدی در سرا و ضرا و در آشکار و پنهان او را
متبسم و خندان ندید تا از جهان درگذشت و در اطوار و افعال الی زابث در امر جهانداری هیچ ایرادی نگرفته اند
مگر اینکه مریم ملکهٔ اسکاتلند دختر جیمس پنجم را بقتل رسانید و این کار شنیع در عهد او آثارا مثل کلف است که در چهرهٔ ماه
پدیدار است و مجمل آن مفصل چنین است که در اسکاتلند اغتشاشی شد و مریم بانگلند آمده پناه باو آورد و او را از استمداد

خواست وجان خود را در سر این کار بباد داد والی زابث اورا گرفته مدتها محبوس داشت تا حکم قتل اورا داد و مورخین
چندین دلیل از برای قتل او نوشته اند بعضی نوشته اند که مریه در زیبائی وطراوت ونظافت نظیر وعدیل نداشت بلکه در
درجمال وکمال نیز در عصر خود در دنیا مثل ومانند او نبود والی زابث بواسطه اینکه حسد جبلی زنانست وخود از جمال بهره
نداشت نپسندید که اورا ملکه اسکاتلند خوانند واو را ملکه انگلند شمارند خصم خود را که در دام دید بر ضرر واضرار ضره راضی شد
وهیچ رحمی بر قد دلارا وخد زیبا وحسن رفتار ولطف گفتار او نکرد وبظلم وعدوان آن بیچاره را بزندان فرستاد در آخر
بهلاکت رسانید وبعضی برانند مایه حسد الی زابث با او از آنجهت بود چون از خود اولادی نداشت وبسبب قرابت وارث
تاج انگلند پسر او جیمس ششم بود از آنجهت در تلاف او اصرار داشت وبرخی گویند الی زابث پروتستنت ومریه کتولیک بود
عداوت مذهبی مایه این کار شد القصه این کار ناهنجار در وقایع حالات او در صفحه روزگار باقی است وعجب از مریه است
که با صباحت وملاحت در شجاعت وبسالت نیز نظیر نداشته چنانچه وقتی اورا از حبس در آورده بقتلگاه می بردند
علاوه بر طوق آهن زنجیری از گیسوان در گردن داشت که بندپای عشاق بود وچون ماه که بمحاق شتابد بپای خود بر
وهیچ عجز ولابه از او ظاهر نگشت تا گردن اورا زدند واین وخامت عاقبت که در این [illegible] او شد از آن بود که در قتل شوهر خود را
تدبیر کرد وشوهر او از عقل بری واز خرد عری بود چون صحبت طوطی وزاغ هرگز صحبتشان بهم راست نمی آمد تا
بران داشت که زیر عمارت خوابگاه او را خالی کرده واز باروت انباشته در حالتی که آن دیوانه در خواب بود آتش
در باروتخانه زدند وبدین واسطه از دست شوهر خلاص شد ولی خود عاقبت بدین درد مبتلا گردید ودر ملاحت و
وصباحت او همه مورخین اروپا شرحی کافی نوشته اند عربی : ما سلم الظبی علی حسنه : کلا ولا البدر الذی یو
الظبی فیه خنس بین : والبدر فیه کلف یعرف

باب هشتاد ویکم دربیان ولایت ویلز

ولایت ویلز قدیما در وسعت زیاد تر از این بود که اکنون هست چرا که وقتی سکسان انگلند را فتح کرد همه بریتنها
بجانب مغرب کوچ کرده ویلز نشتافتند واز آن عصر من مث شیر وهیر فورد شیر حتمی از انگلند محسوب شده اند
وولایت ویلز در همه جانب با دریا ورودخانه سورن محدود است مگر در مشرق که متصل به کونتی چستر وکونتی سالوپ
وهیر فورد ومن مث است وطول این ولایت یکصد ودوازده میل وپهنای آنجا نود میل است واین ولا
بدو حصه منقسم است یکی را نارث ویلز گویند یعنی ویلز شمالی که مشتمل بر شش کونتی است ودیگی سوث ویلز یعنی
ویلز جنوبی واو نیز محتوی بر شش کونتی است اما ویلز شمالی مونت گومری شیر مری اونث شیر
کرنارون شیر دنبی شیر فلینت شیر انگلسی است اما ویلز جنوبی پمبروک شیر
ردنار شیر برک ناک شیر کردی گن شیر کرمرتن شیر گلامارگن شیر است واین ولا
در سال هزار وپانصد وسی وهشت مسیحی مطابق نهصد وچهل وپنج هجری با انگلند چنان مخلوط شد که تمایز
وتفارق بکلی از میان برخواست واز این ولایت بیست ونه نفر وکیل بدار العداله عام تعیین میشود وقصبات
ویلز کرنارون وسوان سی وکردی گن وپمبروک وبیتدویل وکرمرتن است واین ولایت کوهسار است
ودر جانب شمال کوه زیادتر از جانب جنوب دارد وجبال معروف آنجا سنوڈن وکدر لولین وپلین لیمن
وآرن فودی وکدر ادریس وبرک ناک بیکن است وکوه سنوڈن چون اکثر سال با برف مستور است

از آنجهة باین اسم خوانده اند و این کوه را قدمای برتن کوه مقدس مطهری شمرند چنانچه کوه پرنس را یونانیان و کوه ایدا را اهل کریت مبارک میدانستند و در جبال ویلز علف بسیار است و مواشی و انعام در آنجا میچرند و معادن
سرب و آهن و زغال سنگی بسیار دارد و رودخانهای آنجا ماهی بسیار است و در ویلز قدیما شعرای نامی بسیار بوده
و مشهور آنها تلیسین است که تخمینا در سال چهارصد و پنجاه و شش بعد از میلاد عیسی معروف بوده است و هنوز
ابیات او باقی است و از زمان حکمرانی اذوارد اول که زوجهٔ او در ویلز پسری زائید این ولایت را پسر
ارشد پادشاه واگذاشته اند که ولیعهد پادشاه را پرنس آف ویلز می خوانند و مدد معاش ولیعهد نیز از این ولایت
میرسد و در ویلز آثار رومیان از معسکرها و دیوارها و دخمه ها بسیار است علی الخصوص در جزیره انگلسی و در این ولا
سکه های قدیم از رومی و برتیش در طلا و سایر فلزات بسیار پیدا میشود و از زمان اذوارد اول ویلز تابع تاج
انگلند بود چنانچه سابقا معلوم کرده ایم و در زمان حکمرانی هنری هشتم قوانین و رسوم انجا را نیز بهمان قوانین و رسوم
انگلند معمول داشته و ولایات و دستور غال انتخاصی را که در آنجا متداول بود مقطوع کرده با انگلند همانا در امر احکام واحد
یافت و اگر با دیپان باشیم که تاریخ قدیم ویلز را معلوم کنیم کار بیحاصل است و درین ولایت دراز منه سلف
رؤسا و بزرگان بودند که هر یکی بابی را متصرف بود و قبایل عمده که از برتن در آنجا سکنی داشت سه طایفه
بود یکی سیلیورس و یکی دیمتی و دیگری آردوویس بود و این قبایل با وجود استیلای رومیان
پای جلادت فشرده و چندین جنگ با رومیان کرده اند که میتوان گفت خاک این ولایت از خون ایشان
درین حروب کثیره سیراب شده است و سکسان نیز در فتح این ولایت سعی کردند و زیاده از کوتی من مشت
و هیرفورد نتوانستند مسخر نمایند و نخستین فتنه که از ین ولایت ظاهر شد و باعث تزلزل ارکان این مملکت
گشت در سال ششصد و هفتاد مسیحی مطابق دویست و پنجاه و شش هجری بود که رادریک پادشاه ویلز این ولایت را
در میان سه پسر تقسیم کرد و پس از و در میان اولاد پس آتش فتنه زبانه کشید و خون بی گناهان درین میان ریخته
گشت و بهمان حالت اغتشاش باقی بود تا هنری سیم انگلند این ولایت را در سال هزار و دویست و سی و
هفت مسیحی مطابق ششصد و سی و چهار هجری فتح کرد و اهالی این ولایت تقبل باج و خراج کردند و اذوارد اول در سال
هزار و دویست و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و شش هجری استیلای تمام یافت از آن زمان تابع تاج
انگلند گردید

باب هشتاد و دوم در بیان مملکت اسکاتلند

مملکت اسکاتلند را قدما کالیدونیه می گفتند و این مملکت در جانب شمال جزیره اتفاق افتاده است و این مملکت
با جبال گرمپین منقسم شده است آنچه در جانب شمال است او را های لندز گویند یعنی اراضی مرتفعه و آنچه
در جانب جنوب است او را لو لندز گویند یعنی اراضی منخفضه و هم اینها در سی و سه کونتی تقسیم شده است و بیشتر
حصه های لندز سنگلاخ و کوهستان و حصهٔ لو لندز هموار و چمن و مثمر است و این ولایت در همه جانب محدود
با دریاست مگر در جنوب که از انگلند با جبال شوی اوسا لوی فریث در رودخانهٔ تویذ مفروز است و طول این
ولایت تخمینا دویست و چهل و پنجاه میل و پهنای آنجا یکصد میل است و شهرهای معروف این مملکت ادنبرگ است
که او را در تلفظ ادن برا گویند که پایتخت آن مملکت است و گلسگو و گرینک و دیرث و ابردین و دندی
و پیزلی است و ادنبرگ شهر با فضای زیبائی است و عمارت نیکو دارد و آن شهر بدو قسمت است

۲۵۶

۶۲۴

۸۷

باب هشتاد و دوم در بیان مملکت اسکاتلند

ایکی را الدتون گویند یعنی قصبه کهنه و دیگری را نیو توون خوانند یعنی قصبه نو و در قصبه کهنه خانهای بلند بسیار است که
طبقه بطبقه است و در هر طبقه اهل و عیال جدائی مسکن دارند و قصبه نو در ترتیب کوچه ها و خانهای نیکو که از سنگ
تراشی ساخته اند بهتر از قصبه کهنه است و جمعیت ادن برگ با خارج شهر فزونتر از یکصد و شصت و پنجهزار است
مترجم گوید در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری جمعیت
این شهر را که حساب کرده اند دویست و بیست پنجهزار و چهار صد و پنجاه چهار نفر بوده است انتهی و ادن برگ در بالای چند
تپه بنا شده است و اسم او مأخوذ از بانی شهر ادوین یا ادوین پادشاه نارتمبرلند است که وسعت مملکت او تا فرث
آف فارث کشید و عمارت مشهور این شهر هولی رود کسل و چندین عمارت دیگر است و نوشتن او حاصلی
ندارد و در کسل جمیس ششم اسکاتلند و اول انگلند در سال هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و
هفتاد و چهار هجری متولد شده است و هیوم مورخ معروف و داکتر نیوک بلیر و برنت خلیفه معروف که
در اصلاح و تصحیح مذهب رسایل عدیده نوشته است همه از بومیان این شهر اند و لیت قلیلی از این شهر در فرث
آف فارث بندر معتبر لیث اتفاق افتاده است که جمعیت انجا تقریباً بیست و شش هزار است و تجارت و معامله
انجا با جرمنی و هالند و بالتیک و امریکا و هند الغرب است گلاسگو شهر ثانی اسکاتلند حساب میشود و در بندرگاه
او در رود خانه کلید معامله زیادی با هند الغرب میشود و سرجان مور که باعث و مؤسس جنگ عظیم کارنا شد از
از بومیان این شهر است ابردین این اصلی بندر شمالی که در ساحل مشرقی است شهر مقبولی است
و کارخانه های مختلف معتبر بسیار دارد و جمعیت انجا فزون تر از پنجاه و هشت هزار است و کرکودن دارالسلطنت
و دن کن مفکر که هردو از مشاهیر اند از بومیان این شهر محسوب میشوند دندی در فرث آف تی بندر نو بسیار
خوبی دارد و درین شهر بوئیتس تحی از احیا کنندگان دانش و معرفت که در مائه شانزدهم بود و نیز ادمیرال
دن کن که داچ را در کمپر ڈون در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری
شکست داد متولد شده اند گری ناک بندر معتبری است که در دهنه رود خانه کلید است و تجارت انجا
با امریکاست و وت ترقی دهنده و مخترع استیم انجن یعنی چرخ بخار درین شهر در سال هزار و هفتصد و سی و
پنج مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هشت هجری متولد شده است پرث در رود خانه تی شهر بسیار با صفا
و بهاست و تخمیناً بیست هزار جمعیت دارد و در زمان سلف درین شهر سلاطین اسکاتلند مسکن داشتند و مدارس
معروف اسکاتلند مدارس ادن برگ و گلاسگو و سینت اندروس و ابردین است و جبال مشهور
اسکاتلند جبال گرمپین و پنت لند و بن نویس و کیرن گارم است و قله انها اغلب اوقات بلکه همه سال
با برف مستور است و در اسکاتلند دریاچه بسیار است و دریاچه های معروف انجا لاک آوی و لاک تی و لاک لاموند
و لاک لون و لاک نس است و لاک لاموند از همه انها بزرگتر است که امتداد او از دم برتن شیر تا پای ار[illegible]
در تفعاست و رود خانهای معروف انجا فارث و تی و دی و اسپی و کلید است که هیچ یک انها از [illegible]
و رود خانه تویدنیز سر حد فیما بین اسکاتلند و انگلند است و در اسکاتلند معادن سرب و آهن و زغال سنگی فراوان است
و سرب انجا که در جبال جنوبی ولایت است بهترین سرب دنیاست و سنگ گرانایت که سنگ بسیار سخت
و منقش است و شبیه بسنگ سماق است و سنگ مرمر و سلیت که سنگ سیاهی است و بالای او چیزی نو

سنه ۱۲۵۷

سنه ۱۲۱۲

سنه ۱۱۸۱

وبازمال کنند

و بازپاک میکنند درین ولایت بسیار است و اکثر کوچهای لندن از سنگهای اسکاتلند آورده فرش کرده اند و
و واترلو بریدج یعنی پل واترلو را در لندن از همان سنگ گرانیت اسکاتلند بنا موده اند و اقلیم اسکاتلند اگرچه سرد است
ولی سازگار است و در نزدیکی جبال که قله آنها از برف مستور است هوا بسیار سرد و سخت است و در کنار دریا و اراضی محفوظه بجهة
بخار دریا هوا گرم و معتدل است و در شمالی اسکاتلند در تابستان روز تا بهجده ساعت طول میکشد و در زمستان همین
اندازه شبها دراز میشود و اهل اسکاتلند عموما بلند بالا و لاغرمیان و خوش اندام و متحمل زحمات میشوند و رشادت و کم حرفی
و امساک ذاتی ایشان است و اغلب آن ولایت طالب علم و خط دو رمی هستند چنانچه نادر است که از اهل اسکاتلند کسی
بی سواد اتفاق بیفتد و از آنجمله است که نسبة فقرا اسکاتلند در نشر با اهل حرفه و صنایع اهل انگلند دارند چرا که اکثری از ایشان
تحصیل علم و سواد نکرده اند و هیچ خلقی باین قدر تعصب اسلاف و آباء خود ندارند مگر اهل اسکاتلند و علم موسیقی نیز درین ولایت شایع است
و چندین اقسام بازی دارند که مصنف اسم بعضی را بیان کرده ولی نگاشتن آن در اینجا بلافایده است و جمعیت اسکاتلند
در سال هزار و هفتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و هشت هجری یک ملیان و دویست و شصت هزار
و در سال هزار و هشتصد و یک مسیحی [1801] مطابق هزار و دویست و شانزده هجری یک ملیان و ششصد هزار و در سال هزار و
هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش هجری یک ملیان و ششصد هزار و الآن تخمینا دو ملیان و
سیصد و شصت و پنج هزار و هشتصد و ده نفر است **مترجم گوید** در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی
مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری که بشماره در آورده اند دو ملیان و ششصد و بیست هزار و یکصد و هشتاد و
چهار نفر بوده است و در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری قریب
بسه ملیان تخمین کرده اند انتهی و مذهب اصلی اسکات لند پرتستنت است و جزایر اصلی که تعلق به اسکاتلند دارند
جزایر شتلند و جزایر آرکنی و هبریدیس است که آنرا وسترن آیلس گویند یعنی جزایر مغربی و سکنه شتلند
غالبا ماهی گیری اشتغال دارند و شاه ماهی بسیار در حوالی این جزایر در ماه جون در جاهای کم عمیق دریا شکار می کنند
و وسترن آیلس یعنی جزایر مغربی در جانب شمال و مغرب اسکاتلند اتفاق افتاده اند و عدد آنها تخمینا سیصد است
و اغلب آنها غیر مسکون است و جزیره معروف آنها آرن و بیوت و ایونا و مل و اسکی است **و جزیره آرن**
تخمینا بیست و دو میل در طول و دوازده میل در پهنا است و جمعیت آنجا تخمینا هفت هزار و پانصد نفر و جمعیت مل نیز
بهمان مقدار است و جمعیت اسکی فزونتر از پانزده هزار نفر است **و جزیره بیوت** در فرث کلید چهارده
میل طول و چهار میل پهنا دارد و قصبه آنجا راث سی است که ارک خوبی دارد و ولیعهد آن سلاطین اسکاتلند را
قدیما باسم آنجا می خواندند و پرنس آف راث سی می گفتند چنانچه اکنون ولیعهد پادشاه انگلستان را پرنس آف ویلز
می نامند و جمعیت این جزیره قریب شش هزار است **و جزیره ایونا** در تواریخ بسیار ذکر شده است سنت
کولومبا تخمینا در سنه ۵۶۳ مسیحی ولایت اصلی خود آیرلند را ترک کرده بجهة دلالت کردن پکت ها بدین عیسوی باسکاتلند
آمد و پادشاه پکت ها این جزیره را بجهة مسکن وی و اوی او و کسان او عطا کرد و چندین نفر از سلاطین اسکاتلند و آیرلند
و ناروی در این جزیره دفن شده اند و آنچه معلوم گردید چهل و هشت نفر از سلاطین اسکاتلند و چهار نفر از آیرلند و هشت
نفر از ناروی و یک نفر از فرانسه دفن شده اند و این جزیره دار العلم حساب می شد و وقتی که گاتیک نسل از زوال سلطنت
رومیان برار دیا غلبه کرد طوفان جهالت و ضلالت عالم را در گرفت بار از این جزیره دانشمندان در ترویج دین بیرون

١١٨١ سنه
١٢١٦ سنه
١٢٢٦ سنه
١٢٥٧ سنه
١٢٦٧ سنه

باب هشتاد و دوم در بیان مملکت اسکاتلند

آمدند و در احیای مراسم دین و آیین جد بلیغ بعمل آوردند و تخمیناً ده میل بجانب شمال و مشرق آنها جزیره کوچک استفا
که در آنجا غاری است مشهور بغار فینگل که امتداد او سیصد و هفتاد فوت نیست و پهنای او پنجاه و سه فوت و ارتفاع
یکصد و هفده فوت است **مترجم گوید** جزیره ایونا را آی کولمبکیل نیز گویند که در مغرب جزیره مل است
و بعضی اوقات او را ایونیه و بعضی هیونه او برخی هیو و جمعی ای نیز می نویسند انتهی **اما جزایر آرکنی** که او را قدما
آرکدس میگفتند تخمیناً سی در عدد است و جمعیت این جزایر قریب به سی هزار میشود و اکثر اهل آنجا از اهالی ناروی
و اسکات های لولند هستند و قصبه آنجا کرکوال است **مترجم گوید** جزایر آرکنی ما بین شمال اسکاتلند
و جزایر شتلند است و در عرض پنجاه و نه درجه شمال و در طول سه درجه مغربی گرینیچ اتفاق افتاده است انتهی
اما جزایر شتلند تخمیناً چهل میل در جانب شمال و مشرق جزایر آرکنی اتفاق افتاده و در همه جز [illegible] سکنه
دارند و عدد آنها چهل است و جمعیت آنجا قریب به بیست و شش هزار است و جزایر آرکنی و شتلند در زمان سابق
رعیت و تابع ناروی بود و در مائه سیزدهم مگنس رئیس ناروی به الکسندر پادشاه اسکاتلند فروخت و وقتی
از پادشاه اسکاتلند سرکشی کردند و تابع دنمرک شدند ولی اکنون در تصرف گریت بریتن است و امکنه معروفه اسکاتلند
که در آنجا وقایع کلیه اتفاق افتاده است یکی بنوک برن و دیگری پرستن پنس و کلوءدن مور گرتنا گرین و جاهای
الگرو تس جوس است **اما بنوک برن** قریه کوچکی است که در رودخانه بنوک واقع است و تخمیناً چهار میل تا
استرلنگ راه است و درین جنگ سپاه انگلیس که در تحت حکم ادوارد دوم بودند از لشکر اسکاتلند که در فرمان بروس
بودند در سال هزار و سیصد و چهارده مسیحی مطابق هفتصد و چهارده هجری شکست خوردند و از لشکر انگلیس بیست هزار نفر
و از اسکات ها دو هزار نفر معرض هلاکت رسیدند و بروس پس ازین فتح تخت اسکاتلند باطمینان خاطر متمکن گشت اما
پرستن پنس قریه ایست که مسافت آنجا تا ادنبرگ تقریباً هشت میل است و در آنجا نیز لشکر انگلیس که در حکم
سر جان کاپ بودند از اهل های لنذر و یاغیان دولت شکست خوردند و این جنگ در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج
مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری اتفاق افتاد و درین جنگ کولونل گاردنی نیز رشید کشته شد اما
کلوءدن مور نی زار وسیعی است که در نزدیکی این ورنس است و درینجا جنگ عظیمی میان دیوک کمبرلند و یاغیان دولت
که محکوم با چارلس ادوارد استوورت بودند اتفاق افتاد و چارلس ادوارد را ینگ پریتندر میگویند یعنی مدعی جوان
که ادعای تاج و تخت میکرد و جمعی بخدمت او کمر بستند و در سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و
نه هجری جنگ واقع شد و یاغیان شکست خوردند و امید خانواده استوورت از تاج و تخت موروثی بریده گشت
اما گرتنا گرین مکان مشهوریست که در جنوب اسکاتلند در سرحد انگلیس اتفاق افتاده و او نخستین منزلیست
در اسکاتلند از راه کرلیل که به جمع فرنس میرود و این منزل محل فراریان انگلند است که بمیل خاطر خود از دست والدین
یا اقربای خود فرار کرده باینجا توطن گزیده اند **مترجم گوید** که در گرتنا گرین از زمان قدیم چنان مقرر شده است
که هر جوان مسیحی با دختر مسیحی بخواهد که عقد مزاوجت محکم کند اگر والدین و اقربای ایشان ازین کار انکار داشته باشند
محض بدینملاحظه از وطن خود فرار کرده به گرتنا گرین داخل شوند هر شخصی از آحاد ناس آن جا خواه از عوام باشد خواه از خواص
می تواند عقد نکاح ایشان را ببندد دیگر ضرور نیست که پیش عقد ایشان را از بسته باشد و اگر والدین و اقربای اینها
صاحب طایفه و قبیله هم باشند نمی توانند ممانعت کنند و مکرر شده است که دختران بزرگان میل به جوانان غیر کفو

سنه ٧١٤

سنه ١١٥٨

سنه ١١٥٩

کرده بحیلهٔ خود را بانجای رسانید واز وصال یلدیا تمتع میبرد واز قبیلهٔ خود یاسی واز فصیلهٔ خویش هراسی مدارند انتهی
اما جان آف گرونتس هوس عمارتی بود که در اقصی شمال اسکاتلند بود که او را جان دگروت یکی از اهل دچ
در سلطنت جیمس چهارم تخمینا در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق نهصد و شش هجری ساخته است واز آنجهت آن خانه را
باسم او خوانده اند ولی اکنون از وجز آثاری باقی نیست و علم و معرفت در اسکاتلند در ازمنهٔ قدیم بیشتر از سایر ولایات
بود و سنت پطریک این مشهور دانشمند آیرلند از بومیان این مملکت بوده و چارلمگن شهنشاه فرانسه با سلاطین اسکاتلند
داد و ده داشته و در تعلیم و تعلم انها امداد و اعانت میکرده است و دانشمندان معروف اسکاتلند نپیر است که مخترع
لوگرتمس است یعنی حصهٔ اعداد متناسبه در یکدیگر که بجهة تسهیل حساب در جدول آورده است و کیپل و گری گوری
و مکلارین و سمپسن و بیت کرن و آربث نات است و درین ازمنهٔ جدیده دانشمندان معروف هیوم
و داکتر رابرتسن و بلیر و هیری و ادم سمیث و دانای کامل سر والتر اسکات است و زبان سلتیک
هنوز در های لندز متداول است و در ولایات لوشین و ارخنی مخففهٔ زبان انگلیس تکلم می کنند واز آثار قدیم رومیان
در بعض امکنهٔ اسکاتلند یافت میشود و انچه مشهور است و آثار او الان باقی است دیواری است که اگری کولا سردار رومیان
شروع کرد و انطونی نس پیوس بانجام رسانید و این دیوار از دماغهٔ و ناک گرون بالای فرث آف فارث تا به دمبرتن
بالای فرث آف کلید امتداد دارد و طول این دیوار فرونتر از سی و هفت میل است واز لشکرهای قدیمهٔ رومیان بسیار
در جانب شمال این دیوار یافت میشود واز درویدها در اسکاتلند آثار قدیمه بسیار است ولیکن هیچیک از انها با استون
هنج که در سالزبوری است برابری نمیکند و ملک انگلند و اسکاتلند در زمان سابق دو سلطنت مستقل بوده اند الان
حکم واحد دارند و در سال هزار و ششصد و سه ۱۶۰۳ مسیحی مطابق هزار و دوازده هجری در سلطنت جیمس ششم اسکاتلند تابع تاج
انگلند شد و در سلطنت کوین آن یکی از جانشینهای او این سلطنت را باسم گریت بریتن موسوم ساخته واز اسکاتلند
به پارلیمنت شاهی هجده نفر وکیل به هوس آف لاردس و پنجاه و سه نفر در هوس آف کامنس حاضر میشود
چنانچه ذکر این دو مجلس گذشت تنبیه یانگ پرتندر یعنی مدعی جوان که اشاره بشاهزاده چارلس ستوارت است
بادعای تاج و تخت موروثی برخاسته جمعی از اهل اسکاتلند بهواخواهی او برخاستند و جمعیتی فراهم آورد واز انگلند
سر جان کاپ بقتال او مأمور گردید و در پرستن پنس در بیست و یکم سپتمبر سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی
مطابق اوایل رمضان هزار و صد و پنجاه و هشت هجری تلاقی فریقین گشت و سر جان کاپ شکست خورده
با خسارت زیاد از معرکهٔ رزم روی برتافته به بریک که در جنب رود خانهٔ توید است فرار کرد و پس از ان ارکان
دولت انگلند تهیه و سیاق لشکر دیده ولیم دیوک کمبرلند را فرستادند و این جنگ در کلودن مور در شانزدهم
اپریل سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق اوایل ربیع الثانی هزار و صد و پنجاه و نه هجری بوقوع پیوست واز لشکریان
یانگ پرتندر زیاد تر از دو هزار و پانصد نفر کشته شدند و در وقت هزیمت نیز از لشکریان او جمعی اسیر و دستگیر گشتند
و لشکریان انگلند پس از فتح بر اسرا و ولایات آن سامان اذیت و آزار زیاد رسانیدند و یانگ پرتندر از معرکه
فرار کرده مدت شش ماه در صحاری اسکاتلند حیران راه میرفت و دیوک کمبرلند سی هزار تومن متقبل گردید که هرکه او را
زنده گرفته یا مرده او را بیاورد تسلیم خواهد شد و پس از استماع این خبر شاهزادهٔ بیچاره از آمال زیست در اسکاتلند
نماند واز جزیرهٔ یوایست که از جزایر هبرایدس است فرار کرده به مارلیکس که از قصبات کشور فرانسه است روانه شد

سنه ۹۰۶
سنه ۱۰۱۲
سنه ۱۱۵۹

سنه ۱۲۰۲ ودر انجا در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و دو هجری وفات یافت و خانواده استورت
باختتام رسید وازین اشخاص معروف که مصنف بیان کرد حالات و وفیات بعضی معلوم گشت در قوم کلک مسلک
سنه ۱۱۱۳ میکرد دکردن الکسندر در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری در ابردین در
در مملکت اسکاتلند متولد شد و از علم و دانش بهره یافت و آثار جنون ازان ظاهر گشت او را گرفته حبس کردند و پس
از مدتی از حبس خلاص شد و چند کتاب تصنیف کرد و در آخر عمر او باز جنون او شدت کرد و بمرگ مفاجات در نومبر سال هزار و
سنه ۱۱۸۴ هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق رجب هزار و صد و هشتاد و چهار هجری درگذشت و دولت بی شماری ازو باقی ماند که
اقربای او کلاً صاحب دولت شدند **دن کن ولیم** نام حکیمی است و در سال هزار و هفتصد و هفده مسیحی مطابق
هزار و صد و بیست و نه هجری در ابردین متولد شده است و تاریخ سیزر را جمع کرد و بدان جهت مشهور گشت و خود را
در فن حکمت یگانه عصر میدانست و از تاریخ وفات او چیزی معلوم نشد **آدمیرل دن کن** از مشاهیر
سنه ۱۱۴۴ انگلیس است و ولادت او در اول جولای سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی مطابق اوایل محرم هزار و صد و چهل و
چهار هجری اتفاق افتاده است و در علم کشتی و حروب بحری در اندک زمانی چنان ماهر شد که منصب ادمیرل یافت
سنه ۱۲۰۱ و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری دو کشتی بزرگ جنگی از خصم گرفت
که بهمین فتح او را لقب ویکونت دادند و سالی سه هزار پوند وظیفه یافت و در چهارم آگست سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی
مطابق اوایل جمادی الاولی هزار و دویست و نوزده هجری وفات یافت **سر جان مور** که ذکر او در باب
سنه ۱۱۷۵ پنجاه و هشتم گذشت در شهر گلسگو در سیزدهم نومبر سال هزار و هفتصد و شصت و یک مسیحی مطابق اواسط ربیع
الثانی هزار و صد و هفتاد و پنج هجری متولد شده است و پس از خدمات چند سردار شد و او را از دولت لقب کار نامور
کردند و با لشکر فرانسه در انجا جنگ سختی کرد و در حین کارزار در حالت فتح گلوله به پهلوی چپ او خورده چون زخمش کاری
کاری بود از اسب افتاد لشکریانش فوراً او را از میدان جنگ بیرون برده بسمت کارنا روانه شدند و خون چون فواره
از پهلوی او جستن بود و هیچ جه بستری نشد اشخاصی که او را بدوش گرفته می بردند التماس کرد که زمانی صبر و تحمل کنید
و مرا بر زمین بگذارید که بر رزمگاه ملاحظه کنم او را بر زمین گذاشته بحسرت و افسوس برزمگاه مینگریست و از احوال جنگ
و کشتگان لشکر جویا میشد و سفارش رفقای چند میکرد تا جان تسلیم نمود و او را در یکی از برجهای آن شهر نصف شب دفن
کردند و این جنگ کارنا در شانزدهم جنوری سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق اول ذیحجه هزار و دویست و بیست و
سنه ۱۲۲۴ سه هجری اتفاق افتاد **نیپیر جان** مخترع اعداد لوگرتیم در سال هزار و پانصد و پنجاه مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و هفت
هجری در اسکاتلند متولد شد و در سیم اپریل سال هزار و ششصد و هفده مسیحی مطابق اوایل ربیع الثانی هزار و بیست و
سنه ۱۰۲۶ شش هجری وفات یافت و لوگرتیم یعنی حصه اعداد متناسبه مثلاً اعداد متناسبه یک و ده و صد و هزار و ده هزار و صد هزار
و جز اینها که عبارت از لوگرتیم باشد صفر و یک و دو و سه و چهار و پنج بترتیب ایشان است و نسبت میان اعداد اول را نسبت
هندسی گویند و نسبت میان اعداد آخر تناسب عددی خوانند و فایده لوگرتیم بسیار و بی شمار است و آن علم محتوی
و دران کتابهای مبسوط نوشته اند و حساب های بسیار مشکل بسهولت ازو حل میشود چنانچه اگر خواهند دو عدد را
ضرب کنند بجای عمل ضرب لوگرتیم آنها را جمع می کنند و اگر خواهند عددی را بر عدد دیگر قسمت نمایند بجای عمل قسمت
لوگرتیم مقسوم علیه را از لوگرتیم مقسوم تفریق می کنند و لوگرتیم خمس جمع لوگرتیم است و در اینجا اینقدر کافی

لری گوری از دانشمندان معروف است و مدتی در مدرسه پاریس مشغول تعلیم بود و چهار جلد کتاب سیگار را او شرح کرده و در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هفتصد و پنجاه و دو هجری در وینیا وفات یافت مکارین جهت و حکماست و پسر یکی از وزرا است و در سال هزار و ششصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و ده هجری متولد شده و در علم مهندسی چنان استاد بود که صد نفر شاگرد در حوزه درس او حاضر میشدند و در ادن برگ در چهاردهم ماه جون سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق اواسط جمادی الاخره هزار و صد و پنجاه و نه هجری وفات یافت سیمپسن تامس نیز مهندس مشهوراست و تولد او در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری اتفاق افتاده و پدر او شعرباف بود و هر قدر خواست پسر را صنعت خود آموزد طبع عنیور او راضی باین کار نشد بلی علم و دانش رفت تا چنان شد که پدرش او را از خانه بیرون کرد و او ناچار از خانه پدر در آمد در خانه بیوه زنی که خیاط بود و با مادرش آشنائی داشت منزل گرفت و شب و روز بمطالعه علوم اوقات خود را مصروف داشت تا علم و دانش او مشهور شد و از اطراف مردم بخدمت او شتافتند باستفاضه و استفاده او مشغول شدند و در سال هزار و هفتصد و شصت و یک مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و پنج هجری وفات یافت پیت کیرن حکیم معروفی است و در سال هزار و ششصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق هزار و شصت و دو هجری در ادن برگ متولد شده و در مدرسه همان شهر بتدریس مشغول شد و طبع شعر نیز داشت آربتنات نیز حکیم مشهوراست و در اول سلطنت کوین آن در ابردین متولد شده است پس از آنکه در مدرسه ابردین علم حکمت و طبابت تحصیل کرد داخل سپاه برتین شد که در حکم لارد ولینگ بود و همراه آن امیر جنگ بهرات هندوستان که بعضی مرات نیز گویند رفت و در جراحی نیز استاد بود و زبان مهراته نیکو یاد گرفت و در سال هزار و هشتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری مراجعت کرد و سال فوت او معلوم نگشت داکتر رابرتسن ولیم پدرش از اهل اسکاتلند و بیافتن کتان مشغول بود و او در سال هزار و هفتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفده هجری در دبلین متولد شده و در علم اخلاق نسخه تالیف کرد که معروف شد و پس از آن او را معلم مدرسه جغرافیا کردند و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری وفات یافت ملیس از شعرای اسکاتلند است و در سال هزار و ششصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و صد و یازده هجری در ادن برگ متولد شده و در علم نباتات نیز سررشته تامی داشت و در چهارم فبروری سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق اواسط صفر هزار و صد و پنجاه و نه هجری از جهان درگذشت هینری داود از اهل ابردین است و در آنجا در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری متولد شده است و در صنعت چاپ و باسمه اطلاع کامل داشت و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و شش هجری رساله در علم فلاحت تالیف کرد که مشهور شد و دو سال پس از آن شش رساله در جغرافیا و حرکت ارض تالیف نمود و در سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری وفات یافت

باب هشتاد و سیم در بیان مملکت آیرلند

مملکت آیرلند در مغربی گریت برتین اتفاق افتاده و طول این مملکت تخمینا دویست و هشتاد میل و پهنای آن یکصد و چهل میل است و این مملکت از انگلند و اسکاتلند بشعبه از محیط اتلنتیک جدا شده است که او را آیرش گویند یعنی دریای اهل آیرلند و بعضی سینت جارج چنل خوانند یعنی چینل سینت جارج و نزدیکترین دماغه این دو جزیره سکلیر

سنه ۱۱۵۲
سنه ۱۱۱۰
سنه ۱۱۵۹
سنه ۱۱۷۱
سنه ۱۱۷۵
سنه ۱۰۶۲
سنه ۱۲۲۳
سنه ۱۱۱۷
سنه ۱۱۹۷
سنه ۱۱۱۱
سنه ۱۱۵۹
سنه ۱۱۲۲
سنه ۱۱۸۶
سنه ۱۲۰۷

باب هشتاد سیم در بیان مملکت آیرلند

فیز پیراست که در آیرلند است و مل آف کنتیر است که در اسکاتلند که مسافت میان انهاده میل است و این مملکت
در چهار ولایت تقسیم شده است یعنی السترتر که در شمال است و منستر که در جنوب است و لینستر که در مشرق است
و کان نات که در مغرب است و این چهار ولایت در سی و دو کونتی تقسیم گشته است و شهر بزرگ لنستر دبلین و شهر
السترلندن دری و شهر منستر کارک است و کان نات شهر بزرگ ندارد و قصبه معروف انجا گلوی است و شهرهای
دیگر آیرلند است یکی لیمریک و دیگری واترفورد و بلفست است و جمعیت دبلین فزونتراز یکصد و نود هزار و کارک
یکصد هزار است مترجم گوید الحال جمعیت دبلین فزونتر از دویست و ده هزار است انتهی و دبلین پایتخت
آیرلند در کنار رودخانه لیفی تخمیناً هفت میل دور از دریا دا انتهای بی بزرگی اتفاق افتاده است که او را دبلین بی می
گویند و این پایتخت شهر ثانی سلطنت بریتش حساب میشود و درین شهر چندین نفر از مشاهیر بعرصه وجود در آمدند چنانچه خلیفه
اعظم مشهور اشر در سال هزار و پانصد و هشتاد مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هشت هجری و مولف تاریخ مناب بابل — سنه ۹۸۸
و گیبا اربث نات در سال هزار و ششصد و شصت و هفت مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هشت هجری و سر ریچارد استیل — سنه ۱۰۷۸
مصنف کتاب اسپکتیتر یعنی ملاحظه جات و مشاهدات در سال هزار و ششصد و هفتاد و یک مسیحی مطابق ۱۰۸۱
هجری و پرنل مصنف هرمیت یعنی خلوت نشینی و رهبانیت در سال هزار و ششصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق هزار و نود — سنه ۱۰۹۰
هجری و برک مصنف مشهور کتاب سیاست مدن و قانون نویس دولت در سال هزار و هفتصد و سی مسیحی مطابق هزار و — سنه ۱۱۴۳
صد و چهل و سه هجری و کنینگهم شاعر در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و چهار هجری — سنه ۱۱۴۴
و سر فلیپ فرنسیس مفسر جونیس در سال هزار و هفتصد و چهل مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و سه هجری متولد شده — سنه ۱۱۵۳
و سر فلیپ در وست منستر در سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری وفات یافت و بعضی
چنان گمان کرده اند که مصنف جونیس و ست و برخی گویند که مصنف آن کتاب لارد جارد ساکویل است
مترجم گوید جونیس اسم کتابی است که در هجو و قدح وزرای دولت نوشته شده است و تا این روز
مصنف او صحیح معلوم نیست و هورس یکی از شعرای لتین است که در زمان قدیم بوده است و کتابی نوشته که باسم او معروف است
انتهی و نیز ریچارد برنزلی شیریدن مصنف اسکول فار سکندل و غیره در دبلین در سال هزار و هفتصد و پنجاه و یک مسیحی
مطابق هزار و صد و چهل و شش هجری متولد شده است مترجم گوید اسکول فار سکندل اسم بازی است — سنه ۱۱۶۴
یعنی مکتب خانه تهمت و رسوائی که در انجا انواع بازیهای عجیبه که هیچ وقوع ندارد در می آرند انتهی و در شهر گالوی سرجارج
استانتن متولد شده است و این شخص بالارد مکرتنی در سفارت چین همراه بوده و لندن دری مدت مدیدی
در سال هزار و ششصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و صد هجری محاصره شد و در قلعه داری بر مخالفت جمیس دوم پایداری — سنه ۱۱۰۰
کردند و رودخانهای بزرگ آیرلند شنن و برو و بن و لیفی و باین و دریاچه های بزرگ انجا نیف و ارن
و کاریب و کیلرنی است و مملکت آیرلند عموماً مسطح و هموار است و چندان کوه ندارد و هوای انجا خوب و خاک
مرغوب است خصوصاً از برای غله و شاهدانه و بزرگ و چمن های فراوان برای مراتع گله گاو و گوسفند دارد و در
مملکت چمنها و باطلاقهای عمیق بسیار است و مشهورتر و بزرگتر از همه باطلاق الن است و مذهب عمومی آیرلند همان مذهب
اهل انگلند است و کتولیک رومی نیز هست و اغلب اواسط الناس و ادانی باعتقاد کتولیک رومند و ادانی انولا
بسیار مهربان و بغربا رئوف و در مشقت و زحمات صبورند و اعالی انولایت در شجاعت و مهمان نوازی امتیاز دارند ولی

منال با کرخلق میشوند و در آیرلند کارخانهای کتان بسیار است و کتان درین ولایت بهتر از سایر ولایات بعمل می‌آید
و گوشت گاو و چرم و کره و پیه و گوشت خوک نمک سود از ین ولایات بسیار بخارج میبرند جمعیت آیرلند در سال هزار و هشتصد و
هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و یکصد و سه هجری بنا بر حسابی که سر ولیم پتی کرده بود ۱۸۰۲ زیادتر از یک ملیان و صد هزار
میشد و در سلطنت کوئین آن تخمینا دو ملیان بتعداد در آورده بودند و الان تخمینا هفت ملیان و ششصد و سی و یکهزار و
دویست نفر شمرده اند مستر جسیم گوید در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت
هجری هشت ملیان و یکصد و هفتاد و پنجهزار و یکصد و بیست و چهار نفر شمرده بودند و در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک
مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری فزون تر از هشت ملیان و پانصد هزار تخمین نموده‌اند و در میان این جمع
قوت غالب شش ملیان سیب زمینی و کره است و بعضی سالها که در سیب زمینی آفتی پیدا میشود در آن ولایت قحطی روی
میدهد و خلق این مملکت به عسرت میگذرانند و هر سال هم غفیر از این مملکت ترک اوطان کرده به ینکی دنیا روانه میشوند انتهی
و زبان اهل آیرلند نیز زبان سلتیک است و مشابهت کلی بزبان اهل های لند از اسکاتلند دارد و مورخین قدیم آیرلند
بر ان عقیده اند که نور علم و دانش در آیرلند زودتر از همه ممالک اروپا پرتو افکند و در وقتی که دیگران در بادیه ضلالت
و جهالت گمراه ایشان از علم و دانش با بصیرت و آگاه بودند ولی با این قدمت معرفت و سبقت علم و فضیلت کجا می توانند
لاف بزنند بداشتن یک نیوتان و یک میلتان و یا یک مثل شکسپیر که از خاک انگلند برخواسته اند و مدرسه
آیرلند مدرسه تری نی تی و مدرسه دبلین است که کوئین الیزابث در سال هزار و پانصد و نود و یک مسیحی مطابق
نهصد و نود و نه هجری بنا نهاده است و از آیرلند به پارلیمنت شاهنشاهی بیست و هشت نفر به هوس آف
لاردس و یکصد و پنج نفر به هوس آف کامنس میرود که از جانب رعیت و ملت در حل و عقد امور و کالت دارند
تنبیه مولفت را بعضی از اهل انگلند میدانند ولی رای اکثر بر آن است که پدر و مادرش از اهل انگلند بوده و خودش
در آیرلند در بیستم نومبر سال هزار و ششصد و شصت و هفت مسیحی مطابق اواخر جمادی الاخره هزار و هشتاد و هشت هجری
متولد شده است و در علوم مختلفه استاد بوده و در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هفت هجری
در سن هفتاد و هشت سالگی وفات یافت پرنل تامس از مشاهیر است و در کرامر نیز چندین کتاب تالیف
کرده و در ماه جولای سال هزار و هفتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و نه هجری در چستر از جهان درگذشت
احوال نیوتان در آخر باب دوازدهم مذکور ساخته‌ایم میلتان شاعر بسیار معروف و مشهور انگلیس است و نسل او
بدودمان قدیم منتقل میشود که در آکسفوردشیر سکنی داشته‌اند و این شاعر نامدار دو دیوان دارد یکی را پرادیس لاست
نام نهاده یعنی بهشت گم شد و در آن تفصیل حضرت آدم و حوا و شیطان و بیرون آمدن حضرت آدم از بهشت و سبب عصیان
ایشان را ذکر کرده است و دیوان دویم را پرادیس ریگیند یعنی بهشت باز پیدا شد که ولادت حضرت عیسی و تفصیل
احوال عیسی را برشته نظم در آورده است و در ماه نومبر در سال هزار و ششصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق شعبان هزار و هشتاد و پنج
هجری با خوشی نفس جهان را بدرود نمود و مقبره برای یادگار او در وست منستر برپا کرده اند شکسپیر ولیم
در استرتفورد در سال هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و دو هجری متولد شده است پدر او
پشم فروش بوده و ده اولاد داشت که شکسپیر ارشد آنها بود و در مدرسه درس خواند ولی او را بدرس گذاشت و در
اندک زمانی گوی سبقت از امثال خود در ربود و دانای عصر و وحید دهر شد و او را در فن شعر و شاعری از همه شعرای

۸۳
۱۲۵۷
۹۹۹
۱۷۸
۱۱۵۷
۱۱۶۹
۱۸۵
۹۷۲

عصر مقدم داشته‌اند و دیوانی در احوال هملت پسر پادشاه دنمرک ساخته است و آن حکایت بکلی افسانه است الحق
خوب گفته و اکنون در تماشاخانه‌ها آن مجالس را در بازی در می‌آورند و همان اشعار را می‌خوانند و در ضمن حکایات حقیقت
هر چیز را بطور درست بیان کرده است که چنانکه مثلا از شعر او حقیقت اشیا را آگاهی در شعر بیان نکرده و در سن هجده سالگی
زنی بعقد خود در آورد که سن او زیادتر از شکسپیر بود و با شکسپیر بد رفتاری میکرد و بواسطه آن مدتی از تدریس و تحصیل باز ماند
نوشته‌اند بخت شکسپیر بلند بود که از خلق تنگ آن زن پیر بزودی خلاص شد که آن زن وفات یافت و باز به تحصیل
علوم مشغول گردید و در عصر خود چندان مشهور شد که پس از وفاتش شهره آفاق گشت و وفات او در ماه اپریل سال
هزار و ششصد و شانزده مسیحی مطابق ربیع الآخر هزار و بیست و پنج هجری در استرتفورد در سن پنجاه و سه
اتفاق افتاد اما مختصر از افسانه هملت آن است که هملت پسر پادشاه دنمرک بود و مادر او با برادر شوهرش رفیق
بود روزی شوهر خود را در باغ خفته دید و زهری بگوشش ریخت و پادشاه وفات یافت و زن پادشاه
بی محل و مانع بنکاح برادر شوهرش که با او رفیق نهانی و شفیق جانی بود در آمد و هملت از این کار خبردار بود و از ترس عمو
و مادر خود را بجنون زده حرکات نامناسب از او سر میزد و صحرا گردی و هامون نوردی را پیشه خود ساخت و گاهی بشهر می‌آمد
و در تماشاخانه‌ها راه میرفت روزی در تماشاخانه بازی در آورد که زنی به شوهر خود خلاف کرده و با رفیق خود تمهید کرده
وقتی که شوهر را خفته دید بگوشش او زهر ریخته کشتند و آن زن با آن رفیق دست بگردن کرده بالای نعش شوهر رقص میکردند
عموی هملت و مادر او از این بازی متنبه شدند که مقصود هملت از این بازی چیست و گاهی نیز هملت در مقام تغیر با مادر
خود سخنان ناشایسته میزد و میگفت شوهر خود را کشتی و تاج و تخت را بی حق از من گرفتی زن دشمن پادشاه شدی و
و در همین مدت برای عموی هملت پسری از مادر او متولد شده و مادر با وجود پسر فرزانه از پسر دیوانه مستغنی شد و در
فکر دفع او افتادند و روزی که هملت در حضور پادشاه بود پادشاه او را به شمشیر بازی با پسر خود دعوت کرد و قرار چنان
بود که بر سر نوک شمشیر تکمه از آهن نصب میکردند که در بازی اگر احیانا شمشیر بجائی بخورد فرو نرود و پادشاه بغدر دیگر
شمشیر پسر خود را بزهرآب داده و در نوک او نیز تکمه قرار نداده بود و دو قدح شربتی هم حاضر کرده که در وقت خستگی
از آن بنوشند و به قدحی که برای هملت پر کرده بودند زهر ریخته بودند و در این بین که پادشاه هر دو را بشمشیر بازی
حکم کرد پسر پادشاه شمشیر زهردار را بشکم هملت فرو برد هملت جام زهر کرده شمشیر را از دست پسر عموی خود گرفت
اول با او زد و بعد بپادشاه حمله آورده بشکم او فرو برد و مادرش نیز از هول و واهمه که تشنگی بر او غلبه کرده بود غلطی سر
زهر را بسر کشید و این چهار نفر در یک جا وفات کردند اول مادرش و بعد پسر عموی او و بعد پادشاه و بعد هملت
وفات یافت و هملت مرگ همه را دید و پس از آن جان داد و در وقت تحریر کتاب کتابی که قصه هملت را داشت
حاضر نبود و آنچه که بخاطر داشتم این بود اگر کم و زیادی باشد چون افسانه است چندان محل ایراد نخواهد گشت

باب هشتاد و چهارم در بیان مختصری از تاریخ آیرلند

تاریخ قدیم آیرلند مثل تاریخ سایر ملل و بلاد در حجاب ظلمت و جهالت متواری است و راهبان آیرلند چنان اعتقاد
دارند که در این ولایت پس از زمان قلیل از طوفان پادشاه و حکام بوده و این قول را مورخین معتبر مقبول ندارند و علی
ای حال آیرلندیهای قدیم از ایل سلتیک حساب میشوند و در هر ولایتی حاکمی و شاهزاده مختار بود که هر یکی مستقلا حکومتی
داشته‌اند و در [illegible] پس از مسیح سنت پطریک در این ولایت مروج مذهب مسیحی و معلم خط و کتابت گردید و در حمله [illegible]

۱۰۲۵

دَبْن یا وارْدِی یا خمنا در مائه هفتم پس از مسیح برده امتیت و اسالیت اینولایت دریده اکثر سواحل یا بریتن بست
نارمن یا ودبن یا افادکرایت را عموماً استرلینگس نیامیدند و شهرهای دَبْلین ولیمریک و واترفورد و وکسفرد
وُرْد و کارک از بناهای اینیا است و اهالی دیو میان ایرش اغلبیان در مغازات و در جوف اشجار سکن داشتند
و بعضی شان در خانهائی که از نی و چوب ساخته بودند متمکن بودند و استرلینگ بهان سواحل دریا قناعت کرده بداخل
مملکت هیچ نیرداختند التقصه در زمان هِنری دوم درین جزیره پنج پادشاه بودند بعضی هفت پادشاه نوشته اند یعنی
پادشاه کان ناث و کارک و منستر و لنستر و اساری و میث و السترها چه که جیرالدس بری ذکر کرده است
پنج پادشاه بوده است و دو نفر از انها تابع دیگری بوده است **مترجم** گوید جیرال کمبرن سیس از مورخین
مشهور است که در عصر هنری دوم در ویلز در دل بوده است و در برج ممبریز در نزدیکی یم بروک در سال هزار و
صد و چهل و شش مسیحی مطابق پانصد و چهل و یک هجری متولد شده است انتهی و در نکته هنری دوم از اهل
آیرلند در دریا نهب و غارت زیاد بکسان هنری دوم روی میداد و او ناچار شد و از ادرین چهارم که در انوقت
در سینت پطر منصب پاپی داشت استمداد خواست دارو حکم تسخیر ان مملکت برای نخودکان حاصل نمود و اهل آیرلند
که از حکم پاپ متنبّع شدند اکثر ایشان از در اطاعت در آمدند و در موت مک مرّو پادشاه لینستر که از پادشاهان ستمگر
و غدار آیرلند بود و همیشه از و تعدی و اجحاف بهمسایگان او میرسید زن اُرُورک پادشاه میث را بعد وان ورد
تصاحب کرد وان شاهزاده مجبور با رادریک پادشاه کان ناث عقد مواخاة بسته مخالفت و علم افراشتند و
در موت را از آیرلند بیرون نمودند و در موت ناچار شده در سال هزار و صد و شصت و هفت مسیحی مطابق پانصد و شصت و
دو هجری با نگلند بخدمت هنری دوم شتافت و هنری درینوقت در نارمندی بود و خود بنفسه از عهده حمایت او بر نیامد
بچندین نفر از بارون ها علی الخصوص با استرانگ بو ارل پمبروک و رابرت فیتز استیفن و موریس فیتز جرالد در اینجا
مقصود او احکام الکیده نوشت و استرانگ بو از نجبای ولایت و ارکان مملکت بود و طمع و حرص او غالب آمد و در
ویلز نیز املاک بی شمار داشت و بجهة قرب آیرلند اعانت او را بر گردن گرفت و با در موت قرار داد که اگر ولایت او را
از دست خصم انتزاع کند اجرت آن باشد که دختر خود را به استرانگ بو داده و او را پس از خود وارث ملک سازد
و با فیتز استیفن و فیتز جرالد نیز چنان شرط نمود که پس از تسخیر ولایت خود خراج قصبه وکسفرد را با توابع او بایشان
واگذارد و این عهدنامه بانجام رسید و ایشان با لشکر قلیلی به آیرلند وارد شدند و بسهولت شهرهای دبلین و وکسفرد را
متصرف در آوردند و از اختلافی که در میان اهل آیرلند بود هیچکس در مقام مدافعه بر نیامد و آیرلند مسخّر انگلیس شد چنانچه
انگلند بسهولت مسخّر رومیان گشت و استرانگ بو شهر واترفورد را تصرف کرد و شاهزادگان دبلن را از شهر
دبلین بیرون نمود و دختر در موت مسماة به ایوا را بعقد خود در آورد و در موت بزودی پس از ان وفات یافت و استرانگ بو
ولایت او را بلکی صاحب گشت و هنری دوم شخصه با زدیدان جزیره روانه شد چهار صد کشتی باری مشحون از لشکر
همراه او بود که از ویلز روانه گردید و در خریف سال هزار و صد و هفتاد و یک مسیحی مطابق پانصد و شصت و هفت هجری
شراع کشیده و روز دیگر تخمیناً بمسافت تحمیل از واترفورد به آیرلند فرود آمد و همه شاهزادگان آیرلند بجز پادشاه
السترن بخدمت هنری دوم شتافتند و اطاعت را قبول نمودند و هنری دوم پادشاه انگلند بدون اینکه یک قطره
خونی از کسی ریخته شود مالک صاحب آیرلند گردید و هنری در دبلین پارلیمنت قرار داد و املاک آیرلند را بهمراهان

سنه ۵۴۱

سنه ۵۵۲

[illegible]

سنه ۵۶۷

ولشکریان خود تقسیم نمود جمعی از اهل برستول آورده در دبلین سکنی داد مظفر و کامیاب به انگلند برگشت و آیرلند از آن زمان
در حالت ترقی بوده در عهد سلطنت الیزابث که بتخت انگلند عروج کرد بر رونق و حشمت آنجا افزود چنانچه تا زمان او
مالیات آیرلند که بسلاطین انگلند میرسید در سالی شش هزار بوند بود و در عهد او بیست و شش هزار بوند مقرر شد و مدرسه
در دبلین بنا نهاد و پس از آن روز بروز ترقی کرد که اکنون از ممالک مشهور معمور دنیاست و کتان از آن ولایت از همه
بهتر از ممالک دیگر بعمل می آرند و ما متصرفات گریت برتین را از ممالک دیگر پس از این در ذیل همین ابواب در ابواب
جداگانه معلوم خواهیم ساخت **تنبیه** اسامی حکام و سلاطین اسکاتلند را در هیدن سیصد و سی سال
قبل از عیسی تا زمان جیمس ششم ضبط کرده است که اول اینها فرگوس بوده که بیست و پنج سال حاکم بود و در دریای آیرش
غرق شد و آخر اینها جیمس ششم اسکاتلند است که در عهد سلطنت او اسکاتلند ضمیمه انگلند گردید و در حکام و سلاطین
آیرلند اختلاف بسیار است و چندان اعتباری در اقوال مورخین در این باب نیست و آنچه که در هیدن ذکر کرده
اول کسی که در آنجا بنای حکومت گذاشته است هیبر بوده که هزار و سیصد سال قبل از عیسی بوده است و الحق
بنا بر این اقوال را اعتبار کرد چه از زمان اهالی آن جزیره وحشی صفت و از رسوم ادب و انسانیت عری بوده‌اند چه
جای اینکه سلطنت و حکومتی داشته باشند و در سال هزار و صد و هفتاد و دو مسیحی مطابق پانصد و شصت و هشت
هجری هنری دوم کل آیرلند را مسخر کرد و خود را لارد آف آیرلند نامید یعنی آقای آیرلند و تا حکمرانی هنری
هشتم بهمین اسم بود و در زمان هنری هشتم او را پادشاه انگلند و پادشاه آیرلند خواندند و آیرلند را در اسامی
قدیمه هیبرنیه ضبط کرده‌اند و آیرسند بزبان سلتیک بمعنی زمین سبز و اسکاتلند بمعنی زمین دزدان است و ما تفصیل
اسامی سلاطین انگلند را از آن زمان که کل انگلند پادشاه منفرد داشته است تا این عصر در جدول معلوم میداریم

تاریخ هجری	سلاطین و ملکها انگلند قبل از فتح	تاریخ مسیحی
۲۱۲	اجبرت اول کل انگلند را صاحب شد و دو سال حکومت کرد	۸۲۷
۲۲۲	اثل ولف پسر اجبرت بیست سال حکومت کرد	۸۳۷
۲۴۳	اثل بلد پسر اثل ولف در بیستم دیسمبر هشتصد و شصت مسیحی مطابق رمضان دویست و چهل و شش هجری وفات یافت	۸۵۷
۲۴۶	اثل برت برادر اثل بلد در هشتصد و شصت و شش مسیحی مطابق دویست و پنجاه و دو هجری وفات یافت	۸۶۰
۲۵۲	اثل رد پسر سیم اثل ولف پس از برادر پادشاه شد و در بیست و هفتم اپریل هشتصد و هفتاد و دو مطابق جمادی الاخره دویست و پنجاه و هشت هجری از جهان درگذشت	۸۶۶
۲۵۸	الفرد ملقب ذی گریت یعنی الکبیر پسر چهارم اثل ولف در ۲۸ اکتوبر سال ۹۰۱ اواسط ذی قعده ۲۸۸ هجری وداع تاج و تخت کرد	۸۷۲
۲۸۸	ادوارد ملقب ذی الدر یعنی الارشد پسر الفرد که پس از پدر پادشاه شد و در سال ۹۲۴ مسیحی مطابق ۳۱۲ هجری ماه دولتش محاق افتاد	۹۰۱

سلاطین انگلیس

۹۲۴	اَتِلِس تَن پسر بزرگ اِدْوارْدْ جانشین پدر شد و در ۱۷ اکتوبر سال ۹۴۰ مطابق اوایل محرم الحرام ۳۲۹ هجری وفات یافت	۳۱۲
۹۴۰	اِدْمُونْدْ اوّل پسر سیم اِدْوارْدْ در مجلس مهمانی شخصی از دشمنان که در کمین او بود زخم منکری با و رسید و از خون زیاد و واهمه بسیار در ۲۶ می سال ۹۴۶ مطابق اواخر شوال ۳۳۵ هجری از زمانه رخت بربست	۳۲۹
۹۴۶	اِدْرِدْ برادر اِدْمُنْدْ در سال نهصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق سیصد و چهل و چهار هجری وفات یافت	۳۳۵
۹۵۵	اِدْوِیَ بزرگترین پسر اِدْمُونْدْ از عفت در سال ۹۵۹ مسیحی مطابق ۳۴۸ هجری پاک شد و او را شیشتر بری مسمی دَنْس تَن از سلطنت عزل کرده از مملکت بیرون نمود	۳۴۴
۹۵۹	اِدْگَر ملقب ذی پی سِل یعنی الفاتح برادر اِدْوِیَ پادشاه شد و در اول جولای سال ۹۷۴ مطابق شوال ۳۶۳ هجری وفات یافت	۳۴۸
۹۷۴	اِدْوارْدْ دوم ذی مَرتِر یعنی الشهید پسر اِدْگَر که در کارف کسل بدستیاری مادر زن خود الفریدا در هجدهم مرچ نهصد و هفتاد و نه مطابق شعبان ۳۶۸ با زخم کاری کشته شد و آن چنان بود در حالت شکار به کاف کسل رسید و مادر زنش الفریدا اسپ مسکن داشت تشنگی بر او غلبه کرده بود آب خواست چون کاسه آب بدست او دادند مشغول نوشیدن بود که بحکم مادر زنش یکی از کیران کاردی بر پهلوی او زد و همان حالت که سوار اسپ بود ملکث نکرده اسپ خود را تاخت چون خون زیاد از او رفت بیهوش شد و از روی زین سر از گشته پاهای او از کاب بیرون نماند نعش او معلق سر او بر زمین مسابید تا جان داد	۳۶۳
۹۷۹	اِتِلْ رِدْ دوم برادر مادری اِدْوارْدْ خلع شد	۳۶۸
۱۰۱۳	سُوِیْنْ پادشاه دنمرک در سیم فبرواری سال هزار و چهارده مسیحی مطابق شعبان المعظم چهار صد و چهار هجری وفات یافت	۴۰۳
۱۰۱۴	کَنُوت پسر سُوِیْنْ ملقب ذی گریت یعنی الکبیر این پادشاه را از انگلند بیرون کردند و باز ...	۴۰۴
۱۰۱۵	اِتِلْ رِدْ باز بپادشاهی رسید و در ۲۴ اپریل سال ۱۰۱۶ مطابق اواسط ذی قعده ۴۰۶ هجری از جهان گذشت	۴۰۵
۱۰۱۶	اِدْمُونْدْ اَیرَنْ ساید یعنی آهن پهلو پسر اِتِلْ رِدْ که سلطنت را با کَنُوت تقسیم کرد و پس از حکمرانی هفت ماه دیگر فرزند دسی ام نومبر ۱۰۱۶ مطابق اوایل رجب ۴۰۷ هجری کشته شد	۴۰۶ ۱
۱۰۱۶	کَنُوت باز پادشاه شد و اِمّا زن بیوه اِتِلْ رِدْ را عقد کرد و در سال ۱۰۳۶ مطابق ۴۲۷ هجری وفات یافت	۴۲۷
۱۰۳۶	هَرالْد اوّل پسر بزرگ کَنُوت شاهزاده نروی در ۱۴ اپریل سال ۱۰۳۹ مطابق ۴۳۰ هجری از جهان رخت	۴۲۷
۱۰۳۹	هَرْدِی کَنُوت پسر کَنُوت که مادرش اِمّا است از زیاد خوردن در یکی از مهمانیهای عروسی وفات یافت	۴۳۰
۱۰۴۱	اِدْوارْدْ ملقب ذی کانْ فِسَر یعنی المعترف پسر اِتِلْ رِدْ و اِمّا در پنجم جینواری سال ۱۰۶۶ مطابق اوایل صفر ۴۵۸ هجری جهان بدرود نمود و ولیم دیوک نارمندی را جانشین خود کرد	۴۳۳
۱۰۶۶	هَرالْد دوم پسر اِرْل گادْوِینْ پس از حکمرانی نه ماه در جنگ ولیم دیوک نارمندی کشته شد و ولیم نارمندی به انگلند لشکر کشید و بساحل انگلند در ۲۸ سپتمبر سال ۱۰۶۶ مطابق ۴۵۸ هجری وارد شد و در هستنگس در چهاردهم اکتوبر سال مزبور مطابق ذی قعده سنه مذکوره با هَرالْد جنگ کرده فتح نمود هَرالْد در جنگ مقتول گشت و ولیم را باسم پادشاه خواندند	۴۵۸
	سلاطین و ملکهای انگلند پس از فتح	
۱۰۶۶	وِلْیَم ملقب ذی کانْکِرَرْ یعنی المظفر در رُوانْگ در نهم سپتمبر سال ۱۰۸۷ مطابق جمادی الآخره ۴۸۰ وفات یافت	۴۵۸
۱۰۸۷	وِلْیَم دوم رُفُس پسر ولیم مظفر با تیری در شکارگاه در دوم آگست سال ۱۱۰۰ مطابق شوال ۴۹۳ هجری کشته شد	۴۸۰

سلاطین انگلیس

۱۱۰۰	هنری اول برادر ولیم دوم در اول دسیمبر سال ۱۱۳۵ مطابق اوایل ربیع الاول ۵۳۰ هجری وفات یافت گویند سبب مرگ او پرخوری ماهی است که از ماهی میاسند میل وافر داشت در خوردن او اکثار نمود و بهمان سبب درگذشت ولیعهد او چندی قبل از خودکشی در دریا غرق شده بود	۵۱۳
۱۱۳۵	استیفن اول بلوه پسر خواهر هنری و دختر هنری ملکه ماذبا او در امر سلطنت مدعی شد و در ۲۵ اکتوبر سال ۱۱۵۴ مطابق شعبان ۵۴۹ هجری وفات یافت	۵۳۰
۱۱۵۴	هنری دوم پلنتجنت نواده هنری اول و پسر آذکه شاهزاده خانم فرانسه مسماة به الینار را بعقد خود در آورد و در ششم جولای سال ۱۱۸۹ مسیحی مطابق جمادی الاولی ۵۸۵ هجری درگذشت	۵۴۹
۱۱۸۹	ریچارد اول کاردلاین یعنی شیردل پسر هنری دوم در ششم اپریل سال ۱۱۹۹ مسیحی مطابق جمادی الآخره ۵۹۵ هجری از زخم تیر درگذشت و اینچنان بود که ریچارد در فرانسه ملکی داشت یکی از رعیتانش در وقت شخم کردن زمین خزینه جست و از ترس آنکه مبادا ریچارد ازین مقدمه آگاه شود و مواخذه نماید قدری از آن مال برای فرستاد ریچارد که او را دید بطمع افتاد گفت ملک از من است هرچه هست از من است و بقلعه شلوس که این خزینه در آنجا بود روانه شد جماعتی که در قلعه بودند بطمع خزینه در قلعه را بسته بالای برجها برآمده بنای جنگ گذاشته آنجا چهار روز محاصره کرده روز پنجم با جمعی در اطراف قلعه گردش میکرد که شاید رخنه بقلعه بیابد درین بین برج ذکردن که در تیراندازی استاد بود تیری بجانب او انداخت و نشانه ریچارد نشست و از زمین بر زمین افتاد اگرچه زخمش کاری نبود ولی از بی وقوفی جراح کاری گشت که خواست تیر را در آرد و بعنف تمام تیر را از نشانه او کشید و بهمین سبب جان داد و چهل و دو سال از عمر او گذشته بود	۵۸۵
۱۱۹۹	جان برادر ریچارد عقد کرد ای زبلا انگولیم در نهم اکتوبر سال ۱۲۱۶ مسیحی مطابق اوایل رجب ۶۱۳ هجری وفات یافت	۵۹۵
۱۲۱۶	هنری سیم پسر جان عقد کرد الینار پرادونس را و در ۱۶ نومبر سال ۱۲۷۲ مسیحی مطابق اواخر ربیع الآخر ۶۷۱ هجری از جهان درگذشت و در نه سالگی بتقویت ارل پمروک بتخت نشست و ۵۶ سال تمام سلطنت کرد	۶۱۳
۱۲۷۲	ادوارد اول پسر هنری دوم مدعو لانگ شنکس یعنی درازساق اولا الینار کستیل را و ثانیا مرگرت فرانسه عقد کرد و در هفتم جولای سال ۱۳۰۷ مسیحی مطابق اوایل محرم ۷۰۷ هجری عمر شریف سپری شد	۶۷۱
۱۳۰۷	ادوارد دوم پسر ادوارد اول ای زبلا فرانسه را عقد کرد و در ۲۵ جنیواری سال ۱۳۲۷ مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول ۷۲۷ هجری معزول شد و در برج برکلی در ۲۱ سپتمبر سال ۱۳۲۷ مطابق اوایل ذی قعده ۷۲۷ هجری کشته شد	۷۰۷
۱۳۲۷	ادوارد سیم پسر ادوارد دوم فلیپا هینالت را تزویج نمود و در ۲۱ جون سال ۱۳۷۷ مطابق اواسط صفر ۷۷۹ هجری وفات یافت	۷۲۷
۱۳۷۷	ریچارد دوم پسر ادوارد که بدرش بلک پرنس یعنی شاهزاده سیاه می گفتند نواده ادوارد سیم اولا آن آستریا را و ثانیا ای زبلا فرانسه را تزویج نمود و در ۲۸ سپتمبر ۱۳۹۹ مسیحی مطابق اواخر محرم ۸۰۲ هجری معزول شد و در برج پامفرت در دهم فروری سال ۱۴۰۰ مطابق جمادی الآخره ۸۰۲ هجری کشته شد	۷۷۹
	خانواده لنکستر	
۱۳۹۹	هنری چهارم پسر جان آف گانت پسر ادوارد سیم جون نوار را عقد نمود و در بستم مارچ ۱۴۱۳ مطابق اواسط ذی الحجه ۸۱۵ هجری وفات یافت	۸۰۲
۱۴۱۳	هنری پنجم پسر هنری چهارم کترین فرانسه را عقد کرد و در ۳۱ اگست سال ۱۴۲۲ مطابق اواسط شعبان ۸۲۵ هجری از جهان درگذشت	۸۱۵

انگلیس

سلاطین انگلیس

سال مسیحی		سال هجری
۱۴۲۲	هنری ششم پسر هنری پنجم فرزند آن زوجه را ترویج نمود در چهارم مرچ سال ۱۴۶۱ مطابق اواخر جمادی الاولی ۸۶۵ هجری معزول شد و به دستیاری ریچارد دوک گلاسستر در تاور در ۲۲ جون ۱۴۷۱ مطابق اوایل محرم ۸۷۶ هجری کشته گشت	۸۲۵
	خانواده یارک	
۱۴۶۱	ادوارد چهارم الیزابت گری را عقد کرد و در نهم اپریل ۱۴۸۳ مطابق اوایل ربیع الاول ۸۸۸ هجری وفات یافت	۸۶۵
۱۴۸۳	ادوارد پنجم پسر ادوارد چهارم در ۲۲ جون سال ۱۴۸۳ مطابق اواخر جمادی الاولی ۸۸۸ هجری عزل شد و در تاور کشته شد او دو ماه و سیزده روز حکومت کرد	۸۸۸
۱۴۸۳	ریچارد سیوم برادر ادوارد چهارم در ۲۲ اگست سال ۱۴۸۵ مطابق اوایل شعبان ۸۹۰ هجری در [illegible] رسید	۸۸۸
	خانواده تودار	
۱۴۸۵	هنری هفتم الیزابت یارک را عقد کرد و در ۲۲ اپریل سال ۱۵۰۹ مطابق اوایل محرم الحرام ۹۱۵ هجری وفات یافت	۸۹۰
۱۵۰۹	هنری هشتم پسر هنری هفتم در ۲۸ جنوری ۱۵۴۷ مسیحی مطابق اواخر جمادی الاولی ۹۵۴ هجری وفات یافت	۹۱۵
۱۵۴۷	ادوارد ششم پسر هنری هشتم در ششم جولای سال ۱۵۵۳ مطابق شعبان ۹۶۰ هجری از جهان درگذشت	۹۵۴
۱۵۵۳	مری دختر هنری که مادرش کترین آرگان است در فلیپ اسپانیا شد در ۱۷ نومبر سال ۱۵۵۸ مسیحی مطابق اوایل صفر ۹۶۶ هجری عمرش به پایان رسید	۹۶۰
۱۵۵۸	الیزابت دختر هنری که مادرش انا بلین است در ۲۴ مرچ ۱۶۰۳ مسیحی اواخر شوال ۱۰۱۱ هجری کوکب اقبالش بچاه سار مغرب فرو رفت چهل و پنج سال سلطنت کرد	۹۶۶
	خانواده استورت	
۱۶۰۳	جیمس اول انگلند و ششم اسکاتلند پسر کوین مری است که پس ازو در سال ۱۵۶۷ مسیحی مطابق ۹۷۵ هجری تخت سلطنت اسکاتلند جلوس کرد و در فوت الیزابت در سال ۱۶۰۳ مطابق ۱۰۱۱ هجری تخت انگلند نیز عروج نمود و این دو سلطنت پس ازان متحد شد و سی و شش سال پادشاه اسکاتلند بود و بیست و دو سال دیگر در هر دو مملکت پادشاهی کرد و مدت حکمرانی او پنجاه و هشت سال بود و آن شاهزاده خانم دنمرک را بعقد خود در آورد و در ۲۷ مرچ سال ۱۶۲۵ مطابق اواخر جمادی الآخره ۱۰۳۴ هجری وفات یافت	۱۰۱۱
۱۶۲۵	چارلس اول پسر جیمس اول هنریتا فرانسه را عقد نمود در سی ام جن سال ۱۶۴۹ مطابق اوایل رجب ۱۰۵۹ هجری [illegible]	۱۰۳۴
۱۶۴۹	کامان ولث یعنی غنا و ثروت عام که عبارت از جمهوریه باشد الیور کرامول را در ۱۲ دسمبر سال ۱۶۵۳ مسیحی مطابق اوایل صفر ۱۰۶۴ هجری رئیس الجمهور کردند و در سیوم سپتمبر سال ۱۶۵۸ مسیحی مطابق اواخر ذیحجه ۱۰۶۹ هجری وفات یافت و پسر او ریچارد کرامول را در چهارم سپتمبر سال ۱۶۵۸ مطابق اواخر ذیحجه رئیس الجمهور کردند و در ۲۲ اپریل سال ۱۶۵۹ مطابق ۱۰۷۰ هجری معزول شد	۱۰۵۹
۱۶۶۰	چارلس دوم پسر چارلس اول انفنتا کترین پورتگال را عقد کرد و در ششم فبروری سال ۱۶۸۵ مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول ۱۰۹۶ هجری وفات یافت	۱۰۷۱
۱۶۸۵	جیمس دوم برادر چارلس دوم اولا آن هیدی را ثانیا شاهزاده خانم موڈینه را عقد نمود و عزل شد و در ۱۲ دسمبر سال ۱۶۸۸ مسیحی مطابق اوایل صفر ۱۱۰۰ هجری فرار کرده در غربت در مملکت فرانسه در ششم اگست ۱۷۰۱ مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول ۱۱۱۳ هجری وفات یافت	۱۰۹۶

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۶۸۹	ولیم سیم شاهزاده ارنج و مری ملکه او دختر جیمس معاً در سیزدهم فبرواری سال ۱۶۸۹ مسیحی مطابق ربیع الآخر ۱۱۰۰ هجری بامر سلطنت پرداختند و مری در ۲۸ دسمبر سال ۱۶۹۴ مطابق اواسط جمادی الاولی ۱۱۰۶ هجری وفات یافت و ولیم در هشتم مرچ ۱۷۰۲ مطابق اواسط شوال ۱۱۱۳ هجری از اسب افتاده هلاک شد	۱۱۰۰
۱۷۰۲	آن دختر دوم جیمس که زن جارج شاهزاده دنمرک شده بدون اولاد در اول اگست سال ۱۷۱۴ مسیحی مطابق اوایل شعبان ۱۱۲۶ هجری وفات یافت	۱۱۱۳
	خانواده هنوور	
۱۷۱۴	جارج اول الکتر هنوور دیوک برونسوک و لونینبرگ مادر او صوفیه دختر الیزابث دختر جیمس اول آ[مد] و او شاهزاده خانم صوفیه را بعقد خود در آورد و در ۱۱ جون سال ۱۷۲۷ مسیحی مطابق اوایل ذی قعده ۱۱۳۹ هجری وفات یافت	۱۱۲۶
۱۷۲۷	جارج دوم پسر جارج اول ویلهلمینه کرولاین برندن برگ را عقد کرد و در ۲۵ اکتوبر سال ۱۷۶۰ مسیحی مطابق اواسط ربیع الاول ۱۱۷۴ هجری از جهان درگذشت	۱۱۳۹
۱۷۶۰	جارج سیم نواده جارج دوم چرلوتت مکلن برگ استرلیتز را تزویج نمود و در ۲۹ جنیواری سال ۱۸۲۰ مسیحی مطابق سیزدهم ربیع الثانی ۱۲۳۵ هجری وفات یافت و شصت سال پادشاهی کرد	۱۱۷۴
۱۸۲۰	جارج چهارم پسر جارج سیم کرولاین برونسوک را عقد کرد و در ۲۶ جون سال ۱۸۳۰ مسیحی مطابق پنجم محرم الحرام ۱۲۴۶ هجری جهان را بدرود نمود و اولادی از و نماند	۱۲۳۵
۱۸۳۰	ولیم چهارم برادر جارج چهارم ادلیید ساکس می ننگن را عقد کرد و در بیستم جون سال ۱۸۳۷ مسیحی مطابق سه شنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۲۵۳ هجری وفات یافت هفتاد و یک سال و ده ماه تمام عمر او بود و از و نیز اولادی نماند	۱۲۴۶
۱۸۳۷	الکسندرینه ویکطوریه دختر ادوارد دیوک کینت است که پسر ثانی جارج سیم است و در ایام برادرش جارج چهارم امیر نظام بود و هم در زمان او وفات یافت و دختر او پس از فوت عموی خود ولیم چهارم بتخت انگلستان	۱۲۵۳

جلوس کرد و ولادت این پادشاه در بیست و چهارم می سال ۱۸۱۹ مسیحی مطابق غرهٔ شعبان ۱۲۳۴ هجری اتفاق افتاده و در بیستم جون سال ۱۸۳۷ مطابق سه شنبه شانزدهم ربیع الاول سال ۱۲۵۳ هجری بجای عم خود بتخت نشست و در ۲۸ جون سال ۱۸۳۸ مسیحی مطابق پنجشنبه پنجم ربیع الثانی ۱۲۵۴ هجری در وستمنستر تاج پادشاهی را برسر او بقاعده که در انگلستان معمول است گذاشتند و در دهم فبرواری سال ۱۸۴۰ مسیحی مطابق دوشنبه ششم ذیحجه الحرام ۱۲۵۵ هجری بعقد ازدواج پسر خالوی خود فرنسیس البرت شاهزاده ساکس کوبرگ و گوتا در آمد و در نهم نومبر سال ۱۸۴۱ مطابق سه شنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۲۵۷ هجری پسری زائید مسمی به البرت ادوارد پرنس آف ویلز که ولیعهد دولت انگلستان است و سوای ولیعهد چندین پسر و دختر نیز دارد و این پادشاه تا اکنون که ۲۰ ستمبر سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق هفتم محرم الحرام ۱۲۷۲ هجری است پادشاه ممالک فسیح الارجاء انگلستان و هندوستان و کنده و جزایر وغیره است و هجده سال و سه ماه شمسی است که بتخت پادشاهی جلوس کرده است

باب بیست و ششم در بیان متصرفات گریت بریتن در امریکا

باب هشتاد و پنجم در بیان متصرفات گریت بریتین در امریکا

متصرفات برتیش در امریکای شمالی ولایات اپر کندا یعنی کندا اعلیا و لوار کندا یعنی کندا اسفلی است و نوا اسکوتیه و نیو برونسویک
و جزیره پرنس ادوارد که او را سینت جان نیز گویند و جزیره بریتان و جزیره نیوفوندلند و هدسن بی و لبرادر و نیو بریتین یا ولایتی که در
هدسن بی واقعشده است و در ویست اندیس یعنی هند الغرب متصرفات گریت بریتین جزایر جمیکا و بربیدوس
انتی گا و مونت سیرت و انگویلا و سینت کرسٹوفر و نویس و تارتولا و ورجین و انی گودا و بربودا و گرندی نس
و تری نیداد و گرنادا و توباگو و سینت وین سینت و دامینیکا و سینت لوشیه و جزایر بهاما و بلیز که او را اولیس
نیز گویند که بندر هاندوراس است و در امریکای جنوبی گوینا و دیمرارا و ابی سی بو و بربیس است اما کندا مملکت
وسیع فسیحی است که در امریکای شمالی در طرف شمال دریاچهای بزرگ و یونیتید استیتس یعنی ممالک متحده اتفاق
افتاده است و امتداد او از مشرق بمغرب زیاده از هزار میل و پهنای اوسط تخمیناً دویست میل است و این مملکت در
دو ولایت تقسیم شده است که حصه مشرقی را لوار کندا یعنی کندا اسفلی گویند و حصه مغربی را اپر کندا اعلیا خوانند
و پایتخت کندا اسفلی شهر کوبیک است که در شمال رودخانه بزرگ سینت لارنس اتفاق افتاده است و پای تخت
کندا اعلیا قصبه یارک است که در شمال مغرب دریاچه انتریو واقعشده است و تقریباً جمعیت آنجا پنج هزار است و حکمرانی
کندا در قبضه اختیار حاکم است که از جانب پادشاه انگلند معین میشود و در مشورت خانه آنجا بیست و دو نفر از جانب پادشاه
انتخاب شده است که پانزده نفر برای کندا اسفلی است و هفت نفر برای کندا اعلیاست و در مجلس کم پنجاه و دو نفر از اهل ملوکات
و قصبات تعیین شده است مهام ملکی را تمشیت میدهند و جمعیت این دو ولایت تقریباً هفتصد هزار میشود کندا را
انگلیسها که در زیر حکم سبستین کبوت بودند در سال هزار و چهار صد و نود و هفت مسیحی مطابق نهصد و دو هجری پیدا کرده
و این ولایت را لشکر فرانسه در سال هزار و ششصد و شش مسیحی مطابق یکهزار و هفده هجری تصرف کردند و قلعه در کوبیک برای
خودشان ساختند و در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و سه هجری کوبیک را جنرل وولف
مسخر کرد و لشکر فرانسه را شکست داد و خود نیز در حالت فتح کشته شد مترجم گوید مختصری از احوالات او در باب پنجاه و هشتم
معلوم داشته ایم و کندا با عهدنامه ورسیلز که در سال هزار و هفتصد و شصت و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و
هفت هجری بانجام پیوست بدولت انگلیس مفوض گشت و جمعیت کوبیک تخمیناً بیست هزار است که ثلثا او از نسل فرانسه
و مذهب رومن کتولیک را دارند و مانت ریال شهر ثانی کندا اسفلی است که جمعیت آنجا نیز تخمیناً بیست هزار است و مدت
شش ماه در فصل خریف و زمستان هوای این ولایت زیاده از حد سرد و سخت است و حیوان مشهور کندا بیور است و او حیوان
آبی است که از پوست او کلاه درست میکنند و سمور و سنجاب است و رودخانه و دریاچه درین مملکت بیشمار است و
عمقشان نیز بسیار است و ماهی نیز در انهار و بحیرات فراوانست و جنگلهای وسیع دارد که مسکن قبایل اندینس است و جنگلهای
امریکای شمالی بحسب وسعت و کثرت و التفاف اشجار و انبوهی درختها از همه جنگلهای دنیا بهتر است و هیچ تماشاگاهی بهتر ازو
نیست مترجم گوید اندینس یعنی هندیها چون بومیان ینگی دنیا بحسب قامت و چهره و خورد اندامی شباهت
کلی با اهل هندوستان دارند لهذا بومیان آن ولایت را نیز اندینس مینامند و پس ازین هر جا که در ینگی دنیا اندینس یا هندیها
ذکر شود مراد اهالی بومی وحشی این مملکت است انتهی اما نوا اسکوتیه که او را نیو اسکاتلند نیز گویند شبه جزیره
دراز و تنگ و باریک است که طول او از مشرق تا مغرب دویست و هشتاد میل است و در جانب شمال محدود
با نیو برونسویک و بی فندی است و در جانب جنوب محدود با محیط اتلنتیک است و تا سال هزار و هفتصد و هشتاد و

۲ یعنی کنداام
۱۴۹۷
۱۷۵۹ سنه ۱۱۷۳
۱۷۶۳ سنه ۱۱۷۷
۱۷۱۴

مطابق هزار صد و نود و هشت هجری نیوبرونسویک نیز در زیر اسم نوا اسکوشیه محسوب میشد و از آن پس بجهت تفارق تمیز داده اند ولایت نوا اسکوشیه اگرچه در مابین چهل و سه درجه شمالی تا چهل و شش درجه عرض شمالی اتفاق افتاده است و بحسب ظاهر مقدار کثیری بجانب جنوب لندن واقع شده است چراکه عرض لندن پنجاه و یک درجه و کسر یست ولی بجهت سرمای سخت در زمستان شدید که در این ولایت حادث میشود او را بمراتب در درجات عرض فروتر از لندن میتوان شمرد گویا چنانست که در عرض شصت بل متجاوز واقع گشته است و در این ولایت نیز جنگل بسیار است و در نهرها ماهی فراوان همه ساله صید میکنند و جمعیت این ولایت را در سال هزار و هشتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و سه هجری که حساب کرده اند یکصد و بیست و سه هزار و هشتصد و چهل و سه نفر بوده است مترجم گوید اکنون جمعیت آنجا را قریب به دویست هزار تخمین نموده اند و پایتخت این ولایت هالی فکس است که در ساحل جنوبی است و در اینجا چهار خانه بسیار خوبی است و بندر بسیار خوب دارد که قابلیت دارد که در اینجا هزار کشتی بزرگ جنگی با اطمینان و امنیت تمام لنگر اقامت میاندازند و جمعیت این قصبه تخمیناً بیست هزار است اما نیوبرونسویک از نوا اسکوشیه با خلیجی که او را بای فندی گویند مفروز شده است و حد شمالی او کنده اسفلی و مغربی و ممالک متحده و حد مشرقی او خلیج سینت لارنس است و حد جنوبی و بای فندی و نوا اسکوشیه است و وسعت آنجا از شمال تا جنوب تخمیناً دویست میل و از مشرق تا مغرب صد و پنجاه میل است و در ده تقسیم شده است و اکثر این ولایت جنگلهای انبوه سخت است و از این جنگلها تیرهای کلفت بلند برای دکل کشتیها بولایات خارجه میبرند و جمعیت این ولایت تقریباً هشتاد هزار میشود و قصبه بزرگ آنجا سینت جان است و بندرگاه خوبیست که در ساحل جنوبیست و جمعیتش تخمیناً ده هزار است نشیمن حاکم قصبه ایست که در داخل ولایت است که او را فردریک تون گویند که در جنب رودخانه سینت جان واقع و در همین رودخانه قصبه دیگر هست که او را کینگ تون گویند و اما جزیره پرنس ادوارد که او را سابقاً جزیره سینت جان میگفتند در قسمت جنوبی سینت لارنس اتفاق افتاده است که نوا اسکوشیه در جانب جنوب این جزیره است طول این جزیره تخمیناً صد میل و پهنای او بیست میل است و خاک آنجا اصل خیز است و پای تخت آنجا چارلوت تون است و جمعیت آن قصبه تخمیناً پنج هزار است این جزیره با کیپ بریتان به دولت انگلیس در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری تفویض شد و باین جزیره اسم نواب اشرف ادوارد دیوک کنت را گذاشتند و این جزیره سابقاً در تصرف دولت فرانسه بود و در زمان ایشان اسم این جزیره گریزی آف کنده گذاشته بودند یعنی علف انبار کنده اما کیپ بریتان که او را جزیره بریتان نیز گویند در ساحل مشرقی نوا اسکوشیه اتفاق افتاده است و این جزیره از زمین بیشتر با بازوی درازی از دریا مفروز است که آن بازوی دریا را گت آف کنسو گویند و طول این جزیره از شمال تا جنوب تخمیناً صد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب هفتاد میل است و جمعیت آنجا فروتر از بیست هزار است و پای تخت این جزیره سیدنی است که در شمال و مشرق جزیره است و در حوالی و حوش این قصبه معادن زغال سنگی فراوانست و قصبه قدیم آنجا لوئیس بورک اکنون در خرابیست اما جزیره نیوفوندلند جزیره بسیار بزرگی است که در ساحل مشرقی امریکای شمالی واقع شده است و در قسمت مشرقی خلیج سینت لارنس اتفاق افتاده و طول این جزیره تخمیناً سیصد و پنجاه میل و عرض او دویست میل است و این جزیره را سبستین کبوت که یکی از اهل وینس و بجد متگذاری دولت انگلیس مشغول بود در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مسیحی مطابق

سنه ۱۱۹۸

سنه ۱۸۲۷

سنه ۱۲۴۳

نیوبرونسویک

جزیره پرنس ادوارد

سنه ۱۷۴۵

سنه ۱۱۵۸

کیپ بریتان

جزیره نیوفوندلند

۱۴۹۷

۹۰۲

نوصد و دو هجری پیدا کرد اگرچه این جزیره بحسب عرض در جنوب انگلند است ولی هوای انجا بسیار
سرد و سخت است و در بیشترین قسمت این جزیره در عرض سال با برف مستور است و این جزیره کوهستان سنگلاخست
و قصبات بزرگ انجا قصبهٔ سینت جان و پلاسنشیه و بونویسته است و پایتخت اینجزیره سینت جان است که جمعیت
انجا تقریبا دوازده هزار است و جمعیت پلاسنشیه سه هزار است و خوراک اهالی اینجزیره غالبا ماهی است و ما
را از خشکی آبنده بولایات خارجه میبرند و انواع طیور و شکار نیز دارد و غله و میوه درین جزیره بجهة سرمای و افر نیست
است مترجم گوید قصبهٔ سینت جان در جانب جنوب مشرق پلاسنشیه در جنوب بونویسته در ساحل
شرقی اتفاق افتاده است و در اینجزیره دریاچه ایست و چندین جزیرهٔ کوچک مثلا باینجزیره اتصال دارد و قصبهٔ
سینت جان و پلاسنشیه در زبان لتین بمعنی راحت و آرامست و بونویسته در زبان ایطالیا بمعنی چشم انداز
خوبست انتهی اما جزیرهٔ برمودس که آنها را جزایر سامرس نیز گویند جمعیتی از جزایر است که از محیط اتلنتیک
تخمینا بمسافت ششصد میل از ساحل کرولینا اتفاق افتاده است که آنها را اولا جون برمودا یکی از سیاحان
اسپانیا پیدا کرد و باسم او نامیدند و ثانیا سامرس نام انگریز آنجا رفت که موسوم باسم سر جارج سامرس موسوم شد که کشتی او در سال
هزار و ششصد و نه مسیحی مطابق هزار و هجده هجری در نزدیکی میرفت بسنگهای بزرگ اینجزیره خورده غرق
شد و جمعیت همهٔ این جزایر تخمینا پانزده هزار است مترجم گوید کرولینا یکی از مملکتهای متحده است که در
ساحل شرقی اتفاق افتاده است و این ولایت نیز بدو حصه منقسم است یکی را کرولینا شمالی گویند و دیگری را کرولینا
جنوبی خوانند چنانچه ذکر هر دو مملکت را بتفصیل انشاء الله در باب یکصد و بیست و پنجم خواهیم کرد انتهی اما لبرادور قسمت
شرقی نیوبریتین و ولایت ایسکویماکس است که در تلفظ ایسکی موز گویند و ولایت وسیع عریضی است که در
مشرقی بی هدسن اتفاق افتاده است و در این ولایت دو طایفه مخصوص از بومیان اینولایت سکنی دارند که یکی طایفهٔ مونتن
نایرس است که در وسط و داخل مملکت مسکن گرفته اند و دیگری طایفهٔ ایسکی موز است که در سواحل ماوی گزیده اند
و چهرهٔ ایشان بسمرت و صفرت مایلتر است و بسیار خورد اندام میشوند و نشیمن اصلی برتیش در ینولایت فاکتوری است
و حد و شمالی اینولایت در عرض سال مدت نه ماه و ده ماه با یخ و برف مستور است و از اینجهت سیاحان اروپا
چندان اطلاع ندارند مترجم گوید در نقشه فاکتوری معلوم نشد که کجاست اما نیوبریتین ولایتی است
که در اطراف بی هدسن اتفاق افتاده است و بسیار سرد و سخت و اهالی آنجا وحشی هستند و در اینجا سمور فراوانست
و زمستان در و ولایت چنان سرد است که شراب و براندی یخ میبندد و آب در دهان و نفس در کام فسرده میشود
و بعضی از حیوانات و طیور که در اینولایت است در تابستان برنگ ذاتی خود میشوند و الوان مختلفه دارند و در
زمستان برنگ همه آنجا سفید میشود و در ینولایت طوایف بیشمار سکنی دارند که هر طایفه فرودتر از پنجهزار و ششهزار
نیست و معروف انها طایفهٔ ایسکی موز و طایفهٔ اسی نی بائی نس و طایفهٔ چی پاوینس و طایفه
کانیراندینس است یعنی هندیهای مس رنگ که لون بدن انها برنگ مس است تلفیظ کنیدا لیر دوز ولایت بزرگیست
که در شمال امریکا ترکیب یافتین مثلا اتفاق افتاده است و تخمینا از عرض پنجاه درجه شمالی تا شصت درجه شمالی
و حد جنوبی او بی کنندا و خلیج سینت لارنس و حد شرقی او محیط اتلنتیک و حد شمالی و بوغاز هدسن و حد مغربی
او بی هدسن است و قطعهٔ بزرگ این ولایت سوخته و بی ثمر و کوهستان و ناهموار است و سنگهای عظیم الجثه

در انولایت بسیار است و در کوهستان انجا مرال نیز فراوانست و چندین دریاچه نیز دارد و انولایت با جزیره نیوفوندلند
با بوغاز بلیل مفروز است و بلیل جزیره ایست که در جانب شمال و مشرق این بوغاز واقعست که این بوغاز باسم او
موسوم است و در زبان فرانسه بلیل بمعنی قشنگ و مقبولست و اراضی نیو بریتین تخمینا از عرض پنجاه درجه شمالی تا عرض
هفتاد درجه شمالیست و از طول نود و پنج درجه مغربی تا طول یکصد و سی و پنج درجه مغربیست و از جانب شمال ان دریای
محیط آرکتیک اتصال مییابد و ولایت نیوسوث ویلز در ساحل جنوبی و مغربی بی هدسن اتفاق افتاده است
و در بی هدسن در جانب شمال جزیره بزرگیست مسمی به سوثمپتن که او نیز در تصرف انکلیس است و این جزیره
قریب بشکل لوزی اتفاق افتاده است

باب هشتاد و ششم در بیان متصرفات بریتیش در ویست اندیس یعنی هند الغرب

۱۹۹

جمیکا یکی از جزایر بزرگ معتبر هند الغربست که تعلق به گریت بریتین دارد که کولمبس در سال هزار و چهار صد و نود و چهار مسیحی
پیدا کرد و در تصرف اسپانیا بود و در زمان کرام ول انجزیره را دولت انکلیس تصرف کرد و انجزیره در سه کوتی تقسیم شده
است یعنی میدل سیکس و سری و کارن وال است و معامله کلی این جزیره شکر و رم و پنبه و نیل و فلفل و چوکولیت و چند
چوب و ادویه و میوه های خوب از همه قسم و نارنج و لیمو و لیموی آب و انار و غیره است و درخت نان نیز در انجزیره فراوانست
و اکثر میوه ها و نباتات جزایر هند الغرب بیکدیگر متشابه و متماثلست و جمعیت جمیکا فزونتر از چهار صد هزار است که از آنها سیصد هزار
نفر از طایفه نگرو یعنی از سیاهان افریقاست و درین جزیره بادهای عاصف قاصف بسیار میوزد و حکومت آنجا
با حاکمی است که از جانب پادشاه تعیین میشود و دوازده نفر دیگر بجهت حل و عقد امور منتخب شده است در مجلسی که چهل
و سه نفر دیگر هم از فری هلدرس یعنی اشخاصی که صاحب ملک و ضیاع و عقار اند نشسته امور لازمه را فیصل میدهند
و شهر بزرگ این جزیره کینگستن است که سی و پنج هزار جمعیت دارد و دیگری سن تیه گو دل وگا است که نشیمن حاکم در انجا
بلیز یا بلانز هنت کوچک ناحیه است که در جنوبی مکسیکو در بی هان درس واقعشده است که متعلق بحکومت
جمیکا و در آنجا مهوگنی که چوب سرخ رنگ قیمتی است و آبنوس بعمل می آید و قصبه انجا بلیز باسم همان ناحیه معروفست
که جمعیت انجا فزونتر از پانزده هزار است مترجم گوید جزیره جمیکا بشکل بیضی اتفاق افتاده و تخمینا یکصد و پنجاه
میل طول و چهل میل عرض دارد و یک سلسله از جبال که مسمی به بلو مونتینز است یعنی جبال ازرق در مابین جزیره از جانب
بمغرب امتداد دارد و تقریبا جزیره را دو حصه متساوی قسمت میکند و ارتفاع بعضی از قلهای او تا هفت هزار فوت و هشت
هزار فوت است و در سمت جبال جزیره [illegible] زیاد تر از سمت جنوبست و کوتی میدل سیکس که در وسط است
مشتملست بر نه بلوک و یکقصبه و سی قریه و کوتی سری که در مشرقست مشتمل بر هفت بلوک و دو قصبه و هشت قریه است
و کوتی کارن وال که در مغربست محتوی بر پنج بلوک و سه قصبه و شش قریه است انتهی بربیدوس یکی از جزایر
کریبی است و از این جزیره نیز نخاج رم و شکر و زنجبیل و پنبه میبرند و در انجزیره نیز آن میوهائیکه در سایر جزایر هند
الغربست پیدا میشود و انجزیره اصلا از انکلیس در سال هزار و ششصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و سی و سه هجری
آباد شد و در انجزیره نیز طوفان و تند باد بسیار است و در سال هزار و هفتصد و هشتاد مسیحی مطابق هزار و صد و
نود و چهار هجری چنان طوفان شد که چهار هزار و سیصد و بیست و شش نفر بهلاکت رسیدند و جمعیت او در این زمان فزونتر
از یکصد و ده هزار است که از آنها هشتاد هزار و پانصد نفر سیاه است مترجم گوید طول این جزیره بیست و یک میل

و پهنای او چهارده میل و در عرض سیزده درجه و بیست دقیقه شمالی و در طول پنجاه و نه درجه و سی دقیقه مغربی اتفاق افتاده است انتهی
انتی گا جزیره کوچکی است که تخمیناً چهل میل در جانب شمال گدالوپ واقعست و چندین بندر خوب دارد و پایتخت
آنجا سینت جانس و جمعیت آنجا تخمیناً سی هزار است که غالب آنها سیاه است مترجم گوید طول انتی گا
بیست و یک میلست و عرض او نیز تقریباً بهمین قرار است انتهی بربودا تقریباً هشت لیک در شمالی انتی گا
واقعشده است اگرچه جزیره کوچکی است ولیکن بسیار حاصل خیز و میوه خیز است چنانچه او را باغچه جزایر میتوان گفت و خانواده
کادرینگ تن که سابقا در ینجزیره استیلا داشته و املاک اینجزیره از ایشان بود چندین قطعه باغ برای اشخاصیکه ابیلا
درس بگویند وقف کرده اند و جمعیت آنجا تخمیناً هزار و پانصد میشود مترجم گوید طول این جزیره بیست یکمیل و عرض
اینجزیره دوازده میلست انتهی مونت سیرت نیز از جزایر گری بی است و بسیار کوچکست و طول او نه میل و عرض او
شش میلست اینجزیره را کولمبس در سال هزار و چهارصد و نود و سه مسیحی مطابق هشتصد و نود و هشت هجری پیدا کرد
و اینجزیره بجهت مشابهت بکوهی که در کتلونیه که در مملکت اسپانیاست موسوم شده است و تپه های او مستور از درخت
کاج و سرو و دیگر اشجار است و از ینجزیره شکر و پنبه بخارج بسیار میبرند و اینجزیره مابین شمال و مغرب گدالوپ اتفاق
افتاده است سینت کرستوفر عموماً او را سینت کیت میگویند جزیره مقبول پر حاصل خیز است و جمعیت آنجا
سی و دو هزار میشود و قصبه او بسی تر است و اینجزیره را نیز کولمبس در سال هزار و چهارصد و نود و سه مسیحی مطابق هشتصد و
نود و هشت هجری پیدا کرد و چون این جزیره را از دور دید بجهت خشنودی که قریب بساحل شد آنجزیره را باسم خود
موسوم ساخت ولی در ینجزیره اهل اسپانیا هیچ آبادی نکردند بلکه هیچ تصرف هم نداشتند و اهل انگلیس در سال هزار و
ششصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و سی و پنج هجری در آنجا بنا آبادی گذاشتند و اینجزیره نیز مثل جزایر همسایه
خود متحمل طوفانهای شدید سخت است مترجم گوید طول اینجزیره پانزده میل و عرض او چهار میلست و در نه پریش
قسمت شده است و اینجزیره بزرگترین جزایر لیوارد است و جزیره بربودا و انتی گا و چند جزیره دیگر که درین حوالی هستند
جزو جزایر لیوارد است انتهی انگوی لا جزیره کوچک بیمنفعتی است که از جزایر گری بی شمالیست و جمعیت
آنجا هفتصد نفر سفید و دو هزار و چهار صد نفر سیاه است و اسم اینجزیره را از آنجهت انگوی لا گویند که ترکیبا و هیئت
بمار دارد و از توابع جزیره سینت کرستوفر است مترجم گوید طول او سی میل و عرض او نه میل است و بزبان اسپانیا
انگوی لا بمعنی مار است انتهی نویس جزیره کوچکی است که در جنوب مشرق سینت کرستوفر واقعشده است بنظر مثل یک کوهی
که مستور باشجار باشد و این اسم را کولمبس باو داده است و به پنج پریش تقسیم شده است و او مشتمل بر یک قصبه است
که او را چارلس تون مینامند که جمعیت او تخمیناً شانزده هزار است و بیشتر آنها سیاه است جزایر ورجین تخمیناً
چهل جزیره است که نزدیک هم واقع شده اند ولی دول مختلفه در آنجا تصاحب دارند و بیشتر آنها تعلق بانگلیس دارد و جزیره
بزرگ آنها تارتولا است که دوازده میل طول و چهار میل پهنای او ست و اینجزیره سابقا در تصرف دچ بود که ایشان را در
سال هزار و ششصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هفت هجری انگلیس از ینجزیره بیرون کردند و آنهائیکه
تعلق به دینمرک دارد سینت تامس و سینت کروا و سینت جان است چنانچه در باب سی و یکم ذکر شد و محصولات
کلی این جزایر شکر و پنبه و رم است مترجم گوید طول همه اینجزایر شصت میل و پهنای آن تخمیناً سی و شش میلست و در شرقی
پرتو ریکو که او را پورتو ریکو نیز گویند واقعشده اند و گذشتن از جزایر برای سفاین بسیار خطر دارد و این جزایر از عرض هجده

۱۴۹۳
سنه ۱۸۹۸
سنه ۱۶۲۶
سنه ۱۰۳۵
سنه ۱۰۷۷

درجه تا نوزده درجه شمالی و از طول شصت و چهار درجه و تا شصت و پنج درجه و سی دقیقه مغرب گرینویچ اتفاق افتاده انتهی ترجمه
بند و جزیره معتبر مثمر خوبیست قریب بساحل امریکای جنوبی واقع شده و هوای این جزیره ناسازگار است و اینجزیره را سر والتر رلی
در سال هزار و پانصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و سه هجری تصرف کرد و قبل از و بدولت اسپانیا تعلق داشت و با صلحنامه
کلی که در سال ۱۸۰۲ مسیحی مطابق ۱۲۱۷ هجری منعقد شد بگریت بریتین قرار گرفت جمعیت اینجا قریب چهل هزار است از انجمله
پرت اسپانیا است و قصبه بزرگ او پرت اسپین است که بهترین قصبات جزایر گریبی است و درین قصبه کلیسای جدیدی ساخته شده
گرانادا که باسم گرانادا اسپانیا موسوم شده است مقدار سی لیگ شمال مغرب توباگو واقع شده است جنگل فراوان دارد و تنباکو
و شکر و نیل فراوانی ازین جزیره بخارج میبرند و اینجزیره را کولمبس در سفر سیم در سال ۱۴۹۸ مسیحی مطابق ۹۰۳ هجری پیدا کرد و این جزیره
چندین مرتبه انگلیس و فرانسه و اسپانیا گرفته تصرف کرده اند و آخر الامر در سال ۱۷۸۳ مسیحی مطابق ۱۱۹۷ هجری به انگلیس مسلم شد
و جمعیت او فزون تر از سی هزار است که سفید نهایت کم است و پایتخت او سینت جارج است توباگو جزیره ایست که در اقصی جنوب
جزایر گریبی واقع شده است و تخمین سی میل و نیم ... که در اقصی شرقی جزایر اتفاق افتاده است و این جزیره تپه ها و درختهای نیکو دارد که
از انجا راست و تیرهای بلند و تکلفات و دارچینی و جوز بوا نیز فراوان دارد و این جزیره را نیز دول مختلفه تصرف داشته اند و آخر الامر
بانگلیس در سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق ۱۲۲۹ هجری تفویض شد و جمعیتش قریب هیجده هزار است و پایتخت او اسکاربرو است
مترجم گوید طول این جزیره بیست و پنج میل از جنوب مشرق تا شمال مغرب است و عرض او تخمینا دوازده میل است و در بیست
و مشرق ترینیداد افتاده است و از این جزیره شش ولایات بولایات برده بعمل آورده اند انتهی سینت وینسنت
در مغرب بربیدوس واقع شده است اگرچه جزیره کوچکی است ولی بسیار مثمر و حاصل خیز است و جمعیتش بیست و سی هزار میشود که زیاده تر از حبشیان
چهار هزار سفید و اهل اسپانیا از انجهة او را باین اسم خوانده اند که این جزیره را در بیست و دوم جنوری پیدا کردند که آن روز عید سینت
وینسنت است مترجم گوید طول این جزیره چهل میل و عرض او ده میل است انتهی و این جزیره در وسط جزیره گوادلوپ و جزیره
سینت لوسیه در تصرف فرانسه واقع شده و طول این جزیره سی میل و پهنای او دوازده میل است و از انجهة او را باین اسم خوانده که در روز عید
نومبر سال ۱۴۹۳ مسیحی مطابق اواخر محرم ۸۹۹ هجری پیدا شد و پایتخت او بس تر است که در ساحل جنوب مغربیست مترجم گوید
دامینیکا در لغت لتین یعنی خداوند و بزرگ دین است و این لفظ را بحضرت عیسی اطلاق میکنند چنانچه سال تاریخ عیسوی را اهل اروپا در هر جا که نوشته باشند
حرف ای که الف است با حرف دی که دال است علامت آن گذارند که اشاره به انو دامینی است که در زبان لتین بمعنی سال است و دی علامت دامینی است
که بمعنی خداوند است و انو دامینی یعنی سال خداوند ما و روز یکشنبه چون تعلق بحضرت عیسی دارد و این جزیره در روز یکشنبه کشف شده لهذا نسبت باین
داده و دامینیکا گفته اند انتهی جزایر بهاما انها را لوکیس نیز گویند جمعیتی از جزایر صغار کوچک است که بمسافت بعید از ساحل فلوریدا در سمت
جنوبی ممالک متحده ینگی دنیای شمالی واقع شده اند و عدد انها تخمینا پانصد است و بعضی از انها در حقیقت سنگهای عظیم الجثه بزرگی هستند که از
آب بالا بر آمده اند بعضی از شان در ریگزار و سیع واقع شده اند که بعضی بد انگریزی سینکلف گویند یعنی کنارهای بزرگ و بعضی را سیل یعنی
کی نیز خوانند یعنی کنارهای کوچک و این جزایر عموما پست و هموار است چنانچه در حالت مد آب اغلب سواحل آن زیر آب میگیرد و محتوی ازاشجار کوچک
و نمک درین جزایر فراوان است و جمعیت تمام این جزایر تخمینا چهار هزار سفید و یازده هزار سیاه است و پایتخت این جزایر قصبه نسو در جزیره نیو پراویدنس است قیل این جزایر نخستین جایی که بنظر کولمبس در سال ۱۴۹۲ مسیحی مطابق ۸۹۷ هجری رسید اول باین جزیره فرود آمد و سن سلوادور
نام نهاد و از ان پس او را کت آیلند نام نهاده یعنی جزیره گربه مترجم گوید جزایر بهاما از عرض بیست و یک درجه تا بیست و هشت درجه شمالی و از طول هفتاد و دو درجه تا
هفتاد و نه درجه مغربی گرینویچ واقع شده اند و جزیره سن سلوادور اول جزیره ایست که کولمبس در دوازدهم اکتوبر سال ۱۴۹۲ مسیحی مطابق اواسط ذیحجه ۸۹۷
بانجا وارد شد و این جزیره در وسط جزایر بهاما است در عرض شمالی بیست و چهار درجه و بیست و پنج دقیقه و در طول هفتاد و پنج درجه و چهل دقیقه مغرب گرینویچ و جمعیت انجا تخمینا ...
و این جزیره و ولایتی امتداد او از شمال مغرب بجنوب مشرق است و شباهت کلی بحکه دارد که باشد در طرف جنوبی و سنت سلوادور زنگی از زنا
کتولیک بوده است که کولمبس نقالا نام او خوانده و بعد کربهای کشتی کولمبس مفقود شد و او را باسم کربه خوانده جزیره کربه خوانند انتهی سینت
جزیره مرینیک جزیره کوهسار پر نقش و نگار است و جمعیت انجا تخمینا هشت هزار است و این جزیره بگریت بریتین با عهدنامه در سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق ۱۲۲۹
تفویض شد مترجم گوید این جزیره در مابین سینت وینسنت و گرینیدا اتفاق افتاده انتهی دمرارا ایسکی بو و بربیس سه ولایت گوئیانا است که در شمالی
امریکای جنوبیست و این ولایات را از تصرف داچ لشکر انگلیس در سال ۱۷۹۶ مسیحی مطابق ۱۲۱۱ هجری بیرون آورد و باز تصرف ایشان داد در سال ۱۸۰۲
مسیحی مطابق ۱۲۱۷ هجری پس گرفته و آخر الامر در اثنای جنگ سال ۱۸۱۴ مطابق ۱۲۲۹ هجری داچ بانگلیس تفویض نمود و در دمرارا و ایسکی بو
نشیمنهای خوب ساخته و حاکم نشین این سه ولایت استبروک است که او را جارج تون نیز گویند و جمعیت انجا تخمینا پانزده هزار است و بیان حکومت ...
از سال ۱۸۱۲ مسیحی مطابق ۱۲۲۷ هجری بر پا شد مترجم گوید مصنف در اول باب هشتاد و پنجم در جزو متصرفات انگلیس در جزایر هند الغرب گرینیدین را ذکر کرده و جزیره
تفصیل او نپرداخته و گرینیدین سلسله از جزایر هند الغربیست که در وسط جزیره گرینادا و جزیره سینت وینسنت اتفاق افتاده و جزیره معروف او کریه کو

لیستنل تو ماگو و کنا گون وغیره است وعده آنها پست و است واین جزایر از ملحقات و توابع جزیره گرانادا است و در
بعضی نسخها گرندی لس بالام ضبط کرده اند

باب هشتاد و هفتم در بیان متصرفات گریت برتین در افریقا

متصرفات برتش در افریکا کیپ آف گود هوپ و سیرالیون و ماری تشس و جزیره سنت هلینه و جزیره
اسن سشن و سنی چلیس از جیلیگو و جزیره فرنندو پو و بعضی قلاع دیگر است که در طول ساحل گنی ساخته اند
ناحیه کیپ آف گود هوپ در اقصی جنوبی قسمت افریقا است و ولایت معتبر وسیعی است و امتداد او از کیپ تا
درون ولایت تخمیناً ششصد و دویست و سی میل و از شرق تا مغرب در پهن ترین قسمت تا نصد و پنجاه میل است و این دماغه

١٤٨٦ / ٨٩١ / ١٤٩٧ / ٩٠٢

ربیس کاو ارلکینت بیکو میدا ال پورتگال در سال هزار و چهارصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هشتصد و نود و یک
هجری پیدا کردند و این اسم را که بمعنی امید نیکو است از آن جهت بانجام نهاده اند که از آن طرف او معبری
بهندوستان یافتند و این امید با وسکو دی گاما در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مطابق نهصد و
دو هجری بعمل آمد و او این راه را به هندوستان باز کرد مترجم گوید این راه را اول بحر پیمای مشهور
اهل پورتگال مسمی به برتولو میو دیز پیدا کرد و این دماغه را کبو تارمن توسو نامیدند و بعضی کیپ آف استار
منس خوانند یعنی دماغه طوفانها چرا که در نزدیکی او کشتی او بطوفان شدید مبتلا شد که امید رهائی و نجات نماند
و پس از مراجعت دیز پادشاه پورتگال امنویل اسم آن دماغه را تبدیل او و کیپ آف گود هوپ نامید تفائلا
لحصول المقصود و وصولهم بالهند انتهی و این نشیمن سابقا بدلچ تعلق داشت که در سال هزار و ششصد مسیحی

١٦٠٠ / ١٠٠٩ / ١٦٥٠ / ١٠٦٠

مطابق هزار و نه هجری آن دماغه را تصرف کردند و در سال هزار و ششصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و شصت هجری
بنای آبادی و قلعه در آنجا گذاشتند و حوالی و اطراف آنجا را تصاحب نمودند که قسمت بزرگی از ولایت هوتن تاتس نیز
در تصرف ایشان در آمد و سی میل در جانب شمال این دماغه معروف کیپ تون است که قصبه معمور محکمی است و در شمال
مغرب این قصبه جبال شامخات باوج افلاک کشیده است و جمعیت این قصبه تخمیناً بیست هزار سیاه و سفید است و
جمعیت همه نوآبادی این نواحی وسیعه تخمیناً فروتر از یکصد و پنجاه هزار است که دو ثلث این جمعیت از طایفه هوتن تاتس
است که انگروتس نیز گویند یعنی نگروها و این قصبه کیپ تون در دامنه جبال شامخه واقع شده که بتدریج مرتفع شده است و
اسامی جبال آن سیاهات از این قرار است تیبل موون تین یعنی کوه میز که بلندترین آن جبال است لائنس رمپ یعنی
کوهان شیر شوگر لوف یعنی پارچه قند که بهیئت قند است لائنس هد یعنی سر شیر چارلس موونت یعنی کوه چارلس
و بالای تیبل موون تین بجهت چشم انداز خالی از صفا نیست و در میان دریا و چندین قسم نباتات با خاصیت
هست و خاک این ولایت محصول خیز و هوای آنجا سازگار است و فصل بهار اینجا در ماه سپتمبر است و ماکولات
از هر چیز در این ولایت فراوان و ارزان است و ماهی نیز بسیار است این نوآبادی نیکوی پرمنفعت به انگلیس در زیر حکم سر

١٧٩٥ / ١٢١٠ / ١٨٠٢ / ١٢١٧ / ١٨٠٦ / ١٢٢٠ / ١٨١٤

جارج الفینستن در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری تعلق گرفته بود و در
صلح امینس که در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری اتفاق افتاد باز بدلچ واگذار کرد
و در دهم جنواری سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق اواخر شوال هزار و دویست و بیست هجری باز لشکر انگلیس که
در زیر حکم سر هوم پوپهم و جنرال سر دیوید بیرد بودند تصرف کردند و در صلح سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار
و دویست و بیست و نه هجری بالکلیه بگریت برتین تسلیم نمودند مترجم گوید ارتفاع تیبل موون تین سه هزار و پانصد و هشتاد
و دو فوت است و ارتفاع کوه لائنس هد دو هزار و یکصد و شصت فوت است و کیپ تون را کیپ کولونی نیز گویند و بعضی
بهر این نواحی نیز این اسم را استعمال میکنند یعنی دماغه نوآبادی و در ولایت مشرقی کیپ گود هوپ دولت انگلیس قلاع
قلاع حصینه و قصبات عدیده ساخته اند و در هر جا بفراخور دستان ساخلو گذاشته اند و از بنادر معروف مکی برت

پُرت الی زابث است که در ساحل ولایت پوتین پیج قصبه ایست که ولایت باسم او موسوم است و میان بندر الزابث
تقریباً چهار صد و سی میل است و در پوتین پیج پنج قلعه است که ساخلو دارد و در جانب مشرق ولایت پوتین پیج
ولایت البنی که در آنجا در چهارده مکان ساخلو هست و در مشرق البنی ولایت وکطوریه که در آنجا در پنج مکان ساخلو است
و فاصل میان البنی و وکطوریه رودخانه گریت فیش است یعنی ماهی بزرگ و در شمالی پوتین پیج ولایت سامرست
و شمالی البنی ولایت فارث بوفورت است که در دوازده مکان ساخلو هست و این ولایات بسیار حاصل خیز
و با نفع انتهی سیرالیون یعنی ماه تگنده ولایت وسیعی است که در مغربی قسمت گنی واقعست و این
ولایت کوهستان و مسکن شیران شیاست که بواسطه آن اُسُود عبور از آنجا متعسر است و بهمین جهت
او را سیرالیون مینامند و قصبه بزرگ اینولایت خصیب و مثمر و حاصل خیز است و جمعیت این نو آبادی
تخمیناً از بیست هزار فزونتر است ولی هوای اینولایت چنان بمزاج اهل اروپا ناسازگار است که ظن قوی
چنانست که بجهت ناسازکاری و عفونت هوا بکلی دست ازین آبادی و ولایت بردارند و این نشیمن برای
ان ساخت اند که بلکه وحشیان آن ابراج و بومیان آن اصقاع را بتعلیم و تعلم وادارند و حرفت یاد آنها دهند
و انکلیس نو آبادی دیگر درین ساحل در دهنه رودخانه گمبیه دارند که پای تخت آنها بثورست است ماری تیس
که او را سابقا جزیره فرنس میگفتند و از جزایر معتبر بحر الهند است و چهار صد و پنجاه میل در جانب مشرق
ماداگسکر او واقع شده است و اینجزیره را اهل پورتگال اول پیدا کردند ولی کسی که در آنجا بنای آبادی نهاد
و لنج بود که در سال هزار و پانصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و هفت هجری در آنجا بنای آبادی گذاشتند
و او را ماریتس بجهت شاهزاده ماریس که در آنوقت استدهولدر داچ بود نامیدند و از تصرف داچ لشکر
فرانسه پس از چندی بیرون آوردند که او را بعد الجنت جزیره فرنس خواندند و بریتش این جزیره را در سال هزار و
هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری تصرف کردند و در صلح هزار و هشتصد و چهارده
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری به انگلیس مسلم داشتند و دور اینجزیره تخمیناً سیصد و پنجاه
میل و جمعیت آنجا تقریب بیکصد هزار است و پایتخت اینجزیره پورت لویس است که در سال هزار و هشتصد
و شانزده مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری سمت خانهای دولتمندان آن قصبه آتش گرفت و هزار و
و پانصد و هفده خانه با اثاث البیت یکسر سوخت و در سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و
سی و سه هجری طوفان شدیدی در آنجا اتفاق افتاد که اکثر سفاین که در لنگرگاه بودند غرق شدند و محصول کل
اینجزیره بتلیت چنانچه سالی چهار پنج چین سبز او را میکنند و هوای اینجزیره بسیار آزاست و هر نوبر نیکویی دارد که در هر نوبار
سفاین کثیر در حالت ایاب و ذهاب هندوستان بجهت تحصیل آب و آذوقه لنگر میاندازند و قلعه نیکویی در آنجا ساخته
اند سنت هلینه جزیره بلند کوچکیست تخمیناً بمسافت هزار صد میل در مغرب افریکا در بحر اتلانتیک جنوبی
اتفاق افتاده در اینجزیره ناپلیون بناپارت را در دفعهٔ ثانی که جلای وطن شد محبوس نمودند و باینجزیره در هفدهم
اکتوبر سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق چهارشنبه چهاردهم ذیقعدة الحرام هزار و دویست و سی
هجری او را وارد کردند و در اینجزیره در پنجم سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق روز دوشنبه چهارم هلالی و
پنجم حسابی شعبان هزار و دویست و سی و شش هجری از ناخوشی سینه وفات یافت و جسد او را در نزدیکی لانگ وڈ

سیرالیون — سنه ۱۵۹۸ / ۱۰۰۷ — سنه ۱۸۱۰ / ۱۲۲۵ — سنه ۱۸۱۶ / ۱۲۳۱ — سنت هلینه — سنه ۱۸۱۵ / ۱۲۳۰

الگو

که محل نشیمن او بود دفن کردند و در سنت هلینه تخمیناً بیست و هفت میلست و نمایش غریبی از دور دارد و چنانچه یک
صخرهٔ عظیمی است که خارج از دریاست با برج مرتفعی است که از محیط پر و نست و جمعیت اینجزیره تخمیناً فرد و تر از شش
هزار است و اینجزیره در صفحهٔ میا پایان دریا چکم نقطه دارد که در میان دایره است و از بسکه کوچکست اکثر اوقات سفاین
غلطی از و میگذرند و قصبهٔ اینجزیره جیمس تون است که در جانب شمالی جزیره است و قریب بدویست ساکست
که اینجزیره در تصرف انگلیس است و اینجزیره بجهت اجتماع سفاین در حالت جنگ و بجهت اعانت مسافران بهند
الشرقی زیاد مفید و در کار است و اینجزیره کوهسار و معتدل الحاصل خیز است و یک بندر دارد که بسیار صعب المدخل
است و لکن سهل الحراسه است اسنشن جزیرهٔ کوچک محترقة الاراضیست و مسافت هشتصد و
پنجاه میل در مابین شمال و سنت هلینه واقع شده است و اینجزیره مخصص اجتماع سفاین و سپاه در حالت جنگست
مترجم گوید اسنشن در لغت بمعنی صعود و عروجست چون از آنجا گذشته بحر اتلنتیک جنوبی داخل
میشوند از آنجهت او را باین اسم خوانده اند انتهی سی چلس ارچیپلگو که او را امیته ارچیپلگو نیز گویند مجموعهٔ از جزایرست
که دور از سایر جزایر بمسافت بعید در شمال و مشرق جزیرهٔ مادگسکر واقع شده اند و اینجزایر کلاً باج ده دولت انگلیس
و جزیره اصلی آنجا همان اسم سی چلس را دارد جزیرهٔ کوچک با منفعت حاصل خیز است و جمعیت آنجا فرد و تر از
مترجم گوید اینجزایر مجموعهٔ سی جزیره مسکونست و اینجزایر از عرض سه درجه تا پنج درجه جنوبی و از طول پنجاه و شش
درجه مشرقی تا پنجاه و هشت درجه اتفاق افتاده اند انتهی فرنندو پو جزیره کوچکیست که در بائیت آف
بیفرا در خلیج گنی واقع شده است و بتازگی یک قلعه در آنجا انگلیسها بنا کرده اند و سوای اینجزایر چندین قلاع و
نشیمنها انگلیسها در افریکا مغربی دارند که یکی کیپ کوست کیسل است که پای تخت معتبر این نشیمنها و تجارت
خانهاست که در گولد کوست یعنی ساحل طلا اتفاق افتاده است و دیگری اکره است و انمبو و دیکس کو
و سکاندی و کیپ اپلونیه و غیره است تنبیه کیپ کوست کیسل در عرض پنج درجه و بیست و پنج دقیقه
شمال و طول یک درجه و پانزده دقیقه مغربی گرینیچ واقع شده است اکره در عرض پنج درجه و چهل و پنج دقیقه شمال و در
طول صفر درجه و صفر دقیقه گرینیچ واقع شده است کیپ اپلونیه در عرض پنج درجه و چهل دقیقه شمال و در
طول دو درجه و سی دقیقه مغرب گرینیچست و دیکس کو در مشرقی کیپ اپلونیه است و سکاندی در مشرقی دیکس
کو است و انمبو در میان کیپ کوست کیسل و اکره است اما جزیره سنت هلینه چون محبس امپراطور
ناپلیون بناپارت بود بتفصیل او میپردازیم و اینجزیره در میان دریای اتلنتیک جنوبی وحیداً فریداً اتفاق افتاده
و در اطراف او بمسافت بعید هیچ جزیره نیست و تا ساحل افریقا که نزدیک ترین خشکی باوست تخمیناً هزار و دویست
میلست و اینجزیره را اهل پورتگال در سال هزار و پانصد و یک مسیحی مطابق نهصد و هفت هجری پیدا کردند و پس از آن
داچ تصرف کرد و در سال هزار و ششصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و شصت و یک هجری تصرف نمود و از آن زمان در تصرف
دولت انگلیس است و طول اینجزیره ده میل و نصف میلست و پهنای او شش و سه ربع میلست و تخمیناً دور او بیست و هشت
میل میشود و از همه جانب دریا اینجزیره بنظر مثل برج مرتفعی از سنگ خاره و صخرهٔ صماء میآید و گویا چنانست که در وسط آن بحر
میان قلعهٔ خدا آفرینست که ارتفاع او از ششصد فوت تا هزار و دویست و بلندترین ارتفاع او در آقله دیانا گویند که تقریباً
در مرکز جزیره است که ارتفاع او دو هزار و هفتصد فوتست و از این کوه چهار چشمه بهترین گوارا جاریست و در این جزیره قلاع

محکم ساخته اند و هوای آنجا معتدلست ولی رطوبت زیاد دارد و اکثر اوقات هوا ابر است چنانچه هر روز یک بار رفتار بنظر نمی آید و بادهای تند عاصف زیاد در آنجزیره میوزد و جنگل در آنجزیره زیاد بود و اکنون اکثر آنها را بجهت زراعت و آبادانی قطع کرده اند و ناپلیون که در جلای وطن اول در جزیره البه مسکن داده بود و از آنجا فرار کرده بفرانسه رفت و پس از شکست جنگ واترلو دولت انگلیس چنان صلاح دید که آن فتنه روزگار و حادثه فرنگستان را در آنجزیره که مسافت بعیده میان این جزیره و فرنگستانست محبوس کنند و با چند نفر از مرشل که وفاداری کردند با هشتاد نفر غلام از اهل فرانسه در آنجزیره چند سالی محبوس بود تا در آنجا چنانچه گذشت وفات یافت و پس از چند سال لوئیس فلیپ پادشاه فرانسه از کوین وکطوریه خواهش کرد که نعش او را بخشیده بفرانسه بیاورند و خواهش او را قبول کرد و لوئیس فلیپ پسر دوم خود پرنس ژوان ویل را در دوم جولای هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق دوم جمادی الاولی هزار و دویست و پنجاه و شش هجری از پاریس بسینت هلینه فرستاد و شاهزاده مزبور در هشتم اکتوبر سال مذکور مطابق یازدهم شعبان سنه مزبوره وارد جزیره سینت هلینه شد و نعش او را از جائی که بامانت گذاشته بودند در آورده بپاریس برگشتند و در پانزدهم دیسمبر سال هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق سه شنبه بیستم شوال المکرم هزار و دویست و پنجاه و شش هجری در پاریس او را بخاک سپردند و در آنجا مقبره نیکوئی برای وی برپا نمودند و سایر تفاصیل ایام توقف او در آنجزیره در کتب مبسوطه ضبط است و نعش او را با مومیائی و سایر اجزا چنان حفظ کرده بودند که هیچ عیب نکرده بود و مصنف در اول باب هفتاد و سیم در ضمن متصرفات انگلیس در افریقا جزیره رادریک را بیان کرد ولی در این باب هیچ بذکر او نپرداخت رادریک جزیره کوچکی است که در محیط هند قریب بمشرق جزیره ماریشس در عرض نوزده درجه و سی دقیقه جنوب و در طول شصت و سه درجه و پنجاه دقیقه مشرق اتفاق افتاده است

باب هشتاد و هشتم در بیان متصرفات انگلیس در هند الشرق

ممالک متصرفی انگلیس در هند الشرق در وسعت و جمعیت و معموری فزونتر از کل شاهنشاهی بریتیش است که دارا و متصرفست و دولت شاهنشاهی مغول تحلیل رفته که اکنون اسمی و حقیقت میتوان انگلیس را حکمران کل ممالک هندوستان شمرد و نژاد سلاطین مغول که امیر تیمور گورکان میرسد وقتی در هندوستان استقلال تمام داشته اند و الان از آن دولت بیاپایان ممالک بکران بهمان صوبه دهلی و توابع او قناعت کرده اند و اختیار هندوستان با کامپنی است یعنی جماعت متحده ممهده و کرسی نشینان که عدد آنها بیست و چهار است و رئیس ایشان را فرمانفرما مینامند و مسافت هندوستان تا بریتین فزونتر از هشت هزار میل است و مالیات بریتین پس از ادا کردن نفع قروض خود زیاده از هفت ملیان پوند باقی نمی ماند ولی از مالیات هندوستان پس از ادا کردن چهارده ملیان پوند منافع قروض فزونتر از هشت ملیان عاید دولت میشود و همه هندوستان مشتمل بر پنج حصه کبیره اصلیه است سوای ولایات صغیره که تابع آنهاست و آن پنج مملکت اصلی یکی ممالک بریتیش است و ثانی ممالک پونه مرتهش است و ثالث برار مراتش است و رابع صوبه دکن است که مملکت نظام علی است و خامس پنجاب است و اگر همه این ممالک را به هجده ولایت تقسیم کنیم دوازده از آن حصه انگلیس و پنج از آن متعلق بممالک متحابه هم عهد انگلیس و یکی از آن مطلق العنانست مرحوم گوید ممالک سیکس که عبارت از ولایت پنجابست اکنون کلاً تعلق بدولت انگلیس دارد دویست و نهم مرج سال مطابق هزار و هشتصد و چهل و ... مسیحی مطابق پنجشنبه چهارم جمادی الاولی هزار و دویست و شصت و پنج هجری مملکه فسیح الارجا ضمیمه دولت انگلیس

سنه ۱۸۴۰
سنه ۱۲۵۶
سنه ۱۸۴۰
سنه ۱۲۵۶

باب هشتاد و هشتم در بیان متصرفات انگلیس در هند الشرق

آمد و الماس کوه نور معروف که در نزد رنجیت سینگ پادشاه کشمیر بود بخزانهٔ لندن فرستاد که اکنون در خزانهٔ لندن است و برای هندرا جات
نواده رنجیت سینگ وظیفه و مستمری قرار داد که با آسودگی گذران نماید انتهی و ممالکی که در تصرف انگلیس است میسور است که
سابقاً تعلق به تیپو سلطان داشت و بنگاله و بنارس و بهار و قسمتی از الهاباد و اریسه و سرکارات شمالی و بمبای
و قسمتی از نواحی مدراس و چندین ولایات دیگر و جزیره سیلان هست و حکامی که هم عهد انگلیس و ولایات ایشان در عهدهٔ
حمایت و رعایت ایشانست نواب اوده و نواب کرناتیک و راجه های تراونکور و نواب دکن و غیره و غیره است مترجم گوید
تراونکور ولایتی است در اقصی جنوب هندوستان که در ساحل غربی اتفاق افتاده است انتهی و غیر از اهل اروپا سکنه
کل هندوستان یکصد و سی و چهار ملیان نفوس تخمین کرده اند که ده ملیان او مسلمان و یکصد و بیست و چهار ملیان آن هنود است
مترجم گوید که در اطلس جدیدی که در سنهٔ ... چاپ شده ملاحظه شد که جمعیت کل هندوستان را یکصد و پنجاه
ملیان معین کرده است والله اعلم انتهی پایتخت انگلیس در هندوستان شهر کلکته است که در صوبه بنگاله است که در
بالای یک شعبه از رودخانه گنجس که گنگ نیز گویند واقع شده است که آن شعبه را رودخانه هوگلی میگویند و از این شهر تا دریا
تخمیناً شصت میل است و کشتیهای بزرگ از دریا تا این شهر بسهولت در حرکت میآید و بومیان این ولایت این شهر را
کلیکته میگویند و در اوایل مائه هفدهم پس از ولادت حضرت مسیح این شهر دهکده بود ولی الآن فزونتر از پانصد هزار نفوس
از ملل مختلفه در آنجا هست و آن ملل مختلفه به آزادی بقاعدهٔ مذهب خود حرکت میکنند و غیر از انگلیسی و کسی را با کسی کاری نباشد
و در این شهر فرمانفرما و خلیفه پایتخت و کونسل بنگاله سکنی دارند که حکم آنها بر حکام مدراس و بمبائی جاریست و کلکته در جانب
شمال مشرق مدراس بمسافت هزار و یکصد میل واقع شده است بنگاله مملکت وسیع آبادانست و طول او از
مشرق تا مغرب فزونتر از چهار صد میل و پهنای او از شمال تا جنوب سیصد میل است و هر ساله این مملکت از سیلاب رودخانه
گنگ آبیاری میشود چنانکه مملکت مصر با نیل آبیاری میشود و بنگاله از سال هزار و هفتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد و نه هجری تابع کمپنی هند الشرق شده است و مدراس که او را مندراج و مندراج نیز
گویند قلعه و قصبه معروفیست که در ساحل کارومندل در حکمرانی چارلس دوم بنا شده است و این شهر نشیمن
انگلیس در مملکت کرناتیک است و در جانب مشرق این نشین شهر اتفاق افتاده و جمعیت آنجا چهار صد و شصت
هزار است بامبی یا بمبای جزیره کوچک سوخته و شهریست که در ساحل مغربی هندوستان اتفاق افتاده
است و دوره تخمیناً بیست و یک میل است و جمعیت آنجا فزونتر از چهار صد و پنجاه هزار است و این جزیره و شهر در وقت چارلس
دوم که کثیرین پرتگال را بحباله نکاح خود درآورد ضمیمهٔ ممالک انگلیس گشت و این شهر یکی از سه حاکم نشین کمپنی انگلیس در
هند الشرق است و دوره قصبه بمبای تخمیناً پنج میل است و جمعیت او یکصد و هفتاد هزار میشود و بجز قصبه بمبای چند جزیره دیگر
است که تعلق باو دارد و در نزدیکی بمبای جزیره سلست است و در آنجا چندین آثار و گنبدهای بزرگ و بتکدها از ابنیه
قدیمه است سیلان جزیره بزرگ مثمر کثیر الخیر است که در محیط هند در ساحل کارومندل اتفاق افتاده است
و طول او تخمیناً دویست و شصت میل و عرض او یکصد و چهل میل است و بومیان این جزیره را سینگ هالا میخوانند و
از آن جهت است که مردمان آنجا را سینگالس میگویند و عربها او را سرندیب مینامند و هندوها لنکا میگویند و بعضی
تپروبین میخوانند اقلیم او بسیار معتدل تر از هندوستانست و در صفحه ولایت آنجا اختلاف بسیار است و سلسلهٔ عظیمه
از جبال از شمال تا جنوب امتداد دارد و دره های دو وسیع و خاک حاصلخیز و با منفعت است و در جنگلهای آنجا

سنه ۱۷۶۵
سنه ۱۱۷۹

باب هشتاد و هشتم در بیان متصرفات انگلیس در هند الشرق

دارچینی و فلفل فراوانست و نارجیل و غله برنج و دیگر حبوبات معروف بفراوانی و کثرت بعمل می‌آید و در جبال و صحاری آنجا
فیلهای قوی جثه و گاومیشهای صحرائی بسیار است و درین جزیره همه میوه‌هائیکه در هندوستان و سایر جزایر بعمل می‌آید
پیدا میشود و ازینجهت است که اولا گاردن آف دی ایست یعنی باغ مشرق و بعضی پرادیس آف دی اندیس یعنی بهشت هندوستان
و انگور درین جزیره بخصوصه در عرض سال مدت شش ماه بخوبی و کثرت یافت میشود و درین جزیره بخصوصه در عرض سال مدت شش ماه بخوبی و کثرت یافت میشود
و درین جزیره جنگلهای انبوه بسیار است و انواع و اقسام اشجار نیز دارد و درخت مشهور این جزیره تلی پات است که برگ آن درخت بمرتبه
بزرگست که یک برگ ده نفر مرد را سایه می‌اندازد و از آفتاب و باران حفظ مینماید و جزیرهٔ سیلان را اول دولت پورتگال در سال هزار و
پانصد و پنج مسیحی مطابق نهصد و یازده هجری تصرف کردند و مدت یکصد و پنجاه و سه سال نیز در آنجزیره استیلا و معامله داشتند
تا آخر آنها را ولندیز از آنجزیره بیرون کرد و پادشاه آنجزیره کندی را از ساحل راندند و سلطنت کندی یا کندی قبل از
آنکه بتصرف انگلیس در آید تخمیناً مشتمل بر یک ربع جزیره بود که از وسط بجانب جنوب تصرف داشتند و این قسمت جزیره بسیار
کوهسار و کثیر الاشجار و جنگل ضخیم دارد که بواسطه التفاف اشجار بسیار صعب العبور است و در وسط جزیره چندین جا آثار ولکنو
ظاهر است که در ازمنه سالفه از آنها آتش بیرون می‌آمده است و علامات او در بعضی تا اکنون پیداست و ناحیه متعلق بپادشاه
کندی از سایر امکنه جزیره بحسب منفعت و خوبی خاک و زمین بهتر است و قسمت وسط او مشتمل بر جبالی است که خاک آنها هموار و درست
که تا کله آنها زراعت میشود و مشتمل بچندین قرا معمور و چمنهای خوب است و دریا محتوی از اشجار نارجیل و نارنج و چندین قسم
اشجار است و جمعیت سیلان تا بحال بتحقیق معلوم نکرده‌اند و آنچه بحدس و تخمین معلوم کرده‌اند یک میلیان و دویست هزار نفوس است
و مورخین قدیم نوشته‌اند درین جزیره شهرهای بزرگ بوده است ولی بنظر افسانه می‌آید و قصبات آباد این جزیره کولومبو است
که در ساحل غربی و کندی است که در وسط است ترنکومبو است که در ساحل غربیست جفنا پتم است که قریب بساحل غربیست
و اکثر خلق آنجا مسلمان است و دیگری پوانت گول است که در ساحل شرقیست و مذهب سنگالیس شباهت کلی در آداب و قواعد
بان هندوها دارد و تجارت اینجزیره نهایت اعتبار دارد و متاعی که ازینجزیره حمل و نقل میشود دارچینی و فلفل و مروارید و چندین
نوع احجار قیمتی است که بهترین آنها یاقوت سرخ و یاقوت کبود و زبرجد است و نشیمنها و قلاع ولندیز را انگلیس در سال هزار و
هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست یازده هجری تصرف نمودند و در صلح آمینس در سال هزار و هشتصد
و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری اینجزیره را بانگلیس واگذار کردند و در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی هجری پادشاه کندی را گرفتند و نواحی و ولایات او بتصرف بریتین در آمد و اینجزیره در
تصرف بریتین است مدخلیتی به کامپنی هند الشرق ندارد و بنکولن قصبه قلعه دار محکمی است که در ساحل جنوب مغرب
سوماترا که اتفاق افتاده و سابقا کامپنی هند الشرق تعلق داشت ولی الان بولندیز واگذار کرده‌اند و در عوض او چندین
امکنه در قرب و جوالی ولندیز اخذ نموده‌اند و اینولایت کوهسار و جنگلستانست و معامله کلی اینجا فلفلست پرنس
که او را پلو پنانگ و بعضی پرنس آف ویلز آیلند یعنی جزیره پرنس آف ویلز نیز گویند جزیره کوچکیست که قریب ساحل ملکا
اتفاق افتاده است و درینجزیره کامپنی هند الشرق در سال هزار و هفتصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار و دو
هجری قلعه و نشیمن ساختند و درینجزیره تیرهای قوی جثه بسیار است که بجهت ساختن کشتیها و دکلها بسیار بکار می‌آید
و معامله کلی آنجا نیز فلفلست و دوره اینجزیره تخمیناً پنجاه میلست و مرکز معامله همه ملکا و جزایر جول و جوت و قصبه آنجا
جارج تون است قصبه ملکا که در مابین ستلاس ملین تخمیناً دویست و پنجاه میل بجانب جنوب پلو پنانگ اتفا

افتاده

جزیره سیلان

سنه ۱۲۱۷

سنه ۱۲۳۰

بنکولن

پرنس

سنه ۱۷۸۶

سنه ۱۲۰۰

ملکا

افتاده است در جزیره سینگاپور نیز در یک بوغازی از همان اسم کلا از متعلقات حکومت پولو پینانگ است که در سال هزار و
و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و سه هجری تابع انجا شده است سینگاپور بندرگاه معتبری
که در انجا معامله کثیره میشود و جمعیت انجا افزونتر از شصت هزار است تنبیه جزیره سراندیب از جزایر معروفه عالم
و در تقویم البلدان میگوید یقال لجزیرة سرندیب جزیرة سهیگا دیب کانه باللسان الهندی ومن کتاب ابن سعید
قال وبها مدینة تسمی اغنا حیث الطول عکد ویقال العرض درجة ونصف وفی شرق جزیرة سرندیب جبل عظیم علی خط
الاستواء اسمه جبل الرهون ویزعمون ان علیه هبط آدم ویقال ان جزیرة سرندیب ثمانون فرسخا فی مثلها
وبها العقاقیر والیواقیت انتهی و صاحب مراصد الاطلاع میگوید سیلان بالتحریک وآخره نون جزیرة
عظیمة یقال دورها ثمان مائة فرسخ بها سرندیب وعدة ملوک لایدین بعضهم لبعض والبحر الذی عندها یسمی شلاحط
بین الصین والهند انتهی و انجزیره که بحسب اخبار و آثار مورخین سلف و خلف مهبط حضرت آدم علیه السلام است و
در انجزیره کوهی است که او را آدمس پیک گویند یعنی قله آدم علیه السلام که در قله کوه هبوط فرموده است و بر دانایان
مخفی نماند که بنای کشتی از حضرت نوح است و تا زمان نوح کشتی در جهان نبود که آنحضرت را حضرت جبرئیل بفرموده ملک علام
تعلیم فرمود و میان این جزیره تا ساحل هندوستان بحکمت خداوند ذوالجلال صخرهای عظیمه چند است که از
آب بیرون آمده است و آنها را انگلیسی آدمس بریج مینامند یعنی پل آدم علیه السلام که حضرت آدم پا بر آن
صخور راسیات گذاشته از انجزیره بساحل هندوستان تشریف آورده و بعضی جا نیز عمق دریا کمست و زمین انجا
ریگست و بواسطه همان سنگهای گران و زمین ریگ عبور سفاین از ان بوغاز متعسر است و جزیره سیلان از ساحل کارو
منذل تا بوغاز منار مفروز است و شکل انجزیره تقریبا بگلابی مشابهت دارد و منار جزیره کوچکی است که فیمابین
سرندیب و هندوستانست که آن بوغاز باسم او مشهور است و انچه صاحب لغة البلاد نوشته است طول او
سیصد میل و عرض او یکصد و چهل میل است و قسمت جنوبی انجزیره که قریب بخط استواست بسیار گرم میشود و در انجزیره از
برف و باران زیاد میشود و رودخانه و دریاچه نافع بسیار دارد و در انجزیره معدن قلع و سرب و آهن و جیوه و سنگهای
گرانبها بسیار است و گویند که در وسط جزیره معدن طلا نیز هست و نباتات مختلفه و میوهای نیکو در انجزیره فراوانست
و انواع حیوانات نیز در انجا یافت میشود و افعیهای قوی جثه و مارهای بزرگ انجزیره معروفست چنانچه هر یک بقدر
سی فوت است که نه ذرع باشد ولی زهر ندارند و یک قسم دیگر مار در انجاست که کوچکست و سم او علاج پذیر نیست
و جنگلهای انجا مشحون از طیور غریبه و دریاچها مملو از ماهی های عجیبه است و فیلان سیلان بحسب عظم جثه
و بلندی قد از سایر فیلهای جزایر امتیاز دارد و جامیشهای دشتی و گرازهای دشتی و آهو گله گله در انجزیره بچرا مشغولند
و ببر شیر در جنگلهای انجا یافت میشود ولی جسارت زیاد با اهل ولایت و اهالی انجا از میمون میرسد و انواع میمون
نیز در انجاست و مزاج اول کسی است از اهل یوروپا که داخل انجزیره شده و تصرف کرده است و انگلیس انجا را در سال هزار و
هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری ضبط کردند و دوباره انجزیره در صلح امینس در سال هزار و
هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری موافق عهدنامه بانگلیس مفوض و قبضه کرده راج با انجزیره
داخل شدند در انجزیره چندین حاکم و رئیس بودند که تمام آنها بتصرف کندی در آمد و در سال هزار و هشتصد و
پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری پادشاه کندی اسیر انگلیس شد و ولایات او نیز ضمیمه دولت انگلیس گشت

سنه ۱۲۴۳
سنه ۱۲۱۱
سنه ۱۲۱۷
سنه ۱۲۳۰

وجمعیت آنجا را در سالها یک میلیان و پانصد هزار گفته‌اند و این جزیره از عرض شش درجه تا ده درجه شمالی و از طول هفتاد و
درجه مشرقی تا هشتاد و دو درجه مشرق گرینیچ است جزیره سینگاپور در طول یکصد و سه درجه و پنجاه
یک دقیقه مشرق گرینویچ و عرض یک درجه و هفده دقیقه شمالی اتفاق افتاده است و قصبه این جزیره با نام
با بوغاز بسیار تنگی مفروز است که او را بوغاز سینگاپور مینامند و این جزیره را انگلیس در سال هزار و هشتصد و نوزده
مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری تصرف کرد و جمعیت در آنوقت یکصد و پنجاه نفر بود و از آن زمان روز
بروز بر آبادی آنجا افزوده شده است که آنجا را چارسوی تجارت اکنون میتوان گفت و جمعیت آنجا در سال هزار
هشتصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و نه هجری یازده هزار و هشتصد و پنجاه و یک نفر شد
که در عرض پنج سال اینقدر آباد شد و سفاین تجارتی و غیر تجارتی که از چین عبور میکنند از این جزیره میگذرند و در این جزیره مایحتاج
خود را میگیرند و نقایص خود را تکمیل میسازند و آنچه مصنف بیان کرد از انگلند تا هندوستان شش هزار
میل است از این قرار است که از لندن تا قصبه تن یکصد و هفتاد میل و از تن تا اکس تر سی و چهل میل و از اکس تر
تا بندر فلمث یکصد و پانزده میل و از فلمث از راه دریا تا جبل الطارق تا جزیره مالطه هزار و صد و شصت میل و از مالطه
الکسندریه نهصد و هشتاد میل و از الکسندریه تا سویس دویست و پانزده میل و از سویس تا عدن هزار و پانصد
و چهل و از عدن تا بمبای هزار و نهصد و پنجاه میل است که مجموع این امیال هفت هزار و سیصد و هشتاد و پنجاه میل است و مسافت
از بمبای تا کلکته از راه خشکی هزار و سیصد و یک میل است و از بندر فلمث تا بندر الکسندریه از راه دریا هزار و سیصد و شصت
میل است و اگر از راه فرانسه تردد بشود از این قرار است از لندن تا کلیس که بندر فرانسه است یکصد میل و از کلیس تا پارس
دویست میل و از پارس تا لیانس سیصد و چهل میل و از لیانس تا مرسیلز دویست و چهل میل و از مرسیلز تا مالطه هفتصد
و هفتاد میل و از مالطه تا الکسندریه نهصد و هشتاد میل و از الکسندریه تا سویس دویست و پانزده میل و از سویس
تا عدن هزار و پانصد و چهل میل و از عدن تا بمبای هزار و نهصد و پنجاه میل است که مجموع این امیال شش هزار و
سیصد و سی و پنج میل است

باب هشتاد و نهم در بیان متصرفات و نوآبادی بریتنی در آستر الیشیه

متصرفات بریتش در آستر الیشیه جزیره نیو هالند است که او را آسترالیه نیز گویند و جزیره وان دیمن لند و جزیره نورفوک
و چندین جزیره دیگر غیر مشهور است و آستر الیشیه اسمی است که بتازگی نیو هالند و وان دیمن لند که در جنوبی
نیو هالند است و نیو گینی که در شمالی نیو هالند است و نیو زیلین که در مشرقی نیو هالند است و دیگر جزایر
جنوبی اقلیم آسیا اصطلاح شده است و این لفظ از کلام لتین از لفظ آستر لیس استخراج شده است که معنی
او دلالت بجانب جنوب و آسیا دارد که در انگلیسی آستر و الیشیه است و آن جزایر که در محیط پاسیفیک منتشر
و منتشر شده است او را پولینیشیه گویند و لفظا و دلالت بمعنی چندین جزیره است ولی لفظ آستر الیشیه در نزد جغرافیون
و صاحبان اطلس مستحسن و مرغوب تر است اما جزیره آسترالیه که او را نیو هالند گویند بزرگترین جزیره دنیاست
طول او از مشرق تا مغرب دو هزار و پانصد میل و پهنای او دو هزار میل است و نصف مغربی این جزیره را نیو هالند و نصف
مشرقی او را نیو سوث ویلز میگویند و این جزیره را اول ولندیز پیدا کرد لهذا نیو هالند نامیدند و تا آغاز مائه هفدهم چندان
اطلاعی از این جزیره نداشتند و کپتان کوک اول کسی است که سواحل او را در سفر اول خود در دور دنیا تحدید کرد و جزیره

باب هشتاد و نهم در بیان نوآبادی برتین در استرالیشیه

استرالیه فیمابین محیط هندوستان و محیط پاسیفیک اتفاق افتاده و از بسکه بزرگ و وسیع است بعضی او را کانتی ننت
دانسته‌اند و اهل جغرافیای جدید این جزیره را در دو قسمت مساوی معین کرده‌اند که وسط او خط نصف النهار یکصد و
سی و پنج درجه مشرقی لندن است که این خط نصف النهار سرحد نیو هالند و نیو سوت ویلس است و بعضی مطلقا همه جزیره را نیو هالند
مینامند و قسمتهای شمال مغربی این جزیره چنان معلوم است که مکررات یک مایه قبل از کشف او بنظر اهل اروپا رسیده
باشد چنانچه او را در سال هزار و ششصد و پنج مسیحی مطابق هزار و چهارده هجری ترا آسترالس میگفتند یعنی
زمین جنوبی و در آن اینولایت را در سال هزار و ششصد و شانزده مسیحی مطابق هزار و بیست و پنج هجری ملاحظه
کرده و باز در سال هزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پنجاه و دو هجری سفاین [illegible] باینجا رسید و در
اینسال همه اینولایت معلوم و محقق شده بود و او را نیوهالند میگفتند و از آن زمان بندرت و اتفاق سفاین
بحر تا پایان این جزیره میرسید تا کپتین کوک در سال هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری
سواحل مشرقی این جزیره را سیر نمود و آنجا را بنام پادشاه گریت بریتین نامید و این مکان پس از آن محل جلای وطن شدگان
و محبس مقصرین انگلند بود چنانچه در اختتام سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق ربیع الاول هزار و
دویست و دو هجری جمعی از ایشان در بارنولی از دریا کرده و در بوتنی بی میخواستند لنگر انداختند و از آن زمان که جمعی از مقصرین در آنجا
فرود آمدند اطلاع و استحضار ما از این جزیره زیاد شده است و نخستین جمعیت مقصرین که از بوتنی بی بساحل فرود آمدند
در هجدهم جنیواری سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق اواسط ربیع الثانی هزار و دویست و دو هجری
بوده عدد آنها هفتصد و هشتاد و هشت نفر میشد که پانصد و پنجاه و هشت نفر مرد و دویست و بیست نفر زن همراه
ایشان بود و در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری از توالد و تناسل این جمعیت
قلیل عدد سکنه سیدنی که در ساحل مغربی است شش هزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر در پرآمتا هزار و هشتصد و
هفت نفر و در هاکسن بوری دو هزار و سیصد و هشتاد و نه نفر در نیوکسل یکصد نفر معین کردند که جمع او ده هزار و
چهار صد و پنجاه و چهار نفر میشود و در جزیره وندی منس لند هزار و سیصد و بیست و یک نفر و در جزیره نارفوک یکصد و هشتاد و
هفت نفر بود و هوای اینولایت بسیار سازگار است و تابستان آنجا نه زیاد گرم و زمستان آنجا نه زیاد سرد است بلکه
در هر وقت باعتدال قربست و طوفانهای شدید و رعد و برق کثیر بعادت سایر ولایات گرمسیر در اینجزیره نیز بسیار
اتفاق میافتد و چنان مظنونست که در این جزیره چندان جنگل نباشد این جزیره چون در سمت جنوب خط استوا واقع
است لهذا فصول او بخلاف فصول ماست و از جبال عظیمه و انهار کبیره و قسمتهای وسط این جزیره چندان اطلاعی حاصل
نیست و رودخانه بزرگ این جزیره آنچه که تا بحال کشف شده است رودخانه بریزبین و رودخانه هاکسن بوری و مارم بدجی
و ادامزی نیز گویند و رودخانه گولبرن است و خاک این جزیره بسیار اصل خیز و خوب است و تپه و ماهور در این جزیره آنچه که معلوم
گشته‌اند بسیار است و چهارپایان از هر قسم در این جزیره یافت میشود و حیوان مشهور آنجا کنگرو است و طیور غریبه بشکل
از چند نوع و حشرات الارض و پشه و جانوران هوائی از گزنده و خزنده بیشمار است و در رودخانها چند قسم ماهی
پیدا میشود که در انهار عظیمه دیگر یافت نمیشود و معادن آنجا آهن و مس و زغال سنگی و سنگ گرانایت و سنگ آهک
و سنگ سلیت که در روی او مینویسند و چندین قسم سنگهای دیگر است و آهن این ولایت بهترین معادن آهنهاست
که در عالم خداوند تبارک و تعالی ایجاد کرده است و بومیان این ولایت وحشی و حیوان سیرت‌اند و لخت و عریان اوقات بسر

سنه ۱۰۱۴
سنه ۱۲۵
سنه ۱۵۲
سنه ۱۲۲

باب هشتاد و نهم در بیان تصرفات و نوآبادی ... استرالیه

ورنکسان بسمرت و سیاهی مایلست و هیچ صنعتی و حرفه ندارند و قوت غالب انها گوشت شکار و ماهی است و برخی از ایشان خانهای
حقیر دارند که از پوست اشجار و شاخه درختان مثال تنور درست میکنند که یک نفر یا دو نفر بطول در آنجا میتوانند بخوابند
و بزودی در میمنت کره شاهنشاهی جدید قواعد و رسوم اروپائی از تصرفات و خیالات بنی نوع انسان جمع آیا بر خوبست
و از قوت و قدرت بحری انگلیس البته آنجا بحلیه آبادی خواهد در آمد چنانچه اکنون در سواحل شمالی و مغربی و جنوبی
او امکنه متعدده ساخته اند که اسامی پرت رفلس و سوان ریور یعنی رودخانه قو و کینگ جارجس سوند است که
کراین آخری در ساحل جنوبی است مرحسم گو مدرکن رودخانه چون مرغ قو بسیار است لهذا باسم او موسوم
شده است انتهی وان دیمن لند جزیره ایست که در ساحل جنوبی نیو هالند اتفاقی اتفاق افتاده و این
جزیره با بوغاز بس مفروز شده که تخمیناً نود میل مسافت آنهاست و هر طور بای نیکو دارد و این زمین در سال هزار و
ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پنجاه و دو هجری تسمن پیدا کرد و اسم آنجا را بحرمت حاکم دلج وان دیمن
که در هند الشرق بود گذاشت یعنی زمین وان دیمن و جزیره بودن این زمین از سعی و اهتمام مستر بس که یکی از سرکردگان
بحری است معلوم شد که در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و سیزده هجری معین
نمود و پس از آن آن بوغاز بس خوانده اند و بومیان این جزیره بسیار وحشی و بیمروت تر و خونخوار تر از بومیان جزیره نیو هالند است
و گذران آنها نیز از شکار ماهی است و در صورت شباهت تمام با آنها دارند و اغلب آنها نازک اندام و سیاه پوست
و پشم آلود میشوند و در تابستان برهنه و عریان و در زمستان با پوست کنگرو خود را می پوشانند و هوای این جزیره
معتدل تر و بهتر از آن استرالیه است ولی بطبایع اهل اروپا و انگلیس بسیار ناساز کار است و صفحه این جزیره متغیر
با تپه و دره است و خاک او حاصل خیز و جمعیت همه جزیره را تخمیناً ده هزار دانسته اند و قصبه آنجا هابرت تون است
که در رودخانه درونت واقعست نارفوک جزیره ایست در محیط پاسفیک تخمیناً بمسافت هشتصد و
میل در شرقی نیوسوث ویلز واقع است و این جزیره را کپتین کوک در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار
مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت هجری پیدا کرد و در این جزیره هیچ انسان و حیوانات نیافت و این جزیره کوه
و بیشه و ماهور زیاد دارد و جنگلهای سخت دارد که عبور آنها متعسر است و جمعی از اهل نیوسوث ویلز در آنجا در
سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیحی هزار و دویست و دو هجری قلعه و مسکنی ساخته و در سال هزار و هشتصد و
دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری بکلی از آنجا دست برداشتند و این جزیره الآن مکان مقصرین
دولت است که مجمع مقصرین و مجرمین است [illegible] جزیره استرالیه که به نیو هالند شهرت دارد بزرگترین جزایر دنیا
و چنانست که او را بزرگی اهل جغرافیا خامس اقسام اربعه گرفته اند و بتحقیق صواب تخمیناً از کل اروپا کوچکتر است و در این
ازمنه جدیده معدن طلا نیز در آنجا جسته اند که از آنجا بقنطار بفرنگستان می آورند و خلق کشتی کشتی بجهت توطن
از فرنگستان و سایر بلدان با آنجا روانه میشوند و در سواحل شرقی و جبال سخت بسیار است و باران در این ولایت بسیار
کم میبارد گاهی اتفاق می افتد که دو سه سال یکبار باران نمی آید و بخلاف در زمانیکه بنای باریدن میگذارد
آنقدر [illegible] جست که خرابی بیشمار بسکنه آن ولایت میرسد کوه و [illegible] سیل فرو میگیرد و هوای آنجا مطبوع
و بغیر از درد چشم سایر امراض بسیار است و اهالی این ولایت وحشی صفتند و خون و گوشت آدمیرا لذیذترین اغذیه
پندارند بیشتر اوقات با یکدیگر نزاع کرده هر که بر دیگری غلبه کرد گوشت او را میخورد و زیستن آنها از زیست اهل افریقا بهتر است

وان دیمن لند سنه ۱۰۵۲

سنه ۱۲۱۳

نارفوک سنه ۱۲۲۰

جزیره استرالیه

لبهای آنها نازک و بینی ایشان مثل آنها پهن نیست و خانهای اینها سوراخها و مغارها و جوف اشجار است و غذای
ایشان ماهی خام و بیخ گیاه و صمغ اشجار و میوهای جنگل است و اختلافی نیز در خلقت با سایر بشر دارند یکی آنکه پیشانی
مثل پیشانی سنگ مالیده است دیگر آنکه ماهیچه پای ایشان گوشت ندارد و بدین جهت در دویدن بسیار جست و چالاکند
و سواحل اینجزیره را دولت انگلیس تصاحب کرده رفته رفته همه اینجزیره را تملک خواهند نمود و اینجزیره را بچهار حصه
منقسم کرده اند آسترالیای شمالی و مغربی و جنوبی و نیوسوث ویلز و قسمت آبادی و اصلی اینجا اکنون نیوسوث ویلز
است که مشتمل بر سواحل شرقی جزایر آسیا مانست و در سال هزار و هشتصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و
شصت سه هجری جمعیت ولایت سیدنی را دویست و پنجهزار و نه نفر شمرده بودند و جمعیت سیدنی که پایتخت مملکت
است شصت و دو هزار و کسر معدوده بودند و اکنون جمعیت بردو افزوده است و در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی
مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری نیوسوث ویلز بچهل و شش کونتی و پرت فلیپ که در ساحل جنوبی
نیوسوث ویلز است به بیست و چهار کونتی و آسترالیای مغربی که محتوی ساحل مغربی جنوبیست به بیست و شش کونتی تقسیم
شده است وقتی وزیر مختار انگلیس سر جستن میشل در مقام صحبت میگفت که پس از دویست سال اینجزیره چنان آباد خواهد
شد که نظیر اروپا بشود و دور نیست در آنوقت انگلیسهای اینجزیره هندوستان را صاحب شوند و علم مخالفت بر
افرازند و بکلی ربقه اطاعت پادشاه انگلند را از رقبه خود دور کنند دولتی مستقل شوند چنانچه ممالک متحده شمالی
ینکی دنیا اینکار را کردند و در سوث استرالیه یعنی استرالیه جنوبی قریب بوسط دریاچه بشکل حلقه ناقصی هست اند مسمی
بدریاچه تارنس هنوز تحدید تمام ننموده اند و بیشتر این دریاچه گل و ریگست و در استرالیه جنوبی شهر زیبا مقبولی بنا نهاده اند
مسمی به ادلائید و از وسط او رودخانه تارنس میگذرد و در اینجزیره حیوان غریبی است شبیه بشترمرغ که اورا دودو نویسند
که ارتفاع او بیست فوتست که شش ذرعست و از او بلندتر حیوانی هنوز در عالم دیده نشده و وقتی این جزیره مسکن مقصرین
بود و اکنون در سواحل او چنان عمارات نیکو و بیوتات عالیه ساخته اند که رشک امصار و بلدان شده است
و از وسط اینجزیره هنوز کسی کما ینبغی خبری نیست و معلوم نیست که در چه عصر این وحشی صفتان باینجزیره افتاده اند
یا بحکم خالق بیچون در همانجزیره متکون شده اند اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم
و در ساحل جنوبی نیوهالند قریب بوسط جزیره کوچکی است مسما به کنگرو که در اینجزیره اینجانور فراوانست و هیأت آنجانور بموش
و پا شباهت دارد و دستهای او بسیار کوتاه و پای او بسیار درازاست و از روباه بزرگتر میشود و ون دی منس لند
آنچه صاحب لغة البلاد میگوید اینولایت را اول تسمن در سال هزار و شصت و سی و سه مسیحی مطابق هزار و چهل و سه هجری
پیدا کرد و این تاریخ بقول مصنف و اقوال دیگران اختلاف دارد و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق
هزار و صد و هشتاد و شش هجری مین بنظر کپتین فورنی آکس رسید و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه
مطابق هزار و صد و هشتاد و هفت هجری کپتین کوک بآنجا رسید و پس از آن بحریمایان ملل مختلفه در اینجا لنگر
گرفته اند و چون اول کسیکه او را دید اکر تسمن بود لهذا بعضی او را تسمنیه نیز گویند و مسکن تسمن اصلی که در اینجزیره
بنا شد اول از انگلیس بود که در پرت جکسن بنا نهادند و در سال هزار و هشتصد و چهار مطابق هزار و دویست
و نوزده هجری قصبه هوبرت را تخمیناً بمسافت نه میل بالای رودخانه درونت بنا کردند و چندین قلاع حصینه
و امکنه خوب ساخته اند و اینجزیره فیمابین چهل درجه عرض جنوبی تا چهل و سه درجه عرض جنوبی است و از طول بعید

سنه ۱۲۶۳

سنه ۱۰۴۳

سنه ۱۱۸۶

سنه ۱۱۸۷

بانجا رسیده و از ملل مختلفه

سنه ۱۲۱۹

چهل و سه

باب هشتاد و نهم در بیان متصرفات و نوآبادی بریتین در آسترل آزیه

چهل و پنجدرجه و سی و یک دقیقه مشرقی با طول یکصد و چهل و هشت درجه و بیست و دو دقیقه مشرقی گرینویچ است و اندکی کوچکتر از جزیرهٔ آیرلند است و انجزیره کوهستان و اینهاریکو دارد دو رود خانه معروف آنجا دروینت و تامار است و هیچ جزیره در دنیا بکثرت و خوبی و بهر تور ندارد و بهترین بنادر دوینت است و حیوانات و نباتات آنجا شباهت کلی با آن استرلند دارد و در آنجا حیوان عجیبی هست که از جنس یوز است و کنگرو نیز در انجزیره فراوانست و در زمستان هوای این جزیره سرد و سخت تر از نیو بالند میشود و در تابستان بعضی وقت بترمامیتر تا یکصد و ده درجه میرسد ولی نسیم دریا شبها هوای آنجا خوب است و جمعیت نوآبادی انجزیره در سال هزار و هشتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری چهل و نه هزار و هشتصد و چهل و شش نفر بوده است و یک ثلث این جماعت مشغول فلاحت و زراعت و دو ثلث او بحرفه و تجارت اشتغال دارند نارفوک جزیره کوچکی است دوازده میل و در محیط پاسیفک اتفاق افتاده و در عرض بیست و نه درجه و صفر دقیقه جنوبی و در طول یکصد و شصت و هفت درجه و چهل و هشت دقیقه مشرقی گرینویچ واقع شده است

باب نودم در بیان ایونین آیلندس یعنی جزایر یونان

ولایات متحدهٔ جزایر یونان مشتمل بر هفت جزیره است که در دریای مدیترینین در ساحل جنوب مغرب گریس اتفاق افتاده است و اسامی آنها از ینقرار است کارفو پکسو سفلونیه سنتامارا ایتیکی یا ایتکا زنت سریگو و انجزایر سابقا در تحت تصرف وینس بود و در انقلابات دولتی و فتنهٔ فرنگستان بتصرف فرانسه در آمد ولی بزودی از قبضهٔ اختیار آنها بیرون شد و در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری بجمهوریه مقرر گشت که حراست الجمهوریه بعهدهٔ دولت عثمانی و روسیه بود و در عهدنامهٔ مجلس بزرگ ویینا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری انجزایر ممالک متحده مطلق العنان شد و حراست آنها بعهدهٔ گورنمنت بریتین مقرر گردید و از جانب پادشاه انگلیس وکیلی در آنجا مقرر است و در کارفو مجلس شوری دارند که ورا پارلیمینت مینامند که در آنجا حل و عقد جزایر هفتگانه میپردازند و جمعیت این جزایر تخمینا قریب دویست هزار است جزیرهٔ کارفو آبادتر از جزایر دیگر است و در انجزیره میوهای گوناگون و عسل و زیتون نیکو بعمل میاید و قصبهٔ انجزیره نیز موسوم باسم جزیره است و این قصبه از امکنهٔ حصینهٔ منیعه دنیاست چنانچه او را در زراعت و حصانت ثالث قلعهٔ مالطا و جبرالتار میتوان گفت جزیرهٔ سنتامارا که قدما او را لوکدیه میگفتند وقتی بنین شلا گریس بود اگرچه جزیره آبادیست ولی در مرتبه ثانی کارفو است جزیرهٔ ایتیکی در سمت جنوب اتفاق افتاده و او را قدما اتیکا میگفتند محل ولادت و مقر سلطنت یولیسس است جزیرهٔ سفلونیه از همه جزایر بزرگتر و معمورتر است و محصولات خاصهٔ آنجا مویز و روغن و شراب و قصبهٔ بزرگ آنجا ارگاستولی است جزیرهٔ زنت معروف بجهت هلوست که هوای آنجزیره بهترین هواهای دنیاست و مویز آنجا نیز در خوبی برابر مویز کارینث است جزیرهٔ سریگو را که قدما او را سیترا میگفتند سابقا وقف گنبد وینس یعنی زهره بود و انجزیره سنگلاخ و کوهستانست و در ین جزیره غله و شراب و روغن و ابریشم و شکار مرغ قری که او را مرغ زهره نیز گویند فراوانست طبیعه جزیرهٔ کارفو را قدما کارسیرا میگفتند بعضی فرفوس نیز خوانند در مدخل خلیج وینس واقعشده و طول متوسط انجزیره چهل و پنج میل و عرض متوسطا و بیست و پنج میل است و انجزیره از مملکت البنیه با خلیج تنگی مفروز است که پهنای آنخلیج از دو میل تا شش میل است و جمعیت انجزیره قریب هفتاد و شش هزار است و جزیرهٔ پکسو شش میل در جنوب کارفو اتفاق افتاده است جزیرهٔ کوچکی است که مجموع آن پنج میل مربعست و جمعیت آنجا شش هزار است و جزیره

سیفلونیه چهل میل طول و از ده میل پهنا دارد و تقریباً یکصد و پنجاه میل دوره اوست و سه قصبه و یکصد و سی و هفتاد هزار نفوس دارد و اکثر اهل آنجا از اهل گریس است و جزیره زنت را قدما زسین تس میگفتند و جزیره سیریگو تخمیناً هفده میل طول و ده میل عرض دارد و دوره او تخمیناً چهل و پنج میل است و این جزایر هفتگانه در مقابل ایپروس و مورس و لیبنیه مگر سیریگو که میان دو این جزایر مسافت بعید است و سیریگو در جنوب موری و اقع شده است و در قرب هر یک از جزایر سبعه چندین جزایر کوچک است که از ملحقات آنها حساب میشوند چنانچه جزیره فنو و از کودی و پیدو و کلمو و لی رسی و چندین جزیره دیگر که تخمیناً عدد آنها بیست و هفت میشود یولیسس که مصنف ذکر دیسیرلی آس و اتیک پادشاه اینجا است و بشجاعت و فصاحت معروف بود و در جنگ ترجن هنرها از و آشکار شد و لی پس از آن علی الغفله بدست پسر خود تلی گونس کشته شد و یونس دختر جولی زنت که یکی از خلفا بان اهل روست در مداخل جزیره سیریگو وقف مخارج کنند و یونس بوده و کاریت قصبه ایست در موری در مملکت ترکی ان یوروپ که پس از این ذکر او خواهد آمد

باب نود و یکم در بیان مملکت ترکی یعنی دولت عثمانی

ترکی که اشاره بدولت عثمانیست شاهنشاه نشین بزرگ و وسیعی است که در اقسام ثلثه ارض امتداد دارد و چنانچه ترکی ان یوروپ یعنی ممالک عثمانی در اروپا ترکی ان ایشیه یعنی ممالک عثمانی در آسیا و ترکی ان افریکا یعنی ممالک عثمانی در افریقا و ممالک عثمانی در اروپا ممالک بسیار وسیع آبادیست و شامل است جنوب مشرقی قسمت کانتی نینت اروپا که حدود او روسیه و آستریه و حدود جنوبی و گریس و حد مشرقی و مغربی او دریاست و این مملکه وسیعه بدوازده قسمت منقسم شده است اول مولداویه یعنی بغدان دوم ولاکیه یعنی افلاق سیم بلگریه یعنی بلغاریه یا بلغرایه چهارم سیدونیه یعنی مقدونیه پنجم هرزگووینیه یعنی هرسک ششم مونتنگرو هفتم ای سلی هشتم سرویه نهم بوسنیه یعنی بوسنه دهم رومیلیه که او را ترکیان ترکو بند و یازدهم قسمی از کردستان دوازدهم البنیه مترجم گوید تی سلی و البنیه و مقدونیه را ارنا ووت نیز گویند انتهی در ازمنه متوسطه مملکت سرویه و بلگریه سلطنت جدائی بودند و با دولت عثمانی مکرر بجدال و قتال مشغول بودند تا تحت حکم آستان در آمدند و لاکیه از ممالک نیکو و خصب اروپاست و در مولداویه دریاچهای کوچک و باطلاقهای عمیق بسیار است و این قسمت اروپای عثمانی یعنی ممالک متصرفی ایشان در اروپا در تاریخ قدیم مشتمل است بر ولایت میسیه و قسمتی از دیسیه و تهریسیه و الیریه و میسدون و ایپرس و گریس بوده است و شاهنشاه مشرقی روم از سعی و تلاش کارخر خوار بروال آل و تبان قبیله بودند که از جانب مشرقی دریای خزر حرکت پس از چندین فتوح در آسیا اسلحه حرب در بر زوال دولت و بنای سوکت شاهنشاهی مشرقی صیقل دادند بنیان دولت یونان و شاهنشاهی مشرقی را در سال هزار و چهار صد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری از بیخ و بن افکندند و الآن شاهنشاهی مستقل مطلق العنانی دارند و شهر معروف ترکی که در حصه اروپاست یکی قسطنطنیه که پایتخت شاهنشاهیست و دیگری ادرنه پیل است که در مملکت رومیلیه است که به ادرنه شهرت دارد و بلگرید است یعنی بلغراده که در مملکت سرویه است و سلونیکا است که سابقاً سلونیکا میگفتند که پایتخت میسدونیه است مترجم گوید جستنه را آتینه نیز در اطلسها میکارند در اطلسهای ترکی نوشته ضبط کرده اند و بوکرشت است که در ولایت وضونیه و نیکوپل اسکوم لا که او را شوملا میخوانند در بلگریه است و جبال معروف این ولایت هیمس است که الآن او را بالکان میگویند که در سرحد شمالی رومیلیه است و جبال گلوبوتین است که فیمابین البنیه و سرویه است و کوه

۲ یعنی سربیه

۱۸۵۷

باب نود و یکم در بیان مملکت ترکی یعنی عثمانی

ارخبیتگا است که فیمابین سیروینه و رومیلیه است و در آخر ولایت مونت اطلس یعنی کوه اطلس و پیندوس و المپوس و
پرنس است مترجم گوید چنین گویند که همین سیر و پیس و ارخبیه است که در کوهی فیمابین ترلیش و پلی سلی مسکن گرفت
وادعای الوهیت کرد و او را سحر و جادو گوه کردند و این کوه پس از آن باسم او موسوم گردید و ارخبیه اند زبان شجاع
بوده که در حرب و [illegible] لباس حرب میپوشید و بمبارزت مشغول میشدند و بلکان را بالکان داغ و امینه دالی
نیز گویند و کوه پیندوس فیمابین آلبنیه و مسیدونیه است در اعتقاد قدما بر آن بود که قلّه آن مسکن الهه بسیار در آن
کوه محکمه جو پیتر بوده که خدایان نزد او جمع میشدند انتهی و انهار معروف اینولایت یکی طونه است و دیگری سیبیر
است و دریاهای متصله باین اراضی و ممالک یکی یوکسینیت که او را بلاک سی یعنی بحر الاسود گویند و دیگری مرمرا
دالونین رونت است مترجم گوید رود خانه پروث از مابین مولداویه و بسرابیه گذشته تخمیناً بمسافت
ده میل در مشرق گالتز برود خانه دنیوب متصل میشود انتهی و بوغازهای معروف اینولایت یکی دردانیلس و دیگری
بوغاز اسلامبول است که اول را قدما هلسپونت میگفتند و آخر را باسفرس مینامیدند و ذکر هلسپونت و
باسفرس در تواریخ بسیار شده است و از هلسپونت بود که زرکسیس وقتی که حمله بیونان آورد جسر بسته عبور نمود
و همچنین الکسندر در عزیمت خود بر ممالک آسیا از این بوغاز گذشت و در نزدیکی مدخل او در سمت شرقی محل و مکان
الدتروای است یعنی ترای قدیم و بوغاز دردنلیس را ترکها بوغاز گلیبولی میگویند و در دردنلیس دو قلعه محکم
در سال هزار و ششصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و شصت و نه هجری بحکم سلطان محمد رابع ساخته شده
که هر یکی در یک سمت بوغاز است و آن القلاعه و یا برجی که در سمت اروپاست قدیما او را سیستس میگفتند و آنکه
که در سمت آسیا بود او را آبیدس میخواندند و طول این بوغاز سی و سه میل و پهن ترین جای او یک میل و نصف میل است
و تنگ ترین جای او نصف میل است و عرض او که در مدخل بوغاز است با دو قلعه محکم شده است تخمیناً دو میل است
و در سستس مسکن و مقام [illegible] هیرو بود که هر شب عاشق وفادار خود لیندر در آنجا بروشنائی مشعل از دریا
عبور کرده ملاقات میکردند و شبی از شبها بعادت همیشه لیندر که بجانب معشوقه روان بود در دریای هلسپونت طوفانی
شدید غرق شد و پس از شنیدن این خبر چنان مشهور است که آن نیز خود را از برج بدریا انداخته او نیز غرق گردید
مترجم گوید تفصیل این بوغازها و این حکایت در آخر باب بیست و چهارم ذکر کرده ام هیچ ولایتی از دنیا لقاء
ولایت عثمانی امکنه معروفه ندارد و بیشتر آن مکانها را شعرا و مورخین در کتب قدیمه ذکر کرده اند و هوا
این ولایت معتدل و خوب و غالبا کوهستان است و خاک بجا غله خیز و حبوبی پر مرغزارها و چمنهاست و در سمت جنوب این ولایت
برنج و از هر قسم میوه و ادویه نافعه فراوانست از آنجمله دوای مخصوص روبرب است که اسم یونانی او است
اینولایت از ملل مختلفه است اصل ایشان از طوایف سلاونیه و سیتیه و رومیان قدیم و یونانیان بهم رسیده و ترکها
که بزرگان و آقایان اینولایت شده اند اصلشان از تاتار است که بازدواج و مناکحه با طایفه خارجیه یعنی کرجستانی
و چرکشیه مخلوط شده اند مترجم گوید چرکشیه یکی از هفت ملت جبال قفقاز است که در مابین دریای
سیاه و دریای خزر نشسته اند انتهی و ترکها غالبا موقر و ساکت و مغرور و متحمل و با احترامند و بجهت همین وقار و غرور
و کاهلی و تنبلی است که هرگز در پی کسب و شغل و حرفه نیستند و این ترکها گویندی مذهب اسلام دارند و عیسویان را کمی بهتر
از سگ می پندارند و کتاب ایشان قرآنست که کتاب آسمانیست گویند که بحضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده

باب نود و یکم در بیان مملکت ترکی یعنی عثمانی

و شرایع داخله خود را از آن کتاب و احکام محمد صلی الله علیه و آله و سلم صورت میدهند مستر جسم گوید مصنف در باب
مذهب تعصب بسیار دارد و هیچ در مقام انصاف نیست و ما اکثر مقالات او را در این باب ذکر نکرده ایم اگر چه نوشته است
ترکها بکوری مذهب اسلام دارند و بیک لحاظ بیجا گفته است ولی مراد او اینست که علی العمیا مسلمانان مذهب اسلام را اختیار
کرده اند العیاذ بالله بر باطل ترین مذهب گرویده اند فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی انتهی ترکها مکان
ستایش خداوند را مسجد میگویند و امام و پیشوای دین را مفتی میخوانند و از دنیا گذشتگان را درویش مینامند و شاهنشاه خود را
پادشاه و سلطان و بنیچر میگویند و رعایای او پادشاه را ظل الله و خدای روی زمین و برادر آفتاب و ماه و تاج بخش
سلاطین میشمارند حکومت و سلطنت آنجا باقتدار و تسلط است و سلاطین ترکها با لشکریان یاغی خود مقتول و معزول
شده اند و پیشکار پادشاه را صدر اعظم و وزیر کبیر و امیر البحر را قپودان پاشا و ارکان دولت را پاشا و رئیس افندی
و بزرگ مفتیان را امام اعظم و محاسب را مستوفی دفتردار میگویند مستر جسم گوید سین ترک لفظ لتین است یعنی خداوندگار
که عوام بغلط خواندکار گویند انتهی و ترکها چندان معامله ندارند و چندان در پی تجارت نیستند و متاع آن ولایت
قالیهای خوب و چرم منقش و مویز و انجیر و زعفران و ابریشم و ادویه و مرمر است جمعیت و آبادی اینولایت قبل از عیسی
در زمان شاهنشاهان روم بسیار بود ولی از یک تا قبل از این با بجال از جمعیت و شوکت او کاسته شده است کانس
تن تینپل که اشاره به قسطنطنیه پایتخت این شاهنشاهی و نشیمن سیر کبیر است که در سمت غربی باسفرس در جانب اروپا
واقع شده است و این شهر پس از خرابی بیزنطیوم در سال سیصد و سی بعد از ولادت عیسی باهتمام کانس تن تین کبیر بنا
شده است و پس از آن و اینشهر پایتخت شاهنشاهی شرقی شد و اینشهر پایتخت شاهنشاهان و سلاطین یونان بود تا
در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری پس از جدال و منازعه پنجاه و چهار سال
مسخر ترکها شد و وقتیکه قسطنطنیه در تصرف شاهان یونان بود در زمان خود نظیر نداشت و اینشهر را مرکز تجارت اروپا
و هندوستان میشمردند ولی اکنون از آن جلالت و شهرت تنزل کرده است اگر اکنون نیز از شهرهای معروف دنیاست و
اینشهر مثل روم قدیم در بالای هفت تپه بنا شده است و بسیار شهر ظریف عالیست و وقتی که از دریا ملاحظه میشود منظر
بسیار مقبول مینماید چنانچه یکی از تماشاخانهای خوب دنیاست و دوره آنشهر بیست و چهار میل و جمعیت آنجا افزون تر
از پانصد هزار است و ترکها اینشهر را استنبول میگویند و شهرهای مشهور آتهنس و کارینث که سالیان دراز مسکن
میوسس بود و از دست تعدی و ستم ترکها در غبار ظلمت و وحشت پنهان شده و الحال که یونان سلطنت مطلق العنان
دارد امید است که باز بدرجه اعتبار و افتخار سابق خود برسد نسبت به تاریخ ترای که در افریقه صغیر گویند در پرده
ظلمت متواریست و آنچه که معلومست دردنوس با پسر از ولایت ایطالیا یا از جزیره کریت یکهزار و پانصد و شش سال قبل از
ولادت عیسی آمد و دختر تیوسر شاهزاده اینولایت را بعقد خود در آورد و جانشین او شد پس از آنکه دردنوس بسریر سلطنت
نشست شهری بنا نهاد و اسم او را دردینه گذاشت و پس از دردنوس که ترموس بجای او متمکن گردید اسم آنشهر را تبدیل
کرده ترای گذاشت و پس از او ایلوس که بجای او نشست شهری بنا نهاد و اسم او را نیز تغییر داده ایلیوم نهاد و از شهر
ترای ذکری در باب نود و چهارم و نود و هفتم خواهد آمد و میوسس اشاره به نه دختر جوپیتر است که ربات علم موسیقی و معارف
بوده اند و این شهر معروف و وقف هیاکل ایشان بوده است و اسامی دختران جوپیتر از ینقرار است کالی اپ
کلی او ارتنگ بروزن قمطر یوترپ ملپومن پولی هیم نیه ترپ سی کور تلیه یورانیه و شهر قسطنطنیه

۸۵۷

باب نود و یکم در بیان مملکت ترکی یعنی عثمانی

که او را استنبل و اسلامبول گویند از شهرهای معظم مشهور دنیاست که دو جانب اینشهر دریا و مرداب است چنانچه سمت جنوب آن دریای مرمره و سمت مشرق آن بوغاز باسفرس و سمت شمال آن مرداب است و عمارات پادشاهی که سرای هایون گویند در سمت مشرقی شهر در کنار دریا اتفاق افتاده و اطراف و برج و باره مضبوط دارد و این سرای هایون در اصل مکان بی نظیر و واقع شده است و دور عمارات پادشاهی تقریباً سه میلست و مشتمل بر چندین عمارات عالیه است که در پهلوی یکدیگر ساخته شده و متصل بهم واقعند این عمارات سنگ مرمر است که بجای قابل شهرت دارد و خانهای شهر کلا از چوبست مگر عمارات عالیه که عبارت از کاروانسرا و قهوه خانهاست آنهارا از سنگ ساخته اند و بواسطه عمارات چوبی اکثر اوقات آتش باینشهر افتاده خسارت زیاد میرسد و در اینشهر علامات آثار قیاصره قدیم بسیار است و از آنجمله معبد ایاصوفیه است که در زمانه سابق دو سه بعد از ولادت حضرت عیسی ساخته شده است که اکنون مسجد است و در آن مسجد بآسودگی و فراغت یکصد هزار آدم میگنجد و در مابین مسجد سلطان سلیم و سلطان بایزید سراهای قیاصره قدیم واقعست که در آنجا حرمهای سلاطین سلف سکنی میگیرند و میدان کی نزدیک مسجد سلطان بایزید است عشرتگاه عامه است خاصه در ایام ماه مبارک رمضان که گاهی سلاطین نیز تشریف فرما میشوند از کنه مرداب که سمت شمال و مشرق شهر است او را شاخ زرین میگویند که در سمت شمال مرداب محله قلاته است و این مرداب از سرای همایون تا بقریه ایوب تخمیناً چهار میلست و فرو تر از یک میل عرض مرداب است و در محله قلاته سفرای دولت خارجه و غربا منزل دارند و توپخانه پادشاهی نیز در همین محله است و هیچ غریبی اینشهر قسطنطنیه اذن توطن نمیدهند و خانهای اکثر بر روی هم و در بلندی اتفاق افتاده است و از اکثر خانها دریا و بندر و بوغاز و بارگاه نمایانست و تماشای خوبی دارد و اینشهر تقریباً هفتصد میل بسمت جنوب مشرق از ویانه که پایتخت مملکت نمسه است واقعست و از لندن تا قسطنطنیه یکهزار و چهارصد و نود میلست و در سمت شرقی بوغاز محله اسکودار است و جمعیت همه این شهر و قلاته و اسکودار فرو تر از هشتصد و پنجاه هزار است

باب نود و دوم در بیان سایر بلدان و امکنه معروفه ترکی یوروپ یعنی متصرف دولت عثمانی در اروپا

کانستن تینپل یعنی قسطنطنیه که پایتخت همه شاهنشاهی است او را ترکها استنبل میگویند که در باب سابق ذکر شد ادرنه که سابق قبل از فتح قسطنطنیه پایتخت اروپائی ترکها بود شهر معتبر آبادی است و تخمیناً هشتاد هزار نفوس دارد و اینشهر را ترکها که در تحت رایت امورات اول بودند که اشاره بسلطان مراد اول باشد از گریس در سال هزار و سیصد و پنجاه مسیحی مطابق هفتصد و پنجاه و یک هجری انتزاع کردند و پس از آن پایتخت شاهنشاهی آنها بود تا قسطنطنیه را سلطان محمد ثانی در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری مفتوح ساخت و ولادت سلطان محمد ثانی در ادرنه در سال هزار و چهارصد و سی مسیحی مطابق هشتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاد و بجای پدر خود سلطان مراد ثانی در سال هزار و چهارصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و پنج هجری بسلطنت نشست و اینشهر را ترکها ادرنه میگویند بلگرید در رودخانه دینوب اتفاق افتاده است و پایتخت ولایت سرویه است و اینشهر قلعه حصین دارد و جمعیت آنجا تخمیناً سی هزار میشود صوفیه که او را تریه دیتزا نیز گویند پایتخت ولایت بلگریه و جمعیت آنجا چهل هزار است سلونیکا پایتخت مسیدونیه است و در زمان شاهنشاهی یونان از شهرهای معتبر آباد مشهور بود و در آنوقت او را تسلونیکا میگفتند و اینشهر بندرگاه معتبریست و معامله زیادی در آنجا میشود و در اینشهر سی سیرو در وقتیکه جلای وطن شد مسکن گرفت و جمعیت آنجا تخمیناً هفتاد هزار است سینت پال در وقت دعوت خود دو مرتبه باهل اینشهر نامه

نوشته بدین حضرت عیسی دعوت نمود و تخمیناً هشتاد میل در مشرق سالونیکا قصبهٔ فلیپی واقع شده که آن قصبه را پدر اسکندر کبیر بنا نهاده و در نزدیکی این قصبه بود که بروطوس و کسیوس از آگستس و مرک انطونی شکست خورده و رشتهٔ جمعیتشان از هم گسیخت و باهل قصبه نیز سنت پال نامه نوشته هدایت کرد و در این قصبه سنت پال لیدیه نام شخص مخمل فروش را هدایت کرد که بدین عیسوی درآمد و او اول کسی است که از اهل اروپا متدین بدین مسیح شده است مترجم گوید سلونیکا را سلانیک نیز گویند انتهی لاریسا قصبهٔ ایالتی است و این قصبه مسکن اچیلس بود که در شعر هومر نام او بسیار ذکر شده است و باین قصبه نیز پامپی پس از شکست از جولیوس سیزر در جنگ فارسلیه گریخته پناه آورد و جمعیت این قصبه بیست و پنج هزار است مترجم گوید اچیلس پسر پیلیوس پادشاه ثرثلی است انتهی جسی یا جسی پایتخت مولداویه شهر با اعتباریست که بمخاطرهٔ عظیم گرفتار شده است یکی بآتش خراب شده است و هم با شمشیر سکنهٔ او قتل شده است چنانچه در سال هزار و هفتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و شش هجری بکلی این شهر بآتش سوخت و پس از آن بکلیه آبادی در آوردند و جمعیت آنجا تخمیناً پنجاه و پنج هزار است و این شهر چند دفعه بدست لشکر خصم افتاده است دول ثلثه یعنی روسیه و اوستریه و عثمانی بدفعات بر این شهر استیلا یافته اند و در اول اگست سال هزار و مسیحی مطابق هشتم محرم هزار و دویست و چهل و سه هجری بآتش بالمره افتاده و همهٔ این شهر سوخت و پرنس پوتمکین مشهور که از عنایات کثیرهٔ ملکهٔ روسیه در راحت و نعمت و بامور ملکی مشغول بود در نزدیکی این شهر در خندقی در سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری وفات یافت بوکرست پایتخت ولاکیه قصبهٔ معموریست و جمعیت آنجا تخمیناً پنجاه هزار میشود و در این قصبه از ملل مختلفه سکنی دارند و جمعیت همه ولاکیه تخمیناً یک کرور است نیکوپل یا نیکوپولی قصبهٔ بلگریه است و در این شهر نخستین جنگ فیما بین ترکها و عیسویان در سال هزار و سیصد و نود و شش مطابق هفتصد و نود و هشت هجری اتفاق افتاده و در جنگ سیجیسمند شاهنشاه جرمنی شکست خورده بیست هزار نفر از لشکریان او بخاک هلاک افتاده و همه لشکر عیسویان در معرکه که صد هزار نفر بود که جمعی از آنها از اهل فرانسه بودند و عیسویان بار دیگر از ترکها در ورنه که یکی از قصبات بلگریه است در سال هزار و چهارصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هشتصد و چهل و هشت هجری شکست خوردند و سردار ترکها سلطان مراد ثانی و سردار عیسویین لدیسلاس پادشاه هنگری بود که پادشاه هنگری در جنگ با ده هزار نفر خود کشته شد و ترکها نیز خسارت زیاد رسید مترجم گوید نیکوپل در جانب جنوبی رودخانهٔ دینوب و ورنه در مشرقی بلگریه در کنار دریای سیاه واقع شده است و از ورنه تا اسلامبول از روی دریا یکصد و چهل میل مسافت است انتهی و در دورزو در ولایت البنیه پامپی با قیصر محاصره کرد و در نزدیکی پرویسا که یکی از بنادر البنیه است اگستس با مارک انطونی و کلیوپطرا را در جنگ بحری که آن جنگ بمعرکهٔ اکتیوم مشهور است شکست داد و البنیه دورزو بندریست که در غربی البنیه واقع شده است و پرویسا بندریست که در جنوبی البنیه در مدخل خلیج کوچک ارته اتفاق افتاده است و در تصرف دولت عثمانی در بحر مدیترینین چندین جزیره است و از آنجمله یکی جزیرهٔ کندیا که مصنف هیچ بذکر او نپرداخت کندیه که او را کریت و کریه نیز گویند جزیرهٔ بزرگیست که در مدیترینین در جنوب ارخیپلگو گریشیه واقع شده است و طول آن جزیره تقریباً یکصد و هشتاد میل و عرض او از بیست میل تا سی میل است و بسیار قسمت او سنگلاخ و کوهسار است و هوای آنجا سازگار و خاک آنجا حاصل خیز است روغن و میوهٔ سبز و دبر و زعفران و عسل و غیره از آن جزیره بهم رسد که هر ساله بولایات خارج میبرند و جمعیت آن جزیره تخمیناً دویست و هشتاد

هزار میشود که تقریباً یکصد و سی هزار از اهل یونان و یکصد و پنجاه هزار از ترک و مسلمانانست و اینجزیره در تصرف ملل مختلفه بود
و ترکها اینجزیره را در مائه نهم بعد از ولادت عیسی پس از مقاتله بیست سال تصاحب کردند و از قراریکه معلوم میشود جزیره
اقریطش که در کتب قدیمه ضبط است همین جزیره کندیه است و مسلمانان اینجزیره چندان در پی آداب شرعیه نیستند
ولی بزیارت بیت الله الحرام ولوع غریبی دارند که نسبت بجمعیت اینجزیره هر ساله حاج اینجزیره زیادتر از همه بلدان و امصار
قصبات بزرک اینجزیره یکی کندیه است که باسم او مشهور است و در ساحل شمالی است و دیگری کانیه است که در
ساحل جنوبیست و دیگری اسفاکیه است که او نیز در ساحل جنوبی است و چندین قصبه و قریه معموره دیگر نیز دارد و از جزایر مشهوره
میتیلین است که او را میتیلین نیز گویند که نزدیک ساحل مغربی آسیای صغیر است و طول اینجزیره سی میل و عرض اینجزیره دوازده
میلست و اینجزیره را قدما لسن باس میگفته‌اند و جمعیت او تخمیناً چهل هزار است که از او بیست هزار یونانیست و دیگری
جزیره سی‌اُست که او را خیو و سکیس نیز گویند در ما بین شمال مغرب جزیره سموس اتفاق افتاده و قصبه اینجزیره
باسم جزیره موسوم شده و دریای اطراف اینجزیره بسیار کم عمق است و قصبه آنجا از ابنیه قدیمه است و جمعیت همه جزیره
تخمیناً سه هزار و پانصد نفر میشود و در عرض سی و هشت درجه و بیست و پنج دقیقه شمالی و در طول بیست و شش
درجه و صفر دقیقه شرقیست و دیگری جزیره سموس است که در ارشیپلاگو گریشیه و در غربی آسیای صغیر اتفاق افتاده
و با بوغاز تنگی از آسیای صغیر مفروز است و اینجزیره در نزد قدما مشهور بوده و جزیره حاصلخیز است و در اینجزیره دو سلسله جبال
و جمعیت آنجا تخمیناً شصت هزار نفر و مشتمل بر هجده قریه بزرک و بیست قریه کوچک است و سنگ مرمر خوب در اینجزیره بسیار
است و در مشرق اینجزیره آثار قدیم شهر سموس که او را سمو نیز گویند باقی است و دیگری جزیره رودس است و رودس
بزبان یونانی بمعنی بهشت است چون اینجزیره باغستان بسیار از مرکبات و پرتقال و غیره دارد لهذا باسم بهشت خوانده اند
و اینجزیره در ساحل جنوبی آسیای صغیر است و با وجود اینکه جزیره بزرک حاصلخیز خوش هوا است چندان آبادی
ندارد و همه آبادی اینجزیره از مسلمانان و یونانی و غیر قریب بده هزار است و بیشتر این جزیره غیر مزروع و مسلوب المنفعت
و قصبه رودس که باسم او موسوم است در ساحل شمال مشرقی جزیره اتفاق افتاده است و کولوسس که یکی از هفت
عجایب دنیا بوده در جزیره رودس بر بندر رودس بود و او شکل آپولو فرزند جوپیتر بود که از مس ساخته بودند و آن
صورت را کارس نام حکیم شاگرد لیسیپس مدت دوازده سال باتمام رسانیدند و در سال دویست و نود قبل از
عیسی تمام شد و پای او را در بالای دو مکانی نصب کرده بودند که مدخل بندرگاه بود و چنان ارتفاع داشت که
جهازهای بزرک از میان دو پای او میگذشت و یکصد و پنج فوت ارتفاع داشته و از پنجه پای او تا کله او مجوف
بود که بآسانی بالای او میرفتند و ابهام پای او از کلفتی ببغل نمی آمد و هر که بسر او میرفت از دوربین همه سواحل
سیریه را مشاهده میکرد و سفاینی که در سواحل مصر حرکت مینمود بنظر در میامد و پایه او از اینصورت را دویست و پنجاه
چهار سال قبل از عیسی زلزله خراب کرد و مدت هشتصد و نود و چهار سال بر آنحالت باقی بود تا در سال ششصد و
هفتاد و دو مسیحی مطابق پنجاه و دو هجری مسلمانان که جزیره رودس را فتح کردند او را بتاجری از یهود فروختند
و آن تاجر بقیه آنصورت را در هم شکسته بر نهصد شتر بار کرد و قیمت او سی و شش هزار تومان بود و ولی آن کس زرگر و صانع
معروف سی‌یون بود و شکل مردمان را از فلزات چنان میساخت که بیننده او را حیران میماند اسکندر هم
قدغن نمود که بجز لیسیپس هیچکس صورت او را از فلزات نسازد و بدانجهت او در الفعی تمام از این صنعت حاصل شد

لسن باس

شد پس از اسکندر صورت دیگر نساخت سوای این چند جزیره قریب بچهل جزیره دیگر است که در نزدیکی این جزایر در ارخیپلاگو
اتفاق افتاده اند که در تصرف دولت عثمانی نیست اما احوال انطونی و کلیوپطرا اگرچه سابقا اشاره باحوال
آنها شده است ولی بمناسبت چنان دید که در اینجا مجملی بیان کند انطونی نایب مناب جولیوس سزر بود پس از
کشته شدن قیصر چندی با اگستس همشیره زاده قیصر در امر سلطنت شراکت داشت و کلیوپطرا دختر بطلیموس
آلیتس پادشاه مصر که از سلسله بطلیموس است پنجاه و یکسال قبل از عیسی وفات یافت و چنان وصیت نمود که در امر سلطنت
پسر او طالیمی یعنی بطلیموس و دختر او کلیوپطرا معا دخیل باشند و کلیوپطرا حسب شریعت خودشان زن بطلیموس
برادر خود بشود پس از فوت پدر بطلیموس باغوای بعضی از ارکان دولت باین امر راضی نشد و میان خواهر و برادر خود پیوسته
شعله فساد در التهاب بود و از این انقلابات داخله ولایت و بجهت تعاقب کردن پمپی که بکلی رشته انتظام او گسیخته
قیصر را فرصتی بدست افتاده اسکندریه را محاصره کرد و مسخر نمود چنانچه در باب نهم اشاره شده است و کلیوپطرا
با سکندریه بداد خواهی نزد قیصر رفت و بشبی خود را در وثاق قیصر انداخت و در نگاه اول تیر نظر کلیوپطرا که در جمال و کمال و
دلربایی و تقریر در عصر خود نظیر نداشت بر هدف دل قیصر کارگر آمد یکباره شیدا شده اش دین و دل از دست قیصر بیخود بر
زبان آورد شعر صرف دولت سازم دین و دل و جان و زر کاخر سبوس رزد اینجا رکه من دارم رود دیگر
که بطلیموس بخدمت قیصر شتافت کلیوپطرا را در آنجا یافت و از احوال قیصر دانست که کار از دست و تیر از
شست رفته است معلوم است عربی لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا
بطلیموس بی اختیار دیوانه وار تاج از سر خود بر زمین زده با سر و پای برهنه بیرون دوید و در میان کوچه و بازار
فریاد میکشید و لشکریان قیصر او را گرفته بحضور قیصر آوردند و اهل اسکندریه چون پادشاه خود را باین احوال بدیدند
تعصب نموده ازدحام کردند و بر در سرای قیصر جمع شدند و قیصر هر قدر خواست که نایره فتنه را باب تدبیر خاموش
کند ممکن نشد و میگفت مراد من بعمل آوردن وصیت پادشاه گذشته است که کلیوپطرا با بطلیموس در امر سلطنت
مداخله کنند و کلیوپطرا بعقد ازدواج برادر خود آید اهل اسکندریه قبول این معنی نکردند قیصر متحصن شد و بطلیموس را
محبوس کرد و از مصر و حوالی مصر بامداد بطلیموس لشکر رسید و قیصر بپای جلادت فشرده با جمع قلیل در
برابر جم غفیر ایستاد اهل مصر چون دیدند که از عهده سپاه قیصر بر نمیایند خواهش کردند تا بطلیموس علی الظاهر
اسیر است اهل مصر از محاصره دست بر نخواهند داشت و قیصر بی مضایقه بطلیموس را رها کرد و در آنوقت از
عمر بطلیموس چهارده سال گذشته بود بطلیموس وقت رفتن برزق و فنون میگفت که از خدمت قیصر هرگز جدا
نخواهم شد و دست از بندگی بر نخواهم داشت ولی همینکه به لشکریان خود رسید بنای غدر را گذاشت و
جنگ اقدام نمود و قیصر نیز در نهضت از روم مدد خواسته بود خبر وصول لشکریان قیصر که از روم میامدند بمصریان
رسید که به پلوسیوم رسیده اند و سپاه مصر دانستند که اگر آن لشکر بمدد قیصر رسد بکلی رشته حیات مصریان
گسیخته و خاک مذلت بر فرقشان ریخته خواهد شد از اسکندریه برگشته بجانب پلوسیوم شتافتند که مانع وصول
آن سپاه بشوند و قیصر نیز جمعی را در اسکندریه گذاشته از دریا بجانب شهر پلوسیوم که دمیاط باشد شتافت و
در آنجا جنگی میان قیصر و مصریان واقع شد و مصریان شکست خورده بطلیموس دید که گرفتار لشکریان قیصر
خواهد شد خود را به نیل رسانیده و بر زورقی نشست که جان از مهلکه بیرون برد و جمعی دیگر نیز از فراریان لشکر با آن

زورق درآمدند وآن زورق از کثرت ازدحام شکسته در آب غرق شد وبطلیموس وهمراهان او بکلی در آب غرق
کردیدند وقیصر مظفر باسکندریه مراجعت کرد وبطلیموس دیکر برادر کوچک بطلیموس غرق شده را با کلیوپطرا چهل وشش
سال قبل از عیسی بپادشاهی مصر نامزد فرمود وقیصر میکفت شعر آزاد بنده که بود در رکاب تو خرم ولایتی که تو انجا
سفر کنی ؛ وقیصر خود بروم برکشت وبا هزار حسرت ودرد از کلیوپطرا وداع نمود وبا خود میکفت عربی
ارتحل والذی تهوی مقیم لعمرک ان ذا خطر عظیم اذا ما کنت لاتجدین عونا علیک فی الفراق فمن تلوم
وچنان نوشته اند که کلیوپطرا از پیوند او از قیصر آبستن شده وپسری زایید که اسم اورا سزرین بکذاشتند القصه
کلیوپطرا با برادر کوچک خود سه سال بشراکت بمهام ملکی میپرداخت ودر سال چهل وسه برادر خود را که
چهارده سال از عمر او کذشته بود مسموم ساخت وخود بالانفراد بپادشاهی مصر وآن نواحی قایم کشت کسان
بطلیموس بروم بداد خواهی رفته که از کلیوپطرا چنین خطای فاحش سرزده است ارکان سنت روم بتفحص
اینحال برآمدند کلیوپطرا را بروم خواستند وکلیوپطرا در محکمه سنت در حضور مرک انطونی که مقدم ارکان
دولت بود حاضر شد ودر حضور مدعیان در مقام سخن برآمد که این خطا از من سرزده است وبطلیموس باجل
خود درکذشته واینحکایت را بر من تهمت زده اند آنقدر سحر بیان بکار برد که حاضران انکشت حیرت بدندان
کزیده متعجب ماندند ومرک انطونی صباحت دیدار وملاحت کفتار اورا ملاحظه کرده دل از کف داده باخود میکفت
که هزار جان بطلیموس فدای تو باد وبر بی تقصیری او کواهی داد نعم ما قال الشاعر فتین الشعبی لما رفع الطرف الیها
فتنته ببنان کیف لو رأی معصمیها فمشت مشیا رویدا ثم هزت منکبیها ولم یقض علیها وکلیوپطرا
بمصر مراجعت کرد ومرک انطونی بی اختیار ع من خود بروم که میبرندم نمیدانم از عقب او بمصر رفت وکلیو
پطرا او را بعقد خود درآورد وبعشرت مشغول بودند تا آنکه میان مرک انطونی واکتویس اسباب منافقت
ومخالفت آشکار کردید ولشکر از طرفین بمخاصمه آراسته شد ودر دریا میان این دو سردار جنک اتفاق افتاد
از طرفی اکتویس امیر سپاه بود واز طرفی مرک انطونی وکلیوپطرا سردار لشکر بودند واز بدبختی انطونی بسیاری
زورق وکشتی او غرق شد وشکست بر سپاه او افتاده فرار کردند واینجنک در دوم سپتمبر سال سی ویکم قبل
از عیسی اتفاق افتاد وپس از اینجنک اکتویس را آکستس لقب دادند یعنی مظفر وکامیاب واینجنک اکتیوم نامیده
وپس از این فتح آکستس متعاقب ایشان بمصر داخل شد ومرک انطونی وکلیوپطرا چون دیدند که قوت مقابله
ندارند انطونی جام زهر سر کشید وکلیوپطرا نیز متابعت شوهر کرده او نیز جام زهر نوشید هردو در پهلوی
هم جان دادند نظامی در وفات شیرین بپهلوی خسرو کوید شعر که احسنت ای زمانه این زن ره عروس سازند
دان اینچنین ؛ کلیوپطرا اکر برادر را زهر جفا نوشید خود نیز زهر وفا کشید مصر وتوابع مصر بتسخیر آکستس شد
وانقضیه سی سال قبل از عیسی اتفاق افتاد واز آن پس مصر وتوابع ضمیمه ممالک رومیان کشت وآکستس پس از این فتوحات
ارکان سنت را برهم زده در سال بیست وهفتم قبل از عیسی امپراطور بالانفراد کل ممالک شد وبعضی مورخین
اورا شاهنشاه اول میدانند که ظاهرا وباطنا اسم شاهنشاهی بر او اطلاق شد ولی در حقیقت پادشاهنشاه
ثانی قیصر نامیست چنانچه سابقا نیز در همین مطلب شرحی بیان کرده ایم

باب نود وسیم در بیان مختصری از تاریخ وپادشاهان ترک یعنی عثمانی

اکتویس

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

پس از زوال شاهنشاهی پرتین که اشاره بعربان باشد ترکها که یک طایفه از تاتار هستند ترقی کردند و ترکها از عربان
بیاری خود خواسته بودند آخر الامر چنان شد که بر ایشان غلبه کرده خود زمام دولت را بدست گرفتند و تاتارستان از قدیم الایام
میگفتند و در آن صحاری طوایف و قبایل بسیار سکنی داشتند که از آن صحاری جلای وطن کرده در ممالک غربی و جنوبی
پراکنده شدند و طایفه معظمی که از آن ولایت آمد طایفه اوتر و مغول و تاتار و ترک بود که اصل همه اینها بیافث بن نوح
منتهی میشود و چنان اعتقاد دارند که ترک بن یافث نخستین پادشاه از آن طایفه است که اکنون بنام ترک و تاتار و مغول
تمیز یافته است و چندین اختراعات از انواع حرف و صنایع به ترک نسبت داده اند و پس از او تاتار پسر او بسلطنت
رسید و در عهد سلطنت او همه دودمان ترک در چهار قبیله معظم جدا شدند یکی از آلاث دوم تخجین سیم جیبور
که اشاره بجلایر باشد و چهارم برلاس است که از این طایفه آخری امیر تیمور نامدار برخواسته است و این طایفه
تاتار که باسم ترک اطلاق شده است فیمابین دریای سیاه و بحر خزر مسکن داشتند و در مائه هفتم در زمان
شاهنشاهی هرکلیوس جمعی از آن طایفه بجد متگذاری شاهنشاه اقدام کردند و در رکاب او فتوحات کثیره از
آن طایفه سر زد و رفته رفته چنان شد که خلفای عرب ایشان را در سلک سپاهیان خاص منسلک ساختند و از اتحاد و اختلاط
عربها کار بجائی کشید که خلفای عرب و عربان صید اتراک شدند و از اعراب کاست و بر اتراک افزود و در آخر الامر
اتراک ایران زمین و بابل و دیار بکر و مسوپتمیه را تصاحب کردند مترجم گوید مسوپتمیه ولایتی است که فیمابین
دجله و فرات اتفاق افتاده است انتهی و ترکها چندین مائه قبل از آنکه قسطنطنیه را فتح کنند از سواحل خزر تا بوغاز
دردنیلس چندین فتوح از ایشان ظاهر شده و رعب و هراس ایشان در دل اهالی آن ممالک جای گیر شده بود القصه بانی
و مؤسس شاهنشاهی ترک عثمان است که او را اهل اروپا اوتمن میگویند و از آن جهت است که بعضی شاهنشاهی اوتمن خوانند
و ولادت این پهلوان نامدار در سال هزار و دویست و چهل و هفت مسیحی مطابق ششصد و چهل و پنج هجری
در قریه سوگت اتفاق افتاده است و از آنجهت سلاطین عثمانی آن قریه را از صوادر و عوارض و مالیات دیوانی معاف کرده اند
عثمان مرد عاقل کافی دلاوری بود و در سپاه سلطان علاءالدین یعنی صلاح الدین مرتبه امارت داشت و پس از وفات
صلاح الدین پادشاه ستمکر که بعیسویان جفا میکرد چون از او اولادی نماند ولایات او در هفت حصه قسمت شد که از آن
حصصها یکی قرعه بنام عثمان افتاد مترجم گوید منظور مصنف صلاح الدین مصر نیست که او در فتح بیت المقدس
بعیسویان خسارتها رسید و از ایشان قتلها نمود ولی از او چندین اولاد باقی ماند که در کتب تواریخ ضبط است
و عثمان جد سلاطین عثمانی بهیچ جهة بلکه عثمان یکی از سرداران سلاجقه روم است که پس از زوال دولت ایشان
بمرتبه سلطنت رسید چنانچه ذکر خواهد شد و دولت آل سلاجقه روم در عهد غازان خان در سال ششصد و نود و هشت
مسیحی بزوال رسید انتهی و اول تختی که نصیب عثمان گردید بی ثینیه که در دامنه کوه اُلمپس اتفاق افتاده
است مترجم گوید بی ثینیه اسم قدیم ولایتیست که در آسیای صغیر است که حد شمالی او دریای سیاه و
حد مغربی او دریای مرمره است و اُلمپس کوهیست که در جنوبی شهر برسا واقعست و این کوه سوای کوهیست که در
ترکی بن عرب است انتهی و از عثمان ابتدای شاهنشاهی ترکست مدت حکمرانی او بیست و هشت سال بود و در شهر
که اکنون برسا شهرت دارد که یکی از بلاد بی ثینیه است در سال هزار و سیصد و بیست و شش مسیحی مطابق
هفتصد و بیست و شش هجری وفات یافت و این شهر پایتخت قدیم این سلسله سلاطین بود و از شهر برسا تا قسطنطنیه تخمینا

سنه ۷۵۸

نود میلست و پس از عثمان جانشینهای او که شاهزادهای خونخوار بودند بر وسعت و فسحت ممالک خود افزوده تا در سال هزار
و سیصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هفتصد و پنجاه و هشت هجری از هلسپونت گذشته به اروپا داخل شدند و از
آن پس غازی مراد پای تخت خود را شهر ادریه‌نپل قرار داد و سلسلهٔ ایشان بمدارج عالیه رسید و در وقت بایزید اول ترقی
کرد و آن پادشاه در سال هزار و سیصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هفتصد و نود و یک هجری جلوس نمود و بسیار
خونخوار و مکار بود و در زمان سلطنت خود شاهنشاه یونان سیجیسموند را شکست داد و قسطنطنیه را محاصره نمود
و چندین فتح کرد و از جهت خود را الدرم یعنی برق نامید و برادر خود یعقوب را بی تقصیر خفه کرده و غرور او در جهان
داری و مملکت ستانی بحد کمال رسید تا خداوند عز و جل باد نخوت را از دماغ او بیرون کرد و امیر تیمور شاهنشاه
تاتار را بر او مسلط نمود و جنگی فیما بین آن دو پادشاه در انگوره در همان مکانی که در آنجا پامپی میتریداطیس پادشاه
شکست داده بود اتفاق افتاد و امیر تیمور سلطان بایزید را شکست داده بایزید بدست لشکریان امیر گرفتار گشت و
او را ببارگاه امیر آوردند و از راه غرور از ستایش و ثناخوانی میرا با و نفور داشت و امیر از وی پرسید که اگر بخت من در
جنگ برگشته و بدست تو گرفتار میشدم با من چه سلوک میکردی بایزید بتلخی جواب داد که ترا در قفس آهنین حبس میکردم
و همیشه در حضور خود برای مسخره عام و مضحکه عوام نگاه میداشتم و امیر جواب داد که اکنون من بآنکار قادرم و خدا
وند مرا بر تو قاهر گردانید که روی زمین از جور و بیداد تو پاک سازم و او را در قفص آهن حبس کرد و پس از آنکه او را در
قفص باز داشتند از حیات خود مایوس گشت در حالت خشم چنان بر میلهای آهنی کوبید که سر او شکافته و ر
وحش از قفس تن پرواز نمود و این واقعه در سال هزار و چهارصد و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنج هجری اتفاق

سنه ۸۰۵

افتاده و پس از مراجعت امیر تیمور با اولاد او با سعی بلیغ تاج و تخت موروثی خود را صاحب شدند و تسخیر
حرب بمخالفت عیسویان پرداختند و با اهل هانگری و ونیس جنگها کردند و شاهنشاهی یونان را متدرجاً مسخر
تا پس از محاصرهٔ زیاد سلطان محمد ثانی در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و
هفت هجری قسطنطنیه را مسخر ساخت و پس از آن فتح همه یونان باطاعت ایشان در آمد و کم کم دولت عثمانی در

سنه ۸۵۷

ترازوی دول اروپا سنگین گردید از آن زمان ایشان را یکی از دول معتبر اروپا می شمارند و پس از هستی و دوام یازده
که شاهنشاهی مشرق یا شاهنشاهی یونان از زمان کانستنتین کبیر طول کشیده بود در زمان سلطان محمد ثانی بزوال
رسید و در خانوادهٔ عثمانی طایفه اناث بکلی از سلطنت محروم‌اند و نشان این دولت شکل هلال و ستاره
است و پس از سلطان رتبهٔ صدر اعظم و شیخ الاسلام بالاتر از مراتب دیگر است و مذهب ایشان اسلام و رواج
دین حق را باشتر میدانند تنبیه چون اسمی از میتریداطیس ذکر شد اول مجملی از احوال او بیان مینمایم
و پس از آن سلسلهٔ نسب عثمانی را معلوم میداریم میتریداطیس ششم که او را اکبر میخوانند یکی از سلاطین
معروف مشرق زمین است و پدر او میتریداطیس پنجم است که در اواسط بارگاه خود او را در سال صد و بیست
و سه قبل از عیسی پاره پاره کردند و او پس از پدر در سن دوازده سالگی تخت شاهی یکصد و بیست و سه سال
قبل از عیسی جلوس کرد و خواهر خود لودیس را یکصد و یازده سال قبل از عیسی بعقد خود در آورده و آن زن بیکار
ابا و امتناع داشت و باین خیال افتاد که او را مسموم سازد و میتریداطیس از این مکیده مخبر گشته خواهرش را با جمعی که با
او همدستان بودند یکصد و دوازده سال قبل از عیسی بقتل رسانید و کار سلطنت او رونق گرفت می

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

و با منقرض [illegible] و کالخیس و دیگر ممالک یاد در سال یکصد و یازده قبل از عیسی مسخر نمود و این پادشاه از نسل ارتبه زنس امیر است که ارتبه زنس را
داریوش اول [illegible] بحکمرانی پنطس که یک حصه از کپه دوشیه است تا پانصد سال قبل از عیسی مامور فرمود و پس از دار
یوش و بابای دیگر دست تطاول دراز کرده در سال چهار صد و هفتاد و پنج اسم پادشاهی بر خود نهاد و سلسلهٔ او دیگران
در امر حکمرانی مشغول بودند و تفصیل اسامی ایشان ضرور نیست که در اینجا ذکر کنیم القصه میتریداطس ششم از سلاطین مذکور
است و بهمه ممالک آسیای صغیر و ارمنیه مسلط گشت و مکنت و دولت بی اندازه حاصل نمود و چنان شد که دویست
هزار لشکر جرار در عرصه جنگ حاضر میساخت و با رومیان جنگهای متواتر کرد و جنگ میتریداطس از حروب عظیمه بود
که هشتاد و نه سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و در آنجنگ از رومیان صد هزار نفر معرض قتل و فنا در آمد و مملکت بی تینیه
را تصرف کرد و از رومیان بسیار انبوه کشته شد و در آنجنگ اکوی لیوس کونسل رومیان اسیر شد و میتریداطس او را
سوار خر کرده فیمابین ولایات خود میگردانید و او فریاد میکرد منم اکوی لیوس کونسل رومیان که مرا سوار خر کرده اند و اهل
دولت روم هیچ اعتنا ندارند و میتریداطس هیچ اعتنائی باین سخنان نکرد و او را محبوس و آخر الامر بطمع مال طلای گداخته
بحلق او ریخته او را هلاک نمود و این قضیه هشتاد و پنج سال قبل از عیسی واقع شد و رومیان در مقام تلافی بر آمده عساکر
بیشمار کرده بعد گرد بقتال او نامزد فرمودند و جنگ دیگر فیمابین رومیان و لشکریان میتریداطس واقع شد و ارجیلاس
سردار میتریداطس شکست فاحش از سیلا سردار رومیان خورد و در آنجنگ تلافی جنگهای گذشته صد هزار
نفر از اهل کپه دوشیه بقتل رسید و آخر الامر میتریداطس با سیلا در مقام صلح بر آمد و سیلا مظفر بروم برگشت
و پس از انقلاب ارکان روم میتریداطس عهدشکنی کرده لشکر بممالک رومیان کشید و از جانب رومیان از لشکر
بقلع و قمع او روانه گشت و در سال هفتاد و نه قبل از عیسی از لوکولس سردار رومیان شکست خورد و در دریا
اکثری از لشکریان میتریداطس گرفتار شده سفاین او بدست رومیان افتاد و میتریداطس باز به تجهیز عسکر مشغول
گشت با فیمبریوس نام سردار رومیان جنگ کرد و فیمبریوس شکست خورده و از موکب رومیان غنیمت بیشمار بدست
میتریداطس و لشکریان او رسید و رونقی در سلطنت او حاصل آمد و رومیان ناچار شده در سال شصت و شش
قبل از عیسی پامپی را بقتال او روانه نمودند و پامپی که بخاک آسیا وارد شد اول اعلام کرد که اگر میتریداطس ولایات
متصرفی روم را مسترد سازد و خسارت لشکر رومیان را بدهد دولت روم با او در مقام صلح بر آمده تیغ خلاف را در
غلاف خواهند گذاشت میتریداطس از قبول این معنی سر باز زده در مقام منازعه باز بر آمد و جنگ عظیمی از طرفین واقع شد
میتریداطس شکست خورده بدیار دیگر گریخت و پامپی تعاقب او روانه گشت و هیچ جا عنان نکشید تا در کنار فرات
وقت غروب آفتاب به میتریداطس رسید و طرح جنگ انداخت میتریداطس با لشکر قلیل بسیار مردانه در برابر آن سردار
جلیل الشان ایستاده جنگی سخت کردند چون بخت میتریداطس برگشته بود ثبات و دوام او بجائی نرسید تا بنا شکست خورده
وحید و فرید از معرکه روی بر تافت سه روز در صحرا با عطشان و جوعان راه میرفت و از علف صحرا و برگ اشجار سد
رمق مینمود بعد از سه روز با جمعی از لشکریان برخورد و جمع آمده خود را بمکانی که خزانه و عیال و اموال خود در آنجا گذاشته بود
رسانید و از آنجا با عیال خود بمملکت قریم که حکومت آنجا بعهده پسر او بود بعد از استیلای پامپی به آسیای صغیر ابواب
ملاطفت با رومیان گشاده و با ایشان متعهد گشته بود بدین جهت از اعانت پدر خود سر باز زده در مقام اهانت
بر آمد و میتریداطس از حرکت فرزند ملول شده همت بر دفع او گماشت تا او را بدست آورده از تخت شاهی [illegible] کشید

کشید و باز لشکری آراسته بر انجال مصمم شد که از سواحل شمال مغرب دریای سیاه باروپا داخل شود و بر ممالک
حمله آورد و بدین سبب اکثری از طوایف مولداویه و بلگریه و آلسانیان در حلقهٔ اطاعت او جمع شدند و در خلال
بود که پسر دیگر او فارناسیس با پدر خود در مقام غدر و خلاف بر آمد و بخیال اینکه دولت پدر پس از استحکام و ثبات
بهتر آنکه با رومیان ساخته سلطنت را صاحب شود از اطاعت پدر سر پیچید و با لشکریان جمع دار از خدمت پدر
روی برتافت میثریداطیس از این حرکت قبیح و فعل شنیع پسر کوفته خاطر شده پیغام داد که اگر خیال تو سلطنت است
من خود استعفا میکنم و تاج و تخت را بتو وا میگذارم ولی این ننگ را در دودمان من مگذار و خود را رسوای
خاص و عام مکن که جهانیان گویند پسر با پدر در افتاد و با پدر در افتادن شوم است و از این کار بهره بجز هوان و
خسران نخواهی یافت نصایح سودمند پدر مفید نیفتاده بر شقاوت و جهالت وا افزود و جواب فرستاد که
وجود تو مایهٔ تخریب ممالک و انقراض خاندان است و ترا جز مرگ چاره نیست میثریداطیس دید که دشمن در خارج
تیغ خلاف آخته و پسر ناخلف در داخل با دشمن ساخته ناچار دست از جان شسته خلوتی کرد و قدحی از زهر در
پیش خود نهاد و عیال خود را جمع کرده واقعه را بیان کرد و گفت من اینجا بزار وداع میکنم هر که با من الفت
میکند زهر نوشد والا لباس عار و عوار در پوشد ایشان در جواب گفتند مصراع زهر از قبل تو نوشدارو است ما را
زما در همه مرگ را زاده ایم مرگ با تو هزار مرتبه گواراتر از آن است که زنده باشیم و شماتت دشمنان از آن قدح زهر
یک یک نوشیده جان تسلیم کردند میثریداطیس چون بخوردن معجون پازهر عادت داشت زهر و چندان اثر
نکرد تیغ از غلاف کشید ضربتی بخود زد و آن ضربت نیز کارگر نیفتاد پس یکی از غلامان حرم حکم کرد که او را زخم کاری
بزند و او زخمی به میثریداطیس زده بعد از بیست و شش سال جنگ و خصومت با رومیان بغدر و جور پسر ناخلف
خود رخت بسرای فانی کشید و این واقعه در سال شصت و سه بعد از عیسی اتفاق افتاد و فارناسیس پسر او نیز
چندی نکشید که در جنگ [illegible] چهل و هفت سال قبل از عیسی از قیصر شکست خورده چنانچه در باب [illegible] ذکر
کرده ایم کشته شد و مملکت پنطس و آن نواحی بحیطهٔ تصرف رومیان در آمد [illegible] گویند معجون [illegible]
که اکنون مستعمل اطبای ایران است در کتب یونانیان نیز ضبط است برای آن پادشاه ترتیب داده اند و باسم او موسوم
شده و در حقیقت میثریداطیس است که اکنون بلحن [illegible] دیطوس میگویند پنطس با بای فارسی بوزن برش تن اسم
قدیم ولایتی است که در شمال کپه دوکیه است و محتوی بر سواحل جنوبی دریای سیاه است و باسم دریای سیاه که آن را
پنطس اوکسینس میگفته اند موسوم شده است و شهر بزرگ این مملکت طرابزند است که اکنون بطرابزون شهرت

تاریخ مسیحی	اما نسب سلاطین عثمانی از این قرار است عثمان بیک ابو الملوک بن ارطغرل	تاریخ هجری
۱۲۹۹	بن سلیمانشاه که ذکر اجداد او در تاریخ هشت بهشت مسطور است در سال ششصد و هشتاد و سه هجری خروج کرد و پیوسته عمر خود را در غزا و جهاد صرف میکرد و بعد از اضمحلال دولت سلاجقهٔ روم که عثمان بیک در خدمت ایشان مرتبهٔ امارت یافته بود و تولد او در سال ششصد و پنجاه و هفت هجری اتفاق افتاد و در سال هزار و دویست و نود و نه مسیحی مطابق ششصد و نود و نه هجری بر سریر شهریاری جلوس کرد و از اتفاقات بدایع عثمانی ماده تاریخ خروج اوست و پس از حکمرانی بیست و هفت سال هزار و	۶۹۹

ششصد و

باب نود و هشتم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

سیصد و بیست و شش مسیحی مطابق هفتصد و بیست و شش هجری وفات یافت و از عمر او شصت و نه سال گذشته بود در برسا مدفون است

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۳۲۶	اورخان بن عثمان بیک ولادتش در سال ششصد و هشتاد هجری و در هفتصد و بیست و شش بعد از پدر بپادشاهی رسید و سی و پنج سال پادشاهی کرد و مدت عمر او هشتاد و یک سال بود در برسا مدفون است	۷۲۶
۱۳۶۰	سلطان مراد اول بن اورخان که بغازی مراد شهرت دارد در سال هفتصد و بیست و شش هجری متولد شد و سی سال سلطنت کرد و در شصت و پنج سالگی در جنگ پس از فتح که بتماشای کشتگان رفت شخصی از کشتگان خصم که نیم جان بود برخواسته خنجری غفلتا باو زد و بدان زخم درگذشت و نعش او را به برسا آورده دفن نمودند	۷۶۱
۱۳۸۹	سلطان ایلدرم بایزید اول بن سلطان مراد در چهارم رمضان المبارک سال هفتصد و نود و یک جلوس کرد ولادت او در سال هفتصد و شصت و یک واقع شد و در سال ششصد و پنج هجری که لفظ ضاد تاریخ است از سلطان صاحبقران امیر تیمور شکست خورد و گرفتار شد و در اردوی همیون امیر در شهر رجب بیمار شد و روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه مزبور در آق شهر من اعمال قرامان از جهان درگذشت امیر کبیر نعش او را با موسی چلبی پسر ایلدرم بایزید که در جنگ گرفتار شده بود بمدفن اصلی ایشان که در شهر برسا بود فرستاد و مدت عمر او چهل و چهار سال بود و او را در عهد پدرش سلطان مراد در جنگ علاء الدین حاکم قرامان که جرئت و جلادت و تندی حرکت از او مشاهده کردند ایلدرم لقب دادند	۷۹۱
۱۴۰۳	امیر سلیمان بن ایلدرم بایزید در فتنه تیموری در روم ایلی حکمران بود و بعد از مراجعت امیر کبیر بنای سلطنت گذاشت و مملکت اناطولی بواسطه سلطان محمد و عیسی چلبی برادران او که بیرون موسی داشتند اغتشاش داشت و امیر سلیمان لشکر کشیده به اناطولی آمد و شهر برسا را که پایتخت سلاطین روم بود مفتوح ساخت چون ممالک روم ایلی بواسطه موسی چلبی تاب مقاومت نیاورده در خفایای جبال متواری و هر روز در آتش فتنه را واری بود چون امیر سلیمان شب و روز بشرب شراب ناب اشتغال داشت و از امورات ملکی غفلت میورزید موسی چلبی فرصتی کرده روزی علی الغفله بر سر ادرنه که پایتخت او بود با جمعی از لشکریان خود داخل شد و امیر سلیمان در حمام همیشه شراب میخورد و آن روز نیز حسب اتفاق در حمام مست افتاده همین قدر فرصتی کرد که بر اسب سوار شده با چند نفر از محارم خود بشهر قسطنطنیه که پادشاه آنجا طرح یگانگی ریخته بود روان گردید در عرض راه اهل قافله او را دزد تصور کرده گرفتند و مقارن این احوال سوار موسی چلبی که بتعاقب او روان بودند رسیده او را مغلولا بشهر ادرنه داخل کردند موسی چلبی تیغ بیرحمی او بقتل برادر فرمان داد و این قضیه در سال هشتصد و چهارده هجری اتفاق افتاد و مدت حکمرانی او هشت سال و دو ماه و ده روز بود	۸۰۶

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
١٤١١	موسی چلبی بن الدرم بایزید که بدست برادر خود او نیز کشته شد	٨١٤
١٤١٣	سلطان محمد خان بن الدرم بایزید پس از گرفتاری پدر طالب سلطنت شد و میرزا هر دمی جالی بود و عیسی چلبی برادر بزرگ خود را از شهر برسا بیرون کرد و جنگ نموده غالب آمد و اهل اناطولی و ماین بگروندند و او نیز بحسن رفتار موصوف بود لشکری و رعیت در حلقه اطاعتش جمع شدند و بر روم ایلی لشکر کشیده بر موسی چلبی غالب آمد و او نیز برادر را بجرم اینکه چرا امیر سلیمان برادر بزرگ را کشته است سیاست نمود و سلطنت باستقلال او بعد از موسی چلبی هشت سال و مدت عمرش چهل و سه سال بود و در محرم الحرام سال هشتصد و بیست و چهار راه آخرت پیش گرفت و در اذرنه وفات یافت نعش او را به برسا آوردند	٨١٦
١٤٢١	سلطان مراد خان ثانی بن سلطان محمد خان در سال هشتصد و چهل و هشت هجری از سلطنت استعفا کرده سلطنت را به پسر خود سلطان محمد مفوض داشت و ولایات آیدین ایلی و منتشا و صاروخان را برای مصارف خود قرار داد و باز در سال هشتصد و پنجاه از اینکار پشیمان شده بر اریکه خسروی جلوس نمود و در محرم الحرام هشتصد و پنجاه و پنج بدار البقا خرامید مدت سلطنت او سی و یکسال و مدت عمر او شصت و نه سال بود و در اذرنه وفات یافت نعش او را به برسا آوردند	٨٢٤
١٤٥١	سلطان محمد خان ثانی بن سلطان مراد الملقب بالفاتح در روز پنجشنبه شانزدهم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج بتخت شاهی پا نهاد و در عهد او اکثر ممالک اناطولی مثل قرامان و طرابزون و قسطمونیه و سینوب و ممالک روم ایلی مثل بوسنه و ارناوط و هرسک و جزایر موره و آغری بوز و مدللی و غیره که تفصیل او در تاریخ هشت بهشت مسطور است ضمیمه ممالک پادشاهی شد و قسطنطنیه را او فتح کرد بدان سبب فاتح خواندند و پس از آن پایتخت سلاطین عثمانی قسطنطنیه شد پس از شاهنشاهی سی و یکسال در سن پنجاه و سه سالگی وفات یافت	٨٥٥
١٤٨١	سلطان بایزید خان ثانی بن سلطان محمد فاتح در سیم ربیع الاول سال هشتصد و هشتاد و شش جلوس کرد و ادریس بن حسام الدین البدلیسی حسب الامر او تاریخ هشت بهشت را برشته تالیف و تصنیف کشیده است و اختتام کتاب در سال نهصد و نوزده است که زمان سلطنت سلطان سلیم است و سلطان بایزید پس از سلطنت سی و یک سال در سن شصت و هفت سالگی تاج و تخت را وداع کرد و عجب اینکه این سه پادشاه	٨٨٦

ثانی

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

تاریخ مسیحی	ماضی هر سه مدت سی و یک سال سلطنت کرده اند	تاریخ هجری
۱۵۱۲	سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید ثانی در سیزدهم صفر المظفر سال نهصد و هجده لباس خلافت در بر کرد و در اوایل رجب المرجب سال نهصد و نوزده در چالدران شاه اسمعیل را شکست داد و به تبریز آمد و هشت روز توقف کرده مراجعت نمود و در عصر او در سال نهصد و بیست و پنج مصر مفتوح شد و حرمین شریفین نیز ضمیمه ممالک سلطانی گشت و در روز شنبه نهم شوال در شهر ادرنه در سال نهصد و بیست و شش در سن پنجاه و دو سالگی درگذشت و مدت پادشاهی هشت سال و هفت ماه و بیست و پنج روز بود	۹۱۸
۱۵۲۰	سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم روز یکشنبه هفدهم شوال سال نهصد و بیست و شش در قسطنطنیه تاج پادشاهی بر سر گذاشت پس از حکمرانی چهل و هشت در هفتاد و شش سالگی در سال نهصد و هفتاد و چهار تاج و تخت را وداع گفت	۹۲۶
۱۵۶۶	سلطان سلیم خان ثانی بن سلطان سلیمان در ربیع الاول نهصد و هفتاد و چهار جلوس پس از پادشاهی هشت سال در سن پنجاه و سه سالگی زمانه را بدرود نمود	۹۷۴
۱۵۷۴	سلطان مراد خان ثالث بن سلطان سلیم ثانی بعد از پدر در هشتم شعبان سال نهصد و هشتاد و دو بر اورنگ سلطنت عروج نمود مدت پادشاهی او بیست و یک و عمر او پنجاه سال بود	۹۸۲
۱۵۹۵	سلطان محمد خان ثالث بن سلطان مراد ثالث مدت حکمرانی او نه سال و دو ماه و مدت عمرش سی و هفت سال و هشت ماه و یازده روز بود و او پادشاه خونخوار بود همه برادران را خفه کرد و حرمهای پدرش را در آب غرق نمود	۱۰۰۳
۱۶۰۳	سلطان احمد خان بن سلطان محمد ثالث در هجدهم رجب هزار و دوازده هجری بر تاج و تخت شد تاریخ جلوس را و هو خیر السلاطین یافت مدت سلطنت چهارده سال و مدت عمرش بیست و هشت سال بود و در سال هزار و بیست و شش ماه دولتش در محاق و بعضی که امیر سلیمان و موسی چلبی را پادشاه نمیدانند این پادشاه را سلطان احمد چهاردهم می شمارند که در چهارده سالگی جلوس کرده و چهارده سال سلطنت نمود و در عصر او در سال هزار و بیست هجری بوغاز اسلامبول از شدت سرما یخ کرد که در تاریخ او گفته اند جمد الله البحر البرد شدید	۱۰۱۲
۱۶۱۷	سلطان مصطفی خان بن سلطان محمد ثالث پس از برادر بر تخت نشست و پس از سه ماه و دو روز او را خلع کرده به هفت قله فرستادند برادر دیگرش را بپادشاهی برداشتند	۱۰۲۶

تاریخ هجری		تاریخ مسیحی
1027	سلطان عثمان خان ثانی بن سلطان محمد ثالث پس از سلطنت چهار سال اعیان دولت براو شوریده در رجب سال هزار و سی و یک هجری ویرا مقتول ساختند و مدت عمر او نوزده سال بود و شه عثمانیان ماده تاریخ اوست	1618
1031	سلطان مصطفی خان بن سلطان محمد ثالث را بار ثانیا ارکان دولت در ماه رجب هزار و سی و یک هجری بپادشاهی اختیار کردند ولی پس از یکسال و شش ماه دیگر باره او را خلع کرده مقتول ساختند و مدت عمر او چهل و سه سال و دو مدت سلطنت او اولا و ثانیا یکسال و هفت ماه و بیست و پنج روز کشید	1622
1032	سلطان مراد خان رابع بن سلطان احمد را اولیای حضرت در محرم الحرام سال سی و سه بتخت نشاندند و مدت سلطنت او هفده سال و عمرش سی و یکسال بود	1623
1049	سلطان ابراهیم خان بن سلطان احمد در سال هزار و چهل و نه پس از برادر تاج بر سر نهاد مدت حکمرانی او نه سال و زمان عمرش سی و چهار سال بود بدست لشکریان کشته شد چون از سلسلهٔ عثمانی بجز او کسی نمانده بود وقتی که صدر اعظم و امنای دولت باخبار رسانیدنش بخانهٔ او رفتند سلطان ابراهیم گمان اینکه پی قتل او میآیند در خانه را بروی خود بسته احدی را راه نداد و اعتنا بحرف امنای دولت نکرد تا نعش برادرش را باو نشان دادند و این پادشاه افعال قبیحه بسیار سر زده و همه مورخین او را باطنا شبیه بقیصر نرون گرفته اند که مثل نرون ناخوشی داشت و مداخل ولایات را بیهوده صرف خود میکرد و دختر شیخ الاسلام را بعنف گرفت و این باعث شورش ینکچری و هلاکت او شد	1640
1059	سلطان محمد خان رابع بن سلطان ابراهیم خان در سن هفت سالگی پادشاه شد و او طول سلطنت کشید چهل و یکسال پادشاهی کرد و در سال هزار و نود و هشت او را از سلطنت خلع و بزندان فرستادند و در زندان در سال هزار و یکصد و چهار در سن پنجاه و یکسالگی کشته شد	1649
1099	سلطان سلیمان خان ثالث بن سلطان ابراهیم برادر سلطان محمد را در محرم الحرام هزار نهصد و نه هجری بسلطنت اختیار نمودند و مدت سلطنت او سه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز کشید و این سلطان تا وقت جلوس عمر خود را در حبس گذرانیده بود لهذا از تدبیر امور سلطنت عاری بود در رمضان المبارک هزار و صد و دو در پنجاه سالگی وفات یافت	1687
1102	سلطان احمد خان ثانی بن سلطان ابراهیم برادر دیگر او را در رمضان المبارک هزار و صد و دو هجری بپادشاهی برداشتند و مدت پادشاهی او نیز سه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز	1691

کشید

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

کشید روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاخر سال یکهزار و یکصد و شش در پنجاه و چهار سالگی با راه آخرت را پیش گرفت

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
١٦٩٨	سلطان مصطفی خان ثانی بن سلطان محمد رابع که پسر بزرگ سلطان محمد است در بیست و دویم جمادی الاخر هزار یکصد و شش هجری پادشاه گردید وان پادشاه در ایام حبس خود در سال به تحصیل علوم مشغول بود و پس از سلطنت نه سال او را خلع کرده محبوس ساختند و در حبس بسرای جاوید خرامید گویند وقتی که لشکریان او شوریدند امنای دولت صلاح چنان دیدند که پادشاه برادر خود سلطان احمد را بقتل رساند تا لشکریان ناچار شده از این صرافت بیفتند سلطان گفت عزل بهتر از آنست که بقتل برادر اقدام کنم و خود اول کسی بود که سلام سلطنت بسلطان احمد داد و مدت عمر او چهل سال و نه ماه و هفت روز بود	١١٠٦
١٧٠٣	سلطان احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع را لشکریان ینگچری روز چهارشنبه نهم ربیع الاول سال هزار و یکصد و پانزده هجری او را بر تخت جهانداری نشاندند و مدت پادشاهی او بیست و هشت سال کشید و در عصر این پادشاه پطر کبیر بورطه هلاک افتاد و تدبیر زن کافیه اش مسماة به کثرین که عقد جواهر خود را که بس گرانبها بود بصدر اعظم پیشکش داده خلاص شد و این پادشاه به چارلس دوازدهم پادشاه سوید احسان کرد و در آخر او را خلع کرده در حبس وفات یافت و مدت عمر او شصت و هفت سال و چهار ماه و ده روز بود و در خطوط متنوعه مهارت داشت و شعر را نیکو میگفت	١١١٥
١٧٣٠	سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی خان ثانی بجای عم مکرم خود در شب دوشنبه نوزدهم ربیع الاول سال هزار و یکصد و چهل و سه هجری جلوس کرد ظل باری تاریخ جلوس او ست و این سلطان با پادشاه قهار نادرشاه افشار جنگها کرد مدت سلطنت او بیست و چهار سال و مدت عمرش شصت سال بود	١١٤٣
١٧٥٤	سلطان عثمان خان ثالث بن سلطان مصطفی خان ثانی در بیست هشتم صفر هزار و صد و شصت و هشت هجری بجای برادر نشست و مدت پادشاهی او سه سال کشید	١١٦٨
١٧٧٣	سلطان مصطفی خان ثالث بن سلطان احمد ثالث در بیست و هفتم صفر هزار و صد و هفتاد و یک بسریر شهریاری نشست و مدت سلطنتش شانزده سال و نه ماه و مدت عمرش پنجاه و هشت سال بود	١١٨٧
١٧٧٣	سلطان عبدالحمید خان بن سلطان احمد ثالث در هشتم ربیع الاول هزار و صد و هشتاد و هفت هجری بخلافت نشست و در عصر او کریمخان زند بصره را در دوم ربیع الاول هزار و صد و نود و دو هجری مفتوح ساخت و مدت سلطنت او پانزده سال و مدت عمرش شصت و سه سال بود	١١٨٧
١٧٨٨	سلطان سلیمخان ثالث بن سلطان مصطفی خان ثالث در یازدهم رجب هزار و دویست و سه هجری	١٢٠٣

نگین جهانداری در انگشت کرد و در وقت جلوس بیست و هشت سال داشت و در عصر او طایفه وهابی در سال هزار و دویست و شانزده هجری کربلای معلی را قتل عام کردند و ناپلیون بناپارت مصر غلبه کرد چون اساس نظام را خواست بگذارد لهذا ینکیچری او شوریده در اوایل ربیع الاول هزار و دویست و بیست و دو او را عزل کردند و حبس نمودند حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس نظام بود بقتل رسانیدند و مدت سلطنت او سیجده سال و هشت ماه و مدت عمرش چهل و هشت سال بود

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
	سلطان مصطفی خان رابع بن سلطان عبد الحمید خان در بیست و یکم ربیع الاول هزار و دویست و	
۱۸۰۷	بیست و دو هجری بمسند شهریاری نشست و پس از حکمرانی یکسال و دو ماه و دوازده روز معزول شد و مغزی الیه را با سلطان سلیم که در حبس بود بهم دو با هم در یک روز کشته شدند چون نسل عثمانی منحصر بسلطان محمود بود لهذا اطوغاوکر با سلطنت او تن در دادند و مدت عمر سلطان مصطفی خان رابع سی سال بود	۱۲۲۲
۱۸۰۸	سلطان محمود خان ثانی بن سلطان عبد الحمید خان در چهاردهم جمادی الاخر سال هزار و دویست و	۱۲۲۳

بیست و سه هجری مربع نشین وساده سلطنت شد و او پادشاهی با عزم بود دیگر دن کشان ممالک روم را اطوغاوکر نا بزیر حکم آورد و در اواسط سلطنت خود با دولت ایران بنای کاوش گذاشت و با حجاج بیت الله الحرام خلاف احترام کماشتگان او عمل آوردند و با سرحدنشینان او بخلاف سایر ازمنه حکام او سلوک نکردند و تجار ایرانیرا در هر بلد که بودند محبوس نمودند بارسال رسایل و اظهار دلایل امری صورت نگرفت شعر عربی وان النار من عودین تذکی وان الحرب اولها کلام تا کار از سفیر بشمشیر کشید و از جانب دولت عثمانی محمد رؤف پاشا را بسر عسکری و حکومت ارزنة الروم و توابع مامور کردند و سرعسکر مزبور جلال الدین محمد پاشا الشهیر بچوپان اوغلی را بسرداری با سایر پاشایان معتبر مثل حافظ علی پاشا و سلیم پاشا و ابراهیم پاشا با پنجاه و یکهزار سواره و پیاده که بعد از شکست قشون رومی در لشکر انها بدست افتاد معادم شد و توپهای اژدر دهان بجنگ ایران روانه ساخت و برای اطمینان خاطر پاشایان مزبور بلاد نگرفته آذربایجانرا چون بلاد روم بر روسای لشکر قسمت نموده بود و از اینجانب دولت ایران نواب قمر رکاب ولیعهد دولت ایران عباس میرزای قاجار با بیست و چهار هزار لشکر آذربایجان حرکت آمد و در شهر شوال المکرم هزار و دویست و سی و هشت هجری در صحرای توپراق قلعه جنگ درگرفت دلیران ایران که در شجاعت پیلکان ایران و شیران بغیر ستوان کرد کوی ننگ نامیرا ربودند در سه ساعت ان لشکر زخار را از جای برداشتند کفتی آتش سوزان در نیزاری یا در دم سیل روان خار و خس است و جمیع دولت و مال و منال لشکریان روم و سپاه المزرو بوم بدست غازیان نصرت اثار افتاد شعر چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار چنان نماید شمشیر خسروان اثار و از پنجاه و یکهزار لشکر زیادتر از بیست و دو هزار نفر جان بسلامت بیرون نبرد باقی مجروح و مقتول گردید و حضرت ولیعهد دولت قاهره را لطف و مرحمت بر مجروحین مشمول آمد و امیرخان سردار قاجار که خالوی حضرت ولیعهد جلالت اثار بود منهزمین را تا کدوک خنش تعاقب کرد و در این روز سی و دو عراده توپ و قلعه کوب بدست سپاه نصرت پناه افتاد و جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام این دو شعر را برشته نظم کشیده حسب الامر ولیعهد نامدار بر روی ان توپها حک گردید شعر چون سال بر هزار و دو صد رفت و سی و هشت قیصر نشد ز شحنگی شاه زر فخواه عباس شه ز امر ملک شد بمرز روم زین توپ صد گرفت بیک حمله

سنه ۱۲۳۸

زان سپاه القصه بعد از شکست لشکر روم سلطان محمود خان از در صلح و صفا درآمد مصالحه فیمابین دولتین ایران
و روم قرار گرفت و تفصیل این در تاریخ قاجاریه ثبت است و سلطان محمود خان چون دید که لشکر روم اکثری
از طایفه ینکچری و رؤسای آن طایفه در عزل و نصب سلاطین جری می‌باشند و در مهمات ملک داری بصرفه و صلاح خود
رفتار می‌نمایند و فی الحقیقه با وجود آنها سلطان از سلطنت اسمی است این شکست را بهانه و چندی هم در اینخیال سایر

۱۲۴۱

عظمای روم را با خود متفق ساخته تا در سال هزار و دویست و چهل و یک هجری تیغ قهر و غضب را آخته امری که از قوه
خیال بشریه بیرون بود بعمل آورد و در یکروز هشتاد هزار کس از طایفه ینکچری کشته شد و طایفه که سالهای سال صاحب
اختیار و در عزل و نصب سلاطین با مدار صاحب اقتدار بودند بکلی بی نام و نشان گردید الحق کاری بزرگ و امری سترگ
بود چرا که طایفه که چندین پادشاه مخلوع و مقتول ساخته باشند و یکباره بیخبر خود نابود شوند امریست که حزم و عزم این پادشاه را
دلیل ظاهر و باهر است و پس از قتل جماعت ینکچری بنای لشکر نظام را در روم گذاشت و تاریخ این قتل را غزای اکبر دانسته‌اند

۱۲۴۴

و سلطان از دولت روسیه نیز در سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری شکست فاحش خورده مبلغی گزاف بخسارت
روسیه داده صلح نمود و در دولت او محمد علی پاشا که بحکمرانی مصر مأمور بود ترقی تمام کرد و شامات و حلب و حجاز را صاحب شد
و بکلی سلطان را از آن ممالک بیدخل کرد و بجز سکه و خطبه سلطان را نامی نبود القصه سلطان در روز دوشنبه نوزدهم شهر ربیع الآخر

۱۲۵۵

سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج راه آخرت را پیش گرفت و سبب فوت او را دو چیز نوشته‌اند یکی آنکه دوستان محمد علی پاشا
که در شهر اسلامبول بودند او را مسموم ساختند چرا که زیاده تر از سه روز ناخوشی او طول نکشید دوم آنکه محمد حافظ پاشا
سر عسکر را با لشکری انبوه و قورخانه و افسر بجنگ محمد علی پاشا فرستاده چون خبر شکست او بسلطان رسید از غصه استیلای
محمد علی پاشا که چاکر آن دودمان بود و شکست لشکر چنانکه بجز خواست خداوند یگانه دلیل دیگر نداشت از تیمار بیمار شد و در [illegible]
اینجهان را وداع کرد بعضی گویند که قبل از رسیدن خبر شکست سلطان وفات یافته بود و مدت سلطنت او سی و یکسال و ده ماه و
و ده روز بود و پنجاه و پنج سال در سرای فانی زندگانی کرد

۱۸۳۹	سلطان عبد المجید خان ولادت این پادشاه روز دوشنبه نوزدهم شعبان المعظم سال هزار و دویست	۱۲۵۵

۱۲۵۵

و سی و هفت اتفاق افتاد و در روز دوشنبه نوزدهم ربیع الآخر سال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری بجای پدر بر اورنگ

۱۲۷۲

جهانداری متمکن شد روز جلوس از عمر ایشان هفده سال و هشت ماه گذشته بود و تا اکنون که سه شنبه نوزدهم محرم الحرام
هزار و دویست و هفتاد و دو هجریست پادشاه ممالک فسیح الارجا است و مدت هفده [17] سال و نه ماه قمریست که بر تخت
سلطنت جلوس کرده است و در دولت این پادشاه امور عظیمه اتفاق افتاد چنانچه محمد علی پاشا که خود را در عهد
سلطان محمود خان خدیو اعظم نام نهاد و حرمین شریفین و شامات را تصرف کرد و کار او قوت گرفت در عهد این پادشاه

۱۲۵۷

در سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری شامات و حرمین را باز گذاشت و دولت انگلیس بحمایت سلطان قلعه
عکه را از تصرف محمد علی پاشا بیرون آورد و قرار بر این شد که محمد علی پاشا بهمان مصر و توابع او اکتفا کند و سایر
ممالک را تخلیه کرده بحمایت [illegible] سلطان سپاه و مملکت مصر نسلاً بعد نسل او را مسلم باشد و در عهد این سلطان

۱۲۵۸

محمد نجیب پاشا والی بغداد در یازدهم ذیحجه الحرام سال هزار و دویست و پنجاه و هشت کربلای معلا را قتل عام کرد و زیاده

۱۲۶۲

از نه هزار نفر بدرجه شهادت رسیدند و در عهد این سلطان محمد علی پاشا اوایل سال هزار و دویست و شصت و [illegible]
باسلامبول رفت و سه روز در اسلامبول ماند و سلطان او را اذن جلوس داد و قهوه عنایت فرمود و او حرمتاً [illegible] سلطان

سنه ۱۲۶۳

سنه ۱۲۶۹

سنه ۱۲۷۱

فهو در اگرفت و بخورد و دویست هزار تومان از نقد و جنس پیشکش گذرانید و سلطان نیز دویست هزار تومان ازبابت مقرر او معاف داشت و رفتن او باعث آن شد که مصالحه فیمابین دولت ایران و دولت عثمانی ثانیا در سال هزار و دویست و شصت و سه هجری مستحکم گشت و در میان سلاطین الصلح سودمند گردد و در عصر این پادشاه امپراطور روسیه در سال هزار و دویست و شصت و نه بدشمنی برخواست و دولت انگلیس و فرانسه نیز بحمایت سلطان برخواستند و تا اکنون نیز بقتال و جدال اشتغال دارند الحق دولتین انگلیس و فرانسه در اتحاد و مراعات حقوق دوستی سلطان بجهة مصالح دولتی و مقاصد ملتی خود باقصی الغایه کوشیده در اعانت مالی و جانی و لشکری بهیچوجه تسامح نکردند و از جمله وقایع عظیمه که عقل از قبول آن اباء دارد فتح قلعه سوستپل است چنانچه در باب سی و پنجم اشاره کرده ام و این قلعه حصینه که از قلاع محکم دنیا بود در نهم سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق یکشنبه بیست و ششم ذی حجه الحرام سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری بالقهر و قسر بدست لشکریان دول متفقه مفتوح شد و سردار روسیه که در قلعه بود باطپانچه خود را هلاک ساخت قتل نفس را بر ذل حبس ترجیح داد و مدت محاصره یازده ماه طول کشید و از جمله غنایم که بدست لشکریان دول متحابه افتاد چهار هزار عراده توپ بود و سایر غنایم را بر این قیاس باید کرد و از سوستپل تا پاریس بالتلگراف در دو ساعت و نیم خبر رسید و ماده تاریخ این فتح جلیل و فتح نبیل را مبارک غزا یافته اند و من شعر در آورده ام ؛ فکنند ندا زین همی تیغ او ؛ مبارک غزا گشت تاریخ او ؛ و اگر بتفصیل همه پردازم مجلد دیگر باید و این پادشاه پسر نوزدهم عثمان و پادشاه سی و یکم اند و مالست و مدت پانصد و هفتاد و دو سالست که سلطنت در دومان عثمانی برقرار است و اکنون قدمت این خانواده از همه خاندانهای سلاطین دنیا بیشتر است و ولیعهد این پادشاه برادر او سلطان عبد العزیز است و در خانواده عثمانی چون بنای کار بخلافست لهذا اسن اولاد مقدم است چنانچه پس از سلطان برادر او که در قید حیات است ولیعهد است و پس از سلطان عبد العزیز اگر اولادی از سلطان عبد المجید خان باشد او خلیفه و پادشاه است و در زمان سابق رسم سلاطین بر آن بود که اولاد ایشان از قفس هرگز بیرون نیاید و مردم نبیند بشد که از خانواده سلطنت چند نفر در حال حیات است و زیاده بر آن همه از آن داشتند که مبادا طایفه ینگچری ایشان را و سلطان را خلع کرده دیگری بر انصب کنند و این عادت زشت و قاعده قبیحه را پس از قتل ینگچری سلطان محمود خان برداشت چنانچه سلطان عبد المجید خان و سلطان عبد العزیز هر دو در خدمت او در جوامع حاضر میشدند و در سواری کشتی و تماشای دریا حضور بهم میرسانیدند و این عادت زشت را نیز سلاطین صفوی از سلاطین عثمانی اقتباس کرده مثل عمارت قفس عمارتی مسمی بدور قاپی ساخته اند و شاهزادگان عظام را در آنجا مسکن و مقام داده و از آنجهة بود که جمعی از آن بیچارگان گرفتار شدند و محمود خان بر ناو پیر آن سلسله را از دم شمشیر گذرانید الحمد لله که در دولت علیه قاجاریه این رسوم قبیحه متروک و منسوخ است و آنچه معلوم میشود این عادت در خلفای عباسی بوده چنانچه یاقوت در مراصد میگوید دار الشجرة دار بدار الخلافة ببغداد و کانت دارا قدیمة من ابنیة المقتدر و قیل سمیت بذلک لانه کان فیها شجرة عظیمة من ذهب و فضة فی وسط برکة کبیرة مدورة و تماثیل و غیر ذلک قلت و الذی رأیناه نحن انها کانت مثل المحبس ما بها ساکن و اذ و قد کان یسکنها انساب الخلیفة من اولاد الخلفاء باهلهم کالمحبوسین ممنوعون من الخروج منها و لهم ارزاق دارة علیهم و سموا بذلک لانهم من شجرة النسب فنسب الدار الیهم انتهی و این حکایت در تاریخ دیگر بنظر نرسیده است که خلفای عباسی چنین عادت داشته اند و اگر روایت یاقوت صحیح باشد لهذا سلاطین عثمانی بر ایشان تاسی کرده اند

و برکه م

باب نود و چهارم در بیان گریس یعنی یونان

مشهور

یونان از ولایت بسیار قدیم دنیا است و از یونانیان همه علوم و صنایع در حقیقت در جهان منتشر شده است و این ولایت
در شمال محدود با ممالک عثمانی و از ۳ جانب دیگر محدود با دریاست و او اصلاً منقسم در دو قسمت بزرگ است یکی
لیوادیه و دیگری موری است که هر یکی از آنها در چندین ولایات کوچک تقسیم شده است و جزایر متعلقه یونان جزیره
نگروپونت است که او را اگری پو نیز گویند و دیگری سکی رو و جزایر سیکلدیس است که او را دودیکنیز آنیز گویند
با بعضی جزایر دیگر کم شهرت است که مستثنا صدد آنها نمی‌شود و هوای مملکت یونان معتدل و سالم و خاک آنجا حاصل خیز
و خوب است طول آن مملکت تخمیناً چهار صد میل و پهنای آنجا سیصد و پنجاه میل است و جمعیت این مملکت با جزایر فزون تر
از پانصد هزار است و تا چند سال قبل آن مملکت در تصرف دولت عثمانی بود و لیکن الان سلطنت مستقله رسیده است
که در زیر حراست گریت بریتین و فرانسه و روسیه است و پادشاه آنجا اُتّو اول است و در لیوادیه که او را اِنشنت گریس
یعنی یونان قدیم میگویند کوه مشهور پرنسس و معبر ترموپلی است و پایتخت آنجا شهر اتینس است که جمعیت آنجا اکنون
دوازده هزار است مترجم گوید پرنسس کوه معروف یونانست که در ولایت فاسیس است که قسمتی از لیوادیه است
و در شمال مغرب کوه هلی کان اتفاق افتاده و این کوه در نزد یونانیان قرب و منزلت عظیم داشته و ترموپلی اسم قدیمی
و اکنون او را ثرما گویند معبر تنگی است در شمال مشرق یونان در پای کوه اینتا است و یکجانب این معبر سنگهای عظیم و کوه بارها
ممتنع العبور است و یک جانب او دریا و باطلاقهای سخت است و در این معبر جنگ لیونیداس اتفاق افتاده چنانچه
در باب اول ذکر کردیم و کوه پرنسس را لیه کوره و کوه هلی کان را زگوره نیز گویند و از کوه پرنسس تا شهر لیوادیه که پایتخت مملکه
لیوادیه است بیست میل است و کوه پرنسس در شمال مغرب قریب بمغرب لیوادیه است و کوه هلی کان قریب بجنوب لیوادیه است انتهی
موری که او را اِنشنت پلوپونی سس یعنی پلوپونی سس قدیم گویند بهیئت شلا است که در جانب جنوب مغرب اتفاق افتاده
و این ولایت با باقی یونان باستمس کارینث اتصال دارد و طول موری صد و هشتاد میل و عرض آنجا صد و سی میل است
و ولایت موری بچندین حکومت و سلطنت تقسیم شده که اسامی آنها از این قرار است کارینث میسینه که او را
می بی تینه نیز گویند ارگولس اکینه ارکدیه لکونیه سی سیونیه و ولایت موری را اهل وینس از تصرف
ترکها در سال هزار و ششصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و نود و هشت هجری در آوردند و بعد از چندی ترکها
ضبط کردند و ثانیاً نیز در سال هزار و هفتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و هفت هجری از تصرف ترکها بیرون
کردند و پایتخت این ولایت تری پولی زا است مترجم گوید در باب طول مملکت موری مصنف اشتباه کرده طول آن
از شمال مغرب تا جنوب مشرق صد و پنجاه میل و بیشترین عرض او از دماغه تارنیس که در مغرب است تا دماغه اسکیلو که قدما
اسکیلیوم خوانند صد و بیست و پنج میل است و تری پولی زه را در نقشه تری پولیتزا ضبط کرده است انتهی و جمعیت آنجا نیز
دوازده هزار است و یونانیان کلاً عیسوی اند ولی در قواعد و رسوم اختلاف کلی با کتولیک دارند و ایشان بالقب گریک
چرچ امتیاز دارند یعنی کلیسای یونان و یونانیه از اتباع پاپ ملعون و مردود میشمارند و ایشان را گریک سزم
میگویند یعنی یونانیان مردود و یونانیان نیز اقوال پاپ را اعتراضات میدانند و سکنه این ولایت در ازمنه سالفه بنابر گفتار
مورخین خودشان وحشی منش بودند و تفاوتی چندان با حیوانات نداشتند و قوت ایشان ثمار اشجار و اصول نباتات بود
و در مغارات و جوف اشجار سکنی گرفته و از علم زراعت و فلاحت هیچ بهره نداشتند و نخستین ترقی که در آنجا شد از کِرگِس

سنه ۱۰۹۸
سنه ۱۱۲۷

پادشاه سی سیوّن بود که رعایای او را باسم آن پادشاه خوانده پلیس جی میگفتند و این پادشاه خانهای جهت رعایای خود ترتیب داد و از پوست حیوانات لباس معین کرد و خوراک لذیذ انها بلوط بود و چند قریه مختصر بنا نهاده بزراعت مشغول شد و از خلاف داخله مملکت بدتها در بادیه ضلالت و جهالت سرگردان بودند و هر گاه اتفاق با یکدیگر نمیشد اند که باتفاق مملکت خود را آباد کرده تجارت و فلاحت را رواج بدهند و از آنجهت بود که مملکت یونان چنانچه در تواریخ است بچند قسمت منقسم شده بود و ولایات معروف او در پلوپونیسس از انقرار است سی سیوّن آرگوس آکیه آرکدیه لکونیه می سینیه و در ایرس و تسلی از انقرار است آتیکا مگرا بیوتیه دارس فاسیس لاکرس ایطولیه با چند ولایت دیگر مترجم گوید حصه شمالی یونانرا اقدما دو قسمت کرده اند حصه مشرقی او را تسلیه و حصه مغربی او را ایرس میگفتند و این حصه شمالی از پلوپونیسس با خلیجی مفروز است که قسمت مشرقی این خلیج را خلیج لپنتو میگویند که در اسامی قدیمه خلیج کارینتین و کارنتیه کوئسس بنا میدند و قسمت مغربی این خلیج را خلیج پاطرس میگویند و ان تنگنای مابین خلیجین را بوغاز لپنتو میخوانند و در جانب شمال این مضیق در کنار ساحل قصبه لپنتو واقع افتاده است انتهی و در هر یکی از این ولایات حاکمی و سلطانی بود و اسامی بعضی از ایشانرا در تواریخ بطور حشمت و جلالت یادکرده اند مثل سلطنت اسپرتا و اتیکا و تیبس وغیره و ابتدای سلطنت ارگوس از ایناکوس شد که یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش سال قبل از عیسی بود و ابتدای سلطنت اتینس از سکروپس است که یکهزار و پانصد و پنجاه و شش سال قبل از عیسی بود و شهر نوآبادی اتینس از اهل مصر بود و ابتدای سلطنت تیبس با کدموس بود که یکهزار و چهارصد و نود و سه سال قبل از عیسی بود و در آنوقت چشم کل اروپا بجز یونان زمین پرده غشاوه گرفته و هیچ فرقی با وحشیان نداشتند و اهل یونان از خواب غفلت بیدار شده بلباس انسانیت و آدمیت درمیامدند و نخستین غزمیتی و اتفاقی که یونانیان کردند بر ضد لغت و ضدیت ترای بود که در سال یکهزار و صد و نود و چهار قبل از عیسی اتفاق نمودند و در این جنگ همه یونانیان متفق الکلمه بودند چنانچه شوکت ترای و دولت پادشاه پریم از عهده ایشان برنیامد و پس از محاصره و منازعه ده ساله در سال هزار و صد و هشتاد و چهار ترای مسخر شد و بنیان او را از بن برافکندند چنانچه آثار خرابی او نیز اکنون ظاهر نیست و شاهنشاهی ترای زوال یافت و یونانیان در نزدیکی انمکان جای دیگر آباد کردند و ما بقی ولایات نیز متصرف اهل لیدیه درآمد و در آن عصر از علم لشکرکشی و جنگ هیچ وقوف نداشتند و در جنگ غالباً فرداً فرداً نزاع میکردند و بسپاهی مواجب و مرسوم نمیدادند بلکه اجرت انها از چپاول و غارت لشکر خصم و ولایت دشمن بود و اسلحه حرب ایشان نیز کمان و زلق و شمشیر و گرز و نیزه و قلاب سنگ و آلات حفظ و حذر شان خود آهنی و سپر بزرگ و چهار آینه بود مترجم گوید یونانیان قدیم قاعده غریبی داشتند که در عروسی و هنگام عیش و عشرت عریان شده زن و مرد حلقه زده با یکدیگر رقاصی میکردند و احیاناً هر یک از آنجوانانرا الغوطاً اتفاق میافتاد و او را از اندایره بیرون نموده تعزیر و تادیب مینمودند و دیگر او را در چنین مجالس رقاصی راه نمیدادند و بکمال عفت را دران میدانستند که زن و مرد عریان باشند و نفس حیوانی و شهوانی در هیجان نباشد و وقتی که حکمای عالیقدر بعرصه شهود درآمدند این قاعده قبیحه را متروک نمودند که دیگر عریان با هم یکدیگر رقاصی نکنند انتهی زبان یونان قدیم بیشتر در نوشتجات و تصانیف مصنفین قدیم ایشان ضبط شده است مثل هومر هسی اد دماستنس ارسطوطل پلیطو زنفون وغیره است و در این زبان اسامی مخصوصه معنی دارند و از آنجهه است که در السنه جدیده نیز چندین الفاظ و اصطلاحات یونانرا برای شرافت و فصاحت

باب نود چهارم در بیان یونان

اند و استنباط کرده اند و اکنون نیز هر آلت تازه و هر چرخ و صنعت جدید که اختراع می کنند اسامی آنها از الفاظ یونانی
میگذارند چنانچه ترمامیتر یعنی گرما پیما که ترما در یونانی بمعنی گرما است و متر بمعنی پیمایش است و برامیتر یعنی هوا پیما و تلسکوپ
یعنی دوربین که تل بمعنی دور و سکوپ بمعنی دیدن و مناظره است و میکروسکوپ که میکروس بمعنی ذره بین که میکرو بمعنی ذره
و چیزهای بسیار خورد است و غیره و همچنین اکثر اسامی ادویه و جوهریات نیز به اسامی یونانیست چنانچه دیوفار
تیک یعنی چیزهای معرق و هیدروفوبیه یعنی کسیکه از آب بترسد که سگ دیوانه گرفته باشد و هیدرو در یونانی آب
و فوبیه ترس و خوف را گویند و زبان یونان جدید اختلاف کلی با یونان قدیم دارد و لهذا میتوانیم بگوئیم که سه زبان
مختلفه در یونان بوده است زبان نخستین در زمانی که کانستن تن تینپل پایتخت شاهنشاهی رومیان شد در سال
سیصد و شش بعد از عیسی بانجام رسید و زبان ثانی از آن عصر تا فتح قسطنطنیه که در سال هزار و چهار صد و پنجاه و سه
مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری بوقوع پیوست برقرار بود و زبان ثالث از آن عصر تا اکنون است و زبانی که اکنون
مستعمل است رومیک میگویند و یونانیان جدید بسیار مردمان حریص و خاین و ریاکار و کینه جوی هستند و عجب آنکه
ترکها بالذات مردمان ساکت و صامت و کم حرف اند بجز مقام ضرورت متکلم نشوند بخلاف یونانیان که بسیار گفتار و مهذار اند و بکثرت
کلام و تردد هر مکان و مقام عادت دارند ایتنس که او را اتینه و ستی نیز گویند وقتی شهر مشهور بود و الان تخمینا
دو هزار و پانصد نفر جمعیت دارد و ایتنس قدیم از ابنیه کدموس است و کدموس بقول هرودوتس یکی از اهل فنیشیه است
که تعلیم حروف و کلمات و نوشتن را او در یونان رواج داد ایتنس که او را اتینه و ستی نیز گویند پایتخت قدیم
اتیکا بود و پس از حروب کثیره ترکها آنشهر را از اهل وینس در سال هزار و ششصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و
نود و نه هجری بقهر و غلبه گرفتند و در آنشهر القدر را از آثار قدیمه باقیست که حشمت و جلالت آنشهر را در زمان قدیم از آن
آثار بالبداهه میتوان فهمید و یونانیان و ترکها آنشهر را آتین میگویند کارنث او نیز از شهرهای قدیم مشهور یونانست و آنشهر را
رومیان صد و چهل و شش سال قبل از عیسی گرفته آتش زدند و پس از آن او باز بتجلیه آبادی در آمد و در نزدیکی آنشهر
صومعه دی ایجنس معروف بود که او را دی سینک میگفتند یعنی تارک الدنیا که در آن صومعه اسکندر کبیر ملاقات [illegible]
زینفون اینسر دار نامدار مورخ آموزکار در کارنث سیصد و پنجاه و نه سال قبل از عیسی وفات یافت و سینت پال از همگان
نامه نوشته و چند نفر بدعوت رومیان فرستاد و در کوهستان آنشهر شکار رها را برای حرمت سینتیومن هر پنجسال
از صید کردن و کشتن معاف میداشتند پطرس قصبه قدیم موری است و جمعیت آنجا اکنون فزونتر از شش هزار است
و در آنشهر سینت لیوک انجیل نویس تخمینا هشتاد و شش سال بعد از عیسی وفات یافت و همچنین در آنشهر سینت اندرو
از معارف زهاد عیسوی شصت و نه سال بعد از عیسی بقتل رسید و قصبات و قلاع دیگر آن مملکت لیوودیه نابلیه که او را
نپولی دی رومنیه نیز گویند و قلعه هیدرا است که در جزیره هیدرا است و جزایر بزرگ که در میان سیکلیدس است جزیره
اندرو که او را اندروس نیز گویند میلو که او را میلس و نکسیه که او را نکسس نیز گویند پرو که او را پروس نیز خوانند
و سنطورین و ستمپلیه و تینو و زیه او مملکت یونانرا در حقیقت انبار و مخزن آثار قدیمه بالبداهه میتوان گفت و در اغلب
امکنه و رودخانها و چشمه ها اثری از یونانیان ظاهر شده است و خرابهای گنبد [illegible] در اتسمس کارنث هنوز باقیست
و همچنین بقیه گنبد اپولو در [illegible] باقیست مختصر آنکه مملکت یونان منبع فضل و افضال و معدن جلال و کمال بود و حکمای
سایر بلاد و دانشمندان هر مملکت در فنون حکمت و ریاضی و اقسام طلسمات و نیرنجات خوشه چین خرمن ایشان بوده اند

سنه ۱۰۹۹

سنه ۱۲۳۶

وهمینکت سنین کثیره در تصرف دولت عثمانی بود و در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری سلطان محمود خان یاغی شدند و از سلطان چندین بار لشکر بتنبیه انها مامور شد کاری از پیش نبردند و اصرار انها در خرابیت خود افزود تا دول اروپا میانجی شده یونان زمین را از ممالک سلطانی موضوع کرده سلطان مستقل باو قرار دادند و دولت عثمانی در سی ام اکتوبر سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و چهار هجری بکلی

سنه ۱۲۴۴

اینولایت را تخلیه کرد دول اروپا حاکمی در انجا معین نمودند انحاکم بسو رفتار منسوب بود و از اهل مملکت کشته شد و در بیست و پنجم جنیواری سال هزار و هشتصد و سی و سه مسیحی مطابق چهاردهم رمضان المبارک هزار و دویست و چهل و نه هجری اوتو اول را بپادشاهی یونان انتخاب فرمودند و اینشاهزاده از ارکان دولت بواریه است و دولت یونان مقروض دولت انگلیس شد

سنه ۱۲۴۹

اوتو شاهزادهٔ بواریه

و از دادن طلب مضایقه داشتند دولت انگلیس در هجدهم جنیواری سال هزار و هشتصد و پنجاه مطابق جمعه چهارم ربیع الاول هزار و دویست و شصت و شش هجری هر بو ربیر یونس را ضبط کرد و دولت فرانسه وساطت کرده در اول مرخ سال مزبور مطابق جمعه شانزدهم ربیع الثانی سال مزبور سفاین انگلیس برگشت و در عوض مطالبات خود جزیره سپینزا و کثیرا را گرفتند و در اینوقت نسرو در امور خارجه دولت روسیه کاغذ بهمه دول نوشت و از این حرکت دولت انگلیس شکایت نمود و در ان ضمن قلمی داشت هر مملکتی که در ساحل دریا است یا هر دولتی که با دریا معامله دارد اگر از دولت انگلیس نترسد و احتیاط خود را نکند ظلمی بخود کرده است و در معنی خواست کل دول اروپا را بمقام خصومت دولت انگلیس وا دارد و کاغذ او چندان اثری نکرد و چندی نکشید که دولت انگلیس باعانت دولت عثمانی بمخاصمت روسیه برخواست و چون مذهب یونانیان با مذهب روسیه یکی است لهذا در این اوقات که اتش فتنه و نزاع فیمابین دولت روسیه و عثمانی در التهاب است یونانیان بعصبیت مذهب میخواستند که حمایتی از روسیه کرده بلکه در هر جای دیگر نیز که در ممالک سلطان یونانی باشد تحریک و اغوا کنند و دولت انگلیس و فرانسه چند فروند کشتی به اتینس فرستاده مدت چهل و هشت ساعت بپادشاه یونان مهلت دادند که اگر ارکان دولت خود را که در این تمهید شریک بوده اند عزل کرده و دیگری را بجای ایشان نصب نمیکنی و ایشانرا از مملکت بیرون نمیسازی باز پادشاهی و الا ترا معزول کرده دیگری را نصب خواهیم کرد زن پادشاه که غیرت او زیادتر از شوهرش بود گفت ترک سلطنت بهتر از این ذلت و منت است ولی پادشاه تن در نداد گفت پادشاه یونان بودن بهتر از انست که در بواریه در تماشا خانها راه روش و تکلیف دولت فرانسه و انگلیس را قبول کرده ارکان دولت خود را بکلی معزول کرده از ولایت بیرون کرده و دیگرانرا از الصواب دید دولت انگلیس و فرانسه بجای ایشان نصب نمود نگروپونت که اورا اگری پونس و اگری پونیز گویند که ترکها اغری بوز خوانند و قدما اورا اوبیه میگفتند جزیرهٔ تنک دراز یست که در ساحل مشرقی لیودیه با جبل بشکلی مفروز شده که سمت مابین شمال مغرب او را جبل تلنده و جانب جنوب مشرق او را که مابین قصبه نگروپونت است جبل نگروپونت میگویند و اینجزیره کوهسار است و در دره ها و صحراها انگور زیاد کاشته اند شراب و غله و میوه و روغن از انجا بخارج میبرند و جمعیت انجا شصت هزار است و نگروپونت قصبه ایست که در ساحل غربی جزیره واقعست و اینجزیره باسم او موسوم شده است و اینجزیره از طول بیست و دو درجه و پنجاه و پنج دقیقه تا بیست و چهار درجه و سی و پنج دقیقه مشرقی و از عرض سی و هفت درجه و پنجاه و هفت دقیقه تا سی و نه درجه و هشت دقیقه شمالی واقعست سکیرو جزیره است در ارچیپلگو یونان در مشرقی نگروپونت در طول بیست و چهار درجه و سی و سه دقیقه مشرقی و در عرض سی و هشت درجه و پنجاه دقیقه شمالی واقعست و تقریباً شصت میل دوره اینجزیره است و سنکلدرس اسمی

جزیرهٔ نگروپونت

جزیرهٔ سکیرو

باب نود چهارم در بیان یونان

که باقدما که بیک جمعی از جزایر ارچیپلگو اطلاق شده است و از جزایر معروفه که مصنف نام برده یکی ترمینه است که در جنوبی زیرینه است
و دیگری سیرنوه است که در جنوب ترمینه است و چندین جزیره کوچک دیگر است که اگر بتفصیل هریک بپردازیم از مقصود
بازمانیم و اتینس که پایتخت یونان است او را مدینة الحکماء گفته شد و در کتب اثینه ضبط کردند کمال قال صاحب تقویم
البلدان اثینیه با لهمزة والیاء المثناة التحتیة والثاء المثلثة و نون ثم یاء ثانیة تحتیة وهاء فی الاخر و افلاطون حکیم الهی
نیز از این شهر بوده است و اگر بخواهیم بتفصیل هریک از امکنه و حکمای یونان بپردازیم مجلدی دیگر لازم است که در او
احوال یونان و حکمای آن سامان ثبت شود لهذا اشخاص معروفه که مصنف ذکر کرده مختصری از احوال انها بیان میکنیم
هومر در باب اول ذکر شده هومر شاعر مشهور یونان و اصل او از ایونیه است و اشعار او محتوی بر افسانه است
از انجمله یکجلد کتاب در بیان سیزهر کیولیز برشته نظم در آورده است و اینشاعر را ایران گسنک تور که با او عداوت
داشتند کشتند و جسد او را بدریا انداختند و قاتلان او باستصواب سگ او پیدا شد و بقصاص رسیدند و جسد او را
نیز در کنار دریا جستند دماس تینس شخصی بود فصیح و بلیغ و از نجبای یونان قدیم محسوب میشد سیصد و هشتاد و یک
سال قبل از عیسی متولد شد و وقتی که پدرش وفات یافت دویست و نود هزار پوند مخلفه گذاشت و جمعی از اکابر بجهة مال
و کمال با او دشمنی داشتند او را در نزد پادشاه مقصر قلمداد نمودند و او فرار کرده بسمت ایجینا رفت و باز اثنیاویان او را
اطمینان داده بولایت خود آوردند و وقتیکه انتی پطر بیونان غلبه کرد سکنه آنولایت عرض کردند که اگر پادشاه دماس
تینس را بکشد ما از مال و لشکر با نیز استغنی بسازیم و چون بهای خود را نیز از مال باو رسانیم انتی پطر فرمان قتل او را داد
دماس تینس چون خبر قتل را شنید فرار کرده بگنبد نپتیون رفته بست نشست بر انتی پطر اینکار گران آمد ارکیاس نامی را
بقتل او مامور نمود ارکیاس به گنبد نپتیون داخل شده اول بملایمت باو گفت بیرون بیا والا جبراً ترا بیرون خواهم برد
دماس تینس اعتنائی باو نکرد دید که حالت اهل ولایت با او دیگرگون و سلطانی قاهر نیز در شهر مسلط شده است رحمت
نپتیون را ملاحظه نخواهد نمود زهری با خود داشت برداشته بالای مقبره نپتیون رامد و زهر را خورد و فریاد براورد که ایصاحب قبر شکر میکنم
که مرا احدی از اینجا بیرون نبرد این بگفت و جان سپرد از عمر او پنجاه و نه سال گذشته بود و این مقدمه در سال سیصد
و بیست و دو قبل از عیسی اتفاق افتاد ارسطوطیل که او را ارسطو و ارسطاطالیس نیز میگویند احوال او در همه کتب سلف
و خلف ضبط است او را معلم اول خوانند و از شاگردان پلطو است و در تعریف او همین قدر کافیست که در میان همه حکمای
یونان او را انتخاب کرده معلم اول میگویند و نوشتجات او و اقوال او در عرصه جهان بیادگار باقیست و اسکندر نیز در خدمت
او مشغول تحصیل بود و در سن شصت و سه سالگی در سال سیصد و بیست و دو قبل از عیسی درگذشت پلطو یعنی افلاطون
از حکمای مشهور یونان و مولد او دار الملک اثینس و اصل او از خاندان اصیل است و هشت سال شاگرد سوکراطیس
بود و چندی بسیاحت مشغول شد و بجزیره سیسیلی بتماشای کوه آتش فشان رفت و از انجا بمصر رسید و از مصر بباغستان
اکدیموس که در نزدیکی اثینس بود شتافت و اقاویل الحکیم نامدار فاید و دلیل حکمای با تحقیق و دانایان با تدقیق است
و احوال او در کتب متاخرین و متقدمین ضبط است و در اینجا همین قدر کافیست پس از زندگانی هشتاد و یکسال در سال
سیصد و چهل و هشت قبل از عیسی وفات یافت سوکراطیس یعنی سقراط حکیم مشهور اثینس است و علم حکمت از او رواج
گرفت و چندین شاگرد در حوزه درس او حاضر میگشت که از انجمله یکی افلاطون بود و در افاده و افاضه هیچ بخلی نداشت
نکات حکمت و علم را بشاگردان خود تعلیم میداد و از جهال شهر خود بسیار زحمت میکشید و همیشه او را مورد طعن و ملامت

میباحثند تا چندی ناچار از وطن خود دور شد و شاگردان او نیز جلای وطن اختیار کردند در سال چهار صد قبل از عیسی در گذشت
زِنِفون نیز از اهل آثِنِس است سردار مشهور و مورخ و حکیم معروفست و در لشکر سیرس وقتیکه بمخالفت برادر خود ارتکز
رکسیس پادشاه ایران روانه شد سمت چاکری و سرداری داشت پس از شکست سیرس ده هزار نفر از اهل یونان را که سرکردگی
انها بعهده او محول بود خوب حراست کرد که از مقابل دشمنی چنان بسهولت خلاص گردید و نوشته اند هنگامی که ایشان
محصور بودند هیچ آذوقه و پول نداشتند تدبر صایب و جلالت و شهامت زِنِفون مایه نجات انها شد و بدین سبب معروف
ادانی و اقاصی گشت و در سن نود سالگی سیصد و پنجاه و نه سال قبل از عیسی در گذشت و در باب اول جنگ ارتکزرکسیس
را با برادرش سیرس معلوم داشته ایم دی اجنس یکی از حکمای سینوب است و تارک دنیا بود با لباس خشن در میان
کوچها با پای برهنه راه میرفت و کاسه چوبی بزرگ بر سر خود گرفته در میان شهر حرکت مینمود و ان کاسه چوبیرا گاهی بر زمین
گذاشته در میان او می نشست و آسوده میشد اسکندر کبیر وقتیکه بدیدن او شتافت در انکاسه نشسته بود از وی پرسید
چه خواهش از من داری که بعز اجابت مقرون دارم جواب داد خواهش من آنست که از پیش من دور شوی و مانع نور آفتاب من
نشوی اسکندر از اینجواب حیرت کرد با مرای خود گفت اگر من اسکندر نبودم دلم میخواست دی اجنس بشوم و در سن نود و شش
سالگی در سال سیصد و بیست و چهار قبل از عیسی در گذشت هِرُودُوتُس مورخ مشهور یونان است پدر تاریخ او را اندر
تاریخ نام نهند و در هلی کرنسوس چهار صد و هشتاد و چهار سال قبل از عیسی متولد شد و از زمان صبی بتحصیل علوم پرداخت
و به سیریه و مصر و ایران سفر کرد و احوالات هُومر را نیز او ذکر کرده است و وفات او در سال چهار صد و سیزده قبل
از عیسی اتفاق افتاد و تاریخ او مشتمل بر وقایع دویست و چهل سال است و وقایع سیرس و زرکسیس بتفصیل در او ثبت است
و مورخین اقوال او را سند میدانند نپتیون چنانچه در باب اول ذکر شد پسر سَتُورْن و اُوپس و برادر جوپیتر و پلوتو
و جونو است و او خدای بزرگ دریا بود و قدرت او بعد از جوپیتر از همه خدایان زیادتر بود و زلزله زمین نیز در حیطه
او بوده و ستایش نپتون اول از اهل لیبیه برخواست و از ایشان بجای دیگر سرایت کرد آپولو چنانچه در باب اول
ذکر شد پسر جوپیتر است خدای شعر و موسیقی است برای او در هر مملکت معبدی ساخته شد و در انکار در مصر و یونان و ایطالیا
زیادتر غلو داشتند و در جزیره رُودِس کنبد کولوسس نیز باسم او ساخته شد کستری قصبه کوچکی است که در شرقی
قصبه پلوسیه اتفاق افتاده لیبیه اسم قدیم مصر و نواحیست که او را الوبیه نیز گویند

باب نود و پنجم در بیان آشیه یعنی آسیا

آسیا یکی از تقسیمات خمسه کره است و در اعتبار و عظمت در مرتبه ثانیه و در جمعیت و خلایق در مرتبه اولی است و آسیا در شرقی
اروپا واقع شده است و طول او از مشرق تا مغرب تخمینا شش هزار میل است و پهنای او شش هزار میل و حد مغربی او اروپا و حدود
شمالی و جنوبی و شرقی او دریا است اگرچه الان بحسب عظمت و اعتبار اروپا مشهورتر است ولی آسیا پس از طوفان نوح بکرمانی
دایه دنیا بود و نوح علیه السلام و عیال و اولاد او در آسیا توطن داشتند و نسل و ذراری او زیاد شد که هر قسمتی از دنیا
فرو گرفتند و در آسیا پیغمبران خدا مبعوث شدند و بجهت محمد و مولد ایشان آسیا شرافت بر دیگر اقسام دارد و در آسیا
نیز وقتی کوکب چهار سلطنت بزرگ عظیم الشان طلوع و غروب کرد که آسیریه و بابیلونیه و مدیه و پرشیه
بود و در آسیا نخستین ابنیه بود ساخته شده و نخستین شهرها بود آباد شده و نخستین اساس سلطنت بود برپا شده در زمانی
که دیگر قسمتهای زمین مسکن و ماوای حیوانات وحشی یا اشخاصی بود که مثل حیوانات وحشی بودند و اقالیم شمالیه آسیا

زنفون

دی اجنس

هرودوتس

بسیار سرد است که در آنجا نباتات بعمل نیاید و اقالیم وسط خوش هوا و حاصل خیز است چنانچه همه اقسام میوه و ادویه
و شراب و طلا و نقره و جواهر و سایر ملزومات بنی نوع انسان بسهولت و آسانی بدست میاید و اکنون نیز یک حصه کبیره
از آسیا مسکون بایلات و احشام خونخوار است معشر قد اقفوا الوحش فی مکنی مراتعها و خالفوها بتقویض و تطنیب
و اراضی انها بهترین اراضی است و الحصه آسیا که قریب بخط استوا است بجهة گرمای مفرط مردمان انها تنبل و بیهوده کار
میشوند بخلاف اهالی سمت شمالی انجا که در شجاعت و دلاوری عدیل ندارند و اکثر ممالک آسیا پی در پی محکوم سلسله سلاطین
آشوریه و مدیه و پرشیه و یونانیان بود ولی اقالیم هند و چین در ان زمان بدشواری بر سلاطین دنیای قدیم معلوم بود
و بجهة جبال منیعه و صحاری بی آب و علف در دنیای قدیم اهالی هند و چین مصون از برق شمشیر سلاطین بودند و رومیان
نیز وقتی جمیع مغربی آسیا را مسخر کردند و پس از رومیان خلفای محمدی صلی الله علیه و آله در آسیا و افریقا و اروپا
اقتدار پیدا کردند چنانچه وسعت مملکت و سلطنت خلفای محمدی بیشتر از وسعت مملکت و شاهنشاهی سیزر و الکسندر
کبیر و رومیان شد و فی الحقیقه عظمت مسلمانان پس از وفات امیر تیمور صاحبقران تمام گشت و دولت عثمانی نیز ممالک کثیره
از وسطی و جنوبی و مغربی اقالیم آسیا را صاحب شد و تقسیمات اصلیه آسیا از اینقرار است ایشیه تیک رشیه یعنی ولایات
مشرقی روسیه در آسیا دوم چینیا یعنی چین سیم جاپان چهارم هندوستان پنجم دولت برمان ششم افغانستان
هفتم پرشیه یعنی ایران هشتم ایشیه تیک ترکی یعنی ولایات مشرقی عثمانی در آسیا نهم تارتاری یعنی تاتارستان ۱۰
دهم سیام یازدهم کوچین چینیا دوازدهم انام کوچین سیزدهم عربیه یعنی عربستان چهاردهم جزایر ایشیه در تسمیه آسیا اقوال
مختلفه گفته اند بعضی گویند ماخوذ از نام زوجه یافث بن نوح علیه السلام است و برخی بر آنند که مشتق از اسم آشیوس نام
نام پادشاهیست که در آسیا اقتدار کلی داشته و یاقوت حموی در کتاب مراصد الاطلاع میگوید آسیا بکسر السین المهملة
و یاء و الف کلمة یونانیة کان الیونانیون یقسمون الارض ثلثة اقسام لوبیه و اورفی و ما استقبل ما بین القطعتین من المشرق
فهو آسیا و یقال لها الکبری لانها اضعاف القطعتین المتقدمتین لانهم قسموا الارض مغربا و مشرقا فما کان عن یمین مستقبل
الجنوب فهو المغرب و ما کان عن شماله فهو المشرق و لما اخترق البحر الروم المغرب بالطول سموا جنوبیه و شمالیه اورفی و ترکوا
المشرق علی حاله اذ لا قاطع له یقطعه و لم یظهر لهم هذا القسم لبعده عنهم فترکوه علی حاله و من الناس من یقسم الاسیا الی قطعتین
صغری و هی العراق و فارس و الجبال و خراسان و کبری و هی الهند و الصین و الترک انتهی در تلفظ انگلیسی ایشیه باشین معجمه
و در تلفظ فرنسیسی ازیه با زاء معجمه گویند و در تحدید درازا و پهنای آسیا نیز در نزد اهل جغرافیا اختلافست چنانچه صاحب کتاب
بوک آف دی ورلد یعنی کتاب الدنیا مینویسد که درازی او از کیپ تیمور که در سیبریه است تا کیپ رومانیه که در جنوبی ملیا است
پنجهزار و سیصد میل است و بزرگترین پهنای او از مشرق تا مغرب از ساحل آسیای صغیر تا ساحل کمشتکا ششهزار
و ششصد میل است و دیگران حد او را از مشرق از بوغاز برینگ که بعضی بیرین گویند که او اقصی مشرقی سیبریه است تا ساحل
غربی آسیای صغیر هفتهزار و پانصد و هشتاد میل تعیین نموده اند و از شمال بجنوب از کیپ سیورو که در اقصی شمالی سیبریا است
تا اقصی جنوب ملیه چهارهزار و دویست و پنجاه میل مشخص ساخته اند و این هر دو قول با گفته مصنف اختلاف دارد و کیپ سیورو
در مشرق کیپ تیمور است و عرض شمالی او بیشتر از عرض او است و همچنین بوغاز برینگ در طول شرقی دورتر از ساحل
کاریست و هر که این دو جا را مبدا قرار داده بصواب نزدیکتر است

باب نود و ششم در بیان آشیه تیک ترکی یعنی ولایات متصرفی ترکهای عثمانی در آسیا

ولایات عثمانی در آسیا مرغوب ترین ولایاتست در قسمت مغربی آسیا غالبا فیمابین دریای خزر و دریای سیاه و بدترین
اتفاق افتاده است و این ولایت بهفت مملکت کبیر تقسیم شده است اول آشیه مینار یعنی آسیای صغیر که او را اناطولی نیز
گویند دوم سیریه سیم ارمنیه چهارم کردستان پنجم عراق عرب ششم الجزیره هفتم جزیره سیپرس و وقتی جارجیه
یعنی گرجستان نیز در تصرف ترکها بود ولی الآن بالکلیه با قدری از ارمنیه در تصرف دولت روسیه است و هوای این ولایات
در آسیای صغیر و در سیریه گرم است ولی خاکش چنان خوب و مرغوبست که هرچه بخواهند بسهولت بعمل میتوانند بیاورند
ولی از جهالت و نادانی اکنون شامل بر جنگلها و صحراها است و در زمان شاهنشاهی روم که اینممالک را تصرف داشتند
بکلیه ابادی درآمد و شهرهای عالی و قصبات نیکو اباد گردید و اکنون اکثر امکنه مسکن قطاع الطریقان است و قبایل معروف
این ولایات مشتمل بر سه طایفه است کرد و ترکمان و عرب اما طوایف ترکمان و کرد در اماکنی که وقتی به جلال و حشمت در دنیا
مشهور بودند سکنی دارند و ترکمان که اصل طایفه قدیم ترکهای عثمانیست با اکراد غالباً در خیام مقام گرفته رحله الشتا و الصیف
دارند و مسکن ایشان در الجزیره است و الجزیره را قدما میسوپوتمیه می گفتند اما طوایف عرب که به اصطلاح ایشانرا بدوی گویند
وحشیان صحرا هستند که در آسیا و افریقا پراکنده شده اند و ایشان نیز خیمه نشین اند ولی در تحت حکم هیچ سلطانی نیستند بلکه
هر طایفه از خود شیخ و رئیس دارد و غالباً بقطع طرق و شوارع و نهب قوافل اشتغال دارند و طوایف عرب در این صحرای بزرگ
که مابین ایران و ماروگو یعنی مراکش است سکنی دارند و طوایف بدوی غالبا در عربستان مسکن گرفته اند و عموماً
لاغر اندام و سیاه چرده میشوند دیار بکر که دیار بکت نیز گویند در رودخانه تیگریس یعنی دجله واقع شده است و این شهر را
قدما امیدا میگفتند که در میسوپوتمیه قدیم است و این شهر در مغربی کردستان است و در این شهر کارخانهای چرم سازی و ابریشم
باف بسیار است کردستان که در نزد قدما باسم اسیریه و بابیلونیه معروف بود مملکت وسیعی است و از اینمملکت
نخستین سلطنت بزرگ دنیا برخواست که ابتدای آن شاهنشاهی با نمرود بود که تخمیناً دو هزار و دویست و چهار سال
قبل از عیسی است و در سردانا پلس بانجام رسید و پس از زوال اینشاهی باهتمام اهل اسیریه و بابیلون دولت نینوی
و مدیه برخواست و نخستین شاهنشاهی اهل اسیریه تخمیناً هزار و دویست و شصت و چهار سال طول کشید و ابتدای دوم
شاهنشاهی اهل اسیریه از قرار گفته رالین از نبوکدنزر بود که اشاره به بخت النصر است و بانجام رسید وقتیکه سیرس در سال
پانصد و سی و شش قبل از عیسی بابیلون را مسخر کرد مترجم گوید تاریخ فتح بابیلون که مصنف بیان کرد با آنچه ما در باب
اول ذکر کرده ایم دو سال تفاوت و ما از هیرودت نقل کرده ایم انتهی و شهر معروف کردستان الآن موصل است
عراق عرب که قدما او را الکلدیه می گفتند با یوفرتس یعنی فرات و تیگریس یعنی دجله آبیاری میشود و پایتخت او بغداد
و قصبه بزرگ آنجا بصره است آشیه مینار یعنی آسیای صغیر ولایت وسیع است هوای خوش و آب دلکش و زمین
و مرغزارهای نیکو دارد و در ازمنه سالفه شهرهای معمور در اینمملکت بود و قصبات معموره آنجا الآن سمیرنه است که در جانب
غربی اینمملکت است که اکنون به ازمیر شهرت دارد و کوتاهیه است مترجم گوید که در نقشه کوتاهیه ضبط کرده که در مابین جنوب
مشرق برسا است و مابین او و برسا تقریباً هشتاد میل میشود انتهی و دیگری شهر کونیه است یعنی قونیه و در جانب شمال
مغرب این قسمت شهر معروف ترآی بوده است سیریه یکی از ولایات آسیای ترکیست و در اعصار مختلفه حدود مختلفه داشت
و سیریه پراپر یعنی سیریه خاص که او را مادرن سیریه یعنی سیریه جدید نیز گویند شامل است بر فنیشیه قدیم ولی سابقاً او شامل بود

برفی لی نشیه و پلسطین و بقول پلینی برسنو فونیته و باپیلونیه نیز شامل بود و در قدیم اسم او را ارم می گفتند و در زمان حضرت
داود علیه السلام مشتمل بر چندین سلطنتهای کوچک بود که اسامی انها در کتب مقدسه مذکور است و شهر قدیم معمور
انجا الیپو یعنی حلب است و در اینولایت یکوقتی این مشهور شهر تیر و سیدان بود و شهریه القلابات کثیره اتفاق افتاده عرب و
وسکنه انولایت غالبا از ذراری یونانیان و اعراب و اتراک است پلسطین یعنی فلسطین ولایت کوچک است که در جنوب
سیریه گسترده شده است و اسم انجا ماخوذ از طایفه فیلسنط که سابقا در انزمین مسکن داشتند و اینولایت را چندین اسم
میخوانند بعضی جودیه و بعضی هولی لند و برخی ذی لند آف کنن و جمعی ذی لند آف پرامیس گویند اما جودیه از انجهة
گویند که منسوب جوده است یعنی یهودا اما هولی لند یعنی ارض مقدس از انجهة گویند که پیغمبران از انزمین برخواسته
و در انجا بخاک پاک آرمیده اند اما ذی لند آف کنن گویند یعنی زمین کنعان که تسمیه کل باسم جزو است و کنعان شام را
گویند اما ذی لند آف پرامیس گویند یعنی ارض موعود و اینده اسم در کتب مقدسه مذکور است و پلسطین پراپر یعنی
فلسطین خاص ولایت اهل فیلسنط است و فی نیشیه پراپر یعنی فی نیشیه خاص زمین تیر و سیدان است و هولی لند پراپر
یعنی ارض مقدس خاص زمین موعودی است که در انجا سلطنت داود علیه السلام بود و دو شهرهای بزرگ سیریه الیپو یعنی حلب
و دیگری انطاکیه و دمشق است و شهرهای بزرگ ارمنیه ارض روم و دیار بکر و وان است و در مغرب الجزیره شهر رقه است
و کوههای بزرگ آسیای ترکی کوه تارس و کوه ارارات که آغری داغ گویند و کوه الیمپس و کوه لبنان است یعنی لبنان
و رودخانهای معروف آسیای ترکی یوفریتس یعنی فرات و تیگریس یعنی دجله و اراکس و جارذن است یعنی اردن
و سوای انها چندین رودخانه دیگر است که به بحر الجزاین و بحر سیاه داخل میشوند و جمعیت آسیای ترکی تخمینا پانزده ملیان
و جمعیت اروپای ترکی فزونتر از ده ملیان و مصر و توابع سه ملیان است که تخمینا جمعیت همه شاهنشاهی فزونتر از بیست
و هشت ملیان است ایشیه منار یعنی آسیای صغیر حصه مغربی کانتی نینت آسیا است و حد شمالی او دریای سیاه
و حد مشرقی او رودخانه فرات و حد جنوبی و مغربی او مدیترینین و مرمرا و بوغاز هلیس پونت و باسفرس است و هیئت
و شکل حدود اینولایت بسیار مختلف و معوج است و در اطلس هر که ملاحظه کند معلوم مینماید و تخمینا طول انمملکت از مشرق
تا مغرب هزار میل و پهنای او از شمال تا جنوب چهار صد میل تا پانصد میل است و انمملکت بچندین ولایت تقسیم شده است و
ولایت معتبر او ناطولیه است که او را اناطولی نیز گویند که اکنون همه ان مملکت باسم او معروفست و کرمانیه است یعنی قرامان
و چندین ولایت دیگر است و درین مملکت چندین دریاچه است و بزرگتر از همه دریاچه ایست که در مغربی قوجه داغ اتفاق
افتاده و بنادر معروف انمملکت انچه در سواحل جنوبیست طرابزون و سمسون و سینوپ وغیره است و آسیای صغیر را
در کتب مسالک و ممالک بلاد الروم مینگارند و طرابزون را در کتب قدیمه اطرابزنده ضبط کرده اند و اکنون در نقشه ها نیز
طربزند مینویسند و غلط مشهور طرابزون است و بهترین بنادر بحر الاسود طرابزون است و از طرابزون تا سینوپ از روی دریا دویست
و چهل میل و از سینوپ تا اسلامبول دویست و نود و پنجمیل است و بندر معروف دیگر بحر الاسود بندر سخوم است که در ساحل
شرقی دریای مزبور است و اکنون در تصرف دولت روسیه است و صاحب تقویم البلدان میگوید که سخوم بندر بلاد گرجست
و مسافت میان او تا باب الابواب پانزده روز راه است و سخوم را اکنون در اطلسها سکوم قلعه مینگارند و بندر سخوم قریب
بمحاذی دربند واقع شده و بخط مستقیم از سخوم تا دربند سیصد و هشتاد و پنجمیل است و از ساحل غربی دریای خزر تا ساحل شرقی
دریای اسود جائی که بخط مستقیم اقل عرض انجا است مقدار سیصد و چهل میل است و صاحب تقویم البلدان بندر سمسون را

ساسون با الف و سینوپ را با با موحده ضبط کرده است ارمنیه را در کتاب مراصد بکسر الف و فتح الف ضبط کرده کما قال ارمنیه بکسر اوله و بالفتح و سکون ثانیه و کسر المیم و یاء ساکنه و کسر النون و یاء خفیفه مفتوحه اسم لصقع واسع عظیم فی جهة الشمال و حدها من بردعة الی باب الابواب و من الجهة الاخری الی بلاد الروم و جبل القبق و هی صغری و کبری فالصغری تفلیس و نواحیها والکبری خلاط و نواحیها و قیل اربع الاولی بیلقان و قبله و شروان و ما انظم الیها والثانیة جرزان و صغدبیل و باب فیروز قباد واللکز والثالثة البسفرجان و دبیل و سراج طیر و بغروند و النشوی یعنی نخچوان والرابعة شمشاط و قالیقلا و ارجیش و باجنیس انتهی و دریاچه وان در ارمنیه در جنوب مشرق ارزن الروم است و طول اندریاچه تخمیناً شصت میل و بزرگترین عرض اوسی و پنجمیل است و قصبه وان در سمت مشرقی دریاچه است که باسم او مشهور است و بدلیس در جانب مغربی دریاچه است و خلاط که بلغط اخلاط گویند در جانب شمال مغرب دریاچه است والجزیره را در کتاب مراصد جزیره اقور ضبط کرده است کما قال جزیرة اقور بالقاف هی التی بین دجلة والفرات وهما مجاور الشام تشتمل علی دیار مضر و دیار بکر سمیت الجزیرة لانها بین دجلة والفرات وهما مقبلان من دیار الروم و ینحطان متسامتان حتی یلتقیا قرب البصرة ثم یصبان فی البحر وهی صحیحة الهواء بها مدن جلیلة و قلاع و حصون کثیرة من امهات مدنها حران والرها والرقة و راس عین و نصیبین و سنجار والخابور و ماردین و آمد و میافارقین والموصل و غیر ذلک انتهی و اقور را در فصل همزه و قاف چنان ضبط کرده است اقور بالضم القاف و سکون الواو و آخره راء کورة بالجزیرة او هی الجزیرة التی بین الموصل والفرات باسرها انتهی و حال تارس را اینجا که ما معلوم کرده ایم همان جبل القبق است که در مراصد ضبط کرده است و بعضی گویند که قفقاز است کما قال قبق بفتح اوله و سکون ثانیه و آخره قاف کاولـه جبل متصل بالباب الابواب و بلاد اللان و هو آخر حدود ارمنیه قیل فیه اثنان و سبعون لسانا لا یعرف کل لسان لغة صاحبه الا بترجمان و یقال ان طوله خمسمائة فرسخ قالوا و اوله العرج الذی بین مکة والمدینة یمتد الی الشام حتی یتصل بلبنان الی حمص و یمضی و یتصل بجبال انطاکیه و مصیصة و یسمی هنالک اللکام ثم یمتد الی ملطیه و سمیساط و قالیقلا الی بحر الخزر و فیه باب الابواب و هناک یسمی القبق انتهی و ارتفاع آرارات هفده هزار و دویست و شصت و شش فوت و ارتفاع البرز شش هزار و پانصد فوت و ارتفاع لبنان نه هزار و پانصد و بیست فوت است و لبنان همان لبنان است که بضم لام در کتب مسالک و ممالک ضبط کرده است و قدمای یونان او را انتی لی بنوس میگفتند صاحب مراصد میگوید لبنان بالضم و آخره نون جبل مطل علی حمص یجیئ من العرج الذی بین مکة والمدینة حتی یتصل بالشام فما کان بفلسطین فهو جبل الحمل و ما کان بالاردن فهو جبل الخلیل و بدمشق سنیر و بحلب و حماة و حمص و لبنان و یتصل بانطاکیه والمصیصة و یسمی هنالک اللکام یمتد الی ملطیه و سمیساط و قالیقلا الی بحر الخزر فیسمی هنالک القبق انتهی و فلسطین همان فلسطین است و اسامی بنادری که در سواحل فلسطین است اینجا که با اسامی قدیمه تطبیق کرده ایم از این قرار است

گرزا	یعنی غزه	اسکالان	یعنی عسقلان	جتینیه یا جمنیه	یعنی یبنی
جفّا یا جوپا	یعنی یافا یا [illegible]	اپالونیه	یعنی ارسوف	کیساریه	یعنی قیساریه
سیتمی نس	یعنی حیفا یا [illegible]	آکری	یعنی عکه	الزیب	یعنی [illegible]
الکسندریا یا الکسندروس کنی	یعنی اسکندرونه	تیر	یعنی صور	زرفات یا سرپتیه	یعنی صرفند
سیدان	یعنی صیدا	رودخانه تیمرس	یعنی نهر الدنیار	بریتس یا بروتیه	یعنی بیروت
تری پولی	یعنی طرابلس	طارطوسه	یعنی طرطوس	لئادکیه	یعنی اللاذقیه

آسیا.

وکنعان اسم قدیم شام است کما قال الیاقوت کنعان بالفتح ثم السکون و عین مهمله وآخره نون قال ابن الکلبی الشام ومنازل
الکنعانیین ینسبون الی الکنعان بن حام بن نوح وکنعان موضع من ارض الشام کان منزل یعقوب علیه السلام فی قریة
یقال لها سیلون بین سنجل ونابلس وبها الجب الذی القی فیه الیوسف علیه السلام واز شهرهای معروف سریه یکی بیت المقدس
که بنای مسجد وتعمیر الشهر از حضرت سلیمان است که ذکر او در اخر باب پنجاه و سیم گذشت و در جنوبی بیت المقدس قریه
حبرون است که قبر حضرت ابراهیم واسحق ویعقوب علیهم السلام وساره در انجاست اما فرات رودخانه بزرگ مشهوریست
که منبع او کوه تارُس است ومصب او خلیج فارس است واز منبع او تا مصب او تخمینا هزار و پانصد میل میشود وفرات را
فارسیان فالادرود میگفتند اما دجله منبع او از جبال ارمینه است تخمینا چهل میل در شمال دیاربکر و پانزده میل در جنوب
منبع فرات است واین رودخانه عظیم در کورنه بفرات متصل میشود واین رودخانه سالی دو بار طغیان دارد طغیان اول او در
ماه اپریل بواسطه گداختن برف جبال ارمینه است وطغیان ثانی او در نومبر بواسطه بارانهای شدید است و دجله را
صاحب تقویم البلدان بکسر دال تصحیح کرده است واین رودخانه را فارسیان ارَوَند رُود وارْبِل رود میگفتند و دجله
معرب دیله است و ذکری از رودخانه فرات و دجله در آخر باب پنجاه و سیم نیز خواهد آمد وکورنه که عربان قورنه گویند
قریه ایست که تخمینا سیصد خانوار دارد و در مابین شمال و مغرب بصره در ملتقای نهرین بین النهرین واقع شده است
وازان پس تا دریا این رودخانه عظیم را شط العرب میخوانند وباین رودخانه چندین رود دیگر متصل میشود از آنجمله زاب اعلی است که
از مابین اربل و موصل میگذرد و یکفرسخ پائین بلیده حدیثه ملحق میشود بدجله واو را از شدت جریان زاب مجنون میگویند و دیگری
زاب اسفل است که از مابین اربل وکرکوک میگذرد که از جنب قصبه کوئی گذشته در شرقی بلیده سِنّ بدجله داخل میشود و
و دیگری رود دیاله است که به سیروان شهرت دارد واز غربی یعقوبه گذشته تقریبا بمسافت ده میل در شرقی بغداد بدجله متصل
میشود و حدیثه دجله غیر از حدیثه فرات است اما اُرُنْتِس از انهار سریه است و در نزدیکی انطاکیه بشکل دایره حرکت میکند و مصب
او بحر مدیترنین است اما جاردن که قدما او را الآن میگویند همان اردن است و رودخانه مشهور فلسطین است و ولایت
اطراف او را نیز باسم او خوانند ومنبع او کوهیست که او را جبل الشیخ گویند که قدما او را هرمون وسنیر میخواندند واین رودخانه
از پهلوی سیزریه فلیپی گذشته که الان او را بانیاس گویند و در انجا دریاچه کوچکی میشود و پس ازان جاری شده از جانب شمالی
بدریاچه طبریس یعنی طبریه داخل میشود واز اندریاچه درآمده بجانب جنوب روان میشود و پس از جریان بسیار از جانب شمال
ببحر المیت داخل میشود که او را اسالت سی یعنی بحر الملح نیز گویند وطبریه دریاچه ایست که در شمال جودیه است که باسم بلیده
که در غربی اندریاچه است موسوم است و در جنوب مغرب طبریه قریه ناصره است که حضرت عیسی در انجا مسکن داشت
یاقوت گوید منها اشتق اسم النصاری لان المسیح سکنها فنسب الیها اما بحر المیت که او را البحیرة المنتنه و بحر لوط وبحر الملح نیز گویند
بحیره درازی است که امتداد او از شمال بجنوب است و در مشرق جودیه و در جنوبی بحیره طبریه اتفاق افتاده و قدما این بحیره را
اسفلتیتس میگفتند وطول او تخمینا هفتاد میل وعرض او از ده میل تا پانزده میل است و بنا بر کتب مقدسه پنج شهر معمور
در حوالی او بزمین فرو رفته و بعذاب الهی گرفتار شدند که یکی ازانها سدوم است که از شهرهای لوط است و دیگری گومره
یعنی عمراو و دیگری دارُوما است و دیگری عامورا است و در اطراف این دریاچه آثار ولکانو نیز بسیار اما جزیره سیپرس
که او را عربان قبرس گویند بکلی مصنف از شرح حال او چشم پوشید جزیره بزرگیست که در نزدیکی ساحل جنوبی آسیای صغیر واقع شده
وطول این جزیره تخمینا صد و چهل میل وعرض او از شصت میل تا هشتاد میل است واین جزیره در سال هزار و چهارصد و هشتاد مسیحی

سنه ۹۷۸

مطابق هشتصد و هشتاد و پنج هجری بتصرف اهل وینیس در آمد و در سال هزار و پانصد و هفتاد مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و هشت
هجری ترکها آنجزیره را از اهل وینیس بقهر و غلبه گرفتند و از آنزمان در تصرف دولت عثمانیست و از آنزمان از حشمت و
جلال او کاسته شده است و جمعیت آنجا تخمیناً شصت هزار میشود و دو سلسلهٔ جبالی از مشرق تا مغرب آنجزیره کشیده شده اند و
دارد و ارتفاع انها چنانست که در زمستان برف انهارا میگیرد و جانب جنوب آنجزیره صحراست و در تابستان بسیار
گرم میشود و بادهای حرور و سموم از صحرای افریقا و عربستان در اهتزاز میاید و جانب شمالی او در زمستان سرد است
و غله در آنجزیره بکثرت بعمل میاید و شراب فراوان از آنجزیره بخارج میبرند و شراب آنجا شیرینست و تا چهل سال اورا
نگاه میدارند در آنوقت کمال قوت را دارد و آنچه قیمتی است شراب سفید است و زردالوی خوب دارد و چندین قسم
کدوی صراحی و کدوی دیگر در آنجا بعمل میآید و امتعه و محصولات آنجا پنیر و پنبه و پشم و ابریشم و نمک است که بخارج
میبرند و کارخانهای سراجی بسیار خوب دارد و دو ثلث سکنهٔ آنجا عیسویست که در اطاعت اتراک است و یکثلث او
مسلمانست قصبهٔ بزرگ آنجا نیکوسیه که در نقشه نیکوسیه ضبط کرده که در وسط است و لرنیکا در ساحل مغربی است
و فماگوسته در ساحل مشرقیست و نیوپافا است که در ساحل مغربیست و صاحب قاموس میگوید قبرس جزیرهٔ عظیمة
للروم بها توفیت ام حرام بنت ملحان اما دولت کارده و سلطنت بابلون از قراریکه مورخین یونان ضبط کرده اند

دولت بابل قدیم

اول کسیکه بتخت شاهی عروج کرد بلس است که در کتب مقدسه باسم نمرود ذکر شده است که دو هزار و دویست و چهل و
پنجسال قبل از عیسی بسلطنت نشسته و در عصر او حرکت ستارگان و سیر ایشان ضبط شده و هر یکرا اسمی نهاده اند
و حکمای کلدانیین بابلیانست و پس از شاهنشاهی پنجاه و پنجسال از جهان درگذشت و از آن پس همه سلاطین بابل را
بلقب نمرود میخواندند چنانچه سلاطین مصر را فرعون و سلاطین یمن را تبع میگفتند و برشمارده و فراعنه و تبابعه جمع
بسته اند و پس از بلس پسر بزرگ او نینس بمسند حکمرانی در آسیریه دو هزار و شصت و نه سال قبل از عیسی تمکن شد و نی
نوه را آباد کرده باسم خود خواند و ارمنیه و ایران و بکتریه و همه آسیای صغیر را تحت حکم در آورد و پس از پادشاهی
پنجاه و دو سال تاج و تخت را وداع کرد و از و پسری شیرخواره مسمی به نینس باقی ماند و مادر او سمیرمیس کافل
ملک شده و آنزن عاقلهٔ کامله بود و شهر بابل در عصر او چنان آباد شد که در دنیا در زمان خود بلکه پس از او نیز
مثل و نظیر نداشت و سمیرمیس ممالک لیبیه و اتیوپیه و هندوستان را تصرف کرد و سمیرمیس مدت چهل و هفت سال

ذکر ابراهیم

پادشاهی نمود و پسر او که در اینمدت بزرگ شده بود از دخالت مادر در امور ملک و لشکر ملول بود با جمعی همعهد
شده در سال هزار و نهصد و هشتاد قبل از عیسی مادرش را هلاک کرد و پس از پادشاهی یکسال خودش نیز کشته شد
القصه این سلسله در سردانپلس هشتصد و بیست سال قبل از عیسی بانجام رسید و آنچه که نقل کردیم از هیدن است
و از اینقرار مدت سلطنتشان هزار و چهارصد و بیست و پنجسال طول کشیده است و این روایت با کتبهٔ مصنف که ذکر
کردیم یکصد و شصت و یکسال اختلاف دارد و در روایت هیدن نیز اختلاف کلی است چرا که حضرت ابراهیم باتفاق
مورخین و خبر کتب مقدسه در عهد نمرود اول متولد شده است و سال ولادت ایشان از قراریکه معلوم شده است
در سال هزار و نهصد و نود و شش قبل از عیسی بوده و در هیدن ابتدای سلطنت نمرود را در سال دو هزار و دویست
و چهل و پنج قبل از عیسی ضبط کرده است و از اینقرار ولادت حضرت در عهد سمیرمیس ملکه بابل میشود و حال اینکه در عهد
نمرود اول است و از آن گذشته در هیدن ابتدای شاهنشاهی او را در سال دو هزار و دویست و چهل و پنج قبل از عیسی

بیان میکند و مدت سلطنت نمرود را پنجاه و پنجسال ضبط کرده است و نوشته است که پسر اولی نُس پس از او پادشاه شد و سال جلوس بی نُس را در سال دو هزار و هشت و نه قبل از عیسی نموده و از اینقرار ابتدای سلطنت نمرود اول صد و هشتاد و شش سال میشود و در جای دیگر ابتدای سلطنت او را در سال دو هزار و صد و بیست و چهار قبل از عیسی مذکور ساخته که پنجاه و پنجسال مدت پادشاهی با تاریخ ثانی مطابق است ولی با تاریخ سابق مطابق نمیآید و اگر زمان ولادت حضرت ابراهیم را از آن تاریخ که مرقوم شد بیشتر حساب کنیم باز با آنچه که هیدن در لغت ایجیپت قلمی داشته تفاوت می کند و حال آنکه در اینجا خطا کرده و از آنچه در لغت ایجیپت شرح داده صحیح است چرا که بحساب مورخین در سال هزار و هفصد و شش قبل از عیسی حضرت یعقوب با هفتاد نفر از اولاد و احفاد خود که با یوسف و اولاد او هفتاد نفر بودند وارد مصر شد و در آنوقت از عمر شریفشان صد و سی سال گذشته بود و از اینقرار ولادت ایشان در سال هزار و هشتصد و سی و شش قبل از عیسی خواهد بود و شصت سال نیز از عمر حضرت اسحق گذشته بود که عیصو و یعقوب توام متولد شدند و از اینقرار ولادت حضرت اسحق در سال هزار و هشتصد و نود و شش قبل از عیسی اتفاق افتاده و از قرار در توراه مرقوم است از عمر حضرت ابراهیم یکصد سال تمام گذشته بود که خداوند کریم از بطن عقیم ساره حضرت اسحق را باو عطا فرمود و بنابر حساب ولادت حضرت ابراهیم در سال هزار و نهصد و نود و شش قبل از عیسی میشود و این حساب با آنچه که او آ در سال ولادت حضرت معلوم داشتیم مطابق است پس هیدن در باب ضبط زمان نمرود اول خطا کرده است و آنچه که در تواریخ عرب و عجم نوشته اند که نمرود چهار صد سال عمر کرد با زمان ولادت حضرت و زمان ابتدای سلطنت نمرود که در هیدن ضبط است مطابق میآید و در روایات هیدن هیچ اینگونه خطائی دیده نشده است والله تعالی اعلم مزید بر اینجا القدر از تاریخ باستان کافیست هر که خواهد بتواریخ مبسوطه اروپا رجوع کند ام حرام دختر ملحان بن خالد بن زید ابن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن النجار است و بعقد عبادة بن صامت در آمد او خواهر ام سلیم و خاله انس بن مالک است و حضرت رسول او را اکرم میداشت و بدیدن او میرفت و بهمراه شوهر خود بشام رفت و بعبادة بن صامت بغزای قبرس رفت و ام حرام در خلافت عثمان در آن جزیره برحمت الهی واصل گشت

باب نود و هفتم در بیان بلدان معروفه و امکنه مشهوره آسیهٔ ترکی

شهر بزرگ ترکی در ممالک آسیا الصغری است یعنی حلب که پایتخت سیریه است و از شهرهای نیکوی معروفست و در رتبه ثانی آن اسلامبول میشمارند و جمعیت آنجا تخمینا صد و پنجاه هزار است مترجم گوید که در هیدن نوشته است که در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری دویست و هشتاد هزار جمعیت حلب را معلوم کرده اند انتهی و در حلب کارخانهای ابریشم و پنبه بسیار است و بواسطه کاروانهای بغداد و بصره متجر هند و ستان و ایران حساب میشود دمشق کوئس یا دمشک یعنی دمشق از شهرهای سیریه است و جمعیت آنجا قریب از صد و هشتاد هزار است و در اینشهر سابقا کارخانهای شمشیر سازی و فولاد سازی بسیار بود ولی اکنون کارخانهای ابریشم و پنبه و صابون پزی بسیار است و اینشهر محل تردد قوافل بغداد و مکه و حلب است و سینت پال برای دعوت خلق یکبار بدمشق آمد و صلاح الدین مشهور سلطان مصر و سیریه و فلسطین و توابع که شاهنشاه مسلمانان بود در اینشهر در سال هزار و صد و نود و سه مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و نه هجری وفات یافت و این شاهنشاه نامدار قبل از وفات خود در حالت احتضار حکم کرد که کفن او را بر سر لوائی نصب کرده در میان کوچه و بازار گردانیدند و منادی باواز بلند میگفت اینست

۱۲۶۶
۱۱۹

حاصل همه چیز که باقی ماند برای صلاح الدین مقدار قلیلی بود و انیکار مایه حزن و اندوه اهل شهر شد و در فوت او
آواز بکا و عویل از برنا و پیر بفلک اثیر میرسید مترجم گوید تفصیل احوال ملک الناصر صلاح الدین یوسف ابن ایوب
در تاریخ ابن خلکان مسطور و وقایع و حروب او با فرنج وغیره کلا مذکور است و قال انه توفی بعد صلوة الصبح من یوم
الاربعا السابع والعشرین من صفر سنه تسع وثمانین وخمسمائه وکان یوم موته لم یصب الاسلام والمسلمون بمثله منذ فقد
الخلفاء الراشدون وغشی الملک والقلعه والدنیا وحشه عظیمه مالم یعلمها الا الله تعالی انتهی و دمشق را امیر تیمور
در سال هزار و چهارصد مسیحی مطابق هشتصد و سه هجری مفتوح ساخت و همه نفوس آنشهر را از دم شمشیر گذرانید
مترجم گوید تاریخ فتح دمشق لفظ خراب است انتهی سمیرنا که بازمیر شهرت دارد شهر معمور آبادی است
که در ساحل مغربی اناطولیه در آسیای صغیر واقع شده است و بندر مشهور لونت است و جمعیت آنجا تخمیناً یکصد و سی هزار
میشود و در آنشهر تجار همه ملل بتجارت مشغولند و آنشهر را نیز امیر تیمور صاحب قران در سال هزار و چهارصد و دو مسیحی
مطابق هشتصد و پنج هجری پس از محاصره شدیده مسخر نمود و چنین گفته اند که هومر شاعر معروف از اهل آنشهر بوده است
و تولد او تخمیناً نهصد سال قبل از عیسی در آنشهر اتفاق افتاده اگرچه این قول چندان اعتبار ندارد پروسا که فدا
برسا گویند از شهرهای زیبای خوب آسیای صغیر است و در زمان سابق پایتخت سلاطین عثمانی بود و آنشهر در دامنه
کوه المپس واقعست انگوره یعنی انگوریه و انقره نیز گویند شهر معموریست و جمعیت آنجا نیز تخمیناً هشتاد هزار میشود و در آنجا
یک قسمی از بز است که در ولایت دیگر یافت نمیشود و عثمان بانی پادشاهی آل عثمان در برسا در سال هزار و سیصد و بیست
و شش مسیحی مطابق هفتصد و بیست و شش هجری مدفون شد و بایزید اول نیز که از امیر تیمور شکست خورد در آنشهر در سال هزار و
چهارصد و سه مسیحی مطابق هشتصد و شش هجری و سلطان مراد در سال هزار و چهارصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هشتصد و
پنجاه و پنج هجری مدفون گردید و در نزدیکی انگوره پامپی مشهور شیر ید البش پادشاه معروف را شکست داد و همچنین امیر تیمور
صاحبقران بایزید را شکست داده مغلولا گرفتار ساخت بصره شهر مشهوریست و در کنار شط العرب در نزدیکی خلیج
فارس واقع شده است و آنشهر متجر هندوستان و ایرانست و غربها محصولات آنولایت را کاروان در کاروان باطراف
میبرند مترجم گوید از حلب تا بصره براه کاروان هفتصد و بیست میل انگلیسی است و شترسوار بتعجیل در یکساعت
در اصحرا مقدار پنج میل انگلیسی راطی میتواند بکند انتهی بغداد در کنار دجله واقع شده است و وقتی در عهد خلفای عباسی
چنان مشهور و آباد بود که از امصار معموره دنیا محسوب بود و الان از انجلالت و حشمت کاسته شده است و جمعیت آنجا
تخمیناً هشتاد هزار است و در نزدیکی آنمکان آثار و علامات خفیه شهر قدیم بابلون پیدا است و مرقد از کیل پیغمبر یعنی
حزقیل در نزدیکی بغداد است و آنشهر محل تردد و معبر قوافل آسیای صغیر و سیریه و فلسطین و مصر و ایران است
مترجم گوید قبر حزقیل علیه السلام در نزدیکی کوفه است که بذی الکفل شهرت دارد و سدانت آن مقبره بعهده یهود
بود سلطان محمد خدابنده از یهود گرفته بمسلمانان تفویض کرد و از آنزمان در تصرف مسلمانان است و یهودیان
هرساله از بلاد شاسعه بزیارت آنجا میروند انتهی جیروسلم یعنی بیت المقدس پایتخت ملت یهود بود و سالیان
دراز میان مسلمانان و عیسویان از برای آنمکان شریف مخاصمه و مجادله برخواست تا مسلمانان بحیطه ضبط در آوردند
و الان قصبه کوچکی حساب میشود که در ملوک سوحشی بشری واقع شده است و هنوز نیز در نزد یهودیان و عیسویان و
اسلامیان بهمان حرمت شرافت قدیم برقرار است و هرساله جمعی از نصاری و ملت یهود بزیارت آنمکان شریف چنانچه

سنه ۸۰۳

سنه ۸۰۵

سنه ۷۲۶
سنه ۸۰۶
سنه ۸۵۵

باب نود و هفتم در بیان امکنه معروفه ایشیای ترکی

مسلمانان بآنجا میروند روان میشوند و اینشهر بکرات و مرات خراب و آباد شده است و خرابی اول از نبوکدنزر یعنی بخت النصر
بود که پانصد و هشتاد و هشت سال قبل از عیسی حمله آورد و خراب نمود و زدکیه بزرگ یهودانرا با همه یهودان اسیر
کرده ببابل فرستاد مترجم گوید زدکیه مصحف صدقیاه است بخت النصر اول یهویاکین را بر سلطنت جیروسلم
وجودیه نصب کرد و او در خدمتگذاری تهاون ورزید او را ببابل خواست و برادر او صدقیاه را بجای او تعیین
نمود و او نیز پس از یازده سال عصیان نمود و بخت النصر در اینمرتبه لشکر کشیده جیروسلم و انامانرا خراب کرد چنانچه
مذکور شده است انتهی و وقتی تیتس قیصر روم هفتاد سال بعد از عیسی اینشهر را مسخر نمود مساجد و معابد را
خراب کرد بنیان عمارات و بیوتاترا برانداخت و در هدم و حرق هیچ کوتاهی ننمود بقاع سقف محکم قاع صفصف
یافت و براین کار حضرت عیسی اخبار فرموده و بر یهودان نفرین فرموده بود و بنا بر قول جوسیفس نود و هفت هزار
از یهود اسیر شد که تیتس آنها در ممالک خود پراکنده ساخت و در همه ممالک بجهه عبرت ناظرین ایشانرا بانواع
سیاسات معذب داشت و در انمکان شریف حضرت داود و سلیمان علی نبینا و علیهما السلام مدفونند و بیت المقدس را
مسلمانان در سال ششصد و سی و شش مسیحی مطابق پانزده هجری تصرف کردند و سپاهیان صلیبوی در سال هزار و نود
و نه مسیحی مطابق چهارصد و نود و دو هجری از دست مسلمانان گرفتند و ثانیاً صلاح الدین پادشاه مصر و سوریه
در سال هزار و صد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و سه هجری از دست صلیبویان انتزاع نمود و ترکها
اعرابرا در سال هزار و دویست و هفده مسیحی مطابق ششصد و چهارده هجری از آنجا بیرون کردند که از انسال در تصرف
دولت عثمانیست و جمعیت آنجا تخمیناً بیست و پنج هزار میشود و مشتمل بر طایفه یهود و اعراب و صلیبویون و ترکها است
مترجم گوید حضرت عیسی را بزعم صلیبویان در گلگوته که ترجمه اش محل کاسه سر است در خارج بیت المقدس
که در جانب غربی شهر است با دو نفر دزد مصلوب ساختند و از شام تا بیت المقدس تخمیناً یکصد و سی میل است و از بیت
المقدس تا بندر یافا که در جانب شمال مغرب بیت المقدس است تقریباً سی و چهل میل مسافت است انتهی اِفِیسُس
در زمان قدیم از شهرهای مشهور معروف آسیای صغیر بود و در اینشهر گنبد دیانا را بنا نهادند و الآن قریه
حقیریست و گنبد دیانا را در شبی که الکسندر متولد شد ارسترطوس نامی در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از عیسی
سوزانید و این بنیان محکم را یکی از عجایبات دنیا میشمردند و سینت پال در اینشهر سه سال اقامت نمود و در انمدت
از او چندین کرامات بظهور پیوست و حضرت مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام نیز در اینشهر مدفونست مترجم گوید در مدفن
حضرت مریم اختلاف است بعضی برآنند

تیر و سیدان

در زمان قدیم دو شهر معروف دنیا بود که اکنون جز آثاری از آن آبادی باقی نیست و سیدان هنوز خوبی دارد و
جمعیت او تخمیناً شش هزار میشود و تیر را الآن صور میگویند و جمعی از صیادان و ماهی گیران در آنجا مسکن دارند
و تیر و سیدان دو شهر معروف فینیشیه بود و در کتب مقدسه اسامی آنها بسیار مذکور است و چنین گویند که
ساختن شیشه اول از اهل سیدان در زمان کوین دیدو اختراع شد و آنملکه بنای شهر کرتیج را گذاشت و تیر وقتی چنان
آباد و معمور بود که از و بهتر مکان تجارت در کل دنیا کسی نشان نمیداد و اینشهر را هشتصد و پنجاه سال قبل از عیسی
کوین آف ستیس ملکشید یعنی ملکه یکو و اینشهر را بخت النصر در سال پانصد و هفتاد و دو قبل از عیسی خراب کرد و باز در سال
سیصد و سی و دو قبل از عیسی اسکندر مسخر نموده از بیخ و بن برافکند و قتل و غارت نمود تیرائی وقتی در دنیا از شهرهای

سنه ۱۵
سنه ۴۹۲
سنه ۵۸۳
سنه ۶۱۴
افسس
سیدا

معروف مشهور بود که در آسیای صغیر واقع شده و او را فعلاً بعضی تروجا و برخی ایلیوم میگویند از آن شهر اکنون بزحمت
میتوان اثری جست یا علامتی یافت و مکانی که آن شهر بنا شده بود همین قدر معلوم شده است که در مقابل جزیره
تِنِدُوس بوده است و برای را اهل یونان در سال هزار و صد و هشتاد و چهار قبل از عیسی پس از محاصره ده سال
تصرف کردند و وقایع ده ساله را هُومِر و وِرجیل بنظم در آورده‌اند بواسطه اشعار آنها تا جهان است ثابت آثار سمیرنه
یکی از قصبات آسیای صغیر است و چنان مشهور است که در اینجا اِسْتْرَبُو که از معارف اهل جغرافیای یونان است
متولد شده است و در زمان سلطنت گُسْتُس شاهنشاه روم ترقی کرد و از اماثل و اقران خود در گذشت و بیست و
دو سال بعد از عیسی وفات یافت مستر جسم گوید احوال اِسْتْرَبُو در آخر باب دوازدهم نیز گذشت انتهی اَکری یعنی عکه
یکی از بنادر فلسطین است که قدما او را تالمیس میگفتند قلعه محکمی دارد و این بندر را صلاح الدین در سال هزار و صد و هشتاد
و هفت مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و سه هجری تصرف کرد و باز لشکریان عیسوی که در تحت حکم ریچارد اول انگلند
و فلیپ پادشاه فرانسه بود در سال هزار و صد و نود و یک مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و هفت هجری اخذ کردند و در همگام
جنگ عظیمی فیمابین لشکر فرانسه و انگلیس در سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری اتفاق
افتاد و لشکر انگلیس غلبه کرده فرانسه را شکست دادند و سردار انگلیس سر سِدنی سمیث و سردار فرانسه ناپلیون بناپارت
بود موصل در جنب رودخانه دجله واقع شده و در این شهر کارخانهای چرم سازی و پنبه ریسی بسیار است و البجه از راه
اینجا معروف است و قریه نینیه در مقابل موصل در کنار مشرقی رودخانه اتفاق افتاده و مکان این قریه در محل قدیم بعضی از
محلات شهر نینوی است مستر جسم گوید قبر حضرت یونس علیه السلام در اینجا ست و حضرت یونس هشتصد و چهل سال
قبل از عیسی بدعوت خلق مبعوث شد و به شهر نینوی تشریف آورد و نینوی در آنوقت چنان آباد بود که درازی شهر مسافت
سه روز راه بود و یونس را بالعبری یُونَاه می گفتند و به انگلیسی جُونَه میخوانند انتهی حِلّه در جنب رودخانه فرات
بمسافت شصت میل در جنوب بغداد واقع است و چنان مظنون است که در مکان قدیم شهر بابل بنا شده و ارض روم
در نزدیکی منبع فرات است و از شهرهای مشهور حاکم نشین عثمانیست و در مرتبه و شأن پس تر از مصر و برابر با بغداد است و
جمعیت آنجا تخمیناً هشتاد هزار میشود مستر جسم گوید عوام بجای ارض روم گویند و صحیح آن ارزن الروم است چنانچه
یاقوت در مراصد تصحیح کرده است انتهی سیریه نسبت بزمان قدیم بسیار خراب شده است چنانچه از بعضی نواحی او مثل
جُغْنِیه یعنی [illegible] و جُوبا یعنی یافا در زمان استربو چهل هزار مرد مسلح در معرض قتال و جدال حاضر میشدند و الآن زیاده
از سه هزار را استطاعت و قوه ندارند و باقی بلاد آنجا را بزمان سابق از این قیاس میتوان کرد جُغْنِیه در زمان
تی لُس چهار ملیان جمعیت داشت و الآن یک عشر آن جمعیت را ندارد و همه جمعیت و نفوس سیریه در این زمان تخمیناً
دو ملیان و نصف حساب کرده‌اند و پاشای هر ولایت از جانب سلطان اختیار تام دارد مگر در کلیات امور باید
سؤالی و جوابی داشته باشد و چنین مشهور است که در مصر و سیریه کلب کلب یافت نمیشود و دیوانگی کَنین یعنی سگ اصلا نیز
وجود ندارد و مذهب اغلب اهالی آن ولایت اسلام است که اقرار بقرآن دارند که او را بایبل آف دی محمد میگویند یعنی
کتاب سماوی محمد صلی الله علیه و آله و اسلامیان نیز در دو طایفه بزرگ امتیاز یافته‌اند که یکی از آن طایفه علی را دوست
میدارند و یکی عمر را [illegible] و هر یکی از این دو طایفه نیز به چندین فرق منشعب شده است ولی عموماً اعتقاد آنها آنست
که خدائی نیست بجز خدای حقیقی و محمد رسول خداست و سنین بزرگ را نیز که آنها واجب الاطاعه میدانند که قدرت حیات و

سنه ۵۸۳
سنه ۵۸۷
سنه ۱۲۱۴
ذکر حله

بالذات

باب نود و نهم در بیان امکنهٔ معروفهٔ آسیای ترکیه

باو دست و احکام او را در نفوس و دماء و اموال خود مختار میشناسند و ولایات آسیای ترکی مشحون از آثار قدیمه است
که در کتب مقدسه و کتب منجمین قدیم آثار آنها مذکور و مسطور است چنانچه نمرود و نینوس و سمیرامیس شاهنشاهان بزرگ بوده
که از انجاها برخواسته اند که ایشانرا پهلوانان ترائی جانشین شدند و اهل سلیوسیه و میتریداطس خونخوار و زنوبیه
ملکه پلمیر و خلفای بغداد همه ازین زمین بوده است شعر باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم
القلل واستنزلوا بعد عز من معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسرة
والتیجان والحلل این الوجوه التی کانت منعمة من دونها تضرب الاستار والکلل و در ترکی آسیا این شهر قدیم
مقبول بود که اورا پلمیرا می گفتند که ملکه انجا زنوبیه را شاهنشاه اورلین دویست و هفتاد و سه سال بعد از عیسی ع
گرفته محبوس کرد و اورا با اساس تمام بشهر روم داخل کردند و انشهر خراب شد و آثار و علامات انشهر عظیم اکنون بر
برقرار است که محل عبرت و حیرت است و چنین گویند که انشهر از بنای حضرت سلیمانست که او را تدمر می گفتند و
دوره او ده میل بود و در صحرای سوریه اتفاق افتاده و یکوقتی انشهر پایتخت شاهنشاهی بزرگ بود و وقتی پلمیر انجا
خانه ممالک مشرقی بود و اکنون عربها در حوالی انشهر خانهای محقری دارند که از نی و چوب ساخته اند

بلبک یعنی بعلبک که قدما هلیوپولیس میگفتند شهر مشهور دنیا است و در انجا از آثار قدیم بسیار است که بنای او را
بهتر و عالی تر از پلمیر امیدانند و بعلبک در سوریه تخمینا چهل میل در شمال مغرب دمشق واقع شده است و او را یونانیان
هلیوپولیس میگفتند یعنی بلده آفتاب که هلیو بمعنی آفتاب و پولیس بمعنی مکان و بلده است و اکنون قلیل خانواری
در انجا مسکن دارند و چنان گفته اند که بنای پلمیر و بعلبک هر دو از حضرت سلیمانست بعضی بر انند که بنای بعلبک
از شاهنشاه انطونینس پیوس است و در حوالی ازمیر نیز چندین آثار قدیمه است که در میان آنها هنوز علامات آنها
مثل ستونهای مرمر سفید باقیست و یک آثار دیگر در لودیسیه است و اگر تفصیل همه پردازیم از مطلب و مقصود باز مانیم

نبذه از امکنه معروفه آسیه اکنون یکی نجف اشرفست و یکی کربلای معلا است که مصنف بذکر آنها پرداخته
اما نجف اشرف مشهور بغری در غربی کوفه بمسافت یکمیل اتفاق افتاده است و در انجا خاک پاک مرقد امام المشارق والمغا
علی ابن ابیطالبست که در شب نوزدهم رمضان المبارک سال چهل از هجرت در سن شصت و سه سالگی شربت شهادت چشید
و در شب دوشنبه بیست یکم شهر مزبور با علی علیین شتافت و عرش برین را بقدوم خود زینت داد و در انجا که پاک
مدفون شد و ولادت با سعادت ایشان از بطن مخدره طهارت فاطمه بنت اسد موافق اخبار صحیحه در روز جمعه سیزدهم
رجب المرجب سنه ثلثین من عام الفیل در خانه کعبه اتفاق افتاد و قبر مبارک او تا عهد هرون الرشید مخفی بود و در عصر
هرون معلوم گشت و هارون گنبدی و مسجدی در انجا بنا نهاد و عضد الدوله دیلمی بر عمارت و آبادی او
کوشید ارادوا لیخفوا قبره عن عدوه فطیب تراب القبر دل علی القبر و حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی
در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار که جود و عطای او خط ترقین بر عطای حاتم کشیده قلعهٔ از آجر و گچ بر دور
القصبه بنا نهاد و پس از ان بواسطه ان قلعه از صدمات اعراب قلعه گیان مصون ماندند و آبادی انجا بیشتر شد
و نود و چهار هزار تومان اشرفی یکمثقالی مخارج ان قلعه حصین و مدرسه صدر شده است و نادرشاه افشار گنبد مطهر را
مطلا نمود و در ان بقعه شریفه اخایر ذخایر و زواهر جواهر و طلا الات و نقره آلات و اوانی ثمین و زرین القدر سیم
نیاز و وقف سلاطین شیعه و مخلصین و بندگان ان آستان برده اند که در خزانه هیچ پادشاهی یافت نشود و در این کتاب

نجف اشرف

۲۳ و فی موضعی سیزدهم رجب ذکر شده ... کرده ... الآخرة سنة ... عام الفیل

همین قدر کافیست بکر بن حماد باهری در مرثیه ان بزرگوار نیکو گوید که در کتاب استیعاب مسطور است قل لابن ملجم والاقدار
غالبة هدمت ویلک للاسلام ارکانا قتلت افضل من یمشی علی قدم واول الناس اسلاما وایمانا واعلم الناس
بالقران ثم بما سن الرسول لنا شرعا وتبیانا صهر النبی ومولاه وناصره اضحت مناقبه نورا وبرهانا وکان منه
علی رغم الحسود له مکان هرون من موسی بن عمرانا وکان فی الحرب سیفا صارما ذکرا لیثا اذا لقی الاقران اقرانا
ذکرت قاتله والدمع منحدر فقلت سبحان رب العرش سبحانا انی لاحسبه کان من بشر یخشی المعاد ولکن کان شیطانا
اشقی مرادا اذا عدت قبایلها واخسر الناس عند الله میزانا کعاقر الناقة الاولی التی جلبت علی ثمود بارض الحجر خسرانا
قد کان یخبرهم ان سوف یخضبها قبل المنیة ازمانا فازمانا فلا عفی الله عنه ما تحمله ولا سقی قبر عمران ابن حطانا لقوله
فی شقی ضل مجترما ونال ما ناله ظلما وعدوانا یا ضربة من تقی ما اراد بها الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا بل ضربة من غوی
اوردته لظی مخلدا قد اتی الرحمن غضبانا کانه لم یرد قصدا بضربته الا لیصلی عذاب الخلد نیرانا کربلا در جانب
جنوب و جنوب مغرب بغداد است و از بغداد تا کربلا پنجاه میل مسافتست و بحسب آبادی بزرگتر و معمورتر از نجف است و مسافت
بینهما فزونتر از چهل میل است و کربلا در جانب شمال مغرب نجف واقع شده است و از کربلا تا حله تقریبا بیست و پنج میل راه است
و حله قریب بمشرق کربلا اتفاق افتاده و در ارض مقدس کربلا معصوم خامس و امام ثالث مولی الکونین حسین بن علی علیه السلام
با جمعی از ارادتکیشان و برادران و اقوام خود که در روی زمین نظیر نداشتند در روز عاشورای شصت و یک
هجری بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و از عمر مبارکشان روز شهادت پنجاه و شش سال و پنجماه و هفت روز گذشته بود
و تا جهانست سوز مصیبت آن بزرگوار در دل احباب باقیست شعر ای از ازل بماتم تو در بسیط خاک گیسوی شب بریده
گریبان صبح چاک صاحب تاریخ گزیده گوید نشان بدکرداری و نیکوکاری از اینجا قیاس میتوان کرد که یزید را
سیزده پسر بود و از اینفرزندان یکی را نام و نشان باقی نیست و از نسل حضرت امام حسین علیه السلام که تنها امام زین العابدین
ماند هزاران هزار علوی در جهان بیش اند و خدا تعالی برکت در نسل علویان نهاد و از تخم یزید علیه اللعنه بریدتا جهانیان
بدانند که کس را بدکرداری سود نکند و کار آخرت هنوز در پیش است و خدا دانا است بر آنکه در انقضیه با ان گروه
چها خواهد رفت شهر کربلا را در سال هزار و دویست و شانزده هجری روز غدیر که بعد بر تاریخ اوست طایفه ضاله
وهابی قتل عام کردند که اثاثه و اوضاع بقعه شریفه را بغارت بردند و از چوب صندوق مطهر سعود نامسعود در همان
رواق کردون طاق قهوه پخته شاول نمود و آخوند ملا عبد الصمد همدانی که از اجله علما بود بدرجه شهادت رسید
چون جمعی بواسطه زیارت عید غدیر بنجف اشرف رفته بودند لهذا از صدمه قتل و نهب آن نابکار مصون ماندند و شهر از نفر
در انروز بهلاکت رسیدند و چندی نکشید که از اهتمام محمد علی پاشا در تراب التراب از طایفه وهابی و سعود اسمی نماند
و در سال هزار و دویست و سی و سه در تحقیه تحذکه ماسن عبد الله بن سعود بود بدست ابراهیم پاشا ولد محمد علی
پاشا افتاد و آن بنیان حصین را برافکند و عبد الله بن سعود را با سکنه القلعه بدرک فرستاد و بار دیگر در یازدهم
ذیحجه سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری نجیب پاشا کماشتگان اینشهر را قتل نمود که نه هزار نفر بدرجه شهادت
رسیدند و جمعی که برواق گریخته و در صحن حضرت عباس خزیده بودند آنها نیز امان نیافتند و از فساد بعضی از اشرار جمعی
از اخیار کشته شد و تذهیب گنبد مطهر مرقد منور حضرت ابا عبد الله الحسین روحی و روح من سواه فداه از خاقان شهید
آقا محمد خان است در سال هزار و دویست و هفت که والده خاقان مبرور فتحعلی شاه بزیارت عتبات عالیات میرفت

کربلا

سنه ۶۱

سنه ۱۲۱۶

سنه ۱۲۳۳

سنه ۱۲۵۸

سنه ۱۲۰۷

حسب الامر خاقان شهید تذهیب نمود حاجی سلیمان صباحی در تاریخ او میگوید کلک صباحی از پی تاریخ او نوشت در گنبد حسین علی زیب جست زر و در زمان سلطنت خاقان مبرور فتحعلی شاه قاجار عرض کردند که طلای گنبد حضرت سیاه شده است خاقان مبرور فرستاده طلای گنبد را برچیده از نو طلا کردند و خشت انجار التعمیر کرده بکاظمین علیهما السلام بردند و گنبد کاظمین را مطلا نمودند و والده ماجده آن امام همام حضرت فاطمه دختر خیر الانام خیر قریش اباً و امجدها اکثرها نایلاً و اجودها اطعنها بالقناة اضربها بالسیف مججاجاً مسودها تاج لوی بن غالب و سمالها فرعها و محتدها شمس ضحیها هلال لیلتها در تقاصیرها زبرجدها و در روز شهادت ان امام بزرگوار اختلاف بسیار است و در احادیث شنبه و جمعه و دوشنبه وارد شده است و قدمای منجمین موضع شمس را در روز عاشورا بیست و یک درجه میزان تشخیص داده اند ولی استخراجی که از زیج محمد شاهی میرزا حسن منجم ولد ملا داود محمد اصفهانی کرده است با اقوال منجمین سلف اختلاف دارد و بر زعم او غره هلالی شهر محرم الحرام سنه شصت و یک هجری بلا خلاف روز یکشنبه بوده که عاشورا بلا خلاف سه شنبه میشود و تحویل سال عالم که تحویل قبل از شهادت است روز دوشنبه دوازدهم حسابی شهر جمادی الثانیه سال شصت هجری بوده است و طالع سال مزبور را العرض مدینه طیبه اسد هجده درجه و چهار دقیقه معین کرده است و چهار ماه و کسری قبل از شهادت قران نحسین سرطانی در شانزده درجه و پنجاه و چهار دقیقه سرطان اتفاق افتاده است جزو شمس هنگام قران جوزای هشت درجه و بیست و چهار دقیقه و تقویم کواکب از قرار استخراج میرزا حسن در روز عاشورا از این قرار است شمس میزان نوزده درجه و بیست دقیقه قمر دلو بیست درجه و بیست و شش دقیقه زحل اسد صفر درجه و پنجاه و سه دقیقه مشتری جدی هشت درجه و بیست و شش دقیقه مریخ میزان ده درجه و سی و یک دقیقه زهره سنبله چهارده درجه و سی و نه دقیقه عطارد میزان سه درجه و چهل و هشت دقیقه راس جدی دو درجه و پنجاه و نه دقیقه و در موضع شمس با اقوال قدما یک درجه اختلاف است ولی در سایر کواکب اختلاف بسیار است چون نقل استخراج میرزا حسن سند است لهذا القول او اطمینان حاصل کرده در این کتاب ثبت شد اما بغداد وقتیکه پایتخت خلفای عباسی بود کمال ابادی داشت چنانچه صاحب الفی در وقایع یکصد و سی و ششم از رحلت خیر البشر میگوید بغداد شصت هزار حمامات سوای آنچه امرا و اهل ثروت در خانهای خود ساخته بودند داشت و در برابر هر حمامی پنج مسجد بود که مجموع سیصد هزار مسجد باشد که در هر مسجدی سوای امام و موذن پنج شش نفر بنماز جماعت مشغول بودند و شانزده دروازه داشت و مابین هر دروازه مسافت یک میل بود مترجم گوید اگر این بنظر اغراق میاید ولی آنچه که در آبادی مصر و بابل و روم نوشته اند غریب تر از این است العلم عند الله و در غربی بغداد مرقد مطهر امامین الهمامین کاظمین علیهما السلام است که موسی بن جعفر و نواده ان بزرگوار احمد ابن علی بن موسی است و در سال ولادت و وفات ائمه اطهار مورخین و محدثین عامه و خاصه اختلاف بسیار دارند و من قول احمد بن خلکان را در وفیات معتبر میدانم لهذا قول او را روایت میکنم و کانت ولادت ابو الحسن موسی الکاظم علیه السلام یوم الثلاثا قبل طلوع الفجر من شهور سنه تسع و عشرین و مائه و قال الخطیب سنه ثمان و عشرین بالمدینة و توفی خامس عشرین شهر رجب سنه ثلاث و ثمانین و مائه و قیل سنه ست و ثمانین ببغداد و قیل انه توفی مسموماً و قال الخطیب توفی فی الحبس و دفن فی مقابر الشونیزیه خارج القبة و قبره هناک مشهور یزار و علیه مشهد عظیم فیه من قنادیل الذهب و الفضة و انواع الآلات و الفرش ما لا یوجد الا فی الجانب الغربی و کان المتوکل به مدة حبسه السندی بن شاهک جد کشاجم شاعر المعروف و کانت

بغداد

ابن

ابو الحسن موسی الکاظم علیه السلام

و این نیز اختلاف با احادیث دارد

ولادة ابوجعفر محمد الجواد ابن علی الرضا علیهما السلام یوم الثلاثا خامس شهر رمضان وقیل منتصفه من خمس وتسعین ومائه وتوفی یوم الثلاثا لخمس خلون من ذی الحجه سنه عشرین ومائتین وقیل سبع وعشره ومائتین ببغداد ودفن عند جده موسی بن جعفر علیهما السلام فی مقابر قریش و در کنار دجله فیما بین شمال بغداد و شهر قدیم سامراست که سر من رای نیز گویند که در وقت معتصم آباد شد و مسافت میان بغداد و سامرا بحمیت تا هشتاد و پنج میل است و در آن بلد مرقد منور نورین نیرین سیدین سندین شمسین قمرین حضرت امام علی النقی و پسر بزرگوارش امام حسن عسکری است و سردابی است که در آنجا امام ثانی عشر یعنی فرزند حضرت خیر البشر خلیفة الرحمن مهدی صاحب الزمان علیه السلام غیبت فرموده است اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه وادرک بنا ایامه وظهوره وقیامه واجعلنا من انصاره واقرن ثارنا بثاره وکانت ولادة ابوالحسن علی الهادی بن محمد الجواد علیهما السلام یوم الاحد ثالث عشر رجب وقیل یوم عرفه سنه اربع وقیل ثلاث عشره ومائتین ولما کثرت السعایة فی حقه عند المتوکل احضره من المدینه وکان مولده بها واقره بسر من رای وهی تدعی بالعسکر لان المعتصم لما بناها انتقل الیها بعسکره فقیل لها العسکر ولهذا قیل لابی الحسن المذکور العسکری لانه منسوب الیها واقام بها عشرین سنه وتسعه اشهر وتوفی بها یوم الاثنین لخمس بقین من جمادی الاخره وقیل لاربع بقین منها وقیل رابعها وقیل فی ثالث رجب سنه اربع وخمسین ومائتین ودفن فی داره علیه السلام ابومحمد الحسن ابن علی الهادی علیهما السلام والد المنتظر صاحب السرداب ویعرف بالعسکری وابوه علی یعرف ایضا بهذه النسبه وکانت ولادة الحسن علیه السلام یوم الخمیس فی بعض الشهور احدی وثلثین ومائتین وتوفی یوم الجمعه وقیل الاربعا لثمانی لیال خلون من شهر ربیع الاول وقیل جمادی الاولی سنه ستین ومائتین بسر من رای ودفن بجنب قبر ابیه علیه السلام اما ولادت امام ثانی عشر و فرمانفرمای قضا و قدر بقول مورخین و روایت احمد بن خلکان در روز جمعه پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری واقع شده وقال احمد بن خلکان ولما توفی ابوه کان عمره خمس سنین واسم امه خمط وقیل نرجس والشیعه یقولون انه دخل السرداب فی دار ابیه وامه تنظر الیه فلم یعد یخرج الیها وذلک فی سنه خمس وستین ومائتین وعمره یومئذ تسع سنین وذکر ابن الازرق فی تاریخ میافارقین ان الحجة المذکور ولد تاسع شهر ربیع الاخر سنه ثمان وخمسین ومائتین وقیل فی ثامن شعبان سنه ست وخمسین وهو الاصح ولما دخل السرداب کان عمره اربع سنین وقیل خمس سنین وقیل انه دخل السرداب سنه خمس وسبعین ومائتین وعمره سبع عشره سنه والله اعلم ای ذلک کان منتهی کلامه گویند روایتی که ولادت حضرت در سال دویست و پنجاه و شش اتفاق افتاده است در نزد عرفا اقوی است ولفظ نور ماده تاریخ است اما گنبد دنیا که در ایفسس بوده است یکی از هفت عجایب دنیا بوده و اخراجات او بقدر خراج همه مملکت آسیا شده بود و پلینی میگوید که این معبد و گنبد دویست و بیست سال طول کشید تا تمام شد و یکصد و بیست و هفت پادشاه در آنمدت در بنای او اعانت مالی کردند این گنبد چهارصد و بیست و پنج فوت طول و دویست و بیست و نه فوت عرض داشت و بالای یکصد و بیست و هفت ستون از سنگ مرمر سفید بنا نهاده بودند که هر کدام شصت فوت ارتفاع داشته که هیجده ذرع میشود و هر کدام از آن ستونها یکصد و پنجاه تن وزن داشته و در این بتخانه بیست هزار نفر راحت مقام نشستن داشتند و این بنای عالی در شب ولادت اسکندر کبیر بجهالت و نادانی شخصی از آتش ترطوس نام سوخته شد چنین نوشته اند که جمیع اهل تهمت انکار کرده بانواع تعذیب و تنکیل مبتلا ساختند از آتش ترطوس که یکی از آن اشخاص بود اقرار کرد که باعث انکار من شده ام و جهت او را پرسیدند جواب داد که خواستم اسم من در صفحه روزگار بماند که اینچنین بنا را چنین کسی در یکشب بخاک یکسان نمود و این واقعه سیصد و پنجاه و شش سال قبل از عیسی اتفاق افتاده

ابوجعفر محمد الجواد علیه السلام

ابوالحسن علی الهادی علیه السلام

ابومحمد الحسن العسکری علیه السلام

صاحب العصر والزمان علیه السلام

[illegible]

باب نود وهفتم در بیان امکنه ایشیای ترک

دوران شب از قضایای اتفاقیه که بعد معلوم شد الکسندر کبیر بعرصه وجود آمده بود و این گنبد را ثانیاً بنا کردند ولی بآن
رونق وصفای اول نبود و بار ثالثاً طایفه گات در سال دویست و پنجاه و شش بعد از عیسی سوزانند و پس از آن
کسی در فکر آبادی او نیفتاد و دیانا دختر جوپیتر است که ربه پاکدامنی و جمال است و افیسس در مغربی آسیای صغیر است
و مسافت میان او و ازمیر تخمیناً سی و هفت میل است و افیسس قریب بجانب جنوب ازمیر واقع شده است و او را الان
ایازلوک میگویند اما عجایب هفتگانه دنیا که در این کتاب مکرر ذکر انها شده اول اهرام مصر است که در باب
یکصد و پانزدهم بیان خواهد شد دوم کولوسس است که در جزیره رودس بود که در آخر باب نود و دوم ذکر نمودیم
سیم گنبد دیانا است و آنفاً ذکر نمودیم چهارم مناره فروس است که در باب یکصد و پانزدهم بیان میشود
پنجم مرقد ماسولیوم است که منسوب به ماسولوس است وان چنان بود که ارتمیسیه خواهر ماسولوس پادشاه
کریه بجهة زیبائی و جمال برادر که در حسن یگانه آفاق بود شیفته برادر شد و بعقد او در آمد و او بمرتبه مفتون جمال شوهر و برادر
خود بود که آنی بی او آرام نداشت و چندی نکشید که هادم اللذات در میان ایشان مفارقت افکند و ماسولوس
با حسرت جوانی از جهان درگذشت و نعش او را بعادت مقرره که داشتند سوزانیدند و ارتمیسیه از شدت میل
خاکستر او را جمع کرده در شراب و آب میریخت و مینوشید و اشک خونین میبارید و بیادگار اسم او مرقدی بنا کرد
و القدر در تزیین و استحکام او کوشید که انجا را یکی از عجایب هفتگانه خواندند و آن بنای عالی را ماسولیوم نامیدند و این
بنای عالی سیصد و پنجاه و هفت سال قبل از عیسی تمام شد و بعد از ان هر کسی از سلاطین که مرقد عالی برای اموات خود
میساختند اسم او را از اشتباه للکامل ماسولیوم میگفتند و کریه ولایتیست که در آسیای صغیر در جنوب لیدیه واقع شده است
و الکنون انجا را منتشا گویند ششم هیکل جوپیتر است که از و بزرگتر صورتی و هیکلی ساخته بودند چهار صد و چهل سال
قبل از عیسی در کوه المپس در بیسلی از سنگ تراشیدند که هشتاد و پنج فوت ارتفاع ان بوده هفتم پلس آف سیرسن
یعنی عمارت سیرس پادشاه مدینه در مخزن العلوم هفت عجایب را بطور نقل کرده اول کولوسس دوم ماسولیوم
سیم پلس آف سیرس چهارم اهرام مصر پنجم هیکل جوپیتر در کوه المپس ششم دیانا هفتم والس آف بابیلون یعنی دیوار
بابل والله تعالی اعلم و عرض قلعه دیوار بابل چنان بود که عراده که چهار اسب بر او می بستند در بالای دیوار باسانی
گردش میکرد و برمیگشت اما جزیره تیندوس در عرض سی و نه درجه و پنجاه دقیقه شمال و طول بیست و شش درجه
و صفر دقیقه مشرق گری نیچ اتفاق افتاده که در مقابل تروجان است که تروجان از اسامی قدیمه است که در ولایت میسیه است
که او نیز از اسامی قدیمه است الکنون این جزیره در مقابل آنکی استنبل واقعست که آنکی استنبل یکی از بنادر آسیای
صغیر است که در ساحل غربیست و این جزیره در مشرقی جزیره لیمنوس و جنوبی بوغاز دردنلس است و ارض روم و مراد در مراصد
و تقویم البلدان ارزن الروم ضبط کرده اند اما پلمیرا که به تدمر شهرت دارد در ما بین شمال و مشرق شام واقعست و
مسافت میان تدمر و شام تخمیناً یکصد و بیست و پنج میل است صاحب مراصد میگوید تدمر بالفتح ثم السکون وضم المیم مدینة
قدیمة مشهورة فی بریة الشام وهی قریبة من حمص من عجایب الابنیة کانت موضوعة علی العمد الرخام واهلها یزعمون
انها کانت قبل سلیمان ابن داود علیهما السلام واهلها الان فی حصن منها علیه سور من حجارة وبابه مصراعان من حجر
وبها صوامع باقیة الی الان ولهم نهر یسقی نخیلهم وبساتینهم وقیل تدمر با بدال مکان التاء انتهی اما زنوبیه ملکه که قصه
بود و بعد از ازدواج اذینطس که در تحت پادشاهی روم شریک گلینس بود در آمد و پس از وفات شوهر به تدمر

عجایب هفتگانه دنیا

جزیره تیندوس

پلمیرا

آسیا

آمد و اساس سلطنت جدید خود را ملکه مشرق نامیده با گالی‌نس جنگها کرد و وقتی که آرلین تخت جلوس کرد بدفع زنوبیه لشکر گران بمشرق زمین کشید و از طرفین جنگ سختی اتفاق افتاد و زنوبیه مغلوب گشت و فرار به تدمر آمد و خواست که اساس قلعه بندی را فراهم آورد و آرلین بتعاقب او به تدمر آمد و پیغام صلح داد زنوبیه راضی نشد آرلین بمحاصره مشغول گشت زنوبیه شبانه از تدمر فرار کرد جاسوسان خبر بشاهنشاه آرلین دادند جمعی بتعاقب او فرستاد در وقت گذشتن از فرات زنوبیه را گرفته و او را بحضور آرلین آوردند و نسبت بآن ملکه بحرمتیهای چند کردند که در خور رتبهٔ شاهنشاهان نبود و آرلین او را بشهر روم آورد و در نزدیکی تایبر خانه باو دادند و معاش او را از هر جهة فراهم آوردند و این واقعه در سال دویست و هفتاد و سه بعد از عیسی اتفاق افتاد اما بعلبک از بناهای عجیب و غریب دنیا سیاحان اروپا او را ثانی تخت جمشید فارس میدانند و صاحب مراصد میگوید بعلبک بالفتح ثم السکون و فتح اللام والباء الموحدة والکاف المشددة مدینة بینها و بین دمشق ثلثة ایام بها ابنیة عجیبة و آثار عظیمة و قصور علی اساطین الرخام لا نظیر لها فی الدنیا مترجم گوید اینکه مصنف نوشت بعضی بنای او نسبت بشاهنشاه انطونی‌نس پیوس داده اند خطای صِرف است چراکه مدت شاهنشاهی او بیست و سه سال بود و در مدت شاهنشاهی نیز چند مرتبه به اسپانیا و فرانسه بجهة تادیب مخالفین لشکر کشید و چندان فراغت نداشت که در مدت قلیل چنین بنای عظیم که از حیز قوت و قدرت بشری بیرونست بانجام برساند و در سایر تواریخ بنای او را نسبت بحضرت سلیمان داده اند و این اصح روایاتست و دبیریه آثار قدیمه است و در هر عصر شهرهای زیبا و عمارات عالیه در آن مملکت بوده است و اکنون شهر آباد آنجا شام است و خاقانی در مدح شام در تحفة العراقین میفرماید جسمی است زمین بهشت اندام ناف شُرَّت و پشت او شام بر زین خلقی نزاد ه ناک از پشت فلک مشیمه خاک آنحرف که انتهای شام است خود اول مصر از او تمام است از دو حرف شام در اقالیم مصر است سقط چه حرف ترجیم بر مصر نقطهای مقرر است زیر نقطی هزار سِر است شام است سفر که ملایک سعیست که صادقان سالک هم مکتب علم انبیا او است هم مشرب جان اصفیا او است و صاحب مراصد گوید شام بفتح اوله و سکون همزته و فتحها ولغة ثالثة بغیر همزة لا تمدّ الا انها جائت ممدودة فی شعر قدیم و حدیث ولعله لضرورة الشعر و تذکر و تؤنث و سمیت بالشام لشأمة بنی کنعان بن حام الیها او لان سام ابن نوح اول من نزلها فجعلت السین شینا و کان اسمها الاول سوری و حدّها من الفرات الی العریش طولا و عرضا من جبل الطی الی بحر الروم و بها من المدن منبج و حلب و حماة و حمص و دمشق و بیت المقدس و فی سواحلها عکا و صور و عسقلان و هی خمسة اجناد قنسرین و جند حمص و جند دمشق و جند الاردن و جند فلسطین و منها العواصم و هی الثغور من جهة الروم المصیصة و طرسوس و اذنه و انطاکیه و سایر العواصم من مرعش و الحدث و بغراس و البلقا و غیر ذلک و طولها نحو عشرین یوما انتهی و شامات را کلاً سوریه میگفتند که اکنون اهل اروپا سیرا میگویند و صاحب مراصد نیز این روایت را تصدیق کرده کما قال سوریه موضع بالشام بین خناصره و سلمیة و العامة یسمونه سویه والذی فی اخبار الفتوح یدل علی ان سوریه اسم للشام کله انتهی اما لودیسیه یا لودیسی مکانیست در اناطولیه که اکنون به اسکی حصار شهرت دارد که در مشرق افی‌سس واقعست و از صد میل در میان آنها فرو نتر مسافتست و در آسیای صغیر دو نهر عظیم است که یکی را جیحان گویند که در لغت جیحون ضبط کرده و دیگری را سیحان خوانند که در نقشه سیحون ثبت کرده است اما جیحان که قدما او را انیر اسس گویند از شمال بجنوب جاریست و منبع او از جبال تارس است و از جنب قصبه مرعش گذشته و چند نهر دیگر باو نیز ملحق میشوند و پس از آن از جنب مصیصه گذشته بدریا داخل میشود

بسیار

جیحان

ومصیصه را در اطلس میبیش نوشته است اما سیحان که قدما او را سرس گویند در غربی رود خانه جیحان است از جنب
شهر اذنه گذشته بدریای مدیترنین داخل میشود و اذنه را در نقشه آدنه با دال مهمله ضبط کرده است و مسافت
میان مصیصه و اذنه تخمیناً بیست میل است و اینکه در کتاب تقویم البلدان نوشته است سیحان ملتقی مع
جیحان تحت اذنه و مصیصه و یصیران نهراً واحداً خطای فاحش است این هر دو رودخانه بهیچوجه با یکدیگر تلاقی نمیکنند

باب نود وهشتم در بیان عربیه یعنی عربستان

عربستان مملکت وسیعی است که در مابین ردسی یعنی بحر الاحمر و پرشین گلف یعنی خلیج العجم واقع شده است و طول او تخمیناً
از شمال تا جنوب هزار و چهار صد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب هزار و دویست میل است و آنمملکت بچند اسم
تمیز یافته است چنانچه مشرق او را عربیه پطریه گویند یعنی عربستان سنگلاخ که پطریه در لغت یونان بمعنی سنگلاخ است
و بعضی عربیه استونی گویند یعنی عربستان سنگستان و حصه مغربی او را عربیه فلیکس گویند یعنی عربستان شادمان
و بعضی عربیه یمنی گویند یعنی عربستان خوشنودی و حصه شمالی او را عربیه دزرت یا دزرتا گویند یعنی عربستان کویر
بی آب و علف و در کنارهای این بنین شلاء بزرگ فی الجمله تجارت و منفعت است مترجم گوید اینکه مصنف بیان
کرده که عربیه پطریه در مشرق است خطای فاحش است چنانچه از کلام خود مصنف که نیز پس ازین ذکر میشود معلوم میگردد و شاید
در وقت چاپ اشتباه شده است انتهی عربان عموماً متوسط القامه و گندم گون و باریک اندام میشوند و آنهائی که در سواحل
دریا سکنی دارند و در قصبات و دهات خانه دارند غالباً بتجارت و فلاحت و کسب علوم مشغولند و آنهائیکه در وسط
مملکتند با گله و مواشی خود از مکانی بمکانی در جستجوی آب و گیاه دایماً در حرکتند و براهزنی و دزدی گذران مینمایند
و غذای غالب اینها شیر شتر و گوشت شتر و گوسفند است و هر قبیله رئیسی و شیخی از خود دارد و بزرگ اعراب را
شریف و امام و امیر گویند و قصبات مشهور عربستان مکه است که محل ولادت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و مدینه
که محل مدفن جسم کائنات است و دیگری سنا یعنی صنعا و موکا یعنی مخا و مسکت یا مسکت یعنی مسقط و دریه یعنی درعیه
و آدن یعنی عدن است و جمعیت همه عربستان را یازده ملیان تخمین کرده اند عربان عموماً اعتراف بدین اسلام دارند و
آثار سلمانی در آنها نیست اما عربیه پطریه یعنی عربستان سنگلاخ محتوی و مالامال از سنگهای بزرگ بیشمار است
که صفحه زمین را پوشانیده است و آن سنگها بیشتر سنگ گرانیت است و این تقسیم چندان وسعت ندارد و واقع
در شمالی بحر الاحمر واقعست و شامل بر آن نواحیست که فیما بین مصر و فلسطین یا مصر و ارض مقدسه است که عربیه دزرتا
در مشرق آنجمله و عربیه فلیکس در جنوب او واقع شده است و در عربیه پطریه اولاد عیص بن اسحق سکنی داشته و پس از
ایشان ذراری حضرت اسمعیل در آنجا مسکن گرفتند و در اینولایت اینجبال مشهور سینا و حوریب واقعست که در کتب
مقدسه مسطور است و در کوه سینا بود که حکم الهی و توریه بموسی بن عمران نازل شد و از کوه سینا کوه حوریب دیده میشود و در حوریب
بود که حضرت موسی گله های شعیب پدرزن خود را نگاهداری کرده شبانی مینمود تا آن بوته مشتعل بنظر مبارک او رسید
کما قال الله تبارک و تعالی فلما قضی موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا انی آنست نارا
لعلی اتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما اتیها نودی من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان
یا موسی انی انا الله رب العالمین و در کوه سینا چندین معابد و صوامع رهبانان یونان و لیتن و زاهدان بیت المقدس
ساخته اند که در آنجا عمر خود در العبادت صرف میکنند و در نزدیکی آنجبل صومعه سینت کثرین است که تعلق بیونانیان دارد

است

و در نزد راهبان حرمت و عزت آنجا بسیار است متَرجِم گوید سینا اسم صحرائی نیز هست که در پای آن کوه واقعست
که آن صحرا را باسم آنکوه نیز سینا میخوانند انتهی و در پای کوه حوریب صحرای گشاده و وسیعی است که تخمیناً یک میل طول آنجا
و سه میل پهنائی آنجاست و در آن صحرا بود که بنی اسرائیل وقتی که از مصر در آمده روانه ارض مقدسه بودند اقامت
کرده معسکر انداخته‌اند مترجم گوید کوه حوریب در غربی سینا واقعست و حوریب را عربان حوریب گویند و در توارت
حوریب مرقوم شده است و کوه سینا و حوریب در مابین خلیج عقبه و خلیج سویس اتفاق افتاده است چنانچه در باب بحار
مقرر داشته‌ایم که بحر الاحمر در جانب شمال منشعب بدو شعبه میشود و مابین این دو شعبه اراضی مقدسه و جبال سینا
و حوریب و تیه بنی اسرائیل است انتهی اما عربیه دزرتا یا دزرت یعنی عربستان کویر مشتمل بر همه شمال مشرقی قسمت
این مملکت است که حاوی بر سباسب بی آب و علف است که اکثر او ریگزار است شعر همه ریگ لغت است تا جای
وشخ براو نکذرد مرغ و مور و ملخ نه بینی بجائی یکی قطره آب زمینش همی جوشد از آفتاب نه بر شخ و ریگش برد
کیا زمینش روان ریگ چون توتیا و این بیابان از صحرای یکسر تا عراق عرب و بابل زمین امتداد دارد و در مغرب
الجخصه قسمتی از سیریه و عربیه نطرا است و در شمال الجخصه الجزیره است و در جنوب او عربیه فلیکس است و اشهر قدیم
تپسکوس وقتی از شهرهای مشهور بود که در مشرقی پیچش فرات در سرحدات عربیه دزرتا اتفاق افتاده است و از آنجا
بود که عساکر سیرس بسرداری زنفون و داریوس و الکسندر کبیر عبور کردند و سیرس وقتیکه از آب گذشت آب طغیان
داشت که بالای سینه راکب را آب میگرفت و داریوس جسری بسته و از آنجا به سلیشیه آمد و در آنجا شکست خورد و
و اسکندر او را تعاقب کرد و آبادی عربستان اول از اولاد جوکتن یعنی یقطان بود که او نواده ششم یعنی سام است
مترجم گوید سیلیشیه اسم قدیم ولایت اذنه و مصیصه است و ایسوس در آن ولایت است که در آنجا جنگ ثانی
فیمابین دارا و اسکندر اتفاق افتاد چنانچه در باب یازدهم معلوم داشته‌ایم انتهی اما عربیه فلیکس که او را عربیه
هپی نیز گویند یعنی عربستان خوشنودی و امیدواری مشتمل بر ولایات جنوب مغرب عربستانست و خاک الجخصه حصیب
و محتوی بر قراء و قصباتست و ادویه نافعه معطره بسیار دارد و قهوه و خرماهای آنجا مشهور است و اصلی قبایل این ولایت
در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله طایفه سبای یعنی سبا و طایفه سرسنی یعنی صحرائیان بود و طایفه دیگر
در ممالک جنوبی و طایفه آخری در مشرقی ساحل بحر الاحمر سکنی داشتند و متابعت حضرت رسول را کرده بعالم گیری
شتافتند و بزودی شاهنشاهی مشرق را تصاحب کردند و از آن زمان ایشان را سرسن میگویند و عربستان را میتوان بصفحه ساعت
مجلسی بزرگ تشبیه کرد که اطراف او مثل علامات ساعات مشتمل بر قراء و بنادر و امصار است و وسط او مثل وسط او
خالیست که مسکن احشام وحشی و قبایل خونخوار است مکه و مدینه که در این ولایت واقع شده‌اند مرکز عبادت جمیع مسلمانانست
و خانه مکه از جمله امکنه قدیمه مشهوره معظمه دنیا است و اعتقاد مسلمانان بر آنست که هر که استطاعت بهم رساند باید در عمر
خود یکبار بزیارت آن خانه خدا مشرف شود و اگر خود نتواند نایب تعیین کند شهرت مدینه بجهة آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله
در آن خاک پاک مدفونست و حضرت رسول از دست تعدی مکیان فرار کرد در سال ششصد و بیست و دو مسیحی بآنجا آمد و اهل
آنجا آن بزرگوار را حمایت کردند و پس از آن بحلیه آبادی در آمد و جمعیت آنجا تخمیناً شش هزار است و مسلمانان فرار پیغمبر را
هجره میگویند و او را مبدء تاریخ خود کرده‌اند چنانچه اعراب و مسلمانان حساب خود را از آن تاریخ نگاه میدارند
موکاء یعنی مخا در مدخل بحر الاحمر اتفاق افتاده بندر معتبر معروفیست و تجارت آنجا غالباً با کامپنی هند الشرق است

و باعتقاد من مجمع البحرین که در قرآن مجید است که قال الله عز و جل حتی ابلغ مجمع البحرین الخ ملتقای خلیج عقبه و خلیج سویس است ... مجمع البحرین را ملتقای بحر عمان و هند گرفته اند و حضرت موسی با بن صحابه عبور نمود و ... قوم عقبه ... و اکثری نیز ... مذاهب ... مصر خوانده ... تا ... بجا ... اعلم

باب نود و هشتم در بیان عربستان

و از این ولایت قهوه و صبر و زرنگین سینش یعنی کندر و مر بخارج میبرند و جمعیت آنجا فزونتر از شش هزار است و قهوه مخا بهترین
قهوه‌ها است اَدِن یعنی عدن سابقاً مکان معروفی بود و در ساحل محیط هندوستان در نزدیک بوغاز باب المندب
واقع شده است و عربان گویند بانی آن شهر عدن بن سبا بوده که نواده حضرت ابراهیم علیه السلام است مترجم گوید
اکنون عدن در تصرف دولت انگلیس است و در آنجا قلعه محکمی بنا نهاده اند انتهی سَنا یعنی صنعا پایتخت یمن است قصبه
نیکوی آبادی است و امام یمن در این قصبه سکنی دارد و جمعیت آنجا تخمیناً پنجاه هزار میشود و در این شهر آثار قدیمه بسیار است
از آنجمله برجیست که عربان چنان گمان دارند که از بنای سام بن نوح علیه السلام است مترجم گوید این برج که آثار او
باقیست قصر غُمدان است که در کتب تواریخ مسطور است و شعرا در شعر اسم او را بسیار ذکر کرده اند صاحب مراصد میگوید
غُمدان بضم اوله و سکون ثانیه و آخره نون قصر بصنعا بالیمن کان منزل الملوک و لم یزل قائماً حتی هدمه عثمان بن عفان
صاحب قاموس میگوید غمدان کعثمان قصر بالیمن بناه لیشرح باربعة وجوه احمر و ابیض و اصفر و اخضر و بنی داخله قصراً
بسبعة سقوف بین کل سقفین اربعون ذراعاً و صنعا بلد و بها ماء و لکثرة البساتین و الاشجار در عربستان مشهور است
چنانچه او را شام میگویند انتهی مسقط و سُوَیس از امکنه معروفه است الان تجارت کلی در آنجا میشود مسقط در محیط
هندوستان و سویس در انتهای سویس واقع شده است و جمعیت مسقط فزونتر از دوازده هزار است و اکثر مملکت
عربستان در تحت منطقه حاره واقع شده است و از آنجهت هوای آنجا گرم و خشک است و بادهای مهلک سموم بسیار میوزد
که در هنگام وزیدن انسان و حیوان از سمیت آن باد خلاص نمیشود و گرمای اقلیم عربستان از چندین جهت است یکی آنکه
اکثر تحت منطقه حاره است و یکی اینکه اراضی او سنگلاخ و ریگزار و صحاری بی آب و علف است و از این دو جهت
گرمای آنجا شدید میشود و مسافرین و قوافل بدان سبب شبها حرکت میکنند بهدایت ستاره کان و بعضی وقت با قطب نما
راه را پیدا می کنند و بعضی اوقات در صحرای ریگزار اگر باد شدید بوزد همه کاروان در تحت رمال دقیقه خسف میشوند و
و از آن گذشته در هر منزلی خطر از اعراب بادیه دارند که در نهب و غارت خارجی و داخلی هیچ مضایقه ندارند و اعراب
عموماً مردمان رشید جنگی و سواران دلاور چابکند و در دویدن کمال مهارت دارند و با کسی که عقد اخوت بسته اند
تا جان دارند عهد نمی شکنند و در مهمان نوازی مشهورند که هیچ چیز را از مهمان خود مضایقه نمی کنند مترجم گوید در باب تکریم
مهمان چند شعری از حاتم طائی در نظر بود ثبت افتاد   ایا ابنة عبد الله و ابنة مالک   و یا ابنة ذی البردین و الفرس الورد
اذا ما صنعت الزاد فالتمسی له   اکیلاً فانی لست آکله وحدی   اخاً طارقاً او جار بیت فاننی   اخاف مذمات الاحادیث من
بعدی   و کیف یسیغ المرء زاداً و جاره   خفیف المعا بادی الخصاصة و الجهد   و للموت خیر من زیارة باخل   یلاحظ
اطراف الاکیل علی عمد   فحسبک عاراً ان تبیت ببطنة   و حولک اکباد تحن الی القد   و انی لعبد الضیف ما دام ثاویاً
و ما فی الا تلک من شیمة العبد   و در حیوانات اهل عربستان اسب از همه بهتر میشود چنانچه خودشان اعتقاد دارند که
اسب عربی نجیب ترین اسبهای دنیا است و در میان ایشان نیز اسبهای اعراب بدوی که در [illegible] سکنی دارند
بهتر از سایر عربستانست و اسبهای خود را از اولاد خود عزیز تر دارند چنانچه شاعر در مدح فرس خود که سکاب نام داشته
گوید عربی   ابیت اللعن ان سکاب علق   نفیس لا تعار و لا تباع   مکرمة مفداة علینا   تجاع لها العیال و لا تجاع
فلا تطمع ابیت اللعن فیها   فمنعکها بشیء یستطاع   و اسبهای آنجا چندان بلند قامت نمیشود ولی در تندی و چالاکی
بیمثل و نظیر میشوند   شعر   ز بالا به پستی قضای الهی   ز پستی به بالا دعای پیمبر   اتت الحوافر تمیس بها الثری فکأنه

فی حرّیة متعلّق ٭ وکأنّ اربعة ترامن طرفه ٭ فیکاد یسبقه الی ما یرمق ٭ وحیوان بسیار مفید عربستان شتر است که خداوند
عالمیان او را محض صابرای آنچاک و اقلیم آفریده است که متحمل گرمای شدید و تشنگی است و بخار صحرا قناعت میکند
ع بیچاره خار میخورد و بار میکشد و متحمل هفت روز هشت روز تشنگی میشود و در الصحرای ریگزار اگر شتر نبود هر آینه بکلی
رشته معیشت اعراب و قوافل گسیخته میشد چنانچه از خلیج فارس تا بحر الاحمر و از شهرهای سیریه تا عراق عرب همگی
بظهر جمال حمل احمال و اثقال میشود و این شترها با سانی شصت هفتاد من بار را بر میدارند و بزانو می نشینند و تشنه بار
می کنند و با بار بر میخیزند مترجم گوید اعراب را انقدر در وصف شتر نظم و نثر است که بحد و وصف راست
نیاید و هر عضوی از اعضای شتر چندین لغت و اسم دارد و بهترین اشعار در وصف شتر قول ابی نواس است
وقتیکه بمصر نزد خصیب بن عبد الحمید و اسه بود گفته است عربی ولقد تجوب بی الفلاة اذا ٭ صام النهار وقالت العفرة ٭ شدنیة
رعت الحمی فانت ٭ ملاء الجبال کانها قصر ٭ تنثی علی الحاذین ذا خصل ٭ تعتاله الشذران و الخطر ٭ اما اذا رفعته
شامذة ٭ فتقول رنق فوقها نسر ٭ اما اذا وضعته خافضة ٭ فتقول ارحی خلفها ستر ٭ وتسف احیانا فتحسبها ٭ مترسما
تقتاده اثر ٭ فاذا قصرت لها الزمام سمی ٭ فوق المقادم ملطم حر ٭ وکانها صغ لسمعه ٭ بعض الحدیث باذنه وقر ٭
تری لاانقاض اضربها ٭ جذب البری فخدودها صعر ٭ و شترمرغ در میان طیور مثل شتر در میان چهارپایان
بکثرت و فراوانی در صحاری این اقلیم یافت میشود و این مرغ چنان میدود که بندرت اورا سواره میتوان صید
کرد و از این ولایات فضلای دانشمند بسیار برخواسته است که در طبابت و نجوم و هندسه استاد
بوده اند و چنان مظنون است که علم فیثاغورس یعنی مربعات و مثلثات و علم اعداد از علمای عرب اختراع شده
تسمیه عربستانرا جزیرة العرب و بر العرب نیز گویند صاحب مراصد میگوید جزیرة العرب قد اختلف فی
تحدیدها وانما سمیت الجزیرة لاحاطة البحار من جوانبها والانهار و ذلک ان الفرات من جهة مشرقها و بحر
البصرة وعبادان ثم البحر من ذلک الموضع فی جنوبیها الی عدن ثم انعطف مغربا الی جدة و ساحل مکة و ساحل مدینة
ثم الی ایلة حتی صار الی القلزم من ارض مصر ثم صار الی بحر الروم من جهة الشمال فاتی علی سواحل الاردن و سواحل
حمص و دمشق و قنسرین حتی خالط الناحیة التی اقبلت منه الفرات فدخل فی هذه الحدود والشامات کلها الا انها جزء قلیل
بالنسبة الی بقیتها اذ ابی منها فی طولها کالجزء منه و هو عرض الشامات من الجزیرة الی البحر و ذلک یسیر بالنسبة الی
الجزیرة الذی هو منها الی بحر حضرموت فالشام ساحل من سواحلها فنزلت العرب هذه الجزیرة و توالدوا فیها و
روی بسند الی ابن عباس ان الجزیرة قسمت خمسة اقسام تهامه والحجاز و نجد و العروض و الیمن انتهی اما تهامه
بالکسر اطراف و سواحل بحر است که ما بین یمن و حجاز است و او را غور بفتح غین معجمه و سکون واو نیز گویند اما حجاز
در میان نجد و غور واقع شده است و شهرهای معروف او مکه و مدینه و طائف است و او را حجاز از آن گویند
کانها حجزت بین نجد و تهامه او بین نجد و السراة و بعضی گویند که حاجز و مانع است میان اراضی نجد که مرتفع و
و میان اراضی غور که هابط است اما نجد ارض عریضی است بالای او تهامه و یمن و اسفل او عراق و شام است
و اول او از طرف حجاز ذات عرق است و ذات عرق جائیست در بادیه که میقات اهل عراق از آنجا است و حد
او فید است و نجد در مشرقی حجاز واقعست و از فید تا مدینه منوره تخمینا دویست و بیست میل است و صاحب
مراصد میگوید فید بالفتح ثم السکون و دال مهمله بلیدة فی نصف طریق مکة من الکوفة فی وسطها حصن علیه باب حدید و علیها

سور ولذا کان الناس یودعون فیها فواضل ازوادهم الی حین رجوعهم و ما یثقل من امتعتهم و اهلها کانوا یجمعون العلف
طول سنتهم لیبیعوه علی الحاج اذا وصلوا الیهم وهی لغرب اجاء و سلمی جبلی طی اما عرو طی از قراریکه ابن کلبی
تشخیص داده است بلاد یمامه و بحرین و توابع او است و در این ولایت نیز نجید و عوض بسیار است و در یمامه مسیلمه
کذاب ادعای پیغمبری کرد و در خلافت ابوبکر بدست وحشی کشته شد و وحشی همیشه فخر میکرد که در کفر تا بودم خیر الناس
حمزه سید الشهداء را کشتم و در اسلام تا بودم شر الناس مسیلمه کذاب را کشتم و امکنه معروفه آنجا یمامه و تیما و یبرین
صحرای وسیع فیما بین بصره و یمامه که امتداد او بطول جزیره العرب است عربان دهنا گویند طول او از حوالی کوفه تا یبرین
تخمیناً ششصد میل و عرض او تخمیناً از چهار صد میل فزونتر است ولی در هر مکان قطعه او را قبیله باسمی میخوانند چنانچه
در بلاد بنی اسد منیح گویند و در بلاد بنی غطفان رامه خوانند و بطن الرمه در این وادی است و او منزلیست که در آنجا حاج
بصره و کوفه یکدیگر را ملاقات میکنند و بمدینه میروند و در بلاد طی او را حائل نامند و در بلاد کلب قراقر گویند و در
بلاد تغلب شوی خوانند و دهنا مراتع نیکو دارد و نوشته اند اذا اخصبت الدهناء ربعت العرب جمیع الشعبها و از اماکن
معروفه دهنا جبل لشتر است اما یمن آبادتر و معروفتر از قسمتهای دیگر است و محتوی بر چندین شهر و قریه است و در سابق
یمن را مخالیف گویند و در ساحل جنوبی و مغربی جزیره العرب واقع شده است و قال صاحب المراصد الیمن بالتحریک
و قیل سمیت الیمن لتیامنهم الیها لما تفرقت العرب من مکه کما سمیت الشام لاخذهم الشمال والیمن اخیاف و البلاد یا اقاصیص
و بلدان معروف یمن صنعاء زبید و ذمار و عدن و مخا و جند و نجران و صعده و حضرموت است و حضرموت از همه مخالیف
یمن بزرگتر در مشرق یمن در کنار دریا است و صعده در وسط طریق میان طائف و صنعاء واقعشده که هر که از طائف
به صنعاء رود در آنجا منزل کند و از صعده تا صنعاء تقریباً صد و شصت میل است و صنعاء در جنوب صعده است و خرابهای
شهر سبا که او را مارب نیز گویند قریب بشمال مشرق شهر صنعاء است و از سبا تا صنعاء تخمیناً هشتاد میل مسافت است
و اشتهار از سیل العرم جز البشر چنانچه قرآن کریم بر آن دلالت دارد و میان حضرموت و عمان مخلاف کبیر مهره است که
بساحل دریا است و در آنجا طایفه مهره که قبیله از قضاعه است سکنی داشته و باسم ایشان معروف شده و عمان ولایت
بزرگیست که الکنون پایتخت آنجا مسقط است و این ولایت از عرض بیست و یک درجه شمالی تا عرض بیست و پنج درجه شمالی
و از طول پنجاه و پنج درجه تا طول شصت درجه شرقیست و امتداد این ولایت در ساحل دریا از شمال مغرب بجنوب مشرقست
و در بیابان عربستان قبایل بیشمار از عرب سکنی دارند و مشاهیر آن قبایل طی و بقاره و عبید و شمر و عنیزه و قحطان
و تمیم و عقیل و بنو هلال و الحدیدیون و بنو زبید و بنو صخر و غیره است که از این قبایل افخاذ و بطون بیشمار متفرع شده
و بزبان پهلوی جمعی یا ما و را از ایشان مملکت یمن میدانند و بعضی مملکت شام گفته اند اما شیخ شکوتش که مصنف
بیان کرده اسم قدیم شهر رقه است که در شاطی فرات در جانب شرقی واقعست و در جانب شمالی او قصبه حران است
که مسافت میان حران و رقه تخمیناً هشت و هفت میل است و در جانب مغربی در نزدیکی بالس موضعی است که او را صفین
میگویند که در آنجا واقعه مشهوره میان امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنه
اتفاق افتاد و از رقه تا بالس تقریباً چهل و چهار میل است و این واقعه عظمی در اول صفر سی و هفت از هجره واقعشد و لشکر
امیر المومنین نود هزار و لشکر معویه صد و بیست هزار بود و بعضی نوشته اند که لشکر طرفین هر دو نود هزار بود و یکصد
و ده روز در صفین اقامت کردند و نود و واقعه معروفه اتفاق افتاد و از لشکریان امیر المومنین بیست و پنج هزار بدرجه رفیعه

شهادت رسیدند و در رکاب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام بیست و یکهزار بدری و هشتصد نفر از اصحاب بیعة الرضوان
بود که سیصد و شصت نفر از انها شربت شهادت چشیدند که مشهورترین انها عمار بن یاسر و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین
و هاشم بن عتبة بن ابی وقاص الشهیر بمرقال است و طریف و طرفة و مطرف پسران عدی بن حاتم است که ایشان را طرفات لابد
و در حق عمار حضرت رسول فرمود یا عمار تقتلک الفئة الباغیة و این حدیث در کتب عامه و خاصه منضبط است و از لشکر معویه
چهل و پنجهزار بدرکات هاویه شتافتند و از وقایع مشهوره این جنگ لیلة الهریر است و از معارف لشکر معویه ذو الکلاع حمیریست
و هنگامیکه او کشته شد معویه گفت که اگر مصر مفتوح میشد اینقدر مشعوف نمیشدم که از کشته شدن ذو الکلاع شاد مانم و هر که
تفصیل خواهد بکتب مبسوطه رجوع کند و اما بنای کعبه که مفاد ان اول بیت وضع للناس است از حضرت ابراهیم و اسمعیل
علیهما السلام است که در سال هزار و هشتصد و نود قبل از عیسی بوقوع پیوست و قربانی حضرت ابراهیم در منی که تا مکه دو میل
راهست باختلاف اقوال در سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک قبل از عیسی اتفاق افتاد و موافق خبر توریة حضرت
اسحق ذبیح الله است و در بعضی احادیث نیز دلالت بران دارد و موافق بعضی اخبار و اعتقاد اثنی عشری حضرت اسمعیل
ذبیح الله است و بمفاد کلام معجز نظام حضرت رسول که فرمودند انا ابن الذبیحین باید حضرت اسمعیل باشد و بعضی برین
تاویل کرده اند که عمو را بجای پدر میتوان خواند چنانچه ابراهیم علیه السلام عموی خود را بجای پدر خوانده و در قصه
حضرت یعقوب نیز میفرماید اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله آبائک
ابراهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا و نحن له مسلمون و حضرت اسمعیل عم اولاد یعقوبست که او را نیز پدر خوانده اند
و در عرب عمو را بجای پدر کثیر استعمال میکنند و از فحوای قران مجید نیز چنین مستفاد است که حضرت اسمعیل ذبیح الله است
چنانچه پروردگار عز و جل در قصه حضرت ابراهیم میفرماید فبشرناه بغلام حلیم فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام
الی آخر و پس از اتمام این قصه میفرماید و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین و تصریح باسم اسحق پس از ان واقعه دلالة
بران دارد که ان پسر سابق اسحق نبوده و باتفاق همه ملل ولادت اسمعیل مقدم بر اسحق است و از سن شریف حضرت
حضرت ابراهیم هشتاد و شش سال گذشته بود که اسمعیل متولد شد و اسمعیل چهارده سال از اسحق بزرگتر است و بعد از انکه
حضرت ابراهیم فرزند دلبند خود اسمعیل را با مادرش هاجر از ساره جدا کرده بوادی غیر ذی زرع آورد احتمال قوی نیست
پس باید لابد بتصریح و تلویح حضرت ذبیح اسمعیل است و احتمال کلی میرود که اسحق علیه السلام هیچ در مدت عمر بزمین مکه
نیامده باشد والله اعلم بالصواب و عرض و طول مسجد الحرام از قراریکه نواب شاهزاده حاجی محمد ولی میرزا در سال
هزار و دویست و شصت هجری بزیارت مشرف شده و خود معین کرده است از اینقرار است که مسجد الحرام سی و نه
در دارد و در سمت باب الزیارة که غربی خانه است هفت در است و در سمت باب ابراهیم که جنوبی خانه کعبه است
چهار در است و در سمت باب الصفا که شرقی خانه است هفده در است و در سمت باب السلام که شمالی خانه است یازده
در است و طول مسجد الحرام از شمال بجنوبست که مشتمل بر سی و شش طاق است که دهنه هر طاقی چهار ذرع و نیم است
که مجموع ان یکصد و شصت و دو ذرع میشود و عرض مسجد بر طول خانه کعبه افتاده است که از مشرق بمغربست مشتمل بر
بر بیست و چهار طاقست که دهنه هر طاقی چهار ذرع و نیم است که مجموع آن صد و هشت ذرعست و چهار طرف شبستانست
که عرض شبستانها از همه طرف سیزده ذرعست و مجموع میلهای سنگی که طاقها را بر بالای انها بنا نهاده اند پانصد
و از جمله ان پانصد میل یکصد و بیست پنج آن سنگ کوچک است که مثل آجر تراش بر بالای هم کار کرده اند و سیصد

باب نود و هشتم در بیان عربستان

سیصد و هفتاد و پنج آن ستون یکپارچه است که از سنگ سفید است و بلندی هر یک تخمیناً شش ذرع و نیم و قطر یک نیم ذرع است و اصل خانهٔ کعبه از حجر الاسود تا رکن یمانی که بر طول مسجد الحرام عرض خانه حساب میشود که ده ذرع است و از رکن یمانی تا رکن شامی که عرض مسجد و طول خانه است دوازده ذرع است و حجر الاسود در رکن مشرقی شمالی واقع شده و رکن یمانی در سمت شرقی جنوبیست اما مدینهٔ منوره شهر کوچکی است که قدیماً یثرب می گفتند و دار الهجرهٔ حضرت ختمی مآبست و در شرقی مدینه قبرستان بقیع غرقد است که خاک او تاج فرق فرقد است و در ان قبرستان جمعی از صحابهٔ کبار و فضلای روزگار و چهار امام بزرگوار است که در یک قبه مدفونند اول حضرت امام حسن ابن امیر المؤمنین علی است که آنحضرت بقول صاحب گزیده در چهارم صفر سال چهل و نه هجری جعده بنت اشعث بن قیس که او را معاویه فریفته بود زهر داد و بقول صاحب انیس الصالحین آنحضرت روز پنجشنبه هفتم صفر در سال پنجاهم از هجرت مسموم شد دوم امام همام علی ابن الحسین است که بقول ابن خلکان در سال نود و چهارم یا نود و نهم وفات یافته است و صاحب گزیده گوید روز شنبه هفتم ذی حجة الحرام سنه اربع و تسعین بمدینه در گذشت بقول شیعه بفرمان ولید ابن عبد الملک او را زهر دادند و صاحب انیس الصالحین نوشته است که روز شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنجم از هجرت رحلت فرمود سیم ابو جعفر محمد الباقر ابن علی بن الحسین است که در نزد پدر و عم پدر مدفون شده صاحب ابن خلکان گوید که در شهر ربیع الآخر سال یکصد و سیزده و بقولی در بیست و سیم صفر سنه صد و چهارده یا یکصد و هفده در حمیمه وفات یافت و بمدینه آورده در بقیع دفن کردند و صاحب گزیده گوید روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه صد و هفده بمدینه وفات یافت بقول شیعه بفرمان هشام بن عبد الملک مسموم شد صاحب انیس الصالحین گوید روز دوشنبه چهارم ذی حجه سال یکصد و چهاردهم رحلت فرمود چهارم ابو عبد الله جعفر الصادق ابن محمد الباقر است صاحب ابن خلکان گوید در شوال یکصد و چهل هشت وفات یافت و ولادت ان بزرگوار در سال سیل الجحاف بود که سال هشتاد هجریست و صاحب گزیده گوید روز دوشنبه بیست سیم رجب سال یکصد و چهل و هشت در مدینه وفات یافت شیعه گوید که بفرمان منصور حضرت را زهر دادند و صاحب انیس الصالحین گوید که روز دوشنبه پانزدهم رجب سال یکصد و چهل و ششم رحلت فرمود و اختلاف بسیار در زمان ولادت و وفات ائمهٔ طاهرین هست و در اینجا این قدر کافیست چون ذکری از مکه و مدینه گذشت لهذا لازم افتاد که تیمناً و تبرکاً مختصری از احوال فخر کائنات و خلاصهٔ موجودات بیان کند و وقتی بر حسب امر شاهنشاه مبرور محمد شاه طاب الله ثراه آباء عظام و امهات مطهرات ان بزرگوار و اکابر قریش را در جدول در آورده و اسامی امهات مطهرات آنجناب را از کتب چند بدست آورده ضبط کرده بودم و بنظر مبارکشان رساندم مستحسن افتاد لهذا همان تفصیل را لازم دید که در اینجا بیان کند خاقانی در تحفة العراقین گوید در راه خدای شو تن آسان ؛ از خدمت ناخدای ترسان ؛ اشک آب طهور قلزم از خاک تجنب مکن تیمم ؛ خاقانی از آستان اشرار ؛ در حرز پناه گاه مختار ؛ هین زود از این سرای تزویر ؛ بگریز و رکاب مصطفی گیر ؛ پی در ره دولت ابد نه ؛ سر بر خط احمد واحد نه ؛ از بولهبان وقت بگریز ؛ در فتراک محمد آویز ؛ دست آویزی که امن عقبی است ؛ جز فتراک محمدی علیست ؛ حضرت رسالت پناه روحی و روح العالمین فداه در دوازدهم ربیع الاول سال عام الفیل از بطن مخدرهٔ عصمت آمنه بنت وهب زینت افزای عالم امکان شد و قدوم فیل بمکه در محرم همان سال بود و در تاریخ ولادت فخر کائنات اختلاف بسیار است ولی آنچه که روایت

مدینهٔ منوره

ائمهٔ اربعه مدفون در بقیع علیهم السلام

مختصری از احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله

صحیح است همانست که در دوازدهم ربیع الاول بوده و از علمای اثنی عشری محمد بن یعقوب کلینی براین روایت در اصول
کافی گواهی داده است و مال الیه ایضا شیخنا الشهید الثانی فی فواید القواعد و آنچه که این بنده تحقیق کرده است آن است
که نطفهٔ مبارکه آنحضرت در شعب ابیطالب در رحم پاک مادر در ایام تشریق قرار گرفت چنانچه اخبار نیز دلالت دارد و ایام
تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است چون عربان بواسطه اختلاف فصول ذیحجه را التغییر داده ذیحجه
نسی قرار دادند لهذا نطفهٔ مبارکه آنجناب در ایام تشریق ذیحجه نسی که آنسال در جمادی الاخر بود منعقد شده است
و مقدار مکث مولود در بطن مادر از قراریکه خداوند عالم قرار داده و طبیعت تقاضا نموده نه ماه تمام است و اگر
پس و پیش افتد بخلاف عادت و طبیعت است پس نه ماه تمام دوازدهم ربیع الاول خواهد بود و عقل و نقل بر آن گواهی
میدهد چون دو سال و چهار ماه از سن مبارکشان گذشت پدر بزرگوارش در مدینه وفات یافت بعضی بر آنند
که در بطن مادر بود که پدر جلیل الشأنش از سرای فانی درگذشت و پس از پدر جد امجد عبد المطلب او را کفیل بود
و در سن هشت سالگی والده مطهره طاهره اش در ابواء میان مکه و مدینه بجوار قدس شتافت و دو سال پس از
آن جد امجدش عبد المطلب زمانه را وداع کرده حراست و کفالت آن بزرگوار را بعهده عم اکرم ابو طالب
که شقیق عبد الله بود رجوع نمود و ابوطالب او را از فرزندان خود دوستر میداشت و بهیچوجه در حمایت و حراست
او تکاهل و تسامح ننموده و در مدح آنجناب اشعار نیکو دارد و از آنجمله این بیت است   و ابیض یستسقی الغمام
بوجهه   ثمال الیتامی عصمة للارامل   چون یک اربعین از عمر شریفشان گذشت در کوه حرا ظاهر آنکافه بشر مبعوث
شد و خدیجه بنت خویلد را در سن چهل سالگی بعقد ازدواج خود در آورد و در مکه معظمه سیزده سال بدعوت خلق
مبعوث شده زحمتها کشید کلفتها دید تحمل کرد و بر قوم خود نفرین ننمود تا ابوطالب و خدیجه در قید حیات بودند اکا[بر]
قریش و اهل مکه چندان در پی ایذاء رسول نبودند حضرت ابوطالب ده سال پس از بعثت برحمت الهی واصل گشت
و حضرت خدیجه نیز بایام قلیل پس از فوت ابوطالب با علی علیین شتافت و آنسال را عرب عام الحزن گویند که بر جناب
رسول وفات آن دو بزرگوار سخت بود و حضرت اندوه بسیار نمود و از سن ابوطالب هشتاد و اند و از سن خدیجه شصت و
پنجسال گذشته بود و پس از سیزده سال بعثت حضرت ختمی مآب از جور و جفای قریش که بنای قتل آن فخر کائنات را
داشتند بحکم رب جلیل و پیغام جبرئیل از مکه در شب غره ربیع الاول هجرت فرمود و امیر المؤمنین علی را آنشب در بستر
خود خوابانید و در دوازدهم ربیع الاول به یثرب وارد شدند و قدوم میمنت لزوم آنحضرت بر اهل یثرب مبارک
افتاد اسم یثرب را طیبه نهاد و ده سال نیز در مدینه طیبه بدعوت خلق و هدایت کافه بشر مشغول بودند و در ماه صفر
از سال دوم حضرت فاطمه را با امیر المؤمنین علی علیه السلام عقد بست و در هفدهم رمضان سال دوم غزوه بدر
اتفاق افتاد و در آنجنگ اکابر قریش مثل ابوجهل بن هشام بن المغیرة المخزومی و حنظله بن ابی سفیان و ولید بن عتبه
ابن ربیعه بن عبد شمس و پدر او عتبه بن ربیعه با عم او شیبه بن ربیعه بن عبد شمس و نبیه و منبه پسران حجاج کشته شدند
و از لشکر اسلام چهارده نفر شهید گردیدند شش نفر از مهاجر و هشت نفر از انصار که یکی از ایشان عبیده بن الحارث
المطلبی بود و در شوال المکرم سال سیم غزوه احد بود که حمزه سید الشهداء الغر بشهادت رسید و در آن غزوه دندان
مبارک حضرت رسول شکست و امیر المؤمنین پای ثبات فشرد و شمشیر امیر المؤمنین شکسته شد حضرت رسول ذو الفقار را
باو عنایت فرمود که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار در آنروز از قول رسول رب العالمین جبرئیل امین گوش زد

فاطر

باب نود هشتم در بیان عربستان

خاص و عام گردید و در شوال المکرم سال پنجم غزوۀ خندق بوقوع پیوست که او را غزوۀ احزاب گویند و در این غزوه عمرو بن عبدود که از ابطال مشهور عرب بود بدست امیر المؤمنین کشته گردید حضرت رسول فرمود برز الایمان کله الی الشرک کله و فرمود ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و در ذیقعدة الحرام سال ششم از هجرت صلح حدیبیه اتفاق افتاد که در سال دیگر سه روز مکه را باز گذارند که حضرت رسول با اصحاب بیایند و حج گذارند و بیعة الرضوان در این سال واقع گردید و هم در ذی قعدة الحرام سال ششم از هجرت هفت نفر از اصحاب نزد هفت نفر از سلاطین فرستاد حاطب ابن ابی بلتعه را نزد مقوقس پادشاه مصر و اسکندریه نامزد فرمود و او برای حضرت هدیه فرستاد و جواب با ادب نوشت از جمله هدایا ماریه قبطیه و خواهرش سیرین بود و حضرت ماریه را خود قبول کرد که ابراهیم از او متولد شد و سیرین را بحسان ابن ثابت بخشید که عبد الرحمن از او بعمل آمد و دحیة بن خلیفه کلبی را نزد هرقل شاهنشاه روم روانه ساخت از قراریکه صاحب استیعاب گوید او در خفیه ایمان آورد و اولیای دولت او قبول نکردند و حضرت رسول در حق او دعا کرد فرمود ثبت ملکه و علاء بن حضرمی را نزد منذر بن ساوی ملک بحرین و عمان فرستاد و او ایمان آورد و عمرو بن امیه ضمری را نزد نجاشی ملک حبشه مامور نمود و او خود ایمان آورد و اهل ملک خود را نیز باسلام دعوت نمود و تحفها برای حضرت فرستاد و عبد الله بن حذافه را نزد خسرو پرویز ملک عجم تعیین فرمود او جسارت کرد نامه رسول را درید حضرت فرمود مزق الله ملکه کما مزق کتابی و شیرویه پسر او شکم پدر را درید و سلیط بن عمرو را نزد هوذة ابن علی الحنفی و ثمامة بن اثال حنفی بزرگان یمامه فرستاد و ایشان مسلمان نشدند و جواب نامه نیز ننوشتند و شجاع ابن ابی وهب را نزد حارث بن ابی شمر غسانی و جبلة ابن ایهم غسانی بزرگان شام فرستاد و ایشان نیز ایمان نیاوردند و جواب نامه نیز ننوشتند و در محرم الحرام سال هفتم فتح خیبر فرمود و در ذی قعدة الحرام سال هفتم بمکه تشریف فرما شد و حج عمرة القضا کرد مکیان سه[۳] روز شهر را بدو باز گذاشتند و پیغمبر روز چهارم مراجعت نمود و در سال هشتم از هجرت مکیان خلف وعدۀ[۲] کردند و پیغمبر مصمم جنگ گردید و در رمضان سال هشتم از هجرت مکه را فتح فرمود و بتان را از خانه کعبه در انداخت و خانه را از بتان پاک کرد و متفق علیه روات خاصه و عامه است که امیر المؤمنین بر دوش رسول پا نهاد و بتان را در افکند از بر کتف پیغمبر پاک رای خدا دست سود و خداوند پای و پیغمبر بر درگاه کعبه ایستاده گفت القوم مکه چگونه مید سزا و مکافات کردار شما را چگونه دهم سهیل بن عمرو عامری القرشی گفت در خور ما با ما مکن در خور خود کن تا مردم باز گویند که نیکو نهادی و بلند همت و پاک نژادی را حق تعالی از خلق اولین و آخرین برگزیده و اقربا و شهریان با او مخالفت کردند و او را در مقام خود نگذاشتند و برا و خوار بها و جفا ها کردند و بقصد جانش برخواستند تا ناچار هجرت اختیار کرد و خدا تعالی او را با یکانگان نصرت داد و بر قوم خود مظفر ساخت و او چنانچه سزاوار بزرگی او بود با پیران بحرمت و با جوانان بآزرم و با کودکان و زنان بشفقت زندگانی کرد و مکافات کردار ایشان بنکوئی فرمود و پیغمبر از این سخنان بگریه در افتاد ابو سفیان فریاد بر آورد تالله لقد آثرک الله علینا و ان کنا لخاطئین حضرت رسول نیز از جرم مکیان گذشته فرمود لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین و در شوال سال هشتم غزوۀ حنین بود که ابو بکر لشکر اسلام را چشم زد مسلمانان گریختند و هفت نفر در خدمت پیغمبر ایستادند تا مسلمانان ثبات رسول را دیدند مراجعت کرده فتح نمودند که خدای رحیم در کتاب کریم میفرماید و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذین کفروا و ذلک جزاء الکافرین و صاحب استیعاب یوسف بن عبد البر که از اجلۀ علمای اهل سنت

۲ و نقض عهد

آسیا

در ترجمه عباس بن عبد المطلب میگوید که این دو بیت را نسبت بعباس میدهند نصرنا رسول الله فی الحرب سبعة وقد فر
من قد فر عنه فاقشعوا وثامننا لاقی الحمام بنفسه بما مسه فی الله لا یتوجع قال ابن اسحق السبعة علی والعباس والفضل
بن عباس وابو سفیان بن الحارث وابنه جعفر وربیعة بن الحارث واسامة بن زید والثامن ایمن بن عبید وجعل غیر بن
اسحق فی موضع ابی سفیان بن الحارث عمر بن الخطاب والصحیح ان ابا سفیان بن الحارث کان یومئذ معه لم یختلف فیه واختلفوا
فی عمر انتهی و در رجب سال نهم بعزم غزو بطرف شام روانشد بجیش لقبل البلق فی حجرا بیثرب احراه و بالشام قادمه
و تا تبوک تشریف بردند و کفار با سیمان پیش آمدند و بصلح مراجعت کردند و در سال نهم نصارای بنی نجران جزیه قبول کردند
و آیه مباهله نازل شد و در ذیقعده سال نهم امیر المؤمنین را در عقب ابو بکر با سوره برائت بمکه فرستاد که بمشرکان خواند و در
در سال دهم بزیارت بیت الله مشرف گشت که آنسال را حجة الوداع گویند و آنسال کبیسه حرام شد و آنچنان بود که جهودان را
ماه قمری و سال شمسی است و تفاوت سال شمسی را هر سه سال یک ماه آذار افزوده آنسال را سیزده ماه گیرند و این در
هر نوزده سال هفت بار یکماه میشود پس در نوزده سال هفت بار سیزده ماه باشد و آنسال سیزده ماهه را کبیسه خوانند و
و آنسالها سال سیم و ششم و نهم و یازدهم و چهاردهم و نوزدهم است و این کبیسه کردن بر جهودان فریضه است
برای نگاهداشتن عید فصح که اول عید فطیر جهودان است و تفصیل آن در کتب مبسوطه در این فن ضبط است و سال
و ماه عربی هم در اول اسلام هم چنین بود بسبب متابعت عرب مر جهودان را در حساب و کتابت و جهودان ماه سیزدهم را آذار
خوانند که تالی آذار است و بلغت عبری کبیسه را عبور گویند یعنی آبستن یا ماه سیزدهم و عربان نسی میخوانند یعنی ما
در آخر افکنده و لیکن نسی در لغت بمعنی زن حبلی است چنانچه صاحب صحاح میگوید و این معنی با عبور مناسب
تر است القصه بحکم آیه شریفه انما النسی زیادة فی الکفر تا آخر و بحکم آیه و ان عدة الشهور عند الله تا آخر کبیسه
در اسلام حرام شد و در آنسال آخر که حضرت ختمی مآب بزیارت مکه معظمه مشرف شد سال کبیسه هفتم و سال حجة الوداع
بود و ذی حجه نسی با ذیحجه هلالی مطابق افتاده حضرت در خطبه حجة الوداع این دو آیه شریفه را خواند و فرمود ان
الزمان قد استدار کهیأته یوم خلق السموات والارض چون آنخطبه بکرد کبیسه در اسلام حرام گشت و سال و ماه
هر دو قمری شد و در مراجعت در منزل غدیر خم که قبایل عرب و بزرگان طوایف از امکان مرخص میشدند روز هجدهم
ذیحجه بر بالای پالان شتران بر آمده خطبه فرمود و امیر المومنین علی علیه السلام را بخلافت خود نصب نمود و فرمود
من کنت مولاه فهذا علی مولاه و شب نوزدهم ماه تحویل شمس بحمل بود و پس از ورود بمدینه رنجور شدند تا در
دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت که شمس در جوزا بود از جهان فانی ببهشت جاودانی خرامید
اندر آمد ببارگاه خدای دامن خواجگی کشان در پای او سری بود و عقل گردن او او دلی بود و انبیا تن او
همه شاگرد او و مدرسشان همه مزدور او و مهندسشان و در حجره عایشه در مدینه طیبه مدفون شد و امیر المؤمنین
علی او را بخاک سپرده عباس و پسران او قثم و فضل نیز مباشر این کار و در خدمت آنحضرت بودند اما نسب و ولادت
مولا الکونین و سید الثقلین از اینقرار است که مذکور میشود

نظم کان علیه من شمس الضحی
نوراً و من فلق الصباح عمودا وقال آخر

نظم توارث کابرا عن کابر کالرمح انبوبا علی انبوب

باب نود وهشتم در بیان عربستان

نام	شرح	نام	شرح
محمد بن عبد الله	صلی الله علیه وآله	بن عبد المطلب	عبد المطلب اسمه عامر وانما سمی عبد المطلب لان عمه المطلب بن عبد مناف کان قد قدم به من عند امه سلمی بنت عمرو من بنی النجار وکانت قد ولدته فی یثرب وشب فیهم فلما دخل به مکة اردفه خلفه فقالت قریش هذا عبد المطلب ابتاعه فقال ویحکم انما هو ابن اخی هاشم قدمت به من یثرب فغلب علیه هذا الاسم ولقب ایضا بشیبة الحمد
بن هاشم بن	هاشم اسمه عمرو ولقب بالهاشم لانه اول من جلب البر من الشام فهشم الخبز وهشم الثرید لاهل مکة والحاج	عبد مناف	اسمه عبد مناف المغیرة ومناف صنم وعبد مناف ابو هاشم وعبد شمس والمطلب ونوفل وتماضر وقلابة وحنة بنیه منافی والعباس عبد تمیم فقد لوالاارقة الکبس
قصی بن	قصی تسمی قصیا لان اسمه زید وقصی من دار قومه لانه رحل من مکة صغیرا الی بلاد ازدشنوءة بعد موت ابیه فلما شب رجع الی مکة ولم یشب ابن حماد وکانت قریش فی رؤس الجبال والشعاب فجمعهم وقسم بینهم المنازل بالبطحا فسمی لجمع قال حذافة بن غانم العدوی ابوکم قصی کان یدعی مجمعا به جمع الله القبائل	کلاب بن	ککتاب
مرة بن	کغرة	کعب بن	کفلس
لوی بن	لوی من تهمزه قال هو تصغیر لای وهو الثور ومن لم یهمزه قال هو تصغیر لوی الرمل	غالب بن	
فهر بن	کحجر الحجر	مالک بن	
النضر بن	نضر کغلس بالضاد المعجمة ابو قریش والنضر اخو تسمی نضیر کزبیر	کنانة بن	بکسر الکاف
خزیمة بن	کجهینة بضم الخاء المعجمة وفتح الزاء المعجمة	مدرکة بن	مدرکة اسمه عمرو وسبب تلقیبه بالمدرکة مذکور فی احوال امه خندف وهی لیلی بنت حلوان بن عمران
الیاس بن	بالکسر والفتح عجمی والیاس اخ اخر سمی بالیاس بالنون وقیل الناس بن مضر بن نزار قیس عیلان ولیس فی العرب عیلان غیره وهو فی الاصل اسم فرس ویقال لقب مضر لانه یقال له قیس بن عیلان قال ذفر بن الحارث الا انما قیس بن عیلان بقة اذا وجدت ریح العصیر تغنت	مضر بن	مضر کزفر بالضاد المعجمة وانما قیل له مضر الحمراء ولاخیه ربیعة الفرس ولاخیه انمار الشاة لانهم لما اقتسموا المیراث اعطی مضر الذهب وهو یؤنث واعطی ربیعة الخیل واعطی انمار الشاة ویقال کان شعارهم فی الحرب العمائم والرایات حمراء ولاهل الیمن الصفر وسمعت بعض اهل العلم یفسر به قول ابی تمام نصیف الربیع محمرة مصفرة فکانما عصب تمیمن فی الوغی وتمضر
نزار بن	نزار ککتاب کان اسم نزار بن معد خالدا فقدم علی بشتاسف وکان رجلا نحیفا فقال له بالفارسیة ای نزار فسمی نزارا وروی لیتعمه بن الیاس بن مضر حلفنا مدینا لم تسما بارضنا فاعظم بنا یوم التقی رفخارا لیثی نزار العید ما کان خالدا وسمی بنوه الاطیبین نزارا	معد بن	معد بن عدنان ابو العرب والمیم اصلیة لقومهم تمعددای ترایا بزیهم معدی فی تقشفهم او تنسب الیهم او تصبر علی عیشهم
عدنان	کرحمن وفی الحدیث کذب النسابون ما فوق عدنان		تسموا الرجال بالآباء واخرتهم کم من اب قد علا بابن ذری شرف تسموا الرجال بابناء وتزدان کما علا برسول الله عدنان

آسیا

مادر رسول‌الله	آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی است	مادر عبدالله	و ابوطالب و الده امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب بن لوی است
مادر عبدالمطلب	سلمی بنت عمرو بن اسید بن خداش بن زید بن خدام بن عامر بن غنم بن مازن بن النجار است که از اهل یثرب است	مادر هاشم	عاتکه بنت مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهثة بن سلیم السلمی است
مادر عبد مناف	عاتکه بنت هلال بن فالج بن ذکوان است که عمه عاتکه مادر هاشم است	مادر قصی	فاطمه بنت سعد بن سیل بن عامر بن مارب بن الحجر و زرة بن خثعم است که اهلش از ازد شنوءه است که بعقد کلاب بن مرة درآمد و کلاب وفات یافت و قصی صغیر بود و پس از آن مادرش بعقد ربیعة بن حرام بن ضنة درآمد و بهمراه شوهرش بشام رفت و قصی در شام بزرگ شد و پس از فوت مادر از شام به مکه آمد [illegible]
مادر کلاب	هند بنت سوید بن ثعلبة بن الحارث بن مالک است	مادر مرة	مخشیه بنت شیبان بن محارب بن فهر بن مالک است و هشیق که بر آخر مرة و امها واحد
مادر کعب	ماویه بنت کعب بن القین است	مادر لوی	عاتکه بنت یخلد [illegible] بن النضر بن کنانة بن خزیمه است
مادر غالب	لیلی بنت الحارث بن تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکة بن الیاس	مادر فهر	جندله بنت عامر الجرهمیه و قیل جندله بنت الحارث بن مضاض بن عمرو بن الحارث الجرهمی است
مادر مالک	عوانة بنت سعد بن قیس بن عیلان است	مادر نضر	برة بنت مر بن اد بن طابخة بن الیاس بن مضر است
مادر کنانه	در کتاب [illegible] که بطور جدول نوشته شده است ملاحظه شد عوانة بنت سعد را مادر کنانه نوشته است و مادر مالک را هیچ متعرض نشده و در کتاب در النظیم مادر کنانه را برة بنت مر بن اد نوشته است و مادر نضر را ریحانه ضبط کرده و یقال لها ام الطیب	مادر خزیمه	سلمی بنت اسلم بن الحارث بن الحاف بن قضاعه است و بعضی گویند که سلمی بنت اسد بن ربیعه است
مادر مدرکه	لیلی بنت حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه است که خندف لقب او است و در القاموس خندف [illegible] ... و کان الیاس خرج فی نجعة فنفرت ابله من ارنب فخرج الیها عمرو فادرکها ... [illegible]	مادر الیاس	رباب بنت حیده بن معد بن عدنان است و بعضی نوشته‌اند که مادر الیاس حنیفا بنت ایاد بن معد بن عدنان است
مادر مضر	سوده بنت عک بن عدنان است و عک بن عدنان بالشام ... المشهور ابن عبدالله بن الازد و لیس ابن عدنان [illegible]	مادر نزار	مادر نزار معانه و قیل ناعمه بنت جوشم بن عدی بن ذئب الجرهمیة است
مادر معد	امامه بنت عمرو سلمیه و قیل ام تمیمه التحتانیه و قیل امه معده بنت اللهیم بن جلحب بن جدیس است	مادر عدنان	از بنی یعرب بنت قحطان است و عدنان هو اول من وضع انصاب الحرم و کسی الکعبه
مادر امیرالمؤمنین	تقی فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و او اول هاشمی است که از دو هاشمی متولد شده است و در احوال حضرت ختمی مآب در این روزگار در یکی از دنیای شمالی حکیم هوشیار و دانشمند حق‌بین از دین کتابی نوشته است و هر که او را ملاحظه کند از انصاف او حیران می‌ماند و اکنون آن کتاب را از بن اللادیا میرزا ابراهیم شیرازی از انگلیسی بفارسی ترجمه میکند اگر تمام شود کتاب مفیدی است		

و اگر حق و انس کتاب باشند و اشجار اقلام شوند و بحور مداد هرگز فضایل و محامد حضرت ختمی مآب و امیر المومنین علی علیه السلام و ائمه اطهار را عد و حصر نکنند پس در این صورت اولی آنست که باختصار گوشد و چند شعری در خاتمه از خاقانی مینگارد و ای

سبحه انبیا پایه‌ات ؛ محراب ملائک آستانت ؛ قاروانشد و از عطات عیسی ؛ هارون شد در سرات موسی ؛ در حسن تو مهر تقویت را ؛ در مهد تو مهر ترجیت را ؛ مریم دایه‌ای است پیشکاره ؛ عیسی طفلی است شیرخواره ؛ این عالم پیر طفل دیدار ؛ چون پیرزنی ترا پرستار ؛ خاقانیرا بهمیزبان ؛ از آنچه این عجوز ربرتان ؛ کین عزه کهست و آفت ایجا طوفان زشور پیرزن خواست ؛ ایخواجه صد هزار خاقان ؛ خاقانیرا اعلام خود دان . با آنکه مراست این امیری

سگبان تو باشم ار بذیری سگبان چگر کین و نباشم سگ باشم اگر سگت نباشم

باب نود و نهم در بیان اسیه تیک رشیه یعنی ممالک متصرفی روسیه در آسیا

ممالک متصرفی روسیه در آسیا که آنرا سیبریه گویند قطعه وسیعی است ؛ نزد اندیشه مرد حیات اندیش ؛ انداز طول و عرض او پیش ؛ امتداد او از ممالک روسیه اروپا تا محیط پاسفیک است که تخمینا چهار هزار میل است و از مجله آن تا حدود چین و تاتارستان و ایران و ترکی آسیا تخمینا بمسافت دو هزار میل است و جمعیت اینولایت وسیع عجب و سعت خودش بسیار کم است چنانچه همه جمعیت آنجا را سیزده ملیان تخمین کرده‌اند و اینولایت وسیع مسکن قبایل مختلفه است که در رنگ و زبان و قواعد مذهب اختلاف کلی با یکدیگر دارند و جبال معروف روسیه آسیا اورال است یعنی کوهستان اورال که در مغرب سیبریه است و جبال کاکسس است یعنی قفقاز و جبال التی و جبال یرشینگ است مترجم گوید جبال التی سرحد فیمابین سیبریه و تاتارستان است و تا دریاچه بیکل امتداد دارد و جبال یرشینگ از قراریکه خود مصنف در نقشه که در اصل کتاب خود قرار داده تقریباً در عرض پنجاه و پنج درجه و از طول یکصد و بیست درجه تا یکصد و سی درجه ولی در اطلس آن وقت چنین اسمی مذکور نیست و در همین عرض و طول که قلمی داشتیم کوهستان یبلونای را ضبط کرده است و آن کوهستان بجبال استنوا‌ی اتصال دارد که سلسله او در جنوب ملک بکوتسک قریب بساحل دریا بمسافت نهصد میل امتداد دارد انتهی و صفحه اغلب اقلیم سیبریه مثل روسیه اروپا صاف و بیابان هموار و رودخانهای معروف آنجا اوبی و ینیسی است که او را ینیسی بزرگ گویند و رودخانه لینا و ارتیش است و دریاچه معروف آن اقلیم بیکل است و این انهار از رودخانهای بزرگ معروف آسیا است که از مابین صحاری غیر مسکونه جاری است که از شدت سرما و برف مجال زیست نیست و در این آبهای صاف روان در هیچ جا هیچ عکس شهر و عمارتی منقبار و هیچ کشتی تجارتی که مشحون از امتعه خارجه باشد در آنجا سیر و حرکت نکرده است مگر گاهی زورق ماهی گیران در بالای این انهار در حرکت باشد و چیزی که یافت میشود جوقه جوقه طیور غریبه است که در حوالی انهار چرا میکنند و سگ آبیست که با زاحمی در آنجا حرکت میکند و هیچ صیادی او را تعاقب ننموده است و سکنه این اقلیم سابقا از جزو وحشیان و حیوانات حساب میشدند ولی اکنون اهالی اکثر آن اقلیم در بلد و قصبه و قریه سکنی دارند علی الخصوص در سمت مغربی آن اقلیم که ولایت جارجیه و سرکشیه است که اهالی آنمملکت شباهت زیاد در طرز و طور با اهل ایران دارند و تفلیس پایتخت مملکت جارجیه است و تا اواسط مائه پانزدهم کسی از اینولایت خبر نداشت و از آنزمان تابع دولت روسیه شد ولی در عهد پطر کبیر و کترین دوم بکلی این اقلیم متصرف دولت روسیه در آمد و یونانیان قدیم و رومیان بقیاس و تخمین سیتین اوشن یعنی محیط سیتیه را بالای اقلیم سیبریه دانسته بودند و بطلیموس که مهندس

آسیا

علم جغرافیاست و جغرافی در عهد او در سال صد و چهل بعد از عیسی ترقی کرد و بهتر از یونانیان قدیم از مسالک و ممالک
اطلاع داشت و چنین فرموده است که اقلیم وسیع بزرگی در شمال مشرق بحر خزر واقعست که طول و عرض او بی پایانست
ولی بتحقیق اهل جغرافیای قدیم مسیحی و اشکال تا جبال یورالین داشته بودند و جمیع روسیه آسیا از سرحدات ترکی و ایران
و هندوستان و چین تا محیط ارکتیک امتداد دارد و بعضی این اقلیم را تاتارستان قدیم میگویند و در اواسط زمانها
مسافرین و سیاحان بران اقلیم پی بردند چنانچه مارکوپولو نام تاجر شنید که تاتارها با جمعی گفتگو دارند که لهجه غریب
داشتند و زبان ایشان هیچ معلوم نمیشد و لباسشان خز است و از آنها دریافت کرد که ولایتیست که انجلوق
از آنجا میایند و اول شناختن آن مملکت و رعیت از او شد و در سال هزار و دویست و هشت مسیحی مطابق
ششصد و بیست و پنج هجری تاتارها در کنار رود خانه ارتیش و اوبی مکانی برای خود ترتیب دادند و در دار العلم نظر
جبال یورالین را فاصل میان آسیا و اروپا میدانند که امپراطوری کبیر را این کوه عظیم بدو حصه قسمت کرده است
و در این اقلیم بی پایان وسیع سرحد مغربی و شمالی و مشرقی او بطور وضوح و صحیح تمیز یافته است ولی سرحد جنوبی او
با خطوط معین و جبال شامخه و صحاری بی پایان معلوم شده است که بزحمت میتوان سرحد واقعی او را تشخیص
داد و این تعریف در حق سرحدات شمالی مملکت ترکستان و تاتارستان و چین نیز صدق دارد و از این اقلیم سیاحان
و صحرانوردان کمی اطلاع دارند و آنچه معلوم است حدود شمالی این اقلیم مشتمل بر باطلاقهای سخت و صحراهاست که
که همیشه در زیر برف مستور است و در اراضی وسط این اقلیم محتوی بر چندین صحاری و فیافی وسیعه است که آنها را استپس
میگویند یعنی صحراها و در این اقلیم جنگلهای سخت بسیار است و حدود جنوبی این ولایت خاکش خوب است و محصولات
بعمل میاید علی الخصوص در سرحدات بحر خزر و این صحراهای بی پایان و جنگلهای عظیم مسکن و مأوای حیوانات است و در حد
شمالی این اقلیم از مغرب تا مشرق رین دیر که گله بچرا مشغولند و قیمت گزاف داد دست میکنند و پوست و گوشت در زنده
او بکار اهالی آن ولایت میاید و در بعضی نواحی این اقلیم یک قسمی از گوسفند وحشی است و در جبال کاکسس که در مغرب
این اقلیم است گاو کوهی و بز کوهی فراوانست در نزدیکی دریاچه بیکل مرال بسیار است و در صحرای وسیعی که در
نزدیکی تاتارستانست اسبهای وحشی صحرائی بیشمار است و حیوان مخصوص عام سیبریه خرس و گرگ و روباه
و سگ آبی و سمور و سنجاب است و بهترین سمور آنست که از ایرکوتسک و از ولایت کمشتکا میآیند و اقلیم سیبریه برای
دولت روسیه از بابت معادن و جلود نفیسه بسیار بکار میآید و مقصرین دولت روسیه را اکثراً با نمکدان میفرستند
و در آنجا بعضی را بکندن معادن و برخی را بامورات دیگر وامیدارند و در آن ولایت از شدت سرما زراعت بعمل نمیاید
و اسم اقلیم سیبریه مأخوذ از اسم سیبیریست که قصبه قدیم المملکت بوده و چنان گویند که در کنار رودخانه ارتیش در
نزدیکی شهر توبولسک واقع شده بود که اهل تاتارستان بنا نهاده اند و بعضی از اهل جغرافیا سیبریه را بهمه متصرفی روس
در آسیا اطلاق میکنند و بعضی بهمان حصه شمالی معلومه اطلاق مینمایند و اقلیم سیبریه در دو حکومت بزرگ تقسیم شده است
حکومت توبولسک است که در مغربست و ایرکوتسک است که در مشرقست و قصبه بزرگ این اقلیم یکی توبولسک است و
دیگری ایرکوتسک است و قصبه توبولسک در جنب رودخانه ارتیش قریب بملتقای او با توبول اتفاق افتاده و در این شهر
شش کلیسا است و بیست و پنج هزار جمعیت دارد و جمعیت این شهر از اهل سویدن و روس و قالموق و تاتار است و سکنان این شهر
با اهل چین معامله دارند و هر قافله و کاروانی که از چین بمسکو میرود از این شهر میگذرد و این شهر تخمیناً بمسافت هزار و دویست میل

سنه ۶۲۵

باب نود نهم در بیان ولایات متصرفی روسیه در آسیا

در مشرق سنت پطرزبرک واقعشده است و اول مدرسه که در شهر ساخته شد در سال هزار و هفصد و سیزده مسیحی مطابق هزار
صد و بیست و پنج هجری با اهل سویدن بود که پطرکبیر در جنک شرل دوازدهم از اهل سویدن اسیر کرده با ینجا فرستاد
و بعملکی انها اینمدرسه ساخته شد و در اینمدرسه زبان جرمن و لتین و فرانس و جغرافیا و مهندسی و نقاشی تعلیم میدهند
و در حروب ماضیه که در میان دولت روسیه و ایران و عثمانی اتفاق افتاد بر وسعت مغربی ممالک روسیه افزود
چنانچه الان همه سواحل مغربی خزر را در تصرف دارند و همه کاکسس یعنی قفقاز که در شمال مغرب دریای خزر است در تصرف
ایشانست و هشترخان که از شهرهای غنی و آباد روسیه آسیا میست در جزیره که از رودخانه ولکا ساخته میشود اتفاق افتاده
و مسافت میان اینشهر و دریای خزر تقریبا بیست و پنج میل است و هفصد و هشتاد میل در جنوب مشرق شهر مسکو واقعشده است
و در اینشهر بیست و پنج کلیسا است و جمعیت انجا فرو تر از پنجاه هزار است مترجم گوید هشترخان را در کتب قدیمه حاجی ترخان
نوشته اند و اینشهر را امیر تیمور صاحبقران آتش زد و بیشتر سکنه انجا را از دم شمشیر گذرانید چنانچه در تاریخ شرفنامه
مذکور است و الکنون آباد شده است و جمعیت انجا فروتر از هشتاد هزار میشود انتهی از کونشک پایتخت مملکتی است که
از همان اسم است و برای تجارت مکان معتبر نیست و این قصبه در نزدیکی ملتقای رودخانه انگره و از کوت در نزدیکی
دریاچه بیکل واقعشده است و جمعیت این قصبه تخمینا بیست و دو هزار است و در این قصبه مدرسه بنا نهاده اند که در انجا زبان
اهل جاپان یاد میگیرند مترجم گوید قصبه دیگر از این مملکت قصبه نرچینسک است که دو هزار جمعیت دارد انتهی و قصبه اقصای
سیبریه قصبه یکوتسک است که در جنب رودخانه لینا است در زمستان انجا از همه سخت تر است و اکوتسک نیز شهر بیست
که در مشرقی مملکت یکوتسک است که از انجا بکمتس کتکا نزدیک میشود مترجم گوید یکوتسک مملکت وسیعی است در مشرق
سیبریه که از عرض پنجاه و نه درجه شمالی تا هفتاد درجه شمالیست و از طول یکصد و ده درجه شرقی گرنیج تا طول صد
و پنجاه و پنج درجه شرقیست و انمملکت باسم قصبه یکوتسک معروفست انتهی کمتس کتکا ولایتیست که در اقصی مشرق
روسیه است و بین شلا بزرکیست که امتداد او از شمال بجنوبست و باقلیم سیبریه با استمس تنکی اتصال دارد و هیئت
و شکل اینولایت شباهت کلی بکفش دارد و جبال کمتس کتکا همیشه با برف مستور است و چندین ولکنو خطرناک نیز دارد
و چنین گفته اند که اتصال به ولکنوهای جزایر جاپان و جزایر لوچو و جزیره فارموسه و جزایر فیلیپین دارد و در همه سیبریه مدت
نه ماه زمستان و سه ماه تابستان است ولی در اینمدت سه ماه بواسطه امتداد ایام هوا گرم میشود و در شمال دریاچه بیکل
بکلی فلاحت و زراعت معدوم است بلکه ماورای عرض شصتین بالکلیه ناپدید است مترجم گوید کمتس کتکا پنین شلا بزرکیست
حد شرقی او محیط پاسفیک و حد غربی او خلیج اکوتسک است و امتداد او از شمال بجنوبست و این پنین شلا فیما بین
پنجاه و یکدرجه عرض شمالی تا شصت و دو درجه عرض شمالیست و تقریبا ششصد میل طول انجا است و پهنای اکثر او تقریبا
سیصد میل است و در اینولایت چندین ولکنو است و مشهور او در نزدیکی پتر پاولسک کمتس کتکا که همیشه آتش و بخار از قله او
متصاعد است و ارتفاع این کوه تخمینا سیزده هزار و پانصد و چهل و دو فوت از فرار یکه در لغت ارومیت نوشته است
در اینولایت جنگل بسیار است و یک سلسله از جبال بطول این پنین شلا واقعست و از جبال او چشمهای گرم بسیار
جاریست چنانچه هر کدام مقدار سیصد فوت بیشتر تا کنه مشدی تمام از دامنه الجبال جریان دارند و در سال هزار و هفصد
و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری این پنین شلا را بچهار ولایت قسمت کرده اند اول بولشرتسک
که تخمینا چهل خانه دار است و سیصد نفر جمعیت دارد و در جانب جنوب پنین شلا در ساحل مغربیست و دویم ولایت تکلر

است

و بولوسنک است که قریب ساحل شرقیست و سیم ویزیکی کمت کتکا است و چهارم بنج لی کمتش کتکا است انتهی و در هیچ
قسمتی از دنیا این چنین قبایل و ملل مختلفه نیست چنانچه در یک هشتاهی روسیه هست و انها همین قدر اختلاف در زبان و
وقواعد دارند بلکه در رویت و ترکیب نیز اختلاف دارند و طوایف اصلی روسیه آسیا طوایف تاتار است که چندین طوایف
واقحاذ از انها منشعب شده است و دیگری طایفه اُسترتیک و چاکتگی و کاریک و سَمُوید و یکوت که او را ازوک
نیز گویند و تنکوزی است مستر حسیم گوید در مخزن العلوم نوشته که طایفه کاریک مثل هنود مرده خود را میسوزانند
و ان چنانست که هر وقت شخصی از انها میرد قدری از اسباب او بالای سینه و برای زاد آخرت گذشته اقوام او
و عشایر او چراغی و مشعلی و بوته بدست گرفته جسد او را اتش میزنند انتهی و طوایف تاتار در جنوبی قسمت روسیه آسیا سکنی
دارند که از قرم تا ارتیش مساکن آنها است و اینطایفه بسیار هنرمند و رشید میشوند و لون انها بسمرت مایل است
و متوسط القامه و تنومند میشوند و طایفه منگول یعنی مغول و تاتارهای منجیولوت شان برنگ مس مایل است وعمو
کوتاه قامت و زشت صورت شده و اینطایفه از ارتیش تا کمشتکا مسکن کرفته اند و لی اسامی مختلفه دارند چنانچه انها را
قلموک یعنی قالموق و بورَت و منگول یعنی مغول و منجیو و تانگوشیه میگویند و اینطوایف یوکر یعنی قطبی بسیار
قصیر القامه و گندم گون میشوند و مویشان مجعد و چشمهای بسیار کوچک دارند و اینطوایف بطول محیط اکتیک سکنی
دارند و کمینا عدد انها فزونتر از یکصد هزار است و اسامی انها اُسترتیک و کاریک و سَمُوید است و عموماً بلندی
قامت انها چهار فوت و نیم فوت است و اینطوایف بسیار سبحی و زحمت کذران دارند و اهل لیپلند در شمالی اروپا و اسکوی
ماکس که در تلفظ اسکی مو گویند در شمالی امریکا از یک جنس حساب میشوند و شباهت کلی در قامت و قاعده و صورت
بیکدیگر دارند و میتوان گفت که اینطوایف شمالی آسیا نیز از همان جنس اند که باین قسمتها آمده سکنی گرفته اند اما طایفه
اُسترتیک غالباً در حوالی رودخانه اُوبی نشیمن دارند و اینطایفه نیز چندان مزیتی بطوایف سَمُوید ندارند اگرچه در جنوب
ایشان واقع شده اند و مساکن انها فی الجمله سبز و کرمتر از آن سَمُوید است و طوایف اُسترتیک هیچ از خط و علم بهره
ندارند و عدد در ازیاد تر از ده نمیتوانند بشمارند و مؤلف نام سیاح روسیه چنین نوشته است که لباس انها غالباً از
و مثل طایفه سَمُوید با گوشت شکار و ماهی کذران میکنند و ولایت سَمُوید بدرازی سواحل دریا در جانب شمال مغرب اقلیم
سیبریه واقع شده است و اینطوایف با حیوانات چندان فرق ندارند و معیشت انها غالباً با رَین دیر و شکارهای دیگر است
و طوایف کمشتکا نیز مثل سَمُوید و اُسترتیک دخمه های زمستانی و تابستانی در زیر زمین دارند که ارتفاع انها غالباً
بقدر دوازده فوت است و فوت ثالث ایشان نیز ماهیست و اینطوایف عراده های کوچک دارند که با انها بار میکشند ولی
طوایف لیپلند و سَمُوید عراده های خود را بر رَین دیر می بندند و انها بالعوض رَین دیر به سگهای بزرگ می بندند که مخصوص
آن ولایت است که بسیار قوی جثه و بزرگ میشود نتیجه فصول اربعه شمالی مملکت سیبریه و مملکت لیپلند را بعضی
از سیاحان از انقرار مشخص کرده اند که آغاز گداختن برف در بیست و سیم جون است که مطابق پنجم تیر ماه جلالیست
و در اول جولای که مطابق سیزدهم تیر ماه جلالیست بکلی برف گداخته میشود و در نهم جولای که مطابق بیست و یکم
تیر ماه جلالیست مزارع و کشت ها سبز و خرم میشوند و در هفدهم جولای که مطابق بیست و نهم تیر ماه است اشجار رو بنا
نشو و نمای کامل می یابند و در بیست و پنجم جولای که مطابق هفتم مرداد ماه جلالیست اشجار شکوفه میکنند و در دوم اگست
که مطابق یازدهم مرداد ماه جلالیست میوه ها میرسند و در دهم اگست که مطابق بیست و سیم مرداد ماه جلالی است

حبوبات و ثمار را میدروند و می چینند و در پانزدهم اگست که مطابق بیست و هشتم مرداد ماه جلالیست بعضی سنوات
برف بر زمین میافتد القصه یک فصل که بهار و خزان و تابستان است در مدت پنجاه و شش[٥٦] روز است و چهل و چهار
هفته دیگر فصل زمستانست که سراسر صحرا و کوهسار با برف مستور است و اگر در پانزدهم اگست برف نبارد در پنجم
اگست که مطابق اول شهریور ماه جلالیست بلا حرف صحرا و کوهها را برف فرو گرفته است و در حقیقت در مدت دو ماه
میکارند و میدروند و بر میدارند و در مدت ده ماه میخورند و میخوابند و می خزند

باب صدم در بیان تارتاری یعنی تاتارستان عموماً

تارتاری یعنی تاتارستان اقلیم وسیع بی پایانیست که در وسط آسیا اتفاق افتاده ولی باندازهٔ فسحت و وسعت او چندان
آبادی ندارد و صفحهٔ او غالبا کوهسار و ریگزار است و خاک آنجا چندان محصول خیز نیست مگر خاک مملکت گریت بخاریه یعنی
بخارای کبیر که در سمت مشرقی بحر خزر است و حدود اقلیم تاتارستان نامعلوم است ولی آنچه که اکنون معلوم کرده ایم
مشتمل بر همهٔ ممالک آسیاست که بحر منجمد شمالی در شمالی او و سرحدات ایران و کابل و هندوستان و چین در جنوبی اوست و
محتوی بر چندین قبایل و طوایف است که در این ولایت مسکن دارند که قدما همهٔ ایشان را تاتاری گفته اند چنانچه اکنون همهٔ آن
اقلیم را سیبریه مینامند و این تاتار نیز نسبت بممالک بچندین اسم متمیز یافته است چنانچه رشین تارتاری یعنی تاتاریه روس
چینیش تارتاری یعنی تاتاریه چین که ایشان را منگولیه نیز گویند و این دپن دنت تارتاری یعنی تاتاریه آزاد مطلق العنان
اما تاتار روسیه همانست که در سیبریه مسکن دارند که ذکر ایشان گذشت و تاتار چین و تاتار مطلق العنان پس از این معلوم میشود
و بعضی از اهل جغرافیا تاتاریه را البته اسم نیز میدهند بعضی ایسترن تارتاری گویند یعنی تاتار مشرقی و بعضی ویسترن تارتاری
گویند یعنی تاتار مغربی و بر خیرا این دپن دنت تارتاری گویند یعنی تاتاریه مطلق العنان و طوایف کثیره که بر ایشان تاتار مشترک
اطلاق میشود سابقا ایشان را منگول یا موگول میگفتند بسیار طوایف رشید و خونخوار بودند که با یکدست در زیر رایت چنگیزخان
اکثر ممالک مشرقی و هندوستان را فتح کردند و با دست دیگر در مایه سیزدهم بعد از ولادت عیسی علیه السلام چین را مسخر نمود
و مدت صد سال در چین حکمرانی داشتند تا در سال هزار و سیصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هفتصد و هفتاد هجری اهل چین
ایشان را بیرون کردند و مملکت تاتار چین که ایشان را منگولیه گویند با اقلیم چین بدیوار بزرگ عریض ممتدی مفروز است و این مملکت
نیز بدو حصه منقسم شده است حصهٔ مشرقی و حصهٔ مغربی و همهٔ این مملکت بپادشاه چین خراج گذارند در زیر حراست و حمایت او
زیست میکنند اما اندپن دنت تاتاری یعنی تاتاریه مطلق العنان مشتمل بر همهٔ ممالک و ولایتی که میانهٔ تاتاریه چین
و دریای خزر است و او نیز محتوی بر مملکت ترکستان و گریت بخاریه یعنی بخارای کبیر و ترکمانیه و خوریم یعنی خوارزم و بعضی
دیگر ولایات کم شهرتست اما تاتار مغربی مشتمل است بر ممالکی که اکنون روسیه تصرف دارد که سواحل شمالی و مغربی بحر خزر است
و تاتارها عموما تنومند و متوسط القامه میشوند و درشت لبد و محن جب و رنجبا شند و در شمشیر زدن و تیر انداختن بکمال مهارت
دارند و از جمعیت تاتاریه درستی و تحقیق خبر نداریم ولی نسبت باندازه و وسعت مملکت البته جمعیت ندارد و اصل تاتار از اهل سیتیه
و ایشان الآن در سه بزرگ ملت تقسیم شده است اول ایشانیست که باسم تاتار معروف شده است دوم ایشانی است
که بکلموک یعنی قالموق شهرت دارد سیم ایشانیست که باسم منگول یعنی مغول متمیز یافته است و طایفه مغول نیز در میان خود
بچندین طایفه و اسم معین شده است و از تاتار فرقه ایست که ایشان را اوزبک گویند که غالبا در شمال و مشرق مغرب بحر خزر
مسکن دارند که وقتی تابع دولت ایران بودند ولی اکنون مطلق العنانند و طایفه کلموک را بعضی اوقات الونس میگویند و ایشان

در بزرگترین قسمت مملکتی که او را دستری تارتاری یعنی تاتار مغربی گویند مسکن کرده اند و ولایت ایشان در شمال مشرق بحر خزر است
و این طوایف زراعت ندارند و گله و مواشی فراوان دارند که همیشه در تابستان و زمستان حرکت میکنند و این طایفه در زیر
حراست دولت روسیه است و در میان طوایف قالموق بچندین خصلت نیکو امتیاز دارد و چنین معلوم است که مغولها
و قالموق سابقا یک ملت بوده اند و در ازمنهٔ متوسطه از یکدیگر در دو اسم متمیز یافته اند و طایفه مغول در مغربی قسمت
تاتار چین مسکن دارند که ولایت ایشان عبارت از مغولستان باشد در شمال با سیبریه و در مغرب با تاتار مطلق العنان
و در جنوب بزرگ چین و در مشرق با منشوریه یعنی تاتار مشرق چین که بعضی منجوری نیز گویند محدود است و مغولها سابقا
از طوایف مشهور عالم حساب میشدند و فتوح لشکر ایشان در اندک زمان در صفحهٔ تاریخ دنیا یادگار باقیست و زبان
تاتار بسیار مختلف است ولی اساس کلام و زبان ایشان همان زبان اهل سیتیه است و زبان طایفه منچو که یک قبیله از
تاتار است که در مائه سفده هم چین را فتح کردند شیرین زبان مغول است و خود ایشان چنان میدانند که وسعت کلام و لغت
در زبان ایشان از همه السنه دنیا بیشتر است نتیجه مصنف در لفظ تاتار حاشیه نوشته است که ایرادی و در اینجا لازم به ارشاد
که تاتار را در میان خودشان و ملل مشرقیه تته میگویند و ما اکنون تاتار مینامیم چنانچه بعضی تاتار میگویند و این اسامی اختلاف
کثیره دارد که هر طایفه باسم خود میخوانند چنانچه ولایتی را که ما برتنیه میگوئیم بومیان آن ولایت ایران میگویند و ولایتی را که ما تبت
میخوانیم اهل هند بوتن میگویند و اهل تاتار برتن نولا میگویند و اهل چین تسنگ میخوانند و این چنین مثلا نهر بزرگی را که در مقابل ختن
بومیان کالی کوه میگویند و اهل جغرافیای چین جاپن میگویند و اهل منچو سکگون کوترن میخوانند و در جغرافیای تاتاری
ضبط است چنانچه چین را اهل چین چن کو میگویند و تاتارهای منچو سکوکورن میخوانند و مغولها کتی مینامند و اهل روسیه
کیتی میخوانند و رودخانه بزرگی که عبور میکند از مابین تاتار شرقی که مصب او خلیج کمتس کتکا است مغولها که در سواحل او
سکنی دارند او را اوزن میخوانند و تاتار منچو ساقالین نولا میگویند و اهل چین هلونگ کیانگ مینامند و روسیه اموز
میخوانند و این اختلاف اسامی غالبا از تغییر السنه و عزلهای ولایت میشود و از آنجه اهل جغرافیای هر ولایت لابد است
که اسامی را بطور مشهور ما بین خود ضبط کنند و در بعضی که اسامی مشهوره قدیمه را تحریف و تصحیف کرده اند بلکه اکثر از میان رفته است
و اگر بطور اصلی در هر ملت ضبط بود و اسامی امکنه تغییر نمی یافت اسم هر مکانی را که ذکر میکردند همه ملل و طوایف میدانستند
و اکنون چاره از دست رفته است انتهی قول المصنف و پایتخت قدیم مغولستان از قراریکه در نقشه جان ارو سمیث مشهود است
همان قراقوروم است که قراقرم نیز گویند که تقریبا در عرض چهل و شش درجه و سی دقیقه شمال و در طول یکصد و ده درجه
مشرقی گرینیچ واقع شده است و در کتاب تقویم البلدان قراقرم را قراقوم ضبط کرده است و قال ای الرمل الاسود
والله اعلم و صحرای ریگزار بیابان گوبی که او را شامو نیز گویند در میان مغولستان و تبت واقع شده است و مملکت ختا را
آنچه که این بنده قاصر فهمیده است همان مملکت منچوریه است که در شرقی مغولستان و مابین شمال مشرق مملکت چین است
و اکنون کل مملکت منچوریه و مغولستان در تصرف شاهنشاه چین است و صاحب جامع التواریخ چین و ختا را یکی میداند ولی
از کتب دیگر چنان مستفاد میشود که هر یکی کشوری جداگانه باشد العلم عند الله و در جانب مغربی و شمال مغربی تاتارستان
و جانب شمالی بخارای صغیر چند دریاچه بزرگ و کوچک است و دریاچه معروف آنها اول دریاچه ایسیکل است که در عرض چهل
و دو درجه و سی دقیقه شمالی و در طول هفتاد و شش درجه مشرقیست و درازی او از مشرق به مغرب تقریبا هفتاد میل و بزرگترین پهنای
او بیست و پنج میل است و دیگری دریاچه بزرگ بلقاش است که او را دریاچه تنگیز نیز گویند که در شمالی دریاچه ایسیکل است و در عرض

۲ با دیوار م

۲ قدیم م

چهل و پنج درجه شمالی و در طول هشتاد و شش درجه شرقیست و چند جزیره نیز در این دریاچه هست و درازی او از شمال بجنوب تقریبا صد و بیست میل و بزرگترین پهنای او تقریبا پنجاه میل است و دیگری دریاچه آلکتوگل است که در مشرق دریاچه بلغاش و در عرض چهل و پنج درجه و سی دقیقه شمالی و در طول هشتاد و سه درجه شرقیست و یک جزیرۀ بزرگی در میان این دریاچه است و سایر دریاچه های اینمملکت وسیع از این سه بحیره کوچک تر هستند

باب صد و یکم در بیان این وسیع دشت تاتاری یعنی تاتار مطلق العنان

تاتارستان مطلق العنان ولایت وسیع بزرگیست حد شمالی او ولایت قالموق و روسیه و حد مشرقی او تاتار چین و حد جنوبی او ایران و کابل و حد مغربی او بحر خزر است و اینولایت در پنج حصه بزرگ تقسیم شده است اول بخاریه یعنی بخاری دوم ترکمانیه سیم ترکستان چهارم بلخ پنجم خرزیم یعنی خوارزم و ولایت کیرغیز که عبارت قرغیز باشد از توابع اوست و ولایت بالفع و حاصل خیز اینجا همان گریت بخاریه است اما گریت بخاریه یعنی بخارای کبیر که اشاره بماوراء النهر است مشتمل بر جنوبی قسمت تاتاری مطلق العنان است و اراضی اینولایت حاصل خیز و با منفعت و پر میوه و آبادی اینجا بیشتر از سایر قسام است تخمینا طول اینولایت هفتصد میل و عرض اینجا سیصد و پنجاه میل است و او را از اینجهة اهل جغرافیا گریت بخاریه گویند تا فرقی میان او و لیتل بخاریه یعنی بخارای صغیر باشد که بخارای صغیر در تاتاری چین است و از احوال اینجا هی اطلاع حاصل است و در ولایت بخارای کبیر سابقا یکزمان درازی پادشاه ایران سکنی داشت و از اینولایت زارودشتر نامدار نخستین شارع مذهب ایران برخواسته است مترجم گوید زاردشت ستاره بزردشت است که مروج مذهب جدید شد و آتشکده قرار داد و علم نجوم در عهد او ترقی کرد و متابعان او را مجوس و گبر میگویند انتهی[2] و از جاهای بسیار خوب باصفای تاتار مطلق العنان یکی صغد است و رودخانه خوبی از میان منتزهات او جاریست و ماکل نام سیاح مینویسد که مدت هشت روز میتوان در ولایت صغد سفر کرد که از سایه اشجار و باغستان جانفزا و آبهای گوارا بیرون نرفت و از هر طرف دهات خوب باغستان مرغوب و صحرای دلکش فراوانست مترجم گوید صغد را قدما از جنات اربعه دنیا حساب کرده اند و جنات اربعه اول صغد سمرقند است دوم شعب بوان است که در فارس است سیم غوطه دمشق است چهارم ابلۀ بصره است انتهی اما ترکستان سابقا شهرت زیاد داشت و اینولایت با رودخانه قراسو که او را سیراسو نیز گویند آبیاری میشود و آن رودخانه عظیم نیز که او را سیحون نیز گویند ملحق میگردد[3] و ولایت ترکستان در مابین ولایت قالموق و بحیره ارال است که بحیره ارال در غربی اینولایت و قالموق در مشرقی اوست و قصبات معروف اینجا ترزاست یعنی طراز و اطرار یعنی اطرار و ترکستان و تاشکنت است و قصبۀ تاشکنت در جنب رودخانه سیر است و جمعیت اینجا تخمینا چهلهزار میشود و پایتخت اتراک یکوقتی شهر طراز و پس از آن اطرار بود مترجم گوید قصبۀ ترکستان در مشرقی قصبۀ اطرار واقعشده است و تاشکنت در جنوبی اطرار است که مسافت میان اطرار و تاشکنت تقریبا صد و چهل میل میشود انتهی و در اینولایت بود در نخستین پایه های سال جیوبان که طایفۀ ترک از از جبال التیک سرازیر شده و در ینولایت سکنی گرفتند و از آن پس هم اینولایت را ترکستان خواندند و از اینولایت نیز بعزم تسخیر ممالک جنوب مغربی بسیار روانشدند و بقول پادشاه نوئیس ملک ... همه طوایف ... که مالک بزرا تاتار میگوییم بر ایشان هم ترک نیز میتوان اطلاق کرد اما ترکمانیه ولایت وسیعی از تاتار مطلق العنانست که مابین بحر خزر و بحیره ارال واقع شده است و اکثر قسمت اینولایت ریگستان و سنگستان ... بی آب و گیاه و سکنه اینولایت در خیام و الاچق ... سکنی دارند و شتر و گوسفند ایشان نیز مثل طوایف قرغیز بیشمار است اما خرزیم یعنی خوارزم حد شمالی او ترکستان و حد مشرقی او

۲ در احوال ادم کتاب دبستان مذاهب مسطور است

۳ برودخانه

آسیا

بخاریه و جنوباً و خراسان و مغرباً و بحر خزر است و قصبه بزرگ آنجا خیوه است که جمعیت آنجا تقریباً پانزده هزار میشود
اما بلخ ولایتی است که در جنوب بخاریه است و قدیماً یک حصه و قسمتی از مملکت بکتریه نه بود و این ولایت الآن تابع افغانها و
و سلطنت کابل است و پایتخت او از همان اسم است و اشتهار از بلدان معروف ممالک مشرقی بود و او را یونانیان بکتریه
می گفتند و وقتی پایتخت سلاطین ایران بود و اکنون قصبه کوچکی است و ولایت بلخ سابقاً در تحت سلطنت خراسان حساب
و در این ولایت الآن اوزبک و افغان و تاجیک سکنی دارند و اکثر ایشان خیمه نشین هستند طایفه اوزبک بسیار صاف و صادق
و مهربان میشوند بخلاف افغان و تاجیک که بسیار بیرحم و بی باک و خونریز و سفاک هستند اما ولایت کیرغیز که قرغیز باشد مشتمل
بر ولایات شمالی تاتار مطلق الفان و تاتار روسیه است ولایت وسیعی است که در شمال بحر خزر و بحیره آرال اتفاقاً
افتاده است و این طوایف در سه تار یعنی قبیله تقسیم شده است الاکبر الاوسط الاصغر و اصل ایشان نیز از طایفه تاتار است
ولی بحسب رؤیت و قواعد از ایشان امتیاز دارند و جمعیت اینها را تقریباً یک ملیان دانسته اند و ولایت کیرغیز را اهل روس
در نقشه و اطلسهای خود جزو ممالک و رعایای خود میشمارند ولی در آنجا چندان تسلط و اختیاری ندارند و این طوایف
نیز در خیام سکنی دائم و از کناره های رودخانه سیحون به استپی یعنی صحرای ای شیم یا ایشیم حرکت میکنند و گله و مواشی انعام
اینها بحد بی حسابست مترجم گوید صحرای ایشیم در مشرقی شهر اورنبرگ واقع است و این صحرا تقریباً از عرض پنجاه و دو درجه
شمالی تا عرض پنجاه و پنج درجه شمالی و از طول شصت درجه مشرقی تا هشتاد و پنج درجه مشرقی گرینیچ اتفاق افتاده است انتهی
و مذهب این طوایف اسلام است و از مذاهب دیگر نیز دارند و در این ولایت هیچ قصبه و قریه نیست و معامله کلی اینها
با قصبات سیبریه و قصبات سواحل سیحون است و از شهرهای مشهور بزرگ تاتار مطلق الفان یکی سمرقند است که در رودخانه
کوهک واقعشده است و این شهر پایتخت امیر تیمور صاحبقران بود و دیگری شهر بخارا است که رقیب شهر سمرقند حساب میشود و دیگری
شهر خجند است که تجارتگاه محصولات هندوستان بود که الآن شهر بلخ در تصرف سلطنت کابل است و شهر سمرقند را قدما
مراکند می گفتند و در اینجا بود که اسکندر کبیر در حالت مستی و سکر بی تقصیر کلی تس سردار نامدار را بقتل رسانید و اگر کلی تس
نبود هر آینه گرانی کس اسکندر بهلاکت رسیده بود و در این شهر امیر تیمور نامدار متولد شده است و این شهر را چنگیز خان در سال هزار
و دویست و بیست مسیحی مطابق ششصد و هفده هجری مسخر کرد و این شهر مدت مدیدی از شهرهای معروف و مشهور زمین بود که
در آنجا چندین مدرسه علم بنا نهاده بودند و جمعیت آنجا اکنون تقریباً پنجاه هزار میشود و شهر بخارا در رودخانه زرافشان واقع
شده است و جمعیت این شهر تخمیناً هشتاد هزار است مترجم گوید سمرقند در جانب مشرقی بخارا است و مسافت میان اینها
صد و چهل میل است و در طول بخارا القدر یکدرجه و سی دقیقه اختلافست یعنی در بعضی نقشه ها کمتر از آنچه ما معلوم کرده ایم ضبط
کرده اند و ما از اطلس جانستون و سمیت تصحیح کرده ایم انتهی و مملکت بخاریه در عهد یونانیان و رومیان باسامی بکتریه نه و
و صغدیه نه معروف بود و حدود این مملکت تا پین رودخانه سیر که سیحون است در رودخانه اکسس که جیحونست در
نزدیکی دریاچه آرال بود که اسکندر کبیر راه را در صحرای بی آب و علف صغدیه نه گم کرده لشکریان او از بی آبی بمعرض تلف
رسیده و او در رفتن و ماندن حیران مانده بود تا وقت عصر از شفق آفتاب که برودخانه جیحون افتاده بود از دولت
آبرا یافته بدانجانب تاختند و از آن مهلکه خلاص شده بودند در این ولایت بود که چنگیز خان در مائه سیزدهم با دشمن خود سلطان
محمد خوارزمشاه جنگ کرد و او اول در اظهار طرح جنگ ریخته و شکست خورد و لشکریان چنگیز خان کالشهاب الثاقب بر
بر ایشان نازل شده ایشان را در هیچ جا امان ندادند چنانچه لمعان سیوف لشکر چنگیزی تا کنار فرات و تا قلب هندوستان

بود در جنگ سنه ۱۲۱۶

درحش

باب یکصد و یکم در بیان تاتار مطلق العنان

درخشید و امیر تیمور آنمملکت را انتخاب کرده سمرقند را مقر سلطنت خود کرد و در دولت او جمیع سفرای سلاطین از اقصی بلاد عالم
روی بآنجا نهادند و از نسل امیر تیمور سلطان بابر را تاتارهای اوزبک در سال هزار و چهارصد و نود و چهار مطابق هشتصد
نود و نه هجری از آنولایت بیرون کردند و سلطان بابر وقتی که از ولایت خود مایوس شد و از بخارا بیرون رفت و بدر
بجانب هندوستان نهضت کرد و در آنجا بخت او یاری نمود و بنیان سلطنت نهاد و تاتارهای اوزبک هنوز بخارا
سمرقند و اهل بخارا پادشاه خود اعتقاد دارند و او امر و نواهی او را قبول میکنند و او را مروج مذهب و ملت میشمارند
و جمعیت بخارا و توابع بعضی اوزبک و بعضی بومی آنولایت است اهالی که اوزبک آنولایت هستند در تابستان در چادر
و خیمه منزل دارند و در زمستان بقریه و قصبه نقل میکنند و اهالی که بومیان آنولایت اند در قصبه و قریه مسکن گرفته اند
و زراعت و فلاحت با آنها است و مذهب هر دو اسلام و حکومت بتسلط و اقتدار است و بخارا مرکز تجارت ایران
و کابلستان و هندوستان و چین و روسیه است و اهل اروپا را ناخوش دارند و هر گرا ببینند میکشند و در مشرق
مملکت بخارا کوه مشهور بلور داغ است که قدما او را کوه ایماش میگفتند و این سلسله کوه بجبال هندوکش و جبال غور اتصال
دارد که امتداد آنها از مشرق بمغرب است که مملکت بخارا را از هندوستان و کابل و ایران مفروز میسازند و این جبال با برف
دائمی مستور است و رودخانه بزرگ تاتار مطلق العنان آمو و سیر است که اهل جغرافیای آمو را جیحون و سیر را سیحون
میگویند مترجم گوید بلور داغ در مشرقی بدخشان است و از قراریکه مصنف تحدید کرد مملکت بدخشان نیز در تقسیم جزو
تاتار مطلق العنان است و بدخشان در مشرقی بلخ است که ارتفاع کوه بلور داغ بیست هزار فوت است و ارتفاع کوه هندوکش
نیز بیست هزار فوت انتهی و منبع رودخانه جیحون از بلور داغ است که از نزدیکی شمالی شهر بلخ گذشته از آنجهت او را نهر
بلخ نیز میگویند و بدریاچه ارال داخل میشود و مصب این رودخانه سابقا ببحر خزر بود و تاتارها مجرای او را برگردانیدند
که اکنون ببحیره ارال انصباب دارد و طول مجرای او تقریبا نهصد میل است و قدمای یونان او را اوکسس میگفتند و رودخانه سیر
یا سیحون نیز از بلور داغ بر میخیزد و از جنب اطرار گذشته پس از طی تخمینا پانصد و پنجاه میل بدریاچه ارال میریزد و رودخانه
اصلی این دریاچه همان رودخانه سیحون است و ارال بمعنی عقابست چون در حوالی او عقاب بسیار است لهذا باسم او خوانده اند
و اقلیم تاتار مطلق العنان عموما سالم و خوش هوا است اگر چه در خط عرضی اسپانیا و یونان و ترکی آسیا واقع شده است
ولی در تابستان معتدلتر از آنها و در زمستان سردتر از آنها است و اعتدال هوای تابستان و سرمای سخت زمستان بجهة
آنست که در نزدیکی صحراهای سیبریه و کوهستان تبت واقع شده است که هر دو آنها با برف دائمی مستور است تتمه
صغد با صاد و سین هر دو صحیح است چنانچه یاقوت بیان میکند که الصغد بالضم ثم السکون و آخره دال مهملة و قد یقال با
بالسین مکان الصاد و هما صغدان صغد بخارا و صغد سمرقند و هی قری متصلة خلال الاشجار و البساتین من سمرقند الی قریب
بخارا و الصغد اسم للوادی و النهر الذی یشرب هذه النواحی منه و مبدؤه من جبال البتم فی بلاد الترک ممتد علی ظهر الصغانیان
و صغانیان معرب چغانیانست و یکی از ولایات وسیعه ماوراء النهر است که اعمال او بولایت ترمذ اتصال دارد و ولایت
صغانیان در جنوب مشرق سمرقند اتفاق افتاده است و بعضی برانند که پایتخت ولایت صغانیان همان ترمذ است و ولایت
طخارستان که در کتب قدیمه اسم او بسیار ذکر شده در هیچ یک از اطلسها اسم او معلوم نگشت ولی از قراریکه در کتب مسالک
ممالک ضبط است طخارستان ولایت وسیعی است و مشتمل بر چندین بلده و قریه بوده و بعلیا و سفلی تمیز یافته است طخارستان
علیا جانب شرقی بلخ و غربی جیحون است و از طخارستان علیا تا بلخ سی فرسنگ مسافت است و طخارستان سفلی در شرق طخارستان

علیا وایضا در غربی جیحون است و پایتخت طخارستان سفلی بلده طالقان است و دیگری اندرآبت و دیگری سمنجان است
که معرب سمنگان است و طخارستان سفلی بزرگتر از علیا است حد مشرقی او اتصال بمملکت بدخشان دارد و طخارستانرا
طخرستان نیز گویند و در اطلسها الکنون اینملکت را گندوز نگارند که باسم بلده کندوز معروفست و چنان پندارم که کندوز
تحریف کهندز است و قصبه خلم میان بلخ و کندوز است و بعضی گویند که قصبه طخارستان طایقانست و قصبه که میان مرو الروذ
و بلخست طالقانست و اینقول اقرب بصوابست و ولایت ختلان خلف جیحون در شمالی طخارستان و در شرقی صغانیان و سمرقند
واو را ختل بضم خاء بر وزن سکر نیز گفته اند ولی صواب ختلان است و در لغت اروسیه و بلاک اسمی ازاو ذکر نشده ولی
در نقشه کوچکی که اینکول اطلس گویند یعنی نقشه مکتب خانه ختلانرا کاتلان ضبط کرده و عرض و طول او را نیز معلوم نموده
که ما در جدول عرض و طول از انجا نقل کرده ایم و اینولایت وسیع باسم پایتخت انجا ختلان میخوانند و اما سیحون رودخانه بزرگ
و فرمارودخانه سیحون را جاکسرتیس میگفتند و ماوراء النهر را قدما سغد مینامیدند کما قال الیاقوت سغد بالضم ثم السکون
و فی الطاء المهمله اسم لبلاد ماوراء النهر وهی بخارا و سمرقند و خجند و مابین ذلک و بر همه این ممالک جمع میبندند و ازانقرار
که مصنف تاریخ مطلع الشمس را تحدید نموده حد مغربی او بحر خزر است و حد مشرقی او بلور داغ و حد جنوبی او هند و کش و جبال
غور و بیابان مرو و بیابان گرکان و حد شمالی او صحرای ای شیم که تقریباً در ارکو مینای اینممالک از عرض سی و ششم درجه
شمالی تا پنجاه و دو درجه شمال و از طول پنجاه و چهار درجه مشرق که سواحل مشرقی بحر خزر است تا طول هشتاد و چهار درجه
مشرقی گرینیچ است و از ولایات مشهور این اقلیم یکی فرغانه است که باسم فرغانه قصبه انجا شهرت دارد که پایتخت
انجا الکنون خوقند است و اینولایت در مابین شمال و مشرق سمرقند واقع شده است و شهر دیگر انجا خجند است که در غربی
خوقند و در کنار رودخانه سیحون است و هر که از سمرقند بخوقند رود اول از خجند میگذرد و مسافت میان خجند و خوقند تقریباً
نود میل است و قصبه دیگر انجا اندجان است که در مشرق خوقند و دیگری اخسیکت است که در شمال مشرق خوقند در جنب
رودخانه شاش و قعست که بسیحون متصل میشود و خوقند را در تقویم البلدان خواقند ضبط کرده است و در مشرقی اندجان
قصبه یوزکند است و قال ابن حوقل یوزکند من آخر مدن فرغانه وهی مما یلی دار الحرب من فرغانه و قال فی العزیزی
یوزکند هذه باب الاتراک و الحد بینهم و بین الاسلام و یوزکند را اوزکند نیز گویند و همه مملکت فرغانه را باسم پایتخت
انجا که خوقند است نیز میخوانند و خوقند را در نقشه ها گوکن ضبط کرده اند و ولایت شاش انچه که معلوم شده است در شمال
فرغانه است که تاشکنت و تنکت با تاء مثناة فوق و نون از قصبات شاش است و پایتخت شاش قصبه بنکت است که بکسر
باء موحده و سکون نونست و در یکنقشه ملاحظه شد که بنکت شاش ضبط کرده است که در میان تاشکنت و تنکت است
و ولایت ایلاق را بعضی متصل بولایت شاش میدانند ولی صاحب تقویم البلدان میگوید که اقلیم ایلاق متصل باقلیم
الشاش لا فصل بینهما و قیل ایلاق اسم لمجموع بلاد الشاش من حد نوبحت الی فرغانه و من اللباب ان ایلاق بلاد الشاش
من نوبحت الی فرغانه و ولایت فاراب در شمالی شاش است که قصبه انجا اطرار است و فاراب سوای فاریابست و فاریاب یکی
از قصبات خراسانست که از اعمال جوزجانست و معلم ثانی ابونصر محمد بن طرخان فارابی از اینولایت است و عوام بغلط
او را فاریابی گویند و از روایت احمد بن خلکان چنین معلوم میشود که فاراب اسم قدیم همان اطرار است چنانچه در ترجمه
فارابی بیان کرده است و اطرار را طرار بحذف الف نیز گویند و طراز بفتح طاء و زاء معجمه از قراریکه صاحب مطلع گفته بلده ایست
که قریب اطرار است و ولایت اسفیجاب از قراریکه معلوم میشود مابین تنکت و اطرار و در مشرقی اطرار است و اکنون اسم

اسفیجاب در اطلس اسم نیست ولی قصبهٔ اسبانیکت را نوشته اند و صاحب تقویم میگوید اسبانیکت علی مرحلة من اسفیجاب قال ابن حوقل وهو رساتیق اشروسنه و قال فما یقع من المدن فی نواحی اسفیجاب اسبانیکت و قال ایضا وهی قصبه کوره کنجده و قال ابن حوقل ایضا ان اشروسنه علی تسعه فراسخ منها و صاحب مراصد میگوید اسبانیکت مدینه بما وراء النهر من مدن اسفیجاب بینهما مرحله کبیرة و در هر دو کتاب بضم الف و فی الاخری مثلثه ضبط کرده ولی در اطلسها با تاء مثناة فوقانی ثبت است و از این تفصیل حدود اسفیجاب معلوم میشود و صاحب مراصد میگوید اسفیجاب ولایه واسعه و قری کبیرة کالمدن وهی ثغر و اشروسنه را بعضی اشروسنه ضبط کرده اند بتقدیم المعجمة علی المهملة چنانچه صاحب مراصد هر دو را بیان کرده و اسفیجاب معرب اسپیجاب است و شاش معرب چاج است [۲] و جوزجان که ذکر شد ولایتی است که در غربی بلخ است و پایتخت انجا شبرقان است که اشبورقان نیز گویند و قصبهٔ دیگر انجا اندخود است و از شبرقان تا بلخ هست و دو فرسخ است و در مراصد و تقویم با قاف ضبط کرده و در برهان اللغه شبرغان با غین بر وزن بمکدان قید نموده است

باب صد و دوم در بیان ثیبت یعنی تبت و لیتیل بخاریه یعنی بخارای صغیر

ثیبت یا تیبت مملکت وسیعی است که تعلق بشاهنشاه چین دارد و انمملکت نیز مثل سایر قسمتهای تاتارستان کمی دانسته شده است و چنین گویند که اهل تبت مردمان زراعت کار و تجارت پیشه اند و مملکت تبت در مغرب چین است و کوهستان و بیابان بسیار دارد و این مملکت از همه ممالک بحسب ارتفاع زمین بلندتر است چراکه منبع همه رودخانه های بزرگ هندوستان و چین و سیبریه و تاتارستان از اینولایت است و در اینولایت انواع حیوانات و طیور بسیار است و حیوان مخصوص انجا آهوی مشک است که در صحراهای او فراوانست که در هیچ ولایتی نیست و سکنهٔ انولایت از علم تجارت و فلاحت سررشته تمام دارند و خانهای انجا با سنگ است و پایتخت این مملکت شهر لستا که اورا الهستا نیز گویند و جمعیت انجا تخمینا بیست هزار است و جمعیت همه تاتار چین و تبت و بخارای صغیر را چهارده ملیان دانسته اند ولی بتحقیق معلوم نیست و اعتقاد اهل چین انست که تبت تنها سی و سه ملیان جمعیت دارد والله تعالی اعلم و رودخانهای معروف ایندس و بخس و بوررمپوتر و ایراوودی همه از مملکت تبت برمیخیزد و جغرافیای تبت و تاتاری و سیبریه در حقیقت درست معلوم نشده است و انچه که معلوم ساخته ایم بزحمت تمام بدست آورده ایم و وقتی خواهد شد که مثل سایر ممالک اروپا انجا بدستی معلوم سیاحان باشد اما لیتیل ثیبت یعنی تبت صغیر ولایتی است که از تبت کبیر اعتبار زیادتر است که در جانب شمال مشرق کشمیر و قصبهٔ معروف انجا للی است که اورا الهدگ و لدگ نیز گویند که در رودخانه ایندس و اقعست و بخارا و قوافل کشمیر و فنکیه بزرگند میروند که یکی از ولایات بخارای صغیر است از ما بین تبت صغیر میگذرند و از اینولایت نیز اهل جغرافیای اروپا چندان اطلاع ندارند و هوای انجا بسیار سرد و سخت است و ارتفاع مکان انجا نیز از همه ولایات حول و حوش بیشتر است چنانچه در اواخر حمل نیز همه رودخانها و دریاچه ها از شدت برف و بوران منجمد است و اهل تبت همان زبان سرحدات [۳] مغربی چین است و در تبت نیز کتاب چاپ میزنند و مدارس علمیه دارند و بزرگان دین خود را احترام بسیار دارند مترجم گوید در اطلس قصبهٔ للی را لِه ضبط کرده است و لدگ بر وزن فدک اسم ولایت است که لِه پایتخت او که جزو تبت صغیر است انتهی اما لیتیل بخاریه یعنی بخارای صغیر در مغرب تبت است و از گریت بخاریه یعنی بخارای کبیر با کوه مشهور ایماس که اکنون به بلوردراغ شهرت دارد تقسیم شده است و قواعد و رسوم اهل انولایت بکلی اختلاف با تاتار دارد و مذهب ایشان نیز اسلام است و انولایت را طایفهٔ قالموق تصرف کرده و خسارت زیاد از ایشان رسید ولی

۲ وکان جاجی در قدیم مشهور بوده و حکیم فردوسی در شاهنامه بسیار گفته

تبت صغیر

۳ زبان چ

۴ بخاریه

بخارای صغیر

الکنون دار الشرف شاهنشاه چین است و باو خراج میفرستند و ولایت اگرچه سرد است ولی چیزهای گران بهاش طلا و احجار
قیمتی و ابریشم خام و ریوند از انجا بخارج میبرند و بالتحت انجا بزرگند است و قصبه دیگر معروف انجا کاشغر است که سابقا از شهرها
معروف بود و قدما در این قسمت آسیا خیالات مشوش داشتند و تحقیق نمیدانستند چنانچه الطرف کوه ایماس با مملکت
سیتیه منقسم دانند و علمای جغرافیای ایشان بر الطرف کوه ایماس هرگز قدم ننهاد بلکه در موضع حقیقی کوه ایماس نیز اشتباه داشتند
و در ازمنه متوسط بعضی کوه ایماس را در طرف شمالی مملکت چین میدانستند و در ازمنه جدیده بعضی نکته سنجان مدلایل
چند چنان معلوم کردند که کوه ایماس در وسط بخارای صغیر و بخارای کبیر است و در ازمنه متوسطه بود که از جمله طوایف
تاتان و فتوح چنگیزخان ما از وسط و مرکز اقلیم آسیا با خبر شدیم و اصل و قواعد اهالی بخارای کوچک مخلوط از قواعد
قالموق و بخارای کبیر است تبتیه صاحب مراصد میگوید تبت بالضم و کان الزمخشری یقول بکسر ثانیه و بعض یقول
بفتح ثانیه و بفتح اوله و کسر ثانیه مشدد فی الجمیع مملکة متاخمة لمملکة الصین من جهة المشرق للهند و الهیاطله و من جهة المغرب
لبلاد الترک و لهم مدن و عمایر کثیره و لبلادهم خواص فی هوائها و میاهها و بها ظباء المسک و مسکها افضل من الصینی
بخاصیة مراعیها و صاحب قاموس گوید تبت کسکر بلاد بمشرق ینسب الیها المسک الاذفر مترجم گوید که در حدود
او صاحب مراصد خطا کرده حد مشرقی آن مملکت چین و جنوبی او جبال همالیه و حد مغربی او تبت صغیر و جبال کشمیر و حد
شمالی او کویر گوبی و مغولستان است و در صحراهای تبت شتر وحشی صحرائی نیز بسیار است و در مذهب اینها بقول شیخ
شعر کفش در دین اهل دریوزه پت پارالب است یکموزه زنهای خود را نیز از یکدیگر مضایقه ندارند بلکه اگر
مهمانی برایشان برسد مهمان نوازی را بحد کمال رسانیده بمهمان نیز زن و دختر و خواهر خود را تکلیف میکنند و چندین مذهب
مختلف دارند و اغلب آنها بت پرستند و لیتیل تبت یعنی تبت صغیر در مشرق با تبت کبیر و در جنوب با جبال کشمیر و
در مغرب با بدخشان و در شمال با بخارای صغیر محدود است اما لیتیل بخاریه یعنی بخارای صغیر مملکت وسیع آباد
و در حقیقت مملکت ختن همانست و ختن یکی از شهرهای انجاست و شهر ختن در اقصی مشرق این مملکت است چنانچه
هرکه بکاشغر رود از ختن بقراقاش میرود و از قراقاش پس از چندین مرحله بشهر برکند که شهر معمور است میرسد و از برکند
بینقی شهر و از ینقی شهر بکاشغر میروند و همه جا از ختن تا کاشغر بشمال و مغرب قریب بمغرب حرکت میشود و از ختن تا کاشغر تخمینا
چهارصد میل است و از کاشغر تا خوقند نیز هرکه حرکت کند بار بجانب شمال و مغرب حرکت میکند و از کاشغر تا خوقند تخمینا دویست
و بیست میل است و سمت مشرقی ولایت ختن بیابان ریگزار است و صاحب مراصد میگوید ختن بالضم ثم الفتح و آخره
نون بلد و ولایة دون کاشغر معدودة من نواحی بلاد ترکستان و هی فی واد بین جبال فی وسط بلاد الترک و بعضهم یقوله بتشدید التاء

باب صد و سیم در بیان پرشیه یعنی ایران

پرشیه یعنی ایران از ممالک وسیعه آسیاست ولی حدود این اقلیم در اعصار مختلفه تفاوت کلی داشته که هیچ جا او را نمیتوان
تعیین نمود و اسم این اقلیم در تواریخ قدیم و جدید هر دو به بزرگی و عظمت مسطور است و بجهة اینکه در اعصار مختلفه حدود متفاوت
داشته است لازم نشده است که بشرح آن که کاری بیفایده است بپردازیم چنانچه یکی عصری وسعت سلطنت او القدر بود که بهمان
ولایت فارس تنهائی اکتفا داشتند و در وقتی دیگر چنان شد که حدود او از یا شهر ... تا سواحل بحر فنیس که الطرف رودخانه
اندس است کشیده تخمینا هزار و ششصد میل طول او بود و از تاتارستان تا محیط هندوستان نیز بهنای ولایتشان بود که تخمینا
دو هزار میل عرض داشت مترجم گوید بحر فنیس اسم قدیم رودخانه ستلج است که آخرین رودخانه پنجابست که در آن وقت

باب یکصد و سیم در بیان ایران

سرحد فیما بین پنجاب و سند و هندوستان بود و بر رودخانه چناب داخل شده و پس از جریان پنجاه میل بر رودخانه بزرگ اندس در نزدیکی
مینتن داخل میشود انتهی و ممالکی که در عصر قدیم جزو سلطنت ایران بود از اینقرار است جدروشیه یعنی بلوچستان و کیچ
و مکران کرمانیه یعنی کرمان پراپامیسس یعنی غور و بامیان و هند و کش درنجیه یعنی سیستان و زابلستان
بکتریه یعنی خراسان سغدیه یعنی ماوراء النهر مرجیه یعنی دشت قبچاق پرتیه یعنی میان خراسان و فارس
که پایتخت آنجا اصفهان است هیرکنیه یعنی مازندران و استراباد و گرگان پرسیس یعنی فارس و لارستان سوسینه
یعنی خوزستان آریه یعنی افغانستان و کابلستان شیروان ارکوسیه یعنی پنجاب کردستان که اشاره به بابل زمین
و بلاد الجزیره و دیار بکر است و این سلطنت وسیع ایران در میان ایرانی و ترکها و روسیه و افغانها قسمت شده است
چنانچه ترکها و روسیه مغربی و شمالی قسمت را متصاحب کرده اند و ایرانیان بر ممالک وسطی قانع شده اند و افغانها ولایات
مشرقی را مالک گشته اند و پس از انقلابات وسط مایه هفدهم که پس از نادرشاه است دولت ایران در دو سلطنت تقسیم
شده است ولایات مشرقی را افغانها تصرف کردند که سلطنت کابل شهرت دارد که باسم پایتخت آنجا مشهور شده است
و ولایات مغربی او را ایرانیان ضبط کردند و نواحی و حدود این سلطنت از همسایه که دجله و فرات در مغرب تا انطرف
اپندس و اوکسس در مشرق و از بحر خزر و تاتاری در شمال تا محیط هند در جنوب امتداد دارد و خطوط سرحد فیما بین این
دو سلطنت غیر معلوم است و ایرانی که اکنون اطلاق میشود منحصر بولایات فارس و گیلان و عراق عجم که مدینه قدیم است و
واذربایجان و مازندران و خراسان و کرمان و قسمتی از مکران و لرستان و خوزستان و پرشیه را بومیان ایران
میگویند و اسم قدیم این ولایت ایلام بود که پسر سام بن نوح است که باسم او شهرت یافت و در کتابهای دانیال و غیره بلفظ
فارس یا پارس همه این ولایت اطلاق میشود و از پارس است که ما بزبان خود پرشیه میگوئیم و بومیان ایران میگویند و
و عربان شاهستان میخوانند کرمانیه را الآن کرمان و بکتریه را خراسان میگویند و شهر مشهور پرشیه اصفهان است و
و سوسینه از اسم شهر مشهور سوسه ماخوذ شده است که وقتی در این شهر نشیمن شاهنشاهی مشرق بود و وقتی نیز در ایران ملل مختلف
بودند که هر یکی مملکتی داشتند چنانچه فارسیان در جنوب و اهل آریه در مشرق و مدیه در مرکز و اهل هیرکنیه و پرتیه و گدوشیه
در شمال مترجم گوید گدوشیه اسم قدیم دیلم و گیلان است انتهی و در این عصر نیز شبهه داریم که آیا این شاهنشاهی
قدیم نینوی و بابل همه ایرانیان را در تحت تصرف داشتند یا بلاد مغربی ایران را مالک بودند ولی از عزیمتها و جنگهای سمیرمیس
ملکه بابل چنان مستفاد میشود که ممالک ایران کلاً ضمیمه ولایات او بوده است و اهل مدیه اول کسانی هستند که اسلحه حرب
خود را بر مخالفت اهل سیریه آسیار استند و به لشکر کشیدند القصه جبال معروف ایران است که در حدود شمال مغربی
او است که الان در حدود روسیه واقع شده اند و از همه مشهورتر جبال کاکسس است یعنی قفقاز و کوه ارارات است یعنی
آغری داغ و مملکت ایران نیز کلیة از ممالک دیگر که در حول و حوش او واقع شده اند مرتفع تر و بلندتر است اما کوه
کاکسس این سلسله عظیمه عجیبه است که فیما بین بحر خزر و بحر الاسود امتداد دارد و از ارتفاع قلل و سختی معابر و مناقل اوست
که مورخین مشرقی قدیم او را سرحد دنیای مسکون میدانستند مترجم گوید از قلههای مرتفع این کوه یکی قله البرز است
که ارتفاع او هفده هزار و هفتصد و نود و شش فوت است و آنکه عوام کوه شمالی طهران را البرز میگویند غلط است و
وارتفاع کوه ارارات هفده هزار و دویست و شصت و شش فوت است انتهی و جبال تارس این سلسله مشهوره معروف است
که آسیای صغیر را از مغرب بمشرق قطع میکند و پس از آن بجانب شمال و مشرق کشیده میشود که مانع عبور فرات میشود و در

اين غلط مشهور است كوه شمالي طهران اسم كوه دماوند است و تحمل علم شده است که اسم مرد دانا البرز باشد و هم

ومیگیرانه خود را بالای ولایت ارمنیه که در آنجا او بکوه کاکسس اتصال میابد و از آنجبال چندین شعبه و سلسله صغیره و کبیره و عالیه و منخفضه بدون نظم و ترتیب باطراف امتداد دارند چنانست که گویا جبال را بیهار جمع کرده بر روی یکدیگر پاشیده باشند مترجم گوید جبال تارس از نزدیکی ارجبیلگو در آسیای صغیر بر میخیزد و بقدر هزار میل امتداد دارد و منابع فرات و دجله از اوست با تصال اتصال میابد انتهی و سرحدات اصلی ذاتی ایران قبل از آنکه تقسیم شود انهار رودخانه مشهور یعنی اندس که رودخانه سند نیز گویند و اوکسس یعنی جیحون و تیگریس یعنی دجله و یوفرتس یعنی فرات و محیط هندوستان در جنوب کوه و کاکسس و کوه تارس و بحر خزر در شمال بود اگر چه از بحر خزر و رودخانهای سرحد قبل بر این ذکر کرده ایم ولکن این تفصیل نیز که بیان میشود خالی از فایده نیست اما رودخانه ایندس بنابر گفته مجار ریل از اجتماع ده رودخانه است که از کوهستان تاتارستان جاری اند و در محیط هندوستان با هفت دهن میریزد و در جانب اسیرا و چند رودخانه بزرگست که از آن ولایت جریان دارند و بواسطه انهاست که آن مملکت را پنجاب گویند و آن انهار عظیمه نیز بمسافتی پایین شهر ملتان برود خانه ایندس ملحق میشوند و ایندس از مابین سلطنت کابل و پنجاب جاریست و در ولایت سند او را باسم سند میخوانند و قایم مقام ایندس در عظمت رودخانه جیحون است که پس مجرای نهصد میل بدریاچه ارال انصباب دارد مترجم گوید طول مجرای ایندس هزار و هفتصد میل است انتهی و اما فرات دو منبع اصلی دارد که از جانب ارمنیه بر میخیزد و این رودخانه بدجله در قریه کورنه متصل میشود و مصب او خلیج فارس است که تخمینا هشتاد میل در جنوب مشرق بصره بدریا انصباب دارد و فرات رودخانه بالفعل است و حرکت او ملایم است و ممر او فرونتر از هزار و چهارصد میل است و رودخانه دجله در ارگنه که در شمال دیار بکر است یک رودخانه کوچکیست و فرات در ملطیه نیز که قرب منابع او است باز بقدر ششصد فوت در پهنا وسعت دارد و دجله را قدما از شدت تندی و جریان سیلاب او باسم تیر میخواندند که در عربی سهم گویند و منبع این رودخانه نیز از جبال ارمنیه تخمینا بمسافت پانزده میل در جنوب منبع فرات است و ممر او همه جا در جانب مشرقی فرات است در کورنه پنجاه میل بالای بصره بفرات متصل میشود و دجله از رودخانهای مشهور دنیا است و در تواریخ اسم او بسیار ذکر شده است و در اعصار مختلفه در کنار او امصار کبیره بنا شده است چنانچه در ازمنه قدیمه نینوی و سلیوشیه و کتسفون و پس از آن بغداد و موصل و دیار بکر و غیره و کنارهای دجله اغلب جا نیزار است و جوب گز فراوانست که در میان انها شیران قوی پنجه و سایر حیوانات دشتی ماوی میگیرند مترجم گوید سلیوشیه شهر قدیم بود که یکی از مداین سبعه است که در مقابل کتسفون واقع شده است و کتسفون همان طیسفون است که او نیز یکی از مداین سبعه است و طیسفون را بتلفظ انگلیسی طیسفن میخوانند که ایوان کسری در آنجا بوده و بعضی گویند که اشکانیان در شهر قشلاق نموده است و پس از خرابی مداین آبادی بکوفه و بصره انتقال کرد و از آن پس که حجاج واسط را بنا نهاد آنجا آباد شد و در وقت منصور که بغداد را بنا نهاد آنجا معمور گشت و پس از آن سامره که معتصم بنا کرد منزل نمود و پس از خرابی سامره باز بغداد آباد شد ولی بحالت اول خود انتهی و تجارت خلیج فارس که ایران از عربستان تقسیم میکند بواسطه دزدان اعراب که در سواحل سکنی دارند چندان فایده ندارد و قسمت شمالی ایران عموما کوهستان و وسط ریگزار و جانب جنوب هموار است و قسمت شمالی او بسیار سرد و جنوبی او بسیار گرم است و از آنجهت بود که سیرس جوان از راه افتخار به زنفون میگفت که شاهنشاهی پدر من چنان وسیع است که در یک سمت او مردم از سرما تلف میشوند و در زمانی که دیگران در یک سمت او از گرما خفه میشوند

باب صد و چهارم در بیان بقیه ایران

باب صد و چهارم در بیان بقیه ایران

شهرهای بزرگ ایران طهران و اصفهان و تبریز و رشت و شیراز است و اصفهان پایتخت قدیم این مملکت است یکوقتی از شهرهای
مشهور مشرق زمین بود چنانچه گویند وقتی چند ملیان نفوس در این شهر بود و الان بسیار از آن حشمت و جلالت قدیم کاسته
شده است جمعیت آنجا اکنون قریب به دویست هزار است و اصفهان وقتی تجارتخانه هندوستان و ایران و ترکها و فرنگیها
بود و این شهر را امیر تیمور در سال هزار و سیصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و هشت هجری تصرف کرد و هفتاد ۷۸۸
هزار نفر از سکنه آنجا بحکم این پادشاه سفاک هلاک افتادند و در این شهر مشهور که وقتی ایرانیان او را نصف دنیا حساب میکردند
الان سایه و اثری از شوکت قدیم باقی مانده است طهران پایتخت جدید ایران و نشیمن پادشاه است و اکنون بحسب
تجارت و آبادی از سایر بلدان ایران بهتر است و جمعیت آنجا تخمینا صد و بیست هزار است تبریز در شمال مغرب
ایران واقع شده است و وقتی پایتخت سلاطین بود و این شهر از شهرهای مشهور مشرق زمین است و این شهر بجهة جدال فیما بین
دولت عثمانی و ایران و تاتار خسارت و خرابی بسیار کشیده است و زلزله شدیده نیز در این شهر بسیار واقع میشود چنانچه
در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل هجری و سال هزار و هفتصد و هشتاد مسیحی مطابق ۱۱۴۰
هزار و صد و نود و چهار هجری و سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری اتفاق ۱۱۹۴ ۱۲۰۱
افتاد که خرابی بسیار رسید و نفوس کثیره در زیر خاک ماند که زیادتر از صد هزار نفر معرض تلف رسیدند و این شهر در
نزدیکی بعضی از جبال مرتفعه ارمنستان واقع شده است و از آنجهة هوای او سرد است و در ایران بخوبی هوا و سازکاری مشهور است
و اکنون جمعیت آنجا دویست هزار است ایروان یکوقتی پایتخت ارمنستان بود و تازه گی بدولت روسیه رسیده است
و در نزدیکی کوه آرارات واقع است و جمعیت این شهر فزون تر از پانزده هزار است و در این مشهور کوه آرارات در نزدیکی ایروان
بنابر کتب مقدسه کشتی نوح علیه السلام پس از طوفان برقرار شد مترجم گوید این روایات با قرآن اختلاف دارد
چنانچه بنص قرآنی در کوه جودی برقرار شد و جودی تا آرارات فاصله زیاد دارد و قال الیاقوت الجودی بالتشدید
جبل مطل علی جزیرة ابن عمر فی شرقی دجلة من اعمال الموصل استوت علیه سفینة نوح لما نضب الماء و در رشته سلسله کوه جودی
بکوه آرارات اتصال دارد و بشهر ایروان در جنب رودخانه زنگی است که منبع او دریاچه گوگچه است که برودخانه ارس
متصل میشود و دریاچه گوگچه در شمال مشرق شهر ایروانست و آب این دریاچه شیرین است و از کنار دریاچه تا ایروان تخمینا بیست
و هفت میل است انتهی شیراز پایتخت فارس در صحرای حاصلخیز واقع شده است و نمایش بسیار با صفائی دارد و در نزدیکی
این شهر مرقد حافظ مشهور شاعر فصیح مشرق است که در اینجا نیز متولد شده است و مقبره حکیم شاعر سعدی معروف است و تخمینا
بمسافت سی میل در راه اصفهان آثار و بقیه عمارت تخت جمشید و شهر پرسی پولیس مشهور است که عقل از مشاهده او
حیران است و پرسی پولیس بنابر تاریخ ایران از ابنیه جمشید است و جمشید آنکسی است که شراب را او اول پیدا کرد و در استیلای
الکسندر کبیر یعنی در حالت مستی بتحریک و اغوای معشوقه او حسب الامر الکسندر سوخته شد و پس از آن باز به آبادی آنجا
کوشیدند و در عهد اسلامیان بکلی خراب گردید و چنان گویند که بیست و چهل میل طول این شهر و در حوز طول وسعت و پهنا نیز
داشته و این فقره نیز لازم است که بیان شود که در ایران خانهای ادنی و اعلی از یکدیگر مفروز است در این صورت میتوان
گفت که بیست و چهل طول داشته باشد تفلیس نیز وقتی از شهرهای ایران بود و او پایتخت جارجیه یعنی گرجستان است
و دربند در بحر خزر از امکنه قدیمه معروفه است و قلاع حصینه در آنجا ساخته اند و از آنجهة او را آیرن گیتس میگفتند یعنی
دروازهای آهنی که راه آمد و شد با ایران بواسطه اینها مسدود میشود باکو هم بندر نیکوئی دارد و الآن تعلق بروسیه

دارد مترجم گوید باکو را عوام بادکوبه میگویند و در کتب مسالک و ممالک باکویه بحذف دال مهمله ضبط کرده‌اند
واکنون تفلیس و دربند و باکویه در تصرف دولت روسیه است و از تفلیس تا پطرزبرگ بحساب روسی دو هزار و پانصد
و هشتاد و نه ورست است و تقریبا هر چهار ورست و هفت عشر ورست مساوی یک فرسخ است و از قراری که در لغت جان
اروسمیث مسطور است یکصد و چهار ورست مطابق یک درجه فلکی است چنانچه در انگلیسی شصت و نه میل موافق با یک درجه فلکی است
و دربند را بجهة استحکام مکان دربند دمورقاپی میگفتند و بنای دربند از انوشیروان است که بر حصانت و رزانت آن مکان
افزود و چندین قلعه محکم نیز در حوالی دربند و کنار دریا ساخت و چون وقتی تفلیس جزو متصرفی سلاطین ایران بود از آن
از آنچه مصنف در این باب بیان کرد و اکنون رود ارس سرحد میان دولت ایران و روسیه است و از تفلیس تا پطرزبرگ
بحساب روسی چنانچه معلوم کردیم دو هزار و پانصد و هشتاد و نه ورست است و در عرض راه چندین قصبه و شهر معمور است
و هر که از تفلیس بجانب پطرزبرگ رود شهر اول ولادی کاکس است که بروسی ولادی قفقاز گویند و از آن بالاتر قصبه گورگونسک
و از آنجا به قصبه الکسندروسک میرود و از آنجا بشهر استاوروپل که بروسی استوروپل گویند میرود که شهر بزرگ است
و از آنجا بشمال مغرب حرکت کرده به نوچرکسک میرود که این قصبه در شمالی قصبه چرکسک قدیم بنا شده است و از آنجا بجانب
شمال حرکت کرده به قصبه پاولوسک میرود و از آنجا بجانب شمال مایل مغرب حرکت کرده بشهر ورونج میرسد که بروسی ورونیژ
گویند و از آنجا از قصبه الیتز و شهر تولا گذشته بجانب شمال حرکت میکند که بدار السلطنه قدیم شهر مسکو میرسد و از مسکو تا پطرز
برگ بجانب شمال مغرب باید حرکت کرد و چندین راه است و تحریر این افادات اگرچه در اینجا مناسب نبود بلکه اولی آن بود
که در باب روسیه ذکر شود چون مصنف تفلیس را در ضمن ایران بیان کرد و بطول الکلام تحریر الکلام منجر در این جا معلوم شد
انتهی رشت پایتخت گیلان است برای معامله ابریشم شهرت دارد قم از برای کارخانهای کوزه گری و صابون
پزی مشهور شده است گمبرون یا بندر عباس در خلیج فارس سابقا بندر مشهوری بود و در مقابل او در دریا قصبه مشهور
ارموز است که در جزیره کوچک سوخته ریگزاری بنا شده است و وقتی این شهر و این بندر بحب آبادی و تجارت مشهور آفاق
بودند و مدت زمانی این بندر و این قصبه را دولت پورتگال تصاحب کرد تا اینکه ایرانیان بتقویت انگلیس در سال هزار
و ششصد و بیست و دو مسیحی مطابق هزار و سی و یک هجری پورتگال را از این بندر بیرون کردند و در این سال آتفین این مشهور
بحر پیمای دانشمند در اینجا در حالتی که دوربین و اسطرلاب برای ملاحظه نجوم مرتب کرده تماشا میکرد دفعةً با گلوله کشته شد
یزد قریب بمرکز ایران تجارتخانه بزرگ فیما بین هندوستان و بخارا و ایران است و جمعیت آنجا تخمینا صد هزار میشود
همدان بجهة کارخانهای چرم سازی معروف است و این شهر در نزدیکی این شهر قدیم اکبتانه که پایتخت مدیه بود بنا شده است
سوستر یعنی شوشتر پایتخت خوزستان است چنان مظنون است که همان شهر سوسه است و این شهر نیز از نشیمن‌های سلاطین ایران
ایران بود مترجم گوید بنا بر گفته بلینی محل تابستانی سلاطین ایران اکبتانه و محل زمستانی ایشان شهر شوشتر یا مداین
بوده است و استرابو و زنفون و هیرودوتس چنان گفته‌اند که خزانه سلاطین عجم در اکبتانه بوده است والله اعلم
و چنین گویند که شوش در لغت قدیم فرس بمعنی خوب و نیکو است و پس از آنکه شهر شوش خراب شد شهر شوشتر را بنا کردند
گفتند شوشتر یعنی بهتر و بعضی با سین مهمله گفته‌اند انتهی و قالیهای مرغوب ایران که پسند خاطر ترکها و اهل اروپا است
قالیچه الیات و جشام ملیا فند چون از ولایت ترکی گذشته باروپا میرود و لهذا باسم ترکی در اروپا شهرت دارد و خانهای
ایران مثل خانهای سایر آسیا غالبا یکطبقه و از خشت و گل است و سقف آنها هموار است و عمارت عالیه بار در اینولایت

باب صد و چهارم در بیان بقیه ایران

هیچ مستعمل نیست لهذا همه احمال و اثقال به پشت شتر و قاطر و خر و اسب میکشند و عادت مسافران اینولایت است که از جهه گرما
همیشه در تابستان شب سفر می‌کنند و در ایران چندین گونه عقاب و عذاب متداول است که در هیچ ولایت نیست چنانچه باغیان
دولت را بارنده در آتش میگذارند یا زنده برفرق او میگذارند و تعذیر آچشم می‌کنند و بر خیرا مثله مینمایند و دزدان را
در ایران بعقوبت تمام میکشند چنانچه بعضی انهارا بدو شاخه محکمی می‌بندند و ریسمانرا پاره میکنند که بدن ان شخص
از یکدیگر جدا میشود و برخی از انهارا مثل درخت غرس مینمایند که سرشان در زمین و پایشان بیرون است و مثل انها
نسق سلاطین قدیم ایران بود و ایرانیان عموماً مردمان عیاش و هوا و هوس میشوند و در حالت غضب بسیار سخت
و ستمکارند و در مهمان نوازی و تعارف ظاهری بی نظیرند و بعضی از طوائف انها رشید و شجاع است و برخی از آنها به
بذوق سلیم و فطانت ذاتی موصوفند و طمع و حرص در طبایع ایشان مرکوز است ء در ایران از ملل مختلفه و
مذاهب مختلفه بسیار است و زبان اهل ایران بهترین و شیرین ترین السنه مشرق زمین در نظم
و نثر و فصاحت میتوان بکار برد و زبان اهل ایران که در مشرق زمین چنانست که زبان فرانسه در میان اهل اروپا
و در ایران فضلا و علمارا توقیر و احترام زیاد می‌کنند و برایشان از دولت سیورغال و وظیفه نیکو و مناسب عطا میشود
و حرمت انهارا بجهه علم و فضیلت زیاد ملاحظه مینمایند بخلاف ایشان ترکها هرگز اینملاحظه ندارند چنانچه ولاکن بسیار
جاهل را مفتی میکنند و یا حتمالیکه نه میخواند و نه مینویسد وزیر مملکت میسازند و در ایران صنایع و تجارت هنوز ترقی
نکرده است بلکه بحالت طفولیت خود باقیست و متاع داخله انجا فزونتر از متاعیست که از خارج بانجا حمل میکنند
و ولایاتی که با ایران اتحاد و اتصال دارند روسیه و ترکی و انکلیس هند الشرقیست و همه امتعه ایران از جزئی و کلی
با شتر و قاطر حمل میشود و شتر حیوان بانفعی است و اغلب بار هیزم و غله نیز با شتر بشهر ها میبرند و ایرانیان بسفر
و سیاحت چندان میل ندارند و منتها سفر ایشان تا مملکت ترکی و هند و ترکستان است و از سواری کشتی هراس دارند
و از خود هیچ کشتی ندارند لهذا همه محمولات انها با کشتی غیر با حمل میشود و سلطنت ایران با اقتدار است و مذهب شان
اسلام است که پس از زوال دولت عجم و استیلای عربان رفته رفته در اینولایت شیوع یافت و پادشاه ایران
اکنون فتحعلی شاه است که در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری جلوس
و این پادشاه با روسیه چندین جنگها کرد ولی اخر مغلوب شد و ممالک فیما بین بحر خزر و بحر سیاه را بدولت روسیه
واگذاشت و سکنه ایرانرا تخمیناً پانزده ملیان حساب کرده اند ¶ چون مصنف در احوال ایران باختصار
کوشید لهذا لازم افتاد که مختصری از بلدان و قصبات ایران بیان نماید و اول شروع از خراسان میکند که محل
مدفن سلطان ولایت ارتضی علی بن موسی الرضا علیهما السلام ¶ خراسان مملکت وسیعی است که در مشرق ایرانست
و در ازمنه مختلفه حدود مختلفه داشت چنانچه بلاذری تمام ماوراءالنهر و فرغانه و اشروسنه و خوارزم و طخارستان
و سجستانرا چون ضمیمه خراسان و در تحت حکم والی خراسان بوده در ضمن خراسان حساب میکند و یونانیان و رومیان
نیز در جزو بکتریانه کل خراسان و ماوراءالنهر را میگرفته اند و دیگران حدود او را از طرف عراق جوین و بیهق و
از جانب هند طخارستان و غزنه گرفته اند و از امهات بلاد خراسان نیشابور و مرو و هرات و بلخ و طالقان و نسا
و ابیورد و سرخس را شمرده اند که اکنون نسا و ابیورد و سرخس خراب است القصه از ان وسعت چنانچه ایران کاسته
او نیز بر بسته است و در اینزمان محتوی بر چند شهر و قصبه است پایتخت انجا مشهد مقدس رضوی است که مرقد منور سلطان علی بن

جزو ۲م

سنه ۱۲۱۲

موسی الرضا علیه السلام در آنجا است و آن امام همام در صفر المظفر دویست و دو و بروایتی دویست و سه هجری با زهر شهید شده و در قریه
سناباد طوس مدفون گردید و اکنون آن قریه جزو شهر است و مشهد را قدیماً طوس میخواندند و طوس مشتمل بر دو قصبه
بود که یکی را طابران و دیگری را نوقان میگفتند که اکنون هر دو حکم واحد دارد و بر هر دو اینها مشهد گفته میشود و در حرم محترم
آن امام جمعی از اکابر دین مدفون شده اند و ولیعهد دولت ایران عباس میرزا طاب الله ثراه نیز پس از فتح خراسان و سرخس
در شب پنجشنبه دهم جمادی الاخر هزار و دویست و چهل و نه هجری در آن بلده طیبه وفات یافت و در آن حرم محترم مدفون گشت و از
عمر شریفش آن چهل و چهار سال و شش ماه و شش روز قمری گذشته بود و شهر دیگر خراسان نیشابور است که بعذوبت آب و لطافت
هوا معروفست صبح نیشابور و شام بغداد در صفا و بها ضرب المثل است و معدن فیروزه نیکو در نزدیکی نیشابور است و دیگری
سبزوار است و قصبات معروف آنجا خبوشان و بجنورد و ترشیز و تربت و بیرجند و قاین است و از قلاع مشهوره خراسان
بلکه جهان قلعه کلات است که در شمال مشرق شهر مشهد تقریباً بفاصله پنجاه و دو میل واقعست ولی در هیچ تاریخ ملاحظه نشده
که کلاتیان با استحکام مکان در قلعه داری پای جلادت فشرده باشند بلکه از سختی تمکن و رزانت مأمن مغرور شده است خود
و غافل از تقدیرات قادر ذوالمنن شده بسهولت از دست داده اند چنانچه نادرشاه افشار از همه قلاع عالم اختیار و پسندید
و خزاین و دفاین خود را آنجا حمل کرده و بسختی جمع کرد و بسیتی پس از کشته شدن او بباد رفت و پراکنده شد و قصبات تابعه
مابین خراسان و عراق بسطام و دامغان و سمنانست و در سمنان مسجدی محکم که مفاد اسس علی التقوی است از ابنیه خاقان
خلد مکانست و عمارات و ارک سمنان نیز از بناهای نواب بهمن میرزا ملقب بهاء الدوله است که حسب الامر خاقان ساخته شده است
و در نزدیکی دامغان چشمه ایست معروف بباد خانی که هرگاه قاذورات در آنجا افکنند باد سختی وزیدن گیرد و اهل دامغان
اغلب اوقات که لشکر و حشم از آنجا میگذرند بجهه آنکه از سیورسات و تحمیلات معاف باشند اینکار را می کنند و از سختی و تند
باد هیچ خیمه و خرگاه بر پای نماند و همینکه قاذورات را پاک کردند باد تسکین می یابد و در بسطام در نزدیکی مزار شیخ العارفین
بایزید بسطامی که طیفور نام دارد منارهٔ است چون او را حرکت دهند می جنبد و جانب شمال بسطام و دامغان صحرای
ترکمانست و در آن صحرا در شهر قدیم گرگان گنبد قابوس برپا است که ارتفاع آن گنبد پنجاه و پنج ذرعست و در سال
هزار و دویست و پنجاه و دو هجری که موکب شاهنشاه مبرور محمد شاه بگرگان حرکت کرد تماشای آن گنبد را نموده است
از ابنیه رفیعه است و در صحرای گرگان مقبره حضرت یحیی بن زید بن علی علیهم السلام است که ترکمانان او را قبر یحیی پیغمبر میدانند
و این غلط است و یحیی بن زید در سال صد و بیست و پنج هجری در صحرای جرجان بدرجه شهادت رسید و جانب جنوبی
بسطام و سمنان و دامغان بیابان کویر است که تا کرمان و مکران امتداد دارد و در وسط آن صحرا قریه مشهور جندقست
و خور را در آن قریه تعمل میآید. عراق عجم که بلاد الجبل نیز گویند امهات بلاد آنجا اصفهان و ری و کاشان و قم
و زنجان و قزوین و بروجرد و همدان و کرج بوده است اکنون کرج ابی دلف و ری خرابست و در شمالی ری طهران
آباد شد که قدیماً قریه بود که شاه طهماسب بزرگ سوری بر دور او کشید و در دولت قاجاریه آباد گشت و اکنون پایتخت
دولت ابد مدت و جمعیت آنجا اکنون تخمیناً صد و پنجاه هزار میشود و روز بروز بحلیه آبادی درمیآید و عمارات
رفیعه و مساجد و مدارس عالیه در طهران در دولت قاجاریه طرح افکنده شد و در مابین شمال طهران بمسافت چهل میل
کوه دماوند که قله او با برف ابدی مستور است و ارتفاع او پانزده هزار فوتست و اینکوه وقتی آتش فشان بوده
و باز محتمل است که وقتی آتش فشان بشود و اگر باز آتش فشان بشود طهران و حول و حوش او بکلی از صدمه حرق و حرج

سنه ۲۰۲
سنه ۱۲۴۹
سنه ۱۲۵۲

۲ و در ری هزار فایض الانوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله ... تاریخ ۱۲۷۰ ... شاه ناصر الدین شاه قاجار ... مرقد ان بزرگوار را

ویران خواهد شد و در شهر قم قبر مطهر فاطمه بنت موسی جعفر علیهما السلام است و خاقان مرحوم فتحعلی شاه دران بقعهٔ شریفه تخمیناً صد هزار تومان خرج کرده است و مقبرهٔ خاقان نیز در انجا است و خاقان مرحوم در عصر روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخر هزار و دویست و پنجاه هجری در اصفهان برحمت الهی واصل گردید که پادشاه ایران در اصفهان مرد تاریخست و در شب جمعه پنجم رجب سال مزبور در خاک پاک قم در صحن شریف مدفون شد و مقبرهٔ شاهنشاه مرحوم محمد شاه نیز در قم است چنانچه ذکر خواهد شد و کاشان مابین اصفهان و قم است و اهل انجا از شیعهای قدیمند و قتیکه کل ایران مذهب تسنن داشتند کاشان و قم و استراباد و سبزوار شیعه خانه بود[۲] و اصفهان در جنوب طهران است و مسافت مابین طهران و اصفهان تخمیناً دویست و ده میل است و در اصفهان ابنیه عالیه و عمارات نیکو از سلاطین صفویه تیادگار باقیست که مشهور انها عمارت هشت بهشت و چهل ستون و تالار طویله است و چندین مساجد و مدارس عالیه دارد که معروف انها مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله است که در انها میدان نقش جهان باز میشود و مسجد شیخ لطف الله در برابر عالی قاپی و مسجد جامع عتیق و مسجد حکیم و مسجد مرحوم سید است اگر تفصیل هر یک بپردازیم مجلدی دیگر ضرور است[۲] و طول میدان نقش جهان پانصد و چهل ذرع و عرض او دویست و پنج ذرعست و رودخانه زنده رود که او را زاینده رود نیز گویند از اصفهان میگذرد و از شهر روان گذشته در زمین ریگزار فرو میرود و جریان او از مغرب بمشرق است و در ان رودخانه چندین پل محکم بنا نهاده اند که مشهور انها پل خواجو و پل الله ویردی خانست و در مغربی اصفهان قریه ایست مسمی به کارلادان که در انجا دو مناره ایست هرگاه حرکت بدهند می جنبد و طاق ایوان که وصل باین دو مناره است او نیز حرکت میکند و در غربی اصفهان قریه نجف اباد است که در انجا نیز از سلاطین صفویه اثار نیکو باقیست و جمعیت اصفهان در عهد صفویه که از قراریکه در کتب اهل ربع ضبط است هشتصد هزار بوده است[۳] همدان از شهرهای سردسیر عراق است و در دامنه کوه الوند و قعشده و ارتفاع کوه الوند

نوشت و الوند را اروند نیز گویند و همدان را یاقوت در مراصد با ذال معجمه تصحیح کرده کما قال همذان بالتحریک و الذال معجمه و آخره نون مدینة من الجبال اعذبها ماءً و اطیبها هواءً و هی اکبر مدینة بها قیل کانت اربع فراسخ فی مثلها و انما خربها بخت النصر و لم تزل بعد ذلک خراباً الی ان عمّرها دارا بن دارا و حصّنها و نقل امواله الیها و ما زالت محلا للملوک و معدنا لاهل الدین و الفضل الا ان شتاءها مفرط البرد انتهی و در همدان قبر مردخای و دختر عموی او استیر است که طایفه یهود او را نبی و حضیّه میدانند و بزیارت قبر او میروند و بر وجرد و نهاوند نیز از شهرهای زیبا و خوش هوای عراق و قزوین در جلگه وسیعی واقعشده و وقتی در عهد صفویه پایتخت ایران و مردمان انشهر بجهة بی آبی در تابستان بعسرت گذران دارند و آب انبارهای بسیار بزرگ بجهة همین کار ساخته اند و در زمستان انهار آب بر میکنند و تا بعضی سنوات کفایت ایشان میکند و مابین قزوین و زنجان شهر قدیم سلطانیه بوده است که اکنون خرابست و از اثار انجا گنبد مسجد سلطان محمد خدابنده باقیست که ارتفاع ان گنبد

نوشت در نزدیکی زنجان قبر حضرت قیدار بن حضرت اسمعیل است که ابو العرب و ملجئ قیدار با دال مهمله گویند و در قاموس با ذال معجمه تصحیح کرده مازندران مملکت حاصل خیز است و در سواحل جنوبی بحر خزر واقعشده است و شهرهای معروف انجا ساری و بارفروش و استراباد است و معابر و طرق انجا بواسطه جنگل عظیم بسیار سخت و دشوار است و انهار عظیمه انجا هراز و بابل و تنگاو و تجن است و در مازندران از صفویه اثار بسیار است و شاه عباس ماضی چندین زمستان در مازندران قشلاشی کرد و گیلان در ساحل جنوب مغربی بحر خزر واقعست و رشت پایتخت انجا است و بندر معروف انجا انزلی است و قصبات دیگر انجا لاهیجان و فومن است و ابریشم گیلان

۲ و عمارات حاجی محمد حسین خان صدر ... محمد میرزا الملقب بسیف الدوله نیز عمارات صفوی ... میزند

۳ و در دیوانخانهٔ بزرگ استراباد که بنیان عالی است از ازمنهٔ شاه شهید آقا محمد خان ...

در همه فرنگستان شهرت دارد و از ابریشم همه بلاد بهتر میدانند و رودخانه معروف آنجا سفید رود است که از اجتماع
رودخانه قزل اوزن که فاصل میان عراق و آذربایجان و رودخانه شاهرود طالقان و رودخانه الموت و رودبار
و چندین رودخانه دیگر است و بقزل اوزن نیز چندین رودخانه دیگر متصل میشود آذربایجان مملکت وسیع آبادی بود
اکنون از آن وسعت کاسته است و حد جنوبی او قزل اوزن و قافلانکوه و حد شمالی او رودخانه ارس است و حد
مراصد حد او را از بردعه تا زنجان گرفته است و بردعه قصبه اران است و ولایت اران جانب شمال رودخانه ارس
ولایت وسیعی است که اکنون بعضی از آن ولایت را قراباغ خوانند و بیلقان نیز یکی از قصبات اران بوده که اکنون
خرابست و گنجه و شمکور و دربند و نخجوان نیز جزو اران است الغرض تبریز پایتخت آذربایجانست و در عهد غازان خان کمال آبادی را
داشت و پس از آن رفته رفته خراب شد و در زمان استیلای رومیان بکلی از حلیه آبادی افتاد تا در دولت قاجاریه اشهر
از قدوم میمنت لزوم مرحوم ولیعهد چنان معمور گردید که رشک امصار و بلدان شد و عمارات نیکو و بساتین دلکش از آن
شاهزاده شاه نشان در دار السلطنه تبریز بهجت انگیز بیادگار باقیست و بهترین آنها باغ شمال است و آن باغ محتوی
بر پنجاه خروار زمین است مخفی نماند که در عراق و اصفهان مساحت اراضی و املاک را با جریب معین میکنند و جریب هم
در هر ملکی تفاوت دارد و در آذربایجان بخروار و من معامله میشود که هر خرواری صد من است و هر یکمن مشتمل بر مساحت
دوازده ذرع و نیم در دوازده ذرع و نیم است که حاصل ضرب او یکصد و پنجاه و شش ذرع خواهد بود و در آن شهر آثار قدیم مثل
مسجد تاج الدین علیشاه و مسجد جهانشاه و ربع خواجه رشید الدین وزیر و شنب غازان و غیره بسیار است و در سرخاب مقبره جمعی از فضلا مدفونند و اکنون آبادی کلی خارج قلعه تبریز است و بحیره معروفه بشاهی که در کتب قدیم بحیره ارمیه ضبط
کرده اند ما بین مراغه و ارومی است و ارومی قریب بساحل مغربی او است و در آن دریاچه بواسطه تعفن آب و شوری
و از هیچ حیوان تعیش نکند و سه جزیره در آن دریاچه است و جزیره که قریب بساحل شرقیست تقریبا سه فرسنگ دوره
او است و امتداد آن دریاچه از شمال بجنوبست و درازی او از شمال بجنوب تخمینا هفتاد و پنج میل و بزرگترین پهنای او
که از مشرق بمغربست تخمینا بیست و پنج میل است و عمق آن دریاچه از یازده ذرع بیشتر نیست و بحیره ارمیه را بحیره تلا نیز گویند و صاحب
تقویم البلدان گوید فی وسطها جزیرة فیها قلعة تسمی قلعة تلا علی جبل منقطع فی هذه الجزیرة قال ابن حوقل بحیرة ارمیه ماؤها
ملح و بین هذه البحیرة و بین مراغة ثلثة فراسخ و طول هذه البحیرة نحو اربعة ایام و رودخانه ارس که قدما او را ارکسس
گویند اکنون اغلب جا سرحد فیما بین دولت ایران و دولت روسیه است و منبع این رودخانه از جبال ارمنیه تخمینا بیست
میل در جنوب ارض روم است و این رودخانه در طول چهل و هشت درجه و سی دقیقه مشرقی گریچ و عرض سی و نه درجه
و پنجاه دقیقه شمالی برودخانه کر متصل میشود و از ملتقای ایشان تا دریای خزر که مصب او است تخمینا پنجاه میل است
و چندین رودخانه کوچک بارس نیز از خاک آذربایجان و خاک نخجوان داخل میشود و ارس را در کتاب تقویم
البلدان رس ضبط کرده است و قیل هی التی ذکرها الله تعالی فی القرآن فقال و اصحاب الرس و قرونا بین ذلک
کثیرا اما کر رودخانه معظمی است که در گرجستان بزرگتر از او رودخانه نیست قدما او را سیرس میگفتند و از مغربی شهر
تفلیس میگذرد و منبع او نیز از جبال ارمنیه است و بر این رودخانه نیز چندین رودخانه کوچک از خاک شروانات
داخل میشود و ولایت قراباغ میان ارس و کر اتفاق افتاده است و پس از التقای نهرین مقدار قلیلی جریان او
بجانب مشرق است پس از آن بجانب جنوب مایل میشود و از غربی سالیان گذشته در قزل آغاج بدریا داخل میشود و

ایران

دو ولایت سالیان مین شلاله است که شرقی و جنوبی او بحر خزر و غربی او نهر کر است و مملکت آذربایجان در جانب مغرب شمال طهران واقع شده است و کوه مشهور آذربایجان سهلان است که به سوالان شهرت دارد که در غربی اردبیل است و قصبه سرعین اردبیل و تبریز است که در عهد حکمرانی مرحوم ولیعهد جناب الله ثراه حمام خوبی در آن آب گرم بنا نهاده اند و قصبات دیگر آذربایجان اردبیل و اهر و خوی و ارومیه و مراغه است و حصن حصین اردبیل از ابنیه مرحوم ولیعهد است و قلعه خوی نیز از بناهای ایشان بود و از زلزله پس از فوت ایشان خراب شد و ممالک غربی ایران کردستان و کرمانشاهان و لرستان و خوزستان است و پایتخت کردستان قصبه سنندج است و منبع رودخانه مشهور سیروان که دیاله نیز گویند از جبال کردستان و سلیمانیه است و این رودخانه از خانقین گذشته و از بعقوبه گذشته پایین بغداد به دجله متصل میشود و کرمانشاهان شهر مشهوریست و قریب به رودخانه قراسو در جانب جنوب واقع شده است و در نزدیکی آن شهر طاق وسطام از آثار قدیمه است که در شمالی قراسو است که شکل خسرو پرویز در آنجا از سنگ درآورده اند و چنین مشهور است که صنعت فرهاد است و در چهار منزلی کرمانشاهان در منزل طاق گرا شاهزاده آزاده محمد علی میرزا در مراجعت از سفر بغداد برحمت الهی واصل شده و وفات ایشان عصر روز پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری در المنزل اتفاق افتاد و از سن شریف ایشان سی و سه سال و ده ماه و نوزده روز گذشته بود و در مشرق کرمانشاهان تقریباً بمسافت بیست میل قریه بیستون است که در کوه آنجا خطوط قدیمه بسیار است که همه را راکنس صاحب قونسول بغداد که در خواندن خطوط قدیمه بکمال مهارت دارد ترجمه کرده است که احوال داریاوش است و جمله آنها مشتمل بر پنج خانه است و ما همه آن ترجمه را که سواد او را بجاکپای شاهنشاه مبرور محمد شاه طاب الله ثراه فرستاده بودند در اینجا نقل کنیم خانه اول مشتمل بر نوزده فقره مجموع بوده

فقره اول من داریاوش هستم پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان پادشاه پارس پادشاه توابع پسر وشتاسپا نبیره ارشاما ی هاکهامانشی

فقره دوم داریاوش پادشاه میگوید پدر من وشتاسپا بود و پدر وشتاسپا ارشاما بود و پدر ارشاما اریارام پدر اریارام چیشپایش پدر او هاکهامانش

فقره سیم داریاوش پادشاه میگوید از این سبب ما را هاکهامانش میگویند از قدیم هرگز مغلوب نشده ایم از قدیم آنها که از سلسله ما بودند پادشاه بودند

فقره چهارم داریاوش پادشاه میگوید هشت نفر پیش از من از سلسله ما پادشاهان بودند و من نهم هستم مدت دراز پادشاه هستیم

فقره پنجم داریاوش پادشاه میگوید بفضل اورمزد من پادشاه هستم اورمزد مرا مملکت بخشیده

فقره ششم داریاوش پادشاه میگوید اینها مملکتهائیست که در تصرف من آمده بفضل اورمزد من بر اینها پادشاه شدم پارسا اوجها بابروش اثرا اربابیا مدرایا سپارد یونا که آنند و در ساحل دریا هستند ارمنا کاپاپا تهوکا پارثوا زارآنگ هارواوا ارزمیا باکتاریش سغدا سیاکا ثاتاکوش هاراوتش ماکا جمله بیست و سه مملکت است

فقره هفتم داریاوش پادشاه میگوید اینها مملکتهائیست که در تصرف من آمده بفضل اورمزد مطیع من شدند مرا باج میآوردند و آنچه گفتم بدان عمل میکردند روز و شب

فقره هشتم داریاوش پادشاه میگوید در این مملکتها هر که دیندار بود او را پرورش و محافظت کردم و هر که بیدین او را خوب تنبیه کرده بفضل اورمزد از این سبب این مملکتها که بمن داده شده خورسند شدند و هر چه امر کردم بجا آوردند

فقره نهم داریاوش پادشاه میگوید اورمزد این مملکت بخشیده و مرا یاری کرده تا این مملکتها را گرفتم بفضل اورمزد این مملکت را دارم

فقره دهم داریاوش پادشاه میگوید این کاریست که من کردم پیش از آنکه پادشاه شدم کابوجیا نام پسر خسروش از سلسله

و بیشتر در اینجا پادشاه بود برادر این کابوجیا بردیا نام داشت که هم از مادر و هم از پدر کابوجیا بود پس از آن کابوجیا آن بردیا را
کشت چون کابوجیا بردیا را کشت مملکت از او شد از آنچه بردیا کشته بود پس از آن کابوجیا بمصریا رفت پس از آنکه کابوجیا
بمصریا رفته بود مملکت از دین بد رفت پس از آن دروغ در ولایت بسیار شد هم در پارسا هم در مادا هم در سایر ممالک

فقره یازدهم دارایوش پادشاه میگوید پس از آن شخصی بود ماگوشی گئوماتا نام از پیشیاوادا از کوهستان اراکادرش بیرون آمد
در روز چهاردهم ماه ویاکهنا برخواست و بمملکت بدروغ گفت که من بردیا هستم که پسر خوروش بود و برادر کابوجیا پس از
آن همه مملکت یاغی شده از کابوجیا بطرف او رفتند هم پارس هم مادا هم سایر ممالک او همه مملکتها را ضبط کرد در روز نهم
ماه گارماپادا بود که باینطور مملکت ضبط کرد پس از آن کابوجیا از بی تابی مرد

فقره دوازدهم دارایوش پادشاه میگوید که این تاجی که گئوماتای ماگوشی از کابوجیا گرفته بود از قدیم آن تاج از سلسله ما بوده
پس گئوماتا پارس و مادا و سایر مملکت را از کابوجیا گرفت و هرچه میخواست میکرد او پادشاه شد

فقره سیزدهم دارایوش پادشاه میگوید هیچکس نبود نه پارسائی نه مادائی نه کسی از سلسله ما که مملکت را از گئوماتای ماگوشی
بگیرد مملکت میترسید که در برابر او بایستد چون مملکت بردیای قدیم را میشناخت مگر ربایشان تعدی میکرد که زنهار
برسد بدانند که مرا بردیا پسر خوروش نشناسد هیچکس جرأت نکرد که در برابر او بایستد همه کس در دوران گئوماتای ماگوشی را
داشت تا من رسیدم پس من بندگی اورمزدا کردم و اورمزدا امداد و اعانت کرد در روز دهم ماه باگایادش بود که من با اتفاق
آنهائیکه در اطاعت من بودند آن گئوماتای ماگوشی را کشتم و بزرگان کسانی که با او انباز بودند در قلعه سیکتاواتش در
ملوک مادا که نسایا نام داشت او را کشتم و من مملکت را از او گرفتم بفضل اورمزدا پادشاه شدم اورمزدا تاج بمن کرامت کرد

فقره چهاردهم دارایوش پادشاه میگوید تاجی که از سلسله ما برداشت واپس گرفتم و او را استوار کردم چنانکه در ایام
قدیم بود و جشنهائی که گئوماتای ماگوشی در دین گذاشته بود برانداختم و در مملکت ناموسها و قربانیها برقرار کردم و منصبها
که گئوماتا از اهل سلسله ما گرفته بود بایشان رد کردم و مملکت را استوار کردم هم پارسا هم مادا هم سایر ولایات را
چنانکه در قدیم بود و آئین سابق را که برداشته بود تازه کردم اینرا بفضل اورمزدا کردم و رنج کشیدم تا سلسله ما
استوار شد چنانکه در روزگار قدیم بود بفضل اورمزدا رنج بردم تا گئوماتای ماگوشی بر سلسله ما غالب نیاید

فقره پانزدهم دارایوش پادشاه میگوید این هاست که بعد از آنکه پادشاه شدم کردم

فقره شانزدهم دارایوش پادشاه میگوید وقتیکه گئوماتای ماگوشی را کشتم شخصی آترینا نام پسر اوپادارما برخواست و بمملکت
اوجی چنین گفت که من پادشاه اوجیم پس اهل اوجی یاغی شدند بطرف آترینا رفتند و او پادشاه اوجی شد و
شخصی بابرونی نتی بیرا نام پسر آینا برخواست و بدروغ بمملکت بابرون گفت من نابوخذنصر هستم پسر نابو
نیتا و مملکت بابرون بکلی بطرف نتی بیرا رفت و بابرون یاغی شد او تاج بابرون را ضبط کرد

فقره هفدهم دارایوش پادشاه میگوید پس از آن من باوجی فرستادم که آترینا را بسته پیش من آوردند و من او را کشتم

فقره هیجدهم دارایوش پادشاه میگوید پس از آن من به بابرون رفتم بر سر آن نتی بیرا که اسم نابوخذنصر داشت و لشکر
بر اوردست قشون نتی بیرا بود با ستجا بودند و کشتیها داشتند پس من قشون در زورقها نشاندم و دشمن را بیکن
آوردم و بر دشمن یورش بردم اورمزدا امدادی کرد بفضل اورمزدا از تیگرا گذشتم پس از آن قشون نتی بیرا بکلی شکستم
روز بیست و ششم ماه آترییاتیا بود که جنگ کردیم

فقره نوزدهم داریاوش پادشاه میگوید پس از آن ببابیرون رفتم چون نزدیک رسیدم در حوالی بابیرون در شهر زازانا که در کنار شط افراتا واقع بود آنجا نی تیبرا که نام باخ آذرخرا داشت با قشون در برابر من آمد که جنک کند در آنجا جنک کردیم اورمزدا مرا یاری کرد او بالفضل اورمزدا قشون نی تیبرا بکلی شکست دادم و دشمن را در آب ریختیم و آب دشمن را برد روز دوم ماه آنامکا بود که این جنک را کردیم

خانه دوم مشتمل است بر پانزده فقره و مجموع آن نود و شش سطر است

فقره اول داریاوش پادشاه میگوید پس از آن نی تیبرا با سوارانی که اطاعت او میکردند ببابیرون گریختند پس از آن ببابیرون رفتم هم بابیرون را گرفتم هم نی تیبرا را در بابیرون کشتم

فقره دوم داریاوش پادشاه میگوید وقتیکه در بابیرون بودم اینها ممالکی اند که از ما یاغی شدند پارسا اوجا ماد آثورا مدرایا پارثوا مارگوش ثاتاگوش ساکا

فقره سیم داریاوش پادشاه میگوید شخصی مارتیا نام پسر چچیک هرایش در شهر کوگانا کا را از شهرهای پارس در دست داشت برخاست و بمملکت اوجا چنین گفت که من اومانش هستم پادشاه اوجا

فقره چهارم داریاوش پادشاه میگوید در آنوقت که من بسمت اوجا میرفتم اهل اوجا از من ترسیدند و مارتیا را که بزرگ ایشان بود گرفتند و کشتند

فقره پنجم داریاوش پادشاه میگوید شخصی فراورتیش نام از اهل ماد ابرخواست بمملکت ماد چنین گفت که من ختریتا هستم از سلسله اوکشتره پس از آن قشون ماد که در وطن بودند از من یاغی شدند بطرف فراورتیش رفت او پادشاه ماد شد

فقره ششم داریاوش پادشاه میگوید قشون پارسا و ماد که در رکاب من بودند در اطاعت باقی ماندند آنوقت آن قشون را بیرون فرستادم ویدرنا نامی را از اهل پارس که از نوکرهای من بودند سردار کردم و بقشون گفتم که بخشایارشما با دان مملکت که مرا نمی شناسند او را بزنید پس ویدرنا با قشون رفت چون نزدیک شهر ماروس رسید از مملکت ماد در آنجا با اهل ماد جنکید آنکه بزرگ ماد بود بهیچ طور نتوانست با ویدرنا برابری کند اورمزدا مرا یاری کرد بفضل اورمزدا قشون ویدرنا قشون یاغی را بکلی شکست داد در روز ششم ماه انامکا بود که این جنک واقع شد بعد قشون من بحکم من در کامپادا یکی از شهرهای ماد ماندند تا من خود بماد رسیدم

فقره هفتم داریاوش پادشاه میگوید پس از آن دادارشیش نام ارمنی یکی از سرکردگان خود را بارمنستان فرستادم و با او گفتم خوشا بحالت مملکت یاغی را که اطاعت من نمیکند بزن پس دادارشیش رفت چون بارمنستان رسید یاغیها جمع شده و صف آرائی کرده پیش دادارشیش آمدند نزدیک ازدمات ارمنستان جنک واقع شد اورمزدا مرا اعانت کرد بفضل اورمزدا قشون من قشون یاغی را بکلی شکست داد ششم ماه ثورآواهرا بود که این جنک واقع شد

فقره هشتم داریاوش پادشاه میگوید دفعه دوم یاغیها جمع آوری کرده در برابر دادارشیش صف جنک کشیدند در حوالی قلعه تگرا یکی از قلاع ارمنستان جنک واقع شد اورمزدا بمن اعانت کرد بفضل اورمزدا قشون من یاغیها را بکلی شکست داد در هجدهم ماه ثورآواهرا بود که این جنک واقع شد

فقره نهم داریاوش پادشاه میگوید دفعه سیم یاغیها جمع آوری کرده در برابر دادارشیش صف جنک کشیدند نزدیک یکی از قلاع ارمنستان جنک واقع شد اورمزدا مرا یاری کرد بفضل اورمزدا قشون من یاغیها را بکلی شکست داد این جنک در نهم ماه ثائیگارچیش واقع شد اورمزدا مرا یاری کرد بعد دادارشیش از من دور ماند تا بماد رسیدم

آسیا

فقره دهم داریاوش پادشاه میگوید پس ازان ومیسا نام شخصی از اہل پارس را که از نوکرهای من بود بارمنستان فرستادم
و باو چنین گفتم بسلامت باش آن مملکت یاغی که مرا اطاعت نمیکند اورا باطاعت من بیاور پس ومیسا بردن رفت چون
بارمنستان رسید یاغیان تهیهٔ جنگ دیده در برابر ومیسا آمدند در یکی از بلوک اثزا جنگ واقع شد اورمزد امین عنایت کرد
بفضل اورمزد قشون من قشون یاغیرا بکلی شکست داد در روز پانزدهم ماه انماکا بود که اینجنگ واقع شد
فقره یازدهم داریاوش پادشاه میگوید دفعه دوم یاغیها جمع آوری کرده در برابر ومیسا صف جنگ آراسته شدند در اوتیارا
یکی از بلوک ارمنیه جنگ واقع شد اورمزد امین عنایت کرد بفضل اورمزد قشون من قشون یاغیرا شکست داد در ماه ثاراواهر
در روز عید اینجنگ واقع شد پس ومیسا در ارمنستان از من دور ماند تا من بماد رسیدم
فقره دوازدهم داریاوش پادشاه میگوید پس از بابرون بماد رفتم چون بشهر کرزوش یکی از شهرهای ماد رسیدم
فراوارتش که نام پادشاه ماد داشت با قشون صف جنگ آراسته در برابر من آمد آنجا جنگ واقع شد اورمزد امین
عنایت کرد بفضل اورمزد قشون فراوارتش شکست دادم روز بیست و ششم ماه آشکانا بود که اینجنگ واقع شد
فقره سیزدهم داریاوش پادشاه میگوید پس فراوارتش با سوارانی که همراه او بودند از آنجا گریخته در بلوک راکا یکی
از بلوکهای ماد پس ازان قشون در عقب او فرستادم فراوارتش را گرفته پیش من آوردند دماغ و گوش و لبهایش را
بریدم و آوردمش ... بند بر گردن او نهادم بر در بارگاه من بود همه مملکت اورا دیدند بعد اورا در شهر هگماتانا
آویزدم و بردار کردم و بزرگان که در رکاب او بودند در ارک هگماتانا محبوس کردم
فقره چهاردهم داریاوش پادشاه میگوید شخصی چیترانتخما نام از اهل اسکارتیا بمن یاغی شد بمملکت میگفت من پادشاه
اسکارتیا هستم از اوکسشتره قشونی از اهل پارس و ماد ابر او فرستادم و یکی از اهل ماد تخماسپادا نام را از نوکرهای
خود سردار او بانها گفتم بسلامت باشید مملکت یاغیرا بزنید پس تخماسپادا با قشون رفت با چیترانتخما جنگ کرد اورمزد
مرا یاری کرد بفضل اورمزد قشون من قشون یاغیرا شکست و چیترانتخما را گرفته پیش من آوردند گوش و بینی اورا بریدم
و اورا به ... آوردم در بارگاه خود بند بر گردن او نهادم همه مملکت اورا دیدند بعد اورا در شهر اربرا از دار آویختم
فقره پانزدهم داریاوش پادشاه میگوید این کاریست که در ماد کردم
فقره شانزدهم داریاوش پادشاه میگوید پارثوا و ورکانا بمن یاغی شدند طرف فراوارتش گرفتند قشون پارثوا یاغی شدند از
وشتاسپا که پدر من بود پس وشتاسپا با قشونی که در اطاعت او بودند در ویسپاوزتیا یکی از شهرهای پارثوا با یاغیها جنگ
کردند اورمزد اورا عنایت کرد بفضل اورمزد وشتاسپا قشون یاغیرا بکلی شکست داد در روز بیست و دوم وایخنا بود که اینجنگ شد

خانهٔ سیم مشتمل است بر چهارده فقره و مجموع آن نود و دو سطر است

فقره اول داریاوش پادشاه میگوید بعد ازان از راگا قشون پارسی فرستادم بجهت وشتاسپا رسید همراه قشون بیرون رفت
در نزدیک شهر پاتیگراپانا در مملکت پارثوا با یاغیها جنگ واقع شد اورمزد مرا یاری کرد بفضل اورمزد قشون وشتاسپا
قشون یاغیرا بکلی شکست داد در غره ماه گرماپادا بود که اینجنگ واقع شد
فقره دوم داریاوش پادشاه میگوید پس ازان مملکت بمن اطاعت کرد این همانست که در پارثوا کردم
فقره سیم داریاوش پادشاه میگوید مملکت مارگوش از من یاغی شد شخصی مارگوائی را که فرادا نام داشت بزرگ
خود کردند پس من شخصی دادارشش نام را که از اهل پارس بود از نوکرهای من و ششترپاون بختری بود فرستادم و باو گفتم

بسلامت برو مملکتی که مرا اطاعت میکنند بزن پس دادارشش با قشون رفت و بار گوا اینها جنگ کرد اورمزدا مرا عنایت کرد بفضل اورمزدا قشون من قشون یاغیرا شکست داد در بیست و ششم ماه اتریاتیا بود که این جنگ واقع شد

فقره چهارم دارایوش پادشاه میگوید پس از آن مملکت مرا اطاعت کردند و این همانست که در بختری کردم

فقره پنجم دارایوش پادشاه میگوید شخصی وهیازداد نام در شهر تاروا در مملکت پارس در بلوک یتیا اقامت داشت دفعه دوم برخواست و بمملکت پارس گفت که من بردیا هستم پسر کوروش بعد قشون پارس که در وطن بودند از من دور مانده و یاغی شدند بطرف وهیازدا رفتند و او پادشاه پارس شد

فقره ششم دارایوش پادشاه میگوید بعد از آن قشون پارس و ماد که در پیش من بودند بر سر انها فرستادم ارتوارتیا نامیرا از نوکرهای خود سردار کردم قشونی دیگر از عقب من بماد رفت بعد ارتوارتیا با قشون بسمت پارس رفتند چون بشهر رخها از شهرهای پارس رسیدند وهیازداد که اسم بردیا داشت در برابر ارتوارتیا آمد و جنگ کردند اورمزدا مرا عنایت کرد بفضل اورمزدا قشون من بقشون وهیازداد بکلی شکست دادند در دوازدهم ماه ثوراواهر بود که این جنگ واقع شد

فقره هفتم دارایوش پادشاه میگوید پس از آن وهیازداد با سوارها که در اطاعت او بودند از انجا به پیشیاوادا رفتند از انجا با قشون مراجعت کرده باز ارتوارتیا جنگ کرد در کوه موسوم بپرگا جنگ واقع شد اورمزدا مرا عنایت کرد بفضل اورمزدا قشون من بقشون وهیازداد شکست داد در ششم ماه گرماپادا بود که اینجنگ واقع شد هم وهیازداد را گرفتند و هم بزرگانیرا که در اطاعت او بودند

فقره هشتم دارایوش پادشاه میگوید بعد از آن وهیازداد و آن بزرگانیرا که در اطاعت او بودند در شهر اواددیا از شهرهای پارس قطعه قطعه کردم

فقره نهم دارایوش پادشاه میگوید این وهیازداد که اسم بردیا داشت قشونی بسمت هروواتی فرستاده بود بر سر ویوانا نام از اهل پارس که از جانب من ساتراپ هروواتی بود و شخصی را سردار ان قشون کرده بود و با نها گفته بود که بسلامت بروید و ویوانا و ان مملکت که اطاعت بپادشاه دارایوش میکنند همه را بزنید پس ان قشون وهیازداد بجنگ ویوانا رفتند نزدیک قلعه کاپیشکانش جنگ واقع شد اورمزدا مرا عنایت کرد بفضل اورمزدا قشون من قشون یاغیرا شکست داد در سیزدهم ماه انامکا

فقره دهم دارایوش پادشاه میگوید دفعه دیگر یاغیها جمع شده در پیش ویوانا بجنگ آمدند در بلوک گدوتا با او جنگ کردند اورمزدا مرا عنایت کرد بفضل اورمزدا قشون من قشون یاغیرا بکلی شکست داد در هفتم ماه ویخنا بود که این جنگ واقع شد

فقره یازدهم دارایوش پادشاه میگوید پس ان مرد که سردار قشون وهیازداد بود که بجنگ ویوانا فرستاده با سوارهای او گریخت بانطرف قلعه ارشادا که در مملکت هروواتی است رفتند ویوانا با قشون ایشانرا تعاقب کرده تا انجا او را گرفت و بزرگان لشکر را کشت

فقره دوازدهم دارایوش پادشاه میگوید بعد از ان مملکت مرا اطاعت کرد این همانست که در هروواتی کردم

فقره سیزدهم دارایوش پادشاه میگوید وقتی که در پارس و ماد بودم بابیرو ونها دفعه دوم از من یاغی شدند شخصی ارمنی ارخا نام پسر هلدیتا برخواست از بلوک دبانا از محال بابیرو و بدروغ چنین گفت که نابخ اودرا هستم پسر نابونیتا پس مملکت بابیرو از من یاغی شد بطرف ارخا رفت و او بابیرو را گرفت و پادشاه بابیرو شد

فقره چهاردهم دارایوش پادشاه میگوید پس من ببابیرو قشون فرستادم و یکی از نوکرهای خود ویدافرا نام مادیرا سردار کردم و با نها گفتم بسلامت بروید هرکه از مملکت بابیرو مرا اطاعت نمیکند بزنید ان ویدافرا با قشون ببابیرو رفت اورمزدا مرا عنایت کرد بفضل اورمزدا قشون من قشون یاغیرا شکست و ویدافرا بابیرو را گرفت در دوم ماه بود که

در سه سطر آخر خراب شده و در آخر نوشته گشته شد

هخنجنبا و قشمیم

خانهٔ چهارم مشتمل بر نوزده فقره مجموع نود و دو سطر میشود

فقره اول داریاوش پادشاه میکوید این ۵ ریست که در بابرون کردم

فقره دوم داریاوش پادشاه میکوید این همانست که کردم بفضل اورمزدا همه چیز کردم در وقتی که مملکتها از من یاغی شدند نوزده جنگ کردم بفضل اورمزدا اینها را زدم و نه پادشاه اسیر کردم یکی کئوماتا مغ کوتی که دروغکو بود و گفته بود من بردیا پسر کورش هستم و پارسا را یاغی کرده بود یکی اترینای اوجیانی که بدروغ گفته من پادشاه اوجیهم و اوجی را از من یاغی کرد یکی نیدیتابیرا بابروئی که دروغکو بود و باینطور گفت که نابخ آدرخرا هستم پسر نابونیتا و بابرو را یاغی کرد یکی مارتیای پارسی که بدروغ گفته بود من اومانش هستم پادشاه اوجی و اوجی را بر من یاغی کرد و یکی فراوارتش از اهل مادا که گفته بود من خشتریتا هستم از سلسلهٔ اوکشتره و مملکت مادا را یاغی کرد یکی چترتخما از اهل اسکارتیا که بدروغ میگفت من پادشاه اسکارتیا هستم از سلسلهٔ اوکشتره و اسکارتیا را یاغی کرد یکی فرادا نام از اهل مارکوا که بدروغ میگفت من پادشاه مارکوا هستم و مارکوا را یاغی کرد یکی وهیازدادا از اهل پارسا که بدروغ میگفت من بردیا پسر کورش هستم و پارسا را یاغی کرد یکی ارخا نام از اهل ارمینا که بدروغ میگفت من نابخ ادرخرا هستم پسر نابونیتا و بابرون را یاغی کرد

فقره سیم داریاوش پادشاه میکوید درین جنکها این ۹ پادشاه را اسیر کردم

فقره چهارم نصف نقشش خراب شده

فقره پنجم داریاوش پادشاه میکوید تو که هر که پس از من پادشاه میشوی سعی کن که دروغ کفتن را هیچ مکذارید و شخصی که از دین بیرون رود او را خوب تنبیه کنید که اکر مملکت باین طور نکهداشته شود تمام خواهد ماند

فقره ششم داریاوش پادشاه میکوید این همانست که کردم بفضل اورمزدا و همه را بعمل آوردم ای تو هر که باشی که بعد این تخت را میخوانی معلوم تو باشد که آنچه بر این تخت نقش کردم دروغ ثبت نشده

فقره هفتم داریاوش پادشاه میکوید اورمزدا کواه من است که از همه وقایع این تاریخ را براستی نوشتم

فقره هشتم داریاوش پادشاه میکوید بفضل اورمزدا بسیار چیزهای دیکر است که کردم و بر این تخت ثبت نشده از آن سبب ثبت نشده که مبادا کسانیکه پس از من این تخت را میخوانند اکثر کارهائی را که من در جاهای دیکر کردم بدروغ حمل کنند

فقره نهم داریاوش پادشاه میکوید اینفقره درست واضح نیست

فقره دهم داریاوش پادشاه میکوید ایکه جانشین من هستی معلوم تو بوده باشد اینکارها که من اشکار کردم ازین سبب اینها را تو پنهان نکنی اکر تو این تخت را در روزکار مشهور کنی اورمزدا یار تو خواهد بود و فرزندان تو فراوان شوند و عمر تو دراز کردد

فقره یازدهم داریاوش پادشاه میکوید اکر تو این تاریخ را پنهان کنی نام تو در روزکار نخواهد ماند و اورمزدا با تو دشمنی کند و بی فرزند باشی

فقره دوازدهم داریاوش پادشاه میکوید این آنست که من بفضل اورمزدا کردم و اورمزدا و فرشتکان که هستند مرا یاری کردند

فقره سیزدهم داریاوش پادشاه میکوید ازین سبب اورمزدا و فرشتکان بمن عنایت کردند که از دین بدر نرفتم و دروغکو نبودم و زور دار نبودم

فقره چهاردهم داریاوش پادشاه میکوید ایکه پس از من پادشاه میشوی هر که دروغکو است و کناه کار او را پرورش مکن و بنیاد او را براند

فقره پانزدهم داریاوش پادشاه میکوید ایکه بعد از من این تخت را که من نوشتم و این صورتها که نکاشتم میخوانی و می بینی بترس از اینکه بی احترامی کنی و اکر اینها را حفظ کنی تو نیز بسلامت باشی

فقره شانزدهم داریاوش پادشاه میکوید ایکه این تخت را و تصویر را می بینی اکر اینها را محافظت کنی اورمزدا یار تو باشد

و فرزندان تو بسیار شوند و عمر تو دراز گردد و هر کار که میکنی اورمزدا تو را خیر دهد

فقره هفدهم داریاوش پادشاه میگوید اگر این نبشته و تصویرها را ببینی و محافظت بکنی و با نهایت احترامی کنی اورمزدا دشمن تو باشد و فرزندان تو نپایند و هر کار میکنی اورمزدا آن کار را بانجام نرساند

فقره هیجدهم داریاوش پادشاه میگوید اینها آنانند که همراه من بودند وقتیکه گئوماتای مگوشی را که اسم بردیا داشت کشتم و ملک من بودند اینها شما همراه من بودند ویندفرنا نام از اهل پارسا اوتانا نام از اهل پارسا گئوبروا نام پسر مردونیا از اهل پارسا ویدرنا نام از اهل پارسا مگابخشا نام پسر زوپیرا از اهل پارسا اشپاشنیا از اهل پارسا

فقره نوزدهم خوانده نمیشود خانه پنجم خوانده نمیشود

ترجمه خطوطی که در پیش صورتها نوشته شده جمله یازده است

اول در بالای سر داریاوش چهارده سطر نوشته شده که لفظ بلفظ همانست که در چهار فقره اول از خانه اول نوشته شده

دوم در زیر تصویر مردی که در زیر پای داریاوش افتاده نوشته که این گئوماتای مگوشی دروغگو بود که گفته بود من بردیا پسر کوروش هستم

سیم در پهلوی شخص اول که ایستاده نوشته این اترینای دروغگو بود که گفت من پادشاه اوجهیم

چهارم در پهلوی شخص دوم که ایستاده نوشته که این نی‌تیرای دروغگو بود که من نابخ ادرخر هستم پسر نابونیا

پنجم بر تن شخص سیم که ایستاده نوشته که این فراوارتش دروغگو بود و گفته بود من شاثریتا هستم از سلسله اوکشتره پادشاه ماد هستم

ششم بالای شخص چهارم که ایستاده نوشته که این مارتیای دروغگو بود که گفته بود من اومانش هستم پادشاه اوجهی

هفتم پهلوی شخص پنجم که ایستاده نوشته که این چیترتخمای دروغگو بود که گفته بود من پادشاه اسگارتیا هستم و از سلسله اوکشتره

هشتم پهلوی شخص ششم که ایستاده نوشته که این وهیازدات دروغگو بود که گفته بود من بردیا پسر کوروش پادشاهم

نهم پهلوی شخص هفتم که ایستاده نوشته که این ارخا بود که بدروغ گفته بود من نابخ ادرخر هستم پسر نبونیتا و پادشاه بابروم

دهم پهلوی شخص هشتم که ایستاده نوشته که این فرادای دروغگو بود که گفته بود من پادشاه مارگانا هستم

یازدهم بالای شخص آخر که کلاه بلند بر سر دارد نوشته که این سکونقها ساکان است انتهی

[illegible] شاهزاده محمد [illegible] میرزا [illegible]

لرستان ولایت وسیعی است و قصبه آنجا خرم آباد است و قلعه محکمی دارد که بالای کوه پاره واقع شده است و ایلات الوار بسیار مسکن ایلات و احشام است و جنگلهای سخت و چشمه‌های نیکو و انهار عظیمه دارد وقتی صد هزار خانوار ایل در آن ولایت سکنی داشت و به چهار شعبه بزرگ تقسیم شده بود که اسامی آنها از اینقرار است سلسله و دلفان و بالاگریوه و عمله و هر یکی از این چهار شعبه مشتمل و منشعب بچندین قبیله و طایفه بود و اکنون سلسله و طایفه او که بالاگریوه و عمله باشد چنان از هم گسیخته که اسمی بلا رسم از آنها باقیست اما خوزستان در السنه و افواه بعربستان شهرت دارد که عربان اهواز گویند مملکت حاصل‌خیز خوبیست و قصبات معروف آنجا اکنون شوشتر و دزفول است و در رودخانه شوشتر که اصل او کرند اصفهان است پلی نیکو است که هشتاد و چهار طاق دارد و متصل بشهر شوشتر است و در سمت بالای پل آب افتی در جانب شرقی سدی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا بسته است الحق بنای متین و سد حصین است تاریخ بنای سد را گفته سید عبدالله داعی شوشتری بیت ؛ بنا سد د گر شد باز از اسکندر دیگر ؛ و این سد از بنای شاپور بود بقول مورخین ایران قیصر وقتیکه شاپور او را گرفتار ساخت سد را خراب کرد و پس از خلاصی شاپور چنان مشهور است که بحکم شاپور قیصر مصالح و عمله او را از روم آورده بنا نهاد و در عهد نادرشاه افشار سیل برد و باز بنا کردند ولی چندان محکم نبود که بزودی خراب شد

تا در دولت قاجاریه مرحوم شاهزاده والاگهر محمد علی میرزا که بسرحدداری عراقین عرب و عجم مامور شد همت عالی بر احداث
وآن بند سدید را بنا کرد و هر که این سد را ملاحظه کند بر علو همت و سمو رتبت شاهزاده آزاده گواهی میدهد هنر خود دگر
نه صاحب هنر و در شهر شوشتر خارج قلعه سلاسل قبر براء بن مالک برادر انس ابن مالک است که در غزوه شوشتر در سال
بیستم از هجرت که از اجله صحابه است بدرجه شهادت رسید و دزفول بحسب هوا بهتر از شوشتر است و در رودخانه دزفول که از
جنب شهر میگذرد پل محکمی است و این رودخانه بمسافت چهارده فرسخ پایین دزفول برودخانه شوشتر در بند قیر ملحق میشود
و منبع رودخانه شوشتر از زرده کوه بختیاریست و منبع رودخانه دزفول از جبال لرستان است و در خوزستان رود
رودخانه دیگر است موسوم بکرخه که از جنب شهر شوشه قدیم که شهر سوس باشد میگذرد و در نزدیکی او قبر دانیال نبی است
و این رودخانه از اجتماع رودخانه گشکان و کاماساب نهاوند و قراسوی کرمانشاه و چندین رودخانه دیگر است
و از جنب حویزه میگذرد و بمسافت ده میل پایین قورنه بشط العرب ملحق میگردد و در کتاب مراصد نیز سوس بسین مهمله
ضبط کرده است کما قال السوس بالضم ثم السکون و سین اخری بلدة بخوزستان وجد فیها جسد دانیال علیه السلام
فدفن فی نهرها تحت الماء و عمّی قبره و موضعه ظاهر یزار فارس از ممالک وسیع جنوبی ایران و در مغربی ولایت گرما
و در این ولایت بحسب وسعت هوا چنان اختلاف دارد که در بندر عباسی درخشانه بعمل میاید و در سرحدات شمالی مثل خسرو شیرین
در اواخر تابستان شبها آب یخ می بندد و در این ولایت محصولات سردسیری و گرمسیری از همه قسم بخوبی میتوان بعمل آورد و دار
انجا شیراز است و در شهر شیراز کریمخان زند عمارات نیکو و ارک و مسجد عالی و بازار و حمام خوبی ساخته است که اکنون جلوه
و رونق شهر شیراز بهمان عمارات وکیلی است و قصبات دیگر فارس بهبهان و کازرون و نیریز و جهرم و لار و داراب جرد
و از بنادر مشهور انجا یکی بوشهر است که در غربی شیراز است و مسافت میان شیراز و بوشهر صد میل است و دیگری بندر عباسی
و مسافت شیراز و عباسی تخمینا سیصد میل است و سایر بنادر را در باب بحار ذکر کرده ایم و جانب شمال مغرب و سواحل جنوبی
فارس کوهستان سخت است و انهار معروفه انجا نهر کام فیروز است که از بیضا و مرو دشت و کربال گذشته ببحیره بختگان که
ما بین نیریز و خیر است انصباب دارد و در این رودخانه امیر عضد الدوله دیلمی بندی نیکو بسته که به بند امیر شهرت دارد و دیگری
رودخانه قراآغاج است که ما بین شیراز و دشت ارژن است و منبع او از جبال ممسنی و جبل نار است و این رودخانه از بلوکات
کوهمره و سیاخ و کوار و خفر و سیمکان و قیر و کارزین گذشته در صحرای درنگاه که از توابع کله دار است برودخانه که از داراب
و فیروزآباد میاید متصل شده و از خاک دشتی عبور کرده از جنب قریه کالی گذشته در نزدیکی بندر کنگان بدریا ملحق میشود و
و دیگری رودخانه شاپور است که از صحرای شاپور گذشته و از ماهور میلاتی و بلوک خشت و زیرا گذشته در نزدیکی قریه
زیارت برودخانه دالکی متصل شده از شبانکاره و رود حله گذشته بدریا داخل میشود و دیگری رودخانه سرآب سیاه
و رودخانه فلهیان و چند رودخانه دیگر است که در خاک بهبهان برودخانه مسمی بکردستان داخل شده از هندیان گذشته
بدریا متصل میشود و در دریاچه فارس یکی بختگان بود که گذشت و این دریاچه بدرازی واقعست و طول او تخمینا پنجاه میل
و عرض او دوازده میل است و دیگری دریاچه شور است که در نزدیکی شیراز است و دیگری دریاچه پریشم است که بحیره
فامور نیز گویند که در جنوبی کازرونست و دوره این بحیره تخمینا چهار فرسخ است و قلاع مشهور فارس قلعه سفید و قلعه
طوس و قلعه گل و گلاب و قلعه اصطخر و اشکنوان و قلعه شهریاری و چندین قلعه دیگر است اما قلعه سفید کوهیست منقطع
از جبال و هیچ کوهی برو مشرف نیست و دور دامنه آن تخمینا چهار فرسنگ است و چهار راه مشهور دارد که ببالای

۴ و بساتین بهجت انگیز شیراز باغ جهان نماست که از بنای وکیل است و دیگر باغ تخت قاجار است که از بنای شاه شهید است و میان این دو باغ قدیم باغ نو است که از بنای مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس است و عمارت خوبی دارد

کوه میتوان رفت راه جنوبی قلعه مسمی بسیاه شیر است که پیاده رو بوده و اکنون مسدود است و ایلخان ممسنی در هنگامی که در قلعه متحصن
شد از سنگ و گچ دیواری کشیده و آنراه را مسدود کرد و راه مشرقی مسمی بزین کلاه است که در سر راه شیراز و فهلیان است
و آنراه نیز پیاده رو است و راه شمالی مسمی بگلستان است که از فهلیان بآنجا از آنراه تردد میشود که سواره از آنراه میتوان
ببالای قلعه رفت و راه مغربی مسمی بشتر خوابست که در سمت نورآباد است و از این راه نیز سواره میتوان ببالای
قلعه شتافت و ارتفاع کوه قلعه سفید تقریبا نیم فرسخ است و بالای قلعه زمین هموار است که کشت و زرع میتوان کرد
و جنگل فراوان نیز دارد و درخت بلوط و انجیر و بادام کوهی و زیتون و انار و انگور نیز بسیار است و در زمستان برف
انجا را میگیرد ولی دوامی ندارد و علف و شکار کوهی نیز بسیار دارد و در آنکوه پنج چشمه است که سه چشمه آن در تابستان
خشک میشود و بالای قلعه چندین چاه نیز داشته است که اکنون انباشته شده است و در پای هر یکی از آن چشمه ها حوضی
از سنگ برتراشیده اند که آب در آنها جمع میشود و در عهد سلاطین عجم در دوره این قلعه سنگهای عظیم الجثه ترتیب داده
و چنان تعبیه کرده بودند که باندک حرکتی آن سنگ از جای کنده و از آن کوه فلک شکوه سرازیر میشده است و بحرکت آن
صخره صما چندین حجر و مدر نیز باین حرکت می آمد و جمیع احجار یورش شده و برورد هورد محاصرها محصورین انداختند
و بیشتر آنها را برای تماشا تیمور میرزا ولد مرحوم شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس در وقتیکه بندر بوشهر را غارت کرد
و از پدر یاغی شد و در آن قلعه باطمینان الوار آرمید انداخته است و باز در بعضی جاها پیدا میشود و غیر از آن چهار راه چند
راه دیگر پیاده رو هست که الوار خود میدانند که بزحمت از الطرق بفراز کوه میتوان رفت و در دامنه کوه چشمه های آب بسیار است

سنه ۱۲۵۷

ولی بکار قلعه گیان نیاید و این بنده در ذیحجه الحرام سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در وقتیکه به تنبیه و تادیب
الوار مصمم بود تفصیل این قلعه را ملاحظه کرده است اما قلعه طوس که نزد الوار بقلعه مورد مشهور است از تنگ شیب
باید گذشت و بآن قلعه رفت و در نزدیکی تنگ قلعه ایست مسمی بقلعه تو گنگ است که در بالای سنگی بنا نهاده اند و از آن قلعه
تا قلعه طوس سه فرسنگ و راه صعب سختی دارد و قلعه طوس را بالای کوهی بنا نهاده که از سه طرف او در میان دره
رودخانه بزرگی جاریست و یکجانب او اتصال بکوه دارد و در دامنه کوه قریب بصد گام تا قلعه چشمه آبیست که از میان قلعه
در ایام قدیم تا سر آن چشمه نقب کنده اند که قاطر را و یه پیسانی از آن نقب میگذرد و بالای چشمه نیز برجی ساخته اند که
قلعه گیان در مقام ضرورت از آن نقب بالای چشمه آمده آب بر دارند و طایفه رستم در این قلاع منزل داشت در ذیحجه الحرام
سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری که بتنبیه انها حسب الامر پادشاه مرحوم شتافتم همه قلاع را خراب نمودم دو روز بعد دو
فوج دوم تبریزی و فوج کمره مشغول خرابی قلعه طوس بودند و از قلعه طوس تا قلعه فرامرز که در کنار سر آب سیاه واقعست چهار
فرسخست و از فهلیان تا قلعه فرامرز پنج فرسخ و سر آب سیاه در شمال کازرونست اما قلعه گل و گلاب در نزدیکی بهبهانست و در

سنه ۱۲۵۱

در سال هزار و دویست و پنجاه و یک هجری که ولیخان ممسنی در این قلعه متحصن شد حسب الامر پادشاه مرحوم لشکر بر آنجا شتافت
در حکومت نواب شاهزاده فیروز میرزا و وزارت معتمد الدوله منوچهر خان باهتمام و یورش فوج دوم تبریزی و دو فوج خوی
و حسن تدبیر هنری لیندزی صاحب انگلیس که بزرگ قشون بود قهراً و قسراً انقلاع حصینه مفتوح شد اما قلعه اصطخر در بلوک
مرودشت است که اکنون خرابست و در آنقلعه عضد الدوله دیلمی آب انبار بزرگی ساخته که چهل پایه در میان آب انبار بنا
کرده بودند و مشهور است کوهی در میان آب و دریائی در میان کوه از بناهای او است که اشاره به بند امیر و آب انبار آن
اصطخر باشد اما قلعه اشکنوان در بلوک ابرج است و اکنون خرابست اما قلعه شهریاری در گرمسیر است و در مابین بلوک خنج

۱۲۵۸

وبلوک افرز در مغربی قریهٔ لاغر است وسه جانب این قلعه رود خانه است و از تنگ سمت شمالی راه داد و از همه طرف راه
انجا سخت است و در این قلعه چاهی از سنگ کنده اند که با ب رود خانه رسیده است و فزون تر از صد ذرع عمق او است
وقطر او فزون تر از چهار ذرع است و بجز این چاه آب ندارد و این قلعه مامن متمردین کرم سیر بود و این چاه را در ماه جمعه
سال هزار و دویست پنجاه و هشت هجری که از گرمسیر مراجعت بشیراز میکردم انباشتم چنانچه بکر و زفوج که مشغول انباشتن
او بودند و از ان پس قلعه مندرس شد و چاه منطمس مهر دانرا مجال زیست در انجا نماند شوارع امین شد و قوافل بیخوف
و بیم تردد کردند اما آثار قدیمه که در فارس است یکی تخت جمشید است که بیان و بنان از توصیف او عاجز است و
وصورت جمشید باختلاف حالات در در و دیوار نقش نموده اند چنانچه بعضی جا بالای کرسی نشسته و بعضی جا بیکدست
شاخ کرگدن گرفته و بدست دیگر خنجر بشکم او فرو برده و در اطراف صفهٔ بزرگ صورت آدمی و حیوان است چنانچه یکی شتر
بقطار میکشد و یکی گاو میبرد و یکی عراده به اسب بسته میراند و بعضی در دست نارنج دارند و بعضی کاسه گرفته اند و الان
سیزده منارهٔ سنگی برپا است که قطر هر یک تخمینا هفت چارک و طول هر یک شانزده ذرع و یک چارک است و بالای
سر منارها بعضی جا بشکل شتر و بعضی جا کرگدن بوده است و این منارها هر کدام سه پاره و چهار پاره سنگ است و درز
این سنگها را با سرب محکم کرده اند و از صفهٔ بزرگ که داخل میشوی دو شکل فیل از سنگ در آورده اند که روی انها بصحرا است
و مقابل ان دو شکل فیل جانور عجیبی است که روی بجانب کوه است و در میان انجها صورت دو منارهٔ سنگی است
و در کوه دو صفه از سنگ تراشیده اند و شکل آفتاب و منقل آتشی است که جمشید رو بروی آفتاب ایستاده در یکدست کمان
و بدیگری اشاره بآفتاب میکند و بالای سر جمشید شکل عجیبی است که از دو طرف پر دارد و پای عجیبی دارد و در بالای ان
ان شکل باز صورت جمشید را کوچک تراشیده اند القصه اگر نویسم شرح ان بیحد شود و سنگی که هفت ذرع طول و یکذرع و نیم
عرض و یکذرع قطر داشته باشد در انجا فراوان بکار برده اند و در نزدیکی او دخمهٔ فریدون و خانهٔ زردشت است و آثار دیگر
نقش شاپور است که در سه فرسخی کازرون در تنگ چوکان و اقعست که از ان تنگ رودخانه میگذرد و دو طرفین او را در کوه
حجاری و نقاری کرده اند و در دامنهٔ کوهی که رو بشمال است دو مکانرا از کوه تراشیده نقوش کشیده اند نقش اول
دو سوار رو بروی یکدیگر ایستاده که یکی بکلی از صدمهٔ باران و آفتاب و سیل منهدم شده که همان دست و پای اسب باقی
مانده و در زیر پای آدمی تنومند برو خوابانیده که دست زیر سر گذاشته و یکی دیگر رو بروی ان سوار زانو بزمین زده دست
پیش برده اظهار عجز مینماید و از سوار دیگر همان صورت اسب باقی مانده شکل انسانرا باران بکلی خراب کرده است و سوار
اول گویا شکل شاپور است که یکی از سلاطین را بزیر پای اسب انداخته است نقش دیگر چون از کوه تراشیده اند که کوه
طره مانند پیش آمده از انجهة اندکی محفوظ مانده شکل شاپور است سوار اسب و زلفهای پیچ پیچ پشت سر و کلاه کیانی بر فرق
و آدمی زیر دست و پای اسب خوابانیده که یکجانب صورت او پیدا است که بپهلو خوابیده و دست بزیر سر گذاشته است و
وشخصی دیگر رو بروی اسب شاپور زانو بزمین زده دست پیش برده عجز میکند و یکی دیگر بالای سر آن شخص جاثی مذکور ایستاده
دست در بغل کرده گردن کج نموده نگاه میکند و یکی دیگر بزیر پشت سر او دو دست بهم جفت نموده دراز کرده است و بحیرت
و انکسار نگاه میکند و پشت سر شاپور پهلوی اسب یکی ایستاده که دست او میان دست شاپور است و رو بروی شاپور
بالای سرش شکل هاله ایست و در دستش چیزی پیچ پیچ است که دهنش مثل دهن کرنا است ابتدا اعلم شکل اسرافیل و صور است
یا چیز دیگر از ان منظور و در جبین ان اشکال صورت سه ایوانست دو مرتبه که در میان هر یکی سه نفر آدم ایستاده و در دست

جاثی بزانو درآمده

بعضی نیزه و گرز و برخی شمشیر است و پشت سر نیز صفه ایست دو مرتبه که هر یکی شش شکل آدمیست که بحیرت بشاپور نگاه میکنند
و بانگشت اشاره مینمایند گویا شاپور با آن هیئت مذکور در میان میدانی ایستاده و از اطراف از صفه ها اهل لشکر باو
تماشا مینمایند والعلم عند الله و در کوهی که رو بجنوب است چند جا از کوه برا تراشیده و چند موضع باختلاف شکل کشیده اند
نقش اول شکل شاپور را کشیده اند که سلام عام است شاپور در وسط مستقبل نشسته و دو زانوی خود را از یکدیگر باز
داشته که پنجه هر دو پا بر زمین بیکدیگر ملصق است و شمشیری چون شمشیر نظام فرنگی بدست دارد که تکیه کرده که ته غلاف
شمشیر میان هر دو پنجه پای اوست و از جانب یمین صفه دو مرتبه ایست که مرتبه بالا چند نفر ایستاده کتابت میکنند و چیز
مینگارند و مرتبه پائین اسبی با زین و لجام که یکی عنانرا گرفته بحضور میبرد که پیشکش نماید و دور اسب نیز چند نفر ایستاده
که بحضور میروند و چند نفر دیگر شمشیر نظام در دست دارند که بر زمین تکیه کرده ایستاده اند و از جانب یسار مرتبهٔ
بالا یکی چتر مانندی بر سر شاپور گرفته که اکنون بواسطه باران و ریزش سنگ ضایع شده و پشت سر او یکی را دست بسته
بحضور میبرند که سری خم کرده گویا عجز میکند و یکی نیز پشت سر او شخصی نعل بسته ایست و در مرتبه ثانی یکی دو سر بریده
در هر دو دست دارد که بنظر شاپور میرساند و یک طفلی پشت سر او ایستاده و گویا دامن انجلا در از پشت گرفته و یک
نفر دیگر با نعل بسته ایستاده است و چند نفر دیگر حربه در دست گرفته در پشت او ایستاده اند و انتظار حکم را دارند
نقش دیگر گویا نقش شاپور است یا دو پهلوان دیگر است که اسب عظیم جثه کشیده و مکمل و مسلح رو بروی هم ایستاده
حلقه بزرگی که دوران از یکذرع زیادتر است در دست یکی است و اندیکری دست دراز کرده که بگیرد و دو
چهاری اسب صنعتی کرده که قرنها در انگشت تحیر بدندانست و هر یکی از صورتها چون شال گوش پیچ کشمیری آنزمانها
که بر دور کلاه خود پیچیده از پشت سر کلاه خود دارند که باد بر آن کند ذکر ده است و اینده صورت در همه چیز مشابهت دارند
الا کلاه سر که یکی را در سر کلاه شاهی و دیگری را سپاهیست که در آن زمان متداول بوده است نقش دیگر شکل دو شتر است
که چند نفر همراه اوست و چند کله آدمی حمل آنده و شتر است و آنطرف شکل شتر آدمیست که بشکل شاپور میماند ولیکن
نیم تنه است که هم باران ضایع کرده و هم از زیر اشکال جدول آبی از کوه تراشیده اند و بآن واسطه خراب شده است و
و آنجدول از رودخانه برداشته اند که تخمینا رودخانه چهل پنجاه ذرع از زیر آن اشکال پائین است و از بالا از رود جدا
کرده اند و یکطرف را که بسمت رودخانه است از آهک و سنگ بالا آورده اند تاکنون آباد و بحال خود باقیست و بعضی جا
سنگرا تراشیده ممر آب قرار داده اند حال اگر کسی بخواهد تا بپای آن اشکال رفته تماشا کند از همان ممر آب باید رفت که اکنون
خشک است و از آنجائیکه از سنگ تراشیده اند باید خم شده عبور کرد و آنجدول قریب یکفرسخ میشود که مدخل آن عمارات
واقعه در دامنه کوه از جانب یمین بوده و از آنجا بصحرا میریخته یا باز در شهر جاری بوده است نقش دیگر گویا شکل محفل عیش
یا محل سلام و طیش است و شکل شاپور در میان بوده که از صدمات باران و اختلاف شهور و ازمان ضایع گشته و اکنون
از شکاف سنگ علف روئیده است و چهار مرتبه است از طرف یمین کل شکل سوار است که کشیده اند چنان مینمایند که بجهاز
نعل در حرکت آمده اند و هر مرتبه شانزده شکل سوار است و طرف دیگر پیاده است که صف کشیده و در زیر شکل شاپور در
در مرتبه ثالث شکل سواریست که یکنفر آدم زیر پای اسب انداخته و سایر پیاده ها که آن هر یکی چیزی در دست دارند که بحضور
میبرند یکی شیر میکشد و یکی فیل میراند و یکی اسب با عراده در حرکت آورده و بعضی نیزه و بعضی شمشیر در دست دارند که
که کلا بنظر سلطان رسانده میگذرانند شعر

از نقش و نگار در و دیوار شکسته — آثار پدید است صنادید عجم را

کانهم یقولون ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار ٢ ودرمیان صحرای شاپور و نورآباد چشمه ایست مسمی بسراب بهرام
و در بالای آنچشمه که از زیر کوه جاریست گویند شکل بهرام است و از آنجهة بسراب بهرام شهرت دارد و شکل بهرام را در آنجا نقش
کرده اند که مستقبل نشسته و زانوان از هم گشاده و سر پنجه پا را بر زمین گذاشته و شمشیر راستی چون شمشیر نظام در دست دارد
که میان دو پنجه پا گذاشته است و لیکن کلاه سرش بطوری غریب است و از دو طرف زلفهای پیچ پیچ و دو طرف کلاه
چون پر مرغ که پرواز نماید پریست و بالای او چون عمامه مدور است و در آن عمامه شکل ماری کشیده اند و دو نفر جانب
یمین بشکل ایستاده که یکی چیزی میگذارد و دو نفر در یسار که یکی گویا چیزی بر کتف دارد چون از صدمه باران خراب شده و سنگ
ریزش کرده است لهذا درست معلوم نیست و در میان فهلیان و نورآباد که تخمینا دو فرسنگ نرگس زاریست
که چشم از دیدن او خیره میشود عربی مقل بغیر نواظر الآماق وردیة ذهبیة الاحداق احفانها من فضة وتعلقها
قضبان بلا اوراق واذ الریاح جرین فی حافاتها ورنت بحسن لفرق وتلاق شبهتها متعانقین احبة زمت رکابهم
لوشک فراق وضعوا الخدود علی الخدود واسندوا اعناقهم اسفا علی الاعناق گویند انوشیروان چند شاخه نرگس
در دست داشت با بوزرجمهر گفت که او را وصف کن عرض کرد زمرد دسته مروارید پوسته زر اندر میان رسته ٣ و در فارس
چندین جا نرگس زار است ولی هیچیک بخوبی و فراوانی نرگس زار فهلیان نیست و در بلوک فسا سرویست که مجوس را
بان سرو اعتقاد است و ارتفاع السرو سی ذرعست و قطر او در طرف پائین فزونتر از دو ذرع میشود و لارستان ولایت
معظم وسیعی است در مابین مشرق و جنوب شیراز است و قصبه آنجا لار است بعضی گویند اسم قصبه لاد است چنانچه این
شعر را نسبت بفردوسی میدهند که در تقسیم کردن کیخسرو ممالک ایران را بپهلوانان گوید شعر صفاهان بگودرز کشواد
داد بگرگین میلاد هم لاد داد و نسل گرگین در آن ولایت نسلا بعد نسل حکومت داشته اند و در سال هزار و نه هجری حکومت
انها منقرض شد و الله ویردی خان لار را مسخر کرد و تاج گرگین را با ابراهیم خان حاکم لار که از نژاد گرگین بود گرفته
باردوی شاه عباس آورد و در هرات باردو رسیدند و صاحب تاریخ عالم آرا گوید که نسل گرگین پس از آن منقطع
شد و حاکم لار نیز در اردوی شاه عباس وفات یافت و صاحب هفت اقلیم که از اهل لار است در ضمن احوال لار در سال هزار
و هفت هجری دو سال قبل از انقراض آن سلسله اسامی آن دودمان را بتفصیل ذکر میکند مملکت مفازه در مشرق و مابین
شمال مشرق فارس است و شهر مشهور آنجا کرمان و یزد است و یزد را قدما زندان اسکندر میگفتند و فارس را مملکت
سلیمان میخواندند از آنست خواجه حافظ گوید شعر دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بربندم و تا ملک
سلیمان بروم و یزد بلوکات آبادنیکو دارد مثل اردکان و عقدا و میبد و تفت وغیره کرمان بحسب هوا اگر چه در جنوب
یزد است بهتر از یزد است و قلعه بم که از قلاع حصینه است قریب بمشرق کرمان واقع شده است و مسافت میان کرمان و بم
تخمینا یکصد و بیست میل است ٣١ و در این کتاب از احوال ایران باین قدر کافیست و طول ممالک ایران از شمال مغرب که از شمالی
ماکو است تا جنوب مشرق که شمیل و میناب است تخمینا یکهزار و یکصد و سی میل است و پهنای او از شمال مشرق که از سرخس است
تا جنوب مغرب که هندیانست تخمینا هشتصد و چهل میل است و هندیان قریه معموریست که در آخر خاک بهبهان قریب بکنار
دریا است و اما سلسله سلاطین که در ایران پادشاهی کرده اند چندین فرقه و شعبه است که متون تواریخ از آن مشحون است
و ما نسب سلسله علیه قاجاریه را که اکنون سلطنت در این دودمان رفیع البنیان است باختصار ذکر مینمائیم و در این دولت
علیه نیز چندین جلد تاریخ ارباب کمال برشته تالیف کشیده اند و هر که کلیات وقایع خواهد بر آن کتب نفیسه رجوع نماید طایفه قاجار

١٠٠٩

١٠٠٧

ایران

از ایل قراجار نوبانست و مرحوم میرزا ابو القاسم قایم مقام حسب الامر خاقان مغفور فتحعلی شاه نسب قاجاریه را در کتاب شمایل
خاقان ضبط کرده است و این سلسله از گنجه باسترآباد آمده اند و اول کسیکه از گنجه آمد شاهقلیخان بود که در اواخر دولت
شاه سلیمان صفوی باسترآباد آمد و در استراباد دختری از اعیان اکراد و بیدان واسطه در آنجا رحل اقامت افکند و از او
دو پسر شد یکی مسمی بفتحعلی خان که جد سلاطین قاجار است و دیگری فضل علی آقا که جد خوانین کبار است و پس از وفات
شاهقلی خان پسر بزرگ او فتحعلی خان رئیس قوم و بزرگ طایفه گشت و در فتنه افغان هزار نفر سوار از اعیان قاجاریه بجانب
شاه سلطان حسین برد و در اصفهان بخدمت شاه سلطان حسین مشرف شد و زحمات او بواسطه اینکه او را در خدمت شاه
متهم کردند که خود داعیه سلطنت دارد مقبول نیفتاد و ملاباشی و حکیم باشی که در قلب شاه رسوخی داشتند پیوسته از او
سعایت داشته می گفتند افغان دشمن خارجی و غریب است میتوان چاره او نمود ولی به فتحعلی خان که از خود هزار
سوار دارد و بی اذن شاه باصفهان آمده اطمینان حاصل نمیتوان کرد تا شاه ساده لوح آن کلمات واهی مقبول
افتاده شمشیر جهان گشا را باو عنایت کرده اذن انصراف داد و آن شمشیر در سلسله قاجاریه بشگون و میمنت معروفست
القصه چنان لشکر را افغان از شاخ اقبال خود دانسته و احق چنان بود و آخر الامر فتحعلی خان باز از راه اخلاصی که بدودمان
صفویه داشت وقتیکه شاه طهماسب ثانی بطهران آمد بخدمت او شتافت و خدمتها کرد و در رکاب او بخراسان رفت
و در خراسان وجود او را نادر شاه مخل خود دید است و در نزد شاه طهماسب وسوسه کرد و از آن ملواح حکم قتل او را صادر
کرد و در چهاردهم صفر سال هزار و صد و سی و نه هجری در دور مشهد مقدس بدست مهدی بیک قاجار دولو بتحریک
نادر شاه و اجازه شاه طهماسب کشته شد و در مقبره خواجه ربیع مدفونست و چهل و دو سال از عمر او گذشته بود و از فتحعلی خان
یک پسر باقی ماند مسمی بمحمد حسنخان و در استیلای نادر شاه در دشت ترکمان فراری و متواری بود و هر قدر نادر شاه
خواهست که او را بدست آرد ممکن نشد و پس از کشته شدن نادر شاه از دشت ترکمان باسترآباد آمده بخیال سلطنت افتاد
و اکثر ولایات عراق و آذربایجان و اصفهان را مسخر کرد و آزاد خان افغان را که او نیز داعیه سروری داشت از ارومیه بیرون
نمود و بمحاصره شیراز شتافت و کریمخان را المحصور نمود و در المحاصره قاجاریه یوخاری باش و غیره از حقد قدیم و کینه
دیرینه خیانت کرده اردو را شکسته فرار کردند محمد حسنخان را مجال توقف نماند باسترآباد آمد و اگر خیانت قاجاریه نبود
هر آینه قلعه شیراز بزودی مفتوح میشد چراکه قلعه گیان تحمل تنگی را نداشتند و کریمخان متعاقب او لشکر کشیده روانه شد
و خود در طهران ماند و شیخعلی خان زند را بمازندران فرستاد و در مابین استرآباد و اشرف جنگی فیمابین اند و سردار واقع گشت
محمد حسنخان شکست خورد و در جر کلباد در شهر جمادی الاخره هزار و صد و هفتاد و دو هجری بدست سبز علی بیک نوکر خود
بتحریک قاجاریه یوخاری باش بدرجه شهادت رسید و سر او را در طهران بخدمت کریمخان آوردند و در تاریخ زندیه نوشته اند
که سر او را با مشک و گلاب شسته سه روز در نزد کریمخان بود بعد او را با حرمت باسترآباد فرستاد که بجسد او ملحق ساختند و
و قاجاریه گویند که سر آن امیر نامدار در بقعه شریفه حضرت عبد العظیم مدفونست و از محمد حسنخان نه پسر باقی بود اکبر و ارشد اولاد
آقا محمد خان است و دیگران حسینقلی خان و جعفرقلیخان و مصطفی قلیخان و مرتضی قلیخان و علیقلیخان و رضاقلیخان و مهدیقلی خان
و عباسقلی خان که در خورد سالگی درگذشت و کریمخان زند پس از شهادت محمد حسنخان که مملکت ایران بلامانع او را مسلم شد آقا
محمد خان و حسینقلی خان والد خاقان را که از یک مادر بودند بشیراز برسم نوا برد و برادران دیگر را بقزوین فرستاد و آقا محمد خان را
حرمت زیاد میکرد و او را پیران ویسه میگفت و در کلیات امور از او مشورت مینمود و در سال هزار و صد و هشتاد و چهار هجری

۲ رمضان ۳
۱۱۳۹
۳ و جلوس
۱۱۷۲
۱۱۸۴

حسینقلیخان برادر اعیانی آقا محمد خانرا حکومت دامغان داده فرستاد و حسینقلی خان بدامغان رفت و در سال هزار و صد و هشتاد
و پنج هجری خاقان مغفور از آن امیر نامدار بعرصه ظهور آمد چون سمی جد امجد بود لهذا در عهد آقا محمد خان ایشانرا باباخان
میگفتند و حسینقلیخان از دامغان بمازندران شتافت محمد خان داود حاکم مازندرانرا با زه کمان خود خفه کرد و در اولاد
بنای آشوب گذاشت و کریمخان بدفع او لشکر فرستاد تا در سال هزار و صد و هشتاد و هشت هجری در حوالی فندرسک بدست نفر
از طایفه اکبر زیموت از طوایف ترکمان بتحریک کریمخان او را کشتند و در تاریخ میرزا فضل الله شیرازی متخلص بخاوری شهادت
حسینقلی خانرا در بیستم صفر سال هزار و صد و نود و یک هجری ضبط کرده است و در تاریخ محمدی که ملا محمد ساروی نوشته
دوازدهم صفر هزار و صد و نود و دو هجری نوشته است و ما تاریخ شهادت را از تاریخ زندیه نقل کرده ایم و اعتبار این قول
در نزد من زیادتر است و با آنهمه انقلاب و اختلال که از حسینقلی خان در امور ولایت ظاهر شد کریمخان از سجاحت خلق هیچ از آقا محمد خان
مواخذه نکرد و در وقت شهادت او حسینقلی خان پسرش در بطن مادر بود که پس از ولادت باسم او خواندند و کریمخان
سالهای سال بناخوشی سل مبتلا بود و در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری شدت کرد و عمه آقا محمد خان که زن کریمخان
بود برادرزاده را از ناخوشی او اعلام کرد و آقا محمد خان بعزم شکار چهار فرسنگ بیرون رفت و روز سیزدهم صفر هزار و
صد و نود و سه هجری که بشهر برگشت دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و تاریخ وفات کریم خانرا
شاعر خوب گفته کریم زند چو از دار بیقرار گذشت سنه از نود و نود از صد و صد از هزار گذشت و زندیه از تفریق کلمه که
در میان خود داشتند بخیال او نیفتادند که صیدی از قید ایشان رها شده است و آقا محمد خان از همانجا باز را سر داد و باز
دولت را پرواز آورد و دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و در کاشان خزانه کریمخانرا که از رشت میبردند و پانزده هزار تومان
نقد و جنس میشد غارت نمود و روز هجدهم صفر بورامین وارد شد و در آنجا سران قاجاریه و خوانین ایلات بحلقه اطاعتش
درآمده بمازندران رفت و در مازندران مدتی با برادران خود کاوش و سازش داشت و علیمراد خان زند که پس از کریمخان
بسلطنت نشست بخیال دفع او افتاد بطهران آمد و لشکر بمازندران با پسر خود شیخ ویس مراد خان و سرداری محمد ظاهر خان
فرستاد و ایشان شکست خوردند و علیمراد خانرا نیز ناخوشی صعب المزاج طاری شده بود باصفهان برگشت و در سال هزار و صد و
نود و هشت هجری مرحوم شد و آقا محمد خان با لشکر اقبال و ظفر و سران مازندران و قجر بجلگه عراق آمد و جنگها کرد و سختیها
کشید تا جعفر خان و لطفعلی خان پسر او را که تالی منتصر سامانی بود گرفت و دولت زندیه سپری شد و شهر کرمانرا پس از محاصره
شش ماه که مفتوح داشت قتل عام نمود و بجانب گرجستان لشکر کشید تفلیس را غارت کرد و مراجعت فرمود و در طهران قشلامشی
کرد و در شوال المکرم هزار و دویست و ده هجری بسمت استراباد و گرگان روانه شد طوایف ترکمانرا تاخت و تاز کرده از دشت
و راه شیخ بخراسان روان گردید کل سران خراسان بتقبیل عتبه همایون او شتافتند و شاهرخ شاه اعمی را جناب میرزا مهدی
مشهدی بحضور آورد و در خراسان تشریف داشتند که خبر قزلباغ و فتنه گرجستان بسمع شریف ایشان رسید دفع و حفظ
الاطالیه را اهم دانسته مراجعت کردند و فصل زمستان در طهران بتهیه لشکر پرداخته در اواسط ذیقعده الحرام هزار و دویست و یازده
هجری بجانب گرجستان رایات همایون بحرکت آمد پس از فتح اخذ و در قلعه شوشی در شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجة الحرام هزار
و دویست و یازده هجری مدت صادق نام فراش خلوت شهید شد و لفظ تاریخ تاریخ او است و ولادت آن پادشاه جهاندار
در روز یکشنبه بیست هفتم محرم الحرام هزار و صد و پنجاه و پنج در قصبه استراباد اتفاق افتاد و از عمر شان پنجاه و شش سال گذشته
بود و از غرایب آنکه در تحویل سال عالم که در روز دوشنبه بیستم رمضان المبارک هزار و دویست و یازده هجری بود آقا محمد خان

سنه ۱۱۹۸

سنه ۱۲۱۰

سنه ۱۱۵۵

۲ و بعضی نوشته‌اند که خاله آقا محمد خان زن کریم خان بود

از میرزا حسن منجم باشی پرسید که امسال تا ریخ نجومی بچه دلالت دارد او عرض کرد که قران سعدین جوتی در این سال اتفاق افتاده دلیل
رفاه رعایا و اسایش عباد است اقا محمد خان لحظه تفکر کرده خطاب بخاقان کرده فرمودند بابا خان میرزا حسن خبر مرگ عموی ترا
میدهد و با وجود من هرگز بخلق خوش نخواهد گذشت و چنان بود که او گفته بود که سه ماه پس از آن در قلعه شوشی که عوام شیشه
گویند شهید شد و خاقان با ورنگ سلطنت جلوس کرد و خبر شهادت اقا محمد خان در شیراز بمصاحبت بابا یوسف شاطر که در پیاده
روی از باد سبقت میگرفت بخاقان روز دوم محرم الحرام هزار و دویست و دوازده هجری رسید و خاقان با واخر محرم از شیراز
حرکت فرموده روز بیستم ماه صفر بطهران نزول اجلال فرمودند و در ما بین قزوین و طهران با صادق خان شقاقی که بخیال سروری
افتاده بود در اواسط ربیع الاول جنگ کرده او را شکست دادند و متعاقب او باذربایجان رفته و در جمادی الاخر بطهران
بطهران برگشتند و روز عید رمضان هزار و دویست و دوازده هجری که تحویل سال عالم نیز از نوروز اتفاق میافتاد بحسب ساعت
نجومی بر تخت جهانداری جلوس فرمودند و در از ورنه عید شریف برجهانیان روی داد و در تاریخ جلوس فتحعلی خان
ملک الشعرا که از فحول شعرای عصر بود نیکو گفته ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان ولفظ بابا نیز ماده تاریخ است که از تفردات
و مخترعات این بنده است که کلمه بابا مشتمل بر دو باء موحده و دو الف است و چون هر یکی بترتیب با ارقام هندسی مطابق شود
عدد هزار و دویست و دوازده میشود که با سال جلوس موافق است القصه ممالک ایران از پی منازع بتحت فرمان آورده چند
صباحی در خراسان اولاد شاهرخ شاه سرکشی داشتند و لشکر بدفع و رفع انها نامزد شد در رمضان هزار و دویست و سیزده
هجری شهر مشهد مقدس مفتوح گشت و نادر میرزا پسر شاهرخ شاه گرفتار گشت و او را با جمعی از احفاد نادری در آواخر
ذیقعده الحرام سال هزار و دویست و سیزده هجری بطهران آورده که بسیاست رسیدند و خاقان بلفظ کهربار فرمودند
حمد خداوند را که قصاص با هم کردند نادر شاه فتحعلی خان را کشت و فتحعلی شاه نادر میرزا را سیاست نمود و خداوند عزوجل برکتی در
در نسل او نهاد که بوم و در و بحر و بر فرا گرفته اند شعر وله البنون بکل ارض منهم ملک یقود الی الاعادی عسکرا من کل
وضاح الجبین تخاله بدرا و آوان شهد الوغی تخشفرا قوم ذکوا اصلا و طابوا محتدا وتدفقوا جودا وراقوا منظرا و در عهد
آن پادشاه حروب کثیره در مشرق زمین با افغان و در اذربایجان با روم و روس اتفاق افتاد و از دول فرنگستان
سفرا بخدمت او شتافتند و هدایا و تنسوقات نفیسه آوردند و امرای کبار و وزرای عالیمقدار در عصر آن شاهنشاه بعرصه ظهور
آمدند که هر کدام با البتکین سامانی و عمید الملک کندری برابری داشتند و در عصر آن پادشاه مساجد و عمارات و مدارس
و رباطات در ایران اباد شد و هر یکی از شاهزادگان که در ولایات حکمرانی داشتند بتحسین قلاع و تزئین بقاع کوشیدند
و خداوند کریم بمصداق ایه شریفه زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة و
والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب در حق او بکمال عنایت فرمود و بجهة دعای
بندگان الهی در حق آن پادشاه و حسن اعتقاد در مذهب دین و ائمه طاهرین البته بحسن مآب نیز فایز گشته اند القصه در سال هزار
هزار و دویست و پنجاه باصفهان تشریف فرما شده در عمارت هفت دست خارج اصفهان عصر روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره
سنه مزبوره مطابق هزار و هشتصد و سی و چهار مسیحی بخطایر قدس شتافتند پادشاه ایران در اصفهان مرد تاریخ است مضت
و پنجسال از عمر مبارکشان گذشته بود و در عصر آن شاهنشاه بحکم ارث و استحقاق و وصایت شاه شهید آقا محمد خان ولیعهدی
نواب مستطاب عباس میرزا مسلم بود ما هو عطفیه بین البیض والاسل مثل الخلیفه عباس ابن فتحعلی وان شاهزاده شاه نشان
در زمان خاقان خلد مکان در مشهد طوسی پس از فتوح خراسان برحمت الهی واصل شد و شاهنشاه مبرور حسنات و رحمات او را

جد اب ا
۱۲۱۲

سنه ۱۲۱۱

منظور داشته با وجود اولاد کبار خلعت و فرمان وراثت سلطنت و ولایت عهد را بعهده همین فرزند او محمد شاه در دوازدهم صفر
المظفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری در مراجعت از سفر خراسان مرحمت کردند و پادشاه مبرور پس از یکهفته از طهران
بممالک آذربایجان که مملکت موروثی و سرپرستی اهالی آنجا که در جان فشانی حکم عهد و ادا داشتند روانه شدند و خاقان
خلد آشیان نیز در نهم جمادی الاولی سال مزبور بسفر اصفهان شتافتند که در اصفهان چنانچه ذکر شد برحمت ایزدی پیوستند
و خبر فوت خاقان بدار السلطنه تبریز در بیست و هشتم جمادی الاخره رسید و پادشاه مبرور در شب یکشنبه هفتم رجب در تبریز
جلوس کرده چهاردهم رجب از تبریز حرکت نمودند و در نوزدهم ماه شعبان سال مزبور پرتو افکن ساحت دار الخلافه شدند
که باغ نگارستان از قدوم همایون رشک نگارستان چین شد و در مدت چهار ماه کل شاهزادگان اطراف طوعاً
و کرهاً بخاکپای همایون او آمدند و نواب ظل السلطان که در ایام فترت بر تخت جلوس کرده و انباشته ها را اکنده و گذشته ها را
پراکنده کرده بود ناچار زنان را شفیع نموده بهمراه فخر الدوله عمه مکرمه شاهنشاه و همشیرگان سرکار اقدس که عروسان
او بودند در نگارستان بحضور مشرف شد و مراحم شاهنشاهی در حق او مشمول افتاد و جناب قدوة الکفاة قائم مقام بعرض
رسانید ارحم من راس ماله الرجاء و سلاحه النساء و آنچه که بتحقیق پیوست در ظرف چهل روز حکمرانی هفتصد هزار تومان نقد
سوای جنس از خزانه عامره در آورده به بیهوده صرف شده بود و محمد صادق خان بیگدلی قصیده گفته و وقایع ایام فترت و حوادث
واقعه بعد از خاقان خلد مکان را بنظم در آورده است و این شعر از آن قصیده در خاطر بود که ثبت افتاد ز تاکیدات رکن
الدوله بتایید یزدانی در این ناگه رج زیر نگین ظل سلطان شد بسی پرداخت گنج و رنجها برد و ولی آخر نشد ظل الله و خود
ظل سلطان بود لی انشد محمد نام شد بی سایه خوشتر ملک و ملت را محمد را نبودی سایه و این نکته برهان شد و سرکار اقدس
اعلی شب جمعه دوم رمضان المبارک نیم ساعت بطلوع آفتاب مانده از دروازه قزوین بدار الخلافه طهران نزول اجلال
فرمودند و بیشتر مایه تحریص ظل السلطان بر اینکار مرحوم میرزا ابو الحسن خان وزیر امور خارجه و نواب رکن الدوله بود و الاخوند
خلاف وصیت خاقان خلد مکان را می فرمودند شتر بین الملوک الغابرین و بینه فی الفضل ما بین الثریا و الثری نسخت خلایقه
الحمیده ما فی الکتب عن کسری الملوک و قیصرا و آن پادشاه در نوزدهم ربیع الاول سال هزار و دویست و پنجاه و دو هجری
بعزم یورش ترکمانیه گرگان حرکت کرده و در بیست و نهم شعبان سال مزبور بطهران مراجعت فرمودند و در روز یکشنبه نوزدهم
ربیع الثانی سال هزار و دویست و پنجاه و سه هجری بجانب هرات و ممالک مشرق زمین لشکر کشیده از طهران روانه شدند
و در چهاردهم شعبان سال مزبور غوریان فتح شد و در بیست و دوم شعبان بدور هرات وارد شدند و ده ماه محاصره بطول کشید
بعلت چند که بیشتر اختلاف سران سپاه بود و مستر جان مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس نیز بجهة مداخله وزیر مختار روسیه
غراف سیمونویچ در امور افغانستان راضی بر اینکار نبود تسخیر الشهر ممکن نشد و در نوزدهم جمادی الاخره سال هزار و دویست
و پنجاه و چهار هجری از خارج هرات حرکت کرده در نوزدهم شعبان سنه مذکوره بمقر خلافت وارد شدند مدت شانزده ماه
سفر طول کشید و در چهاردهم شوال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری باصفهان تشریف فرما شدند و در روز جمعه هفتم رجب المرجب
هزار و دویست و پنجاه و شش هجری مراجعت فرمودند و پس از سفر اصفهان ناخوشی نقرس که از قدیم نیز این ناخوشی را
داشتند غلبه کرد که پس از آن بسلام عام بدیوانخانه مبارکه تا مدت حیات مشرف نشدند آمد و سلام اعیاد در عمارت باغ که نشیمن
سلطانی بود منعقد میشد و کهن دل خان سردار قندهار در عهد پادشاه بایران آمد و در رمضان سال هزار و دویست
و پنجاه و پنج وارد طهران شد و شهر بابک کرمان و هرات و مرو تس فارس که اتصال بیکدیگر دارند بسیورغال او و برادران او

۴ و تحکم جاسوسی ... دولت انگلیس غراف سیمونویچ وزیر مختار دولت روسیه نیز در رکاب ... بودند و لشکری ... را بالشکریان ... توپخانه مبارکه ... روان فرمودند

۴ و نواب ظل السلطان در سال ۱۲۳۱ هجری خلعت حکومت ... و در اعزاز ... بجای ... نواب ظل السلطان بحکومت طهران ... شد میرزا حسن ... عرض کرده بود ... مسند حکومت ...

۱۲۵۱ ... ۱۲۵۲ ... ۱۲۵۵

مهردل خان و رحم خان برحمت شده سه سال در آنجا بود تا در افغانستان لشکر انگلیس شکست خورده برگشتند و او نیز مرخص شده
در ذیقعدة الحرام سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری بقندهار شتافت القصه آن پادشاه بجود و سخا و حلم و حیا ممتاز بود
و خط نستعلیق را خوش می‌نوشت و در صنعت نقاشی مهارت داشت و پس از سلطنت چهارده سال و سه ماه در قصر جدید محمدی
که در غربی تجریش است و در مدت سه ماه باتمام پیوست شب سه‌شنبه ششم شوال هزار و دویست و شصت و چهار هجری مطابق
با چهارم سپتمبر هزار و هشتصد و چهل و هشت مسیحی انگلیسی باعلی علیین شتافتند محمد پادشاه در قصر جدید مرد از قول مترجم
ماده تاریخ است و بنظم نیز گفته ام شعر ب سال شصت و چهار از پی هزار و دویست شب سه‌شنبه ششم هم از مه شوال بقصر
نوشته ایران زمین محمد شاه اجل پیاله عمرش نمود مالا مال و از عمر مبارکشان چهل و یکسال و یازده ماه تمام قمری گذشته
بوده و در روز سه‌شنبه ششم ذیقعده هزار و دویست و بیست و دو متولد شدند و شب سه‌شنبه ششم شوال هزار و دویست و شصت
و چهار مرحوم شدند و نعش ایشان را در باغ لاله‌زار که خارج شهر طهرانست بامانت گذاشتند و پس از ورود شاهنشاه جمجاه
باشوکت و شان پادشاهی بقم فرستادند و در شب عید غدیر سال مزبور در آن صحن مقدس مدفون شدند و این قصر جدید شباهت
کلی بقصر سنگین داشت که قبل از وفات خود بنا نهاد چنانچه کلپایکانی در ترجمه عتبی نیکو بدر آورده در اواخر ایام و خواتم عمر بنیاد سرای
فرموده بود و در اصل آباد نام کرده و مالی بسیار در عمارت آن بانفاق افتاده و استادان چرب دست در تحسین و تزئین
اساس و وضع قواعد آن صنعتهای بدیع و نقشهای غریب نموده بسبب حادثه کارشه او ناتمام ماند و فرزندان او از او
اعراض کردند و بدان فال بد زدند تا خراب شد و سعی که در تاسیس عمارت آن رفته بود ضایع ماند القصه بجهة ناخوشی نقرس
اکثر اوقات مزاج مبارک علیل بود حاجی میرزا آقاسی وزیر ایروانی زمام مهام اکلی بدست گرفت و اگر حقوق الطاف قلبی آن
پادشاه که در حق این بنده بود ملاحظه نمیشد هر آینه از کفتار و رفتار حاجی میرزا آقاسی وزیر شرحی وافی می‌نوشتم مثنوی در مدحش
داد معنی دادمی گر این منطق لبی بگشادمی دریغ که محامد شیم و محاسن اخلاق آن پادشاه مبرور مانع از آنست که از
قبایح اعمال و اکاذیب اقوال حاجی شرحی و بسطی داده شود و وقتیکه پادشاه مبرور برحمت الهی واصل شد خلف ارشد
و ولد امجد ایشان که ولایت عهد بعهده ایشان موکول بود بحکومت آذربایجان مشغول بودند در شب چهاردهم شوال سال
مزبور خبر فوت پادشاه مرحوم بصوابدید و اصلاح فرنیاده غراف دالغوروکی وزیر مختار دولت روسیه و الیت صاحب
و فرستاده فرنت صاحب شارژدافر دولت انگلیس بتبریز رسید سرکار اقدس اعلی السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار
خلد الله ملکه روز چهاردهم جلوس فرموده تهیه لشکر دیده بجانب دار الخلافه نهضت فرمودند و در روز جمعه بیست و یکم ذیقعده
هزار و دویست و شصت و چهار هجری بدار الخلافه طهران وارد شدند و شب بیست و دوم بسریر جهانداری که موروث آبا
و اجداد است در سن هیجده سالگی جلوس فرمودند و در عهد این شاهنشاه والاجاه در مدت قلیل وقایع کلیه مثل فتح خراسان
و فتنه طایفه ضاله بابی در مازندران و زنجان بوقوع پیوسته و سر محمد امین خان امیر خیوه در کریاس گردون اساس بخاک
مذلت افتاده و شمس الشعرا سروش با هوش در این فتح قصیده نیکو گفته که مطلع او اینست افسر خوارزمشه که سود بکیوان
بار سرش آمد در این مبارک ایوان و عمارات عالیه که هر یک رشک خورنق و سدیر است در اندک زمانی ساخته و پرداخته
شده است و تفصیل هر یک را دفتری ضرور است و روزنامه نویسان دولت وقایع جزئی و کلی را ضبط و ثبت کرده اند
با وجود ایشان داد سخن دادن از من شایسته نیست و تا اکنون که هشتم شهر صفر المظفر سال هزار و دویست و هشتاد و دو هجری
مدت هفت سال و چهار ماه است که زیب افزای تاج و تخت کیان و ممالک ایرانست اللهم اید جیشه و ابد عیشه و خلد ملکه و سلطانه

واضل احدالله و انصر اعوانه و ولادت با سعادت این شاهنشاه جمجاه در ششم صفر المظفر سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری اتفاق افتاده است و نسب اینشاهنشاه از انتقرار است السلطان الاعظم ناصر الدین شاه بن السلطان الاکرم محمد شاه بن الولیعهد الامجد عباس میرزا ابن السلطان الافخم فتحعلی شاه بن الامیر حسینقلی خان بن السلطان محمد حسن خان بن الامیر فتحعلی خان بن شاهقلی خان بن محمد ولی خان ابن مهدی آقا بن محمد قلی آقای قاجار و ولیعهد دولت قاهره نواب مستطاب شاهزاده والاتبار سلطان معین الدین میرزاست که ولادت ایشان در روز یکشنبه هشتم فبروری سال هزار و هشتصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق هفدهم ربیع الثانی هزار و دویست و شصت و هشت هجری بوقوع پیوسته است و قاجاریه نیز بدو اصل منقسم شده است آشاقه باش و یوخاری باش آشاقه باش شش تیره است اول قوانلو که سلسله سلطنت است دوم عز الدین لو سیم شام بیاتی چهارم قراموسالو پنجم زیادلو ششم داشلو یوخاری باش نیز شش تیره است اول دولو که سلسله امرا است دوم قیاخلو سیم خزینه دارلو چهارم سپانلو پنجم کهنه لو ششم کرلو و طایفه شام بیاتی را از اصل نجر نمیدانند و از احلاف ایشان میشمارند و در میان این دوازده تیره طایفه کرلو از همه پست تر است چنانچه با اهل در عرب

باب یکصد و پنجم در بیان بلوچستان

بلوچستان از ولایات شاهنشاهی قدیم ایرانست که قدما اوراجدروشیه یا جدروشیه میگفتند حد مغربی او سلطنت ایران و حد جنوبی او محیط هندوستان و شرقی او سند و شمالی او سیستان و افغانستانست و این مملکت مشتمل بر چند ولایت کوهستان و مکران و سروان و جلوان و غندوه است و طول سواحل دریائی این مملکت تخمینا ششصد میل است و این مملکت طوایف بیشمار دارد و هر طایفه رئیسی و بزرگی از خود دارند و آنچه که معروفست چهار است بلوچ و هندو و افغان و دهوار است و همه این طوایف اربعه را یک ملیان و پانصد هزار تخمین کرده اند و این ولایت مرتفع و کوهسار است و صحرای بی آب و علف بسیار دارد و در کوهستان آنجا زمستان سخت و سرد میگذرد و در این مملکت بجز کلات قصبه آبادی نیست و کلات در شمال مشرق این مملکت است و در حقیقت پایتخت بلوچستانست و جمعیت آنجا تخمینا بیست هزار است و طایفه بلوچ بشرارت و دزدی معروفست و در شداید و زحمات نیز صبور و متحمل اند و سیرت نیکوی اینها آنست که مثل اعراب مهمان نوازند بیشینه ولایت کوهستان در شمال مغرب این مملکت است که محدود با ولایت کرمانست و قصبات معروفه آنجا نرماشیر و بمپور و جالق است و جالق در شرقی نرماشیر است و در جبال نرماشیر برف بسیار است و مکران بالقسم در سمت جنوبست و قصبه معروف آنجا کیج است که کیز نیز گویند و فرضه معروف آنجا نیز است و سروان در جانب شمال جلوانست و قصبه مشهور آنجا کلات و سروان است و جلوان در جانب مشرقست و قصبه آنجا قزدار است که قصدار نیز گویند و غندوه ولایت کوچکی است که در مابین شمال مشرق جلوانست و قزدار را سبکتگین پدر سلطان محمود فتح کرد و در شرح عتبی شارح نوشته است که قزدار در زمان ما قندهار میگویند و این خطای فاحش است و اکثر مملکت بلوچستان بیابان کویر است چنانچه از قصبه پنجگور که قریب بشمالی کیج است تا قزدار مسافت سیزده روزه راه است که با شتر طی مسافت میکنند و ولایت لس کرز که جزو بلوچستان است در جنوب مشرق بمپور است و همه این ولایت کوهسار و هوایش ناسازگار است و نخلستان فراوان دارد

باب یکصد و ششم در بیان افغانستان یا کنگدم آف کابل یعنی سلطنت کابل

افغانستان یا سلطنت کابل مملکت وسیعی است دارالسلطنه و وسعت آنجا بیشتر است چنانچه هزار میل در طول از مشرق تا مغرب و هفتصد و هشتاد میل از شمال تا جنوبست و او مشتمل بر همه قسمت مشرقی ایران قدیم و قسمت شمال مغربی هندوستان است که

سنه ۱۲۶۸

باب یکصد و ششم در بیان افغانستان

که محدود بارود خانه اندوس است و امتداد این مملکت وسیع از مشرقی سرحد کشمیر که در طول هفتاد و هفت درجه شرقیست تا مغرب
هرات است که در طول شصت و یک درجه شرقی گرینیچ است و از شمال تا جنوب نیز امتداد او از ولایت بلخ تا بلوچستان است
و دار السلطنت کابل بجهة پایتخت او گویند چنانچه بعضی وقت سلطنت قندهار گویند که پایتخت دیگر او است و سابقاً دار السلطنت
غزنه تا غزنین نیز بجهة پایتخت دیگر آنجا میگفتند و بعضی از اهل جغرافیا این مملکت را ایسترن پرشیه میگویند یعنی ایران شرقی و سلطنه
حضورها مشتمل بر افغانستان عموماً بر قسمتی از خراسان و بلخ و سیستان و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور و قسمت بزرگی از
ملتان است و جمعیت همه این ولایات با اهل غزنیه پانزده ملیانست افغان چهار ملیان و پانصد هزار و هند و پنج ملیان
و پانصد هزار و تاتاریک ملیان و پانصد هزار و ایرانیان یک ملیان و پانصد هزار و قبایل دیگر دو ملیان است و در
شمال هندوستان و سلطنت کابل سلسله عظیمه همالیه از جبال است که از مشرق بنگاله تا هرات امتداد دارد و قلل
این سلسله عظیمه همه جا با برف دائمی مستور است و از آن سلسله جبال انهار عظیمه هندوستان و کابلستان جاریست
و کوهستان مشرقی کابل را حیماله و کوهستان شمال مغربی او را هندوکش میگویند و رودخانهای بزرگ این ولایات اندوس
و اکسس است که قبل براین ذکر شده است و رودخانه اندوس که رودخانه سند نیز گویند سرحد ذاتی فیمابین هندوستان
و کابلستانست و این سلطنت قبول میکند اسم خود را از افغانستان و این ولایتیست که در طرفین رودخانه هلمند واقع
شده است که از جانب مغرب بخاک مملکت سیستان اتصال دارد و سکنه سواحل رودخانه را افغان میگویند و ولایت بلخ
که مکبریه قدیم است سابقاً جزو مملکت خراسان بود و جمعیت آنجا از افغان و اوزبک و تاجیک است که بعضی از آنها اهالی
قصبات و قرا و برخی در خیمه و چادر سکنی دارند و بلخ پایتخت این ولایت در قدیم از شهرهای مشهور مشرق زمین بود
و چنگیزخان این شهر را در سال هزار و دویست و بیست و یک مسیحی مطابق ششصد و هجده هجری مسخر نمود و قاطنین آنجا را
قتل عام کرد و پس از آن بحلیه آبادی سابق در نیامد و پس از آن نیز صدمات زیاد در انقلابات دول بآنجا رخ داد و از امیر
تیمور و نادرشاه نیز خسران زیاد بآنجا رسید و از تاتار و اهل کابل نیز خرابیها کشید و اکنون همه ولایت بلخ مشتمل
بر سیصد و شصت قریه است و شهرهای معروف افغانستان کابل است که پایتخت است و قندهار و کشمیر و هرات و بلخ است
و همه اهل آسیا چنان اعتقاد دارند که بلخ نخستین شهریست که در دنیا بنا شده است و در این شهر آثار قدیمه بالیه بسیار است
هرات را قدما هری میگفتند از شهرهای قدیم مشرق زمین است و اسکندر کبیر این شهر را مسخر کرد و مدت زمانی پایتخت اولاد
امیر تیمور بود و نادرشاه نیز بقهر و غلبه این شهر را گرفت و پس از نادرشاه از تصرف سلاطین ایران بیرون رفت و در دست
افاغنه است و جمعیت آنجا تخمیناً صد هزار میشود[۲] هرات قلعه محکمی دارد و قلعه او مربعست که هر ضلع او هزار و هشتصد گاست
که هزار و هشتاد ذرعست و پنج دروازه دارد و تفصیل خاکریز قلعه او از این قرار است که از طرف خارج اول خندقست
و بعد خاکریز است که ارتفاع مورب او بیست و پنج گام است که مسقط الحجر او چهارده گام است و بعد شیر حاجی است
و پشت او باز خاکریز دیگر است که ارتفاع او نیز بیست و پنج گام است و پشت او باز شیر حاجی است و پشت او دیوار
قلعه است و پشت او خاکریز دیگر است که اینجا کریز داخل شهر است و مشتمل بر یک خندق و سه خاکریز و دو شیر
حاجی و یک دیوار است و چنین مشهور است که گرفتن این قلعه بقهر و قسر ممکن نیست و جمعیت شهر هرات اکنون زیادتر از چهل هزار
نیست و پس از محاصره پادشاه مرحوم محمد شاه بشهر هرات و حوالی او خسارت و خرابی زیاد رسید استقلال کابل در این زمان
پایتخت سلطنت افغانست شهر مقبولیست ولی چندان وسعت ندارد در رودخانه کابل در پای اندیرتن کاکسن یعنی ققفاز

[۲] مترجم گوید عالیجاه عبد الرسول خان مولد مرحوم صدر اصفهانی که در هندسه و ریاضی مهارت دارد معین کرده که

هندوستان که او را هندوکش نیز گویند اتفاق افتاده است و خانهای اکثر اینشهر از چوبست و در قلعه یک تپه بالای شهر
مقبره شاهنشاه موزخ بابر است وجمعیت آنجا تخمینا پنجاه هزار است قندهار یکی از پایتختهای سابق افغانستان است و
واینشهر نیز چندین بار محاصره شده و مفتوح شده و خرابیها کشیده است وجمعیت آنجا هشتاد هزار است غزنه که او را غزنین
نیز گویند شهر مشهور افغانستان است و وقتی پایتخت شاهنشاهی قوی و غنی بود و از کثرت اعداد علما و فضلا که در اینجا
مدفون شده اند او را مدینه ثانی می گفتند و اکنون از آن آثار قدیمه اثری نمانده است مع با خاک شده یکسر برباد شده یکسان
وسلطان محمود ان نخستین شاهنشاه غزنین و هندوستان در اینشهر در سال هزار و سی مسیحی مطابق چهارصد و بیست و یک هجری
وفات یافت و مسیح سلاطین ادر اسلام قبل از او نه القدر دولت و مکنتی که او را میسر شد بدست افتاده و نه القدر خون که او ریخت
مرتکب گشته ولایت سیستان که قسمتی از ایرینه قدیم است که اریه نیز گویند ولایت وسیعی است حد شمالی او هرات و
قسمتی از خراسان و مغربی او مفازه یزد و جنوبی او بلوچستان و مشرقی او افغانستان است و از اینولایت آثار حزن
و ماتم پیداست چرا که خرابه ها و علامات او دلالت دارد بر اینکه یکوقتی در اینولایت شهرها آباد بود که برابری با شهرهای نیکوی
آسیا میکرد و عمارات عالیه داشته که با بغداد و سدیر مماثل و نظیر بود ولایت کشمیر کوهستانست و از متنزهات عالم
چنانچه او را بهشت هندوستان مینامند و اینولایت قسمتی از هندوستان حساب میشد و سابقا در تصرف مغولها بود و
و اکنون در تصرف افغانهاست و متاع نفیس اینولایت شال است که زینت و زیور بر و دوش همه خانمهای دنیاست
و کشمیر پایتخت [illegible] ولایت کشمیر شهر آباد است و جمعیت آنجا تخمینا صد و هشتاد هزار میشود و اقلیم کابل بجهة هوا اختلاف
کلی دارد چنانچه بعضی از قسمتهای او بشدت گرم و بعضی امکنه آنجا بغایت سرد است و سرمای شدید آنجا نه بجهت عرض است
بلکه بجهة ارتفاع زمین است و در سفر یکروز در کابل ممکن است که آدمی جاییرا ملاحظه کند که برف در آنجا هرگز آب نشود و جایی
که در آنجا برف هرگز دوام نکند مترجم گوید در فارس نیز اینرا ملاحظه شده است چنانچه دشت ارژن چنان سرد است که
اینطرف کوه برف و سرما و بوران است و آنطرف کوه که سمت کازرونست گل و سبزه و ریحانست انتهی و شاهنشاه بابر
از نسل امیر تیمور است و جد سلاطین مغول است و کابلرا فتح کرد تا آخر عمر خود پایتخت او آنجا بود و اولاد او در هندوستان
رایت اقتدار افراختند و حیوانات دشتی اینولایت ببر و پلنگ و خرس و کفتار و گرگ و شغال و روباه است
و شیر نیز یافت میشود حاشیه اینکه مصنف سلطنت کابل را باین وسعت بیان کرده منظنه وقتی بود که احمدشاه افغان
و شاه زمان افغان بر آن ممالک استیلا داشتند و الآن در اینزمان باین وسعت نیست چرا که مدتی پس از محمد عظیم خان
افغان برادر بزرگ فتح خان افغان ولایت کشمیر بدست رنجیت سینگ افتاد و سالها سلطنت کرد و پس از فوت رنجیت سینگ
اختلافی در اینولایت ظاهر شد که اینولایت از تصرف ایشان بیرون رفت و ضمیمه ممالک کمپنی دولت انگلیس گردید چنانچه
در باب هشتاد و چهارم اشاره کردیم و ولایت کابل نیز در اواخر دولت افغانها از تصرف ایشان بیرون شد که اکنون در کابل
و بلخ و غزنه و توابع امیر دوست محمد خان حکمرانست و در قندهار و توابع کهن دل خان برادر دوست محمد خان صاحب اختیار
بود و در هفتم ذیحجه الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری وفات یافت و میان پسر بزرگ او محمد صدیق خان و برادر
رحم دل خان در امر حکومت نزاع افتاد و بدین واسطه امور قندهار و توابع نیز اغتشاش پیدا کرد و امیر دوست محمد خان
بعزم قندهار لشکر کشید و بواسطه اختلاف آراء قندهار را صاحب شد و بعضی از اولاد کهن دل خان فراری شدند و بعضی دستگیر
گشتند تا بعد مقدر الهی چه باشد و امیر دوست محمد خان پسر پاینده خان و او پسر سرافراز خان است و پاینده خان بیستمین

سنه ۴۲۱

سنه ۱۲۷۱

پسر داشت وهر یکی امیری وسروری بودند ولی طایفه انها بارک زئه است بارک زه یکی از طوایف درّانی افغانست و درّانی چندین تیره است ومعروف انهاست دوزه است که طایفه احمدشاه افغانست ودیگری پاپوک زئه وبامی زئه وغلی کوزه ونورزئه وساق زئه وچند طایفه دیگر است ودر هرات وتوابع صید محمد خان پسر یار محمد خان فرمانفرما بود دما درادو در مهام ملکی دخالت داشت چون از عقل چندان بهره نداشت کریم داد خان هزاره را بجهة بقتل رسانید وانیکار سبب وحشت طایفه هزاره شد در خفا شاهزاده محمد یوسف افغان را که در خراسان بخدمتگذاری مشغول بود اعلام کرد وصید محمد خان را در ماه ذی حجة الحرام هزار و دویست وهفتاد و یک هجری گرفتند وشاهزاده محمد یوسف معجلا خود را بهرات رسانید ودر ششم محرم الحرام هزار و دویست وهفتاد و دو هجری وارد هرات شد که اکنون بحکومت انجا مشغول است واگر اینکار رقوامی گیرد حکومت از دست رفته افغان بار دیگر تجدید خواهد شد وشاهزاده محمد یوسف پسر شاهزاده ملک قاسم است واو پسر حاجی فیروز واو پسر تیمور شاه واو پسر احمد شاه افغانست واحمد شاه نایب ایشک اقاسی نادرشاه بود وشاهزاده یوسف در هرات حرکات ناهنجار پیشگرفته صید محمد خان را با مادرش و دو پسرش حبس کرد وصید محمد خان را کور نموده بیکی از قلاع فرستاد پس از چندی قناعت بکوری او نکرده در ماه صفر هزار و دویست وهشتاد و دو او را بقتل رسانید که دو پسر خورد سالکش را نیز کشته واز ابتدای دولت افغان از احمد شاه بود که پس از نادرشاه خروج کرد وآخرین سلسله کامران بود که بجهة لهو ولعب وکثرت استعمال بنگ وچرس وشراب اختیار ملک بدست یار محمد خان وزیر داد واو خیانت بر ولی نعمة خود کرد باوجود انیکه کامران بواسطه چرس وبنگ از نام وننگ وصلح وجنگ دست کشید ودر ارک هرات از حیاة ومماة خود نیز خبر نداشت یار محمد خان اکتفا نکرده انشاهزاده را گرفته در یکی از قلاع هرات محبوس نمود پس از مدت یک سال حبس در سال هزار و دویست وپنجاه وشش هجری از خباثت نفس ودغل سیرت ولی نعمت خود را خفه کرد و دختر کامران را برای پسر خود خواست باوجود انیکه یار محمد خان از نجبای سلسله افغانست اند ختر تن درنداد که بغیر کفو خود همخوابه شود وباز دواج پسر قاتل پدر خود در آید زهر خورده خود را هلاک ساخت ویار محمد خان در اواخر شعبان هزار و دویست وشصت وهفت پس از حکمرانی یازده سال درگذشت واین یار محمد خان مدت یکسال ونیم در زمانی که ولیعهد مرحوم بخراسان تشریف فرما شدند در حبس مرحوم ولیعهد بود وپس از وفات ولیعهد شاهنشاه مبرور محمد شاه او را مرخص فرمودند ودر سیستان نیز اکنون چند نفر حاکم است که هر یکی جداگانه حکومتی دارند وولایت سیستان مشتمل بر اراضی رمله سنجه است وعربان او را معرب کرده سجستان گویند وقصبه انجا زرنج است که زره بتقدیم المعجمة علی المهملة نیز گویند وبحیره سیستان بنام او معروفست واین بحیره در مغربی زرنج است درازی او از مشرق بمغرب تخمینا شصت میل وپهنای او از شمال بجنوب بیست وهشت میل است وهر قافله که از یزد بزرنج رود از جنوبی اندر باچه گذرد واز یزد تا زرنج بیست وشش روز راه شتر است که قافله حرکت میکند وهمه بیابان کویر است وزرنج از نفت ها دو شاک وجلال آباد نیز میکارند ورودخانه هلمند که مصنف بیان کرد مصب او بحیره زره است فردوسی او را هیرمند میخواند چنانچه در درفش گیو بزابلستان در حکایت بیژن ودر چند موضع دیگر گوید که آمد سواری سوی هیرمند سواران بگرداند رشش نیز چند درفش درفشان پس پشت او یکی کابلی تیغ در مشت او ولی صاحب مراصد او را هیدمند ضبط کرده است کما قال هندمند بالکسر ثم السکون وبعد الدال میم ونون ساکنه ودال اخری نهر لمدینة سجستان یزعمون انه ینصب الیه میاه الف نهر وینشق منه الف نهر وقیل مخرجه من ظهر الغور حتی ینصب علی ظهر زرنج حتی ینتهی الی بلد بُست ویمتد منها الی ناحیة سجستان ثم یقع فی بحیرة زره وانیکه یاقوت

سیستان

بیان کرده هزار نهر با و داخل میشود و هزار نهر خارج میگردد قول گزافست و آب آنید ربا چه شیر نیست بلند از جنب گرشک میگذرد و
و از گرشک تا قندهار تخمینا هشتاد و تخمیل است و در ولایت زمینداور رود خانه دیگر نیز به هلمند ملحق میشود و زمینداور
ولایتیست که ما بین سجستان و غور است و ولایت سیستان از قندهار از آنجهت نیمروز می گفتند که در عرض سی و سه درجه و در طول
نود درجه از جزایر خالدات واقعشده است و چون آفتاب بنصف النهار آنجا رسد که نیمروز است تمام نصف کره روشن است
و مملکت کابل را قندهار زابلستان میگفتند کما قال الیاقوت زابلستان بعد الالف باء موحده مضمومه و لام مکسوره و سین
و تا مثناه من فوق و آخره الف و نون کوره واسعه قائمه تنفیها جنوبی بلخ و قصبتها غزنه انتهی و کابل ما بین شمال مشرق غزنه
و شهر کابل و هرات و قندهار بشکل مثلث منفرج الزاویه واقعشده اند و کابل در مشرقی هرات است و ولایت غرشستان و غور
نیز اختلافست و صاحب مراصد میگوید غرشستان ولایه برأسها هرات فی غربیها والغور فی شرقیها و مروالروذ عن شمالها
و غزنه من جنوبها و یقال لها غرجستان ناحیه واسعه کثیرة القری و بها نهر یحو نهر مروالروذ و باین توصیف میگوید میشود
که حد شمالی او مروالروذ و حد جنوبی او غزنه باشد و قصبه غرشستان سورمین است و صاحب مراصد میگوید که مسافت
میان سورمین و مروالروذ دو مرحله است و در اینکه یاقوت در تعیین حدود او اشتباه کرده شکی نیست و در اطلس ها
غرشستان را باسمه ضبط نکرده اند و همچنین حدود ولایت غور نیز درست معلوم نیست و از قراریکه یاقوت میگوید
بلاد بارده موحشه واسعه و هی مع ذلک لاتنطوی علی مدینه مشهوره و اکثر ما یقال فیها قلعه یقال لها فیروزکوه فیها
تسکن ملوکهم و آنچه که معلوم کرده ایم غرشستان در مشرق ولایت هرات و جنوبی ولایت جوزجان که خاک او اتصال
به خاک مملکت غور دارد و ولایت غور محتوی بر جبال شامخات و قلل باذخاتست و ولایت غور در شمال مغرب کابل و
و شمال مغرب غزنه است و ده زنکی از قصبات معروف آنجااست و زمین داور در جنوب و جنوب مغربی غور است و در اطلسها
بلفظ غور در جنوب مغرب بلخ قصبه معین کرده اند که در عرض سی و چند درجه و پنجاه و چند دقیقه شمالی و در طول شصت و شش
درجه و پانزده دقیقه مشرقیست و دیگری بلفظ غوری ضبط است که در مغربی غزنین است که در عرض سی و سه
درجه و چهل دقیقه شمالی و در طول شصت و هشت درجه و سی و چند دقیقه مشرقیست و صاحب تاریخ فرشته در احوال
سلاطین غور میگوید چون اعز الدین حسین پادشاه غور درگذشت اولاد سبعه اش که ایشانرا هفت اختر می گفتند
متفرق بدو فرقه شدند یکی ملوک بامیان میگویند که او را طخارستان و ملک هیاطله نیز خوانند و دوم ملوک غور و
غزنین که اول ایشان قطب الدین محمد است که بملک الجبال شهرت دارد و داماد بهرام شاه غزنوی است و فیروزکوه را
بنا نهاد و روش سلاطین بزرگ پیش گرفت و بهرام شاه بران مطلع شد او را از غور بغزنین طلب داشت محبوس
ساخت و بعد از چند روز مسموم گردانید و این اول عداوتست که میان غوریه و غزنویه اتفاق افتاده است
القصه ولایت غور را سیاحان درست غور نکرده اند و مشتمل بر حصون منیعه و اطواد عالیه و ایلات و حشام خونخوار
و آشام است و در اطلسها مقدار وسیعی میان کابل و هرات و قندهار خالی میگذارند که هنوز معلوم نکرده اند و سوای آنچه
بعضی را بحدس و تخمین ضبط نموده اند در عرض و طول این اماکن اختلاف بسیار است چنانچه در عرض و طول آنچه
که یکی قصبات معروفست و بعضی او را جزو غرشستان و بعضی جوزجان میدانند در نقشه اروسمیث در عرض سی و شش
درجه سی دقیقه و در طول شصت و چند درجه و چند دقیقه معلوم داشته و در نقشه بلاک در عرض سی و چند درجه و چهل و هشت
دقیقه و در طول شصت و چهار درجه و سی و دو دقیقه ضبط کرده است و اینکه صاحب تاریخ فرشته ولایت غور را اسم

بیان غرشستان و غور

طخارستان و هیاطله نامید او نیز خطا است و ما در آخر باب یکصد و یکم طخارستان و هیاطله را معلوم داشته ایم

باب صد و هفتم در بیان ممالک هندوستان یا اندیه

هندوستان اقلیم وسیعی است در جنوب آسیا است و بیشتر آن در تصرف انگلیس است و بحساب اهل جغرافیا در چهار حصه تقسیم شده است اوّل گنجتک یعنی ولایاتی که از رودخانه گنجس مشروب میشود یا در حوالی او واقع شده است دوّم سیندتک یعنی ولایاتی که از رودخانه سند آبیاری میشود یا در اطراف او است سیّم سنترل یعنی ممالک مرکزی چهارم سوترن اندیه یعنی هندوستان جنوبی اما گنجتک مشتمل بر ولایات شمال مشرقیست که حدود او برودخانه گنجس میرسد اما سیندتک مشتمل بر ولایات شمال مغربیست که حدود او برودخانه اندس میرسد و بعضی از اهل جغرافیا هندوستان را در سه حصه بزرگ تقسیم می کنند چنانچه هندوستان پراپر یعنی خاص و دکن و پنین سُلا اما هندوستان خاص مشتمل بر همه ولایاتیست که در شمال رودخانه نربُودا است و صوبهای بهار و بنگال است و صوبهای اصلی یا ولایات مخصوص هندوستان از اینقرار است اگره کشمیر دهلی گجرات لاهور مالوه ملتان اوذ راهیل کند سیند بنگال بهار الله آباد اجمیر اما دکن بحسب لفظ که بلغت هندوستان بمعنی جنوبیت دلالت بهمه ممالک دارد که در جنوب هندوستان واقع شده اند ولی بحسب اصطلاح مشتمل بر ممالکی است که فیمابین هندوستان و کرناتیک که در سواحل مغربی محیط هندوستانست و اُریسه است که اسامی آن ولایات از اینقرار است ولایات کندیش اورنک آباد بیجاپور گلکنده قسمت مغربی برار اُریسه نارترن سیرکرس یعنی سرکارات شمالی اما پنین سُلا مشتمل بر همه قطعات و نواحی جنوبی رودخانه کیستنه است و ولایات او از اینقرار است کرناتیک میسور تنجور مدبوره تراونکور گلی کت است و پس از استیلای انگلیس از شاهنشاهی مغول کاست و اکنون اکثر ممالک در تصرف ایشان است و متصرفات انگلیس در هندوستان از اینقرار است ولایات بنگال بهار الله آباد دوآب دهلی اُریسه سرکارات کرناتیک و قسمتی از میسور و قسمتی از اورنک آباد با ولایات مراته مغربی که مشتمل بر جزایر بمبای و سالسِت و قسمتی از گجرات است که در خلیج کمبی است و آنهاییکه باج گذار انگلیس و عهد و میثاق دارند در جانب شمال نوّاب اوّذ و سنیک و اجمیر است که او را ولایت راجپوت نیز گویند و بوندل کند و راجهای بوپال و حاکم مالکر است و در قسمتهای مرکزی راجه نگپور و نوّاب حیدرآباد و راجه گیکوار در گجرات و راجه ستاره در بیجاپور و در جنوب راجهای میسور و تراونکور است و ولایاتی که سابقا به مراته تعلق داشت بسیار وسیع و آباد بود و آن ولایات به دو حصه منقسم شده بود یکی را پونه می گفتند یا مغربی و دیگری را برا می گفتند یا مشرقی و از نواحی مغربی بیشتر آن با انگلیس تعلق گرفته است و نواحی مشرقی در تصرف راجهای بومی قدیم خودشان است و مراته شرقی آنهاییست که در تصرف راجه نگپور است و اوجین پایتخت مراته مغربی است و ولایاتی که تعلق به سیک دارد مشتمل بر اکثر نواحی و اقطاع لاهور و ملتان و مغربی قسمت دهلی و بزرگترین حصه ولایات سیک را که در جنوبی کشمیر است پنجاب میگویند مترجم گوید اکنون کل ممالک سیک در تصرف انگلیس است چنانچه در باب هشتاد و هشتم گذشت انتهی و متصرفات نظام الملک یا حاکم دکن مشتمل بر ولایات گلکنده و حیدرآباد و بیدر و قسمتی از اورنک آباد و قسمت مغربی برار است و پایتخت آنجا حیدرآباد است و جمعیت متصرفات انگلیس در هندوستان هشتاد و سه ملیان و معاهدین انگلیس و باج دهندگان سی و نه ملیان و ممالک مطلق العنان یازده ملیان و جمعیتی که تعلق بنظام الملک دکن دارد که یکی از معاهدین انگلیس است ده ملیان است و مسلمانان این ولایت را تخمینا ده ملیان

حساب کرده اند و باقی هندو هستند و هندوها سیاه چهره و دراز مو و خوش سیما میشوند و ایشان نیز از چهار طایفه مختلف ثبت
شده اند طایفه برهمن و طایفه سپاهی و طایفه زراعت کار و رعیت و طایفه ارباب حرفه و صنایع است و این طوایف از
یکدیگر امتیازات کلی دارند چنانچه هیچکدام از یکدیگر عقد و نکاح نمیتوانند بکنند و برهمنان که دانشمندان ایشان هستند از کثر
چیز اجتناب دارند و حیوان و چیزهای جوشیده هرگز نخورند و از طایفه سپاهی که راجه پوت گویند انگلیس لشکر زیاد
گرفته است و بهر کس بصداقت خدمت میکنند و هر که مواجب به نوکری او را بدون اکراه قبول میکنند و بهر جا بیرند بمصاف
میروند و قاعده چنانست که اولاد و احفاد هر یک از این طوایف باید بهمان شغل و کسب پدر خود بروند و ممکن نیست که از طایفه
سپاهی داخل امر فلاحت شود یا از اهل حرفه و کسبه برهمن شود مترجم گوید هندوان در دین و عقیده خود بسیار ثابت
و راسخ میشوند و سالها است که خلفای عیسوی چندین نفر از کشیشان بمیان ایشان تعیین کرده اند و از دادن خرج نیز
مضایقه نمیکنند و لیکن احدی را از آنجماعت بدین عیسوی داخل نکرده اند انتهی و جبال معروف و بزرگ هندوستان انهاست
که هندوستان را از تبت تقسیم میکند که حیماله و حماله میگویند و حیمالیه نیز گویند و دیگری جبال قاتز است که در جنوب هندوستان
و جبال حیمالیه در اکثر قلل با برف دائمی مستور است و آنجبال بلندترین جبال دنیا است و ارتفاع بلندترین قله او بیست
و شش هزار فوت از بالای سطح دریا است و قله چیمبارزو در آندس امریکا بقدر بیست هزار و نهصد فوت ارتفاع دارد
مترجم گوید حماله در لغت هند بمعنی برفست چون قلل آنجبال بجهة ارتفاع با برف دائمی مستور است لهذا حیمالیه گفته اند
ولی بحساب صحیح جدید ارتفاع قله دواگیری را که در شمالی ولایت نیپال است بیست و شش هزار و هشتصد و هشتاد و چهار
فوت تعیین کرده اند تیغش بفراز برده خرگاه زان سوی سماک سالها راه چرخش بنشیب کرده آهنگ زانسوی سمک
هزار فرسنگ سیمرغ بدامنش فرود دید سی مرغ دگر چو خود بر او دید صد ساله بلند رفته هر یک قافی بدمان
گرفته هر یک و قله دیگر حیمالیه قله لوتاهبیر است که ارتفاع او بیست و پنجهزار و هفتصد و چهل و نه فوت و هیچ قله معروف
او کمتر از بیست هزار فوت ارتفاع ندارد و قله بزرگ امریکا که قله نوادی سوراته است که در جزو آندس پرو و بالیویه
بیست و پنجهزار و دویست و پنجاه فوت معلوم نموده اند و قله چیمبارزو که مصنف پیدا کرد قله چهارم است و ارتفاع او
بیست و یکهزار و چهارصد و چهل فوتست و اما جبال قاتز که مصنف بیان کرد نسبت بجبال حیمالیه نسبت ذراع بمیل و شبر بذراع
بقیل دارد چنانچه ارتفاع بلندترین قله انهاست هزار فوت تا چهار هزار فوتست و لفظ قات در لغت هند بمعنی معبریست که در میان
جبال باشد و اکنون اصطلاح سلسله هضبات و عقبات چند شده است که در بین شمال هندوستان واقع شده اند که امتداد
انها اکثر از شمال بجنوبست انتهی و رودخانهای بزرگ معروف هندوستان گنجس است که او را گنگ نیز گویند و دیگری
ایندس است که سند نیز خوانند و برهموتره و گوداوری و کیستنه و کاویری و تیتی و بیاه است اما گنجس از رودخانهای
نجیب با فایده گوارای دنیا است و در نزد هنود با احترام تمام دارد چنانچه اعتقاد دارند که غسل در آب او گناهان را پاک
میکند و خلیج گنجس از لب دریا تا بمسافت سیصد میل فرو نیز از سی فوت عمق دارد و منبع این رودخانه از جبال تبت است
و طول مجرای گنجس هزار و ششصد و پنجاه میل است و بر این رودخانه چندین رودخانه بزرگ دیگر ملحق میشود چنانچه رودخانه
جمنه پس از جریان هفتصد و هشتاد میل در الله آباد برودخانه گنجس متصل میشود و یکی از شعبه های او که هوگلی است در کنار
او شهر مشهور کلکته است و این بزرگترین رودخانه هندوستان که از کیفیت او قلیلی اطلاع حاصل است رودخانه برهموتره
که او را برهماپوتر نیز گویند منبع او در نزدیکی منبع گنجس در جبال تبت است و جریان او فیما بین تبت سمت مشرق که در تبت او را

باب یکصد و هفتم در بیان هندوستان

لیسن پو و برخی سن پو گویند و از نزدیکی شهر گنگا گذشته و پس از جریان بسیار بجانب مشرق دایره بزرگی در دور جبال
احداث میکند و وقتیکه بجانب مغرب جریان مینماید در آسام ظاهر میشود و در مملکت بنگال برودخانه گنجس ملحق میگردد
و مجرای او تخمیناً دو هزار میل است بُرَمپوترا پس از جریان از مشرق بمغرب بزرگترین قسمت وسط هندوستان را عبور
کرده در نزدیکی بروچ بخلیج کمبی متصل میشود و این رودخانه سرحد مابین هندوستان خاص و دکن است و رودخانهای
گوداوری و کیستنه و کاویری چندان شهرت ندارند منبع گوداوری در مغربی قاتز تخمیناً هفتاد میل در شمال بمبای است
و جریان او بجانب مشرق است و از ولایات متعلق بنظام الملک و برار گذشته به بی بنگاله میریزد و کیستنه نیز در نزدیکی پونه
از جبال قاتز برمیخیزد و جریان او نیز بسمت مشرق و به بی بنگاله داخل میشود و کاویری از سرینگاپتم پایتخت ولایت میسور گذشته
در جنوب گودالور بدریا متصل میگردد اندُس که اسم اندیه از و مأخوذ است منبع او از جبال تبت یعنی تبت
کوچک تخمیناً در عرض سی و یک درجه و سی دقیقه شمالی و طول هشتاد درجه و سی دقیقه مشرقیست و چند رودخانه دیگر باین
رودخانه داخل میشود و پنج از ایشان خیلی معتبر و بزرگست که از ولایتی میگذرند که باسم آنها آن ولایت را پنجاب میگویند
و شهرهای معمور مشهور هندوستان کلکته است که نشیمن فرمانفرمای انگلیس است و دیگر سرینگاپتم است که پایتخت
تیپو سلطان بود و دیگری دهلی و کشمیر و آگرا است اما دهلی که او را دلی نیز گویند در ایام اقبال و میمنت آبادی او
تخمیناً دو ملیان بود ولیکن الان زیادتر از یکصد و هشتاد هزار نیست و اینشهر پایتخت هندوستان تا سال هزار و سیصد
سنه ۸۰۲ — و نود و نه مسیحی مطابق هشتصد و دو هجری بود وقتیکه امیر تیمور صاحبقران باینشهر وارد گشت قتل و غارت نکرد زیادتر از
سنه ۱۱۵۱ — یکصد هزار بر حسب امر او بقتل رسید و در سال هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و یک هجری نا
نادرشاه نیز باینشهر داخل شد و مخازن و دفاین چندین ساله سلاطین مغول را که در قیمت زیادتر از ده ملیان بوند بود
تصاحب نمود و زیادتر از یکصد و بیست هزار نفس حسب الامر او بسیاست رسید و از افاغنه و مرانه نیز براینولایت خرابی و خسران
زیاد رسیده است سرینگاپتم پایتخت میسور است در جزیره در رودخانه کاویری واقع شده است حیدر علی سلطان یکی از
سپاهیان جرار که پدر تیپو سلطانست در یکعمارتی در نزدیکی او مدفونست و اینشهر را لشکر انگلیس بسرداری سرکارن والیس
سنه ۱۲۰۷ — در سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری تصرف کردند و باز ثانیاً در سال هزار و هفتصد
و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری مسخر نمودند که در اینسال تیپو کشته شد آرکات در مغربی بندر مدرس
سنه ۱۱۶۴ — پایتخت کرناتیک است و اینشهر را کپیتن کلیو در سال هزار و هفتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و چهار
هجری خوب حراست کرد و بدان جهه اسم و آوازه او در اطراف انتشار یافت بنارس که در الله آباد شهر مشهوریست در
اینشهر در قدیم برهمنان مسکن داشتند و جمعیت اینشهر فزون از ششصد هزار است و از آثار قدیمه نیز در اینشهر بسیار است
و بتخانه بزرگ او قبل از آنکه اورنگ زیب خراب کند در میان هندوستان بسیار شهرت داشت و هندوان چنان بر اینجا
سنه ۱۱۸۹ — در ایام مخصوصه روی میاوردند که مسلمانان روی بمکه میاورند و بنارس از سال هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مسیحی
مطابق هزار و صد و هشتاد و نه هجری بتصرف انگلیس آمده است حیدرآباد این اصلی شهر گلکنده است و پایتخت نواحی نظام
الملک است جمعیت آنجا تخمیناً دویست هزار است و اینشهر را اورنگ زیب پادشاه هندوستان بسال هزار و ششصد و پنجاه
سنه ۱۰۶۶ — و شش مسیحی مطابق هزار و شصت و شش هجری مسخر نمود و در قتل و غارت آنجا هیچ کوتاهی نکرد کلی کوت در ساحل ملبار
پایتخت ولایت از همان اسم است و نخستین بندر هندوستانست که اهل اروپا بآنجا وارد شده است و در این شهر اول

سنه ۹۰۴
کسی که از اهل اروپا وارد شد دی گاما بود که در سال هزار و چهارصد و نود و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهار هجری باین بندر
رسید کلکته پایتخت شاهنشاهی انگلیس است که قبل ازین در باب متصرفات غربیه انگلیس ذکر شده است ولی بیان ماجرائی
سنه ۱۱۶۹
که در سال هزار و هفتصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و نه هجری اتفاق افتاد در آنجا فراموش شد که بیان
شود لازم است سراج الدوله نواب صوبه بنگاله پس از آنکه با انگلیس عهد و پیمان بست خلاف عهد کرده با لشکری بسیار
کلکته را ضبط کرد و صد و چهل و شش نفر پاسبان قلعه را که انگلیس بودند در سیاه چالی انداخت که همان شبانه صد و بیست
و سه نفر از آنها هلاک شدند و کلکته را در سال دیگر انگلیس تصرف کرد و فتح پلسی در همان سال اتفاق افتاد و سراج الدوله گرفتار شد
سنه ۱۱۷۰
و با پسر خود هر دو کشته شدند و فتح بزرگ پلسی را کولونل کلیو در سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و صد
هفتاد هجری کرد و پس از آن بلقب لارد سرفراز گشت و لشکریان انگلیس سه هزار نفر بود و سراج الدوله هفتاد هزار جمعیت
داشت و پس از این فتح بنای شاهنشاهی انگلیس در هندوستان استحکام یافت مترجم گوید پلسی قصبه ایست
سنه ۱۱۷۰
در شمال هوگلی و این فتح در بیست و سیم جون سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق اوایل شوال هزار و صد و هفتاد
هجری واقع شد انتهی هوگلی شهر کوچک است ولیکن از شهرهای قدیم بنگاله است این شهر را نیز انگلیس در سال هزار و
سنه ۱۱۷۰
هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد هجری در زیر حکم کپیتن کوت اخذ کردند و الکنون خراب است
و از آثار قدیمه بسیار دارد و اول جنگی که فیما بین انگلیس و نواب بنگاله روی داد در سال هزار و ششصد و هشتاد و هشت
سنه ۱۰۹۹
مسیحی مطابق هزار و نود و نه هجری بود و درین مدت بعضی وقت غلبه و بعضی وقت عهد و پیمان رفتار میشد
تا در سال هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد هجری کلی بنگاله بتصرف انگلیس آمد و اساس سلطنت انگلیس
در هندوستان استقرار پذیرفت و شهر مشهور گوه که تعلق بدولت پورتگال دارد در متصرفات پورتگال و مدرس
و بمبای وغیره در باب هشتاد و هشتم ذکر شده است پتنه پایتخت بهار سیصد و بیست هزار جمعیت دارد و پونه یکصد
پنجاه هزار و بنگلور یکصد هزار دارد آگره در رودخانه جمنه است وقتی در سلطنت اکبر شاه پایتخت بود و الان تابع
سنه ۱۲۱۸
انگلیس است که در سال هزار و هشتصد و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هجده هجری از تصرف مرآته ها بیرون آوردند این
شهر در وقت اکبر شاه بسیار آباد و معمور شد ولی الان خرابست و اکبر شاه خود را سهواً در سال هزار و ششصد و پنج
سنه ۱۰۱۴
مسیحی مطابق هزار و چهارده مسموم ساخت لاهور در پنجاب الان ضمیمه سلطنت کابل است و او پایتخت مملکت [illegible]
اسما است و درین شهر آثار قدیمه بسیار است و در فتح هندوستان اسلامیان قبل از آنکه قسمتهای مرکزی
هندوستان را صاحب شوند درین شهر نشیمن داشتند و در وقت همایون شاه پدر اکبر شاه که نشیمن خود را آنجا
سیلان
قرار داد بسیار آباد شد جزایر هندوستان لکادیوس و مالدیوس و سیلان است سیلان دویست و شصت میل
طول و یکصد و چهل میل پهنا دارد و جنگلهای سخت انبوه درین جزیره فراوان است و در باب هشتاد و هشتم ذکر او شده
شده است مترجم گوید مملکت لاهور و کشمیر الکنون در تصرف دولت انگلیس است و تا پیشاور بتصرف ایشان
در آمده انتهی و در هندوستان حیوانات وحشی علی الخصوص فیل و ببر و کرگدن و مرال و آهو بسیار است و شیر
نیز در کوهستان شمالی یافت میشود و کاومیشهای وحشی و اهلی نیز در نواحیات پیدا میشود و در قسمتهای جنوبی این قطعه
گوسفندان عوض پشم مو دارند و شتر چندان درین ولایت نیست از جواهرات بهترین الماس آنست که در
در معادن گلکنده است و دار العداله کمپنی هند شرقی در کلکته و مدرس و بمبای است و در چندین قسمتهای

هندوستان آثار و علامات قدیمه بسیار است که دلالت بر عظمت شأن او در زمان سابق دارد و آثار عزیبه در الوره و جزیره
الفنته و سالسیت و در الوره از یک پارچه سنگ چندین دالانهای بزرگ بارتفاع چهارده فوت کنده اند مترجم گوید
جزیره الفنته در اطلس معلوم نشد انتهی نیپال ولایت معتبر راجه نشین است در شمال مشرق اقلیم هندوستان است
و محدود است در جنوب با ولایات اوده و بهار و در شمال با کوه همالیه و تبت و تخمیناً طول این ولایت پانصد میل و پهنای او
صد میل است و محتوی بر چندین قصبه و قریه است و بجهت اینکه کوهستان در شمالی دست اراضی مملکت نیپال واقع
که مادام سه چهار ماه زمستان هوای اینجا آنقدر سرد است که قطره های چوبی و حوضها یخ می بندد ولی رودخانها یخ
نمی بندند و کتمندو پایتخت این ولایت شهر ظریف معقولی است سند در سرحد مغربی هندوستان و رودخانه
اندوس از این ولایت گذشته بدریا متصل میشود و دارای سیند باسم این مملکت نیز مینامند و پایتخت آنجا حیدرآباد است
که در جزیره در مابین این رودخانه اتفاق افتاده است تنبیه مصنف در احوال هندوستان باختصار کوشید
و ما بعضی فواید که از کتب دیگر بدست آورده ایم معلوم میداریم اما هندوستان خاص مشتمل بر چهارده ولایت معظم است
اول مملکت بنگاله است که از هندوستان خاص است چهارصد میل طول و سیصد میل عرض این مملکت است و در شرقی
هندوستان واقع شده حد شمالی او ولایت بوتن یا بوتنت و حد مشرقی او رودخانه برهمپوتر و آسام و حد جنوبی
او خلیج بنگاله و حد مغربی او بهار و اریسه است و این مملکت صحرای وسیعی است و زمینش نسبت بسایر ممالک هندوستان
پرمحصولتر است و در بعضی امکنه هر ساله دو دفعه سه دفعه محصولات را می کارند و برمیدارند و این ولایت را در پر
محصولی برابر مملکت مصر گرفته اند و در این مملکت رودخانه گنگ چندین شعبه میشود و مانند نیل هر ساله طغیان میکند و صفحات
صحاری این مملکت را مشروب میکند و پایتخت این مملکت کلکته است و جمعیت آنجا اکنون از هفتصد هزار افزونتر است و دولت
انگلیس استحکام این شهر افزوده است و خانهای نیکو بطرح فرنگستان ساخته اند و از دور مانند کلیساهای یونان بنظر
می آید و کشتی بزرگ از دریا تا این شهر بآسانی حرکت میکند و شهر دیگر بنگاله مرشدآباد است دوم ولایت بهار است
که حد شمالی او مملکت نیپال و مشرقی او بنگاله و جنوبی او اریسه و مغربی الهآباد و اوده است و شهر پتنه پایتخت این
ولایت است که در مغربی رودخانه گنگ است و این شهر سیصد و چهل میل بسمت شمال مغرب شهر کلکته است سیم
ولایت الهآباد است که طول این ولایت یکصد و شصت میل و عرض آنجا یکصد و بیست میل است حد شمالی او اوده
مشرقی او بهار و جنوبی او اریسه و برار و غربی او مالوه و آگره است و رودخانه نربدا از این ولایت برمیخیزد و پایتخت
این ولایت الهآباد است که از بناهای اکبرشاه است و اصطبل و اسلحه و قورخانه اکبری در آنجا بود و در ملتقای نهر
جمنه و گنگ بنیان شده است و شهر دیگر این ولایت بنارس است که در شرقی الهآباد بمسافت هشتاد میل
واقع است چهارم آگره است و اسم پایتخت این ولایت نیز آگره است حد شمالی او دهلی و حد جنوبی او مالوه
و حد مشرقی او اوده و الهآباد و حد مغربی او اجمیر است و در سال نهصد و هشتاد و یک هجری اکبرشاه این شهر را
پایتخت خود قرار داد و اسم او را اکبرآباد نهاد و این شهر در جانب رودخانه جمنه و یکصد و بیست میل در جنوب مشرق از
بجنوب شهر دهلی واقع گشته است و طول این مملکت دویست و پنجاه میل و عرض آنجا یکصد و هشتاد میل است پنجم
اجمیر است که حد شمالی مغربش ولایت ملتان و حد شمال مشرقش دهلی و آگره و حد جنوب مشرقش ولایت مالوه
و حد جنوب مغربش مملکت گجرات و سند است و این کشور وسیعی است سمت جنوب و مشرق او کوهستان و سمت

آسیا

شمال مغرب بیابان کویر است که او را اِندین دِزِرْت میگویند یعنی بیابان کویر هندوستان و پایتخت اینجا اجمیر
نام دارد که در پای کوه بلندی واقع شده و یکصد و نود و نه میل بجانب جنوب و مغرب اگره است و اینولایت را اجمیر نیز
نیز گویند ششم دهلی است حد شمال مغربش ولایت لاهور و حد شمال مشرقش ولایت سیری نگور و حد مشرقی او راهیل کند
و گنجیس و حد جنوب او ولایت اگره و اجمیر است و حد غربی او صحرای ملتان است و پایتخت اینجا باسم دهلی شهرت دارد
که شاهجهان آباد نیز گویند و درین شهر مسجد جامعی است که از سنگ مرمر و سنگ قرمز ساخته است که در عالم نظیر ندارد
و این شهر در کنار رودخانه جمنه است و چهارصد و بیست و نه میل بسمت شمال مغرب الله آباد است و درین شهر هنوز
شاهزاده کان مغول که از نسل سلاطین مغولند سکنی دارند و اسم شاهی نیز علی الظاهر برایشان اطلاق میکنند و دهلی را
هندیان دِلی بحذف ها و تشدید لام تلفظ کنند [٢] هفتم اُوْدْ است که حد شمالی او نیپال و جنوبی او الله آباد است
و طول اینولایت دویست و پنجاه میل و پهنای او صد میل است و جمیع صفحه این ولایت هموار است و چندین رودخانه
دارد و پایتخت اینجا لکنؤ است که در کنار رودخانه گُومْتی است و یکصد و بیست و هفت میل بسمت شمال مغرب الله آباد
واقع است هشتم راهیل کند است که او راهیله نیز گویند قدیم از توابع دهلی بود الکنون جداست و در سمت مشرق
دهلی است و پایتخت اینجا بریلی است که یکصد و پنجاه و شش میل بجانب شمال مغرب شهر لکنؤ واقع شده است نهم لاهور است
که پنجاب نیز گویند حد شمالش کشمیر و حد جنوبش ملتانست تقریبا سیصد میل طول و دویست و بیست میل عرض دارد و پایتخت
این شهر نیز لاهور است که باسم ولایت موسوم است که در کنار جنوب رودخانه راوی که یکی از انهار خمسه است اتفاق
افتاده است و راوی را قدمای یونان هیدرُوتِس میگفتند و دوره این شهر با محلات خارج هفت میل است و در
دور اطرافش دیواری از آجر کشیده اند و این شهر دویست و ده میل بجانب جنوب کشمیر سیصد میل بسمت شمال مغرب دهلی
واقع شده است دهم ملتانست که حد شمالش لاهور و حد جنوبش اجمیر و حد مشرقش صحرای بزرگی که قریب
به دهلی امتداد دارد و حد مغربش افغانستان و قندهار است و ملتان پایتخت اینولایت نیز باسم او شهرت دارد
قلعه مضبوطی دارد و این شهر قریب برودخانه چناب که از انهار خمسه است واقع شده است و دویست و بیست میل
بسمت جنوب مغرب لاهور و سیصد و ده میل بسمت جنوب مشرق قندهار است یازدهم کشمیر است و در شمال
هندوستان است حد شمالی او جبال همالیه و حد مشرق و جنوب ان لاهور و حد مغربش رودخانه ایندس است و اینولایت
کوهسار است و اکثر جاها چنان سخت است که مال و دواب عبور نکنند و هوای خوش و اراضی سبز دلکش دارد و چندین دریاچه
درین ولایت است بزرگتر از همه دریاچه وُلَر است که در ما بین شمال مغرب کشمیر واقع شده است اهالی اینجا بسیار عیاش
و خوشگذران میشوند اکثر اوقات جوقه جوقه در کنار هر دریاچه‌ها و رودخانه‌ها مهمانی و ضیافت مشغولند و دین ایشان دین
دین هندوان است و اختلاف کلی دارند و مسلمانان نیز درین ولایت بسیار است و کشمیر پایتخت این ولایت
و درین شهر چندین چشمه خوب است و خانهای اینجا اکثر دو مرتبه سه مرتبه است و این شهر دیوار ندارد و دویست و هشتاد و
چهل میل بسمت مشرق شهر کابل واقع شده است و شهر دیگر این ولایت اسلام آباد است دوازدهم مالوه است
حد مغرب و شمالش اجمیر و حد مشرقی الله آباد و اریسه و حد جنوبش ولایت کندلیش است و این ولایت در میان
رؤسای قبایل پونه فراته تقسیم شده بود که هر یک در حصه او حکمرانی داشتند و شهرهای معظم این مملکت ا
این مملکت اوجین است و دیگری ایندور است اما اوجین شهر محکمی است شش میل دوره اوست و برج و باره محکم

دارد دارد

[٢] و در اسامی هندی فاله ها مکتوبه ملفوظ نشود چنانچه دکهن نویسند دکن خوانند و لکهنو نویسند لکنو خوانند و قس علی هذا

وارد در کنار رودخانهٔ سپرا است که آب او برودخانهٔ چنبول میریزد تا آنا ایندور و در جانب جنوب شهر اوجین است که مسافت
میان اینها سیصد و هشت میل است **سیزدهم** گجرات است که بین شمالاست و دویست میل طول اینجا و یکصد
چهل میل عرض آنجاست سمت مشرقی او خلیج کمبی و جنوبی او دریای محیط و مغربی او خلیج کچ است که بعضی کچهه نیز گویند و بیشتر
این ولایت را مرآتهٔ تصرف دارد و پایتخت احمدآباد است که شش میل دورهٔ اوست و دوازده دروازه دارد و مقبره
احمد تاتار که بانی این شهر بود از سنگ مرمر ساخته اند و این شهر سیصد و بیست و یک میل بجانب شمال مغرب قریب
بشمال شهر بمبای واقع شده است و مملکت گجرات نیز از ممالک غربی هندوستان حساب میشود و شهر دیگر گجرات شهر
سورت است **چهاردهم** سند است حد مغربی او بلوچستان و حد مشرقش اجمیر و شمالی او ملتان و جنوبی او
دریاست طول این مملکت از دهنهٔ رودخانهٔ سند تا بحدود ملتان سیصد میل و عرض او یکصد و شصت میل است و این حد
ولایت هموار و ریگزار است و بادهای گرم بسیار می وزد و هوا در تابستان بشدت گرم میشود و بیشتر سلسلهٔ این
ولایت مسلمانست هندو نیز دارد و پایتخت اینجا حیدرآباد است و این شهر سیصد و چهل میل بجانب جنوب مغرب شهر ملتان
واقع شده است و شهر دیگر اینجا تته است که در جانب جنوبست و در تته سرو خوب بعمل می آید و این شعر از جملهٔ اشعار
نیکوی شعرای هندوستانست که گفته اند سروی چو قدت در چمن تته نباشد گل چون رخ زیبای تو البته نباشد
و شهر دیگر این مملکت شکارپور و خیرپور است که در جانب شمال وست و رودخانهٔ سند بطول این مملکت جاریست
و در شمال مملکت سند و شمال ولایت غندوه و ولایت معروف سیوستانست که در جنوب مشرق مملکت قندهار در غربی
رودخانهٔ سند واقع شده است و در تصرف افغانست و **هندوستان جنوبی** که ممالک دکن و توابعست
مشتمل بر هفت ولایت است **اول** کندیش است که باسین مهمله نیز خوانند که حد شمالی او مالوه و حد مشرقی برار است
ولایت پر محصول کوهسار است و پایتخت اینجا برهانپور است که یکصد و پنجاه میل در جانب جنوب شهر اوجین است
و این شهر وقتی نیز پایتخت دکن محسوب میشد و در کنار رودخانهٔ تپتی است و دویست و ده میل بجانب مشرق شهر سورت
که از توابع گجراتست واقع است **دوم** دولت آباد است حد شمالش کندیش و حد مشرقش برار و حد مغربی او جبال قانزنه
و اسم پایتخت اینجا اورنگ آباد است که باسم اورنگ زیبست و این شهر در صحرای تلخی واقع شده است و اطرافش کوهستانست
و یکصد و ده میل بجانب جنوب مغرب برهانپور واقع شده است و ایضا دولت آباد نام قلعهٔ بزرگیست که در بالای کوه
پاره بنا شده است که بقدر ده میل سمت شمال شهر معظم اورنگ آباد است و بعضی صوبهٔ دولت آباد را باسم اورنگ آباد
نیز می خوانند **سیم** حیدرآباد است که باسم پایتخت اینجا معروف است و حیدرآباد از شهرهای معروف هندوستانست
و حد شمالی او برار و حد مشرقی او سیرکارش و حد جنوبی او رودخانهٔ کیشتنه و مغربی او دولت آباد و بیجاپور است و شهر
صوبهٔ گلبرگه است که در مغرب شهر حیدرآباد است و ولایت بیدر نیز جزو این صوبه است و شهر بیدر در شمال غرب حیدرآباد واقع
شده است **چهارم** بیجاپور است که در مشرقی کانکن است و مابین دو رودخانهٔ کیشتنه و بهیمه واقع شده است و معدن
الماس بسیار دارد و اسم پایتخت نیز بیجاپور است که یکصد و پنجاه میل بجانب جنوب مشرق شهر پونه و سیصد و چهل میل بجانب شمال
سرنگاپتم واقع شده است و شهر معروف اینجا پونه است **پنجم** برار است که از ممالک معظم دکن است حد شمالش مالوه
و الله آباد و حد مشرقش اریسه و حد جنوبش گلکنده و حد مغربش دولت آباد و کندیش است جزو معظم این ولایت تابع راجه
مرآتهٔ مشرقی بود و مابقی تعلق بنظام الملک دکن داشت و آنچه که تعلق براجه داشت بقدر پانصد و پنجاه میل طول و دویست میل

عرض دارد و پایتختش شهر کتک است و درین ولایت جنگل بسیار است ششم اریسه است حد شمالش ولایت بهار و بنگاله
و حد مغربش برار و حد مشرقش بی بنگاله است و شهر مشهور آنجا میدنه پور و کوتک است هفتم سیرکارس است و این سیر
کارات پنج ولایت است از دکن که در سواحل غربی بی بنگاله واقع شده اند و این پنج ولایت هر یکی اسمی دارد که بیان میشود
و همه را سیرکارس میگویند اول سیرکار گنتور است که سابقا تعلق بنظام الملک دکن داشت ولی اکنون او نیز در تصرف
انگلیس است که در شمالی کرناتک و بقدر سی میل بطول بی بنگاله کشیده شده است و اجزای دریا کنار او هموار ولی
اجزای اندرونی او کلا جنگلستان است و قصبه کاندویر که جزو سیرکار گنتور است بمسافت سی میل بجانب جنوب مغرب
کان دپلی که پایتخت سیرکار انگلیس است واقع شده است دوم سیرکار کان دپلی است و این شهر در کنار رودخانه کشت
نه واقع شده است و در شمال مشرق سیرکار گنتور است سیم سیرکار الور است و شهر معموریست چهارم سیرکار
راجه مندری است که از شهرهای آباد هندوستان است که در کنار رودخانه گوداوری سی و پنج میل بالاتر از دهنه رودخانه
واقع شده است پنجم سیرکار چیکاکول است که یکصد و پنجاه میل بسمت شمال مشرق شهر راجه مندری است و این شهر
قریب بکنار دریا واقع است و سیصد و هشت میل بسمت مشرق و شمال مشرق شهر حیدرآباد است و این چهار سیرکار
آخری از ساحل شمالی رود کیستنه تا مرداب چلکه ولایت دراز کم عرضی است و سیصد و پنجاه میل طول و از بیست
میل تا هفتاد و دو میل عرض دارد و از طرفی بدریا و از طرفی بجنگل و کوه محدود است و این چهار سیرکار را نارتن سیرکار می
گویند یعنی سیرکارات شمالی و در سال هزار و صد و هفتاد و هشت هجری این چهار سیرکار را نظام الملک دکن بدولت
فرانسه تفویض کرد و در سال هزار و صد و هشتاد و دو هجری انگلیس غلبه نمود و از تصرف دولت فرانسه بیرون آوردند اما
پنن سلا هندوستان حد مشرقی او ساحل کارومندل و حد غربی او ساحل ملبار است و مشتمل بر شش ولایت
اول ملبار است که مابین ولایت کناره و ولایت کوچین است و حد غربی او دریا و شرقی او جبال غاتز است
و پایتخت آنجا کلی کوت است که در کنار دریاست طول این ولایت یکصد و سی میل و عرض آنجا شصت میل است و شهر دیگر آنجا تری
چور است و در هر اصل ملبار ضبط کرده است دوم کناره است که در شمال ملبار است و او نیز بطول ساحل واقع شده است و پایتخت
آنجا منگلور است و میان منگلور و شهر کلی کوت یکصد و سی میل است سیم ساحل ترونکور است که اقصی ساحل غربی پنن سلا
و پایتخت آنجا تری وندرم است چهارم ساحل کارومندل است که ساحل مشرقی پنن سلا است و سواد معظم آنجا مدرس است
و مدرس سنت جارج نیز گویند و اسم قلعه ایست که در آنجا دولت انگلیس ساخته اند و او دویست و هشتاد و چهار میل بسمت مشرق
سرنگاپتم واقع است و میان مدرس و کلکته یکهزار و سی میل مسافت است پنجم میسور است که از عرض یازده درجه شمالی تا عرض
پانزده درجه شمالی و از هفتاد و چهار درجه و پنجاه و پنج دقیقه مشرقی تا هفتاد و هشت درجه سی و پنج دقیقه طول مشرقی است ولی
هر قدر بجنوب میرسد عرض او کمتر است و این ولایت در تصرف تیپو سلطان بود و پایتخت آنجا سرنگاپتم و دیگری
میسور است که بمسافت ده میل در جنوب شهر سابق واقع شده است و شهر سرنگاپتم در جزیره ایست که در رودخانه کاوری
واقع است و طول این جزیره سه میل و عرض او یک میل است ششم کرناتک است که از سیرکار گنتور بطول مجموع ساحل
کارومندل به کیپ کوماری کشیده شده است و شهرهای او تنجور و مدورا و ترچنا پولی و ارکات وغیره است تخمینا
طول این ولایت پانصد و هفتاد میل است و از یکصد و بیست میل تا هفتاد و دو میل عرض دارد و رودخانه معروف این ولایت
کاوری و پلیر و پنار است و ارکات شهر معروف است که در رودخانه پلیر است و هفتاد و سه میل بجانب جنوب

باب یکصد و هفتم در بیان هندوستان

واقع است امّا انهار هندوستان اول رود خانهٔ گنجس است صاحب تقة البلاد گوید گنجس را بومیان هند
هندوستان گنگا گویند که معنی او رفیع و عظیم است و منبع این رود خانه جوی کوچکی است که از زیر یک قطعه برف دایمی
که جمع شده است و در جنوبی جبال مرتفعه حیمالیه که مابین تاتار و هندوستان است که فیما بین عرض سی و یکدرجه و سی و دو درجه
شمالی و هفتاد و هشت درجه طول مشرقی تا هفتاد و نه درجه طول مشرقی است و این رود خانه در عرض سی درجه و ده
دقیقه برود خانهٔ الوک نندّه متصل میشود و چندین نهر دیگر باو داخل میگردد که در انجا گنجس میگویند که از اتصال نهرهای
او در انجا از هشتاد یرد تا صد یرد است و در ممر طویل خود چندین رود خانهٔ معظم دیگر را اتصال می یابد و در سوتی در عرض
بیست و چهار درجه و سی دقیقه او بدو شعبه تقسیم میشود شعبهٔ کوچک او بعد از گذشتن از کلکته بخلیج سگو [illegible] الضباب داخل میشود
و شعبهٔ بزرگ او که باسم پدمه شهرت دارد پس از ممر پیچاپیچ کثیر با قوت تمام برود خانهٔ بزرگ برهمپوتر داخل میشود و در
در وقت سیلاب تا پانصد میل از دهن او بمقدار چهار میل پهنا و شصت فوت عمق بهم میرساند و گنجس نیز مثل نیل مصر
دلته همین بزرگی دارد یعنی شکل مثلثی احداث میکند که امتداد این دلته از مشرق تا مغرب دویست میل است و از این دلته
با چندین دهان وقت سیلاب بمحیط داخل میشود مترجم گوید در بعضی از مسودات خود دیدم ولی الکنون در نظرم نیست
که از کدام کتاب و نسخه نقل کرده ام که سرچشمهٔ رود خانهٔ گنجس دو چشمه است که از سمت غربی جبال کن تن در
در مملکت تبت برمیخیزد و آن دو چشمه بقدر سیصد میل بسمت مغرب جاری میشوند و بعد از آن با اول سلسلهٔ جبال حیمالیه میرسند
و از انجا بسمت جنوب میگردند و به یکدیگر ملحق میشوند که از انجا رود گنجس می خوانند و در زبان هندی رود خانه را گنگا
میگویند و بعضی برای شوکت و عظمت گنجس یا گنجز خوانده اند بالجمله این رود عظیم از درّه های عمیق جبال شاهقه مجرای
خود را بزور خود شکافته بمقدار چهار صد میل پایین تر از آن مقام که اول بجبال مزبوره رسیده بود جاری میشود و در این جبال
بغاری داخل می گردد بقوت تمام سراز زیر شده از دامنهٔ آن طرف کوه بیرون آمده داخل بحر عظیمی میشود و از آن است
که سیاحان بی بصیرت سرچشمهٔ این رود عظیم را از سلسلهٔ جبال مسطوره دانسته اند و بعقیدهٔ هنود و با دهن غار را بکلهٔ
گاو ماده تشبیه کرده اند که احترام او در نزد ایشان زیاده از حد است و این رود عظیم از این بحر مزبور بسمت جنوب و مشرق
در حرکت آمده در میان جبال گردش میکند و از ولایت سیری نگور که از کوه پایهٔ مملکت تبت است میگذرد تا اینکه بعد
از طی مسافت هشتصد میل راه در پهلوی شهر هردوار که اقصی مملکت شمالی دهلی است از کوهستانات خلاص شده داخل
مملکت هندوستان میشود و از این مکان که اول خاک هندوستان است بقدر هزار و دویست میل راه یک رود خانهٔ
صاف و هموار است که قابل کار کردن کشتی است و از ممالک فرح افزای هندوستان گذشته با یازده دهنهٔ بزرگ
که شکل مثلث احداث میکند داخل بی بنگاله میشود و هر دهنهٔ او از رود خانهٔ تمیس لندن بزرگ تر است و در ایام طغیان
این رود خانه که هرساله در موعد معین واقع میشود بقدر ده ذرع آب این رود خانه بالاتر برمیخیزد و باعتقاد مهندسین و حکما رود
گنجس پر منفعت ترین رود خانهای عالم است و هندوان بر این رود خانه اعتقاد عظیم دارند که او را مظهر کل صانع
مطلق دانسته آب او را احترام عظیم مینمایند و هرساله چندین هزار زوّار بزیارت او شتافته و چند روز در
در سواحل او متوقف کرده چنان میدانند که هرکه بدن خود را باب آن رود خانه بشست و شود بهداز معاصی پاک میشود و هندوان
چنان میگویند که سرچشمهٔ این رود خانه از آبهای بهشتی است و باعتقاد من هنوز هیچکس از سیاحان فرنگ بسرچشمهٔ
او که ماورای حیمالیه است عبور نکرده است دویم رود خانهٔ برهمپوترا است که او را برهمه پوتر نیز گویند از جبال تبت در نزدیکی

سرچشمه رود گنجس بر میخیزد و این دو رود عظیم از دو طرف سلسله جبال مزبور جاری شده و هر یک راه خود را سمت دیگر گرفته مرتبه از یکدیگر انفصال بهم میرسانند که زیاده از یکهزار و چهارصد میل میشود و رودخانه بور همپوتر از ابتدای سرچشمه اش سمت مشرق مملکت تبت میرود و داخل تبت سن پو میگویند و از جنب شهر لسا یا لهاسا که پایتخت تبت است گذشته از آنجا سمت جنوب مشرق میگردد و بقدر دویست میل مملکت تینگ نیانگ که منتها حدود غربی اقلیم چین است میرسد و از آنجا یکدفعه سمت مغرب می پیچد و از وسط ولایت آسام که از این مملکت بنگاله می شود و از غربی جبال گرو گذشته ما بین جنوب مشرق میل میکند و پس از جریان چندین میل باز بجانب جنوب حرکت میکند و بقدر چهل میل به دریا مانده برودخانه گنجس متصل میشود و بقدر شصت میل قبل از آنکه برود گنجس متصل میشود عرض این رودخانه از چهار میل تا پنج میل است و باعتقاد مصنف منبع این رودخانه نیز درست به سیاحان معلوم نشده است چرا که مملکت تبت جزو چین است و غربا را در آنجا نمی گذارند و اهل اروپا در این ازمنه راهی جسته اند ولی چنان نیست که جیداً و سهلاً انجا بتوانند آگاهی یافته باشند **سیم** رودخانه اندس است که رود سند نیز گویند که تفصیل او مکرر گذشته است که این رودخانه از جنب شهر اتک گذشته لهذا تا قریب ملتان او را نهر اتک میگویند و این رودخانه نیز در اصل دهنه که داخل دریا میشود جزیره بشکل مثلث احداث میسازند که بانگلیسی دلتا میگویند و در سمت مشرقی این رودخانه بیابان بزرگی است که تاریک است که بقدر پانصد میل طول و از شصت میل تا یکصد و پنجاه میل عرض دارد **چهارم** رودخانه جمنه است این رودخانه نیز از جبال مملکت تبت از سیری نگور بر خواسته و از دهلی و آگره گذشته در اله آباد داخل گنجس میشود **پنجم** رودخانه لونی است که از جانب مغرب جاری است و بخلیج کچ داخل میشود **ششم** رودخانه نربدا است که از حوالی اجمیر گواز در شمال ولایت غند وانه بر میخیزد و طول مجرای او هفتصد میل است و چندین رودخانه نیز بدو میپیوندد داخل او میشود و از شهر برودچ گذشته بخلیج کمبی داخل میشود و این رودخانه سرحد هندوستان خاص و دکن است **هفتم** رودخانه تپتی است که از نزدیکی شهر ملتای که از شهرهای برار است بر میخیزد و بقدر دویست میل پائین تر از شهر سورت بخلیج کمبی داخل میشود **هشتم** رودخانه گوداوری است منبع او تخمیناً هفتاد میل بسمت شمال و مشرق بمبای است و از ولایت دولت آباد دگلگنده گذشته پائین شهر راجه مندری دو شعبه میشود و ببر بنگاله داخل میشود و این رودخانه چندین رودخانه دیگر داخل میگردد و هفتصد میل مجرای او است در سواحل این رودخانه جنگل بسیار است **نهم** رودخانه کیستنه است که حد فاصل میان ممالک دکن و بنین شمالاً است و رودخانه بهیمه نیز باین رودخانه داخل میشود و این رودخانه نیز ببر بنگاله میریزد و رودخانه کیستنه را کیشنا نیز خوانند **دهم** رودخانه پنار است که از ولایت میسور بر میخیزد و از جنب شهر نلور گذشته به بنگاله انصباب دارد **یازدهم** رودخانه کاوری است که از شهر سرینگاپتم گذشته و از ولایت کرناتک گذشته بچندین دهن به بنگاله داخل میشود و در هندوستان سوای این انهار مشهور چندین نهر دیگر است که بتفصیل آنها نپرداختیم و بر این انهار معروفه چندین نهر دیگر از همین دیار نیز متصل میشود **اما جزایر لکادیوس** چندین مجموعه از جزایر پست و نشیب است که در ساحل غربی ملیبار است و این جزایر از عرض ده درجه شمالی تا سیزده درجه شمالی و از طول هفتاد و دو درجه تا هفتاد و چهار درجه شرقی واقع شده و هشت مجموعه آنها مسکون است و بزرگترین آنها هفت لیگ طول و دو لیگ و نصف عرض دارد و اکثر سکنه این جزایر مسلمانند **اما جزایر ملدیوس** در جنوب جزایر لکادیوس و در جنوب و مغرب بنین شمالاً هندوستان واقع شده اند و مشتمل بر سلسله از جزایر کوچک بی شمار است و طول مجموعه آنها از شمال تا جنوب پانصد میل است و مسافت آنها تا کیپ کومارین تخمیناً دویست میل است و این

۲ بنگاله در تبت است میگذرد و آن در وقت باسم بور همپوتر نامیده میشود و از ولایت آسام گذشته بجانب جنوب جریان دارد و در سمت شمال مشرق داخل مملکت ۲

جزایر از هفت درجه شمالی تا چهل دقیقه خط استوا و از هفتاد و دو درجه و چهل و هشت دقیقه طول مشرقی تا هفتاد و سه درجه و
چهل و هشت دقیقه طول مشرقی اتفاق افتاده اند و درین جزایر جنگل بسیار است و بیشهای بزرگ محصورند و سکنهٔ این جزایر
خانهاشان از یکدیگر جداست چنانچه هرکه در ملک خود و باغچهٔ خود خانه دارد و همه ایشان مسلمان است و بسیار مهربان
و مهمان نوازند و حاکم اینها خود مختار است ولی هر ساله دو بار تحفه نزد سیلان میرود که در اطاعت انگلیس است و این
جزایر به هفده مجموعه تقسیم شده است و بزرگترین مجموعه اینها از بیست لیگ تا بیست و چهار لیگ طول دارد و با یکدیگر
کمال مواحدت و موانست دارند و به هندوستان نیز سفر میکنند و سکنه هر کدام ازین مجموعه با شغل معین دارند
چنانچه دسته زرگر و دسته نجار و دسته کوزه‌گر و دسته قفل ساز و دسته بوریاباف و دسته کفش دوزند و هوای
اینجا از بسکه گرم است بمزاج اهل اروپا ناسازگار است

باب یکصد و هشتم دربیان اقلیم چینا یعنی چین چینا

شاهنشاهی چین اقلیم وسیع عریضی است که در جنوب مشرق آسیا واقع است و از ... مشتمل است به
برابر یعنی چین خاص و چینیس تارتاری یعنی تاتارستان متعلقه بچین و تبت یعنی تبت و لیتل
بخاریه یعنی بخارای صغیر و بین سلاکاری است اما چین خاص در شمال محدود با تاتارستان
و در مشرق با محیط و بجنوب با دریای چین و مملکت تان کوین و در مغرب با تبت است و چین مملکت آباد معمور دنیا
که آسمان آباد تر از او مملکتی را سایه نیفکنده است و رودخانهای نافع و خاک حاصل خیز خوب دارد و این اقلیم در
درجنوبی قسمت منطقه معتدله واقع است و صحرا قلیلم و مرتفع است از یک سمت بکوه و بجبال عالیه اقالیم مرکزی است
و از سمت دیگر محدود به محیط شرقی است که بواسطه این دو هوای اینجا سالم و سازگار است و اهل چین شاهنشاه
خود را شاهنشاه وسط خطاب میکنند و چنان خیال بیهوده دارند که مملکت ایشان در وسط دنیاست و ملل دیگر در
در اطراف ایشان پراکنده شده است چنانچه ستارهای کوچک در دور ستاره بزرگ پراکنده شده است
و رودخانهای بزرگ چین آنچه که معلوم شده است هونگ هو است که او را یلو ریور میگویند یعنی رودخانه زرد
و دیگری ینگ تسی کیانگ است و طول ممر رودخانه اول دو هزار و نهصد میل و ثانی سه هزار و دویست و سی و
هفت میل است و منبع این رودخانها جبال تبت است و مصب اینها یلو سی یعنی بحرالاصفر است و کنلها
در اقلیم چین بسیار است که رودخانها را با اینها بیکدیگر بجهة سهولت حمل و نقل اشیاء وصل کرده اند و این کار اول از اینها
اختراع شده است و این کار با فایده دلالت بر شعور و هنر عموم خلق اینجا دارد و این کنلها اکثری از هزار میل فروتر
طول دارد چنانچه کنل شاهنشاهی که از کنتون تا پکین که پایتخت شاهنشاهی است تقریبا دو هزار میل است و چنین
گفته اند که درین وسیع شاهنشاهی فزونتر از چهار هزار شهر قلعه دار است و بزرگترین همه پکین است که پایتخت است و دیگر
نانکین و کنتون است اما پکین یا پکین که پایتخت شاهنشاهی است شهر معظم آباد و پرجمعیت است ولی جمعیت
اینجا درست معلوم نیست بعضی بطور اغراق گفته اند که سه ملیان جمعیت دارد ولی این شهر وسعت و گنجایش این قدر
جمعیت را ندارد که سه ملیان نفوس در وی ساکن باشند و آنچه که اقرب بصواب است یک ملیان و پانصد هزار جمعیت اینجا
و احتمال زیاده و نقصان نیز دارد و نانکین سابقا پایتخت همه شاهنشاهی بود و در نزدیکی رودخانه ینگ
تسی کینگ واقع شده است و این شهر آباد و معمور است چنانچه گفته اند ششصد هزار نفوس دارد و احتمال بیشتر نیز میرود

کنتون بندر معتبریست واز شهرهای مشهور ومعمور چین است واو را بومیان گونگ چیو فو گویند در همه شاهنشاهی
چین برای اهل اروپا بجز همین بندر او را اذن نیست که لنگر اقامت اندازند وجمعیت آنجا تخمیناً هفتصد وهشتصد هزار است و
نفوس جمعیت چین بنا بر گفته اهل جغرافیای چین در مائه پنجم بعد از عیسی تخمیناً شصت ملیان بوده است ودر مائه شانزدهم
نود ملیان بوده است ودر سال هزار وهفتصد وچهل وسه مسیحی مطابق هزار وصد وپنجاه وشش هجری دویست ملیان بود
بوده است وبنا بر گفته لارد مکرتنی در سال هزار وهفتصد ونود وپنج مسیحی مطابق هزار ودویست وده هجری سیصد و
سه ملیان بوده است زبان اهل چین بسیار مشکل وغریب است وبرای غربا تحصیل کردن او بسیار بسیار صعب وتخمیناً
پنجاه حرف دارند واهل اروپا هرگز الفاظ انها را تمیز نمیتوانند بدهند ولی اهل چین با اختلاف حرکت وصوت وغنه
باسانی معانی را از یکدیگر تمیز میدهند چنانچه لفظ چون باختلاف صوت معنی او تفاوت میکند ومعنی آقا وبچه خوک ومطبخ وعمود وفرو بردن
وعبد ودندان بان وجواد وناسزا است ولفظ شا ارث دلالت دارد بر شمال وسفید وچیز خالی وعدد صد وچندین
معنی دیگر مترجم گوید منظور مصنف آن است که چنان نیست که یک لفظ بچندین معنی باشد ودر موارد استعمال معنی او
معلوم گردد بلکه اهل چین یک لفظ را بچندین معنی با تفاوت صوت وحرکت وغنه وغیر غنه معلوم میدارند چنانچه گفته اند آدم غریب
در سی سال نمی تواند زبان اهل چین را بخوبی ودرستی یاد گیرد وانتهی ودر قدمت اهل چین وکثرت جمعیت چین حرفی وشبهه نیست
ولی بعضی از اهل جغرافیا بر آنند که سیصد ملیان نفوس دارد وبعضی چنان گمان دارند که این اغراق اهل چین است وبعضی نیز
به تعصب میگویند که زیاد تر از یکصد وپنجاه ملیان جمعیت آنجا نیست وبه این تفاوت ره از کجاست تا بکجا واز صنایع
شریفه واعمال غریبه که از اهل چین ظاهر شده است ایشان در هنر وصنعت از رومیان قدیم گذشته اند بلکه میتوان گفت
که از مصریان نیز بالاتر باشند چنانچه از پلهای حیرت انگیز وجاهای غریب واز تلهای گرف ها وکنل های وسیع وعمیق
میتوان فهمید که ایشان باقصی الغایه کمال وهنر رسیده باشند واین بسیار مشهور آثار قدیم چین دیوار بزرگ آنجاست چنان
معلوم شده است که تخمیناً دویست سال بعد از عیسی بنا کرده باشند که از ضدمت وفساد تاتار شمالی مصون باشند واین دیوار
از دره ها وکوهها میگذرد وطول او تخمیناً هزار ویانصد میل وارتفاع او بیست وپنج فوت وعرض او پانزده فوت است
وچهره اهل چین مایل بسمرت وسیاهی است ومشانی پهن وچشم کوچک وموی سیاه دارند زنهای ایشان پاهای
کوچک دارند که از خورد سالی در قالب میگذارند که بزرگ نشود وکارخانهای چین مشهور آفاق است وبسیار مشهور
انها کارخانهای زرگری ومفتول بافی وچینی سازی وابریشم وپنبه وکاغذ است ومتاع کلی که از آن ولایت
بخارج میرود چائی است که مقدار بی شمار هر ساله بانگلند وسایر بلدان حمل میشود واصل این ملت از کجاست
واز چه وقت است نامعلوم است واهل چین در قدمت نژاد واصل خودشان انقدر غلو دارند که عقل از
ازشنیدن او انکار دارد وچنانچه خودشان را قبل از طوفان نوح سلطنت مستقل میدانند وآنچه که معلوم ومحقق شده
بنای شاهنشاهی چین از فوهی است انکه عیال خود را برداشته بشن سی که یکی از ولایات شمالی چین است
تخمیناً دو هزار ویانصد وسی وهشت سال قبل از عیسی یا ششصد وشصت وشش سال پس از طوفان نوح در مکان
مرغوبی بنای عمارت نهاد که در آن عمارت اوضاع حرکات اجسام سماوی را ضبط فرمود واو حکم کرد که در دور
شهرها دیوار بکشند وخانواده ها وقبایل را اسامی جدا برای تمایز وتفارق مقرر داشت وعقد ونکاح را او معین
کرد وعلم موسیقی را او اختراع نمود وحکم کرد در سالی دو مرتبه در وقت نقطه انقلابین برای خدای آسمان وزمین قربانی

باب یکصد و هشتم در بیان اقلیم چین

کنند واو را اهل مملکت تین سی نام نهادند یعنی ولد السماء و جمعی از مورخین برانند که فوهی همان نوح علیه السلام است پس
از طوفان بعضی زمان با نسل خود در ردی زمین باقی ماند و پس از بنا کردن برج بابل با جمعی از متابعان خود از اولاد خود
جدائی کرده بسفر مشرق زمین رفت و در آخر داخل خاک حنیب چین شد و بنای شاهنشاهی آنجا گذاشت و اهل
چین بخلاف سایر ملل با این همه دولت و جمعیت هرگز در فکر فتح و تسخیر و سیاحت و جستجوی سایر ممالک دنیا نشدند بلکه
بهمان آب و خاک خود قناعت دارند و از دیگران با ایشان همیشه خرابی و خسارت رسیده است کاری ینین شلاء
بزرگ آسیا است که فیما بین چین و جاپان است پادشاه آنجا مستقل است ولی بشاهنشاه چین خراج میدهد پایتخت آنجا
کینگ کی تو است و مملکت تبت و بخارای صغیر سابقاً ذکر شده است **تنبیه** دولت چین اقدم و اعظم
دول است و عقیده ایشان بر آن است که قبل از طوفان نوح علیه السلام بوده اند ولی این قول را باور نتوان کرد
و از تواریخ چنان معلوم شده است که در سلطنت یئو که دو هزار و سیصد و پنجاه و هفت سال قبل از عیسی بوده
اهل چین همه اوضاع کواکب و حرکت ستارگان و بروج را میدانسته اند و از نهصد و بیست و نه سال قبل از عیسی که
چینیان با اهل سیتیه جنگ داشته اند فی الجمله احوال ایشان بدست مورخین آمده است که محل اعتماد هست و از کم و
کیف این مملکت در سفارت لارد مکرتنی بهتر اطلاع حاصل کردید لارد مکرتنی از جانب پادشاه انگلند در ۲۶ سپتمبر ۱۷۹۲ع
مطابق اوایل صفر المظفر ۱۲۰۷ هجری از لندن بسفارت چین روانه شد و در چهاردهم سپتمبر هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی
مطابق اوایل صفر هزار و دویست و هشت ۱۲۰۸ هجری به پکین پایتخت چین وارد گردید و در هفتم اکتوبر سال هزار و هفتصد و نود و سه مطابق
اوایل ربیع الاول هزار و دویست و هشت ۱۲۰۸ هجری حکماً او را از پکین بیرون کردند که مدت اقامت او بیست و سه روز بود و در
ششم سپتمبر سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق اوایل صفر هزار و دویست و نه هجری بانگلند رسید و او آنچه که
درین مدت استنباط و معلوم کرده بود آن است که این اقلیم منقسم بپانزده مملکت است و چهار هزار و چهارصد و دو شهر
قلعه دار و با دیوار دارد و جمعیت همه این ممالک سیصد و سی و سه ملیان است و مالیات سالیانه آنجا شصت و شش
ملیان پوند است و سپاه و لشکر پادشاه که از طایفه تاتار است یک ملیان پیاده و هشتصد هزار سواره است و مذهب
ایشان بت پرستی است و سلطنت و حکمرانی آنجا با اختیار و اقتدار است و در صنایع و امور عجیبه ید طولی دارند و پس
از لارد مکرتنی که راه آمد و شد اهل یوروپ به فرضه های چین باز شده است استحضار زیادتر بهم رسیده است و اهل
چین ولایت خود را تین سنگ چائو میگویند یعنی ارض مطهر و در اقلیم چین دریاچه کم است و بزرگترین آنها دریاچه تانگ تینگ
هو است که قریب بمرکز چین در مملکت هونن است و دوره او تقریباً دویست و بیست میل است و حدود چین خاص
چنانچه مصنف ذکر کرده معلوم شده است و این اقلیم از شمال تا جنوب هزار و پانصد میل و از مشرق تا مغرب دو هزار و
یکصد میل است و اهل چین از خوردن همه قسم حیوانات مضایقه ندارند چنانچه سگ و گربه و باز شکاری و جغد و کرکس و لقلق را
نیز میخورند و در زمانیکه از اینها پیدا نکنند بموش و مار و حشرات الارض قناعت میکنند و گوشت بابیل را بهترین گوشتها
میدانند گویند که کرم ابریشم اول از چین آمده است و کسی که شکم بزرگ و بطین باشد او را دوست میدارند و اشخاص
لاغر میان و ضعیف را بی شعور و کم خردی پندارند و عموماً قامت ایشان متوسط بلکه کوتاه است و در معصیت چندان
اصرار ندارند و اعانت مساکین و فقرا را مالاً و حالاً ثواب میدانند و اهل چین زن و تا اهل اختیار میکنند و از آن نساء آنرا
که کثیر الولد می شوند و اشخاص دولتمند و توانگر منطقه زرد بر کمر می بندند و در مذهب ایشان بکنفوشن حقیقی مشترع جدا

سنه ۱۲۰۷

۱۲۰۸

سنه ۱۲۰۹

ولی کنیز و خدمتکار که توان از و تمتع گرفت بسیار اختیار می کنند و از قراری که مستر مدهورست بیان کرده است جمعیت
ممالک چین در سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری سیصد و شصت و
یک ملیان و دویست و بیست و یکهزار و نهصد نفر صغیر و کبیر بشماره در آمده است و اهل چین بسیار طالب علم و هنر بوده
و در هر قریه و قصبه مدرسه دارند و مخارج بعضی از انها که فقرا هستند از دیوانست و مذهب کلیه ایشان بت پرستی است
که هشتصد سال و بنا بر روایتی هزار سال قبل از عیسی در ین ولایات شیوع یافته است و میگویند که نور الهی بدفعات بر زمین نزول
کرده و زمین را نظم داده و باز رفته است و این اصنام و اوثان مظهر عظمت و جلالت الهی اند و ارواح در ابدان یکدیگر حلول
دارند و تاسجال از اول دنیا چهار بوذخه نزول کرده است و پنجمین او در سال چهار هزار و چهار صد و پنجاه و هفت مسیحی نزول
خواهد کرد و در زمان صلح یک ملیان لشکر دارند و در مقام جنگ تا ده ملیان لشکر پیاده و سواره مهیا می کنند و پایتخت
شاهنشاهی شهر پکین است و در بعضی اطلسها پیکینگ نیز ضبط شده است و معنی او در لغت چین بمعنی سرای و قصر
شمالی است که تعلق بپادشاه داشته باشد و نن کینگ که پایتخت قدیم بود بمعنی سرای و قصر جنوبی است و پکین
در جانب شمال چین و ننکین در جانب جنوب واقع شده است و پکین که دار السلطنه است در صحرای مسطحی افتاده و این شهر
بدو حصه تقسیم شده است و در یکی بالکلیه اهل چین منزل دارند و در دیگری تاتاریه ماوی گرفته اند و این شهر بشکل مستطیل
اتفاق افتاده و دوره این شهر تخمیناً چهارده میل است و دیوار قلعه انجا سی فوت ارتفاع دارد و قطر دیوار قلعه از طرف
پائین بیست و پنج فوت است و از طرف بالا دوازده فوتست و در ین قلعه برجهای متین قرار داده اند و فاصله هر برجی
از دیگری هفتاد فوت است و دروازه های بسیار عالی دارد و عدد انها نه است و سه دروازه در سمت جنوب و دو در مشرق
و دو در شمال و دو در مغرب است و دروازه وسطی جنوبی بارک پادشاهی باز میشود و دیوار ارک از آجر تراشیده است و ارتفاع دیوار
او بیست فوت است و عمارات پادشاهی و عمارات وزرا و مقربان پادشاهی کلا در ارک است و طول ارک پادشاهی تخمیناً یکمیل است و در شهر
پکین بتخانهای عجیبة البنیان و اماکن عالیه و عمارات رفیعه انقدر است که عقل از توصیف و تعریف او قاصر است و عمارات شاهنشاهی
یوان مین که از بناهای رفیعه است خارج شهر پکین است و در ین شهر یک کوچه درازی است که طول او چهار میل است و پهنای آن
کوچه یکصد و بیست فوتست که سی و شش فرع میشود و همچنین کوچه دیگر بهمین طول و عرض از دروازه بدروازه دیگر کشیده است
که در وسط این دو کوچه چهار دروازه پیداست و کوچهای دیگر این شهر تنگ است و همه اینها مفروش است و بسیار پاک
نگاه میدارند و همیشه آب پاشی میکنند و دکانهای منقش و مذهب در کوچه های انجا بسیار است و بعضی از دکاکین را مثل
دکان دلاکی و کفش دوزی و چای فروشی و میوه فروشی در بالای عراده تعبیه کرده اند که بآسانی ازین کوچه بان کوچه
میبرند و از کثرت ازدحام و عرادهای باری که از تاتارستان می آرند این کوچه وسیع چنان پر میشود که امکان عبور نیست
مترجم گوید از شاهنشاه مرحوم محمد شاه شنیدم که ایشان از قول مستر الس که از جانب دولت انگلیس در سال
هزار و دویست و پنجاه و یک هجری بمبارکباد جلوس آن شاهنشاه آمده بود بیان میفرمودند که مستر الس خود عرض
کرده بود که چند سال قبل که از دولت انگلیس بچین مامور بودم در شهر پکین چهل هزار سوار خاصه پادشاهی از طایفه تاتاریه
دیدم که دران شهر همیشه حاضر است پادشاه قیام دارند و این شهر را بعضی بحسب آبادی اول شهر دنیا میدانند و بعضی
برانند که الآن لندن از او گذشته است و از جهت یاغیان چین که چند سالست خروج کرده اند رو بخرابی گذاشته است
و شهر دوم است والله اعلم و کنتون بندر معروف چین است که در ساحل جنوبی واقع شده است و پایتخت

هونگ کونگ است و این بندرگاهی است که اول دولت انگلیس در اینجا بنای تجارت گذاشت و سفاین انگلیس در هر نور این بندر لنگر انداخت و با دولت چین قرار شد که معامله اهل اروپا از همین بندر باشد و به بنادر دیگر تجارت نکنند و سالها بر این طریق معمول بود و در سنه هزار و هشتصد و بیست و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و هشت هجری آتش با این بندر افتاد پانزده هزار خانه سوخت و نفوس بی شمار تلف شد و انقدر از مال تجار و اهل چین آتش گرفت که جز خدای عز و جل کسی حساب او را نداند و در سال هزار و هشتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری دولت انگلیس با دولت چین پس از جنگهای بی شمار صلح کردند و در این عهدنامه جدیده چنین مقرر شد که تجار انگلیس در پنج بندر اقامت داشته و قونسول دولت انگلیس در این بنادر باشد اول بندر کنتون ثانی اماتی ثالث فوچو رابع ننگ پو خامس شانگ هی و این چهار بندر آخری در سواحل مشرق چین واقع شده اند و اماتی جزیره که در مابین جنوب مشرق چین نزدیک بساحل است و بندر او چنان قابل است که هزار کشتی بزرگ در اینجا میتواند لنگر بیندازد و در اصطلاح اهل چین انشهری که در اخر او لفظ فوخوانده شود از مرتبه اولست و آنچه چو خوانده شود از مرتبه ثانیه و آنچه هین خوانده شود از مرتبه ثالثه است و شاهنشاهان چین از طایفه تاتار است که بیشتر از دویست سال است که بر آن مملکت غلبه کرده بقهر و قسر تصرف دارند و طایفه تاتار یک بار در مائه سیزدهم بعد از ولادت عیسی بر کشور چین مستولی شدند و فزونتر از یکصد سال نیز حکمرانی داشتند تا در سال هزار و سیصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هفتصد و هفتاد هجری اهل چین تاتار را بیرون کردند و باز در سال هزار و ششصد و بیست و سه مسیحی مطابق ۱۰۲۹ هجری مستولی شدند و بکری از بزرگان چین کشته شدند و اساس سلطنت را استوار نمودند و در این چند سال اهل مملکت شخصی را به پادشاهی بنشان کرده و جمعی کثیر بر دور او جمع شده اند که اغلب ولایات جنوبی چین را در تصرف دارند و تا پایتخت لشکر ایشان رفته و شاهنشاه تاتار چندین بار جنگ کرده و شکست خورده است و اگر از تاتارستان با عانت شاهنشاه لشکر رسید احتمال میرود که با غیانرا از پیش بردارند و الا اهل چین بر تاتار غلبه کرده پادشاه انرا بکلی از اقلیم چین ازعاج و اخراج خواهند کرد یا تمکین رعیتی ایشانرا خواهند نمود و تا این زمان بجنگ اقدام دارند و دول خارجه نیز در باطن از یاغیان اعانت می کنند القصه اسامی شاهنشاهان تاتار که در چین ثانیاً سلطنت نموده اند از قرار است

سال مسیحی		سال هجری
۱۶۲۷	چوانگ — لی	۱۰۳۶
۱۶۴۴	شن — جی	۱۰۵۴
۱۶۶۱	کانگ — هی	۱۰۸۰
۱۶۹۳	ینگ — چنگ	۱۱۰۵
۱۷۳۶	کین — لنگ	۱۱۴۹
۱۷۹۶	کی — دینگ	۱۲۱۳
۱۸۲۱	تو — کونگ	۱۲۳۶
۱۸۵۰	هیزی — فنگ که او را پیه چو نیز گویند در بیست و پنجم فبروآری سال هزار و هشتصد و پنجاه مطابق سیزدهم ربیع الثانی هزار و دویست و شصت و شش هجری بر تخت شاهنشاهی	۱۲۶۶

سنه ۱۲۳۸

سنه ۱۲۵۸

۲ از آل ادالم [illegible]

بیست و چهار ماه بانوبر [illegible]

در سن هفده سالگی پس از پدر جلوس کرده و تا اول سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی که مطابق نهم ذیحجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است از قراری که از روزنامه انگلیس معلوم شد در قید حیات بود

۱۲۷۱

و این بنده تعجب از آن دارد با وجود همینکه اهل اروپا از هر مدخل و مخرج برای تفحص و تفتیش اخبار ملوک و سلاطین و دولتها داخل میشوند و سیاحان ما تا از هر طایفه سالها بدان ملک جان در انتظار داشتند باز کاملی از اخبار و آثار چین اطلاع ندارند پس چگونه مورخین ایران زمین وقایع کشور چین را مثل وقایع ایران و ترکستان مرتبا علی السنین ضبط کرده اند و هر که اندکی انصاف دهد میداند که هر چه نوشته اند ترهات است ذرهم و ما یقولون **کاری** پنین شولا بزرگی است که فیما بین چین و جپان است که حد مغربی او بحر الاصفر است و حد مشرقی او بحر جپان است و محصولات اصلی این ولایت گندم و برنج و ارزن و تنباکو و آهن و نمک و کرچک و پوست سمور است و کاغذ ملکو در پنین شولاء آسیا و اهل کاری شجاع و با فطانت اند ولی بسیار بیرحم و خونخوار و از کشتن غربا بهیچ وجه مضایقه ندارند و در ساحل مغربی این پنین شولا جزایر کوچک بی شمار است که این جزایر را کارین آرچیپلگو میگویند یعنی جزایر مجموعه کثیره متعلقه به کاری و این پنین شولا از عرض سی و چهار درجه و بیست دقیقه شمالی تا عرض چهل و دو درجه شمالی است و از عرض چهل درجه تا چهل و دو درجه چین میشود و آنجا نیز داخل ولایت کاری است ولی اصل پنین شولا از عرض سی و چهار درجه و بیست دقیقه تا چهل درجه شمالی است و جزایر متعلقه بچین منضبط نکرد یکی هینه ین است جزیره بزرگی است و در ساحل جنوبی چین و در مشرق تان کوین است و بشکل بیضه واقع شده است طول او تخمینا یکصد و هفتاد میل و بزرگترین پهنای او تخمینا یکصد میل است و دیگری جزیره فارموسا است که او را تایه اون نیز گویند که در ساحل جنوب مشرق چین است و در سال ۱۷۸۲ عیسی مطابق ۱۱۹۶ هجری بنادر او بکلی از صدمه طوفان خراب شد و طول این جزیره تخمینا دویست و پنجاه میل و بیشترین عرض او یکصد میل است و یک سلسله اجبال بطول این جزیره از شمال تا جنوب امتداد دارد و دیگری جزایر لوچو است که چند جزیره است که مابین شمال مشرق جزیره فارموسا واقع شده اند و چندین جزیره دیگر است که مابین لوچو و فارموسا است و دیگری جزیره چوسن است که در قرب ساحل بندر ننگ پو در جانب شمال و مشرق این بندر واقع شده است و در حوالی چوسن این جزیره نیز جزایر بسیار است

باب یکصد و نهم در بیان منگولیه یا چینیس تارتاری یعنی ممالک تاتار متعلقه بچین

از این وسیع حصه آسیا بکرات لشکرهای گران بجهت خراب کردن ممالک غربی آسیا و اروپا بیرون آمده است و حد شمالی این اقلیم سیبیریه و حد مشرقی دریای جپان و جنوبی چین خاص و تبت و مغربی و تاتار مطلق العنان است و در مشرقی قسمت این ولایت بی پایان طوایف منچو و در وسط طوایف مغول و در مغرب قالموق و سونگر و توتلق دارند و طوایف منچو یا منچو اقلیم چین را در سال ۱۶۴۴ مطابق ۱۰۵۴ هجری مسخر کردند و سلطنت را صاحب شدند که اکنون نیز سلطنت با سلسله تاتار است و بزرگترین قسمت این ولایت صحرا است که او را گریت پلین آف آسیه میگویند یعنی صحرای کبیر آسیا که محتوی بر ریگزارها و سنگستان بی شمار و اودیه و جبال شامخه است از بیرون این جبال و این اقلیم رودخانهای بزرگ جاریست و در درون این جبال و اقلیم رودخانها یا در ریگستان فرو میرود و یا در جردابها و بحیره ها جمع میشود و آن طوایف تاتار که صفحه زمین را با خون آغشته و از این صحرا بیرون آمدند طایفه هان و آوزو مغول و ترک بوده و دولت و ملت این طوایف گاو و گوسفند و اسب و شتر است و مغربی سرحد این صحرای کبیر جبال بلور داغ است که او را قدمای یونان کوه ایماس سکیفیه و در میان این صحرای کبیر سلسله بزرگ کوهستان التی و اهل چین و تاتار با شباهت کلی بیکدیگر تشخص دارند و چنان مفهوم است که قدیم از آن طایفه بچین قدیم باشند ولی در قوانین و قواعد اختلاف کلی دارند چنانچه اهالی تاتار جنگلی و ظالم و شکار دوست و صحرا گرد و اهل چین ملایم و فقیر و خوش خوی و خانه نشین اند و تاتار صغیر از مغربی قسمت تاتار چین معلوم قدما بوده که او را سیتهیا آن طرف کوه ایماس سکیفیه و همچنین ولایت سیریکا که قدما نام میبرند چنین معلوم است که مغربی قسمت تبت و کشمیر و تبت صغیر و قسمتی از بخارای صغیر بوده است و قالموق را مغول مغربی نیز میگویند و جمعیت اینها فردتر از تکلیبا است و ولایت ایشان نیز متصل بولایات تاتار چین و در مغرب بحیره و دیتا تار مطلق العنان و در شمال با سیبیریه است و در جنوب به تبت صغیر است و صفحه او برابر تجمیع فرانسه و ایطالیا و اسپانیا و در رهان عروس نیز واقع شده است و طوایف قالموق در خیمه و الاچوق سکنی دارند و زبان اهل قالموق نیز زبان مغول است و مذهب ایشان نیز مذهب مغول است ولی طایفه منچو مذهب ایشان مثل مذهب اهل تبت است اگر چه این اقلیم وسیع در تحت اختیار شاهنشاه چین است ولی در جانب شمال و مغرب چندان

استیلا

اسبیلائی ندارند درین اقلیم وسیع این صحرای ریگ وسیع لوبی که او را شموه نیز گویند اتفاق افتاده است که هیچ آب و گیاه ندارد و اکثر طوایف مغول آنرا
عبور کنند مثل عربها با شتر باید حرکت کنند و تاتار نیز مشتمل بر دو فرقه بزرگ است که یکی مغول است و دیگری منچو اما طایفه مغول بزرگترین قسمت
این اقلیم را متصرف است که طایفه قالموق و الوس و کلکس جز و اوست و بزرگ حصه از مغول در همسایگی دیوار چین مسکن دارند و طایفه تطلغیر حز خلخ
و مغولها نیز طوایف بیابان گرد هستند و حیوانات اهلی ایشان است و شتر و گوسفند و گاو و بز است و ایشان نیز در الاجوق منزل دارند و عیال خود
وقت حرکت در عراده هائی که بام و روی آنها پوشیده شده است حرکت میدهند و اکثر صدمات و امورات ایشان باز رهاست و اهنا یا شکار
یا به بیکار و مغولها از طوایف دیگر بقیه و مهمان نوازی و خوش روئی امتیاز دارند و موسیقی و رقص کردن بسیار مایلند اما منچو حصه مشتمل
بر مشرقی تاتار چین است و منچو شعبه از تاتار است ولی درین حصه قصبه و شهر یافت میشود و اهل منچو بت را ستایش نکنند و بخدای یگانه
اعتقاد دارند و رودخانه هوانگ هو از بعضی جنوبی قسمت منگولیه میگذرد و رودخانه آمور که او را نیز گویند از منگولیه بر میخیزد و از میان ولایت منچو
میگذرد و این ولایات منچو که فیما بین دیوار چین و رودخانه آمور واقع شده است بسیار آباد و مشتمل بر قصبات و دهات و مرغوبست طول این
صحرای کبیر که تاتارستانست از کوه بلور داغ که تخمیناً در طول هفتاد و سه درجه مشرقی است تا کنار دریای جیان که تخمیناً در طول یکصد و چهل درجه است
تخمیناً سه هزار و چهار صد میل است و پهنای او بتفاوت از هفتصد تا نهصد میل است و در حقیقت در شمال یاس حدات ذیل که جبال سیبریه مفروز است و در
شرقی این اقلیم جزیره سقالین واقع شده است که مصنف هیچ ذکر از و نکرده و او را الوجیو یا اپرجیو نیز گویند یعنی جیو علیا و بوسان و لایجو کا
میگویند جزیره بزرگی است و طول او از شمال تا جنوب بیست میل است و عرض او از چهل میل تا صد میل است و این جزیره از کان لی تنت آسیا با خلیج تنگی
جدا شده است که او را چنل تار تاری یا خلیج تار تاری میگویند و انجائی که این جزیره از کان لی تنت آسیا جداست مسافتی چند میل بگرار
که در مد دریا آب انجا را میسکر دلهذا بعضی او را داخل کان لی تنت آسیائی شمارند و او را پنین سولا میدانند و برخی جزیره میگویند و از قراریکه در نقشه
اروسیه مشهود است که رنگ آمیزی کرده است نصف جنوبی این جزیره تعلق بدولت جیان دارد و نصف شمالی و در تصرف منچوریه است

باب یکصد و دهم در بیان استرن پنین سولا یعنی پنین سولا مشرقی که او را اندیه بیاند دی گنجز نیز گویند یعنی هندوستان

ماورای رودخانه گنجس که ارکان و آسام و غیره است و این پنین سولا که فیمابین چین و هندوستانست مشتمل بر پایتخت برمان است که او را برمه و برمهان
نیز گویند و سلطنتهای کوچین چینا و تان کوین که تان کین نیز گویند و سلطنتهای صیام و لاوس و تنی ام یا و کمبودیه و ملیه یا ملگا و ارکا
و از کیفیات درفی و بعضی از ین ولایات ما درست خبر نداریم و حدود او را درست تمیز نمیدهیم آنچه مشخص شده است از قرار است ارکان درین زمان از
دولت برمان در آمده متعلق به کمپنی هند شرقی است و اکنون جزو هندوستان حساب میشود و این ولایت در ساحل دریاست و طول او در تراز صد میل
و عرض او تخمیناً هشتاد میل است و ارکان پایتخت انجا باسم همان ولایت در کنار رودخانه از همان اسم واقع شده است و این ولایت آباد و معمور است و در جنگها
جانوران وحشی و فیل بفراوان است مرحسم گوید در نقشه جات اروسیه که ملاحظه میشود شهر ارکان تا رودخانه ارکان مسافت بسیار است انتهی
آسام که او را بعضی در تلفظ آشام نیز گویند دولت کوچک مطلق العنانست ولی بدولت برمه باج میدهند و در مابین شمال مشرق بنگاله است و رودخانه
بورمپوتر از وسط این ولایت جاریست و پایتخت انجا غرگونگ است که در یک شعبه از ان رودخانه واقعست قصبه بزرگ حصاری است و مکید
عمارت نیکو دارد و خلق آسام بسیار بد خو و کینه جو و کج خلقند و درین ولایت فیلهای قوی هیکل بسیار است و معدن طلا و نقره نیز دارد و معامله کلی او در شکر و
دار فلفل و ارچیل و سرب و آهن است و طول این ولایات تخمیناً هفتصد میل و عرض او هشتاد میل است و از تاریخ این ولایت ما درست اطلاع نداریم ولی اینقدر معلوم
شده این طایفه که درین ولایت اکنون حکمرانند قریب از هزار سال است که این ولایت در تصرف دارند و در شمال و مغرب ارکان ولایت چیته گونگ است
که او نیز از ولایات متصرفی انگلیس است و پایتخت این ولایات اسلام آباد است که در شمال مشرقی بنگاله واقعست و در شمال مشرق این ولایات ممالک تیپی است که پایتخت او
منی پور است جنگل بسیار دارد و سابقاً باج ده برمه بوده است ولی الآن مطلق العنانست در بیان شاهنشاهی برمان و لاوس

کسی یا کی

ولمبودیه و اساس شاهنشاهی این مملکت در سال ۱۷۵۵ مطابق ۱۱۶۸ هجری با عالمپیرا برقرار شد و متابعان او زیادتر از صد نفر نبودند
بخت او یاری کرد که این قوی سلطنت را صاحب گردید و برمان از لفظ برهمان استخراج شده است و برهمان طایفه جنگجوئی است که در جبال
سکنی دارند و این سلطنت محتوی بر ولایات آوه و پیگو و لاشن و کمبودیه است و شهرهای مشهور این سلطنت امرپوره پوراست که پایتخت
کنونی است و دیگری پیگو و رنگون است که در رودخانه ایراودی واقع شده است و بندرگاه تجارت و معامله است امرپوره را امرپور گویند پایتخت
سلطنت است و قریب به آوه پایتخت سلطنت است و در جنب رودخانه واقع است که داخل رودخانه بزرگ ایراودی میشود و مسافت این شهر تا آوه که پایتخت قدیم
بوده است چهار میل است آوه اکنون خراب است در قدیم این سلطنت باسم آوه شهرت داشت اکنون باسم برمه مشهور است و پیگو نیز وقتی پایتخت این سلطنت
بوده است و از شهرهای مشهور معمور آسیا بود اکنون او نیز خراب است و از حشمت و جلالت او کاسته است رنگون اگرچه بندرگاه جدید است ولی اکنون شهر
آباد معموری است و مرتبان قصبه دیگر است که در مشرق رنگون است که در کنار دریاست و دریای مجاور او را باسم او خوانده خلیج مرتبان میگویند و
آخرین قصبه ایست که در ساحل نواحی برمان است چرا که یک قطعه بزرگی از سواحل را در این ازمنه جدیده انگلیسان از او گرفته اند که مشتمل بر ساحلی از دریاست
که فزونتر از چهار صد میل طول اوست و قصبات معروف این سواحل طوای است که دَوی نیز گویند و مرگی و تناسریم است و قصبه جدیده دیگر است
که امهرست مینامند که در دهنه رودخانه در مقابل مرتبان بنا نهاده اند و قدمای اهل یونان قسمت جنوبی ولایت پیگو را گولدن کرسونی ساحل
یعنی [illegible] لاکتس لعضه و بعضی [illegible] گویند و ولایت معتبری است که در وسط است محصور با جنگلهای سخت قوی
که از اینها و کل کشتی و تیر با کافت می آرند و اینولایت در شمال کمبودیه و در شمال مشرق مملکت صیام است و خاک این مملکت خوب و اهل اینجا در زراعت
و فلاحت ید طولی دارند و محصول اینجا بیشتر برنج و پنبه است و معادن آهن و سرب و قلع و بعضی سنگهای گران بها در اینجا بسیار است و اهل
بواسطه آنکه از دریا دور است اهل اینجا کمتر با تجار رفته اند و اطلاع درستی از کیفیات اینها ندارند و قصبه بزرگ اینجا لانگ است که او را لنجنگ
نیز گویند که در کنار رودخانه میکان واقع شده که او را میکانگ و منیم لوبانگ نیز گویند کمبودیه یا کمبودیا ولایتی است که در کنار دریا
و جمعیت اینجا بسیار کم است و هوای اینجا بسیار گرم میشود و جنگل فراوان دارد و اهل چینی کمبوجه میگویند و کمبوجی صمغی مشهور است که در اینولا
یافت میشود و رنگ او زرد فاقع است و پایتخت اینولایت لوبک یا لوک است مصر گویند چنین اسمی در نقشه ملاحظه نشد و قصبه
دیگر اینجا کمبوجیه است که ولایت باسم او موسوم است انتهی و اهالی برمان با همسایگان خود کمال عداوت را دارند و بسیار تنومند
و غلیظ القلب میشوند و شباهت کلی بمغولها دارند و مذهب ایشان غالباً بت پرستی است و سلطنت برمان چنین گفته اند که یازده ملیان
جمعیت دارد و تجارت اینولایت غالباً با اهل چین است آسامیه مملکت آسام منقسم بدو قسمت است که یکی را آسام گویند یعنی آسام علیا و دیگری را
کوار آسام گویند یعنی آسام سفلی و آسام سفلی در سال ۱۸۲۶ مسیحی مطابق ۱۲۴۲ هجری بتصرف انگلیس درآمد و در اینولایت انگلیس چائی بسیاری کارند
و چای اینجا نیز خوب میشود و اغلب چائی که اکنون از هندوستان می آرند چای آسام است و در این مملکت چندین شهر و قصبه است پایتخت اینجا
غرگونگ است که قلعه او از آجر و سنگ است و او را گرگون نیز گویند و دو میل دور از شهر مقبره سلاطین آسام است و شهر دیگر اینجا گوهتی است اما
برمه مملکت وسیعی است و آنچه که معمور و حاصل خیز است از این ممالک سیگوبت که مشتمل بر سواحل جنوبی است و دیگری مملکت آوه و برمه خاص است که مملکت شمالی است
و در مملکت برمه چهار هزار و ششصد قریه و قصبه معموره است و پایتخت قدیم اینجا آوه است که در جنوب رودخانه ایراودی واقع است و این شهر از زلزله خراب شد
و ارتفاع دیوار قلعه او شانزده فوت و قطر دیوار او ده فوت بود و پس از خرابی آوه پایتخت سلطنت امراپوره شد و جمعیت اینجا تخمیناً سیصد و پنجاه هزار میشود و امتداد
رنگون تا کنار دریا بیست و پنج میل مسافت است و جمعیت رنگون تخمیناً دوازده هزار است و قصبه پیگو در شمال مشرق بندر رنگون است و مسافت میان اینها چهل و
پنج میل است مملکت لاشن ولایت کوهستانی است و در شمال کمبودیه و صیام است حد مشرقی او شاهنشاهی انام و حد شمالی او مملکت چین و حد غربی او برمه
تخمیناً هشتصد میل طول اینولایت و چهار صد میل پهنای اوست و اینولایت بملوکات صغیره منقسم شده است که بعضی از ایشان به چین و برخی به برمه و جمعی به صیام باج و خراج میدهند

باب یکصد و یازدهم دربیان صیام و ملیه و کوچین چینا

سیام مملکت وسیعی و درمیان ممالکات جدید انگلیس که طوائی وغیره است و ولایت کمبوقویه واقع شده است و فند
ذوبی او خلیج بزرگی است که بخلیج صیام شهرت دارد و این ولایت سابقاً وسیع‌تر از این بود و اکثر ولایات ایشان از تصرف
ایشان بیرون رفته بدولت برمان تعلق گرفته است و اکنون وسعت آنجا تخمیناً پانصد میل در طول و دویست میل در پهنا است
و جمعیت آنجا تخمیناً چهار ملیان است و پایتخت آن مملکت یوتیه است که او را صیام باسم مملکت نیز خوانند که درمیان جزیره
در رودخانه منیم واقع است که این رودخانه تقریباً از وسط این ولایت میگذرد و بنکوک بندر معتبر این ولایت است که در دهنه رود
منیم قریب بدریا واقع است و متاع اصلی صیام انغوزه و پوست آهو و چوب صندل است و معادن مس و روی نیز هست
و فیل درین ولایت بسیار است و اهل صیام متعزین ولایت خود را بسیار دوست میدارند و گدائی را حقیر و دزدی را قبایح
عظیم می‌پندارند و در زرگری و نقاشی ماهرند و عموماً تنبل و کاهل بلهو و لعب مایل و موسیقی و انواع سازها حرص کامل دارند و اغلب
اوقات بکشتی گرفتن و گاو دوانیدن و خروس جنگ انداختن و پتنگ بازی کردن و آتش بازی کردن اشتغال میورزند و مذهب
ایشان مثل مذهب برمان و حکومت آنجا مسلطاست **دربیان ملیه یا ملکا** طایفه ملی بسیار طایفه چالاک در مکار و
و صبور در کارند و از کشتن دوست و دشمن هیچ پروا ندارند و از غارت و نهب هیچ غفلت نمیورزند و ملکیه آن قسمت جنوبی
سیام است که امتداد او از صیام بجانب جنوب است و طول او فزونتر از ششصد میل و تخمیناً عرض او یکصد و بیست میل است و قصبات
بزرگ او ملکا است و سینگاپور و کوپن است و قصبه ملکا و سینگاپور تعلق بانگلیس دارد چنانچه در متعلقات انگلیس در آسیا
درباب هشتاد و هشتم ذکر شده است و حکومت ملکا تخمیناً دویست سال قبل از عیسی برقرار بود و تا ورود اهل پورتگال بآن
مکان که در سال ۱۵۰۹ مسیحی مطابق نهصد و پانزده هجری بود طول کشیده اهل ملکا در صیانت و حراست خود نکوشیدند تا آنکه
پورتگال در سال هزار و پانصد و یازده مسیحی مطابق نهصد و هفده هجری بر ایشان غالب آمد و خزاین و دفاین این شهر را غارت کرد
و شاهزاده آن ولایت را بقتل رسانید و این ولایت اکنون بملوکات صغیره تقسیم شده است و اهل ملی در جهاز
و کشتی رانی و دزدی دریائی طول و وقوف را دارند اکثر ایشان مسلمان است و بت پرست نیز دارند **دربیان**
کوچین چینا و تان کوین و تسی امیه کوچین چینا و تان کوین در شرقی
سمت این نیمه شبه جزیره بزرگ اتفاق افتاده است که در سواحل غربی دریای چین و خلیج تان کوین است
و تسی امیه یا سیمیه یا چیمپه ولایت کوچکی است که در جانب جنوب فیما بین کمبودیه و کوچین چینا واقع شده است
و از کمبودیه بسلسله شاخه از جبال مفروز است و سکنه این ولایت غالباً قصیر القامه و مرض [illegible] اتفاق می‌افتد
و قصبه بزرگ او سیگون بروزن میگون است **کوچین چینا** را بومیان ولایت انام میگویند
که در ساحل دریاست که تخمیناً طول او پانصد میل است و پایتخت او هیوفو است و بندر معتبر او تورن است
که بابومیان هن نامیده میشود **مرحسیم** گوید هیوفو در شمال معبر بندر تورن است و او را هیو نیز
گویند و قصبه دیگر آنجا فیفو است که در جنوب تورن است انتهی **تان کوین** نیز در ساحل دریاست
و امتداد او فزونتر از دویست میل است و هیچ بندر و لنگرگاه قابل درین سواحل نیست که کشتی لنگر اندازد و پایتخت
او قصبه کیشو است که او را کچو و کشو نیز گویند که در شمالی مملکت است و تان کوین را تان کین نیز خوانند **تنبیه**
این نیمه شبه جزیره بزرگ مشرقی را اهل جغرافیا ایسترن پنینسلا میگویند یعنی نیم جزیره مشرقی چنانچه گذشت

سنه ۹۱۵
سنه ۹۱۷

وبعضی فارذر چین شا میگویند یعنی چین شاادور و برخی اِستری یو اِندیه میگویند یعنی هندوستان خارج و برخی
چین انڈیه میگویند یعنی هندوستان چین و فرقه برتش گنجیک انڈیه میخوانند هندوستان ماوراء گنجس و از تحریر
این اسامی غرض آن بود که اگر در اطلسی ملاحظه شود که باین اسم ضبط شده است اطلاع حاصل گردد که همان است
و دلالت بر این ولایات مذکوره دارد القصه صیام مملکت حاصل خیز است و هوا و محصولات آنجا تفاوتی چندان
با برمه ندارد و اهل مملکت پادشاه خود را بچندین اسم میخوانند که معنی وصاحب کل و رئیس موجودات و پادشاه فیل
سفید است و مذهب ایشان غالبا بت پرستی است و از ده هزار متجاوز برهمن و رئیس مذهب دارند و این قاعده در میان
اهل صیام معمول است که هر کس از اهل مملکت قلّ از سه ماه در مدت عمر خود رئیس دین بشود و بر این روسا خلیفه اعظمی
تعیین شده است که امر و نهی او را منقاد ند و در صورت شباهت کلی به مغول دارند و خود را اشرف و انجب جمیع
امم و طوایف عالم میدانند و بجز اهل چین هیچکس را در وقت ملاقات حرمت و عزت نمیکنند و هیچ پسری مادام حیات
در تمرد مادر از جلوس و چیز خوردن ندارد تا بدیگر بعضی مزخرفات و اباطیل و حرکات لغو و ناشایسته چه رسد که
درین زمان مقبول و معمول است حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرماید اللهم انی اعوذ بک من امرأة تشیبنی قبل اوان
مشیبی و اعوذ بک من ولد یکون علیّ ربا و اعوذ بک من مال یکون علیّ عذابا القصه در طرز ادب اهل صیام با علی مقام
رسیده اند چنانچه پادشاه نیز با شان و شوکت سلطنت ماهی یا بدیکمرتبه بحضور والده اش آمده بزانوهای خود تکیه کند
و هر دو مرفق را چنانچه رسم است بزمین گذارد و زانوی مادر را بوسه دهد و معامله اهل صیام با اهل چین است
و از ولایت لائس و تنان میکذرند و در صیام معادن سنگهای گران بها نیز هست از آنجمله یاقوت که در آن
یافت میشود و در لائس و صیام عراده بار را بفیل می بندند و شتر بار را با عراده میکشند و ارتفاع رود خانه منم
در وقت سیلاب و طغیان آب بحده فوت است و منبع این رودخانه از مملکت تنان است که از ممالک غربی چین است
و تخمینا طول مجرای او هفتصد میل است و تنان بر وزن منان است **اما ممالک** تان کوین و کوچین چینا که بشاهنشاهی
انام شهرت دارد و حد مشرقی و جنوبی این شاهنشاهی دریای محیط است و حد شمالی او چین است که متصل بخاک ممالک
کونک تانک و کوانک سی و تنان است و حد مغربی لائس و صیام است از عرض ۸ درجه شمالی و از طول یکصد و پنج
درجه مشرقی تا یکصد و نه درجه مشرقی گرینچ است و این شاهنشاهی مشتمل بر دو مملکت کبیره است **اول** کوچین چینا
که قدما او را ماچین می گفتند طول این ولایت پانصد میل و عرض یکصد و بیست میل است و هوای این ولایت بواسطه
نسیم دریا چندان گرم نیست و رود خانهای بسیار دارد که جریان آنها از مشرق است که بمحیط اتصال دارند و بنادر خوب
در سواحل دارد و بندر مشهور آنجا تورن است و محصولات اصلی آنجا شکر و فلفل و دارچینی و برنج و خربزه و چوب و مشک و فیل و طلا
و نقره است و اکنون بیشتر از مشرقی و جنوبی قسمت کنبودیه جزو مملکت کوچین چینا است **و دوم** تان کوین است
که چهار صد و پنجاه میل طول و سیصد و هشتاد میل عرض دارد و سمت شمالی او که چین است صحرای بزرگیست و مغربی او کوهستان
سختست که یک راه بخارج دارد و سایر طرق را مسدود کرده اند و حاصل آنجا مشک و ابریشم و طلا و پنبه و
دوا و برنج و نباتات است و چهره اهل ولایت عموما مایل بسیاهی است و موی مجعد دارند و دندانهای خود را با چیزی سیاه
و لب را با چیزی سرخ رنگ میکنند و اطفال آنها عموما تا هفت سالگی عریان حرکت میکنند و در فقر و فاقه اطفال خود را
بیع و شری می نمایند و غالبا بت پرستند و زبانشان قریب بزبان چین است و اغنیای آنها زن متعدد میگیرند و اهل

۲ مورد صیام اکثر اشیای مملکت خانهای چوبی دارد و پایه آنها از چوب کلفت بلند است و با نردبان بالا میروند و از خوف مارها در آنجا آرام دارند

۳ تاریخ ... سنه درجه شمالی

۱۲۱۵

این مملکت نسبت بغربا مهربان میشوند و این مملکت در سال هزار و ششصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری تا
سلطنت کوچین چینیا شد

باب یکصد و دوازدهم در بیان جپان

جپان مثل گریت بریتین مرکب از چندین جزیره است و بسیار معمور و آباد و دولتی قوی و قادر است جزایر معروف آنجا
نیفون یا نیپون و جسو یا متسمی و سیکوک و کیوسیو است که او را کسیمو نیز گویند و نیفون بزرگترین جزایر است
که تخمینا طول او ششصد و پنجاه میل و پهنای او صد میل است و شاهنشاهی جپان در محیط پاسفیک در مقابل منگولیه و چین است
و جمعیت این جزایر تخمینا فزونتر از سی ملیان است و چونکه این جزایر در صورت و روحیت شباهت کلی با اهل چین دارند
و چنان معلوم میشود که در ازمنه سالفه از اهل چین باین جزایر رفته باشند و عموم اهل این ولایت قصیر القامه و اسمر اللون و با فطانت
و هوشمندند و در جپان معدن طلا بسیار است و معادن مس و نقره و آهن نیز یافت میشود و معدن جواهرات نیز هست
و طلا چنین وفور دارد که دیوانیان از کار کردن معدنها نیز منع میکنند که مبادا قیمت طلا شکسته شود و این ولایت در تابستان
بشدت گرم و در زمستان بشدت سرد میشود و سواحل دریای این جزایر بسیار سنگلاخ است و سلسله از جبال در وسط
این جزایر امتداد دارد و بعضی چنان مرتفع است که اکثر سال با برف مستور است و بعضی ازین جبال نیز آتش فشان است
و درین جزایر رودخانه بزرگ نیست هر چند هست کوچک است و پایتخت این شاهنشاهی جدو در جزیره نیفون است
و شانزده میل دوره این شهر است و جمعیت این شهر فزونتر از یک ملیان است و خانهای این شهر پست است و بسیار
قلیل خانه است که دو طبقه باشد و شهر معروف دیگر این جزیره منکو است که قریب بانتهای جنوبی این جزیره است و افخم
شهر معموریست که ششصد هزار نفوس دارد و نشیمن خلیفه دین و مذهب ایشان در اینجاست و اهل جپان بسیار با ادب
و با سلیقه اند چنانچه ادنی و اعلی در خانه خود مغتسل و حمامی دارند که هر روزه با اهل و عیال خود در آن حمام خود را شست و
شو میدهند و عادت ایشان در خوردن طعام مثل ملل مشرقی بالای زمین است و خوراک آنها غالبا ماهی و مرغ و تخم
و سبزیست و زبان ایشان چنان سخت است که بآسانی و سهولت مفهوم و معلوم نمیشود و مذهب ایشان بت پرستیست
و کارخانهای نیکو دارند و در صنایع اگر بر اهل اروپا فایق نیایند کمتر نیز نیستند و هیچ ملتی از غربا بجز داچ
و چین ماذون نیست که با اهل جپان معامله کند یا به مملکت ایشان برود و آنها نیز بطور زحمت و سختی داخل این ولایت
میشوند و بجز جزیره کیوسیو بسایر جزایر نیز آمد و شد ندارند و پایتخت این جزیره قصبه ننگاساکی است و حکومت و سلطنت
جپان بسیار با تسلط و با اقتدار است و از تاریخ این ولایت اطلاع درستی ندارم تنبیه دولت جپان مشتمل
بر جزایر چند است که مصنف بیان کرد و چند جزیره کوچک نیز از توابع آنهاست مثل سدو و دکونه شیروکی
تروپ و غیره و این جزایر همگی آباد و معمور است و طول جزیره نیفون را در سایر کتابها هشتصد میل نوشته اند و عرض
او اختلاف دارد از هشتاد میل تا صد میل است و در جزیره نیفون که معظم جزایر است سلسله از جبال از شمال بجنوب
امتداد دارد که ارتفاع بعضی از قلل او دوازده هزار فوت است و قله بعضی از آنها با برف مستور است و بعضی ازین
قلل نیز آتش فشانست و بدان واسطه زلزله درین جزایر بسیار اتفاق می افتد و گاهی چنان شدید است که
یک قریه بکلی خسف میشود و درین جبال چشمهای آب گرم فراوان است و معادن نیکو دارد و ازین ولایت فلفل
و زنجبیل و پنبه و شکر و نیل بخارج بسیار میبرند و چائی در اطراف رودخانهای او سبز میشود و هر ساله خروار خروار چای
بخارج میفرستند و هر غریبی نیز که باینجا وارد میشود یک ظرف چائی باو تعارف میدهند و مروارید سرخ در این انهار

هست که کمتر از مروارید سفید نیست و در جنگلهای آنجا کاج و بلوط بسیار است و خرس و خوک و روباه و شغال و میمون
و خرگوش حیوانات اصلی این ولایت است و قاطر خوب درین ولایت بعمل می آید و مردان سگ و زنان گربه را دوست
و محترم میدارند و طیور از هر قسم آنجا یافت میشود و عقرب و سوسمار و سایر حشرات الارض بسیار است و در دریای جاپان
انواع ماهی است که در سایر دریاها نیست و مردان ایشان غالباً مشغول کسب و کار و تعلم و هنرند و بزنهای خود
بسیار ستم میکنند و زنا کار را بقتل می آرند و حروف تهجّی ایشان چهل و هفت حرف است و پنج قسم مینویسند که یک قسم آن مخصوص
زنان است که بدان طور کتابت کنند و زبان ایشان بطوریست که هیچ ملّت خارجی درک نکند و تمیز کلمات ندهد
و شاهنشاه را گوبو سَمامی گویند و ارک پادشاه که در وسط شهر جدّو است بسیار سخت و بزرگ است و لشکر پادشاهی صد هزار
پیاده و بیست هزار سوار است و سیاست ایشان بیشتر نفی بلد و حبس است و آلت حرب شان تیر و کمان بود و در شمشیر بازی
کمال مهارت دارند و درین زمانها تفنگ انداختن و تفنگ ساختن را نیز یاد گرفته اند و در علم نباتات و در فن
فلاحت علم و اطلاع کامل دارند و کارخانهای ابریشم بافی و آهنگری و شیشه گری و بلور سازی درین ولایت بسیار است
و اوّل کسی که از اهل اروپا و از اهل پورتگال این جزایر را معلوم ساخت مِندِز پینْتو مَلّاح بود که در سال هزار و پانصد و چهل و دو
مسیحی مطابق نهصد و چهل و نه هجری بواسطه طوفان شدیدی کشتی او بساحل جزیره نیفون افتاد و پس از آن اهل پورتگال از کم و
کیف این جزایر فی الجمله آگاهی حاصل نمودند و اهل جاپان اهل پورتگال را از ولایت خود بیرون کرده با داچ بنای دوستی
و مراوده گذاشتند و سابقا بغیر از آنها نمیدادند و بجز داچ و چینی طایفه دیگر آمد و شد نداشت ولی درین سالها که با ممالک متحده ینگی
دنیای شمالی جنگ کرده اند در عهدنامه قرار شده است که در چند مکان اهالی ینگی دنیای شمالی محل تجارت داشته باشند و روسیه نیز
آمد و شد دارند و بعد از جزیره نیفون جزیره جِسّو بزرگتر از جزایر دیگر است که در شمال نیفون است و جمعیت شهر جدّو را که در سال هزار و
هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری تخمین کرده اند یک ملیان و هشتصد هزار بوده است و در اطلسی که
در ینگی دنیا چاپ شده ملاحظه شد که جمعیت کل جزایر جاپان را پنجاه ملیان تخمین کرده و جمعیت شهر جدّو را یک ملیان و هفتصد هزار
تعیین نموده است و بنظر چنان می آید که باغراق ذکر کرده باشد والله تعالی اعلم و درین جزایر خاصه نیفون زلزله بسیار
اتفاق می افتد و میتوان گفت که اگر برای زلزله مکان معین و مقرّ معلومی باشد همانجاست نعوذ بالله من الزلازل والغوایل بحق
محمّد و آله خیر الاواخر والاوایل

سنه ۹۴۹

سنه ۱۲۶۶

باب یکصد و سیزدهم در بیان ایشیه تیک آیلندس یعنی جزایری که در دریای متعلقه بآسیا واقع شده

این جزایر معروفه بغیر از جزایر جاپان که ذکر شد چندین جزیره بزرگ است که بیان میشود سوندا آیلندس یعنی جزایر سوندا
که اورا بارنیو نیز گویند و جزیره سُومَترا و جاوا و جزایر فیلیپین و مالوکس و جزایر اسپایس و سلیبس و جزایر لدرون که
مَرِین آیلنس یعنی جزایر مرین نیز گویند و چندین جزیره دیگر غیر مشهور است امّا بارنیو که بومیان او را وَرْنی
می خوانند بزرگترین جزایر سوندا است و یکی از بزرگترین جزایر دنیاست که در تحت خط استوا واقع است و درین جزیره
از محصولات گران بها بسیار است و از هر قسم نباتات و معدنیات یافت میشود و بومیان آنجا بسیار وحشی و خونخوار و در
سواحل این جزیره غالباً اهل ملیه وجوه سکنی دارند و داچ نیز در سواحل این جزیره قلعه و نشیمن بسیار دارد و وسط این جزیره
جنگل انبوه است و در آنجا حیوانات وحشی بسیار است علی الخصوص میمون که چندین نوع در آنجا یافت میشود که در جاهای
دیگر نیست و بارنیو قصبه این جزیره است که در جانب شمال است سومترا جزیره ایست در مغرب ملیه و بارنیو که

که طول او فزونتر از هزار میل از شمال مغرب تا جنوب مشرق است و این جزیره بسیار حاصل خیز است و معادن طلا نیز دارد
و قصبه بزرگ او بنکولین است که در جانب مغرب است و قصبات دیگر پلم بنگ است و دیگری اچین است بنکولین و اطراف او
سابقا تعلق بکامپنی هند الشرق داشت و در سال هزار و هشتصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل هجری
دارج تفویض شد و در عوض او مساکن و قلاع داچ که در هندوستان داشتند بانگلیس واگذاشتند و وسط این جزیره محکوم باحکام
خودشان است جوه از سوماترا با بوغاز سوندا مفروز است و امتداد این جزیره از مشرق بمغرب است چنانچه تخمینا ششصد
میل در طول است و از همه جزایر هند الشرق جزیره جوه بحسب آبادی و جمعیت و تجارت بهتر است و اهل جوه و اهل سوماترا
شباهت کلی بیکدیگر دارند و زبان ایشان زبان ملیه است و مذهب اکثر اهالی این جزیره اسلام است و داچ درین جزیره
تصرف دارند و معامله کلی با ایشانست و شهر بتاویه قریب بمنتهای مغرب شمال جزیره واقع شده است و او پایتخت داچ است
و قصبات دیگر این جزیره سالو و جنیجیناه و سمرنگ است **مترجم** گوید سالو در ساحل جنوب است و اوراسوراکرته و یوگ یه کرته نیز گویند و سمرنگ در جانب شمال است **فیلیپین آیلس** یعنی جزایر فیلیپین و لدرون یا لیس
که انهارا مرین آیلس نیز گویند متعلق باسپانیاست و در باب پنجاه و نهم ذکر شده است و جزایر مالوکس و جزایر بانده
در تصرف نیدرلند است که در باب چهل و هشتم بیان گشته است و جزیره جوا و سوماترا و بارنیو نیز در باب چهل و هشتم تفصیل
معلوم داشته ایم **اما جزایر ملدیوس** که دسته از جزایر کوچک است که بجانب مغرب سیلان در محیط هند پراکنده شده است
و اکثر احجار این جزایر مرجانست که از قعر دریا میروید و خلق این جزایر با سیلان معامله زیاد دارند و ملی جزیره بزرگ این جزایر است
که نشیمن پادشاه انجاست که همه جزایر باسم او خوانده میشود و دیوا نیز در زبان خودشان بمعنی جزیره است و این جزایر در سال
هزار و چهارصد و نود و نه مسیحی مطابق هشتصد و پنج هجری بنظر پرتگیز واسکودیگاما رسیده اهالی این جزایر بسیار فقیر وار آمدند و از آنجهت است
که هیچکس متعرض انها نیست و سکنه این جزیره زیتونی چهره و خورد اندام میشوند و پادشاه انجا را سلطان ملدیوس میگویند
و پادشاه سیزده ولایت و دوازده هزار جزیره می خوانند و مذهب ایشان اسلام است و درین جزایر در منتهای نارجیل
تنومند قوی بعمل می آید و در شمال ملدیوس یک جمعیتی از جزایر صغار دیگر است که انهارا لکادیوس یا لکه دیوس میگویند و اهالی
این جزیره شباهت کلی باهالی ملدیوس دارد و درین جزایر عنبر بسیار یافت میشود و این جزایر نیز تابع سلطان ملدیوس است
مترجم گوید از این جزایر مجموعه صغار در آخر باب یکصد و هفتم در باب جزایر متعلقه بهندوستان ذکری شده
انتهی **و جزایر آندمن** و جزایر نیکوبار در نزدیکی مدخل بنگاله واقع شده اند و از این جزایر برای سفاین آذوقه نمیرسد
و اهالی این جزایر بسیار بی تربیت و بی شعورند و گذران انها غالبا از ماهی و میوه است و انگلیس در آندمن کبیر در سال هزار و
هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت هجری قلعه بنا نهادند که پرت کارنوالیس نامیدند و این بندر بهتر و خوب
دارد و در وقت مانسون شمال مشرقی بکار سفاین بسیار می آید **مترجم** گوید جزایر آندمن چندین جزیره است که
در شمال جزایر نیکوبار و در ساحل غربی طولانی و صیام سفلی اتفاق افتاده اند و این جزایر در تصرف انگلیس است و این سلسله
جزایر بدو اسم متمیز یافته است که یکی را آندمن کبیر خوانند و دیگری را آندمن صغیر گویند و آندمن صغیر در میان جزایر آندمن کبیر و
جزایر نیکوبار واقع شده است و مانسون باد مخالف دریای هند الشرق را میگویند که در وقت معلوم میوزد و بدان واسطه
در آنوقت کشتی راندن در دریا مشکل است

باب یکصد و چهاردهم در بیان افریکا یعنی افریقا

سنه ۱۲۴۰

۲ یا مالدیوش

سنه ۱۲۰۸

باب یکصد و چهاردهم در بیان افریقا

افریقا سیمین حصه کرهٔ ارض است و از دو بزرگتر بهین سه قسمت تقریباً طول او از شمال بجنوب پنجهزار میل و پهنای او از مغرب
مشرق چهار هزار و پانصد میل است و حد شمالی او دریای ترنین و حد مشرقی او محیط هند و بحر الاحمر و اَیتمس سوئیس که او را از آسیا
جدا میکند و حد مغربی او محیط آلنتیک و حد جنوبی او محیط جنوبی است و این حصه دنیا تا مدتها و اکثر آنها معلوم نشده است
مگر آن قسمتهائی که محدود بدریای ترنین و سواحل دریا است و وسط و جنوبی قسمت این حصه را قدمای یونان از شدت گرما
غیر مسکون میپنداشتند و مساکن غول و عفریت انگاشته اند و افریقا شباهت کلّی بیک پیر میدارد یعنی کنبدی مخروطی که
که قاعده و اساس این کنبد قسمت شمالی اوست و کلّه او کیپ کود هوپ است و خط استوا تقریباً از وسط این اقلیم میگذرد
و این اقلیم در دو طرف در تحت منطقه حارّه واقع شده است و بدانجهت و بسبب بیابانهای ریگزار گرمای این اقلیم تحمل ناپذیر است
و بعضی از قسمتهای این اقلیم اگرچه مسکون است ولی باز در جمعیت و آبادی بمرتبه اروپا و آسیا و امریکا نمیرسد و احتمال کلّی
میرود که در بعضی از قسمتهائی که هنوز اهل اروپا مشخص نکرده اند جمعیت و نفوس بی شمار باشد و این اقلیم با چندین رودخانه
بافایده و نفع آبیاری میشود و معروف آنها نیل است و دیگری نیجر و گمبیه و سنیگل و ریو گرند و کونگ و اَرنج و کانگو که او را
زهیر نیز گویند و دیگر که او را سیلکه نیز خوانند و کونه و چند رودخانه دیگر غیر مشهور است و خاک این اقلیم در اکثر مواضع برای
زراعت بسیار خوب است و اگر بومیان این ولایت در صنایع و امور زندگانی اطلاع میداشتند نفع کلی از تجارت آن
می بردند افریقا اگرچه الآن از حشمت و شوکت قدیم خود کاسته است ولی یک وقتی مشتمل بچندین سلطنت مشهور بود که قدرت
و تجارت و دولت آنها در آفاق مشهور و معروف بود چنانچه سلطنت ایجپت و اثیوپیه که اسم قدیم نوبیه است وقتی در دولت
و ثروت از امائل خود از ولایات دنیا برتری داشت و همچنین دولت کرتیج با تجارت و قوت و سفاین شد و چنان
استیلا یافتند که تا سواحل انگلیس کشتی آنها آمده تا اینکه رومیان باعث تخریب بنیان آن دولت شدند و کرتیج را با خاک یکسان
نمودند و از آن عصر ببعد امر تجارت و صناعت در افریقا کاسد شد و زراعت نیز نقصان پذیرفت و کارخانها خراب گشت
و بعد از زوال شاهنشاهی روم در مائه پنجم قسمت های شمالی مضرب خیام طوایف وندل گردید و این طایفه خونخوار شمالی در آن
این ولایت بأقصی الغایه کوشیدند و سالیان دراز اهل مملکت از ایشان در عذاب و عقاب بودند تا اینکه طوایف وندل را مسلمانان
در مائه هفتم بیرون کردند و حالت اهل مملکت بهتر از سابق شد و ترکها بس از سنین متمادی بر آن مملکت استیلا یافتند
و اصل آبادی افریقا از ذریه حام پسر نوح بود و ولایات مشرقی این اقلیم را مثل مصر و توابع اول ذریه مصرایم و کوش دو پسر
حام صاحب شدند و قسمتهای شمالی را فوط پسر دیگر حام آبادی کرد و وسط از دو پسر کوش یعنی حویله و سبتا معمور گردید
که عبارت از حویلاه و سبتحا باشد و افریقا را یونانیان لیبیه مینامند و این جمیع سواحل که از بوغاز جبرالتار تا بحر
امتداد دارد و مشتمل بممالک بربری و مصر است لیبین شور میگفتند یعنی ساحل لیبیه و الحال مصر و مراکش و نوآبادی های
جدید را موضوع کنیم در افریقا جائی نمی ماند که قابل تذکار باشد و جبال مشهور افریقا کوه اطلس و جبال مون منت
یعنی قمر و کوه اطلس سلسله عظمی از جبال است که امتداد از محیط انلنتیک تا حدود مصر است و اسم او ماخوذ از اسم یکی
از سلاطین باری تینیه است که منجم مشهوری بود و در قله این جبال رصدی بسته حرکات اجرام سماوی را ضبط میکرد
مون تینس آف دی مون یعنی جبال القمر بلندتر از اطلس است و امتداد او از منابع مغربی نیل تا ابی
سینیه است و این جبال را در جانب مغرب این اقلیم سیرالیون میگویند و بعضی لاینس مون تینس میخوانند
یعنی جبال الاسد و در جنوب این اقلیم سلسله دیگر از جبال است که او را جبال لوپتنه میگویند که برجی او را اسپاین

آف دی ورلد میسا یعنی پشت ماره و فقره پشت دنیا که قسمتی از آن مار و مستور است مترجم گوید جبال لوینه سلسله از جبال است و چنان معلوم است که امتداد او از طول تسبیع رنگبار و موزمبیک است انتهی و مرکز قسمهای افریقا مسکن نگروها یعنی سیاهاست که برنگ و چهره دمو ارحمه طوایف و قبایل بشر امتیاز کلی دارد و این قسمها را سودان و نگری تیه مینامند و جمعیت همه افریقا را تخمیناً نود و سه ملیان استیلند و افریقا باین ولایات و با سلطنتها تقسیم شده است **اما شمالی** افریقا مشتمل بر ممالک ماروکو یعنی مراکش و فز یعنی فاس الجیرز یعنی الجزیره و تونس و تری پولی یعنی طرابلس و فزان یعنی فزان و برکه یعنی برقه و الجیپت یعنی مصر است و سودان مصر این ممالک مذکوره را جمعاً ممالک بربری میگویند **و اما مشرقی** افریقا مشتمل بر بعضی از مملکت مصر و مملکت نوبیه یعنی نوبه و ابی سینیه یعنی حبشه و عدل و اجن و زنگوبار یا زن زی بار یعنی زنگبار و موزمبیک و دموکر نگا یا مونو موتپا است **اما مغربی** افریقا مشتمل بر ولایات لوارگینی یعنی گنی سفلی و اپر گینی یعنی گنی علیا و لوانگو و کانگو و انگولا و بنگولا و سمنمه و لوانگو است **اما جنوبی** افریقا مشتمل بر ولایات کافرآریه یعنی کافرستان و کیپ کولونی است **و اما وسط** افریقا مشتمل بر صحرای بزرگ و سودان و نگری تیه وغیره است و بعضی از اهل جغرافیا این اقلیم را باختلاف قبایل تقسیم میدهند چنانچه ممالک موریا یعنی سعیدها و نگروها یعنی سیاهان و بربرها یعنی اعراب و اهل افریقا یعنی بومی ولایت و نسبت بوسعت این اقلیم جمعیت او بسیار کم است و اراضی مشرق و وسط این اقلیم آگاهی درست نداریم و آنچه که از جمعیت او ذکر شده است بحدس و تخمین است اختلاف کلی است چنانچه مستر گولدبری در سفر دریای خود در دور افریقا چنان بیان کرده است که جمعیت این ولایت یکصد و شصت ملیان باشد و مستر پوفانی نیز تصدیق قول او را کرده است و جمعیت وسط ولایت را که از این قبایل و حتی نی شمار در صحاری پراکنده شده اند صد ملیان میگویند ولی مستر پنکرتان بخلاف ایشان میگوید که هرگز باور نمیتوان کرد که فروتر از سی ملیان باشد و مستر مالته لبرون هفتاد ملیان تخمین کرده است و آنچه که اکنون اهل جغرافیای انگلند تصدیق کرده اند و بقرینه و قیاس سنجیده اند همان نود و سه ملیا است که ذکر شد و افریقا اکنون در همه سیر از شوکت و منفعت قدیم خود کم شده است و متاعی که از این ولایت بخارج میرود عاج و طلا است و چنان معلوم است که در جبال و معادن طلا بسیار باشد و متاع دیگر جلود حیوانات است خاصه برگه رنگ سرخ و زرد میکنند و با کاروان از وسط مملکت مراکش گذرانیده از بندر موگدار به یوروپا حمل و نقل میشود **تنبیه** مصنف بیان کرد که قدمای یونان افریقا را لیبیه میگفتند ولی صاحب مراصد لوبیه ضبط کرده است چنانچه ذکر میشود و صاحب مراصد افریقیه را نیز تمیز داده است که یک جزوی از مملکت لوبیه بوده است و قال **افریقیه** بالکسر هو اسم لبلاد واسعة و مملکة کبیرة قبالة جزیرة صقلیة و ینتهی آخرها الی قبالة جزیرة الاندلس و الجزیرتان فی شمالیها و صقلیة منحرفة الی الشرق و الاندلس الی الغرب سمیت بافریقیة نسبة الی افریقیس بن ابرهة الرائش و قیل افریقس بن صیفی بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان و هو اختطها ذکروا انه لما غزا المغرب انتهی الی موضع واسع رحب کثیر الماء فامر ان یبنی هناک مدینة فبنیت و سماها افریقیة ثم نقل الیها الناس ثم نسبت الولایة باسرها الی هذه المدینة ثم انصرف الی الیمن و حد افریقیة من طرابلس المغرب من جهة برقة و الاسکندریة الی بجایة و قیل الی ملیانة فیکون مسافة طولها نحو من شهرین و نصف و قیل طولها من برقة شرقاً الی طنجة الخضراء غرباً و عرضها من البحر الی الرمال التی فی اول بلاد السودان و

وهی جبال ورمال عظیمة متصلة من الشرق الی الغرب وفیه ایضا دفنت المجید انتهی و اما لوبیه بالضم ثم السکون وباء موحدة
ویاء مثناة من تحت شدیدة ومدینة بین الاسکندریه وبرقه وقال ابو الریحان کان الیونانیون یقسمون الارض المعمورة
ثلثة اقسام بتصییر ارض مصر مجتمعا فما مال عنها وعن بحر الروم نحو الجنوب فاسمه لوبیه ویحدها بحر اوقیانوس المحیط الاخضر من جانب
المغرب وبحر مصر من جهة الشمال وبحر الحبش من جهة الجنوب وخلیج القلزم وهو بحر سوق ابی الردی من جهة الشرق فهذا
کله یسمی لوبیه والقسم الآخر اورفی والآخر آسیا و در تحدید افریقا نیز صاحب کتاب الدنیا با مصنف اختلاف دارد
چنانچه میگوید افریقا از عرض شمالی سی و هفت درجه و بیست دقیقه تا عرض جنوبی سی و چهار درجه و پنجاه دقیقه است و
واز طول پنج و یک درجه و سی دقیقه مشرقی تا طول هفده درجه و سی و سه دقیقه مغربی است و درازی او از شمال بجنوب
چهار هزار و نهصد و هشتاد و هشت میل است و بزرگترین پهنای او از مشرق تا مغرب چهار هزار و ششصد و هجده میل است

باب یکصد و پانزدهم در بیان ایجیپت یعنی مصر

مصر سابقا از سلطنتهای مشهور معمور قاهر قادر دنیا بود چنانچه وقتی او را مکتب معرفت و آموزش و مدرس علم و دانش
و معهد فضل و هنر میدانستند و از آنجهة بود این اشخاص مشهور یونان شد رحال کرده از یونان تا مصر شتافتند و حقایق
و دقایق علوم را یافتند مثل هومر و پیتاگورس و لیکورگس و سالون و پلاطو و هیرودوتس و غیره و ابنیه و آثار و وقایع
و اخبار سلاطین قدیم مصر نیز دلالت بران دارد که در عظمت و فخامت از اقران خود گوی سبقت ربوده باشند و این مملکت
در شمال مشرق افریقا واقع شده است در نزد اهل جغرافیا به سه حصه تقسیم شده است اول اپر ایجیپت یعنی مصر علیا که
او را اسوپرن ایجیپت نیز گویند یعنی مصر جنوبی که مملکت صعید است و بعضی او را مملکت تبس نیز نامند دوم سنترل ایجیپت
یعنی مصر مرکزی که او را وسطی ایجیپت نیز گویند یعنی مصر وسطی سیم لوار ایجیپت یعنی مصر سفلی است که او را نا
ثرن ایجیپت یعنی مصر شمالی نیز گویند و بعضی بحری ایجیپت نیز خوانند یعنی مصر دریائی و رودخانه مشهور نیل در میان این ولایت
از جنوب بشمال جاریست و بدریای مدیترنین با دو دهن خالی میشود که یک شکل جزیره احداث میکند بترکیب این حرف
△ یونان و از آنجهة است او را دلتا مینامند یعنی مثلث و مصر یک تنگ قطعه از ولایت است که محدود با نیل است
که مغرب این ولایت صحرای ریگستان با خوف خطر است و مشرق او جبال سنگلاخ است که محدود با بحر الاحمر است
و شمالی این مملکت مدیترنین و جنوبی او مملکت نوبیا است و از سیلاب بهاری نیل این ولایت رشک بهشت برین
میشود و بی زحمت فلاحت از برکت نیل مبارک محصولات آنجا کشتی کشتی حمل ولایات خارجه میگردد و مملکت مصر بسیار
گرم و ناسازگار است و باران درین ولایت بندرت میبارد و وبا درین ملک بکثرت حادث میشود ولی در فصل
خریف و شتا بجهة طراوت و خضارت اطراف نیل این ولایت از ملکتهای خوب و خوش دنیاست **شعر** چشم مسافر
چو بر زمین وی افتد عزم رحیلش بدل شود باقامت وحیوانات اصلی مصر اسب است که بقیمت گزاف داد و ستد میشود
و گاو و شتر و آهو و ببر و کفتار است و چند حیوان عجیب نیز درین ولایت **اول** کرکودیل است یعنی تمساح که
بفارسی نهنگ گویند حیوان مفترس آبی است و شباهت کلی به سوسمار دارد و در خشکی حکم میگذارد و چهار دست و پای
او بسیار کوتاه است و پشت او مثل ماهی فلس دارد ولی بسیار سخت است که حربه بآسانی کار نکند و درازی این جانور غالبا
بیست فوت است **مترجم** گوید یکی از نجبای عظام که در عهد پادشاه فردوس مقام بسیاحت مصر و پاریس رفته
حکایتها داشت از آن جمله روایت میکرد که تمساح بواسطه استقامت فقرات ظهر چنانکه به پشت افتاد برخاستن برای او

مشکل است ودرین حالت اعراب بادیه باباده او جماع میکنند اگر راست است زهی انسان بی فرهنگ که با حیوانی چون
ننگ جماع کند چون غرابت داشت نوشتم العهدة علیه **ثانی** هی پوپوتمس که اورا ریوز مارس نیز گویند یعنی خرس
البحر و جثهٔ او از گاو بزرگتر است واین حیوان نیز آبی است و بسیار کریه المنظر است و گاهی از نیل در آمده در زراعت ما
و چمن تاچرا میکند و همینکه انسان را از دور بیند فوراً گریخته به آب میرود و بعضی از تاریخ نویسان اورا واتر بیگ میگویند
یعنی گراز آبی **ثالث** ایک نیومان است تقریباً بجثهٔ گربه است و بینی او شباهت به گراز و دم او شباهت بدم روباه
دارد واین حیوان را مصریان دوست میدارند واز وجود او نفع کلی بمصریان میرسد چرا که این حیوان دشمن ذاتی تخم
تمساح است و تخم تمساح را هر جا بیابد می شکند واگر خداوند تبارک و تعالی اورا نمی آفرید و تمساح هرچه تخم میگذاشت
بعمل می آمد هر آینه مصر و توابع از صدمات او بکلی خراب میشدند و بعضی اورا الجیپتین رت گویند یعنی موش مصری مترجم
گوید عربان اورا نمس گویند چنانچه صاحب قاموس میگوید النمس بالکسر دویبة بمصر تقتل الثعبان **رابع**
کملیون است واو حیوانی است شباهت کلی به بزمجه دارد وهر آنی تغیر لونی میکند و زندگانی او از استنشاق
هوا است و در مملکت مصر چندین قسم میمون است که سرانها به بزرگی سر سگ است و طیور اصلی مملکت مصر شتر مرغ و عقاب
و مرغ سقادا آی بیس است واین مرغ شباهت بمرغابی دارد و اورا نیز مصریان گرامی دارند که حشرات الارض را
میخورد و شتر مرغ این ولایت بسیار عظیم الجثه میشود و اگر کسی اورا تعاقب کند مثل اسب با پای خود لگد میزند و در میان حشرات
الارض مصر یک قسمی از مار است که اورا کو کاتریس میگویند که نیش او چندان الم ندارد ولی انسان را بی حس میکند و نهان
چنان میداند که در خواب واغماست و در ان خواب روح از بدن مفارقت میکند و شهرهای مشهور مملکت مصر اول
الکاهیره است یعنی مصر القاهره که اورا گرند کیرو یعنی قاهره کبیر نیز گویند که پایتخت این مملکت است و دیگری الکسندریا
که اسکندریه نیز گویند و رزسیتا است یعنی رشید و دمیطه است یعنی دمیاط و سویز است یعنی سویس و شهر
کیرو شهر مشهور معموری است ولی بجهت کوچه های تنگ وهوای عفن چندان صفائی ندارد و جمعیت آنجا تخمیناً سیصد و
پنجاه هزار است وارک این شهر از بناهای سلطان صلاح الدین است که هنوز در آنجا بقیه عمارات و بیوتات باقی است
و درین جا چاه عجیبی است که بچاه یوسف شهرت دارد و در کندن او صنعت و هنر تمام بکار برده اند تخمیناً سیصد فوت
عمق دوست و یادگار آن پادشاه است و در کنارهٔ نیل در نزدیکی کیرو قریه گیزه یا غیزه است که در جای شهر قدیم
ممفیس آباد شده است که در اینجا اهرام مشهور را اتفاق افتاده است و درین شهر سلاطین قدیم نشیمن داشتند
و یکی از شهرهای معمور دنیا بود که برابری با الکسندریهٔ قدیم داشت در کتب مقدسه باسم موف و نوف مذکور است
و این اهرام از مسافت بعید بنظر می آید چنان است که کوه پاره در صحراست و حاصل این عمل هیچ معلوم نیست
و این اهرام از بناهای عجیب غریب دنیاست و پلینی چنین نوشته است که بزرگترین این اهرام بدستیاری سیصد و شصت
هزار عمله و بنا تمام شده است و هیرودوتس نوشته است که صد هزار نفر عمله مشغول آن کار بود و هر سه ماه
بسه ماه عوض میشدند و در نزدیکی این محل این سنگ عجیب بزرگ سفینکس است که الآن بیشتر او در ریگ پنهان است
و کلهٔ او بقدری از سنگ پیداست وارتفاع کلهٔ او تخمیناً بیست و هفت فوت بالای ریگ است و بلندی چانهٔ
او که پیموده اند ده فوت و شش اینچ است و همدرازی رویت صورت این هیکل عجیب بگفته تی نوهر هجده فوت نیست
و این غول آسا صورت از کمر ببالا صورت زنی است که چهار دست و پای او مثل حیوانست که بزمین گسترده شده

هیپوپوتامس

ایکنیومان

کملیون

اهرام

سفینکس

از حیکال دست او تا بدن او که بزمین پهن شده است پنجاه فوتست و این صورت عجیب از یک پارچه سنگ است
و جنرال مشهور فرانسه جنرال کلیبر وقتی که ناپلیون بناپارت از مصر بسرعت تمام بفرانسه میرفت و او را با لشکر در مصر گذاشت
در قریه غیزه بدست یک ترکی در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست پانزده هجری کشته شد

۱۲۱۵

الکسندریه وقتی مرکز علم و دانش بود اکنون در پرده جهالت و ظلمت متواری است و این شهر را الکسندر
کبیر سیصد و سی و دو سال قبل از عیسی بنا نهاد و مدتهای مدید پایتخت سلسلهٔ بطلیموس بود و بنا بر قول جوسیفوس در زمان
خود نیکوترین بلدان دنیا بوده و الکسندریه را ثانی شهر روم میدانستند و درین شهر این کتابخانه مشهور بود که عدد
او را هفتصد هزار جلد می گفتند که ابتدای او از فیلدلفس شد و بعد اولاد او که بتخت سلطنت نشستند هر یکی بران کتابخانه
افزوده اند و چنین گفته اند که این کتابخانه را مسلمانان بفرمان عمر خلیفه آتش زدند و جمعیت الکسندریه اکنون تخمینا
بیست هزار است و از آثار مشهور قدیمه که در نزدیکی الکسندریه است این دو اهرام از یک پارچه سنگ است که نام
کلیوپطرس نیدلس میگویند یعنی سوزنهای کلیوپطره که در آن دو ستون خطوط و رموز قدیمهٔ اهل مصر محکوک است و
و دیگری پامپیس پلر یعنی ستون پامپی است و دیگری برج فروش است و کلیوپطرس نیدلس تخمینا با ارتفاع
شصت فوت است و هر یکی یکپارچه سنگ است و قاعده هر کدام هفت فوت مربع است و برج فروش که او را
وچ تاور میگفتند یعنی مناره پاسبان که در جزیره فروش برای هدایت ملاحان باسکندریه ساخته بودند و او را یکی
از هفت عجایب دنیا میخواندند و ارتفاع او چهار صد فوت بود و این برج را ترکها خراب کردند و در موضع او برج دیگری
بنا نهادند که اکنون بدان برج ملاحان بهدایت جسته به بندر اسکندریه داخل میشوند رُوسِتّه و دمیاطه که عبارت
که عبارت از رشید و دمیاط است قصبات معتبری است که در دهن های نیل واقع شده اند و دمیاط همان بلوز
سیوم قدیم است و این شهر را قدما مفتاح مصری می گفتند و در کتب مقدسه باسم سین مسطور است سویز
یعنی سوئس سابقا قصبه معتبری بود و الآن بندر کوچکی است و اسم استمس ما بین افریقا و آسیا مأخوذ از او است و در
و در نزدیکی این شهر بود که بنی اسرائیل بخلیج داخل شدند و از دریا گذشتند و اهل مصر مخلوط از طوایف ترک و قبط و عرب است
و بسیار مردمان غدار و ستمکار میشوند و هیچ در پی تحصیل علم و دانش نیستند علوم پدران خود را که جهانیان از ایشان
استفاده میکردند بکلی فراموش کرده اند و درین مملکت آثار و علامات قدیمه بسیار است از آنجمله خرابهای شهر
معروف تبس است که در ولایت صعید بوده است که این شهر صد دروازه داشته است و بگفته هومر در جوگرفی که این شهر

ثبت

چنان آباد بود که از هر دروازه وقت ضرورت ده هزار مرد سپاهی با سلاح بیرون می آمد و دیگری این اهرام عجیبه است و دیگری
این هیکل عظیم الجثه سفینکس است و بیشتر از هزار چشمه و علامت اکنون سوای اینها پدیدار است و مصر تعلق بسلطنت ترک
دارد و جمعیت مصر و توابع الآن چهار ملیان است و در وقت سلطنت بطلمیوس بگفته دیو دورس هفت ملیان بود
و در زمان وسپسین شاهنشاه روم بگفته جوسیفوس فزونتر از هشت ملیان بود و در عهد سلاطین قدیم مصر جمعیت
مملکت مصر را تخمینا دوازده ملیان گفته اند و این ولایت انبار و غله خانه دنیا حساب میشود و در وقتی که در دیگر ممالک
غلا بود اینها در خصب و خصب بود چنانچه اولاد یعقوب ع برای حمل و نقل گندم و آذوقه بمصر فرستاد و یوسف گمگشته را یافتند
و بجز ایام زمستان در اوقات دیگر برای غربا در مصر زندگانی و تعیش برای گرمای مفرط کمال اشکال دارد و در هفت
سال هفت سال یکبار وبا درین ملک حادث میشود و از باد گرم و ریگ نرم بیابان که با باد می آید اغلب چشم اهالی

مصر معیوب است و مذهب اهل این مملکت اسلام است و حکومت انجا با تسلط و اقتدار و زبان اغلب عربی است وار زمانی که مصر تابع شاهنشاه ترک شده است حیثه از جانب انها پاشائی تعیین میشود و ترجمه توراة اول ایلیلیه بطلیموس شد و علم و دانش دران وقت بحسب میل سلاطین زیاد ترقی کرد و اختراع علم هندسه از مصریان شده است درینباب بعضی فواید تاریخی است که مصنف باختصار کوشیده و ما بتفصیل بهمان ترتیب که مصنف ذکر کرده معلوم میداریم که نا مرتب و کرنامدون نا است . عیبیم مکن که درشب هجران نوشته ام اما اسامی حکمای یونان که در اول باب بیان شد احوال بعضی را در ابواب ماضیه مرقوم داشته ایم و لیکورگس اسم یکی از حکما است که در اسپرته توطن داشت ودران شهر مقنن قوانین بوده است و سالون یکی از حکمای سبعه یونانست که در سلمیس متولد شد و در عنفوان شباب بتحصیل کمالات کوشید و بحکمت و فلسفه معروف گشت و صفحات یونان را سیر نمود و در مراجعت به اثنس اهل ملک بر او مایل شده او را بسرکی انتخاب کردند و او سلطنت را باین شرط قبول کرد که او امر و نواهی او را منقاد باشند و قوانین او را در ملک و دین معمول دارند و اهل مملکت سوگند یاد کرده که تا صد سال بهیچ وجه از گفتار و رفتار او تخلف نکنند و اگر نتایج سودمند دیدند باز سالیان بهمان منوال حرکت کنند و او پس از اطمینان از اهل مملکت بسفر ده ساله رفت و در مصر توطن گرفت و در مدارس مصر بتحصیل علوم کوشید وقتی به اثنس مراجعت کرد دید که اکثر قوانین او را اهل مملکت متروک و منسوخ داشته اند و یکی از اقوام او را بسلطنت اختیار کرده اند بر حالت خود گریست و بر قوم خود خندید و گفت اینهائی که تا صد سال عهد و پیمان میکردند الکنون کجایند که در مدت ده سال در حیات من عهد خود را شکستند و از اثنس بیرون آمد و بجزیره سیپرس شتافت و در انجا مدتها بود تا در سال پانصد و پنجاه و هشت قبل از عیسی در سن هشتاد سالگی دران جزیره وفات یافت **اما مملکت** مصر قدما او را دو حصه کرده اند یکی مصر و توابع است که از مصر تا کنار دریاست و دیگری مملکت صعید است که در جنوب مصر است و صعید نیز با علا و اوسط و ادنی تقسیم شده است **صعید اعلا** از اسوان تا اخمیم است و در اخمیم آثار قدیمه بسیار است ومنها البرابی المشهورة وهی من اعظم الاثار الاوایل بکبر صخورها وکثرة التصاویر التی علیها والصور الناتئة فی الحجارة من کل حیوان مختلف وقد رکب رؤس بعضها علی ابدان بعض وخولفت اشکالها ویقال انها کانت من عمل السحر و برابی جمع بربا است ولفظ قبطی است که معنی علامت و اثر غریب است و اخمیم را قدما پنوپولیس میگفتند و اسوان در عرض بیست و چهار درجه و شش دقیقه شمال است و اخمیم در عرض بیست و شش درجه و سی و دو دقیقه شمال است و شهر بزرگ صعید علی قوص است که قدما او را اپولی نوپولیس می خواندند که پایتخت صعید بوده است و دیگری قفط است که قدما او را کوپتس میگفتند و میان قوص و قفط هشت میل مسافت است و قفط در عرض بیست و شش درجه و صفر دقیقه شمال واقع است **و صعید اوسط** از اخمیم تا بهنسا است و بهنسا را قدما اوکسی رنخس میگفتند که در عرض بیست و هشت درجه و سی و چهار دقیقه شمال است و قصبات معروف صعید اوسط اسیوط و منفلوط و منیه و غیره است **و صعید ادنی** از بهنسا تا فسطاط است که پایتخت است و این تقسیم با تقسیمات ثلثه که مصنف تشخیص داده تفاوت کلی دارد و انچه که درین زمان در اطلس ما ضبط است حدود و ثغور او را استقرار داده است **اما مصر علیا** که صعید اعلی جزو است از بیست و چهار درجه شمالی تا بیست و هشت درجه شمالی است **اما مصر وسطی** از بیست و هشت درجه شمالی تا سی درجه شمالی است **اما مصر سفلی** از سی درجه شمالی تا کنار دریای مدیترنین است که سی و یک درجه و نصف درجه است و بهترین ممالک ولایت مصر سفلی است که منتها عرض او

باب یکصد و پانزدهم در بیان مصر

از حد اسکندریه تا دمیاط است و قصبات مشهور این حد بلبیس و منوف و منصوره است که فیما بین دمیاط و قاهره
و محله دو مشهور است اما چاه یوسف که مصنف بیان کرده این چاه از بناهای سلطان صلاح الدین یوسف است
که عمقیا بقدر سیصد فوت کوه را کنده باب ساز بنده اند و بقدر سی فوت قطران چاه است و بجهة پائین رفتن پله ها
دران ترتیب داده اند و گاو چرخ آب میکشند و آب او از نیل است که باینجا می آید و بدان جهة هرگز نمی خشکد و منبع فوره
قرار داده اند که در انجا ریخته میشود و ازان حوض باز همان منبع بالا کشیده بحوض دیگر میریزند که بمصرف قلعه کیان باید
اما غیزه قریه ایست در مغربی نیل که در مراصد الجیزه ضبط کرده است کما قال الجیزة بالکسر بلیدة غربی فسطاط قبالتها
ولها کورة واسعة من افضل کور مصر و خرابهای ممفیس در جنوبی غیزه بمسافت ده میل واقعست و ممفیس همان شهر
منف است که بلغت قبط مناپه بوده و عربان معرّب کرده منف گفتند که اسم مدینه فرعونست و مراد باری تعالی ازین
شهر است که میفرماید و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و قصر فرعون درین شهر بوده و ان قصر چند غرفه با صفهها
و مجلسها داشت که همه آنها از سنگ تراشیده بودند که اکنون نیز آثار شهر پدیدار است و سی میل طول آن شهر بوده
و خانهها متصل بسیار بلکه بیننده حیران می ماند و چهار نهر عظیم از نیل در آورده در ملتقای انهار اربعه عمارت فرعون
ساخته بودند مورخین سلف نوشته اند که جمعیت این شهر آنوقت فروتر از سه ملیان بود و قرآن نیز بدان دلالت
دارد چرا که وقتی حضرت موسی علیه السلام شبانه با بنی اسرائیل از مصر بیرون شد جناب باری تعالی از قول فرعون
میفرماید که او میگفت ان هؤلاء لشرذمة قلیلون و باتفاق مورخین دران شب ششصد هزار نفر از بنی اسرائیل در رکاب
موسی روان شدند و از شهری که ششصد هزار نفر بیرون بروند باز او را شرذمه قلیله گویند معلوم است که باقی
جمعیت آن شهر که قبطیان بودند چه قدر بوده است و شهر ممفیس که مصر باشد در غربی نیل بود و پس از انکه عمرو بن العاص
محاصره کرده مفتوح نمود خراب کرده بجانب شرقی نیل نقل کردند و فسطاط آباد شد و انچنان بود که عمرو بن العاص
پس از انکه مصر را مفتوح داشت باسکندریه روان شد وقت کندن خیام در بالای فسطاط او یمامه تخم کرده بود و او گفت
یمامه بما پناه آورده دریغ است که فسطاط خراب شود و فرخ او ضایع گردد و حکم کرد که همان فسطاط بر پای ماند و مستحفظ
انجا باشد تا یمامه جوجه خود را در آورده بپرواز در آید و خود باسکندریه رفت و انجا را مسخر نمود و شش ماه در انجا ماند
و بعمر نوشت که محل توطن او و اسلامیان اسکندریه باشد عمر در جواب نوشت با مسلمانان بجائی فرود میا که میان
ایشان و من بحری یا نهری فاصله باشد و عمرو بن العاص از اسکندریه برگشت و سران سپاه گفت در کجا منزل باید
کرد گفتند در اطراف فسطاط تو منزل می کنیم که صحرای وسیع دارد و آب جاری در کنار اوست و همگی متفق الکلمه
در انجا منزل گرفتند و بعضی در یمین فسطاط و برخی در یسار فسطاط مأوی گزیدند و آن مکان را فسطاط نامیدند و رفته
رفته بران میل کردند که خانه بسازند معاویة بن خدیج را عمرو عاص بران کار نامزد کرد که خانهها را بنیاد نهد و در
فسطاط مسجدی بطول پنجاه ذرع و عرض سی ذرع بنا نهادند و بعد این مسجد را بزرگ کردند و در اندک زمانی فسطاط بحلیه آبادی
در آمد و مصر قدیم خراب گردید و تا زمان معز اسمعیلی فسطاط آباد بود و بعد که قاهره معمور گشت فسطاط مندرس گشت
و انچنان بود که کافور اخشیدی ممدوح متنبی که حاکم مصر بود در زمان ابو تمیم معز اسمعیلی که خلیفه چهارم اسمعیلیان است
وفات یافت و امر مصر مختل گردید معز خلیفه قاید جوهر غلام خود را با جیشی عظیم از قیروان بجانب مصر فرستاد و قاید جوهر
در دوازدهم شعبان سیصد و پنجاه و هشت هجری وارد مصر شد و در روز جمعه بیستم شعبان سنه مزبوره در منبر مولانا

سوای زنان و کودکان

خود معز دعا کرد و خطبه خواند و اسم خلیفه عباسی را از خطبه انداخت و قاهره مصر را در جنب فسطاط او بنا نهاد و مژده
فتح بر مولای خود فرستاد خبر فتح مصر بر معز در منتصف شعبان سال مزبور رسید و قاید جوهر چهار سال در مصر حکومت
کرد و در روز جمعه هشتم ذی قعده سال سیصد و پنجاه و هشت امر کرد که در عقب هر خطبه بخوانند اللهم صل علی المصطفی
محمد و علی المرتضی علی و علی فاطمة البتول و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهبت عنهم الرجس و طهرتهم
تطهیرا اللهم صل علی الائمة الطاهرین آباء امیر المؤمنین و پس از آنکه مصر و نواحی آن بر اسمعیلیان مسلم گشت خود معز از منصوریه
دار الملک قیروان روز دوشنبه بیست و دوم شوال سیصد و شصت و یک حرکت کرد و بسردانیه شتافت و در آنجا
بتجهیز لشکر پرداخت و بجانب مصر روان گشت و در هر منزلی برای سید فاسی چند روزی معطل میشد تا روز دوشنبه
بیست و چهارم شعبان سال سیصد و شصت و دو هجری باسکندریه رسید و در هفتم رمضان سال مزبور وارد مصر گشت
و از آن تاریخ مصر پایتخت خلفای اسمعیلیه شد و دولت ایشان بدست سلطان صلاح الدین یوسف منقرض گردید
القصه پس از فسطاط شهر قاهره معمور گشت و سلطان صلاح الدین بر دور قاهره و فسطاط و قلعه که بر جبل مقطم بود
سوری کشید که هشت میل دوره او بود و مصر قدیم از بنای مصر بن مصرایم بن حام بن نوح علیه السلام است و
بعضی گویند از بنای مصرایم است که دو هزار و یکصد و هشتاد و هشت سال قبل از عیسی بنا نهاد اما اهرام
که در جیزه است اهل اروپا پیرمید آف اجیپت میگویند از بناهای عجیب و غریب است که او را از عجایب هفتگانه
دنیا میدانند و چنین گویند که بنای این هزار و پانصد سال قبل از عیسی شده است و عدد آنها نه است بزرگترین
آنها که در نزدیکی جیزه است چهار صد و شصت و یک فوت ارتفاع اوست و در کله آنها سطح مربعی است که هر ضلع
او سی و دو فوت است و عرض قاعده او از هر طرف هفتصد و چهل و شش فوت و صخره های عظیمه بالای یکدیگر کار
کرده اند و چنان وصل نموده اند که عقل و چشم خیره میشود و بعضی اهرام را چهار میدانند که چهارمی او همان سفینکس است
که مصنف بیان کرده و اهرام جمع هرم است و چون دو تای آنها بزرگتر است لهذا هرمان به تثنیه میگویند و
و صاحب مراصد میگوید الهرمان هی اهرام کثیرة ببلاد مصر الا ان المشهور منها اثنان و هما فی غربی مصر
و هو بناء مربع مخروط الشکل باربع مثلثات طول کل ضلع من اضلاعه اربعمائة ذراع و ارتفاعه اربعمائة ذراع و ینتهی اعلاه
الی مفرش حصیر قیل فی احدهما قبر هرمس و هو ادریس علیه السلام و فی الآخر قبر تلمیذه اغاثیمون و هما من عجائب
الدنیا لانک اذا رأیتهما حسبتهما جبلان موضوعان لا یدری ما الغرض فی بنائهما فلذلک کثرت الاقاویل فیها
و اختلف و چنین گویند که در اهرام تابوت اموات را می نهادند و درین گنبدها چندین غارها و سردابها
تعبیه کرده اند و اجساد اموات را با ادویه انباشته و مومیائی مالیده در آنجا می گذاشتند و از این قبیل اجساد در میان
تابوتها در زیر طاق نمای گنبدهای مزبور یافته اند که آنها را سرپا گذاشته بودند که تاریخ آنها تخمینا چهار هزار
سال بوده است و بدان احوال که گذاشته بودند در این مدت هیچ عیب نکرده بودند ولی ما از حقیقت او کسی
درست معلوم نیست و احمد بن خلکان در ترجمه ابو محمد ربیع بن سلیمان جیزی گوید که حکما گفته اند که هر بنائی که در دنیا است
لیل و نهار بر آنها مرثیه خواهد خواند مگر هرمان که آنها بر لیل و نهار مرثیه خواهند خواند و میگویند اهرام قبور سلاطین مصر است
چنانچه در زمان حیات بر سلاطین دیگر تفوق داشتند او را بنا کردند که مقبره شان نیز بر مقابر سلاطین برتری
داشته باشد و نوشته است مامون که بمصر رسید حکم کرد ده هزار رحمت نقبی بر یکی از آن اهرام زدند و بحجره ام بالیه جیزه دیگر

۳۶۱ھ
۳۶۲ھ

باب یکصد و پانزدهم در بیان مصر

نا فسند و بعضی گویند که اورا هرمس که عبرانیان اورا اخنوخ خوانند چون از طوفان خبر داشت این بنا نهاد و بعضی برآند
که بانی او سوریدست و در مدت شش ماه بنا کرد و گفت من در شش ماه بنا کردم هر که بخواهد اورا خراب کند در ششصد سال
نتواند و من اورا بادیباج پوشانیدم و دیگران اورا بحصیر نتوانند پوشانید و این مختصری از عبارات احمد بن خلکان است
والله تعالی اعلم اما الکسندریه بندر معروفی است و در جانب شمال مغرب قاهره در کنار دریا واقع شده است
و این شهر در عهد بطلمیوس ها آباد شد فیلدلفس دومین بطلمیوس است که بعد از زوال فراعنه الکسندریه در سال دویست و
هشتاد و سه قبل از عیسی بتخت نشسته است و آنچه مصنف بیان کرد که کتابخانه اسکندریه که از بطلمیوس ها باقی مانده بدست
مسلمانان افتاد و آتش زدند خلاف واقعست چرا که کتابخانه طالمیس یعنی بطلمیوس ها در وقت قیصر که اسکندریه را محاصره
کرد آتش افتاد و سوخت چنانچه در همه تواریخ یونان و روم و اروپا مسطور است و پس از قیصر زمانی نگذشت که سلسله بطلمیوس
چنانچه اشاره خواهد شد بزوال رسید و از آن پس اسکندریه مقر سلاطین نبود که کتابخانه بزرگی جمع شود و اینکه کتابخانه
اسکندریه را مسلمانان آتش زدند راست است ولی نه آنقدر که مصنف بیان کرد و پس از آنکه اسکندریه مفتوح شد کتاب
بسیار بدست لشکر اسلام در غنیمت افتاد و عمرو بن العاص از علم بهره نداشت و همه آن کتب از علم حکمت و هندسه و علوم
غریبه بود بعمر نوشت که جزو غنایم کتاب بسیار در اینجا بدست افتاده است بمدینه فرستم یا در غنایم قسمت کنم و عمر در جواب
او نوشت حسبنا کتاب الله و آن کتب ضلالت را یا بسوزان بآتش یا بشویان بآب و چنین مشهور است که مدت
حمامهای اسکندریه از آن کتابها گرم میشد اما منار فروس و نیز از بناهای فیلدلفس است و فروس جزیره بسیار
کوچکی است که در مقابل اسکندریه واقع شده است و آن برج از مرمر سفید بود و از عجایبات هفتگانه دنیا بود و مسافت صد
میل در روی دریا دیده میشد و در کله او شبها آتش روشن میکردند که ملاحان بروشنائی آتش بجانب اسکندریه شتابند و ارتفاع او
چهارصد فوت بود که یکصد و بیست ذرع است و مخارج آن مناره دویست هزار پوند شده بود و فیلدلفس خود نیز در مهندسی
استاد بود و همیشه در طراحی و بنای آن مناره مواظبت داشت ولی سوستراطوس معمار که بنای او بعهده او موکول بود
حیله کرد که اسم بطلمیوس پس از چندی از میان رفت و باسم او شهرت یافت چنانچه اسم خود را در احجار نقر نمود و پس از آن
احجار منقوره را با گچ انباشت و اسم فیلدلفس را بالای او نوشت که پادشاه سلسله بطلمیوس فیلدلفس برای گمراهان دریا
این مناره را بنا کرد و از خدایان خود ثواب از او میخواهد و رفته رفته آن گچ ها ریخته شد و اسم بطلمیوس محو گردید و اسم آن بنا
ظاهر گشت که در احجار نقش کرده است سوستراطوس معمار پسر دکسی فنس که از اهل سنی دیا است این مناره را
بیاری خدایان برای نفع ملاحان بانجام رسانید و بنای این مناره تخمینا دویست و هشتاد سال قبل از عیسی
شد و آنکه بنای این مناره را با اسکندر نسبت میدهند و شعرا در شعر بسته اند خطای محض است و اسکندریه در بازوی
از خشکی واقع شده است که آن بازو بمیان دریا امتداد دارد که از هر دو سمت او دریاست و در منتهی الیه این بازو بسمت
شمال مشرق بندر و قلعه مشهور ابوخیر است و مسافت میان اسکندریه و ابوخیر هجده میل است و در مقابل بندر ابوخیر
در جانب شمال مشرق بندر معروف رشید است که در کنار نیل است اما روزتة که عبارت از رشید است
در کنار غربی یکی از شعبه های نیل اتفاق افتاده صاحب مراصد میگوید رشید بفتح اوله و کسر ثانیه بلفظ الرشید
ضد الغوی بلیدة علی ساحل البحر والنیل قرب الاسکندریه و این شعبه نیل از آن یک که از کنار دمیاط میگذرد
بزرگتر است و پهنای نیل در اینجا ششصد یارد است و عمق او در وقت جزر دریا از چهار فوت تا پنج فوت است

آباد منیطه که عبارت از دمیاط باشد دکنار شرقی شعبهٔ دیگر نیل است و قدیم شهر آباد بود اکنون خراب است و بنای نیل در اینجا دویست و هفتاد ذرع است و مسافت میان الرشید و دمیاط تخمیناً هشتاد میل است اما سویز که شاید بنوپلس است درین کتاب ذکر او بسیار شده است اما تبس شهر معمورهٔ قدیم بود که در مملکت تبس بود که خرابهای او اکنون در جنوبی لوقصر و شمالی اسنه پیداست و او را قدما هکاتوم پلس یعنی شهر صد دروازه و بعضی دیوس پولیس میگفتند یعنی مکان خدا که وقت جوپیتر خدای اعظم بود و طول این شهر بیست و چهار میل و در خور او عرض داشت و در سیر آن نوشته که در وقت ضرورت بیست هزار مرد مسلح مکمل از هر دروازه با دویست عراده منجنیق بیرون می آمد و در کتابهای دیگر ده هزار نوشته اند و این شهر را کمبیس شاهنشاه ایران در سال پانصد و بیست و شش قبل از عیسی فتح کرد و قتل عام نمود و شهر را خراب کرد و آنچه در معابد و هیاکل از طلا و نقره و جواهر بود بایران برد و از آن پس تجلیهٔ آبادی در بنا داد و تبس نام شهر دیگر است که در یونان است و او را نیز رومیان یکصد و چهل و پنج سال قبل از عیسی خراب کردند و اسنه را قدما لتو پولیس می نامیدند و مصنف هیچ اسمی از فیوم و الواحات بیان نکرد اما فیوم بروزن تهمت
فیوم ولایتی است که در غربی نیل و در جنوب مغرب منفلوط است و میان آن ولایت و منفلوط مسافت چهار روزه گویند باعث آبادی آن ولایت حضرت یوسف شد که از نیل چندین نهر بدانجا جاری ساخت و برکه قارون در شمال و شمال مغرب این ولایت است که از فاضل آب انهار ولایت فیوم این برکه جمع شده است و قصبهٔ آنجا را مدینة الفیوم گویند که نهر حضرت یوسف از میان شهر جاری است و اما الواحات سه ولایت است که در غربی مصر و غربی صعید است که یکی قریب بمقابل فیوم است و امتداد این از آن دو زیادتر است و نخلستان و آبادی آنجا نیز بیشتر است و واح ثانی از او و ثالث کوچک تر است و قصبه واح ثالث سیمریه است که اکنون خراب است و در اطلس جان ارو سمیث آنچه که معلوم کردیم واح اول قریب مقابل فیوم است تخمیناً در طول بیست و نه درجه و در عرض بیست و هشت درجه و سی دقیقه شمالی است که او را الواح القصار ضبط کرده و واح ثانی نیز تخمیناً در طول بیست و نه درجه و در عرض بیست و پنج درجه و سی دقیقه است که او را واح الداخل ضبط کرده است و واح ثالث در میان واح ثانی و ولایت صعید است ~~سی درجه و سی دقیقه~~ که تخمیناً در طول سی درجه و سی دقیقه و در عرض بیست و پنج درجه و سی دقیقه است که او را واح الخارج ضبط کرده است و واح ثانی و ثالث از قراریکه در اطلس جان ارو سمیث رنگ آمیزی کرده است برنگ سبز است و چنان مکانها را اوسیس گویند و اوسیس آن قطعه سبز و خرمی است که در وسط بیابان و بادیه بی آب و علف باشد چنین مکانها در افریقا و مصر بسیار است و در اینجا اینقدر کافی است و ما مختصری از تاریخ مصر و وقایع آن مملکت برشته تالیف در می آوریم و باعتقاد مورخین ایران بنای شهر قدیم مصر که ممفیس نام داشت از مصرایم بن حام بن نوح علیه السلام است و مصرایم را اهل اروپا میزرایم میگویند که دو هزار و یکصد و هشتاد و هشت سال قبل از ولادت عیسی بنا کرد و سلسله فراعنه از نسل او بیست و شصت و دو سال پس از آن این مملکت بمصر علیا و سفلی و خود ممفیس منقسم گردید و در سال ۲۱۱۱ قبل از عیسی بوسی ریس که یکی از فراعنهٔ مصر است شهر تبس را بنا کرد و در سال دو هزار و یکصد قبل از عیسی اوسی مندیس لشکر باسیا کشید و تا شهر بکتریه رفت و وقایع خود را وقت مراجعت در احجار حک کرد و اول از او اختراع این کار شد و پس از وفات او دولت ایشان ضعیف شد و اهل فی نی شیه مصر سفلی را دو هزار و هشتاد قبل از عیسی تصرف کردند و مدت دویست و شصت سال در تصرف اهل فی نی شیه بود

۲ و در توریة مصرایم ضبط است

وحضرت ابراهیم پیغمبر علیه السلام در قحطی کنعان در سال یکهزار و نهصد و بیست و یک قبل از عیسی بشهر مصر تشریف
فرما شد و مدتی اینجا اقامت فرمود و در سال یکهزار و ششصد و بیست و یک قبل از عیسی آمنوفیس اول که از سلسله
فراعنه بود مردم او را سلطنت [illegible] کردند و مصر سفلی را از تصرف اهل فنیشیه بیرون آوردند و در سال یکهزار و ششصد
بیست و هشت قبل از عیسی حضرت یوسف علیه السلام را در مصر کاروان اسمعیلیان به پوطیفر خواجه سرا و سردار لشکر فرعون
مثل بندگان فروختند و از عمر او هفده سال گذشته بود و در سال هزار و هفتصد و پانزده حضرت یوسف علیه السلام خواب
پادشاه را تعبیر کرد و در نزد او تقرب یافت و در سال یکهزار و هفتصد و شش حضرت یعقوب و برادران حضرت یوسف علیه السلام
مصر داخل گشته بمفاد آیه شریفه ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین در مصر متمکن شدند و حضرت یعقوب در مصر هفده سال
بود و در سن یکصد و چهل و هفت سالگی حضرت یعقوب در مصر وفات یافت و نعش او را حضرت یوسف به حبرون که
مدفن آباء کرام بود فرستاد و بنی اسرائیل دوازده نفر است اول روابن دوم شمعون سیم لوی که عربان لاوی خوانند
چهارم یهوداه پنجم یساخار ششم زبولون که این شش نفر از یک مادرند و مادر ایشان لیاح دختر بزرگ لابان است هفتم
دان و هشتم نفتالی است که مادر این دو نفر بلهاح است که کنیز راحیل است و نهم گاد و دهم اشر است
که مادر ایشان زلپاح است که کنیز لیاح است و یازدهم یوسف دوازدهم بن یامین است که مادر این دو نفر راحیل
که دختر کوچک لابان است که هر دو خواهر معا در حباله نکاح یعقوب بود و لابان خالوی حضرت یعقوب است و تفصیل
اولاد بنی اسرائیل در توراة مسطور است و در سال ۱۶۱۸ قبل از عیسی سی سوستریس جلوس کرد و او نیز لشکر بممالک آسیا
و ایران و هندوستان کشید و هم عربستان و آسیای صغیر را تصاحب کرد و در سال ۱۵۷۱ قبل از عیسی حضرت موسی
علی نبینا و علیه السلام در مصر از بطن مخدره مستوره مسماه به یوخابذ متولد شد که دو هزار و یکصد و نود و سه سال
شمسی قبل از هجرت حضرت ختمی مآب است و بحساب سنین قمری دو هزار و دویست و شصت سال و یکصد و هفت روز قبل
از هجرت میشود و پدر حضرت موسی عمرام است که عربان عمران خوانند و او پسر قهات است و قهات پسر لاوی است
و در سال ۱۴۹۲ آمنوفیس ثانی در بحر الاحمر با لشکر خود غرق گشت فاتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عدوا حتی اذا ادرکه
الغرق [illegible] و بدین حساب از ورود حضرت یعقوب بمصر تا به خروج حضرت موسی از مصر دویست و چهارده
سال شمسی است که تقریبا دویست و بیست سال قمری می کند و مورخین مدت ورود و خروج را چهار صد و سی سال نوشته اند
و این حساب با ورود حضرت ابراهیم بمصر تا خروج حضرت موسی موافق می آید و در توراة نیز چهار صد و سی سال مرقوم است
والله تعالی اعلم و ما اکثر اقوال را از هیرودت نقل کرده ایم و در سال یکهزار و چهار صد و هشتاد و پنج [illegible] بسلطنت رسید
و تا زمان او این مملکت را باسم مصر ایم مصر میگفتند و از آن پس باسم او خوانده ایجیپت نامیدند و در سال ۹۷۱ قبل
[illegible] فلسطین حمله آورد و یهودیه را غارت کرد و در سال ۶۰۶ قبل از عیسی [illegible] بسلطنت رسید و او
پادشاه قهار و ستمکار بود و در سال ۶۴۷ قبل از عیسی شهر ازوت را محاصره کرد و پس از نوزده سال محاصره این
شهر را بقهر و غلبه تسخیر نمود و در سال ششصد و ده قبل از عیسی نکو بپادشاهی رسید و او خواست افریقا را از آسیا جدا
کند خندق عظیمی در میان بحر الاحمر و مدیترانین کند که یکصد و بیست هزار عمله در او کار میکرد و او را انشا شد و خندق ناتمام
بود و بعد از او این خندق را نامبارک دانسته متروک کردند و بمرور ایام از ریگ انباشته شد و در سال پانصد و بیست
شش کمبیسس مصر را مسخر کرد و [illegible] را بقتل رسانید و سلسله فراعنه بزوال رسید و از آن تاریخ مصر متصرف

دولت ایران درآمد تا الکسندر کبیر در سال سیصد و سی و دو قبل از عیسی مصر داخل شد و ایرانیان را بهلاک
رسانید و در سال دویست و هشتاد و سه قبل از عیسی فیلدلفس بطلمیوس بتخت نشست و سلسلهٔ بطلمیوس در سال
سی قبل از ولادت عیسی بزوال رسید و در عصر بطلمیوس ها در سال یکصد و بیست و هشت قبل از عیسی وبائی در مصر باد
شد که در سه روز هشتصد هزار نفر تلف گردید القصه مورخین سلطنت مصر را در چهار طبقه قرار داده اند طبقهٔ اولی
سلسلهٔ فراعنه است که از بنای شهر مصر است تا فتح کمبیس شاهنشاه ایران که سلسلهٔ فراعنه تمام شد و فرعوه
در لغت مصر قدیم بمعنی پادشاه اعظم است و عربان فرعوه را فرعون میگفتند و فراعنه را بر فرعون جمع بسته اند و مدت
سلطنت فراعنه یکهزار و ششصد و بیست و دو سال بود که در توراه نیز پرعه مسطور است که عبارت از فرعون باشد و طبقهٔ
ثانیه سلطنت ایرانیانست که از فتح کمبیس تا فتح اسکندر کبیر است که مدت سلطنتشان یکصد و نود و
چهار سال بود طبقهٔ ثالثه سلسلهٔ بطلمیوس است که پس از وفات اسکندر تا سی سال قبل از عیسی طول کشید و طبقهٔ
رابعه از زمان تصرف رومیان و شاهنشاهان مشرق است تا فتح اسلامیان که در سال ششصد و چهل بعد
از عیسی مطابق هجده هجری در عهد عمر کلثوم فتح شد و از آن زمان تا اکنون تاریخ او در دست است و ضرورتیست
که در اینجا بذکر او پردازیم و عریضترین مملکت مصر از اسکندریه تا دمیاط است و از آنجا بمرور باریکتر میشود و در حقیقت
مملکت مصر از قاهره تا نوبه همان سواحل یمین و یسار نیل است که بمسافت بیست میل و سی میل از طرفین آبادی کرده اند
و در مد نیل هنگام طغیان بران اراضی آب می نشیند و پس از کشیدن آب تمامی اراضی از گل و لای پوشیده است و
همان وقت تخم را میپاشند و بعضی از اراضی آن مملکت هیچوقت خالی و بایر نیست که هر ساله مزروعست و سالی
سه دفعه حاصل از آن برمیدارند بخصوصه در مصر سفلی که در آنجا بر وقت تحصیل آب بواسطهٔ انهار و جداول بی شمار کنار نیل
در آورده اند امکان دارد و در عالم جای غله خیز و میوه خانه مثل مصر نیست از هر قسم حبوب و مرکبات در نیولات نیل
می آید و در مصر علیا قوت غالب اهل ولایت عدس است که برنج در آنجا بعمل می آید و منبع نیل از جبال قمر است که بعضی
بلحن جبال قمر خوانند ولی تا اکنون کسی از سیاحان تا منبع او نرفته است و بیشتر احتیاطاتشان بواسطهٔ سیاح است
و دیگری برای زنگیان و حبشی است و آنچه که بقرینه و حساب معلوم کرده اند طول مجرای نیل دو هزار و سیصد میل است و در مملکت
نوبه در قصبهٔ خرطوم در عرض پانزده درجه و سی دقیقه شمال دو رودخانه بیکدیگر متصل میشود که یکی از جانب جنوب شرقی می آید
که منبع او از کوهستان حبشه است و دیگری از جانب جنوب مغرب جاریست که منبع او از جبال قمر است و در مملکت
نوبه یک رودخانه دیگر نیز در قریهٔ آدمر در عرض هفده درجه و چهل دقیقه شمالی که از جانب جنوب مشرق از کوهستان
حبشه می آید برودخانهٔ نیل متصل میشود و از آن پس تا دریا هیچ نهری و رودخانه با او اتصال نمی یابد و پاشای مصر
اکنون سعید پاشا پسر محمد علی پاشاست که پس از فوت برادرزادهٔ خود عباس پاشا بن توسن پاشا در سال هزار و
دویست و شصت و نه هجری بحکومت سرافراز شد و چنین گویند که عباس پاشا را مسموم کردند والله اعلم

سنه ۱۲۶۹

باب یکصد و شانزدهم در بیان بربری استیتس یعنی ممالک بربرستان

ممالک بربرستان مشتمل بر همهٔ سرحدات شمالی افریقاست که امتداد او از محیط اتلانتیک تا مملکت مصر است
و محتوی بر ممالک مراکو و فز و الجزیره و تونس و تریپولی است و این نواحی تخمیناً دو هزار میل در درازی
و پانصد میل در پهناست و او شامل بر ممالک قدیم ماریتانیه و نومیدیه و افریکا پراپر یعنی افریقیهٔ خاص است و د

نواحی چندین شهر آباد بود که از آن جمله شهر کرتجاست که قرون کثیره رقیب شهر روم بود و این ممالک پس از انقلابی
شمار در میان چهار دولت اسلام تقسیم شده است **اول** مملکت ماروکو است یعنی مراکش و این سلطنت مشتمل بر مملکت
مراکش و فز یعنی فاس است حدّ شمالی وی بحر ترنین و حد مشرقی او رودخانه ملوویه است که او را مهلا نیز گویند که حد فاصل
ما بین مراکش و الجزایر است و حد جنوبی او بلاد الجرید و حد مغربی او اتلنتیک است **مترجم** گوید بلاد الجرید
از قراریکه در نقشه اروپا ملاحظه میشود در مشرق مراکش است و اینکه مصنف بیان کرد در جنوب مراکش است خطای او
و جنوبی مراکش بیابان و کویر است و نهر ملوویه همان نهر ملویا است و صاحب تقویم البلدان گوید و هو نهر کبیر مشهور
فی المغرب الاقصی و یصب الیه نهر سجلماسه الذی منبعه من جنوبی سجلماسه بمسافة بعیدة و یصیران نهراً واحداً و یصب فی بحر
الروم انتهی و طول این سلطنت از شمال بجنوب تخمیناً پانصد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب دویست میل است و هوای
این ولایت گرم است ولی از نسیم دریا و مجاورت کوه اطلس که قلّه او دائماً با برف مستور است سورت حرارت هوا
شکسته میشود و سازگار است و خاک اینولایت حاصل خیز است علی الخصوص ولایت فاس ولی اهل اینولایت
چندان میل بزراعت و فلاحت ندارند و اینولایت در مغربی بربرستان است و قدما این مملکت را ماری تنیه میگفتند
و از این ولایت مسلمانان بر اسپانیا حمله آورده اسپانیا تصرف کردند و ساکنان اینولایت از سه طایفه است طایفه
اول مورش است یعنی مورها که در قصبات و دهات منزل دارند **طایفه دوم** عربهای بدوی است
که در بیابانها مسکن دارند **طایفه سیم** بربری است که طایفه بومی این ولایت است و خلق قدیم ماری تنیه
هستند و در جبال شامخه مأوی دارند و از اسم آن طایفه این مملکت را بربری نامیده اند قصبات معروف این مملکت
ماروکو است و فز و مکوی نز است و ماروکو پایتخت این سلطنت است و جمعیت آنجا سی هزار است و جمعیت فز
یکصد هزار است و مکوی نز وقتی پایتخت سلطنت بود و جمعیت آنجا نیز یکصد هزار است و جمعیت همه این مملکت را چهار ده
ملیان حساب کرده اند و بنادر معروف این مملکت یکی طنجیر است که طنجه باشد که در جانب شمال است و دیگری سوره
که او را موگدار نیز گویند که در جانب مغرب است و بندر معتبر موگدار است و در این بندر قونسولهای دول اروپا مقام
و منزل دارند و بندر دیگر که در جنوبی بندر موگدار است بندر سنت کرز است که او را اگدیر نیز گویند که در نزدیکی
دهن رودخانه سوس واقع است و در نزدیکی منبع همان رودخانه قصبه ترودنت است که یک وقتی از شهرهای
پرجمعیت آباد این مملکت بود و قصبه طفیلت در جنوب مشرق کوه اطلس نیز وقتی از شهرهای مشهور مغرب زمین بود
و اکنون نیز تجارت آنجا با افریقای مرکزی است و بندر سلی که در مغربی ساحل فاس است وقتی بندر معروف بود
و در این بندر وقتی دزدان دریائی مسکن داشتند و در جانب شمال بندر سیوته تعلق بدولت اسپانیا دارد
که در مقابل جبرالتار واقع شده است و بندر طنجیر در غربی سیوته است و قلعه آنجا در زمان قدیم بحصانت
و رزانت مشهور بود و سلطنت این مملکت با اختیار و تسلط است چنانچه رعایا را بندگان زرخرید خود میدانند و حکام
اینولایت ادعا میکنند که از ذریه حضرت رسول محمد صلی الله علیه و آله اند و ایشان از شریف منشا اند و مذهب اهل
مملکت اسلام است و یهودی نیز بسیار دارد و از مذاهب دیگر نیز یافت میشود و اهل ولایت خود را امراش
میگویند و حیوانات[۲] اروپاست مگر آنکه اینها شتر بیشتر دارند و محصولات اصلی اینها گندم و جو و ذرت بزرگ و انگور و زیتون
و خرما و انار و انجیر و لیمو و سایر مرکبات است **مترجم** گوید مراکش در لغت بربری بمعنی دزد است

[۲] اینولایت مثل حیوانات

باب یکصد و شانزدهم در بیان ممالک بربرستان

و مکان این شهر مأمن دزدان بود و این شهر را ملک الملثمین امیر المسلمین یوسف بن تاشفین بنا نهاد و در عصر او آباد
شد هفت میل دوره شهر است و احوال یوسف بن تاشفین در وفیات الاعیان احمد بن خلکان منضبط است و فاس نیز
مدینه اسلامی است وقتی که بنیان این شهر کشیده تبری از زمین درآمد لهذا فاس نامیدند و از میان فاس رود و ذنا
بزرگی جاریست و شهر در دو طرف رودخانه واقع است و مراکش در یابیر جنوب مغرب فاس واقع شده است و مسافت
میان اینها تخمیناً دویست و چهل میل است و جبل اطلس را قدما جبل الدرن مینامیدند که در شرقی مراکش است قال صاحب تقویم
البلدان جبل درن هو جبل عظیم مشهور ببلاد المغرب قال ابن سعید هو جبل شاهق ولایزال علیه الثلج و یظهر من مراکش و یقال
ان اول هذا الجبل عند البحر المحیط الغربی فی اقصی المغرب و یمتد مشرقاً حتی یصیر طرفه الشرقی علی ثلث مراحل من اسکندریه و یسمی طرفه
الشرقی المذکور راس اوثان انتهی **دوم** مملکت الجزایر است یعنی الجزیره و این ولایت ما بین مراکش و تونس است
و یک قسمتی از اراضی نمیدیه قدیم است که در وقت جولیوس سیزر ضمیمه ولایات روم شد و اراضی نمیدیه سیزرین سیس نامیده
ولایت حاصل خیز است ولی زراعت چندان نمیشود و جمعیت اینولایت تخمیناً سه ملیان و پانصد هزار نفوس است و
وطول اینولایت از مشرق تا مغرب تخمیناً پانصد و شصت میل است حد شمالی او دریای مدیترنین و جنوبی او گریت ویزرت
یعنی بیابان کویر کبیر است که او را صحرا میگویند و محصولات این ولایت شبیه مراکش است و اینولایت وقتی مملکت
دزدان و قطاع الطریق محسوب میشد و سلسله جبال اینولایت منتهی بسلسله جبال اطلس است و بجهة ارتفاع قلل آنها بعضی مدت ششماه
و بعضی تمام سال با برف مستور است و سکنه این ولایت از ترکها و مورها و یهود و عرب است ولی در خونریزی و شرارت
این چهار طایفه حکم واحد دارند **مترجم گوید** کوه اطلس سلسله از جبال افریقاست که بطول ممالک بربری از
ساحل آتلنتیک تا حدود مصر امتداد دارد و فزونتر از دو هزار میل امتداد داده است و این جبال کنام شیران قوی جثه
یال داراست انتهی و اهل این ولایت کشتی های تندرو داشتند که همیشه دزدی دریا از آنها بود و در زمانها
دولت فرانسه بر ایشان غلبه کرده حاکم آنجا که شیخ عبدالقادر بود گرفتند و مساکن دزدان را خراب کردند و اینولایت
الکنون ضمیمه ممالک دولت فرانسه است و چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی هر قدر خواست که این مملکت را صاحب شود از سختی و دلیری
اهل مملکت از عهده ایشان بر نیامد و دولت اسپانیا نیز سالها لشکر بجانب ایشان فرستاد و در جنگ کامیاب نشد و در سواحل
چندین قصبه کوچک است و الجزایر پایتخت آنجاست که ولایت باسم او خوانده میشود و چنان معلوم است که این شهر همان
شهر قدیم ایکوسیوم است و اعراب او را الجزیره میخوانند و این شهر در دامنه کوهی در کنار دریا واقع است و خانه های آنها
بالای یکدیگر در دامنه کوه اتفاق افتاده وقتی که از دریا ملاحظه میشود بسیار باشکوه و خوب بنظر می آید و قصبات دیگر
اینولایت بوجیه است که باجیه نیز گویند و ستوره و بونه و لاکالا و کنستنطینه است که او را کانس تن تین نیز گویند
که در جنب رودخانه مسمی به کبیر واقع است **مترجم گوید** باجیه در مشرق الجزایر در کنار دریا و ستوره نیز در مشرق
باجیه در کنار دریا و بونه در مشرق ستوره و لاکالا در مشرق بونه واقع شده است و کنستنطینه در وسط ولایت مابین
جنوب مشرق بوجیه است و دیگری تلمسان است که در مغرب الجزایر است و ولایت تلمسان نیز باسم او معروف
و قدمای یونان الجزایر را نومیدیه مینامیدند انتهی **سیم** مملکت تونس است و تونس در میان الجزایر و تریپولی
افتاده و طول اینولایت از شمال تا جنوب تخمیناً سیصد و بیست میل و عرض او از مشرق بمغرب یکصد و پنجاه میل است
و اینولایت را افریقا پراپریه میگویند یعنی افریقای خاص و کرتج پایتخت این مملکت بود و در زمانهای متوسط تریپولی

نیز تابع تونس بود و اهالی اینولایت در صنایع و هنروریت کامل بدیگر ممالک برتری دارند و با اهل اروپا نیز آمد و
شد زیاد میکنند و جمعیت این ولایت تخمیناً سه ملیان است و زنان اینولایت بسیار وجیه و لطیف و خوش لباس و ظریف
میشوند و آثار غمگینی و ملالت از ناحیهٔ اینولایت پیداست که وقتی مقر جبان جمهوریه بود که صیت شهرت آنها عالمگیر شده
و اکنون باین مقام و مرتبه تنزل کرده است و تونس پایتخت اینولایت شهر آبادی است و تخمین شهر بربری حساب میشود
و بندر خوب و حصار متینی دارد و جمعیت اینجا تخمیناً یکصد و سی هزار است و ارک محکمی داشته که اکنون خراب است که بنای ارک را
از جارلس پنجم شاهنشاه استریا است و در نزدیکی تونس خرابهای کرتیج است و ساکنان تونس نیز مثل الجزیره از ملل متفرقه
ولی بخلاف ایشان بسیار مهربان و مهمان نواز و با ادب و رفتارند و حکومت اینولایت مسلط است و حکام تونس را
بی میگویند چنانچه حکام الجزیره را دی می خوانند و بی مخفف بگ است که ترکها دارند و علی الظاهر اینولایت در اطاعت
شاهنشاه ترکها است و قصبات دیگر تونس بی زرته یا بنزرت است که سابقاً از پایتختهای افریقای شمالی بود و دیگری کیروان
و کابس و سوسه است که در جنوبی تونس است و پورتو فرینه در مدیترنین است که شهر یوتیکا در نزدیکی او بود و در آن
شهر کتو این جوان معروف خود را هلاک کرد و در اینولایات شیر و کفتار و یوز بسیار است مترجم گوید تونس بالفتح
و ضم و کسر نون هر سه تصحیح کرده اند ولی در قاموس تونس کیونس ضبط نموده است و حد شمالی تونس مدیترانین و حد مشرقی
او نیز مدیترنین و ولایت ترپی پولی است و سوسه بندر معتبری است در جانب جنوب مشرق تونس در کنار دریاست
و مسافت میان آنها تقریباً هشتاد میل است و قیروان در جانب جنوب مغرب سوسه است و قابس در کنار
دریا در جنوبی قیروان است و مسافت میان آنها یکصد و بیست و پنج میل است و قصبات دیگر اینولایت باجه است
که در جنوب مغرب تونس است و دیگری مهدیه است که در کنار دریاست و سفاقس است که ما بین قیروان و قابس است
و کرسی مملکت افریقا در قدیم سبیطله بود و بعد از خرابی او قیروان پایتخت شد و پس از او مهدیه کرسی مملکت گشت و پس از آن تونس
پایتخت گشت که اکنون نیز پایتخت است و کتو یکی از حکماست که بسا سعی در آزادی ولایت روم و جمهور بودن آن مرز و بوم
داشت ولی با وجود قیصر سخنان او را کسی قبول نکرد و از روم فرار کرده به یوتیکا آمد و از شدت غیظ کاردی بر شکم خود
زد و خود را هلاک کرد و اینواقعه در پنجم فبروآری سال چهل و پنج قبل از عیسی اتفاق افتاد و او را کتو سوسائید میگویند یعنی [illegible]
النفس انتهی

چهارم مملکت ترپی پولی و برکه است

یعنی طرابلس و برقه و طول ترپی پولی از حدود تونس
تا صحرای برقه است و اینولایت قسمتی از سیرنیکا قدیم و از سیرتیکا قدیم است و طول این مملکت از مشرق تا مغرب
تخمیناً هشتصد میل و عرض او از شمال تا جنوب یکصد و شصت میل است و خلیج سیدرا که او را خلیج سیرت نیز گویند که
بزرگترین سیرتیس قدماست در ساحل ترپی پولی است که محل خوف و خطر ملاحانست خاصه وقتی که دریا با باد و طوفان اختلاط
داشته باشد و در ساحل مشرقی او قصبه بنگزی است و بمسافت یکصد میل مشرق او قریه گرینه است که در موضع شهر معروف
سیرنی واقع شده است و در همان ساحل نیز قصبات لبیده و میسوراته اتفاق افتاده اند مترجم گوید سیرتیس
بلفظ جمع دو ساحل خطرناک پر ریگ است که در مدیترنین در سواحل افریقا واقع شده و آنکه در ساحل ترپی پولی است او را
قدما سیرتیس میجر رومی گفتند یعنی کبیر و دیگری که در ساحل قابس است او را سیرتیس مینار میخواندند یعنی صغیر و اعراب خلیج
جون الکبریت میگویند انتهی ترپی پولی مملکت وسیعی است ولی جمعیت او بسیار کم و هوای او ناسازگار است اگرچه خاک
اینولایت خوب و محصول خیز است ولی چندان زراعت نمیشود و محصولات آنجا غله و انگور و زیتون و خرما و سایر میوه جات

گرمسیری است و حیوانات اینجا نظیر و شبیه تونس و الجزایر است و قصبه آباد اینجا الکنون همان تری پولی است که پایتخت
مملکت باسم او موسوم شده است و در قدیم از بلدان معروف بود و سکنه اینجا بیشتر دزدی و راه زنی استعمال دارند
شهر را چارلس پنجم گرفت و در اینجا که سواران مالته را که برای جنگ داوطلب گرفته بودند ساخلو گذاشت و در سال هزار و
پانصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و هشت هجری ترکها آنجا را تسخیر کرده ایشان را از اینجا بیرون کردند و سیرنیکا
قدیم مشتمل بر سه شهر بود و از آن جهة است که در مائه پنجم بعد از ولادت عیسی اسم این ولایت را تری پولی گذاشتند که معنی او
سه مدینه است و لیکن مواضع جدیده اینها کجاست ما اطلاع نداریم و حکومت این ولایت نیز با تسلط و استیلا است و حاکم آن را
آنجا را پاشا گویند که از جانب شاهنشاه ترکها تعیین میشود و متاع کلی این ولایت پشم و خاک طلا و ابریشم و پر شتر مرغ
و موم و سناست که هر ساله کاروانها از اینجا بولایت مراکش و فزان و تیم بوکتو میبرند و ولایت ترکه یعنی برقه مابین
تری پولی واقع شده است و اکثر این ولایت براری مقفره و صحاری معطشه است و سواحل برقه وقتی چنان مشهور بود که در
عرض سال سه بار محصولی از آنجا بر میداشتند و اکنون یکبار هم مشکل است و قبایل اعراب خونخوار بیشتر باعث
خرابی این ولایت است که در اینجا سکنی دارند و در این ولایت بود که معبد مشهور عالی جوپیتر آمون در وسط صحرای حرقی ریگ
که اطراف آن زمین خرم بیابان بود و طول این ولایت از شمال تا جنوب دویست میل و عرض او از مشرق تا مغرب یکصد و
هشت میل است و مشرقی قسمت برقه مشتمل بر مرمریکای قدیم است و مغربی قسمت او مشتمل بر سیرنیکای قدیم است که تختگاه
سیرنی بوده است و از آن جهت است که این ولایت را بعضی وقت سلطنت سیرنی میخوانند و سیرنی یکی از شهرهای پنجگانه است
که او را پنتاپولیس میگفتند و حاکم برقه از جانب پاشای تری پولی تعیین میشود و مذهب اهل این ولایت اسلام است ولی از اسلام
جز نامی ندارند و نیگروها یعنی سیاهان که از وسط افریقا می آرند در این ولایت خاصه در مراکش انقدر است که میتوان گفت
از سفیدان ولایت بیشتر است **و از توابع** ممالک اربعه که جزو ممالک بربری است بلد الجرید است یعنی بلاد
تجرید است که قسمتی از نومیدیه قدیم است و این ولایت بعید از تجرد و در جنوب الجزایر و تونس واقع شده است و از کیفیات
این ولایت چندان اطلاعی نیست و بعضی او را کان تری آف دیتس مینامند یعنی ولایت نخلستان و قسمتی از این و
ولایت جیتولیه قدیم است که بطلمیوس و پلینی ذکر کرده اند و اهل جیتولیه در قدیم مثل تاتارهای قدیم وحشی و خیمه
نشین بودند و سواحل آفریقا را غارت و نهب میکردند و خود شان نیز بتقشف عیش مشهور بودند و در هر جا شب میرسیدند
حرکت میکردند تا صبح آنجا منزل میکردند و لیبیه باصطلاح قدما بهمه افریقا استعمال میشود ولی خصوصا او ولایت
مملکت قدیم مرمریکا و سیرنیکای قدیم دارد که الآن به برقه مشهور است و قسمتی از تری پولی و با بعضی دیگر از ولایات و صحرا
که در وسط افریقاست و در عهد روم میان سواحل افریقا بسیار آباد و معمور بود چنانچه باغچه و بساتین گشته ولی الان مستقر
بی خواب مانده مصبعتر بی آب مانده مرتعش در قاعهای بلقع خیل شیاطین را محل **تنبیه** طرابلس مغرب که
در کتب قدیمه ضبط است همان تری پولی است یعنی سه شهر دارد و آن را اطرابلس باضافه الف نیز خوانند و طرابلس دو بلد است
یکی طرابلس شام است و یکی طرابلس مغرب است و هر دو در ساحل دریا اتفاق افتاده و برقه همان برقه است و در مراصد نوشته
برقه بالفتح والقاف اسم صقع یشتمل علی مدن بین الاسکندریه وافریقیه و اسم مدینتها انطابلس و تفسیره بالرومیة الخمس مدنا
انتهی و انطابلس معرب پنتاپولیس است یعنی پنج شهر و این شهرهای پنجگانه **اول** سیرنی **ثانی** آپولونیه **ثالث**
طالمیس **رابع** برسی **خامس** هسپریدس است و بعضی عوض هسپریدس قصبه ارسینو را

شمرده اند و سیرنی دختر منوسش است که با شوهر خود اپولو با فریقا رفت و در ولایتی که توطن جست باسم او خوانده سیرنیکا نامیدند و قصبه سیرنی پایتخت انجا بود و بعضی گویند بنای قصبه سیرنی از بطش بود که ششصد و سی سال قبل از عیسی بنا نهاد و ارلیس منوسس بر آبادی انجا کوشیده اسم مادر خود را که سیرنی بود بر انجا گذاشت و این شهر را بطلیموس آپیون در سال ۹۷ قبل از عیسی بدولت روم تفویض کرد و اکنون هیچ اثری از و باقی نیست ع طامسة اعلامها بلقع و در خرافات رومیان است که بطش شبانی بود بمزدوری که یکی از ارباب ثروت خیانت کرد و بحکم او سنگ چخماق شد که در شهر سیرنی بجهة عبرت ناظرین برپای بود و گنبد جوپیتر آمون در برقه بود و انقدر از جواهرات و طلا و نقره در ان بود که حد و حصر او را خدا میدانست بعد از زوال رومیان طایفه وندل انجا را غارت کردند و گنبد را خراب نمودند و آمون و شوون بلغت اهل لوبیه جوپیتر را گویند یا معنی اعظم و افخم که لقب جوپیتر است و اکنون در نزدیکی او قریه صیوه آباد شده است و از تا قاهره تخمینا سیصد و بیست میل است و صیوه در میان برقه و قاهره است و خرابه گنبد جوپیتر و سایر مقابر قدیمه پیدا ست و صیوه در عرض بیست و نه درجه دوازده دقیقه شمالی و در طول بیست و شش درجه و شانزده دقیقه مشرقی واقع شده است و از شهرهای قدیم این مملکت سرت بود که مابین برقه و طرابلس بود و اکنون خراب است و بجای او قریه زعفران آباد شده است و سرت اسم ملاتی است که باسم ان بلده مشهور بوده است و از قصبات معروف بلاد الجرید یکی غدامس است که در نقشه گدمس ضبط است و دیگری بسکره است که در نقشه بیسکره ضبط است و دیگری تاهرت است که در نقشه تاگرت است که در جنوبی بسکره است و غدامس در اقصی مشرق بلاد الجرید است و میان غدامس و تاهرت تخمینا سیصد میل است و میان تاهرت و بسکره تخمینا یکصد و بیست میل و غدامس در جنوب مشرق تاهرت واقع شده است و اسامی بعضی از بلدان بربرستان افریقا که در کتب قدیمه ضبط است و اکنون بتحریف و تصحیف در اطلسها ثبت است ما در جدول معلوم میداریم

مراکش	مازوکوه	فاس	قسنر	طنجه	طنجبر
سبته	بسیوه	سوس اقصی	لوارسوس	تادله	تدلا
دکاله	دیوکالا	تازودنت	ترودنت	آسفی	سفی یا اسفی بندر غربی مراکش
سلا	سلی بندر مراکش	قلیله	طلیله در ساحل شمال مراکش	تنس	تنز در ساحل دریا در ولایت الجزایر
تلمسان	تلمسن	سجلماسه	سجلمسه در مشرق مراکش	درعه	درا. نهر یست در مشرق
بجایه	بوجیه	بونه	بونه یا بانه	قسنطینه یا قسطینه	کوسنطینه یا کانستن تن
تونس	تونیش یا تونس	سوسه	سوسا	مهدیه	مهدیه
قابس	کابس	تبزرت	بیزرته	قیروان	کیروان
باجه	بجیه	صفاقس	سفاکس یا سکافس	سبیطله	سبیطلا
توزر	تازر	قفصه	کفسه یا جنوب صکا	طرابلس	تری پولی
اقطابلس	نیتابولس	غدامس	گدمس	برقه	برکه
بنغزی	بنگزی	زوله قاعده فزان	سدروله	بسکره	بسکره قاعده زیبان
تاهرت	تاگرت	قرقنه	کرکنه جزیره است در مقابل صفاقس	طولقه	تولگا در مغرب بسکره
اجدابیه	الهیمت من اعمال برقه				

باب یکصد و هفدهم در بیان مختصری از تاریخ ممالک بربری

در دنیا قلیل ولایت هست که تغییر و تبدیلات بخت را مثل بربرستان مشاهده کرده باشند و اصل آبادی اینولایت از اهل مصر است ولی در چه زمان و بانی باعث نو آبادی اینولایت شد معلوم نیست و تخمینا در سال ۸۹۱ قبل از عیسی دیدو خواهر پیگ ملیون پادشاه تیر از برادر خود در و گردان شد و باین ولایت آمده شهر کرتج را بنا نهاد و پس از آن شهر کرتج پایتخت جمهوریه معتبری شد که از عظمت و جلالت او بر اکثر جهان سایه افکند و تخمینا هفتصد سال طول کشید تا بدست رومیان از اختلافات آراء خود شان تمام شدند و این مملکت پس از آن تصرف رومیان آمد و چنان آباد گردید که دره التاج شاهنشاهی رومیان گشت و چندین شهرها و در سواحل آباد کردند و مذهب عیسوی در اینولایت در عصر حواریون رواج گرفت و تا مائه پنجم برقرار بود تا اهل وندل برین ممالک استیلا یافتند و در مائه هفتم متصرف خلفای بغداد آمد و مذهب اسلام از آن پس در افریقا شیوع یافت در مائه هشتم مسلمانان بجانب اروپا حمله آوردند و اکثر ولایات اسپانیا بتصرف مسلمانان آمد و در تصرف مسلمانان بود تا در سال ۱۴۹۲ مسیحی مطابق ۸۹۷ هجری مسلمانان را از اسپانیا بدستیاری فردیند وایزبلا بیرون نمودند و مسلمانان ناچار بجانب افریقا فرار شدند و در سواحل بربری دوستان و آشنایان ایشان بسیار بود و نفی مسلمانان از اسپانیا باعث دشمنی فیما بین ایشان و اهل اسپانیا و کل عیسویون شد و از ترکها مسلمانان امداد خواسته و از شاهنشاه ترکها و برادر نامدار بربروسا که ادمیرال سفاین ترکها بودند به بربری آمدند و ترکها و مسلمانان ظفر یافته در چندین حرب دریا غلبه کردند چنانچه از اهل اسپانیا و اروپا هر که در سواحل بربری بود باو جان خود برگشتند ولی مسلمانان و اهل بربری از دست پادشاه اسپانیا خلاص شده بجنگ ترکها گرفتار شدند و چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی اهتمام کلّی در تسخیر ترپولی و الجیرز کرد و ترپولی را بتصرف کرد تونیه لشکر دیده و بالجیرز رفت و قبل از جنگ سفاین بزرگ او در دریا با طوفان شدید غرق شدند و او را مجال زیست نمانده بجرمنی برگشت و الجیرز سالها میدزدی دریا و اذیت تجارت عادت داشتند در زمانیکه تصرف فرانسه در آمده از آن اطوار قبیحه دست کشیده اند و سلاطین مراکش خود را از نسل حضرت رسول میدانند و قدرت ایشان در تولا مثل خلفای بغداد است که در زمان خود بوده استند و میل الملوک نام یکی از شاهزادگان مراکش اهل پورتگال را شکست فاحش در افریقا داد که پادشاه پورتگال دن سیبس شین در جنگ کشته شد و اهل مراکش با پورتگال عداوت کلّی دارند و در دریا در راه زنی و دزدی تغافل می کنند **مترجم گوید** از تاریخ سلاطین مغرب در وفیات الاعیان در احوال یوسف بن تاشفین و محمد بن تومرت و عبدالمؤمن بن علی و یوسف بن عبدالمؤمن شاه شده است هر که خواهد بران کتاب رجوع کند و در مراصد نوشته البربر هو اسم یشتمل علی قبایل کثیرة فی جبل المغرب من برقة الی آخر المغرب و فی الجنوب الی بلاد السودان و هم امم و قبایل لا تحصی و هذه اماکن سمیت باسمائها من نزل من قبائلهم ببلاد المغرب صنهاجة لمطة مصمودة کومیة کتامة غمارة هوارة ضریسة نفوسة کزولة و غیره و دو مرا همه را اسلم مینیرد کسی و شش قبیله است ولی نسخه کتاب از بس که غلط بود نوشتن او را روا ندانست این ده طایفه را از کتب دیگر تصحیح کرده

باب یکصد و هجدهم در بیان ایسترن افریکا یعنی افریقای مشرقی

افریقای مشرقی مشتمل بر ممالک نوبیه ابی سینیه یعنی حبش عدل اجن زنگوبار یا زن زی بار موزمبیک موکرنگا یا مونو متپه و سوفاله است اما نوبیه که نوبه باشد ولایت وسیعی است حد شمالی او تحت

وجنوبی او آبی سینیه. دارفور و کاردوفن وحد مشرقی او بحر الاحمر ومغربی او لیبیین دیزرت یعنی صحرای کویر
لیبیا است و اینولایت را قدما اتی اوپیه میگفتند یک قسمت معتبر اینولایت صحرا است ولی در سواحل نیل قرا و قصبات
آباد است و خاک سواحل نیل مرغوب و حاصل خیز است و نوبیه بچهار ولایت منقسم است **اول** ترکیش نوبیه
که در تصرف ترکها است و منسوب بترک است **دوم** دونگلا است **سیم** سنار **چهارم** ناحیه بدوی حبش
اما ترکیش نوبیه وادی تنگ درازی است که در اطراف نیل است و چندین رئیس از خود دارد ولی
همگی بپاشای مصر اطاعت دارند قصبات معروف انجا دیر و ابریم است اما دونگله ولایت معمور پر
جمعیت است پایتخت انجا مرکه است که او را نیو دونگله نیز گویند و جمعیت انجا تخمینا شش هزار است و پادشاه
اینولایت بسیار ستمکار است و خانهای این شهر غالبا از چوب است و بگفته نوبی نات حاکم دونگله پادشاه سنار
باج گذار است و درین ولایت اسبهای خوب بعمل می آید و مذهب ایشان نیز اسلام است مترجم گوید
دونگله همان دنقله است که در کتب قدیمه ضبط است کما قال الیاقوت دنقلة بضم اوله وثالثه وقیل بفتحها وسکون
ثانیه مدینة کبیرة فی بلاد النوبة وبها منزل ملکهم علی شاطی النیل لها اسوار عالیة مبنیة بالحجارة وطول بلاد النوبة علی
النیل انتهی واوراد مقالة بامیم و دمکله نیز گویند والکنون در اطلسها دو نقله ضبط کرده اند یکی را نیو دونگله میگویند
که همان مرکه است و دیگری را الد دونگله می نگارند یعنی دونگله قدیم که قدما او را پری میس میگفتند انتهی اما سنار
ولایت وسیعی است چنانچه قدما شاهنشاهی مرو انجا را تعیین کرده اند که اکنون هیچ از اصل و فصل او خبر نداریم و مورخین
قدیم و جدید بر آنند که او نیز مثل مصر وقتی مهد علم و دانش بود و در ولایت نوبیه و در مغربی اینولایت بطلمیوس اسما
سفر کرده و اسم اینولایت از طایفه نوبی که در مغربی اینولایت مسکن داشتند استخراج شده است و پایتخت سنار از همان
اسم است و بگفته یانت ست تخمینا یکصد هزار جمعیت دارد و شهر معمور است و کاروانها ازین شهر هر ساله
بمصر و وسط افریقا و جده عربستان میشوند و در شمال سنار قصبه عربی پاگری است که در کنار نیل است و وقتی
پایتخت نوبیه بود و اهالی اینولایت عموما مکار و ستمکار و غدار اند اما **بدوی حبش** طوایف چند است که
در سواحل بحر الاحمر سکنی دارند و منازل ایشان خیام است و در نوبیه فیل بسیار است و شتر و اسب و شیر
و هر حیوان دیگر که در بلاد حبشه انجا باشد انجا نیز یافت میشود **دارفور** در مغرب سنار است ولایت کوهی است و
اهالی انجا مسلمان هستند و پادشاهی از خود دارند که سلطنتشان موروثی است و اهالی انجا بهتر از سایر ولایات است پایتخت
قصبه کوبی است مترجم گوید مصنف ولایت کاردوفن را دیگر بیان نکرده این ولایت میان سنار و دارفور
اتفاق افتاده است و قصبه انجا ابیّد است انتهی اما **آبی سی نیه** که ولایت حبشه است ولایت وسیعی است
حد شمالی او نوبیه وحد جنوبی او عدل است وحدود نوبیه و حبشه و عدل بتحقیق معلوم نمیتوان کرد چرا که اغلب
اوقات با یکدیگر مخاصمه دارند هر کدام از ولایت دیگری گرفت حد مملکت او چندی بیشتر میرود و از دیگری کمتر میشود
ازانجهة درست تحدید نمیتوان نمود آبی سینیه مملکت مرتفع بلندی است و کوهستان بسیار دارد و بجهة
ارتفاع زمین انجا در چندین قسمت هوای انجا خیلی بهتر از هوای نوبیه و مصر است چنانچه هوای بعضی از قسمتهایش
معتدلتر از هوای پورتگال و اسپانیا است علی ذلک اراضی منخفضه انجا بسیار گرم میشود و در ینولایت حیوانات اهلی
و وحشی از هر قسم فراوان است و جامیش زیاد دارند و کرگدن دو شاخ کله کله در ینولایت یافت میشود و بیشتر فیل

ویوز وگنبار نیز فراوانست پایتخت این مملکت غُندَر یا گندر است و بقول بومیان این ولایت این شهر دویست
با قاهره برابر است چنانچه یکصد کلیسا دارد و همه ایشان عیسوی اند و اکسوم پایتخت قدیم این مملکت خراب شده است که
آثار قدیمه او نیز باقیست و زبان اهل حبشه مخلوط با زبان عربی است که از آن ولایت آمده در حبشه سکنی کرده اند و قصبات
دیگر این ولایت آدُوَه و مَسُّوَه و تگیولت است مترجم گوید آدُوَه در مشرق اکسوم و مَسُّوَه در ساحل دریا
مابین شمال مشرق اکسوم و تگیولت در جنوبی غُندَر است و مسافت میان غندر و تگیولت تخمینا دویست و تخمیل است
و قصبه دیگر حبشه قصبه انتلو است که در جانب جنوب مشرق اکسوم است انتهی و اهالی ابی سینیه کمتر با قسمتهای
دیگر دنیا مراوده دارند وقتی که این ولایت و نوبه را باسم ابی اُپیه می خواندند ما چیان تصور میکردند که در این ولایت
جمعیت رشید خوانخوار بسیار است ولی الکون آیین لطماها در حق این ولایت میرود و این مملکت با سره در تحت سلطنه محرفه
واقع شده است و بومیان این ولایت را آیت جوبید مینامند و سلطنت این مملکت نیز موروثی و حکمرانی آنجا با صنابر
و تسلط است مترجم گوید قله معروف کوهستان ستّ قله آیت است که در شمال مشرقی غندر است که پانزده
هزار فوت ارتفاع اوست و با وجودیکه در تحت منطقه حاره است باز قله او برف دارد و در حبشه چند دریاچه کوچک است
بزرگ آنها در جنوب مغرب قصبه غُندَر است که تخمینا چهل و تخمیل طول و سی میل پهنای اوست و در عرض دوازده درجه
شمالی و در طول سی و هفت درجه و بیست دقیقه مشرقی واقع شده است انتهی امّا عَدَل ولایت کوچکی است
که در جنوب مشرق حبشه است و گندم و ارزن و کندر و فلفل محصول آنجاست و سکنه این ولایت مسلمانند و قصبه آنجا
زیله یا زیلا است که در کنار دریاست و از سلطنتهای مشرقی افریقا کمتر اطلاع حاصل است قبایل بدوی بسیار دارد
و صحاری مقفره نیز بسیار است لهذا سیاحان را تردد در این ولایت مشکل است و جنوبی حبشه صحرای بزرگ
که بیشتر اعراب بدوی و سایر قبایل وحشی سکنی دارند و در جنوبی این ولایت قصبه مگادکسه است که محل معامله
و تجارت است مترجم گوید مگادکسه را المکدیته و مگادکسو نیز خوانند و این همان مقدشو است که در کتب
قدیمه ضبط است صاحب تقویم البلدان میگوید مقدشو علی بحر الهند و اهلها مسلمون ولها نهر عظیم و قال ابو محمد
الموصلی فی مزیل الارتیاب ان مقدشو مدینة کبیرة بین الزنج والحبشه و صاحب مراصد میگوید مقدشو بالفتح ثم السکون
وفتح الدال وشین معجمة مدینة فی اعلا بلاد الزنج فی جنوب الیمن فی بر البربر فی وسط بلادهم و هولاء البربر غیر البربر الذین بالمغرب
هولاء سود متوسطون بین الحبش والزنوج واهل هذه المدینة کلهم غرباء لیسوا بسودان ولا ملک لهم انما یدبر امرهم المتقدمون
منهم واذا قصدهم التاجر فلا بد ان ینزل علی واحد منهم یستجیره ومنها یجلب الصندل والابنوس والعنبر والعاج وهذا اکثر
امتعتهم انتهی و زیله که قصبه عدل است همان زیلع است صاحب تقویم البلدان میگوید زیلع بفتح الزاء معجمة و سکون
الیاء المثناة التحتیة وفتح اللام ثم عین مهملة فی الاخر من فرض الحبشه قال ابن سعید زیلع مدینة مشهورة من مدن الحبشه
اهلها مسلمون وهی علی رکن من البحر وحرها شدید ولیس لهم بساتین ولا یعرفون الفواکه و قال فی القانون زیلع فرضة
الحبشه تحاذی ارض الیمن وفیها مغاص وهی بین خط الاستواء وبین الاقلیم الاول وفیها استیوج یحکمون بین اهلها و
وعندهم ینزل التجار ویضیفونهم ویتبایعون لهم انتهی امّا زنگوبار که عبارت از زنگبار و زنجبار و بلاد الزنج است بنادر و سواحل
اعراب ولایت وسیعی است ولی بیشتر او باطلاق و رمل است و هوای آنجا بسیار گرم و ناسازگار است و سکنه
این ولایت طایفه ناکوشر است که صنف این طایفه مسلمان و صنف دیگر کافر است و سکنه این ولایت غالبا

وحشی صفتند بخدا اعتقاد ندارند و در میان آنها گیاه پرست و حیوان پرست بسیار است بلکه بسیار چه آهن نیز اعتقاد
دارند ملیندا در ساحل یکی از ولایات زنگبار است ولایت کوچکی است و اهل انجا مسلمانند و قسمتی از این ولایت بدولت
پورتگال تعلق دارد و قلعه در انجا ساخته اند و چند کلیسا بنا کرده اند و از این ولایت طلا و عاج و موم و ادویه طبابت و برنج
و شکر بخارج بسیار میبرند مترجم گوید قلعه که در ساحل ملیندا دولت پورتگال ساخته اند و را فارت آف ملیندا
گویند و قریب بساحل این ولایت چند جزیره کوچک است و جزیره وسط که از دیگران بزرگتر است جزیره زنزبار
که مسمی باسم مملکت است و تقریبا این ولایت از خط استوا تا یازده درجه عرض جنوبی است و چند رود و نهر
دارد انتهی اما موزمبیک در سمت جنوب زنگبار است و ولایت وسیع عریضی است و مسکن قبایل مختلفه
از بومیان انولایت است و قصبه معروف انجا موزمبیک است که باسم ولایت موسوم است در جزیره در نزدیکی ساحل
اتفاق افتاده سابقا بسیار آباد بود ولی الآن بابادی سابق نیست و در انجا معامله غلام و کنیز بسیار میشود و ولایت
موزمبیک بسیار حاصل خیز است و معادن طلا متعدد دارد و گوسفند و گاو و آهو در انولایت بی شمار است و مغربی
اینولایت بواسطه حیوانات دشتی وحشی نامعلوم است کوهی که اورا کیلونیز گویند فیما بین موزمبیک و زنگبار است و هجن
و هر نور خوبی دارد و سفاین بعضی وقت از این بندر آب و سایر مایحتاج را بهم میدارند اما موکرنگا که بعضی او را
اورا مونوموتاپه گویند حد مشرقی او موزمبیک و حد جنوبی او ولایت سوفاله است و اینولایت بحسب ادب و زینت
از همه ممالک مشرقی افریقا بهتر است هوای اینولایت خوب و خاک انجا مرغوب است گله های فیل و جوقهای شترمرغ
در انولایت بی شمار است و معادن طلا و نقره نیز دارد و سکنه اینجا سیاه گوهاست مترجم گوید کوهستان
لوپته در شمال مشرق انولایت است و قله او نیز برف دارد و خوبی هوای اینولایت نیز از آن است و قصبه
اینولایت سنه است که در کنار رودخانه بزرگ زمبسی است که بپنج دهن داخل دریا میشود انتهی اما مملکت
سوفاله محدود در شمال مغرب بموکرنگا است و اهل پورتگال در اینجا نیز قلعه دارند و در انولایت معدن طلا
بسیار است و چنان مظنون است که ولایت اوفیر این است که هر ساله از انجا بحضرت سلیمان فلزات گران بها
و طلای بی شمار میبردند اینولایت سابقا محل تجارت بود ولی اکنون چندان تجارتی ندارد و آن قسمت که با محیط
محدود است بسیار حاصل خیز و خوب است و قسمت مغربی او که بیابان است آرامگاه فیلهای عظیم الجثه است
که در آن بیابان گله گله بحرکت در می آیند و معامله کلی انجا عاج است مترجم گوید مصنف آجن را که
در اول ولایات مشرقی افریقا بیان کرد دیگر ذکری از او ننمود این ولایت نیز در ساحل مشرقی است و بچندین ولایات
و نواحی تقسیم شده است یکی از ولایات او عدل است که بیان شد و دیگری مقدشو است که معلوم گشت و
متاع کلی انولایت عاج و طلا و اسب است و در میان عدل و مقدشو طوایف گالا و طوایف سومالی سکنی دارند
و سوفاله در کتب قدیمه ضبط است صاحب مراصد میگوید سفاله آخر مدینة تعرف بارض الزنج و صاحب تقویم البلدان
میگوید سفاله من بلاد الزنج و من القانون سفالة من الزنج و اهلها مسلمون و هم جنوبی خط الاستوا و العرض
المذکور جنوبی و قال ابن سعید اکثر معاشهم من الذهب و الحدید و لباسهم جلود النمور و ذکر المسعودی ان الزنج لا العیش عندهم
الخیل فعساکرهم رجالة و یقاتلون علی البقر

باب یکصد و نوزدهم در بیان وسترن آفریکا یعنی افریقای مغربی

باب یکصد و نوزدهم در بیان افریقای غربی

افریقای مغربی مشتمل بر صحرای طویل عریضی است که او را گریت دیزرت میگویند که در سمت جنوب مراکش واقعشده است
و مشتمل ولایت سنگمبیه با ولایات بیکران سیاهان که در حوالی و اطراف رودخانه سینگل و گمبیه اتفاق افتاده است
و مشتمل بر ولایت مندین گو و دیگر ولایاتست که در سمت مشرق سیرالیون و حبّاوه یا گنی است که مشتمل بر گرین کوست
یعنی ساحل غله و ایوری کوست یعنی ساحل عاج و گولد کوست یعنی ساحل طلاست و ولایت اشنتی و دهومی
و بنین و واری و بیفره است و همه اینولایات که مذکور شد در شمال خط استوا واقع شده اند و همه این ولایت را
اپرگنی یعنی گنی علیا و ولایات دیگر که در جنوب خط استوا واقعشده اند بجهة امتیاز لوارگنی یعنی گنی سفلی مینامند ولی
این امتیاز الآن متروک است و ما الآن از جانب شمال شروع میکنیم و در میان صحرای کبیر که قبایل اعراب و غیره
سکنی دارند بعضی جاها هستند که در وسط این بیابان سبز و خرم و حمیرا است و چنین قطعات ارض را که در میان چنان
صحراها است باصطلاح اویسس مینامند و معیشت انعام و مواشی اعراب از آنهاست و درین صحرا نیز چند ولایت است بعضی
از آنها معلوم سیاحان هوشیار شده است مونگو پرک دانا چنان گفته است که اینولایات هر یک حاکمی و رئیسی
از خود دارند و مجموع آنها زیاده تر از هزار و چهار صد میل بسمت مشرق کیپ ورد کشیده اند و جمعی از آنها مسلمان و بعضی
کفار و بعضی بت پرستند و سلطنت تمبوکتو که در حق او زیاده حرف دارند در سمت مشرق این ممالک است و در اقصی جنوب
این ولایت نواحی و اصقاع سولی منه است که سولیمنس نیز گویند و کورنکو و مندین گو سن و فولهس
و اهالی اینولایات جهله و سفله اند و رودخانهای معروف اینولایات رقلی است که الیس شواری سیرالیون
داخل میشود که آنجا متصرف انگلیس است چنانچه در باب هشتاد و هفتم ذکر شده است و اینولایات در جنوب مشرق
محدود بارودخانه میسوردو است که در دهن این رودخانه قلعه اهل فری دوئینه ساخته اند مسمی به لیبرینه که نظیر
در قبیب قلعه سیرالیون است مترجم گوید فری دوئینه اسم ممالک متحده ینکی دنیای شمالی است و میسوردو
رودخانه ایست که هنوز تا منبع او نرفته اند و چنان گمان کرده اند که تا منبع او تخمینا سه صد میل راه است
اما ساحل غله که او را ایپر کوسنت نیز گویند یعنی ساحل فلفل ولایت وسیعی است تخمینا دویست و پنجاه
میل در مشرق کیپ میسوردو است و درین ساحل سابقا فلفل بسیار بود و تجارت کلی از فلفل میشد ولی
الکنون بجهة معامله فلفل هند الشرقی از قدر و قیمت او کاسته شده است و معامله کلی الآن عاج و برنج است و بومیان
اینولایات بخلاف سایر ولایات سواحل افریقا بلند قامت و خوش سیما و قوی هیکل میشوند ولی در خصلت
دزدی و راه زنی با سایر نگروها شراکت دارند و بنادر معروف این ساحل سسترو کرو و سنگوین است
اما ساحل عاج در مشرقی ساحل غله است چون در آنجا دندان فیل و عاج زیاده تر از سواحل دیگر معامله میشود
لهذا باسم عاج شهرت دارد و فیلهای اینجا در وسط ولایت افریقا بحسب جثه بزرگتر از سایر افیال ولایات است
چنانچه غالبا بلندی اینها مقدار سیزده فوت است و اهالی اینولایات بسیار خشن جنگجو و نا ملایم و غریب کدارند و بنادر
معروف آنجا لهو و درد مرو است اما ساحل طلا حد مغربی او ساحل عاج و حد مشرقی او دهومی است و درین ساحل
طلای بسیار از وسط می آرند و در عوض اجناس میگیرند از آنجهة بساحل طلا مشهور است و درین ساحل اهل
اروپا قلاع و مساکن بسیار دارند و بیشتر اینها تعلق بگریت برتین دارد و اینولایات جنگل بسیار نیز دارد و اشنتی
سلطنت قوی و وسیعی است محتوی بر قسمت بزرگی از ساحل طلا و درون مملکت است و درینولایات بز و گوسفند و خوک

باب یکصد و نوزدهم در بیان افریقای مغربی

وچرغ خانگی فراوان است وغله ومیوه از هر قسم بعمل می آید پایتخت اسنجاکومسی است که تخمیناً صد میل از دریا مسافت دارد
ونشیمن پادشاه دارا این شهراست واهالی اینولایت بسیار رفتاک وبی باک اند مترجم گوید اشنتی ولایت بزرگی است با
چندین قصبه وقریه دارد آنچه که سیاحان معلوم داشته اند قریب شکل مربع اتفاق افتاده که تقریباً هر ضلع او دویست و هفتاد
میل میشود ودرساحل طلا که حد جنوبی این ولایت است دولت انگلیس چندین قلعه محکم دارند انتهی دهومی اصلی سلطنت
افریقای مغربی است ودرسمت مشرق اشنتی واقع شده ودرسال هزار وهفتصد وبیست وهفت مسیحی مطابق هزار وصد و
چهل هجری ولایت هویده وارذره ضمیمه ولایت دهومی شده است وهویده درساحل دریاست ولایت کوچکی
ولی معمور وآباد وخاک آنجا حاصلخیز ومرغوبست وبومیان آنجا نیز آدمی منش اند آرذره درشمال مشرق هویده
وپایتخت این ولایت نیز از همان اسم است وخود ولایت دهومی ولایت بعید از دریاست واهالی آنجا بسیار شدید
وجنگجو وخونخوارند وپادشاه آنجا نیز کمال تسلط بر اهل مملکت خود دارد گویا خداوند اورا بر ان اغوال بیابان مسلط
کرده است وپایتخت این ولایت آبهومی یا ابومی است در وصف غولان صحرائی خاقانی نیکو فرماید شعر

غولان کمین گشای خونریز   غوغائی درو زجنب وشب خیز
مقصد نه وحمله کاروانی   دیده نه وجمله دیدبانی

بنین ولایت وسیعی است ودرمشرق دهومی است وحدود او نامعلوم است وجمعیت آنجا نیز از سایر ولایات
جول ومحوش است وخلق آنجا نیز قابل وبا ادراک وشعورند وپایتخت او نیز بنین است که پادشاه در آنجا مسکن
دارد وفیما بین بنین وخط استواء این ولایات بچندین حاکم نشین تقسیم شده است وهرساله روغن وخرما
وعاج وچوب سرخ بسواحل آورده با اهل اروپا معامله می کنند ودرجنوب خط استوا درسواحل مغربی ولایات
لونگو وکاکونگو کانگو انگولا بنگولا علی التوالی واقعشده است ودرین ولایات با اهل پورتگال معامله کار دارند
وصفحه اینولایات عموماً نشیب وپست است وبیشتر آنها باطلاق ونیزار است ومسافت بعید از دریا چندین کوه مرتفع
هست وحدود مشرقی اینولایات درجانب وسط ولایت کلیتاً نامعلوم است وهوای این ولایات گرم ودرچندین
قسمت بشدت ناسازگار علی الخصوص بغربا خصوصاً ولایتی که مسمی به بنگولا است لونگو درجنوب محدود بار ود خانه
بزرگ زئیر است که اورا رودخانه کانگو نیز خوانند پایتخت این ولایت که نشیمن حاکم است پاسالی است که در نزدیکی
ساحل است ودرین ولایت عاج وممک واهن فراوان است نیشکر نیز بعمل می آید وگینه کورستنی معطری است
از آنجای آرند وتنباکو وخرما وپنبه وفلفل نیز بسیار است وولایات کانگو انگولا بنگولا درزیر سلطنت
پورتگال است ومحتوی بریک ساحلی است که تقریباً ششصد میل است وقصبات معروف آنجا سنت پال دلوندو
که پایتخت انگولا است ودیگری نیز کانگو است که اورا سنت سالوادر نیز گویند که دریک شعبه از زئیر در کنار
وسنت فلیپ دبنگولا است که پایتخت از همان اسم است ودرجنگلهای این ولایات ببر ویوز وفیل وافعی
واقسام میمون فراوان است مترجم گوید از خط استواء تا رودخانه لوئسمس که اقصی جنوب این
ولایات است که تقریباً منتهای این رودخانه درعرض هفده درجه جنوبی است تخمیناً طول این سواحل یکهزار ویکصد وهفتاد
میل است وچندین رودخانه ازین ولایت جاری است

باب یکصد وبیستم دربیان سوثرن افریکا یعنی افریقای جنوبی

افریقای جنوبی مشتمل بر ولایت کافریا وولایت چوانس وولایت هوتن تاتس وکیپ کولونی است واد

باب یکصد و بیستم در بیان افریقای جنوبی

کولونی دیگری در باب هشتاد و هفتم در متعلقات انگلیس شده است مترجم گوید کیپ کولونی یعنی دماغه نوآبادی که تازه آباد شده است و کلمه این ولایت را گاهی باین اسم میخوانند انتهی اما کافریه که او را کافر لند نیز گویند یعنی کافرستان ولایت بزرگ وسیعی است که ما بین مشرقی سرحد نواحی کیپ گود هُپ و جنوبی سرحد نَیْتال است و چندین قبیله در این ولایت سکنی دارند و هر قبیله بزرگی از خود دارد و این کفار بسیار بلند قامت و تنومند میشوند و چنان جرأت و جلادت دارند که به تنهائی به شیر و دیگر حیوانات وحشی حمله می آورند و غلبه میکنند و چهره ایشان بسیاهی مایل است و موی ایشان مجعد است و مردان این قبایل اکثر اوقات به صید افکنی و شکار مشغولند و امر زراعت و شیار کردن زمین با زنانست و گله گاو و گوسفند بسیار دارند و خاک اینجا نیز در بعضی قسمتها بسیار خوب و حاصل خیز است و گلهای ایشان چنان مؤدب و آموخته اند که بهترین سگ معلّم اروپا القدر اطاعت آقای خود میکنند که گله های بزرگ ایشان می کنند چنانچه این گله های گاو و گوسفند بیک صفیر از حرکت باز می ایستند و بیک صفیر دیگر بلا تأمل بحرکت در می آیند و باز بیک صفیر دیگر اگر بخواهد اینها را نگاه میدارد اما ولایت هُوتِن تاتس بجمیع طول سرحد شمالی کیپ کولونی اشتمال دارد تخمیناً دویست میل طول او میشود و در اینجا نیز قبایل و طوایف مختلفه ماوی گرفته اند که هر طایفه رئیسی از خود دارد و مثل اعراب خانهای نی و کپر دارند و در پی آب و علف صحرا بصحرا و وادی بوادی حرکت مینمایند و قبایل معروف اینها بُوشمنس یا بوشمن است یعنی مردمان جنگلی که در جبال وسط منزل دارند مترجم گوید بوش بمعنی بوته و درخت و مِن بمعنی مردمان است انتهی و طایفه هُوتِن تاتس پست ترین طوایف بشر است متوسط الجثه و القامه میشوند ولی عموماً نرم و نازکند و طوایف بوشمن در میان ایشان بکوتاهی قامت امتیاز دارد که زندگانی اینها غالباً مثل حیوانات در کهوف و مغارات است و در شمال مشرق هُوتِن تاتس ولایت بی چوانَس که بوشوانَس نیز گویند و اهالی اینجا بخلاف هُوتِن تاتس زکی و دلاور و در امور زندگانی ماهرند قصبه بزرگ اینها لتکو است که بمسافت ششصد و پنجاه میل بشمال مشرق کیپ تون و کیپ گود است و خانهای این شهر مدور بنا شده است و جمعیت اینجا تخمیناً پانزده هزار میشود و باغستان خوب دارند و غله فراوان نیز بعمل می آرند تنبیه هُوتِن تاتس مملکت وسیعی است در جنوب افریقا درازی او بطول محیط اتلنتیک تا کیپ گود هُپ تخمیناً سیصد و پنجاه میل است و بطول محیط هند تا دهنه رود خانه گرِیت فیش یعنی ماهی بزرگ تخمیناً پانصد میل است و قبایل بی شمار در این ولایت آرمیده اند که طرز و طور ایشان از یکدیگر جدا است و اینهائی که در حوالی کیپ گود است بلند قامت و نازک اندام میشوند و بهترین عضو اینها کوچکی دست ایشان و پای ایشانست و در سناوری ید طولی دارند و آلات و ادوات خود را اکثرا مسموم می سازند و در صید افکنی کمال مهارت را دارند و مسکن اینها غالباً کهوف و مغارات و جنگلهای انبوه سخت است و فاصله میان ولایت هُوتِن تاتس و بی چوانَس رود خانه عظیم اُرِنج است که او را گریپ نیز گویند و این رود خانه تقریباً در عرض بیست و سه درجه و ده دقیقه جنوبی و طول بیست و چهار درجه و بیست دقیقه مشرقی از التقای نهرین کبیرین بعمل می آید که شعبه آن از شمال مشرق می آید و شعبه دیگر او از جنوب مشرق از کوهستان کافرلند می آید و از آن پس بجانب مغرب حرکت کرده تقریباً در عرض جنوبی بیست و هشت درجه و چهل دقیقه جنوبی و طول ستانزده درجه و سی دقیقه مشرقی بمحیط اتلنتیک جنوبی میریزد و طول جریان این رود خانه تخمیناً هفتصد میل است و باین رود خانه چند نهر نیز جنوباً و شمالاً داخل میشود و پایتخت ولایت بی چوانَس

لنگوست و این شهر و قصبه است یکی بنو لنگو است که او را گرومن تروند و دیگر الد لنگوست که او را نکون نیز نامند که در شمال مشرق بنولنگو واقعست و قصبه دیگر اینولایت ینی است که در جانب شمال مغرب بنو لنگوست و حد مغربی اینولایت بیابان بزرگ است و حد مشرقی او کافرلند است و حد شمالی او نیز بیابانست و در این [illegible] جدید در حد شمالی اینولایت تقریبا در عرض بیست و یکدرجه جنوبی و طول بیست و سه درجه مشرقی دریاچه مستطیلی مسمی بدریاچه نگمی و رودخانه نیز باین دریاچه انصباب دارد مسمی به زوگا و از آن دریاچه تا بنو لنگو تخمینا چهار صد و پنجاه میل مسافت است

باب یکصد و بیست و یکم در بیان سنترل افریقا یعنی افریقای مرکزی

افریقای مرکزی مشتمل بر بیابان کویر و دزرت کبیر است و محتوی بر ولایت فزان و قطعه بزرگ غیر محدود و سودان که نیگری تیه [illegible] و نگرولند نیز گویند یعنی زمین و مملکت سیاهان و حد مشرقی ولایت سودان دارفور و حد مغربی او تمبوکتو است مترجم گوید از انقرار که مصنف بیان کرد طول این بیابان از مشرق تا مغرب تخمینا دو هزار میل و از شمال تا جنوب نیز تقریبا دو هزار میل است انتهی و در مرکز این ولایت بیابان دریاچه چاد واقع شده است که آب او شیرین است و طول این دریاچه تخمینا از مشرق تا مغرب دویست میل میشود که این دریاچه را مسافران صحرا گرد و سیاحان دریانورد [illegible] و کلاپرتان پیدا کردند و در اطراف این دریاچه چاد ولایات کانم [illegible] بگرمی یا بغرمی و بارنو واقع شده است و بمسافت بعیده بجانب مغرب ولایت کشنه و هوسه و چند ولایت کوچک دیگر واقع شده است فزان ولایت معتبریست حد شمالی او طرابلس است و در انجا انجیر و خرما و انار بسیار است پایتخت انجا قصبه مرزوق است اینولایت هر ساله خراجی بحاکم طرابلس میدهد و امتداد این صحرا یا دزرت کبیر تقریبا از فزان تا کانم است و کانم در شمال دریاچه چاد و آن قطعه را [illegible] و کلاپرتان در سال هزار و هشتصد و بیست و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و هفت هجری و سال هزار و هشتصد و بیست و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و هشت هجری عبور کردند و در این صحرا اویسس یعنی خضرت و سبزی در میان بیابان بسیار است که بکار غنایم و مواشی قبائل انولایت بسیار می آید و در مشرقی سمت این صحرا اویسس بسیار است و هر کدام وسعتی هم دارد و بارنو در مغرب دریاچه چاد ولایت با فایده آبادیست و قصبات معروف انجا نیو بیرنی و کوکه است و مملکت بزرگ اینولایت هوسه یا هاوسا است که شهر او سکتو پایتخت سودان است و پادشاه این شهر مسلمانست و این شهر در کنار جنوبی نیجر واقع است کشنه در شمال هوسه در کنار نیجر است معامله انجا با بربرستان خاک طلا و غلام و کنیز و پنبه و پوست بز رنگ کرده است که انجا زرد می کنند تمبوکتو تجارت خانه افریقای مرکزی است و از همه سلطنتهای شمالی افریقا با تجار تردد می شود و بندر او کبره است [illegible] ولایت بغرمی در جنوبی دریاچه چاد است و بدریاچه چاد رودخانه از ولایت بغرمی گذشته که او را شری گویند که از جنوب بدریاچه داخل میشود و رودخانه نیز از بارنو گذشته که او را یو گویند که از مغرب بدریاچه انصباب دارد و قصبه ولایت کشنه همان کشنه است و قصبه دیگر هوسه کنو است که در جنوب مشرق کشنه واقع است و در میان ولایت کانم و ولایت فزان ناحیه وسیعه بلمه است که باسم قصبه انجا بلمه شهرت دارد و هر که از فزان رود از انجا بگذرد و از بلمه تا پایتخت فزان که مرزوق است تقریبا پانصد میل راه است و در عرض راه چند جا آبادی هست و کوهستان سنگلاخ نیز دارد و صاحب قاموس فزان را بالفتح با راء مهمله ضبط کرده است و در کتاب مراصد و چند کتاب دیگر و همه اطلسها با زاء معجمه نوشته اند و زمان یاقوت بر فیروزآبادی تخمینا دویست سال التقدم دارد

و قول او در مسالک و ممالک تحقیق داشت و رودخانهٔ نیجر رودخانهٔ بزرگی است و منبع او از کوهستان نگروتیه است
و در ولایت تمبرتو بجانب شمال مشرق حرکت میکند و از آن پس جریان او بجانب شمال و شمال مشرق است و از جنب
تمبوکتو میگذرد تا این شهر جریان او را معلوم داشته‌اند و از آن پس بحد سرو قیاس جریان او را بسمت مشرق دانسته‌اند
و پس از مسافت زیاد بجانب جنوب مشرق مایل میشود و در ولایت هوسه از جنب بوسه گذشته بسمت جنوب جاری
میشود و پس از جریان بسیار باز بجانب جنوب مشرق مایل میشود و از آن پس بجنوب و مغرب حرکت میکند و از مشرق ولایت
بنین گذشته در ساحل کلبر آباد و دهان بزرگ بدریای آتلنتیک داخل میشود و ولایت واری در میان دو دهن او که
بشکل مثلث است واقع شده است و از دهنهٔ او تا شصت میل بالاتر از قصبهٔ بوسه که قصبه یاری است رفته‌اند
و از آنجا تا تمبوکتو هنوز بتحقیق معلوم نداشته‌اند و درین رودخانه تمساح فراوان است و در وقت باران طغیانها
عظیم دارد و وجود این رودخانه در افریقای مرکزی مورخین و اهل جغرافیا را بحیرت انداخته است و نگرو با این رودخانه را
جولیبا گویند که در لغت اینها معنی رودخانه است و مسلمانان نیل العبید گویند و اهل جغرافیای قدیم اختلاف عجیبی در حق
او داشتند بعضی براین بودند که از مشرق بمغرب جاری است و از افریقای مرکزی میگذرد و در دریاچه خالی
میشود و بعضی بران بودند به نیل ملحق میگردد و بعضی بر آن بودند که بجنوب حرکت میکند و برودخانهٔ کانگو متصل
میشود و پارک سیاح در سفر خود با فریقای مرکزی مجرا او را معلوم داشت که خود مجرای خاصی دارد و هیچیک از آن
اقوال صحیح نبوده و از اهل افریقا و از دولت انگلیس اشخاص هنرمند برای تفحص اینکار فرستاده‌اند هنوز تمام
مجرای او معلوم نگشته است و کپتین ترو تر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و
پنجاه و هفت هجری از دهن او تا سی میل بالاتر از قصبه یاری رفته است و قصبه یاری در عرض یازده درجه و ده دقیقه
شمال و طول چهار درجه و سی دقیقه مشرق گرینیچ اتفاق افتاده است و یاری در شمال بوسه است و تا اکنون
منبع او صحیحاً که از کجاست معلوم نشده است و جمعی بر آنند رودخانه که از کوهستان نگروتیه برمیخیزد و از ولایت تمبرتو
جاریست دخلی با این رودخانه ندارد و رودخانه دیگر است و اینکه مصنف بیان کرد که ساکتو پایتخت هوسه در کنار
جنوب نیجر واقع شده باشد که در شمال هوسه است او نیز در کنار نیجر باشد محققاً معلوم نیست و محتمل که رودخانه نیجر
رودخانه دیگر باشد که به نیجر متصل میشود و لا تقف ما لیس لک به علم والله تعالی اعلم بحقایق الامور اما تمبوکتو شهر
افریقای مرکزی است و چندین مایه است که تجارت خانهٔ افریقا حساب میشود چنانچه سعید دل است که اهل اروپا
با آنجا معامله عاج و طلا دارند و هر ساله جمعی بتجارت آنجا میروند و کارخانهٔ پنبه ریسی و نداقی بسیار دارد و پادشاه آنجا
خود را مختار کل میداند و جمعیت آن شهر تخمیناً پنجاه هزار است و خانهای آنجا از گل و نی است و این شهر یکبار
سوخته شده است و پس از آن بحلیهٔ آبادی سابق درنیامده و این شهر در عرض هفده درجه و ده دقیقه شمالی و طول سه درجه
و صفر دقیقه مغربی گرینیچ اتفاق افتاده از این شهر تا دهنه رودخانه سنگل که در مغرب این شهر است تخمیناً یکهزار
میل است و درین صحاری زنگیان آدم خوار بسیار است و از آن است که سیاحان اطلاع کامل ندارند ز مردم
زمین است چون پر زاغ سیه چهره و چشمها چون چراغ تنا ور همه زشت و زنگی زورمند برهنه تن و سفت و بالابلند

باب یکصد و بیست و دوم در بیان افریکن آیلندس یعنی جزایر متعلق بافریقا

جزایر اصلی بزرگ معروف افریقا ماداگسکر و بوربان و ماریتس و جزایر مدیرا و جزایر کناری و جزایر کیپ ورد

باب یکصد و بیست و دوم در بیان جزایر متعلقه با فریقا

و جزایر خلیج گنی و سینت هلینه و جزایر کومارُو و جزیره سُوکُوتره با بعضی دیگر از جزایر غیر مشهور است اما مادغسکر مسافت
بعیدی در ساحل جنوب مشرقی افریقا واقع شده است و یکی از جزایر عظیمه دنیاست طول او از جنوب تخمیناً یکهزار میل و عرض او
از مشرق تا مغرب دویست و چهل میل است و بعضی او را مادِکَس نیز نامند و این جزیره بخوبی خاک و خوشی هوا و کثرت
میاه و تپه های سبز و دره ها با صفا و جنگلهای خوب و صحراهای دلربا مشهور است و کمتر جزیره از جزایر دنیا این حسنها را
دارد و چندین رودخانه از میان او جاریست و هوای او بجهة نسیم دریا و ارتفاع اراضی خنک و با مزاج انسانی
موافق و سازگار است و جمعیت انجا تخمیناً دو ملیان و هشتصد هزار است و این ولایت در چندین سلطنت و حکومت
تقسیم شده است و چندین طایفه مختلف الاحوال والرؤیه درین جزیره توطن دارند که بعضی از انها سفید و برخی اسمر
اللون و بعضی سیاه است آنهائیکه سفید و اسمر اللونند از نسل عربند که از زبان و مذهب ایشان معلوم است
ولی در چه وقت از ولایت خود رحلت کرده باین مکان بعید از ملک خود آمده باشند معلوم نیست و جمعی
از انها مسلمان و برخی کفارند ولی مساجد و معابد ندارند و بعضی برانند که این طایفه از طایفه یهود بودند که در ازمنه
سالفه باین جزیره آمده اند و شاید که این نو آبادی درین مکان اول از یهود و عرب هر دو شده باشد چرا
که در مذهب و زبان اختلاط و ترکیب انها هر دو ملت دارند و انهائی که بگمان بعضی کفارند همگی بت پرستند مثل اشخاصیکه
در اقلیم افریقا هستند پرستش به تنه درخت و حجر و آهن میکنند و اهل پورتگال اول این جزیره را در سال هزار و چهارصد و
نود و هفت مسیحی مطابق ۹۰۳ هجری یافتند ولی درین جزیره سکنی و نشیمن نساختند و اهل فرانسه در سال ۱۶۴۲ مسیحی
مطابق ۱۰۵۲ هجری در ساحل انجا قلعه بنا کردند و در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هفت
هجری اهل جزیره جمعیت کرده انها را بیرون کردند و از ان زمان بحریت و ازادی خود برقرارند و هیچ دولتی از دول
اروپا نیز در مقام اذیت و تصاحب انها بر نیامده است و تقریباً همگی نباتات که در تحت مدار تراپیک بعمل می آید درین
جزیره یا هست یا ممکن است که بعمل بیاید و قصبات بزرگ این جزیره انتننریو و آنکوآ و غیره است و درین جزیره غله
فراوانست و از هر قسم چارپا و طیور مختلفه و میوه یا خوب نیز دارد و معادن احجار گرانبها و آهن و مس و قلع نیز یافت میشود
اما جزایر کومارُو که یکدسته از جزایر معتبر است که در چنل موزنبیک است و تخمیناً در نصف راه فیما بین جزیره مادغسکر
و کانتی ننت افریقا واقع شده است جزیره بزرگ انها جوهَنّا است که باغستان و اشجار بسیار دارد و هر میوه
در تحت منطقه حاره بعمل می آید در انجا بکثرت پیدا میشود و درین جزیره سفاین تجارت و غیر تجارت وقتی که بهند یا بشرق روانه
تجدید آب و آذوقه می کنند و اهالی انها نیکو روست و مذهب ایشان اسلام است ولی با اهالی اروپا خاصه با انگلیس وقتی که
از انجا میگذرند کمال سلوک و رفتار دارند مسر جسم کو مد جونه را جوهنّه نیز گویند و این جزایر در تصرف اهالی ماد
گسکر هست و جزیره بزرگ انجا کومارُو است که همه جزایر را باسم آن می خوانند دیگری جزیره ماهیله است که در مغربی جوهنا است
و دیگری میوتا است انتهی اما جزیره سُوکُوتره بعضی برانند که این جزیره همان جزیره دی اِسکُوریدِس است
که بطلیموس و پلینی اشاره کرده اند او در ساحل مشرقی افریقا تقریباً در عرض دوازده درجه شمالی واقع است و این جزیره
معمور و حاصل خیز و وسیع است و اهالی اینجا از عربستان آمده اند و همگی انها مسلمانند و در تبعیت امام خود دارند و جزایر ماریشس
و سینت هلینه تعلق با نگلیس دارد و در باب شصت و هفتم ذکر شده است و جزیره بوربان در تصرف فرانسه است و در باب
پنجاه و پنجم بیان کرده ایم و جزایر کناری که در تصرف اسپانیا است در باب پنجاه و نهم و جزایر کیپ ورد و مدیره که تعلق به پورتگال

وارد در باب نود و دوم معلوم ساخته ایم و جزایر یه در خلیج گنی است جزیره فرنندو پو و جزیره پرنس و سنت تامس
و انوبون است و این سه جزیره آخری در تصرف پورتگال است و فرنندو پو در تصرف انگلیس است که درین نواحی
قلعه در انجا بنا نهاده و کلرنس مینامند که در جانب شمال این جزیره است و این جزیره حاصل خیز است تسمیه
جزیره مادغسکر را قدما جزیرة القمر امیگویند و این جزیره در محیط هند از عرض دوازده درجه جنوبی تا بیست و شش
درجه جنوبی خط استوا و از طول چهل و چهار درجه مشرقی تا پنجاه و یک درجه طول مشرقی است که تقریبا طول او نهصد و
شصت میل و از هفتاد میل تا سیصد میل در پهنا است و از موزنبیک تا ساحل مادغسکر تخمیناً دویست و شصت میل
و در جبال این جزیره آثار ولکنو که قدیماً آتش فشان بوده اند بسیار است و قله مرتفع این جبال قله انکتری است
که تخمیناً در عرض نوزده درجه جنوبی است که ارتفاع او یازده هزار فوت بالای سطح دریاست و ولایات وسط این جزیره
بجهت اینکه کوهستانست خوش هواست ولی در سواحل هوای انجا بد است و زلازل شدیده درین جزیره نیز اتفاق
می افتد و درین جزیره نباتات تحت مدار قطبی و تحت مدار معتدله هر دو بخوبی بعمل می آید و پادشاه انجا یک امرأت
و درین زمان سلطنت انجا بزنی رسیده است که وارثه ملک بوده است و جمعیت انجا را در کتاب جدیدی که در فرنگی
تالیف شده است و اسم او بوک آف دی ورلد است یعنی کتاب دنیا چهار ملیان و هفتصد هزار ضبط کرده است و این
جزیره در بیست و هشت ولایت تقسیم شده است و هر یک رئیسی از خود دارند که باز در تحت اطاعت یک پادشاه هستند و عیال
پادشاه و اولاد پادشاه را بسیار محترم میدارند و دولت فرانسه در سواحل چند جا محل تجارت دارند و پایتخت این جزیره الکنون
تننه نه ریوو است که در وسط جزیره است و جمعیت انجا تخمیناً پانزده هزار میشود و قصبه تمتیو در ساحل مشرقی نیز محل معتبر است
و از سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری تا سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی
مطابق هزار و دویست و چهل و یک هجری کشیشان انگلیس با جازه پادشاه انجا مسمی به ردمه باین جزیره تردد داشتند و
احکام مذهب عیسوی در میان بعضی قبایل شروع گرفت و بعد از فوت پادشاه اهل جزیره کلی کشیشان را منع کردند و هر کسی که
از ایشان باقی بود از جزیره بیرون نمودند و پادشاه این جزیره الکنون زنست اما جزیره سوکوترا که جزیره سقوطره
و صبر سقوطری از انجا آرند جزیره ایست در محیط هند تخمیناً بمسافت یکصد و بیست میل بجانب مشرق کیپ کاردفیو که منتهای
مشرقی افریقاست واقع شده است درازی این جزیره از مشرق تا مغرب تخمیناً هشتاد و پنج میل و عرض او بیست و دو میل است

باب یکصد و بیست و سیم در بیان امریکا یعنی ینگی دنیا

امریکا را نیو ورلد یعنی دنیای جدید و ینگی دنیا نیز گویند یکی از اقسام خمسه است که در کره ارض معین کرده اند
و حدود او از هر جانب دریاست و این اقلیم وسیع مابین دو محیط کبیر اتفاق افتاده است که محیط اتلنتیک در مشرق
و محیط پاسفک در مغرب اوست و درازی او از کیپ هارن که در عرض پنجاه و شش درجه جنوبی است تا محیط ارکتیک
قطبی است که تخمیناً نه هزار میل درازی اوست و بزرگترین پهنای او سه هزار و هفتصد میل است و امریکا در دو نصف کره
گسترده شده است و در تحت جمیع مناطق خمسه اتفاق افتاده و از انجهت جمیع محصولات سردسیری و گرمسیری درینجا
بعمل می اید و در عرض سال دو تابستان و دو زمستان دارد و ازین اقلیم وسیع یونانیان هیچ اطلاعی نداشتند و هرگز
گمان می بردند که ملکتی درمابین سواحل مغربی اروپا و سواحل مشرقی هندوستان باشد و چندین هزار سال نامعلوم
بود و از تفضلات الهی بود که چنان اقلیم بی پایان مکشوف گشت و از اختراع صنعت چاپ و ساختن باروط و ترقی

سنه ۱۲۳۳

سنه ۱۲۴۱

باب یکصد و بیست سیم در بیان امریکا یعنی ینگی دنیا

در علم بحر پیمایی و کشف امریکا و احیای علوم دلالت بران دارد که کمالات انسانی بحد کمال رسیده باشد و در سابق و پس
و چنانچه تجارت اروپا را صاحب بودند که معامله مشرق زمین کلاً با ایشان بود که غالباً با بحر الاحمر معامله داشتند و از دریای
اتلنتیک هیچ عبور نمیکردند و از نقصان علم بحر پیمایی از سواحل دریا دور تر نمیتوانستند رفت و سفاین ایشان اغلب محاذی
سواحل حرکت میکرد و کرستو فور کولومبو که عموماً باسم کولمبس مشهور است یکی از بومیان جنوا بود یکی از آن
اشخاص نادر و اعجوبه دهر است که ولادت او مایه روشنی و درخشندگی خیالات بنی نوع انسان شد و خیال او بران بود
که شکل زمین کروی است و البته میتوان از سواحل اروپا از اینجانب تا آنجانب محیط اتلنتیک تا سواحل هندوستان از دریا
سفر کرد و البته راهی میتوان جست که تردد با آن راه آسان تر باشد و این خیال نزد او مجسم گشت و با اولیای دولت
جنوا عرض کرد که راهی از محیط اتلنتیک تا هندوستان پیدا می کنم که سفاین ازان راه تردد کنند و اولیای دولت
قول او را از خرافات انگاشته بخبط دماغ و جنون نسبت دادند و به تمسخر و استهزا با او مکالمه کردند و آن حکیم
دانشمند از همه ولایتهای خود مأیوس گشت گفت ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید و از جنوا در بیرون
آمده بدربار فرانسه و انگلند و پورتگال شتافت و در هر جا همان جواب اولیای دولت ولایت خود را یافت و هر کس در مقام
طنز و تمسخر بحث و مدت مسافرت آن را بسر از و میپرسیدند و در مجالس بجز اقوال او صحبتی در میان نبود و کولمبس بیچاره
هر ولایت که رفت خایب و خاسر برگشت و آخر الامر برای تسکین نفس خود و اتمام حجت بدربار اسپانیا روانه شد و در ازمان
فردینند و ایزابلا مالک و ملکه اسپانیا بودند و ایشان عرایض او را قبول کرده و خلاف الدول مهربانی نمودند و ملتمس او را
پذیرفته تعهد کردند که چند کشتی با و بدهند و او را بصوب مقصود روانه نمایند شعر پابای رسانم مقصود خود را یا سر
بنهم سر چو دل از دست انجا ولی چند موانع دران مدت در دولت اسپانیا واقع شد که کولمبس به یاری مطلب خود کامیاب
نگردید و دران مدت چون سپندی که از آتش جهد قرار و آرامی نداشت القصه پس از دوندگی و جهد هشت سال مدد شکر گذاری
ای ایزابلا ملکه اسپانیا حل این عقده شد و او بعضی از جواهرات خود را که از مال خاص خود بود فروخته تهیه و تدارک کولمبس را
دید و یک کشتی بزرگ و سه کشتی کوچک با آذوقه و اسباب عنایت کرد و در سیم آگست سال هزار و چهارصد و نود و دو عیسوی
مطابق اوایل شوال المکرم هشتصد و نود و هفت هجری کولمبس با خوشنودی تمام و شعف مالا کلام از اسپانیا سفر
کشیده روانه شد و در دوازدهم اکتوبر سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق اواسط ذی الحجة الحرام هشتصد و نود و هفت
هجری در یکی از جزایر هند الغرب فرود آمد و پس ازان جزیره کوبه و هیتی را پیدا کرد و در سیم سفر پس ازان جزایر کریبی دیگر
بیند و سواحل شمالی امریکای جنوبی را پیدا نمود پس از کولمبس بحر پیمای مشهور امریگو وسپوسی که با امریکوس وسپوسیوس
شهرت دارد تحدید حدود این مملکت را کرد که باسم او این اقلیم معروف شد و این اقلیم بزرگ در دو حصه
شده است که یکی را نارث امریکا گویند یعنی امریکای شمالی و دیگری را ساوث امریکا گویند یعنی امریکای جنوبی و این دو حصه
بیکدیگر با استمس تنگ دارین که او را پاناما نیز گویند اتصال دارد و این استمس و استمس سویس هر دو مشهور آفاق اند
که دو کانتی ننت با اینها اتصال بیکدیگر دارند و پهنای هر کدام تخمیناً شصت میل است و تاریخ امریکا در پنج قسم تقسیم شده
اول از زمان کشف او با کولمبس دوم از فتح مکسیکو با کارتز سیم از فتح پیرو با پیزرو چهارم
از زمان انقلاب ممالک متحده شمالی امریکا که او را فری دومینین نیز گویند که بنای جمهوریه شد پنجم از زمان انقلابات ممالک
امریکا جنوبی است که بکلی از اطاعت دولت اسپانیا سر باز زده ولایات آزاد مطلق العنان شدند در میان امریکا

سنه ۸۹۷

سنه ۸۹۷

ممالک دو بنا

امریکا

شمالی وجنوبی خلیج بزرگیست که او را دریای کولومبین یا دریای کرایبین گویند که درین دریا جزایر بزرگ و کوچک بی شمار
اتفاق افتاده وحد جنوبی وحد مغربی این دریا سواحل امریکاست واین قسمت را از انجهت وست اندیس گفتند که کولومبس
چنان تصور نمود که او مخصوص ومقرر درحصه مشرقی هندوستان است چراکه تا آنوقت از محیط پاسفیک اطلاع نداشتند و هندوستان را
در مشرق او تصور کرد که او را هند الشرق میگفتند واین جزایر را هند الغرب نامید و کولومبس نیز بخیال هندوستان حرکت
میکرد و کشف این جزایر برحسب اتفاق ومن حیث لا یحتسب واقع گردید اگرچه او بعضی اراضی مجهوله درین قسمت کرد نیز پیدا نموده
بود وکوهها و رودخانها و دریاچه های امریکا بزرگتر از جبال و انهار و بحیرهای دنیای عتیق است ولی حیوانات انجا
بحیثیت کوچکتر وپست تر از حیوانات دنیای عتیق است و از دویست نوع حیوان مختلف که در کره ارض وجود و هستی
انها را معلوم کرده اند در زمان کشف امریکا یک نوع از ان در ان ولایت پیدا گردید و اهالی امریکای شمالی عموماً مس رنگ بوده و دراز
موی و ریش ندیده هستند و چندین طایفه و قبیله اند و گذران انها غالباً از شکار است و اهالی امریکای جنوبی شباهت
ببرادران شمالی خود دارند ولی ضعیف اندام و جبون میباشند و در آبادی و نفوس آن ولایت اقوال عدیده است بعضی بر آنند
که اهالی هنکی دینا اصلاً از اهل فنیشیه هستند که در زمان قدیم ید طولی داشتند و در اسفار خود باین ولایت
آمده توطن گرفته اند یا کشتی انها بر سبیل اتفاق باینجا آمده و در انجا مانده اند و دیگر نتوانسته اند بجهة شکستن کشتی یا عذر
دیگر بولایت خود برگردند و در محیط اتلنتیک در سواحل اروپا نیز در چندین مکان سابقا اهل فنیشیه آبادی نموده
کرده اند و بعضی گویند که اصل انها از اهل مصر و کرتج است که راهی باین مکان جسته و در انجا آبادی کرده اند و بعضی احتمال
میدهند که اول آبادی اینجا از اهل آسیا شده است که از بوغاز برینگ که تخمیناً پنجاه میل از ساحل آسیا تا ساحل امریکاست عبور
کرده آمده باشند چنانچه الآن نیز از ان بوغاز با زورقهای کوچک اهالی آن ولایت بیکدیگر تردد دارند و همه این اقوال محض
خیال است و دلیل صحیحی هنوز نیافته اند تتمه چنانچه معلوم گشت کولومبس از نهمه دول یوروپ گشت تا آخر ملتجی بدولت
اسپانیا گردید و مدتی نیز در اسپانیا معطل شد و رجال دولت اسپانیا تهیه و تدارک این کار را قبول نمیکردند که بحرف شخصی
مجهول وبخیال مجهول اینقدر خرج نمی توان کرد ایزابلا ملکه عاقله بود گفت اولاً من از مال خود تهیه سفر او را دیده روانه میکنم که دولت
اسپانیا را اگر خطری درین سفر واقع شود ضرری نباشد ثانیاً همه سلاطین او را جواب دادند من وعده و نوید مرحمت درحق او
داده ام دریغ میدارم که برای چند هزار پوند که خرج سفر اوست حرف خود را در نزد او بی اعتبار کنم نباید دروغگوئی و خلف وعده نموده
دهر و شهره شهر شوم ثالثاً دلایل او عقلی است چنان نیست که عقلا باور نکرده باشند ولی بجهة اخراجات عاجل از نفع آجل دست کشیده اند
ومن این معامله را میکنم اگر خسران کرد او را ضرر جان درین سفر است و مرا ضرر مال و اگر انچه گفت از عهده برآمد مطلوب و مقصود
بعمل آمده نفع بسیار و فواید بیشمار درین کار مکتوم و مکنون است و گردن بند الماس خود را که بس گران بها بود فروخته
تهیه او را دیده کولومبس را روانه ساخت و در تاریخ مذکور کولومبس از اسپانیا شراع کشید تا چند روز که بسواحل دریا حرکت
میکرد همراهان او حرفی نداشتند تا شراع را بجانب مغرب محیط اتلنتیک کشید و بحکم عقل و دلالت قطب نما روانه شد همراهان او
دست از جان کشیده در اطراف آب چون سیماب متحرک دیدند و در بالای سر دریای بیکران فلک را مشاهده نمودند به
کولومبس پرخاش کرده گفتند اگر ما را بولایات خود برنگردانی ترا خواهیم کشت کولومبس گفت من از مرگ ترس ندارم و اگر من
زنده مانم احتمال میرود که شما بساحل نجات برسید و اگر مرا کشتید شما را بوطن میرساند چند روزی صبر کنید اگر ساحل نزدیک نشد
هرچه خواهید بکنید همراهان کشتی با خود اندیشه کردند که اگر او را هلاک کنیم در هلاکت خود سعی کرده ایم حالاکه در دام بلا گرفتار

شده ایم تحمل باید کرد طوعاً و کرهاً در متابعت او کوشیدند و از بخت کولومبس درین چند وقت هوای دریا خوب و هیچ انقلابی نداشت مردمان کشتی را از کرامت کولومبس عقیده شد و بعد از دو ماه و هفت روز زمینی بنظر او آمد و آن یکی از جزایر بهامه بود و کولومبس از کشتی فرود آمد و تفحص احوال آنجا کرد حیران شد با خود گفت که این آن هندوستان نیست که در پی تجسس او این همه محنت کشیده ام و اهالی این جزیره همه سیاه رنگ و عریان بودند و از اول شرح حیرت داشتند بتواضع پیش آمدند و کولومبس از تحفه های فرنگ بایشان داد و چندی در آنجا اقامت کرده باز شراع بجهاز کشید و از مغرب باز بطرف جنوب رفت بجزیره بزرگی که او را هیس پن یوله گویند رسید و در آنجا هر چه محتاج از قبیل ماکول و مشروب ترتیب داده و اهالی آنجزیره را خلیق و خوشخو مشاهده کرده مروارید و یاقوت ریزه بسیار به کولومبس و مردمان کشتی تعارف دادند و اسباب دیگر گرفتند و کولومبس چندی در آنجا مانده بجانب اسپانیا برگشت و جمعی هم از اهل کشتی راضی کرده در آنجزیره گذاشت و از اهالی آنجا نیز دو سه نفر همراه گرفته طلای بی شمار و مروارید و یاقوت سرخ بسیار با دیگر میوه های آنجزیره بار کرده باسپانیا آمد تحفه ها را از نظر پادشاه گذرانید موقع قبول یافت و بعد از دو ماه ای زنان و ارکان دولت هفده کشتی بزرگ و هزار و پانصد نفر مرد همراه او روانه کردند و جمعی هم از بزرگان اسپانیا اجازه گرفته با کولومبس برای تماشا همراهی نمودند و بعد از چندی بجزیره هیس پن یوله وارد شد و سیصد نفر در آنجا گذاشته و آنجزیره متصرف پادشاه اسپانیا بر آمد و بنای چند قلعه گذاشته و از آنجا بجانب مغرب شتافت و جزیره کوبه را یافت و آنجزیره را آبادتر از آن یک یافت و معادن طلای بسیار داشت سکنه آنجا بی جنگ مطیع شدند و جمعی را هم آنجا گذاشته باز باسپانیا مراجعت نمود و در خلال این حال بعضی از مردمان با غرض از تقرب کولومبس در نزد پادشاه حسد برده در نزد پادشاه از او بدگوئی داشتند که عنقریب او بخیال خودسری خواهد افتاد و در هندوستان کولومبس در وقت ورود او بدربار اسپانیا او را ازین معنی آگاه کردند و او نقد و تحفه و اسباب همراه خود آورده بود که لطف پادشاه در حق او زیاده تر از اول شد و سفر ثالث با هیئت و سیاق بی شمار از اسپانیا روانه گشت و درین سفر چندین جزیره دیگر یافت و بسواحل شمالی امریکای جنوبی فرود آمد اهالی آنجا را مردمان سفید پوست دید که ستر عورت خود را از پر و پوست کرده بودند و کلاهی از پر در سر و حلقه های طلا در گوش و بینی داشتند زر و مروارید زیاد نزد کولومبس آورده از تحفه های فرنگ گرفتند و کولومبس باز باسپانیا برگشت و درین بین سلاطین فرنگستان یافتن ینگی دنیا را شنیده سران سپاه خود را با سفاین بسیار باخذ و تصرف آن ولایات فرستادند چنانچه انگلیس امریکای شمالی و پورتگال امریکای جنوبی را صاحب شدند که تفصیل آن حاجت نیست و از غرایب اینکه کولومبس با اینهمه سعی ینگی دنیا را پیدا کرد و باسم امریکوس شهرت یافت و الحال ولایت کوچکی در امریکای جنوبی باسم او معروف است که کولومبیه گویند و آخر الامر نیز تیر سعایه اعادی در حق کولومبس بهدف مراد رسید پادشاه اسپانیا از او بد دل گردید و او را بزندان فرستاد و در زندان در سال هزار و پانصد و شش ۱۵۰۶ مسیحی مطابق نه صد و یازده هجری درگذشت و احوال کولومبس و اسفار او را در کتابی مفصل نوشته اند که بتاریخ کولومبس معروف است

سنه ۹۱۱

باب یکصد و بیست و چهارم در بیان نارث امریکا یعنی امریکای شمالی

امریکای شمالی مشتمل بر ممالک لندن [؟] و یونیتد ستیتس یعنی ممالک متحده و یونیتد مکسیکن ستیتس یعنی ممالک متحده مکسیکو و گاتیمالا است که استیتس آف سنترل امریکا نیز میگویند یعنی ممالک امریکای مرکزی و بلیز و جزایر ویست اندیس که انها را ویست اندیس آیلیندس یعنی جزایر هند الغرب نیز نامند که همه اینها ولایات معمور

امریکای شمالی

ومشهور است ممالک جمهوریه شمالی وحصه شمال مغرب وجنوبی این ممالک در وسعت برابر ومساوی با حد اروپاست
ودر هیچ قسمتی از کره دریاچه آب شیرین بقدر امریکای شمالی نیست بلکه دریاچه های انجا بحسب وسعت وعظمت وعمق
نیز فزون تر از دریاچه های شور سایر قسمتهای دنیاست ودر دنیای کهنه بزرگترین دریاچه بحر خزر است
که آب او شور است ودریاچه های مشهور امریکای شمالی بیشتر در قسمت ممالک متحده وکنددا
اتفاق افتاده است وما اسامی هریک طول وعرض وعمق هریک را معلوم میداریم

بحیرات	طول	عرض	عمق
دی بی یگ	یکصد ونود میل	یکصد وبیست میل	هنوز معلوم نشده
سوپیریر	چهارصد وهشتاد میل	یکصد ونه میل	هشتصد فتم
میچیگن	چهارصد میل	پنجاه میل	هنوز معلوم نشده
هیوران	دویست وپنجاه میل	یکصد میل	هشتصد فتم
ایری	دویست وهشتاد میل	شصت میل	دویست فتم
اُن تری او	یکصد وهشتاد میل	چهل میل	ششصد فتم

واین پنج بحیره آخری سرحد حقیقی میان مملکت کنددا وممالک متحده است ودریاچه دی بی یگ از اینها جداست
که او را اهل فرانسه دریاچه خوبان میگویند وبدریاچه سوپیریر تخمینا چهل رود خانه انصباب دارد وامواج
او تقریبا مساوی با امواج محیط اتلنتیک است وجبال مشهور امریکای شمالی اِستونی موون تینس است یعنی
جبال سنگستان که او را راکی موون تینس نیز گویند یعنی کوهستانی که صخره های عظیمه دارد که در مغرب امریکای
شمالی است وامتداد او از شمال بجنوب تخمینا دو هزار وچهارصد میل است وبلندتر از جمیع جبال امریکای شمالی
قدر ودرجه هزار ودویست ادو سلسله جبال آلی گنی است که او را اپلچین نیز گویند که امتداد او فیما بین ممالک متحده
ودیگری بقیه اِستونی موون تینس یعنی جبال سنگستان است که در ممالک مکسیکو امتداد دارد ودیگری
جبال گاتیملا است که بجبال آندیس در امریکای جنوبی اتصال دارد ورود خانهای این اقالیم یکی مکنزی که با
دریاچه سلیو بدریای قطبی متصل میکند ودیگری میسوری ومیسی سی پی واهیو است که پس از اتصال بیکدیگر
به مکسیکن سی یعنی دریای مکسیکو نیز میاید میریزد ودیگری رودخانه سنت لارنس است که بدهان
خلیج سنت لارنس انصباب دارد کنددا با ولایات انگریز که اتصال به کنددا دارند
مشتمل بر قطعه است که طول او از مشرق تا مغرب تخمینا دو هزار وهشتصد میل وپهنای او از کرد
یا نصد میل از شمال تا جنوب است وسرحد مغربی این ولایت متصل بخاک متصرفی دولت روس که
آن قطعه زمین با عهدنامه در سال هزار وهشتصد وبیست وپنج مسیحی مطابق هزار ودویست چهل
یک هجری بروسیه مفوض گشت که خط نصف النهار یکصد وچهل ویک درجه مغربی گرینج نسبت

خلیج مکسیکو

ابتدا ۱۲۱

امریکای شمالی

وازکتاب ذکری در بیان متصرفات انگلیس در باب هشتاد و پنجم شده است واین حصه الآن رشین امریکا یعنی امریکای روسیه میکویند فیما بین دریای برینگ و بوغاز برینگ وخط نصف النهار یکصد وچهل و یک درجه است که بوغاز و دریای برینگ در مغرب وخط نصف النهار مذکور در مشرق این ولایت است و یک بازوی در ساحل مغربی اتصال باین قطعه دارد که پهنای او بقدر ده لیگ و تا عرض پنجاه و چهار درجه شمالی است که در محیط پاسفیک است واو نیز در تصرف روسیه است و سرحد شمالی این ولایت و همه ولایات انڈین کنتری یعنی ولایت متصرفی هندی ها که اشاره بومیان اصلی ولایت است دریای قطبی است و نشیمن معروف روسیه قصبه سیتکا است و بنو ارکنجل است که در یک جزیره در نزدیکی ساحل ساخته اند که در عرض پنجاه و شش درجه و سی دقیقه شمالی است تنبیه سوپریر در لغت انگلیس بمعنی ارفع و اعظم است و باقی اسامی از الفاظ اسپانیا است و فتم مساوی شش فوت است که یک فتم برابر دو ذرع است و عجب است که تحدید مصنف در طول و عرض و عمق بحیرات اختلاف کلی با اقوال مصنفین دیگر دارد چنانچه صاحب لغة البلاد تحدید کرده و با اطلسهای صحیح سنجیده شده است هیچیک با قول مصنف تطابق ندارد و چنان معلوم است که روایت دویست سال پیش از این بران بوده که مصنف نقل کرده است و آنچه که صحیح است از قراریست که قلمی میشود و مراد از عرض که مثلا صد میل است منتها پهنای آنجاست و مصنف در عمق نیز اشتباه عظیم کرده است و مرا اعتقاد چنانست که در وقت طبع غلط چاپ شده است چرا که تا حال اختلافی باین وضوح در اقوال مصنف با دیگران نیافته ام

بحیرات	طول	عرض	عمق	ارتفاع هر یک از سطح محیط در فوت
وی نی پگ	دویست و هفده میل	نود میل	هنوز معلوم نشد	هنوز معلوم نشد
سوپریر	۳۸۰ میل که صد میل اختلاف با قول مصنف دارد	یکصد و شصت میل	نهصد فوت	پانصد و نود و شش فوت
میچیگن	۳۲۰ میل که صد میل اختلاف با قول مصنف دارد	هفتاد میل	یکهزار فوت	پانصد و هفتاد و هشت فوت
هیوران	از مشرق تا مغرب دویست و چهل میل	عرض او در نزدیکی ساحل مشرق تقریبا پنجاه میل و در ساحل مغرب صد میل و در درازی از شمال بجنوب ۱۸۰ میل	یکهزار فوت	پانصد و هفتاد و هشت فوت
ایری	دویست و شصت میل	شصت میل	هشتاد و چهار فوت	پانصد و شصت و پنج فوت
انتریو	یکصد و هشتاد میل	پنجاه میل	پانصد فوت	دویست و سی و دو فوت

باب یکصد و بیست و پنجم در بیان یونیتد استیتس یعنی ممالک متحده

ممالک متحده محتوی بر جمیع مشرقی حصه امریکای شمالی و نواحی جنوبی متصرفی انگلیس است که جمهوریه قایم و مقرر شده است
و این ممالک با اندین کن تریس یعنی نواحی و ولایات که جمهوریه در آنها ادعای حقیت میکنند از محیط اتلنتیک
تا جبال سنگستان امتداد دارد و حد جنوبی او دریای مکسیکو و ولایات مکسیکو است که این ممالک با آن نواحی
که ادعای حق میکنند در وسعت برابر بهمه اروپا است و سکنه اینولایت غالبا از نسل انگلیس است و در جمیع
حرفه و صنایع با اهل اروپا برابری دارند و جمعیت این ممالک بجز اندینس یعنی بومیان فروتر از سیزده ملیان نیست
و ممالک متحده بچهار قسمت بزرگ تقسیم شده است یعنی مشرقی و وسطی و جنوبی و مغربی و به بیست و چهار مملکت یعنی ستیت است
اما ممالک مشرقی ورمونت نیوهمشیر مسه چوستس کانکتی کوت رود ایلند است اما ممالک وسطی
نیویارک نیوجرسی پن شلوینیه دلاویر اما ممالک جنوبی مری لند ورجینیه نارث کرولینه سوث کرولینه
جارجیه لویزینه مسی سی پی الباما دیس تریکت آف کولمبیه یعنی بلوک کولمبیه اما ممالک مغربی الی نایس
اندینه میسوری کن توکی تنسی اهیو و از این ممالک آنهائی که علامت پنج هست بالای آنها گذاشته شده است
سیزده مملکت است تا سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری تعلق بدولت انگلیس
داشت و از آن سال بعد از تصرف انگلیس بیرون آمد و ضمیمه ممالک جمهوریه مطلق العنان شد و سوای این بیست و چهار
مملکت آباد چندین ولایت دیگر است مثل غربی و شرقی بحیره میچگن و شمال میسوری و شمال مغربی ارکن سس و بجنین
مثلا فلاریدا که در طرف جنوب است که آنها حکم طفل شیرخوار دارند که هنوز مرتبه ترقی و نشو و نما نرسیده اند و جمعیت
و آبادی اینولایت در زمان قلیل چنان زیاد شده است و چنان ترقی و ازدیاد داشت که باور کردن او مشکل است و هر مملکتی
بقانون و رسوم خود حرکت میکند ولی همگی در اطاعت یکنفر رئیس آن جمهوریه و یک معلوم عددی از اکابر است که از ممالک
رعایا انتخاب کرده اند و در کانگرس یعنی مجلس عام امور را فیصل میدهند و رئیس الجمهور هر چهار سال بکبار عوض میشود و ارکان
جمهوریه از هر مملکت دو نفر است که هر شش سال عوض میشوند و وکلای رعیت که دویست نفر است هر دو سال تغییر مییابند
و رودخانهای معروف این ممالک مسی سی پی میسوری اهیو هدسن کانکتی کوت دلاویر چسپیک پوتومک
جیمس سوتنه سینت جان توم بج بی کولومبیه الباما است و شهرهای معروف این ممالک واشنگتن که پایتخت است
نیویارک فیلدلفیه بلتیمور باستن نیو ارلینز است و دریاچه های معروف بزرگ اینولایت که در سرحد شمالی
واقع شده اند قبل بر این ذکر شده است و این مشهور آبشار نیاگرا از نهری که دریاچه ارانی را به اونتری او وصل
میکند قسمتی از او در نواحی متعلقه بانگلیس و قسمتی در ممالک متحده اتفاق افتاده است و این آبشار بحسب عظمت و غرابت
و ارتفاع از هر چیز غریبی که در دنیاست بالاتر است مترجم گوید عرض و ارتفاع آبشار مزبور در باب بیست و چهارم مسطور است
انتهی و در چندین قسمت اینولایت مار زهردار است که او را رتل سنیک میگویند که اکثر اوقات در خوابست و گاومیش ها و گاوهای
دشتی اینولایت گله گله است که با آهو در چراگاه رفاقت میکنند و غالبا در حدود مسی سی پی یافت میشود و ولایاتی که تعلق بجمهوریه
ممالک متحده دارد از بیست و یک درجه تا چهل و نه درجه شمالی و از عرض شصت و هفت درجه مغربی تا یکصد و یازده درجه طول
مغربی است که بزرگترین طول او تخمینا دو هزار و هشتصد میل و بزرگترین پهنای او هزار و سیصد میل است
مترجم گوید در درجات عرض مصنف سه درجه اشتباه کرده است آنچه که معلوم است از بیست و چهار درجه عرض شمالی

تا چهل و نه درجه شمالی است در اینصورت مقدار دویست و هفتاد میل از امیال طول کم خواهد شد انتهی و این ممالک سابقا تعلق به
گریت بریتین داشت و در چهارم جولای سال هزار و هفتصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق اواسط جمادی الاولی هزار و صد و
نود هجری بنای خلاف گذاشته سر از اطاعت باز زدند و بخیال آزادی افتادند و بیشتر باعث آزادی ایشان آن شد
که دولت انگلیس خواستند بر ایشان از باج و خراج معینه بجهت آبادی ولایت جمعی دیگر به بندند و خلق زیر این تکلیف
نرفته تا کار بجائی کشید که دم از خود سری و مطلق العنانی زده و از اتحاد و اتفاق لاف آزادی بر زدند و چند سالی هم مشاجره و منازعه
طول کشید و دولت انگلیس با همه سختی و قوت از عهده ایشان بر نیامد مترجم گوید از مستر جستن شیل وزیر مختار
دولت انگلیس شنیدم که میگفت با این اتحاد و اتفاقی که جمهوریه ینگی دنیا دارند و با این زودی ترقی که در بر و بحر کرده اند
چند قرن نمیکشد که مثل جمهوریه روم قدیم اکثر معموره دنیا را متصرف می دارند و اگر مدینای عتیق تجاوز نکنند اقلا تمامی
ینگی دنیا را بحیطه تسخیر خواهند آورد ع آری باتفاق جهان میتوان گرفت انتهی و اکثر اراضی این ممالک خوب و حاصل خیز است
و در هر قسمتی و هر مملکتی که آدمی ملاحظه میکند یا بنای شهر و قلعه است یا بسیار اراضی بایر است و از هر گوشه و ناحیه صدای
ضرب تیشه و نفخه کوره بگوش میرسد و جنگلهای قدیم با آتش سوخته و با کاو آهن خاکستر آنها با در رفته است و در کنار هر
رودخانه و هر مکان مرغوب شهرهای نیکو و دهات دلربا بخنده و تبسم درآمده است و نخستین نوآبادی که در امریکای شمالی بنا شد
از انگلیس بود که در ورجینیه در سلطنت کوئین الیزابث باهتمام سر والتر رالیگ شد و پس از آن در چندین مکان بنای
آبادی گذاشته و مدتها در تصرف داشتند تا در سال هزار و هفتصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و نود و شش هجری
با عهدنامه انگلیس در پاریس پس از شش سال نزاع و جدال جمهوریه مقرر گشت که اکنون یکی از دول قاهره دنیا حساب میشود و از این
ممالک آن قسمتی که محدود با محیط اتلنتیک است آبادتر و معمورتر است ولی بجانب جنوبی و مغربی زمین اطراف انهار عظیمه مسوری
و اهیو و میسی سی پی بهتر است **تنبیه** مصنف در بیان ممالک متحده با آن وسعت و شهرت باختصار کوشیده و ما به
تفصیل هر یک را بقدر ضرورت معلوم میداریم و جمعیت هر یک را بحساب جدید که در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و
دویست و شصت و شش هجری معلوم شده است معین میسازیم **شعر** زمینی که آباد هرگز نبود * برو بر زدند کشت و درود
بلکه کن زمین را برومند بین * بهر خانه چند فرزند بین * و بهمان ترتیبی که مصنف بیان کرده ما نیز بیان میکنیم از ممالک شرقی
اول ورمونت است که فیمابین چهل و دو درجه و چهل و چهار دقیقه شمالی تا عرض چهل و پنج دقیقه شمالی واقع است ولایت
کوهستان است حد شمالی او کنده و مغربی او نیویارک و مشرقی او نیوهمپشیر است و طول او از شمال تا جنوب یکصد و پنجاه و
هفت میل است و خط سرحد او در جانب شمال که این ولایت را از کنده جدا میکند مقدار نود میل و خط سرحد جنوبی او که او را
از مسه چوستس مفروز مینماید تقریبا چهل میل است و چهارده کونتی منقسم شده است و در میان دریاچه چمپلین و کوهستان
این ولایت یکقطعه زمینی است که تقریبا صد میل طول و سی میل پهنای اوست که برای زراعت و محصول بهترین اراضی این
ولایت است و سایر صفحات این ولایت جنگل سخت انبوه است کوهستان این ولایت نیز جنگل فراوان دارد و از ابتدا بجهت
گرین مونتین گویند یعنی کوهستان سبز و خرم و این کوهستان پهنای ده میل تا پانزده میل در وسط ولایت بطول
همه ولایت اتفاق افتاده است و این کوهستان از ولایت کنده شروع میکند و از جاهای این ممالک ورمونت و مسه چوستس
و کانکتی کت میگذرد و چند میل بساحل دریا مانده تمام میشود و منبع همه انهار ورمونت از جبال است که سی و پنج
نهر از این کوهستان بجانب مشرق جریان دارند و بر رودخانه کانکتی کت داخل میشوند و همچنان بیست و پنج نهر دیگر بجانب مغرب.

باب یکصد و بیست و پنجم در بیان ممالک متحده

جریانی دارند که بدریاچه چمپلین داخل میشوند و شعبه دیگر است که حرکت آنها بجانب شمال است و بدریاچه ممفریمگوگ میریزد و ازان دریاچه درآمده برودخانه سینت فرنسیس داخل شده و ازان پس برودخانه بزرگ سینت لارنس متصل میشود هوای اینولایت سازگار است ولی گرما و سرمای آنجا اختلاف کلی دارد و اغلب سنواة از اوایل قوس تا آخر حمل برف اراضی آنجا را گرفته است و درین فصل با عراده سفر می کنند و در تابستان نیز گرمای آنجا شدت دارد چنانچه درجه فهرنهیت در تابستان بنود و چهار میرسد و در زمستان از شدت سرما بیست و هفت درجه پائین تر از صفر می آید و معدن آهن در سمت مغرب جبال سبز بسیار است و سرب نیز دارد و جنس سنگ گرانبهائیست که تازه کشف شده است درین کوهستان بسیار است و انگور جنگلی اینولایت بهترین انگورهای جنگلی است قصبات معروف اینولایت مونت پلیر و بیند رتلند ازلینگ تن سینت البنس وغیره است و جمعیت مملکت ورمونت سیاه و سفید وغیره سیصد و سیزده هزار هشتصد و یازده نفر است ثانی نیوهمپشیر است فیمابین چهل و دو درجه و چهل و دو دقیقه شمالی و چهل و پنج درجه و سیزده دقیقه شمالی و هفتاد درجه و چهل دقیقه مغربی تا هفتاد و دو درجه و بیست و هشت دقیقه مغربی گرینیچ واقعشده است حد شمالی او کنده اسفلی و حد مشرقی ولایت مین و جنوبی مسه چوسیتس و مغربی رودخانه کانکتی کوت است و درازی او از شمال تا جنوب تخمیناً یکصد و شصت میل و بزرگترین پهنای او در عرض چهل و سه درجه شمالی تخمیناً نود میل است و گوشه جنوب مشرقی که بدریا اتصال دارد تقریباً هجده میل مسافت دارد که بده کونتی تقسیم شده است و اینولایت تا سی میل از دریا هموار است و پس ازان بتدریج اراضی او بسبب تپه های مرتفع بلند میشود تا آخر بسلسله جبال میرسد که او را هوائیت مونتینس مینامند یعنی کوهستان سفید که بعضی جا قله مرتفع او شش هزار فوت است و سنگ بلور و معدن ذراج درین جبال بسیار است و اغلب قطعات این جبال با درخت کاج و سرو و گردو تبریزی مستور است و حیوانات خاصه آنجا آهو و خرس سیاه است که بسیار ضرر باهالی آنجا میرسانند و میوه خاصه آنجا سیب و کلابیست و کبک بسیار نیز دارد و دریاچه اصلی اینولایت ونی پی سیوجی است قصبه معروف آنجا هنوور و کانکارد است و جمعیت آنجا سیاه و سفید وغیره سیصد و هفده هزار و هشتصد و شصت و چهار نفر است ثالث مسه چوسیتس است که حد شمالی او ورمونت و نیوهمپشیر و حد مشرقی او محیط اتلنتیک و حد جنوبی او محیط اتلنتیک و جزیره رود و کانکتی کوت و حد مغربی او نیویارک است و طول او در حد شمالی یکصد و سی میل و در سر حد جنوبی یکصد و نود میل است و غالباً پهنای او پنجاه میل است و بزرگترین پهنای او در جانب مشرق تخمیناً صد میل است که رفته رفته کوچک میشود در نزدیکی کیپ کاد تخمیناً پانزده میل است و فیمابین چهل و یک درجه و سیزده دقیقه شمالی تا چهل و دو درجه و پنجاه و دو دقیقه شمالی واقعشده است و بچهارده کونتی تقسیم شده است و در ساحل او جزایر کوچک بسیار است معادن آهن و سرب نیز دارد و درینولایت مرمر مختلف الالوان بسیار سخت و خوب پیدا میشود و باغستان نیکو دارد که اغلب میوه آنجا گلابی و سیب و آلوچه و هلو و گیلاس است و گربه دشتی و یوزه درینولایت فراوانست و در رودخانه آنجا از ماهی و دیگر قسم ماهی پیدا میشود و اهالی آنجا در کشتی سازی بکمال مهارت دارند و قصبات معروف آنجا باستن است که در کنار دریا و دیگری نیوبوری پورت است که در شمال باستن و دیگری منشا است که در جنوب باستن است و ناربمپتن و ورسستر و جمعیت این مملکت سیاه و سفید وغیره نهصد و نود و چهار هزار و چهار صد و نود و نه است رابع کانکتی کوت است حد شمالی او مسه چوسیتس و حد مشرقی او رود آیلند و حد جنوبی او لانگ آیلند سوند یعنی جزیره دراز و حد مغربی او نیویارک است تخمیناً از عرض چهل و یک درجه شمالی تا چهل و دو درجه شمالیست و از طول هفتاد و یک درجه و پنجاه دقیقه مغربی تا طول هفتاد و سه درجه

امریکای شمالی

و پنجاه دقیقه مغربیست طول او از مشرق تا مغرب نود میل و پهنای او تخمیناً هشتاد میل است و صفحه این ولایت کوهستان است
و بیشه و ماهور بسیار دارد و معادن نقره و مس و آهن و زغال سنگی در این ولایت بسیار است و معامله کلی او با جزایر هند
الغربیست و به هشت کونتی تقسیم شده است و قصبه معروف آنجا نیوهیون است که در ساحل جنوبیست و دیگری نیولندن است
و جمعیت آنجا سیاه و سفید و غیره سیصد و هفتاد هزار و هفتصد و نود و یک نفر است و سوند جزیره دراز که ذکر شد در جنوبی کانکتی
کوت است طول این سوند تخمیناً یکصد و چهل میل و عرض او بیست و پنج میل است و جزیره دراز که با انگلیسی لانگ آیلند گویند
محاذی کانکتی کوت واقع شده است طول او از مشرق به مغرب تخمیناً یکصد و بیست میل و عرض او تقریباً بیست و پنج
میل است و قصبه معروف آنجا بروک لین است که در ساحل مغربیست و در مقابل او شهر نیویارک در آن طرف ساحل واقع است
و جزیره دراز تعلق به مملکت نیویارک دارد خامس رود آیلند است که حد شمالی و حد مشرقی او مسه چوستس و حد جنوبی
او محیط اتلنتیک و حد مغربی او کانکتی کوت است و طول او تخمیناً چهل و نه میل از محیط اتلنتیک تا سرحد شمالی است و بزرگترین
پهنای او سی و شش میل است و به پنج کونتی تقسیم شده است و قصبات معروف آنجا پرودی دنس و نیوپرت تون و برستول است
و جمعیت آنجا سیاه و سفید و غیره یکصد و چهل و هفت هزار و نهصد و چهل و چهار نفر است سادس مین است که سابقاً
یک قسمتی از مسه چوستس بود ولی اکنون جداست و در مغرب و شمال محدود با کندا اسفلی است و حد مشرقی او نیوبرونزویک
و حد جنوبی او محیط اتلنتیک و مغربی او نیوهمپشیر است مابین عرض چهل و سه درجه تا عرض چهل و هفت درجه و پنجاه دقیقه
شمالی و از طول شصت و شش درجه و پنجاه دقیقه مغربی تا طول هفتاد و یک درجه و صفر دقیقه مغربی واقع شده است و به سیزده کونتی تقسیم شده است
و طول او در سرحد شمالی دویست و هشتاد میل است و در سرحد مشرقی دویست و ده میل است و زمستان در این ولایت سرد و سخت میگذرد
و جانب شمال مغربی او کوهسار است و کوهستانش علف فراوان دارد و قصبات معروف آنجا پرتلند و اگستا و باث و بل
دولن و غیره است و جمعیت آنجا پانصد و هشتاد و سه هزار و هشتاد و هشت نفر است اما ممالک وسطی اول نیویارک است
حد شمالی او دریاچه انتری او رودخانه سنت لارنس و کندا سفلی است و حد مشرقی او ورمونت و مسه چوستس و کانکتی
کوت است و حد جنوبی او قدری محیط اتلنتیک و نیوجرسی و پن سلوانیه است و حد مغربی او قدری از ولایت پن سلوانیه
و دریاچه ارای و رودخانه نی آگارا است بزرگترین طول او از شمال تا جنوب سیصد میل و پهنای او از ولایت مسه
چوستس تا دریاچه ارای که عرض چهل و دو درجه شمالی است تخمیناً سیصد میل است و این ولایت به پنجاه و نه کونتی تقسیم شده است
و صفحات این مملکت اختلاف کلی دارد چنانچه سمت مغربی سلسله الگنی هموار است و سمت مشرقی او کوهسار و تپه دار
و دره های عمیق است و حد ساحل او ریگستان و قسمت شمالی او سنگلاخ و کوهسار است و قسمتهای وسطی او هموار و حاصل خیز است
و این ولایت چندین رودخانه دارد و رودخانه های معروف آنجا هدسن و موهاک و سنت لارنس و دلاویر و سسکوی هنه و تی اگا
و نی آگارا و غیره است و قسمتی از دریاچه های ارای و انتری و چمپلین تعلق به مملکت نیویارک دارد و در داخل مملکت
نیز چند دریاچه است مشهور آنها کیوگا و انیدا و غیره است و در این ولایت کنالهای با فایده کنده اند و بزرگترین آنها سیصد
و پنجاه و سه میل طول دارد که دریاچه ارای را به رودخانه هدسن وصل میکند و مخارج او پنج ملیان دالار شده است که هر دالاری
چهار هزار است و قصبات معروف آنجا نیویارک است که در ساحل است و نخستین تجارتخانه امریکای شمالیست و دیگری نیوبرک
و کنکستن است و البانی و بتاویه است و جمعیت آنجا [illegible] ملیان و نود و [illegible] هزار و نود و پنج نفر است ثانی نیوجرسی است
حد شمالی او نیویارک و حد مشرقی او قدری از مملکت نیویارک و محیط اتلنتیک و حد جنوبی او دلاویر و حد مغربی او پن سلوانیه است

فیما بین سی و نه درجه تا چهل و یکدرجه و بیست دقیقه شمالی واقع است طول او از شمال تا جنوب تقریباً یکصد و شصت میل و بزرگتر
پهنای او در سمت شمال هشتاد میل و در سمت جنوب هشتاد و پنج میل است و در بیست کونتی تقسیم شده است حد جنوبی و جنوب
مغربی او تخمیناً صد میل ساحل دریاست که بسیار هموار و پست است و شمالی او کوهسار است و در عرض چهل و یکدرجه شمالی
یک سلسله از جبال الیگنی در این مملکت امتداد دارد و سواحل او غالباً ریگزار و سنگریزه بسیار دارد و رود خانه دلاویر
از سمت مغربی این ولایت از شمال بجنوب جاریست و جوهر انتیمون در این ولایت در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق
هزار و دویست و بیست و سه هجری اختراع شد و هفت معدن آهن و چندین معدن زرنیخ دارد و در این ولایت افاعی سیاه قوی
یافت میشود که در جای دیگر نیست و قصبات معروف انجا ترن تن و نیوارک و برونس ویک است و جمعیت انجا چهار صد و
هشتاد و نه هزار و پانصد و پنجاه و پنج نفر است ثالث پنسلوینیه است حد شمالی او نیویارک و حد مشرقی او رود خانه
دلاویر است که این مملکت را از نیوجرسی جدا میسازد و حد جنوبی او دلاویر و مری لند و ورجینیه و حد مغربی او قدری
از ورجینیه و اهیو است و شکل این مملکت تقریباً بشکل مستطیل و فیما بین عرض سی و نه درجه و چهل دقیقه شمالی تا عرض
چهل و دو درجه شمالی و از طول هفتاد و چهار درجه و سی دقیقه مغربی تا طول هشتاد درجه و بیست دقیقه مغربی واقع است و درازی او
از مشرق تا مغرب دویست و هفتاد و سه میل و پهنا از شمال تا جنوب یکصد و پنجاه و سه میل است و این مملکت در شصت و سه کونتی تقسیم
شده است و جبال الیگنی در این ولایت از شمال مشرق تا جنوب مغرب امتداد دارد و بعضی از این کوهستان تا قله او قابل زراعت
و کشت است و دره های علفزار نیکو دارد و در قسمتهای هموار این ولایت کشت گندم بکثرت بعمل می آید و در جنگلهای انبوه انجا اقسام
شکار بسیار است و در سمت مغربی این ولایت سابقاً گورخر بسیار بود اکنون که اباد شده است نایاب است و از حیوانات کمیاب دشتی
بیشتر است و موش مشک دار در جاهای باطلاق فراوان است و از اقسام طیور بوقلمون دشتی در کوهسار و قرقاول در جلگه وافر است
و در رود خانه های مشرقی انجا آزاد ماهی و قزل آلا و شاه ماهی و در رود خانه های مغربی کت فیش یعنی ماهی گربه بسیار است
و از معادن سرب و مس و آهن و زاج و زغال سنگ و مرمر یافت میشود و گندم انجا را در اواسط سرطان درو میکنند و ناخوشی زکام
و نزله و برسام در این ولایت شیوع دارد و رود خانه معروف انجا دلاویر است که در مشرق است و الیگنی است که در مغرب
و سسکوی هنه و جونیته و غیره است و قصبات معروف انجا فیلدلفیه و هرس برگ که پایتخت است و میکفارد و لنکستر
و ریدینگ و بریک و ایس تون و پتسبرگ است و این مملکت بجهة کارخانه های خوب از قبیل ابریشم بافی و پنبه ریسی و شیشه
گری و چینی سازی و کاغذ و باروط مزیت بر سایر ممالک دارد و اغلب اهالی اینجا از نسل طوایف ویلز است و این ولایت
در شصت و سه کونتی تقسیم شده است و جمعیت این مملکت دو ملیان و سیصد و یازده هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر است رابع
دلاویر است حد شمالی او پنسلوینیه و حد جنوبی و مغربی و مری لند و مشرقی او بی دلاویر و اتلنتیک است و در سه کونتی
تقسیم شده است و این ولایت غالباً نشیب و هموار است و در فصل باران مغاکها پر از آبست و طول او نود میل و بزرگترین پهنای
او در سر حد جنوب سی و شش میل است و این ولایت بشکل مثلث اتفاق افتاده است که سمت شمال او منتهی بنقطه میشود و قصبه معروف
انجا داور است و جمعیت انجا نود و یکهزار و پانصد و بیست و هشت نفر است اما ممالک جنوبی اول مری لند است که
حد شمالی او پنسلوینیه و مشرقی او دلاویر و محیط اتلنتیک و حد جنوب و مغرب و مغربی او ورجینیه است و این ولایت
از شمال تا جنوب با بی چیسپیک قطع شده است که طول خلیج مزبور از دو طرف تخمیناً نود و شش میل است که تا نقطه سرحد
شمالی مری لند که او را از پنسلوینیه جدا میسازد امتداد دارد و پهنای این ولایت در سر حد شمال یکصد و بیست میل است

۱۲۲۳
ثالث پنسلوینیه
رابع دلاویر
اول مری لند

وحدود این ولایت بسیار معوج ومختلف الاشکال واقع شده و رودخانهٔ معروف اینجا پوتوماک است که سرحد فیمابین مریلند و ورجینیه
واین ولایت در بیست کونتی تقسیم شده است و این ولایت در سمت جنوب در طرفین بی چیسپیک صحرای مسطح است و غالب
اینجا ریگزار است و قصبات معروف این ولایت انا پولیس و بلتیمور است و جمعیت اینجا پانصد و هشتاد و سه
هزار و سی و نه نفر است ثانی ورجینیه حد شمالی او مریلند و پنسلوانیه و اهیو و حد مشرقی او مریلند و محیط
اطلنتیک و حد جنوبی او نارث کرولینه و تنسی و حد مغربی او کنتوکی و اهیو و طول او از محیط اطلنتیک در مشرق
تا قلهٔ المیر لند در مغرب که خط سرحد جنوبی این ولایتست چهارصد و چهل میل است و بزرگترین پهنای او از شمال تا جنوب دویست
و نود میل است و این ولایت در یکصد و چهل کونتی تقسیم شده است و معادن سرب و آهن و زغال و مس بسیار دارد و معدن طلا و فر
مختلف الالوان و چندین چشمهٔ معدنی نیز دارد و رودخانه های معروف اینجا پوتوماک که فاصله میانه مریلند و ورجینیه است
و دیگری متیه پو و جیمس و اهیو و شندی است و در جنگلهای اینجا سیب خود رو و آلو بالو و کاج و بلوط و چندین قسم اشجار دیگر است
و توت فرنگی و شاه بلوط بسیار و سفیدار نیز یافت میشود و جنگلهای اینجا چندان سخت و انبوه نیست همه جا پیاده و سواره میتوان
رفت و در رودخانه های اینجا ماهی قزل آلای بسیار خوبیست که بزرگترین آنها پنج فوت تا شش فوت است و سیب زمینی سفید
و قرمز نیز بسیار است و قصبات معروف این مملکت ریچموند پترزبرگ آیل نیو کسل وینچستر لینچبرگ نارفوک لیسبرگ
وغیره است و قلهٔ مرتفع الگنی در مغربی لینک برگ است که چهار هزار و دویست و پنجاه فوت است و جمعیت اینجا یک ملیان و
چهارصد و بیست و یکهزار و هشتاد و یک نفر است ثالث نارث کرولینه است یعنی کرولینهٔ شمالی که حد شمالی او ورجینیه و حد مشرقی
او اطلنتیک و جنوبی ساوث کرولینه و مغربی او تنسی است این مملکت فیمابین عرض سی و سه درجه و پنجاه دقیقه شمالی و سی و شش درجه و
سی دقیقه شمالی و از طول هفتاد و پنج درجه و چهل و پنج دقیقه مغربی تا طول هشتاد و چهار درجه مغربی واقع است و در طول ساحل
دریائی او یک ریگزار است که از این ولایت با سوندهای تنگ و در بعضی جاها با پل های پهن جدا شده است که عبور از این سوندها
و پلها بسیار خطر دارد و قسمت مغربی این ولایت کوهسار است و جنگلهای کاج بسیار دارد و رودخانهٔ معروف این ولایت روانوک
و چوان تر و کیپ فیر و نیوس برود و غیره است و در این رودخانه ها زورقها از صد و پنجاه میل تا صد میل حرکت میکنند و از سمت مغرب
جبال الگنی رودخانهٔ بزرگ تنسی جاریست که پس از عمر بسیار بجانب شمال حرکت کرده از مملکت تنسی گذشته به اهیو داخل میشود
و چندین رودخانه های دیگر از اطراف باین رودخانه داخل میشوند و ساحل کرولینه از جزایر مختلفه دندانه دندانه شده است مثل
و پم تیکو سوند است که پهنای او از ده میل تا بیست میل و طول او تقریباً صد میل است و دیگری آلبمارل سوند است که در شمال
پم تیکو سوند است و بیکدیگر راه دارند و پهنای او از هشت میل تا دوازده میل و طول او شصت میل است و هوای اینجا ناسازگار است
و تب محرقه فراوانست و این ولایت هفتاد و نه کونتی تقسیم شده است و قصبات اینجا رلیغ و جرمن تون و آلیزابث است
و جمعیت اینجا هشتصد و شصت و نه هزار و سی و نه نفر است رابع ساوث کرولینه است یعنی کرولینهٔ جنوبی حد شمالی و شمال
مشرقی او کرولینهٔ شمالی و حد جنوب مشرقی او اطلنتیک و جنوب مغربی او جارجیه است و رودخانهٔ سوانه سرحد میان
کرولینهٔ جنوبی و جارجیه است و این ولایت فیمابین عرض سی و دو درجه شمالی تا سی و پنج درجه و ده دقیقه شمالی و از طول هفتاد و هشت
درجه و بیست دقیقه مغربی تا طول هشتاد و سه درجه و سی دقیقه مغربیست و در ساحل این ولایت چند جزیره بسیار کوچک است و جنگل
کاج نیز این ولایت بسیار دارد و قریب بوسط ولایت تپه های ریگ نرم فراوانست که شبیه بامواج دریا و شصت و پنجاه میل تقریباً وسعت
این تپه های ریگست و در این ولایت نیل و شکر و برنج خوب بعمل می آید و رودخانه دیگر این ولایت پدی و سنتی و غیره است

باب یکصد و پنجم در بیان ممالک متحده

و اینولایت به بیست و نه کونتی تقسیم شده است معروف آنجا جارج تون و جارلز تون و دیگری کولومبیا است که در وسط آن
و جمعیت اینولایت ششصد و شصت و شش هزار و پانصد و هفت نفر است جارجیه است حد شمالی او قدری از کرولینه و قدری
از مملکت تنسی است و حد مشرقی او کرولینه جنوبی و محیط اتلنتیک و حد جنوبی او فلاریده و حد مغربی او الیمه و اینولایت فیما بین درجه
و سی دقیقه شمالی تا سی و پنج درجه عرض شمالی و طول هشتاد درجه و سی دقیقه مغربی تا هشتاد و پنج درجه و ده دقیقه
مغربی گرینیج واقع است و درازی اینولایت از شمال تا جنوب سیصد میل و بزرگترین پهنای او دویست و پنجاه میل است
و در نود و چهار کونتی تقسیم شده است و رودخانه معروف او سوانه است و دیگری التمه و اجی جی است و مسافت پنجاه میل از ساحل
تپه ها بتدریج بلند میشود که اراضی وسط مملکت مرتفع است و سلسله جبال الیگنی در سمت شمالی این مملکت منتهی میشود و در دامنه
این سلسله اراضی بسیار خوب است که قابل همه نوع زراعت است که محصولات اروپا و هند الشرق هر دو بعمل می آید و متاع کلی
اینولایت پنبه و برنج و تنباکو و پوست آهو و موم و غلات است و قصبات معروف آنجا آگستا و [illegible] و میلجویل است
و جمعیت آنجا نهصد و پنجاه و نه هزار و نهصد و نود و نه نفر است سادس لوی سینه است حد شمالی او ارکن سس
و مسی سی پی و حد شرقی او مسی سی پی و خلیج مکسیکو و حد مغربی او تکسس است و غالبا حد فیما بین اینولایت و تکسس رودخانه
سباین است و طول اینولایت سیصد و چهل میل و پهنای او دویست و هشت میل است و قصبه معروف آنجا نیو آرلینز است
و دیگری نیو آیبریه است و رودخانه معروف اینولایت رد ریور یعنی نهر الاحمر است که بر مسی سی پی ملحق میشود
و دیگری واشیته است که بنهر الاحمر مسافت بیست میل قبل از التقای او به مسی سی پی متصل میگردد و رودخانه نهر الاحمر
بواسطه مجاورت زمین شوره زار شور است و اینولایت تمساح بسیار دارد و در جنگلهای آنجا دو قسم جامیش و دو قسم گوره خر و دو
قسم بر و هفت قسم سنجاب یافت میشود و اینولایت بچهل و نه پریش تقسیم شده است و جمعیت آنجا پانصد و یازده هزار و نهصد
هفتاد و چهار نفر است سابع مسی سی پی است حد شمالی او تنسی و مشرقی الیمه و جنوبی خلیج مکسیکو و لوی سینه است
و حد مغربی او لوی سینه و ارکن سس است و رودخانه مسی سی پی حد فاصل میان اینولایت و لوی سینه و ارکن سس است
طول او از شمال تا جنوب سیصد و دوازده میل و عرض او از شرق بمغرب یکصد و پنجاه میل است و در پنجاه و نه کونتی تقسیم شده
قصبات معروف آنجا نت چز و واشینگتن و جکسون است و رودخانه معروف آنجا یزو و بلاک و پیرل است و محصول کلی
اینولایت پنبه است و نارنج و لیمو نیز بخوبی و فراوانی بعمل می آید و جمعیت آنجا ششصد و شش هزار و پانصد و پنجاه و شش نفر است
ثامن الیمه است حد شمالی او تنسی و حد مشرقی او جارجیه و حد جنوبی او فلاریده و خلیج مکسیکو و حد مغربی او مسی سی پی
و قصبات معروف آنجا الیمه و تسکلوسه و کهابه است ساحل اینولایت هموار و وسط او تپه و تلال و شمالی او کوهستان است
و درین ولایت ماند بومیان قدیم بسیار است بندر او موبیل است و این ولایت در پنجاه و دو کونتی تقسیم شده است و رود
خانهای معروف آنجا کوسه و الیمه و تومبیج بی است و جمعیت آنجا هفتصد و هفتاد و یکهزار و ششصد و یازده نفر است
تاسع دیستریکت آف کولومبیه است یعنی بلوک کولومبیه یکقطعه زمین است که ضلع او ده میل است و رودخانه پوتومک
از میان او میگذرد که جدا از زمین مری لند و از زمین ورجینیا است و شهر واشینگتن که پایتخت کل و دار العداله
ممالک متحده است در اینجاست و در سه کونتی تقسیم شده است و دو قصبه دیگر نیز دارد یکی الکسندریه و دیگری
جارج تون است و جمعیت آنجا هفتاد و پنج هزار و ششصد و هشتاد و هفت نفر است اما ممالک مغربی اول الی نائس است
که حد شمالی او متصل بنواحی نارث وست تری تری و حد مشرقی اندیانه و جنوبی کنتوکی و مغربی او میسوری است و اینولایت

فیمابین سی و هفت درجه شمالی تا چهل و دو درجه و سی دقیقه شمالی و از طول هشتاد و هفت درجه و سی دقیقه مغربی تا طول نود و
یکدرجه و پنجاه دقیقه مغربی واقع شده است و از سه سمت با رودخانه وتبش و اهیو و میسی سی پی محدود است و در زاویه
شمال مشرقی او دریاچه میچیگن واقع است و رودخانه الی نایس از شمال مشرق بجنوب مغرب جاریست و به میسی سی پی داخل
میشود و قصبات معروف انجا کس کس کیه و پلمیره و نیدلیه و دیگری اروا از دسن و پل است و خندقی در سر چشمه الی نایس
کنده اند که این رودخانه بدریای میچیگن اتصال پیدا کرده است و اکثر قسمت اینولایت هموار است و این ولایت در نود و نه کونتی
تقسیم شده است و در شمالی اینولایت بومیان قدیم بسیار است و جمعیت انجا هشتصد و پنجاه و یکهزار و چهارصد و هشتاد نفر است
ثامن اندیه نه است حد شمالی او دریاچه میچیگن و مشرقی او اهیو و حد جنوبی او کن توکی و حد مغربی الی نایس است
و اینولایت فیمابین عرض سی و هشت درجه تا چهل و یک درجه و پنجاه دقیقه شمالی و از طول هشتاد و چهار درجه و چهل دقیقه تا هشتاد
هفت درجه و سی دقیقه مغربیست بزرگترین طول او از شمال تا جنوب دویست و هشتاد و هفت میلست و پهنای او یکصد و پنجاه
میل است رودخانه معروف انجا وتبش و دیگری هویت ریور یعنی نهر الابیض است و در سمت شمالی این مملکت بومیان قدیم
بسیار است و این مملکت باسم انها موسوم است و مابین رودخانه وتبش و دریاچه میچیگن زمین هموار است و جنگل فراوان دارد
و زغال سنگی نیز در اینولایت بسیار است و این ولایت در هشتاد و هفت کونتی تقسیم شده است و قصبه معروف انجا اندیه نه
پولیس است و دیگری کاریدن است که در اقصی جنوبی مملکت است و دیگری وین ستن است و جمعیت انجا هشتصد و هشتاد و
هشت هزار و چهارصد و نوزده نفر است تاسع میسوری حد شمالی او سی او کن و مشرقی او رودخانه میسی سی پی که او را
از مملکت الی نایس و کن توکی جدا میسازد و حد جنوبی او خط سی و شش درجه و سی دقیقه تا چهل درجه و سی دقیقه شمالی
و طول هشتاد و نه و بیست دقیقه تا طول نود و شش درجه مغربی اتفاق افتاده است درازی او از شمال تا جنوب تخمینا
سیصد میل و عرض او دویست و هشتاد میلست قصبه معروف انجا جفرسن و لوی سینه نه است و رودخانه میسوری از
وسط ولایت میگذرد و این ولایت یکصد کونتی تقسیم شده است و جمعیت انجا ششصد و هشتاد و دو هزار و چهل و چهار نفر است رابع
کن توکی است حد شمالی او اندیه نه و اهیو و حد مشرقی او ورجینیه و حد جنوبی او تنسی است و حد مغربی او الی نایس و قدری
از میسوری است و درازی این مملکت از مشرق بمغرب سیصد و بیست میل و بزرگترین پهنای او از شمال تا جنوب یکصد و
میل و کمترین پهنای او در سمت مغرب هشتاد و چهل میل است و قصبات معروف انجا فرنکفورت و وین و پرت لیم است و اینولایت در
نود و هشت کونتی تقسیم شده است و رودخانه معروف انجا کن توکی است که به اهیو داخل میشود و اینولایت حاصل خیز است
جمعیت انجا نهصد و هشتاد و دو هزار و چهارصد و پنج نفر است خامس عشر تنسی است حد شمالی او کن توکی و قدری از
ورجینیه و حد مشرقی او کرولینه شمالی و حد جنوبی و جارجیه و الیمه و میسی سی پی و حد مغربی او ارکن سس و درازی
اینولایت از مشرق تا مغرب چهار صد و سی میل و پهنای او از شمال تا جنوب یکصد و بیست میلست و اینولایت از ممالک معموره است
حاصل خیز و جنگلهای خوب دارد و قصبه معروف انجا نش ویل است و دیگری مرفریس برو است و هشتاد و دو کونتی
تقسیم شده است و اینولایت تقریبا شکل شبه منحرف دارد و رودخانه معروف انجا تنسی است و جمعیت انجا یک ملیون
دو هزار و ششصد و بیست و پنج نفر است سادس عشر اهیو است حد شمالی او میچیگن و دریاچه اری و حد مشرقی او پن سلوانیه
و حد جنوب مشرق و جنوبی او رودخانه اهیو است که او را از ورجینیه و کن توکی جدا میسازد و حد مغربی او اندیه نه است
و اینولایت فیمابین سی و هشت درجه و سی دقیقه عرض شمالی تا چهل و دو درجه شمالیست و از طول هشتاد درجه و سی دقیقه تا طول هشتاد و

چهار درجه و چهل دقیقه مغربی واقع است و اینولایت تقریباً مربع است دویست و سی میل طول و دویست و ده میل پهنای آن و دریا
ولایت در حد و دریاچه ایری باطلاق بسیار است و سمت شرقی او تپه و ماهور است و درکنار رودخانه‌ها غله بفراوانی
بعمل می آید و چشمه‌های نمک و معدن زغال سنگ نیز بسیار دارد و در جنگلهای اینجا آهو و بوقلمون دشتی و قرقاول و کبک
فراوانست و گلهای رنگارنگ نیز دارد شعر بیشه پر سوسن و ریحان و گل * پر درخت میوه دار خوش اکل * هم هزار
مرغ مطرب خوش صدا * اندران روضه فلک صد نوا * و چندین رودخانه در سمت شمال اینولایت بدریاچه ایری
میریزد و چندین رودخانه دیگر در جنوب برودخانه اهیو وصل میشود یکی مسکینگم و سیوتو دیگر است و قصبه معتبر انجا
کلومبس است که پایتخت است و دیگری سن سناتی و گلی ولند و تولیدو و چلی کاث و ورسن و مری ته و اتنس و لنکستر است
و اینولایت بیکصد و سی کونتی تقسیم شده است و کشتی بخار در اهیو بآسانی حرکت میکند و کشتی سازی فن کلی اهل اینولایت
و جمعیت انجا یک ملیان و نهصد و هشتاد و چهار صد و هشت نفر است و سوای این ممالک بیست و چهار گانه که از قرار تحریر
مصنف بیان کردیم چند مملکت دیگر است که در تعریف ممالک متحده است که مصنف بیان نکرد اول ولایت میچگن تری
توری است که حد مغربی و شمالی و مشرقی او بحیرات ثلثه میچگن و هوران و ایری است و حد جنوبی اهیو و اندیانه است
و در اینولایت از رومیان بسیار است و بچهل و سه کونتی تقسیم شده است طول او سیصد و چهل و چهار میل و عرض او
سیصد میلست و جمعیت انجا سیصد نود و هفت هزار و ششصد و پنجاه و چهار نفر است ثانی نارث وست تری توری است
که او را هوران نیز گویند که حد شمالی او دریاچه کوچک ربنی و چند دریاچه کوچک و دریاچه بزرگ سوپیریر و حد مشرقی او
دریاچه میچگن و حد جنوبی الی نایس و حد مغربی او رودخانه بزرگ میسی سی پی است و اینولایت نشیمن رومیان و لایقست
و هنوز تحلیه ابادی کلی در نیامده است و اینولایت فیما بین عرض چهل و دو درجه و سی دقیقه شمالی با چهل و نه درجه شمالیست و از طول
هشتاد و هفت درجه و سی دقیقه مغربی تا طول نود و نه درجه مغربیست و امتداد اینولایت از مابین شمال مغرب بجنوب مشرق است
ثالث ولایت ارکن سس است که به پنجاه و یک کونتی تقسیم شده است حد شمالی او میسوری و حد جنوبی لوسیانه است
و طول انجا دویست و هفتاد میل و عرض او دویست و چهل میلست و جمعیت انجا دویست و نه هزار و ششصد و بیست و دو نفر است
رابع ولایت فلاریدا است که در جنوب ممالک متحده است و او نیم شبه است طول او چهار صد میل و بزرگترین عرض او در
سرحد شمالی سیصد و چهل میل و در وسط یکصد و پنجاه میل و در سی کونتی تقسیم شده است و قصبه معروف انجا تلاهسی و دیگری
پنزه کولا است که در سمت شمال است و قسمت وسط اینولایت ریگستان و بیابان و بعضی از قسمتهایش باطلاق است و جمعیت
انجا هشتاد و هفت هزار و چهار صد و یک نفر است و رودخانهای بزرگ این مملکت که ذکر شد یکی میسوری است که او را
بحسب جمعی اطول انهار عالم دانسته اند که از منبع آن سه هزار و ششصد و ده میل است و منبع او از جبال شکستان است و این
رودخانه هزار و دویست میل بدریا مانده در عرض سی و هشت درجه و پنجاه و پنج دقیقه شمالی و در طول نود درجه مغربی برودخانه
میسی سی پی داخل میشود و از دهن او تا آبشارهای صحرایی او که تقریباً دو هزار و پانصد میلست کشتی و زورق حرکت میکند
و دیگری میسی سی پی است منبع او از دریای ردسیدر لیک او را اکسیته نیز گویند که در عرض چهل و هفت درجه و سی دقیقه شمالی
و طول نود و پنج درجه و هشت دقیقه مغربیست و از منبع او تا دهن او سه هزار میلست و پهنای او باختلاف از سیصد یرد تا
نهصد یرد است و پس از التقای میسوری پهنای او از دو هزار یرد تا دو هزار و پانصد یرد باختلافست و در نیو اورلینز باوجود
اجتماع رودخانه پهنای او بواسطه عمق کمتر از هزار و پانصد یرد است در نیو اورلینز عمق او در وقت تابستان یکصد و بیست فت

و این رودخانه از شمال بجنوب جریان دارد و مجددًا و بسیار را چندین رودخانه بزرگ و کوچک با او متصل میشود و از انهار معروفه از سمت مشرق اول رودخانه الی نائیس است که هزار و دویست و سیزده میل بدهن او مانده داخل میشود و رودخانه دیگر بجانب ولیش به اهیو از الینا داخل شده و بمسافت هفتاد میل پائین از جانب تینسی نیز به اهیو وصل میشود و پس از جریان چهل میل بجانب مغرب این رودخانه بمیتیسی پی هزار میل بدهن او مانده داخل میشوند و انهار معروفه از سمت مغرب اول میسوری است که هزار و دویست میل بدهن او مانده داخل میشود و دیگری رودخانه ارکنساست ششصد و پنجاه میل بدهن او مانده داخل او میشود و دیگری ردریور یعنی النهر الاحمر است که سیصد میل بدهن او مانده داخل او میشود و کنار مغربی این رودخانه از نهر الاحمر تا ارکنسا غالبًا پست و هموار است و جنگل خوب دارد و بیشتر انجا درخت سرو و درخت پنبه است و رودخانه واشیته بنهر الاحمر بیست میل قبل از التقای او به میتیسی پی اتصال میابد و دیگری اهیو است منبع او از مغرب کوهستان الی گنی است و رودخانه الی گنی که از شمال پن سیلونیه جاریست در قصبه پتز برگ متصل میشود و پس از جمیع نهصد و پنجاه میل بطرف جنوب مغرب و مغرب و بار جنوب بمغرب رودخانه میتیسی پی یکصد و نود و سه میل پائین ملتقای میسوری در عرض سی و هفت درجه شمالی و هشتاد و نه درجه طول مغربی داخل میشود و طول مجرای او تا التقای او برودخانه مذکور یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت میل است و از دهن او تا قصبه پتز برگ کشتی و زورق حرکت میکند و دیگری رودخانه سنت لارنس است که بخلیج سنت لارنس داخل میشود و طول مجرای او دو هزار میل است و تفصیل انهار دیگر نپرداختیم هر که خواهد بکتب مبسوطه که درین علم مدون و مرتب است رجوع نماید و از ان وقتی که بنای جمهوریه را گذاشته اند در استحکام قواعد او کمال دقت و سعی را دارند و رئیس الجمهور اول جنرال جارج واشنگتن بود که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و سه هجری باین مرتبه رسید و هر چهار سال بچهار سال رئیس الجمهور را عوض میکنند جارج واشنگتن بسیار خوش سلوک و قاعده دان بود وقتی که مدت رئیسی او تمام شد بار ثانیًا او را باصرار تمام رئیس الجمهور کردند که او هشت سال رئیس بود و سوای او چهار نفر دیگر هم هشت سال رئیس بودند که تجدید کردند القصه اگر همه رؤسای جمهوریه را ضبط میکردیم بی فایده بود و رئیس الجمهور انجا فرنکلین پیرس است که در چهارم مرچ سال هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق جمعه ۲۳ جمادی الاولی هزار و دویست و شصت و نه هجری رئیس شده است و اگر حیات داشته باشد پس از انقضای مدت چهار سال که سیم مرچ هزار و هشتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق ششم رجب هزار و دویست و هفتاد و سه هجریست از رئیسی عزل خواهد شد اما جمعیت ممالک متحده که در سنین قلیله باین عدد کثیر رسیده است محل حیرت و همانا از تاثیر کوالک است که هر زمانی و هر قرنی مملکتی و ولایتی آباد میشود چنانچه وقتی ایران بحسب جمعیت بحد کمال بود و زمانی ایطالیا و روم بحلیه ابادی در امد و مصر ترقی کرد و اکنون آباد است و چنین معلوم میشود که از دنیای عتیق بدنیای جدید میل کرده است استغفر الله یقوم قومًا و یهوم یومًا القصه تعداد جمعیت ممالک متحده در سنین متوالیه از سیزده است و هر سال نیز در ازدیاد است بتحلیل از حکما ...

تاریخ مسیحی	تاریخ هجری	سفید	سیاه ازاد	سیاه بنده	جمع
۱۷۹۰	۱۲۰۴	سه ملیان و صد و هفتاد و دو هزار و چهارصد و شصت و چهار	پنجاه و نه هزار و چهارصد و شصت و شش نفر	سیصد و نود و هفت هزار و هشتصد و نود و هفت	۳۹۲۹۸۲۷
۱۸۰۰	۱۲۱۵	چهار ملیان و سیصد و چهار هزار و پانصد و پنج	یکصد و هشت هزار و یکصد و نود و پنج	هشتصد و نود و سه هزار و چهل و یک	۵۳۰۵۹۴۱
۱۸۱۰	۱۲۲۵	پنج ملیان و هشتصد و شصت و دو هزار و چهار نفر	یکصد و هشتاد و شش هزار و چهارصد و چهل و شش	یک ملیان و یکصد و نود و یکهزار و سیصد و شصت و چهار	۷۲۳۹۸۱۴
۱۸۲۰	۱۲۳۵	هفت ملیان و هشتصد و شصت و یکهزار و هفتصد و یک	دویست و سی و سه هزار و پانصد و پنجاه و شش	یک ملیان و پانصد و سی و هشت هزار و یکصد و بیست و هشت	۹۶۳۸۱۹۱
۱۸۳۰	۱۲۴۶	ده ملیان و پانصد و سی و هشت هزار و دویست و چهل و شش	سیصد و نوزده هزار و پانصد و نود و نه	دو ملیان و نه هزار و چهل و سه	۱۲۸۵۴۸۹۰
۱۸۴۰	۱۲۵۶	چهارده ملیان و یکصد و هشتاد و نه هزار و هشتصد و نود و پنج	سیصد و هشتاد و شش هزار و سیصد و سه	دو ملیان و چهارصد و هشتاد و هفت هزار و سیصد و پنجاه و پنج	۱۷۰۶۳۴۵۳
۱۸۵۰	۱۲۶۶	نوزده ملیان و ششصد و شصت و دو هزار و چهارصد و چهل و هشت	چهارصد و بیست و هشت هزار و هشتصد و دوازده نفر	سه ملیان و یکصد و نود و هشت هزار و دویست و نود و هشت	۲۳۲۸۸۵۵۸

باب یکصد و بیست و ششم در بیان یونیتد مکسیکن استیتس یعنی ممالک متحدهٔ مکسیکو که او را ریپابلک آف مکسیکو یعنی جمهوریهٔ مکسیکو نیز گویند ممالک جمهوریهٔ مکسیکو محدود در شمال و شمال مشرق با ممالک متحده و گوتیمالا است و در مغرب با محیط پاسفیک و در جنوب با بلیزیا بلیز و گاتیمالا و در مشرق با خلیج مکسیکو است و وسعت این ممالک بسیار است ولیکن باندازهٔ وسعت آبادی ندارد و زراعت نمیشود جمعیت آنجا تخمیناً هشت ملیان است و حکومت و دار العدالهٔ آن جمهوریه نیز مثل ممالک متحده است مگر اینکه اینها در مذهب کثولیک اند و ممالک متحده پروتستنت میباشند و این کشور به نوزده مملکت منقسم شده است و پنج تری توری دیگر هست که هنوز تعداد ممالک نیامده است اسامی ممالک از قرار تفصیل ذیل بترتیب اهل جغرافیا از شمال بجنوب ذکر میشود

چیهواهوا	دوم	سونورا که اورا سینالوا نیز گویند	اول		
تمالی پس	پنجم	کوهیلا و تکسس	چهارم	درنگو	سیم
میچوکن که اورا ولدولید نیز گویند	هشتم	زلیسکو که اورا گدلخره نیز گویند	هفتم	نو لیون	ششم
گانکشوتو	یازدهم	سن لوئیس پوتوسی	دهم	زکاتکس	نهم
مکسیکو	چهاردهم	ورکروز	سیزدهم	کویرتیرو	دوازدهم
تلبسکو	هفدهم	اوکسکا که اورا اوجکا نیز گویند	شانزدهم	پوبلا که اورا انجلوس نیز گویند	پانزدهم
		یوکاتن	نوزدهم	چیپنه	هجدهم

و آن پنج تری توری دیگر که در تعداد ممالک نیستند اول نواحی سنته فی است که در مکسیکو جدید است مترجم گوید سنته فی در عرض سی و شش درجه و پانزده دقیقه شمالی و در طول یکصد و پنج درجه و پنجاه دقیقه مغربی واقع شده است و ولایت نیو مکسیکو از طول یکصد و سی درجه مغربی تا طول یکصد و پانزده درجه مغربیست و حد جنوبی او رود خانه گیلا است و حد شمالی او از خط نصف النهار یکصد و سه درجه مغربی تا یکصد و هشت درجه مغربی تا خط عرض سی و هشت درجه شمالیست و از یکصد و هشت درجه مغربی تا یکصد و پانزده درجه مغربی تا خط عرض سی و هفت درجه شمالی انتهی ثانی نواحی الته کلی فارنیه است یعنی کلی فارنیه علیا که او را نیو کلی فارنیه نیز گویند یعنی کلی فارنیه جدید مترجم گوید کلی فارنیه بطول سواحل مغربی امریکای شمالی واقع است که از عرض سی و سه درجه شمالی تا عرض چهل و دو درجه شمالیست و پهنای او دویست میل تا دویست پنجاه میل است انتهی ثالث نواحی بکسه کلی فارنیه است یعنی کلی فارنیه سفلی که او را الد کلی فارنیه نیز گویند یعنی کلی فارنیه قدیم مترجم گوید کلی فارنیه قدیم پنین شلا درازیست که سه سمت او دریاست و حد شمالی او متصل بخاک کلی فارنیه جدید است و در لغت اسپانیا التهٔ بمعنی علیاست که در انگلیسی اپر گویند و بکسه بمعنی سفلی است که در انگلیسی لوار گویند و طول کلی فارنیه قدیم تخمیناً هفتصد میل است و عرض او بتفاوت از سی میل تا یکصد میل است و شهر معروف آنجا کاری نو است که قریب بساحل مشرق واقع شده است انتهی رابع نواحی کالیمه است مترجم گوید کالیمه ولایتی است که در جنوبی ولایت زلیسکو در ساحل دریا واقع است و کالیمه نیز کوه آتش فشانی است که در همان ولایت است و ارتفاع او دوازده هزار فوت است و در جنوب مغرب او قصبهٔ کالیمه واقع است انتهی خامس تلسکلا است مترجم گوید تلسکلا دو قصبه است در ممالک مکسیکو یکی که بزرگتر است در ولایت تلسکلا در طول نود و هشت درجه مغربی و عرض نوزده درجه و بیست و هفت دقیقه شمالی واقع است و دیگری که کوچکتر است در ولایت نو لیون است که در طول یکصد درجه و هشت دقیقه مغربی و عرض بیست و شش درجه و سی و دو دقیقه شمالی واقع است و هر دو اینها جزو ممالک است و اینکه مصنف بیان نکرد که از نواحی خمسه است که هنوز در تعداد ممالک نشده است خیلی عجب است انتهی و این ممالک جمهوریهٔ مکسیکو بعد از مبادی از اردیا و اسپانیا اتفاق افتاده است و شهرهای معروف این جمهوریه مکسیکو است که بهی گو تلفظ میکنند که پایتخت جمهوریه است

۲ یعنی مکسیکو

وجمعیت او یکصد و هفتاد و هزار نفر است و دیگری پوبلا است که او را ولاس انجلوس نیز گویند جمعیت او هفتاد و پنج هزار است و دیگری شهر
کوئی رترو و سن لویس پوتوسی و زکاتکس و گاذالکسره است و این اخری پایتخت ولایت زلیسکو است و بندر معروف
این جمهوریه در جانب مشرق وره کرز است که در ساحل دریای مکسیکو واقع است و در ساحل مغرب آکاپولکو است که در ساحل
محیط پاسیفیک است و کلی فارنیه سفلی فیمابین خلیج کلی فارنیه و محیط پاسیفیک است سینش شمالا دراز است ولی آبادی انجا بسیار
کم است و در ینولایت مروارید بعمل می اید مستر حسیم گوید چند سال است که معدن طلا جسته اند که بسهولت بدست می اید و از خاک
کنده میشود و خلایق از اطراف شتاب رحال کرده بانجا شتافته و طلا بخروار یافتند چنانچه قحطی اذوقه شد و اهل مملکت نیز از کسب و کار
دست کشیده بکندن معدن و جمع آوری خاک طلا میل کردند و تجار دیگر از اطراف کشتی کشتی آذوقه بار کرده بانجا روانه شدند
یکمن نان را بده مثقال طلا و یک کیسه و انکه جای را به بیست مثقال طلا فروختند و تجارت ایشان بشد و رنج خسارت ایشان انتهای نبود
و در جمهوریه مکسیکو معادن طلا و نقره یافت میشود و تا سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری جمهوریه
مکسیکو هفت ملیان پوند طلا از معدن در آورده بودند و اینولایت در روز ورود اهل اسپانیا در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی
مطابق نهصد و بیست و هفت هجری برای خود دولتی بود که در انوقت در میان بومیان ولایت برتری و فوقیت داشتند و فرد نند
کارتز اینولایت را بقهر و غلبه گرفت و از اسر و نهب هیچ کوتاهی نکردند و اهل مکسیکو بسیار مایل لباس حسن و عیش و عشرت شدند
و از بندر آکاپولکو تجارت کلی اهل اسپانیا با جزایر فلیپین و پیرو و چیلی داشتند و متاع کلی که از ینولایت بیرون میبرند طلا
و نقره و سنگهای گران بها و جوکولیت و شنجرف و نیل و چوبهای ملون برای اوطاق و ابریشم و غیره است و اینولایت مادام
که در تصرف دولت اسپانیا بود در همه حالت خواه در امر زراعت خواه تجارت ترقی کلی داشتند و از ان پس که جمهوریه شد بحالت
سابق باقی نمانده و این ولایت اگر چه بحسب جمعیت از ممالک متحده کمتر است ولی بحسب وسعت چندان تفاوت ندارد و در ولایات
مغربی ممالک متحده و شمالی جمهوریه مکسیکو هنوز بحلیه آبادی کامل در نیامده است و بومیان قدیم سکنی دارند و بیشتر آنها باز
بجهالت و ضلالت قدیم خود باقی هستند تنبیه جمهوریه مکسیکو بسیار تنزل کرده است و ولایات تکساس و غیره از حیطه تصرف
ایشان بیرون رفته خود جمهوریه علیحده شده است و بعضی از ولایات تکساس نیز در نزد جمهوریه ممالک متحده بگرو رفته است و
جمهوریه مکسیکو کلی فارنیه را در نزد ممالک متحده گرو گذاشته اند و وعده او منقضی شده است که الکنون جمهوریه ممالک متحده تصرف
کرده اند و جمعیت انولایات را در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری سیزده ملیان و چهار
شصت و پنج هزار و پانصد و شصت و هفت نفر شمرده اند و این ممالک در تصرف دولت اسپانیا بود و در سال هزار و هشتصد و بیست و
یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری بنای خلاف گذاشته سر از اطاعت باز زدند و در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی
مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری دول اروپا بر آزادی آنها تصدیق کردند جمهوریه مقرر گشت و تا الکنون مطلق العنان
و آزادند و شهر مکسیکو را نیو اسپین نیز گویند و بعضی تمام مملکت مکسیکو را نیو اسپین میخوانند و شهرهای دیگر معروف کشور
مکسیکو یکی مانتری است که در ولایت نو لیون است و دیگری سینه لوا است که در ولایت سونوره است و دیگری
کانک سوتو است که در ولایت کانک سوتو است و دیگری ولد و لید است که در ولایت میچوگن است و دیگری اوکسیکا است
که در ولایت اوکسکا است و دیگری اری زبه است که در ولایت وره کرز است و دیگری دمارینه و مرید است که هر دو
در ولایت یوکتن است و سوای این شهرها چندین قصبه و شهر دیگر نیز دارد و در شمالی ولایت مکسیکو و برزیل و پیرو حیوانیست مسمی
به لامه که شباهت کلی بشتر دارد ولی از شتر کوچکتر است و او را بار میکنند و اگر بار او زیاد باشد که قوه برداشتن و تحمل آن را نداشته باشد

سنه ١٢١٧
سنه ٩٢٧
سنه ١٢٤٦
سنه ١٢٣٦
سنه ١٢٤٦

آن حیوان گریه میکند و همین که از بار او تخفیف دادند که راحت شد از گریه می ایستد و بعضی بقدری گریه میکند که از غصه می میرد
و در ولایت پیرو زیادتر از جای دیگر است که او را نسبت بآن مملکت داده پیرو وین کمل نیز گویند یعنی شتر مملکت پیرو
اما جمهوریه تیکسس در شانزدهم نومبر سال هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق بیستم رمضان هزار و دویست و پنجاه و شش هجری
باعانت دولت انگلیس مقرر گردید و اکنون سرحد فیمابین جمهوریه تیکسس و جمهوریه مکسیکو رودخانه بزرگ گرینددل نارت
و این رودخانه از مغربی قصبه سنتفه فی بمسافت بیست میل میگذرد و از انجا بجانب جنوب جاری می شود و پس از مسافت بسیار بجنوب
مشرق میل میکند و بخلیج مکسیکو داخل میشود منبع این رودخانه از جبال سنگ نشان است و سرحد فیمابین جمهوریه تیکسس و ممالک
متحده از طرف مشرق رودخانه سبینا است و در طرف شمال ریدریور یعنی رودخانه احمر است و از نواحی شمال مغربی این
جمهوریه بواسطه اینکه مسکن وحشیان بومیان و صحراهای وسیع است تا حال اطلاع نداشتند در سال هزار و هشتصد
سی و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و نه هجری لیگرند جستجو نمود و بسیار اراضی خوب و جنگلهای مرغوب و رودخانه بسیار دیده
و این اراضی غیر معمور تقریبا از طول صد درجه تا طول یکصد و سه درجه و سی دقیقه مغربی و از عرض سی درجه شمالی تا عرض سی و
هشت درجه شمالی است که تخمیناً پانصد و پنجاه میل در طول و سیصد میل در پهناست و جمهوریه تیکسس بسیست و کونتی تقسیم شده
و چندین رودخانه بزرگ درین ولایت جاریست که بخلیج مکسیکو داخل میشوند بزرگ انهار رودخانه کولوردو است که از جنب
شهر استین میگذرد و دیگری رودخانه برزوس است

باب یکصد و بیست و هفتم در بیان گاتیملا که او را ریپبلک آف سنترل امریکا نیز گویند یعنی

امریکای مرکزی این ولایت گاتیملا که الان در اجمهوریه مرکزی گویند ولایتی است که فیمابین جمهوریه مکسیکو و جمهوریه کولومبیه
واقع شده است حد شمالی او ولایات مکسیکو و حد مغربی او محیط پاسیفیک و حد مشرقی وی یوکتن است که او را نیز ماندرس
نیز گویند و موسکوی شسته و حد جنوبی او کولومبیه است و شکل این ولایت تقریبا بشکل مثلث است و در جمعیت سیوم و بزرگتر
از چیلی یا پیرو است و این ولایت در وسعت چهارمین ولایت امریکای شمالی می شمارند و ابادی او بالنسبه از همه ممالک امریکا
بجز ممالک متحده بیشتر است و این ولایت تا انقلاب سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری
تا سال هزار و هشتصد و بیست و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و هشت هجری کمتر اطلاعی داشتیم و اهل اروپا زیاد
نداشتند و اکنون بشش مملکت تقسیم شده است که اسما گاتیملا و سنت سلوادور و ماندرس نیکرگوا و کوسته ریکا
و جمعیت او فزونتر از دو ملیانست و اگر همه گاتیملا مثل انگلند اباد و معمور میشد گنجایش داشت که سی و شش ملیان نفوس در انجا باشد
و صفحات او در رفاه و در تفاوت هوا و حاصل خیزی بسیار تفاوت دارد و از انجهة است که درین ولایت همه محصولات ممالک
حاره و معتدله نیز بعمل می اید و اکثر قسمت این ولایت کوهستان است معادن خوب دارد و انواع و اقسام میوه و گل و ریاحین درین ولایت
یافت میشود و همه سال میوه های لذیذ دارد و متاع کلی که از این ولایت بخارج میبرند نارجیل و نیل و قرمز است و دریاچه بزرگ
نیکرگو در جنوب متصل برودخانه سنت جان است که انصباب آن برودخانه بدریای کولومبیه است و عنقریب از اهتمام مردمان
کافی که در پی تجارت و ابادی ولایت اند ازین رودخانه تا نیکرگو و از انجا بمحیط پاسیفیک بواسطه خندقها راه آمد و شد مفتوح خواهد
شد و طول این دریاچه تخمیناً یکصد و شصت میل و عرض او شصت میل است مستر کرب گوید مصنف در طول و عرض این دریاچه
اشتباه کرده موافق روایت کتب دیگر و انچه از اطلسها معلوم میشود طول او یکصد و چهل میل و عرض او چهل میل است و درین دریاچه
تخمیناً هفده جزیره بزرگ و کوچک است که بزرگ انها تقریبا پنجمیل طول و دو میل پهنا دارد انتهی و قصبات معروف این ملک گاتیملا

١٢٥٦ — است — ١٢٤٩ — ١٢٣٦ — ١٢٣٨ — است — است

که پایتخت است و جمعیت آنجا تخمیناً پنجاه هزار می‌شود و سنت سلوادور لیون چی کوی مولا کرتیگو سیودد ریال [illegible] مترجم گوید
سیودد ریال در شمالی مغربی این ملک و کرتیگو در اقصی جنوبی این ملک واقع است و سنت سلوادور و لیون قریب بساحل
مغربی و چیکوی مولا در شرقی گواتیمالا اتفاق افتاده بود در جنوب لیون دریاچه کوچکی است که باسم لیون شهرت دارد و این دریاچه
صغیر ببحیره نیکرگوا برودخانه اتصال دارد انتهی و قانون حکومت این ولایت نیز مثل جمهوریه مکسیکو است و در این ولایت زلازل
شدیده بسیار اتفاق می‌افتد و جبال آتش فشان نیز بسیار دارد که اکثر آنها همیشه در اشتعال و التهاب است او هر وقت که شدت
کرده از اندازه که سکنه آن ولایت میدانند شعله در تجاوز نمود و یقین بزلزله می‌کنند در احتیاط خود را ملاحظه می‌نمایند ولی از
خوف آن بلای ناگهانی کجی آرام و قرار و آرام می‌ماند این شهر قدیم گواتیمالا که پایتخت سابق این ولایت بود در هفتم جون
سال هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مسیحی مطابق اواسط ربیع الثانی هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری بزلزله شدید خراب
شد و این یکی از زلازل شدیده مخوفه است که در تواریخ ثبت شده و امتحان بود که از [illegible] که چون دریا با اضطراب و انقلاب
شدید افتاد چنانچه هیچوقت چنان انقلاب و تلاطمی مشاهده نشده بود و این دو کوه آتش فشان که در نزدیکی شهر بود بجوش و
خروش در آمد از یکی از آنها سیلاب آب و از دیگری امواج مشتعله لاوه بیرون آمد و از طرف دیگر زمین بحرکت افتاد و از
شدت زلازل شکافها و مغاکها در زمین پیدا شد و در آخر روز پنجم این قصبه با جمیع دولت و هشت هزار زن و مرد و طفل بزمین
خسف گشت و لاوه سیال نیز از کوه آتش فشان جاری شده بالای این خرابهای شهر را گرفت و [illegible] و نصب من فوق
رؤسهم الحمیم اهل آن ملک باین عذاب الیم گرفتار شدند که هیچ اثری از آثار آن قوم باقی نماند و این شهر جدید بمسافت چهار لیگ
از موضع سابق شهر قدیم بنا شده است مترجم گوید سلسله از جبال قریب بساحل مغربی این ولایت بطول ساحل امتداد
دارد و هفت قله از آن قلل آتش فشان است و آنکه در مغربی گواتیمالا است از همه بزرگتر است انتهی ولایت موسکوی [illegible]
یعنی ولایت موسکوی [illegible] که تعلق بهندیها دارد که اشاره بمومیان ولایتیست در ساحل مشرقی گواتیمالا است که حد شرقی این ولایت
دریای کولمبیا است و حد جنوبی رودخانه بلیو فیلدز است که مصب او بدریا در عرض دوازده درجه شمالی است و این ولایت تصرف
اسپانیا در بنا حدود لی الان جزو جمهوریه گواتیمالا است و در مغربی این ولایت ملوک [illegible] است که جنرال [illegible] گورنر
بود و پس از وفات او در سال هزار و هشتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و پنج هجری از تصرف کسان او بیرون
رفت مترجم گوید زمین شهر گواتیمالا جدید از سطح دریا چهار هزار و نهصد و شصت و یک فوت مرتفع تر است و مسافت این شهر
تا دریای پاسفیک چهارده لیگ است و این ولایت نیز در تصرف اسپانیا بود و پس از آنکه مکسیکو از تصرف ایشان بیرون رفت
این ملک نیز بتصدیق دول اروپا بجمهوریه مقرر گشت

باب یکصد و بیست و هشتم در بیان جزایر انتی لس که آنها را جزایر هند الغرب نیز گویند

و این جزایر انتی لس را بعضی امریکن آرچیپلگو گویند یک مجموعه از جزایر صغار و کبار است که فیما بین دو اقلیم یعنی امریکای جنوبی
و امریکای شمالی اتفاق افتاده است و این جزایر در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری
پیدا شد و مجموع این جزایر مشتمل بر سواحلی و صفحه ایست که زیادتر از دو هزار میل باشد و از این جزایر بحسب ترتیب اهل جغرافیه که
از شمال شروع شود نخست اول جزایر بهمس است و آنها را جزایر [illegible] نیز گویند یعنی معبر که تعلق با انگلیس دارد و در باب
هشتاد و هشتم ذکر شده است و دیگری جزیره کوبه است که تعلق با اسپانیا دارد و در باب پنجاه و نهم بیان شده است و سیم
جزیره جمیکا که در تصرف انگلیس است که او نیز در باب هشتاد و ششم ذکر شده و دیگری هیتی است که او را اسپن یولا و سنت دامنگو

نیز گویند که سمت مشرقی کوبه و جمیکا است و قبل از انقلاب این جزیره در تصرف اسپانیا و فرانسه بود چنانچه قسمت مشرقی جزیره در تصرف
اسپانیا و قسمت مغربی در دست فرانسه بود و الآن حکم واحد دارند و اهل جزیره هر دو دولت را پس از جنگهای بسیار و اتلاف
بسیار جواب دادند و جمعیت آنجا یک ملیون فزونتر است درازی این جزیره تقریباً چهارصد میل و پهنای او یکصد و پنجاه میل است
هوای این ولایت با اهل اروپا ناسازگار است و با بومیان سازگار و محصولات آنجا از هر قسم نیز دارند علی الخصوص در حصه
مغربی که متعلق بفرانسه داشت و متاع کلی که ازین ولایت بخارج میرود قهوه و نیل و پنبه و شکر و ماهوجنی است و صفحه
جزیره مشتمل بر تپه‌ها و دره‌ها و جنگلها و جویهای دلکش است علی الخصوص بعضی از دره‌ها که مشحون از درخت مهوگنی است و ال حرب
سرخ است که قیمت دارد و چوب برزیل و حنا و کاج و بلوط و آبنوس و غیره است و پایتخت این جزیره پرت اپرنس
که در ساحل مغربی است که او را پرت ریپابلیکن نیز گویند و جمعیت آنجا فروتر از یازده هزار است مترجم گوید تفصیل این
جزیره را در آخر باب پنجاه و نهم نوشته‌ام و علیک بالرجوع علیه و جزیره دیگر که در مشرقی هیتی است پورتوریکو است که تعلق
باسپانیا دارد و در باب پنجاه و نهم مسطور است و پس از آن جزایر ورجین است که در تصرف انگلیس و دنمرک است که در باب پنجاه و
ششم مذکور است و دیگری جزایر کریبی است که آنها را جزایر ویند وارد نیز گویند که در جنوب شرقی جزایر مزبور است و در
جزایر همه دول اروپا شرکت دارند ولی اغلب آنها در تصرف انگلیس است چنانچه در باب پنجاه و ششم معلوم داشته ایم

باب یکصد و بیست و نهم در بیان ساوت امریکا یعنی امریکای جنوبی

امریکای جنوبی که مشابهت کلی با افریقا دارد یعنی مثلثی شکل است و میتوان او را یک قسمت قطعه و حصه تمام از اقسام
دنیا قرار داد و امتداد او از عرض دوازده درجه شمالی تا عرض پنجاه و چهار درجه جنوبی است و جزیره تره دلفیگو خارج ازین حد است
و درازی او تخمیناً چهار هزار و پانصد میل و بزرگترین پهنای او سه هزار و سیصد میل است مترجم گوید جزایر تره دلفیگو در اقصی جنوب
امریکای جنوبی است و بسیار نزدیک بساحل است که حکم واحد دارد لهذا بعضی او را داخل امریکای جنوبی کرده امتداد او را
از دوازده درجه شمالی تا کیپ هارن که در عرض پنجاه و شش درجه جنوبی است می‌گیرند که اقصی ماخذ جزایر تره دلفیگو است و مصنف
این جزایر را موضوع کرده تا پنجاه و چهار درجه جنوبی که اقصی سر حد [illegible] است بیان نموده انتهی و امتداد امریکا
جنوبی بجانب جنوب از افریقا بیشتر است و در اقصی جنوب این ولایت بجهة سرمای شدید توطن بسیار مشکل است و صفحه امریکا
یعنی مثلاً در کثرت انهار که از اطراف بدریا میریزد باز مشابهت با افریقا دارد و همچنین وسط این نیز مثل دنیا بیابانست ولی
ازین ولایت اهل اروپا بیشتر از افریقا اطلاع دارند اگرچه باز بعضی از قسمتهای او مجهول مانده است و انهار عظیمه و جبال شامخه
هستند و امریکای جنوبی میتوان گفت که برتری بر همه انهار و جبال دنیا دارد و این معروف و مشهور جبال اندیس بدرازی این زمین
شمالاً از استمس [illegible] تا بوغاز مجیلان در ساحل مغربی اتفاق افتاده است چنانچه بحد وسط او از ساحل تقریباً در اکثر اماکن [illegible]
صد میل است و بلندترین قله‌های او در ولایت کولمبیا است و قله مرتفع او که چمبرازو است که ارتفاع او بیست و یک هزار و
چهارصد و چهل و چهار فوت از بالای سطح دریا است که تخمیناً یک ربع بلندتر از مونت بلانک است که در ممالکت سوای است ولی
یک خمس پست‌تر از کوه همالیه است که در ایشیا است اگرچه این کوه [illegible] در منطقه محترقه است ولی کثرت ارتفاع او سبب دوام برف [illegible]
تقریباً تا دو هزار و چهارصد فوت از قله او مستور است و انهار معروف امریکای جنوبی مرینون است که او را امیزن نیز گویند
که ازین بزرگتر و مشهورتر رودخانه در کره ارض نیست و دیگری اریونوکو [illegible] که او را [illegible] نیز [illegible]
[illegible] منبع رودخانه [illegible] از اندیس [illegible] در ولایت [illegible]

ولیس از همه بجاج سه هزار و یکصد وسی میل در زیر خط معدل النهار بمحیط اتلنتیک داخل میشود و بر این رودخانه از یمین و یسار واز اول تا آخر زیاد تر از سیصد رودخانه بزرگ ملحق میشود که بعضی از آنها از رودخانه دنتوب بزرگتر است و چنین لغه شده است که عمق این رودخانه تا هزار و پانصد میل از دهن او زیاد تر سی قدم است که نجاه و چهار ذرع است سرش خیال دوست گشتر ذوقش زمین تنگ خنده خوشتر دجله شده عبد ولی ز آتش مشکین گشته شده بحالتش ورودخانه ریو دل پلته ثانی اشین این رودخانه است واو از اتصال سه رودخانه معظم حاصل آمد که پرنا کای و یوره کای و پرگویه است و این رودخانه بسیار تند است وقتی که بمحیط داخل میشود مسافت چند میل باز شیرینی آب او مشهود است ورودخانه اری نوکو نیز از آندس بر میخیزد و پس از جریان بی شمار بشمال مشرق در هشت درجه عرض شمالی بمحیط اتلنتیک میریزد و طول مجرای او نیز دو هزار و دویست و شصت میلست ورودخانه سنت فرنسیس کو از ممالکت برزیل جاریست و بمحیط اتلنتیک در یازده درجه عرض جنوبی متصل میگردد و دولت اسپانیا در زمان سابق در همه امریکای جنوبی بجز برزیل و گوینه استیلا و تسلط داشت ولی اکنون همه ممالک متصرفی اسپانیا مطلق العنان شده و بجمهوریه مقرر گشته است و برزیل مرتبه شاهنشاهی رسیده است و امریکای جنوبی الآن مشتمل بر این ولایات جمهور کولومبیه جمهور پیرو جمهور بالیویه که او را آپر پیرو نیز گویند یعنی پیرو علیا و جمهور ریو دلا پلته و جمهور چلی و جمهور لیلاتیه و شاهنشاهی برزیل و مملکت کوچک پتگونی و گوینه و این ولایات وسیع هندی های پتگونیه وغیره است

باب یکصد وسی ام در بیان جمهور کولومبیه

مملکت کولومبیه در سمت شمال و شمال مغربی امریکای جنوبی است که سابقا با سامی تیره فرمه و نیو گرناده و ونیزویله معروف بود که اکنون همه را کولومبیه میگویند حد شمالی این مملکت دریای کولومبیه است که او را کری بین نیز خوانند و کاتمیلا و حد مشرقی او گوینه و برزیل است و حد مغربی او محیط پاسفک و حد جنوبی او ولایت پیرو است و طول این مملکت تقریبا از مشرق تا مغرب هزار و سیصد میل و بزرگترین پهنای او از شمال تا جنوب هزار میل است و جمعیت او تخمینا سه میلیون پانصد هزار است و این مملکت بدوازده ولایت تقسیم شده است و هر یکی به سی و هفت کونتی بزرگ تقسیم گشته است واسامی ولایات دوازده گانه با قصبات بزرگ هر یک از آنها قرار است و بوگوته پایتخت این مملکت است

ولایات	قصبات	ولایات	قصبات
انتیوُر	مدلین	اری نوکوه	کومنه
بنی زوله	کره کس	زولیه	مره کی بوه
بویکه	طنجه	کوندی نمارکه	بوگوته
مگدالینه	کرتجنه	استمو پانمس	پنمه
کاکه	پوپین	الکوی دآر	کوی توه
استائیم	کوسن کا	گایه کویل	گایه کویل

مر حسنم گویند استمس پنمه مشهور است و قصبه پنمه در ساحل پاسفک واقع شده است و بعضی پنمه خلیج دریین التی تم تسلی را استمس دریین نیز خوانند و ولایت مگدالینه در مشرق پنمه است و ولایت زولیه در مشرق مگدالینه است

امریکای جنوبی

وقصبه اینولایت مرّه کی بوئه در ساحل مشرقی دریاست که در اینجا دریا ساحل را شکافته بمسافت صد میل میان خشکی آمده است
وقصبه مرّه کی بوئه در جنب بوغاز است و این خلیج بشکل بیضه افتاده و تنگی بوغاز او در جانب شمالی سه میل و امتداد بوغاز
تخمیناً پانزده میل است و مملکت ونی زوئلا نیز در مشرق زوئلیاست و ولایت اری نوکوئه در مشرق و شمال مشرق ونی
زوئلا است و قصبه معتبر اینجا کومنه است که در طرف شمال در ساحل دریاست و ولایت آپوئه در جنوبی ونی زوئلا است
و ولایت کوندی نمرکه در جنوب مگدلینا است و ولایت بویکه در مشرق کوندی نمرکه و قصبه طنجه در شمال مشرق بلده بوگوته
واقع شده و مسافت میان اینها تخمیناً هفتاد میل است و ولایت کاکه در مغربی کوندی نمرکه در کنار ساحل دریاست
و ولایت اکوئدار که بعضی اکوی تر میگویند که بهمان اسم خط استوا مشهور است در تحت خط استوا واقعست و ولایت
کانیه ساکوئیل در جنوبی اکوی دار است و ولایت [illegible] در مشرق جنوب مشرق کانیه کوئیل است و الکنون اکثر اینولایات بهمان
اسامی کوهها معروف تر است چنانچه کرتکنیه کوهی بزرگ است و بهمان اسم قصبه اینجا که کرتحنه است شهرت دارد
تفصیل این مراتب اگرچه جمله معتبر نبود ولی اشخاصی که تازه قدم بشاهراه علم جغرافیا گذاشته اند هدایتی لازم داشتند
انتهی و جمیع اینولایات تا سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری در تصرف دولت
اسپانیا بود و در بیست و پنجم دسمبر سال مزبور مطابق دهم ربیع الاول هزار و دویست و سی و پنج هجری جمهوری کولومبیه
مقرر گردید و درین ممالک رودخانهای بزرگ و اطواد جبلیه بسیار است و اکثر قطعات این مملکت غیر مزروع است و سمت شمالی
شمالی این مملکت بسیار گرم و اکثر جائی نار و باطلاق است و بدان جهة در تابستان هوای اینجا ناسازگار و متعفن است
و قسمت های وسط و جنوبی بجهة هوا بهتر از سمت شمال است و خاک اینولایت بجهة زراعت بسیار خوب است و جنگلهای
اینجا و صحراهای اینجا اکثر اوقات سبز و خرم است و رودخانه معروف این مملکت اُری نوکو است و چندین رودخانه دیگر باو
وصل میشود و دیگری آمزون است که در جنوبی اینولایت مسافت بسیاری از خاک این مملکت میگذرد و دیگری مگدلینا است مترجم
گوید مگدلینا از جنوب بشمال جاریست و مصب او دریای کولومبیه است و در پائین قصبه مانم پوکس تخمیناً بمسافت بیست و
دو میل رودخانه بزرگ کاکه باو متصل میشود و طول مجرای این رودخانه تخمیناً ششصد و پنجاه میل است انتهی و پایتخت این ممالک
بوگوته است که او را بعضی سنته فی دبوگوته میگویند که در جنب رودخانه کوبلی واقع است که آن رودخانه به مگدلینا ملحق
میشود و جمعیت این شهر شصت هزار است و جمعیت کوئی تو هفتاد هزار است و رودخانه مشهور اُری نوکو حالت عجیب و غریبی دارد
که در عرض سال یکبار بخیزد و یکبار می افتد و هیچ تفاوتی درین حالت او پیدا نمیشود چنانچه از اول اپریل که اواسط حمل است
این رودخانه شروع بازدیاد و آماس کردن میکند و بتدریج تا پنجاه زیاد میشود و در ماه ششم مدت یکماه که منتهای
طغیان و ازدیاد اوست بیک حالت باقیست و از اکتوبر که اوایل میزان است باز بتدریج رو به نقصان میگذارد و کم
میشود و در ماه مارچ مدت یکماه که منتهای نقصان و کمی اوست باز بیک حالت برقرار است و این ازدیاد و نقصان در هر سال
بی تغییر و تبدیل ملاحظه شده است و برآن رودخانه با فایده پرمنفعت چندین رودخانه بزرگ از زمین و بسیار ملحق شده و
و با چندین دهن بمحیط اتلنتیک داخل میشود و از سرعت حرکت و تندی سیر چنانست که لنگرهای حربی را در حالت [illegible]
دریا از هم می شکافد و شیرینی آب او تا بمسافت سی و شش میل معلوم و مشهود است و اکثر سکنه مملکت کولومبیه از نسل اهالی
اسپانیا هستند و در جنگلها و صحراهای اینولایت از بومیان قدیم بسیار است و اینها نیز چندین قبیله و طایفه است که باز
بحالت وحشت برقرارند که قوت غالب اینها از شکار و ماهی و ریشه نباتات و میوه جنگلی است و در میان ایشان از همه بدتر

باب یکصد و سی ام در بیان جمهوریهٔ کولومبیه

دخونخوارتر قبیلهٔ پورتس داثو تو کمش است و قسمت بزرگی از جزیرهٔ فیرمهٔ الآن مسکن صحرائیان و بومیان ولایت آ
مترجم گوید بیشتر این قبایل در مشرق و جنوب مشرقی ولایت انکوئی داز مسکن دارند و تمامی طبقهٔ اینها از نقشه
از و سمیث در صفحهٔ کولومبیه مسطور است نگاشتن او در اینجا بلا فایده است انتهی و بندر معروف پورتوبلو یعنی بندر ازرق در ساحل
شمالی آتمس دریَن است و بندر پنمه در ساحل پاسفیک است و از این دو بندر وقتی طلا و نقره بی شمار و احجار قیمتی که از ولایت چیلی
و پیرو می آوردند بفرنگستان حمل و نقل میشد و اکنون از آن شهرت کاسته است و ما الکراز بیان جبال آتش فشان این ولایت که
بسا خرابی و خسران باین ملک رسانده است چشم پوشیم و در حق اینها ساکت باشیم براستی و درستی در وصف این مملکت نکوشیده‌اند
و این جبال آتش فشان غالباً در ولایت کوئی تو است و معروف اینها چیمبارزو و پیچین کا و کوتوپکسی است و این اعظم و ارفع
چیمبارزو اکنون از حالت غضب خود ایستاده و منطفی است و ارتفاع او از بالای سطح دریا بیست و یکهزار و چهار صد و چهل و چهار
فوت است اگرچه او در منطقهٔ محترقه مابین یکدرجه و دو درجه عرض جنوبی است ولی قلهٔ او همیشه با برف دائمی مستور است و کوه
پیچین کا اکنون آتش فشانست و گشادی دهن او در بالای کوه از دهن همه کوههای آتش فشان وسیعتر است و کوه کوتوپکسی که
ارتفاع از پیچین کا زیادتر است و از این کوه خرابی و خسارت بی شمار باهل مملکت رسیده است و از همه جبال آتش فشانی که در
اندیس واقعست خطر او بیشتر است و ارتفاع او هجده هزار و هشتصد و هشتاد فوت است و از این کوه سنگهای بزرگ و صخرهای
متمادی اندر با آتش در آمده است که دره های حول و حوش بمسافت چندین میل از سنگ و صخره مستور و مالامال است و جنبشهای
هولناک و خروجهای مشهور او در سال هزار و ششصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و ده هجری و در سال هزار و هفتصد
سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه یک هجری و در سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و پنج
هجری و در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هفت هجری و در سال هزار و هفتصد و شصت و شش مسیحی
مطابق هزار و صد و هشتاد هجری و در سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری و
دیگری در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری بود و آنکه در سال هزار و ششصد و
نود و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و ده هجری اتفاق افتاد چنان بود که قبل از خروج کوه شکافی در کوه پیدا شد که از شدت
قوت خروج کوه و شکافتن کوه شهر مشهور لکونگه خراب شد و ثلث ربع از سکنهٔ آنجا بهلاکت رسید و چندین قریه در حول و حوش او
خراب گردید و آنکه در سال هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و یک هجری اتفاق افتاد شعلهٔ او از کناره
او بمقدار دو هزار و هفتصد فوت بلند شد و آنکه در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هفت هجری
واقع شد غریدن و صوت او چنان هایل و مهیب بود که صدای او را در قصبهٔ هونده که زیاده تر از ششصد میل فاصله داشت
شنیدند تنبیه ولایت کولومبیه که سابقاً بسه مملکت بزرگ تقسیم شده بود مملکت وسطرا نیوگرناده میگفتند که متصل
به آتمس درین است و سمت شمال مشرقی و مشرقی او دایرهٔ فرمه مکنیسیا و سمت جنوبی و را کوئی تو میخواندند و این
جبال مذکوره در مملکت کوئی تو است پیچین کا در زیر خط استوا است و کوتوپکسی در جنوب او است و چیمبارزو در جنوب
کوتوپکسی است و ارتفاع پیچین کا یازده هزار و هفتصد و چهل فوت است و قصبهٔ هونده در شمال مغرب شهر بوگوته در کنار
رود خانهٔ مگدلنه واقع است و مسافت میان اینها تخمیناً هفتاد میل است و در شمال مشرق قصبهٔ پوپیَن کوه سیره کاکس
که از این کوه بومیان ولایت پارچه های بزرگ یخ ببازار پوپین آورده میفروشند

باب یکصد و سی و یکم در بیان مملکت پیرو

سنه ۱۱۱۰
سنه ۱۱۵۱
سنه ۱۱۵۵
سنه ۱۱۵۷
سنه ۱۱۸۰
سنه ۱۱۸۲
سنه ۱۲۲۳
سنه ۱۱۱۰
سنه ۱۱۵۱
سنه ۱۱۵۱

باب یکصد و سی و یکم در بیان مملکت پیرو

مملکت پیرو در مشرق با برزیل و بالیویه و در جنوب مغرب با چیلی و با سفینک و در شمال با کولومبیه محدود است و اینولایت
بلبوه در سال هزار و پانصد و سیزده مسیحی مطابق نهصد و نوزده هجری پیدا کرد و بعد پیزرو و المگرو باین مملکت در سال
هزار و پانصد و چهارده مسیحی مطابق نهصد و بیست هجری یورش آوردند و در سال هزار و پانصد و سی و یک مسیحی مطابق
نهصد و سی و هشت هجری کل این مملکت مسخر ایشان شد وقتی که پیرو باطاعت اسپانیا در آمد بزرگترین ممالک بود
که در امریکا اهل اسپانیا صاحب شدند و بعد رفته رفته از حدودش کم شد چنانچه ولایت کوئیتو در سال هزار و هفتصد و
هیجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری از پیرو مفروز شد و ضمیمه نوگرناده گردید که الآن جزو جمهور کولومبیه است
و همچنین وقتی که دولت اسپانیا در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری خیال
کردند که ولایت بونس آیرس را حاکم نشین جدائی کنند ولایت پوتوسی و شهرهای لاپز و لپلته و بلوک [illegible]
از مملکت پیرو جدا کرده ضمیمه این حکومت جدید کردند و جبال آندیس بطول این مملکت سراسر امتداد دارد که در اینجا کاردلیر
میگویند و از این قله‌ها بعضی با برف دائمی مستور است و مشرقی قسمت اینولایت صحراهای دور و دراز است که
طوایف اندینس یعنی هندیهای بومی مسکن دارند و در اینولایت در طول سواحل بجهة بخارات متصاعده از دریا و جبال
آفتاب زیادتر از شش ماه دیده نمیشود و باران نیز در این سواحل بندرة میبارد و در قلل جبال این سواحل بکرات باران
می آید و هوای این مملکت بسیار خوب است و زیادتر از دو ماه در عرض سال زمستان نمیشود و در تابستان نیز با وجود آنکه
در تحت منطقه حاره است هوا چندان گرم نیست و همینکه از آفتاب بسایه رفتی چنانست که از منطقه حاره بمنطقه معتدله آمده
باشی ولی زلزله که در سایر ولایات بندرت و بقلت اتفاق می افتد در اینولایت بکثرت واقع میگردد چنانچه کمتر مکانی
در این مملکت هست که از اثر زلزله در او شکافی نباشد و یا علامتی ظاهر نشده باشد و جمعیت پیرو تخمیناً دو ملیانست
و پایتخت او لیمه است که جمعیت او فزونتر از هفتاد هزار میشود و قصبات معروف دیگر کزکو و آری کوئی په و هامنگه
و تره کسیلو است که او را تره هیلو میخوانند و بندر معروف آنجا کلو است و شهر لیمه یا لائمه شهر معموریست و تجار
معتبر در آنجا سکنی دارند و این شهر در کناره های رودخانه ریماک بمسافت هفت میل دور از دریا واقع است و پیزرو که
نامدار و فاتح پیرو بود در این شهر در سال هزار و پانصد و چهل و یک مسیحی مطابق نهصد و چهل و هشت هجری سر بریدند و این شهر
در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری با سعی جنرال سن مرتن
و لارد کوکرین از تصرف دولت اسپانیا بیرون شد و بندر کلو بمقدار هفت میل در مغرب لیمه در کنار دریا واقع است
و در سال هزار و هفتصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و شصت هجری در این بندر زلزله شدیدی اتفاق افتاد که
جمیع این بندر در دریا غرق شد و از چهار هزار نفس که در این بندر بود یک نفر بطور عجب خلاصی یافت که [illegible]
این بندر را آورد و قصبه کزکو شهر بسیار قدیم پیرو است و این شهر پایتخت سلسله انکس پادشاهان پیرو
بود قبل از آنکه این مملکت بتصرف اسپانیا در آید این سلسله در این مملکت [illegible] و المگرو سردار شد که در اطاعت پیزرو
بود در این شهر در سال هزار و پانصد و سی و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهل و پنج هجری با جمعی از لشکریان خود کشته شد
و در پیرو معادن طلا و نقره بسیار است و متاع کلی که از اینولایت بخارج میرود طلا و نقره و شراب و برندی و
شکر و پیرو چون بزرگ یعنی قشری که منسوب به پیرو است و خاصیت این قشر را در انگلند اهل علم بعضی سنکونا
پیدا کرد و پیرو قبل از فتح اسپانیا بجهة نظم ولایت و صنایع بهترین ممالک امریکا حساب میشد چنانچه سلاطین

سنه ۹۱۹
سنه ۹۲۰
سنه ۹۳۸
سنه ۱۱۳۰
سنه ۱۱۹۲
سنه ۹۴۸
سنه ۱۲۳۶
سنه ۱۱۵۰
سلطنت ۲
سنه ۹۴۵

باب یکصد و سی و دوم در بیان مملکت بالیویه

اوپناتسن دران ملک لوای شهریاری افراخشند چنین یافته‌ایم که ابتدای این سلسله از مائه دوازدهم میلاد مسیح بوده است و اول پادشاه آنجا منکو نام داشت که خودش را و خواهرش را اطفال آفتاب نامید و برای آفتاب گنبدی در شهر کزکو بنا کرد و بدان جهة بومیان بآفتاب پرستی مایل شدند که هنوز در میان آن طوایف آفتاب پرستی متداول است و آثار آن گنبد آفتاب که خراب شده است هنوز برجاست بوسعید ابوالخیر علیه الرحمه گوید رباعی ای برهمن آن عارض چون لاله پرست رخسار نگار چهارده ساله پرست گر چشم خدای بین نداری باری خورشید پرست شو نه گوساله پرست اگرچه اهل پیرو نسبت بسایر ولایات امریکا ترقی داشتند ولی نسبت باهالی دنیای عتیق باز در جهالت و ضلالت خود باقی بودند تشنیه قصبه ترکسیلو نیز در ساحل ولایت تقریبا سیصد و ده میل بجانب مغرب بلده لیمه واقع شده و قصبه کزکو در وسط ولایت و دور از ساحل است تخمینا چهارصد میل در جانب جنوب مشرق و قریب بمشرق لیمه و حکایت عجیب آن در وقت زلزله کلتوه خلاصه مشاهدین طور است که این شخص نگاهبان برج بود و بالای برج قلعه تماشای دریا میکرد دید که دریا متلاطم درآمد که هیچوقت چنان تلاطم مشاهده نکرده بود و اهل قلعه سراسیمه از خانهای خود بیرون آمده دیوانه وار باطراف دویده بیکدیگر میدویدند و از این دریا در یک لمحه موجی جنبش آمد و برخواست که همه قلعه و قلعه‌گیان را فرو گرفت و همان موج که کل قلعه را خراب کرد زورقی را بکنار این برج انداخت که آن شخص فی الحال از بالای قلعه خود را بران زورق افکند و از تفضل الهی دران زورق از غرقاب نجات یافت و پس از تسکین طوفان بساحل آمده خبر را بلیمه رسانید الحق قصه خرابی قلعه با جمیع سکنه و نجات یکنفر باین طور از نوادر و غرایب است و این مملکت را اسپانیه مفتوح داشت در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری یورش آورده کامیاب شد و در سال هزار و پانصد و سی و یک مسیحی مطابق نهصد و سی و هشت هجری با سه جهاز و یکصد و چهل پیاده و شش اسب بآنجا فرود آمده و هر یک نفر را یکی سپرده و با این لشکر قلیل این کشور جلیل را مسخر نمود و بنای سلطنت خود را بر انداخت و تا سال هزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و دو هجری در تصرف اسپانیا بود و از آن پس مثل سایر ولایات متصرفی ایشان یاغی شده و مدتی به نزاع و قراع مشغول بودند تا در بیست و یکم ماه سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق روز نوروز نهم رمضان المبارک هزار و دویست و چهل و سه هجری جمهوریه ایشان بامضا رسید که اکنون از خود رئیس الجمهور دارند و شهر دارالملک این مملکت لیمه است که قریب بکنار دریاست و جوهری که از پیرو درین برگ کشیده‌اند دوای نافعی است که او را بعضی گنه گنه و بعضی گنین گویند و در قطع تبهای عقب و تب یک خاصیت تام مسیحادارد و اهل ایران گنه گنه گویند

سنه ۹۳۷
سنه ۹۳۸
سنه ۱۲۴۳

باب یکصد و سی و دوم در بیان اپر پیرو یعنی پیرو علیا که او را بالیویه نیز گویند

جمهوریه بالیویه که او را اپر پیرو و اپر پیرو یعنی پیرو علیا گویند که در ششم اگست سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق ششم ذیحجه الحرام هزار و دویست و چهل هجری بآزادی مقرر گشت در مغرب با محیط پاسفیک و پیرو و در جنوب با پلتگو و در مشرق با برزیل و در شمال با برزیل و پیرو محدود است و جمعیت این مملکت تخمینا یک ملیان است و ولایات معروف آنجا چرکس و کوچه‌بمبه و سنتا کرز و پوتوسی و لاپز است قصبات معروف آنجا چوکوسی سکا است که او را اینقا و پلته هم میگفتند و جمعیت این قصبه تخمینا بیست هزار است و دیگری پوتوسی و لاپز و سنتا کرز و کل سیرو و کوچه‌بمبه است و قصبه لوتوسی که او را بازار معجز بلند کنند قصبه معموری بود یکصد و شصت هزار جمعیت داشت و معادن خوب در کوهستان نزدیک او هست ولی معدن کوه نقره که در نزدیکی اوست کاری کنند و چنان

میگویند که نقره او تمام شده است والآن این شهر نیز خراب شده است که جمعیت اینجا تقریبا پانزده هزار است لاپز قصبه معتبر ولی
جمعیت اینجا بیست هزار است و شراب خوب و میوه های مرغوب دارد و در اینجا معامله کلی در تجارت میشود که او اپز گای پی نیز میگویند یعنی جای نیک
بیره گانی که در ولایات حول و حوش اینجا میرویند و صفات و قطعات اراضی این ولایت مشابهت کلی به پیرو دارد تسنیه ولایت
لاپز در مشرق دریاچه تی تی کاکه واقعست و ولایت کوچه بمبه در جنوب مشرقی لاپز است و سنتاکرز دل سیرو در شمال مشرق در
ولایت کوچه بمبه است و ولایت چرکس در جنوبی کوچه بمبه است و ولایت پوتوسی در جنوب مغرب چرکس واقع شده است و شهر
پوتوسی قریب مغرب لاپلته واقع شده است و مسافت میان اینها تقریبا پنجاه و دو میل و شهر سنتاکرز تقریبا در وسط مملکت
و در مابین شمال مشرق لاپلته واقع است و مسافت میان اینها تخمینا دویست و سی میل است و در شمال مغرب این ولایت
دریاچه بزرگی است که مصنف ذکر او نیز داخت کرده او را دریاچه تی تی کاکه و دریاچه چوکوی تو گویند حد شمالی و مغربی او ولایت پونو
و قصبه پونو یا پونو در ساحل مغربی او اتفاق افتاده است و حد جنوب مغربی او ولایت چوکوی تو است و حد جنوب مشرقی او
ولایت لاپز است و دور این دریاچه تخمینا دویست و چهل میل است و در بعضی قسمت عمق او از هفتاد فتم تا هشتاد فتم است و از
لاپز تا ساحل دریاچه تخمینا چهل میل است و قصبات دیگر بالیویه یکی ترجه و دیگری اکی است که در سمت جنوبی مملکت بیناو تکن واقع
و آریکا در سمت مغربی مملکت است و آریکا در ساحل دریاست و چند شهر و قصبه دیگر نیز دارد

باب یکصد و سی و [illegible] در بیان چیلی

ولایت چیلی مشتمل بر قطعه درازی از ساحل دریاست که فیما بین جبال اندیس و محیط پاسفیک واقع شده است حد شمالی او بالیویه
و حد مشرقی او لاپلته و حد جنوبی و مغربی او پاسفیک است و طول این ساحل تخمینا یکهزار و سیصد میل و کمترین عرض او یکصد میل است
در کری قسمت این ولایت اگرچه چندان زراعت نمیشود ولی بجهة اعتدال هوا و خوبی خاک و کثرت جنگل و طراوت اشجار [illegible]
پردیس میگویند یعنی بهشت کره ارض چیلی در نه ولایت تقسیم شده است سنتیه گو که در وسط است اکونکاگوا کوکیمبو
کوپیاگا تالکا کانسپشن اراکا والدیویه چیلوه و قصبات معروف این ولایت سنتیه گو و کانسپشن است
که او را موکا نیز گویند و دیگری والدیویه است و سنتیه گو پایتخت اینجا با اهل والدیویه در سال هزار و پانصد و چهل و یک مسیحی مطابق
نه صد و چهل و هشت هجری بنا شد و جمعیت اینجا تخمینا چهل هزار است و در این ولایات زیاده اهل مملکت و دولت اسپانیا غالب است
و جمعیت اینجا تخمینا یک ملیان و چهار صد هزار است و ولایت چیلی با یکصد و بیست رودخانه آب یاری میشود که منابع اینها از اندیس است
که پنجاه و دو رودخانه او داخل دریا میشود و رودخانه بزرگ اینجا ماولی است و در سلسله جبال اندیس که از چیلی میگذرد چهارده کوه
آتش فشان هست و چندین قله دیگر هست که بعضی وقت از قله اینها دود متصاعد میشود و جمعیت چیلی مرکب و مخلوط از اهل یوروپا
و اندین یعنی بومیان ولایت و از نیگرو یعنی سیاهان و از چندین طایفه دیگر است و این ولایت مثمر و خصیب و بسبب استعداد
زمینی خود چندان جمعیت ندارد و معادن گوناگون در این ولایت یافت میشود و در جنوبی قسمت چیلی در میان ولایت کانسپشن
و والدیویه مملکت مستقل العنان اراکینه است که اهالی اینجا یک طایفه از بومیان ولایت است که بسیار رشید و خونخوار اند و
تا بحال تابع هیچ ملتی و دولتی نشده اند و این ولایت بچهار حصه تقسیم شده که در هر حصه رئیسی از خود دارند و هیچ مذهب و دینی
ندارند و بآفریدگاری قایلند که او را اسپریت یعنی روح مینامند و در این ولایت هیچ معامله با پول نمیکنند و امتعه یکدیگر را
با اجناسی که ضرور دارند معاوضه مینمایند و غالبا مواشی و انعام خود را گله گله با اهل چیلی در بهای شراب و دیگر امتعه معاوضه
مینمایند و قامت اینها بلندتر از اهل چیلی است و در زحمات و مشقات صبور و آرام میشوند و مهمان نواز و غریب دوست هستند و در

سکر و مستی اعمال ناشایسته از اینها سر میزند و رخوت اینها بسیار تنگ است و غالباً یکطور برمه دارند که سوراخ او مختصر بهمان بالای اوست که سر را از او بیرون می آرند و تمام بدن را فرو میگیرد که او را پنچو میگویند و در ینولایت هیچ قریه و قصبه و خانه نیست بعضی در خانه های چوبی و برخی در خیمه و بعضی در کپر سکنی دارند و بیشترشان در کنار رودخانه و در صحرای وسیع منزل میگیرند و بسیار پاک و تمیز میشوند و بندر معتبر این ساحل وال پریزو است که در ولایت سنتیه گو است و درین بندر تجارت کلی در عرض سال میشود و مسافت میان او و قصبه سنتیه گو تخمیناً هفتاد میل است مترجم گوید چیلو در اقصی جنوب چیلی جزیره بزرگی است و از چیلی با بوغاز بسیار تنگی مفروز است که در تصرف دولت اسپانیا

باب یکصد و سی و چهارم در بیان لاپلته یا لاپلاته

جمهوری ولایات لاپلته که سابقاً در تصرف دولت اسپانیا بود از ممالک جدیده امریکای جنوبی وسیع است ولی جمعیت او بحسب وسعت بسیار کم است و این مملکت وسیع را بعضی آرجن تین و بعضی بیونس آیرس و بعضی پرا گای نیز میگویند که بیونس آیرس اسم پایتخت آنجا و پرا گای اسم یکی از ولایات آنجاست که تسمیه کل با اسم جزو بوده است این مملکت وسیع در شمال با بالیویه و پرا گای و در مغرب با چیلی و در مشرق با برزیل و محیط اتلنتیک و در جنوب با ولایت پته گونیه محدود است و دارای دشت پر وسعتی است که تخمیناً طول او از شمال تا جنوب هزار و ششصد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب هزار میل است و جمعیت او تخمیناً دو ملیان است و پایتخت آنجا بیونس آیرس است که صد هزار جمعیت دارد و اکثر قسمتهای این مملکت وسیع هنوز غیر مسکون است و بومیان غارتگر وحشی صفت سکنی دارند و بدانجهت تردد سیاحان نیز بآنجا کمتر است و جانب شمالی این مملکت کوهستان و تپه ماهور زیاد دارد و جانب جنوب او هموار و مسطح است و هیچ جنگل هم ندارد بلکه مسافر برای دقاق حطب و عشب نیز معطل میماند و این صحرای هموار علف زار و مرغزار است و تا چشم کار میکند صحرای بی پایان بنظر می آید که هیچ جایی و مانعی از جنگل و تپه ندارد و تخمیناً طول این صحرا نهصد میل است و این صحرا مسیح وسیع مرتع و مرعی حیوانات است شعر قل للارانب ترعی حیث ما سرحت و للضباع بلا خوف و لا وجل و این صحراها را پمپس میگویند درین مملکت وسیع ولایتی که محدود با سواحل مغربی پلته است اگرچه رطوبت دارد ولی بسیار سالم و معتدل است و از آنجهت است که اهل اسپانیا بیونس آیرس خوانند و بعضی گود آیر نامیدند یعنی خوش هوا و اطراف اینولایت اراضی مرغوب حاصل خیز دارد و در اینولایت گاو و اسب بسیار است و ورود اسب و گاو این ولایت از آن است که از سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری تا سال هزار و پانصد و پنجاه مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و هفت هجری که اهل اروپا باینولایت آمدند اسب و گاو بسیار همراه خود آورده و در آن مراتع سر دادند و از اینها نتاج بسیار بعمل آمد که در آن مراتع و مراعی چرا میکردند و رفته رفته حالت گاو و اسب وحشی بر اینها دست داد که اکنون از نتاج اینها در آن صحرا گله گله گاو وحشی و اسب وحشی دیده شده است که بزحمت از اینها بدست می آرند و گاو درینولایت چنان بافایده و بامصرف است که بیشتر در عربستان و زین دیگر در لیلند که گوشت او خوراک اهل آنجا و چرم او متاع فروش آنجاست و از شاخ گاو فنجان و قاشق ترتیب میدهند و از چربی او صابون درست میکنند و گاهی سوختنی نیز میکنند و عراده باری را با او نیز میکشند القصه لاپلته در پانزده مملکت تقسیم شده است و اسامی ممالک با قصبات معروف هر یک و جمعیت هر یک مرقوم میشود

ممالک	قصبه	جمعیت هر قصبه	ولایات شمالی مملکت	قصبه	جمعیت هر قصبه
ترحسه	ترحه	ده هزار	سالتیه	سالتیه	دوازده هزار
توکومن	توکومن	هشت هزار	کته مرکه	کته مرکه	نه هزار

سنتیمگو دل استرو	سنتیه گو دل استرو	پانزده هزار	ربی اجه	ربی اجه	هفتهزار
کارین تس	کارین تس	ششهزار	میشن تس	کندلریه	پنجهزار
	ولایات جنوبی				
بونس ایرس	بونس ایرس	صد هزار	مونت ویدیو	مونت ویدیو	شصت هزار
سنته فی انتری ریس	سنته فی	بیست هزار	کاردوه	کاردوه	بیست هزار
سن لویس	سن لویس	ششهزار	من دوزه یالیوه	من دوزه	هشت هزار
سن جان	سن جان	بیست هزار			

وشهر بونس ایرس اگرچه تا لنگرگاه دریا قریب بدو بیست میل مسافت دارد ولی باز بندر اینولایت محسوب میشود وسفاین بزرگ بجهة قلت عمق وتنگ بسیار تا نزدیکی ونمیتوانند بیایند بلکه احمال واثقال را با زورقهای کوچک باینجا شهر میرسانند واین شهر را دن پدرو من دوزه در سال هزار و پانصد وسی و پنج مسیحی مطابق نهصد وچهل و دو هجری بنا نهاد وباو اسم بونس ایرس از جهة خوشی هوای او گذاشت این شهر در صحرای مستطیل در سمت جنوبی ریو اد لا پلته واقع است که او را ریو آف سیلور نیز گویند یعنی رودخانهٔ نقره واین شهر بترتیب بنا شده وکوچه های پهن مفروش دارد وکلیساهای عالی ساخته شده واین رودخانه را باین اسم سبستین کبوت موسوم ساخت چراکه در کنارهای این رودخانه انقدر طلا ونقره از مدن هندیهای اینولایت بتاراج برد که حد وحصر نداشت وان بومیان بمال سهل است بجان امان نیافتند وشکست فاحش بر ایشان رو داد وباین اسم از انوقت این رودخانه معروف گشت وشهر من دوزه در نزدیکی دامنه واقع است وبهترین راه سهل که از جبال اندیس عبور می شود از اینولایت است کاردوه در وسط مملکت است ودرین شهر قاطر خوب بعمل می آید وتجارت کلی اینجا از معامله قاطر است واین شهر را دن جروم دکبریه در سال هزار و پانصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و یک هجری بنا نهاد وسنت جان مشهور از برای معامله برندی است ودر سن میگوال در ولایت توکومن مدرسه وکلیسا در کمال نیکوئی بنا کرده اند ودر ریو ادلا پلته اول اهل اسپانیا در سال هزار و پانصد و پانزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و یک هجری پیدا کردند ولی تا سال هزار و پانصد و بیست و پنج مسیحی مطابق نهصد وسی و یک هجری نتوانستند استقراری بیابند ودر آن سال مذکور کبت در اینجا فی الجمله تصرفی کرد وقلعه ساخت ودر سال هزار و پانصد وسی و پنج مسیحی مطابق نهصد وچهل و دو هجری من دوزه تسخیر کرد وشهر من دوزه را باسم خود بنا نمود ودر وسط اینولایت هندیهای بومی سکنی دارند ومعیشت اینها مثل تاتاریها در صحراهاست وغالباً گذران اینها از شکار وریشه نباتات است وعسل نیز در بعضی جاها پیدا میشود واین مملکتی که الان مستقل بر ولایت مونت ویدیو است سابقاً وقتی که این مملکت فرمانفرمای دولت اسپانیا بود باسم بند اورین تل شهرت داشت ووقتی که اهل برزیل تصرف داشتند باسم سیس پلتینه معروف بود ورودخانه یوروگای اینولایت را در دو قسم غیر مساوی تقسیم میکند که یوروگای وپرانه موسوم میگردد وقصبات معروف اینجا سن فلیپ است که او را مونت ویدیو نیز خوانند ودیگری ملدونادو است ومونت ویدیو در سمت مشرقی بی بسیار کوچکی در دهن رودخانهٔ پلته واقع است ودر طرف مقابل همان بی کوچک کوهی است که این ولایت را باسم او خواندند ومونت ویدیو شهر معقول زیبائی است وجمعیت او

سنه ۹۴۲

سنه ۹۸۱

سنه ۹۲۱

سنه ۹۴۲

تخمیناً بیست و چهار هزار است و در مدت نزاع فیما بین برزیل و لَپلتة این شهر خرابی و خسارت زیاد رسیده است و ملدُو نَدُو قصبه کوچکی است در کنار دریا بمسافت هشتاد میل در سمت شرقی مُونْتِ وِیدیو اتفاق افتاده است و جمعیت و جمعیت اینجا از هزار نفر متجاوز است سَنتَه فِنیه ولایت ترنجه چنانچه در اطلسها مشهود است جزو مملکت بالیویا است ولی مصنف در ضمن ولایات لَپلتة بیان کرد فروه خانه لَپلتة اول سیبَسْتین گبوت یکی از بزرگان دولت اسپانیا در سال هزار و پانصد و بیست و شش مسیحی مطابق نهصد و سی و دو هجری دید و در کنار این رودخانه فرود آمد قلعه بنا کرد و از بومیان اینولایت که اسباب زرینه و سیمینه بر خود قرار داده بودند همه را گرفت بیشتر اینها نقره بود و او چنان پنداشت که در نزدیکی این رودخانه معدن نقره است لهذا باسم نقره نامید ری اُدِل پلتة خواند و بعضی ریور سیلوَر نیز گویند یعنی نهر الفضه و این رودخانه از انهار کبیره است و مجرای او تقریباً از مرکز ولایت امریکای جنوبی میگذرد و منبع این رودخانه از جبال برزیل است و دو رودخانه معظم از جانب مشرق با این رودخانه ملحق میشود یکی پَرَنَه است و دیگری یورُوگای است که منبع این هر دو نیز از جبال برزیل است و اینه رودخانه دیگر از جانب مغرب باو وصل میشود یکی پیلکومیُو و دیگری ورمیحُو و دیگری سَلَدُو است که منبع این سه رودخانه از مشرق دره های اَنْدِس است و این رودخانهای عظیم در جنب بیونس ایرس با وجود اینکه قریب بدویست میل تا دهن او مسافت است پهنای سی میل است و ساحل این رودخانه همه جا پست است و عمق این رودخانه بجهة وسعت او کم است لهذا سفاین تا شهر بیونس آیرس تردد نمیتوانند بکنند و از آن گذشته همیشه بادهای سخت در اینجا می وزد که او نیز خطر عظیم برای سفاین و جواری است و از بندر مُونْتِ وِیدیو گذشتن برای اینها مشکل است و مونت ویدیو در مشرق بیونس ایرس واقع است و مسافت میان اینها تخمیناً یکصد و ده میل است و اینولایت بجز سمت شمال و شمال مغرب که کوهستان دارد همه جا صحرای مسطح هموار است چنانچه در ساحل رودخانه پَرَنَه گاهی باَیْرا اطَیر امتحان کرده اند که در طول مجرای این رودخانه از شمال تا جنوب در مقدار چهار صد میل راه بقدر سه فوت ارتفاع تفاوت کرده بود و طول مجرای این رودخانه بزرگ یکهزار و هشتصد و پنجاه میل است اما مملکت بیونس ایرس که الحال بجمهوریه مقرر گشته است در وقتی که اسپانیا در تصرف داشت از این وسیعتر بود چرا که از ممالک دیگر این ضمیمه میبودند و این مملکت را در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری فرمانفرما نشین کردند و همه مملکت را باسم شهر خواندند و در آنوقت حد مشرقی او برزیل و محیط اتلنتیک و حد شمالی او نیز برزیل و پیرو بود که ولایت چیکیتوس و بومیان ولایت و بالیویه ضمیمه او بود و حد جنوبی او چنانچه الآن نیز هست ولایت پَتَه گونیه و حد مغربی چلی و پیرو بود الکنون مملکت وسیع بالیویه از و موضوع شده است و جمهوریه دیگر گشته است و در انوقت این مملکت چنان وسعت داشت که بر همه ممالک شاهنشاه نشین برتری داشت چنانچه از عرض دوازده درجه جنوبی تا عرض چهل درجه جنوبی و تقریباً از طول پنجاه و دو درجه مغربی تا هفتاد درجه طول مغربی در تصرف فرمانفرما بود که از جانب اسپانیا تعیین میشد که تخمیناً درازی او از شمال تا جنوب هزار و نهصد میل بود و در انوقت پنج حاکم نشین داشت که از جانب فرمانفرما معین می گشت یکی مملکت بیونس ایرس که او را ری اُدِل پلتة نیز گویند دوم ولایت پَرَه گای سیم مملکت توکومَن چهارم لاس چَرکَس که او را پوتوسی نیز گویند پنجم ولایت چیکویتوس بود و الکنون پَرَه گای و لاس چرکس و چیکویتوس موضوع است و آنچه که باقی [illegible] باز با هر مملکت شاهنشاه نشین برابر است بلکه فزونتر است ولی اکثر قسمت های او بیابان است یا مساکن بومیان وحشی است و چند دریاچه در این صحراست بزرگ اینها دریاچه سَلَدو است که سی میل طول او و بیست میل عرض او است ولی عمق او بسیار کم است و در مشرقی قسمت اینولایت صحرای نمک زار و چند دریاچه

۱۱۹۲

سنه ۱۱۶۱

شورست و درین صحرا با شترمرغ و آهو فراوان است و درین صحرا سیاحان بواسطهٔ قطب نما حرکت میکنند و هیچ علامتی و اثری ندارد و در سال هزار و هفتصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و یک هجری از بونس ایریس تا پوتوسی چاپارخانه درست کردند که عراده و کالسکه چاپاری را با گاو می‌کشیدند و از پوتوسی به لیمه میرفتند که میانست از قله‌های اندیس عبور کنند بعضی وقات حالت مسافرین و سیاحان چنانست که باید در یک روز از گرمای سخت صحرا به سرمای شدید کوه گرفتار شوند و از زحمت مار و پشهٔ صحرا خلاص شده به محنت سیلابها و یخبندهای جبال اندیس مبتلا گردند و بدین جهة هر ساله جمعی از مسافرین تلف میشوند و از بونس ایریس تا پوتوسی تخمیناً هزار و پنجاه میل و از پوتوسی تا لیمه تخمیناً نهصد و پنجاه میل است و درین صحرا مرغ بزرگی است که در دنیای عتیق نیز به بزرگی او مرغ نیست که او را کاندر میگویند که کله او شبیه کرکس است و چنین گفته‌اند که در جنس طیور از و بزرگتر مرغی در دنیا نیست که از بال تا بال دیگر او وقت پرواز کردن و باز کردن پنج ذرعست و قوت او چنانست که گوساله و بره بزرگ را به چنگال میربایند و اطفال پنج شش ساله را نیز از او خطر است و بجهة این مرغ نیز در آن صحراها جانور کمتر یافت میشود و آبادی متعسر است و ولایت مونت و یدیو اکنون حاکم نشین مستقلی است که جزو جمهوریل پلته نیست و باسامی این اشخاص که درین باب ذکر شد یکی از سرداران دولت اسپانیا

باب یکصد و سی و پنجم در بیان پرهگای

ملکت پرهگای فیمابین رودخانهٔ پرهنه و رودخانهٔ پرهگای اتفاق افتاده است که نواحی برزیل حد مشرقی و ولایت ال پلته حد جنوب و مغربی اوست و جمعیت آنجا تخمیناً پانصد هزار است و اهل آنجا بسیار فرومان آرام و سلیم النفس هستند و قصبهٔ معروف آنجا آسونسیون است که بعضی آسومپشن نیز گویند که در مشرق ساحل پرهگای در سال هزار و پانصد و سی و شش مسیحی مطابق نهصد و چهل و سه هجری بنا شد و این ملکت بسیار خوش هوا و سبز و خرم و با صفاست انعام و مواشی و اسب و قاطر فراوان دارد و شکر و پنبه و تنباکو و میز یعنی غلهٔ هند و سایر محصولات و نباتات بکثرت از آنجا بعمل می‌آید و چیزی که شبیه بچای است هر ساله مقدار کثیر بخارج میبرند و اهل ولایت نیز بسیار میخورند و در اوایل مائهٔ هفدهم طایفهٔ جزوایت که تفصیل او در آخر باب هفتاد و دوم گذشته است بر این ولایت پا نهادند و مقصود ایشان بر آن بود که ملکت را صاحب شوند و هم هادی دین باشند هنود های وحشی را بدین عیسوی در آرند و در اندک زمانی استیلا یافتند و با مور دنیوی و اخروی پرداختند تا اهل ولایت از تعدی ایشان به تنگ آمده در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری جمعیت کرده ایشان را کشتند و بعضی که توانستند فرار کردند تلف شدند طول این ولایت از شمال تا جنوب تخمیناً چهارصد و هفتاد میل و بزرگترین پهنای او از مشرق تا مغرب دویست میل است و این ولایت حاکم نشین است و شهر دیگر او ویله ریکا است که در وسط ولایت است و سلسلهٔ جبالی از شمال بجنوب در وسط این ملکت امتداد دارد و از آن کوهستان چندین رودخانه از جانب مشرق برودخانهٔ بزرگ پرهنه و از جانب مغرب برودخانهٔ پرهگای متصل میشود و این ولایت از سه طرف محدود با رودخانه است و حد شمالی او کوهستان است

سنه ۹۴۳

سنه ۱۱۹۲

باب یکصد و سی و ششم در بیان شاهنشاهی برزیل

شاهنشاهی برزیل اقلیم وسیع عریضی است که تخمیناً طول او از شمال تا جنوب دو هزار و سیصد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب تقریباً دو هزار میل است و بسیار اقلیم حاصلخیز با فایده کثیر النفع است این اقلیم وسیع تخمیناً دو خمس جمیع امریکای جنوبی است یا مشتمل بر صفحاتیست که هشت عشر از فرانسه بزرگتر است با تجویزی بر وسعتی است که تقریباً زیادتر از تمام اسپانیا و پرتوگال

و جرمنی و فرانسه و هالند و بلجیوم و انگلند است که با یکدیگر جمع بشوند و جمعیت او نسبت بوسعت او بسیار نا قابل و قلیل ست
چنانچه چهار ملیان نفوس دارد و اکثر اینها نیز در سواحل مسکن دارند و این ولایاتی که معادن جواهرات گران بها و طلا و نقره
دارد در وسط آنکه غالب اینها مأوی و آرامگاه هندی های وحشی است و از احوال اینها کمتر اطلاع داریم حد شمالی این شاهنشاهی گو
و گولومبیه و حد مشرقی و جنوبی او محیط اتلنتیک و حد مغربی او پیرو و بالیویه و پیره گای و ال پلته است و اقلیم برزیل وقتی که از دریا
مشاهده می شود بنظر کوهسار و صعب و ممتنع العبور می آید و هنگامیکه بنزدیکی او رسیدی هیچ چشم اندازی و تماشاگاهی بهتر از زمینت
هند کوهسار او مستور با جنگلهای انبوه و درختهای باشکوه است و دره ها و تپه ها با خضرت و نضرت محفوظ و منظور است و این اقلیم از برای
اکثر قسمت جنگل و بیشه است ولی در وسط قریب مرکز صحرای بزرگ ریگزار کمپس پرکنیس است که درازی این بیابان از مشرق بمغرب
فزونتر از سیصد میل است و این صحرای وسیع در مرکزی قسمت است و یک سلسله از جبال هم قریب بمرکز ولایت است که چنین گفته اند
که از اینها بلندتر کوهی در برزیل نیست و این کوهستان نیز تخمیناً محتوی بر صفحه ایست که بقدر ششصد میل مربع باشد و این
کوهستان سخت و از مشرقی دامنه اندیس رودخانه های چندی برمیخیزد که همگی آنها خود را یا به امزون خالی میکنند یا به پیره گای ملحق میشوند
که مصب اینها اتلنتیک جنوبی است و این رودخانهای دیگر که با این رودخانها وصل میشوند مجرای اینها نیز کمتر از هزار و پانصد
میل نیست و اقلیم برزیل با رودخانهای بی شمار آبیاری میشود که در حقیقت اسراف کرده است و این بزرگترین رودخانه امزون
که او را امرون نیز گویند که از مملکت پیرو برمیخیزد و باقلیم برزیل از جانب شمال مغرب داخل میشود و طغیان مرنون وقتی است که
رودخانهای متصل با و طغیان کنند مثل نگرو و مدیره و تپجوس و خورا و جوروئی و رودخانهای دیگر زینگو و پیره است
و دیگری توکن تینس و اره گای است و منبع رودخانه نگرو از دامنه مشرقی اندیس است و در وقت سیلاب چنان طغیان
میکند که او را دریای شیرین تازه میتوان گفت و رودخانه مدیره و تپجوس که او را توپه پس نیز میگویند از کوهستان
مرکزی برزیل برمیخیزد و طول مجرای مدیره قبل از آنکه با امزون وصل بشود تخمیناً دو هزار میل است و طول مجرای تپجوس نهصد میل است
و رودخانه زینگو از سلسله جبال متوگراسو برمیخیزد و متوگراسو ولایتی است که در قسمت مغربی برزیل واقع است و این ولا
با سلسله جبال برزیلیین اندیس قطعه شده است یعنی اندیس برزیل که این کوهستان فاصله انهار عظیمه است باین معنی که بعضی نهرها
ازین جبال بسمت جنوب بولایت ال پلته روان است و بعضی دیگر بسمت شمال جاریست که به امزون وصل میشود و مجرای رودخانه
زینگو تخمیناً هزار و دویست میل است و چندین آب شار دارد و اطراف این رودخانه جنگل سخت ممتنع العبور است و قبایل
وحشیان که اشاره ببومیان ولایت است درین سواحل و جنگلها مأوی دارند و در منابع اکثر ازین انهار معادن طلا است
و در جستجوی این متاع عزیز بودند که ولایت متوگراسو اول بنظر اهل پورتگال رسید و پس از آن درین ولایت چند نشیمن برای
خود ساختند و رودخانه توکن تینس از ولایت گوئیز تخمیناً از عرض هجده درجه جنوبی برمیخیزد و در عرض شش درجه
جنوبی با رودخانه اره گای وصل میشود که او نیز در بزرگی و وسعت با او برابر است و این دو نهر متحد تخمیناً پس از هزار میل از میان ایالت
شوازی جنوبی امزون در عرض یکدرجه و چهل دقیقه جنوبی بمسافت پنجاه میل در مغربی شهر پره داخل میشود و رودخانه پره
نیز از ولایت متوگراسو برمیخیزد و پس از مجرای بسیار پیچ و خم بی شمار در عرض بیست و هفت درجه و بیست و پنج دقیقه جنوبی
برودخانه پیره گای داخل میشود و از آن پس هر دو رودخانه باسم ال پلته خوانده میشود و رودخانه پیرانه هفت آبشار
عجیب مشهور دارد و تماشای این آبشار از جمله چیزهای نادر و عجیب دنیا است که عقل از تماشای او حیران است و
و انسان از دیدن او مسحور میشود که شش آبشاران نزدیک یکدیگر بالای یکدیگر واقع شده است که منظر شش قوس

قزح می آید که بالای یکدیگر کشیده شده باشد و از ترشحات و قطرات آب که بر سنگهای عظیم الجثه میریزد و از سنگهای عظیم
بر میخیزد و تند ده تمیقی سرازیر میشود گرداگرد اطراف او را چنان اجزای رشته وافر فرو گرفته است که منظر عالی ماورای این عالم می نما
القصه اقلیم برزیل گرم است و در بعضی قسمت های او تابستان بسیار سخت و گرم میگذرد و در نزدیک سواحل بجهة نسیم
دریا اعتدالی در هوا ظاهر میشود و اغلب اوقات هوای آنجا صاف است و باران کمتر می آید و در ولایات محصولات گرمسیری
و سردسیری ولایات دیگر بخوبی بعمل می آید و آهو و خرگوش در صحرای آنجا فراوان است و چوب برزیل که چوب سخت
قرمز است که از او رنگ میکنند ازین ولایت بخارج میبرند و معادن این اقلیم بهترین معادن است و معادن طلا و نقره و الماس
و زمرد و سنگ بلور و دیگر فلزات بسیار دارد و از سواحل رودخانه ها طلا بسیار جمع میکنند و اقلیم برزیل را در عهد مملکت
تقسیم کرده اند که ممالک شمالی او پره و دیگری در مشرق او مرنهم و پس از آن پیه وهی سیره پرنایبه الاگوس برزیم
بوکو و در سمت مغرب این ولایات بزرگ مرکزی متوگراسو است که در مشرق محدود بگویز است که در مشرق گویز
ولایت مینس جرئیس است و در ما بین شمال مینس جرئیس در کنار ساحل ولایت بهیه است و در جنوب مشرق مینس جرئیس
ولایت ریو اجنیرو است که پایتخت شاهنشاهی است و در مغرب او ولایت سن پالو است که او را سنو پالو نیز گویند که حد
مغربی او رودخانه پرنه است که آن رودخانه فاصله میان این مملکت و پرگای است و در جنوبی سن پالو مملکت ریو
گرند است و ما بین او و محیط ولایت سنته کترینه است و آن سه ولایت دیگر ریو گرند و سن پدرو و اسپی ریتو
سانتو است و شهر سنت سبستین که او را ریو جنیرو نیز میگویند پایتخت شاهنشاهی است و شهر زیبائی است
و در کنار یکی از نیکوترین بندرهای دنیا واقع شده است و جمعیت آنجا تقریباً دویست هزار میشوند و شهر ثانی این اقلیم
سینت سلوادور است که او را بهیه نیز گویند لکن او نیز در کنار بندر خوبی در ساحل مشرقی این اقلیم واقع است و جمعیت
آنجا تخمیناً نود هزار است و دیگری پرنمبوکو که شهر تجارت و معامله است که در شمال مشرق بهیه است و جمعیت آنجا تخمیناً
شصت هزار است و اقلیم برزیل را اول ادمیرال الوارز کبرل یکی از اهل پورتگال در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق نهصد و پنج
هجری پیدا کرد و چنان شد که این ادمیرال بجانب هندوستان روان بود و آن طریق طرف کیپ گود هوپ از خوف
ابتلاء مبادا در ساحل افریقا باد مخالف او را مانع شود شراع کشتی را بجانب غربیه محیط کشید و باد با او موافقت کرد و حتی (?)
ملاحظه نمود که اندور ساحل غربی و تاریخ منظر او آمد و در آن بین دریا طوفانی شد و او ناچار بساحل میل کرد که از صدمه طوفان
ایمن باشد وقتی که بکنار رسید مملکت تازه و جنگل بی اندازه یافت و باسم پادشاه پورتگال این ولایت را خوانده دست
تصرف در او نهاد و برزیل در زمان کشف در میان طوایف هندی پاتحیت (?) بود که غالباً در جنگلها و اطراف رودخانه ها مسکن
داشتند و گذران اینها از شکار و ریشه نباتات و میوه ها بود و الآن حکومت آنجا مستقل و شاهنشاهی است و مذهب
اهل مملکت بلکه مذهب کل ممالک مذکوره سابق که در امریکای جنوبی است کتولیک رومی است و در ولایات غالب
مسافرین قاطر سوار میشوند و در فتنه فرنگستان عیال پادشاه پورتگال از آنجا کوچیده به برزیل آمدند در نوزدهم نومبر سال هزار و
هشتصد و شش مطابق هشتم رمضان المبارک هزار و دویست و بیست و یک هجری از پورتگال حرکت کردند و به بهیه در
نوزدهم جنواری سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق دهم ذی قعده هزار و دویست و بیست و یک هجری وارد شدند

تتمه اقلیم برزیل چنانچه معلوم گشت اول ادمیرال الوارز کبرل برحسب اتفاق در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق
نهصد و پنج هجری پیدا کرد پس از آنکه بساحل رسید بشکرانه اینکه از طوفان بسلامت خود و کشتی خلاص شد

سنه ٩٠٥

سنه ١٢٢١

باب یکصد و سی و ششم در بیان شهنشاهی برزیل

مَنوئل کبرانِس نامید یعنی صلیب مقدس و پس از مدتی این اقلیم را برزیل بجهت چوب سرخی که در اینجا است موسوم ساختند و در
سال هزار و پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری امیری گوزوس تومی با کاف فارسی که هجری کلوس وسپوچیوس با قاف
عربی شهرت دارد سواحل این اقلیم و اغلب اماکن اینجا را بدقت ملاحظه کرد و در سال هزار و پانصد و چهل و نه مسیحی مطابق نهصد
پنجاه و شش هجری از دولت پورتگال حاکمی باین اقلیم تعیین کردند و از سواحل این اقلیم دلچ نیز تصرف کرد تا آخر الامر اهل
پورتگال دلچ را بیرون کرده خود بالانفراد تصاحب نمودند که از آن زمان در تصرف ایشان است و در سال هزار و ششصد و هشتاد و
چهار مسیحی مطابق هزار و نود و پنج هجری معادن طلا یافته شد و در سال هزار و هفتصد و سی مسیحی مطابق هزار و صد و
چهل و سه هجری معدن الماس جستند و از آن پس که معدن الماس پیدا گشت جوهر فرنگستان قیمت الماس از مرتبه اولی
تنزل کرد و چند سال قبل یک کاکاسیاهی یک قطعه الماس از معدن در آورده بود که شصت هزار تومان فروخت و در سال
هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری که لشکر فرانسه به پورتگال غلبه کرد خانواده پادشاهی
و اکثر نجبا و ارکان دولت از پورتگال کوچ کرده به برزیل شتافتند و پس از گرفتاری ناپلیون در سال هزار و هشتصد و شانزده
مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری باز به پورتگال مقر سلطنت خود شان عود نمودند و پادشاه پورتگال پسر کوچک خود
بود خود متصدی امر سلطنت گشت و در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری در برزیل
انقلابی شد و مردم مملکت طالب آزادی شدند و حکام پورتگال را جواب دادند پادشاه پورتگال برای دفع فتنه میگل پسر خود
شتافت و پس از انقلاب و آشوب بسیار اهل برزیل در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل
یک هجری عهدنامه با دولت پورتگال بستند و قرار بر آن شد که برزیل دولت مستقل شود لهذا دام پدرو پادشاه پورتگال
خود را از سلطنت پورتگال خلع کرده در آن سال بلقب شهنشاهی برزیل مفتخر گشت در دوم مئی سال هزار و هشتصد و بیست و شش
مسیحی مطابق بیست و چهارم رمضان المبارک هزار و دویست و چهل و یک هجری از تخت سلطنت موروثی پورتگال دست
کشید و سلطنت پورتگال را بدختر هفت ساله خود تفویض نمود و از اواخر سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق اوایل هزار
دویست و چهل و یک هجری برزیل از تصرف چندین ساله دولت پورتگال بیرون رفت و خود مستقلا دولتی گردید و دام
پدرو بشاهنشاهی اینجا چند سالی سربلند بود تا در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و
شش هجری در پورتگال باز انقلابی ظاهر گشت دام پدرو که این خبر را شنید صلاح چنان دید که برای اطفای نایره
فساد بوطن مالوف برگردد و در هفتم اپریل سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق بیست و چهارم شوال المکرم هزار و
دویست و چهل و شش هجری شاهنشاهی برزیل را بعهده پسر دو ساله خود موکول نمود و خود استعفا کرده به پورتگال آمد
و پسر دام پدرو از آن تاریخ تا سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و هفتاد هجری شاهنشاه با استقلال
برزیل بود و از آن پس تا کنون که از یک سال فزون است خبری از حالت موت و حیات او ندارم و این پادشاه خالوی پادشاه
پورتگال است که بعد از وفات مادرش بسلطنت رسیده، اما رودخانه آمزون که اعظم انهار دنیا و عمیق ترین
دارد و امزونی و اریَنه نیز گویند و اصل این رودخانه اول رودخانه تن گرگا است که او را مرنون نیز خوانند و پس از آن رودخانه
مالگا و پس از آن رودخانه یوکیل که او را اپرو نیز گویند باو وصل میشود منبع رودخانه تن گرگا از دریاچه لاریکوچا است که در مملکت
پیرو در عرض ده درجه و سی دقیقه جنوبی واقع است و منبع رودخانه مالگا تخمیناً از عرض ده درجه جنوبی است و رودخانه یوکیل
از اجتماع دو رودخانه است که یکی اپوریمک و دیگری بنی است و منبع اولی تخمیناً از عرض شانزده درجه جنوبی و آخری پنجاه

سنه ٩١٠ — سنه ٩٥٦ — سنه ١٠٩٥ — سنه ١١٤٣ — سنه ١٢٢٢ — سنه ١٨١٦ — سنه ١٢٣٦ — سنه ١٢٤١ — سنه ١٢٤١ — سنه ١٢٤١ — سنه ١٢٤٦ — سنه ١٢٤٦ — سنه ١٢٧٠ — بیان رودخانه آمزون

امریکای جنوبی

ازعرض چهارده درجه جنوبی است وپس از اجتماع این سه رودخانه آمزون برا اطلاق میشود واین رودخانه تخمیناً پس از مجرای شش هزار ویانصد میل درزیرخط استوا بمحیط آتلنتیک داخل میکردد وبعضی اعتقاد دارند که طول مجرای میسوری که درامریکای شمالی است بیش ازین است که طول او شش هزار وهشتصد وده میل است وطول مجرای آمزون سه هزار ودویست میل است ولی بعضی برآنند که بیچاپیچ واعوجاج مجرای آمزون بیشتر از دوست ومیسوری علی مکان ما استقامت بشمال مغرب بجنوب مشرق جاریست تا مسی سی پی ملحق میشود وازان پس بشمال بجنوب جریان دارد وآمزون بحسب اعوجاج وانحراف از او زیادتر است چنانچه در عظمت ووسعت اعظم انهار عالم است در مجری ومسیر از همه فزون تر است اعلی اتی حال دهن این رودخانه عظیم تخمیناً یکصد وشصت میل است ومدای آب در قسمت اوبدس که فزون تر از چهار صد میل دور از دهن او است یقیناً محسوس وقسمت اوبدس را باکسیس میرکویند واطراف وسواحل این رودخانه عظیم مشحون از جنگل جحت ممتنع العبور است واین جنگلها کام ودحار پلنک وببر وخرس وخوک وغیره است وچندین قسم مار یا وافاعی زهردار یافت میشود که سمیت آنها بهیچوجه علاجی ندارد ودر بعضی ازین رودخانها که به آمزون داخل میگردد نهنگ های قوی جثه است که طول وجثه آنها زیاده تر از نهنگ نیل است وعالما درازی انها از بیست وشت تا سی فوت است ودرین سواحل سنگ پشتهای قوی وبزرگ هست که جثه انها چهار مساوی سایر سنگ پشت ها است ودرین جنگلها انواع طیور خوش خط وخال هست واقسام میمون بسیار دارد واین رودخانه عظیم در وقت سیلاب وطغیان عالمی را فرو میگیرد وتقریبا صد میل از هر طرف بکل ولای او آکنده است واراضی درسواحل او آبادی متعسر ومتعذر است عمق این رودخانه فزون تر از یک قسم فیت عجب است که این روایت ما قول مصنف که دریا یکصد وبیست وسه دریاب امریکای جنوبی کرد اختلاف کلی دارد چرا که مصنف بیان کرد که چنین گفته شده است که عمق آب با بیرون یانصد میل از دهن او سی قسم است وصاحب تقویم البلاد که ما ازاو روایت کرده ایم نوشته است عمق او فزون تر از یک قسم میت وسحه دیگر بیود که بارجوع شود جمع قولین بایجان میتوان کرد که در دهن او که یکصد وشصت میل عرض دارد عمق او یک قسم باشد ودر رفته رفته که عرض او کمتر میشود سی قسم باشد دراینکه دراین رودخانه کشتی بزرگ کار میکند شکلی نیست وکشتی در عمق رودخانه که یک قسم باشد هرگز حرکت نمی تواند بکند ورودخانهای بزرگی که از طرف شمال باو ملحق میشود آنچه مشهور است کوقه مارونه نپسکه تنگوراس پوتومیو حبوره یکره گرد پتوبه یاری است ورودخانه اول که نپسکه گوهست قریب منبع اوست ودراقصی مغرب است ویاری که قریب دهن اوست دراقصی مشرق است وانهاری که از جانب جنوب داخل باین بحر شمال میشود اول تواری است که درمشرق توکنتس است ودیگری حوتی یاتوتی جورا اتی کوری پورس مدیره تپجوس ریسکو وچندین رودخانه غیرمشهور دیگراست ومصنف برزیل را بهجده مملکت تقسیم کرد درکتاب جدیدی که درمیلی دنیا جابست داست نیز بهجده ممالک تقسیم شده است ولی در اسامی قدری تفاوت دارد وما هجده مملکت را با قصبات هریک وجمعیت هرکدام از ان کتاب نقل می کنیم

مملکت	قصبه	جمعیت هر مملکت
پَرَ غُو	پَرَ غُ	یکصد وچهل وسه هزار وهفتاد وسه نفر
ریو نگرنو	برنساوتس	چهل وهشت هزار ودویست ونود وبعب
فرن هسم	فرن همم که اورا سن لوئیس میگویند	یکصد وهشتاد ودو هزار وهفتصد وشصت ...

۲ ولیکن آنچه که از ارباب کتابها تحقیق شده است اطول انهار عالم بحری میسوری است واعظم انهار عالم بحر بزرگ ووسعت آمزون است

۲ دلیل بر آن عطفی می اید که ما اشتاه کرده است

۲ در قول مصنف در این باب اقرب بصواب است

باب یکصد و سی و ششم در بیان مملکت گوئینه

مملکت	قصبه	جمعیت هر مملکت
پیئوئی	اُاِی رِس که موچه نیز گویند	هشتهزار و پانصد و چهل نفر
سیرعِ	اَرَهگیت یا اَرَعگتی	دویست و هفتاد و دو هزار و هفتصد و سیزده
ریو گرند دُ نارت	نتل	شصت و هشت هزار و هفتصد و یک
پرهیبه یا پرهیبه	پرهیبه یا پرهیبه	دویست و چهل و شش هزار و دویست و دو
پرنم بو کو	پرنم بو کو	ششصد و ده هزار و دویست و پنج
الاگوس	پورتو کلو بسکون لام	دویست و پنجاه و شش هزار و هفتصد و پنجاه و یک
سیر جیپ یا سیری جیپ دل ری	سری جیپ	دویست و شصت و هفت هزار و پانصد و بیست و سه
بحیته	بهیه یا سنت سلوادور	پانصد و پنجاه و نه هزار و ششصد و پنجاه
اسپیری توسنتو	وی تاریه	هفتاد و سه هزار و هفتصد و نود و شش
ریو جنی رو	ریو جنی رو	پانصد و هشتاد و نه هزار و ششصد و پنجاه
سن پالو	سن پالو	ششصد و ده هزار و ششصد و سی و دو نفر
مینس جریس	ویله ریکه	هفتصد و بیست و هشت هزار و هفتصد و سی و سه
گوی یز	ویله بو یا گویز	یکصد و پنجاه هزار
متو گرا سو	ویله بلا	هشتادو هزار
فرنندُ		ششصد نفر

وجمعیت کل برزیل از آنقرار که در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری معلوم شده است پنج ملیان و یکصد و سی هزار و چهارصد و هیجده نفر میشود

باب یکصد و سی و هفتم در بیان گینه یا گوئینه

گوئینه مملکت وسیعی از امریکای جنوبی است که در جانب شمال برزیل واقع شده است حد شمالی او اتلنتیک و رود خانه اُری نُوکو است و حد مشرقی او اتلنتیک و حد جنوبی او برزیل و حد مغربی او کولومبیا است وسعت این مملکت از مشرق تا مغرب قریب هزار و دویست میل و از شمال بجنوب زیاده از هفتصد میل است و بزرگترین قسمت و سطح این مساکن با قبایل وحشیان لو میان ولایتیست ولی در سواحل این مملکت اهل اسپانیا و پورتگال و انکلیس و فرانسه در تصرف کرده آبادی نموده اند و این مملکت وسیع از انجهة به پنج حصه تقسیم شده است که گوئینه اسپانیا و گوئینه پورتگال و گوئینه انکلیس و گوئینه فرانسه و گوئینه هلاند میگویند و بزرگترین گوئینه هلند الآن تعلق بانکلیس دارد و آن قسمتی که متصل به کولومبیا سابقا در تصرف اسپانیا بود و الان در تصرف جمهوریه کولومبیه است حد مشرقی او رود خانه اسکی بوه و حد شمالی رود خانه اُری نُوکو است و دیگری سمت مشرقی او گوئینه انکلیس است که مشتمل بر آبادی دمرره و ابنی کی بو و بربیس است

که در باب هشتاد و ششم بیان شده است و دیگری سمت مشرقی او گوینه داج است که او را سری نام نیز گویند و قصبه معروف آنجا پرَمری بو نام است و جمعیت آنجا بیست هزار است و دیگری بسمت مشرق و گوینه فرانسه است که قصبه معروف آنجا بندر کَین است گوینه فرانسه در مشرق محدود به رودخانه اُیه پاک است که او را از گوینه پورتگال جدا میسازد و گوینه پورتگال الآن در قسمت شاهنشاهی برزیل است و قصبه معروف آنجا ابیُس است که در طرف شمالی آمزون واقع و مسافت او تا دریا تخمیناً چهارصد و هشتاد میل است و درین جا مد رودخانه بانتها میرسد و سرحد گوینه فرانسه در سال دریا تخمیناً یکصد و پنجاه میل است و بیشتر آبادی این ولایت در دهن رودخانه ها است و جزیره کَین که در او این پایتخت بنا شده است تخمیناً امتداد او از مشرق بمغرب یازده میل و از شمال بجنوب شانزده میل است و این جزیره با خشکی کل بار رود خانه کوچکی مفروز است که در وقت جزر آب ازان رودخانه میتوان عبور کرد و اهل جزیره بسیار مکار و غدار و مایل فسق و فجور ند و این نوآبادی اول بامشهور امیرال دُکالیگنی در سال هزار و پانصد و پنجاه مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و هفت هجری بنا شد و جمعیت کَین مشتمل بر دو هزار نفر است و این مملکت وسیع قلیل السکنه است علی الخصوص گوینه فرانسه و گوینه پورتگال چنانچه جمعیت هم گوینه پورتگال را با هندی های ولایت زیاده تر از چهل هزار ندانسته اند ولی بتحقیق معلوم نیست و تخمین کرده اند جمعیت گوینا انگلیس یکصد و پنجاه هزار و گوینه داج هفتاد و پنج هزار و گوینه اسپانیا چهل هزار و گوینه فرانسه هفتاد هزار است و قصبات معروف گوینه انگلیس در ولایت بربیس اول قصبه بربیس است و دیگری الد امستردم و بارت تَنا که او را نیو امستردم تا دریا تخمیناً بگفته داکتر بن کرافت صد میل مسافت دارد و نیو امستردم در سال در یاست مترجم گوید ولایت بربیس تعلق به داج داشت در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری در صلح پاریس انگلیس قرار گرفت انتهی و ولایت دمرره قصبه ستبروک است که او را جارج توُن نیز گویند و قصبه معروف گوینه که الآن متعلق به کولومبیه است سینت تامس است و مملکت گوینه بجهة سازکاری با اهل اروپا بهترین ولایت منطقه حاره است و ولایت دمرره در خوبی خاک و زمین با هر مملکت جوب لاف برابری میزند و در مملکت گوینه جنگل بسیار است و انواع نباتات میروید و اشجار در همه سال سبز و خرم است و در جنگلهای او ببر و جاموش وحشی و آهو و سایر اقسام حیوانات که در امریکا یافت شود فراوان است و چیز بسیار مشهور و معروف این مملکت همان آمزون است که حد فاصله گوینه پورتگال و برزیل است که الآن گوینه پورتگال نیز ضمیمه ممالک برزیل شده و این رودخانه بزرگ عجیب که بزرگترین انهار عالم است بمحیط اتلانتیک داخل میشود و در طول مجرای او زیاده تراز شصت رودخانه بزرگ باو متصل میشود که بعضی از انها در بزرگی با رودخانه دَنیوب و وُلگا مساوی است و این رودخانهها و دریاچه مالامال از مارهای بزرگ و نهنگهای ستبر است و در سواحل آمزون زیاده تر از بیست قبیله از قبایل هندی های بومی سکنی دارند که هر یکی از خود رئیسی بزرگی دارند و جمعیت آنجا بدرستی معلوم نیست و زحمت فلاحت و زراعت در مملکت گوینه کلا با سیاهان است و چنان مظنون است که گوینه را کولومبس در سال هزار و چهار صد و نود و هشت مسیحی مطابق نه صد و سه هجری پیدا کرد ولی درست از ین ولایت اطلاع نداشتند تا سَر والتر رلیف در سال هزار و پانصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و سه هجری حد این اراضی و سواحل را معلوم و معین نمود

باب یکصد و سی و هشتم در باب پتّه گوینه

مملکت پتّه گوینه مشتمل بر جمیع آن قسمت امریکای جنوبی است که در جنوب سلسله آلپتّه واقع شده است که هنوز در تصرف

۹۵۷ سنه

۲ یعنی گویند و الدا مستردم

۱۲۲۹ سنه

۹۰۳ سنه

۱۰۱۴ سنه

بومیان قدیم است و وسط این ولایت را هنوز اهل اروپا قدم ننهاده اند و اهل پتهگونیه وحشی صفت و از حیوانات هیچ فرق
ندارند ولی چنان گفته اند که عموماً بحسب قامت از همه انواع بشر بلندترند و چهره ایشان برنگ مس است و شباهت کلی در رو با
هندیهای شمالی امریکای شمالی دارند حربه ایشان همان تیر و کمانست و در انداختن تیر کمال مهارت دارند و لباس
ایشان پوست حیوانات است که پشم و موی او ملصق بدن ایشانست و مثل اعراب بدوی در تاختن و دویدن قدرت تمام
دارند و این مملکت محتوی از کوهسار بسیار و اراضی مسلوب المنفعه است و زلازل شدیده نیز بسیار اتفاق می افتد و این
مملکت را مجیلان که یکی از اهل پورتگال است در سال هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و شش هجری وقتی که ۹۲۶
به پاسفیک میخواست برود پیدا کرد و در اینجا شترمرغ بسیار است و از پرهای او بر سر خود میزنند و زینت زنان ایشان
غالباً از پرهای اوست در جنوب پتهگونیه تیرة دل فیگو یعنی زمین آتشی که مشتمل بر چندین جزیره است که همه را باسم بزرگتر ایشان
که ارض آتشی اینجاست میخوانند و بومیان این جزیره از حماقت و جهالت چنانند که حیوانات را بر ایشان ترجیح میتوان داد و در یک جزیره
کوچکی در نزدیکی جنوب تیرة دل فیگو کیپ هارن مشهور است یعنی دماغه شاخ که بشاخ گاو شباهت دارد که اقصی جنوب
امریکای جنوبی را از اینجا حساب میکنند و هوای این مملکت بسیار سردتر از هوای آن ممالکی است که درین عروض در جانب شمال ۴
واقع شده اند چنان گویند که از زمین تا قله های اندس اغلب اوقات برف فرو میگیرد دستنبیه حد شمالی پتهگونیه
رودخانه نگرو است که این رودخانه فاصل میان لاپلته و پتهگونیه است و از سه جانب دیگر محاط دریاست و این ولایت از عرض
سی و نه درجه جنوبی تا کیپ هارن است که در عرض پنجاه و شش درجه جنوبی است و جزایر تیرة دل فیگو بابوغاز مجیلان از کنار این
مملکت جدا شده اند و این جزایر بی شمار متقارب بیکدیگر از عرض پنجاه و دو درجه و سی دقیقه جنوبی تا عرض پنجاه و شش درجه
جنوبی و از طول شصت و چهار درجه مغربی تا طول هفتاد و شش درجه مغربی واقع شده اند

باب یکصد و سی و نهم در بیان آسترل ایشیه و پولی نشیه

آسترل ایشیه و پولی نشیه اصطلاحات جدید است آسترل دلالت بطرف جنوب و پولی بمعنی چندین دارد و این دو لفظ در
اصطلاح اکنون دلالت میکند بر همه آن جزایر که در محیط پاسفیک و محیط هندوستان منتشر شده است و جزو هیچیک از آن تقسیمات
اربعه کل نیست شد از آسترل ایشیه ذکری در باب هشتاد و نهم شده است و آن جزایریکه در اینجا ذکر نشده است جزیره پپوآست که او را
نیوگنی نیز گویند و دیگری نیو برتین و لوئی سید آرچیپلگو یعنی جزایر مجموعه لوئی سید و سولومن آرچیپلگو یعنی جزایر مجموعه سولومن
و نیو هبریدیس و نیو کلیدونیه و نیوزیلند است و جزیره نیوزیلند بتازگی بتصرف دولت انگلیس در آمده است و سوای این
جزایر چندین جزیره کوچک غیر معروف است و در جغرافیای جدید آسترل ایشیه را نیو هالند اطلاق میکنند و او را از اجناس
اقسام اربعه می شمارند اما جزیره پپوآ که او را نیوگنی نیز خوانند جزیره بسیار وسیعی است که در شمال نیو سوث ویلز واقع شده
که در میان ایشان بوغاز تارس فاصله است و درازی این جزیره تخمیناً هزار و دویست میل و پهنای او تخمیناً سیصد میل و درین
جزیره مرغ بهشتی فراوان است و از او خوشگلتر و زیباتر مرغی در دنیا نیست و همچنین طوطی و قمری نیز بسیار است
که جثه ایشان هر یکی بقدر یک بوقلمون است و محصولات خاص اینجا نارجیل و میوه نان است و میوه نان درین جزیره از سایر
جزایر زیادتر است و سکنه این ولایت بار وحشی و خونخوارند و در بالای درختها مسکن دارند و شبها در آنجا می خوابند و
نردبان را بالا می کشند که دیگری بانجا نرود و تجارت کلی اینجا با اهل چین است اما نیو برتین و نیو آیرلند و جزایر سولومن
در مشرق نیوگنی واقع است و این جزایر شباهت کلی در محصولات و نباتات و اراضی بجزیره نیوگنی دارند و جزیره نیو برتین را اول دمپیر

باب یکصد و سی و نهم در بیان آسترل ایشیه

کرده باو این اسم را بجهت وطن خود داد و این جزیره آباد است جمعیت بسیار دارد و درین جزیره و در جزایر جول خوش آب و هوا و جبال
آتش فشان بسیار است و کپتین کوک تریت نوشته است که بومیان نیوآیرلند از اهالی این جزایر شریرتر و جنگجوتر اند و آلات حرب
ایشان نیز ... است که در سر انها سنگ چماق نصب کرده اند مترجم گوید جزیره نیوگینی در سال هزار و پانصد و بیست و هشت مسیحی
مطابق نهصد و سی و سه هجری پیدا شد و دمپیر در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده هجری سواحل شمالی این جزیره را
سیاحت کرد و جزیره نیوبریتین را پیدا نمود و بوغازی که فیمابین جزیره نیوبریتین و جزیره نیوگینی است باسم دمپیر شهرت دارد که او را بوغاز
دمپیر میگویند و همچنین بوغازی که فیمابین جزیره نیوگینی و جزیره وای جیو است او را نیز بوغاز دمپیر میخوانند و جزیره وای جیو در مشرق
جزیره جیلولو و شمال مغرب نیوگینی و قریب خط استواست و بعضی او را در تحت خط استوا میدانند و این جزیره تقریبا هفتاد میل طول
و بیست و پنج میل عرض دارد و جمعیت این جزیره فزونتر از یکصد هزار است و در اطراف جزیره بزرگ نیوگینی چندین جزیره کوچک است
که ذکر انها باعث اطناب است انتهی جزایر سولومن را اول اهل اسپانیا پیدا کردند که از لیمه پایتخت پیرو در سال هزار و پانصد
هفتاد و پنج مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و سه هجری بسمت مغرب شراع کشیدند و ازین جزایر چندان اطلاعی نداریم و در سال
هزار و هفتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و نه هجری کامودار بیرن این جزایر را سیاحت کرده است مترجم گوید
جزایر سولومن در محیط پاسفیک جنوبی چندین جزیره است که از طول یکصد و پنجاه و پنج درجه مشرقی تا یکصد و شصت درجه مشرقی
و در عرض پنج درجه و دوازده دقیقه جنوبی واقع شده است و سولومن محرف سلیمان است انتهی اما نیوهبرایدس و نیوکلیدونیه
چند جزیره کوچک است که در جنوب مشرق جزایر سولومن اتفاق افتاده اند و در ان جزایر سیاهان جنگلی آدم خوار منزل دارند
و این جزایر کپتین کوک معروف در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت هجری پیدا کرد اما نیوزیلند
مشتمل بر دو جزیره بزرگ است که از یکدیگر با بوغازی جدا شده است که ده میل عرض آن بوغاز است که او را بوغاز کپتین کوک
میگویند و او را اول تسمن در سال هزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پنجاه و دو هجری پیدا کرد ولی در ساحل انجا فرود نیامد و از ان
او گذشت و در سال هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری کپتین کوک بدقت این جزیره را معلوم
نمود و این جزیره بسیار خوش هوا است و شباهت کلی در هوا و صفا بانگلستان دارد و چندین آبشارهای خوب و جنگلهای بزرگ
وسیع دارد و اشجار انجا بحسب قطر و ارتفاع از اشجار سایر جزایر بزرگتر و بهتر است و سکنه و بومیان این جزیره زیتونی رنگ هستند
و اهل اسپانیا را سیاه تر از انها میتوان گفت ولی بسیار وحشی و خونخوارند که گوشت آدمی را بهترین اغذیه خود میدانستند و تازگی
جمعی از کشیشان عیسوی در انجا منزل گرفته اند و زحمت تمام بجهت آموختن ادب و انسانیت بانها میکشند و ایضاح این مطلب
لازم است که درین جزایر معروف که در وسعت برابری با همه اروپا دارند چهارپائی بزرگتر از کنگرو یافت نشده است و از سباع
دیگر ولایات درین جزایر بنظر نرسیده و جزیره نیوزیلند قریب بان است که با گریت بریتین انتیپادز یعنی متقاطر باشد تلفینه
مصنف هیچ بذکر جزایر لوئی سیدیز نپرداخت این جزایر در جانب جنوب مشرق جزیره بزرگ نیوگینی اتفاق افتاده است و جزیره لوئی
سیدیز تقریبا دویست و هفتاد میل در طول و بزرگترین پهنای او هفتاد میل است و چند جزیره دیگر نیز از لواحق اوست که نزدیک
باو واقع شده اند و درازی همه انها تخمینا چهارصد میل و پهنای انها یکصد و شصت میل است و طول مرکز انها یکصد و پنجاه و دو درجه
مشرقی و عرض ده درجه جنوبی است و در اینجا تفصیلی از جزیره نیوزیلند لازم است که ذکر شود نیوزیلند دو جزیره بزرگ است که
در محیط پاسفیک جنوبی است که یکی را نیوآلستر میخوانند و دیگری را نیومنستر میگویند و جزیره اول در جانب شمال مشرق جزیره ثانی است
و این دو جزیره را اول تسمن چنانچه ذکر شد در سال هزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پانصد و دو هجری پیدا کرد

که از ساحل مشرقی اسیا از عرض سی و چهار درجه تا چهل و دو درجه جنوبی حرکت کرده و به دو ماه در ... داخل شد که اورا الآن نوفاند
کوک مینامند و کپیتن کوک در سال هزار و هفتصد و شصت و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و سه هجری و در سال
هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری بدقت در انجا سفر کرد و معین نمود که این دو جزیره را
و تمامی سواحل این دو جزیره را از همه جانب از طرف دریا تشخیص داد و جزیره شمالی را بومیان ولایت ای هی نو ماوی
می گفتند و جزیره جنوبی را طو می و بعضی تو وی پونمو می خواندند و امتداد جزیره شمالی که نیو الستر است از کیپ نارث یعنی
دماغه شمالی که در عرض سی و چهار درجه و بیست دقیقه جنوبی است تا کیپ پلیسر است که در عرض چهل و یک درجه و
سی و شش دقیقه جنوبی است که تخمیناً چهارصد و هشتاد میل در طول است و پهنای او اختلاف دارد چنانچه در فی ...
در عرض سی و شش درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوبی پهنای انجا هشت میل است و از کیپ ایست یعنی دماغه مشرقی که
در عرض سی و هفت درجه و چهل دقیقه جنوبی و در طول یکصد و هفتاد و هشت درجه و چهل دقیقه مشرقی است پهنای انجا تا
مغرب یکصد و هشتاد میل است و امتداد جزیره جنوبی که نیو منستر است تخمیناً از عرض چهل و یک درجه تا عرض چهل و شش درجه
سی و پنج دقیقه جنوبی الّا تخمیناً سیصد و هفتاد میل و پهنای او از صد میل تا یکصد و هشتاد میل است و این جزایر را مستر ... در سال هزار
هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری و در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری ملاحظه
کرد و در انجا قرار داد که چند نفر از کشیشان برای هدایت بومیان بگذارد و این دو جزیره کوهستان بسیار دارد و خاصه جزیره جنوبی که کوهش
بیشتر است و کپیتن کوک درین دو جزیره زیاده از پنج قسم جانور نیافت که گربه و خفاش و خرس دریائی و شیر دریائی و موش
باشد و درین جزیره مثل سایر جزایر طیور بسیار است و در سواحل ماهی فراوان است و در سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و
دویست و سی و چهار هجری مستر مرسدن رئیس کشیشان از بزرگ اهل جزیره اذن خواست که بعرض جزیره سفر کند و بزرگ
جزیره مأذون ساخت و او در سفر خود چندین رودخانه بزرگ دید و ارتفاع جبال را معلوم نمود و جمعی از اهل این جزیره برای تعلیم به نیو ساوث ویلز
فرستاده اند که صنایع یاد گیرند و منزل کشیشان در سواحل است و مردمان انجا جبان و وحشی و آدمی خوارند که هیچ قسم الفت با کسی نگیرند
چنانچه از هزار نفر یک نفر با کمال بلند کشیشان هدایت نیافته ولی کشیشان فکر عزیزی کرده اند که زبان اهل جزیره گرامر درست
کرده اند که بدان گرامر آنهارا اصول مذهب و قواعد و رسوم یاد میدهند و جمعیت بومی این دو جزیره را دویست هزار گفته اند و باز
درست معلوم نیست احتمال میرود که بیش از این نیز باشد و در نیو منستر سه دریاچه بزرگ است و در نیو الستر یک دریاچه بزرگ است
که اورا مستر مرسدن در سفر خود تاپو نامید که ارتفاع زمین او مقدار یکهزار و هشتصد و هشتاد و هفت فوت بالای سطح
محیط است و در جنوب این دریاچه کوه آتش فشانی است که اورا تان گری رو می گویند و کوه دیگری در جنوب کوه آتش
فشانست که اورا ریو کوین ارتفاع او نه هزار فوت است و قله این کوه همیشه برف دارد و از آن بلندتر کوهی نیز در این جزیره
نیافته اند و در جزیره نیو منستر در جانب شمال مشرق قریب ساحل در عرض چهل و دو درجه جنوبی و یکصد و هفتاد و سه درجه و چهل دقیقه
طول مشرقی کوهی است اورا کیپ کاره گویند و ارتفاع او نه هزار و سیصد فوت است و یک سلسله از جبال قریب ساحل مغرب
تا امتداد جزیره اتفاق افتاده است و در سواحل این دو جزیره دولت انگلیس چند قلعه ساخته اند و در ساحل جنوبی میگویند که در عرض
چهل و هفت درجه جنوبی و در طول یکصد و شصت و هشت درجه مشرقی است و در سواحل او نیز چندین قلعه و نشیمن بنا کرده اند

باب یکصد و چهل و یکم در بیان پولی نیشیه

لفظ پولی نیشیه که دلالت بچندین جزایر دارد و مشتمل بر چندین دسته کوچک از جزایر است که در محیط پاسفیک گسترده شده اند

باب یکصد و چهل در بیان پولی نشیه

و بعضی از اینها فرندلی آیلندس یعنی جزایر الصداقه و در کتاب کنز المختار که در باب اطلاعات جزایر الاصدقا نوشته ولی موساتی ایلندس یعنی جزایر ایشر که و جزیره مرکوی سس و جزایر سنتر و یچ است اما فرندلی ایلندس یعنی جزیره الاصدقا مشتمل بر چندین جزیره معتبر است که در محیط پاسفیک جنوبی اتفاق افتاده است و انهارا کپتین کوک در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هفت هجری از این جهة باین اسم نامید که اهل اینجا را بسیار دوست و مهربان دید که مثل اهل سایر جزایر وحشت و نفرت نداشتند و بعضی از اهل جغرافیای جدید اینهارا جزایر ناگه می نامند و این جزیره بسیار با صفا است و جنگلهای بسیار خوب دارد و اکثر اشجار اینها نارجیل و درخت نان و درخت یم و محصول کلی اینجا نیشکر است و لون سکنه اینجا زیتونی اما جزایر سوسایتی یعنی جزایر ایشر که بجانب مشرق جزایر الاصدقا است چندین جزیره کوچک و بزرگ است و جزیره بزرگ اینجا اوتهیتی است و این مجموعه جزایر را انسان مجموعه هامیزرنده اند کپتین والیس اول کسی است که این جزایر را در سال ۱۷۶۷ مسیحی مطابق ۱۱۸۱ هجری پیدا کرد و بعد از آن این جزایر را کپتین کوک همراهی مستر جوزیف بنکس و داکتر سولندر تفحص کردند و مستر جوزیف بنکس و داکتر سولندر را برای این باین جزایر فرستادند که حرکت و روش زهره را بالای قرص آفتاب معلوم نمایند و خاک این جزایر محصول خیز است و درخت نارجیل و درخت نان و اقسام دیگر میوهای لذیذ فراوان دارد و اهالی اینجا تیز زیتونی رنگ هستند و زبان اینها بسیار شیرین و خوب است چنانچه زبان اینها را ایطالیای پاسفیک میگویند اما مرکوی سس یک مجموعه جزایر کوچک است که در شمال مشرق جزایر سوسایتی اتفاق افتاده و اهالی اینجا در لون و زبان مشابهت کلی بجزایر سوسایتی دارند اما جزایر سنترویچ در محیط پاسفیک شمالی تخمیناً در بیست درجه عرض شمالی واقع شده اند و عدد اینها زیاد است و بسیار جزایر معتدل الهوا و با صفا و با ثمر هستند و جزیره بزرگ اینجا هوی است که بغلط اوهی هی میگویند تخمیناً دویست و هشتاد میل دور اوست و جبال و دهات بسیار دارد و قله عالی آن شانزده هزار فوت است اگرچه منطقه حاره است ولی دائماً قله او با برف مستور است و در همین جزیره بود که کپتین کوک در سال ۱۷۷۹ مطابق ۱۱۹۳ هجری بومیان جزیره کشته شد بعد این جزیره دیگر آواست ولی پایتخت جمیع جزایر الان قصبه هونا روا است که در جزیره وهو است و این پایتخت جدید بود که عیال و اطفال پادشاه سنترویچ را با کشتی انگلیس در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق ۱۲۴۱ هجری آوردند که الآن پادشاه در اینجا مسکن دارد و بومیان این ولایت شباهت باهالی ساکن جزایر اند و در صنعت کشتی سازی ماهرند جزیره اوهی هی بزرگترین جزیره جمیع جزایر پولی نیشیه است اما جزایر کرولاین در جنوب مغرب جزایر سنترویچ است و این جزایر مسافت بسیاری دور از یکدیگر در محیط پاسفیک واقع شده اند و این جزایر را اهل اسپانیا در سال ۱۶۸۶ مطابق ۱۰۹۸ هجری پیدا کردند و انها را بنام چارلس دوم پادشاه اسپانیا باین اسم نامیدند اینها سی جزیره بزرگ و کوچک است و جمعیت اینجا بسیار است و اهالی اینجا با انسانیت و مهربان اما جزایر پلیو در مغرب کرولاین است و در این جزیره کشتی کپتین ویلسون در سال ۱۷۸۳ مطابق ۱۱۹۷ هجری شکست و نزدیک بود که غرق شوند و اهالی این جزایر کمال مهربانی در حق اینها کرده باعث نجات اینها شدند و حاکم اینجا پرنس لیبو را کپتین ویلسون همراه خود به انگلند آورد ولی تلافی مهربانی و محبت او نشده بود که پس از ورود به آبله فرنگ هلاک شد و این جزایر جنگل بسیار دارد و خاک اینجا خوب و حاصل خیز است و هوای اینجا بهتر از سایر جزایر است و اهالی اینجا خوش ترکیب متوسط القامه سیاه رنگ میشوند و از خود پادشاه دارند اما جزایر لدرون در مشرق جزایر فیلیپین است و اسم اینها دلالت بر دزدان دارد یعنی جزایر اللصوص که بحرپیمای مشهور مجیلان وقتی که اینها را در سال ۱۵۲۱ مطابق ۹۲۷ هجری پیدا کرد باین اسم نامید چرا که اسباب اهل کشتی او را غارت بردند و او را معطل گذاشتند و در بحر پاسفیک در عرض سی و چهار شمالی این جزیره سنگ بزرگ است که او را لوط زوجه نیز مینامند یعنی زوجه لوط که ترکیب این جرم از قعر دریا برخاسته است که تخمیناً سیصد و پنجاه فوت ارتفاع اوست و در نزدیکی این سنگ دیگر است که او را آن یکی جزیره است که غاری بزرگ در آن سنگ است که در آن غار امواج دریا با صوت مهیب هولناکی داخل میشوند و در این دریا چندین جزیره کوچک دیگر است که ذکر اینها ضرور نیست و جزایر کرولاین و جزایر لدرون در تصرف اسپانیا است و این جزایر دیگر که ذکر شد هر یکی پادشاهی از خود دارند و نیوزیلند اما جزایر الصدقا یکصد و پنجاه جزیره است که تخمیناً از طول بلد یکصد و هفتاد و سه درجه مغربی تا طول یکصد و هشتاد درجه و تخمیناً از عرض هیجده درجه جنوبی تا عرض بیست و دو درجه جنوبی اتفاق افتاده اند و جزیره معروف اینجا تانگه تابو و اتوکه و پاپی و اتوئی و توفوا و میوور و کاتو است اما جزایر سوسایتی یعنی جزایر ایشر که یا جزایر الاجتماع و اینهارا باین اسم

باب یکصد و مسلم در بیان پولی نزشیه

کپتین کوک در سال ۱۷۶۹ مطابق ۱۱۸۳ هجری نامید و این جزایر تخمیناً از طول یکصد و چهل و هشت درجه مغربی تا طول یکصد و پنجاه و یکدرجه مغربی و از عرض
شانزده درجه و ده دقیقه جنوبی تا بیست درجه جنوبی اتفاق افتاده اند و جزیره معروف آنجا او تهیتی است که او را تهیتی نیز گویند و دیگری پولی تی بلا بلا
مازوعو و تاهین است و درین ازمنه مذهب عیسوی در میان اهالی آنجا فی الجمله شیوع یافته است اما جزیره او تهیتی که او را جزیره کینگ جارج نیز گویند مشتمل از دو شبه جزیره است
که بیکدیگر اتصال دارند که ایستمس نامیند تخمیناً سه میل پهنا دارد و این جزیره جنگل بسیار و غار و شکوهی بیشمار دارد و او تهیتی بزرگ که شمالی است تخمیناً نود میل دوره او
و جزیره نیز اتفاق افتاده و درخت نان و نارجیل نیز درین جزیره فراوان است و چوب صندل از دو قسم سیاه و زرد و زنگ یافت میشود که ازان بهای صندل بومیان عطر میسازند
و بدان خود را با او روغن نارجیل تدهین می نمایند و غالباً قد اهالی آنجا شش فوت است و در رنگ گندم گون و از درختهای بلند بالا الافق چکلس نظیر آنها نیست و اهالی این جزیره وحشی مثل اند
و در کتاب کنز المختار که در مالطه چاپ شده است چنین نوشته است که کپتین کوک را درین جزیره پاره پاره کردند و خلاف آنچه در سایر کتب معتبره منضبط است در جزایر سندویچ این کار
اتفاق افتاد چنانچه مذکور شد و خواهد شد و درین جزیره کبوترهای مختلف الالوان بسیار است اما جزایر کوک ده جزیره است و تخمیناً از طول یکصد و
درجه مغربی تا طول یکصد و چهل درجه مغربی و در عرض بیست درجه جنوبی تا ده درجه جنوبی اتفاق افتاده اند و این جزایر را مینډنه در سال ۱۵۹۵ مطابق ۱۰۰۴ هجری پیدا کرد و کپتین
کوک باین جزایر در سال ۱۷۷۴ مطابق ۱۱۸۸ هجری رسید و جزیره معروف آنها نیت کریستینه است اما جزایر سندویچ از طول یکصد و پنجاه و چهار درجه مغربی
تا طول یکصد و شصت درجه مغربی و تخمیناً از عرض هیجده درجه و پنجاه دقیقه شمالی تا عرض بیست و دو درجه و پانزده دقیقه شمالی واقع شده اند و عدد آنها یازده است و این جزایر را
مینډنه در سال ۱۵۹۵ مطابق ۱۰۰۴ هجری پیدا کرد و پادشاه خود دارند و عمارت پادشاه از خشت و گل است و ده توپ و بیست کشتی از خود دارد و جمعیت جزایر
پانزده هزار است و در جزیره اوهیهی در چهار دهم فروری سال ۱۷۷۹ مطابق اواخر محرم الحرام ۱۱۹۳ هجری کپتین کوک دیا را جهان کرد بلا بادیده مصائب
کشیده را پاره پاره کردند و او چنان بود که زورق کوچک او را اهل جزیره دزدیدند و او از کشتی فرود آمده بساحل رفت و پادشاه آنجا را عوض زورق خود
گرفته می آورد وقتی که پادشاه را گرفته می کشید اهالی جزیره خبردار شده بر او حمله آورده گوشت بدن او را با ناخن و دندان پاره پاره کردند و هر یکی لقمه فرو برد
اهل کشتی که او را از دور در دست اهالی جزیره دیدند با شمشیرهای آخته بر آنها حمله آوردند ولی هیچ آیی توان نمان که بنیانی بکار من وقتی رسیدند که
از گوشت او چیزی باقی نمانده بود استخوانهای او را جمع کرده بلندن آوردند و جزیره معروف دیگر آنجا موویی و هو است و معامله کلی اهالی این جزایر
با چین است اما جزایر کرولاین در باب پنجاه و نهم فی الجمله اشاره از آنها شده است جزیره معروف آنجا یولی و لندرانی و هوسیت اما جزایر پلیو
جمعی از جزایر است که درمیان جزایر فیلپین و کرولاین اتفاق افتاده اند و عدد آنها هیجده است و درین جزایر بود که کشتی کپتین ویلسون شکست نزدیک بود
که همه اهل کشتی غرق شود پادشاه آنجا ابی تهولی محض دلیری و غریب نوازی جمعی را فرستاد تا آنها را ازان مهلکه خلاص کردند و پادشاه آنجا
پسر دوم خود را همراه او بانگلند فرستاد و پسر او در سال ۱۷۸۴ مطابق ۱۱۹۸ هجری بناخوشی آبله فرنگ پسر پادشاه مرد و درین جزایر از حیوانات
بجز کاو و بز و از مرغ بجز کبوتر و مرغ خانگی چیزی دیگر نبود و درختها که نیز داشتند هیچ گندم و جو ندیده بودند بعد از رفتن کپتین ویلسون با جزیره
از خارج غله آوردند و این جزایر از طول یکصد و سی و دو درجه مشرقی تا طول یکصد و سی و هشت درجه مشرقی و از عرض شش درجه و سی دقیقه
شمالی تا عرض هشت درجه و سی دقیقه شمالی واقع شده اند و جزیره معروف آنجا کاروره و پلیلیو است اما جزایر لدرون که ذکر او در باب پنجاه و نهم
شده است از طول یکصد و چهل و یکدرجه مشرقی تا طول یکصد و چهل و نه درجه مشرقی و از عرض دوازده درجه شمالی تا بیست درجه شمالی
واقع شده اند و جزیره معروف آنجا تینین و گاهن است اما لوطس و نیف که او را دارئو نیز گویند در عرض سی درجه شمالی و در طول
یکصد و پنجاه و هفت درجه مشرقی واقع شده است و یک مجموعه دیگر از جزایر است که آنها جزایر جلبرت گویند که در سال ۱۷۸۸ مطابق ۱۲۰۲
هجری پیدا شده است که از تحت خط استوا تا سه درجه شمالی و از طول یکصد و هفتاد و یکدرجه تا طول یکصد و هفتاد و شش درجه مشرقی واقع
شده اند جزیره معروف آنجا دمنس است که در تحت خط استوا است و عدد این جزایر چهارده است و جزایر پولی نیشیه زیاد از جزایر
استرالیشیه است ولی چنان اتفاق افتاده که هر چه جزیره بزرگ است در حصه استرالیشیه است و هرچه کوچک است در حصه پولی نیشیه است

خاتمه

خاتمه گلوبس یعنی کرات که عبارت از اجسام مدوره است و او بدو قسم است یکی را ترستریل گویند یعنی ارضی و دیگری را
سیلستیل نامند یعنی فلکی و در کره ارضی جمیع صفحه خشکی و دریا باندازه و وضع و ترکیب هر یک در محل خود رسم می کنند
و در کره فلکی اشکال فلکی و بروج دوازده گانه و ستارگان معروف بحسب بزرگی و کوچکی و قدر اول و قدر ثانی در مقام
و موضع خود بطوریکه مرصود و معلوم است رسم مینمایند و در هر دو کره دوایر معروفه را مثل معدل النهار و ایکلپتیک و مدار
راس السرطان و مدار راس الجدی و دو دایره قطبی و دیگر مدارات عرضی و دوایر نصف النهار را می کشند و ملحقات کره
یکی نصف النهار برنجی است و دیگری دایره ساعت است و دیگری افق است و دیگری کوادرنت ارتفاع و دیگری مرینر
کمپس یعنی قطب نمای ملاحی است که بواسطه قطب نما انواع مسایل مشکله در جغرافیا و نجوم بآسانی حل میشود بدون
اینکه شخص محاسب برحمت حساب بیفتد و جمیع خطوط و دوایر کره را در باب سیزدهم و باب هفدهم معلوم ساخته ایم و از نصف
النهار برنجی درجات و دقایق از خط استوا تا دو قطب معلوم میگردد و از افق نقطه های کمپس و درجات سمت که قوسی است
از افق و علامات بروج دوازده گانه و عدد ایام شهور سال که در ان مرسوم است مفهوم میشود و کوادرنت ارتفاع
یک باریک ولمس قطعه از برنج است پیچ و مهره دارد که در نصف النهار برنجی در هر جا که مقتضی شود میتوان محکم کرد و او را نیز در درجات
و دقایق قسمت کرده اند که تا یکصد و هشتاد درجه میسازد و وقتی که در نصف النهار هر مکان گذاشته شود از او عرض و بعد
ان محل از خط استوا معلوم میشود و بجهت او تحقیق مسایل بسهولت دست میدهد و در بعضی از کرات قطب نما را نصب میکنند و فایده
او این است که قطبهای فلکی را معلوم میسازد و قطبهای کره ارضی را نیز با او مطابق باید کرد ولی این فقره را باید مشخص کرد که
اختلاف قطب نما را باید دانست تا جهت درست معلوم کرد چنانچه درین اوقات در لندن بیست و [illegible] درجه و سی دقیقه بجانب مغرب
از نقطه شمال میل دارد و لهذا باید کره را در لندن چنان بگذارند که سوزن قطب نما بیست و [illegible] درجه و سی دقیقه بجانب مغرب از نقطه
شمالی آن لوح که سوزن بالای او حرکت میکند ایستاده باشد و در وقت استعمال کردن کره باید سمت مشرقی افق را بجانب خود
گذاشت مگر اینکه خصوص مسئله گذاشتن او را بطور دیگر تقاضا کند و سر انکه سمت مشرقی افق را بجانب خود گذاشتن البته
ان طرف نصف النهار برنجی که درجات و دقایق در او مرسوم است در نظر تو و کوادرنت ارتفاع در پیش تو خواهد بود و از کره ارضی بعضی
فواید معلوم میشود اول کره ارضی را در افتاب بگذار که نقطه های قطب نمای او و کاسه شمال و جنوب را سبب باستند و قطب العرض محل
مطلوب ارتفاع به و محل مطلوب را نصف النهار برنجی بیار که در انوقت کره با موضع خود در زمین مطابق خواهد بود و در انوقت جمیع مکانهای
که نور افتاب افتاده است روز است و بقیه که در تحت افق است شب است ثانی اگر در هر ساعت یک سوزنی عمود وار قطب شمالی فرو
بکنی و کره را چنان بگذاری که این نک سوزن بجانب افتاب باشد که هیچ سایه نداشته باشد پس ارتفاع قطب بالای افق را از نما
بقدر ارتفاع افتاب خواهد بود مترجم گوید مقصود ازین عبارت انست که بیان کند که چگونه ارتفاع افتاب یا ستاره دیگر را
از کره معلوم می کنند و طریقش انست که میلی یا سوزنی در قطب شمال را محکم کنند و قطب شمال را او از نکه ان میل بهیچ قسم سایه
نداشته باشد نه در جهة شمال نه در جهة جنوب و نه مشرق و نه مغرب و درین عمل اهم کار پایه یعنی افق کره را حرکت دوری داد و دایم
کره را یعنی لازم نیست که نقطه شمال و جنوب افق کره محاذی نقطه شمال و جنوب باشد بلکه هر صورت که این حالت دست دهد خوب است
و مقصود انست که ان میل یا سوزن سایه نداشته باشد و چون چنین باشد حکما ان میل مواجه افتاب خواهد بود پس انقدر از دایره
نصف النهار که مابین قطب و دایره افق است درجات ارتفاع افتاب است انتهی ثالث اگر کره را در سمت شمال و جنوب بگذاری در حالتی
که قطب مرتفع شده بعرض مکان مطلوب باشد و نخستین نقطه حمل که در دایره ایکلپتیک است بنصف النهار برنجی آورده شود در

باریکی بقطب شمالی بسته شود وقتی که کشیده بانطرف کمیو حرکت داده شود تا سایهٔ او بالای قطب مقابل افتد پس خواهند شناخت داد ساعت روز را در نقطه که در انجا سایه خط استوا را قطع میکند مستر جیمس گوید ممکن نیست که سایه قطب جنوب بیفتد زیرا که دایرهٔ افق مانع است از وقوع سایه بر قطب جنوب ولی همین قدر که ریسمان را حرکت میدهند تا بنحوی که سایه منطبق شود بر یکی از دوایر ملکه بر قطبین میکذرد کفایت میکند زیرا که این دلیلست بر اینکه اگر دایرهٔ افق نبودی سایه آن رشته بقطب جنوب میکذشت و از افتادن سایه رشته بر دایرهٔ استوا ساعات باقیه تا ظهر و یا ماضیه از ظهر معلوم میشود انتهی و پانزده مسئله دیگر از کتب مسطوره انتخاب کرده معلوم میداریم که بواسطه آنها مسائل مشکله در کره و اطلس بسهولت معین میشود اول در بیان یافتن عرض و طول هر مکان بیاور محل مطلوب را بانطرف از نصف النهار برنجی که در او درجات و دقایق نقش شده است پس اندرجه بالای آن محل که محاذی او در نصف النهار برنجی نقش شده است عرض محل مطلوبست و آن درجه که در خط استوا معلوم شده و در زیر نصف النهار برنجی اتفاق افتاده است طول آن محل مطلوبست چه چیز است عرض و طول مکانهای مفصله ذیل جواب

		عرض	طول
الکسندریه	در ایجپت	لامه ش	الطه ق
بغداد	در سیریه	لج جه ش	مد الد ق
بنکولن	در سوماتره	حه مط ش	قنه ق
نوشی بی	در نوهالند	لد ه ج	قنا الد ق
کلکته	در بنگاله	الد ش	فح الط ق
جبرالتار	در اسپانیا	لو و ش	ه جه ب
کیپ گود هوپ	در افریقا	لد الد ج	یح الد ق
کیپ هارن	در امریکای جنوبیه	نه نط ج	سز جه ب

و با کتب نیز این مسئله را میتوان حل کرد چنانچه ملاحظه کن بعد محل مطلوب را از نزدیکترین مدار عرض و بهمان بعد مناسب که میان محل مطلوب و مدار عرض قریب باوست از سمت دست راست یا دست چپ متن از درجات که رسم شده است عرض محل مطلوب خواهد شد و با ملاحظه کردن اینکه چه بعدی این محل مطلوب از نزدیکترین خط نصف النهار دارد موافق همان بعد یا از کله یا از ته متن که عدد درجات بعد نصف النهار ثبت است طول محل مطلوب خواهد گشت مسئله دوم در بیان عکس این عمل یعنی یافتن هر مکانی را در کره موافق عرض و طولی که مقصود است بیاور آن درجه مطلوب الطول را که در خط استوا یافته شده است به نصف النهار برنجی و پس از آن در زیر عرضی که مقصود است ملاحظه نماید که چه شهری واقعست همان محل مطلوب خواهد بود سوال چه شهر است که عرض او چهل درجه و بیست و پنج دقیقه شمالیست و طول او سه درجه و چهل و دو دقیقه مغربی است چه شهر است که عرض او پنجاه و یکدرجه و سی دقیقه شمالی است و طول او صفر درجه و شش دقیقه از گرینیچ است چه شهر است که عرض او پنجاه و چند درجه و چهل دقیقه شمالی است و طول او سی و هفت درجه و سی و سه دقیقه شرقی است جواب مدرید لندن ماسکو و با کتب نیز این عمل ساخته میشود و بیداکن عرض مطلوب را در سمت راست یا در سمت چپ متن چنانکه گوید یعنی اگر طول شرقی مطلوبست بسمت دست راست متن ملاحظه کن و اگر طول غربی مطلوبست بسمت دست چپ متن نگاه نماید انتهی و طول را از کله یا پایان متن معین کن پس از آن بامیک مدادی نشان کن یک خط را بر عرض او و یک دایره طول را افقا بین این نقطه تا که در انجا انها ملاقی می کنند که یکدیگر را محل مطلوب خواهد بود مسئله سیم در بیان یافتن چندین مکان که دارند همان عرض را با محل مطلوب بیاور محل مطلوب را در زیر نصف النهار برنجی و عرض او را معین کن پس از ان کره را بگردان و جمیع مکانهائی که میکذرند از زیر همان درجه که در نصف النهار است همان عرض محل مطلوب را خواهند داشت چه مکانها دارند همان عرض را که کلکته دارد جواب کنتو فارموسه سندوچ جزیره ...بونه در جزیره کوبه که چه مکانها دارند همان عرض را که قسطنطنیه دارد جواب نیویارک اپورتو نیلس و این فقره را باید دانست که جمیع امکنه که در تحت همان عرض واقعشده اند همان فصول و همان درازی روز و شب را خواهند داشت ولی در گرما و سرما بحسب کیفیات عارضه اختلاف دارد مسئله چهارم در بیان یافتن

بُعد و سمت دو مکانرا از یکدیگر در کره بکذا بر انطرف گوادرنت ارتفاع را که درجات در ان منقوش ست بالای هر دو مکان و عدد درجات فیمابین انها از جانب اقرب پس ازانکه شمرده شود با شصت یا شصت و نه و سه عشر بعد میان ان دو مکان را با میل جغرافیائی یا با میل انگلیسی معلوم میکند و با ملاحظه کردن اینکه در زمانی که گوادرنت کسترده شده ادران محل چه نقطه از افق ملاصق و مجاور است با کناره دوم گوادرنت که ان نقطه رمب یعنی نقطه سمت را نشان خواهد داد چه چیز است سمت موضع و بعد لندن از روم و از پاریس و از مدرید و از سنت پطرزبرگ و از قسطنطنیه و از استاکهلم و در نیز معلوم میشود به پیمایش فاصله فیمابین لندن و چندین مکانرا با پرکار و بکردان پرکار را بجانب منطقه عدد درجاتی که فیمابین هر یک است معین کن و بحساب میل چنانچه گذشت هر یک معلوم خواهد گشت مترجم گوید اهل جغرافیا شصت میل را یکدرجه حساب میکنند و اهل انگلیس شصت و نه میل را یکدرجه حساب مینمایند و رمب در هندسه شکلی است که دو زاویه ان حاده و دو زاویه آن منفرجه است و چنین شکل را شکل لوزی نیز میگویند و در اصطلاح لفظ رمب که جمع او رمبس می آید با ملاحان و بحریمایان استعمال میشود که دایره سمت الراس هر مکان مطلوب است که قطبنما معلوم میشود انتهی مسئله پنجم در بیان یافتن اختلاف عرض را فیمابین دو مکان بیاور مکانهای مطلوب را بر دایره نصف النهار و حساب کن عدد درجاتی را که فیمابین انها در ان نصف النهار واقع است که اختلاف عرض مطلوبست و پس ازانکه عرض دو مکان یافته شد اگر هر دو شمالی است یا هر دو جنوبیست عدد اقل از اکثر تفریق کن و باقی تفاوت عرض خواهد بود و اگر یک مکان در عرض شمال و دیگری در جنوبیست پس دو عرض را بیکدیگر اضافه کن که حاصل جمع تفاوت عرض دو مکان خواهد بود چه چیز است تفاوت عرض فیمابین لندن و قسطنطنیه جواب لندن پنجاه و یک درجه و سی و یک دقیقه شمالی قسطنطنیه چهل و یکدرجه و یکدقیقه شمالی تفریق کردیم اقل را از اکثر باقی ده درجه و سی دقیقه چه چیز است تفاوت عرض فیمابین لندن و بوتنی بی جواب لندن پنجاه و یک درجه و سی و یک دقیقه شمالی بوتنی بی سی و چهار درجه و صفر دقیقه جنوبی جمع بین العرضین هشتاد و پنج درجه و سی و یکدقیقه چه چیز است تفاوت عرض فیمابین این بلدان

الاسکندریه	لا مح ش	ریتکولن	ح مط ج
آرکنجیل	سد لب ش	آسترکان	مو کا مش
بغداد	لج مه ش	بیونس ایرس	لد لر ج
کریدگیر یعنی قاهره	ل ح ش	کلکته	کب له ش

مسئله ششم در بیان یافتن مکانهائی که دارند همان طول را با محل مطلوب بیاور آن محل مطلوب را بنصف النهار و جمیع مکانهائی که گسترده شده اند در زیر همان نصف النهار همان طول را خواهند داشت چه مکانها دارند همان طول را با لندن جواب یورک و آرکن در الجیرز و غیره چه مکانهائی تقریبا مطابق می اید با مسکو جواب الیپو یعنی حلب انطاکیه و دمسکوس یعنی دمشق اسکندریه و کن مسئله هفتم در بیان یافتن تفاوت طول را ما بین دو مکان بیاور هر مکانی را پی در پی بنصف النهار و در خط استوا حساب کن عدد درجاتی را که واقع شده است فیمابین این دو مکان پس ان تفاوت طول دو محل مطلوبست و اگر هر دو طول شرقی یا هر دو مغربی بشود تفریق کن طول کم را از زیاد و ان ما بقی مایه تفاوت است مثلا چه چیز است تفاوت طول فیمابین مدرید و روم جواب روم در طول یب الط مشرقی مدرید در طول ح مه مغربی تفاوت بین الطولین نو درجه و ما دقیقه است چه چیز است تفاوت طول فیمابین مدرید و نیویارک جواب نیویارک در طول عد ح مغربی مدرید در طول ح مه مغربی تفاوت بین الطولین ٥ درجه و کا دقیقه است چه چیز است تفاوت طول فیمابین این بلدها

دنت برینک	یح لر	شرقی	دبلین	و نط	مغربی
کرینکن	ب له	مشرقی	دهلی	عز مه	مشرقی
مکسیکو	صط ه	مغربی	پاریس	ب مح	مشرقی
پکن	قیو الر	مشرقی	سنت هلینه	ه مط	مغربی

مسئله هشتم در بیان یافتن اینکه چند عددی از امیال برابر بیکدرجه طول در هر عرض است اخذ کن با پرکار فیمابین دو نصف النهار

در عرض مطلوب بگذار او را بخط استوا پس از آن بگو که بعد در درجات فیما بین نصف النهار برابر است بعد درجاتی که او دیده شده است در خط استوا چنانچه هست یکدرجه از محل مطلوب بعد امیالی که او در آن عرض شامل است چند میل برابر است

یکدرجه طول در عرض بیست درجه و سی درجه و چهل درجه و پنجاه درجه و شصت درجه و هشتاد درجه شمالی

در عرض بیست درجه شمالی	۶۵ میل انگلیسی
در عرض سی درجه شمالی	۵۹ میل انگلیسی
در عرض چهل درجه شمالی	۵۳ میل انگلیسی
در عرض پنجاه درجه شمالی	۴۴ میل انگلیسی
در عرض شصت درجه شمالی	۳۴ میل انگلیسی
در عرض هشتاد درجه شمالی	۱۲ میل انگلیسی

جواب حل این مسئله باینطور ممکن است چنانچه دوایر نصف النهار در کره از یکدیگر میل دارند و در سمت تیر میل و اعوجاج آنها از یکدیگر معلوم است چنانچه بعد میان دوایر نصف النهار در خط استوا شصت میل است معلوم است که مسافت و بعد این درجات در مدار است عرضی کمتر از خط استوا تا اینکه بقطبها برسند که در انجا جمیع دوایر نصف النهار منتهی بیک نقطه میشود و از انجاست که یکدرجه از طول در هر جا همان نیست که در خط استوا است ولیکن بالای همان مدار و بالای خط استوا یکدرجه طول همین قدر برابر بیک درجه عرض است مترجم گوید من تفاوت امیال را در عروض معلومه بنظم در آورده ام و در باب هجدهم مسطور است و جدولی مبسوط که تفاوت امیال را بمیل جغرافیائی از خط استوا تا عرض تسعین معلوم کرده است در آخر کتاب مرقوم میداریم مخفی نماند که شصت میل جغرافیائی یک درجه فلکی است و شصت و نه میل انگلیسی مساوی یکدرجه فلکی است و در هر درجه نه میل تفاوت میان این دو حساب است انتهی مسئله نهم اصلاح کردن کره را از برای هر مکانی بیاب عرض مکان را و بلند کن قطب را بعدد درجات عرض مکان بالای افق پس ارتفاع قطب بقدر عرض محل مطلوب است و وقتی که آورده شود آن مکان بزیر نصف النهار در سمت الراس خواهد بود و نشان اندکس را (در انجا مراد او آن عقربه دایره ساعت است) بدوازده در وقت ظهر و بواسطه قطب نما کره را چنان نصب کن چنانچه قطب شمالی بدرستی شمال را نشان بدهد مثلا اصلاح کن کره را از برای لندن با بلند کردن قطب شمالی را پنجاه و یکدرجه و نصف بالای افق پس از آن عمل کن چنانچه فوق در مسئله نهم شد و اصلاح کن کره را از برای عرض ارکنجل با بلند کردن قطب شمالی را بالای افق بقدر شصت و چهار درجه و سی و دو دقیقه و در بمبای بقدر هجده درجه و پنجاه و هفت دقیقه و در کلکته در بیست و دو درجه و هشت دقیقه شمالی و در ریوژنیرو در بیست و دو درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوبی و در سنت هلینه در پانزده درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوبی و وقتی که مکان مطلوب جنوبی است یعنی عرض مکان جنوبیست باید قطب جنوبی را بلند کرد مسئله دهم در بیان یافتن زمان فیما بین دو مکان تقسیم کن تفاوت طول را با پانزده یعنی هر پانزده درجه را بقدر یکساعت حساب کن که هر درجه بقدر چهار دقیقه است و این حاصل و نتیجه بقدر تفاوت زمان خواهد بود یعنی هر مکانی که بسمت مشرق دیگری است در زمان زودتر از دیگری خواهد شد و انکه بسمت مغرب است دیرتر خواهد بود یا اینکه بیاور یکی از محلهای مطلوب را بنصف النهار و نشان دایره ساعت را بدوازده پس از آن بیاور مکان دیگر را در زیر نصف النهار و این دایره ساعت نشان خواهد داد تفاوت وقت را مثلا آنچه چیز است تفاوت زمان فیما بین کیپ هارن در امریکای جنوبی و کیپ کوماری در انتهای جنوبی هندوستان جواب ۹ ساعت و ۳۲ دقیقه تفاوت زمان فیما بین بیت المقدس و مکه معظمه ۰ ساعت و ۶ دقیقه مسئله یازدهم در بیان دانستن وقتها در بلد معین بعد از انکه معلوم باشد همان وقت در بلد دیگر خواه ظهر یا از نصف اللیل بیاور مکانی را که زمان او معلوم است بنصف النهار و بنشان عقربه ساعت را بزمان مطلوب که هست یا نیست معلوم شده با ملاحظه کردن انکه دوازده ساعت فوق نشان میدهد ظهر را و کره منحرف خواهد در محور خود از مغرب بمشرق و پس از آن بیاور این دیگر مکان را بنصف النهار و این عقربه نشان خواهد داد زمان مطلوب را اگر مکانی که در انجا زمان مطلوب است بجانب مغرب است او دارد ظهر را دیرتر از آن دیگری و اگر بجانب مشرق است ظهر را زودتر از آن دیگری خواهد داشت چه چیز است

زمان در بریدونس که جزیره ایست در بحر کری بی وقتی که هشت ساعت در صبح لندن تقریبا پنج درجه در صبح زیرا که بریدو
میشود مغرب لندن مترجم گوید یعنی نه ساعت از نصف اللیل که در لندن گذشت در بریدو پنج ساعت از نصف
اللیل گذشته است چه زمان است در بمبای وقتی که هفت ساعت در عصر است در روم و دو دقیقه گذشته است از یازده ساعت
در شب مترجم گوید یعنی وقتی که هفت ساعت از نصف النهار روم گذشت یازده ساعت و دو دقیقه از نصف النهار گذشته است
در بمبای چه زمان است در کنتون وقتی که ظهر است در نیویارک نصف ساعت گذشته است از دوازده ساعت در شب
مترجم گوید یعنی دوازده ساعت و نصف میان اینها فاصله است که دوازده و نصف از نصف النهار در کنتون گذشته است چه زمان است
در کینگستون در جمیکا وقتی که چهار ساعت در صبح است در پاریس چهل و چهار دقیقه گذشته است از ده ساعت در شام مترجم گوید
یعنی وقتی که چهار ساعت از نصف اللیل در پاریس گذشت ده ساعت و چهل و چهار دقیقه از نصف النهار در جمیکا گذشته است
وقتی که ظهر است در لندن چه وقت است در قسطنطنیه و در کیسلو در قسطنطنیه تقریبا دو ساعت از ظهر گذشته و در کیسلو تقریبا
هفت ساعت بظهر مانده است و با مسئله نیز معین میتوان کرد تقسیم کن عدد درجات طول البلد مابین این دو مکان با پانزده
یعنی هر پانزده درجه را یک ساعت بگیر پس اگر این مکان مطلوب که زمان او مطلوبست در شرق دیگری است اضافه کن این
مقدار را و حاصل را بزمان مطلوب و اگر بسمت مغرب دیگریست تفریق کن او را و شما خواهید داشت ساعت روز را یا قبل از ظهر
یا بعد از ظهر مسئله دوازدهم در بیان نشان دادن پرلل سفیر یعنی کره مداری مترجم گوید یعنی کره رحوی که عرض تسعین
در آنست سفیر یعنی کره منتصبه و آبلیک سفیر یعنی مائله بگردان آن نصف النهار برنجی را تا خط استوا در هموار افق باشد
یعنی با افق منطبق گردد و مجموع این مدارات پس از آن با افق موازی خواهند شد چنانچه با خط استوا نیز موازیست که او
کره رحویست و بگردان نصف النهار را تا قطبها هر دو در افق باشد که این مدارات پس از آن بر زوایای قائمه با افق خواهند
بود که آن وقت کره درست است یعنی کره مستقیمه یا منتصبه و بگذار که خط استوا و قطب کره بشود در هر موضعی که این دو
موضع او خواهد شد یک کره منحنی یعنی مائله مسئله سیزدهم در بیان یافتن موضع آفتاب و میل او و مکانی را که بآن مکان
آفتاب بسمت الراس خواهد آمد در هر روز مطلوب نگاه کن از برای روز مطلوب در افق چوبی و در پهلوی او برج و درجه
ایکلیپتیک است که آفتاب در او در آن زمان است و بیاب همان برج و درجه را در خط ایکلیپتیک در کره و بیاور او را بنصف
النهار ما بین خط استوا و این درجه خواهد شد میل آفتاب و جمیع مکانهائی که عبور می کنند در زیر همان درجه وقتی که کره در
خود چرخ بخورد خواهد داشت آفتاب را در سمت الراس در روز مطلوب مثلا چه چیز است موضع آفتاب در ایکلیپتیک و چه مقدار
میل او و بچه مکان در کره آفتاب خواهد شد در سمت الراس در اول برج که یازدهم جون است و در چهارم جولای که
دوازدهم سرطانست و دهم اگست که هیجدهم اسد است و در مثل این عمل ساخته میشود جستجو کن از برای ماه مطلوب در
صفحه علامات بروج روز دیک و بیین درجه روز آفتاب داخل میشود برجی را که باید جواب بدهد با دو جهت که آفتاب طی مینماید بحرکت
کردن تقریبا یک درجه را هر روز پس بشمار چند درجه او در آن برج پیش رفته است پس از آن بیاب همان برج او و درجه را
در ایکلیپتیک در کره دنیا و با یک پرکار اخذ کن نزدیکترین بعد او را از خط استوا و استعمال کن او را بطرف مقنطره پس از آن
میل آفتاب معلوم میشود و جمیع مکانهائی که در زیر آن مدار عرضی واقعند آفتاب را آن روز در سمت الراس خواهند داشت
مسئله چهاردهم در بیان یافتن زمان طلوع و غروب آفتاب در هر مکان مطلوب در روز مطلوب اصلاح کن کره را از برای
عرض محل مطلوب و بیاور موضع آفتاب را در ایکلیپتیک بنصف النهار و نشان دایره ساعت را بدوازده ظهر پس از آن بگردان کره را

خاتمه

بسمت مشرق تا موضع آفتاب بهمواری افق برسد یعنی با افق منطبق شود و این دایره ساعت نشان خواهد داد زمان طلوع آفتاب را
و موضع آفتاب پس از آنکه آورده شد بمغرب کنار افق این دایره ساعت نشان خواهد داد زمان غروب آفتاب را مثلاً
در چه زمان آفتاب طلوع خواهد کرد و غروب خواهد کرد در لندن در ۲۱ مرچ که اول حمل است در پاریس و ۲۰ مرچ که بیست و ششم
حوت است و در کنتون در ۲۲ سپتمبر که بیستم سنبله است و در روم در ۲۲ جنیواری که ۲ دلو است جواب در لندن در شش
ساعت در صبح و در شش ساعت در عصر یعنی شش ساعت از نصف اللیل گذشته طلوع و شش ساعت از نصف النهار گذشته
غروب میکند در پاریس در شش ساعت و پنج دقیقه قبل از ظهر و پنج ساعت و پنجاه و پنج دقیقه بعد از ظهر در کنتون تخمیناً همان
زمان مثل پاریس در روم هفت ساعت و سی دقیقه قبل از ظهر و چهار ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر مسئله پانزدهم
در بیان نشان دادن صفحه آسمان چنانچه دیده میشود از هر مکان مطلوب در زمین در هر ساعت از شب اصلاح کن کره
فلکیرا از برای عرض مطلوب و سمت الراس مطلوب و موضع پس از آن بگردان او را دور تا اینکه عقربه نشان بدهد ساعت
مطلوب را و این نیم کره بالائی خواهد نشان داد و این نصف مرئی آسمان ها از برای آن زمان و جمیع ستارگان بالای کره میشوند
در آن وقت در موضعی چنانچه در قسمت مرئی آسمانها و اگر کره بشود گذاشته راست بشمال و جنوب با قطب ها هر ستاره در گرد
نشان خواهد داد نسبت خود را و تطابق خود را با ستاره دیگر در آسمانها و با نواسطه صور بروج و ستارگان مشهور با سانی
معلوم میگردد و آن ستارگانی که هستند در مشرقی سمت افق هستند غروب کنند در مغربی سمت آسمانها و همه آنهائی که
در زیر نصف النهار واقع شده اند هستند عبور کننده در نصف النهار و اگر کره بشود با آهستگی چرخ داده در محور خود از مشرق
بمغرب بقاعده که در یک شبانه روز یک دوره تمام حرکت کند این عقربه ساعت نشان خواهد داد پی در پی وقتی را که
ستارگان مختلف طلوع می کنند و عبور میکنند از نصف النهار و غروب میکنند مثلاً نشان بده صفحه افلاک را در لندن
در ۲۴ اپریل که چهارم ثور است در نه ساعت در عصر یعنی نه ساعت از ظهر گذشته و ۲۳ سپتمبر که اول میزان است
در ده ساعت در صبح یعنی ده ساعت از نصف اللیل گذشته و متوجه باش وقتی که کره را در لندن بسمت شمال و جنوب قرار
میگذاری تفاوت اختلاف سوزن قطب در لندن ۲۳ درجه و سی دقیقه بمغرب است و مسئله دیگر در تشخیص قبله در آخر
کتاب برای شرافت این کتاب الحاق میسازیم که انشاء الله مسلمین را در مشرق و مغرب عالم فایده بخشد بدانکه سمت قبله از عمل کره
در مسئله چهارم گذشت و اما از عمل مرکز نصف دایره مقسومه را بر شهری که خواهند انحرافش را معین نمایند میگذارند بنوعیکه
موازی محور باشد آنوقت ملاحظه مینمایند که مکه مشرفه یا بلد دیگر مطلوب برچه قسمت از نیم دایره است از آنجا تا خط دایره
ارتفاع همان بلد درجه انحراف است و دلیلش آنست که چنانکه هرگاه بخواهیم سمت شهری را از شهری دیگر بدانیم از کره باید موضع
اقامت را در سمت الراس آورده و ربع ارتفاع که گویا دایره سمت است باشد از آنجا بگذرانیم بر شهر مطلوب هر جائی از افق را که گویا در
قطع میکند مقدار انحراف آن دو شهر است بهمان قیاس مرکز صفحه شاخص را بر موضع اقامت منطبق میسازیم و خط قطر آن صفحه را
موازی خط جنوب و شمال میگذاریم و محیط دایره شاخص را بجای افق موضع اقامت دانسته بعد ملاحظه میکنیم هر خطی از خطوط آن صفحه
شاخص که بر هر دو شهر میگذرد لا محاله از خط قطر تا آنجا مقدار انحراف خواهد بود و صفحه شاخص صفحه ایست که نصف دایره است
و در اکثر اسباب مهندسی که از فرنگ می آرند یافت میشود شکر مر خدا و ند را که انقدر حیات بخشید که این تاریخ
جهان و احوال کره ارض باری ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بانجام رسید عجب اینکه شروع بر ترجمه و ترتیب
این کتاب مستطاب در محرم الحرام سال هزار و دویست و هفتاد هجری شد که تاریخ جهان تاریخ اوست و در ینوقت که روز

ع اوران وقت طلوع کننده در مشرق سمت آسمانها و همه انهائی که در سمت مغرب افق واقع شده اند هستند ۴

سنه ۱۲۷۰

١٢٧٢

سیم جمادی الاولی سال هزار و دویست و هفتاد و دو هجریست باتمام پیوست که احوال کره ارض با ربع اقسام و انجام
گردید و امروز اول سال چهل و ششم قمری من است که سی و نه سال قمری از عمر من گذشته است الحمد لله الذی هدانا
لهذا و و فقنا آخره و خواستم در خاتمه کتاب از احوال پر ملال خود شرحی نگارم بلیت یوسف چه کشید از اخوه خویش
من با اخوان زمان کشیده ام بیش ✤ و از اوضاع زمانه و حالات آشنا و بیگانه ذکری کنم باز با خود گفتم صدور الاحرار قبور
الاسرار لا تثریب علیهم الیوم خدای یگانه و مدبر این کارخانه از سرایر و ضمایر هر کسی خبیر و بصیر است پاداش نکوکار و بد
شعار را بخوبی و زشتی خواهد داد اندکی شکیب و توانائی در خور است خداوند عز و جل انشاء الله اعمال مشکوره
و افعال ماجوره عطا کند که لباس تقوی دثار کنیم و اساس عقبی استوار و الا از دنیای فانی چه حاصل بجز اینکه دلی باید شکست
و پائی جست و بعبرت باید نباشت و بحسرت باید گذاشت اگر گنج شایگان نهیم برنج رایگان دهیم پس با این حالت
هتک استار سزاوار نیست ذرهم و ما یقولون هر کسی بسیرت خودی تند شعر زخاکیم و باید شدن سوی خاک ✤ همه جای
ترس است و تیمار و باک ✤ جهان سر بسر حکمت و عبرت است ✤ چرا بهره ما همه غفلت است ✤ اللهم اجعل غفلة الناس لنا ذکرا و اجعل
ذکرهم لنا شکرا و چند شعری بارسکین دارمی مناسب حال خود می نویسد عربی اقیم بدار الحزم مالم اهن بها ✤ وان خفت
من دار هوانا ترکتها ✤ ولست بولاج البیوت لفاقة ✤ ولکن اذا استغنیت عنها ولجتها ✤ تعارض فخر الفاخرین بعصبة ✤ ولو وضعت
لی فی اناء اکلتها ✤ وان لنا ربعة الی کلباء مواریثا بالکرام ورثتها ✤ اذا قصرت ایدی الرجال عن العلی ✤ مددت یدی بالعلی
علیه فنلتها ✤ وانی بما القی الله لم ارم حرة ✤ ولم تتمنی یوم سر فحشتها ✤ ولا قاذف نفسی و نفسی بریئة ✤ وکیف اعتذاری بعد ما قد فعلتها
و حطان بن المعلی العبدی نیز مناسب حال من نیکو گفته است عربی وان الذی بینی و بین بنی ابی ✤ و بین بنی
عمی لمختلف جدا ✤ فان یاکلوا لحمی وفرت لحومهم ✤ وان یهدموا مجدی بنیت لهم مجدا ✤ وان زجروا طیرا بنحس تمر بی ✤ زجرت لهم طیرا
تمر بهم سعدا ✤ اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا و اصلح کل فاسد من امور المسلمین بحق محمد و اله الطاهرین و مصنف در اخر کتاب
طول و عرض یکصد و ده شهر را معلوم داشته است و ما الفضاحة للطالبین هر چه درین کتاب اسم شهر و قریه و جزیره مذکور شد
طول و عرض او را این جدول اسامی قدیمه و جدیده ممالک بعض جدول تفاوت درجات طول مرقوم خواهیم داشت و من الله الاعانة و التوفیق

١٠٣

یوروپ — یوروپا

اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده
اسکندی نویه	سویدن و ناروی	فی نین جینه	فینلند	بریطانیه	انگلند
کلی دونیه	اسکاتلند	هی برنیه	آیرلند	گالیه	فرانسه
[illegible]	اسپانیا	لوسی تینیه	پورتگال	بتاویه	هالند
گالیه بلجیکا	هالند و بلجیوم و [illegible]	سیم بریکا کرنیلس [illegible]	دنمرک و جتلند	جرمنیه	جرمن
[illegible]	ممالک شمالی پواریه	وندلیشیه	پواریه	[illegible]	ممالک شرقی [illegible]
المانیه	منه	هلوتیه	سویت زرلند	[illegible]	
دسینیه	ممالک شمالی [illegible]	میشیه	[illegible]	[illegible]	
سرمطیه یوروپیه	پولند	تراسیه	روم ایلی	مسیدونیه	مقدونیه
[illegible]	یونان	ایطالیه	ایطالیا	اطروریه	توسکنی

جام جسم

اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده
لیگوریه	سردنیه و جناوا	اپولیه	سرحد شرقی نیپلس که	لوکانیه	سرحد جنوبی نیپلس
ونیشیه	ونیس	سیتیلیه	سیسیلی	کریته	کریت یا کندیه
دانوبیوس	رود دینوب	رینوس	رود رین	البیس	رود الب
درووس	رود درنو	سونس	رود سنو	دنیپریس	رود دنیپر
تنیس	رود دان	رهه	رود ولگا	اسیا	ایشیه
کرسنه ایشیه تیکا	ولایات مابین ملک اودون که حد جنوبی ...		ایشیه مینار	اسیای صغیر که در کتب مسالک بلاد الروم ...	
میشیه	صاروخان	لیدیه	آیدین ایلی	کریه	منتشا
فریجیه	اق شهر و قونیه	پفلگونیه	قسطمونیه	۲ توجه اینداد ... که حد شمالی اناتولی ...	
گلیشیه	انگوره ... مابین قونیه ...	لیشیه	ادالیه	سیاه و حد ... و بحر ...	
پامفیلیه	قرامان	سیلیشیه	اذنه و مصیصه	کیدوشیه	ولایات ...
مسوپوتمیه	مابین دجله و فرات	ارمینیه	ارمنیه یا ارمنستان	و ملطیه و سیواس و قارشهر	
فینیشیه	فلسطین	سیریه	شامات	اسیریه	بابل زمین ...
البنیه	داغستان	ای بریه	گرجستان	مدیه	عراق عجم و ازربیجان
اتروپتنی	اذربایجان خصوصا	هیرکنیه	مازندران و استراباد	کدوشیه	گیلان و دیلمان
سوسیانه	خوزستان	پرسیه	فارس	جدروشیه	بلوچستان
کرمانیه	کرمان	پره پامیسس	غور و بامیان	درنجیه نه	زابلستان و سیستان
بکتریه نه	خراسان	سغدیه نه	ماوراء النهر	مرجیه نه	دشت قبچاق ...
اریه نه یا اریه	افغانستان	پیه تیه	مابین خراسان و فارس	ارکوشیه	پنجاب و کشمیر
اندیه	هندوستان	سیتیه	تاتارستان	صینیه	چین
یوفرتس	رود فرات	تیگریس	رود دجله	سیرس	رود کر
ارکسنس	رود ارس	پرمس	رود جیحان	سرکس	رود سیحان
اوکسس	رود جیحون	جاکسرتس	رود سیحون	ایندس	رود سند
هیفسیس	رود ستلج	هیدروتس	رود راوی	اسیسینس	رود چناب
گنجس	رود گنگ	ایی مندر	رود هند مند	لوبیه یا لیبیه	افریقا
ماری تینیه	مراکش و فاس	نومیدیه	الجزیر و بلاد الجرید	افریقای خاص	تونس و ...
سیرنیکا	که طرابلس قسمتی از او است	مرمریکا	که طرابلس و قسمتی از او است	مرمریکا	برقه و مابین برقه
اتی اپیه	نوبه و حبشه که شاهنشاهی مرغ نیز گویند			نوبیه	نوبه و اسکندریه
ابی سی نیه	حبشه	نیلس	رود نیل	ایجیپتوس	الجیپت یا مصر
	جدول تفاوت درجات طول ... جغرافیا				

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	۵۹	۹۶	۱۶	۵۷	۶۰	۳۱	۵۱	۴۳	۴۶	۴۱	۶۸	۶۱	۲۹	۴	۷۶	۱۴	۵۱
۲	۵۹	۹۴	۱۷	۵۷	۳۰	۳۲	۵۰	۸۸	۴۷	۴۱	۰۰	۶۲	۲۸	۱۷	۷۷	۱۳	۵۰
۳	۵۹	۹۲	۱۸	۵۷	۴	۳۳	۵۰	۳۲	۴۸	۴۰	۱۵	۶۳	۲۷	۲۴	۷۸	۱۲	۴۸
۴	۵۹	۸۶	۱۹	۵۶	۷۳	۳۴	۴۹	۷۴	۴۹	۳۹	۳۶	۶۴	۲۶	۳۰	۷۹	۱۱	۴۵
۵	۵۹	۷۷	۲۰	۵۶	۳۸	۳۵	۴۹	۱۵	۵۰	۳۸	۵۷	۶۵	۲۵	۳۶	۸۰	۱۰	۴۲
۶	۵۹	۶۷	۲۱	۵۶	۰۰	۳۶	۴۸	۵۴	۵۱	۳۷	۷۲	۶۶	۲۴	۴۱	۸۱	۹	۳۸
۷	۵۹	۵۶	۲۲	۵۵	۶۳	۳۷	۴۷	۹۲	۵۲	۳۷	۰۰	۶۷	۲۳	۴۵	۸۲	۸	۳۵
۸	۵۹	۴۰	۲۳	۵۵	۲۳	۳۸	۴۷	۲۸	۵۳	۳۶	۱۸	۶۸	۲۲	۴۸	۸۳	۷	۳۲
۹	۵۹	۲۰	۲۴	۵۴	۸۱	۳۹	۴۶	۶۲	۵۴	۳۵	۲۶	۶۹	۲۱	۵۱	۸۴	۶	۲۸
۱۰	۵۹	۸	۲۵	۵۴	۳۸	۴۰	۴۶	۰۰	۵۵	۳۴	۴۱	۷۰	۲۰	۵۲	۸۵	۵	۲۳
۱۱	۵۸	۸۹	۲۶	۵۴	۰۰	۴۱	۳۵	۲۸	۵۶	۳۳	۵۵	۷۱	۱۹	۵۴	۸۶	۴	۱۸
۱۲	۵۸	۶۸	۲۷	۵۳	۴۴	۴۴	۴۵	۹۵	۵۷	۳۲	۶۷	۷۲	۱۸	۵۵	۸۷	۳	۱۴
۱۳	۵۸	۴۶	۲۸	۵۳	۰۰	۴۳	۴۳	۸۸	۵۸	۳۱	۷۹	۷۳	۱۷	۵۴	۸۸	۲	۹
۱۴	۵۸	۲۲	۲۹	۵۲	۴۸	۴۴	۴۳	۱۶	۵۹	۳۰	۹۰	۷۴	۱۶	۵۳	۸۹	۱	۵
۱۵	۵۸	۰۰	۳۰	۵۱	۹۶	۴۵	۴۲	۴۳	۶۰	۳۰	۰۰	۷۵	۱۵	۵۲	۹۰	۰۰	۰۰

جدا اول
عرض وطول بلدان
وجزایر که مبدء عرض از خط
استوا است شمالیا کان ام جنوبیا ومبدء
طول از گرینیج رصدخانه لندن است شرقیا
کان ام غربیا وش علامت شمال وج علامت جنوب
وق علامت مشرق وب علامت مغرب است چون از ارقام
نجومی اکثری اطلاع نداشتند لهذا با رقام هندسی درجات
ودقایق را ضبط نمود تا بر مطالعه کنندگان آسان باشد
ودر بعضی از جزایر بزرگ که عرض وطول اورا معین کرده ایم مقصود
عرض وطول وسط اوست چنانچه نزد اهل جغرافیا نیز مقرر است
وگر بعضی از کتابها در عرض وطول با آنچه ما معلوم ساخته ایم
فی الجمله اختلافی با این کتاب باشد مطالعه کنندگان
انشاء الله ایرادی نخواهند گرفت اگرچه من صنف
قد استهدف که بی هنر افتد
بعیب کند وما از کتب
صحیحه چند
واز نقشه جات آن تتمیت تصحیح کرده ایم سنه ۱۲۶۲

ش شمال — ج جنوب — ق مشرق — ب مغرب

نام بلد	نام مملکت	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام بلد	نام مملکت	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
آباده	ایران	۳۱	۱۰	ش	۵۲	۴۵	ق	آکسفورد	انگلند	۵۱	۴۵	ش	۰۱	۱۵	ب
آپ سل	سویدن	۵۹	۵۴	ش	۱۷	۳۶	ق	آکس برگ	بواریه	۴۸	۲۲	ش	۱۰	۵۴	ق
ازکنی	چند جزیره قریب بانگلند	۵۹	۰	ش	۳	۰	ب	آکسته	امریکای شمالی	۴۴	۱۹	ش	۶۹	۵۲	ب
آزلینتز	فرانسه	۴۷	۵۴	ش	۱	۵۴	ق	آلدرنی	جزیره قریب بانگلند	۴۹	۴۳	ش	۲	۱۵	ب
آسترا	ایران	۳۸	۲۴	ش	۴۸	۵۰	ق	آماسیه	آسیای صغیر	۴۰	۳۶	ش	۳۶	۱۰	ق
آسترلیتز	آستریه	۴۹	۸	ش	۱۶	۵۲	ق	آمل	ایران	۳۶	۴۵	ش	۵۲	۲۲	ق
آستتین	تیکسس	۳۰	۲۲	ش	۹۷	۵۲	ب	آوه	ایران	۳۴	۵۰	ش	۵۰	۲۳	ق
آش	فرانسه	۴۳	۳۹	ش	۰	۳۵	ق	آوه	برمان	۲۱	۵۰	ش	۹۶	۱	ق
آق شهر	آسیای صغیر	۳۸	۲۶	ش	۳۱	۳۰	ق	آیس لند	جزیره در بحر شمالی	۶۵	۰	ش	۲۰	۰	ب
آراتی رس	برزیل	۷	۰	ج	۴۲	۵۰	ب	آین زل	سویت زرلند	۴۷	۲۱	ش	۹	۲۲	ق
آبردین	اسکاتلند	۵۷	۹	ش	۲	۹	ب	اپورتو	پورتگال	۴۱	۸	ش	۸	۳۲	ب
ابرقو	ایران	۳۱	۰	ش	۵۴	۲۶	ق	اتری	ایطالیا	۴۲	۳۶	ش	۱۴	۲	ق
ابرنتس	پورتگال	۳۹	۲۷	ش	۱۲	۲	ب	اتک	هندوستان	۳۳	۵۴	ش	۷۲	۱۲	ق
ابریم	نوبیه	۲۲	۴۰	ش	۳۲	۰	ق	اتن	انگلند	۵۱	۲۹	ش	۰	۳۷	ب
ابو	روسیه	۶۰	۲۷	ش	۲۲	۱۸	ق	اثینس	یونان	۳۷	۵۸	ش	۲۳	۴۴	ق
ابوخیر	مصر	۳۱	۲۰	ش	۳۰	۶	ق	اثینس	امریکای شمالی	۳۹	۲۲	ش	۸۲	۵	ب
ابوشهر	ایران	۲۹	۱	ش	۵۰	۵۶	ق	اثینس	امریکای شمالی	۳۳	۵۵	ش	۸۳	۲۳	ب
ابوفطیره	عربستان	۲۹	۱۰	ش	۴۸	۵	ق	اجمیر	هندوستان	۲۶	۳۰	ش	۷۴	۳۵	ق
ابوجی	افریقای مغربی	۷	۳۰	ش	۱	۵۸	ق	اجمیرگوره	هندوستان	۲۲	۳۵	ش	۸۱	۳۸	ق
ابهر	ایران	۳۶	۳۰	ش	۴۹	۳	ق	اجین کورت	فرانسه	۵۰	۲۷	ش	۲	۵	ق
ابید	افریقا	۱۳	۱۰	ش	۳۰	۶	ق	احسا	عربستان	۲۵	۶	ش	۴۹	۳۲	ق
ابیدس	پورتگال	۳۹	۲۱	ش	۹	۷	ب	احمد آباد	هندوستان	۲۳	۵۱	ش	۷۲	۳۹	ق
ابیرس	برزیل	۱	۴۰	ج	۵۵	۳۰	ب	اخسیکت	فرغانه	۴۱	۴۱	ش	۷۰	۵۰	ق
ابینگدن	انگلند	۵۱	۴۰	ش	۱	۱۸	ب	اخمیم	مصر	۲۶	۳۲	ش	۳۱	۴۶	ق
ابیورد	ایران	۳۸	۸	ش	۵۷	۲۸	ق	ادرنه	اروپای عثمانی	۴۱	۴۳	ش	۲۶	۳۰	ق
ابسم	انگلند	۵۱	۱۹	ش	۰	۱۰	ب	اذمر	نوبیه	۱۷	۴۰	ش	۳۴	۳	ق
ابل بی	انگلند	۵۴	۳۵	ش	۲	۳۰	ب	ادن برگ	اسکاتلند	۵۵	۵۷	ش	۳	۱۰۰	ب

اسامی	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
أدِن سِی	دانمرک	٥٥	٢٨	ش	١٠	٢٢	ق
أدوه	حبشه	١٤	١٠	ش	٣٩	٤	ق
أدینه	روسیه	٤٦	٢٩	ش	٣٠	٤٤	ق
أذنه	آسیای صغیر	٣٧	٠	ش	٣٥	٢٠	ق
أرأکیت	برزیل	٤	١٥	ج	٣٧	٥٦	ب
اربل	کردستان	٣٦	١٠	ش	٤٤	٠	ق
أرته	اروپای عثمانی	٣٩	١٢	ش	٢١	٣	ق
أرجاء	عراق عرب	٣١	٠	ش	٤٦	٣	ق
أردبیل	ایران	٣٨	١٠	ش	٤٨	١٨	ق
أردره	افریقای مغربیه	٦	٢٩	ش	٢	٣٨	ق
أردستان	ایران	٣٣	٣٣	ش	٥٢	٤٩	ق
أرزو	ایطالیا	٤٣	٢٨	ش	١١	٥٥	ق
أرزنجان	ارمنیه	٣٩	٣٠	ش	٤٠	١٢	ق
أرزن الروم	ارمنیه	٣٩	٥٤	ش	٤١	٣٠	ق
أرساوه	ولاخیه	٤٤	٤٢	ش	٢٢	٣٢	ق
أرسوف	شامات	٣٢	١٨	ش	٣٤	٥٢	ق
أرفرت	پروشیه	٥٠	٥٨	ش	١١	٢	ق
أرکات	هندوستان	١٢	٥٣	ش	٧٩	٢٠	ق
أرکان	هند شمالا شرقی	٢٠	٤٠	ش	٩٣	٢٠	ق
أرکونسک	روسیه	٥٣	١٧	ش	١٠٤	١٦	ق
أرکنجل	روسیه	٦٤	٣٢	ش	٤٠	٤٣	ق
أرگا	سویتسرلند	٤٧	٢٢	ش	٨	٣	ق
أرگنه	دیاربکر	٣٨	١٢	ش	٣٩	١٩	ق
أرگوس	یونان	٣٨	٥٥	ش	٢١	١٠	ق
أرگوس	یونان	٣٧	٣٧	ش	٢٢	٤٥	ق
أرلنگ تن	امریکای شمالی	٤٣	٥	ش	٧٣	١٢	ب
أرموز	بحر العجم	٢٧	٥	ش	٥٦	٣٢	ق
أرنق	بربرستان	٣٥	٤٢	ش	٠	٤٠	ب

اسامی	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
أرن برگ	روسیه	٥١	٤٥	ش	٥٥	١٠	ق
أرنس برگ	پروشیه	٥١	٢٥	ش	٨	١	ق
أرن	از جزایر هبراید	٥٨	٢٥	ش	٥	٨	ب
أرنیدلو	اسپانیا	٤٢	٩	ش	٢	٣	ب
أروحی	ایران	٣٧	٣٤	ش	٤٥	١٠	ق
أری زبه	مکسیکو	١٨	٥٠	ش	٩٧	٠	ب
أریکا	بالیویه	١٨	٢٥	ج	٧٠	٢٠	ب
أری کوی په	پیرو	١٦	١٦	ج	٧٢	٥	ب
أری هیولا	اسپانیا	٣٨	٦	ش	٠	٥٩	ب
أرزوبه	هند الغرب	١٢	٢٣	ش	٧٠	٥	ب
أزل	بحر بالتیك	٥٨	٣٠	ش	٢٢	٣٠	ق
ازمیر	آسیای صغیر	٣٨	٢٥	ش	٢٧	٨	ق
أزوف	روسیه	٤٧	٥	ش	٣٩	١١	ق
أزورس	جزائر بحر اطلنتیك	٣٨	٠	ش	٢٨	٠	ب
أسبانیکت	ترکستان	٤٤	١٣	ش	٦٨	٣٠	ق
أسپرته	یونان	٣٧	٤	ش	٢٢	٣٠	ق
أسپلت رو	دالمتیه	٤٣	٣١	ش	١٦	٢٨	ق
أسپیتزبرغ	بحر شمالی	٨٨	٥٠	ش	١٦	٠	ق
أسپیر	بواریه	٤٩	١٩	ش	٨	٢٦	ق
أستی	ایطالیا	٤٥	١٣	ش	١١	٣٩	ق
أستاوراپل	روسیه	٤٤	٥٠	ش	٤١	٣٩	ق
أستارگا	اسپانیا	٤٢	٢٧	ش	٦	٧	ب
أستاک تن	انگلند	٥٤	٣٤	ش	١	١٩	ب
أستاک پرت	انگلند	٥٣	٢٤	ش	٢	٩	ب
أستاک هلم	سویدن	٥٩	٢٢	ش	١٨	٢	ق
أستتین	پروشیه	٥٣	٢٥	ش	١٤	٣٣	ق
أستنگرد	ورتمبرگ	٤٨	٤٨	ش	٩	١١	ق
أسترآباد	ایران	٣٦	٤٩	ش	٥٤	٣٢	ق

نام شہر	نام ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
اِسترالسوند	پروشیہ	۵۴	۱۹	ش	۱۳	۶	ق
اِسترامبولی	مدیترنین	۳۸	۴۷	ش	۱۵	۱۲	ق
اِسترلیتز	مکلن برگ	۵۳	۱۹	ش	۱۳	۳	ق
اِسترزبرگ	فرانسہ	۴۸	۳۱	ش	۷	۴۵	ق
اِسترتن	انگلند	۵۰	۵۱	ش	۴	۲۹	ب
اِسترٹ فورڈ	انگلند	۵۱	۵۸	ش	۰	۵۶	ق
اِستفورڈ	انگلند	۵۴	۴۳	ش	۶	۲۳	ب
اِستفا	ازجزایر ہبرایدیس	۵۶	۲۸	ش	۶	۲۰	ب
اِستند	بلجیوم	۵۱	۱۳	ش	۱۸	۲	ق
اِستاوبرت	انگلند	۵۲	۲۰	ش	۲	۱۶	ب
اِستوک	انگلند	۵۱	۳۲	ش	۰	۳۵	ب
اِستون	انگلند	۵۲	۵۵	ش	۲	۱۰	ب
اِستی ننگ	انگلند	۵۰	۵۳	ش	۰	۲۲	ب
اِستی نس	انگلند	۵۱	۲۶	ش	۰	۳۱	ب
اِستیرلنگ	اسکاٹلنڈ	۵۶	۸	ش	۳	۵۵	ب
آستفی	بربرستان	۳۲	۱۵	ش	۸	۵۰	ب
اِسکاربارو	انگلند	۵۴	۱۷	ش	۰	۲۵	ب
اِسکامبرگ	جرمنی	۴۸	۱۲	ش	۸	۴۵	ق
اِسکل ہالت	آیس لنڈ	۶۴	۱۰	ش	۲۰	۱۰	ب
اسکندریہ	مصر	۳۱	۱۳	ش	۲۹	۵۵	ق
اِسکندرون	شامات	۳۶	۳۶	ش	۳۶	۱۰	ق
اِسکوملا	اروپای عثمانی	۴۳	۱۳	ش	۲۶	۵۹	ق
اِسکے	ازجزایر ہبرایدیس	۵۷	۲۱	ش	۱	۵۴	ب
اسلام آباد	ہندوستان	۲۲	۲۲	ش	۹۱	۵۰	ق
اسلام آباد	پنیسولای مشرقی	۳۳	۵۰	ش	۷۵	۱۷	ق
اسنابرگ	ہنوور	۵۲	۱۶	ش	۸	۲	ق
اسن شن	آتلنتیکات جنوبی	۸	۴۵	ج	۱۴	۵	ب
اِسنوڈن	انگلند	۵۳	۳	ش	۴	۲	ب

نام شہر	نام ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
اِسنہ	مصر	۲۵	۱۷	ش	۳۲	۳۴	ق
اُسوان	مصر	۲۴	۶	ش	۳۲	۵۵	ق
اُسون شن	پیراگای	۳۵	۱۵	ج	۵۷	۵۲	ب
اُسیوط	مصر	۲۷	۱۱	ش	۳۱	۱۴	ق
اِسی کی بو	گوئینہ	۶	۳۰	ش	۵۸	۴۰	ب
اِصطہبانات	ایران	۲۹	۱۸	ش	۵۴	۲۰	ق
اصفہان	ایران	۳۲	۴۰	ش	۵۱	۵۰	ق
اُطرار	ترکستان	۴۴	۳۰	ش	۶۷	۳۰	ق
اَفیسس	اسیای صغیر	۳۷	۵۵	ش	۲۷	۴۰	ق
اَکاپولکو	مکسیکو	۱۶	۵۰	ش	۹۹	۴۹	ب
اَکرہ	افریقای مغربی	۵	۴۵	ش	۰	۰	۰
اِکنستر	انگلند	۵۰	۴۵	ش	۳	۳۰	ب
اِکس رز	اسپانیا	۳۶	۳۸	ش	۶	۶	ب
اَکسوم	حبشہ	۱۴	۹	ش	۳۸	۴۰	ق
اَکوتسک	روسیہ	۵۹	۲۰	ش	۱۴۳	۱۵	ق
آگرہ	ہندوستان	۲۷	۹	ش	۷۷	۵۸	ق
اَگرم	استریہ	۴۵	۵۴	ش	۱۶	۰	ق
اِلگم	انگلند	۵۱	۲۵	ش	۰	۳۳	ب
اَلبازک	دنمرک	۵۷	۲	ش	۱۰	۲	ق
آلیمہ	امریکای شمالی	۳۳	۰	ش	۸۷	۳	ب
اِلبہ	مدیترنین	۴۲	۴۷	ش	۱۰	۱۹	ق
البیداء	عربستان	۲۵	۱۸	ش	۵۱	۳۰	ق
التز	روسیہ	۵۲	۴۰	ش	۳۸	۳۰	ق
آلتارف	سویٹزرلنڈ	۴۶	۵۲	ش	۸	۴۲	ق
آلٹونہ	دنمرک	۵۳	۳۳	ش	۹	۵۵	ق
الجیرز	بربرستان	۳۶	۴۸	ش	۳	۰	ق
الحمیہ	بربرستان	۳۴	۵	ش	۶	۱۷	ق
الدن برگ	الدن برگ	۵۳	۸	ش	۸	۱۴	ق

اسم	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
الدذونگل	نوبیه	۱۸	۱۵	ش	۳۱	۵	ق
الدلتکو	افریقیای جنوبی	۲۷	۶	ج	۲۴	۳۶	ق
السینوز	دنمرک	۵۶	۰	ش	۱۲	۳۷	ق
التینیز	ولایتی درفرانسه	۴۸	۲۰	ش	۷	۳۰	ق
آنکلا	اسپانیا	۴۰	۲۷	ش	۳	۲۴	ب
الکنتره	اسپانیا	۳۹	۴۲	ش	۶	۴۵	ب
الکسندروسک	روسیه	۴۴	۳۵	ش	۴۳	۴۲	ق
الاسندریه	سردینیه	۴۴	۵۵	ش	۸	۳۷	ق
اللوز	هندوستان	۱۶	۳۸	ش	۸۰	۵۹	ق
انداباد	هندوستان	۲۵	۲۸	ش	۸۱	۴۱	ق
الم	ورتمبرک	۴۸	۲۳	ش	۹	۵۹	ق
التنز	استریه	۴۹	۳۵	ش	۱۷	۱۶	ق
المریه	اسپانیا	۳۶	۵۱	ش	۲	۳۰	ب
الند بالفتح	بالتیک	۶۰	۱۲	ش	۲۰	۰	ق
الند بالضم	بالتیک	۵۶	۵۰	ش	۱۷	۰	ق
الوره	هندوستان	۲۰	۳	ش	۷۵	۱۰	ق
اسلی	انگلند	۵۶	۱۱	ش	۲	۴۹	ب
الی زابث	امریکای شمالی	۳۶	۱۷	ش	۷۶	۸	ب
امامی	چین	۲۴	۴۰	ش	۱۱۸	۸	ق
امبای نه	ازجزایر هند شرقی	۳	۴۰	ج	۱۲۸	۱۵	ق
امدن	هنوور	۵۳	۲۲	ش	۷	۱۵	ق
امرعپوره	برمان	۲۱	۵۵	ش	۹۶	۸	ق
امرت سر	هندوستان	۳۱	۳۵	ش	۷۴	۵۵	ق
استردم	هالند	۵۲	۲۲	ش	۴	۵۳	ق
امهرست	برمان	۱۶	۰	ش	۹۷	۳۷	ق
امینس	فرانسه	۴۹	۵۳	ش	۱	۱۸	ق
اناپولیس	امریکای شمالی	۳۹	۰	ش	۷۶	۳۵	ب
انباز	عراق عرب	۳۳	۲۰	ش	۴۳	۳۲	ق

اسم	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
انتی گا	هند الغرب	۱۷	۲	ش	۶۱	۵۰	ب
انتشلو	حبشه	۱۳	۲۱	ش	۳۹	۵۳	ق
انت ورپ	بلجیوم	۵۱	۱۳	ش	۴	۲۳	ق
اندجان	فرغانه	۳۹	۱۸	ش	۷۱	۳۰	ق
اندخوذ	افغانستان	۳۶	۵۰	ش	۶۶	۰	ق
اندراب	طخارستان	۳۸	۴۱	ش	۶۹	۳	ق
اندل	انگلند	۵۲	۳۰	ش	۰	۲۸	ب
اندوز	هندوستان	۲۲	۴۲	ش	۷۵	۴۲	ق
اندمن	چند جزیره است در بحیرهٔ هند	۱۲	۳۰	ش	۹۲	۴۰	ق
اندریه پیوس	امریکای شمالی	۳۹	۴۳	ش	۸۶	۵	ب
اندروس	مدیترین	۳۷	۵۰	ش	۲۴	۵۰	ق
انزیلی	ایران	۳۷	۳۰	ش	۴۹	۲۵	ق
انطالیس	بربرستان	۳۳	۰	ش	۲۱	۰۰	ق
انطاکیه	شامات	۳۶	۱۱	ش	۳۶	۱۰	ق
انکونا	ایطالیا	۴۳	۳۷	ش	۱۳	۳۰	ق
انلوریه	آسیای صغیر	۳۹	۵۰	ش	۳۲	۵۰	ق
انگوی لا	هند الغرب	۱۸	۱۴	ش	۶۳	۸	ب
انگلسی	جزیره در نزدیک ویلز	۵۳	۱۸	ش	۴	۲۵	ب
انوبون	اتلنتیک جنوبی	۱	۳۰	ج	۴	۰	ب
انی کیل	روسیه	۴۵	۲۳	ش	۳۶	۳۶	ق
اوپورتو	پورتگال	۴۱	۱۰	ش	۸	۳۷	ب
اوجین	هندوستان	۲۳	۵	ش	۷۵	۵۵	ق
اورنگ اباد	هندوستان	۱۹	۵۵	ش	۷۵	۳۵	ق
اوری سل	هالند	۵۲	۳۳	ش	۶	۸	ق
اوذریلیه	پورتگال	۳۷	۴۱	ش	۸	۱۲	ب
اوکسته گا	مکسیکو	۱۷	۰	ش	۹۷	۱۸	ب
اوکم	انگلند	۵۲	۴۱	ش	۰	۴۴	ب
اوی شم	انگلند	۵۲	۶	ش	۱	۵۷	ب

نام شہر	ملک	عرض			طول			نام شہر	ملک	عرض			طول		
		درجہ	دقیقہ	جہت	درجہ	دقیقہ	جہت			درجہ	دقیقہ	جہت	درجہ	دقیقہ	جہت
اوپکا	بحر ترلین	۳۹	۰	ش	۱	۳۰	ق	اتسوتش	ایشیائی صغیر	۳۶	۵۰	ش	۳۶	۱۰	ق
آتھر	ایران	۳۸	۳۰	ش	۴۷	۲	ق	این سیترک	آسٹریہ	۴۷	۱۶	ش	۱۱	۲۴	ق
ایپ سیچ	انگلند	۵۲	۳	ش	۱	۷	ق	اسٹگال اشتٹ	بواریہ	۴۸	۴۵	ش	۱۱	۲۵	ق
ای تھکا	ازجزایر یونان	۳۸	۲۵	ش	۲۰	۴۰	ق	این ورنس	اسکاٹلنڈ	۵۷	۲۹	ش	۴	۱۱	ب
ایروان	روسیہ	۴۰	۱۰	ش	۴۴	۳۵	ق	ایونہ	جزیرہ در ردیکہ اسکاٹلنڈ	۵۶	۲۲	ش	۶	۲۳	ب
ایزل شابل	پروشیہ	۵۰	۴۶	ش	۶	۴	ق	آیہ چو	کارسیکا	۴۱	۵۵	ش	۸	۴۴	ق
ایش لابن	پروشیہ	۵۱	۳۲	ش	۱۱	۳۲									
بابل	عراق عرب	۳۲	۳۲	ش	۴۴	۲۰	ق	بث	انگلند	۵۱	۲۳	ش	۲	۲۲	ب
باث زن	ایطالیائی استیر	۴۶	۳۴	ش	۱۱	۲۰	ق	بتورنست	افریقائی مغربی	۱۳	۲۸	ش	۱۶	۳۵	ب
باتم	ارمنیہ	۴۱	۳۸	ش	۴۱	۳۸	ق	بجایہ	بربرستان	۳۶	۴۵	ش	۵	۵	ق
باجہ	بربرستان	۳۶	۴۵	ش	۹	۰	ق	بجنورد	ایران	۳۷	۳۰	ش	۵۷	۱۲	ق
بادغیس	افغانستان							بحرین	بحر العجم	۲۶	۰	ش	۵۰	۴۰	ق
بارفروش	ایران	۳۶	۳۰	ش	۵۲	۴۵	ق	بخارا	ماوراء النہر	۳۹	۴۵	ش	۶۴	۲۵	ق
بارن ہلم	بالٹک	۵۵	۸	ش	۱۵	۰	ق	بدہ جوز	اسپانیا	۳۸	۵۲	ش	۶	۴۸	ب
بارنیو	ازجزایر ہند الشرقی	۰	۰	۰	۱۱۴	۰	ق	بدخشان	بدخشان	۳۶	۲۸	ش	۷۱	۲۲	ق
بارزودینو	روسیہ	۵۵	۳۳	ش	۳۵	۴۰	ق	بدر	عربستان	۲۴	۳	ش	۳۸	۳۶	ق
بارمیو	ایطالیا	۴۶	۲۸	ش	۱۰	۲۰	ق	بدفورد	انگلند	۵۲	۶	ش	۰	۲۵	ب
باسٹن	امریکائی شمالی	۴۲	۲۳	ش	۷۱	۴	ب	بدلیس	ارمنیہ	۳۸	۲۵	ش	۴۲	۳۰	ق
باسوارث	انگلند	۵۲	۳۸	ش	۱	۲۴	ب	برازجان	ایران	۲۹	۱	ش	۵۱	۴	ق
باغچہ سرا	قرم	۴۴	۴۵	ش	۳۳	۵۵	ق	برام برگ	پروشیہ	۵۳	۷	ش	۱۸	۰	ق
باکوبہ	روسیہ	۴۰	۲۰	ش	۴۹	۵۵	ق	برہ بنٹ کا	ہالنڈ	۵۱	۳۵	ش	۵	۳۰	ق
بالسر	بلاد مصر	۳۶	۰	ش	۳۸	۱۵	ق	برہ بنٹ جنوبی	بلجیوم	۵۰	۵۰	ش	۴	۳۰	ق
بامیان	زابلستان	۳۴	۳۴	ش	۶۸	۱۶	ق	برسترو	اسپانیا	۴۱	۵۱	ش	۰	۱۲	ق
بایزید	ارمنیہ	۳۹	۲۳	ش	۴۴	۷	ق	بربیش	گوئینہ	۶	۱۵	ش	۵۷	۳۱	ب
بتاوینہ	جوئی	۶	۹	ج	۱۰۶	۵۱	ق	بربیدوس	ہند الغرب	۱۳	۲۰	ش	۵۹	۳۰	ب
بتاویہ	امریکائی شمالی	۴۲	۵۸	ش	۷۸	۲۰	ق	بربودہ	ہند الغرب	۱۷	۳۰	ش	۶۲	۰	ب
بیت چین	ازجزایر ہند الشرقی		۵۰	ج	۱۲۷	۳۳	ق	برتن	انگلند	۵۴	۱۱	ش	۲	۴۴	ب

مقامات	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
برزجن	ناروی	۶۰	۲۳	ش	۵	۱۶	ق
برزد	آستریہ	۴۶	۱۰	ش	۲۳	۴۷	ق
برسلا	پروشیہ	۵۱	۶	ش	۱۷	۲	ق
برنسا	ایشیائے صغیر	۴۰	۱۰	ش	۲۹	۴	ق
برسیلوس	برزیل	۱	۰	ج	۶۳	۰	ب
برسیلونہ	اسپانیا	۴۱	۲۲	ش	۲	۱۰	ق
برست	فرانسہ	۴۸	۲۳	ش	۴	۲۹	ب
برک اینگٹن	انگلنڈ	۵۱	۴۲	ش	۲	۲۸	ب
برکنکٹ	ویلز	۵۱	۵۶	ش	۳	۲۲	ب
برک لے بقیع	انگلنڈ	۵۲	۱	ش	۱	۱۰	ب
برگاس	اسپانیا	۴۲	۲۰	ش	۳	۴۲	ب
برگنزہ	پورتگال	۴۱	۵۲	ش	۶	۴۰	ب
برگا	پورتگال	۴۱	۳۳	ش	۸	۲۲	ب
برلین	پروشیہ	۵۲	۳۱	ش	۱۳	۲۲	ق
برمودس	جزائر برمودہ امریکائے شمالی	۳۲	۱۴	ش	۶۴	۴۰	ب
برمن	جرمنے	۵۳	۵	ش	۸	۴۸	ق
برن	سوئٹزرلنڈ	۴۶	۱۷	ش	۷	۲۶	ق
برن برگ	جرمنے	۵۱	۴۷	ش	۱۱	۴۵	ق
برنڈن برگ	پروشیہ	۵۲	۲۶	ش	۱۲	۳۵	ق
بروجرد	ایران	۳۳	۵۵	ش	۴۸	۳۵	ق
بروچ	ہندوستان	۲۱	۴۵	ش	۷۲	۵۶	ق
برودہ	ہندوستان	۲۲	۱۸	ش	۷۳	۱۰	ق
برورژ	بلجیوم	۵۱	۱۲	ش	۳	۱۴	ق
بروسلس	بلجیوم	۵۰	۵۱	ش	۴	۲۱	ق
برونزویک	جرمنی	۵۲	۱۶	ش	۱۰	۳۲	ق
برونزویک	امریکائے شمالی	۴۰	۳۰	ش	۷۴	۳۲	ب
برونزویک	امریکائے شمالی	۳۱	۱۰	ش	۸۱	۳۵	ب
برونزویک	امریکائے شمالی	۳۴	۵	ش	۷۸	۶	ب

مقامات	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
برونزویک	نیو ہمشن	۵۰	۳۵	ش	۸۳	۰	ب
بروک لین	امریکائے شمالی	۴۰	۴۵	ش	۷۳	۵۳	ب
برہان پور	ہندوستان	۲۱	۱۹	ش	۷۶	۲۲	ق
بریج نارث	انگلنڈ	۵۲	۳۲	ش	۲	۲۵	ب
بریسٹول	انگلنڈ	۵۱	۲۷	ش	۲	۳۵	ب
بریسٹول	امریکائے شمالی	۴۱	۴۰	ش	۷۱	۳۰	ب
بریک	انگلنڈ	۵۵	۴۶	ش	۲	۰	ب
بریک	امریکائے شمالی	۴۱	۷	ش	۷۶	۲۱	ب
بریگنسن	آستریہ	۴۶	۴۰	ش	۱۱	۴۷	ق
بریلی	ہندوستان	۲۸	۳۰	ش	۷۹	۳۰	ق
بریٹن	انگلنڈ	۵۰	۵۰	ش	۰	۱۰	ب
بزمان	بلوچستان	۲۸	۳۰	ش	۶۰	۶	ق
بستیہ	کارسیکا	۴۲	۳۱	ش	۹	۲۷	ق
بسطام	ایران	۳۶	۲۵	ش	۵۵	۰	ق
بسکرہ	بربرستان	۳۴	۳۰	ش	۵	۳	ق
بشاکرد	بلوچستان	۲۶	۴۰	ش	۵۸	۴۰	ق
بصرہ	عراق عرب	۳۰	۳۰	ش	۴۷	۳۳	ق
بعقوبہ	عراق عرب	۳۳	۴۰	ش	۴۴	۴۰	ق
بعلبک	شامات	۳۴	۰	ش	۳۶	۱۰	ق
بغداد	عراق عرب	۳۳	۲۰	ش	۴۴	۲۴	ق
بکسٹن	انگلنڈ	۵۳	۱۶	ش	۱	۵۷	ب
بکنگہم	انگلنڈ	۵۲	:	ش	۰	۵۹	ب
بلبیس	مصر	۳۰	۲۵	ش	۳۱	۳۲	ق
بلٹیمور	امریکائے شمالی	۳۹	۱۸	ش	۷۶	۳۸	ب
بلخ	افغانستان	۳۶	۴۰	ش	۶۷	۲۳	ق
بلد	بلادالجزیرہ	۳۶	۳۵	ش	۴۲	۳۵	ق
بلفسٹ	آئرلنڈ	۵۱	۳۶	ش	۵	۵۷	ب
بلگرید	اروپائے عثمانی	۴۴	۴۸	ش	۲۰	۳۵	ق

اسماء	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
بلین زونا	سویت زرلند	۴۶	۱۲	ش	۸	۵۸	ق
بلی	از جزایر هند الشرق	۷	۳۵	ج	۱۱۵	۰	ق
بمبای	هندوستان	۱۸	۵۷	ش	۷۲	۵۸	ق
بمبرک	بواریه	۴۹	۵۶	ش	۱۱	۰	ق
بمپور	بلوجستان	۲۷	۴۵	ش	۶۰	۲۰	ق
بم	ایران	۲۹	۱۲	ش	۵۸	۲۱	ق
بناب	ایران	۳۷	۱۵	ش	۴۶	۰	ق
بنارس	هندوستان	۲۵	۲۳	ش	۸۳	۵	ق
بنده	از جزایر هند الشرق	۴	۲۲	ج	۱۳۰	۳	ق
بندر	روسیه	۴۶	۵۰	ش	۲۹	۳۶	ق
بنزرت	بربرستان	۳۷	۱۷	ش	۹	۵۰	ق
بنفزو	بربرستان	۳۲	۸	ش	۲۰	۳	ق
بنکولن	سومتره	۳	۴۹	ش	۱۰۲	۱۰	ق
بنکوک	صیام	۱۳	۴۳	ش	۱۰۰	۳۰	ق
بنکه	هند الشرق	۴	۰	ج	۱۰۶	۶	ق
بنکت	شاش	۴۲	۵۰	ش	۶۸	۴۵	ق
بنگلور	هندوستان	۱۳	۰	ش	۷۷	۳۲	ق
بن ونتو	ایطالیا	۴۱	۸	ش	۱۴	۴۲	ق
بنین	افریقای مغربی	۶	۲۰	ش	۵	۳۵	ق
بوپال	هندوستان	۲۳	۱۶	ش	۷۷	۳۰	ق
بوتنی بی	نیوهالند	۳۴	۰	ج	۱۵۱	۲۳	ق
بوده	مانگری	۴۷	۳۰	ش	۱۹	۲	ق
بوربان	محیط هند	۲۱	۳۰	ج	۵۵	۳۰	ق
بوردو	فرانسه	۴۴	۵۰	ش	۰	۳۴	ب
بورو	از جزایر هند الشرق	۳	۳۰	ج	۱۲۶	۳۰	ق

اسماء	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
بوسنه	افریقای گرمی	۱۰	۱۵	ش	۴	۲۵	ق
بوشنج	افغانستان	۳۴	۵۶	ش	۶۱	۵۰	ق
بوشعیب	بحر العجم	۲۶	۵۰	ش	۵۳	۲۰	ق
بوکرست	اروپای عثمانی	۴۴	۲۷	ش	۲۶	۸	ق
بوگوته	کولومبیه	۴	۳۵	ش	۷۴	۱۲	ق
بول	جزیره سلبس	۱	۱۲	ش	۱۲۱	۱۵	ق
بولانگ	فرانسه	۵۰	۴۴	ش	۱	۳۶	ق
بولوگنا	ایطالیا	۴۴	۳۰	ش	۱۱	۲۱	ق
بوندل کند	هندوستان	۲۵	۰	ش	۷۹	۳۰	ق
بونوسته	نیوفوندلند	۴۸	۳۰	ش	۵۳	۴۰	ب
بونه	بربرستان	۳۶	۵۰	ش	۷	۴۶	ق
بهبهان	ایران	۳۰	۳۴	ش	۵۰	۴۰	ق
بهتل	سویت زرلند	۴۷	۳۳	ش	۷	۳۶	ق
بهمس	چند جزیره در هند الغرب	۲۴	۰	ش	۷۶	۰	ب
بهنسا	مصر	۲۸	۳۶	ش	۳۰	۴۷	ق
بهیه	برزیل	۱۳	۰	ج	۳۸	۳۰	ب
بیاز	ایران	۳۱	۵	ش	۵۶	۲۰	ق
بی الیستاک	روسیه	۵۳	۱۰	ش	۲۳	۲۱	ق
بیجاپور	هندوستان	۱۶	۴۹	ش	۷۵	۴۷	ق
بیت المقدس	شامات	۳۱	۴۷	ش	۳۵	۲۰	ق
بیدر	هندوستان	۱۷	۵۴	ش	۷۷	۳۸	ق
بیدن	بیدن	۴۸	۴۵	ش	۸	۱۷	ق
بیرجند	ایران	۳۳	۴۵	ش	۵۹	۴۸	ق
بیرمنگهام	انگلند	۵۲	۲۹	ش	۱	۵۳	ب
بیروت	شامات	۳۳	۳۷	ش	۳۵	۳۰	ق

نام شہر	نام ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت	نام شہر	نام ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
بیزنہ	اسپانیا	۳۷	۵۸	ش	۳	۳۴	ب	بیوت	ازجزایر بیزاندسیں	۵۵	۵۱	ش	۸	۲	ب
بیستون	ایران	۳۴	۲۵	ش	۴۷	۰	ق	بیوذلی	انگلند	۵۲	۲۲	ش	۲	۱۹	ب
بینل	سوئیزرلنڈ	۴۷	۹	ش	۷	۱۵	ق	بیون	فرانسہ	۴۴	۲۹	ش	۱	۲۹	ب
بیلمہ	افریقای مرکزی	۱۸	۴۵	ش	۱۳	۵۲	ق	بیون ایری	ہندالغرب	۱۲	۱۲	ش	۶۸	۱۸	ب
بلی تان	ازجزایر ہند الشرقی	۲	۵۰	ج	۱۰۸		ق	بیوتن ایریس	ل پلتہ	۳۴	۳۷	ج	۵۸	۲۴	ب
بیمنہ	جزیرہ سامیوء	۸	۲۵	ج	۱۱۸	۴۰	ق								
پاترڈم	پروشیہ	۵۲	۲۴	ش	۱۳	۵	ق	پرٹ رایل	امریکای شمالی	۳۸	۱۰	ش	۷۷	۱۵	ب
پادو	ایطالیای آستریہ	۴۵	۲۴	ش	۱۱	۵۲	ق	پرٹ رایل	جمیکا	۱۷	۵۵	ش	۷۳	۵۳	ب
پارٹس مت	انگلند	۵۰	۴۸	ش	۱	۶	ب	پرٹ آپرنس	ہیتی	۱۸	۳۰	ش	۷۲	۱۲	ب
پاریس	فرانسہ	۴۸	۵۰	ش	۲	۲۰	ق	پرٹ لنڈ	امریکای شمالی	۴۳	۴۰	ش	۷۰	۱۵	ب
پازن	پروشیہ	۵۲	۲۴	ش	۱۶	۵۳	ق	پرٹ لنڈ	انگلند	۵۰	۳۴	ش	۲	۲۶	ب
پان دیحری	ہندوستان	۱۱	۵۵	ش	۷۹	۵۲	ق	پرٹ ولیم	امریکای شمالی	۳۸	۴۰	ش	۸۵	۷۰	ب
پاولونسک	روسیہ	۵۰	۲۸	ش	۴۰	۱۵	ق	پرٹ	اسکاٹلنڈ	۵۶	۲۴	ش	۳	۲۵	ب
پای ترس	فرانسہ	۴۶	۳۵	ش	۰	۲۰	ق	پرزبرگ	ہانگری	۴۸	۸	ش	۱۷	۱۰	ق
پاینس	گاتیملا	۱۵	۱۲	ش	۸۵	۸	ب	پرگاپ	روسیہ	۴۶	۱۰	ش	۳۳	۴۶	ق
پیا	آسترالیشیہ	۵	۰	ج	۱۴۰	۰	ق	پرما	ایطالیا	۴۴	۴۸	ش	۱۰	۲۰	ق
پتنہ	ہندوستان	۲۵	۲۸	ش	۸۵	۱۵	ق	پرنس اڈوارڈ	جزیرہ قریب بنگلی	۴۶	۳۰	ش	۶۳	۱۰	ب
پتنی	افریقای جنوبی	۲۷	۱۵	ج	۲۳	۵۵	ق	پرنس اڈوارڈ	جزیرہ دریای جنوبی	۴۵	۲۰	ج	۳۸	۳۰	ق
پرۂ	شمالی اسلامبو	۴۱	۳	ش	۲۹	۰	ق	پرنسیس	اٹلنٹک	۱	۴۰	ش	۷	۲۷	ق
پیرۂ	برزیل	۱	۲۸	ج	۴۸	۳۰	ب	پرنم بوکو	برزیل	۸	۰	ج	۳۴	۴۶	ب
پرۂ مری نو	گوئینہ	۵	۴۱	ش	۵۵	۱۰	ب	پروجیہ	ایطالیا	۴۳	۷	ش	۱۲	۲۴	ق
پرۂ گو	بہنیمیہ	۵۰	۵	ش	۱۴	۲۴	ق	پرویسا	اروپای عثمانی	۳۸	۵۸	ش	۲۰	۴۶	ق
پرپنگ ان	فرانسہ	۴۲	۴۲	ش	۲	۵۴	ق	پرو	مدء ترنین	۳۷	۵	ش	۲۵	۱۰	ق
پرزنٹ آلی زابت	افریقای جنوبی	۳۳	۵۸	ج	۲۵	۳۴	ق	پرنبہ	برزیل	۷	۰	ج	۳۵	۲۰	ب

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
پت	آستریه	۴۸	۳۷	ش	۱۳	۲۸	ق
پترووردین	اروپای شمالی	۴۴	۳۵	ش	۲۱	۱۶	ق
پطربارو	انگلند	۵۲	۳۶	ش	۰	۱۵	ب
پکسو	ازجزایر یونان	۳۹	۱۲	ش	۲۰	۱۱	ق
پلاسن شینه	نیوفوندلند	۴۷	۱۰	ش	۵۴	۱۰	ب
پلاک	پولند	۵۲	۳۵	ش	۱۹	۵۱	ق
پلمه	پیرو	۱۴	۴۷	ج	۷۵	۴۰	ب
پلرمو	سیسیلی	۳۸	۷	ش	۱۳	۲۱	ق
پلمیره	امریکای شمالی	۳۸	۳۰	ش	۸۷	۴۲	ب
پلوان	ازجزایر فلپین	۱۰	۰	ش	۱۱۸	۳۰	ق
پلی مت	امریکای شمالی	۴۱	۵۳	ش	۷۰	۴۷	ب
پلی مت	انگلند	۵۰	۲۳	ش	۴	۷	ب
پلیو	پولی نشیه	۷	۰	ش	۱۳۶	۰	ق
پنان دولز	افریقا	۳۵	۹	ش	۴	۱۶	ب
پن تلریه	مدیترنین	۳۶	۴۸	ش	۱۲	۰	ق
پنجگور	بلوچستان	۲۷	۲۸	ش	۶۴	۰	ق
پنزکولا	امریکای شمالی	۳۰	۲۷	ش	۸۷	۱۹	ب
پنمه	کولومبیه	۹	۰	ش	۷۹	۳۵	ب
پنیک	جزیره وزردیکے	۵	۰	ش	۱۰۰	۱۵	ق
پنو	بالیویه	۱۶	۲۲	ج	۷۰	۴۷	ب
تادله	بربرستان	۳۲	۳۲	ش	۵	۴۷	ب
تارتولا	هندالغرب	۱۸	۲۴	ش	۶۴	۵۰	ب
تارنے	روسیه	۶۵	۵۰	ش	۲۴	۱۲	ق
تارس ودرس	پورتگال	۳۹	۴	ش	۹	۱۴	ب
تارودنت	بربرستان	۳۰	۱۷	ش	۸	۳۰	ب
تاسن بالغ	بخارای صغیر	۳۹	۱۲	ش	۷۳	۳۹	ق
تاشکند	ترکستان	۴۲	۳۰	ش	۶۸	۵۰	ق
تنی	ازجزایر فلپین	۱۱	۲۰	ش	۱۲۲	۴۰	ق
پوبلا	مکسیکو	۱۹	۳	ش	۹۴	۴	ب
پوپین	کولومبیه	۲	۲۵	ش	۷۶	۴۵	ب
پوتوسی	بالیویه	۱۹	۳۳	ج	۶۷	۳۰	ب
پورتوبلو	کولومبیه	۹	۳۰	ش	۷۹	۵۰	ب
پورتوریکو	هندالغرب	۱۸	۲۸	ش	۶۶	۲۰	ب
پورتوفرینه	بربرستان	۳۷	۱۰	ش	۱۰	۴	ق
پورتوکلو	برزیل	۹	۲	ج	۳۵	۵۰	ب
پول	انگلند	۵۰	۴۳	ش	۱	۵۹	ب
پولتوه	روسیه	۴۹	۳۳	ش	۳۴	۳۶	ق
پونه	هندوستان	۱۸	۲۸	ش	۷۳	۵۶	ق
پیتزبرگ	امریکای شمالی	۴۰	۲۸	ش	۸۰	۳	ب
پیزلی	اسکاتلند	۵۵	۵۱	ش	۴	۲۵	ب
پیسا	ایطالیا	۴۳	۴۳	ش	۱۰	۲۳	ق
پشاور	افغانستان	۳۴	۸	ش	۷۱	۳۰	ق
پیکن	چین	۳۹	۵۵	ش	۱۱۶	۲۷	ق
پیگو	برمان	۱۷	۲۹	ش	۹۶	۲۹	ق
پیومبی نو	ایطالیا	۴۲	۵۵	ش	۱۰	۳۲	ق
پیه سن تنه	ایطالیا	۴۵	۵	ش	۹	۳۵	ق
تامی سنے	جزیره کاسلبس	۰	۰	۰	۱۲۱	۱۵	ق
تاهرت	بربرستان	۳۲	۴۳	ش	۵	۵۵	ق
تبریز	ایران	۳۸	۲	ش	۴۶	۲۵	ق
تبوک	عربستان	۲۸	۵	ش	۳۶	۰	ق
تته	هندوستان	۲۴	۴۴	ش	۶۸	۱۵	ق
تدمر	شامات	۳۴	۲۰	ش	۳۸	۳۰	ق
تدکستر	انگلند	۵۳	۵۴	ش	۱	۱۵	ب

شہر	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
ترامی	اسیای صغیر	۳۹	۵۰	ش	۲۶	۳۰	ق
تران کوی بار	ہندوستان	۱۱	۱	ش	۷۹	۵۶	ق
ترامی	امریکای شمالی	۴۰	۱	ش	۸۴	۱۳	ب
ترمونیا	استریہ	۴۹	۵۹	ش	۱۷	۵۴	ق
ترہ دلفیگو	[illegible]	۵۴	۰	ج	۷۰	۰	ب
تربت حیدری	ایران	۳۵	۳۵	ش	۵۹	۲۸	ق
ترشیز	ایران	۳۵	۱۸	ش	۵۸	۵۰	ق
ترکسیلو	اسپانیا	۳۹	۲۲	ش	۵	۵۰	ب
ترکسیلو	پیرو	۸	۱۰	ج	۷۹	۵	ب
ترکستان	ترکستان	۴۴	۴۶	ش	۶۸	۵۰	ق
ترمذ	ماوراء النہر	۳۷	۱۰	ش	۶۷	۲۵	ق
ترنت	ایطالیای ستر	۴۶	۷	ش	۱۱	۸	ق
ترن تن	امریکای شمالی	۴۰	۲۰	ش	۷۴	۴۰	ب
ترنگیت	ازجزایر …	۰	۵۰	ش	۱۱۷	۳۰	ق
تروس	پروشیہ	۴۹	۴۵	ش	۶	۳۸	ق
تری پولی	بربرستان	۳۲	۵۴	ش	۱۳	۱۱	ق
تری پولیتزا	یونان	۳۷	۳۰	ش	۲۲	۲۵	ق
تریجیہ	بالیویہ	۲۱	۳۸	ج	۶۴	۳۶	ب
تری چور	ہندوستان	۱۰	۲۸	ش	۷۶	۱۳	ق
تریئست	استریہ	۴۵	۳۸	ش	۱۳	۴۶	ق
تری نیدد	ہند الغرب	۱۰	۳۰	ش	۶۱	۲۶	ب
تری وندرم	ہندوستان	۸	۲۱	ش	۷۷	۸	ق
تسکلوسہ	امریکای شمالی	۳۳	۹	ش	۸۷	۴۳	ب
تفلیس	روسیہ	۴۱	۴۱	ش	۴۵	۱۶	ق
تکریت	بلاد الجزیرہ	۳۴	۳۶	ش	۴۳	۴۱	ق
تکنن	بالیویہ	۱۸	۰	ج	۷۰	۱۰	ب
تکیولت	حبشہ	۹	۳۶	ش	۳۸	۳۲	ق
تلاہسی	امریکای شمالی	۳۰	۲۳	ش	۸۴	۱۶	ب

شہر	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
تالسن کلا	مکسیکو	۱۹	۳۳	ش	۹۸	۰	ب
تلسن کلا	مکسیکو	۲۶	۳۲	ش	۱۰۰	۸	ب
تلمسان	بربرستان	۳۵	۲	ش	۱	۷	غ
تمبارو	جزیرہ سیامبو	۷	۱۰	ج	۱۱۷	۵۰	ق
تمبو	روسیہ	۵۲	۴۴	ش	۴۱	۴۰	ق
تناسرم	برمان	۱۱	۵۰	ش	۹۹	۰	ق
تن بریج	انگلند	۵۱	۱۲	ش	۰	۱۵	ق
تن تن	انگلند	۵۱	۱	ش	۳	۵	ب
تنجور	ہندوستان	۱۰	۴۳	ش	۷۵	۱۵	ق
تنیدوس	مدیترنین	۳۹	۵۰	ش	۲۶	۰	ق
تنس	بربرستان	۳۶	۲۸	ش	۱	۱۵	ق
تنکت	ترکستان	۴۳	۴۰	ش	۶۹	۴۰	ق
توباگو	ہند الغرب	۱۱	۱۵	ش	۶۰	۴۲	ب
توبولسک	روسیہ	۵۸	۱۱	ش	۶۸	۲۵	ق
تودیلا	اسپانیا	۴۲	۸	ش	۱	۴۱	ب
تور بروزن	فرانسہ	۴۷	۲۳	ش	۰	۴۱	ق
توز برورنک	روسیہ	۵۹	۵۲	ش	۳۶	۰	ق
تورن	کوچین چینا	۱۶	۳	ش	۱۰۸	۰	ق
تورین	سنردینیہ	۴۵	۴	ش	۷	۴۱	ق
تورنے	بلجیوم	۵۰	۳۶	ش	۳	۲۳	ق
توزر	بربرستان	۳۳	۱۳	ش	۸	۲۰	ق
توتنس	انگلند	۵۲	۸	ش	۰	۵۹	ب
توکومن	لاپلتہ	۲۶	۵۳	ج	۶۵	۵	ب
تولا	روسیہ	۵۴	۱۱	ش	۳۷	۲۷	ق
تولانک	فرانسہ	۴۳	۷	ش	۵	۵۵	ق
تولوز	فرانسہ	۴۳	۳۵	ش	۱	۲۶	ق
تولیدو	اسپانیا	۳۹	۵۶	ش	۴	۰	ب
تون	ایران	۳۴	۹	ش	۵۸	۴۰	ق

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
تونس	بربرستان	۳۶	۴۸	ش	۱۰	۰	ق	تیمن	عربستان	۲۲	۱۰	ش	۴۷	۰	ق
تہروت	ایران	۲۹	۲۸	ش	۵۷	۳۶	ق	تیموُر	ازجزایر بحر الشرق	۹	۱۰	ج	۱۲۵	۰	ق
تیز	بلوچستان	۲۵	۲۵	ش	۶۰	۳۸	ق	تیمبوکتو	افریقای مرکزی	۱۷	۱۰	ش	۳	۰	ب
تیدویل	ویلز			ش			ب	تیمنو	مدیترنین	۳۷	۳۵	ش	۲۵	۱۰	ق
تیدوُر	ازجزایر بحر الشرق	۰	۴۲	ش	۱۲۷	۳۱	ق	تین متث	انگلند	۵۵	۱	ش	۱	۲۷	ب
تیلسیت	پروشیه	۵۵	۳	ش	۲۱	۵۵	ق	تیوکسبری	انگلند	۵۱	۵۹	ش	۲	۹	ب
تیما	عربستان	۲۳	۴۰	ش	۳۸	۰	ق								
ثازن	پروشیه	۵۳	۲	ش	۱۸	۳۸	ق	ثیبس خراب	مصر	۲۵	۱۲	ش	۳۲	۳۶	ق
ثیبس	یونان	۳۸	۲۰	ش	۲۳	۲۵	ق	ثرمیه	مدیترنین	۳۷	۲۴	ش	۲۴	۲۶	ق
جاجرم	ایران	۳۶	۵۲	ش	۵۶	۲۷	ق	جسنی	اروپای عثمانی	۴۷	۸	ش	۲۷	۲۲	ق
جازر	عربستان	۲۳	۳۰	ش	۳۸	۳۳	ق	جفتین	بحرالاحمر	۲۷	۱۱	ش	۳۳	۵۳	ق
جارج تون	امریکای شمالی	۳۳	۲۰	ش	۷۹	۲۱	ب	جفرسن	امریکای شمالی	۳۸	۳۰	ش	۹۲	۴۴	ب
جالق	بلوچستان	۲۸	۳۲	ش	۶۲	۱۰	ق	جفنا پتم	سیلان	۹	۴۰	ش	۸۰	۱۸	ق
جبل النار	اسپانیا	۳۶	۶	ش	۵	۲۰	ب	جکسون	امریکای شمالی	۳۲	۱۵	ش	۹۰	۱۸	ب
جبل الشمر	عربستان	۲۹	۱۰	ش	۴۱	۰	ق	جناوء	سردینیه	۴۴	۲۵	ش	۸	۵۴	ق
جدو	جپان	۳۵	۵۵	ش	۱۳۹	۳۰	ق	جنا	جرمنی	۵۰	۵۶	ش	۱۱	۳۷	ق
جدّه	عربستان	۲۱	۳۲	ش	۳۹	۱۵	ق	جند	عربستان	۱۴	۱۶	ش	۴۳	۴۰	ق
جدیله	عربستان	۲۳	۰	ش	۴۳	۵	ق	جندق	ایران	۳۴	۸	ش	۵۵	۴	ق
جرجنتی	سیسلی	۳۷	۱۸	ش	۱۳	۳۵	ق	جن فرنندز	پاسیفیک جنوبی	۳۳	۳۰	ش	۷۹	۰	ب
جرزوان	افغانستان	۳۵	۴۵	ش	۶۵	۰	ق	جنینه	اروپای عثمانی	۳۹	۴۸	ش	۲۱	۰	ق
جرسی	جزیره ایست نزدیک انگلند	۴۹	۱۷	ش	۲	۱۰	ب	جنیوء	سوئیٹزرلند	۴۶	۱۲	ش	۶	۹	ق
جرمن تون	امریکای شمالی	۳۶	۱۵	ش	۸۰	۴۵	ب	جوء	ہند الشرق	۷	۳۰	ج	۱۱۰	۰	ق
جزایر الاصدقا	پولی نشیه	۲۰	۰	ج	۱۸۰	۰	ب	جونه	محیط ہند	۱۲	۱۰	ج	۴۴	۲۵	ق
جزایر الشرکه	پولی نشیه	۱۸	۰	ج	۱۵۱	۰	ب	جہرم	ایران	۲۸	۴۰	ش	۵۳	۴۱	ق
جشک	بلوچستان	۲۵	۴۵	ش	۵۷	۵۳	ق	جیرفت	ایران	۲۸	۷	ش	۵۷	۴۴	ق
جسو	جپان	۴۴	۰	ش	۱۴۳	۰	ق	جیکوار	ہندوستان	۲۲	۱۵	ش	۷۳	۳۰	ق

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت	نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
جیکوار	هندوستان	۲۲	۱۵	ش	۷۳	۳۰	ق	جیلبرت	پولی‌نشیه	۱	۰	ش	۱۷۳	۰	ق
جیلولو	ازجزایر سندا	۱	۰	ش	۱۲۸	۰	ق	جین	اسپانیا	۳۷	۴۹	ش	۳	۴۷	ب
چارک	ایران	۲۶	۴۰	ش	۵۴	۲۰	ق	چندرنگار	هندوستان	۲۳	۵۰	ش	۸۸	۲۷	ق
چارجو	ترکمانیه	۳۹	۰	ش	۶۳	۵۰	ق	چوسن	ازجزایر چین	۳۰	۳۰	ش	۱۲۱	۵۵	ق
چارلس تون	امریکای شمالی	۳۲	۴۲	ش	۸۰	۰	ب	چول	هندوستان	۱۸	۳۱	ش	۷۳	۰	ق
چپی نم	انگلند	۵۱	۲۷	ش	۲	۶	ب	چوکوی سکا	بالیویه	۱۹	۳۰	ج	۶۶	۵۴	ب
چتم	انگلند	۵۱	۲۳	ش	۰	۳۱	ق	چی چستر	انگلند	۵۰	۵۰	ش	۰	۴۶	ب
چرکسک	روسیه	۴۷	۱۲	ش	۳۹	۵۶	ق	چی کوی مولا	گاتیملا	۱۵	۰	ش	۸۹	۲۰	ب
چرکوف	روسیه	۵۰	۰	ش	۳۶	۹	ق	چیکه کول	هندوستان	۱۸	۲۰	ش	۸۴	۲	ق
چرلوت تون	امریکای شمالی	۴۵	۱۶	ش	۶۳	۱۶	ب	چیلو	جزیره درنزدیکی امریکای جنوبی	۴۲	۴۰	ج	۷۴	۰	ب
چرنیگو	روسیه	۵۱	۲۵	ش	۳۱	۳۱	ق	چنچین چیلا	اسپانیا	۳۸	۵۶	ش	۱	۴۶	ب
چستر	انگلند	۵۳	۱۱	ش	۲	۵۳	ب	چی وی تاوک کیه	ایطالیا	۴۲	۵	ش	۱۱	۴۴	ق
چلت نم	انگلند	۵۱	۵۴	ش	۲	۳	ب	چیلی کاث	امریکای شمالی	۳۹	۲۰	ش	۸۳	۱	ب
چلمس فورد	انگلند	۵۱	۴۴	ش	۰	۲۸	ق								
حاجی ترخان	روسیه	۴۶	۲۱	ش	۴۸	۲	ق	حلب	شامات	۳۶	۱۵	ش	۳۷	۱۲	ق
حبرون	شامات	۳۱	۳۱	ش	۳۵	۱۱	ق	حلوان	کردستان	۳۴	۵۰	ش	۴۵	۳۵	ق
حجر	عربستان حجر و وادی القری	۲۷	۲۰	ش	۳۸	۴۵	ق	حله	عراق عرب	۳۲	۳۲	ش	۴۴	۲۰	ق
حدة	عربستان	۲۱	۳۲	ش	۳۹	۴۵	ق	حماة	شامات	۳۵	۱۰	ش	۳۷	۰	ق
حدیثه جنب دجله	بلادالجزیره	۳۴	۵۱	ش	۴۳	۲۱	ق	حمص	شامات	۳۴	۳۶	ش	۳۷	۱۰	ق
حدیثه جنب فرات	بلادالجزیره	۳۴	۱۰	ش	۴۲	۲۰	ق	حویزه	ایران	۳۱	۱۱	ش	۴۷	۴۵	ق
حران	بلاد مضر	۳۶	۵۶	ش	۳۹	۲	ق	حیدراباد	هندوستان	۱۷	۲۰	ش	۷۸	۲۸	ق
حصن کیفا	بلادالجزیره	۳۷	۴۰	ش	۴۱	۱۰	ق	حیدراباد	هندوستان	۲۵	۲۲	ش	۶۸	۴۰	ق
حضرموت	عربستان	۱۶	۰	ش	۴۷	۰	ق	حیفا	شامات	۳۲	۵۰	ش	۳۵	۴	ق
خاران	بلوچستان	۲۸	۲۰	ش	۶۴	۲۰	ق	خانقین	عراق عرب	۳۴	۲۵	ش	۴۵	۱۱	ق
خارک	بحر العجم	۲۹	۲۰	ش	۵۰	۲۰	ق	خبیص	ایران	۳۱	۴۰	ش	۵۸	۲۰	ق

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت	نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
ختلان	ماوراءالنهر	۳۷	۵۰	ش	۶۹	۴۰	ق	خلیص	عربستان	۲۲	۱۵	ش	۳۹	۳۶	ق
ختن	بخاراے صغیر	۳۶	۵۰	ش	۸۰	۳۰	ق	خواف	ایران	۳۵		ش	۶۰	۱۷	ق
خجند	فرغانه	۴۱	۲۲	ش	۶۸	۴۵	ق	خوقند	فرغانه	۴۱	۲۰	ش	۷۰	۳۰	ق
خرسن	روسیه	۴۶	۳۶	ش	۳۲	۴۳	ق	خونسار	ایران	۳۳	۸	ش	۵۰	۲۵	ق
کفرتوم	نوبیه	۱۵	۳۵	ش	۳۲	۳۸	ق	خوی	ایران	۳۸	۲۸	ش	۴۵	۱۲	ق
خرم اباد	ایران	۳۳	۳۶	ش	۴۶	۲۵	ق	خیف	عربستان	۲۴	۴۰	ش	۳۹	۱۵	ق
خشت	ایران	۲۹	۳۰	ش	۵۱	۱۴	ق	خیبر	عربستان	۲۶	۲۵	ش	۴۰	۱۵	ق
خلاط	ارمنیه	۳۸	۴۰	ش	۴۲	۴۰	ق	خیرپور	هندوستان	۲۷	۳۰	ش	۶۸	۵۵	ق
خلخال	ایران	۳۷	۳۷	ش	۴۸	۵	ق	خیوه	خوارزم	۴۱	۵۰	ش	۵۹	۳۰	ق
خلم	بلخ	۳۶	۳۹	ش	۶۸	۸	ق								
دارابجرد	ایران	۲۸	۴۹	ش	۵۴	۳۸	ق	درعیه	عربستان	۲۵	۰	ش	۴۶	۳۰	ق
دارچستر	انگلند	۵۰	۴۳	ش	۲	۲۵	ب	درم	انگلند	۵۴	۴۶	ش	۱	۳۴	ب
دارمسٹڈٹ	جرمنی	۴۹	۵۲	ش	۸	۳۵	ق	درومره	افریقاے مغربی	۵	۵	ش	۵	۴۵	ب
دامغان	ایران	۳۶	۷	ش	۵۴	۳۸	ق	دزفول	ایران	۳۲	۱۰	ش	۴۸	۳۰	ق
دامی نیکا	هندالغرب	۱۵	۲۰	ش	۶۱	۲۶	ب	دستآ	جرمنی	۵۱	۵۰	ش	۱۲	۱۸	ق
داور	انگلند	۵۱	۷	ش	۱	۱۸	ق	دسلدارف	پروشیه	۵۱	۱۳	ش	۶	۴۶	ق
داور	امریکاے شمالی	۳۹	۹	ش	۷۵	۳۰	ب	دسیده	هندالغرب	۱۶	۱۷	ش	۶۱	۱۰	ب
دبلین	آیرلند	۵۳	۲۱	ش	۶	۱۹	ب	دکاله	بربرستان	۳۲	۴۵	ش	۸	۰	ب
دٹ فورد	انگلند	۵۱	۲۸	ش		۲	ب	دگو	بالتیک	۵۸	۵۰	ش	۲۲	۳۰	ق
دٹ مولد	جرمنی	۵۱	۵۶	ش	۸	۵۲	ق	دیلجان	ایران	۳۴	۱۵	ش	۵۰	۲۸	ق
دجوک جاکرته	جوه	۷	۵۸	ج	۱۱۰	۲۲	ق	دمار	عربستان	۱۴	۲۵	ش	۴۴	۲۳	ق
دران هیم	نارّوی	۶۳	۲۰	ش	۱۰	۲۲	ق	دمشق	شامات	۳۳	۳۰	ش	۳۶	۲۵	ق
درای پیچ	انگلند	۵۲	۱۶	ش	۲	۷	ب	دمرره	گوینه	۶	۵۲	ش	۵۸	۱۱	ب
دربند	روسیه	۴۲	۶	ش	۴۸	۱۶	ق	دمن	هندوستان	۲۰	۲۳	ش	۷۲	۵۵	ق
دربی	انگلند	۵۳	۵	ش	۱	۳۵	ب	دمنهور	مصر	۳۱	۲	ش	۳۰	۳۰	ق
درجز	ایران	۳۷	۱۳	ش	۵۹	۹	ق	دمیاط	مصر	۳۱	۲۵	ش	۳۱	۴۷	ق
درزدن	سکاٹلنڈ	۵۱	۳	ش	۱۳	۴۳	ق	دن بی	ویلز	۵۳	۱۱	ش	۳	۲۳	ب

اسماء	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسماء	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
دشت زنگ	پروشیه	۵۴	۲۲	ش	۱۸	۳۷	ق	دیاربکر	بلادالجزیره	۳۷	۵۶	ش	۳۹	۵۰	ق
دندی	اسکاتلند	۵۶	۲۸	ش	۲	۵۸	ب	دنی شن	امریکای شمالی	۳۹	۴۲	ش	۸۴	۹	ب
دنش بیل	انگلند	۵۱	۵۳	ش	۰	۱۳	ب	دیرغازیخان	هندوستان	۲۹	۵۸	ش	۷۰	۳۱	ق
دنگلس	اسکاتلند	۵۵	۵۶	ش	۴	۳۰	ب	دیره	نوبیه	۲۲	۴۵	ش	۳۲	۱۰	ق
دنیه	اسپانیا	۳۸	۵۲	ش	۰	۴	ق	دیرخ	ماوراءالنهر	۴۰	۲۱	ش	۶۷	۳۰	ق
دورزو	اروپای عثمانی	۴۱	۱۸	ش	۱۹	۲۶	ق	دیلمان	ایران	۳۶	۴۵	ش	۴۹	۵۳	ق
دومة الجندل	عربستان	۲۹	۴۰	ش	۴۰	۲۰	ق	دیلمقان	ایران	۳۸	۹	ش	۴۴	۲۷	ق
دون پرت	انگلند	۵۰	۲۴	ش	۴	۱۱	ب	دیلم	ایران	۳۰	۲	ش	۵۰	۱۲	ق
ده زنگی	غور	۳۴	۴۷	ش	۶۷	۱۰	ق	دیو	هندوستان	۲۰	۴۰	ش	۷۱	۴	ق
دسلی	هندوستان	۲۸	۳۵	ش	۷۷	۱۲	ق	دیوکس نایتس	بواریه	۴۹	۱۵	ش	۷	۲۱	ق
دهلک	بحرالاحمر	۱۵	۴۰	ش	۴۰	۱۰	ق								
ذات حج	عربستان	۲۸	۳۰	ش	۳۶	۴۰	ق								
رابغ	عربستان	۲۲	۵۰	ش	۳۹	۲۰	ق	رستاک	منگلین برگ	۵۴	۳	ش	۱۲	۱۶	ق
راتردم	هالند	۵۱	۵۵	ش	۴	۳۰	ق	رشت	ایران	۳۷	۲۰	ش	۴۹	۳۵	ق
راجه مندری	هندوستان	۱۶	۵۸	ش	۸۱	۵۲	ق	رشید	مصر	۳۱	۲۵	ش	۳۰	۲۸	ق
راذریک	محیط هند	۱۹	۳۰	ج	۶۳	۵۰	ق	رقه	بلاد مصر	۳۶	۰	ش	۳۹	۰	ق
راس العین	بلاد الجزیره	۳۶	۳۶	ش	۴۰	۵	ق	رلیف	امریکای شمالی	۳۵	۴۵	ش	۷۸	۴۰	ب
راگوسا	دالمتیه	۴۲	۳۸	ش	۱۸	۶	ق	رمزگیت	انگلند	۵۱	۱۹	ش	۱	۲۵	ق
رامهرمز	ایران	۳۱	۷	ش	۵۰	۰	ق	رندو	اسپانیا	۳۶	۴۷	ش	۵	۶	ب
راین	ایران	۲۹	۲۰	ش	۵۶	۵۲	ق	رن کارن	انگلند	۵۳	۳۰	ش	۲	۴۴	ب
رث لند	امریکای شمالی	۴۳	۴۰	ش	۷۲	۱۵	ب	رنگون	برمان	۱۶	۴۶	ش	۹۶	۱۲	ق
رتیزبن	بواریه	۴۹	۱	ش	۱۲	۶	ق	رنوانگ	فرانسه	۴۹	۲۶	ش	۱	۶	ق
رجنه	بلادالجزیره	۳۵	۵	ش	۴۰	۲۲	ق	رودس	مدیترینین	۳۶	۱۰	ش	۲۸	۰	ق
رد جو	ایطالیا	۴۴	۴۱	ش	۱۰	۳۷	ق	رودلس تدت	جرمنی	۵۰	۴۳	ش	۱۱	۲۰	ق
رد جو	پیلپس	۳۸	۶	ش	۱۵	۴۰	ق	رول	روسیه	۵۹	۲۶	ش	۲۴	۳۰	ق
ردنارد	ویلز	۵۲	۱۸	ش	۳	۲۰	ب	روم	ایطالیا	۴۱	۵۴	ش	۱۲	۲۹	ق

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
رَونہ	ایطالیا	۴۴	۲۵	ش	۱۲	۱۲	ق	ریڈینگ	امریکای شمالی	۴۰	۲۱	ش	۷۵	۸	ب
ری اجنی رُو	برزیل	۲۲	۵۶	ج	۴۳	۱۰	ب	ریڈینگ	انگلینڈ	۵۱	۲۸	ش	۰	۵۹	ب
ری اُجہ	ل پلتہ	۲۹	۰	ج	۶۷	۵۵	ب	ریکیہ ویک	آئیس لنڈ	۶۴	۰	ش	۲۲	۰	ب
ریب نہ	روسیہ		۰	ش			ق	ریگا	روسیہ	۵۶	۵۸	ش	۲۴	۶	ق
ری پن	دنمرک	۵۵	۲۰	ش	۸	۴۶	ق	رِمیش	فرانسہ	۴۹	۱۵	ش	۴	۲	ق
ریچمونڈ	انگلینڈ	۵۴	۲۶	ش	۱	۴۵	ب	ری می نی	ایطالیا	۴۴	۵	ش	۱۲	۳۵	ق
ریچمونڈ	امریکای شمالی	۳۷	۳	ش	۷۷	۳۹	ب	رِیُوسش	جرمنی	۵۰	۳۵	ش	۱۱	۵۶	ق
زاہدان	ایران	۲۸	۵۲	ش	۵۳	۵۶	ق	زَنت	اجزائر یونان	۳۷	۴۶	ش	۲۰	۴۷	ق
زبرہ	عرستان	۲۶	۰	ش	۵۱	۱۰	ق	زنجان	ایران	۳۶	۴۹	ش	۴۸	۱۸	ق
زبید	عرستان	۱۴	۱۶	ش	۴۳	۰	ق	زنزی بار	افریقای شرقی	۶	۰	ج	۳۹	۰	ق
زررہ	والتیہ	۴۴	۷	ش	۱۵	۱۳	ق	زُوریک	سویت زرلنڈ	۴۷	۲۲	ش	۸	۳۲	ق
زکاتکس	مکسیکو	۲۳	۰	ش	۱۰۱	۴۰	ب	زَویلہ	بربرستان	۲۹	۱۰	ش	۱۵	۲۶	ق
زگ	سویت زرلنڈ	۴۷	۱۰	ش	۸	۳۰	ق	زہاب	ایران	۳۴	۳۰	ش	۴۶	۴	ق
زِ لا	اسیای صغیر	۳۹	۴۶	ش	۳۶	۲۰	ق	زیتومرش	روسیہ	۵۰	۱۶	ش	۲۸	۳۷	ق
زِل	جرمنی	۵۰	۶	ش	۷	۹	ق	زیلع	حبشہ	۱۱	۱۷	ش	۴۲	۵۵	ق
زمین داور	افغانستان	۳۳	۵	ش	۶۵	۰	ق	زنیہ	مدوترنین	۳۷	۳۷	ش	۲۴	۲۰	ق
زموراً	اسپانیا	۴۱	۳۷	ش	۵	۵۰	ب								
ساری	ایران	۳۶	۲۹	ش	۵۳	۵	ق	سبزار	افغانستان	۳۳	۵۰	ش	۶۲	۰	ق
سالزبوری	انگلینڈ	۵۱	۴	ش	۱	۴۷	ب	سبزوار	ایران	۳۶	۱۲	ش	۵۷	۲۲	ق
سالوترن	سویت زرلنڈ	۴۷	۱۲	ش	۷	۳۲	ق	سبیطلہ	بربرستان	۳۵	۰	ش	۹	۱۵	ق
سامبوا	اجزائر ہندالشرقی	۸	۳۰	ج	۱۱۷	۲۸	ق	سپین زرہ	مدوترنین	۳۶	۴۵	ش	۲۱	۴۱	ق
سان دیہی اُ	ایطالیای اسفل	۴۶	۱۰	ش	۹	۸۰	ق	ستارہ	ہندوستان	۱۷	۰	ش	۷۵	۰	ق
سادہ	ایران	۳۴	۵۷	ش	۵۰	۲۳	ق	ستہ گرو	افریقای مغربی	۴	۵۵	ش	۸	۵۰	ب
سنبا	عرستان	۱۵	۲۶	ش	۴۵	۲۲	ق	ستمبلیہ	مدوترنین	۳۶	۳۶	ش	۲۶	۲۱	ق
سیبا	ہندالغرب	۱۷	۴۰	ش	۶۳	۱۸	ب	ستورہ	بربرستان	۳۷	۰	ش	۷	۰	ق
سجمتہ	بربرستان	۳۵	۵۶	ش	۵	۱۸	ب	سجلماسہ	بربرستان	۳۰	۳۰	ش	۲	۳۰	ب

حروف الزاء المعجمه

حروف السین المهمله

۱۴

نام مقام	نام ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
سخوم قلعه	روسیه	۴۳	۰	ش	۴۰	۵۳	ق
سراب	ایران	۳۷	۵۹	ش	۴۷	۳۶	ق
سرت	بربرستان	۳۱	۰	ش	۱۷	۰	ق
سرخس	ایران	۳۶	۳۰	ش	۶۱	۰	ق
سردنیه	مدیترنین	۴۰	۰	ش	۹	۰	ق
سرفو	مدیترنین	۳۷	۱۰	ش	۲۴	۳۰	ق
سرکت	روسیه	۶۱	۰	ش	۸۳	۰	ق
سرگوسا	اسپانیا	۴۱	۴۲	ش	۰	۴۱	ب
سرم	ازجزایر هند الشرقی	۳	۰	ج	۱۲۹	۳۰	ق
سروان	بلوچستان	۲۹	۵	ش	۶۴	۳۰	ق
سری جیب	برزیل	۱۱	۵	ج	۳۶	۴۰	ب
سریگو	ازجزایر یونان	۳۶	۱۵	ش	۲۳	۰	ق
سرینگاپتم	هندوستان	۱۲	۲۶	ش	۷۶	۴۲	ق
سترت	انگلند	۵۱	۱۷	ش	۰	۲۴	ب
سفلونیه	ازجزایر یونان	۳۸	۱۵	ش	۲۰	۳۵	ق
سقوطره	محیط هند	۱۲	۳۲	ش	۵۴	۲۵	ق
سکتو	افریقای مرکزی	۱۳	۵	ش	۵	۱۲	ق
سکی رو	ازجزایر یونان	۳۸	۵۰	ش	۲۴	۳۳	ق
سگاویه	اسپانیا	۴۱	۰	ش	۴	۱۰	ب
سگنا	آستریه	۴۵	۰	ش	۱۴	۵۴	ق
سلا	بربرستان	۳۴	۵	ش	۶	۴۵	ب
سلبی	انگلند	۵۳	۴۷	ش	۱	۲	ب
سلبس	ازجزایر هند الشرقی	۲	۰	ج	۱۲۱	۰	ق
سلته	لابلاته	۲۴	۲۰	ج	۶۴	۵۰	ب
سلرنو	نیپلس	۴۰	۴۰	ش	۱۴	۴۵	ق
سلسویک	دنمرک	۵۴	۳۲	ش	۹	۳۴	ق
سلمیس	جزیره قبرس	۳۵	۱۱	ش	۳۳	۵۲	ق
سلمنکا	اسپانیا	۴۱	۵	ش	۵	۴۲	ب
سلم	امریکای شمالی	۳۹	۳۹	ش	۷۵	۲۲	ب

نام مقام	نام ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
سلونه	یونان	۳۸	۳۰	ش	۲۲	۲۴	ق
سلونیکا	اروپای عثمانی	۴۰	۳۸	ش	۲۲	۵۸	ق
سلیمانیه	کردستان	۳۵	۲۸	ش	۴۵	۲۰	ق
سماوه	عراق عرب	۳۱	۱۹	ش	۴۵	۲۶	ق
سمبس	بازنیو	۱	۱۲	ش	۱۰۹	۲۰	ق
سمر	ازجزایر فیلیپین	۱۲	۰	ش	۱۲۵	۰	ق
سمرقند	ترکستان	۳۹	۵۶	ش	۶۶	۵۰	ق
سمرنگ	جاوه	۷	۳	ج	۱۱۰	۲۴	ق
سمروف	روسیه	۶۰	۴۵	ش	۶۹	۰	ق
سمسون	اسیای صغیر	۴۱	۲۰	ش	۳۶	۲۰	ق
سمنجی	طخارستان	۳۶	۵۲	ش	۷۰	۶	ق
سمندریه	اروپای عثمانی	۴۴	۳۸	ش	۲۱	۰	ق
سمنان	ایران	۳۵	۳۳	ش	۵۳	۳۲	ق
سموس	مدیترنین	۳۷	۴۵	ش	۲۶	۵۲	ق
سستن	بلاد الجزیره	۳۵	۳	ش	۴۳	۳۵	ق
سنار	نوبیه	۱۳	۳۵	ش	۳۳	۴۵	ق
سن پالو	برزیل	۲۳	۳۰	ج	۴۶	۴۰	ب
سن تریم	پورتگال	۳۹	۱۶	ش	۸	۴۴	ب
سن تن در	اسپانیا	۴۳	۲۸	ش	۳	۴۲	ب
سنت البنس	انگلند	۵۰	۳۵	ش	۲	۴	ب
سنت البنس	امریکای شمالی	۴۴	۴۸	ش	۷۳	۵	ب
سنت اندروس	اسکاتلند	۵۴	۳۹	ش	۱	۴۰	ب
سنت ترلومیو	هند الغرب	۱۷	۵۲	ش	۶۲	۵۲	ب
سنت پال دلونده	افریقای مغربی	۸	۵۰	ج	۱۳	۱۸	ق
سنت پیر	امریکای شمالی	۴۶	۳۵	ش	۵۶	۱۲	ب
سنت پطرزبرگ	روسیه	۵۹	۵۶	ش	۳۰	۱۸	ق
سنت تامس	هند الغرب	۱۸	۲۰	ش	۶۴	۵۶	ب
سنت تامس	آتلنتیک	۰	۱۰	ش	۶	۳۵	ق

نام	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
سنٹ جان	نیوبرونسویک	۴۵	۱۶	ش	۶۶	۳	ب
سنٹ جان	نیوفونڈلنڈ	۴۷	۲۷	ش	۵۲	۵۰	ب
سنٹ جان	ہندالغرب	۱۸	۲۰	ش	۶۴	۴۳	ب
سنٹ وایدیگو	ہندالغرب	۱۸	۲۹	ش	۶۹	۵۹	ب
سنٹ سبستین	اسپانیا	۴۳	۱۹	ش	۲	۰	ب
سنٹ سلوادور	ازجزائر بہمہ	۲۴	۲۵	ش	۷۵	۴۰	ب
سنٹ سلوادور	گاتیملا	۱۴	۰	ش	۸۹	۰	ب
سنٹ سلوادور	افریقای غربی جنوبی	۶	۲۵	ج	۱۴	۲۰	ق
سنٹ فلیپ دبنگولا	افریقای غربی	۱۲	۳۲	ج	۱۳	۳۷	ق
سنٹ کرسٹوفر	ہندالغرب	۱۷	۱۸	ش	۶۲	۴۸	ب
سنٹ کروز	بربرستان	۳۰	۳۰	ش	۹	۴۵	ب
سنٹ کروا	ہندالغرب	۱۷	۴۵	ش	۶۴	۴۰	ب
سنٹ گالن	سویٹزرلنڈ	۴۷	۲۶	ش	۹	۲۳	ق
سنٹ لوشیہ	ہندالغرب	۱۳	۵۰	ش	۶۰	۵۸	ب
سنٹ لوئیس	افریقا	۱۶	۱۵	ش	۱۶	۳۲	ب
سنٹ مرٹن	ہندالغرب	۱۸	۴	ش	۶۳	۷	ب
سنٹ ونسنٹ	ہندالغرب	۱۳	۱۷	ش	۶۱	۹	ب
سنٹ ہلینہ	جزیرہ اٹلانٹک جنوبی	۱۵	۵۵	ج	۵	۴۹	ب
سنٹ تھومس	ہندالغرب	۱۷	۳۰	ش	۶۳	۳	ب
سنتہ مارتہ	ازجزائر یونان	۳۸	۴۲	ش	۲۰	۴۰	ق
سنتہ فی	امریکای شمالی	۳۶	۱۵	ش	۱۰۵	۵۰	ب
سنتہ فی	ل پلتہ	۳۱	۴۰	ج	۶۰	۵۰	ب
سنتہ کروزدل سیرہ	بالیویہ	۱۸	۵	ج	۶۳	۳۵	ب
سنجار	بلادالجزیرہ	۳۶	۱۲	ش	۴۱	۵۵	ق
سن جوان	ل پلتہ	۳۱	۵	ج	۶۸	۵۰	ب
سندمیر	پولنڈ	۵۰	۴۱	ش	۲۱	۴۷	ق
سندویچ	پولی نیشیہ	۲۰	۰	ش	۱۵۶	۰	ق
سیندرشاٹن	جرمنی	۵۱	۲۲	ش	۱۰	۵۰	ق

نام	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
سن ٹیاگو	چلی	۳۳	۲۶	ج	۷۰	۴۰	ب
سن شیہ گو دل استرو	ل پلتہ	۲۷	۵۵	ج	۶۴	۰	ب
سنتورین	مدیترنین	۳۶	۲۵	ش	۲۵	۲۵	ق
سنگوین	افریقای مغربی	۵	۱۲	ش	۹	۲۰	ب
سنیگل	افریقای مغربی	۱۶	۰	ش	۱۶	۳۰	ب
سن لوئیس	ل پلتہ	۳۳	۲۰	ج	۶۵	۵۰	ب
سن لوئیس پوتوسی	مکسیکو	۲۲	۰	ش	۱۰۰	۳۰	ب
سن مرینو	ایطالیا	۴۳	۵۶	ش	۱۲	۲۸	ق
سنندج	ایران	۳۵	۲۰	ش	۴۷	۲۰	ق
سنہ	افریقای شرقی	۱۷	۳۰	ش	۳۵	۲۰	ق
سوان ریور	نیوہالنڈ	۳۲	۴	ج	۱۱۶	۰	ق
سوان سی	ویلز	۵۱	۳۷	ش	۳	۵۵	ب
سوری	ہندوستان	۲۴	۳۰	ش	۸۸	۱۰	ق
سوتھمپتن	انگلنڈ	۵۰	۵۴	ش	۱	۲۴	ب
سورت	ہندوستان	۲۱	۱۳	ش	۷۲	۰	ق
سورہ کرتہ	جوہ	۷	۳۰	ج	۱۱۰	۵۵	ق
سوسہ	ایران	۳۲	۹	ش	۴۸	۱۰	ق
سوسہ	بربرستان	۳۵	۴۶	ش	۱۰	۲۹	ق
سوس اقصی	بربرستان			ش			
سوستپول	قرم	۴۴	۳۶	ش	۳۳	۳۱	ق
سوسانگ	فرانس	۴۹	۲۲	ش	۳	۱۹	ق
سولار	ازجزائر ہندالشرقی	۸	۵۰	ج	۱۲۳	۶	ق
سولومن	آسترل آشیہ	۸	۰	ج	۱۵۶	۰	ق
سوماترہ	ازجزائر ہندالشرقی	۰	۰	۰	۱۰۰	۰	ق
سویداء	عربستان	۲۵	۲۷	ش	۳۹	۲۰	ق
سوئیس	مصر	۲۹	۵۹	ش	۳۲	۳۵	ق
سیویل	اسپانیا	۳۷	۲۵	ش	۵	۴۸	ب
سی آ	مدیترنین	۳۸	۲۵	ش	۲۶	۰	ق

نام	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت	نام	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
سیتکا	امریکائی شمالی	۵۷	۳۰	ش	۱۳۶	۰	ب	سیلنستریہ	اروپائی عثمانی	۴۴	۱۰	ش	۲۷	۱۲	ق
سی چلتس	چند جزیرہ در محیط اعظم	۴	۳۰	ج	۵۵	۲۰	ق	سیلان	محیط ہند	۸	۰	ش	۸۱	۰	ق
سیڈنی	نیو ہالنڈ	۳۳	۵۲	ج	۱۵۱	۱۲	ق	سیمفروپل	قرم	۴۴	۵۵	ش	۳۴	۵	ق
سیڈنی	امریکائی شمالی	۴۶	۱۲	ش	۶۰	۱۶	ب	سینا	ایطالیا	۴۳	۲۲	ش	۱۱	۲۰	ق
سیرالیون	افریقائی مغربی	۸	۳۰	ش	۱۳	۱۸	ب	سین تمس	ہند الغرب	۱۵	۵۲	ش	۶۱	۴۰	ب
سیراکیوس	سسلی	۳۷	۴	ش	۱۵	۱۷	ق	سینگاپور	ملکا	۱	۱۷	ش	۱۰۳	۵۱	ق
سینٹ منسٹر	انگلنڈ	۵۱	۴۲	ش	۱	۵۸	ب	سینہ لو	مکسیکو	۲۵	۴۴	ش	۱۰۸	۳	ب
شسیلی	مدیترینین	۳۷	۳۰	ش	۱۴	۰	ق	سینوپ	آسیائی صغیر	۴۲	۲	ش	۳۵	۱۰	ق
سیکوک	جاپان	۳۳	۰	ش	۱۳۴	۰	ق	سیواس	آسیائی صغیر	۳۸	۳۰	ش	۳۷	۰	ق
سیگون	کوچین چینا	۱۰	۵۰	ش	۱۰۶	۴۱	ق	سیوددریل	گاتیمالا	۱۶	۳۰	ش	۹۲	۴۰	ب
سیگمرنجن	جرمنی	۴۸	۵	ش	۹	۱۲	ف	سیوددادروڈریگو	اسپانیا	۴۰	۳۲	ش	۶	۲۶	ب
سیلی	چند جزیرہ در نزدیکی انگلنڈ	۴۹	۵۸	ش	۶	۱۵	ب	سیوتا وبیکیہ	ایطالیا	۴۲	۵	ش	۱۱	۴۵	ق
شاہرود	ایران	۳۶	۲۲	ش	۵۴	۵۶	ق	ششیری	سردینیہ	۴۵	۳۵	ش	۵	۵۴	ق
شانگ ہی	چین	۳۱	۱۰	ش	۱۲۰	۵۶	ق	شمکور	روسیہ	۴۰	۴۶	ش	۴۶	۱۴	ق
شبرغان	افغانستان	۳۶	۳۵	ش	۶۶	۲۱	ق	شوشتر	ایران	۳۲	۰	ش	۴۹	۰	ق
شٹ لنڈ	چند جزیرہ در نزدیکی اسکاٹلنڈ	۶۰	۲۹	ش	۱	۱۵	ب	شہربان	عراق عرب	۳۴	۰	ش	۴۴	۵۰	ق
شدوان	بحر الاحمر	۲۷	۲۷	ش	۳۴	۰	ق	شہر بابک	ایران	۲۹	۴۸	ش	۵۴	۵۰	ق
شروزبوری	انگلنڈ	۵۲	۴۲	ش	۲	۴۵	ب	شہرزور	کردستان	۳۵	۲۰	ش	۴۵	۳۰	ق
شف ہاؤزن	سوئٹزرلنڈ	۴۷	۴۱	ش	۸	۳۸	ق	شورین	میکلن برگ	۵۳	۳۷	ش	۱۱	۳۰	ق
شکارپور	ہندوستان	۲۷	۵۶	ش	۶۸	۵۰	ق	شوشی	روسیہ	۳۹	۴۰	ش	۴۷	۱۰	ق
شفیلڈ	انگلنڈ	۵۳	۲۴	ش	۱	۳۰	ب	شویز	سوئٹزرلنڈ	۴۷	۱	ش	۸	۴۰	ق
شکی	روسیہ	۴۱	۵	ش	۴۷	۱۱	ق	شیراز	ایران	۲۹	۳۷	ش	۵۲	۴۰	ق
شلوس	فرانسہ	۴۵	۳۹	ش	۰	۵	ق	شیرنس	انگلنڈ	۵۱	۲۷	ش	۰	۴۴	ق
شماخی	روسیہ	۴۰	۲۰	ش	۴۸	۳۳	ق	شیلڈس	انگلنڈ	۵۵	۱	ش	۱	۲۶	ب
صرفندہ	شامات	۳۳	۲۶	ش	۳۵	۱۹	ق	صغد	ماوراء النہر	۴۰	۰	ش	۶۶	۰	ق
صنعاء	عربستان	۱۷	۱۵	ش	۴۳	۱۷	ق	صفاقس	بربرستان	۳۴	۴۵	ش	۱۰	۳۰	ق

[illegible]	[illegible]	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت	[illegible]	[illegible]	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
صفین	بلاد مصر	۳۶	۰	ش	۳۸	۲۵	ق	صوفیہ	اروپای عثمانی	۴۲	۳۶	ش	۲۳	۲۸	ق
صنمل فود	از جزایر ہند اور	۱۰	۰	ج	۱۲۰	۰	ق	صیام	صیام	۱۴	۲۵	ش	۱۰۰	۴۰	ق
صنعا	عربستان	۱۵	۲۸	ش	۴۴	۱۰	ق	صیدا	شامات	۳۳	۳۵	ش	۳۵	۳۰	ق
صور	شامات	۳۳	۱۸	ش	۳۵	۱۲	ق	صیوہ	مصر	۲۹	۱۲	ش	۲۶	۱۶	ق
طارم	ایران	۲۷	۵۴	ش	۵۵	۱۴	ق	طرزونہ	اسپانیا	۴۱	۵۶	ش	۱	۴۴	ب
طرطوسہ	شامات	۳۴	۴۸	ش	۳۵	۵۴	ق	طرسوس	آسیای صغیر	۳۶	۵۸	ش	۳۴	۵۵	ق
طرطوشہ	اسپانیا	۴۰	۴۸	ش	۰	۳۴	ق	طرگونہ	اسپانیا	۴۱	۸	ش	۱	۱۵	ق
طاق گرا	ایران	۳۴	۳۷	ش	۴۵	۴۰	ق	طرنتو	نیپلس	۴۰	۲۸	ش	۱۷	۱۲	ق
طالقان	ایران	۳۶	۱۰	ش	۵۰	۴۰	ق	طرنکی یا بولی	ہندوستان	۱۰	۴۵	ش	۷۸	۵۰	ق
طالقان	طخارستان	۳۶	۴۲	ش	۶۹	۳۸	ق	طفیلت	بربرستان	۳۱	۱۵	ش	۴	۳۰	ب
طاہری	ایران	۲۷	۳۸	ش	۵۴	۲۲	ق	طلویرہ	اسپانیا	۳۹	۵۸	ش	۴	۴۷	ب
طایف	عربستان	۲۱	۳۰	ش	۴۱	۱۰	ق	طنجہ	بربرستان	۳۵	۴۹	ش	۵	۵۵	ب
طبریہ	شامات	۳۲	۴۶	ش	۳۵	۳۲	ق	طنجہ	کولومبیہ	۵	۲۸	ش	۷۳	۴۸	ب
طبس	ایران	۳۳	۴۰	ش	۵۷	۴۰	ق	طریف	از جزایر کناری	۲۸	۱۷	ش	۱۶	۴۰	ب
طرمینی	سسلی	۳۸	۲	ش	۱۲	۳۰	ق	طوامی	برمان	۱۴	۱	ش	۹۸	۷	ق
طرابلس	شامات	۳۴	۲۶	ش	۳۵	۵۰	ق	طولقہ	بربرستان	۳۴	۲۸	ش	۴	۳۰	ق
طرابلس	بربرستان	۳۲	۵۴	ش	۱۳	۱۴	ق	طہران	ایران	۳۵	۴۰	ش	۵۱	۲۰	ق
طرابزون	ارمنیہ	۴۱	۴۶	ش	۳۹	۴۶	ق	طیسفون	عراق عرب	۳۳	۸	ش	۴۴	۳۸	ق
عانہ	بلاد الجزیرہ	۳۴	۲۰	ش	۴۱	۴۵	ق	عسقلان	شامات	۳۱	۳۹	ش	۳۴	۳۲	ق
عباس آباد	ایران	۳۶	۲۰	ش	۵۶	۳۸	ق	عسلو	ایران	۲۷	۲۹	ش	۵۲	۴۳	ق
عباسی	ایران	۲۷	۱۴	ش	۵۶	۲۳	ق	عقبہ	عربستان	۲۹	۲۵	ش	۳۵	۰	ق
عدن	عربستان	۱۲	۴۶	ش	۴۵	۰	ق	عقدا	ایران	۳۲	۳۸	ش	۵۴	۴۶	ق
عذبون	شامات	۳۳	۱	ش	۳۵	۶	ق	عکہ	شامات	۳۲	۵۶	ش	۳۵	۶	ق
عرفہ	بلاد الجزیرہ	۳۶	۱۰	ش	۳۸	۴۰	ق	عین تاب	شامات	۳۷	۷	ش	۳۷	۳۰	ق
غازان	روسیہ	۵۵	۴۲	ش	۴۹	۱۵	ق	عدامس	بربرستان	۳۰	۴۵	ش	۱۰	۴۰	ق

مقامات	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت	مقامات	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
غرگونگ	آسام			ش			ق	غندوہ	بلوچستان	۲۸	۰	ش	۶۷	۵۰	ق
غری	نوبیہ	۱۳	۵۱	ش	۳۳	۴۸	ق	غور	افغانستان	۳۵	۵۵	ش	۶۶	۱۵	ق
غزنین	زابلستان	۳۳	۳۷	ش	۶۸	۴۸	ق	غوریان	افغانستان	۳۴	۳۲	ش	۶۱	۱۸	ق
غزہ	شامات	۳۱	۲۷	ش	۳۴	۲۷	ق	غوری	زابلستان	۳۳	۴۰	ش	۶۷	۳۵	ق
غندر	حبشہ	۱۲	۳۵	ش	۳۷	۳۰	ق	غیزہ	مصر	۳۰	۰	ش	۳۱	۱۶	ق
فاڈرن کی	انگلنڈ	۵۲	۳۲	ش	۰	۲۶	ب	فریڈلنڈ	پروشیہ	۵۴	۲۷	ش	۲۱	۲	ق
فارث نیا	گوینہ	۶	۱۰	ش	۵۷	۳	ب	فریرہ	پورتگال	۳۸	۵	ش	۸	۶	ب
فارٹ آف ملینڈ	افریقای مشرقی	۳	۲۰	ج	۴۰	۲۰	ق	گرزو	سسیلے	۳۸	۱۶	ش	۱۸	۴۰	ق
فارموسہ	ازجزایر چین	۲۴	۰	ش	۱۲۱	۰	ق	فرول	اسپانیا	۴۳	۲۹	ش	۸	۱۳	ب
فارنم	انگلنڈ	۵۱	۳۴	ش	۰	۳۷	ب	فسا	ایران	۲۹	۵	ش	۵۳	۴۳	ق
فاس	بربرستان	۳۴	۰	ش	۴	۵۸	ب	فلادن فیلڈ	انگلنڈ	۵۵	۳۸	ش	۲	۱۸	ب
فالکیجیہ	نیپلس	۴۱	۲۷	ش	۱۵	۳۱	ق	فلارنس	ایطالیا	۴۳	۴۶	ش	۱۱	۱۵	ق
فالک لنڈ	جزیرہ در امریکای جنوبے	۵۲	۰	ج	۶۰	۰	ب	فلارنس	ازجزایر ہند الشرقی	۸	۳۰	ج	۱۲۱	۳۰	ق
فان ہین بلو	فرانسہ	۴۸	۲۳	ش	۲	۴۱	ق	فلشینگ	ہالنڈ	۵۱	۲۶	ش	۳	۳۵	ق
فراہ	افغانستان	۳۲	۵۰	ش	۶۲	۰	ق	فلمٹ	انگلنڈ	۵۰	۹	ش	۸	۴	ب
فردریکٹون	نیوبرونس ویک	۴۶	۳	ش	۶۶	۴۵	ب	فلنس برگ	دنمرک	۵۴	۴۸	ش	۹	۲۵	ق
فردریکشلڈ	ناروی	۵۹	۱۰	ش	۱۱	۲۱	ق	فلینٹ	ویلز	۵۳	۱۴	ش	۳	۱۴	ب
فررہ	ایطالیا	۴۴	۵۰	ش	۱۱	۳۶	ق	فلپی	اروپای عثمانی	۴۱	۱۰	ش	۲۴	۱۰	ق
فرغانہ	فرغانہ	۴۰	۰	ش	۷۰	۴۵	ق	فلیش	فرانسہ	۴۸	۵۲	ش	۰	۱۵	ب
فرک	ایران	۲۸	۲۰	ش	۵۵	۱۵	ق	فوچو	چین	۲۶	۱	ش	۱۱۹	۲۱	ق
فرنکفورٹ	جرمنی	۵۰	۸	ش	۸	۳۶	ق	فولدہ	جرمنی	۵۰	۳۴	ش	۹	۴۴	ق
فرنکفورٹ	پروشیہ	۵۲	۲۰	ش	۱۴	۳۵	ق	فومن	ایران	۳۷	۱۳	ش	۴۹	۲۰	ق
فرنکفورٹ	امریکای شمالے	۳۸	۱۰	ش	۸۴	۵۱	ب	فہلیان	ایران	۳۰	۳۰	ش	۵۱	۳۰	ق
فرندوبو	جزیرہ در اتلنٹیک	۳	۱	ش	۸	۴۰	ق	فیرو	چند جزیرہ در بحر شمالے	۶۲	۰	ش	۷	۰	ب
فری برگ	بیڈن	۴۸	۰	ش	۷	۵۲	ق	فیروزکوہ	ایران	۳۵	۴۰	ش	۵۲	۴۵	ق
فری برگ	سویزرلنڈ	۴۶	۴۸	ش	۷	۱۰	ق	فیروزاباد	ایران	۲۸	۳۹	ش	۵۲	۴۸	ق
فری ٹونا	قصبہ سیرالیون	۸	۴۵	ش	۱۲	۵۰	ب	فیتہرڈ	آیرلنڈ	۵۵	۱۳	ش	۶	۹	ب

شہر	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت	شہر	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
فینوؤ	کوچین چینا	۱۵	۴۶	ش	۱۰۸	۰	ق	فیوم	مصر	۲۹	۲۲	ش	۳۰	۵۵	ق
فیلدلفیہ	امریکای شمالی	۳۹	۵۷	ش	۷۵	۱۰	ب								
قابس	بربرستان	۳۳	۴۵	ش	۱۰	۳	ق	قسطنطنیہ	پایتخت عثمانی	۴۱	۱	ش	۲۸	۵۹	ق
قادس	اسپانیا	۳۶	۳۲	ش	۶	۱۷	ب	قسنطینہ	بربرستان	۳۰	۱۱	ش	۶	۲۲	ق
قارص	ارمنیہ	۴۰	۴۶	ش	۴۳	۶	ق	قشم	بحر العجم	۲۶	۵۰	ش	۵۶	۰	ق
قاہرہ	مصر	۳۰	۳	ش	۳۱	۱۸	ق	قطیف	عربستان	۲۶	۳۵	ش	۵۰	۱	ق
قاین	ایران	۳۲	۲۵	ش	۵۹	۵۳	ق	قفصہ	بربرستان	۳۴	۱۳	ش	۹	۰	ق
قبرس	مدیترنین	۳۵	۰	ش	۳۳	۰	ق	قفط	مصر	۲۶	۰	ش	۳۲	۴۷	ق
قچور	ایران	۲۸	۳۰	ش	۴۴	۴۵	ق	قم	ایران	۳۴	۳۰	ش	۵۰	۵۶	ق
قراقش	[illegible]	۴۷	۰	ش	۸۰	۶	ق	قمشہ	ایران	۳۲	۰	ش	۵۲	۰	ق
قراقرم	تاتارستان	۴۶	۳۰	ش	۱۰۳	۰	ق	قندہار	افغانستان	۳۲	۳۵	ش	۶۶	۲۰	ق
قرامان	اسیای صغیر	۳۷	۱۳	ش	۳۳	۲۸	ق	قوچان	ایران	۳۷	۹	ش	۵۸	۱۱	ق
قرشی	ماوراء النہر	۳۸	۵۲	ش	۶۵	۴۵	ق	قوص	مصر	۲۵	۵۳	ش	۳۲	۴۶	ق
قرقنہ	[illegible]	۳۴	۴۰	ش	۱۱	۱۵	ق	قونیہ	اسیای صغیر	۳۷	۵۵	ش	۳۲	۴۰	ق
قرقیسیا	بلاد الجزیرہ	۳۵	۱۵	ش	۴۰	۴۰	ق	قیروان	بربرستان	۳۵	۳۵	ش	۱۰	۱۵	ق
قزدار	بلوچستان	۲۷	۵۰	ش	۶۶	۴۰	ق	قیس	بحر العجم	۲۶	۳۱	ش	۵۴	۰	ق
قزوین	ایران	۳۶	۱۰	ش	۴۹	۵۵	ق	قیساریہ	شامات	۳۲	۳۲	ش	۳۵	۵	ق
قسطمونیہ	اسیای صغیر	۴۱	۲۲	ش	۳۳	۵۰	ق	قیساریہ	اسیای صغیر	۳۸	۴۰	ش	۳۵	۲۲	ق
کابرگ	جرمنی	۵۰	۱۵	ش	۱۰	۵۸	ق	کارک	آیرلند	۵۱	۵۴	ش	۸	۳۰	ب
کابل	زابلستان	۳۴	۲۷	ش	۶۹	۰	ق	کارگ جنوبی	ایطالیا	۴۴	۴۶	ش	۱۰	۴۵	ق
کاب لینز	پروشیہ	۵۰	۲۱	ش	۷	۳۶	ق	کارلس کرونا	سویدن	۵۶	۱۰	ش	۱۵	۳۵	ق
کاردوۂ	اسپانیا	۳۷	۵۲	ش	۴	۴۷	ب	کارثنا	اسپانیا	۴۳	۲۱	ش	۸	۲۰	ب
کاردوۂ	ال پکنہ	۳۱	۲۰	ج	۶۳	۵۵	ب	کارنیث	یونان	۳۷	۵۴	ش	۲۲	۵۳	ق
کاستیرکا	مدیترنین	۴۳	۰	ش	۹	۰	ق	کاریلان	امریکای شمالی	۳۸	۱۵	ش	۸۶	۴۶	ب
کارفو	ازجزائر یونان	۳۹	۳۷	ش	۱۹	۵۵	ق	کارنیش	ال پکنہ	۲۹	۴۰	ج	۵۸	۵۰	ب
کارلسل	انگلنڈ	۵۰	۳۸	ش	۲	۳	ب	کازرون	ایران	۲۹	۱۵	ش	۵۱	۳۸	ق

حرف القاف

حرف الکاف العربیہ

نام شہر	نام ملک	عرض			طول			نام شہر	نام ملک	عرض			طول		
		درجہ	دقیقہ	جہت	درجہ	دقیقہ	جہت			درجہ	دقیقہ	جہت	درجہ	دقیقہ	جہت
کاشان	ایران	۳۳	۵۹	ش	۵۱	۱۸	ق	کرلس برنگ	ہنوور	۵۴	۵	ش	۸	۳۵	ق
کاشغر	بخارای صغیر	۳۹	۲۸	ش	۷۳	۴۸	ق	کرمان	ایران	۲۹	۴۹	ش	۵۶	۳۰	ق
کالیمہ	میکسیکو	۱۸	۵۵	ش	۱۰۳	۱۵	ب	کرمانشاہان	ایران	۳۴	۲۳	ش	۴۶	۴۰	ق
کامپیگن	فرانسہ	۴۹	۲۵	ش	۲	۴۹	ق	کرمرتن	ویلز	۵۱	۵۲	ش	۴	۱۸	ب
کان ڈویر	ہندوستان	۱۶	۲۵	ش	۸۰	۱۹	ق	کرمونا	ایطالیا	۴۵	۸	ش	۱۰	۵	ق
کان ڈیپلی	ہندوستان	۱۶	۴۵	ش	۸۰	۳۰	ق	کرناروَن	ویلز	۵۳	۹	ش	۴	۱۳	ب
کانسٹنس	بیڈن	۴۷	۳۹	ش	۹	۱۰	ق	کرولائن	پولی نیشیہ	۷	۰	ش	۱۵۰	۰	ق
کانسپشن	چیلی	۳۶	۵۰	ج	۷۳	۲	ب	کرونسٹڈٹ	روسیہ	۵۹	۵۹	ش	۲۹	۵۰	ق
کانکارڈ	امریکائی شمالی	۴۳	۱۷	ش	۷۱	۳۴	ب	کرسٹینیہ	ناروی	۵۹	۵۵	ش	۱۰	۴۸	ق
کاونٹری	انگلند	۵۲	۲۴	ش	۱	۳۱	ب	کرائسٹ چرچ	انگلند	۵۰	۴۵	ش	۱	۴۸	ب
کائمبرہ	پورتگال	۴۰	۱۲	ش	۸	۲۵	ب	کریسی	فرانسہ	۵۰	۱۵	ش	۱	۵۲	ق
کپ بزرہ	مدیترنین	۳۶	۴۳	ش	۲۱	۴۶	ق	کرہ بنگل	ہندوستان	۱۰	۵۵	ش	۷۹	۵۳	ق
کپرجہ	مدیترنین	۴۳	۱	ش	۹	۵۰	ق	کزکو	پیرو	۱۳	۳۰	ج	۷۱	۲۰	ب
کمو	ایطالیا	۴۱	۷	ش	۱۴	۱۰	ق	کسٹری	یونان	۳۸	۲۹	ش	۲۲	۳۴	ق
کتانیہ	سیسلی	۳۷	۲۸	ش	۱۵	۵	ق	کستلیر	اسپانیا	۳۸	۱۵	ش	۳	۱۰	ب
کتمندو	ہندوستان	۲۷	۴۲	ش	۸۵	۵	ق	کسکس کیہ	امریکائی شمالی	۳۷	۵۷	ش	۸۹	۵۲	ب
کراکو	پولند	۵۰	۴	ش	۱۶	۵۷	ق	کسل	جرمنی	۵۱	۱۹	ش	۰۹	۳۲	ق
کراکو	ہندالغرب	۱۲	۱۲	ش	۶۹	۰	ب	کش	ماوراء النہر	۳۹	۲۰	ش	۶۶	۴۲	ق
کرےکس	کولوبیہ	۱۰	۳۰	ش	۶۶	۵۲	ب	کشمیر	ہندوستان	۳۴	۳۰	ش	۷۴	۴۵	ق
کربلا	عراق عرب	۳۲	۴۰	ش	۴۳	۵۵	ق	کشنہ	افریقائی مرکزی	۱۳	۰	ش	۷	۴۰	ق
کرتجینہ	اسپانیا	۳۷	۳۷	ش	۱	۰	ب	کشو	کوچین چینا	۲۱	۵	ش	۱۰۵	۴۵	ق
کرتجینہ	کولوبیہ	۱۰	۲۶	ش	۷۵	۳۷	ب	کفا	روسیہ	۴۵	۰	ش	۳۵	۲۳	ق
کرتہ گو	گاتیملا	۹	۵۶	ش	۸۳	۳۰	ب	کلسن ہیون	جرمنی	۵۳	۵۳	ش	۸	۴۳	ق
کردیگن	ویلز	۵۲	۶	ش	۴	۳۷	ب	کلونلو	افریقائی مغربی	۵	۵	ج	۱۲	۵۵	ق
کررہ	ایطالیا	۴۴	۳	ش	۱۰	۵	ق	کلات	بلوجستان	۲۹	۶	ش	۶۵	۵۰	ق
کرکوک	کردستان	۳۵	۲۸	ش	۴۴	۲۸	ق	کلات	ایران	۳۶	۵۰	ش	۶۰	۱۶	ق
کرلیل	انگلند	۵۴	۵۳	ش	۲	۵۶	ب	کلبرگہ	ہندوستان	۱۷	۲۰	ش	۷۶	۵۵	ق
کرلسروہ	بیڈن	۴۹	۱	ش	۸	۲۵	ق	کلتابلوطہ	سیسلی	۳۷	۳۴	ش	۱۳	۱۴	ق

اسماء	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسماء	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
کلجن فرت	آستریه	۴۶	۳۶	ش	۱۴	۱۵	ق	کوپنگ	جزیره تیمور	۱۰	۰	ج	۱۲۳	۴۰	ق
کلکته	ہندوستان	۲۲	۳۴	ش	۸۸	۲۹	ق	کوتاہیه	اسیای صغیر	۳۹	۲۵	ش	۳۰	۲۰	ق
کلگونی	بحر شمالی	۶۹	۶	ش	۴۹	۱۵	ق	کوپن ہاگن	ڈنمرک	۵۵	۴۱	ش	۱۲	۳۵	ق
کلمر	سویدن	۵۶	۴۰	ش	۱۶	۲۰	ق	کوتک	ہندوستان	۲۰	۲۵	ش	۸۶	۱۰	ق
کلگو	پیرو	۱۲	۳	ج	۷۷	۱۴	ب	کوتن	جرمنی	۵۱	۴۵	ش	۱۱	۵۶	ق
کاسلن	پروشیه	۵۱	۴۷	ش	۶	۸	ق	کوچه بمبه	بالیویه	۱۸	۲۲	ج	۶۷	۱۷	ب
کلوی	کارسیکا	۴۲	۳۴	ش	۸	۴۴	ق	کودلور	ہندوستان	۱۱	۴۳	ش	۷۹	۵۰	ق
کلینکسک	پولنڈ	۵۱	۴۶	ش	۱۸	۴	ق	کورت رئی	بلجیوم	۵۰	۴۹	ش	۳	۱۶	ق
کلیس	فرانسه	۵۰	۵۷	ش	۱	۵۱	ق	کوکه	افریقای مرکزی	۱۲	۵۰	ش	۱۴	۳۰	ق
کلی کوت	ہندوستان	۱۱	۱۱	ش	۷۵	۵۲	ق	کولوبس	امریکای شمالی	۳۹	۵۸	ش	۸۳	۴	ب
کلیو	پروشیه	۵۱	۴۷	ش	۶	۸	ق	کولوبیه	امریکای شمالی	۳۴	۰	ش	۸۰	۵۶	ب
کمبوجیه	چین شمالی شرقی	۱۲	۰	ش	۱۰۵	۰	ق	کولومبو	سیلان	۶	۵۸	ش	۷۹	۵۴	ق
کمبری	فرانسه	۵۰	۱۰	ش	۳	۱۳	ق	کولوگن	پروشیه	۵۰	۵۶	ش	۶	۵۷	ق
کمبریج	انگلنڈ	۵۲	۲۴	ش	۰	۸	ق	کولیون	روسیه	۵۵	۱۰	ش	۸۳	۱۵	ق
کمبردون	اسکاٹلنڈ	۵۶	۲۹	ش	۳	۳	ب	کومارو	محیط ہند	۱۱	۳۰	ج	۴۳	۰	ق
کمنگ یا ذاؤ	روسیه	۴۸	۳۸	ش	۲۹	۳۲	ق	کومسی	افریقای مغربی	۶	۳۶	ش	۱	۴۵	ب
کمین	ایران	۳۰	۹	ش	۵۳	۱۸	ق	کومنه	کولوبیه	۱۰	۲۵	ش	۶۴	۱۱	ب
کنتون	چین	۲۳	۸	ش	۱۱۳	۱۶	ق	کونگ	اسیای صغیر			ش			ق
کن تر بوری	انگلنڈ	۵۱	۱۶	ش	۱	۵	ق	کوی پلت	لنده سفلی	۴۶	۴۸	ش	۷۱	۱۰	ب
کندوز	طخارستان	۳۶	۴۵	ش	۶۹	۱۰	ق	کوی تو	کولوبیه	۰	۱۳	ج	۷۸	۲۱	ب
کندیه	مدیترین	۳۵	۱۵	ش	۲۵	۰	ق	کوی دء	ملکا	۶	۰	ش	۱۰۰	۲۰	ق
کندگریه	ل پلته	۲۹	۳۰	ج	۵۵	۵۵	ب	کوی زترو	میکسیکو	۲۰	۴۲	ش	۱۰۰	۸	ب
کندی	سیلان	۷	۱۷	ش	۸۰	۴۸	ق	کوی لا	افریقای مشرقی	۹	۳۰	ج	۳۹	۰	ق
کنگان	ایران	۲۷	۵۰	ش	۵۲	۱۰	ق	کوئی	کردستان	۳۶	۰	ش	۴۴	۳۰	ق
کنغو	افریقی مرکزی	۱۲	۰	ش	۸	۴۰	ق	کویت کا	کولوبیه	۳	۰	ج	۷۹	۱۵	ب
کوب	افریقا	۱۴	۱۱	ش	۲۷	۳	ق	کہاہبه	امریکای شمالی	۳۲	۱۸	ش	۸۷	۱۸	ب
کوچین	ہند الغرب	۲۲	۰	ش	۷۹	۰	ب	کیپ اپولونیه	افریقای مغربی	۵	۴۰	ش	۲	۳۰	ب
کوئنبرگ	جرمنی	۵۰	۱۵	ش	۱۰	۵۸	ق	کیپ برٹن	جزیره امریکای	۴۶	۱۵	ش	۶۱	۰	ب

اسما	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت	اسما	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
کیپ ٹون	افریقاے جنوبی	۳۳	۵۴	ج	۱۸	۲۵	ق	کیرک وال	ازجزایر آرکنی	۵۹	۰	ش	۲	۱۷	ب
کیپ ٹرافلگر	اسپانیا	۳۶	۱۰	ش	۶	۱	ب	کیل	ڈنمرک	۵۴	۲۳	ش	۱۰	۰	ق
کیپ سیورو	سیبریہ	۷۶	۱۱	ش	۹۹	۲۰	ق	کین	گوئینہ	۴	۵۸	ش	۵۲	۱۵	ب
کیپ کومارن	ہندوستان	۸	۵	ش	۷۷	۳۰	ق	کینگسٹن	امریکاے شمالی	۴۱	۵۵	ش	۷۲	۰	ب
کیپ کوسٹ کاسل	افریقاے مغربی	۵	۲۵	ش	۱	۱۵	ب	کینگسٹن	جمیکا	۱۷	۵۸	ش	۷۶	۴۶	ب
کیپ گود ہوپ	افریقاے جنوبی	۳۴	۲۳	ج	۱۸	۲۳	ق	کینگسٹن	انگلنڈ	۵۱	۲۶	ش	۰	۱۸	ب
کیپ ہارن	امریکاے جنوبی	۵۵	۵۹	ج	۶۷	۲۰	ب	کینگسٹن اپون ہل	انگلنڈ	۵۳	۴۵	ش	۰	۲۱	ب
کیپ ورد	افریقاے مغربی	۱۴	۴۵	ش	۱۷	۳۲	ب	کینگ کی تو	کاری	۳۷	۳۵	ش	۱۱۷	۲۵	ق
کیپ ورد	چند جزیرہ در اٹلنٹک سمندر	۱۵	۰	ش	۲۴	۰	ب	کی نیگسبرگ	پروشیہ	۵۴	۴۲	ش	۲۰	۳۰	ق
کیچ	بلوچستان	۲۶	۲۶	ش	۶۲	۲۶	ق	کیوسیو	جاپان	۳۲	۳۰	ش	۱۳۱	۰	ق
کیتھرائن برگ	روسیہ	۵۰	۲۰	ش	۶۰	۳۰	ق	کیو	روسیہ	۵۰	۲۷	ش	۳۰	۲۷	ق
کیڈمنسٹر	انگلنڈ	۵۲	۲۴	ش	۲	۱۵	ب	کیہ ویتا	ایطالیا	۴۶	۱۹	ش	۹	۲۴	ق
گاٹ لنڈ	بالتیک	۵۷	۳۰	ش	۱۸	۳۰	ق								
گاٹیمالا	گاٹیمالا	۱۴	۴۲	ش	۹۰	۳۴	ب	گرینیڈینس	چند جزیرہ در ہندالغرب	۱۲	۳۸	ش	۶۱	۲۰	ب
گاتین جن	ہنوور	۵۱	۳۲	ش	۹	۵۶	ق	گری ناک	اسکاٹلنڈ	۵۵	۵۷	ش	۴	۴۴	ب
گاٹنبرگ	سویڈن	۵۷	۴۲	ش	۱۲	۰	ق	گری نیچ	انگلنڈ	۵۱	۲۹	ش	۰	۰	۰
گاڈلکسرہ	میکسیکو	۲۱	۱۰	ش	۱۰۳	۴	ب	گلاتز	مولداویہ	۴۵	۲۵	ش	۲۸	۰	ق
گاری	افریقا	۱۴	۳۶	ش	۱۷	۴۸	ب	گلاسٹن بری	انگلنڈ	۵۱	۴۸	ش	۲	۱۵	ب
گانکسلو	میکسیکو	۲۱	۰۴	ش	۱۰۰	۵۸	ب	گلامارگن	ویلز	۵۱	۳۸	ش	۳	۳۵	ب
گایہ کویل	کولمبیہ	۲	۱۲	ج	۷۹	۵۰	ب	گلاپاگس	چند جزیرہ در پاسفک جنوبی	۰	۰	۰	۹۰	۰	ب
گدہ لوپ	ہندالغرب	۱۶	۱۰	ش	۶۱	۴۵	ب	گلپایگان	ایران	۳۳	۱۹	ش	۵۰	۱۵	ق
گرانادہ	اسپانیا	۳۷	۱۸	ش	۳	۵۰	ب	گلتز	پروشیہ	۵۰	۲۵	ش	۱۶	۳۶	ق
گرانادہ	ہندالغرب	۱۲	۸	ش	۶۱	۴۵	ب	گلرس	سوٹزرلنڈ	۴۷	۳	ش	۹	۴	ق
گرادنو	روسیہ	۵۳	۴۰	ش	۲۳	۵۲	ق	گلاسگو	اسکاٹلنڈ	۵۵	۵۲	ش	۴	۱۵	ب
گریتز	آسٹریہ	۴۷	۴	ش	۱۵	۲۷	ق	گلکنڈہ	ہندوستان	۱۷	۲۴	ش	۷۳	۲۶	ق
گرینا گرین	اسکاٹلنڈ	۵۴	۵۹	ش	۳	۲	ب	گلکنڈہ	ہندوستان	۱۷	۴۱	ش	۸۲	۳۰	ق
گرشک	افغانستان	۳۲	۳۵	ش	۶۵	۰	ق	گلوگا	پروشیہ	۵۱	۳۷	ش	۱۶	۴	ق

شهر	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	شهر	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
کالوک انستد	دنمرک	۵۳	۴۹	ش	۹	۲۶	ق	گوزگونسک	روسیه	۴۴	۰	ش	۴۳	۲	ق
کاوری	آیرلند	۵۳	۱۶	ش	۹	۰	ب	گو	هندوستان	۱۵	۲۵	ش	۷۴	۰	ق
گلی پولی	اروپای عثمانی	۴۰	۲۶	ش	۲۶	۳۹	ق	گوستلا	ایطالیا	۴۴	۵۵	ش	۱۰	۴۰	ق
گلی پولیس	امریکای شمالی	۳۸	۵۵	ش	۸۲	۱۱	ب	گومش خانه	ارمنیه	۴۰	۲۴	ش	۳۹	۴۴	ق
گنت	بلجیوم	۵۱	۵	ش	۳	۴۳	ق	گوآمن	ازجزایر لدرون	۱۳	۲۰	ش	۱۴۴	۴۰	ق
گنتور	هندوستان	۱۶	۲۶	ش	۸۰	۲۷	ق	گیستا	فیلیس	۴۱	۱۲	ش	۱۳	۳۴	ق
گنجه	روسیه	۴۰	۳۰	ش	۴۶	۲۲	ق	گیچ توان	نیوبرونسویک	۴۵	۴۸	ش	۶۶	۱۳	ب
گواہتی	آسام	۲۶	۱۰	ش	۹۱	۴۶	ق	گیلدفورد	انگلند	۵۱	۱۳	ش	۰	۳۴	ب
گوته	جرمنی	۵۰	۵۶	ش	۱۰	۴۴	ق	گینزبارو	انگلند	۵۳	۲۴	ش	۰	۴۸	ب
گوبرنو	روسیه	۴۷	۵	ش	۵۴	۰	ق								
لاان برگ	دنمرک	۵۴	۲۲	ش	۱۰	۳۸	ق	لیرووارت	انگلند	۵۲	۲۷	ش	۱	۱۲	ب
لاکاگا	بربرستان	۳۶	۵۰	ش	۸	۴۰	ق	لدرکون	پولی نیشیه	۱۵	۰	ش	۱۴۵	۰	ق
لاذقیه	شامات	۳۵	۳۰	ش	۳۵	۵۰	ق	لریسا	اروپای عثمانی	۳۹	۳۹	ش	۲۲	۲۹	ق
لار	ایران	۲۷	۲۵	ش	۵۴	۱۴	ق	ل روشل	فرانسه	۴۶	۲۰	ش	۱	۱۰	ب
لاری تو	کلی فارنیه	۲۶	۱۵	ش	۱۱۲	۵	ب	لریده	اسپانیا	۴۱	۳۵	ش	۰	۳۲	ق
لاسن	سویت زرلند	۴۶	۳۱	ش	۶	۴۵	ق	لسا	تبت کبیر	۲۹	۴۵	ش	۹۱	۴۰	ق
لافن	سویت زرلند	۴۷	۲۶	ش	۷	۳۰	ق	لکنو	هندوستان	۲۶	۵۲	ش	۸۰	۵۸	ق
لافن	سویت زرلند	۴۷	۴۱	ش	۸	۳۸	ق	لکادیوس	چند جزیره در محیط هند	۱۱	۰	ش	۷۳	۰	ق
لان	فرانسه	۴۹	۳۴	ش	۳	۳۷	ق	لگورن	ایطالیا	۴۳	۳۲	ش	۱۰	۱۷	ق
لانسستن	انگلند	۵۰	۳۹	ش	۴	۳۳	ب	للی	تبت صغیر	۳۴	۱۰	ش	۷۷	۴۵	ق
لاهور	هندوستان	۳۱	۳۵	ش	۷۴	۱۰	ق	لمباک	ازجزایر هند الشرقی	۸	۲۷	ش	۱۱۶	۱۰	ق
لاهیجان	ایران	۳۷	۱۰	ش	۵۰	۵	ق	لمبرگ	آستریه		۵۰	ش	۲۴	۳	ق
لبرد ور	امریکای شمالی	۵۵	۰	ش	۰	۰	ب	لن جینگ	سین سلامسبر	۱۵	۴۰	ش	۱۰۴	۳۰	ق
لبلین	پولند	۵۱	۱۵	ش	۲۲	۳۴	ق	لنڈن	انگلند	۵۱	۳۱	ش	۰	۶	ب
لیمه	بالیویه	۷	۲۵	ج	۸	۴۵	ب	لندن دری	ایرلند	۵	۵۵	ش	۷	۲۰	ب
لنشه	یونان	۳۸	۲۲	ش	۲۱	۵۱	ق	لنکران	رو ـ	۳۸	۴۰	ش	۴۸	۵۵	ق
[illegible] زن	سکسانی	۵۱	۱۶	ش	۱۲	۱۰	ق			۵۴		ش	۲	۱۴	ب

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
لنکستر	امریکای شمالی	۴۰	۰	ش	۷۶	۱۹	ب
لنکستر	امریکای شمالی	۳۹	۵۰	ش	۸۲	۳۷	ب
لنی برگ	هنور	۵۳	۱۵	ش	۱۰	۲۷	ق
لوبک	جرمنی	۵۳	۵۱	ش	۱۰	۴۰	ق
لوجنه	اسپانیا	۳۷	۱۱	ش	۴	۱۵	ب
لوچو	ازجزایر چین	۲۶	۳۰	ش	۱۲۸	۰	ق
لودیانه	هندوستان	۳۰	۵۵	ش	۷۵	۵۶	ق
لودیسی	اسپانیای [illegible]	۲۷	۵۵	ش	۲۹	۱۰	ق
لوزکا	اسپانیا	۳۷	۴۲	ش	۱	۵۰	ب
لوزرن	سویت زرلند	۴۷	۳	ش	۸	۱۸	ق
لوزون	ازجزایر فلپین	۱۵	۰	ش	۱۲۲	۰	ق
لوکا	ایتالیا	۴۳	۵۱	ش	۱۰	۳۱	ق
لوسنبرگ	هالند	۴۹	۳۷	ش	۶	۹	ق
لولیه	لیمند	۵۶	۳۶	ش	۲۲	۵	ق
لونکو	افریقای مغربی	۴	۳۰	ج	۱۲	۳۰	ق
لوی سیند	استرالیشیه	۱۰	۰	ج	۱۵۲	۰	ق
لوی سینه	امریکای شمالی	۳۹	۲۰	ش	۹۱	۳	ب
لویس تون	امریکای شمالی	۴۰	۳۷	ش	۷۷	۴۰	ب
لهو	افریقای مغربی	۵	۸	ش	۴	۴۰	ب
لیانس	فرانسه	۴۵	۴۵	ش	۴	۴۹	ق
لیانس	امریکای شمالی	۴۳	۴	ش	۷۷	۵	ب
لی نکف	آستریه	۴۶	۳	ش	۱۴	۳۰	ق
حرف المیم							
ماذونگ کسر	محیط هند	۱۹	۰	ج	۴۶	۰	ق
مارنکو	سردینیه	۴۴	۵۳	ش	۸	۴۳	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
لی بیریه	افریقای مغربی	۶	۰	ش	۱۰	۰	ب
لیپ	کوتی جرمنی	۵۲	۲۰	ش	۹	۱۰	ق
لیپ دتمولد	کوتی جرمنی	۵۲	۰	ش	۸	۵۶	ق
لیپزیک	سکسنی	۵۱	۲۰	ش	۱۲	۲۳	ق
لی ئیس	بالیریه	۲۱	۴۰	ج	۶۸	۵۵	ب
لیث	اسکاتلند	۵۵	۵۸	ش	۳	۱۱	ب
لیچ فیلد	انگلند	۵۲	۴۱	ش	۱	۴۸	ب
لیدن	هالند	۵۲	۹	ش	۴	۲۹	ق
لیدنس	انگلند	۵۳	۴۸	ش	۱	۳۲	ب
لیدنس	امریکای شمالی	۳۸	۱۰	ش	۷۷	۵	ب
لیزبون	پورتگال	۳۸	۴۲	ش	۹	۸	ب
لیژ	بلجیوم	۵۰	۴۰	ش	۵	۳۱	ق
لیستر	انگلند	۵۲	۴۰	ش	۱	۱۰	ب
لیکتنش تین	جرمنی	۴۷	۲۰	ش	۹	۳۰	ق
لیکنی	فرانسه	۴۸	۴۰	ش	۵	۱۹	ق
لیسل	فرانسه	۵۰	۳۸	ش	۳	۴	ق
لیمریک	آیرلند	۵۲	۴۴	ش	۶	۱۶	ب
لیمه	پیرو	۱۲	۲	ج	۷۷	۷	ب
لیمنوسس	مدیترین	۳۹	۵۵	ش	۲۵	۱۰	ق
لین کن	انگلند	۵۳	۱۲	ش	۰	۲۵	ب
لینگنبرگ	امریکای شمالی	۳۷	۱۵	ش	۷۹	۲۰	ب
لین ریجیس	انگلند	۵۰	۴۶	ش	۰	۲۳	ق
لیورپول	انگلند	۵۳	۲۴	ش	۲	۵۸	ب
لیوودیه	یونان	۳۸	۲۶	ش	۲۲	۵۹	ق
لیون	اسپانیا	۴۲	۳۹	ش	۵	۳۳	ب
لیون	کاتیلا	۱۲	۲۱	ش	۹۶	۳۷	ب
ماریشس	محیط هند	۲۰	۹	ج	۵۷	۲۸	ق
ماردین	بلاد الجزیره	۳۷	۲۰	ش	۴۰	۲۳	ق

نام مقام	نام ملک	عرض			طول			نام مقام	نام ملک	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	جهت	درجه	دقیقه	جهت			درجه	دقیقه	جهت	درجه	دقیقه	جهت
مانسٹیر	اروپائی عثمانی	۴۳	۲۱	ش	۱۷	۵۲	ق	مرشر	ویلز	۵۱	۴۴	ش	۳	۲۰	ب
ماکاریو	روسیه	۵۷	۴۳	ش	۴۴	۰	ق	مرتون	یونان	۳۸	۸	ش	۲۳	۵۸	ق
ماکو	ایران	۳۹	۱۵	ش	۴۴	۳۰	ق	مرزوک	افریقائی مرکزی	۲۵	۵۷	ش	۱۴	۱۳	ق
مالٹه	مدیترنین	۳۵	۵۳	ش	۱۴	۳۰	ق	مرسبرگ	پروشیه	۵۱	۲۲	ش	۱۲	۰	ق
مامرکوکس	کولمبیه	۹	۱۲	ش	۷۴	۳۰	ب	مرسیلز	فرانسه	۴۳	۱۷	ش	۵	۲۲	ق
مان توئه	ایطالیائی آستریه	۴۵	۹	ش	۱۰	۴۸	ق	مرسیه	اسپانیا	۳۸	۰	ش	۱	۱۱	ب
مان تری	مکسیکو	۲۶	۰	ش	۱۰۰	۰	ب	مرسلا	سیسلی	۳۷	۴۸	ش	۱۲	۲۵	ق
مانتریال	کنه سفلی	۴۵	۳۱	ش	۷۳	۳۰	ب	مرشدآباد	هندوستان	۲۴	۲۱	ش	۸۸	۱۳	ق
مانده	اسپانیا							مرفریس بارو	امریکائی شمالی	۳۵	۴۷	ش	۸۳	۴۰	ب
مانسر	بلجیوم	۵۰	۲۶	ش	۳	۵۸	ق	مرکویسس	پولی نیشیه	۹	۰	ج	۱۳۹	۰	ب
مازان	ایران	۲۹	۴۸	ش	۵۶	۴۸	ق	مرگیو	برمان	۱۲	۵	ش	۹۸	۳۲	ق
ماچیلز	روسیه	۵۳	۵۵	ش	۳۰	۱۱	ق	مرلو	انگلند	۵۱	۳۴	ش	۰	۴۱	ب
میتز	فرانسه	۴۹	۷	ش	۶	۱۰	ق	مرند	ایران	۳۸	۲۷	ش	۴۶	۴۳	ق
مجورقا	مدیترنین	۳۹	۴۰	ش	۳	۰	ق	مرن هم	برزیل	۲	۳۰	ج	۴۴	۱۰	ب
محله	مصر	۳۰	۵۸	ش	۳۱	۱۲	ق	مروالروذ	ترکمانیه	۳۶	۲۸	ش	۶۳	۳	ق
مخا	عربستان	۱۳	۱۶	ش	۴۳	۰	ق	مروشاهجهان	ترکمانیه	۳۷	۳۰	ش	۶۲	۱۰	ق
مدراس	هندوستان	۱۳	۴	ش	۸۰	۲۲	ق	مری نیث	ویلز	۵۲	۵۰	ش	۳	۵۰	ب
مدرید	اسپانیا	۴۰	۲۵	ش	۳	۴۲	ب	مری ته	امریکائی شمالی	۳۹	۲۸	ش	۸۱	۳۰	ب
مدینه منوره	عربستان	۲۵	۰	ش	۳۹	۵۵	ق	مریده	مکسیکو	۲۱	۰	ش	۸۹	۴۰	ب
مدیرو	آتلنتک شمالی	۳۱	۳۸	ش	۱۶	۵۵	ب	مریده	اسپانیا	۳۸	۵۱	ش	۶	۱۴	ب
مدیوره	از جزائر هند الشرقی	۷	۰	ج	۱۰۳	۳۰	ق	مرین برگ	سکسنی	۵۰	۴۰	ش	۱۳	۶	ق
مدیوره	هندوستان	۹	۵۰	ش	۷۸	۱۲	ق	مرین برگ	پروشیه	۵۴	۱	ش	۱۹	۳	ق
مراغه	ایران	۳۷	۱۸	ش	۴۶	۱۷	ق	مرین برگ	روسیه	۵۷	۲۱	ش	۲۷	۶	ق
مراکش	بربرستان	۳۱	۳۴	ش	۷	۴۰	ب	مریه گلنت	هندالغرب	۱۵	۵۶	ش	۶۱	۱۹	ب
مریکی بو	کولمبیه	۱۰	۴۰	ش	۷۱	۵۰	ب	مرزه	سیسلی	۳۷	۴۰	ش	۱۲	۳۵	ق
مربرگ	جرمنی	۵۰	۴۹	ش	۸	۴۶	ق	مسّه	ایطالیا	۴۴	۲	ش	۱۰	۹	ق
مرتبان	برمان	۱۶	۳۰	ش	۹۷	۳۶	ق	مسقط	عربستان	۲۳	۳۸	ش	۵۸	۱۴	ق
مرٹی نیک	هندالغرب	۱۴	۳۶	ش	۶۱	۸	ب	مسکو	روسیه	۵۵	۴۶	ش	۳۷	۳۳	ق

اسماء	ممالک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
مُسکوئیس	جزیرۂ ہوسائل ناروی	۶۷	۵۲	ش	۱۲	۱۰	ق
مَسُوَّہ	جبشہ	۱۵	۳۵	ش	۳۹	۳۸	ق
مِسِینَہ	سیسیلی	۳۸	۱۱	ش	۱۵	۳۴	ق
مُسَیّب	عراق عرب	۳۲	۴۷	ش	۴۴	۵	ق
مشہد مقدس	ایران	۳۶	۲۰	ش	۵۹	۵۰	ق
مقدشو	افریقای مشرقی	۲	۰	ش	۴۵	۳۰	ق
مکسر	جزیرۂ سلیبس	۵	۱۰	ج	۱۱۹	۴۶	ق
مکسیکو	امریکای شمالی	۱۹	۲۶	ش	۹۹	۸	ب
مکوّر	بحر الاحمر	۲۰	۳۹	ش	۳۷	۲۷	ق
مکو	چین	۲۲	۸	ش	۱۱۳	۳۴	ق
مکوی نرز	بربرستان	۳۴	۰	ش	۵	۳۰	ب
مکہ معظمہ	عربستان	۲۱	۳۳	ش	۴۰	۱۰	ق
مگدی برگ	پروشیہ	۵۲	۸	ش	۱۱	۴۱	ق
ملایر	ایران	۳۴	۱۰	ش	۴۹	۰	ق
ملاذجرد	ارمنیہ	۳۹	۱۳	ش	۴۲	۴۲	ق
مُلتان	ہندوستان	۳۰	۱۰	ش	۷۱	۱۲	ق
ملدیوس	چند جزیرہ در محیط ہند	۴	۰	ش	۷۲	۰	ق
ملدونڈو	لا پلتہ	۳۴	۵۵	ج	۵۴	۵۵	ب
مَلَطِیَہ	مُلیہ	۲	۱۱	ش	۱۰۲	۱۵	ق
ملکا	ایشیای صغیر	۳۸	۲۰	ش	۳۸	۲۰	ق
ملگا	اسپانیا	۳۶	۴۳	ش	۴	۲۵	ب
مَل	از جزایر ہبرڈیس	۵۶	۲۸	ش	۶	۰	ب
ملمس بوری	انگلنڈ	۵۱	۳۶	ش	۲	۴	ب
ملیلہ	بربرستان	۳۵	۱۷	ش	۳	۰	ب
مَن	جزیرۂ ایست نزدیک انگلنڈ	۵۴	۱۷	ش	۴	۳۵	ب
منبج	شامات	۳۶	۳۰	ش	۳۸	۰	ق
منت ملو	اسپانیا	۳۷	۳۵	ش	۴	۴۴	ب
منچستر	انگلنڈ	۵۳	۲۹	ش	۲	۱۴	ب

اسماء	ممالک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
مندلیج	عراق عرب	۳۳	۴۳	ش	۴۵	۳۵	ق
مندو	جزیرۂ سلیبس	۱	۲۸	ش	۱۲۴	۴۵	ق
منڈوزہ	لا پلتہ	۳۲	۵۲	ج	۶۸	۵۵	ب
منستر	پروشیہ	۵۱	۵۸	ش	۷	۳۷	ق
منس فیلد	جرمنی	۵۱	۳۶	ش	۱۱	۳۳	ق
منصورہ	مصر	۳۱	۳	ش	۳۱	۲۴	ق
منفلوط	مصر	۲۷	۱۸	ش	۳۱	۲	ق
منگلور	ہندوستان	۱۲	۵۴	ش	۷۴	۵۸	ق
من ہٹ	انگلنڈ	۵۱	۴۹	ش	۲	۴۳	ب
منوف	مصر	۳۰	۲۸	ش	۳۱	۰	ق
منہیم	بیڈن	۴۹	۲۹	ش	۸	۲۷	ق
منیہ	مصر	۲۸	۶	ش	۳۰	۴۷	ق
منیلا	فلیپین جزیرہ	۱۴	۳۶	ش	۱۲۱	۰	ق
موبیل	امریکای شمالی	۳۰	۴۰	ش	۸۸	۱۵	ب
مودنہ	ایطالیا	۴۴	۳۸	ش	۱۰	۵۵	ق
موزنبیک	افریقای مشرقی	۱۵	۰	ج	۴۰	۴۵	ق
مونس تونگ	افغانستان	۳۰	۰	ش	۶۶	۰	ق
موش	ارمنیہ	۳۸	۵۳	ش	۴۱	۵۵	ق
موصل	بلاد الجزیرہ	۳۶	۲۵	ش	۴۳	۱۰	ق
موگدار	بربرستان	۳۱	۲۹	ش	۹	۲۵	ب
مول تی	ہندوستان	۲۱	۵۰	ش	۷۸	۲۵	ق
مونٹ ریلیر	امریکای شمالی	۴۶	۲۰	ش	۷۲	۳۰	ب
مونٹ سرٹ	ہند الغرب	۱۶	۴۵	ش	۶۲	۱۲	ب
مونٹ گومری	ویلز	۵۲	۳۵	ش	۳	۹	ب
مونٹ ویڈیو	لا پلتہ	۳۴	۵۵	ج	۵۶	۸	ب
موندن	ہنوور	۵۱	۲۵	ش	۹	۳۶	ق
مونی یوز	شین شلاستر	۲۴	۴۶	ش	۹۴	۸	ب
مہدیہ	بربرستان	۳۵	۲۶	ش	۱۱	۰	ق

نام	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت	نام	ملک	عرض درجہ	عرض دقیقہ	عرض جہت	طول درجہ	طول دقیقہ	طول جہت
مہوون	مینورگا	۳۹	۵۰	ش	۴	۳۰	ق	میلڈجویل	امریکای شمالی	۳۳	۲	ش	۸۳	۱۶	ب
مَہی	ہندوستان	۱۱	۴۰	ش	۷۵	۳۵	ق	میلفارڈ	انگلنڈ	۵۱	۴۴	ش	۵	۰	ب
میانہ	ایران	۳۷	۲۵	ش	۴۷	۳۸	ق	میلفارڈ	امریکای شمالی	۴۱	۲۰	ش	۷۴	۴۶	ب
مَیبُد	ایران	۳۲	۳۰	ش	۵۵	۳۰	ق	میلو	مدیترنین	۳۶	۴۰	ش	۲۴	۳۰	ق
میتاؤ	روسیہ	۵۶	۳۸	ش	۲۳	۵۳	ق	میمل	پروشیہ	۵۵	۴۳	ش	۲۱	۸	ق
میتن	ہندوستان	۲۹	۰	ش	۷۰	۳۰	ق	میمنہ	افغانستان	۳۶	۳۰	ش	۶۵	۱۸	ق
میتی لین	مدیترنین	۳۹	۱۵	ش	۲۶	۱۵	ق	میناب	ایران	۲۷	۱۲	ش	۵۶	۵۷	ق
میدنہ پور	ہندوستان	۲۲	۲۸	ش	۸۷	۱۶	ق	مینتز	جرمنی	۵۰	۰	ش	۸	۱۱	ق
میڈسٹون	انگلنڈ	۵۱	۱۷	ش	۰	۳۱	ق	مینڈن	پروشیہ	۵۲	۱۶	ش	۸	۵۲	ق
مین ہیڈ	انگلنڈ	۵۱	۳۱	ش	۰	۴۳	ب	مینڈنو	فلپین	۷	۰	ش	۱۲۵	۰	ق
میرندولا	ایطالیا	۴۴	۵۲	ش	۱۱	۴	ق	مینسک	روسیہ	۵۳	۵۷	ش	۲۷	۳۸	ق
میسور	ہندوستان	۱۲	۱۶	ش	۷۶	۴۲	ق	مینِنگن	جرمنی	۵۰	۳۵	ش	۱۰	۲۵	ق
میکو	جاپان	۳۵	۰	ش	۱۳۵	۵۵	ق	مینورگا	مدیترنین	۴۰	۰	ش	۴	۱۵	ق
می کوی لان	امریکای شمالی	۴۶	۵	ش	۵۶	۲۵	ب	میوتہ	محیط ہند	۱۲	۵۰	ج	۴۵	۰	ق
میلان	ایطالیای [illegible]	۴۵	۲۸	ش	۹	۱۱	ق	میونیک	بواریہ	۴۸	۸	ش	۱۱	۳۴	ق
میلٹن	انگلنڈ	۵۳	۵۱	ش	۲	۲۵	ب								
نابلیہ	یونان	۳۷	۳۴	ش	۲۲	۴۸	ق	ناصرہ	شامات	۳۲	۴۱	ش	۳۵	۱۶	ق
ناٹنگھم	انگلنڈ	۵۳	۱۰	ش	۱	۰	ب	نانٹ	فرانس	۴۷	۱۳	ش	۱	۳۳	ب
نارتھمپٹن	انگلنڈ	۵۲	۱۵	ش	۱	۰	ب	نائیس	سردینیہ	۴۳	۴۲	ش	۷	۱۶	ق
نارتھمپٹن	امریکای شمالی	۴۲	۲۰	ش	۷۲	۳۸	ب	نائیس	اروپای عثمانی	۴۱	۳۳	ش	۲۶	۳۰	ق
ناروچ	انگلنڈ	۵۳	۱۶	ش	۲	۳۱	ب	نائیس	ایشیای صغیر	۴۰	۳۰	ش	۲۹	۴۲	ق
نارتھ کیپ	لیپلنڈ	۷۱	۱۰	ش	۲۶	۰	ق	نایون	فرانس	۴۹	۳۵	ش	۳	۰	ق
نارفوک	آسٹرالیشیہ	۲۹	۰	ج	۱۶۸	۴۸	ق	نائین	ایران	۳۳	۰	ش	۵۳	۵۲	ق
نارفوک	امریکای شمالی	۳۶	۵۵	ش	۷۶	۱۹	ب	نٹ چز	امریکای شمالی	۳۱	۳۴	ش	۹۱	۲۴	ب
ناریچ	انگلنڈ	۵۲	۳۸	ش	۱	۱۸	ق	نتل	برزیل	۵	۳۶	ج	۳۵	۱۶	ب
ناریم	روسیہ	۵۹	۱۵	ش	۸۱	۰	ق	نجران	عربستان	۱۹	۴۰	ش	۴۴	۱۵	ق
نارْوَہ	روسیہ	۵۹	۲۳	ش	۲۸	۱۳	ق	نجف اشرف	عراق عرب	۳۲	۲	ش	۴۴	۱۵	ق

بلاد	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت	بلاد	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
نجف آباد	ایران	۳۲	۴۰	ش	۵۱	۲۵	ق	نهبندان	ایران	۳۲	۵۶	ش	۵۸	۳۸	ق
نخجوان	روسیه	۳۹	۱۰	ش	۴۵	۲۸	ق	نی آگ آره	کنده علیا	۴۳	۶	ش	۷۸	۳۲	ب
نخدی	ایران	۳۷	۰	ش	۴۵	۱۲	ق	نیئس	ایتالیا	۴۰	۵۰	ش	۱۴	۱۵	ق
نخیلو	ایران	۲۶	۵۷	ش	۵۳	۴۰	ق	نیژنی نوگورد	روسیه	۵۶	۲۰	ش	۴۴	۱۰	ق
نربون	فرانسه	۴۳	۱۱	ش	۳	۰	ق	نیریز	ایران	۲۹	۳۸	ش	۵۴	۸	ق
نرشنسک	روسیه	۵۱	۵۶	ش	۱۱۶	۴۴	ق	نیس	فرانسه	۴۳	۴۲	ش	۷	۱۷	ق
نورمبرگ	بواریه	۴۹	۴۷	ش	۱۱	۳	ق	نیشابور	ایران	۳۶	۸	ش	۵۸	۴۶	ق
نسا	ایران	۳۷	۵۵	ش	۵۸	۴۶	ق	نیفون	جپان	۳۷	۰	ش	۱۴۰	۰	ق
نسبی	انگلند	۵۲	۲۴	ش	۰	۵۹	ب	نیکونبو	سیلان	۷	۱۱	ش	۷۹	۵۵	ق
نسنا	پروشیه	۵۲	۳۲	ش	۱۷	۳۵	ق	نیکوپل	اروپای عثمانی	۴۳	۴۵	ش	۲۴	۵۰	ق
نشن ول	امریکای شمالی	۳۶	۱۰	ش	۸۶	۲۵	ب	نیکوبار	چند جزیره در محیط هند	۸	۰	ش	۹۳	۳۰	ق
نصیبین	بلاد الجزیره	۳۷	۸	ش	۴۱	۰	ق	نینوی	بلاد الجزیره	۳۶	۲۶	ش	۴۳	۱۰	ق
نطنز	ایران	۳۳	۳۰	ش	۵۱	۵۵	ق	نینگ پو	چین	۳۰	۱۴	ش	۱۲۰	۳۰	ق
نکسینه	مدیترنین	۳۷	۵	ش	۲۵	۲۸	ق	نیوآرکنجل	امریکای شمالی	۵۸	۳۰	ش	۱۳۵	۳۰	ب
نگپور	هندوستان	۲۱	۶	ش	۷۹	۵	ق	نیوآیبریه	امریکای شمالی	۲۹	۵۶	ش	۹۱	۵۲	ب
نگروپونت	از جزایر بحر یونان	۳۸	۳۰	ش	۲۴	۰	ق	نیوآرلینز	امریکای شمالی	۲۹	۵۶	ش	۸۹	۵۵	ب
نلور	هندوستان	۱۴	۲۷	ش	۸۰	۱	ق	نیوبرونسویک	امریکای شمالی	۴۶	۳۰	ش	۶۶	۰	ب
نمر	بلجیوم	۵۰	۲۸	ش	۴	۵۱	ق	نیوبیرلی	افریقای مرکزی	۱۲	۴۰	ش	۱۴	۳۰	ق
ننکین	چین	۳۲	۵	ش	۱۱۸	۴۷	ق	نیوبرشین	امریکای شمالی	۳۶	۰	ش	۱۱۵	۰	ب
نووازمبلا	بحر شمالی	۷۵	۰	ش	۶۰	۰	ق	نیوبرتین	آسترالیشیه	۶	۰	ج	۱۵۱	۰	ق
نوواسکوشیه	امریکای شمالی	۴۵	۰	ش	۶۴	۰	ب	نیوبوریاپورت	امریکای شمالی	۴۲	۴۸	ش	۷۰	۵۳	ب
نوچرکس	روسیه	۴۷	۲۵	ش	۳۹	۵۳	ق	نیوبوری	انگلند	۵۱	۲۴	ش	۱	۱۹	ب
نور	انگلند	۵۱	۲۸	ش	۰	۵۱	ق	نیوپرتون	امریکای شمالی	۴۱	۳۲	ش	۷۱	۱۳	ب
نوشتل	سویزرلند	۴۶	۵۹	ش	۶	۵۵	ق	نیوپروویدنس	بهمه			ش			ب
نووگورد	روسیه	۵۸	۳۱	ش	۳۱	۱۶	ق	نیودونکله	نوبیه	۱۹	۱۰	ش	۳۰	۴۵	ق
نووره	سردینیه	۴۵	۲۶	ش	۸	۳۸	ق	نیوزیلند	آسترالیشیه	۴۲	۰	ج	۱۷۵	۰	ب
نویس	هندالغرب	۱۷	۹	ش	۶۲	۳۶	ب	نیوفوندلند	امریکای شمالی	۴۹	۰	ش	۵۶	۰	ب
نهاوند	ایران	۳۴	۵	ش	۴۷	۵۳	ق	نیوگیدونیه	آسترالیشیه	۲۲	۰	ج	۱۶۶	۰	ب

اسم	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسم	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
نیوکسل	انگلند	۵۴	۵۹	ش	۱	۳۷	ب	نیو وارک	انگلند	۵۵	۵۶	ش	۴	۴۰	ب
نیو لندن	امریکای شمالی	۴۱	۲۱	ش	۷۲	۵	ب	نیو هبریدس	استرالیشیه	۱۸	۰	ج	۱۶۸	۰	ب
نیو تنکو	افریقای جنوبی	۲۷	۲۲	ج	۲۴	۱۰	ق	نیو هیون	امریکای شمالی	۴۱	۱۸	ش	۷۲	۵۱	ب
نیو مرکت	امریکای شمالی	۳۸	۳۹	ش	۷۸	۴۵	ب	نیو یارک	امریکای شمالی	۴۰	۴۲	ش	۷۴	۳	ب
واترلو	بلجیوم	۵۰	۴۳	ش	۴	۲۲	ق	ورزبرگ	بواریه	۴۹	۴۶	ش	۹	۵۵	ق
واترفورد	آیرلند	۵۲	۱۵	ش	۷	۱۸	ب	ورسیلز	فرانسه	۴۸	۴۸	ش	۲	۷	ق
وادی القری	عربستان	۲۶	۱۰	ش	۳۹	۰	ق	ورنه	اروپای شمالی	۴۳	۱۲	ش	۲۷	۵۷	ق
وادی لیمون	عربستان	۲۱	۵۰	ش	۴۰	۴۵	ق	ورن	امریکای شمالی	۴۱	۱۲	ش	۸۰	۳۸	ب
وارتزبرگ	بواریه	۴۹	۴۶	ش	۹	۵۵	ق	وری نس	کولومبیه	۷	۴۴	ش	۷۰	۲۲	ب
وارسا	پولند	۵۲	۱۴	ش	۲۱	۲	ق	وستر هم	انگلند	۵۱	۱۵	ش	۰	۲	ق
وارمس	جرمنی	۴۹	۳۷	ش	۸	۲۲	ق	وکس فورد	آیرلند	۵۲	۲۱	ش	۶	۲۷	ب
واریک	انگلند	۵۲	۲۰	ش	۱	۳۵	ب	وگرم	آستریه	۴۸	۱۹	ش	۱۶	۲۸	ق
وارینگ تن	انگلند	۵۳	۲۳	ش	۲	۳۷	ب	ولادی قفقاز	روسیه	۴۳	۳	ش	۴۴	۴۰	ق
واری	افریقای مغربی	۵	۳۰	ش	۵	۴۰	ق	ول پری سو	چیلی	۳۳	۲	ج	۷۱	۴۰	ب
واسط	عراق عرب	۳۱	۴۲	ش	۴۶	۸	ق	ولتلین	ایطالیا	۴۶	۱۵	ش	۱۰	۰	ق
واشینگ تن	امریکای شمالی	۳۸	۵۳	ش	۷۷	۰	ب	ولچ پول	انگلند	۵۲	۴۰	ش	۳	۷	ب
واشینگ تن	امریکای شمالی	۳۱	۳۸	ش	۹۱	۲۲	ب	ولدولید	مکسیکو	۱۹	۵۰	ش	۱۰۰	۵۵	ب
والدک	جرمنی	۵۱	۱۲	ش	۹	۲	ق	ولدولید	اسپانیا	۴۱	۳۹	ش	۴	۴۲	ب
والینگ فورد	انگلند	۵۱	۳۶	ش	۱	۷	ب	ولدیویه	چیلی	۳۹	۵۰	ج	۷۳	۲۰	ب
وان	آرمینیه	۳۸	۳۳	ش	۴۳	۴۰	ق	ولس	انگلند	۵۱	۱۲	ش	۲	۳۸	ب
وانی چیو	هند الشرق	۰	۱۰	ج	۱۳۰	۳۰	ق	ونسر	امریکای شمالی	۴۳	۲۱	ش	۷۰	۳۶	ب
ورانیج	روسیه	۵۱	۳۹	ش	۳۹	۲۱	ق	ولفن بتل	جرمنی	۵۲	۹	ش	۱۰	۳۲	ق
ورانه	ایطالیا	۴۵	۲۵	ش	۱۱	۰	ق	ولنسیه	اسپانیا	۳۹	۲۸	ش	۰	۲۴	ب
ورهکرز	مکسیکو	۱۹	۱۲	ش	۹۶	۸	ب	ونتیج	انگلند	۵۱	۳۶	ش	۱	۲۵	ب
ورجین	چند جزیره در هند الغرب	۱۸	۳۲	ش	۶۴	۲۸	ب	وندلیه	امریکای شمالی	۳۸	۵۵	ش	۸۹	۰	ب
وردن	فرانسه	۴۹	۹	ش	۵	۲۲	ق	ونیس	ایطالیای شرقی	۴۵	۲۶	ش	۱۲	۲۰	ق
وردن	هنوور	۵۳	۵۵	ش	۹	۱۳	ق	ووستر	امریکای شمالی	۴۲	۱۶	ش	۷۱	۴۶	ب
								ووستر	انگلند	۵۲	۱۸	ش	۲	۱۵	ب

نام مقام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
دوکلینج	انگلند	۵۱	۳۰	ش	۰	۵	ق
وی برگ	دنمرک	۵۶	۳۰	ش	۹	۵۵	ق
وینت	جزیرہ وریدکے انگلند	۵۰	۴۳	ش	۱	۲۰	ب
ویتاریہ	برزیل	۲۰	۲۰	ج	۴۰	۲۰	ب
ویتاریہ	اسپانیا	۴۲	۵۱	ش	۲	۴۱	ب
ویتاریہ	مکسیکو	۱۸	۲۶	ش	۹۰	۵۸	ب
وی ینک	روسیہ	۵۵	۹	ش	۳۰	۱	ق
ویس بیدن	جرمنی	۵۰	۴	ش	۸	۹	ق
ویلم	انگلند	۵۴	۱۴	ش	۰	۳۲	ب
ویکیج	بحر شمالی	۶۹	۵۶	ش	۵۹	۳۰	ق
ویگو	اسپانیا	۴۲	۱۴	ش	۸	۴۳	ب
ویل	دوتمبرگ	۴۸	۴۵	ش	۸	۵۲	ق
ویل برگ	جرمنی	۵۰	۲۷	ش	۸	۱۲	ق
ویلہ ریکا	پیرہ گانی	۲۵	۴۸	ج	۵۶	۴۰	ب
ہابرت قون	وان دی منس لنڈ	۴۲	۵۴	ج	۱۴۶	۲۸	ق
ہال	پروشیہ	۵۱	۲۹	ش	۱۱	۵۸	ق
ہالکر	ہندوستان	۲۲	۳۵	ش	۷۴	۳۰	ق
ہامبرگ	جرمنی	۵۰	۱۵	ش	۸	۳۰	ق
ہامنگہ	پیرو	۱۲	۵۵	ج	۷۴	۲۰	ب
ہان ٹنگ ڈن	انگلند	۵۲	۲۳	ش	۰	۱۵	ب
ہاوردگریس	فرانس	۴۹	۲۹	ش	۰	۶	ق
ہبرائدیس	چند جزیرہ در نزدیکے اسکاتلند	۵۷	۴۰	ش	۷	۰	ب
ہرات	افغانستان	۳۴	۴۵	ش	۶۲	۲۰	ق
ہردوار	ہندوستان	۳۰	۰	ش	۷۸	۷	ق
ہرٹیج	انگلند	۵۱	۵۸	ش	۱	۱۴	ق
ہرفورڈ	انگلند	۵۱	۴۹	ش	۰	۱۵	ب
ہرفورڈ	امریکائی شمالی	۳۲	۱۹	ش	۸۳	۲۴	ب

نام مقام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
ویلہ ریگا	برزیل	۲۰	۳۰	ج	۴۴	۴۰	ب
ویلہ بوا	برزیل	۱۶	۲۰	ج	۵۰	۳۰	ب
ویلا بلا	برزیل	۱۵	۰	ج	۶۰	۳۰	ب
ویلنا	روسیہ	۵۴	۴۱	ش	۲۵	۱۷	ق
ویمر	جرمنی	۵۰	۵۹	ش	۱۱	۲۰	[illegible]
ویمث	انگلند	۵۰	۳۶	ش	۲	[illegible]	ب
ورین	امریکائی شمالی	۴۱	۰	ش	۸۵	۰	[illegible]
وین چیسٹر	انگلند	۵۱	۳	ش	۱	[illegible]	ب
وین چیسٹر	امریکائی شمالی	۳۹	۱۰	ش	۷۸	۳	ب
ویندزار	امریکائی شمالی	۴۳	۲۶	ش	۷۲	۲۵	ب
ویندزار	انگلند	۵۱	۲۹	ش	۰	۳۵	ب
وین سنٹ	پورتگال	۳۷	۳	ش	۹	۰	ب
وین سنس	امریکائی شمالی	۳۸	۴۰	ش	۸۷	۲۸	ب
ویننا	آستریہ	۴۸	۱۲	ش	۱۶	۲۱	ق
ہرلم	ہالنڈ	۵۲	۲۲	ش	۴	۳۸	ق
ہرمن شٹٹ	آستریہ	۴۵	۴۷	ش	۲۴	۷	ق
ہروگیٹ	انگلند	۵۴	۵۹	ش	۱	۳۳	ب
ہریس برگ	امریکائی شمالی	۴۰	۱۸	ش	۷۶	۴۷	ب
ہسٹنگس	انگلند	۵۰	۵۳	ش	۰	۳۶	ق
ہلمین جن	جرمنی	۴۸	۲۱	ش	۸	۵۸	ق
ہل	انگلند	۵۳	۴۵	ش	۰	۱۷	ب
ہلی فکس	نوہ اسکوشیہ	۴۴	۴۰	ش	۶۳	۴۳	ب
ہگو ول	امریکائی شمالی	۴۴	۱۵	ش	۶۹	۴۳	ب
ہمبرگ	جرمنی	۵۳	۳۳	ش	۱۰	۰	ق
ہمدان	ایران	۳۴	۵۲	ش	۴۸	۰	ق
ہنا	جرمنی	۵۰	۹	ش	۸	۵۳	ق
ہن لی	انگلند	۵۱	۳۲	ش	۰	۵۴	ب

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
هنوز	جرمنی	۵۳	۲۲	ش	۹	۴۳	ق	هیتی	هندالغرب	۱۹	۰	ش	۷۱	۰	ب
هنوز	امریکای شمالی	۴۳	۴۰	ش	۷۲	۱۰	ب	هیدلبرگ	جرمنی	۴۹	۲۵	ش	۸	۴۲	ق
هودن	انگلند	۵۳	۴۵	ش	۰	۵۲	ب	هیدره	یونان	۳۷	۲۰	ش	۲۳	۲۶	ق
هوگلی	هندوستان	۲۳	۰	ش	۸۸	۲۷	ق	هیرفورد	انگلند	۵۲	۳	ش	۲	۴۳	ب
هولی هد	انگلند	۵۳	۱۹	ش	۴	۳۷	ب	هینگ	هالند	۵۲	۴	ش	۴	۱۸	ق
هوندو	کولومبیه	۸	۱۸	ش	۷۴	۵۲	ب	هیل بارو	انگلند	۵۲	۳۶	ش	۰	۴۰	ق
هونیتن	انگلند	۵۴	۲۸	ش	۰	۳۸	ب	هیلدبرگاهن	جرمنی	۵۰	۲۵	ش	۱۰	۴۰	ق
هونیتن	انگلند		.					هینگلی	انگلند	۵۲	۳۳	ش	۱	۲۲	ب
هویده	افریقای مغربی	۶	۱۹	ش	۲	۱۵	ق	هیوفو	کوچین چینا	۱۶	۲۸	ش	۱۰۷	۸	ق
هویت	بلاد الجزیره	۳۳	۴۲	ش	۴۲	۲۹	ق	هینه نن	ازجزایر چین	۱۹	۰	ش	۱۰۹	۳۰	ق
								یزد	ایران	۳۲	۱۰	ش	۵۶	۰	ق
یارکو	انگلند	۵۳	۵۹	ش	۱	۶	ب	یکوتسک	روسیه آسیا	۶۲	۱۰	ش	۱۲۹	۴۰	ق
یارک	کنده علیا	۴۳	۳۳	ش	۷۹	۱۴	ب	یمامه	عربستان	۲۴	۰	ش	۴۷	۰	ق
یاری	افریقای مرکزی	۱۱	۱۰	ش	۴	۳۰	ق	ینبع	عربستان	۲۴	۱۸	ش	۳۸	۱۶	ق
یافا	شامات	۳۲	۴	ش	۳۴	۴۶	ق	ینقی شهر	بخارای صغیر	۳۸	۴۵	ش	۷۳	۴۰	ق
یبریت	عربستان	۲۴	۱۰	ش	۴۸	۳۰	ق	یوندو	اسپانیا	۳۷	۵۷	ش	۳	۲۵	ب
یبنی	شامات	۳۱	۵۰	ش	۳۴	۴۵	ق	یوترک	هالند	۵۲	۵	ش	۵	۷	ق
یرکند	بخارای صغیر	۳۸	۳۰	ش	۷۶	۶	ق	یودینا	ایطالیای شرقی	۴۶	۴	ش	۱۳	۱۴	ق
یرمث	انگلند	۵۲	۳۶	ش	۱	۴۳	ق	یوزلی نو	ایطالیا	۴۳	۴۳	ش	۱۲	۳۸	ق
یزخواست	ایران	۳۱	۳۰	ش	۵۲	۱۶	ق	یوزکند	ترکستان	۳۹	۲۰	ش	۷۲	۳۰	ق

[illegible]

سالهای آحاد و عشرات									۱۶۰۰ / ۲۰۰۰	غیرکبیسه	۱۷۰۰ / ۲۱۰۰	غیرکبیسه	۱۸۰۰ / ۲۲۰۰	غیرکبیسه	۱۹۰۰ / ۲۳۰۰	سالهای آحاد و عشرات								
	۶		۱۷	۲۳	۲۸	۳۴		۴۵	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	۵۱	۵۶	۶۲		۷۳	۷۹	۸۴	۹۰	
۱	۷	۱۲	۱۸		۲۹	۳۵	۴۰	۴۶	ز	ا	ب	ج	د	ه	و		۵۷	۶۳	۶۸	۷۴		۸۵	۹۱	۹۶
۲		۱۳	۱۹	۲۴	۳۰		۴۱	۴۷	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	۵۲	۵۸		۶۹	۷۵	۸۰	۸۶		۹۷
۳	۸	۱۴		۲۵	۳۱	۳۶	۴۲		ه	و	ز	ا	ب	ج	د	۵۳	۵۹	۶۴	۷۰		۸۱	۸۷	۹۲	۹۸
	۹	۱۵	۲۰	۲۶		۳۷	۴۳	۴۸	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	۵۴		۶۵	۷۱	۷۶	۸۲		۹۳	۹۹
۴	۱۰		۲۱	۲۷	۳۲	۳۸		۴۹	ج	د	ه	و	ز	ا	ب	۵۵	۶۰	۶۶		۷۷	۸۳	۸۸	۹۴	
۵	۱۱	۱۶	۲۲		۳۳	۳۹	۴۴	۵۰	ب	ج	د	ه	و	ز	ا		۶۱	۶۷	۷۲	۷۸		۸۹	۹۵	

جدول مدخل ایام شهور مسیحی انگلیسی و فرانسه از ایام هفته

۱ جنوری ۳۱ / ۱۰ اکتوبر ۳۱	۲ فروری ۲۸ / ۳ مارچ ۳۱ / ۱۱ نومبر ۳۰	۴ اپریل ۳۰	۵ مئی ۳۱	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	۶ جون ۳۰	۷ جولائی ۳۱	۸ اگست ۳۱	۹ ستمبر ۳۰ / ۱۲ دسمبر ۳۱
۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹	۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶	۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰	۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸	یکشنبه	شنبه	جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵	۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰	۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷	۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴ ۳۱
۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰	۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷	۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴	۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه‌شنبه	۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶	۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴ ۳۱	۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸	۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵
۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴ ۳۱	۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸	۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵	۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷	۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵	۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹	۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶
۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵	۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹	۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶	۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴ ۳۱	چهارشنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	جمعه	پنجشنبه	۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸	۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶	۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰	۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷
۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶	۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰	۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷	۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵	پنجشنبه	چهارشنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	جمعه	۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹	۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷	۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴ ۳۱	۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸
۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷	۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴ ۳۱	۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸	۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶	جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰	۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸	۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵	۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹
۷ ۱۴ ۲۱ ۲۸	۴ ۱۱ ۱۸ ۲۵	۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹	۶ ۱۳ ۲۰ ۲۷	شنبه	جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	۳ ۱۰ ۱۷ ۲۴	۱ ۸ ۱۵ ۲۲ ۲۹	۵ ۱۲ ۱۹ ۲۶	۲ ۹ ۱۶ ۲۳ ۳۰

اسامی کواکب	[illegible]	ابعاد وسطی کواکب از آفتاب بمیل انگلیسی	ابعاد وسطی کواکب از آفتاب بجائیکه بعد وسطی زمین از آفتاب یکی فرض شد	[illegible]	چون دریافت شد یعنی در سنه عیسوی پیدا شده	مطابق بسنه هجری که ما اضافه کردیم	کی دریافت کرد یعنی بادی پیدا شده	کجا دریافت شد یعنی در کجا پیدا شده
ذی سن شمس	۸۸۲۲۴۶							
مرکوری عطارد	۳۲۲۴	۳۷۰۰۰۰۰۰	۰۳۸۷۰۹۸	۸۷ روز				
ونوس زہرہ	۷۶۸۷	۶۸۰۰۰۰۰۰	۰۷۲۳۳۳۱	۲۲۴				
دی ارث الارض	۷۹۱۲	۹۵۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰	۳۶۵				
مارس مریخ	۴۱۸۹	۱۴۲۰۰۰۰۰۰	۱۵۲۳۶۹۲	۶۸۶				
فلورا		۲۰۹۱۶۰۲۶۵	۲۲۰۱۶۸۷	۱۱۹۳	۱۸ اکتوبر ۱۸۴۷	۸ ذیقعدہ ۱۲۶۳	ہینڈ	لندن
کلیو		۲۲۱۸۳۲۲۰	۲۳۳۳۸۷۶	۱۳۰۳	۱۳ ستمبر ۱۸۵۰	۶ ذیقعدہ ۱۲۶۶		
وستہ		۲۲۴۳۰۲۶۱۵	۲۳۶۱۰۸۱	۱۳۲۵	۲۹ مارچ ۱۸۰۷	۲۱ محرم ۱۲۲۲	البرس	بریمن
ایریس		۲۲۶۱۵۹۲۸۰	۲۳۸۰۶۲۴	۱۳۴۱	۱۳ اگست ۱۸۴۷	۱ رمضان ۱۲۶۳	ہینڈ	لندن
میتیس		۲۲۶۶۳۲۶۶۵	۲۳۸۵۶۰۷	۱۳۴۵	۲۶ اپریل ۱۸۴۸	۲۰ جمادی الثانی ۱۲۶۴	گرینہم	مرک ری
یونومیہ		۲۲۷۹۴۶۸۰۰	۲۳۹۹۴۴۰	۱۳۵۷ روز	۲۹ جولائی ۱۸۵۱	۲۹ رمضان ۱۲۶۷	گسپریس	نیپلس
پسیچ					۱۷ مارچ ۱۸۵۲	۲۵ جمادی الاول ۱۲۶۸	گسپریس	نیپلس
تھیتس					۱۷ اپریل ۱۸۵۲	۲۶ جمادی الآخرہ ۱۲۶۸	لوتھر	بیلک در جرمنی
ملپومن					۲۴ جون ۱۸۵۲	۶ رمضان ۱۲۶۸	ہینڈ	لندن
فارچونہ					۲۲ اگست ۱۸۵۲	۶ ذیقعدہ ۱۲۶۸	ہینڈ	لندن
مسلیہ					۲۱ ستمبر ۱۸۵۲	۶ ذیحجہ ۱۲۶۸	چکرکونک	مرسیلز
لوتیشیہ					۱۵ نومبر ۱۸۵۲	۲ صفر ۱۲۶۹	گولڈشمیت	پاریس
کلی اپ					۱۶ نومبر ۱۸۵۲	۴ صفر ۱۲۶۹		لندن
ثلیہ					۱۵ دسمبر ۱۸۵۲	۳ ربیع الاول ۱۲۶۹	ہینڈ	
تھمیس					۵ اپریل ۱۸۵۳	۲۵ جمادی الآخرہ ۱۲۶۹	گسپریس	نیپلس
فوکیا					۶ اپریل ۱۸۵۳	۲۶ جمادی الآخرہ ۱۲۶۹	چکرکونک	مرسیلز
پروسرپین					۵ مئی ۱۸۵۳	۲۶ رجب ۱۲۶۹	لوتھر	بیلک در جرمنی
یوٹرپ					۸ نومبر ۱۸۵۳	۶ صفر ۱۲۷۰	ہینڈ	لندن
بلونہ								
امفی ترِیت								
ارانیہ یا یورانیا					۲۲ جولائی ۱۸۵۴	۲۶ شوال ۱۲۷۰	ہینڈ	لندن
یوفروسین					۱ ستمبر ۱۸۵۴	۷ ذیحجہ ۱۲۷۰	فرگسان	واشنگٹن
پومونہ					۲۸ اکتوبر ۱۸۵۴	۵ صفر ۱۲۷۱	گولڈشمیت	پاریس
پولیمنیہ یا پولی ہمنیہ					۲۸ اکتوبر ۱۸۵۴	۵ صفر ۱۲۷۱	چکرکونک	پاریس
ہیب		۲۳۰۴۴۹۶۷۰	۲۴۲۵۷۸۶	۱۳۷۹ روز	۱ جولائی ۱۸۴۷	۱۷ رجب ۱۲۶۳	ہنک	دریزن
پرتھنوپ		۲۳۲۸۲۹۱۳۵	۲۴۵۰۸۳۳	۱۴۰۱	۱۳ مئی ۱۸۵۰	سلخ جمادی الثانی ۱۲۶۶	گسپریس	نیپلس
ایرن		۲۴۲۲۶۸۷۸۵	۲۵۵۲۳۰۳	۱۵۱۸	۲۰ مئی ۱۸۵۰	۷ رجب ۱۲۶۶	ہینڈ	لندن
اجیریہ		۲۴۳۴۰۶۶۵۰	۲۵۶۰۰۷۰	۱۴۹۳	۲ نومبر ۱۸۵۰	۲۷ ذیحجہ ۱۲۶۶	گسپریس	نیپلس
استری ای		۲۴۴۸۱۸۵۶۵	۲۵۷۷۰۴۷	۱۵۱۱	۸ دسمبر ۱۸۴۵	۸ ذیحجہ ۱۲۶۱	ہنک	دریزن
جونو		۲۵۲۷۲۸۶۱۵	۲۶۶۷۰۸۳۷	۱۵۹۴	۱ ستمبر ۱۸۰۴	۲۵ جمادی الاول ۱۲۱۹	ہرڈنگ	لی لین ثل
سیرس		۲۶۲۹۶۴۸۴۵	۲۷۶۸۰۵۱	۱۶۸۱	۱ جنیوری ۱۸۰۱	اواخر شعبان ۱۲۱۵	پیئزی	پلرمو
پلس		۲۶۳۴۲۱۵۱۰	۲۷۷۲۸۵۸	۱۶۸۶	۲۸ مارچ ۱۸۰۲	اواخر ذیقعدہ ۱۲۱۶	البرس	بریمن
ہیجیہ		۲۹۹۲۴۵۷۰	۳۱۵۰۰۶۰	۲۰۴۴	۱۲ اپریل ۱۸۴۹	۱۸ جمادی الاولی ۱۲۶۵	گسپریس	نیپلس
جوپیٹر مشتری	۸۹۱۷۰	۴۸۵۰۰۰۰۰۰	۵۲۰۲۷۷۶	۴۳۳۲				
سیٹرن زحل	۷۹۰۴۲	۸۹۰۰۰۰۰۰۰	۹۵۳۸۷۸۶	۱۰۷۵۹				
اورانوس یا ہرشل	۳۵۱۱۲	۱۸۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۹۱۸۲۳۹۰	۳۰۶۸۶	۱۳ مارچ ۱۷۸۱	اوائل ربیع الثانی ۱۱۹۵	ہرشل	سلاؤ

چنین گوید کاتب این کتاب بنده حقیر ذلیل محمد اسمعیل که الحمد لله توفیق یاری کرد و این کتاب که از تالیفات جابطر دقاد و طبع نقاد شاهزاده آزاده اعظم افخم نواب مستطاب نایب الایاله فرهاد میرزا دام اقباله العالی است باهتمام این بنده درین روز سعید شریف که روز چهارشنبه هجدهم ذی حجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و دو هجری که مطابق بیستم آگست هزار و هشتصد و پنجاه و شش مسیحی انگلیسی است بپایان رسید چون بیوم غدیر تمام شد لهذا از باطن حضرت شاه ولایت روحی و روح من والاه فداه بیوم غدیر تاریخ او کرد یده و این چند شعر نیز در مدح این کتاب از نتایج طبع این بنده تحریر افتاد امید است که مطبوع طبع ارباب کمال باشد شعر این نسخه چو گلشنی است مشحون ٭ از سنبل و ضیمران و لاله اشکال فلک در او مبرهن ٭ احوال زمین بر او حواله ٭ بطلمیوس سزد که گوید ٭ این خامس چارمین مقاله گر هفت کنی فزون بدین بیت ٭ تاریخ شود بر این رساله ٭ شد کاشف رازهای پنهان ٭ جام جم نایب الایاله

در چاپ خانه عالیجاه الله قلیخان قاجار در دار الخلافه طهران حفت بالامن والامان در شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۲۷۲ هجری علی هاجرها الف الف سلام علیه و آله و سلم تسلیما

ز فضل ایزدان جلوه از قلم بمعرض طبع در آمد

۱۲۷۲

فواید

مکث آفتاب در بروج شتوی ۸۹ روز و یک ساعت و یک دقیقه

در بروج ربیعی ۹۲ روز و بیست ساعت و ۴۹ دقیقه

در بروج صیفی ۹۳ روز و ۱۴ ساعت و ۱۵ دقیقه

در بروج خریفی ۸۹ روز و ۱۷ ساعت و ۴۶ دقیقه

مجموع این که سال شمسی حقیقی است ۳۶۵ روز و پنج ساعت و پنجاه و یک دقیقه است و این بالتخمین قریبا دو دقیقه تفاوت دارد که انها ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه نوشته اند

مکث آفتاب در بروج شمالی ۱۸۶ روز و ۱۱ ساعت و چهار دقیقه

مکث آفتاب در بروج جنوبی ۱۷۸ روز و ۱۸ ساعت و ۴۷ دقیقه

تفاوت ۷ روز و ۱۶ ساعت و ۱۷ دقیقه

اول نقطه اعتدال ربیعی ۲۰ روز و ۱ ساعت و ۱ دقیقه از اول مرچ گذشته

اول نقطه انقلاب صیفی ۲۱ روز و ۱ ساعت و ۳۰ دقیقه از اول جون گذشته

اول نقطه اعتدال خریفی ۲۲ روز و ۳ ساعت و ۴۵ دقیقه از اول سپتمبر گذشته

اول نقطه انقلاب شتوی ۲۱ روز و ۹ ساعت و ۳۱ دقیقه از اول دسمبر گذشته

از تقویم سیکی دنیا نقل شد مخفی نماند که اول حساب و اول روز در نزد اهل اروپا از نصف اللیل است چنانچه مذکور ساخته ایم

العبد العاصی فرهاد بن ولیعهد نایب السلطنه

This Book is translated
from the English Language
in the Persian by his
Royal Highness Prince
Farhad Meerza Styled
Nāyebul Ayalah
from William Pinnock's
Modern Geography and
History

20 August
1856
Tehran

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	جیل پروای	جبل لهارواسی	۲۰	۶	یکهزار و پانصد و شصت و شش درجه	یکهزار و پانصد و شصت و چهار درجه

صفحه	سطر	تصحیح
۵۸	۱۳	رغیب در هندسه شکلی است مساوی الاضلاع که دو زاویه الخ لفظ متساوی الاضلاع افتاده
۶۳	۱۲	بعد از منتشر شده است باید نوشت و جزایر خالدات را قدما جزایر السعادة نیز می‌گفتند و جزایر کناری را فارچونیت ایلنس نیز می‌خوانند یعنی جزایر مسعود و بانچه ظن کلی آن است که جزایر خالدات همین جزایر کناری باشد و جزیره فرو یکی از جزایر کناری است که او را انرانسه فرخوانند و فرد لغت فرانسه یعنی آهن است و کان این است که او جزیرة الحدید گفته باشند
۷۱	۲۱	بعد از چند میل است باید نوشت و ما در آخر کتاب جدول الحساب میل جغرافیائی انشاء الله تعالی عرض خواهیم داد
۹۳	۲۷	قریب به بندر خمیر و بندر لنگه است و بندر خمیر افتاده است ایضا درین صفحه در سطر ۲۸ بعد از مسلکی دارند باید نوشت و قریه معروف انجا قشم است که جزیره باسم او معروف است که در طرف مشرقی است و محاذی جزیره ارموز است و دیگری قریه باسیدونا است که اعراب بوسعیدان گویند که در طرف مغربی است و قریب محاذاة بندر لنگه است و مسافت میان قشم و بندر خمیر تخمینا شش میل است و بندر خمیر در شمالی قشم است
۱۰۲	۲۷	ارقام هندسی غلط ۱۲۳۲ ارقام صحیح ۱۸۴۲ ایضا درین صفحه در سطر ۲۹ بعد از مملکت پادشاه باید نوشت ولادت این پادشاه در سال ۱۷۹۹ مسیحی مطابق ۱۲۱۴ هجری اتفاق افتاده است
۱۲۵	۸	بعد از مشرقی است باید نوشت و در سمت جنوب تخمیناً از طول ۴۹ درجه تا ۵۴ درجه و دو دقیقه مشرقی است
۱۲۹	۱۳	حرا است بالحای حطی است با های هوز غلط نوشته شده است
۱۳۶	۱۸	بعد از پس از آن باید نوشت و در هیدن الکزلی الینس در ۲۶ سپتمبر سال ۱۸۱۹ مسیحی مطابق اواخر شوال هزار و دویست و سی هجری ضبط کرده است و یک سال با گفته مصنف اختلاف دارد
۱۷۱	۵	بعد از پادشاه توارثت باید نوشت ولادت این پادشاه در سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق ۱۲۳۰ هجری اتفاق افتاده
۱۷۲	۶	بعد از اختلاف دارد باید نوشت و پادشاه هنوز الکنون جارج پنجم است که در سال ۱۸۱۹ مسیحی مطابق ۱۲۳۴ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۵۱ مسیحی مطابق ۱۲۶۷ هجری جلوس کرده است و تا الکنون که ۱۶ جون سال ۱۸۵۹ مسیحی مطابق غره شوال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پادشاه است انتهی
۱۷۳	۲	بعد از این پادشاه که مصنف بیان کرد باید نوشت تا آخر آنچه نوشته شده است و تا الکنون که ۱۶ جون سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق غره شوال ۱۲۷۱ هجری است حکمران است و مدت چهل سال است که حکمران این ولایت است
۱۷۴	۳	بعد از و جانشین شد باید نوشت مترجم گوید حکمران انجا الکنون لوپس دوم است که در سال ۱۸۲۸ مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل هجری متولد شده است و در سال ۱۸۵۲ مسیحی مطابق ۱۲۶۸ هجری جلوس کرده است
۱۷۶	۱۶	در آخر سطر باید نوشت مترجم گوید الکنون که ۱۶ جون ۱۸۵۵ مسیحی مطابق غره شوال ۱۲۷۱ هجری است حاکم مکلن برگ استریلتز جارج فردریک است که در سال ۱۷۷۹ مسیحی مطابق ۱۱۹۳ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۱۶ مسیحی مطابق ۱۲۳۱ هجری بمسند حکمرانی نشسته است و ازین پیرتر حکمرانی الکنون در اروپا در طبقه سلاطین بزرگ و کوچک نیست و حاکم مکلن برگ شورین فردریک فرنسیس است که در سال ۱۸۲۳ مسیحی مطابق ۱۲۳۹ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۴۲ مسیحی مطابق ۱۲۵۸ هجری بتخت حکومت نشسته است و حکمران الدن برگ نیکولس است که در سال ۱۸۲۷ مسیحی مطابق ۱۲۴۳ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۵۳ مسیحی مطابق ۱۲۶۹ هجری پادشاه شده است و اسامی ولایات جرمنی که در باب ۳۷ در صفحه ۱۸۲ مسطور است هر یکی حاکم مستقلی دارد و از آن است که میگویند در اروپا از بزرگ و کوچک چهل و پنج نفر حکمران و تاجدار است

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۱۰	واحتمال میرودکه درازمنهٔ سالفه هنگ پایتخت بوده ازان جمله الخ					و احتمال
میرودکه هنگ پادشاه نشین بوده باشد ازان جمله الخ				۱۹۶	۸	که ثمر او بشکل بادنجان بزرگ است و مزه نان میدهد	که ثمر او بشکل کلیچه است و مزه
نان میدهد و در هنگام ضرورت عوض نان میخورند		که ثمر او بشکل بادنجان بزرگ است و مزه نان میدهد و آرد دیگری در میان پاک					
و پوست او را شکافته آن آرد یا درابیب یخته مینوشند یا خمیر کرده در هنگام ضرورت عوض نان می خورند							
۲۰۱	۱	بیست و شش	چهل و شش	۲۰۳	۲۲		بعد از اختلاف دارد باید
والکون درالسنهٔ فلنگ بولایت هالند و بلجیکا بولایت بلجیوم استعمال شود				۲۰۷	۲۸		پیر از وفات او سلک لفظ او فتاد
۲۰۸	۱۲	بعد از برسر گذاشت باید نوشت ولادت او در سال هزار و هفصد و نود و هفت مسیحی مطابق ۱۲۱۱ هجری اتفاق افتاد					
۲۰۹	۲۰	هزار و هفصد و نود	هزار و هفصد و نود و نه	۲۳۵	۲۳	غلط گرداگردان صحرای وسیع	
گرداگرد آن شهر صحرای وسیعی است که محصور				۲۳۶	۲۸	هزار و هفصد و شش	هزار و نهصد
۲۵۳	۱	تجمیع عساکر	بجمیع عساکر	۲۵۸	۱۸	اما جزیره فیلیپین	اما جزایر فیلیپین
۲۶۲	۵	بر ولایت خود افزود لفظ افزود افتاده است ایضا درین صفحه در سطر ۱۲ هشام بن عبد الملک لفظ					
ابن افتاده است ایضا درین صفحه در سطر ۲۳ از نسل او لفظ او افتاده است ایضا درین صفحه در سطر آخر زری مکرمت می نصفت لفظ است با							
۲۶۴	۲۶	بمسماة	مسماة	۲۶۵	۱۶		بعد از سلطنت رسید باید نوشت
ولادت این ملکه در سال ۱۸۱۳ مسیحی مطابق ۱۲۲۸ هجری اتفاق افتاده				۲۷۰	۲۷		هزار و چهارصد و بیست و نه لفظ مسیحی افتاد
۲۷۱	۸	شاهزاده هزار	شانزده هزار	۲۷۲			در سطر اول بعد از سلاطین پورتگال باید
نوشت که این سلسلهٔ سلاطین از صدر تن نقل شده است				۲۷۳			در سطر نهم در اواخر سال ۱۸۲۶ مسیحی مطابق
هزار و دویست و چهل و دو هجری و درین صفحه در سطر ۶ بعد از وارث تخت است باید نوشت و مسمی به دام پدرو پنجم است							
۲۷۴	۱۳	دریاچه های	دریاچه ها	۲۸۵	۱۳		در تصرف از من ملک محلف لفظ طرا
۲۸۷		در آخر صفحه باید نوشت ولادت این پادشاه در سال ۱۸۲۰ مسیحی مطابق ۱۲۳۵ هجری اتفاق افتاده است					
۲۹۰	۱۲	دوازده طلیان نوند لفظ نوند افتاده است		۲۹۲	۱۴		صحیح این است که باید نوشت که در
شانزدهم جون سال هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی مطابق سه شنبه بیست و یکم جمادی الاخره ۱۲۶۲ هجری بخلافت رسیده است							
۲۹۳	۱	شدن زهره را و معلوم نمود کسوف و اوریاد است ایضا درین صفحه در سطر ۲۵ بمقدار چهل میل مربع است لفظ میل افتاده					
۳۰۰	۱۵	چهل و چهار سال قبل از عیسی لفظ سال افتاده است		۳۰۳	۱۸		بعد از آن مملکت است باید نوشت ولادت
این پادشاه در سال ۱۸ مسیحی مطابق ۱۲۲ هجری اتفاق افتاده				۳۰۵	۷		در دادن او مضایقه نمود حرف دال افتاده
۳۱۰	۲۴	چه در عهد جدید لفظ چه افتاده است		۳۱۳	۷		لفظ او در از یادداشت یکی از آن صحیح
۳۱۷	۴	رعایا و برایا حرف یا افتاده است		۳۲۷	۱۲		تاریخ مسیحی و هجری هر چند درین و غلط نوشته شد
۳۲۱	۱۵	در شاخه درختی بسته شده صحیح آن بند شده		۳۲۴	۲۳		در وسط مائه دوازدهم لفظ مائه افتاده
۳۳۷	۱۸	در حاشیهٔ کتاب باید نوشت پس بنا بر علیه چهل برج که طول آنست مساوی میشود ۴۰ برد را در چهار برج که					
عرض است مساوی میشود ۲۲ برد را حاصل ضرب ۲ برد را در ۲۲ مساوی ۸۸۰ برد مربع است که مطابق قول مترجم است							
۳۶۰	۱۸	کم عمیق	کم عمق	۳۶۸	۲	غلط که ایشان راعمو	صحیح که آن نوباد
سواحل راعموما ایضا در سطر سیم لفظ نیز بعد از کارک افتاده است							

صفحه ۳۴ سطر ۱۸ غلط نوند و نصف صحیح نوند و ثلث نوند

صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح

۳۶۹ | ۱۸ | ایضاً صفحه ۳۷۱ سطر ۲۱ غلط سلاطین و ملکها صحیح سلاطین و ملکه‌ها

۳۷۲ | ۴ | بعد از هلاک شد باید نوشت مترجم گوید اصل این شاهزاده از هالند از طایفهٔ ارنج است
و داماد جیمس دوم بود و بشراکت ملکه زن خود شاهی میکرد و بعد از فوت زنش خود منفرداً بپادشاهی رسید چون اولادی
نداشت پس از او آن دختر دوم جیمس پادشاه شد | ۳۸۵ | ۱۶ | غلط جفنا تیم است که قریب ساحل
غربی است صحیح جفنا تیم است که در جانب شمال است این شهر در جزیره کوچکی واقع است که این جزیره اتصال به سیلان دارد
و از غایت نزدیکی حکم واحد دارند و ایضاً درین صفحه در سطر ۱۷ بعد از که در ساحل شرقی است باید نوشت و دیگری شهر
انوره دپوره است که در وسط جزیره در شمال کندی است | ۳۸۶ | ۱۰ | بعد از فرموده است باید نوشت
و ارتفاع این کوه هفت هزار فوت است ایضاً درین صفحه در سطر ۲۲ غلط زرع صحیح ذرع

۳۸۸ | ۲۸ | کرناشت | گرونایت با کاف فارسی | ۴۰۳ | ۱۷ | شصت و بعد از حلبی | شصت و سه قبل از حلبی

۴۰۴ | در سطر اول بعد از مطابق باید نوشت در رمضان سنه ایضاً درین صفحه در سطر ۵ پس از پدر باید نوشت که در رمضان سنه [illegible]
۴۰۵ | بعد از سلطان مراد خان ثانی بن سلطان محمد خان باید نوشت در ۹ جمادی الاخره سال ۸۲۴ جلوس کرد و در سال [illegible]
ایضاً درین صفحه در سطر ۱۴ و در پنجم محرم الحرام لفظ پنجم افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر ۱۸ بعد از پا نهاد باید نوشت ولادت این
سلطان در بیست و ششم رجب سال ۱۱۳۳ هجری در ادرنه اتفاق افتاده است | ۴۰۶ | در سطر ۳ بعد از سیزدهم صفر باید نوشت و در بعضی
نسخه‌ها هجدهم صفر ضبط شده ایضاً درین صفحه در سطر ۱۲ در نهم ربیع الاول لفظ نهم افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر ۶ بعد از
ثالث باید نوشت و در ۲۵ جمادی الاخره ۱۰۰۳ هجری جلوس کرد | ۴۰۷ | در سطر اول پسر از محمد ثالث باید نوشت که در ۱۲
ربیع الاول ۱۰۲۶ هجری جلوس کرد و در سطر دوم در نهم رجب لفظ نهم افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر دهم بعد از سلطان احمد باید نوشت
در شانزدهم شوال ایضاً درین صفحه در سطر ۲۲ در دوازدهم محرم الحرام لفظ ۱۲ افتاده است و ایضاً در سطر ۲۳ هزار و نود و نه هجری غلط
هزار و نهصد و نود و نه هجری قلمی شده و ایضاً درین صفحه در سطر ۲۶ بعد از برادر دیگر او را باید نوشت در ۲۵ رمضان که لفظ ۲۵ افتاده است

۴۰۸ | ۱۷ | بعد از جلوس اوست باید نوشت ولادت این سلطان در چهارم محرم ۱۱۰۸ هجری اتفاق افتاده است

۴۰۹ | ۱۰ | ۱۴ جمادی الاخره | چهارم جمادی الاخره | ۴۱۴ | در سطر هجدهم غلط ده روز صحیح چهارده روز ایضاً در سطر
نوزدهم غلط روز دوشنبه نوزدهم شعبان ۱۲۳۷ صحیح شنبه چهاردهم شعبان ۱۲۳۸ ایضاً در سطر ۲۱ غلط روز جلوس از عمر ایشان یک
سال و هشت ماه صحیح روز جلوس از عمر ایشان شانزده سال و هشت ماه و چند روز | ۴۱۵ | ۲۳ | بعد از نصب نمود باید نوشت و تا الکنون که
سیزدهم اکتوبر سال ۱۸۵۵ عیسوی مطابق شنبه غره صفر ۱۲۷۲ هجری است اتو اول پادشاه یونان است و ۴۲ سال از عمر او گذشته است

۴۱۷ | ۷ | بعد از دی اجنس باید نوشت که او را در کتب حکما دیوجانس ضبط کرده اند

۴۱۸ | ۱۹ | فتیراجو بیه لو بیه شمالیه او فتح لفظ لو بیه افتاده است | ۴۲۲ | ۲۸ | بعد از عاموره را باید نوشت و دیگری صبوئیم است
و اسامی مدن خمسه قوم لوط در توراة این طور مرقوم است سدوم عموره ادماه صبوئیم بلع که او را صوغر نیز خوانند
و در بعضی کتابها اسامی آنها با هر دو روایتی که ما کرده‌ایم اختلاف نیز دارد | ۴۲۷ | در سطر ۴ غلط منه الفرات صحیح منها الفرات ایضاً سطر ۲۲ غلط الذی صحیح التی

۴۳۸ | در سطر ۲ بعد از بجنوب مشرق است باید نوشت و امام مسقط الکنون که صفر المظفر ۱۲۷۲ هجری است سید سعید خان ابن سید سلطان است
عمر او فزون تر از هفتاد است و چهل سال متجاوز است که امام مسقط است و سواحل عمان را او بتصرف آورد

۴۳۹ | در سطر ۳ غلط عشبن صحیح عتبه ایضاً درین صفحه در سطر ۹ بعد از هزار و هشتصد و هشتاد و یک قبل از عیسی باید نوشت بقول [illegible]

۴۴۳ | در سطر ۱ میان چهاردهم و نوزدهم لفظ هفدهم باید نوشت و ایضاً درین صفحه در سطر ۱۲ بعد از عید فطیر خوار است باید نوشت [illegible]

علامات جبائه ایضاح: علامت تساوی = ، علامت عدد مجهول که مطلوب است X ، علامت تقسیم ÷ ، علامت ضرب × ، علامت جمع + ، علامت تفریق −

مثلاً ع = ۱ − ۲ + ۴ + ۱